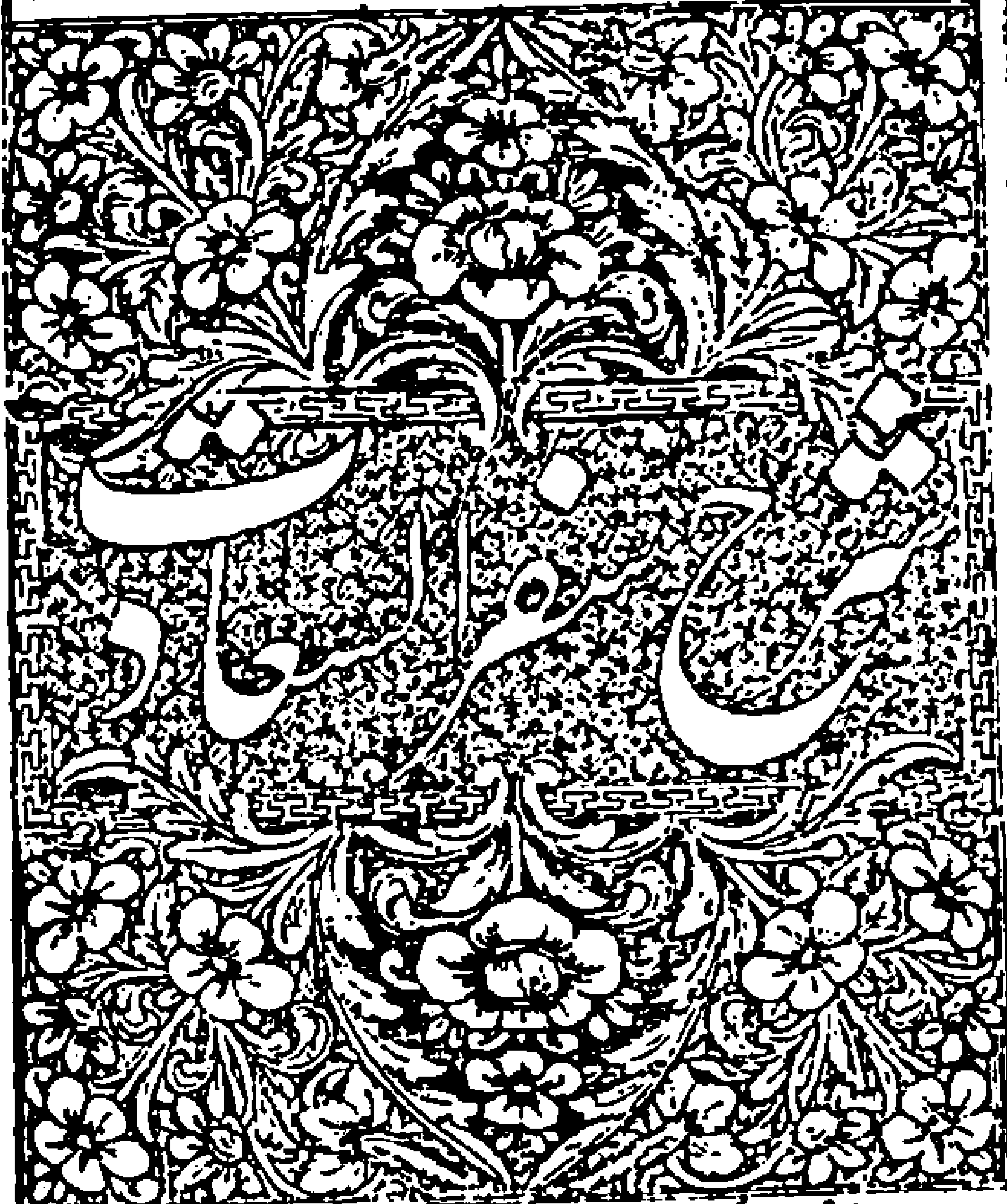


حضرت شیخ محقق عبد الحق محدث دہلوی قدس سرہ

مکتبہ نوریہ رضویہ گلبرگ اے لائلپور

بعونِ صانعِ مکین و مکان و فضلِ خلاقِ زمین و آسمان

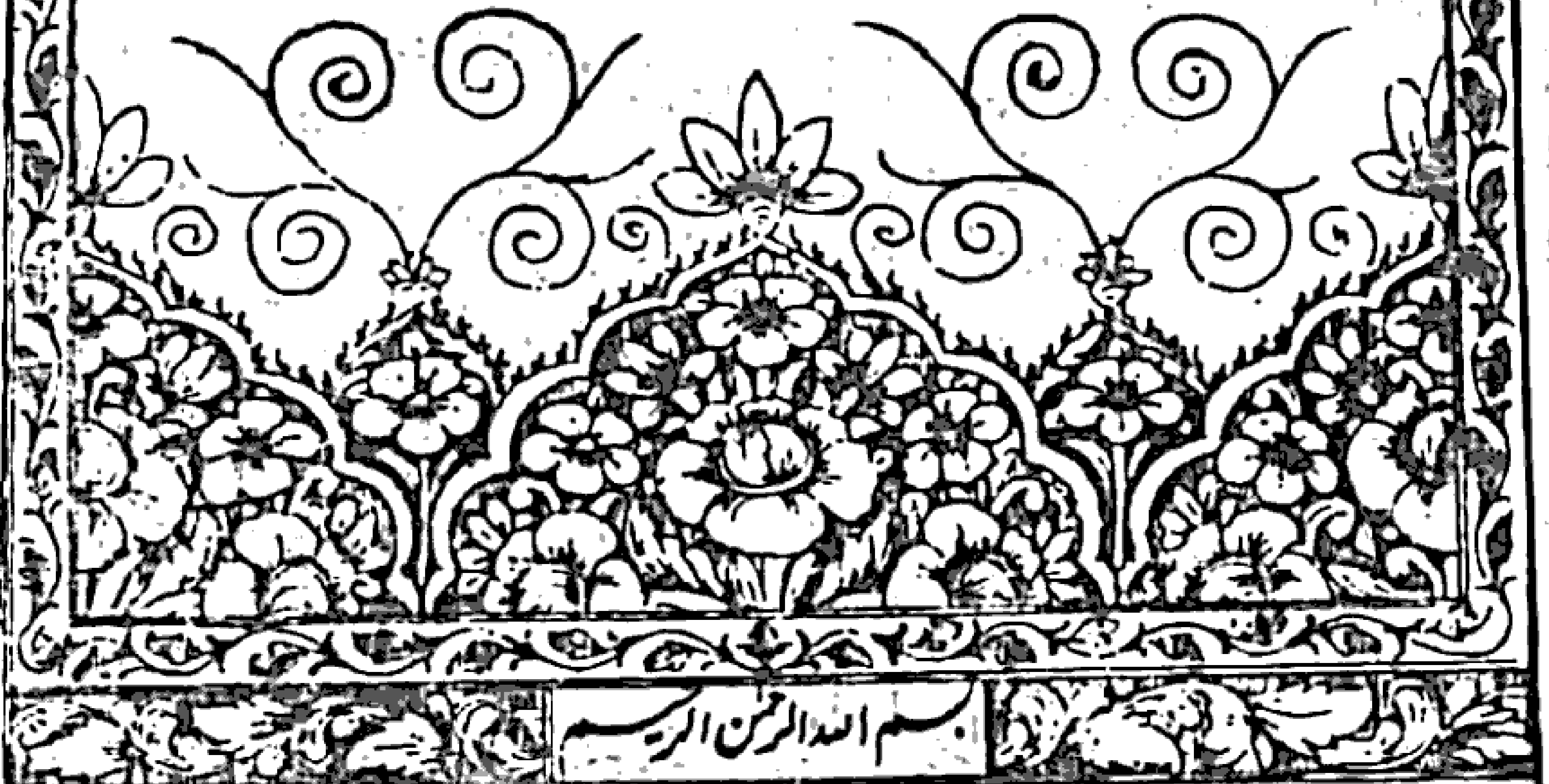
نسخہ متبرکہ در مسائل شرعیہ فقہیہ مستنبط از احادیث و آثار سبل رشد و ہدایت عمیم



تالیف اسوۂ فضلای کرام عمدۂ علمای عظام مولانا عبد الحق الدہلوی البخاری رحمہ اللہ

مکتبہ نوریہ رضویہ ○ وکٹوریہ مارکیٹ سکھر پاکستان

فہرست کتاب شرح سفر السعادت حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی



بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم اللهم صل علی محمد الهادی الی الصراط المستقیم والنهج القویم وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین وسائر العلماء الراسخین من امته الی یوم الدین همچنانکه حمد و سپاس صانع پروردگار رحمت کلمته و عمت آلاؤه بر نعمت ایجاد و امداد که در مبدا و معاد بر بندگان افاضه فرموده واجب ست کذلک شکر و امتنان جناب رسالت بحق سفارت و وساطت که علوم و فیوض از درگاه صمدیت آورده و عالمیان را بدان راه نموده لازم و متحتم و همچنین حق آل هدایت مآل و اصحاب وافر النصائح که وسائط و وسائل وصول فیض و انهار و جداول دریای فیض اویند بر ذمهٔ کافهٔ امت قائم و ثابت و برین قیاس تابعین و اتباع و تبع اتباع و تمامهٔ رواة و نقلهٔ احادیث و اخبار که سلسلهٔ علم دین را از خواص این خیر الامم ست بوجود ایشان برپاست چه از آنها که بحفظ و ضبط احادیث چنانکه شنیدند و بحروف اجناس علم و کنوز و خزائن نقود دین گشته بی زیادت و نقصان ادای امانت با اهل آن نمودند و چه از آنها که باجتهاد و قیاس و اقتباس از انوار و استکشاف اسرار نموده و قواعد و اصول و دلائل و علل استنباط و استخراج کرده مسائل و احکام شرع بران مزید فرمودند و چه مقتدیان و متبعان ایشان که بتقلید و اتباع جزئیات مسائل و تفاریع احکام جمع و فراهم آوردند و طائفهٔ دیگر نیز که تتبع کتب و رسائل انتخاب و التقاط فوائد و مسائل نموده بتجدید و ترویج علم جمالی تازه بر چهرهٔ دین و ملت افزودند بنظر حقیقت و از روی انصاف تمامهٔ این طوائف را که حامل لوای علم و رافع اعلام دین و حافظان و صناع شریعت اند بر افراد دیگر منتی ثابت و بر دیگران که نعمت خواران مائدهٔ فضل و افاده و ریزه‌چینان خوان احسان ایشانند شکر و امتنان و حق نعمت شناسی لازم و ازین حساب پیشینیان استاد و ولی نعمت پسینان باشند و پسینان را اعتراف بفضل و رعایت ادب بنسبت ایشان واجب اگرچه تواند که بعضی پسینان باحراز قصب سبق و مزیت از بعضی پیشینیان درگذرند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم اللهم یا ذا الفضل العظیم نسألک ان تخصنا بفضلک وکرمک العمیم انک انت العزیز الحکیم اما بعد فیقول العبد الضعیف الفقیر

الی الله القوی الغنی الباری عبد الحق بن سیف الدین بن سعد الله الترک الدهلوی البخاری غفر الله لاسلافه و بارک فی اخلافه این خزینه‌ایست از خزائن محمدی صلی الله علیه وآله وسلم مملو بجواهر زواهر ولآلی متلالی احادیث و اخبار که از بارگاه فضل و موهبت باین ساکن زاویهٔ فقر و نیستی حواله کرده اجازت صرف و انفاق ارزانی داشتند و این مائده‌ایست از موائد احمدی مشحون بالوان مطاعم و مآکل و فوائد و ثمار احکام و مسائل که از آسمان هدایت و کرامت بمحض رقت این ریزه چین خوان جود و احسان نازل گردانیده سرمایهٔ عید اول ما و آخر ما ساختند باعث بر جمع این خزائن و تهیهٔ این موائد آنکه کتاب سفر السعادت که آنرا صراط المستقیم نیز خوانند تصنیف الشیخ العالم الفاضل الکامل الامام الاوحد البارع قدوة المحققین وافضل المتاخرین صاحب التصانیف المشهورة والفضائل المذکورة وحید زمانه و اعجوبة عصره و اوانه محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم بن عمر بن ابی بکر بن احمد بن محمود بن ادریس بن فضل الله بن شیخ الاسلام ابی اسحٰق الکازرونی الشهیر بالشیخ مجد الدین الشیرازی الفیروزآبادی اللغوی القرشی التیمی البکری الشافعی نزیل الحرم الشریف المکی زاده الله تشریفا و تعظیما ولد فی ربیع الاول سنة تسع و عشرین و سبعمائة بکازرون و توفی بزبید لیلة العشرین من شوال سنة سبع عشر و ثمان مائة تغمده الله برحمته و اسکنه فسیح جنته کتابی بود در شیق لطیف متین حسن المسالک سدید المنهج صحیح المبانی انیق المعانی که در باب عبادات و عادات و اعمال و اخلاق زکیهٔ مقدسهٔ نبویه صلی الله علیه وسلم باحسن اسلوب و اسهل طریق نوشته و داد علم و دانش داده است و لیکن چون وی درین باب بر مذهب اقحاح محدثین از اصحاب ظواهر رفته و در بسیاری از مواضع سخن در خلاف مذاهب مجتهدین رحمة الله علیهم اجمعین گفته و ادعای فساد و بطلان مخالف مدعای خود نموده و دعوی عدم صحت احادیث وارده دران کرده و در بعضی محال در مبالغه و افراط از حد اعتدال و جادهٔ انصاف بیرون رفته است و در خاتمهٔ کتاب بابی عقد نموده که در انجا در تحقیق و تنقید بعضی احادیث و نسبت وضع و بطلان بدان اتباع و تقلید بعضی از غلات و اهل عجلت از متاخرین محدثین مثل ابن جوزی و غیر وی کرده و لازم طریقهٔ انصاف و نصیحت نموده شرح آن کردن و حقیقت حال کشف نمودن و مواضع خطا و اشتباه بیان ساختن و بذکر احادیث وارده در مذاهب ائمه اهتمام داشتن چه مطالعهٔ این کتاب بر متبعین مذاهب مجتهدین را موجب انبعاث دهشت و اثارت شبهت گشته و در وادی تردد و بادیهٔ حیرت انداخته بسوی ظن بر ائمهٔ مجتهدین و تغلیط و تخطیهٔ علمای راسخین مبتلا گردانید و این ضرری سخت عظیم ست در صلاح دین و اختیار مذهب چه غالب سواد اعظم اسلام برین مذاهب اعتقاد و جای وحدت وجه و وجود نورانیت باطن بر جزم و اطمینان قلب ست و چون یکی بشنود که بیع حدیثی صحیح درین باب که این مجتهد حکم کرده وارد نشده و یا حدیثی که وی بدان تمسک کرده بصحت نرسیده و است عقد قلبی که در ان مذهب درست شده اختلال پذیرد و جدی و جهدی که در باعث عمل قوت یافته سست گردد و در واقع چنین نیست که وی میگوید زیرا که این مجتهدان همه محدث بوده اند و تتبع احادیث کرده و تطبیق و توفیق دران داده و ناسخ را از منسوخ شناخته و صحیح را از موضوع و قوی را از ضعیف جدا نموده اند و بقوت اجتهاد و بسطت علم و نورانیت باطن و فراست ایمانی و دلالت قرائن و امارات تاویلات و حقائق معانی آزاد ریافته حکم کرده واند نه بهوای طبع و فضول نفس و محض جهد بمجرد حسبان نفوه و تقول بدان نموده این سخن در مقدمهٔ شرح بسط و تفصیل تر ازین بیان کنیم چنانکه نزد انصاف شبهه در حقانیت آن نماند و سخن در شرح کتاب بر سه قسم افتاد یکی در تحقیق و تبیین انچه مصنف ذکر کرده رحمة الله علیه از احادیث و آثار و تخریج مخارج و محال آن

از کتب ستہ وغیرہا و ذکر رواۃ آنہا از صحابہ و اصحاب کتب دوم در معارضت و معاضدت کلام وی و تقویت و تائید مذہب صحابہ لکن علی الخصوص اثبات و تحقیق مذہب حنفی کہ مقصود اہم و مطمح نظر اصلی آنست سوم استطراد و اشباع کلام بذکر مسائل و احکام و اکثار فوائد و نکات مناسب بحث و مقام و آنچہ در حل عبارت متن و ترجمۂ الفاظ و بیان معانی آن از قیود و رموز و اشارات و تاویلات و تحملات بر عادت شراح بکار رفتہ باشد بر سالکان طریق مطالعہ و واقفان صناعت مناظرہ از اہل خبرت و مہارت پوشیدہ نخواہد بود و ہر چہ در کتاب بلفظ عربی بود از احادیث وغیرہا آنرا ترجمہ کردم و شرح نمودم الا ادعیہ و اذکار کہ زبان ترجمان وقت از شرح و بیان آن کوتاہ افتاد گویا مجرد الفاظ و معانی آن مقصود ست نہ اطلاع بر معانی و مضامین آن و ورد مزید ذوق و نشاط افزاست لیکن مجرد الفاظ نیز خاصیت مفید و موثر ست و اگر ما بین السطور ترجمہ تحت اللفظ علی الاجمال یا در حواشی یا قدری از تفصیل نوشتہ آید دور نباشد الحمد للہ الفضل بوقوع آمد انیست و سخن درین شرح طویل افتاد و حجم کتاب کبیر آمد شاید کہ بعضی را از اہل دعت و کسالت کرنہ و فراغ وقت در بحث علم قوی بود ذوق سخن درین بکمال و داعیۂ خدمت احادیث نبوی صادق بود حمل اثقال این کتاب گران آرد و اشتغال بدان مورث سآمت و ملالت گردد الا من وفقہ اللہ و ما التوفیق الا من اللہ و اگر ہم بر قسم دوم کہ اثبات مذہب حنفی ست اقتصار کنند و بہ تخریج احادیث متن تعرض نمایند و در فوائد زوائد اختصار ورزند کتابی آید لطیف و مختصر در اصل مقصود کافی و بہ بیان و اثبات آن وافی و من وصیت میکنم فرزند عزیز نور دیدۂ دانش و بینش نور الحق را کہ وجہ ثانی و مقصود اولی این ست کہ اگر وقت من تنگی آورد و فرصت آن نشود وی متصدی این کار گردد و این ہم را صورت دہد و باللہ التوفیق و از کتب آنچہ تتبع و تصفح آن در تسوید این شرح اتفاق افتاد از کتب تفسیر کشاف و بیضاوی و مدارک و جلالین و جز آن و از کتب احادیث صحیح البخاری و شروح آن کرمانی و فتح الباری و توشیح سیوطی و مشارق الانوار قاضی عیاض و غیر آن و صحیح مسلم و شروح وی شرح امام نووی و جز آن و موطای امام محمد و جامع ترمذی و جامع الاصول و جمع الجوامع سیوطی و شمائل النبوی و شروح آن و مشکوۃ و شروح آن طیبی و شرح ابن حجر و ابہری و جز آن و انوار فصل رابع مشکوۃ و مصابیح و شروح آن تورپشتی و غیرہ و شرح مشارق و مجمع البحار کہ شرح صحاح ست و جامع شروح متعددہ است و نہایہ جزری و مختصر نہایہ سیوطی و مقاصد حسنہ سخاوی و تنزیہ الشریعۃ ابن عراق و الدرر المنتثرۃ فی الاحادیث المشتہرۃ للسیوطی و تمییز الطیب من الخبیث فیما یدور علی الالسنۃ من الاحادیث لابن دیبع و شفای قاضی عیاض و مواہب لدنیہ و صواعق محرقہ و روضۃ الاحباب و سنن الہدی و اذکار نووی و عمل الیوم و اللیلۃ سیوطی و حصن حصین جزری و شرح اربعین ابن حجر و مختصر السیر طبری و از کتب اسماء الرجال فن ثانی از رکن ثالث جامع الاصول و تقریب و تہذیب و مغنی و از اصول حدیث شرح نخبہ لمصنفہ و شرح شمنی و الفیہ عراقی و شروح آن شرح مصنف و سخاوی و شیخ زکریا و رسالہ مختصر طیبی و از کتب فقہ ہدایہ و شرح ابن الہمام و شروح دیگر و کنز و بعضی شروح آن و شرح وقایہ و حواشی آن و شرح نقایہ شمنی و جز آن و زاد الفقیہ در مذہب حنفی و حاوی و شرح آن در مذہب شافعی و رسالہ ابن ابی زید در مذہب مالک و شرح زرکشی بر کتاب خرقی در مذہب امام احمد بن حنبل و از کتب قراءۃ شاطبی و شروح آن و اتقان سیوطی و ارجوزۂ جزریہ و شروح آن و از کتب لغت قاموس تصنیف المؤلف و مہذب و مغرب و جز این مذکورات بعضی کتب و رسائل نیز شاید کہ در بعضی مواضع بنظر در آمدہ باشد و در تصحیح نقل و حوالہ باصل مہما امکن

بتقصیر از خود راضی نشده و مهمل نگذاشته یا رب مگر بسهو و نسیان در جای وقوع یافته باشد و در روایت احادیث و نقل
مسائل از طریقهٔ احتیاط و دائرهٔ دیانت بیرون ننهاده و قطعاً براه خیانت و مساهله نرفته و از ین وسیله امید وارست که بسمت
قبول درگاه و رضای حضرت الله موسوم گردد ان شاء الله تعالی و از آنچه اهم ست درین باب دو چیزست یکی دعا و تضرع
والتجا بجناب صمدیت عز اسمه که این عمل را بمصعد قبول برساند و سبب نفع خلائق و فائدهٔ طالبان حق گرداند و دیگر خواهش
و التماس از نظر کنندگان درین صحیفه آنکه از سهو و خطای کاتب حروف نظر بپوشند و تا توانند در تصحیح و اصلاح آن همت
دریغ ندارند ان الله لا یضیع اجر المحسنین و چون دیباجهٔ متن در فهم اصل مقصود نه محتاج بشرح بود بمجرد آن برو بمرافقت نوشته آمد

قال المصنف بعد از حمد و ثنای حضرت کبریا و درود بلا انتها بر سرور انبیا و خلاصهٔ اصفیا و آل و اصحاب اتقیا
بر روان پاک پی روان آن صنادید اولیا معلوم باد طائفهٔ احباب و اصحاب و زمرهٔ عقلای ذوی الالباب را که راه حق
که آن صراط مستقیم ست از آن رو که غایت آن حق جل شانه است اشرف طرق و اجل و اکمل سبل و انور و اظهر مسالک ست
و سلوک این طریق بی متابعت راهنمای حقیقی و دلیل باهر حقانی ممکن و متصور نه لا جرم هر که بدرک این معنی مشرف گردد بداند
که اتباع سیرت سرور راهنمایان و دستور برگزیدگان حضرت رحمان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و اقتدا بسنت جناب مقدس وی
سبب نجات جاودانی و موجب قرب و وصول بحضرت ربانی جل جلاله و عم نواله بود و هیچ وسیله ازین اشرف و هیچ طریقه ازین
اقرب نتوان یافت و نص قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله مصدق این سخن ست که گفته آمد و مفهوم کلمه جامع نبویه که
الدین النصیحة داعی را بران آورد تا امتثال و اجابت ملتمس بزرگی از ذریهٔ مقدسهٔ نبویه و نخبهٔ از دوحهٔ مکرمهٔ مصطفویه را
ازین چند باب بر وجهیکه در صحاح اخبار ثابت شده و از طریقهٔ انیقهٔ محمدیه و سنت سنیهٔ نبویه صلی الله علیه و آله و سلم در قلم آورد تا هر که
ادراک این سعادت را خواهد آنرا دستور خویش سازد و در باب عبادات اعتماد کلی بران کند و از خلاف زید و عمرو نه اندیشد چه این
مسائل بر وجهیکه از حضرت رسالت پناه باسانید صحیحه ثابت شده نوشته میشود و هر متعبدی که از اخلاص تمام این نهج مستقیم را سلوک
نماید در اسرع زمان امکان دست طلب وی بگریبان مقصود کلی متعلق شود و طینت و طبیعت وی باخلاق مقدسهٔ نبویه متخلق
گردد ان شاء الله تعالی الکریم و این سفر السعادت را بر فاتحه و خاتمه و چند باب محتوی بر فصول مشتمل گردانید امید دار
که انوار اسرار آن همگنان را محیط و مکشف گردد ان شاء الله تعالی اینست دیباجهٔ متن و ما پیش از شروع در شرح کتاب
مقدمه وضع کردیم متضمن بر آنچه دانستن آن پیش از مقصود واجب و مناسب باشد مشتمل بر دو قسم قسم اول در مصطلحات علم حدیث
و ذکر کتب سته و غیرها و احوال اصحاب کتب و آنچه متعلق ست بدان و ثانی در احوال ائمه مذاهب اربعه و حکم اقتدا و اتباع ایشان و
ما یتعلق بها و بالله التوفیق و الاستمداد فی البداء و المعاد و انه ولی الرشاد و السداد و هو حسبی و نعم الوکیل و صلی الله علی السید المصطفی
الجلیل و علی آله و اصحابه الهادین الی سواء السبیل و علی سائر اتباعه هداة طریق الحق و محیی علوم الدین مقدمه قسم اول در بیان
بعضی از مصطلحات علم حدیث و ذکر احوال بعضی از علمای حدیث از اصحاب کتب سته و جز آن بدانکه حدیث در اصطلاح
مشهور قول و فعل و تقریر رسول را گویند اما قول و فعل ظاهرست و معنی تقریر آن ست که مثلاً شخصی در حضرت وی فعلی کرد یا سخنی گفت
و وی صلی الله علیه و سلم بدان مطلع شد و از آن نهی نکرد و سکوت ورزید و آنرا مقرر داشت و نزد بعضی حدیث عام ترست از قول
و فعل و تقریر نبی و شامل ست مر قول و فعل و تقریر صحابه و تابعین را نیز رضوان الله علیهم اجمعین پس آنچه منتهی بحضرت رسالت گردد
صلی الله علیه و سلم آنرا مرفوع خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا گویند از ابن عباس آمده مرفوعاً

یا گویند رفع کرد او این را ابن عباس مثلاً و آنچه منتهی بصحابه گردد آنرا موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود ابن عباس یا گویند از ابن عباس آمده موقوفاً یا موقوفست بر ابن عباس مثلاً و آنچه منتهی بتابعین ست آنرا مقطوع گویند و مشهور آن ست که موقوف و مقطوع را اثر گویند و نزد بعضی اثر مخصوص بصحابه بود و سخاوی از بعضی علما نقل کرده که فقها آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمده خبر گویند و آنچه از صحابه رسیده اثر خوانند و بعضی اثر را بر مرفوع نیز اطلاق کرده اند چنانچه طحاوی کتاب خود را که مشتمل ست بر معانی احادیث نبوی و آثار صحابه شرح معانی الآثار نام کرده و طبری تهذیب الآثار کتابی دارد با آنکه مخصوص بمرفوع ست و آنچه در وی از موقوف آورده بطریق تبع و تطفیل ست کذا قال السخاوی و این همه اصطلاحات ست و لا مشاحة فیها و مشهور همانست که اول ذکر کرده شد و باید دانست که رفع گاهی صریح بود و گاهی در حکم صریح اما صریح در رفع قول چنانکه گوید شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که چنین گفت یا حدیث کرد ما را رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین یا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم و در رفع فعل چنانکه گوید رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فعل کذا یا کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعل کذا و در رفع تقریر چنانکه گوید کردم در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم یا کرد شخصی در حضرت وی چنین و انکار نکرد یا اصلاً ذکر انکار نکند اما آنکه صریح نبود و در حکم مرفوع باشد چنانکه گوید صحابی سخنی که اجتهاد را در آن راه نبود یا بکند فعلی را که اجتهاد نتوان یافت جز از سماع از پیغمبر یا رویت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم یا گوید در زمان آنحضرت چنین میکردند زیرا که ظاهر اطلاع آن حضرت ست صلی الله علیه وسلم بران و آنکه صحابی گوید سنت چنین ست یا مامور بودیم باین این نیز در حکم مرفوع ست زیرا که ظاهر در سنت سنت رسول الله و امر اوست صلی الله علیه وسلم و بعضی را درین خلاف ست زیرا که سنت صحابه و امر ایشان نیز احتمال دارد اما بعیدست و اگر صحابی بر فعلی از افعال حکم کند که این طاعت یا معصیت خدا و رسول اوست این نیز حکم رفع دارد چنانکه عمار گفته رضی الله عنه که هر که روزه دارد در روز شک بتحقیق عصیان کرد ابو القاسم را صلی الله علیه وسلم زیرا که این نیز ظاهر در تلقی از آن حضرت ست صلی الله علیه وسلم **وصل** اگر هیچ راوی از رواة حدیث از میان ساقط نشود و اسناد آن پیوسته آید آن حدیث را متصل خوانند و این عدم سقوط را اتصال گویند و اگر یکی از رواة یا زیاده ساقط شود منقطع گویند و این سقوط را انقطاع نامند و سقوط یا از مبادی سند واقع شود یا از آخر آن بود چنانچه اغلب روش مصنفان بران جاری ست یا از آخر سند ست بعد از تابعی که صحابی باشد یا غیر این دو قسم ست قسم اول را معلق گویند و این اسقاط را تعلیق خواه ساقط یکی باشد یا بیشتر و گاهی تمام سند حذف کنند و گویند مثلاً قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و این تعلیق در تراجم صحیح بخاری بسیارست و در حکم تعلیق تفصیل ست و گفته اند اگر آن در کتابی واقع شود که التزام کرده شده است صحت آن چنانکه در صحیح بخاری مثلاً آنچه بصیغه جزم و معلوم آمده چنانچه قال فلان یا ذکر فلان مثلاً دلالت دارد بر ثبوت و اسناد آن نزد وی و آنچه نه بصیغه جزم ست بلکه بصیغه تمریض و مجهول آمده چنانچه قیل و یقال و ذکر مثلاً در صحت آن سخن ست و لیکن چون درین کتاب آورده است البته او را اصلی ثابت خواهد بود و لهذا گفته اند که تعلیقات البخاری صحیحة یا متصلة و این در جائی ست که نسبت بغیر شیخ خود کرده اما اگر بشیخ خود که سماع وی از وی بثبوت پیوسته است قال و مانند آن گوید وی حکم عنعنه دارد که حکم وی بیاید و تعلیق نبود و قسم ثانی که ساقط از آخر سند ست بعد از تابعی آنرا مرسل خوانند و این فعل را ارسال چنانچه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مرسلا و نزد بعضی محدثین مرسل مرادف منقطع آید

و اصطلاح اول اشهر ست نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف ست نزد جمهور زیرا که محذوف تواند که تابعی باشد چه روایت تابعی از تابعی دیگر بسیار ست و گفته اند تا شش و یا هفت واسطه وقوع دارد و در تابعین ضعیف و غیر ضعیف در عدالت هر دو موجود است و نزد امام ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیهما مقبول ست مطلقاً و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد ست زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح نبود ارسال نمی نمود و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی گفت و نزد امام شافعی رحمه الله بر تقدیری که اعتضاد یابد بمجیء وی از وجه دیگر هر چند مرسل بود مقبول است و نزد امام احمد دو قول ست بقولی مقبول و بقولی توقف و اینهمه بر تقدیری که معلوم شده باشد که آن تابعی ارسال نمی کند مگر از ثقات و اگر عادت وی چنان بود که ارسال میکند از ثقات و از غیر ثقات حکم آن توقف ست باتفاق و قسم ثالث از اقسام سقوط از اثنای اسناد اگر ساقط دو راوی باشد بتوالی و پیهم آنرا معضل خوانند و اگر ساقط یکی بود یا زیاده و نه پیهم بلکه از دو جا و سه جا آنرا منقطع نامند و برین تقدیر منقطع یک قسم از اسناد غیر متصل آمد و گاهی مطلق آنرا نیز منقطع گویند و باین معنی آنرا مقسم ساخته آمد و علم بانقطاع اسناد و سقوط راوی اول بجهت عدم ملاقات میان این راوی و مروی عنه بود یا بعدم معاصرت یا عدم اجتماع و اجازت از وی بحکم علم تاریخ که متضمن بیان موالید و وفات رواة و تعیین اوقات طلب و ارتحال ایشان ست و معرفت این قسم ظاهر ست و مشترک میان عوام و خواص علما و قسم دیگر ست که معرفت آن خفای دارد و آنرا تدلیس گویند و صورتش آنست که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شیخی که بالاتر از وست روایت کند و لفظی بیارد که موهم سماع ست و یا عدم سماع نیز صحیح میشود چنانکه گوید عن فلان و قال فلان و این جاری میشود در معاصر و ملاقی بلکه آنرا که از وی استماع وارد و لیکن این حدیث را استماع نموده و دریافت این قسم مخصوص ست بخواص علما از انهای که علم آنها وسیع ست و معرفت ایشان تام و تدلیس مکروه و مذموم ست نزد جمهور علما مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه و باعث بران بعضی اکابر را وثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال ست اگر چه غیر ایشان را اغراض دیگر نیز بود مثل اخفای سماع از شیخ بجهت صغر سن و عدم جاه و امثال آن و ستر حال که سبب طعن گردد و لهذا آنرا تدلیس نام کردند که در لغت بمعنی پوشیدن عیب سلعه در بیع ست و بعضی گفته اند بمعنی اختلاط ظلام و اشتداد اوست که موجب اشتباه است و فی الحقیقت حکم تدلیس در رد و قبول مثل مرسل آمد چنانکه مذکور شد و عنعنه روایت ست بلفظ عن فلان عن فلان و آنرا حدیث معنعن گویند و وی از شخصی که مشهور ست بتدلیس غیر متصل ست و از غیر وی متصل بشرط علم بمعاصرت نزد مسلم و اشتراط لقا نزد بخاری اگر چه همه یکبار بود و لابد مرتبه عنعنه از تحدیث و سماع فرود بود و لهذا بخاری اگر در اسناد او عن فلان آمده است تلافی آن بسماع و تحدیث میکند و هر حدیثی که مرفوع و متصل بود آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور این ست و بعضی مطلق متصل را مسند گویند پس شامل مقطوع و موقوف نیز بود و بعضی مرفوع را خواه متصل بود یا منقطع مسند نامند و ازین لازم آید که مرسل و معضل و منقطع را مسند گویند و المعتمد هو القول الاول **وصل** و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معلل ست اما شاذ در لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند اورا ثقات پس اگر راوی این ثقه نیست خود مردود است و اگر ثقه است سبیل درینجا ترجیح ست بمزید حفظ و ضبط یا کثرت عدد و دیگر وجوه ترجیحات پس آنرا که راجح ست محفوظ خوانند و مرجوح را شاذ پس حاصل معانی شاذ آن آمد که راوی آن مخالف کسی باشد که ارجح ست از وی خواه غیر ثقه در مقابله ثقه یا ثقه در برابر اوثق و بعضی آنرا تخصیص بقسم ثانی کنند و بعضی مخالف را

شرط نکنند بلکه هرچه روایت کرده او ثقه و منفرد شد بدان و از هیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن نیامده شاذ ست و بعضی نه ثقه شرط کنند و نه مخالفت و عبارات در تفسیر آن مختلف آمده و بعضی گفته اند شاذ آن ست که ثقه مخالف جماعه ثقات آرد و خلیلی تفسیر کرده شاذ را بمفرد راوی و این صادق ست بر فرد ثقه که صحیح ست و معتمد همان ست که اول مذکور شد و اما منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالفت کسیکه اقل و اضعف بود در ضعف از وی و مقابل منکر معروف ست پس در منکر و معروف هر دو راوی ضعیف ست و یکی اضعف از دیگری و در شاذ و محفوظ هر دو قوی و یکی اقوی از دیگری پس شاذ و منکر هر دو مرجوح و محفوظ و معروف هر دو راجح و بعضی در منکر نیز مخالفت شرط نکنند چنانکه در شاذ این اقسام بر تقدیری ست که بعضی رواة مخالف بعضی روایت کنند و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر که حدیث او اعتبار را شاید موافق آن روایت کرد حدیث این راوی را متابع آن حدیث گویند بکسر الباء بصیغه اسم فاعل و متابعت موجب تقویت و تائید ست مر حدیث را و لازم نیست که متابع در مرتبه مساوی حدیث اصل بود و اگر کمتر از ان در مرتبه باشد نیز متابع و معاضد و مقوی آن گردد این ست معنی آنکه محدثان گویند تابعه فلان و له متابعات و متابعت گاهی در نفس راوی بود و گاهی در شیخی که فوق ست و اول اتم و اکمل ست از ثانی زیراکه وهن و سستی در اول اسناد غالب تر بود و چون متابعت کرده شد راوی قوت گرفت اسناد و زائل شد وهن آن کذا قال الشمنی و نیز در متابعت لازم نیست که موافقت در لفظ باشد و اگر در معنی بود کافی ست و متعارف در محدثین در اول اطلاق مثله است و در ثانی نحوه و لیکن لازم ست که حدیث متابع از روایت همان صحابی بود که حدیث اصل از روایت اوست و اگر از حدیث صحابی دیگر بود مشابه آن خواه در لفظ و معنی یا در معنی فقط او را شاهد گویند و بانیست مراد از آنچه گویند که له شواهد و یشهد به حدیث فلان و بعضی متابعت را مخصوص بموافقت در لفظ دارند و شاهد را بموافق در معنی خواه از ین صحابی بود یا از دیگر و استعمال متابع و شاهد بر یکدیگر نیز کنند و الامر فیه هین و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاهد و پیدا کردن آن اعتبار خوانند و معلل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب خفیه غامضه باشد که قادح ست در صحت آن و حال آنکه بظاهر حال سالم باشد از ان بدر یافته شوند بعد از آنکه متنبه شوند اهل مهارت و حذاقت بمعرفت آن مثل ارسال در موصول و وقف در مرفوع و مانند آن از اوهام و اغلاط پس در یابد آن را عارف حاذق پس حکم کند بدان یا متوقف گردد در ان و حکم نکند بصحت حدیث و تقیید علل و اسباب بخفا و غموض نه از برای اخراج علل ظاهره و دفع ست چه هرگاه که خفیه را تاثیری باشد در عدم صحت حدیث ظاهره را بالطریق اولی بود بلکه از جهت آنست که علل ظاهره راجع اند بضعف راوی و عدم اتصال سند و از ان باشتراط عدالت و اتصال احتراز شده است کذا قال بعض شارحی الالفیه و گاهی اطلاق کرده میشود علت بر کذب و غفلت و سوء حفظ و مانند آن و بعضی اطلاق کرده اند علت را بر مخالفتی که قدح نکند مثل ارسال حدیثی که وصل کرده است ثقه ضابط تا آنکه توصیف کرده اند این جماعه صحیح را بمعلل و گفته اند من الصحیح ما هو معلل و بر این تقدیر معلل مخصوص بضعیف نباشد چنانکه بعضی شاذ را نیز قسمی از صحیح ساخته و گفته من الصحیح ما هو صحیح شاذ و مراد بشاذ درینجا فرد غریب خواهد بود و آن منافات بصحت ندارد و اما که مخالف اولی و ارجح نبود چنانکه اشارتی بآن کرده شد

وصل بدانکه وجوه طعن در راوی بعضی از ان متعلق بعدالت ست و بعضی بضبط و مراد بعدالت ملکه است در شخص که حامل و باعث شود او را بر ملازمت تقوی و مروت و مراد بتقوی اجتناب از اعمال سیئه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از صغیره اختلاف ست و مختار عدم اشتراط آن ست

و مراد بمروت تنزه از بعضی خسائس و نقائص که از مقتضای علو همت و مردانگی ست چنانکه بعضی مباحات دنیه مثل اکل و شرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عام تر از عدل شهادت ست و شامل ست مر عبید را و عدل شهادت مخصوص ست بحر و مراد بضبط حفظ و تثبیت مسموع و مروی ست از فوات و اختلال بحیثیتی که متمکن گردد از استحضار آن و آن دو قسم ست ضبط صدر و ضبط کتاب و ضبط صدر بیاد داشت و حفظ دل ست و ضبط کتاب نگاه داشت وی است مکتوب نزد خود تا وقت ادا و اما وجوه طعن متعلق بعدالت پنج قسم ست اول از جهت کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و متعلق بضبط نیز پنج قسم ست اول از جهت فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ و اما کذب راوی مراد بوی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی در روایت از وی چیز بدانکه نگفته و حدیثی را که مطعون ست راوی وی بکذب موضوع خوانند و هرکه ثابت شد از وی تعمد کذب در حدیث نبوی دیگر هرگز از وی حدیث مقبول نبود دیگر چه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگرچه توبه کند بخلاف شاهد زور چون توبه کند و شیخ محمد جوینی تعمد کذب را بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم داخل کفر داشته والله اعلم و مراد بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین اینست نه آنکه البته ثابت شود وضع و کذب در خصوص این حدیث و باید دانست که حکم بوضع و افترا بحکم ظن غالب است نه بقطع و یقین فان الکذوب قد یصدق و تتمه این بحث در خاتمه کتاب بیاید انشاء الله تعالی و اما طعن بجهت اتهام راوی بکذب آنچنان بود که روایت کرده نشود این حدیث مگر از جانب وی و مخالف باشد مر قواعد معلومه شرع را و همچنین آنکه مشهور و معروف شده باشد بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم از وی ثابت و ظاهر نشده و این دون اول ست و این قسم را متروک نام کرده اند چنانچه گویند حدیثه متروک و فلان متروک الحدیث و اینچنین کس اگر توبه کند و توبه وی صحیح شود و امارات صدق در سیمای حال وی لائح گردد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیانا بطریق ندرت دروغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم بوجود آید اگرچه معصیت ست اما در تسمیه حدیث وی بموضوع متروک تاثیر ندارد و اما در طعن بجهت ظهور فسق راوی مراد بدان فسق بعمل ست نه باعتقاد که آن را داخل بدعت داشته اند و کذب نیز اگرچه داخل فسق ست ولیکن بجهت تباین و شدت طعن در وی آن را جدا شمرده اند و حدیث مطعون بفسق را منکر گویند و همچنین اگر طعن بجهت فرط غفلت و کثرت غلط راوی باشد آن را نیز منکر گویند و معنی حدیث منکر سابقا معلوم شد که حدیث ضعیف مرجوح را گویند مخالف قوی تر از خود و تسمیه این اقسام بمنکر بقول کسی ست که در منکر قید مخالفت را شرط نمیکند کذا قال الشیخ فی شرح النخبه و ما ناکه مراد بتسمیه این اقسام بمنکر آنست که ضعف حدیث و مخالفت او مر قوی را اکثر بجهت همین امور می آید و راوی را در این ورطه می اندازد و اما جهالت گاهی بجهت کثرت نعوت راوی بود از اسم و کنیت و لقب و صنعت و حرفت و نسب که بعضی از آنها مشهور شده و ذکر کرده شود بغیر نعتی که بدان مشهور ست بجهت غرضی از اغراض پس گمان برده شود که این غیر اوست و از اینجا جهالت بحال وی لازم آید و گاهی بسبب آنکه مقل ست در حدیث و کم روایت کرده و کم کسی از وی اخذ نموده و روایت کرده پس معروف نگشته و مجهول مانده یا بسبب آنکه راوی او را تسمیه نکرده و بقصد اختصار نام وی نبرده و گفته مثلا اخبرنی فلان یا شیخ یا رجل و امثال آن و این را مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود زیرا که شرط قبول عدالت ست و چون نام وی مبهم ماند عین وی نیز مبهم شد پس عدالت وی چگونه معلوم گردد و اگر مبهم بلفظ تعدیل آید آن نیز مقبول نبود بر قول اصح چنانکه گوید اخبرنی ثقة مثلا چه تواند که نزد وی ثقه باشد و نزد غیر وی مجروح و مطعون و نزد بعضی مقبول ست اگر قائل امام حاذق بود و بهر تقدیر در حق راوی حجت ست اگر مقلد وی بود کذا ذکروا و اگر راوی

معین و مسمی نشده و فقط یک کس از وی روایت کرده او را مجهول العین گویند مگر آنکه توثیق کرده باشد او را غیر وی و این کس
اهلیت توثیق داشته باشد و اگر دو کس روایت کرده و توثیق نموده‌اند وی را مجهول الحال و مستور الحال گویند و در قبول
روایت وی اختلاف است جماعه قبول دارند مطلقاً و جمهور رد آن کنند و تحقیق آن است که روایت مستور و مانند وی
مما که محل احتمال و اعتماد بود در عمل توقف است تا انکشاف حقیقت حال و همچنین کسیکه جرح کرده شده است بجرح غیر مفسر
و اما بدعت مراد بدان اعتقاد چیزیست که احداث کرده شده است بر خلاف آنچه معروف و معلوم است از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بنوع شبهه و تاویل باطل نه بر طریق عناد و آنچه در عمل است آنرا داخل فسق داشته‌اند و بدعت دو قسم است یا باعتقاد
امری است که مستلزم کفر است یا بامری که موجب فسق است و بر هر تقدیر متصف است صاحب وی بصدق لهجه و صیانت لسان از
کذب قسم اول قبول کرده نمیشود حدیث از صاحب وی نزد جمهور و نزد بعضی مقبول است مطلقاً و بعضی گفته‌اند که اگر اعتقاد دارد
حل کذب را برای تقویت مذهب و مقاله خود مقبول و الا مردود و قول معتمد آنست که هر که منکر است امری متواتر را از شرع که معلوم
است بودن آن از دین بالضرورت مردود است و هر که باین صفت نبود اگرچه مخالفان او را تکفیر کرده باشند مقبول بانضمام
ضبط و ورع و تقوی و مجرد تکفیر مخالفان مردود نبود چه این معنی شامل اکثر طوائف است که یکدیگر را تکفیر میکنند و قسم دوم
که بدعت او مفضی بتکفیر نشده بلکه تفسیق شده فقط در آنها اختلاف کرده‌اند در رد و قبول نزد بعضی مطلقاً مردود و نزد
بعضی مقبول مگر نزد وا اعتقاد حل کذب چنانکه گذشت و تحقیق آنست که مبتدع اگر داعی باشد به بدعت و در مقام ترویج و
تزیین آن بود قبول نکنند زیرا که این معنی بسا که از احوال باعث بود بر تحریف روایات و تسویه آن بر مقتضای مذهب و اگر نه چنین
بود اصح آن است که قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که مقوی بدعت وی بود و بدین تقدیر مردود است بر قول مختار و
بالجمله علماء حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و ارباب مذاهب اربعه در جامع الاصول میگوید اخذ کرده‌اند
جماعه از ائمه حدیث از فرقه خوارج و از آنهایی که منسوب اند بقدر و تشیع و رفض و دیگر اصحاب هوا و جماعه دیگر احتیاط
کرده‌اند و تحرج نموده‌اند از اخذ حدیث از ایشان و هر کدام را نیات است انتهی و شک نیست که اخذ حدیث از این فرقها
بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه بثبوت رسیده است که این جماعه وضع
احادیث برای ترویج مذاهب خودی نموده‌اند و بعد از توبه و رجوع از آن مذاهب اقرار بدان میکردند کذا ذکروا والله
اعلم و اما مخالفت ثقات طعن بجهت آن موجب شذوذ حدیث خواهد بود و آن بر وجوه متعدده است گاهی در اسناد
و گاهی در متن و گاهی بدر آوردن کلامی از اقوال صحابه یا غیر ایشان با کلام خود را که نه از حدیث است در حدیث چنانکه
موهم گردد که از حدیث است و گاهی بتقدیم و تاخیر در اسناد یا در متن و گاهی بزیادت راوی یا نقصان آن و گاه بابدال
راوی بمکان راوی دیگر یا متنی بمکان متن دیگر و این را حدیث مضطرب خوانند اینجا اگر جمع ممکن است فبها والا موجب
توقف بود و گاهی بتصحیف حروف در اسمای اسناد یا اجزای متن و گاهی باختصار و حذف بعضی اجزا و امثال این تغیرات
جملیه این بحث منجر میگردد بکلام در روایت حدیث و نقل آن بالمعنی و در اینجا اختلاف است اکثر بجواز آن اند و قوی ترین
حجج ایشان آنست که اجماع است بر جواز شرح شریعت برای عجم بزبان ایشان با وجود معرفت زبان عرب و چون ابدال بلغت
دیگر جائز بود بلغت عرب بطریق اولی باشد و بعضی گویند که جائز است مر آن کسی را که مستحضر دارد لفظ را تا ممکن گردد بر تصرف
در وی و بعضی گویند جائز است مر کسی را که یاد دارد معنی حدیث را و نسیان کرده لفظ آنرا از جهت ضرورت تحصیل احکام اما از

کسی که مستحضر وارد الفاظ را جائز نه از جهت ضرورت و این خلاف در جواز و عدم جواز ست اما اولویت روایت بلفظی بی تصرف در آن
متفق علیه است بقوله صلی الله علیه وسلم نضر الله امرأ سمع مقالتی فوعاها فاداها کما سمع الحدیث اما طعن بجهت وهم راوی که روایت
میکند بر سبیل توهم اگر اطلاع یافته شود بر وهم وی بقرائن دال بر آن و دریافت علل و اسباب قادحه آنرا معلل خوانند و حصول
آن بکثرت تتبع و جمع طرق بود و این اغمض علوم حدیث و ادق آنست و قیام نتواند نمود بدان مگر کسی که داده شده است او را
فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب رواة و اسانید و متون چنانکه متقدمین از ارباب این علم تا دار قطنی بوده اند و بوی
منتهی شد این شان و گاهی چنان بود که عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود و تنقیح و تعیین علت نتواند کرد بر مثال
صیرفی در نقد دینار و اما سوء حفظ مراد بدان آنست که اصابت او غالب بر خطا و حفظ و اتقان اکثر از سهو و نسیان نبود
یعنی اگر خطا و نسیان غالب یا مساوی بود با صواب و اتقان این هر دو صورت داخل بود در سوء حفظ و اگر نادر کمتر
بود اعتبار ندارد و معتبر علیه و کثرت صواب و اتقان ست و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر گردد حدیث وی معتبر
نبود و این قسم را نیز شاذ گویند بر رای بعضی محدثین و اگر طاری و عارضی شد بجهت عارضی مثل اختلاط حافظه یا کبر سن
یا ذهاب بصر یا فوات کتب باحتراق و جز آن مر این قسم را مختلط نامند و اگر چیزی را که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرد
جدا و متمیز کرد و از آنچه بعد از وی قبول کرده شود و اگر تمیز نکرده و جدا نساخته توقف کنند و اگر اشتباه بود نیز همین
حکم ست و اگر این قسم را متابعات و شواهد پیدا شود ترقی کند از درجه رد و توقف بمرتبه قبول و رجحان و همچنین ست حکم
احادیث مستور و مرسل و مدلس **وصل** آنچه از جمیع این علل و نقائص سلامت بود آنرا حدیث صحیح گویند و این مرتبه اعلی
است در حدیث و پایان ترازوی حسن ست و این نیز مرتبه عالی ست و پایان ترازوی ضعیف ست که مرتبه سافل ست
و حسن متوسط ست میان صحیح و ضعیف پس صحیح حدیثی است که ثابت شده بنقل عدل تام الضبط متصل السند که معلل و شاذ
نبود و اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیدا ست آنرا صحیح لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد
اگر کثرت طرق جبر آن نقصان کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشده آنرا حسن لذاته نام ست و اگر حدیثی که محل
توقف ست و ضعفی دارد بقرائن و تعدد طرق جانب قبول آن رجحان یافته آنرا حسن لغیره نامند و سلامت از نکارت
و شذوذ در حسن تدبیر معتبر ست این کلام شیخ ست در شرح نخبه و ظاهرش دلالت دارد بر آن که قصور در هر دو قسم حسن در جمیع
صفات مذکوره معتبر ست حتی که در کلام بعضی تصریح ست بآنکه عدالت و اتقان در صحیح ظاهر و کامل بود و در حسن برخلاف آن
و این چنین نیست چنانکه تصریح کرده در متن بقول خود فان خف الضبط فهو الحسن لذاته یعنی درین قسم حسن لذاته ست
قصور از مرتبه صحیح همین قدر ست که ضبط روایت وی سبکی و نرمی دارد اما صفات دیگر متماثل آنست نعم در حسن لغیره تواند
که راوی مستور الحال بود یا دیگر صفات که موجب ضعف حدیث گردد داشته باشد و بتعدد طرق منجبر گردد و آنکه کلام بعضے
دلالت بر خفا و نقصان عدالت در حسن دارد چنانکه مذکور شد باید که محمول بر همین قسم بود و بدانکه کلام قوم در تعریف
بحد حدیث حسن مضطرب و مختلف واقع شده و خطابی گفته حدیث حسن آنست که معروف باشد مخرج و مشتهر باشد رجال او بعدالت
و ضبط متوسط میان صحیح و ضعیف و شاذ و معلل نبود و معروف بودن مخرج را باین تفسیر کرده اند که موضعی از بیرون آمده
است این حدیث از آن موضع مشهور باشد مثل بودن آن شامی یا عراقی یا مکی یا کوفی مثلاً یعنے حدیث از روایت راوی
باشد که مشهور ست بروایت حدیث اهل بلد خود چنانکه قتاده و مانند وی در بصریین پس اگر حدیث بصریین از قتاده

بباید مثلا معروف باشد بصحت او بخلاف غیر ایشان کذا قال السخاوی و ترمذی گفته که سالم باشد از شذوذ و متهم نبود راوی او بکذب و روایت کرده شده باشد بطرق متعدده و بعضی گویند که در وی ضعف بود و قریب محتمل یعنی قلیلی از ضعف که توان برداشت و تعدد طرق جبر آن کند و تحقیق آنست که حسن دو قسم ست چنانکه مذکور شد و هر تعریفی که کرده اند بر یکی از قسمین وی صادق ست فقط و شامل هر دو قسم نه چنانکه تعریف اول ازین تعاریف مصدوق وی قسم اول است یعنی حسن لذاته و در تعریف دیگر مطابق حسن لغیره است و تعدد طرق شرط درین قسم ست نه در مطلق تعریفی که ترمذی کرده مقصود وی تعریف همین قسم ست نه مطلق حسن و لهذا وی جمع میکند در حسن و غرابت و میگوید حدیث حسن غریب و اگر تعدد طرق شرط بود در حسن مطلق با غرابت که بمعنی انفراد طریق ست جمع نشود فتدبر و بباید دانست که غرابت و فردیت با صحت منافات ندارد و بسیار احادیث فرد غریب که صحیح ست و در کتب صحیح مخرج ست و صحیح را تقسیم کرده اند که اگر راوی او یکی ست غریب ست و اگر دو عزیز و اگر زیاده مشهور و مستفیض و لهذا بر خلیلی که شاذ را تعریف کرده بتفرد راوی اعتراض کرده شده است که این صادق ست بر فرد ثقه که صحیح ست با آنکه نفی شذوذ معتبرست در صحیح مگر آنکه وی بعضی شواذ را نیز قسم صحیح وارد و همچنین کرده است و گفته که صحیح شاذ ست و غیر شاذ و بعضی غرائب را بمعنی شذوذ استعمال کنند و برین اصطلاح منافات وارد با صحت و در استعمال مشهور غریب قسم صحیح تواند بود و بعضی در صحیح بر شرط بخاری اشتراط عزت را توهم کرده اند و تحقیق آنست که چنانکه در مطلق صحیح شرط نیست در صحیح بر شرط بخاری نیز نیست و اعدا علم و باید دانست که مراد با آنکه یکی از یکی روایت کند آن ست که اگر در یک موضع اینچنین آید غریب ست و لیکن آنرا فرد نسبی خوانند و اگر همه جای همچنین آید فرد مطلق بود و نزد محققین در فرد مطلق وجود غرابت در اصل که مراد بدان طرفی ست که در وی صحابی ست کفایت میکند یا این طریق که روایت کند تابعی و احد از صحابی و گاهی مستمر گردد تفرد در جمیع رواة اما انفراد صحابی از رسول الله صلی الله علیه و سلم موجب غرابت نبود زیرا که در صحابی از موجبات قدح چیزی نبود و همین انفراد وی مثل تعدد دیگر انست بلکه ارجح کذا قیل و مراد با آنکه در عزیز دو از دو روایت کند آنست که همه جا همچنین آید اگر یکجا کمتر آید آن عزیز نبود و همچنین حد مشهور که زیاده بر دو شرط است و این ست معنی قول بعضی که گفته اند که درین فن اقل حاکم ست بر اکثر فافهم و اما حدیث ضعیف آنست که یکی ازین شرائط یا زیاده مطلقاً مفقود گردد و راوی وی بعدم عدالت یا عدم ضبط و اسناد وی با نقطاع متسم بود بشذوذ و نکارت و علت موسوم و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد افراداً و ترکیباً فتدبر و مراتب صحیح و حسن لذاته متفاوت ست بتفاوت این اوصاف یعنی هر چند وجود این صفات معتبرست در آنها ولیکن چون این صفات را مراتب و درجات ست و مدار کار بر حکم بغلبه ظن ست و مراتب ظن غالب و غیر غالب و لاجرم مراتب حسن و حسن ذاتی نیز متفاوت بود و بعضی احادیث اصح و احسن باشد از بعضی دیگر با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن اما تفاوت در مراتب صحیح حسن لغیره ظاهر است و قوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و امثله آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اعلی عدالت و ضبط همه رجال این اسانید را شامل ست ولیکن بعضی آن فوق بعض ست اما در اطلاق اصح اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف ست و بعضی گفته اند اصح اسانید مالک از نافع از ابن عمر ست و بعضی گفته اند اصح اسانید زهری از سالم از پدرش عبدالله بن عمر ست و بعضی گفته زین العابدین از پدرش از جد وی و غیر ایشان را نیز گفته و اکثر برین اند که حکم بر اسنادی مخصوص با صحت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه در اینجا مرتبه است که اعلاست و عدت اسانید در آنجا داخل و اگر مقید بقیدی کنند جائز ست چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید در فلان باب یا فلان مسئله

و همچنین ست حکم در فضل تابعین و ماسوای ایشان چنانکه گویند فلان افضل تابعین ست یا افضل تبعین فلان بلد ست والله اعلم و باید دانست که احتجاج در احکام بخبر صحیح مجمع علیه است و همچنین بحسن لذاته بود یا لغیره نزد عامهٔ علما و آن ملحق بصحیح ست در احتجاج اگرچه در رتبه کمتر ست ازان و چون حدیث ضعیف بتعدد طرق بمرتبهٔ حسن رسد آن نیز محتج به است و آنکه مشهور ست که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر ست نه در ما سوای آن مفرد اتش مراد ست اما مجموع بتعدد طرق داخل حسن ست نه ضعیف صرح به ائمة الحدیث وهو المختار و المعتمد ولیکن گفته اند که اگر ضعیف حدیث بجهت سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجبر می گردد بتعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی باشد یا شذوذ زیرا که مخالف احفظ و اضبط یا بقوت ضعف مثل فحش خطا اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل اعمال معمول و شاید که برین صورت محمول خواهد بود و آنچه بعضی گفته اند که لحوق ضعیف بضعیف افاده نمیکند قوت را والا این سخن ظاهر الفساد ست فتدبر **وصل** چون مراتب صحیح متفاوت ست و صحاح بعضی از آنها اصح ست از بعضی پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آنست که صحیح بخاری مقدم ست بر سائر کتب مصنفه و گفته اند اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعضی مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و گفته اند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب ست و عدم اختلاط بغیر احادیث نبوی از اقوال علما و آثار صحابه و مانند آن و گفته اند که هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب نیست زیرا که وی بدایت میکند بمجمل و مشکل و منسوخ و معنعن و مبهم و مهمل پس از ان ارداف میکند آنها را بمبین و مفسر و ناسخ و مصرح و معین و منسوب و دعوی ترجیح باین وجوه خارج مبحث ست اما از حافظ ابو علی حسین نیشاپوری که یکی از شیوخ حاکم ست تصریح واقع ست به ترجیح از حیثیت صحت زیرا که وی گفته ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم ولیکن در افادهٔ این ترکیب اصحیت صحیح مسلم را بر ماسوای خود مناقشه است مشهور چه وی بظاهر افادهٔ نفی اصحیت کند از ماسوای وی نه اثبات اصحیت وی از آنها و فیه کلام مذکور فی موضعه محصل اقوال درین باب سه است ترجیح صحیح بخاری بر صحیح مسلم و عکس و تساوی و سخاوی گفته که قول رابع توقف است و مشهور نزد جمهور قول اول ست بدلیل کمال صفاتی که معتبر اند در صحت وی کما بینوا و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر تخریج آن حدیث متفق علیه خوانند و ما اخرجه الشیخان گویند اما وقتی که متن از یک صحابی باشد چنانکه سخاوی از شیخ خود یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی نقل می کند که گفت در اطلاق متفق علیه بطریق محدثین بر متنی که هر یکی از ایشان از صحابی دیگر تخریج کرده نظر ست و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه دو هزار و سه صد و بیست و شش ست و بالجمله مذهب جمهور محدثین آن ست که اعلی مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پس آنچه منفرد است بدان بخاری پس آنچه منفرد ست بدان مسلم پس آنچه بر شرط بخاری و مسلم بود جمیعاً پس آنچه بر شرط بخاری بود و بس پس آنچه بر شرط مسلم ست پس آنچه بر شرط غیر بخاری و مسلم بود از ائمهٔ حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت آمد لابد انکه مراد بشرط بخاری یا شرط مسلم یا غیر ایشان که گویند چیست بعضی گفته اند که مراد بآن صفاتی ست که هر یکی از ایشان وجود آن بکیفیتی مخصوص در رجال اسناد خود رعایت کرده و التزام نموده است مثل کمال ضبط و عدالت و عدم شذوذ و نکارت بآن تضیق و تشدید که بخاری التزام کرده و پایان تر و وسیع تر ازان مسلم و هکذا یعنی حدیثی که مثل اسناد بخاری و مسلم جمعاً یا فرادی در صحت بیاید و ظاهر لفظ موافق بمقصود همین معنی ست کما لا یخفی و سخاوی از نووی و ابن دقیق العید و ذهبی نقل کرده و گفته اند مراد بشرط بخاری و مسلم رجال اسانید ایشان ست درین دو کتاب باعیانهم در اسناد حدیثی که او را بر شرط ایشان می گویند موجود باشند یعنی این حدیث اگر برجال بخاری مسند ست بر شرط بخاری ست اگر برجال مسلم مروی ست بر شرط مسلم ست و اصل این معنی ابن صلاح در مقدمه منوده گفته است و ابن دیگران تبعیت وی کرده اند زیرا که حاکم صاحب مستدرک گاهی که نزد وی حدیثی می باشد

بروایت رواتی که بخاری و مسلم از ایشان احادیث آورده اند میگوید هذا صحیح علی شرطهما او علی شرط احدهما و اگر حدیثی باشد که ایشان از آن رواة نکرده و بعضا تخریج احادیث نکرده اند میگوید صحیح الاسناد و نمیگوید علی شرطهما او احدهما و تائید میکند این را آن که حاکم حدیثی از ابوعثمان آورده و گفته صحیح الاسناد و میگوید این ابوعثمان نهدی نیست و اگر نهدی می بود حکم میکردم برین حدیث که علی شرطهما ست و ابوعثمان نهدی از رواة بخاری و مسلم ست پس معلوم شد که بر شرط بخاری و مسلم همان را میگوید که برجال ایشان باشد و لیکن درین بحث کرده اند که حاکم در خطبه مستدرک میگوید که من یاری میجویم از خدای به اخراج احادیثی که رواة آنها ثقات اند و احتجاج کرده بمثل آن شیخین یا یکی از ایشان و این عبارت ظاهر ست درین که مراد بشرط بخاری و مسلم امثال رجال ایشان ست در صفات کمال و جواب داده شده است ازین بحث که مثلیت عام ترست که در عیان بود یا در اوصاف غایت آنکه در یکی حقیقت و در دیگری مجاز در بوضع یکی ازین دو معنی قصد کرده و میگویند که شخصی نزد شیخ آمد و گفت که من برای شخصی گفتم که مثل این جامه که تو داری برای من بخر آن شخص آن جامه بعینه که داشت خرید بحکم میکنی فرمود لا یلزم علیه شئ چیزی بر آن شخص نیست و ناقل ترتیبی از نفس بهی نیست و حکم کرد ملزوم آن جامه بروی پس معلوم شد که مثل شامل عین می باشد فقد بر و شیخ نیز در شرح نخبه از شرطهما همین معنی اراده نموده و گفته لان المراد به رواتهما و استاد سخاوی در شرح الفیه با آنچه ذکر کردیم تقویت و تائید آن کرده و لیکن برین معنی لازم می آید که برین تقدیر باید که حدیثی که بر شرطهما ست یا بر شرط بخاری ست نازل در مرتبه از آنچه منفرد ست بدان مسلم بلکه بخاری بلکه جمع اند بر دو بنا شد چه هرگاه که برجال ایشان باشد مثل احادیث ایشان باشد و علی شرطهما باید که در هم متفق علیه باشد و علی شرط احدهما در حکم ما انفرد به احدهما و اگر مراد مثل در صفات و ارتماد و هاتی تاخر و نازلیت موجه است زیرا که چون تحقیق و تمیز غیر ایشان نه در مرتبه تحقیق و تمیز ایشان ست شاید که اشتباهی راه یافته باشد و مثل خیال کرده اما عیان که باشد دیگر چه جای تفاوت ست و سخاوی اشارتی بجواب ازین کرده و گفته که دلیل بر تاخر این قسم آنست قبل تلقی علماست هر یکی از صحیحین را بالقبول یعنی کتاب دیگر اگرچه همین رجال ایشان احادیث داشته باشد بدین کتابین ایشان نرسد و حاصل این سخن آنست که اگرچه رجال رجال بخاری و مسلم اند و لیکن تفاوت در ترتیب و اخذ ایشان از آنها و اخذ غیر ایشان ازیشان اتی ست شاید که در سماع و تحمل وهمی و خطائی راه یافته باشد خصوصا که رجال دیگر بر آن افزوده باشند فتامل و باید دانست که این تفاوت و ترتیب که مذکور شد نظر بارحیثیت از حیثیت اصل صحت ست باعتبار اکثر و اغلب و الا گاهی عارض میگردد مفوق و مرجوح را چیزی که فائق و راجح میگرداند او را از حیثیات دیگر مثلا اگر مثلا حدیثی نزد مسلم باشد بطریقی که بالغ بحد تواتر و شهرت باشد و موافق شوند او را ائمه دیگر از ملتزمین و مشترطین صحت لا بد اقوی خواهد بود از حدیث بخاری و همچنین حدیث بخاری وحده از متفق علیه بلکه جمیع اقسام مفضوله نسبت با عالی خصوصا اگر از آن ترجمه باشد که آنرا اصح الاسانید خوانند تنبیه ما تا کرنظر این تحقیقات و ابحاث گفته است محقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن الهمام رحمة الله علیه که این ترتیب که محدثین در صحت احادیث و تقدیم صحیح بخاری و مسلم قرار داده اند تحکم ست و جائز نیست در وی تقلید زیرا که اصحیت نیست مگر از جهت اشتمال رواة بر شروطی که اعتبار کرده آمد آنرا بخاری و مسلم و چون فرض کرده شود وجود آن شروط در رواة حدیثی در غیر کتابین حکم باصحیت آنچه درین کتابین ست عین تحکم و مکابره بود و شک نیست که بحکم بخاری و مسلم باجتماع راوی معین آن شروط را جزم و قطع نتوان کرد بمطابقت این حکم. اتع را جائزست که واقع خلاف آن باشد و وجود دلیل قطع بر صحت حکم ایشان و جزم بدان محل منع ست در تحقیق اخراج کرده است مسلم در کتاب خود از بسیاری از رواة که سالم نیستند از غوائل جرح و همچنین در کتاب بخاری جماعه اند که تکلم کرده شده است در ایشان پس مدار کار در حق رواة بر اجتهاد علما و صواب دید ایشان باشد

و ہمچنین در شروط صحت و حسن و ضعف تا آنکہ کسی کہ اعتبار کردہ است شرطی را و اعتنا کردہ است آنرا دیگری پسندہ و باشد آنچہ روایت
کردہ است آنرا آن دیگر گرفتہ است در روی آن شرط و معارضہ آنچہ مشتمل ست بران شرط و ہمچنین در حق کسی کہ تضعیف کردہ راوی را و توثیق
کردہ او را دیگری انہم ساکن و مطمئن میگردد نفس غیر مجتہد و آنکہ اختیار و امتحان نکردہ است امر راوی را بنفس خود و بتقلید یا آنچہ قرار دادہ اند
و مجتمع شدہ اند بران اکثر اما امر مجتہد و آنکہ اختیار و امتحان راوی از پیش خود تواند کرد راجع ست برای و اجتہاد نفس خود پس جائز ست
کہ صحیح شود نزد ایشان حدیثی در غیر کتابین کہ معارضہ کند ما فی الکتابین را یا ارجح آید بران انتہی و حاصل این سخن آنست کہ اعتماد بر تصحیح
و تنقید ائمہ مجتہدین و اکابر سلف ست و چون ایشان حدیثی را تلقی بالقبول کردہ و عمل بدان نمودہ انکار و اعتراض بر ایشان بتقلید علماء
محدثین کہ مشہور اند جائز نباشد و الزام ایشان بحکم این جماعہ تحکم و مکابرہ است و این کلام در مقام معارضہ و مصادمہ فقہاست با محدثین
قرار داد و محدثین ہمان ست کہ اولا مذکور شد و لیکن فقہا را دران مجال مقال وسیع ست با غیر چہ کردند .رشد و این سخن نافع و مفید
است و غرض از شرح این کتاب کہ اثبات و تائید مذاہب ائمہ مجتہدین ست خصوصا مذہب حنفی و غرض شیخ ابن الہمام نیز ہمین ست
واللہ اعلم وہو الملہم للصواب **وصل** احادیث صحاح منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکردہ اند جمیع صحاح را
کہ نزد ایشان بود بر شرط ایشان چہ جای مطلق صحیح و خود تصریح کردہ ہر یکی از ایشان بعدم احاطہ و استیعاب بخاری گفتہ است
کہ در نیاوردہ ام درین کتاب مگر آنچہ صحیح ست و ترک کردہ ام بسی از صحاح را از ترس طول کتاب و مسلم گفتہ کہ ہر چہ درین کتاب آوردہ ام
از احادیث صحیح ست و نمیگویم کہ آنچہ نیاوردہ ام در وی ضعیف ست و لابد درین ترک و اتیان وجہ تخصیص خواہد بود خواہ از حیثیت صحت
یا از جہت مقاصد دیگر و بدین وہم مناقشہ بعضی محدثین مثل دارقطنی و ابن حبان بر بخاری و مسلم بانکہ ایشان ترک کردہ اند احادیثی را
کہ روایت کردہ شدہ است از صحابہ بطریق صحیح بر شرط ایشان ساقط باشد و لہذا حاکم ابو عبد اللہ صاحب مستدرک گفتہ است کہ ایشان
یعنی بخاری و مسلم حکم نکردہ اند کہ صحیح نیست احادیث غیر آنچہ ایشان تخریج کردہ اند و گفتہ اند کہ درین عصر جماعہ از مبتدعہ پیدا شدہ اند
کہ زبان طعن بر ائمہ دین کشادہ اند کہ تمام آنچہ صحیح شدہ نزد شما از احادیث بدہ ہزار و اند آن نمیرسد و شیخ ابن صلاح گفتہ کہ از
مستدرک حاکم ظاہر میشود کہ احادیث بسیار از صحاح از بخاری و مسلم ماندہ است کہ در کتابین نیاوردہ اند و از بخاری حکایت
کردہ کہ گفتہ است یاد دارم من از صحاح صد ہزار حدیث و از غیر صحاح دو لیست ہزار و ظاہر آنست کہ صحیح بشرط خود را میگوید و مبلغ آنچہ
از احادیث در کتاب خود آوردہ گفتہ اند کہ با تکرار ہفت ہزار و دویست و ہفتاد و پنج حدیث ست و بعد از حذف تکرار چہار ہزار و
باین کلام مردود شد آنچہ ابن اخرم نیشاپوری کہ شیخ حاکم ست گفتہ کہ اندک چیزیست از احادیث صحیح کہ فوت شدہ است بخاری
و مسلم را چہ ظاہر شد کہ فائت بسیار ست نہ اندک و نیز آنچہ نووی گفتہ است کہ فائت از بخاری و مسلم بسیار ست و لیکن از کتب خمسہ
کہ صحیحین و سنن ثلثہ است یعنی ترمذی و ابی داؤد و نسائی کم ست چہ احادیث در کتاب خمسہ نیز بمبلغ مذکور نمیرسد و جواب دادہ شدہ است
ازین دو بحث کہ مراد بخاری از مبلغ احادیث محفوظ وی باین عدد تکرار اسانید و شامل آثار صحابہ و تابعین و من بعدہم و فتاوی و
احکام ایشان ست کہ سلف اطلاق حدیث بران میکردند و نیز جواب دادہ شدہ است از جانب ابن اخرم کہ مراد وی فوات احادیث ست
از بخاری و مسلم مطلقا نہ بقید ایراد در کتابین یعنی احاطہ بخاری و مسلم احادیث صحیحہ علی شرطہما بعید نیست کہ اندک چیزی از ایشان
فوت شدہ باشد اگر چہ در کتابین بعضی از آنہا آوردہ اند و فائت از کتابین گو بسیار باشد و مثل این جواب از جانب نووی ظاہر تر
است کما لا یخفی و بعضی گفتہ اند کہ مراد ابن اخرم فوات صحیح مجمع علیہ است و برین تقدیر بکثرت وجود احادیث صحیحہ در مستدرک
اعتراض نیاید چہ وجود احادیث علی شرطہما در وی کم ست **وصل** چون ثابت شد کہ صحیح منحصر در صحیحین نیست و از غیر اینہا نیز صحیح

اخذ توان کرد ماخذ و مواضع آنرا بیان کرده اند که تخصیص از امام معتمد توان اخذ کرد مثل ابی داود و ترمذی و دارقطنی و بیہقی و خطابی و غیر ایشان از اصحاب کتب مشہوره یا غیر ایشان از ائمہ این علم که از ایشان کتابی مشهور نشده و بطریق صحیح ثابت گردد از ایشان و مصنفات دیگر از مشایخ و ائمه حدیث که حصر و تخصیص کرده اند بآثار الصحاح مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند و شیخ ابن حبان است و ابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین ہیچکس که نیک داند صناعت سنن را و یاد دارد الفاظ صحیحه آنرا و زیادات آن را غیر وی گویا که سنن و احادیث ہمه پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فہام بود و حاکم در شان او گفته است که بود وی از اوعیۂ علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ از عقلای رجال بود و مثل صحیح حاکم ابو عبد الله محمد بن عبد الله النیشاپوری الحافظ الثقه که آنرا مستدرک علی الصحیحین نام کرده بآن معنی که آنچه از صحیحین از احادیث فوت شده آنرا استدراک و تلافی کرده و درین کتاب ایراد نموده است بعضی احادیث بر شرط شیخین و بعضی بر شرط یکی از ایشان و بعضی بر غیر شرط ایشان و بعضی گفته اند که بوی درین کتاب در تصحیح تساہل نیز راه یافته است و گفته اند آنچه منفرد است بدان حاکم و غیر وی بادی در تصحیح شریک نیست اگر صحیح نبود از مرتبه حسن خود نازل نیست و گفته اند که ابن حبان و ابن خزیمه امکن و اقوی اند از حاکم و بہتر و لطیف تر اند در اسانید و متون چنانکه مختار حافظ ضیاء الدین مقدسی و وی نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده و وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابن عوانه و ابن السکن و منتقی لابن الجارود و این کتب ہمه مخصوص بصحاح اند و لیکن جماعه دیگر برینها انتقاد نموده و براه تعصب یا انصاف رفته اند و فوق کل ذی علم علیم والله اعلم **وصل** کتب سته که مشهور اند در اسلام گفته اند که درانجا اقسام حدیث از صحاح و حسن و ضعیف ہمه موجود است و نقاد و حذاق فن آن را تمیز کرده اند و تسمیه آنها بصحاح سته بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر مرویات شیخین را حسان نام کرده نیز قریب باین معنی است و در حقیقت این اصطلاحی است از وی و درین کتاب امام بخاری و مسلم مناقب ایشان اجل و اکثر است از آنکه ذکر کرده شود و ہر دو نیز آسمان جلالت و عدالت اند رحمة الله علیهما ولد البخاری یوم الجمعه الثلاث عشرة لیلة خلت من شوال سنة اربع و تسعین و مائة و توفی لیلة الفطر سنة ست و خمسین و مائتین و ولد مسلم سنة اربع و مائتین و توفی عشیة یوم الاحد لخمس و ست بقین من رجب بنیشاپور سنة احدی و ستین و مائتین و نسبت بخاری به بخارا از ان جهت است که جد وی مغیره مجوسی بود و بر دست یکی از اهل بخارا اسلام شده پس نسبت ایشان به بخارا مشهور گشت و وی نیز در آخر عمر خود به بخارا قدوم آورده بود و ذلک مشهور و ہر دو از امام احمد حنبل و دیگر ائمه اعلام حدیث اخذ کرده و چون بخاری در آخر عمر به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و استفاده نمود رحمة الله علیهما و اما ابو داود وی نیز شانی عالی دارد در علم حدیث و از مصاحبان امام احمد است و چون تصنیف کرد کتاب خود را بر امام احمد بر وی عرض کرد و تحسین نمود احمد آن را و ابو داود گفته است که نوشتم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پانصد ہزار حدیث و انتخاب کردم از آنچه متضمن است آنرا این کتاب یعنی کتاب سنن و جمع کردم در وی چہار ہزار و ہشت صد حدیث و ذکر کردم در وی صحیح و آنچه مشابه است بدان و قریب است بآن و ہر حدیثی که در وی وہن و ضعف شدید است آنرا بیان کرده ام و ہرچه از ان سکوت کرده ام صالح است یعنی برای احتجاج پس بعضی آنرا بر حسن حمل کرده اند و گفته اند که حدیث مسکوت عنه ابی داود از مرتبه حسن نازل نبود و احادیث دیگر صحاح اند بعضی اصح از بعض و گاہی بر شرط شیخین واقع شده و بعضی مسکوت عنه او را از صحاح داشته اند و لیکن محققین گفته اند که واقع خلاف آنست و تواند که نزد وی صحاح باشد اگرچه نزد غیر وی نباشد والله اعلم و ابو بکر خلال گفته است که ابو داود سلیمان بن اشعث امام ورع مقدم است در زمان خود و مردی است که ہیچکس بر وی سبقت نکرده در زمان وی در معرفت حدیث و تخریج علوم از

مواضع آن بود وی در اعلی درجه از عبادت و عفاف و صلاح و ورع بود از فرسان حدیث و گفته اند که جامه او را دو آستین بود
یکی فراخ و دیگر تنگ گفتند رحمک الله ما هذا گفت آستین فراخ برای نهادن کتب ست و بدیگر احتیاج نیست و تصنیف علمای حدیث
پیش از زمان ابی داؤد مجامع و مسانید بود و یا سنن و احکام اخبار و قصص و مواعظ جمع بود الا در سنن محض و احکام صرف پیش از وی
کسی تصنیف نکرده و قصد نه نموده و امام غزالی گفته است که مجتهد را کتاب ابی داؤد بس ست و چون ابی داؤد این کتاب را تصنیف
کرد ابراهیم حربی گفت نرم کرده شد مر ابی داؤد را حدیث چنانکه نرم کرده شد داؤد علیه السلام را حدید و ولد سنة اثنین و مائتین
و توفی بالبصرة لاربع عشرة بقیت من شوال سنة خمس و سبعین و مائتین رحمة الله علیه و اما ترمذی نیز یکی از حفاظ اعلام حدیث
است و او را در فقه نیز ید طولی ست و از محمد بن اسمٰعیل بخاری اخذ حدیث کرده او را تصانیف ست در علم حدیث و این کتاب
جامع صحیح وی احسن کتب و اکثر آنهاست از روی فائده و حسن از جهت ترتیب و اقل از روی تکرار و در وی چیزی ست که
در هیچ یکی از کتب احادیث نیست از ذکر مذاهب علما و وجوه استدلال و تبیین انواع حدیث از صحیح و حسن و غریب و تعرض
بجرح و تعدیل رواة و جد وی مروزیست پس با نان ترمذ آمد و لد و توفی بترمذ لیلة الاثنین ثالث عشر من رجب سنة تسع
و سبعین و مائتین و نام ترمذی محمد ست ابو عیسیٰ کنیت وی در کنیت او بابو عیسیٰ دخل کرده اند که خوب نیست زیرا که عیسیٰ را
پدر نبود و ما نا که این مرد را با ائمه اہل قیاس و اجتهاد تعصبی بود خصوصاً با امام اعظم ابو حنیفه کوفی و لهذا ذکر این امام اجل
و اصحاب وی در کتاب خود در ذکر اقوال علما صریحاً هیچ جا نکرده با وجود ذکر امثال و اقران ایشان و قاهر آنجا که اہل کوفه
میگوید ایشان را اراده نموده است و الله اعلم و اما نسائی نام او احمد ست و کنیت وی ابو عبد الرحمٰن و وفات او بمکه سنة ثلث و
ثلثمائة وی نیز یکی از علمای حفاظ و فقهاست اخذ کرده حدیث را از ابی داؤد و عبد الله بن احمد بن حنبل را ملاقات کرده و طبرانی و
طحاوی از شاگردان او یند و او را کتب کثیره است در حدیث و علل و کتاب سنن مشهور ترین آنهاست حاکم گفته که کلام ابی عبد الرحمٰن
بر فقه حدیث بیشتر از انست که ذکر کرده شود و هر که نظر کند در کتاب سنن وی حیران شود در حسن کلام وی و وی شافعی مذهب
بود و ورع و تحری بود از وی پرسیدند که کتاب سنن تو همه صحیح ست گفت لا پس التماس کردند که برای ایشان صحیح مجرد بنویسد پس
کتابی نوشت نام او مجتبیٰ من السنن و ترک کرد هر حدیثی که در اسناد وی تعلیل بود و عراقی گفته است در طریقه وی اتساعی هست
در تخریج احادیث از انهای که مختلف فیه اند و وی گفته که متروک نمی شد نزد من مرد مگر آنکه اتفاق کنند همه بر ترک وی و اما اگر
یکی توثیق کند و دیگری تضعیف ترک نمی کنم او را لاجرم تشدید بعضی و میگویند ابو داؤد نیز باین مسلک میرود و بعضی جمع
که ابو داؤد و ترمذی اخراج حدیث کرده اند نسائی از ان اجتناب مینماید بلکه از اخراج حدیث از بعضی رجال شیخین نیز تجنبی
میکند و بالجمله گفته اند که احادیث کتاب نسائی اول کتب خمسه است بعد از صحیحین از روی ضعف و وی جامع ست میان
طریقه بخاری و مسلم در تصنیف و توصیف با تعیین او فراز بیان علل و بعضی از شیوخ گفته اند که وضع کرده نشده است در اسلام
مثل وی و مقارب اوست کتاب ابو داؤد و مقارب وی کتاب ترمذی و این پنج کتاب اتفاق ست بر عد آنها از کتب ستة اما سادس
نزد بعضی سنن ابن ماجه است و نزد بعضی موطا و مختار صاحب جامع الاصول همین ست و موطا جمع امام مالک ست و وی
مقدم ست برین مذکورین زماناً و فضلاً و برکة ولادت امام مالک در سنه خمس و تسعین و وفات در تسع و سبعین و مائة و عمر شریف
وی هشتاد و چهار سال و بعضی نود گفته از وی امام ست در فقه و حدیث اخذ کرد علم را از قدمای تابعین و کبار ایشان
و وی شیخ مشائخ احمد بن حنبل و یحیی بن معین ست و یحیی بن سعید القطان گفته است که نیست در قوم اصح حدیثاً

از مالک وگفته‌اند اول کسی که تصنیف کرد در حدیث اوست ولیکن کتاب وی جامع ست صحاح را وغیر آنرا و اول کسیکه تصنیف کرد
در صحاح مجرد بخاری ست و آنها ابن ماجه ابو عبدالله محمد بن یزید القزوینی ست و ماجه لقب پدر اوست ثقه کبیر متفق علیه توفی سنة ثلث و
تسعین ومائتین وگفته‌اند بعضی از رجال احادیث وی مطعون اند ومتهم بکذب و سرقه احادیث و حکم کرده شده است بر آنها
ببطلان وسقوط ونکارت و آنها که تقدیم کرده‌اند او را بر موطا و یکی از کتب سته شمرده بجهت کثرت زوائد اوست بر کتب خمسه بخلاف
موطا وبعضی گفته‌اند که کتاب دارمی سزاوار ترست بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود
احادیث منکر و شاذه در وی نادرست اگرچه احادیث مرسله و موقوفه در وی بیشتر از کتاب ابن ماجه است و دارمی نسبت
است بدارم بن مالک که بطنی ست از بنی تمیم وهو الحافظ ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن بن الفضل التمیمی السمرقندی توفی یوم
الترویة ودفن فی یوم عرفة سنة خمس وخمسین ومائتین والله اعلم آیین مذکورات مشاهیر کتب اند در احادیث وسیوطی در کتاب
جمع الجوامع احادیث آورده از کتب کثیره وازین مذکورات وغیرها وگفته است که هرچه از بخاری ومسلم وابن حبان وحاکم در مستدرک
وضیاء مقدسی در مختاره آورده‌ام صحیح ست ونسبت بدین کتب معلم ست بصحت مگر آنچه تعقب کرده شده است بر مستدرک بر آن
تنبیه کرده‌ام و همچنین موطای مالک وصحیح ابن خزیمه وابن عوانه وابن السکن ومنتقی لابن الجارود ومستخرجات ونسبت حدیث
باین کتب نیز معلم ست بصحت و از ابی داؤد آنچه سکوت کرده وی بر آن نیز صالح احتجاج ست وآنچه بیان کرده ضعف آن را
نقل کرده‌ام از وی واز ترمذی نیز نقل میکنم کلام وی را بر حدیث کرده واز نسائی وابن ماجه وابی داؤد الطیالسی و احمد وابن
وی عبدالله وعبدالرزاق وسعید بن منصور وابن ابی شیبه وابی یعلی وطبرانی ودارقطنی وابی نعیم فی الحلیة وبیهقی در کتب ایشان
صحیح وحسن وضعیف همه موجود ست و اغلب بیان آن کرده‌ام وهرچه در مسند احمد ست مقبول وضعیف وی قریب حسن ست وعقیلی
وابن عدی وخطیب در تاریخ وابن عساکر در تاریخ وهرچه منسوب بابن جماعه است یا بحکیم ترمذی در نوادر الاصول یا حاکم در
تاریخ یا ابن النجار در تاریخ یا دیلمی در مسند الفردوس ضعیف ست واز کتب دیگر نیز آورده وصفات آن بیان نکرده فاما
در آنها اختلاط اقسام ست و در اکثر ضعاف مذکوره درین کتاب بتعدد طرق انجبار پذیرفته است چنانچه بنظر در ان ظاهر میگردد
وگفته است که درین کتاب حدیثی نیاورده‌ام که موسوم بوضع باشد وباتفاق محدثین متروک ومردود بود والله اعلم ومادرین
شرح ازین کتاب جمع الجوامع بهمین نهج واصطلاحی که نهاده است نقل کرده‌ایم واز شیخ زرکشی بر کتاب خرقی که در مذهب
امام احمد بن حنبل ست نیز احادیث نقل کرده شده است اکثر آن صحیح ست واز موطای امام محمد نیز احادیث آورده شده
و آن حکم موطای مالک دارد که کل اوست چه امام محمد موطا را از امام مالک شنیده و آنچه متعلق بمذهب حنفیه است جدا نوشته
موطای امام محمد که گویند این ست و بالجمله بعد از صحیحین درین کتاب وکتب دیگر که علمای فن حدیث تصنیف کرده اند و بذل
مجهود در تحقیق وتصحیح آن نموده اختلاف قیل وقال که لازم ست دائره علم وفسحت مجال آن ست واقع ست وطرق و
اطوار محدثین در تضییق وتشدید وتوسیع وتساهل مختلف ومتفاوت ست ودر طبیعت بعضی محدثین توغل وتعصبی نسبت
افتاده نیز واقع ست ومذاهب قوم در تقدیم حدیث بر قیاس نیز مختلف ست نزد بعضی حدیث هرچند ضعیف بود مقدم ست
بر قیاس که مخالف آن باشد ونزد بعضی اگر راوی حدیث معروف بود بفقه مقدم والا فلا وتفصیل این در وصلهای آینده کرده آید
ونزد در حجیت مرسل تفصیلی واختلافی ست ونزد قدمای ائمه مجتهدین که بی ایشان اهلی وافر از حدیث ومعرفت جرح وتعدیل و
تنکیر وتعلیم وتطبیق وتاویل وناسخ ومنسوخ بود که التزام ایشان بتقلید ومتابعت احکام واقوال علمای متاخرین از اهل حدیث

نتوان کرد و از حیلهٔ ضبط و ربط احکام مجتهدین نتوان عدول نمود بر طبق کلامی که از شیخ کمال الدین بن الهمام نقل یافت آلتوفیق و فصلی چند در بیان مجملی از احوال ائمهٔ اربعه رحمة الله علیهم اجمعین و تقریر اخذ و تمسک بمذاهب ایشان بیان کرده شروع در مقصود نمایم و بالله التوفیق و بیده ازمّة التحقیق قسم ثانی در بیان منشاء اختلاف مجتهدین و ذکر ائمهٔ اربعه و بیان حکم تقلید و اتباع ایشان و آنچه متعلق بست بآن بدانکه صحابه را رضی الله عنهم برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و نورانیت باطن و صفائی عقیدت اختلافی و اشتباهی درمیان نبود و بجهت سطوع انوار کتاب و سنت و حضور نور نبوت و شهود موارد وحی و تنزیل حاجت بقیاس و اجتهاد نگر در مسئلهٔ چند که بعد از رحلت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اختلاف گونه پدید آمد هر کدام از ایشان مثل نهری یا حوضی یا جدولی بود از دریای علم و چشمهٔ فضل و باران رحمت وی صلی الله علیه و آله وسلم و چون اوقات صحبت مختلف بود و همه در یک وقت همیشه در مجلس شریف مجتمع نه و نیز فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نوافل و مستحبات و فضائل اعمال الا در فرائض و واجبات دائم بر یک نسق نبود بجهت وفور شفقت و توسعهٔ رحمت بر امت تا بسر حد وجوب نرسد و اکثر چنان بودی که سر عملی که وی صلی الله علیه و آله وسلم مواظبت نمودی واجب گشتی و حکم الٰهی بفرضیت و وجوب آن نازل گردیدی باین سبب که مذکور شد هر کدام از ایشان دید و دریافت آنچه دیگری ندید و در نیافت و از اینجا مخالفتی و مغایرتی در علوم صحابه پیدا آمد و بعد از گذشتن آن سرور هر کدام از ایشان با نصیبه از فیوض علمی و انوار سنت در بلاد و امصار اسلام متفرق گشتند و نشر علوم و احکام نمودند و جماعهٔ دیگر از عرب و عجم که نه بشرف حضور آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و دریافت زمان نبوت مشرف و فائز گشتند بخدمت ایشان بشتافتند و بملازمت صحبت ایشان اقتباس انوار علوم نمودند و ایشان را تابعین خوانند و جماعهٔ که شرف ملازمت صحابه را نیز در نیافتند و بملازمت تابعین در آمده استفاضه و استفاده نمودند ایشان را تبع تابعین گویند و همین هر سه گروه یعنی صحابه و تابعین و تبع تابعین مقتدایان دین و بهترین امت اند بحکم حدیث متفق علیه که فرمود خیر امتی قرنی الذین انا فیهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم الحدیث و در تابعین و تبع تابعین بجهت اختلاف علوم و کثرت وقائع و حوادث و استدلال بجانب بجهت بعد زمان نبوت و ورود انوار وحی اجتهاد کثرت یافت و اختلاف شائع شد و در حقیقت باعث توسیع امر و سعت دائرهٔ رحمت حق گشتند و لا بد چون مجتهد را اطلاع بر معانی قرآن و احادیث و اقوال سلف و معرفت ناسخ و منسوخ شرط است ایشان هم فقیه باشند و هم محدث آورده اند که نزد امام اعظم ابو حنیفه رض مسند و قها بود از صحائف حدیث ولیکن اشتغال وی و یاران وی رحمة الله علیهم در جانب فقه و وضع مسائل و استیعاب اصول و فروع آن غالب افتاد و سلسلهٔ روایت احادیث از ایشان کمتر بر پا شده نه آنکه تمسک و استدلال ایشان باحادیث نبود حاشا و بعضی گویند غالباً مذهب ایشان عدم صحت نقل بالمعنی ست و اکثر احادیث اینچنین منقول و مروی اند پس از جهت عدم احتیاط در این شان کمتر روایت کردند و این سخن مدخول ست بآنکه اگر نقل بالمعنی نزد ایشان جائز نبودی تمسک بآنها نیز نکردندی یا رب مگر فرقی کنند در روایت و تمسک فتدبر و جماعهٔ دیگر بجهاد و تاویل و اجتهاد کمتر رفتند و بعمل بظواهر احادیث اکتفا کردند و ایشان را اصحاب ظواهر خوانند چنانکه دیگران را اصحاب الرای گویند و تامهٔ مجتهدان اصحاب الرای اند خصوصیت با بو حنیفه رض و اصحاب وی ندارد و یا رب مگر خصوصیت این اسم با ایشان از جهت شیوع و کثرت باشد و در اواخر زمان تبع تابعین و اتباع تبع و من بعد هم سلسلهٔ علم حدیث قوت دیگر گرفت و شیوع پذیرفت و رواجی تازه

در وثوق بی اندازه یافت و چون در اواخر زمان صحابه و اوائل تابعین بدعت خروج و اعتزال پیدا شده بود و بحکم تعصب و لیانات بقصد ترویج مذهب مبتدع مستمدت وضع و افترا باحادیث راه یافته پس ائمه حدیث و اساطین ملت در مقام تصحیح و تنقید احادیث آمده و تقبیح و تفضیح اهل بدعت نموده حق را از باطل و قوی را از ضعیف جدا ساختند و در علم حدیث کتب تصنیف کردند و مجتهدان امت بسیار بودند و آنچه قرار یافت و باقی ماند از مذاهب اهل سنت و جماعه چهار مذهب مشهورست که در اعتقاد و اصول دین باهم یکی بوده اند و در فقه و فروع در بعضی مواضع مختلف اقدم و اسبق ایشان امام اعظم ابوحنیفه النعمان بن ثابت کوفی ست ولادت وی در سنه ثمانین و وفاتش در مائه و خمسین و جماعه را اختلاف ست در آنکه وی از تابعین است یا تبع تابعین باتفاق برآنکه در روزگار وی چندین از صحابه بوده اند انس بن مالک ببصره و عبدالله بن ابی اوفی در کوفه و سهل بن سعد الساعدی بمدینه و ابوالطفیل عامر بن واثله که آخر صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم ست در وفات بمکه و بعضی بجز این چهارتن را نیز شمرده اند صاحب جامع الاصول گوید که ملاقات ابوحنیفه باینها و اخذ حدیث از ایشان نزد اهل نقل بثبوت نرسیده و اصحاب وی می گویند که وی جماعه از صحابه را دریافته و از ایشان روایت کرده است انتهی و در برابر سندی ست که احادیث را در وی از صحابه مذکورین روایت کرده است گفت بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین خصه الله بمزید العلم والیقین و در واقع از حساب عقل بسی دور نماید که صحابه رسول در روزگار وی باشند و وی قصد ملاقات ایشان نکند و ایقان را در نیابد با آنکه وجه و قدوم او درین بلاد که ایشان بوده اند ثابت شده و مدت بیست سال زندگانی کرده چه وجود صحابه تا آخر المائة رسیده است مانا که حق با اصحاب اوست که گویند جماعه صحابه را دریافته است والله اعلم و وی جماعه کثیر را از قدمای تابعین دریافته و در فتاوی و اجتهادات با ایشان مزاحمت کرده و مشارکت نموده است عبدالله بن مبارک و داؤد طائی و فضیل بن عیاض رحمة الله علیهم از شاگردان و یاران اویند اگر جمله از مناقب وی نقل کنیم سخن دراز گردد و کتابی دیگر تصنیف باید کرد اهل ماوراء النهر و روم و هندوستان تمام بر مذهب اویند و در بعضی بلاد دیگر مختلط بعد از وی امام ابوعبدالله مالک بن انس بن مالک اصبحی ست ولادت او بر قول مشهور سنه خمس و تسعین و وفات او در مائه و تسع و سبعین چنانکه گذشت و وی از تبع تابعین ست باتفاق و امام ست در فقه و حدیث و شافعی از شاگردان اوست و با ابوحنیفه ملاقات نموده و بر فهم و ذکای وی ثنا کرده است اهل دیار مغرب همه بر مذهب اویند غالباً و در بلاد دیگر مختلط بعد از وی امام ابوعبدالله محمد بن ادریس شافعی ست و شافعی نسبت ست بیکی از اجداد او که نامش شافع ست ولادت او در مائه و خمسین سال وفات امام ابوحنیفه و بعضی گویند در روز وفات وی و این روایت بثبوت نرسیده است و وفات او در اربع و مائتین و مناقب وی زیاده از شمارست احمد بن حنبل که شاگرد اوست اگرچه در جمع و حفظ احادیث بیش از وی بود اما تاویل و تفسیر معانی از وی می آموخت احمد گوید شافعی مثل آفتاب بود برای خلق و مثل عافیت برای مردم رابع امام ابوعبدالله احمد بن حنبل ست ولادت او در سنه اربع و ستین و مائه و وفات در احدی و اربعین و مائتین در فقه و حدیث و زهد و ورع و عبادت آیتی بود و در تمیز صحیح از سقیم احادیث و جرح و تعدیل رواة در زمان خود نظیر نداشت رحمة الله علیهم اجمعین **وصل** این چهارتن از اماماں دین و مقتدایان ملت اند که ضبط و ربط احادیث و اقوال صحابه و سلف و تطبیق و توفیق میان آنها نموده و تفسیر و تاویل و بیان ناسخ و منسوخ کرده و غایت بذل مجهود درین باب فرموده و استنباط احکام بقیاس و اجتهاد از نصوص کتاب و سنت نموده اند و غیر مجتهدان را بجز تابع ایشان بودن چاره و سبیلی نیست و مشایخ

طریقت و بزرگان ایشان بر همین مذاهب بوده اند یا رب مگر آنها یکه از ایشان بپایهٔ اجتهاد رسیده موافق یا مخالف ایشان برای خود اجتهادی می نموده باشند والله اعلم و آنکه گویند الصوفی لا مذهب له نه آن معنی ست که او را در دین مذهبی نیست و تابع از مذاهب نه و هرچه خاطرش خوش دارد و دلش بدان حکم کند هم بدان عمل کند حاشا بلکه توجیهش چنانچه گفته اند آن ست که وی در بعضی مواضع از مذاهب آنچه دران ورع و احتیاط بیشتر یابد اختیار کند هر مذهب که باشد و یا آنکه بمذهب اهل حدیث رود که بهر حدیث صحیح یابد بران عمل کند محققان گویند که این نیز علی الاطلاق صحیح نبود تحقیق آن ست که همه از روایات مذهب خود که آنرا اختیار کرده و وجه اقتدا ساخته است روایتی اختیار کند که احوط بود یا موافق ظاهر حدیث صحیح باشد اگرچه ظاهر روایت و مشهور از آن مذهب نبود والا تفرق مذهب و تعدد وجه موجب تفرق اعمال ظاهر گردد و از انجا سرایت بتفرق و عدم ضبط احوال باطن کند و فرموده اند که قبله توجه یکی باید چه امام شریعت و چه شیخ طریقت تا بنای توحید محکم و قدم تحقیق راسخ گردد و تشعب و تفرق اصل موجب تشعب و تشتت فرع بود و پس ضبط نفس با صل مرجوع الیه فقها و اصولا و تصوفا لازم بود کذا ذکر بعض المحققین من الصوفیه و آن نیز که در حدیث آمده که استفت قلبک یعنی فتوی از دل خود طلب و هرچه فرماید بدانچه حکم کند بران رود در صورت تردد و تذبذب ست یعنی آنجا که دلائل از قرآن و احادیث و اقوال علما مختلف آید و متعارض نماید و در دائرهٔ تحیر و تردد افگند حاکم درین صورت تحری قلب و ترجیح اوست تا از آن اقوال آنچه دلنشین او گردد اختیار کند و عمل نماید و آن نیز در مادهٔ قلب مطهر و مزکی و منور بنور ایمان و تقوی ست که بنور فراست که در جوهر ایمان ابداع نموده اند آنچه حق ست دریابد و آن شق اختیار کند که خیر و صواب دران بود نه آنکه هرچه در دلش افتد بران عمل کند بی رجوع بدلائل شرعیه این سخن روی بجانب الحاد و اباحت دارد و بالغز جاهلان ست و بالجمله مذاهب حق و طرق وصول بمنزل مقصود و ابواب درآمد خانهٔ دین این چهار ست و هر که راهی ازین راهها و دری ازین درهای اختیار نموده براه دیگر رفتن و در دیگر گرفتن عبث و بیهوده باشد و کارخانهٔ عمل را از ضبط و ربط بیرون افگندن و از راه مصلحت بیرون افتادن ست و اگر قصد سلوک طریق ورع و احتیاط دارد هم از مذهب واحد مختار روایتی که دلیلش احسن و اقوی و فائده اش اعم و اتم و احتیاط دران اکثر و اوفر بود اختیار کند و براه رخصت و مسامحه و حیله اندوزی نرود و این طریقهٔ متاخران ست و شک نیست که این طریقه محکم تر و مضبوط تر ست و گویند که طریقهٔ پیشینیان برخلاف این بود ایشان تعیین مذهب و اتباع مجتهد واحد را از واجبات نمی دانستند مجتهدان را عمل باجتهاد خود بود و سبیل عوام رجوع بایشان بی آنکه التزام متابعت احدی کنند و انکار بر دیگری نمایند حتی در مسائل نوشته اند که اگر مردی را در مادهٔ زنی واقعه افتاد و حکم آنرا از مفتی پرسید و بجانبی از حل و حرمت حکم کرد و بحکم وی عمل نمود و وقت دیگر باز نی دیگر همان واقعه رو نمود و بمفتی دیگر که نه بر مذهب مفتی اول ست رجوع آورد و وی برخلاف فتوای اول حکم کرد اگر باین زن دیگر معامله بحکم این مفتی دیگر کند جائز باشد هرچند واقعه یکی ست آن زن مثلا بحکم مذهب اول حلال بود و این بحکم مذهب ثانی حرام ولیکن در مادهٔ یک زن درست نبود و این بجهت فرقی دیگر ست که یک شخص بمحل حل و حرمت متواند بود و جماعهٔ دیگر از علما بر آنند که انتقال مذهب بشهوت نفس و اتباع هوا و تتبع رخص درست نبود مگر آنکه اعتقاد حقانیت بجانب مجتهد دیگر راجح آید و او را افضل داند یا احتیاط و ورع در مذهب دیگر بیشتر یابد یا بواقعه بسبب و حرج عظیم مبتلا گردد و بجز رجوع بمذهب دیگر مخلصی نیابد بحکم ضرورت درین صورت جائز بود و ایشان گویند که مجتهد را نرسد که کسی را بمذهب خود دعوت کند و التزام نماید و اتباع خود در رای وی واجب و لازم گرداند الا آنکه بیان مذهب و تقویت

دلیل بود ذکر محاسن مذہب خود و نقائص مذہب غیر نباید تا ہر کہ بدان مائل و منقاد و معتقد گردد و معمول وی افتد عمل کند و نقل کردہ اند
کہ بعض مجتہدان نیز نزد وجود مصلحت دفع حرج بمذہب غیر خود عمل کردہ اند تا می آرند کہ وقتی امام شافعی رحمہ اللہ حلق رأس کردہ بود
و موئی بر بدن و جامہ وی افتادہ پس ہمچنان نماز کرد و ظاہر این بمذہب وی و اللہ اعلم مانع جواز نماز یا کراہیت آن بود
گفتند چرا چنین کردی فرمود گاہیکہ مضطر و مانند و مضطر شویم بمذہب عراقیین نیز عمل کنیم مراد بعراقیین ابو حنیفہ و اصحاب وی اند
رحمۃ اللہ علیہم و در فقہ ہرجا کہ مذہب عراقیین مذکور گردد مراد ایشانند و از امام ابو یوسف رحمہ اللہ نیز می آرند کہ وقتی امامت
نماز کرد پس خبر دادند کہ موشی در چاہ کہ با ب آن وضو کردہ بود افتادہ است فرمود کہ امروز بقول برادران خود کہ اہل مدینہ اند
عمل کردیم کہ چون آب قدر قلتین بود پلید نگردد و کذا ذکر بعض المتاخرین و حجت این طائفہ آنست کہ ہمہ متمسک بکتاب و سنت
اند و مقتدایان دین اند دیگر تعیین و تخصیص را چہ وجہ باشد و نص فاسئلوا اہل الذکر ان کنتم لا تعلمون و اشارت حدیث
اصحابی کالنجوم بایہم اقتدیتم اہتدیتم نیز ہمین ست یعنی چیزیکہ شما ندانید از اہل علم پرسید و از ایشان بیاموزید و فرمود
اصحاب من مثل ستارگانند و ہمہ راہنمایان اند علمای دیگر را در حکم ایشان دانند و این مذہب بظاہر با نصاف نزدیک تر
نماید و مضر نبود ہر رایہ ولیکن قرارداد علما و مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین و تخصیص مذہب ست و ضبط و ربط کار دین
و دنیا ہم درین صورت بود و ارباب اول بخیر ست ہر کدام را کہ اختیار نماید صورت دارد ولیکن بعد از اختیار یکی بجانب دیگری رفتن
الی توہم سوء ظن و تفرق و تشعب در اعمال و احوال نخواہد بود قرار داد متاخرین علما برین ست و ہو المختار و فیہ الخیر
وصل چون وحدت و تعدد مذہب قرار یافت اکنون تابع مجتہدی را رسد کہ چون حدیث صحیح مخالف مذہب یابد مذہب را بگذارد
و عمل بحدیث کند یا نرسد و ہر جا نیز اختلافی ہست بروش بعضیان و بعضیان رود و گویند کہ متبوع و مقتدای حقیقی پیغمبر ست صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم و دیگران ہمہ تابع و پیروان وی و بعد از ان کہ بیقین معلوم شود و بصحت رسد کہ او فرمودہ است گوش بسخن غیر
نہادن و در پی دیگری رفتن معقول نبود و این طریقہ مقتدیان ست و آنا کہ شیخ مؤلف این معنی ارادہ کردہ و آنچہ در دیباچہ
کتاب گفتہ است کہ در باب عبادات اعتماد کلی بران کند یعنی بر آنچہ از حضرت نبوت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بصحت رسیدہ است و از
خلاف زید و عمرو نہ اندیشد سخن شیخ حق ست و آنچہ در صحاح اخبار آمدہ بالراس والعین عمل بدان موجب سعادت دنیا و آخرت ست
اما درین روزگار پسین اینکار صورت نہ بندد چہ مجتہدان دین احادیث و آثار را تتبع نمودہ و ناسخ را از منسوخ و صحیح را از سقیم
جدا ساختہ و تحقیق دلائل آن فرمودہ و تطبیق و توفیق میان آنہا دادہ مذہبی قرار دادہ اند عوام مسلمانان را بلکہ علمای
ایشان را درین روزگار این قوت و طاقت کجاست کہ اینکار از دست ایشان آید ایشان را جز متابعت مجتہدان کردن
و در پی ایشان رفتن سبیلی نبود و چارہ نہ و العہدۃ علیہم این کار متقدمین محدثان را میسر بود بحقیقت بقیاس و اجتہاد کار
ایشان نیز نرود و باخر دست بآن زدن ضرورت افتد و دلائل حجت قیاس و وجوب عمل بدان در شرح خاتمہ کتاب معلوم گردد ان شاء اللہ
تعالی و حکم مجتہد بحقیقت حکم کتاب و سنت ست ولیکن چون این حکم در انجا پوشیدہ است و بصریح نہ در سلوک طریق دریافت
آن و وصول بمقصود گاہی خطا رود و گاہی صواب و ازینجا آمد کہ المجتہد یخطی و یصیب و بر ہر تقدیر موجب اجر و صواب گردد و بجہت
بذل مجہود در طلب حق تا بہ نزد بعضی گویند ہر مجتہد مصیب ست باین معنی کہ حق نسبت بہر مجتہد ہمان ست کہ اجتہاد او بدان
رسیدہ و این معنی در فروع فقہ بود نہ در اصول عقائد و ہر چہار مذہب در اصول عقائد متفق اند اختلافی کہ ہست در عملیات ست
بتحقیق این در محل دیگر کردہ شدہ است و اللہ اعلم وصل نزد از ان بعضی مردم جہان در آمدہ کہ مذہب امام شافعی موافق

احادیث ست وسلوک طریقۂ اقتدا و اتباع در مذهب ایشان بیشتر ست و مذهب امام ابوحنیفه مبتنی بر رای و اجتهاد ست و مخالف احادیث این سخن غلط محض وجهل صریح ست آخر نه اجتهاد حفظ کتاب الله وحفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بمعرفت اقوال سلف شرط است و بی آن درست نه و چون قیاس و اجتهاد آن امام عظیم الشان اقدم و اسبق و مقرر و مسلم تمامه امت ست این گمان را مجال نبود همانا که سبب وقوع درین ورطه آن بود که بعض محدثین که در مذهب امام شافعی بودند در کتابهای که تصنیف کردند چنانچه مصابیح ومشکوة و مانند آن دلائل مذهب خود را تتبع و تفحص نموده جمع کردند و در احادیث مذهب حنفی براه طعن وجرح رفتند و اینها بی گوشهٔ تعصبی نخواهد بود و اکثر ایشان با حنفیه بی گوشهٔ تعصبی نباشند عفا الله عنهم نظر در کتب حنفیه که در دیار عرب مشهور ست باید انداخت تا حقیقت حال منکشف گردد مواهب الرحمن کتابی ست درین مذهب شارح او التزام کرده است که دلیل از آیات قرآن و احادیث صحیحین بیارد و کتاب هدایه که در دیار ما مشهور و معتبرترین کتابها ست نیز درین وهم انداخته چه مصنف وی رحمة الله علیه در اکثر بنای کار بر دلیل معقول نهاده و اگر حدیثی آورده نزد محدثین خالی از ضعفی نه غالبا اشتغال وقت آن استاد در علم حدیث کمتر بوده است ولیکن شرح شیخ ابن الهمام جزاه الله تعالی خیر الجزا تلافی آن نموده و تحقیق کار فرموده است و گفته اند که نزد وی رضی الله عنه سند و قها بود که احادیث مسموعه خود را درین ضبط کرده است و گفته اند که مشائخ او که از ایشان استماع حدیث کرده و رای جمعی از صحابه که از ایشان شنیده و از تابعین سه صد کس بوده اند و آنهاکه از وی روایت سند وی کرده اند پانصد کس اند و مجموع استادان وی در علم چهار هزار کس اند و جمعی آنرا به ترتیب حروف تهجی جمع کرده و چون احادیث که امام شافعی بدان اخذ کرده و تمسک نموده امام ابوحنیفه بدان تمسک نه نموده و اخذ نکرده مردم گمان کرده اند که مذهب او مخالف احادیث ست و حال آنکه دریجا احادیث دیگر ست صحیح تر و قوی تر از آن که وی نه بدان اخذ کرده و تمسک نموده و بجهت آن احادیث که متمسک امام شافعی ست ترک داده و اکثر متمسکات او در صحیحین ست و این معنی به تفصیل بیان کرده و اثبات نموده اند و ما اگر آنرا ذکر کنیم سخن دراز گردد و بالفعل آن مباحث موجود ست طالب حق را باید که بدان رجوع کند و اقوی دلائل این مطالب آن ست که مذهب امام ابوحنیفه اکثر موافق مذهب امام احمد حنبل ست در تمام مذهب در مواضع معدوده خلافی باشد و اگر هست روایتی در انجانب هست و بنای مذهب امام احمد بتمام بر احادیث و اخذ بظواهر ست و خلاف امام شافعی اکثر ست از خلاف وی با ابی حنیفه یکصد و بیست و پنج مسئله از اصول مسائل نوشته اند که احمد با ابوحنیفه موافق ست در ان و با شافعی مخالف و فی الحقیقت مذهب حنفی جامع معقول و منقول ست و همانا که در اغلب اوقات و احوال عادت کریمهٔ آن امام آن بود که در تفهیم و تبیین مذهب خود بجهت رعایت طبائع عامهٔ خلق که مجبول اند بر تطابق معقول و منقول و تائید نقل بعقل اقتصار بر دلیل معقول کردی و بقصد تسلیه و تشفیه طباع ایشان در کشف و تبیین آن کوشیدی و الا اصل تمسک و استدلال او بکتاب و سنت و اقوال سلف بود و خود چه صورت دارد که بی رجوع بکتاب و سنت و اجماع تمسک بقیاس کند و حال آنکه شرط عمل بمان عدم آن اصول ست چنانکه در کتب اصول فقه بر مذهب ایشان مقرر شده است و این دلائل عقلیه ایشان درحقیقت برای تائید و ترجیح بعضی احادیث ست بر بعضی بموافقت وی مر قیاس را و لابد از احادیث آنچه موافق بقیاس بود ارجح ست چنانکه هم در اصول فقه قرار یافته نه آنکه قیاس در مقابل نص کرده باشد و نیز حکم بصحت و ضعف احادیث در زمان متاخر بر خلاف زمان سابق ست چه میتواند که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد بسبب اجتماع شرائط صحت و قبول

در رواة که واسطه بودند میان ایشان و حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس از آن از جهت رواة دیگر که بعد از آن آمدند ضعفی پیدا شد پس از حکم متاخرین محدثین بضعف حدیثی لازم نیاید ضعف وی در زمان امام ابو حنیفه رحمه الله مثلاً و این نکته ظاهر است و از کلامی که بعض محققین ذکر کرده اند که حکم بتواتر و شهرت و وحدت حدیث معتبر در صدر اول است و الا بسا احادیثی که دران وقت از احاد بوده و بعد از آن بوجود کثرت طرق بر رواج این علم و کثرت طالبان و سامعان که بعد از آن پیدا شده و بحد شهرت رسیده باشد استیناسی باین معنی توان یافت و امام اعظم بجهت غایت امتیاز و وفور فضل و کمال مغبوط و محسود عالم بود و متاخرین شافعیه را بیه گوید که بعض متقدمین را نیز با آنجناب حسد گونه بوده و در حقیقت هر که فاضل تر محسود تر شافعیان از این حال است اما امام شافعی را چه بینید که چه مدح وی و مدح اصحاب وی میکند و میگوید که الناس کلهم عیال علی فقه ابی حنیفه و در شان امام محمد بن حسن شیبانی که شاگرد ابو حنیفه است فرموده که اگر اهل کتاب از یهود و نصاری تصانیف امام محمد را ببینند بی اختیار ایمان آرند و امام محمد شش کتاب تصنیف کرده که هر یکی از آن شصت مجلد و هفتاد مجلد بلکه بیشتر از آنست و امام احمد اکثر مسائل دقیقه از کتب امام محمد نقل میکرد و دران کتب نظر میکرد و از آن استفاده می نمود و آنجا نا که تقیید و اتباع امام ابو حنیفه باحادیث و اقوال صحابه است دیگری را نیست امام حافظ ابو محمد بن حزم گفته که اصحاب ابو حنیفه همه متفق اند که حدیث هر چند اسناد او ضعیف بود مقدم تر و اولی تر از قیاس و اجتهاد است و وی رضی الله عنه تا بحد ضرورت نرسد عمل بقیاس نکند و عمل بحدیث باقسامه از دست ندهد و امام شافعی قیاس را بر چندین از اقسام حدیث مقدم دارد و در دین مقام تفصیلی است مذکور در علم اصول فقه آنجا نظر باید کرد و از اقسام قیاس نیز جز بقیاس مؤثر عمل نکند و قیاس مناسب و قیاس شبه و قیاس طرد همه نزد وی متروک و غیر معمول است و در چندین مواضع قیاس را باحادیث ترک داده و امام شافعی عمل بقیاس کرده اگر آنرا ذکر کنیم بدرازی کشد و ابو حنیفه رح تقلید صحابی را در آنچه صحابی باجتهاد خود گوید واجب داند و شافعی گوید هم رجال و نحن رجال ما و ایشان در اجتهاد برابریم و هر مجتهد امام مجتهد را تقلید مجتهد دیگر نرسد نقل است که امام ابو حنیفه رح فرموده که عجب از مردم که مرا میگویند وی فتوی برای خود میدهد و حال آنکه من هرگز فتوی ندهم مگر بدانچه ماثور و مرویست و امام حجت عبد الله بن مبارک از وی نقل کرده که گفت آنچه از حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم آید فعلی الراس والعین و آنچه از صحابه رسیده رضی الله عنهم نیز اختیار کنیم و از گفته ایشان بیرون نیایم و لیکن چون چیزی از تابعین بیاید ما و ایشان برابریم با ایشان مزاحمت کنیم و در تحقیق حق بحث و تفتیش نمائیم و از فضل بن عیاض نقل است که اگر حدیث برابو حنیفه آمدی متابعت آن کردی و اگر از صحابه و قدمای تابعین رسیدی نیز براه متابعت و اقتدای ایشان رفتی و الا اجتهاد نمودی و در کتب نوشته اند که اگر مسئله نزد وی رو آمدی مدت مدید و یاران خود دران بحث کردی و تحقیق و تفتیش نمودی پس از آن جواب دادی و یاران او عظمای ائمه دین و قدمای اهل حدیث و فقه و زهد و ورع بودند رحمة الله علیهم اجمعین اکنون در شرح کتاب شروع کنیم و بالله التوفیق

قال المصنف فاتحة الکتاب در ذکر حال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم پیش از نزول وحی و بیان عبادت وی دران ایام ولادت شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانچه مشهور است عام الفیل روز دوشنبه دوازدهم یا دوم ربیع الاول است و چون از عمر شریف دو سال و چهار ماه گذشت پدر وی عبد الله بن عبد المطلب که بجهت امتیاز و ابتیاع تمر بمدینه رفته بود فوت کرد و بعضی گویند وفات عبد الله هم در مدت حمل شریف بود والله اعلم و چون سال بسیار چهار

رسید قضیهٔ شق صدر شریف. و توضیح یافت و چون بشش سال رسید مادر وی آمنه بنت وہب بن عبد مناف کہ بزیارت برادران وی از بنی النجار کہ در مدینہ بودہ اند رفته بود و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را ہمراہ بردہ در وقت مراجعت بابوا کہ موضعی ست قریب مدینہ وفات یافت وجد وی عبد المطلب ورا بخود کشید و محبت سخت باوی پیدا کرد و ہمدرین روزگار قحط شدید بر قریش افتاد و پس از ان از اتفاق شنیدند کہ بیگفت استسقا کنید با بن نبی آخر الزمان عبد المطلب اورا بر دوش خود گرفت و دعا کرد باران ہای فراوان شد و در انچہ مشہور ست استسقا از ابو طالب بود و وی را درین باب قصیدهٔ مشہور ست در رفعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ دلالت دارد بر کمال محبت و نہایت معرفت نبوت او و مطلع قصیدہ این ست. وابیض یستسقی الغمام بوجہہ. ثمال الیتامی عصمۃ للارامل و شیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری میگوید کہ ابن اسحاق این قصیدہ را در سیر بطولها آوردہ و بیشتر از ہشتاد بیت ذکر کردہ و بعضی چند از اول قصیدہ آوردہ و اکثر این احوال کہ مذکور ست دران واقع ست بعد از بعثت و ابو طالب مگر آنرا بفراست دریافتہ بود و بعضی گفتہ اند کہ وی این قصیدہ را دران وقت گفتہ کہ قریش بر آن حضرت تغلب بر آمدہ بودند و منع میکردند مردم را از در آمدن در اسلام و این قول اظہر ست واللہ اعلم و چون سال مبارک او بہفت و بروایتی بہشت رسید جد وی عبد المطلب وفات کرد و عم وی ابو طالب بشرف کفالت و تربیت وی مفتخر گشت حضرت عزت تعالی شانہ اسرافیل را فرمان داد کہ بملازمت وی قیام نماید پس اسرافیل ہمیشہ قرین اومی بود تا سال یازدہم تمام کرد آنگاہ جبرئیل را فرمان شد تا ملازمت وی نماید بیست و نہ سال بطریق مرافقت و مقارنت ملازم وی بود لیکن بروی ظاہر نمی شد او در بعضی روایات صحیحہ مروی ست کہ اسرافیل در مدت ملازمت چند بار بروی ظاہر شد و چند بار باوی یک کلمہ و دو کلمہ سخن گفتہ و پیش از ان کہ وحی نزول کند پانزدہ سال از جانب یمین و شمال و فوق آوازی می شنید کہ میگفتند یا محمد انس رانمی دید و ہفت سال روشنائی می دید و بآن شادمی بود و چیزی دیگر نمی دید و در سال دوازدہم ابو طالب ورا بسفر شام بردہ بحیرا راہب او را بعلامات نبوت بشناخت و تعظیم کرد و در سال ہژدہم ابو بکر بن ابی قحافہ رضی اللہ عنہما در سلسلہ محبت و صحبت وی در آمد و سال بستم باوی در سفر شام رفیق شد و خوارق عادات معاینہ کرد و نور تصدیق در دل وی افتاد و در سال بیست و پنجم خدیجہ را نکاح کرد و خدیجہ دران وقت چہل سالہ بود و در سال سی و پنجم فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا ولادت یافت و بنای کعبہ تجدید وی کہ یافتہ بود و نو شد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنفس نفیس خود سنگ میکشید و چون چہل سال تمام شد نور نبوت ظہور کرد و ما نا کہ حکمت آلہی در امر اسرافیل و جبرئیل بملازمت وی صلی اللہ علیہ وسلم و اسماع کلمات و اصوات و ارائت انوار آن بود کہ تا انسی والفتی آن حضرت را بعالم ملکوت و اسرار و انوار آن پیدا گردد و ظہور و بروز آن بنا گہان موجب وہم بنای بشریت و اضمحلال رسوم انسانیت نگردد و با وجود آن بمشاہدہ جبرئیل و وقت نزول وحی چہ تغیر و ثقل کہ بوجود شریف وی راہ می یافت صلی اللہ علیہ وسلم و از ان بود کہ جبرئیل خود را باری بصورت دحیہ کہ از خلص اصحاب و در کمال حسن و جمال بودمی نمود و اگر احیانا بصورت دیگر جلوہ میکرد در صورت آدمی خوش روی ظہور می نمود و سبب تمثل جبرئیل بصورت خوب از غیر قصد استیناس و ایتلاف آن نیز تواند بود کہ ملکوتی چون لباس ناسوتی در پوشد و در صورت انسانی جلوہ گر شود لا بد انوار ملکوت و لطافت و صفائی روحانیت دران صورت ساطع و لامع گردد چنانچہ روشن ست و سخت ترین انواع وحی آن بودی کہ نہ باین طریق بودی تا جبین مبارک وی بسرمای سخت عرق میریخت و گاہی بار گرانی آن شتر سواری وی بر زمین می نشست محققان گفتہ اند کہ چون در افادہ و استفادہ مناسبت و جنسیت شرط ست گاہی بشریت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بر ملکیت جبرئیل علیہ السلام غالب آمدی و جبرئیل در لباس بشریت ظاہر گشتی و زمانی ملکیت جبرئیل بر بشریت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غالب کردی و او را از وجود بشریت

بغائب باحق و بغیبت خلوت بر وی ذکر گویند که صورت اول در وی بوعد و بشارت بود وی و ثانی در وعید و نذارت و چون ایام وحی
نزدیک رسید خلوت و تنهائی را دوست گرفت و در کوه حرا که سه میل راه است تا کعبه و او را الآن جبل نور گویند خلوت میداشت
و در آن کوه غاری ست خرد که درازی آن چهار گز شرعی و پهنای آن یک گز و ثلثی و بعضی مواضع و باقی ازین کمتر در آن غار خلوت
اختیار کردی و آن کوهی ست که از آنجا نظر بجمال کعبه روشن گردد و شاید که اختیار آن از برای خلوت ازین جهت بود والله اعلم
و علما را اختلاف ست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از بعثت تعبد و امتثال بشرعی از شرائع سابقه میکرد یا نه مختار نزد
اصولیین اول ست پس بعضی گویند تعبد او بشرع نوح بود و بعضی گویند بشریعت ابراهیم و بعضی بموسی و بعضی بعیسی صلوات الله
علیهم اجمعین و بعضی گویند لا علی التعیین بر هر چه ثابت میشد که شریعتی از شرائع ست تعبد می نمود بهر شریعت که باشد و در لفظ حدیث
در باب خلوت حرا تحنث واقع شده و معنی آن تعبد است و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری تحنف بفا نیز روایت آورده
و از تحنف اتباع ملت حنیفیه که دین ابراهیم ست مراد داشته و بعضی از شراح تحنث بمعنی تحنف دارند و ثا را بدل از فا گویند
پس متعین گشت که تعبد بشریعت ابراهیم داشت والحق چنین سزد زیرا که علم قریش بدین ابراهیم و اتباع ایشان آنرا اولی
و اقرب بود چنانکه گویند که آبای آن حضرت صلی الله علیه وسلم همه بر دین ابراهیم بوده اند و آنها که گویند تعبد وی نه بشریعت بود
گویند که بحکم عقل و استحسان وی بود یا بالهام در رؤیای صالحه که در قریب مبادی ظهور نبوت میدید و سیل امام غزالی درین مسئله
توقف و تردد ست از جهت عدم دلیل قاطع و بر هر تقدیر علما را درین مسئله دو قول ست که عبادت وی در آن خلوت بچه چیز
بود بعضی گفته اند عبادت وی صلی الله علیه وسلم بفکر بود و بعضی گفته عبادت بذکر بود و این قول صحیح تر ست و در قول اول چندان
تصریحی به النفات نه زیرا که مرتبهٔ ذکر اجل و اعلی بود از فکر از آنکه ذکر بنده مر مولی را مستجلب و منعمی ذکر مولی بود مر بنده را
و هیچ حالی از احوال بنده نبود که صفت حق در برابر آن افتد الا ذکر و محبت چنانکه فرموده فاذکرونی اذکرکم و یحبهم و یحبونه
و محبت و ذکر لازم یکدیگر باشند من احب شیئا اکثر ذکره و نیز ذکر بذات حق متعلق گردد و فکر بآلای و نعمای او و ذکر موجب
نسیان نفس و فنای ذاکر گردد در مذکور و متفکر بر نفس خود و احوال وی ایستاده بود و فکر نیز اگرچه احوال شریف آرد چنانکه
در آیات و آثار قدرت الهی عز شانه کنند معرفت زاید و اگر در آلای و نعمای او کنند شکر آرد و در وعد رجا و رغبت و در وعید خوف
و رهبت و لیکن ذکر چون غلبه و استیلا یابد فنا و غیبت و نسیان از کل ماسوی الله و صفای سر و اتصال بذات اقدس بخشد مصرع
اتصالی بی تکیف بی قیاس ، و نیز حق را ذاکر خوانند و متفکر نگویند پس ذکر صفت حق بود و فکر صفت بنده و لا بد آنچه صفت
حق باشد افضل و اکمل بود از آنچه صفت بنده است و نیز خلوت طالبان راه حق و سالکان طریق قرب وی تعالی و تقدس
بر چند گونه باشد قسم اول آنکه خلوت ایشان برای طلب مزید علم و کشف بود از حق بظهور نور ذات اقدس در باطن قالب و
ظهور لطیفهٔ مدرکهٔ وی بهمان و آن را علم لدنی خوانند نه از فکر و نظر که رجوعست به تفتیش و تفحص علوم مودعه در خزینهٔ خیال و
ترتیب و تالیف آن تا از وی آنها علم دیگر زاید که آنرا نتیجه خوانند و این اخذ علم لدنی از حق بی واسطهٔ فکر غایت مقاصد اهل حق
و طالبان قرب درگاه است پس هر که در خلوت یا گوئی از افکار خواه ذات خود باشد یا علوم مودعه در ذات در سخن آید
بهاد ران فکر کند اگرچه بظاهر در خلوت از حق نماید ولی بحقیقت در خلوت نباشد یکی از طالبان که از خلوت جز در گوشهٔ خالی
نشستن و با خداوند تعالی بدل و بزبان مناجات کردن و حوایج و مطالب درخواست نمودن نمیدانست بزرگی را که صاحب
خلوت حقیقی بود گفت اذکرنی عند ربک فی خلوتک مرا یاد کن نزد حق چون باحق در خلوت باشی آن بزرگ در جواب وی

فرمود اذا ذکرتنی خلوت معنی خلوة یعنی چون مرا یاد کنی پس با منی در خلوت که حقیقت آن نسیان ماسوای حق ست توجه بام
ربوا نکته اینست بشنو آن مرد اگر خود را با آن بزرگ بازی بست و اتصالی تمام بحقیقت روحانیت او پیدا میکرد بحکم المرء مع
من احب دائم با وی می بود و میرسید او را از علم و نورانیت که از حق بر جوهر آن بزرگ می تافت اگرچه از وی التماس
یاد آوردن کردی و او را بدان شعور نبودی از ینجاست که گفته اند سعی کن که کاملی را در دل تو جای باشد یا خود در نور باطن
وی جای کنی اگر او را در دل تو جای باشد نورانیت وی درون ترا نورانی گرداند و نور حق که او ست یا با او ست ظلمت ترا
آمیزد دل تو گردد و اگر ترا در باطن وی جای باشد باطن وی محل نزول رحمت ست و نظرات عنایت حق در آنجا می افتد
چون ترا در آنجا یابد لابد پرتو نظری بر تو نیز افتد بر اندازهٔ نسبت محبت و یگانگی که با وی داری و از ینجا که حقیقت ذکر بیان
کردیم سر حدیث قدسی انا جلیس من ذکرنی و من همنشین کسی ام که یاد میکند مرا معلوم شود یعنی مراد بذکر اینجا حقیقت ذکر ست که
نسیان ماسواست و همنشینی کنایت از حقیقت خلوت که در آنجا غیر را گنجایش نبود سر معنی این حدیث و حقیقت وی این
است و الا هر که خدای را یاد کند بهر وجه که باشد خواه بزبان خواه بدل بر حال رحمت حق و عنایت وی قرین حال وی
گردد و سر این خلوت تحقیق که بدان اشارت رفت آنست که ذکر وی ذکر نفسی و جانی بود نه نفسی و زبانی مراد از نفس اینجا
ذات ست و از ذکر نفسی ذکر قلبی که عبارت از توجه و حضور کلی ست بی تلفظ بذکر و تخیل آن بحیثیتی که نسیان ماسوا از و نقوش
اغیار از صفحهٔ ضمیر بزداید و قبلهٔ باطن جز احدیت حق نباشد ذکر حقیقی و ذکر صافی که گفته اند این ست و این معنی را در طریقهٔ علیهٔ
نقشبندیه ذکر خفی و وقوف قلبی و توجه بوجه خاص و شهود و وصول و وجه دگویند و حقیقت وقوف قلبی چنانچه حضرت خواجه احرار
در بعض کلمات قدسیهٔ خود نوشته اند عبارت از آگاهی و حضور دل ست بجناب حق سبحانه بر آن وجه که دل را هیچ پابستی و تعلقی
بغیر حق نباشد و هر قدر که این نسبت دست دهد اگرچه لمحه و ساعتی بوده باشد چون بنده از غیر حق منقطع گردد در آن زمان
بحق واصل باشد و چون این نسبت ملکه گردد و دوام پذیرد سالک بمقام فنا رسد قسم دوم خلوتی ست که برای صفای
فکر بود تا نظر بصیرت وی در طلب معلومات صحیح آید و بجهت تطرق تفرقه و پریشانی و تسلط اوهام و شواغل از راه صحت و سداد
بیرون نیفتد و این خلوت کسانی راست که علم را از جناب قدس حق بتصفیهٔ باطن از ماسوا نه طلبند بلکه از ترازوی حکم عقل و قواعد
وی بجویند و صحت و فساد آنرا بمیزان معقول می سنجند و بحقیقت اعتماد بر صحت و حقانیت علوم عقلیه نتوان کرد چه این ترازو
بغایت لطیف ست و نازک باندک هوائی و میلی و وهمی کج میگردد از اعتدال و استقامت بیرون شود و لهذا میل افکار ارباب
مذاهب اکثر بجانب مذهب خود بود بلکه معنی نصوص را هم موافق اعتقاد خود فهم کنند و تاویل نمایند و در زعم ایشان چنان نماید
که باتاویل نیست و مفهوم ظاهر همین ست و طالبان حق که علم را از جناب قدس الهی استفاضه می نمایند در چنین خلوت نروند
و این خلوت ایشان را سازگار نبود و بکار نیاید بلکه خلوت ایشان بذکر بود و بجهت اشتغال باطن بحضور حق و نسیان
ماسوا فکر را بر ایشان هیچ سلطانی و قدرتی نیست چه فکر از اقسام خواطر بود و خواطر را بر ایشان غلبه و تسلط بوجهی که شاغل
گردد از ذکر و حضور باز دارد نبود و اگر بیگاه سری بکشند هم در ساعت مضمحل و نابود گردد یا بتبعیت همراه رود و خللی
در کارخانهٔ حضور نیفگند بر مثال خسی که بر آب روان رود و آب را از جریان باز ندارد و این نیز اکثر در حالت ابتدا بود و در آخر حکم
جاء الحق و زهق الباطل گیرد و هرگاه که فکر بر صاحب خلوت تحقیق راه یافت و غلبه کرد باید که بداند که وی از اهل این خلوت نیست و
قابل این کار نه و از خلوت بیرون شود و بداند که از اهل علم صحیح الهی نیست و اگر از اهل آن علم بودی عنایت ربانی که متکفل حال

متوجه‌اند بجناب رحمت ست او را در مقام جمعیت و خلوت انس تمکن داشتی و میان وی و سرگشتگی نظر حائل گشتی و بحکم آنکه نا امیدی بر ارباب طریقت کفر ست از آنچه گذشته استعاذه نموده و التجا بجناب رحمت حق آورده با امید عصمت و قبول در خلوت بنشسته انتظار در آمده امیدوار نشینند شاید که این بار روی مقصود بر بینند انه علی کل شیء قدیر قسم سوم خلوتی ست که جمعی از طالبان راه برای دفع وحشت و پریشانی خاطر و فتور وقت که از مخالطت بنی نوع پیدا می آید اختیار نمایند و چون در دیدن خلق و بودن با ایشان وحشتی و انقباضی می یابند تنهائی اختیار میکنند و برای سلامت ازین آفت خلوت میگزینند و حاصل مراد اختیار این خلوت دفع شر خلق از نفس خود و سلامت حال از آفت ایشان بود و اگر نیت دفع شر نفس خود از خلق و سلامت حال ایشان از آفات خود با آن ضم کنند احسن و اولی باشد و ابعد بود از عجب و اسارت ظن قسم چهارم خلوتی ست که برای طلب زیادتی لذتی ست که در خلوت می یابند اگرچه در صحبت نیز وحشت ندارند و لذت ذکر و فکر تمام از دست نمیدهند ولیکن در خلوت بیشتر یابند و وقت و ذهن در وی صاف‌تر بود و این هر دو قسم در خلاصه مقصود نزدیک بیکدیگر اند و ممد و معاون و قسم اول که اصل و مقصود بالذات اند و خلوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از قسم اول بوده که از کل ماسوای حق انقطاع نموده و از جمیع اشیا که بآن مناسبت و مصاحب و مباشر بود تا از اهل و مال و هرچه در دست تصرف و ذات الید او بود بکلی دوری نموده و در دریای ذکر قلبی مستغرق شده و از اضداد و اغیار بکلی منقطع شده و انس بیاد آنکه در خلوت برای وی بود پیدا گشت و همیشه در آن انس روز افزون بود و بجهت دوام ذکر و تصفیه باطن محل وحی که قلب شریف محمدی ست صلی الله علیه و سلم صفا بر صفای افزود تا آئینه تمام صاف شد و در باب اقصی درجات کمال رسید پس بناشیر صبح وحی از شرق موهبت و عنایت دمیدن آغاز کرد و انوار و شواهد و دلائل آن بمجدی بروز یافت که نباتات و جمادات که از مرتبه نطق و ادراک بغایت دور اند زبان بشهادت و بشارت وی کشادند چنانکه هر درختی و سنگی که میگذشت بزبان فصیح و بیان صریح میگفت السلام علیک یا رسول الله و از هر طرف این آواز می‌شنید و نگاه میکرد و جز درخت و سنگ متکلم را نمی‌دید تا یک روز بر بالای آن کوه ایستاده بود ناگاه شخصی که جبرئیل امین باشد بروی ظاهر شد بصورت اعظم که پر او را از دست از یاقوت درخشان بی آنکه بصورت اصلی جبرئیل بود که آن در اوقات دیگر بود و گفت البشری یا محمد مژده باد ترا که من جبرئیلم و بر تو فرستاده شده‌ام تا پیام حق بتو گذارم و خبر دهم ترا که تو رسول خدائی بدین امت از آدمیان و جنیان که درین سو نگارانند یا مراد امت عرب بود و عموم رسالت بعد از آن شده باشد کما قال بعض العلماء پس نامه از حریر مرصع بجواهر بیرون آورد و بدست وی داد و گفت بخوان این را گفت و الله که من خواننده نیستم و هرگز چیزی نخوانده‌ام و امی که خط و کتابت ندانم از روی نامه چیزی نتوانم خواند و درین نامه خود چیزی نوشته نمی‌بینم گویا پروردگار تعالی خط آن نامه را با وجود اعطای قوت مشاهده ملکوت از برای اظهار عجز و اضطرار و تبری آن حضرت صلی الله علیه و سلم از حول و قوت از وی پوشید و در اکثر کتب صحاح همین قدر مذکور ست که جبرئیل امر بقراءة میکرد و آن حضرت ما انا بقاری میفرمود و در بعض روایات ذکر نامه موجود ست و در حقیقت وجود آن اظهر و ادخل است در اعتذار از عدم قراءة چنانچه اشارت کردیم که ای نامه خواندن نمیدانم اما خواندن کلامی که بخوانانیدن گیری از فصیح در غایت فصاحت غرابت ندارد مگر از صولت حال و صدمت و هیبت مقام باشد و الله اعلم پس جبرئیل پیغمبر را صلی الله علیه و سلم در کنار گرفت و اعلای تصرف در وجود بشریت آنحضرت و ادخال نور و قوت ملکوتی در آن جنان و چندان بیفشرد که وی را بطاقت رسانید یعنی بآنچه غایت وسع و طاقت آنحضرت بود رسید و رها کرد و باز گفت بخوان گفت من خواندن ندانم باز بیفشرد تا سه بار بیفشرد و رها میکرد و بخواندن میفرمود بعد از سه بار گفت بخوان اقرأ باسم ربک بخوان بنام پروردگار خود یعنی نه بحول و قوت خود

شکر و گوان ثنا نهد و استعانت الهی و توفیق وی عزو علا و استمداد از وی کن که تعلیم تو و تعلیم امت تو با وجود امیت تو خواهد کرد الذی خلق آن پروردگار که پیدا کرد هر چیزی را خلق الانسان خصوصا آدمی را که اشرف و اکرم مخلوقات ست و آثار صنائع و بدائع و صفات و اسماء وی مظهر وی ست پیدا کرد او را من علق از خون بسته در رحم اقرأ بخوان و ربک الاکرم و پروردگار تو کریم ترست از هر کریم الذی علم بالقلم آنکه اظهار علم و کتابت کرد بوساطت قلم که مظهر عجائب و غرائب بلا تعد و لا تحصی ست و استقامت امور دنیا و دین و استحکام مهام عالم بدوست صاحب کشاف گفته که اگر بر دقیق صنع و حکمت الهی و لطف و تدبیر وی تعالی فرضا دلیلی جز قلم نباشد کفایت ست بر عجائب و غرائب که از وی ظاهر شد که از حیطه حصر و شمار خارج بود علم الانسان دانا نید آدمی را ما لم یعلم چیزی که نه در قوت و قدرت او نبود که از خود تواند دانست و چون سمع وحی و بشارت ساخته و پرداخته شد بعد از آن خواست جبرئیل که پیغمبر را صلی الله علیه و سلم از علو مقام هیبت و جلالت مسرور و مطمئن القلب بمرتبه بندگی و عبودیت فرود آورده بوساطت امر حق احکام طاعات و عبادات تعلیم نماید پس امر کرد آنحضرت را و گفت از این کوه فرود آی آنحضرت صلی الله علیه و سلم با جبرئیل از کوه فرود آمد و او بعد پای کوه بزمین پا سوی برداشت و برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم بادائی و جای نشستنی فرش کرد جبرئیل دو جامه سبز پوشیده و بیک جا مسند نماید و پای پیغمبر بنشاخت و وی را بر روی جامه نشستن فرمود و پای را بر زمین زد و چشمه آب پیدا آمد و بر تعلیم وضو داول و انفصال کیسان تر و تعلیم بقول ابی شرازی بنوجیه جبرئیل بقصد تعلیم پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن آب وضو ساخت با مضمضه و استنشاق و هر عضوی را چنانچه سنت ست سه بار غسل کرد و چون وضو کردن را با وی بنمود و تعلیم فعلی کرد پس پیغمبر را صلی الله علیه و سلم گفت تا مانند آن وضو ساخت و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از وضو فارغ شد جبرئیل یک کف آب برداشت و بر روی مبارک پیغمبر صلی الله علیه و سلم بقصد تکمیل و زیادت تعلیم و تنظیف و سری دیگر که در ضمن آن باشد والله اعلم افشاند پس برخاست و دو رکعت نماز بگذارد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوی اقتدا کرد و همچنان بگذارد پس جبرئیل بقصد تاکید و تقریر گفت نماز گذاردن همچنین ست و اول چیزی که فرض شد از نماز دو رکعت بود پیش از طلوع و پیش از غروب و فرضیت نمازهای پنجگانه در شب معراج شد چنانچه مشهور ست و نماز گذاردن جبرئیل با آنحضرت بقصد تعلیم اوقات نماز بعد از آن ست و چون از وضو و نماز و تعلیم فارغ شد جبرئیل بازگشت و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بمکه آمد و این حال با خدیجه گفت و وی را تعلیم وضو و نماز کرد بنابراین مقدمات که ثبت تقدم شرعیت وضو و نماز ست بر سائر شرائع و عبادات مناسب آنکه بعد از تمهید این از آنچه ابتدای ابواب عبادات نبوی بذکر وضو و نماز کنیم و سائر انواع عبادات از صیام و زکوة و حج و ادعیه مخصوص بوقتی و غیر مخصوص بدان و غیر آن از عبادات و عادات بدان ملحق سازیم ان شاء الله الحق الکریم

باب در طهارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آنحضرت در غالب اوقات بهر نماز فرض را وضو ساختی چنانچه ظاهر آیه قرآن اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الآیة نیز ناظر درین ست چه ظاهر این عبارت دلالت کند بر سببیت اراده قیام بنماز بر غسل این اعضا را چنانچه در قول وی سبحانه و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله و امثال آن ولیکن اجماع امت ست برین که مراد اذا قمتم و انتم محدثون ست و توجیه این کلام آنست که سبب اراده قیام ست ولیکن او را شرطی ست که حدث ست چنانکه بیان کرده قول وی سبحانه و ان کنتم جنبا فاطهروا دلالة اشتراط کرده جنابت را برای غسل و جنابت و حدث را برای تیمم پس در صدر آیت اگر سببیکه بوده در کنترش ذکر شرطا و درینجا حذف کرده دیگر ان از اکتفاء و اختصار از افهام و هر چند افضل و اولی تجدید وضوست بهر هر نماز ولیکن در بعضی اوقات چند فریضه را بیک وضو گذاردی تعلیما للامة و بیانا للمراد بالآیة و وقوع این حال از وی

صلی الله علیه وسلم نماز بودی مسلم آورده از بریده رضی الله عنه روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وضو میکرد برای هر نماز
و گذارد در روز فتح چند نماز بوضوء واحد و در روایتی پنج نماز بوضوء واحد پس گفت عمر یا رسول الله چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمدا
کردم یا عمر یعنی تا بدانند که وضو برای هر نماز فرض نبوده و بعضی گویند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت بود و بخاری و
ابو داؤد و ترمذی از انس آورده اند که گفت بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را شما چه میکردید
گفت کفایت میکرد یکی را از ما یک وضو مادام که محدث نمی شد و نیز دارمی از عثمان آورده که گفت وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای
هر نماز و چنانچه در روایت احمد و ابی داؤد از حدیث عبد الله بن عامر غسیل آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم مامور بود بوضو کردن
برای هر نماز طاهر باشد یا غیر طاهر و چون شاق آمد بروی امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث و بعضی
گویند که حکم این آیه وضو برای هر نماز فرض بود پس از آن منسوخ گشت این چنین گفته اند ولیکن در نسخ احکام سورهٔ مائده کلام ست
والله اعلم و آبی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در وضو بکار داشتی کمتر از یک سیر و زیاده از چهار سیر نبودی و در بعض اوقات
بمقدار سه سیر بودی حقیقت سیری که مصنف میگوید معلوم نیست که مقدار آن چیست ولیکن در اکثر روایات از بخاری و مسلم و
ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمد وضو کردی و غسل بصاع و در بعض روایات کم و بیش نیز
آمده و صاع چهار مد ست و مد بقولی یک رطل ست و دلالت ظاهر احادیث همین ست چه در بعضی احادیث وضو بمد واقع شده و در
بعضی بدو رطل و تطبیق در آنست که مصدوق هر دو یکی باشد و بقولی مد رطل و ثلث رطل عراقی ست و رطل بیست استار ست
و استار چهار و نیم مثقال که وزن یک پیسه ست و این حساب اجمالی دارد و ما آنرا بوزن این دیار فرود آریم تا واضح گردد بدانکه
مد بقول اول یک من شرعی ست و من شرعی چهل استار و آن بوزن اکبری که سیری سی پیسه است یک سیر و ثلث سیر و بوزن
جهانگیر شاهی اید الله فی مراضیه ملکه و سلطانه که سیری سی و شش پیسه است یک سیر و چهار پیسه پس صاع که چهار مد ست پنج
سیر و ثلث سیر اکبری باشد و بوزن جهانگیری چهار سیر و نیم سیر دو پیسه کم و مد بقول ثانی یک سیر اکبری و سه پیسه چیزی کم و سه
ربع سیر جهانگیری چیزی کم و صاع بوزن اکبری سه و نیم سیر و دو پیسه و بوزن جهانگیری سه سیر یک پیسه کم و از آنچه در منظومه
مقدمة الصلوة گفته است بیت در وضو آب یک من و نیم ست غسل را چار من ز تعلیم ست لازم آید که آب وضو دو سیر
اکبری و یک و نیم سیر و شش پیسه جهانگیری بود و آب غسل پنج سیر و ثلث سیر اکبری و چهار و نیم سیر دو پیسه کم جهانگیری و تکلیف قسمت
کرده است این یک نیم من را در استنجا و وضو نیم من برای استنجا گفته و نیم من در شستن روی و دو دست و نیم من در پای فقد بود
گفته اند مراد از احادیث تعیین و تحدید نیست چنانکه اگر اکثر یا اقل از آن استعمال کنند نه جائز نیست و اصل آن ست که هر چه
کفایت کند بکار برد و مادام که بحد اسراف نکشد چنانکه گذشت و در تقلیل آب وضو و کم ریختن آن خود مبالغه فرمودی و دیگران را نیز
از بسیاری ریختن آب و اسراف در آن منع فرمودی و بقصد تشدید و تهدید میگفت که در امت من کسانی پیدا آیند که در وضو تعدی
و تجاوز از حد کنند و در ریختن آب اسراف نمایند و نیز فرمود که وضو را شیطانی ست نام او ولهان که آدمی را در وضو و اسراف آب
در وسواس اندازد پس از وسواس آب بپرهیزید و پرهیز از وسواس و دفع آن بآن بود که براه قلبی و تغافل بزنند و در دفع
خاطر آن تکلف ننمایند و در پی آن خاطر نروند و هم برخصت عمل کنند و اگر شیطان بسیار مزاحمت دهد و گوید که این عمل که تو
کردی ناقص و نادرست ست و پذیرای درگاه حق نه بغم او نگوید که تو برو از دست من زیاده برین نمی آید و مولای من کریم ست
تعالی از من همین قدر پذیرد و فضل و رحمت وی واسع ست و اصل وسواس از نقصان عقل و اختبال و اختلال آن خیزد

و شیطان در آن میان راه یابد استعاذه و لاحول در دفع آن بغایت مؤثر ست کما جاء فی الآثار و در حدیث احمد و ابن ماجه از
عبد الله بن عمرو بن العاص آمده است که یکبار آن حضرت صلی الله علیه و سلم می گذشت بر سعد بن ابی وقاص و وی وضو
می ساخت فرمود لا تسرف فی الماء اسراف مکن در آب سعد بطریق استبعاد و استفسار گفت و هل فی الماء اسراف اما در آب
که چیزی کیاب و عزیز الوجود نیست اسرافی باشد فرمود نعم آری باشد و ان کنت علی نهر جار اگرچه باشی تو بر جوی روان و درین
مبالغه هست در منع و تحذیر از اسراف و ارشاد ست بطریق دفع وسواس غالباً در سعد چیزی ازین باب احساس فرمود تا برای
دفع آن این مبالغه نمود والله اعلم و در بعض مسائل فقه مذکور ست اگر متوضی بر آب جوی بود در ریختن آب اسرافی نیست چه
هر قدر از آب که بریزد باز هم در جوی افتد و وان گردد مگر آنکه غساله را بیرون نهر اندازد و حقیقت فرق میان نهر جاری و غیر
وی آن ست که آب مستعمل در وضو باتفاق پاک کننده نیست پس آن را در جای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیادت از قدر
حاجت بکار بردن تضییع باشد و در نهر جاری که غساله هم در وی افگند تضییع نبود و نیز آب مستعمل در وی نمی ماند ولیکن مبالغه
فرمود که در اینجا نیز تجاوز از حد مناسب نبود و بعض گویند که اگر در بسیار ریختن آب اسراف نباشد اسراف در عمر و تضییع وقت
باقی ست و نزدیک بانیست آنچه بعض گفته اند که مراد باسراف درین حدیث اثم ست یعنی اگر در اکثار آب در نهر جاری اسراف
و تضییع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرع اثم هست والله اعلم و تحقیق شده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم گاه بودی
که اعضای وضو را از یکبار زیاده نشستی بجهت تعلیم هست که اینقدر کافی ست و اقتصار بر مقدار فرض که وضو یی آن دوست نبود
و نماز قبول نیفتد چنانکه در روایت بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت وضو کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرة مرة
زیاده نکرد بران و در روایت ترمذی نیز همچنین آمده بی زیادة مذکوره و در روایت ابی داؤد آمده که گفت که آیا خبر دهم شما را بوضو
رسول صلی الله علیه و سلم پس وضو کرد مرة مرة و در روایتی از بخاری آمده که وضو کرد ابن عباس رض و گرفت غرفه از آب پس
مضمضه و استنشاق کرد بدان بعده گرفت غرفه دیگر بدستی پس اضافه و ضم کرد دست دیگر را بدان و شست روی خود را بعده
گرفت غرفه دیگر و شست بدان دست راست را بعده گرفت غرفه دیگر و شست بدان دست چپ را بعده مسح کرد سر را
بعده گرفت غرفه دیگر و پاشید آن را بر پای راست و شست آن را بعده گرفت غرفه دیگر و شست بدان پای چپ را و گفت
همچنین دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که در وضو میکرد و در روایت ابی داؤد و نسائی نیز همچنین آمده و ابن ماجه
از ابی بن کعب آورده که طلبید رسول صلی الله علیه و سلم آب را پس وضو کرد مرة مرة و گفت این وضوی ست که قبول نمیکند
خدای تعالی نماز را مگر بوی و گاه هر عضوی را دو بار شستی برای مبالغه در تطهیر و آن را نور علی نور خوانده است و سبب مزید
ثواب و تضاعف اجر داشته چنانکه در روایت بخاری و ترمذی و ابی داؤد از ابی هریره آمده که گفت وضو کرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم مرتین مرتین و ترمذی از ثابت بن ابی صفیه آورده که گفت گفتم مر ابی جعفر را یعنی امام محمد باقر را
آیا حدیث کرده ترا جابر رضی الله عنه که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وضو کرد مرة مرة و مرتین مرتین و سه سه مرة گفت نعم و در حدیث
رزین از عبد الله بن زید آمده که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه بار و این
نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه در انست و اسباغ وضو که در احادیث امر بدان واقع شده نیز و اکثر علما همین ست و زیاده برین
داخل تعدی و اسراف بود که از ان نهی فرموده است و فرموده این وضوی من ست و وضوی پیغمبرانی که پیش از من بوده اند
و در بعض احادیث آمده وضوی ابراهیم خلیل الرحمن ست و مراد اشارت بنهایت مرتبه کمال هست و احادیث صحاح و حسان

مدینه آب بسیار ارزانی شد آورده و بی شک چون نزهت و تنظیف در دین است قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه نیز در اکثر احوال
همچنین بوده و آثار امیر المؤمنین علی از طرق متعدده آورده اند که بامداد قومی در حالی که نماز گذارده بود و پس وضو کرد سه سه بار و فرمود
که کجایند کسانی که طلب کنند وضوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم این چنین است و در روایتی آمده که کرسی طلبید و بران
نشست و وضو کرد سه سه بار و فرمود هر که خوش دارد که وضوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم ببیند گو ببیند که این است
وضوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در روایتی آمده که وضو کرد سه سه بار و بعد از آن بقیه آب وضو را ایستاده و فرمود خواستم که
بنمایم شما را وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گاه بعضی اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار و بعضی را یکبار چنانکه در روایت
بخاری و مسلم از عبد الله بن زید بن عاصم الانصاری آمده که گفته شد مر او را وضو کن برای ما چنانچه وضو کرد رسول خدا صلی الله
علیه وسلم پس طلبید ظرفی را و ریخت از وی آب بر هر دو دست خود و شست هر دو دست را سه بار پس درآورد دست خود را
در ظرف و بیرون آورد پس مضمضه و استنشاق کرد از یک کف و کرد آن را سه بار پس درآورد دست را در ظرف و بیرون آورد و شست
روی خود را سه بار و هر دو دست را دو دو بار تا مرفق ها پس مسح کرد سر خود را اقبال و ادبار و شست هر دو پای خود و در روایت موطا امام مالک گفت
مالک یعنی عبد الله بن زید را یحیی مازنی آیا می توانی که نشان دهی مرا که چگونه وضو می کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت نعم پس
ریخت آب بر دو دست خود و شست هر دو دست را دو دو بار پس مضمضه کرد و استنشاق سه بار پس شست روی خود را سه
بار پس شست هر دو دست خود را تا مرفقین دو دو بار پس مسح کرد سر خود را ابتدا کرد به مقدم راس و برد هر دو دست را بجانب
قفا پس برگردانید هر دو دست تا آورد بجانبی که ابتدا کرده بود از وی پس شست هر دو پای را همچنین آمده در روایت نسائی
و ترمذی و در روایتی از نسائی که شست روی خود را سه بار و هر دو دست را دو دو بار و شست هر دو پای خود را دو بار و مسح
کرد سر خود را دو بار و مسح راس همچنین در روایت ترمذی نیز آمده و ابو داود و ترمذی از ربیع بنت معوذ آورده که گفت بود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که می آمد بر ما و فرمود یکباری مرا که بریز برای من آب وضو را پس ذکر کرد ربیع وضوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را و گفت شست هر دو کف را سه بار و شست روی خود را سه بار و مضمضه و استنشاق کرد یکبار و شست هر دو
دست را سه بار و مسح کرد بسر خود دو بار ابتدا کرد از مؤخر سر پس به مقدم آن و شست هر دو پای خود را سه سه بار و در بعض روایات این
حدیث مضمضه و استنشاق سه بار نیز آمده و در بعض روایات شستن پایها مطلق واقع شده بی ذکر عدد و در بعض روایات مطلق
از عدد را اهل تقیید بر تثلیث و تعلیق داده و بعض قائل شده اند به تثلیث غسل در قدمین کذا فی شرح ابن الهمام و در بعض روایات غسل
جمیع اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد و ظاهر آن است که یکبار شسته بود یا مقصود راوی در آن مقام بیان اصل شستن بود و از
بیان عدد ساکت مانده و انچه نهایت تعلیم امت و توسیع دایره رحمت بود و غالب احوال آن بود که سه بار می شست و در روایت
ابو داود از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده است که مردی نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله تعلیم
کن مرا وضو که چگونه است پس طلبید آن حضرت صلی الله علیه وسلم آب را در اناء و شست هر دو کف دست را سه بار پس
شست روی خود را سه بار پس شست هر دو ذراع را سه بار پس مسح کرد و درآورد هر دو انگشت سبابه را در سوراخ دو گوش خود
و مسح کرد بهر دو انگشت ابهام بیرون هر دو گوش پس شست هر دو پای خود را سه بار پس فرمود همچنین است وضو هر که زیاده بر این
کند یا نقصان از آن نمود بد کرد و ظلم و تعدی نمود و در روایت نسائی مختصر آمده که گفت اعرابی آمد بحضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم و سؤال کرد از وضو پس نمود او را سه سه بار فرمود این چنین است وضو هر که زیاده کرد بر این بد کرد و تعدی نمود و ظلم کرد

ودرین روایت ذکر نقصان نیست و این صحیح ترست و ابن خزیمه آنرا در صحیح خود روایت کرده و در ذکر نقصان سخن کرده و بعضی آنرا تخطیه نموده زیراکه ظاهر وی ذم نقص ست از ثلاث و حال آنکه نه این چنین ست و بعض گفته اند که اسائت متعلق به نقصان ست و ظلم بزیادت و بعض گفته اند که در حدیث حذف و تقدیر ست ای من نقص من واحد و این تکلف ست ولیکن مؤید ست آنرا آنچه روایت کرده است ابونعیم بن حماد مرفوعا الوضوء مرة ومرتین او ثلثا فان نقص من واحدة او زاد علی ثلث فقد اخطأ و رجال این حدیث ثقات اند کذا فی المواهب اللدنیه و شمنی از فتاوای ظهیریه می آرد که هر که بیکبار شستن اکتفا کند بعض گویند آثم گردد از جهت ترک سنت مشهوره و نزد بعضی آثم نگردد از جهت ایتان مامور به و صحت احادیث وارده دران امام محمد در موطای خود میگوید که شستن سه بار افضل ست و دو بار کفایت دارد و یکبار اگر باسباغ و اکمال بود نیز کفایت ست و میگوید که قول امام ابوحنیفه رحمة الله علیه این ست انتهی و امام شافعی گفته که دوست نمیدارم زیادت بر ثلاث را و اگر زیادت کند حرام نمیگویم و صحیح از مذهب وی کراهت زیاده است کراهت تنزیهی و قومی گویند که زیادت بر ثلاث مبطل وضوست چنانکه زیادت در نماز و این قیاس فاسد است و امام احمد گفته که جائز نیست زیادت بر ثلاث کذا فی المواهب و آن حضرت مضمضه و استنشاق را گاه بیک غرفه کردی و گاه بدو غرفه و گاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضا کردی در روایات آن مذکور گشت و از یک غرفه نیمه در مضمضه بکار داشتی و نیمه در استنشاق در همه صورت همچنین وصل فرمودی مصنف میگوید که در هیچ حدیث صحیح فصل که استنشاق را بعد از فراغ مضمضه یکبار یا دو بار یا سه بار آب جدید کرده باشد وارد نیست در مواهب لدنیه از نووی آورده است که گفته مجموع کیفیات وارده در مضمضه و استنشاق پنج وجه است اصح آن ست که مضمضه و استنشاق کند بسه غرفه مضمضه کند از هر واحد پس استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو بغرفه واحده مضمضه کند از ان غرفه سه بار پس استنشاق کند از وی سه بار سوم آنکه جمع کند بغرفه ولیکن مضمضه کند از وی و استنشاق بار مضمضه و استنشاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمضه و استنشاق بدو غرفه پس مضمضه کند از یکی سه بار پس استنشاق از دیگری سه بار پنجم آنکه فصل کند بشش غرفه مضمضه کند بسه غرفه باز استنشاق کند بسه غرفه و گفته که صحیح همان وجه اول ست و در دو ها کن احادیث صحیح آمده انتهی و ما عبارات احادیث را مختلف یافتیم در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول بر ده کند دست را شست پس مضمضه کرد و استنشاق نمود پس تر روی شست پس مضمضه و استنشاق کرد پس تر روی شست پس تر دو دست این عبارت ملاس در احادیث و ظاهرش دلالت کند بر وصل مضمضه و استنشاق اگرچه قطعی نیست و در بعضی هر دو دست شست پس تر مضمضه کرد پس استنشاق کرد پس تر روی شست و این ظاهر ست در فصل و در مشکوٰة روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق کرد و استنثار کرد سه بار بسه غرفه از آب و این نیز محتمل هر دو وجه است فصلا و وصلا ولیکن در بعض احادیث صحیح واقع شده که مضمضه و استنشاق بیک غرفه کرد چنانکه مصنف میگوید و مذهب مشهور امام شافعی این ست بر وجه اول از وجوه مذکوره و مشهور از مذهب امام ابوحنیفه فصل ست میان مضمضه و استنشاق بر وجه خامس از ان وجوه زیراکه دهن و بینی هر کدام عضو لیست جدا پس باید غسل هر یک بود جدا جدا چنانکه سائر اعضا و این وجه در حقیقت برای ترجیح حدیث فصل ست که موافقت وی مر قیاس را دانه نقل در مقابله نص و استدلال بقیاس و دلائل معقول شائع ست در مذهب ایشان و آن در واقع برای ترجیح بعض احادیث بر بعضی دو قیاس در مقابله نص چنانکه خصم توهم کند و این نکته چند ست چنانکه در مقدمه نیز اشارت بآن کرده ایم فلیحفظ دلیل ایشان حدیث ابوداود و طبرانی ست چنانکه شمنی آورده که طلحه بن مصرف که از اعلام ائمه و ثقات تابعین ست از پدر از جد روایت میکند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار و استنشاق کرد سه بار و گرفت هر بار آب جدید و مصنف گوید

نکرم در حدیث طلحه بن مصرف آمده است که از پدر خود و پدر وی از جد وی روایت کرده که من دیدم یکبار آن حضرت فصل کرد
آن حدیث از جهت اسناد ضعفی دارد و بالفظ یکبار در حدیث نیافتیم بلکه علی الاطلاق خبر میدهد که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه
وسلم پس مضمضه و استنشاق کرد چنانچه مذکور شد لیکن ظاهر آن است که مصنف ذکر کرده و بدلیل آنکه در مواهب لدنیه از طلحه بن
مصرف عن ابیه عن جده بعد از روایت حدیث فصل از ابی داود آورده باین لفظ که گفت که در آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه
وسلم و وی وضو میکرد و سیلان میکرد آب از روی وی و لحیه وی بر سینه وی پس دیدم آن حضرت را صلی الله علیه وسلم که فصل کرد
میان مضمضه و استنشاق و حدیثی دیگر از وی از ابن ماجه روایت کرده که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس
مضمضه کرد سه بار و استنشاق کرد سه بار از کف واحد پس معلوم شد که دیدن طلحه بن مصرف فصل را احیانا بوده نه دائم و ضعفی که بحال
این حدیث نسبت کرده اند از آن جهت است که گفته اند جد طلحه مجهول است و صحبت وی با مصطفی صلی الله علیه وسلم به ثبوت نه
پیوسته است و در جامع الاصول میگوید که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و اثبات ایشان است و جد وی کعب بن عمرو است
بعضی گویند عمرو بن کعب است و شمنی در شرح نقایه میگوید که بیهقی در کتاب معرفت آورده است که عبدالرحمن بن مهدی که
از کبار ائمه محدثین و مقدم بر مشایخ امام احمد بن حنبل است گفت جد طلحه عمرو بن کعب است و مر او را صحبت است و در سنن خود
از یحیی بن معین آورده که گفته محدثان میگویند که وی حضرت را صلی الله علیه وسلم دیده است و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت
نیست انتهی و چون اهل این شان تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعا ثابت شد و عدم وقوف اهل بیت وی در آن قادح نبود
و ابن سعد در طبقات حدیثی در اثبات مسح از جد طلحه آورده بلفظ رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسح هکذا پس ثابت شد که
او را صحبت است کذا قال الشیخ ابن الهمام و شیخ ابن الهمام حدیث ابی داود را آورده و گفته سکت علیه هو و المنذری و بعده
و بالجمله معلوم شد که فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت مستمره او بود در سنن و مستحبات
و عدد مضمضه و استنشاق و کیفیت آن وصلا و فصلا نیز مختلف و لهذا هیچ یکی از ائمه بوجوب و فرضیت احد الوجهین قائل نشده و
نزد امام ابوحنیفه نیز جائز است که وصل کنند مضمضه و استنشاق را بیک غرفه سازند چنانچه شمنی از فتاوای ظهیریه نقل کرده است و
نزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه و استنشاق بآبهای جدید بهتر است ابو عیسی در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که جمع مضمضه
و استنشاق بکف واحد جائز بود و اگر جدا جدا کنند محبوب تر است نزد ما پس در حقیقت خلافی در میان نماند والله اعلم و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم استنشاق بدست راست کردی و استنثار یعنی بینی افشاندن و در بعضی احادیث استنثار در موضع
استنشاق نیز مذکور شده باعتبار استلزام او مر آن را بدون عکس بدست چپ کردی چنانکه در مشکوة از حدیث دارمی از عبد خیر که
از کبار اصحاب علی مرتضی است آورده که بودیم ما نشسته و نظر میکردیم بسوی علی مرتضی هنگامی که وضو میکرد پس در آورد دست راست خود
در اناء پس پر کرد آب دهن خود را پس مضمضه کرد و استنشاق و بیفشاند بینی بدست چپ کرد این را سه بار پس گفت هر که خوش دارد که نظر کند بسوی طهور
رسول الله صلی الله علیه وسلم پس این است وضوی وی صلی الله علیه وسلم و همه سر را مسح کردی این متفق علیه است میان ائمه اربعه ولیکن نزد
امام ابوحنیفه و شافعی سنت است و نزد مالک فرض و نزد ابو حنیفه فرض مسح چهارم حصه سر است و در روایتی مقدار سه انگشت باعتبار
آنکه آلت الصاق بدست بر راس و اصل در عمل بدست و لهذا واجب میشود تمام دیت به تقطیع آنها و سه اکثر آنها است و للاکثر حکم الکل
و نزد شافعی فرض ادنی آنچه بر آن نام مسح توان نهاد اگرچه یک موی بلکه یک موی نیز باشد و مذهب احمد بروایت عامه اصحاب وی
موافق مذهب مالک است و بروایتی موافق شافعی و بروایتی موافق مذهب ابوحنیفه و بروایتی اکثر راس و بروایتی ربع آن را

بعض و مردان را تمام و اصل معنی مسح دست تر بسر گذرانیدن است شافعی گوید این مطلق ست بر جزوی ادنی از قلیل یا کثیر کرد مسح لازم
درست آید که مسح سر کرده و اقل متیقن ست پس فرضیت زیاده بران ثابت نگردد و مالک گوید سر نام تمام عضوست پس چون منطوق
آیه مسح سرست مراد تمام سر باشد چنانکه در اعضاء مغسوله و دلیل امام ابو حنیفه آن است که آیه مجمل ست احتمال مسح کل و بعض هر دو دارد
از جهت صحت استعمال مثل این ترکیب در هر دو معنی اما مسح کل بجهت حکم بزیادت کلمه با و بعض بجهت حمل وی بر تبعیض و حدیث بیان
آن کرده چنانکه در حدیث مسلم و طبرانی از مغیرة بن شعبه آمده است که گفت وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و مسح کرد بر ناصیه
خود و بر جبین خود و ابوداود و حاکم از حدیث ابی معقل آورده اند که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که وضو کرد و بر سر
مبارک وی عمامه بود پس دست در زیر عمامه در آورد و مسح کرد مقدم راس را و نگشاد عمامه را و ناصیه و مقدم راس یکی از جوانب
اربعه راس ست پس فرض مسح مقدار ربع راس باشد و اگر مسح تمام سر فرض بودی اکتفا بمسح ناصیه نکردی اگر گویند که چون بیان
آیت بمسح ناصیه کرد باید که مسح جز از جانب پیش سر جائز نبود جوابش آن ست که اجمال آیت در مقدارست و در جهت مطلق بود کذا
قالوا و بعض گفته اند فرق ست در لغت عرب میان و امسحوا برؤسکم بحرف با و امسحوا رؤسکم بی حرف با ثانی تقاضا می کند استیعاب
کند نه اول مگر آنکه قرینه از خارج پیدا شود چنانکه در و امسحوا بوجوهکم در باب تیمم واقع شده زیرا که مسح در تیمم خلف غسل ست
و اگر چه مسح خف نیز خلف غسل ست ولیکن ثابت شده در وی رخصت باجماع و تحقیق کلام آن ست که حرف با دلالت بر تضمین
معنی الصاق کند پس گویا که گفته و الصقوا المسح برؤسکم و این تقاضا نکند استیعاب را بخلاف و امسحوا رؤسکم و این ست
فارق میان قول تو مسحت المندیل و مسحت بالمندیل و بعض گویند با برای تبعیض ست چنانکه در قول حق سبحانه یشرب بها
عباد الله و لیکن اهل لغت انکار آن کنند چنانکه زرکشی از ائمه عربیه و ابن عرفه نقل کرده و اما با در یشرب بها از باب تضمین
است ای یروی بها مانند برو و اگر گویند حدیث مسح علی ناصیته دلالت ندارد بر استیعاب ناصیه شاید که بر بعض وی کرده باشد
گوییم ظاهر دلالت بر استیعاب ست و اگر نیز نبود حدیث ادخال ید تحت العمامه و مسح مقدم راس سالم ست ازین مناقشه زیرا که
ظاهر آن ست که تمام ید باشد و ظاهر آن استیعاب مقدم راس ست و در روایت بیهقی از عطا مسح مقدم راس نیز آمده بحرف
جر علی یا با و این دلالت دارد بر استیعاب و اگر چه این حدیث مرسل ست ولیکن وی حجت ست نزد ما خصوصا که اعتضاد یافته
بمتصل که حدیث ابی داود ست که ادخل یده تحت العمامة و مسح مقدم راسه چنانکه گذشت کذا فی شرح ابن الهمام و این دلیل مذهب
مالک بر مخالفت شد و رد مذهب امام شافعی آنکه اگر کمتر از ربع راس درست بودی لابد احیانا آنرا برای تعلیم امت کردی اگر چه در تمام
عمر یکبار بیش نبودی والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وسلم تکرار مسح نکردی چنانچه شافعی گوید سه بار مسح تمام سر بجای خود
سنت ست و در حدیثی تکرار مسح آمده اما آن حدیث ضعیف ست و سنت مسح در مذهب امام اعظم یکبار ست و شمنی از فتاوی
ظهیریه نقل میکند که سه بار مسح کردن هر بار به آب جدید بدعت ست و در روایتی غریب از ابو حنیفه نیز آمده است اما تثلیث مسح
بماء واحد در هدایه گفته که آن مشروع ست و مروی از امام ابو حنیفه و در بعض شروح هدایه گفته که روایت کرده حسن از ابی حنیفه
که اگر مسح سه بار بیک آب کند مسنون باشد بدانکه اکثر احادیث در مسح مطلق آمده بی تقیید بعدد و مقید بمرة واحدة نیز آمده آنچه
بصحت رسیده از احادیث اینهاست و در بعض احادیث مرتین نیز واقع شده و آن بآن معنی ست که هر دو دست از مقدم راس
بموخر برد و باز از موخر بمقدم آرد چنانچه در احادیث که در بیان غسل اعضا مذکور شد معلوم شد و نیز این احادیث را موسوم
بضعف میدانند اما تثلیث مسح در هیچ حدیث صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد یک یک بار و دو دو بار و سه سه بار لا

شامل غسل و مسح است و قول شافعی تثلیث مسح این دلیل است و بقیاس مسح بر غسل و جواب آن است که قوله ثلاثاً که در حدیث آمده
بغسل و محمول است در روایات صحیحه که در بیان تکرار مسح آمده مراد از آن تعمیم نموده و بیان کرده که تثلیث باعتبار غالب است و مخصوص است
باعضای مغسوله و بنای مسح بر تخفیف است پس قیاس وی بر غسل که مبنی بر مبالغه در اکمال و ابلاغ است قیاس مع الفارق باشد و نیز تثلیث
مسح بآب جدید گاهی مفضی بغسل که حقیقت آن جریان آب است گردد و خلاف مشروع لازم آید و نیز بعد از صحت که مسح مرة در وی آمده است ثابت
شده که هر که زیادت کند یا نقصان آید بد کرده و تعدی و ظلم نموده باشد پس زیادت بر مرة واحدة سنت نباشد و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری
میگوید که در هیچ طریق از طرق صحیحه ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما همین اند مگر شافعی که تثلیث مسح را مستحب دارد و ابو داود گفته که احادیث عثمان
که صحاح اند همه دلالت دارند که مسح راس مرة واحدة است و ابو عبید همچنین گفته و گفته که هیچ یکی از سلف را ندانم که باستحباب تثلیث مسح
گفته باشد مگر ابراهیم تیمی و لیکن درین قول نظر است چه ابن ابی شیبه و ابن المنذر از انس و عطا و غیر ایشان آن را نقل کرده اند
ابن خزیمه و غیره در حدیث عثمان تثلیث مسح را تصحیح نموده و زیادت ثقه مقبول است انتهی و در جامع الاصول نیز روایتی از
حدیث عثمان آمده که در وی مسح راس ثلاثاً ذکر کرده و شیخ ابن الهمام از بیهقی نقل کرده که گفت روایت کرده شده است
بوجوه غریبه تکرار مسح از عثمان و لیکن این بجهت مخالفت احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی و ترمذی از وائل بن حجر
آورده ثم مسح علی راسه ثلاثاً و مسح اذنیه ثلاثاً و جمع میان این احادیث اگر بصحت رسد محمول است بر تکرار آب واحد نه آب جدید کما قال
فی الهدایة و مراد که اکتفا بر مسح بعضی از سر فرمودی بر عمامه تمام کردی چنانکه ظاهر سیاق مسلم است در حدیث مغیره که مسح کرد بر
ناصیه و بر عمامه کذا فی فتح الباری و لیکن حنفیه گویند که وظیفه فرض مسح بعضی از سر ادا یافت و مسح بر عمامه تکمیل عدد تمام اوست و مسح
بر عمامه بلی مسح سر نزد امام ابی حنیفه درست نبود و امام محمد در موطای خود می آرد که مالک گفت که رسیده مرا از جابر بن عبد الله که او را پرسیدند
از مسح بر عمامه گفت جائز نیست تا مسح بموی سر نکنند و روایت اخذ کرده ایم ما و همین است قول ابی حنیفه و نافع میگوید که دیدم من
صفیه بنت ابی عبید را که امراة عبد الله بن عمر بود که وضو میکرد و میکشید خمار خود را و مسح میکرد بر سر و رسیده است بما که در اول
مسح بر عمامه بود پس قرآن متروک و منسوخ شد و همچنین است قول ابی حنیفه و عامه فقهای ما و از هشام بن عروه آمده که دید
پدر خود را که بر میداشت عمامه را و مسح میکرد بر سر انتهی و هرگز وضو بی مضمضه و استنشاق نکردی بجهت تکمیل و تتمیم وضو و کسی
ترک مضمضه و استنشاق روایت نکرده و مصنف همچنین میگوید و در صحیح مسلم حدیثی آورده است از ابو هریره که وی وضو کرد
بی مضمضه و استنشاق و گفت همچنین دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در جامع الاصول نیز روایتی از ابو داود آورده که
در وی مضمضه و استنشاق ذکر نکرده است و در بعض شروح هدایه نیز حدیثی آورده اند از عائشه رضی الله عنها که آنحضرت وضو
کرد و مضمضه و استنشاق نکرد و فرمود این وضوئی است که قبول نمیکند خدای تعالی نماز را مگر بوی و الله اعلم و لهذا ائمه ثلثه مضمضه
و استنشاق را سنت داشته اند نه واجب الا امام اجل احمد بن حنبل که در مذهب مشهور از وی مضمضه و استنشاق واجب است
در وضو و غسل و دلیل ایشان آن است که حق تعالی امر کرد بغسل وجه مطلقاً و تفسیر کرد آن را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بفعل و تعلیم
خود و هیچکس نقل نکرده از آن حضرت که مضمضه و استنشاق نکرده باشد و اقتصار وی بقدر کفایت بغسل اعضا مرة و فرمود این
وضوئی است که قبول نمیکند خدای تعالی نماز را مگر بوی و نیز امر کرده بدان چنانچه در روایتی از ابی داود از لقیط بن صبرة آمده
اذا توضأت فمضمض و روایت کرده دارقطنی از ابی هریره که گفت امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمضمضه و استنشاق و نیز فم و انف در
حکم ظاهر اند و لهذا اگر چیزی طعامی در دهان نهد موجب فطر گردد و اگر زنی شیر در دهان و بینی طفلی بریزد آنکه درون شکم وے

رود حرمت مطلق ثابت نگردد و همچنین نهادن خمر در آن ناها مرد واجب نگردد و بوقوع نجاست در آن ناشستن واجب شود و در روایتی
از وی استنشاق واجبست نه مضمضه از جهت ورود حدیث صحیح که اذا توضأ احدکم فلیجعل فی انفه ماء ثم لینتثر و در روایتی
من توضأ فلیستنشق و دلیل بر عدم وجوب حدیثی ست که ترمذی آن را تحسین کرده و حاکم تصحیح نموده که گفت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم مر اعرابی را که طلب تعلیم وضو کرد وضو کن چنانچه امر کرده است خدای تعالی و امر بغسل وجه کرده و وجه چیست که
بوی مواجهت واقع شود و داخل فم و انف نه همچنین ست و از عدم ترک آن حضرت مضمضه و استنشاق را مواظبت وی صلی الله
علیه وسلم بران لازم آید و مواظبت مطلق دلیل سنت بود نه وجوب با آنکه در بعضی ترک آن احیانا نیز آمده چنانکه ذکر کردیم
پس فعل وی صلی الله علیه وسلم برای تکمیل بود و آن موجب سنت است و امر برای وجوب نبود و فم و انف همچنانکه در حکم
ظاهر اند در حکم باطن نیز وارد اند لهذا ابتلاع ریق و نخاع روزه باطل نگردد و بجهت تعارض وجوه خارج و دخول در غسل فرض شد
از جهت ورود مبالغه در تطهیر در غسل بخلاف وضو که در وی امر باصل اغتسال است و در روایتی از امام احمد نیز واجب اند در غسل
و در وضو تنبیه مبالغه در مضمضه و استنشاق در غیر صائم را سنت است و مبالغه در مضمضه بغرغره است و در استنشاق برسانیدن
آب تا نرمی بینی و اگر بخورد آب را بی دهان کفایت نمیکند و نزد بعضی نیز اگر نمیکند پس بی دهان کفایت نمیکند باتفاق و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وضو را مرتب ساختی چنانچه اول دو کف دست شستی پس مضمضه و استنشاق کردی پس روی شستی پس هر دو دست
شستی پس سر را مسح کردی پس هر دو پای شستی چنانکه در احادیث مذکور شد و متوالی ساختی یعنی پی در پی شستی چنانکه
در اثنای وضو بکار دیگر مشغول نشدی و نزد بعضی حد توالی آن بود که عضو سابق خشک نشود و همه اعضا تر شسته شوند
بتقدیر اعتدال هوا بلکه بتقدیر اعتدال مزاج اعضا نیز و قطعا اخلال بترتیب و توالی هرگز نکرده و یکبار و ترتیب نزد امام شافعی
و احمد فرض ست و نزد مالک مستحب و توالی نزد وی فرض و در مذهب امام ابوحنیفه هر دو سنت اند زیرا که آنچه از نص قرآن
مفهوم شد مطلق غسل است بی قید توالی و ترتیب از جهت بودن واو برای مطلق جمع ولیکن چون فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بر توالی و ترتیب آمده سنت باشد و بعضی از سنن باشد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بران مواظبت
کرده اما هنوز امارات و دلائل وجوب و فرضیت مثل وجود امر یا نفی و وقوع وعید بر ترک آن پیدا نشده پس
از مجرد مواظبت فرضیت لازم نیاید و در هدایه و کتب دیگر مواظبت را دلیل سنت ساخته اند و بعض گویند مراد مواظبت
مع الترک احیانا است و تحقیق آنست که بمجرد مواظبت وجوب ثابت نشود مگر بضمیمه امر یا ایجاب یا وعید بر ترک و آنحضرت
بر بسیاری از سنن مواظبت داشت با عدم وجوب و نیز بود مسح سر را گاهی به همه سر کردی چنانچه در بسیاری از صحاح واقع
شده و گاهی بر عمامه کردی یعنی آنکه بر سر نیز کردی و این در بعض احادیث آمده است ولیکن حنفیه گویند که در اول بود پس
از آن منسوخ گشت چنانکه گذشت و گاهی بر ناصیه سر و عمامه هر دو کردی چنانکه مذکور شد و اما اقتصار بر بعض سر یعنی بی آنکه
بر عمامه کند هرگز نکرد و مصنف این چنین میگوید اما در حدیث مسح ناصیه چنانچه در اکثر روایات آمده ذکر عمامه اصلا نیست و
اگر هست اینچنان است که دست در عمامه در آورده و مسح ربع سر کرد یعنی آنکه مسح بر عمامه چنانکه گذشت لکن در بعض طرق حدیث
مغیرة بن شعبه که گذشت آمده که مسح کرد بر ناصیه و عمامه ولیکن این نص نیست در مسح ناصیه و عمامه معا والله اعلم و بیان مسح بر عمامه
و اکتفا بمسح بر راس چنانکه تتمه حدیث دلالت بران دارد که گفت و علی الخفین ولیکن آن منسوخ ست نزد امام ابوحنیفه و مالک
و نزد امام شافعی نیز و عطا ... که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس برداشت عمامه را از سر خود و مسح کرد مقدم راس را اگر چه

این حدیث مرسل ست ولیکن اعتضاد یافته بمجی وی بوجهی دیگر موصولا چنانکه روایت کرد ابو داود از انس واگرچه در اسناد این حدیث
ابو معقل ست که شناخته نمیشود حال وی ولیکن مرسل و موصول هر کدام بدیگری اعتضاد پذیرفته و مسح مقدم راس از عثمان رضی الله
عنه در صفت وضو نیز آمده در روایت سعید بن منصور واگرچه در بعض رواة وی اختلاف ست ولیکن برای اعتضاد کافی ست و از ابن عمر نیز
بصحت رسیده که اکتفا کرد بمسح بعض راس رواه ابن المنذر وغیره و از هیچ یکی از صحابه انکار آن بصحت نرسیده کذا فی فتح الباری

و مسح گوش کردی ظاهرهما و باطنهما یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم درون او و از برای مسح درون سر انگشتان در سوراخ گوش
در آوردی چنانکه در حدیث ابی داود از عثمان بن عفان آمده که مسح کرد بسر خود و بهر دو گوش خود پس پشت و بطون آنهارا او ظهور
آنهارا یکبار و فرمود همچنین دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و از مقدام بن معدی کرب آورده که گفت ثم مسح براسه و اذنیه
ظاهرهما و باطنهما و زیادت کرد هشام و ادخل اصابعه فی صماخ اذنیه و از عمرو بن عامر آورده که گفت مسح کرد بسر خود پس در آورد هر دو
انگشت سبابه را در هر دو گوش و مسح کرد بهر دو ابهام بر ظاهر اذنین و بهر دو سبابه باطن اذنین را و از ابن عباس مطلق آورده که
مسح راسه و اذنیه بی بیان این کیفیت و در روایت نسائی نیز این چنین آمده و در روایت ابن ماجه باسناد صحیح نیز بیان کیفیت آمده
و در روایت ابی داود و ترمذی از ربیع بنت معوذ نیز با بیان کیفیت مذکور آمده و در روایت ذکر مسح صدغین نیز آمده و بالجمله در
مسح اذنین احادیث صحیح بسیار ست و آن سنت ست نزد هر چهار امام نزد امام ابو حنیفه بروایتی از امام احمد بقیه آب مسح سر و نزد
ائمه ثلثه آب جدید چنانکه حاکم از حدیث حبان بن واسع از پدر خود آورده که گفت شنیدم عبد الله بن زید را که گفت دیدم رسول خدا
را صلی الله علیه وسلم که وضو کرد پس گرفت برای اذنین آبی ورای آبی که گرفته بود برای سر خود و دلیل ما حدیثی ست که
ابن ماجه باسناد صحیح از عبد الله بن زید و دارقطنی نیز باسناد صحیح از ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود الاذنان
من الراس و این حدیث بطرق متعدده آمده و چون اذنین از راس باشد لاجرم مسح هر دو بیک آب بود زیرا که برای یک عضو دو آب
گرفتن نیامده و مع هذا صورت تکرار و نیز ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از ابن عباس آورده اند که گفت آیا خبر کنم شما را بوضوی رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس وضو کرد و گرفت غرفه از آب و مسح کرد بدان سر و اذنین را و نسائی بابی عقد کرده در بیان مسح الاذنین
مع الراس و نیز در موطا و سنن نسائی از عبد الله صنابحی در فضل وضو آمده که چون وضو میکند بنده مومن بیرون می آید بمضمضه
گناهان از دهن و باستنشاق از بینی و بغسل وجه از وجه تا از تحت پلکها و بغسل یدین از یدین تا از زیر ناخنان و بمسح راس از راس
تا از اذنین و در اینجا دلالت ظاهر ست به بودن اذنین از راس کذا قال الشمنی و در اکثر احادیث مسح راس با اذنین واقع شده بی ذکر
آب جدید و ظاهر سیاق آنها بودن او ست با آب سر چنانکه گذشت و اما آنچه روایت کرده شده است که گرفت از برای اذنین
آب جدید محمول ست بر آنکه تری بعد از استیعاب راس در دست نمانده از جهت تطبیق میان احادیث و بضرورت که چون تری منعدم
گردد ناچار نیست از گرفتن آب جدید اگرچه در عضو واحد باشد و بالجمله روایت مسح اذنین با آب سر اکثر و اشهر ست و از بسیاری
از صحابه عظام بطرق کثیره آمده کذا قال الشیخ ابن الهمام و مصنف میگوید که در مسح گردن حدیثی ثابت نشده و آن نزد حنفیه
مستحب ست و اختیار بعضی از شافعیه نیز همین ست و حدیثی نیز درین باب روایت میکنند که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که
هر که مسح کند بر قفا همراه سر نگاه داشته شود از غل روز قیامت این حدیث را از مسند الفردوس از ابن عمر روایت کرده و لیکن بسند
ضعیف و بروایتی دیگر نیز آمده ذکره الشمنی و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب حدیث ترمذی از وائل بن حجر آورده ثم مسح علی
راسه ثلثا و مسح اذنیه ثلثا و ظاهر رقبته و حدیثی دیگر نقل کرده از کعب بن عمرو الیامی بروایت ابی داود انه علیه السلام مسح الرقبة

مسح الراس وگفته که نزد بعضی بدعت ست و در هدایه آن را از سنن و مستحباب ذکر نکرده واللّه اعلم اما مسح حلقوم بدعت ست و دست
با پهای مبارک اگر در موزه نبودی بشستی و الا مسح کردی یعنی هیچ جانب مقید نبودی و یکی را از دیگری اولی و ارجح نداشتی مقصود
در بجا شستن پاها ثابت ست و بیان مسح موزه بتفصیل بیاید و همین کلام را در بیجا مشرح تر ازین بگوییم ان شاء اللّه تعالی و از اذکار صحیح

اگر در اذکار وضو وارد شده و گفته که نزد هر عضوی مناسب آن عضو دعای بخوانند چیزی بصحت نپیوسته بلکه محدثین حکم بوضع آن کرده اند و آن ادعیه و اذکار را بتفصیل در اوراد بعض مشایخ مذکور اند و نزد ایشان معمول و تحقیق این نوع خلاف که در بعض اعمال میان محدثان و بعض مشایخ واقع ست در رساله که درین باب تالیف یافته است بتفصیل ذکر کرده شده است و آنچه صحیح شده آنست که در اول وضو بسم اللّه گفتی و تسمیه در اول وضو نزد ابو حنیفه سنت ست یا مستحب و ابو داود و ترمذی از ابو هریره و دارقطنی از ابی هریره و ابن مسعود و ابن عمر آورده اند که پیغمبر فرمود صلی اللّه علیه وسلم هر که در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نشود مگر مواضع وضو پس سیاق این حدیث در اثبات کمال ست نه تسمیه و این عبارت سنت و استحباب بود یا آنکه با این حدیث و احادیث دیگر در باب تسمیه بعضی نیز نسبت کرده اند و لهذا اصح آنست که وی مستحب ست نه سنت و منقول از سلف در تسمیه این لفظ است که بسم اللّه العظیم والحمد للّه علی دین الاسلام و بعض گفته اند که این لفظ منقول ست از حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم و بعض گفته اند افضل بسم اللّه الرحمن الرحیم ست بعد از تعوذ و در مجتبی گفته که جمع کند میان هر دو و در محیط گفته که اگر لا اله الا اللّه یا الحمد للّه یا اشهد ان لا اله الا اللّه بگوید نیز قائم مقام گردد و سنت همچنین گفته است شیخ ابن الهمام و نیز شیخ در زاد الفقیر و شرح هدایه تسمیه را نیز نزد غسل هر عضو از مستحبات شمرده است و بعضی از علما غسل اعضای وضو را یکی از مواضع استحباب صلوة بر حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم نیز شمرده اند و نزد امام احمد باختیار جماعه از اصحاب وی تسمیه چنانکه زرکشی در شرح خرقی گفته در اول وضو واجب ست و شرط صحت وضوست لقوله علیه السلام لا صلوة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم یسم رواه احمد و ابو داود والحاکم عن ابی هریرة و این حدیث را احمد و ترمذی و ابن ماجه از سعید بن زید و ابن ماجه و دارمی از حدیث کثیر بن زید از ربیح بن عبد الرحمن بن ابی سعید از پدرش ابی سعید خدری نیز روایت کرده اند و بخاری گفته که احسن احادیث درین باب حدیث سعید بن زید ست و اسحق گفته که اصح احادیث حدیث اوست و نزد ابو حنیفه محمول بر نفی فضیلت و کمال ست نه نفی صحت و جواز بدلیل آنکه اصحاب سنن اربعه روایت کرده اند که آنحضرت صلی اللّه علیه وسلم در تعلیم وضو فرمود چنان بایستی برای نماز وضو کن چنانچه امر کرده است ترا پروردگار تعالی و شک نیست که در وضوی که امر کرده است بآیه کریمه اذا قمتم الی الصلوة ذکر تسمیه نیست با آنکه در بعض طرق حدیث سعید بن زید انقطاع هم هست و در بعض رجال وی اختلاف واللّه اعلم و بعضی از علمای استدلال کرده اند بر نفی وجوب تسمیه که بیشی از طرق متعدده از صحاح و حسان آمده که آنحضرت صلی اللّه علیه وسلم از بول و یا غائط آمده بود مردی بوی سلام کرد جواب وی نداد پس تیمم زد دست مبارک خود را بحائط و تیمم کرد و جواب سلام وی داد و فرمود منع نکرد مرا از رد سلام تو مگر آنکه من بطهارت نبوده ام و در روایتی آمده که آنحضرت صلی اللّه علیه وسلم وضو میکرد مردی بر وی سلام کرد جواب وی نداد و چون از وضو فارغ شد عذر خواهی آن نمود و این احادیث دلالت دارد که پیش از وضو ذکر خدا نمیکرد و پس دلالت کند بر عدم تسمیه پیش از وضو و درین استدلال نظر ست زیرا که این دلالت ندارد بر کراهت ذکری که مشروع و معهود بود در شرع و منع نمیکند از او به تحقیق وارد شده و ثابت گشته ذکر تسمیه در اول وضو با احادیث متعدده و ظاهر آنست واللّه اعلم که امتناع حضرت صلی اللّه علیه وسلم درین حالات از خصوص رد سلام بود که تاخیر و توقف را در وی مجال ست نه از مطلق ذکر چه در صحاح آمده که منع نمیکرد او را از ذکر خدا هیچ چیز از حدث بلکه جنابت هم و در بعض روایات آمده که بعد از خروج از براز

بیفزود الحمد لله الذی اخرج منی الاذی الخ و بعضی تمسک کرده اند بآنکه در حدیث امیر المؤمنین عثمان الخ و عثمان و علی که حکایت وضوء
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای مردم کرده اند ذکر تسمیه نیست اگر واجب می بود البته ذکر می کردند جوابش داده شده است ازین تمسک که
مقصود ایشان حکایت افعال بوده و بس که داخل اند در وضو و تسمیه از اقوال است خارج وضو یا ایشان بیان کرده اند و ترک شده و
راوی از ایشان اختصار کرده و جز و حدیث را نقل کرده بنا بر شهرت ابتدا به تسمیه در همه امور با حال بودن چندین از سنن مثل تخلیل
و مسواک در حدیث ایشان نیامده بلکه در بعض طرق حدیث بیان وضو غسل یدین اولا نیز نیامده لکن قال الشیخ ابن الهمام اما
پوشیده نماند که این جواب خالی از ضعف نیست و تمسک انکار در نفی وجوب تسمیه تمام است و مذهب ما بعض سنن دیگر منافات
با آن ندارد و بعضی گفته اند که داخل نیست در وضو وجوب ندارد بلکه وی شرط و تابع صلوة است و اگر چه واجب باشد و اما شیخ ابن الهمام گفته
مساوات او با اصل و این استدلال سخت ضعیف است و نکته نحو یا ماهیت و نظر از وجود واجب [illegible]
وجود فارق به وجوه دیگر مثل عدم لزوم وضو بنذر بخلاف صلوة و توانند که [illegible]
نسبت به غسل نماز کنند اقال ابن الهمام پس دلیل منع وجوب تسمیه آن کلام مفهوم ثبوت احادیث و [illegible] عدم تخفیف دلالت
آنها بر وجوب باشد و منع ثبوت تعارض میان احادیث مانعین و الله اعلم و در آخر وضو گفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و در حدیث مسلم و ابی داود و نسائی و ابن ماجه از عمر بن الخطاب آمده است که هر که وضو کند و اسباغ کند
از وضو این کلمه گوید گشاده شود برای او هشت در بهشت و گفته شود در آید از هر در که خواهی و جزری در حصن حصین برمز
ابن ماجه و مصنف ابن ابی شیبه و ابن السنی آورده ثلث مرات و بعد از شهادتین فرمودی اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من
المتطهرین و اجعلنی من عبادک الصالحین این زیادت ترمذی است به شهادتین و لیکن در حدیث ترمذی کلمه اشهد قبل از وحده نیست
و حاکم در مستدرک و نسائی این را نیز زیاده کرده که سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک و جزری
از طبرانی در اوسط آورده که هر که وضو کند پس گوید سبحانک اللهم و بحمدک استغفرک و اتوب الیک نوشته شود آنرا در رقی و بر وی
مهر کرده شود و بیران و گشاده نشود دیگر در روز قیامت و ابو موسی اشعری چنانکه نسائی و ابن السنی روایت کرده گفت آب وضو
آوردم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم وضو ساخت و شنیدم که در وقت وضو بعد از تسمیه چنانکه از سیاق کلام جزری در
حصن حصین مفهوم میشود میگفت اللهم اغفرلی ذنبی و وسع لی فی داری و بارک لی فی رزقی گفتم یا نبی الله شنیدم که چنین و چنین دعا
میکردی فرمود هل ترکت من شیء آیا هیچ فروگذاشت کردم دعای را یعنی بدعا کردم که جامع خیرات دنیا و آخرت است ما نکه
پوشیده نیست که این دعا را سهل مختصر پسند افتاد پس در جواب وی این چنین فرمود یا مراد آن بود که ترسید آنکه در طلب خیر دنیا و آخرت تقلیل کرد
در معنی او ادنی ثواب بود اهتمام داریم و ترک نکنیم اگر چه سهل و مختصر بود و واجب نباشد از جهت غایت حرص ما بر طلب خیر و اجر و ثواب
و تعلیم است و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از وضو اعضا را بمندیل یعنی خرقه و دستار پاک نمی کرد [illegible] یعنی پاک کند
بمعنی پاک کردن اعضا و چیدن آب از آن ساخته باشد و خشک کردی و اگر چه جائز است و در ترمذی [illegible] که از عایشه رضی
الله عنها مروی است که کان له خرقة ینشف بها بعد الوضوء بود مر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پارچه که پاک می کردی
چیدن آب که بمیدان آب اعضا بعد از وضو و در روایتی نشف بها اعضائه [illegible] مندیل [illegible] الی النهایه و در حدیث معاذ آمده
که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه وضو میکرد پاک میکرد روی مبارک را بطرف جامه خود و هر دو حدیث ضعیف است
بعضی علما اکثر بعد در جامع ترمذی مذکور و ترمذی نیز تضعیف کرده و گفته که آنحضرت دربن باب چیزی صحیح نیست و گفته که قوی

از اہل علم از صحابہ و تابعین و غیرہم درین باب رخصت کردہ اند و بعض مکروہ دارند و بگذارند تا ہمچنان خشک شود کہ موجب نورانیت و ثقل میزان اعمال ست و روایت کردہ شدہ است این قول از سعید بن المسیب و زہری و نخعی و در بعضی کتب حنفیہ مذکور ست کہ اگر بقصد ترفہ و تکبر بود کراہت نماید و در بعضی از شرح مشکوٰۃ از ازہار نقل کردہ کہ مستحب ست ترک تنشیف زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تنشیف نکردہ بود و اگر تنشیف کنند ہم مکروہ نیست بر قول اصح و نزد بعضی مکروہ است و در وضو ساختن کسی آب بر دست وی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نریختی مگر در وقت ضرورت در حدیث بخاری و مسلم از حدیث مغیرہ بن شعبہ آمدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در سفری بود و من بر دست مبارک وی آب میریختم و وضو میکرد و نیز در صحیح بخاری از حدیث اسامۃ بن زید ہمچنین آمدہ و حاکم در مستدرک از حدیث ربیع بنت معوذ روایت کردہ کہ گفت آوردم آب وضوی حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را پس فرمود بریز پس اعضای من میریختم در آن حضرت وضو کرد و این حدیث صریح ترست در جواز بجہت امر و عدم تقیید بسفر و در حدیث صفوان بن عسال نیز آمدہ کہ ریختم من آب وضو بر اعضای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در سفر و حضر این احادیث درین باب آمدہ و وجود ضرورت ازان معلوم نشد و تقیید بآن نیست و اللہ اعلم و در وضو کردن تخلیل لحیہ وارد شدہ و بعضی از اہل حدیث قبول کردہ اند و بعضی رد کردہ ترمذی از حسان بن بلال می آرد کہ گفت عمار بن یاسر را دیدم کہ وضو کرد و تخلیل کرد لحیہ را پس گفتہ شد مر او را آیا تخلیل میکنی لحیہ را گفت چہ منع می کند مرا ازان و حالانکہ دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ تخلیل میکرد لحیہ خود را و میگوید کہ درین باب حدیث از عائشہ و ام سلمہ و انس و ابن ابی اوفی و ابی ایوب نیز آمدہ و لیکن در بعضی طرق حدیث عمار سخن کردہ و گفتہ کہ سفیان بن عیینہ گفتہ است کہ عبد الکریم کہ روایت از حسان بن بلال کردہ از وی سماع ندارد و نیز ترمذی گفتہ کہ محمد بن اسمٰعیل گفتہ است کہ صحیح ترین حدیثی کہ درین آمدہ حدیث عامر بن شقیق ست از ابی وائل از عثمان کہ گفت بود پیغمبر خدا کہ تخلیل میکرد لحیہ را گفتہ اکثر اہل علم از صحابہ و غیرہم بدان قائل اند و احمد گفتہ کہ اگر سہو کند از تخلیل لحیہ روا ست و اسحاق گفتہ کہ اگر بغیر سہو ترک کرد یا تاویل کفایت میکند و اگر عمداً ترک کرد اعادہ کند و گفتہ حدیث عثمان بن عفان حسن صحیح انتہی و زرکشی در شرح خرقی حدیث عثمان را اینچنین آوردہ کہ وی رضی اللہ عنہ وضو کرد روزی و تخلیل کرد لحیہ را ہنگام شستن روی پس گفت دیدم من رسول خدای را صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ کرد ہمچنان کہ دیدید مرا کہ کردم و گفتہ رواہ الترمذی و صححہ ابن خزیمہ و ابن حبان و گفتہ بخاری و ابو داود از انس آوردہ کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ چون وضو میکرد می گرفت کفی از آب و میبرد آن را زیر حنک خود و تخلیل میکرد لحیہ خود را و میفرمود ہمچنین امر کردہ است مرا پروردگار من عز و جل و بالجملہ حدیث تخلیل بطرق متعددہ آمدہ و در بعض رواۃ بعضی طرق آن محدثان را اختلافی ہست و مراو را شواہد کثیر ست و راجح جانب ثبوت ست و آن سنت ست نزد امام ابی حنیفہ و شافعی و نزد امام احمد نیز بر مذہب معروف و نزد بعضی از ائمہ و مذہب وی وجوب است [illegible] گفت ابن العربی و نزد امام مالک تحریک لحیہ را در غسل وجہ ہمچنین تا در آید او را آب بجانب شعر آن را کہ [illegible] ابی زید کہ در مذہب ایشان ست گفتہ و لیس علیہ تخلیلہا فی الوضوء و یجری علیہا یدیہ الی آخرہا و [illegible] احتمال نفی سنت و ظاہر احتمال ثانی ست بقرینہ مقام و شمنی گفتہ کہ بعض گفتہ اند کہ تخلیل لحیہ سنت است [illegible] ست عندہما و فی الاصل [illegible] سرخسی گفتہ کہ اصح آنست کہ ابو حنیفہ یا ابو یوسف ست و کیفیت تخلیل آنست کہ در آورد [illegible] لحیہ از جانب فوق انتہی و در ہدایہ گفتہ سنت ست نزد ابی یوسف و جائز ست نزد ابی حنیفہ و محمد [illegible] از کتب معتبرہ [illegible] سنت ست نزد ابی یوسف و مستحب ست عندہما زیرا کہ ثابت در [illegible] بعد از ثبوت حدیث [illegible] ظاہر ست و اللہ اعلم و ظاہر

حدیث آن ست که با احدیدبود و بعض گفته اند که بمار دمهاست و وقت وی نزد شستن روی ست و نزد امام احمد مخیر ست که در وقت
شستن روی کند یا در وقت مسح راس. اما تخلیل اصابع گاه گاه کردی و در جامع ترمذی و سنن ابن ماجه از حدیث ابن عباس رضی
آورده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون وضو کنی تخلیل کن اصابع هر دو دست و هر دو پای را و ترمذی گفته حدیث حسن
غریب و در حدیث اصحاب سنن اربعه از لقیط بن صبره آمده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون وضو کنی کامل و تمام کن وضو
را و تخلیل کن اصابع را و مبالغه کن در استنشاق مگر آنکه صائم باشی و تصحیح کرده این حدیث را ترمذی و ابن خزیمه و حاکم و
احمد و ترمذی روایت کرده بسند از مستورد بن شداد که گفت دیدم رسول خدای را صلی الله علیه وسلم که تخلیل کرد انگشتان
پایهای خود را بانگشت خنصر و ترمذی گفته حدیث غریب لانعرفه الا من حدیث ابی لهیعة و نزد امام ابی حنیفه سنت ست تخلیل
اصابع یدین و رجلین و همچنین نزد امام شافعی و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجل مسنون ست بی خلاف بحدیث مستورد بن
شداد و در اصابع یدین دو روایت ست اشهر سنت ست بجهت حدیث ابن عباس رض و لقیط بن صبره و بروایتی سنت نیست زیرا که تصریح
آنها مغنی ست از تخلیل و مالک تخلیل مخصوص باصابع رجل داشته و آنرا نیز گفته که اگر ترک کند باکی نیست و لیکن تخلیل اطیب
است مر نفس را و کیفیت تخلیل اصابع رجل آنکه تخلیل کند بخنصر ید یسری ابتدا کند از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل یسری
بجهت رعایت تیامن و تخلیل کند اصابع یدین را بدرآوردن اصابع یکی در دیگری و سنت بودن تخلیل اصابع بر تقدیری
است که آب درون انگشتان برسد و مقصود از تخلیل مبالغه و تکمیل تطهیر بود و اگر انگشتان بیک دیگر چسپیده بود بحدی که
آب در درون آنها نرسد تخلیل واجب بود باتفاق و وعیدی که بر ترک تخلیل اصابع در حدیث دار قطنی وارد شده و چنانکه در
هدایه آورده است که تخلیل کند اصابع را تا تخلیل نکند نار جهنم محمول بر همین صورت ست که آب بمیان اصابع نرسد یا یقین بدان
حاصل نگردد و الا ورود وعید ناظر در وجوب ست پس سنت چون باشد الا آنکه گفته اند که این حدیث ضعیف ست ضعفه یحیی ابن معین
بن نمار کما ذکره ابن الهمام و اما تحریک انگشتری در انگشت در حدیثی ضعیف وارد شده در حدیث ابی رافع که ابن ماجه
و دار قطنی آورده اند کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ حرک خاتمه و در مذهب حنفی از سنن و مستحبات وضو ست
و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر آورده که تحریک خاتم اگر فراخ بود سنت ست و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب

فصل در کتب ائمه حدیث از کتب سته و غیرها بروایات متعدده و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر
مسح بر موزه کشیدی و در مواهب لدنیه میگوید که تصریح کرده اند جمعی از حفاظ حدیث که مسح خفین بتواتر ثابت شده است که شک
و شبهه را بدان راه نیست و بعضی از علما راویان آنرا جمع کرده و از هشتاد درگذشته عشره مبشره داخل ایشان اند و هیچ یکی از
سلف انکار آن نکرده مگر از امام مالک روایتی نقل کنند که مسح بر موزه مسافر راست نه مقیم را و امام محمد در موطای خود گفته
که مالک بن انس گوید که مقیم را مسح بر موزه جائز نبود و حال آنکه اکثر احادیث و آثاری که مالک روایت کرده در مقیم ست و شیخ
ابن حجر گفته که روایات صحیحه از مالک مصرح اند بجواز مطلقا و بعض گویند که توقف مالک در مسح حال اقامت در خاصه نفس خود بوده
با فتوای او بر جواز بود و مثل این منقول ست از ابو ایوب صحابی انتهی و کتب مالکیه مشحون است بجواز آن در سفر و حضر و شمنی در
شرح نقایه گفته مسح بر موزه جائز ست نه سنت مشهور رهو از امام ابوحنیفه روایت می کنند که فرمود حکم نکردم بمسح خفین تا نه بدم در وی
مثل نهار و اخبار مثل ضوء نهار و امام احمد فرموده کسی و بهفت نفر از صحابه روایت میکنند مسح خفین از رسول الله صلی الله علیه وسلم و در
معانی فرموده چهل کس از صحابه حدیث کرده اند بدان مرفوعا و موقوفا و ابن المبارک گفته روی می آید در می پرسند مرا از مسح خفین

پس در شک می افتم که از اهل اهوا نباشند و آما آنکه بعضی قرائت جر را در وارجلکم حمل بر مسح کرده اند و قرائت نصب را بر غسل خالی از خدشه نیست چه مسح خفین مبنا بحجتین بود باتفاق و امام حسن بصری فرمود که حدیث کردند مرا هفتاد تن از اصحاب که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسح کرد بر خفین و در هدایه میگوید یا اخبار در مسح خفین مستفیض و مشهور ست و هر که آن را اعتقاد نکند مبتدع باشد و کرخی می گوید که میترسم کفر را بر آنکه مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابو حنیفه مثل این آمده و بالجمله در اخبار صحیح ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی و مدت حضر یک شبان روز فرمود و مدت سفر سه شبان روز چنانکه روایت کرد مسلم از علی بن ابی طالب و روایت کرده شده است این حدیث از هژده صحابی که در جمع الجوامع سیوطی مذکور اند و امام احمد از عوف بن مالک اشجعی آورده که گفت امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمسح بر خفین در غزوهٔ تبوک سه شبان روز مر مسافر را و یک شبان روز مر مقیم را و گفت امام احمد که این اجود حدیثی ست در مسح خفین زیرا که در غزوهٔ تبوک ست و آن آخر غزوه است که غزا کرد رسول خدا و آخر فعل وست صلی الله علیه وسلم و مسح بر ظاهر موزه کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است و ابو داود نقل کرده خود از علی مرتضی بطرق متعدده آورده که فرمود اگر کار دین برای و حکم عقل بودی پایان موزه اولی بودی بمسح از بالای آن و بتحقیق دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که مسح کرد بر ظاهر خفین و اما در اسفل موزه حدیث ضعیف وارد شده و در حدیث صحیح چیزی ثابت نشده چنانکه از مغیرة بن شعبه در حدیث ابو داود و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت وضو کنانیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ تبوک پس مسح کرد اعلای خف را و اسفلش را و ترمذی گفته که این حدیث معلول ست و اتصال و بمغیره ثابت نشده الا بوراد کاتب مغیره بود و مولای او و هم ترمذی گفته پرسیدم من ابا زرعه و بخاری را ازین حدیث این هر دو امام گفتند که این حدیث صحیح نیست ابو داود نیز این حدیث را تضعیف کرده و در اکثر طرق حدیث مغیره مطلق واقع شده که مسح علی الخفین بی ذکر اعلی و اسفل و نزد ترمذی در بعض طرق و ابی داود و احمد علی ظاهرهما نیز واقع شده و نزد امام ابی حنیفه مسح بر ظاهر خف فرض ست و بر باطن خف و عقب و ساق اصلا جائز نبود و مذهب امام احمد نیز همچنین ست و نزد امام شافعی بر ظاهر خف فرض و بر پایان آن سنت ست و نزد امام مالک نیز همچنین ست و کیفیت مسح نزد ایشان آنست که بگیرد اند دست راست خود را بالای خف از جانب اصابع و دست چپ زیر خف پس بکشد هر دو دست را بطرف کعبین و همچنین کند در مسح خف یسری و بگیرد اند دست چپ بالای خف و دست راست زیر پایان او و بر ولی ابتدا کند در مسح اسفل خف از کعبین بطرف اصابع و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر جورب مسح کردی چنانکه در روایت احمد و ترمذی و ابی داود و ابن ماجه از حدیث مغیرة بن شعبه آمده و نیز روایت کرده امام احمد از بلال رض که آن حضرت صلی الله علیه وسلم وضو میکرد و مسح میکرد بر عمامه و موقین و ابی داود مانند این آورده و موق جرموق را گویند فارسی معرب ست و جوهری و مطرزی گفته که موق خف قصیری که پوشیده میشود بالای خف کذا فی شرح ابن الهمام و زرکشی در شرح خرقی آورده که جرموق خف واسعی ست که پوشیده می شود فوق خف در بلاد بارده ابو داود از علی مرتضی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر بن الخطاب و ابن عباس و غیر ایشان از صحابهٔ عظام آورده است که ایشان مسح بر جورب کردند و جورب موزه را گویند که بر بالای موزه می پوشند بجهت سردی هوا یا نگهداشت موزه یا پایان از چرک و غساله خواه از صوف باشد یا از چرم و مسح بر جورب جائز ست چون موزهٔ پایان و بالا را هر دو بر طهارت پوشیده باشند نزد امام ابی یوسف و محمد مطلقا و نزد ابو حنیفه اگر سخت و منعل و مجلد باشد چنانکه بدان راه توان رفت و الی آنکه بر بندند بر ساق بایستد جائز بود و اگر سخت نباشد جائز نباشد مگر آنکه رقیق باشد بحدی که تری آب مسح جورب بموزه درون برسد گویا که هم بر وی مسح کرده و در مذهب امام احمد نیز مسح بر موزه که بالای موزه پوشیده باشند جائز ست و نزد شافعی مسح

بهر چه رب درست نبود اگرچه منحل باشند و احادیث مذکوره حجت ست بر وی و آن حضرت را صلی الله علیه وسلم در مسح خفین و غسل
رجلین تکلفی نبودی بلکه اگر در حالت قصد وضو پایها مکشوف بودی غسل کردی و برای مسح کردن موزه نپوشیدی و اگر پایها در
موزه بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی و علما را درینجا اختلاف ست بعضی گویند که مسح افضل ست از برای اظهار سنت
و رد اهل بدعت از خوارج و روافض و نزد این جماعه از علما اگر پایها مکشوف باشد موزه بپوشند و مسح کنند از برای مصلحت مذکوره و
اکثر بر آنند که مسح رخصت ست اگر کنند جائز بود و عزیمت همان غسل ست یعنی اگر پای از موزه بر آید و بشوید افضل بود و بر آن جمهور
گروه و مختار صاحب هدایه همین ست و نزد امام احمد در روایتی مسح افضل ست از برای ترجیح سنت و مخالفت شعار اهل بدع که از آن
منع کنند و در روایتی دیگر هر دو برابر ست از جهت ورود شریعت بهر دو و مختار مصنف نیز همین ست چنانکه گفت و چون در افضلیت
مسح و غسل علما را اقوال ست فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیان نموده شد تا معلوم گردد که احسن اقوال همین ست که عادت نبوی بود
صلی الله علیه وسلم یعنی تکلف نکند و متعهد هیچ جانب نباشند و هیچ یکی از جانبین را افضل و ارجح ندارد و هر دو برابر کار دو و الله اعلم

فصل بدانکه جواز تیمم ثابت ست بکتاب و سنت و اجماع و ابتداء شریعت آن در غزوه مریسیع ست که عقد عائشه گم شده و آن حضرت
مردم را بطلب آن گماشته و توقف نموده بود پس وقت نماز در رسید و با قوم آبی نبود که بدان وضو سازند پس درشتی کرد ابو بکر بر عائشه
که حبس کردی درگاه هاشمی رسول خدای را صلی الله علیه وسلم و مسلمانان را بر غیر آب پس نازل شد آیت تیمم گفت اسید بن حضیر
چه عجب بسیار ست برکت شما ای آل ابی بکر و گفت رحمت کند ترا حق تعالی ای عائشه نمی بینیم ترا که صادر شد از تو امری اگر چه بظاهر
مکروه پندارند مگر آنکه گردانید خدای تعالی در وی فرجی و گشادگی مسلمانان را و آورده اند که بعد از ساعتی آن عقد را در زیر پای
یافتند و در کیفیت تیمم اختلاف ست اکثر بر آنند که تیمم دو ضربه است یعنی دو بار دست زدن ست بر زمین یکبار برای روی و دوم
برای دو دست تا مرفقین و این مذهب امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و مختار بعض اصحاب احمد ست و قول علی مرتضی و ابن عمر و
حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله بن عمر و سفیان ثوری ست و طبرانی و دار قطنی و حاکم از روایت جابر آورده اند که رسول خدا
فرمود صلی الله علیه وسلم التیمم ضربتان ضربة للوجه و ضربة للذراعین الی المرفقین و این حدیث را طبرانی از ابن عمر و حاکم از ابی امامه رضی الله عنهم و
حاکم از ابن عمر و احمد از عمار رضی الله عنهم نیز روایت کرده اند و نیز ابو داؤد از عمار بن یاسر آورده که مسح کردند صحابه برای نماز فجر و بودند ایشان
با رسول خدای صلی الله علیه وسلم پس زدند بکفهای خود صعید را پس مسح کردند بر رویهای خود یکبار و باز گشتند پس باز زدند بکفهای خود صعید
را بار دیگر پس مسح کردند بدستهای خود تمام تا مناکب و آباط و لیکن درین حدیث ضربه تا الابطین واقع شده و این بجهت آن بود
که در آیت تیمم ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست تمام تمام عضو ست از کف تا ابط و بعضی بر آنند که تیمم یکبار دست زدن ست
بر زمین و بر روی و بر هر دو کف دست مالیدن و این مذهب مشهور امام احمد حنبل ست و قول قدیم امام شافعی و محفوظ و مختار از مذهب وی
اول ست و منقول ست از عطا و مکحول و اوزاعی و اسحق و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و منقول ست از مالک و دیگر اصحاب حدیث
و دلیل ایشان حدیثی ست که در صحیحین از عمار بن یاسر آمده کردی جنب بود و برای تیمم جنابت در خاک می غلطید خبر بحضرت رسید
فرمود پس نبود ترا ای عمار که بزدی بهر دو دست خود را همچنین پس آن حضرت برای نمودن عمار هر دو دست خود را بر زمین زد و
نفخ کرد در هر دو کف پس مسح کرد بهر دو دست روی را و کفین را این لفظ بخاری ست چنانکه در مشکوة آورده و لفظ مسلم این چنین ست
که بسنده بود ترا ای عمار که بزدی دو دست خود را بر زمین و نفخ میکردی پس مسح میکردی بدو دست روی خود را و کفین خود را و جواب
از این دلیل گفته اند که مراد و مقصود آن حضرت صلی الله علیه وسلم درینجا بیان صورت ضربه است برای تعلیم عمار و نمودن مدت دو دست بر زمین

چنین باید زد و بر زمین نمی باید مالید نه بیان تمام صورت تیمم و جمیع آنچه بدان تیمم حاصل شود و عمار بیان تعلیم ضربه را روایت کرد و لهذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داود و غیره آمده که در وی تصریح ست با آنکه تیمم دو ضربه است و در همین حدیث نیز در بعض روایات آن لفظ ضربه واحده نیست و همین مقدارست که هر دو دست را بر زمین زد و بیفشاند غبار از وی پس مسح کرد روی را و هر دو کف دست را و این علی الاطلاق شامل دو ضربه نیز تواند بود کرمانی در شرح صحیح بخاری گفته که امام نووی گفته که محفوظ ضربتین ست نه ضربه واحده و این جواب است از ذکر ضربه نه ضربتین و اما ذکر کفین و مسح بران نیز چون مقصود نه بیان تمام تیمم داشت اقتصار کرد بران بجهت کفایت آن در تعلیم ضربه بدلیل ذکر ذراعین الی المرفقین در احادیث دیگر و نیز گویند که مراد بکفین اینجا یدین ست و چون ذکر یدین و اراده کفین آمده است چنانچه در آیه سرقه السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما عکس آن نیز جائز لو دبوجود العلاقة و چون مختار مصنف مذهب جمهور محدثین ست میگوید که چون آنحضرت تیمم کردی یکبار هر دو کف مبارک بر زمین زدی و بر روی و بر دو دست مالیدی و در بعض روایات صحیحه بواو واقع شده بتقدیم وجه بر کفین و بالعکس و در بعضی بثم بتقدیم کفین بر وجه و شیخ ابن حجر گفته از ینجا معلوم شود که ترتیب در تیمم شرط نبود و دنبالهٔ کلام مصنف بر آنست و در حدیث صحیح نیامده که دو بار دست مبارک بر خاک زدی و نیامده که دست را تا مرفقین مسح کردی و احادیثی که بر خلاف آنچه گفتیم وارد شده و مجموع ضعیف ست و در مرتبهٔ احادیث که در ضربهٔ واحده و مسح کفین آمده در قوت و صحت نیست مصنف اینچنین میگوید و لیکن شیخ ابن الهمام گفته است که حاکم حدیث ضربتین را تصحیح نموده و گفته است صحیح الاسناد و لم یخرجاه و دارقطنی گفته است رجاله کلهم ثقات تنبیه بدانکه ارباب حدیث در ترجیح مذهب ثانی بجد اند و شیخ ابن حجر نیز در شرح صحیح بخاری ترجیح احادیث این مذهب می نماید و گفته که ایتان بخاری عنوان را بلفظ جزم که گفته باب التیمم للوجه والکفین باشتهار خلاف از جهت قوت دلیل او ست زیرا که احادیث وارده در صفت تیمم صحیح نشده سوای حدیث ابی جهیم و در وی ذکر یدین کرده مجملا و اما حدیث عمار در صحیحین بلفظ کفین واقع شده و در سنن بذکر مرفقین و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا آباط و درین دو روایت مقال ست و آنچه ترجیح میکند روایت صحیحین را در اقتصار بر وجه و کفین آنست که عمار بعد از رحلت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فتوی میداد بآن و راوی حدیث اعرف ست بمراد از غیر خود خصوصا صحابی مجتهد و همچنین روایت صحیحین ضربه است و غیر ضربتین و گفته که قول نووی که گفته است محفوظ ضربتین ست نه ضربهٔ واحده مرادش حفظ مذهب ست نه روایت زیرا که اختلاف ست میان شافعیه که مذهب او اول ست یا ثانی و صحیح و محفوظ آنست که ثانی ست و گفته که جواب نووی در شرح مسلم که مقصود بیان مجرد صورت ضرب ست از جهت تعلیم نه آنچه حاصل شود بوی تیمم متعقب ست با آنکه سیاق قصه دلالت دارد بر آنکه مراد بیان جمیع ست چه ظاهر از قول حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود انما یکفیک بیان جمیع چیزی ست که کفایت کند و استدلال بر اشتراط مسح تا مرفقین بقیاس وضو فاسد ست چه آن قیاس ست در مقابلهٔ نص که دلالت دارد بر مسح کفین با آنکه قائل بعدم نیز قیاسی دارد معارض این قیاس و آن قیاس ست بر حد سرقه انتهی کلام الشیخ اگر گویند پس امر مشکل شد آنچه گفته اند در توجیه مذهب اول مدخول شد پس چه میگوئی تو در اثبات این مذهب جواب آنکه بی شک احادیث درین باب مختلف و متعارض آمده در بعضی ضربتین و در بعضی ضربهٔ واحده و در بعضی مطلق ضرب و در بعضی کفین و در بعضی یدین الی المرفقین و در بعضی یدین مطلق و اخذ باحادیث ضربتین و مرفقین اخذ ست باحتیاط و عمل ست باحادیث طرفین از جهت اشتمال ضربتین بر ضربه و مسح ذراعین تا مرفقین بر مسح تا کفین دون العکس و نیز تیمم طهارتی ناقص ست پس اگر عمل آن بیشتر بود و مستوعب مرفقین و برای روی و دست ضربه علیحده باشد بهتر و باحتیاط قریب تر اگر گوئی تا ابط

باحتیاط اقرب ترست چرا آنرا اخذ نکنند گوئیم حدیث ابی الاباط صحیح نیست با آنکه وقوع ذراعین در حدیث ابی الجهیم چنانچه در شرح السنه روایت کرده وگفته حدیث حسن ویدین که ظاهر در ذراعین ست چنانچه در صحیحین آمده مؤید آن ست اگر گوئی پس اقتصار بر مسح کفین را فرض نداشتند وزیادتی را سنت و مکمل آن چنانچه غسل مرتین و ثلث مرات و مسح تمام راس در وضو جواب بعض آنکه مروی در وضو هر دو عمل ست تارة فتارة لاجرم ادنی را که متیقن ست فرض داشتند وزیادتی را سنت واینجا احادیث متعارض آمده و وظیفه درین جا ترجیح بود ورعایت احتیاط صالح ست برای ترجیح وقیاس بر وضو که اصل تیمم ست نیز برای این ترجیح ست نه قیاس در مقابل نص وشک نیست که قیاس بر وضو اقرب ست از قیاس بر حد سرقه اگر گوئی تعارض احادیث بر تقدیری بود که درجه مساوی باشند ومحدثین خود حکم کرده اند که احادیث مرتبین در صحاح مذکور نیست گوئیم که عدم ذکر آن در صحاح محل بحث ست چنانکه از حاکم و دارقطنی نقل کرده شد با آنکه عدم قوت وصحت آن احادیث در زمان آن ائمه محل منع ست شاید که تطرق ضعف ووهن در آن بعد از ایشان پیدا شده باشد بجهت این بعض رواة که بعد از آن روایت کردند ومتاخرین محدثان که بعد از ایشان آمدند آنرا در سنن در آوردند نه در صحاح دار وجود ضعف در حدیث نزد متاخرین لازم نباید وجود آن در زمان متقدمین واین نکته در غایت جودت است چنانچه در مقدمه اشارت بآن کرده ایم واین غایت سعی ست در تحقیق این مقام و در شرح شیخ ابن الهمام بر هدایه نیز سخن درین مقام باین بسط وتفصیل واقع نشده ولله الفضل والمنة وعلی نبیه الصلوة والتحیة والله اعلم وعلمه احکم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر هر زمین که نماز خواست گذارد خواه سنگ وخواه خاک وخواه ریگ تیمم کردی و فرق میان خاک ورمل وغیر آن نکردی این کلام نفی مذهب شافعی کند که تیمم را مخصوص بخاک میداند وبغیر آن درست نه ودر قول ابو یوسف رحمه الله علیه که گوید جز بر خاک وریگ درست نبود ومذهب امام ابوحنیفه رحمة الله علیه آن ست که تیمم جائز ست بر خاک وریگ وسنگ وهرچه از جنس ارض ست ومراد بجنس ارض آن داشته که با آتش گداخته نشود و خاکستر نگردد وشیخ مصنف برای تائید این قول می آرد که میفرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حیثما ادرکت هر جا که دریابد رجلا من امتی الصلوة مردی را از امت من نماز یعنی هر جا وبه هر زمین که وقت نماز در رسد فعنده پس نزد آنجا و آن زمین ست مسجده وطهوره جای نماز آن مرد وطهارت وی یعنی همان زمین تیمم کند وهم بران نماز گذارد وبخلاف امم سابقه که نماز ایشان جز در بیع وکنائس جائز نبودی وطهارت ایشان جز بآب درست نه وتسمیه آن مکان بمسجد کنایت ست از عدم اختصاص سجود بموضع دون موضع یا مجاز ست از مکان معین مبنی برای نماز چون نماز در آنجا جائز شد گویا مسجد شد کذا فی الکرمانی واین بیان مبنی بر کسر جیم مسجد ست وهو الاکثر وبعضی بفتح جیم نیز خوانده اند ای مکان یجوز فیه السجدة واین حدیث صریح ست در آنکه جنس زمین طهور ست وتیمم مخصوص بخاک وریگ نیست چنانکه مذهب امام اعظم ست ودر حدیث صحیح نیافتم که آن حضرت برای هر یک فریضه تیمم جدید کردی چنانکه مذهب امام شافعی رح ست که میگوید که برای هر نماز فریضه تیمم جدید باید ونوافل بتبعیت آن بگذارد ومیگوید که طهارت تیمم ضروری ست واز برای دفع حرج بحکم ضرورت نماز بدان جائز داشته اند چنانکه طهارت صاحب عذر که برای هر وقت نماز وضو ساختن باید کرد بلکه آن حضرت جواز تیمم را بر سبیل اطلاق فرموده آنرا یعنی تیمم را قائم مقام وضو داشت چنانکه بیک وضو چند نماز توان گذارد بیک تیمم نیز جائز بود ومذهب ابوحنیفه نیز همین ست وظاهر کتاب وسنت موافق آن ست

باب در نماز حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تمام تر آنکه فرض باشد یا نفل چون بنماز برخاستی بدل نیت نماز کردی وبعد از نیت گفتی الله اکبر وپیش از تکبیر نیت بزبان والفاظ مروی نیست در احادیث همین قدر مروی ست که چون بنماز برخاستی گفتی الله اکبر

و ذکر نیت نیست چون مقرر ست که انما الاعمال بالنیات بیقین معلوم شد که بی نیت نخواهد بود و چون حقیقت نیت همان قصد قلبی ست
احتیاج بلفظ نباشد و از قواعد شرع و لغت و درست عقل نیز معلوم شد که اگر زبان با دل جمع شود اتم و اکمل بود و از ینجاست که فقها گفته اند که
اگر بلفظ نیز بگوید بهتر بود فافهم و نیز در روایات فقهیه آمده که اگر از استحضار قلب عاجز آید فعل زبان کفایت ست و محمد ثانی میگویند که نیت
بزبان خواندن بدعت ست و با گفتن الله اکبر دستها هر دو برداشتی یعنی تکبیر و رفع یدین جامع بودی و در اکثر احادیث همچنین واقع شده و مذهب
ابی یوسف و مختار جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضی خان و غیر ایشان این ست و میگویند که رفع سنت تکبیر ست پس مقارن باشد و باو در
بعضی احادیث تاخیر تکبیر از رفع نیز آمده چنانچه در سنن ابی داؤد و نسائی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر میداشت
هر دو دست خود را برابر دوشهای خود پیشتر تکبیر میگفت و مذهب امام ابی حنیفه و محمد این ست زیرا که در رفع و چنین نفی کبریاست از غیر حق جل و
علا و در تکبیر اثبات کبریائی مراو را سبحانه و تعالی و نفی مقدم ست بر اثبات چنانکه در لا اله الا الله و عامه مشائخ برین اند و در هدایه
این را اصح گفته و در شرح ابن الهمام درینجا قول ثالث نیز نقل کرده و آن تکبیر ست پیشتر رفع و گفته که بیهقی در سنن کبری از انس
آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح می کرد نماز را تکبیر میگفت پس تر بر میداشت دو دست خود را تا
محاذی میشد ابهامین او اذنین او را و این حدیث صریح ست در تقدیم تکبیر بر رفع و گفته که رجال وی همه ثقات اند و نیز گفته که
روایت ابی وائل و برا نیز ظاهر ست در آن پس مجموع سه قول آمده و جائز ست که همه فعل آن حضرت باشد صلی الله علیه وآله وسلم انتهی
دو دستها و بر داشتن اکثر تا بگوشها برابر شدی و گاهی تا بدوشها اول مذهب امام ابو حنیفه است و مروی از احمد بن حنبل نیز همچنین ست
و تمسک ایشان بحدیث وائل بن حجر ست که مسلم و ابو داؤد روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون در نماز
در آمد تکبیر گفت و بر داشت دو دست خود را مقابل دو گوش و در روایتی از ابی داؤد آمده که بر داشت دو دست را مقابل دو
دوش و مقابل کرد نر انگشتان خود را بدو گوش و در روایتی بر نرمه دو گوش و در روایتی بر داشت دو دست را تا دیدم نر انگشتانش
را نزدیک بگوش و در روایتی از ابی داؤد و مسلم و بخاری و نسائی از مالک ابن الحویرث محاذی اذنیه و در روایتی فروع اذنیه
آمده و ثانی مذهب شافعی و مالک ست و از احمد نیز روایتی ست و آن نیز در احادیث واقع شده و در حدیث ابی حمید ساعدی
که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین شما ام نماز پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم که و بعضی در تطبیق این روایات که در بعضی
حذاء منکبیه واقع شده و در بعضی اذنیه و در بعضی فروع اذنیه گفته اند که حذاء منکبیه محمول ست بر کفهای دست و حذاء اذنیه بر نر انگشتان
و فروع اذنیه بر سر انگشتان و این تطبیق منقول ست از امام شافعی وقتیکه بمصر آمد و پرسیده شد از جمع میان این احادیث بعد
از آن دست راست را بر دست چپ نهادی برابر سینه در صحیح ابن خزیمه همچنین ثابت شده نهادن دست راست بر دست چپ
مذهب امام ابو حنیفه و شافعی و احمد ست و احادیث درین باب در صحیحین و غیرهما مشهور از آن ست که حصر توان کرد بخاری و موطا
روایت کرده از سهل بن سعد که گفت مردمان مامور بوده اند که بنهند دست راست را بر دست چپ در نماز و مذهب امام مالک ارسال
با جواز وضع نیز شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که مشهور از مذهب نزد مالکیه ارسال ست و نزد بعضی از ایشان وضع نیز آمده و لیکن
آنچه معمول ست نزد ایشان همان ارسال ست انتهی و عجب آنکه حدیثی در کتب درینباب یافته نمی شود و الله اعلم یکی از علما
مالکیه را در مدینه مطهره دیدم که گفت استحباب ارسال نزد ما از آن ست که وضع هرچند علامت خشوع ست و اگر آن در باطن نباشد
عدم موافقت ظاهر با باطن لازم آید و آن علامت نفاق بود او را گفتم ازینجا ظاهر گردد که وضع افضل بود که علامت خشوع ست
و عنوان ادب باطن و بنای نماز بر ظاهر ست پس ساکت ماند و هیچ نگفت و بر سینه نهادن فوق سره مذهب امام شافعی ست و در روایتی

از احمد نیز و حجت ایشان حدیث وائل بن حجر است که گفت نماز گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس نهاد دست راست را بر دست چپ بر سینه خود و همچنین روایت کرد ترمذی از قبیصه بن هلب از پدرش که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که می نهاد دست خود را بر سینه خود و مذهب امام ابوحنیفه و روایتی از امام احمد سنت نهادن دست راست است بر دست چپ زیر ناف و در روایتی در مذهب احمد مخیر که بر سینه نهد یا زیر ناف ترمذی گوید که امر درین باب واسع است نزد علما یعنی هر چه کنند جائز است و متمسک ایشان حدیث احمد و ابی داود و دارقطنی و بیهقی است از علی مرتضی که گفت السنة وضع الکف علی الکف تحت السرة و در جامع الاصول این حدیث را بروایت رزین نیز آورده و در بعض رواة این حدیث ضعفی هست همچنین نقل کرده شیخ ابن الهمام از امام نووی و گفته که آنچه ثابت است وضع یمنی بر یسری است اما وضع او تحت السرة یا صدر ثابت نشده مروی حدیثی پس واجب باشد عمل بدانچه معتاد و معهود ازان در محل قصد تعظیم در قیام و آن تحت السرة است انتهی و کیفیت آن وضع کف بر کف است و ظاهر وضع ید بر ید که در حدیث واقع شده همین است و نزد بعض وضع کف است بر مفصل و مروی از ابی یوسف آن است که قبض کند بدست راست مفصل دست چپ را و در بعض احادیث لفظ قبض نیز واقع شده است چنانکه نسائی از وائل ابن حجر روایت کرده که دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چون می ایستاد در نماز قبض میکرد بیمین خود و در لفظی از حدیث احمد و ابی داود از وائل بن حجر وضع ید یمنی بر ظهر کف یسری و رسغ و ساعد نیز واقع شده و اورده الزرکشی فی شرح الخرقی فی مذهب الامام احمد بن حنبل و شمنی گوید مختار آن است که بگیرد بدست چپ را بخنصر و ابهام یمنی بدو وجه اختیار بردن او دست جمع میان اخذ و وضع و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد ازان یعنی بعد از دست بر دست نهادن دعای استفتاح بخواندی و همین است مذهب ائمه و شمنی نقل کرده که نزد امام محمد وضع یدین بعد از خواندن دعای استفتاح است در حال قرائت پس وضع یدین سنت قرائت است نزد امام محمد و سنت قیام است نزد شیخین و آن یعنی دعای استفتاح بر چند وجه صحیح مروی است که در هر وقت بوجهی ازان وجوه تنها یا مجتمع بوجه دیگر میخواند نه که در هر وقت همه آنرا یا مجموعه ولهذا ذکر هر کدام ازآنها در احادیث مختلف آمده و در هیچ حدیثی جمع نیامده و شک نیست که اگر جمع کنند نیز جائز خواهد بود وجه اول روایت امیر المؤمنین علی که فرمود کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا قام الی الصلوة قال وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم انت الملک لا اله الا انت انت ربی وانا عبدک ظلمت نفسی واعترفت بذنبی فاغفرلی ذنوبی جمیعا انه لا یغفر الذنوب الا انت واهدنی لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت لبیک وسعدیک والخیر کله بیدیک والشر لیس الیک انا بک والیک تبارکت وتعالیت استغفرک واتوب الیک این حدیث مسلم است که در مشکوة آورده و در جامع الاصول از حدیث نسائی از جابر نیز آورده و از حدیث محمد بن مسلمه بروایت نسائی آورده ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان اذا قام یصلی تطوعا قال الله اکبر وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین و بروایتی انا من المسلمین یا انا اول المسلمین نیز آمده و گفته اند که قول انا اول المسلمین مخصوص آنحضرت است و از غیر او کذب بود و نزد بعضی مفسد نماز مگر آنکه اراده ملفظ آیه کند پس مفسد نبود و در کتب حنفیه مذکور است ثنی ولا بوجه و مراد به ثنا سبحانک اللهم وبحمدک است چنانکه در وجه سوم مذکور گردد و از حدیث عائشه و شمنی میگوید متمسک ایشان درین باب بحدیث انس است که دارقطنی در سنن خود باسنادی که رجال او ثقات اند آورده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح نماز میکرد تکبیر میگفت و رفع یدین مینمود تا محاذی میشد ابهام او نرمه انگشت ابهامین او نرمه گوش او را پس میگفت سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک و در ثنا ذکر توجیه نیست و نزد ابی یوسف

ثنا و توجیه هردو آمده بجهت جمع میان حدیث انس و علی و مختار طحاوی نیز همین ست ولیکن گفته است که اصلی مختارست که توجیه بعد از ثنا گوید یا پیش از آن و این نیز روایتی ست از ابی یوسف و مذهب مشهور تاخیر توجیه است از ثنا نزد وی و نزد ابی حنیفه و محمد توجیه محمول بر حالت تنفل و تطوع ست چنانچه در حدیث نسائی آمده اما در فرائض زیاده بر آنچه مشهورست نکند و لهذا جمل ثناوی که در مشاهیر مذکور نیست در فرائض نمیگویند و ابن الهمام در شرح هدایه گفته که مؤید این حمل ست آنچه ثابت شده در صحیح ابن عوانه و سنن نسائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون می ایستاد که بگذارد نماز تطوع را میگفت الله اکبر وجهت وجهی الخ و در هدایه میگوید که بر سبحانک اللهم الخ زیاده نکند و هرچه جز آن منقول ست محمول بود بر تهجد و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر نیز همچنین گفته و بدانکه بعضی از حنفیه که قائل اند بتوجیه گویند که مستحب آن ست که پیش از تکبیر بعد از نیت گوید زیرا که این آکد و ادخل ست در نیت و عزیمت و بعض گویند که آن مؤدی بطول مکث قیام ست مستقبل قبله بی صلوة و این مذموم ست شرعا و هم این اختلاف مبنی بر تعدد روایتین هدایه است که در بعض نسخ لا یاتی بالتوجیه قبل التکبیر لیتصل به النیة واقع شده و در بعض یاتی و در نسخهٔ اولی ضمیر به راجع ست بتکبیر و حاصلش بیان لزوم طول مکث مذکورست و در نسخهٔ ثانیه راجع بتوجیه و محصلش وجود تاکید نیت و عزیمت فافهم و شمنی عبارت هدایه را لا یاتی نقل کرده و از شرح ابن الهمام نیز این چنین معلوم می گردد و ایشان توجیه را قول مخالف متن داشته و گفته اند که بیارد توجیه را زیرا که آن ابلغ ست در نیت و دخل ست با خبار و بعض گفته اند نیارد چنانکه مصنف گفته تا متصل شود یعنی به تکبیر نیت زیرا که اولی در نیت قرآن اوست و قرأت توجیه فصل ست فتدبر وجه دوم حدیث ابوهریره که گفت کان رسول بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یسکت سکوت میکرد بین التکبیر والقراءة میان تکبیر و قرأت یعنی قرآن نمیخواند فقلت پس گفتم بابی وامی مادر و پدر من فدای تو باد این عبارتی ست که عرب بدان اداء محبت و وداد مخاطب بدهند و صحابه رضوان الله علیهم این کلمه را با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسیار میگفتند پس ابوهریره پرسید که یا رسول الله اسکاتک بین التکبیر والقراءة درین وقت خاموشی تو که میان تکبیر و قرأت میکنی ما تقول چه میگوئی و چه میخوانی از ذکر و دعا قال گفت آن حضرت اقول میگویم این دعا که اللهم باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب اللهم نقنی من الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس اللهم اغسل خطایای بالماء والثلج والبرد و این حدیث متفق علیه است که بخاری و مسلم آنرا روایت کرده اند و در جامع الاصول از روایت شیخین اللهم نقنی تا آخر آورده و گفته اللهم باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب از زیادات ابوداؤد و نسائی ست اما در متن صحیحین همچنان ست که مصنف آورده و صاحب مشکوة نیز نقل کرده است و بر تقدیر نزد حنفیه این و امثال این محمول بر حالت تنفل ست و آنچه نزد ایشان در فرض معمول و معتبرست آن ست که مصنف در وجه سوم آورده و فرموده سوم حدیث عائشه که گفت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اذا استفتح الصلوة چون آغاز میکرد نماز را قال میگفت سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک این حدیث را ترمذی از ابی سعید خدری باز یادت در آخر ثم یقول الله اکبر کبیرا ثم یقول اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه ونفخه ونفثه روایت کرده و گفته درین باب از علی و عائشه و عبدالله ابن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمر نیز حدیث آمده و حدیث ابوسعید اشهر حدیثی ست درین باب و اخذ کرده اند قومی از اهل علم باین حدیث اما اکثر اهل علم قائل اند بآنچه روایت کرده است از وی صلی الله علیه وسلم که میگفت سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک و همچنین مروی ست از عمر بن الخطاب و عبدالله بن مسعود و عمل برین ست نزد اهل علم از تابعین و غیر ایشان و تحقیق تکلم کرده شده است در اسناد حدیث ابی سعید در علی بن علی رکی از رواة اوست و گفته است احمد صحیح نیست این حدیث

الست کلام ترمذی ست وی بعد از آن حدیث عائشهؓ را آورده که نزد وی آن زیادت نیست وگفته این حدیثی ست که نمی شناسیم
او را مگر با این وجه و حارثه که یکی از رواة اوست تکلم کرده شده است در وی از جانب حفظ وی و صاحب مشکوة این حدیث را
از ترمذی و ابی داؤد آورده و بعد از حدیث عائشهؓ از ابن ماجه از ابی سعید و این طعن که مذکور شد از ترمذی نقل کرده و طیبی گفته که
حق آن است که این حدیث حسن مشهور است و مخرج است در کتاب مسلم از عمر بن الخطابؓ و اخذ کرده بوی عبد الله ابن مسعود و غیر وی
از مجتهدین صحابه و رفته اند بوی بسیاری از علمای تابعین و غیر ایشان چنانچه ترمذی خود گفته و اختیار کرده است او را ابو حنیفه
و جمهور وی از علما برای استفتاح صلوة و چگونه نسبت کرده شود این حدیث را بالطعن و ضعف و اجله علمای حدیث بدان رفته مثل
سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و غیرهم و هم طیبی گفت که تورپشتی گفت این طعن از صاحب مصابیح نیست گمان
آن است که بعض مردم که در کتاب ترمذی نظر کرده اند آنرا بتوهم خود در اینجا آورده و بحقیقت طعن که ترمذی کرده در اسناد وی است
که خود آورده نه در حدیث و جمیع اسانید وی و چگونه چنین باشد که اعلام ائمه حدیث آنرا آورده و بدان اخذ کرده اند و ابو داؤد
و غیره مع خود با اسناد وی که آمده و گفته است که این اسناد حسن است و رجال وی همه مرضی و مقبول اند با آنکه جرح و تعدیل امری ست که
مختلف میگردد و در وی با مردمان که یکی تضعیف راوی کرده و دیگری توثیق وی نموده و لازم نیاید از طعنی که ترمذی در حدیث
ابی سعید کرده طعن در وی از جهت تغایر سیاق حدیثین و لهذا احمدؒ حدیث ابو سعید را مع البعض گفته و بحدیث عائشهؓ اخذ کرده انتهی
گفت بنده ضعیف اصلحه الله تعالی و نیز لازم نیاید از ضعفی که در حدیث پیدا شده بجهت عدم قوت حفظ و ضبط بعضی از رواة
وی که حادث شده باشد از زمان ائمه که اخذ بدان کرده و عمل نموده اند بجهت صحت و قوت اسناد آن نزد ایشان ضعف حدیث
مطلقاً و لازم نیاید از اینجا طعن در مذهب ائمه و این نکته مکرر گفته ایم در مقدمه و در باب تیمم و بغایت درست و سره است والله
اعلم و سیوطی در جمع الجوامع از ابن جریج آورده که گفت حدیث کرد مرا کسیکه صادق میدانم او را از ابو بکر و عمرؓ و ابن مسعود که چون افتتاح
میکردند میگفتند سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک و از اسود بن یزید آورده که گفت بود عمر بن الخطابؓ
چون افتتاح صلوة میکرد بر میداشت آواز خود را و میگفت سبحانک اللهم و بحمدک الی آخره تنبیه از کلام طیبی که نقل کرده شد ظاهر شد که
حدیث عائشهؓ حسن است که بکثرت طرق بمرتبه شهرت رسیده و مصنف حکم بصحت او کرده و الحق چنین سزد چه حسن بکثرت طرق و اصل
بصحیح گردد و آنرا صحیح لغیره خوانند با آنکه تلقی امت بقبول نیز از موجبات صحت و شهرت و استفاضه است کما تقرر فی موضعه و نیز چون مسلم
آنرا روایت کرده لا محاله صحیح باشد وجه چهارم در حدیث و تکبیر و ذکر در وقت استفتاح میگفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر الحمد لله کثیرا الحمد لله
کثیرا الحمد لله کثیرا سبحان الله بکرة و اصیلا اللهم انی اعوذ بک من الشیطان من همزه و نفخه و نفثه ترمذی این را بطریق جزئیت و
زیادت در حدیث عائشهؓ و حدیث ابی سعید با تفاوتی که ظاهر است آورده چنانچه در وجه سوم ذکر کردیم و صاحب مشکوة این را
باستقلال از جبیر بن مطعم چنانچه مصنف ذکر کرده است از ابی داؤد و ابن ماجه روایت کرده با تفاوت اکثر در کتاب خود بیان کرده است
وجه پنجم در روایت دیگر آمده الله اکبر عشر مرات ثم تسبیح عشرا ثم تحمید عشرا و تهلیل عشرا و یستغفر عشرا ثم یقول اللهم اغفر لی واهدنی وارزقنی
عشرا ثم یقول اللهم انی اعوذ بک من ضیق المقام یوم القیمة عشرا این روایت را در کتب که حاضر اند نیافتیم و نزد مصنف
صحیح است وجه ششم در روایت صحیح آمده که بعد از تکبیر میگفت اللهم باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب اللهم
نقنی من خطایای بالماء والثلج والبرد اللهم نقنی من الذنوب کما ینقی الثوب الابیض من الدنس این حدیث مثل حدیث
ابو هریرهؓ است که در وجه دوم مذکور شد الا بتقدیم اللهم اغسل بر اللهم نقنی و ذکر من الذنوب بدل من الخطایا و زیادت یا رب علکم و

من ورا اللهم اسلمنی من خطایای و باین قدر تفاوت آنرا وجهی دیگر شمردن درینجا که مقصود بیان تعدد طرق حدیثست حاجت
نیست و آثار احادیث دیگر نیز تفاوتها و اختلافها ست و نیز تصریح بتصحیح این حدیث با وجود آنکه در اول فرموده است که
هرچند وجه صحیح مروی ست مستغنی عنه است وجه هشتم اللهم رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب و
الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک فانک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم
وجه نهم روایت آنکه بعد از تکبیر میگفت اللهم لک الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت ملک السموات والارض
ومن فیهن ولک الحمد انت الحق ووعدک الحق وقولک حق والجنة حق والنار حق والنبیون حق والساعة حق این دو ذکر در کتب
احادیث در قیام اللیل مذکورست اول از حدیث عائشه بروایت مسلم و ثانی با زیادتهای دیگر از حدیث ابن عباس بروایت بخاری
و مسلم و چون مراد شیخ استفتاح صلوة ست عام تر از فرض و نفل همه را ذکر کرد و لیکن معلوم شد که مراد نه آن ست که همه را
در هر فرض و هر نفل میخوانند چه آنچه در نفل و تهجد واقع شده مخصوص بآن خواهد بود و نزد حنفیه همه مخصوص بنفل ست الا سبحانک
اللهم وبحمدک الی آخره و اگر آنها را در فرض نیز بخوانند در اصل جواز شبهه نخواهد بود و بعضی از ایشان آنرا نیز از قبیل حرام فی مفسد
داشته اند چنانکه در کیدانی گفته است ولا یخفی ما فیه و امام محی الدین نووی که قدوه علمای شافعیه است در اذکار گفته که
این ادعیه مستحب است در فریضه و نافله و نیز گفته که مستحب ست جمع میان همه این اذکار مر تنها گذار را و امام را باذن مقتدیان
ولی اذن و رضای ایشان تطویل نکند و اقتصار کند بر بعض و منفرد نیز نزد اراده تخفیف اقتصار کند نزد حنفیه بر سبحانک اللهم
و نزد شافعیه بر وجهت وجهی و نزد ابی یوسف بر هر دو و همچنین ست حال در اطالت قرات و جز آن کذا ذکر فی سنن الهدی
و بعد ازین اذکار میگفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم استعاذه پیش از قرات چه در نماز و چه در غیر نماز مسنون ست نزد عامه سلف
والثوری و عطاء وجوب آن نیز آمده است بجهت ظاهر امر که فرموده و اذا قرات القرآن فاستعذ بالله و اختلاف ست هم
در میان فقهاء هم در میان قراء که افضل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا استعیذ بالله من الشیطان الرجیم ست و در بعضی از
شروح شاطبی از جبیر بن مطعم روایت آورده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اینچنین خواند و فرمود همچنین خوانانید
مرا جبرئیل و در هدایه میگوید اولی آنست که استعیذ بالله گوید تا موافق افتد بلفظ قرآن و اعوذ بالله نزدیک بآن ست مر
دیگران اعوذ بالله اختیار کرده اند زیرا که استعیذ برای طلب تعوذ ست و در اعوذ امتثال صریح ست مطابق مقتضای امر و نکات
لفظ قرآن دخلی ندارد و فیه تامل و نیز منقول از استعاذه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لفظ اعوذ ست چنانچه در حدیث ابی سعید
آمده کذا فی شرح ابن الهمام و بعد از آنکه فاتحه میخواند یعنی با بسم الله لیکن در بعض اوقات بسمله بجهر میگفت و در بعض اوقات
اخفا میکرد چنانچه مصنف میگوید بدانکه خواندن بسمله در اول صلوة مجمع علیه است اگرچه وی نزد امام ابوحنیفه جزو نیست نه از فاتحه
و نه از هیچ سوره اما با وجود آن خواندن وی بسر حد شهرت رسیده و لیکن در اول صلوة فقط در روایتی از ابوحنیفه پس وی
مثل صلوة ست مثل تعوذ و در روایتی دیگر که قول صاحبین است در اول هر رکعت زیرا که تسمیه برای افتتاح قرات ست و
هر رکعت اصل و مستقل ست در قرات و از جهت احتیاط باعتبار اختلاف علما در بودن وی جزو فاتحه در میان فاتحه و سوره مگر
نزد امام محمد در صورت مخافت و مذهب امام احمد نیز همچنین ست مطلقا و احتجاج آورده بانکه ابن عمر ترک نمیکرد بسم الله الرحمن الرحیم
مر ام القرآن را و سورتی را که بعد از وی میخواند و بر هر تقدیر در مذهب حنفیه جهر تسمیه نیامده و امام محمد در آثار از ابی حنیفه از حماد
از ابراهیم نخعی آورده است که چهار چیز بود که امام آن را اخفا کند تعوذ و بسم الله الرحمن الرحیم و سبحانک اللهم وبحمدک و

آمین واز آنها اند که قائل اند باسرار تسمیه ثوری ست وحماد وابو عبیده و مروی ست از عمر و علی وابن مسعود و عمار بن یاسر و عبد الله بن
الزبیر و مروی ست از انس که گفت نماز گذاردم خلف پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وخلف ابوبکر و عمر و عثمان و ندیدم از ایشان که
جهر میکردند بسم الله الرحمن الرحیم بار رواه احمد ونسائی وابن خزیمه والدارقطنی و در جامع الاصول حدیث انس را در باب ترک
جهر بتسمیه از کتب سته روایت کرده وگفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح ست و برین ست عمل اکثر اصحاب و تابعین ومن بعدهم
وایشان افتتاح میکردند بالحمد لله رب العالمین وگفت زرکشی که در لفظ بخاری آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و
ابوبکر و عمر افتتاح میکردند نماز را بالحمد لله رب العالمین و در روایت مسلم آمده که ذکر نمیکردند بسم الله الرحمن الرحیم را و دارقطنی
میگوید که صحیح نشده از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در جهر به بسمله حدیثی اما از بعض صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف
و امام احمد تضعیف کرده است که بعض ائمه که در مدینه جهر به تسمیه کردند بجهت بیان سنیت آن بود که اهل مدینه منکر آن بودند
انتهی و بعض شراح حدیث گفته اند که آنچه مروی ست از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از جهر برای تعلیم بود چنانچه
در قرات ظهر احیانا در بعض سوره جهر میکرد تا که بدانند که فلان سوره میخوانند تعلیما للامة و چون تسمیه بمذهب شافعی جزو ست
از فاتحه واز هر سوره جهر میکنند آنرا در نماز جهریه با فاتحه و با سوره و مصنف میگوید که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بعض اوقات
بسمله بجهر میگفت یعنی در نماز جهریه نه آنکه همیشه اسرار میکرد چنانچه مذهب ابو حنیفه است و در بعض اوقات اخفا میکرد یعنی اگرچه
نماز جهریه بودی نه آنکه همیشه جهر میکرد چنانکه مذهب شافعی ست و ترمذی در جامع خود دو باب آورده اول در ترک جهر
بسم الله الرحمن الرحیم و درین باب حدیث آورده از عبد الله بن مغفل که پسرش گفت شنید مرا پدر من که خواندم بسم الله الرحمن
الرحیم پس گفت ای پسرک من دور دار خود را از آنکه چیزی تو پدید آری در اسلام و گفت ندیدم من هیچ یکی از اصحاب
پیغمبر را که مبغوض تر بود نزد وی چیزی از نو پدید آوردن چیزی در اسلام و گفت بتحقیق نماز گذارده ام من با پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم و با ابوبکر و عمر و عثمان و نشنیدم هیچ یکی را که میگفت بسم الله الرحمن الرحیم چون نماز کنی تو آنرا پس بگو
الحمد لله رب العالمین و گفت ترمذی حدیث عبد الله بن مغفل حدیث حسن ست و برونست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین از ایشانند و غیر ایشان و آنهائی که بعد از
ایشانند از تابعین و باین قائل ست سفیان ثوری و عبد الله بن المبارک و احمد و اسحق و میگویند جهر نکند مصلی به بسم الله
الرحمن الرحیم و بگوید آنرا در نفس خود آهسته و ابن الهمام از ابن عبد البر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی و اوزاعی و قتاده
و عمر بن عبد العزیز و اعمش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبید نیز ترک جهر ست و باب ثانی در جهر بسم الله الرحمن الرحیم و در وی
حدیثی آورد از ابن عباس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که افتتاح میکرد صلوة خود را به بسم الله الرحمن الرحیم
و گفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست و قائل شده اند بدان چندی از صحابه که ابی هریره و ابن عمر و ابن زبیر از ایشانند و بعضی
از تابعین نیز برانند و مذهب شافعی این ست انتهی و جماعه قائلین بجهر تاویل میکنند افتتاح حدیث بالحمد لله رب العالمین را
و میگویند مراد از الحمد لله رب العالمین سوره فاتحه است بتمامها بر طریق تسمیه کل باسم جزو چنانکه گویند الم میخوانیم و مراد از آن
تمام سوره واز گویا که گفته است استفتاح میکرد در سوره که اول او الحمد لله رب العلمین ست و این تاویل صحیح ست اگر در
احادیث تصریح بعدم جهر بسم الله الرحمن الرحیم نبودی ولیکن در احادیث صحیحه تصریح بآن موجود ست و مصنف در خاتمه
گفته که در باب جهر به بسم الله الرحمن الرحیم در صلوة حدیث صحیح نشده شیخ ابن الهمام گفته که در صحیح ابن خزیمه و ابن حبان

و در نسائی از نعیم ابن محمد آمده که گفت نماز گذاردم خلف ابی هریره پس خواند بسم الله الرحمن الرحیم پس بام القرآن تا رسید ولا الضالین
را پس گفت آمین و گفت بعد سلام سوگند بخدای که بقای من در دست قدرت اوست هر آینه من مشابه ترین شمام در نماز گذاردن
برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ابن خزیمه گفته هیچ شک نیست در صحت این حدیث نزد اهل معرفت و این حدیث غیر مستلزم سنت
مر جهر را از جهت جواز سماع نعیم با اخفای ابی هریره زیرا که گاهی می شنود مقتدی که قریب ست وقتیکه مبالغه نکند امام در اخفا و نیز
حدیث ابن عباس که گفت جهر میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به بسم الله الرحمن الرحیم حاکم گفته که این حدیث صحیح ست
بی علت و دارقطنی نیز تصحیح آن کرده و این دو حدیث اشمل احادیث ست در جهر و بعض حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صریح نیست در
جهر مگر آنکه در اسناد او مقال ست نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند ارباب مسانید مشهوره اربعه و احمد و اخراج نکرده اند
از آنها چیزی باوجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث ضعیف و ابن تیمیه گفته که رسیده است بما از دارقطنی که گفت صحیح نشده از
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در جهر تسمیه حدیثی و نیز از دارقطنی آمده که در مصر خواست که در جهر به بسمله تصنیفی کند پس سوگند داد
بعضی از مالکیه را که حدیثی صحیح درین باب او را تعریف کند پس گفت صحیح نشده درین باب حدیثی و حازمی گفته که احادیث جهر اگرچه
ماثور اند از جماعه از صحابه ولیکن سالم نیستند از شوائب و طحاوی و ابن عبد البر از ابن عباس عدم جهر را نیز روایت کرده اند
پس معارض شد بحدیث جهر و اگر ثابت شود محمول خواهد شد بر وقوع وی احیانا بجهت تعلیم و در بعض احادیث و آثار نفی قرأت
بسمله نیز آمده و آن نیز محمول ست بر نفی جهر انتهی و بالجمله احادیث و آثار در ترک جهر به بسمله بسیار آمده و احادیث واقعه درین باب
اکثر و اصح و ارجح اند چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قرأت مرتب مرتل یعنی بتانی و حرفا بعد
حرف در غایت تجوید میخواند چنانکه امر کرده است پروردگار تعالی و فرموده و رتل القرآن ترتیلا و در آخر هر آیتی وقف می کرد
چنانکه الحمد لله رب العالمین میخواند و وقف میکرد و الرحمن الرحیم میخواند و وقف میکرد و مالک یوم الدین میخواند و وقف می کرد
و هکذا و این را قرأت النبی صلی الله علیه وآله وسلم نام کنند و در علم قرأت آن را تفصیلی ست و اتفاق دارند قرا بجواز وقف نزد
تمام آیه اگرچه کلام مستقل منفصل از مابعد نبود و تحقیق الکلام فیه فی آخر فصل صلوة اللیل انشاء الله تعالی و کلمه آخر آیت را که
بروی وقف میکرد میکشید یعنی بمد میخواند و در حالت وقف مد آمده و قرا را درین صورت سه طریق ست طول و قصر و توسط کما بین
فی موضعه و در آخر فاتحه آمین میگفت در نماز جهری بجهر و در سری بخفیه و مجموع صحابه که مقتدی بودند بموافقت آمین میگفتند و آمین
گفتن بعد قرأت فاتحه در نماز سنت ست و فضل بسیار دارد خواه امام باشد خواه منفرد خواه مقتدی هرچند امامش نگوید لو
تامین مقتدی در نماز سری بر تقدیر سماع خلاف ست نزد بعضی بگوید از جهت ظاهر حدیث و نزد بعض نه از جهت عدم اعتبار
این جهر کذا فی شرح ابن الهمام و در جهر تامین در نماز جهری احادیث واقع شده و مذهب شافعی و احمد همین ست و در مذهب
مالک خلاف گونه هست و مذهب امام ابو حنیفه در تامین اسرار ست مطلقا و در جامع ترمذی حدیث رفع صوت آمین و خفض صوت
بدان هر دو آورده و حدیث جهر را ترجیح کرده و از امام بخاری نیز همچنین نقل کرده و گفته که عمل اکثر علما از صحابه و تابعین برین ست
انتهی و بعضی از علما حدیث خفض صوت را نیز تصحیح کرده اند و از امیر المومنین عمر بن الخطاب رض روایت کرده اند که اخفا کند امام چهار
چیز را تعوذ و بسمله و آمین و سبحانک اللهم و بحمدک و در بعض روایات بجای سبحانک اللهم ربنا لک الحمد آمده و از ابن مسعود نیز مثل
این آمده و سیوطی در جمع الجوامع از ابی وائل روایت آورده که گفت بودند عمر و علی رض که جهر نمیکردند به بسم الله الرحمن الرحیم و نه
به تعوذ و نه به آمین رواه ابن جریر و الطحاوی و ابن شاهین فی السنة و شیخ ابن الهمام از احمد و ابی یعلی و طبرانی و دارقطنی و حاکم

و در مستدرک از حدیث شعبه از علقمه از ابن وائل مدّ بها خفضاً آورده و از ابی داود و ترمذی و غیرهما از حدیث سفیان از ابی وائل در جهر و
لیکن گفته که این هر دو حدیث معلول ست و مدار بر حدیث ابن مسعود ست تم آنکه در بعض روایات چنین آمده که بمد صوته و آن اشارت
بمد الف نیز تواند بود که لغت فصیحی در لفظ آمین مد الف و خفت میم ست و قصر الف با خفت میم نیز جائز ست و مد الف را با تشدید میم
غلط و مفسد نماز گفته اند مگر نزد بعض که مفسد نیست زیرا که وی کلمهٔ قرآن ست فی قوله تعالی آمین البیت الحرام اگرچه نه باین معنی
و بمعنی گفته اند در آمین نیز خطا جست و بعض گفته اند اگرچه خطا ست ولیکن معنی دارد و بمعنی ندعوک قاصدین الاجابة کذا فی
شرح ابن الهمام نقلاً عن الحلوائی و در بعض روایات برفع بها صوته آمده و این صریح ست در جهر و در بعض روایات برتج بها المسجد
آمده و در بعض آنکه هر که در صف اول نزدیک بوی صلی الله علیه وآله وسلم می بودی شنید و از بنا التطبیق کرده اند بعض میان حدیثین
خفض و جهر باینکه مراد بخفض عدم قرع عنیف ست و بجهر دی صوت زیرا که این موجب ازتهاج صوت ست چنانکه مشاهده کرده
میشود و ظاهر حمل بر فعل هر دو صورت ست تارة فتارة والله اعلم و در نماز دو سکته رعایت فرمودی یک سکته میان تکبیر و
قرأت فاتحه و دوم سکته میان فراغ از فاتحه و قرأت سورة و در بعض روایات آمده که میان قرأت و رکوع سکته می کرد پس
سه سکته باشد اما سکته سوم در غایت لطف و اندکی بود و ترمذی در جامع خود باب فی سکتتین گفته از قتاده و از حسن از سمرة
حدیث می آرد که گفت دو سکته است که یاد گرفته ام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس انکار شد آنرا عمران بن حصین و گفت
یاد نمی دهیم یک سکته را و مراد ایم پس نوشتیم بسوی ابی بن کعب بمدینه تا وی بگوید پس تصدیق کرد ابی بن کعب سمره را و نوشت
موافق سمره پس گفتند قتاده را که کدام ست آن دو سکته گفت چون در نماز در آمدی و چون از قرأت فارغ شدی بعد از آن
گفت قتاده و چون ولا الضالین خواندی و گفت خوش آمدی آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم چون فارغ شدی از قرأت
که سکوت کند تا نفسی راست کند و قول قتاده و چون ولا الضالین خواندی اگر تفسیر قول اوست و چون از قرأت فارغ شدی
و بیان آنکه مراد بقرأت قرأت فاتحه است مبین دو سکته بود چنانکه سوق حدیث ناظر در ان ست اما اگر لفظ قتاده ناظر
در ان ست که این بیان سکته دیگر میکند متوسط بین السکتتین و مراد از قرأت تمام قرأت فاتحه و سوره بود گویا که او را در اثنای
حدیث سکته دیگر یاد آمد و لفظ جامع الاصول که گفته ثم قال بعد ذلک واذا قرء ولا الضالین ظاهر تر ست درین احتمال
بر این تقدیر سه سکته تمام بود چنانچه مصنف میگوید و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی هریره نیز آمده است و حدیث
سمره حدیث حسن ست و این قول بسیاری از اهل علم ست که مستحب میدارند امام را که سکوت کند در افتتاح صلوة و بعد
از فراغ از قرأت و باین قائل ست احمد و اسحق و اصحاب ما انتهی پوشیده نماند که سکته اولی که برای خواندن توجیه و ثنا
ست متفق علیها ست اما سکته دوم نزد حنفیه نیست تا آنکه شمنی در وهم منع تسمیه میان فاتحه و سوره در صلوة جهریه میگوید که
آن مستلزم سکته است در وسط قرأت یعنی و آن غیر مشروع ست و حال سکته ثالثه نیز همچنین ست ظاهرا حدیث این سکتتین نزد ایشان
ثبوت نیافته و انکار عمران بن الحصین که از سمره دلیل ست بر خفاء حال آن و نیز میگویند که این سکتتین بجهت تصویر و تقدیر سوره
و استراحت و تنفس ست نه بطریق تعبد و تقرب تا سنت باشد والله اعلم و نزد شافعی این سکتات ثابت ست و سنت نزد
ایشان این ست که مقتدی در صلوة جهریه با قرأت امام سکوت کند و در سکته دوم فاتحه بخواند و خرقی که از ائمه حنابله است
در کتاب خود گفته که نزد امام احمد نیز سکتات ست و گفته که مقتدی فاتحه را در سکتات امام بخواند و زرکشی در شرح کلام خرقی از
ابو البرکات که از مشایخ مذهب امام احمد ست نقل میکند که در نماز دو سکته ست بر سبیل استحباب یکی مخصوص باول رکعت برای استفتاح

دوم سکته یسیره است بعد از اتمام قرائت تا باز گردد نفس را و برای قرائت مقتدی خلف امام بر ظاهر کلام احمد و حدیث سمره که ترمذی
روایت کرده وی نیز آورده و احمد و ابی داود و ابن ماجه و میگوید در روایتی از ایشان آمده که یک سکته چون تکبیر برآرد و یک سکته
چون فارغ شود از قرائت غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و گفته که صحیح همان روایت اولی ست که سکته بعد از تمامی قرائت ست کلها
و بر تقدیر ثبوت روایت ثانیه محمول ست بر سکته یسیره بقدر بسمله و تقصیر و تقدیر سوره که بعد از فاتحه بخواند در نفس و شیخ محی الدین
نووی در اذکار میگوید که اصحاب ما گفته اند که مستحب ست مر امام را در نماز جهری چهار سکته یکی عقیب تکبیره احرام برای خواندن
دعاء استفتاح دوم بعد از فراغ از فاتحه سکته لطیفه در غایت لطافت میان فاتحه و آمین تا معلوم شود که آمین از فاتحه نیست
سوم نیز بعد از آمین سکته دراز مقداری که مقتدی فاتحه بخواند چهارم بعد از فراغ از سوره که فصل کند بدان میان قرائت و
تکبیر رکوع و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز صبح بعد از فاتحه سوره بخواندی مطول مقدار شصت آیه تا صد آیه اخرجه
النسائی عن ابی هریرة و در کتب حنفیه چهل تا پنجاه و تا شصت تا صد نیز گفته اند و نقل آثار در بیان کرده و گفته اند که اختلاف
درین باختلاف اوقات و احوال و بقصر لیالی و طول آن خواهد بود گاه سوره قاف خواندی و گاه سوره روم اول چهل
و پنج آیه است و ثانی شصت آیه و در قرائت سوره قاف احادیث صحیحه بسیار واقع شده بعضی از صحابیات گفته اند که نگرفتیم ما
یا سوره قاف را مگر از دهان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در نماز صبح میخواند بدانکه ظاهر لفظ کتاب سه احتمال دارد یکی آنست که
هر یکی ازین دو سوره را در دو رکعت فجر میخواند و تقسیم میکرد بر آنها و برین تقدیر قرائت بعض سوره لازم آید و این جائز ست و لیکن
از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر سبیل ندرت بودی چنانچه بیاید مگر آنکه مراد در اینجا قرائت بعض سوره باشد در هر دو رکعت و
این خلاف ظاهر ست دیگر آنکه میخواند هر یکی ازین دو سوره را در رکعتین بطریق تکرار و این نیز خالی از بعدی نیست یا مقصود بیان
قرائت احدی الرکعتین است لا علی التعیین یعنی این سوره را درین نماز خواند در رکعت اول یا ثانیه و مؤید ست این احتمال را
ظاهر حدیثی که نسائی از ثعلبة بن مالک آورده که گفت گذاردم با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز صبح را پس خواند در یکی از دو
رکعت و النخل باسقات را و محتمل که مراد بیان سوره رکعت اولی باشد و سوره رکعت ثانیه را بیان نکرده و در بعض مواضع به تفصیل نیز بیان
کرده که در رکعت اولی فلان سوره میخواند و در رکعت ثانیه فلان و در جامع الاصول در بعض روایات مسلم از جابر بن سمره مجملا آورده که
میگذارد نماز فجر را بسوره قاف و در بعض روایات خواند سوره قاف را در رکعت اولی و از نسائی آورده که خواند در احدی الرکعتین
و النخل باسقات را اگر مراد بدان هم سوره قاف ست و این کلمه جزو این سوره است و غالب همین احتمال ست که مراد بیان قرائت رکعت
اولی ست و اکثر در احادیث بیان قرائت رکعت اولی را ذکر کرده اند و نیز آنچه گفته اند که از طوال و اوساط و قصار مفصل بخوانند اعتبار آن در رکعت
اولی ست کذا سمعت من بعض فقهائنا من الائمة الحنفیه سود رجائیکه اهتمام به بیان قرائت رکعتین ست هر دو سوره را بیان کرده چنانچه در
قرائت روز جمعه بیاید و احیانا تخفیف در قرائت کردی بحدیکه اقتصار بر قرائت اذا زلزلت الارض فرمودی چنانچه در جامع الاصول از حدیث
ابی داود از معاذ بن عبد الله جهنی آورده که مردی از جهینه خبر داد او را که شنید رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که خواند در نماز صبح اذا زلزلت را در
هر دو رکعت پس ندانستم که بفراموشی خواند یا عمدا چنین کرد و گاه اقتصار بر معوذتین فرمودی چون در سفر بودی خواندن آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم معوذتین را در نماز صبح معروف و مشهور ست و ظاهر آن ست که آن نه دائمی بود گاهی جز آن نیز خواندی و الله اعلم و مالک در مؤطا از ابن عمر
رضی الله عنهما آورده که میخواند عمر در نماز صبح در سفر سوره را ده سوره از اوائل مفصل و هم ازینجاست که حنفیه گویند اگر در حالت سفر نباشد و اندر مسعود
بر نهج و دوام بی مشقت بخواند از جهت امکان مراعات سنت و تخفیف و گاه اقتصار بر اذا الشمس کورت فرمودی هر چند در حضر بودی

اند جامع الاصول از حدیث مسلم و ابی داود از عمرو بن حریث روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میخواند در نماز بامداد
فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس و در روایت نسائی آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که میخواند در فجر اذا الشمس
کورت و در روز آدینه در نماز فجر سورهٔ الم تنزیل سجده در رکعت اولی و سورهٔ هل اتی علی الانسان حین من الدهر در رکعت دوم خواندی
چنانکه بخاری و مسلم و نسائی از ابی هریره و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آنرا روایت کرده اند و شافعیه این را
بهر گرفته و مواظبت بران مینمایند و قطعاً خلاف آن بوجود نمی آرند و در حرمین شریفین عمل ایشان برین ست و نزد حنفیه
توقیت سوره و تعیین آن مکروه است و در شرح ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل میکند که گفته اند که این بر تقدیری ست
که آنرا لازم دانند و غیر آنرا مکروه اما اگر بخواند آنرا بحکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن یا از جهت تبرک بقرأت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
کراهتی ندارد لیکن شرط آنکه بخواند غیر آنها را احیاناً تا گمان نبرد جاهل که غیر آنها جائز نیست و میگوید که تحریر نیست درین عبارت بجهة
از علما با که کلام در مداومت ست و حق آن ست که مداومت مطلق مکروه است خواه غیر آن را مکروه داند یا نه و دلیل کراهت نه
ایهام تفضیل ست و هجران باقی زیرا که هجران بر تقدیری ست که باقی سور را در نماز دیگر نخواند بلکه ایهام تعیین ست و میگوید که
مقتضی دلیل عدم مداومت ست نه مداومت بر عدم چنانکه حنفیه زمان کنند بلکه مستحب ست که بخواند آنرا احیاناً تبرکاً بالماثور و
لزوم ایهام منتفی میشود بترک احیاناً و لهذا گفته اند که سنت آنست که بخواند در رکعتین سنت فجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
و ظاهر این افاده مواظبت ست بران انتهی و حق آنست که ایهام مذکور بنسبت بمصلی منتفی ست و لیکن بنسبت غیر باقی و دوام چه
ماثور و منقول نیست معتبر پس اصل سخن در صحت ماثور ست و بعد از صحت مجال توقف تنگ پس نزد حنفیه دوام این عمل از آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بثبوت نپیوسته پس اگر کسی احیاناً بخواند حسن ست فافهم و مصنف در بیان حکمت این عمل از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم میگوید که تخصیص روز جمعه بقرأت این دو سوره از این جهت می تواند بود که این دو
سوره مشتمل ست بر ذکر مبدأ و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه بود و قیامت در روز جمعه خواهد بود چنانکه در فضائل
روز جمعه بیاید که آفرینش آدم و انداختن وی بزمین و قبول توبه و موت وی و قیام ساعت و صعقه و بعث همه در روز جمعه خواهد بود
و اما دخول جنت و نار روز جمعه چیزی نیامده و مگر آنرا تابع روز قیامت دارند و الله اعلم و بالجمله چون جمله این امور در روز جمعه است
و این دو سوره مشتمل بران لاجرم در اول این روز در نماز که افضل و اشرف اوقات و اقرب بآن تضرع و خشوع ست امت را
تذکیر این معنی بقرأت این دو سوره میفرمود همچنانکه بجهت اشتمال بر معنی تبلیغ و انذار و بعث رسل و هلاک امم بتکذیب و انکار ایشان
در محافل بزرگ و مجامع انبوه سوره قاف و اقتربت و امثال آن بخواندی و این وجه تخصیص را شراح حدیث گفته اند اما پوشیده نماند
که بسیاری از سورهٔ قرآنی بر بیان این معانی مذکوره مشتمل اند و این دو سوره خصوصیت ندارند و از ینجا لائح گردد که تخصیص این دو سوره
دائمی نباشد چنانکه از عبارت مصنف که گفته در محافل بزرگ سوره قاف و اقتربت و امثال آن بخواندی این معنی پرتوی اندازد
پس این دو سوره را نیز در فجر روز جمعه نزد قصد تذکیر و انذار میخوانده باشد فافهم والله اعلم اما نماز پیشین را تطویل کردی و همچنین ست
مذهب حنفیه که آنرا مثل صلوة صبح داشته اند لیکن امام محمد در مبسوط گفته که اگر کمتر از قرأت صبح کند هم گنجایش دارد چه آن وقت
اشتغال خلق ست بمهمات خود و مبادا تطویل موجب ملال گردد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تطویل در نماز پیشین بسیار کردی
چنانچه گاه بودی که اقامت پیشین کردی و شخصی ببقیع که دو میل راه است از مسجد شریف رفتی و باز آمدی هنوز بر کوع رکعت
اول نرفته بودی و گاه در نماز پیشین سوره الم سجده در رکعت اولی خواندی و در مشکوة از حدیث ابی سعید خدری آورده که

اندازہ کردہ ایم ما قیام آن حضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در دو رکعت اولی بمقدار قرات الم سجدہ و خواندن الم سجدہ بخصوصہا نیز آمدہ باین طریق کہ ابو داؤد از ابن عمر آوردہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سجدہ کرد در نمازی پس برخاست و پس برکوع رفت و صحابہ دانستند کہ تنزیل السجدہ را خواندہ و ذکر صلوٰۃ درین حدیث مبہم واقع شدہ است و در جامع الاصول این حدیث را با وجود این ابہام در فصل قرأت ظہر و عصر آوردہ و بران حمل کردہ یعنی اگر در سہ نماز دیگر بودی حال عیان بودی و احتیاج بگمان و تفرس صحابہ نبودی پس لابد در یکی ازین دو نماز خواہد بود و دانستن صحابہ قرات این سورہ بتعیین یا باخبار آن حضرت بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدان بعد از نماز و یا باسماع وی آیتی را چنانکہ عادت شریف بود در صلوٰۃ سریہ کہ بقصد تعلیم آیتی را بجہر خواندی تا بدانند کہ فلان سورہ میخواند و در جامع الاصول از احادیث صحیحہ آوردہ کہ می شنوانید آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما را آیتی در نماز ظہر و عصر احیانا و ظاہر لفظ حدیث آنست کہ دریافت صحابہ تعیین این سورہ را درین صورت نہ باستماع و خبار آنحضرت بود بلکہ بقرائن دیگر بود کہ بعلم ایشان در آمدہ واللہ اعلم و گاہ سبح اسم ربک الاعلی یا والسماء ذات البروج یا واللیل اذا یغشی یا سورۂ انشقاق یعنی اذا السماء انشقت یا والسماء والطارق و مانند آن بخواندی ظاہر معنی ست کہ اینہا بیان قرات رکعت اولی ست و بیان قرات رکعت دوم قصد و اہتمام تعلق نگرفتہ چنانکہ معلوم شد والا تبعیض و تکرار لازم آید و لیکن ہمچنین در احادیث وقوع یافتہ است کہ میخواند سورۂ ذات البروج را و میخواند سورۂ واللیل اذا یغشی را و مانند آن و در بعض روایات بیان قرات رکعتین نیز آمدہ چنانکہ نسائی از انس آوردہ کہ وی نماز ظہر بگذارد و چون فارغ شد گفت گذاردم با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز ظہر را پس خواند این دو سورہ را سبح اسم ربک الاعلی و ہل اتاک حدیث الغاشیہ و از جابر بن سمرہ آمدہ کہ میخواند والسماء ذات البروج والسماء والطارق و مانند آن از سور و این نیز احتمال بیان قرات رکعتین و قرات رکعت اول ہر دو دارد و در نماز پیشین قرات سورۂ لقمان و سورۂ والذاریات نیز آمدہ و طریق معرفت قرات سورہ معین در صلوٰۃ سریہ معلوم شد اما نماز عصر بمقدار نیمہ ظہر بودی در درازی و گاہی ازین بیشتر در جامع الاصول از حدیث جابر بن سمرہ از ترمذی و ابی داؤد و نسائی آوردہ کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ می خواند در ظہر و عصر والسماء ذات البروج والسماء والطارق و مانند آن از سور و در حدیث دیگر از جابر ہم بروایت مسلم و ابی داؤد و نسائی آمدہ کہ میخواند در ظہر واللیل اذا یغشی و در عصر مانند آن و در صبح دراز تر از آن ازینجا معلوم میشود کہ قرات ظہر و عصر احیانا برابر نیز کردی و اما در نماز مغرب گاہ تطویل کردی چنانچہ سورۂ اعراف را در دو رکعت خواندی در ہر رکعتی یک نیمہ و در روایت بخاری و ابی داؤد و نسائی از زید بن ثابت خواندن سورۂ اعراف در مغرب مطلق آمدہ کہ گفت بمروان بن حکم چہ شد ترا کہ می خوانی در نماز مغرب بقصار مفصل و در روایتی می خوانی قل ہو اللہ احد و انا اعطیناک الکوثر و حال آنکہ می خواند آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدراز ترین سورۂ اعراف و در روایتی مائدہ و اعراف و در حدیث نسائی از عائشہؓ تفریق اعراف در دو رکعت ورود یافتہ و گاہ والصافات و حم دخان خواندی ظاہر این عبارت در خواندن ہر دو سورہ است و در حدیث نسائی خواندن حم دخان تنہا آمدہ و بی ذکر والصافات و گاہ سبح اسم ربک الاعلی و گاہ والتین و گاہ معوذتین و گاہ والمرسلات در جامع الاصول از کتب ستہ از فضل بن عباس می آرد کہ خواندن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم والمرسلات را در مغرب در مرض موت وی بود کہ نگذارد بعد از وی نماز با ما و در روایت نسائی گذارد با ما در بیت خود مغرب را و خواند والمرسلات را و نگذارد بعد از وی نمازی را تا آنکہ قبض کردہ شد و گاہ سورۂ والطور نیز خواندی چنانچہ اصحاب کتب ستہ غیر ترمذی از جبیر بن مطعم آوردہ اند کہ گفت چون باینجا رسید

کرد اهم طلقوا من غیر تعیین امر بهم الی القرن الآیات نزدیک بود که بر دو لبی من و خواندن انفال نیز در روایتی آمده است و گاه بقصار مفصل
خواندی و خواندن سورتهای طویل در مغرب احیانا بودی برای مصلحت اسماع احکام و انذار و تبشیر حاضران و اغلب اوقات
قرأت در وی کوتاه بودی و در آثار صحابه نیز همچنین آمده و کوتاهی وقت وی نیز اقتضای آن میکند و گویند که در قرأت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم طی لسانی و سرعتی در روانی بود که دیگری نتواند و ترمذی گوید که بر قرأت قصار است در مغرب عمل اهل علم و
باین قائل است ابن المبارک و احمد و اسحق و مروی است از عمر که نوشت بابی موسی که بخوان در صبح بطوال مفصل و در مغرب بقصار
مفصل و نقل کرده شده است از مالک که گفت مکروه است قرأت سورتهای دراز مثل والطور والمرسلات در مغرب و شافعی گوید مکروه
نیست بلکه مستحب است که خوانده شود این سورها در نماز مغرب انتهی و در مغرب شب جمعه خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله
احد آمده رواه فی شرح السنة عن جابر بن سمرة و در بعض روایات مطلق مغرب واقع شده رواه ابن ماجة عن ابن عمر رض و
بالجمله امر قرأت در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و بر یک نهج نبود و قرار داد علمای حنفیه و اکثر
ائمه فقه بر آنست که در فجر و ظهر از طوال مفصل بخوانند و در عصر و عشا از اوساط و در مغرب از قصار و غالب احوال حضرت نبوت صلی
الله علیه و آله وسلم همبرین نهج بوده و اخبار و آثار درین باب بسیار است و در هدایه میگوید که اصل درین باب کتاب امیر المومنین
عمر است بنائب ابوموسی اشعری رضی الله عنهما و ظاهر آنچه عمر نوشته جز سنت نباشد و آنچه از روایات مذکور شد صحیح است و لیکن
حکم غالب راست و مصنف میگوید که روایات صحیحه برین مجموع ثابت شده و سنت این است که بر یک نمط از تخفیف و تطویل
مواظبت ننمایند بلکه گاه تطویل کنند و گاه تخفیف بحسب حال و وقت و ظاهر کلام مصنف که این سخن را پیش از بیان قرأت نماز
عشا میگوید آنست که مخصوص بنماز مغرب باشد برای رد جماعه که بر تخفیف نماز مغرب مواظبت نمایند و لیکن این سخن مطلق است
و فقها نیز برین اند و لیکن قرار داد مذکور را از قبیل استحباب داشته اند باعتبار غالب احوال و گویند هر چه ورای آن مروی است نادر
و فی بعض الاحیان است والله اعلم و اما نماز خفتن بحسب وقت معاذ را سورة الشمس و سبح اسم ربک الاعلی و اللیل تعیین فرموده و از
قرأت سورة البقرة و نحو آن منع و زجر کرده و در بعضی از احادیث از السموات تعیین فرموده یعنی اذا السماء انفطرت و انشقاق
و بروج و طارق نیز آمده و در جامع الاصول از کتب سته از براء آورده که گفت در آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز عشای اخیر را
و خواند در احدی الرکعتین والتین والزیتون و بخاری و مسلم و ابوداود قید فی سفر آورده و موطا و ترمذی و نسائی مطلق گفته
و گفته که خواند در وی والتین والزیتون و ترمذی و نسائی از بریده روایت کرده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
که میخواند در عشا والشمس وضحیها و مانند آن از سور و قصه منع معاذ چنانکه بخاری و مسلم آورده اند آنست که جابر روایت می کند که
معاذ بن جبل با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نماز میگذارد و پس می آمد بمحله خود و امامت می کرد قوم خود را و گذارد شبی با حضرت
عشا را و امامت کرد قوم را پس افتتاح کرد سورة بقره را مردی از قوم برگشت از نماز و سلام داد و بگذارد نماز خود را تنها و برگشت
پس گفتند او را منافق شدی تو یا فلان گفت لا والله می آیم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را و خبر میدهم او را انتحال
تا چه حکم راند پس بحضرت آمد و عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما جماعه ایم خداوندان شتر که بدان آب می کشیم و
روز از این کار می کنیم و معاذ با تو نماز عشا گذارد و پس آمد قوم خود را امامت کرد و افتتاح نموده بسورهٔ بقره پس رسول خدا روی
مبارک بمعاذ آورده گفت افتان انت یا معاذ فتان ای تو ای معاذ یعنی مردم را میخواهی در بلا و فتنه اندازی و از دین بگردانی و از حضور
مراسم خیرات و حضور جماعت محروم داری با مردم رفق کن و بخوان والشمس وضحیها والضحی واللیل اذا یغشی و سبح اسم ربک الاعلی

واما در نماز جمعه سورهٔ جمعه و منافقین یا هر یکی بعد دیگری خواندی چنانچه روایت کرد مسلم و ترمذی که خلیفه ساخت مروان ابو هریره
را بمدینه و خود بمکه آمد پس گذارد و ما ابو هریره جمعه را و خواند بعد الحمد سورهٔ جمعه در رکعت اولی و اذا جاءک المنافقون در ثانیه
و چون برگشت از نماز گفتند یا ابا هریره تو دو سوره خواندی که علی بن ابی طالب آنها را در کوفه می خواند گفت شنیدم من رسول خدا
را صلی الله علیه و آله و سلم که می خواند این دو سوره را و همچنین روایت کرد ابو داؤد ولی ذکر استخلاف ابی هریره در اول حدیث

وگاه تخفیف را سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه خواندی چنانکه مسلم وغیره از نعمان بن بشیر روایت کرده واما خواندن اخیر سورهٔ
جمعه در رکعت اولی و آخر منافقین در رکعت ثانیه مخالف سنت است که در خواندن تمام سوره جهد بان یافته و بخصوص درین
نماز خواندن این دو سوره بتمام ثابت شده واما در نماز عید سورهٔ ق و اقتربت خواندی چنانچه امام محمد در موطای خود
از عمر بن الخطاب روایت کرد که پرسید ابا واقد لیثی را که چه میخواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اضحی و فطر گفت
می خواند ق والقرآن المجید و اقتربت الساعة وانشق القمر و گاهی سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه خواندی چنانکه مسلم و
موطا و ابو داؤد و ترمذی از نعمان بن بشیر آورده اند که میخواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عیدین و در جمعه سبح
اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیه و گفت نعمان چون عید و جمعه در یک روز آمدی در هر دو این هر دو سوره خواندی

و درین طریق که مذکور شد از تطویل و تخفیف قرأت مواظبت نمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تا آخر وقت زندگانی
خود و آنکه منسوخ شده باشد در آخر مقصود مصنف تاکید و تائید جواز تطویل و سنیت آن بود بمذمت تخفیف چنانکه

ارباب بدعت و کسل کنند و چون مواظبت بر تطویل تا آخر زندگانی بود لاجرم خلفای راشدین برین طریقه رفتند صدیق
در نماز صبح سورة البقره میخواندی کذا فی الموطا عن عروة ولفظه ان ابا بکر الصدیق صلی الصبح فقرأ فیها سورة البقرة فی الرکعتین
کلتیهما و این عبارت احتمال دارد که در هر رکعت سورة البقره را تمام خواند بطریق تکرار چنانچه در اذا زلزلت الارض همچنین واقع شده
که قرأ فی الصبح اذا زلزلت الارض فی الرکعتین کلتیهما ولیکن این احتمال بعید است ظاهر آنست که در تمام نماز این سوره خواند در
هر رکعت یک نیمه و عمر صبح را گاه بیوسف و کهف گذاردی و در جامع الاصول از موطا بیوسف و حج گفته و در روایت قرأت کهف
در رکعت اولی و یوسف یا یونس در ثانیه نیز از عمر آورده و گاه هود و بنی اسرائیل گذاردی و خواندن سورهٔ یوسف مروی
است از عثمان نیز چنانکه در جامع الاصول از فرافصة بن عمیر آورده که گفت یاد گرفتم من سورهٔ یوسف را مگر از خواندن عثمان
آن را در نماز صبح از بسکه تکرار و تردد میکرد آنرا و اگر اطالت نماز منسوخ یا مکروه بودی خلفای راشدین نکردندی و در

حدیث انس آمده و کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اخف الناس سبکترین مردم صلوة
در نماز گذاردن فی تمام با وجود تمام ادا کردن معنی این حدیث آن گفته اند که آن حضرت در قرأت تخفیف کردی و کم خواندی ولیکن
رکوع و سجود و تعدیل ارکان تمام کردی و چون درین جا شبهه بر تطویل قرأت که مصنف اثبات آن کرد وارد می شود پس
دفع این شبهه میکند و میگوید که این حدیث منافات بآن ندارد که ما گفتیم و مراد ازین حدیث آن است که تطویل صلوة وی صلی الله
علیه و آله و سلم نسبت با صلوة دیگران بغایت اندک نمودی یعنی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صلوة بتطویل قرأت می کرد
ولیکن از وی بغایت خفیف نمودی که اگر دیگری این قدر قرأت کردی چندان تطویل نمودی که ملالت آوردی چنانچه
قرأت سورهٔ اعراف در نماز مغرب با ضیق که در وقت اوست بجهت طی و سرعتی که در قرأت آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم نهاده بودند و ذوقی و لذتی و حضوری که از استماع قرأت وی صلی الله علیه و آله و سلم حاصل شدی و باین وجه معنی تمامی که

در حدیث انس مذکورست در قرات نیز اراده بود و قول مصنف که میگوید چنانچه معاذ مثلا در نماز عشا سورة البقره میخواند نیز تواند بود که معنی وی آن باشد که تطویل صلوة از غیر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار نمودی و محل و ثقیل گشتی چنانچه معاذ سورة البقره خواند و قوم او را از آن ملالت افزود و در تطویل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حال نه چنین بود و تواند که تشبیه در اندک نمودن تطویل باشد یعنی چنانکه معاذ نیز سورة البقره خواند و آنرا خفیف می پنداشت و قول او تخفیف امری نسبی است بهر دو وجه درست و ظاهر آن می نماید که این قول اشارت بجوابی دیگر باشد اول گفت که تطویل آن حضرت در صورت تخفیف بنمودی پس حاصل که انس تخفیف نماز وی صلی الله علیه وآله وسلم کرده نظر باین است و منافات با آنکه حکم بتطویل او کرده اند ندارد چه تطویل بحسب واقع است و تخفیف بنسبت بنمود و اعتبار بعد از آن میگوید که تطویل و تخفیف امری نسبی است بسا طویل که بنسبت باطول از خود خفیف باشد و بسا خفیف که بنسبت باخف از خود طویل بود پس اثبات تطویل و تخفیف هر دو درست باشد در تقریر این جواب در نظر نمودن منظور نیست بلکه در واقع بودن لیکن بنسبت و اضافت فافهم بعد از آن برای تائید جمع میان طول و خفت میگوید که در سنن نسائی ثابت است از ابن عمر که گفت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یامرنا بالتخفیف امر میکرد ما را به سبک گذاردن نماز و یؤمنا بالصافات و امامت میکرد ما را بسورهٔ والصافات پس قرات والصافات در نماز از باب تخفیف است که آن فرمود صحابه را با وجود آنکه در والصافات تطویل هست گفته نشود که اینجا فعل تخفیف از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ثابت نشده بلکه تخفیف صحابه میفرمود و خود تطویل میکرد زیرا که میگوئیم ظاهر آن است که آنچه می فرمود امت را از اوامر و نواهی خود اول وی حق بود باقامت آن و آنچه وی صلی الله علیه وآله وسلم میکرد اتباع میکردند آنرا صحابه مگر در خصائص پس در قرات والصافات جمع میان تخفیف و تطویل هر دو ثابت شد و از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نمازها سوره تعیین نفرمودی باین نوع که در فلان نماز فلان سوره خواندی نه غیر او و لهذا در کتب حنفیه نیز مذکورست که کره تعیین السورة و بعضی آنرا تاویل کنند باعتقاد عدم جواز الا آن سوره و بلی این اعتقاد مکروه نبود چنانکه مذکور شد و با قطع نظر از آن عادت شریف به تعیین سوره جریان نیافته بود مگر در روز جمعه و عیدین بآن وجه که مذکور شد مگر در بعض سنن و نوافل چنانچه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در رکعتین فجر و رکعتین مغرب و رکعتین طواف و استخاره چنانچه احادیث درین الباب ورود یافته است و این نیز باعتبار اکثر و اغلب خواهد بود نه دائما بحدی که هرگز در مدت عمر خلاف آن نکرده باشد والله اعلم و اگر تخصیص به نمازهای فرض بکنند وجهی نیز دارد و بر هر تقدیر استثنای فرض فجر جمعه که الم السجده و سورهٔ دهر می خواند چنانکه نزد مصنف مقرر است باید کرد و غالب آن است که آن نیز دائمی نبوده باشد چنانکه سابقاً اشارت بدان کردیم و لهذا حنفیه آنرا سنت نگرفتند والله اعلم بعد از آن از برای تائید عدم تعیین سوره بلکه برای عدم التزام تطویل و تخفیف نیز میگوید عبد الله بن عمرو گفت از سوره های مفصل که بر قول مختار از سورهٔ حجرات است تا آخر که مقدار سبع قرآن است و تسمیه وی بمفصل از جهت کثرت فصل میان سور که در اینجاست هیچ سوره نیست از طویل و قصیر که من از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم نشنیده ام که در نماز فرض میخواند یعنی در هر فرض که باشد هر کدام سوره که باشد از جنس طویل و قصیر احیانا بیانا للجواز میخواند تا امت دریابند که قرآن بتمامه مجوز صلوة است از جهت اطلاق فاقرؤا ما تیسر من القرآن و تعیین طوال و اوساط و قصار باعتبار اغلب و بیان اولویت و افضلیت بوده و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم غالبا سوره را در نماز تمام می خواندند و از اینجا گفته اند فقها که سوره تمام خواندن اولی و افضل است حتی سورهٔ قصیر تمام خواندن بهتر از بعض سوره خواندن اگرچه دراز باشد و این امر تعبدی است

وشاید که در اتمام سوره ثوابی باشد که بر بعض سوره مترتب نشود در جمیل ندرت تجنبی از سوره خوانده بیان جواز را و تسلی دیگر را
کردان وقت او را صلی الله علیه وآله وسلم روی نموده باشد و گاهی که بعضی از سوره اختصار کردی آن بعض اول سوره بودی و اما
خواندن آخر سوره و میان سوره مروی نیست در نماز فرض و اما در صحیح آمده که گاهی در سنت فجر قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة
الآیه و قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم الآیه و بعض آیات دیگر می خواند چنانکه در فصل سنن رواتب ذکر
کنیم ان شاء الله تعالی و نیز در قیام لیل آیت ان تعذبهم فانهم عبادک الآیه خوانده چنانکه در آن فصل بیاید و همیشه رکعت اولی
از هر نماز که باشد دراز تر از رکعت ثانیه کردی بخاری و مسلم از ابی قتاده آورده که گفت بود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که می کرد
از تطویل در رکعت اولی آنچه نمیکرد در رکعت ثانیه در صلوة ظهر و همچنین در صلوة عصر و همچنین در صلوة صبح و در روایت ابی داود
و نسائی ذکر ظهر و صبح آمده و فقط و در روایتی از ابو داود ذکر ظهر و عصر و نماز بامداد کرده و در آخر گفت که ابو قتاده گفت گمان میبردیم
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با طالت رکعت اولی اراده آن دارد که دریابند مردم رکعت اولی را و در موطا و صحیح بخاری
از عمر رض آورده که در رکعت اولی از صبح صد و بیست آیت خوانده از بقره و در ثانیه سوره از مثانی و آن از ابن مسعود در رکعت
اولی از صبح چهل آیت از انفال و در ثانیه سوره از مفصل و نزد امام محمد تطویل رکعت اولی بر ثانیه مستحب ست در تمام نمازها
چنانچه از فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مروی ست و امام ابو حنیفه و ابو یوسف آن را مخصوص بنماز فجر دارند که وقت نوم و
غفلت ست پس تطویل رکعت اولی سبب ادراک جماعت بود در رکعت اولی بخلاف باقی نمازها و ایشان گویند هر دو رکعت برابراند
در استحقاق قرات فلا ترجیح و گویند که آنچه مروی ست از اطالت رکعت اولی محمول ست بر اطالت بثنا و تعوذ و تسمیه و با دون سه آیت
کراهت نیست کذا فی الهدایه و در خلاصه گفته که قول محمد احب ست کذا فی شرح ابن الهمام و نماز صبح از دیگر نمازها اطول کذا روی اکرچه
در فجر و ظهر جمیعاً قرات دراز کردی و از طوال مفصل خواندی با وجود آن در فجر دراز تر کردی و سوره اطول خواندی و سببش
همان تواند بود که در تطویل رکعت اولی از احادیث مفهوم شد از قصد تکثیر جماعت و اراده دریافت مردم رکعت اول را با بودن
وقت صبح وقت قیام از نوم و ترودمش کسل و فتور و استعداد مقدمات طهارت و از آن روی که نزول اسرار ربانی و ورود انوار رحمت
رحمانی در ثلث آخر شب میباشد و دعا و عبادت در آن وقت باجابت و قبول اقرب ست و آن نزول تا انقضای صلوة صبح باقی
میماند و بعض میگویند تا طلوع فجر و هر دو مروی ست و نکته تطویل فجر بر قول اول ظاهر ست و بر قول ثانی باعتبار آنکه قرب آن وقت
بنا اثری بخواهد بود و تطویل مستلزم تعجیل ست کما لا یخفی و بعض مشایخ گویند سر در تطویل نماز فجر آن بوده باشد که چون در عدد رکعات
نماز صبح نقصی بود تطویل آن را بدل تکمیل آن ساخت با وجود وسعت وقت و فضیلت آن تا نگویند که بدین وجه بایستی که قرات مغرب
دراز تر بودی از سه نماز دیگر خصوصاً بر آنچه مختار نزد اکثر ائمه است که شفق عبارت از حمره ست یا سبب تطویل صلوة صبح آن
بود که بعد از استراحت و خواب شب واقع ست و تقصیری در خدمت واقع شده و کدورتی و زنگی بر آئینه دل نشسته پس
تطویل آن تلافی و تدارک این تقصیر و ازاله این کدورت و زنگ بود یا سبب آن بود که چون هنوز اشتغال با مور معاش و اسباب دنیوی
نشده و در وقتی ست که دل باز آن قاری و گوش وی و مستمعان موافق و مواطی بود فاتبا اگرچه در بعض اوقات طریان و تطرق
فتور و کسل نیز احتمال دارد و فهم و تدبر در قرآن عظیم در وقت مواطات قلب و جوارح آسان تر لاجرم اهتمام و عنایت تمام بتطویل و
تکمیل آن متعین شد و نیز حصول نعمت ایقاظ و احیاء و روح به بدن باعث ست بر مزید شکر و اقامت طاعت و خدمت و نیز چون
در اول روز تکمیل و استحکام یافت بحکم من اشرقت بدایته اشرقت نهایته در تمام آن نیز همچنین خواهد بود و در حقیقت آن تلقین تعلیم ست

رواست والله اعلم **فصل** در کیفیت رکوع چون از قراءت فارغ شدی زمانی اندک خاموش شدی این همان سکتهٔ ثالثه است که
در بعض روایات آمده است و سابقاً گفت که در غایت لطف و اندکی بود آنگاه تکبیر گفتی و هر دو دست برداشتی چنانکه در تکبیر
اولی برمیداشت و درین جا سخن ست که در آخر بحث گفته شود و در رکوع شدی عبارت مصنف محتمل ست که تکبیر در حالت قیام
بودی یا وقت انحطاط و عبارات متقدمین حنفیه مختلف افتاده و از بعض چنان مفهوم می شود که تکبیر در حالت قیام گوید پس ازان
برکوع رود و اکثر برآنند که تکبیر نزد انحطاط گوید چنانچه در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر مع الانحطاط مروی ست از
امام محمد که گفت واذا اراد ان یرکع یکبر و ظاهرش در تقدیم تکبیرست بر انحطاط والله اعلم و حدیثی که ترمذی از عبد الله بن مسعود
آورده و گفته حدیث حسن صحیح کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یکبر فی کل خفض ورفع وقیام وقعود و از ابی هریره نیز آورده
که کان یکبر وهو یهوی ظاهر بلکه صریح ست در آنکه تکبیر در وقت انحطاط و فرو رفتن برکوع ست و ظاهر مذهب حنفی و مختار نزد
ایشان نیز همین ست و بعض گفته اند که ابتدای تکبیر نزد انحطاط کند و اتمام آن در رکوع و بزد کف دست را بر زانوها سخت
کردی ظاهر آن ست که این مقتضی تفریج اصابع نیز هست چنانچه مستفاد از حدیث طبرانی در معجم از انس آورده که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود چون رکوع کنی بنه دو دست خود را بر دو زانوی خود و کشاده کن میان انگشتان و دور دار دستها را از دو
پهلوی خود و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریج در حال رکوع و ضم در حال سجود و بحال خود گذاشتن بی تکلف در
ضم و تفریج در حال احرام و تشهد و احادیث در باب گرفتن زانو بدست بسیار آمده و متفق علیه است میان علما و در بعض روایات
آمده که ابن مسعود و بعض اتباع وی تطبیق بدین میکردند و تحقیق آن ست که این در اول بود و بعد ازان منسوخ شد نسائی روایت
کرده از ابن مسعود که گفت تعلیم کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز و چون رکوع کرد تطبیق کرد یعنی خود را در رکبتین خود
و چون این خبر بسعد بن ابی وقاص رسید فرمود راست گفت ما چنین میکردیم بعد ازان امر کرد که نگاه داریم دستها را بر زانوها
شیخ ابن الهمام گفته که اثری که در تطبیق آمده منسوخ ست بآنچه در صحیحین آمده از مصعب بن سعد بن ابی وقاص که گفت نماز گزاردم
من در جنب پدر خود نماز را و تطبیق کردم میان دو کف دست خود و نهادم آنرا میان فخذین خود پس نهی کرد مرا پدر من ازان و گفت
بودیم ما که میکردیم آنرا پس نهی کرده شدیم ازان و امر کرده شدیم که بنهیم دستها را بر زانوها و در سجود دو آرنجها را از پهلو دور
کردی چنانچه در حدیث بخاری و ترمذی آمده که زانوها را بدو کف دست گرفتی و دستها را زه ساختی و از پهلوها دور داشتی
چنانچه از حدیث انس معلوم شد اما ساقین را باید که ایستاده دارد و انحنای آنها شبه قوس چنانچه عامهٔ ناس کنند مکروه
است ذکره ابن الهمام نقلا عن روضة العلماء و پشت را راست کردی چنانکه زرکشی از وابصة بن معبد آورده که گفت دیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چون رکوع کردی برابر داشتی پشت را تا آنکه فرضاً اگر ریخته شدی بر روی قدح آب برآئینه قرار
گرفتی رواه ابن ماجه و در روایت احمد اگر نهاده شدی بر روی قدح آب نریختی و احادیث درین باب بسیارست در جامع الاصول
از حدیث ابی داود و ترمذی و نسائی و در مشکوة از ابن ماجه و دارمی نیز از ابی مسعود انصاری بدری آورده که گفت گفت
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کفایت نمیکند نماز کسی از شما تا آنکه راست کند پشت خود را در رکوع و در حدیث ترمذی سجود
نیز زیادت کرده و گفته که درین باب حدیث از علی بن شیبان و انس و ابی هریره و رفاعه آمده و حدیث ابی مسعود حسن صحیح ست
و گفته که عمل برین ست نزد اهل علم از صحابه و من بعدهم و گفته که شافعی و احمد و اسحق برآنند که هر که اقامت نکند صلبش را در
رکوع و سجود نماز وی فاسد ست از جهت [illegible] اما آنچه زرکشی در شرح کتاب خرقی گفته که مقدار

فرض نزد امام احمد که بی آن نماز درست نبود آن ست که انحنا کند بحیثیتی که ممکن باشد مس رکبتین بیدین زیرا که بی این اسم رکوع اطلاق نمی کنند و گفته که اعتبار بمتوسطان آدمیان ست نه بدراز دستان و کوته دستان و بعضی از ایشان گفته اند که برکوع معتدل اقرب باشد از قیام معتدل و سر را برابر پشت بداشتی نه فرو تر و نه برداشته چنانکه حدیث ابی حمید که جامع ست مر صفت صلوة را و ذکر آن بیاید ترمذی و ابن حبان آورده اند و حکم بصحت آن کرده اند و مسلم نیز از عائشه رض آورده که چون رکوع می کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر نمیداشت سر را و فرو نمی کرد ولیکن میداشت میان هر دو سه بار در رکوع میگفتی سبحان ربی العظیم چنانکه در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از براء بن عازب رض آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در نماز که قرار میگرفت در رکوع و سجود مقدار آنچه بگوید سبحان الله و بحمده سه بار و ذکر عدد ثلاث در احادیث دیگر نیز آمده از امیر المومنین علی رض و در حدیث دیگر از ابی داؤد و دارمی و نسائی و ابن ماجه و ترمذی مطلق آمده بی بیان عدد از حذیفه رض که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم و در سجود سبحان ربی الاعلی و ترمذی و ابن ماجه و ابو داؤد از ابن مسعود رض آورده اند که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون رکوع کند یکی از شما پس گفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم سه بار بتحقیق تمام شد رکوع وی و این ادنی ست و چون سجود کند و گفت در سجود خود سبحان ربی الاعلی سه بار بتحقیق تمام شد سجود وی و این ادنی ست و بیهقی از شافعی آورده که گفت مراد ادنی کمال ست نه ادنی جواز چه اصل جواز بی آن نیز بود و مراد بادنی کمال یعنی ادنی آنچه حاصل شود به تسبیح تحصیل سنت و در شرح ابن الهمام گفته که اگر زیاده بر سه بار گوید افضل ست بعد از آن که وتر بود پنج یا هفت یا نه و گفته اند غایت کمال را حدی نبود و بعضی تا ده گفته و بعضی تا مفضی بخوف سهو نگردد و بعضی قریب بقدر قیام چنانکه بصحت رسیده است از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بعض احیان و این جمله در منفرد بود و امام را رعایت جانب مقتدیان لازم ست و ابو داؤد و نسائی از ابن جبیر آورده اند که گفت شنیدم انس بن مالک را که گفت نگذاردم نماز را پس هیچ یکی که مشابه تر بود در نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از این جوان یعنی عمر بن عبد العزیز و اندازه کردیم ما رکوع و سجود او را بده تسبیح پس آنچه مصنف میگوید که سه بار گفتی اگر تعدیدش آن ست که احیانا این قدر گفتی فلا اشکال و اگر مقصودش آن ست که دائم همچنین بود و مرادش آن باشد از سه بار میگفت و چنان میگفت که اگر اندازه کردندی مقدار آن بودی که کسی ده بار بگوید چنانچه مصنف در آخر کلام نیز اشارتی باین معنی بکند و گاهی با آن یعنی با سبحان ربی العظیم ضم کردی این را که سبحانک اللهم ربنا و بحمدک اللهم اغفرلی بخاری و مسلم از عائشه رض روایت کرده که کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول فی رکوعه و سجوده سبحانک اللهم ربنا و بحمدک اللهم اغفرلی ولیکن ازین حدیث ضم این تسبیح بالتسبیح سابق مفهوم نشده مگر از جای دیگر معلوم شده باشد و با وجود آن ضم این با آن دائم نبودی و لهذا مصنف گفت و گاهی با آن ضم کردی و گفته اند که این تفسیر و امتثال امر قرآن ست فسبح بحمد ربک و استغفره چنانکه تسبیح اول امتثال ا فسبح باسم ربک العظیم ست و گاهی باین اختصار فرمودی چنانچه ظاهر حدیث بخاری و مسلم ست و دراز نمی رکوع نمانها مقدار آن بود که کسی ده بار بگوید سبحان ربی العظیم هرچند آن حضرت سه بار گفتی و سجود همچنین موازنه یعنی مقدار آن بود که کسی ده بار بگوید سبحان ربی الاعلی و چون لضرورت معلوم ست و از آنچه گذشت نیز معلوم شد که قیام در نماز طویل تر از رکوع و سجود و قومه و جلسه بود و بعضی احادیث دلالت دارند بر مساوات یا قرب بمساوات دفع این شبهه را میگوید و اما حدیث براء بن عازب که در صحیحین ست رمقت الصلوة خلف

رسول اللہ دیدم من نماز را پس پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فکان قیامہ فرکوعہ فاعتدالہ فسجدتہ فجلستہ ما بین السجدتین قریبا من السواء یعنی بود قیام او و رکوع او و اعتدال او یعنی قومہ در رکوع و سجود او و نشستن او میان دو سجدہ نزدیک برابری محمول برانست کہ مراد بہ تساوی و توافق و تناسب این امور ست در اصل طول و خفت نہ در مقدار آن یعنی چون قیام طویل بودی رکوع و اعتدال میان رکوع و سجود و جلسہ و بین السجدتین ہمہ طویل بودی و چون قیام خفیف بودی ہمہ خفیف بودی نہ آنکہ ہمہ بمقدار قیام بودی و این تاویل و صرف لفظ از ظاہر متعین ست چہ بیقین معلوم ست از اخبار و روایات کہ واقع نہ چنین بود بدلیل آنکہ گاہ در نماز شام سورۂ اعراف خواندی چنانکہ گذشت پس اگر رکوع و سجود و اعتدال و جلسہ بر قدر آن بودی نماز شام در نیمہ شب تمام شدی تخمینا و در روایتی از بخاری و مسلم و جلستہ ما بین التسلیم والانصراف زیادہ کردہ اگر مصنف آنرا نیز ذکر کردی دعوی لزوم در نیمہ شب تمام شدن نزدیکتر بودی و بس بودہ در اثبات مدعای او کہ میگفت و این در نماز مغرب امکان ندارد و این اشکال بر تقدیری وارد شود کہ مراد براء بن عازب رضی اللہ عنہ دوام و استمرار این فعل بود و الا اگر خبر دہد از آنچہ در بعض صلوۃ و در بعض احیان دیدہ اشکال نبود مگر مصنف اشارت بہمین معنی میکند کہ میگوید اما این مقدار از محقق ست کہ در بعض احیان رکوع و سجود را باجلسہ و اعتدال را نیز نزدیک مقدار قیام کردی چنانکہ در صلوۃ خسوف و کسوف و گاہی در نماز تہجد اما آنچہ غالب بود اعتدال حال بود در رکوع و سجود و قومہ و جلسہ چنانکہ بیان شد و بعضی از شراح آن احادیث را کہ در آن نمازہا ورود یافتہ و بظاہر دلالت بر مساوات آن امور بقیام کردہ نیز بنحوی کہ مصنف حدیث براء بن عازب را تاویل کرد کردہ اند لیکن آنچہ در حدیث نسائی از عوف بن مالک آمدہ فلما رکع مکث قدر سورۃ البقرۃ ویقول فی رکوعہ سبحان ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمۃ و مقرر در روایت وی لبث سورۂ بقرہ بود بظاہر منافات با این تاویل دارد و تحقیق آن ست کہ رکوع و سجود درین نمازہا در بعض احیان نزدیک بقیام بودی چنانکہ مصنف گفت فتدبر واللہ اعلم و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسیار بود کہ در رکوع و ہمچنین در سجود گفتی سبوح قدوس رب الملائکۃ والروح چنانکہ در جامع الاصول از مسلم و ابوداؤد و نسائی از عائشہ رض آوردہ کہ گفت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول فی رکوعہ وسجودہ سبوح قدوس رب الملائکۃ والروح و گاہ گفتی اللھم لک رکعت وبک آمنت ولک خشعت وعلیک توکلت وانت اسلمت خشع لک سمعی وبصری ومخی وعصبی وعظمی اخرجہ النسائی عن محمد بن سلمۃ و گفتن این ادعیہ و تسبیحات با تسبیح معہود در رکوع بود یا بی آن ہر دو احتمال دارد و این در نماز تہجد بودی و در بعض روایات در مطلق تطوع واقع شدہ باین لفظ کان اذا قام یصلی تطوعا یقول مگر آنکہ قیام محمول بر قیام لیل بود و نزد حنفیہ زیادت این دعوات بر تسبیحات چنانکہ در بالا اشارت کردیم مطلقا محمول بر نوافل ست و در فرائض بر قدر مشہور کہ متعارف ست اقتصار کنند و از زیادات منع کنند و از کلام ترمذی نیز ہمچنین معلوم میشود و امثال این میگوید شافعی این را در فرض و نفل میگوید و بعضی از اہل کوفہ میگویند کہ اینہا را در صلوۃ تطوع گوید و در صلوۃ مکتوبہ نگوید و چون سر از رکوع بر آوردی ہر دو دست بر داشتی و گفتی سمع اللہ لمن حمدہ و درین سہ موضع یعنی نزد استفتاح و ہنگام رفتن برکوع و سر برداشتن از رکوع برداشتن دست ثابت شدہ نزد غیر او چنانکہ بیاید و از کثرت رواۃ این معنی بمتواتر ماندہ ہست اگرچہ ہیچ یکی ز الفاظ آن متواتر نیست چہار صد خبر و اثر از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و صحابہ و سلف رضوان اللہ علیہم اجمعین درین باب ورود یافتہ و صحیح شدہ و عشرہ مبشرہ روایت کردہ اند کہ لا یزال حال آن حضرت برین کیفیت بود کہ دستہا درین سہ موضع برمیداشت تا ازین جہان رحلت کرد

غیر ازین چیزی ثابت نشده مصنف اینجا سخن بمبالغه کرده واز حد درگذرانیده واما آنکه گفت لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد واو نسخ بر بسته وحق آن ست که با قطع نظر از کثرت وقلت طرق وروایات اخبار وآثار در هر دو جانب موجود ست پس با رفع وعدم آن باختلاف اوقات هر دو بود یا اول رفع بود ودر آخر منسوخ گشت اکنون دلائل ترک رفع را ذکر کنیم تا حق ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الرکوع ودرین باب حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست خود را تا محاذی میشدند دو شانها را وچون رکوع می کرد بر میداشت سر مبارک خود را از رکوع ودر بعض روایات آمده وکان لا یرفع بین السجدتین وترمذی بعد از روایت این حدیث چنانکه عادت اوست اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابهٔ دیگر کرده وعمل بسیاری از صحابه وتابعین وغیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی وعبد الله وشافعی واحمد واسحاق بران ذکر کرده وتصحیح این حدیث نموده واشارتی برجحان این جانب نموده است ودوم باب من لم یر الرفع الا عند الافتتاح ودرین باب حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما آورده که با یاران خود فرمود بگزارم با شما نماز رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم پس گزارد ابن مسعود نماز را وبر نداشت دو دست خود را مگر در اول بار یعنی برای تکبیر افتتاح ودرین باب گفته که از براء بن عازب نیز آمده وگفته است که حدیث ابن مسعود حسن ست وباین قائل اند کثیری از اهل علم از صحابه وتابعین ومیگوید قول سفیان ثوری واهل کوفه این ست ودر جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داؤد ونسائی وحدیث براء بن عازب را از ابی داؤد نیز آورده گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست خود را تا نزدیک دو گوشش ثم لا یعود وفی روایة ثم لم یرفعهما حتی انصرف وآنکه ابو داؤد گفت این حدیث صحیح نیست احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث واحتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود موافق آنچه ترمذی گفته است وحدیث حسن بخلاف محتج به است چنانکه در مقدمه معلوم شد وامام محمد در موطای خود بعد از روایت حدیث ابن عمر از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین نزد رکوع ونزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض ورفع اما رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار پیش نبود واین قول ابی حنیفه است ودر وی آثار کثیره آمده است بعد از آن عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المومنین علی بن ابی طالب ست بتعدد روایات آورده که وی رفع یدین نمی کرد جز در تکبیر اولی واز ابراهیم نخعی آورده که گفت بر مدار دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی وآورده که روزی نزد نخعی مردی از وائل حضرمی حدیثی روایت کرد که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس دیدم که آنحضرت بر داشت دو دست خود را نزدیک تکبیر اولی ونزد رکوع ونزد سر برداشتن از رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندید آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی ویاد نگرفتند ابن مسعود واصحاب او و ندیدم ونشنیدم آنرا من از هیچ یکی از ایشان وایشان بر نمی داشتند دستهای خود را جز در ابتدای نماز نزد تکبیر واز عبد العزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که بر میداشت دستهارا در اول تکبیر افتتاح وبر نداشت در ما سوای آن واز ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی واز مشکلات آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرده از مجاهد که گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر رض پس نبود که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی واسود روایت کرد که گفت دیدم عمر بن الخطاب رض را بر نمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی وچون عمر وعلی وابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برین باشند وبعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد وسبا آنچه بر خلاف آن نقل کنند اولی واحق بقبول نباشد ودر شرح ابن الهمام از حدیث

دارقطنی وابن عدی از محمد بن جابر از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وابی بکر و عمر پس برنداشتند دستهای خود را مگر نزد استفتاح صلوة ونیز نقل کرده که جمع شد امام ابوحنیفه با اوزاعی بمکه در دار الحناطین پس گفت اوزاعی چرا بر نمیدارید شما دستهای خود را نزد رکوع و سر برداشتن از آن امام ابوحنیفه گفت از آن جهت که بصحت نرسیده ما را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درین باب چیزی پس گفت حدثنی الزهری عن سالم عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان یرفع یدیه اذا افتتح الصلوة وعند الرکوع وعند الرفع منه پس گفت ابوحنیفه حدثنا حماد عن ابراهیم عن علقمة والاسود عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود بشیء من ذلک اوزاعی گفت من از زهری از سالم از ابن عمر رض روایت کنم و تو در برابر آن از حماد از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این اسناد تو با آن اسناد من که علو دارد بکار رسد پس ابوحنیفه گفت حماد افقه از زهری بود و ابراهیم افقه از سالم و علقمه کم از ابن عمر نیست در فقه اگرچه ابن عمر رض را بفضیلت صحبت خصوص باشد و اسود را نیز فضل کثیر است و عبد الله خود عبد الله است یعنی او را بچه وجه توان تعریف کرد که درجه او در فقه و قرب حضرت رسالت مشهور است پس اوزاعی ترجیح حدیث بعلو اسناد کرد و ابوحنیفه بفقه رواة و مذهب وی همین است کما تقرر فی اصول الفقه و در نهایه شرح هدایه میگوید که از عبد الله بن زبیر رض روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذارد در مسجد حرام و بر میداشت دو دست خود را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر این چنین مکن این چیزی است که کرد آن را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن ترک داد یعنی درین حکم در اول بود پس منسوخ شد و گفت ابن مسعود رض برداشت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس رض روایت کرده اند که گفت عشره مبشره بر نمیداشتند دستها را مگر نزد افتتاح و مجاهد از ابن عمر رض که حدیث رفع یدین نزد شافعی از وی مرویست عمل بر خلاف آن روایت کرده و گفت سالها خلف ابن عمر رض نماز گذاردم و هرگز ندیدم که رفع یدین کرده الا نزد افتتاح عمل باین حدیث ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی بر خلاف روایت خود عمل کند عمل باین روایت ساقط گردد انتهی و آنکه طبرانی وغیر وی نقل کرده اند که لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن در صحت وی سخن ست و تحقیق آنست که روایت ترفع الایدی فی سبع مواطن ست بی حصر و آن منافات ندارد در ثبوت رفع در غیر این مواطن کذا قال الشیخ ابن الهمام اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت ست و جماعه از صحابه و من بعدهم خصوصا ابن مسعود و تابعان وی در جانب عدم رفع اند پس اصل آن جز آن نبود که گوییم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوجود آمده و چون علم و فقه ابوحنیفه و اسناد وی منتهی بجانب ابن مسعود و تابعان اوست و طریقه ایشان عدم رفع ست مذهب حنفیه طریقه ایشان آمده و خود بهمین معتمده ایم و علما مذهب ما بهمین قدر اکتفا نکنند و گویند که حکم رفع منسوخ ست چون ابن عمر رض که راوی حدیث رفع ست دید که بعد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عمل بخلاف آن کرده ظاهر شد که عمل برفع منسوخ ست با وجود کثرت روایات و احادیث درین باب والله اعلم وهو الملهم للصواب و شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته که آثار از صحابه و طرق از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار آمده و اعتبار کلام دران واسع ست و قدر محقق بعد از ثبوت همه آن ثبوت یکی ازین دو امر ست از وی صلی الله علیه وآله وسلم رفع و عدم رفع پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود از جهت قیام تعارض و رجحان عدم بجانب مذهب ما است یعنی عدم رفع باینکه بتحقیق معلوم شده است که در زمان ابتدا در حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بود که منسوخ شده است پس بعید نیست که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصا که ثابت شد آنچه معارض وست فتبصر

ظاهر ولو است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد بوی احتمال عدم شرعیت زیرا که وی از جنس آن نمیست که معهود ست در وی عدم
شرعیت بلکه از جنس سکون ست که مطلوب ست در نماز با جماع یعنی خشوع و روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر
کرده شد نزد وی وائل بن حجر که وی دید رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که بر میداشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت
ابراهیم اعرابی که نگذارده با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمازی را مگر همان روز آیا وی اعلم ست از عبدالله و اصحاب وی آیا او یاد
گرفت و ایشان یاد نگرفتند بتحقیق حدیث کردند مرا جماعه بیرون از حد شمار از عبدالله که وی بر داشت دستهارا در ابتداء نماز فقط و
حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و عبدالله عالم ست بشرائع اسلام و حدود وی و متفقد ست مر احوال نبی را صلی الله
علیه وآله وسلم و ملازم ست او را در سفر و حضر و گذارده نماز را با آن حضرت مالا یعد ولا یحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد
از افراد معالجتش پس چاره نیست از قول بسنیت هر دو فعل والله سبحانه اعلم انتهی و چون سر از رکوع بر داشتی تمام راست باستادی
و همچنین بین السجدتین تمام راست بنشستی و میگفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لا تجزی صلوة کفایت نمی کند نمازی که لا یقیم
الرجل فیها راست نگرداند مرد در ان نماز صلبه استخوان صلب خود را فی الرکوع والسجود رواه اصحاب السنن الاربعة والدارقطنی
والبیهقی من حدیث ابن مسعود وقال الترمذی حدیث حسن صحیح مراد قیام بعد از رکوع و جلوس بعد از سجود ست چون این قیام
و جلوس تابع رکوع و سجود اند رعایت فعل در اینها رعایت در رکوع و سجود باشد و احادیث و آثار در رعایت اطمینان و تعدیل
در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار ست قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اسوء السرقة الذی یسرق من صلوته بدترین دزدیها
دزدی کسی ست که میدزدد از نماز خود گفتند یا رسول الله دزدی مرد نماز را چگونه بود فرمود با نکه تمام نکند رکوع و سجود را و عمر بن
الخطاب فرمود هر روی زمین شما نماز ست پس زینت دهید روی دین خود را بالخشوع و حذیفه مردی را دید که نماز گذارد و تمام
نکرد رکوع و سجود چون فارغ شد آن مرد از نماز حذیفه او را بخود طلبید و گفت این چه نماز بود که تو کردی و بحقیقت نماز نکردی
و اگر بمیری تو درین حالت بمیری بر غیر فطرت یعنی غیر دینی که پیدا کرده است پروردگار تعالی محمد را بران دین رواه البخاری
و بخاری و مسلم و غیرهما از ابی هریرة آورده اند که اعرابی بمسجد در آمد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در گوشه مسجد نشسته بود پس
بگذارد آن مرد دو رکعت نماز را و تمام نکرد رکوع و سجود را پس آمد و بر حضرت سلام کرد و آن حضرت رد سلام بروی کرد و فرمود اعاده
کن نماز خود را که نگذارده تو نماز را آن مرد رفت و اعاده کرد باز بر حضرت آمد و سلام کرد باز حضرت فرمود که برگرد و اعاده کن
که تو نماز نکردی سه بار همچنین کرد پس گفت آن مرد سوگند بخدائی که فرستاد ترا بحق من به ازین نتوانم گذارد پس بیاموز مرا
ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را پس آن حضرت بیان وضو و استقبال قبله و قیام و قرأت کرد و فرمود رکوع کن تا قرار
گیری در ان پس بر دار سرت را تا راست برابر شوی همچنین فرمود در سجده و نزد امام ابوحنیفه و محمد اطمینان در رکوع و سجود در
ظاهر روایت تخریج کرخی واجب ست و واجب شود بنسیان آن سجده سهو و تخریج جرجانی سنت اما قومه و جلسه سنت ست
و بعض مالکیه نیز برین اند و در شرح ابن الهمام از فتاوای قاضی خان نقل می کند که در فصل ما یوجب سجود السهو میگوید که
مصلی چون رکوع کرده بر نداشت سر خود را از رکوع و رفت بسجده سهواً جائز ست نماز وی در قول ابی حنیفه و محمد و واجب ست
بروی سجده سهو و میگوید که ازینجا معلوم گردد که قومه و جلسه واجب باشد و میگوید که ممکن ست که حمل کرده شود قول ابی یوسف
که میگوید که اینها همه فرائض اند از هر فرائض عملیه که واجب را شامل است پس مرتفع شود خلاف و میگوید که مقتضای دلیل در هر
یکی از طمانینه و قومه و جلسه وجوب ست انتهی و نزد امام ابی یوسف تعدیل در رکوع و سجود و قیام میان رکوع و سجود و جلسه

بیان نمود تعیین چه فرض ست و مذهب شافعی و امام محمد همین ست و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز واجب ست و تر دیگر
فرض و بر قول ابی سنت و دلیل ابی یوسف و شافعی حدیث آن مردست که امر کرد او را آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باعادهٔ
نماز بترک اطمینان و تعدیل چنانکه گذشت و حدیث مذکور در متن که از ابن مسعود آمده و امام ابو حنیفه و امام محمد گویند حقیقت
رکوع انحناست و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم اینها اجمالی نیست تا محتاج به بیان بود پس فرضیت متعلق
بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تتمیم باشد که بترک آن نماز ناتمام و ناقص گردد و تارک آن آثم و طمانینت دوام ست
بر فعل نه نفس فعل که مطلوب ست و اگر موقوف دارند صحت را بران لازم آید نسخ اطلاق که بقول حق سبحانه ارکعوا واسجدوا ثابت
ست بخبر واحد و آن ممتنع ست و امر باعاده در حدیث رجل هم ازین جهت بود و لهذا در آخر آن حدیث بروایت ابی داؤد و ترمذی
و نسائی واقع شده فاذا فعلت هذا فقد تمت صلوتک و ما انتقصت من هذا فانما انتقصت من صلوتک پس تسمیهٔ وی بنماز و
وصف آن بنقصان نزد فقد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن و الا فرمودی لم تصل و بطل و نال منها پس
معلوم شد که امر باعاده ازجهت آن بود تا نماز وی بوجه کراهیت واقع نشود نه ازجهت بطلان و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودی
بر آنرا نگذاشتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن مرد را که چنین کردی و تقریر نفرمودی او را بران تا آخر نماز
و شمنی از بعض ائمه مذهب حنفیه نقل می کند که هر که ترک کند اعتدال را در رکوع و سجود لازم گردد بروی اعاده و در شرح
ابن الهمام آورده که پرسیده شد محمد از ترک طمانینت گفت می ترسم که جائز نباشد و از سرخسی آمده که گفت هر که ترک کند
اعتدال را لازم ست بروی اعادهٔ نماز و بعضی از مشائخ گفته اند که لازم ست اعاده و واقع از فرض ثانی ست و این
تقاضا می کند عدم سقوط باول و ازین لازم ترک رکن ست نه واجب انتهی و این در تعدیل و اطمینان رکوع و سجود ست
اما در قومه و جلسه میگویند که انتقال از رکنی برکنی مقصود لذاته نبود پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال ازان
بسجود بی رفع ممکن ست بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجدهٔ دوم بی رفع سر و بروایتی از ابو حنیفه سر
از رکوع برداشتن فرض ست اما راست ایستادن فرض نیست و بالجمله فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این ست که دانستی
و قول وی آنکه شنیدی و اختلاف ائمه دیدی بعد ازین مجال مسابلت تنگ ست دیگر تو دانی و آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم چون سر از رکوع برداشتی گاه گفتی ربنا و لک الحمد بواو و گاه گفتی اللهم ربنا لک الحمد بی واو و این هر دو لفظ صحیح شده اما
جمع میان اللهم و واو ثابت نشده و بدون اللهم وجود واو و ترک واو هر دو ثابت و آنچه مصنف آورده و تصحیح نموده بواو
است و زرکشی در شرح رسالهٔ خرقی میگوید که در ربنا لک الحمد اثبات واو و حذف آن هر دو آمده و اثبات ارجح ست چنانکه
در حدیث متفق علیه آمده از حدیث ابو هریره و جائز ست ربنا لک الحمد یعنی بی واو چنانکه در صحیح مسلم ست از حدیث ابی سعید
و اللهم ربنا لک الحمد کما رواه الترمذی من حدیث ابی هریره و صححه انتهی و سیوطی در جمع الجوامع از عبد الرزاق جمع واو با اللهم
نیز آورده و الله اعلم بالصحة و لیکن در بعض روایات صحیح البخاری نیز اللهم بواو ثابت شده و سیوطی در شرح صحیح البخاری بر تصحیح
کرده که روایت کشمیهنی بواو ست با اللهم بدانکه مصنف او را گفت و چون سر از رکوع بر آوردی گفتی سمع الله لمن حمده و
ثنا گفت و چون سر از رکوع برداشتی گفتی ربنا و لک الحمد مقصود آن ست که هر دو ذکر جمع کردی چنانکه از ابی هریره
آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون می ایستاد بنماز تکبیری گفت وقتی که می ایستاد پس تکبیری گفت
وقتیکه برکوع میرفت پس میگفت سمع الله لمن حمده وقتیکه برمیداشت صلب خود را از رکوع پس می گفت و حال آنکه

قائم ست ربنا ولک الحمد پس تکبیر میگفت و فتیکه می افتاد برای سجده الحدیث ازین حدیث جمع بین الذکرین ثابت شود ولیکن تسمیع در حال انتقال و تحمید در حال قیام و موافق این ذکر کرده در جامع ترتاشی و نیز ذکر کرده که اگر تسمیع نکرد در حالت رفع نیارد او را در حالت استوا و بعض گفته اند بیارد و بهر دو را کذا فی شرح ابن الهمام و بحدیث مذکور قائل شده امام ابو یوسف و محمد بجمع امام میان تسمیع و تحمید و مختار طحاوی نیز همین ست و روایتی از امام ابو حنیفه نیز و لیکن بگوید تحمید را آهسته در نفس خود و مذهب امام ابو حنیفه آن ست که امام سمع الله لمن حمده گوید و مقتدی ربنا لک الحمد و مذهب امام مالک و روایتی از احمد نیز همین ست از جهت حدیثی صحیح که اصحاب کتب سته الا ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند که چون گوید امام سمع الله لمن حمده و بگویید ربنا لک الحمد و این قسمت ست و قسمت منافی شرکت و لهذا نمی آید مقتدی تسمیع را و آنچه ابو هریره روایت کرده محمول ست بر حالت انفراد که منفرد جمع می کند علی الاصح و اکتفا بتسمیع یا بتحمید نیز مروی ست کذا فی الهدایه و عادت و طریقه شریف تطویل این رکن بود یعنی سر از رکوع برداشتن و تسمیه اوی برکن اشارت ست بفرضیت وی چنانکه مذهب ابی یوسف و شافعی و احمد ست یا بنا بر مسامحه است بمقدار رکوع غالبا و چون حکم رکوع و سجود و قومه و جلسه یکی آمده است لاجرم تطویل جلسه نیز بمقدار سجود خواهد بود گاهی جمع کردی میان تسمیع و تحمید با زیادت اذکار دیگر و گفتی سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد ملاء السموات و ملاء الارض و ملاء ما شئت من شئ بعد انت اهل الثناء و المجد احق ما قال العبد و کلنا لک عبد لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع ذا الجد منک الجد و در بعض روایات خواندن این دعا بی سمع الله لمن حمده نیز آمده چنانکه مسلم و نسائی از ابن عباس آورده اند و گاه گفتی اللهم اغسلنی من خطایای بالماء و الثلج و البرد و فی روایة اللهم طهرنی بالثلج و البرد و الماء البارد و نقنی من الذنوب و الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس و باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق و المغرب و روایات در جمع و تفریق این ادعیه مختلف آمده است چنانکه در جامع الاصول مذکور ست و گاه گفتی لربی الحمد لربی الحمد و تکرار کردی تا بمقدار رکوع شدی اگرچه آن رکوع طویل بودی و نزدیک بقیام بودی که در وی قرات سوره بقره کردی چنانکه در تهجد آمده است و گاه چندان در اعتدال یعنی سر برداشتن از رکوع و اعتدال در کلام مصنف بهمین معنی واقع ست تطویل کردی که جماعت گمان بردندی که مگر فراموش کرده و در سجود یعنی سر برداشتن از سجود و جلسه بین السجدتین همچنین گاه چندان تطویل کردی که ماموماان گمان نسیان بردندی چنانچه در جامع الاصول درین معنی حدیث انس از بخاری و مسلم و ابی داؤد آورده و عادتی که صحیح شده از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در رکوع و سجود با توابع آن از قومه و جلسه این بود که مذکور شد از اعتدال و مبالغه در رکوع و سجود و قیام بعد از رکوع و جلسه بین السجدتین و تسویه میان اینها و حدیث براء بن عازب که در صحیحین ست که میگوید کان رکوعه و سجوده بود در رکوع آنحضرت و سجود وی صلی الله علیه و آله و سلم و بین السجدتین و جلسه وی میان دو سجده و اذا رفع راسه من الرکوع قیام وی چون برمیداشت سر مبارک خود را از رکوع ما خلا القیام و القعود مگر قیام او برای قرات و قعود وی برای تشهد قریبا من السواء نزدیک برابری صریح ست در آنکه رکوع و سجود و قومه و جلسه با همدیگر قریب بمساوات بودند مگر قیام قرات و قعود تشهد که با این ارکان نسبت قرب مساوات نداشتند اما آنکه چه نسبت داشتند غیر نسبت قرب مساوات از طول و قصر و آنکه نسبت میان این دو رکن با یکدیگر چه بود ازان ساکت ست و لیعرج حدیث چیزی معلوم نگردد و اما نظر بواقع و شهرت علم بدان مقرر ست که آن دو رکن اطول بود ازین ارکان و قیام اطول بود از قعود پس آنچه مصنف میگوید که این حدیث صریح ست در آنکه تسویه میفرمود میان قیام قرات و قعود تشهد در اطالت محل نظر ست و لیکن صحیح است در آنکه تسویه میفرمود میان سائر ارکان مذکوره در تطویل و تقصیر فافهم و از آنچه گفته شد معلوم گشت که مراد بقیام درین حدیث قیام

بعد که ساعت غنیمت الااسنی اند تخفیف وتقصیر این بود کن که اعتدال ست و جلسهٔ میان دو سجده نیز از موکدات ارکان است چه بیت تناسل ایشان در طاعت
وعبادت و تهاون باحکام سنت و اعانت ایشان در دین و دولت ولیس بهذا اول قار ورة کسرت فی الاسلام واز عادات جوی تسیت
بهیچ وجه و بهیچ وقت والله یقول الحق وهو یهدی السبیل **فصل فی کیفیة السجود** چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسجود رفتی
دستها بمنا کبی چنانکه نزد رفتن برکوع وسر برداشتن ازان برداشتی و در بالا گفت که درین سه موضع دست برداشتن ثابت شده
وغیر این ثابت نشده و در حدیث ابن عمر که در صحیحین ست آمده وکان لا یرفع بین السجدتین و در بعض روایات رفع یدین نزد رفتن
بسجود و سر برداشتن از سجود و نزد برخاستن از سجده نیز آمده است ولیکن بصحت نرسیده و در روایات دیگر نفی آن نیز وارد یافته
اما نزد قیام از تشهد برای رکعت سوم نیز رفع یدین آمده چنانچه بیاید مقصود آنان که مصنف گفت که در غیر این سه موضع ثابت نشده
آن ست که در یک رکعت درین سه موضع ست ولیس و آنچه در بعض احادیث آمده که کان یرفع یدیه بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
که بر میداشت دو دست خود را فی کل خفض ورفع در هر پستی و بلندی یعنی در هر جا که بجانب سفل میرفت چنانکه برکوع وسجود رفتن و هر جاکه
بجانب علو میرفت چنانکه سر از رکوع وسجود برداشتن سهو ست از راوی که رفع بجای تکبیر نهاده است روایت صحیح این ست که کان یکبر
فی کل خفض ورفع ذکر تکبیر در احادیث بسیار ست بخلاف رفع که جز در یکجا نیامده و میگویند که آن بصحت نرسیده است و چون بسجود
رفتی زانوها را پیش از دستها بزمین نهادی و بعد ازان دستها را بنهادی و بعد ازان پیشانی و بینی به ترتیب بدن که هر عضو که نسبت
قرب بزمین دارند اول زانو پس ازان دست پس ازان پیشانی و بینی و درین دو عضو ترتیب نیست و حکم یک عضو دارند و در نهادن
روی داخل اند و نهادن هر دو یکبار بود و در کلام مصنف اشارت ست باین معنی و در کتب حنفیه در ترتیب این دو عضو نیز
سخن رفته است بعضی گویند که بینی پیشتر نهد که اقرب ست بزمین و در قول وی بترتیب بدن اشارت ست بفقاهت حدیث و بیان
حکمت وی و چون درباب این ترتیب ائمهٔ حدیث اختلافی دارند محتاج شد بتعلیل و استدلال در ترجیح مختار خود بر خلاف آن
بدانکه ترمذی و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و دارمی از حدیث وائل بن حجر روایت کرده اند که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و
آله وسلم چون بسجده میرفت می نهاد دو زانوی خود را پیش از دو دست و چون بر میخاست بر میداشت دو دست خود را پیش از دو زانو
و در روایتی از ابی داؤد آمده که گفت چون بسجده میرفت می افتاد دو زانوهای وی صلی الله علیه وآله وسلم پیش ازانکه افتد دو کف وی
و اگرچه ترمذی در اسناد این حدیث سخن کرده ولیکن گفته عمل اکثر اهل علم بهمین ست و زرکشی گفته که روایت کرده او را حاکم و گفته
صحیح علی شرط مسلم و مذهب امام ابوحنیفه و شافعی و احمد همین ست و مذهب امام مالک و اوزاعی تقدیم وضع یدین ست بر
رکبتین و از امام احمد نیز روایتی آمده و بعضی گفته که اگر وضع رکبتین اولا بروی عسیر بود بجهت پوشیدن موزه یا غیر آن بنهد
دستها را اولا و ابو داؤد و نسائی و دارمی از حدیث ابی هریره آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون سجده
کند یکی از شما باید که نشیند چنانکه می نشیند شتر و باید که بنهد دو دست خود را پیش از دو زانوی خود امر کرد بنهادن دو دست پیش
از دو زانو و این حجت مالک و اوزاعی و احمد ست بر روایتی و اکثر علما عمل بحدیث وائل بن حجر گرفته اند که زانوها را پیش از دستها
باید نهاد و گفته اند که حدیث وائل اثبت و اصح ست و چون دو حدیث متخالف و متضاد آمد چاره نبود جز آنکه اخذ بآن نمایند
که اقوی و اثبت از آنها بود و مصنف در حدیث ابی هریره طعن میکند و میگوید اما حدیث ابو هریره که روایت میکنند از حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود اذا سجد احدکم فلا یبرک کما یبرک البعیر ولیضع یدیه قبل رکبتیه همانا وهمی ست از بعض
رواة چه اول حدیث که نهی ست از برک بعیر مناقض آخر ست که امر ست بوضع یدین پیش از رکبتین زیرا که اگر دستها را پیشتر اتا...

زانوها مهند بروک بعیر باشد زیرا که بعیر در گاه بروک اول دستها را می نهد پس نهی از بروک متناقض و منافی امر بوضع یدین پیش از رکبتین باشد پس ظاهر بلکه متعین ست و لیقع تصحیف و تحریف واقع ست پس موافق گردد با حدیث وائل بن حجر فلا خلاف و تورپشتی در شرح مصابیح ازین جواب داده و گفته است که رکبه از انسان در پاهای او باشد و از چار پایان در دستها پس چون بنهد آدمی زانوها را پیش از دستها مثل بعیر باشد که بروک میکند به رکبتین خود پس گو یا صورت بروک که از انسان متصورست بوضع زانوها ست پیش از یدین چنانچه از بعیر بوضع یدین است پس وضع رکبتین پیش از یدین منهی عنه بود و عکس آن مامور به و نهی از بروک مخالف نباشد امر بوضع یدین قبل رکبتین را و اول حدیث منافی آخر او نباید و این حدیث از نسبت وهم سالم ماند و معارض شد با حدیث وائل بن حجر و چون حدیث وائل اثبت و اقوی ست از حدیث ابی هریره عمل کردیم بدان و مصنف رد این جواب میگوید که و آنکه میگوید که رکبه بعیر در دست ست وهم و غلط و مخالف قول اهل لغت ست و در قاموس لغت که اشهر تصانیف اوست میگوید الرکبة بالضم موصل ما بین اسافل اطراف الفخذ و اعالی الساق و شک نیست که فخذ و ساق در پای باشد نه در دست و با قطع نظر ازان صواب آن ست که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نهی میفرمود از تشبیه بحیوانات و میگفت بروک بعیر مکنید یعنی همچنانکه بعیر در نشستن اول دستهای نهد شما نیز همچنین مکنید بلکه زانوها پیش از دستها بنهید بر خلاف آن و گواه بر حدیث ترمذی که از ابی هریره آورده که آن حضرت بطریق انکار فرمود صلی الله علیه و آله وسلم قصد می کند یکی از شما پس بروک میکند در نماز خود همچو بروک جمل یعنی ما رد که می نهد در نشستن اول دستها را و باین تقریر احتیاج برد و تخطئه آن قائل در بودن رکبه بعیر در دست نیست بلکه مراد آن باشد که دستها پیش از زانوها بنهید چنانکه بعیر در حالت بروک نهد گو رکبتین بعیر در دست او باشد و رکبتین انسان در زانوها و لیکن مقصود مصنف ازرد بیان واقع ست که رکبتین بعیر در پا باشد نه در دست فافهم و همچنین التفات روباه مکنید که عادتش نگاه کردن ست بیمین و شمال و احادیث درین باب آمده و ذکر آن بیاید ان شاء الله تعالی و همچنین افتراش سبع که گسترانیدن ذراعین ست بر زمین و در بعض روایات افتراش بسین مهمله نیز واقع شده که افتراش بمعجمه مقدمه اوست و اقعای کلب که عادت نشستن سگ ست سرینها را بر زمین نهد و دستها را استاده کند چنانکه در مسند احمد از ابی هریره رضی الله عنه آمده که گفت نهی میکرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از سه چیز در نماز از نقر مثل نقر خروس و اقعا مثل اقعای کلب و التفات مثل التفات الثعلب و مروی ست از امیر المومنین علی علیه السلام که گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یا علی من دوست میدارم مر ترا آنچه دوست میدارم مر خود را و کرده میدارم ترا آنچه کرده میدارم مر خود را اقعا مکن در میان سجدتین رواه الترمذی فی جامعه غایت آنکه اقعاء در کلب بر نصب یدین باشد و در آدمی بنصب رکبتین کذا فی بعض الشروح و ترمذی بعد از عقد باب در کراهت اقعاء در سجود و ایراد حدیث علی و تضعیف بعض رواة وی بابی دیگر در رخصت اقعاء آورده و حدیثی از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که گفت آن سنت پیغمبر شماست صلی الله علیه و آله وسلم و گفته که بعض اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باکی نمیدارند در اقعاء و این قول بعض اهل مکه است از اهل فقه و علم و اکثر اهل علم مکروه میدارند اقعا را میان سجدتین انتهی و آن الهمام گفت که بیهقی روایت کرده از ابن عمر و ابن الزبیر که ایشان اقعا میکردند و گفته که اقعاء بر دو نوع ست یکی مستحب ست که بنهد سرینها را بر پاشنها و زانوها را بر زمین و مروی از عبادله این ست و منهی آن ست که بنهد سرینها را و هر دو دست را بر زمین و ایستاده کند ساقین را و نقر غراب یعنی نول زدن زاغ کنایه از ترک تعدیل و اطمینان در سجدتین ست و در بعض احادیث نقر خروس آمده چنانکه گفت و رفع یدین در گاه سلام باز دادن همچو اذناب اسپان شموس که مانع آیند از سواری دادن و سرکشی کنند نزد سواری و دم ها

بجنبانند فی القاموس شمس الفرس شموسا وشماسا فهو شامس وشموس منع ظهره میگفت ازین جمیع مذکورات محترز و مجتنب باشید و اکثر
مصنفین نهی از رفع یدین بمثل اذناب اسپان شموس را حمل کرده بر برداشتن دستها نزد سلام و اشارت کردن بدان چنانچه بعض
محدثان دیگر بهمین رفته اند و ظاهر از تشبیه باذناب اسپان شموس نیز همین ست و بعضی این را حمل کنند بر نهی از رفع یدین در
صلوة در غیر حالت تکبیر احرام چنانکه مذهب حنفی ست و اصل این حدیث در صحیح مسلم ست از تمیم بن طرفه از جابر بن سمره گفت بیرون
آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت چه شد مرا که می بینم شما را یعنی عجب دارم که بر میدارید دستهای خود را گویا
دمهای اسپان شموس ست ساکت باشید در نماز و عبد الله بن قبطیه گفت شنیدم جابر بن سمره را که می گفت بودیم ما چون
میگذاردیم نماز را خلف پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم می گفتیم السلام علیکم السلام علیکم و اشارت کرد جابر برای نمودن بیرون شدن
دستها بدست خود بدو جانب و گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چه شده است این جماعه را که می گردانند
دستهای خود را گویا اذناب اسپان شموس ست بس ست یکی از شما را که بنهد دست خود را بر ران خود پس تر سلام دهد
برادران خود را از آنجا که بر یمین او بند و بر شمال او و ازین حدیث معلوم شود که محمل حدیث بران ست که مصنف کرده
بعض گفته اند که ظاهر آن ست که حدیث تمیم بن طرفه و حدیث عبد الله بن قبطیه هر یک حدیثی علیحده است زیرا که رافع ید
را در حالت تسلیم نتوان گفت که ساکت باش در نماز چه وی باین فعل بیرون می آید از نماز پس محمل حدیث تمیم رفع یدین
در غیر حالت احرام بود و حدیث عبد الله در رفع آنها در حالت سلام والله اعلم و مصنف جواب دیگر میدهد از معارضه
حدیث ابی هریره با حدیث وائل بن حجر در نهادن زانوها پیش از دستها و ترجیح میکند حدیث وائل را با آنکه حدیث ابی هریره
مضطرب ست زیرا که در روایت دیگر از ابی هریره آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اذا سجد احدکم چون سجده کند یکی
از شما فلیبدا برکبتیه پس گو ابتدا کند بنهادن دو زانو بر زمین ولا یبرک بروک الجمل و نه نشیند مثل نشستن شتر که دستها را
پیش از زانوها نهد و این روایت مؤید و معاضد حدیث وائل بن حجر ست و در صحیح ابن خزیمه نیز موافق حدیث وائل بن حجر آمده
که کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا سجد بدا برکبتیه قبل یدیه و در روایت سعد بن ابی وقاص آمده رواه ابن ابی شیبه
والبیهقی فی السنن وضعفه کذا فی جمع الجوامع للسیوطی کنا نضع الیدین بودیم ما که می نهادیم دو دست را در وقت رفتن بسجده قبل
الرکبتین پیش از دو زانو فامرنا پس امر کرده شدیم بعد از آن بالرکبتین قبل الیدین به نهادن دو زانو پیش از دو دست و این دلالت
دارد که وضع یدین پیش از رکبتین مشروع بود و لیکن منسوخ شد و در روایت دیگر از ابی هریره نیز مبنی برین ست والا لازم
آید تکرار نسخ و لا دلیل علیه و بعضی از شراح مصابیح منع کرده اند دلالت این عبارت را که بودیم که چنین میکردیم پس مامور
شدیم بچنین بر نسخ از جهت احتمال آنکه شاید اول الی امر و لطریق عادت بوده باشد نعم اگر گوید مامور بودیم بچنین پس نهی کرده
شدیم از آن یا مامور شدیم بخلاف آن مفهوم میشود نسخ مگر بگفتند و بیشتر علما برانند یعنی بر تقدیم وضع رکبتین بر وضع یدین
و این نیز نوعی اشارت ست بتقویت و ترجیح حدیث وائل و آنچه موافق اوست الا امام مالک و اوزاعی که مذهب ایشان
وضع یدین ست پیش از رکبتین و الا امام احمد در روایتی و مذهب مشهور وی موافق اکثر علماست و الا طائفه از ائمه حدیث
که ایشان نیز بوضع یدین پیش از رکبتین رفته اند عملا بحدیث ابی هریره که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر کور یعنی بر دور عمامه
هرگز سجده نکرده و در هدایه گفته که اگر سجده بر کور عمامه کند جائز ست و هیچ ذکر کراهت نکرده و در زاد در باب مکروهات
نیز نشمرده و گفته که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سجده کرده است بر کور عمامه خود و شمنی آنرا در مکروهات آورده و گفته و لیکن

مانع نماز نیست زیرا که اگر برانچه از دستار جدا شده و گشاده گشته است سجده کند جائز بود باتفاق پس باین قیاس اگر برانچه
متصل ست بوی نیز واقع شود هم درست باشد و گفته که حافظ ابو القاسم در کتاب فوائد از ابن عمر رض آورده که گفت سجده میکرد
آن حضرت بر کور عمامه خود و گفته اگر این حدیث صحیح ست پس وقوع آن از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نزد ضرورت
خواهد بود چه صدور فعل مکروه از حضرت رسالت جائز نبود و شیخ ابن الهمام گفته که ابو نعیم در حلیه از روایت ابراهیم بن
ادهم از پدر رض از سعید بن جبیر از ابن عباس رض آورده که گفت سجده میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر کور عمامه خود
وطبرانی در اوسط از عبد الله بن ابی اوفی رض آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که سجده میکرد بر کور
عمامه خود و روایت کرد آنرا ابن عدی در کامل از حدیث جابر رض و بیهقی در سنن خود از حسن آورده که گفت سجده میکردند بعضی
از اصحاب بر عمامه خود و بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آورده که حسن گفته که بودند قوم که سجده میکردند بر عمامه و کلاه و حدیث
ابن عمر رض ناکرشمنی آورده و ابن همام نیز از جهان کتاب باسندش آورده و لیکن از تجنیس آورده که گفت مکروه است والله اعلم
تنبیه سجده بر زیادتی جامه نیز جائز ست و حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه رض آنرا میکردند بجهت گرمی و
سردی زمین و احادیث صحیحه درین باب در کتب ستة آمده و احمد و اسحق و ابو یعلی و طبرانی و غیر ایشان آنرا روایت کرده اند
والبته حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم نزد سجود جبهه را بر خاک نهادی و چیزی در زمین و جبین مبارکش حائل
نبودی و دیگرانرا نیز بدان امر استحباب فرمودی و در حدیث آمده یا افلح ترب وجهک رواه الترمذی عن ام سلمة و در
حدیث آخر تمسحوا بالارض فانها بکم برة و چندان مبالغه کردی در نهادن جبهه بر خاک که گاهی بر گل و آب سجده کردی
چنانکه بخاری و مسلم از ابی سعید خدری آورده اند که یکشبی باران باریده بود و چون سقف مسجد از شاخهای خرما بود بچکید
پس دید دو چشم من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که بر جبهه مبارک وی بجهت سجود اثر آب و گل بود و آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم دران شب شب قدر را در خواب دیده بود و دیده خود را که سجده میکند در آب و گل و صباحش این واقعه بوجود
آمده بود و آن در صبح شب بیست و یکم رمضان و مصنف باید که بجای لفظ البته اکثر و اغلب و مانند آن گفتی تا راست
آمدی قول وی که گفت و گاه بر سجاده حصیر از سعف یعنی از برگ درخت خرما ساخته سجده میکرد چنانکه در صحیح بخاری از
انس رض آمده که روزی آن حضرت بخانه ما آمد پس گسترانیدیم برای وی خمره که در خانه ما بود و نماز کرد بران و اقتدا کردم من
و یتیمی که در خانه ما بود و خمره بضم خای معجمه و سکون میم سجاده صغیر از برگ خرما را گویند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را نیز
خمره در خانه خود بود که گاهی بران نماز میکرد چنانکه این نیز در صحیح بخاری و جامع ترمذی مذکور ست و گاه بر پوست دباغت
کرده سجده میکرد و چون سجده کردی پیشانی و بینی را تمام یعنی هر دو را بمبالغه بر زمین نهادی چنانکه در جامع الاصول از روایت
مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از عباس رض بن عبد المطلب آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم
که گفت چون سجده میکند بنده سجده میکند با وی هفت عضو روی وی و دو کف دست وی و دو زانو وی و دو قدم وی و از حدیث
ابن عباس رض نیز از روایت کتب ستة الا موطا آورده که امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که سجده کنیم بر هفت عضو
ولیکن بجای روی جبهه ذکر کرده و در روایتی آمده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر کرده شده ایم ما که سجده کنیم بر
هفت عضو و در روایتی هفت استخوان و در روایتی آمده که بعد از ذکر هفت عضو ذکر کرد جبهه را و اشارت کرد بدست
مبارک بر بینی مبارک بعد ازان فرمود الیدین و الرکبتین و اطراف القدمین و آنرا ابی داود و نسائی از ابی سعید خدری رض

آورده اند که دیده شد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بر جبهه و بینی مبارک وی اثر گل بود بجهت سجده که کرده بود در نماز گفته اند
حدیث پاره ایست از حدیثی که بخاری و مسلم و شروط او در ذکر لیلة القدر آورده اند و در حدیث ابی داود و نسائی و ترمذی آمده که
چون سجده میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم می نهاد انف و جبهه را و در روایت ابی یعلی و طبرانی آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم می نهاد انف را بر زمین با جبهه و در صحیح بخاری از حدیث ابی حمید ساعدی آمده که پیغمبر سجده کرد و محکم کرد انف و جبهه را
بر زمین و بالجمله معلوم شد که سجده بر جبهه و انف بود و نیز معلوم شد که این هر دو یک عضو اند از اعضای سجده و حقیقت عضو همان جبهه
است و جبهه و انف بهمه جزو وی که سجده بر وجه با آنهاست و ترمذی گوید عمل نزد اهل علم بر آن ست که سجده کند بر جبهه و انف هر دو و اگر
بر جبهه تنها کند بی انف قومی از اهل علم گویند کفایت است و اکثر برآنند که کفایت نکند و جائز نیست انتهی و در بعض احادیث بر اقتصار
بر جبهه تشدیدی نیز واقع شده و مذهب حنفیه آن ست که اولی و افضل سجده بجبهه و انف بود اما اگر اقتصار بیکی ازین دو کند نیز
جائز ست پس اگر بجبهه کند تنها جائز ست نزد امام ابو حنیفه و صاحبین جمیعا و در روایتی بی کراهت و در روایتی بکراهت و اگر بانف کند
تنها جائز نیست نزد صاحبین اما ابو حنیفه نیز همچنین روایت کرده اند و بروایتی از وی جائز بود و لیکن بکراهت و دلیلش آن ست که
انچه مشهور ست در احادیث ذکر وجه است پس سجده عبارت از روی نهادن بود بر زمین و نهادن تمام روی ممکن نیست چه جبهه و
انف بجهت بلندی آنها مانع اند از آن پس مامور نهادن جزوی از وجه باشد و وجه چند جزو دارد جبهه و انف و خدین و ذقن و وضع
خدین و ذقن جائز نباشد از جهت تعیین شارع جبهه و انف را و نیز وضع خدین بی انحراف از قبله نباشد و وضع ذقن در عرف علامت
تعظیم نبود پس متعین شد جبهه و انف اگر بهر دو کند بی شک اولی و افضل باشد و اگر بجبهه تنها کند نیز درست بود از جهت ذکر
او در احادیث استقلالا و اگر بانف تنها کند نیز صورت جوازی داشته باشد از جهت بودن وی جزو وجه اما وضع یدین
و رکبتین نزد حنفیه سنت ست از جهت تحقق سجود بی آن و مراد بامر شامل وجوب و ندب ست که طلب باشد و مختار فقیه ابی
اللیث آن ست که مصلی چون ننهد رکبتین بر زمین کفایت نمیکند و لهذا ذکر کرده است روایت عدم وجوب طهارت مکان
رکبتین را در نماز و مقتضای این افتراض ست کذا فی شرح ابن الهمام و اما وضع قدمین قدوری گفته است که فرض
است در سجود کذا فی العنایة زیرا که سجود با رفع قدمین اشبه است بتلاعب نه تعظیم و اجلال و کفایت میکند وضع اصبع واحد
و اگر یک قدم بنهد و دیگری را بردارد جائز ست با کراهت کذا فی شرح ابن الهمام و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت سجده
دستها از پهلو با دور کردی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم آمده که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون سجده میکرد گشاده میداشت
دو دست خود را تا آنکه ظاهر میشد بیاض ابطین وی صلی الله علیه وآله وسلم و بازوها را و شکم را از رانها نیز دور داشتی و یکدیگر فرجه گذاشتی که
بزغاله اگر خواستی از میان میتوانست گذشتی چنانکه در حدیث ابی داود و مسلم و حاکم و طبرانی آمده است و کفهای دست را برابر دوشها بر زمین نهادی
چنانکه در حدیث ترمذی آمده و گاه وضع کفین حذاء منکبین و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که براء بن عازب را پرسیدند که کجا می نهاد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم روی مبارک خود را وقتیکه سجده میکرد گفت میان دو کف دست خود و ظاهر این حدیث نهادن کفهای دست ست
برابر گوشها چنانچه مذهب حنفی ست و لهذا ترمذی بعد از ذکر این حدیث گفته است که همین ست مختار نزد اهل علم که دو دست نزدیک بدو گوش
باشد و در بعض حواشی شرح وقایه مذکور ست که مراد بوضع یدین حذاء اذنین وضع ابهامین ست حذاء آنها و این جمع میشود بحدیث کفین
حذاء منکبین کما لا یخفی و وی فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای تعلیم سجده [illegible] اذا سجدت وقتیکه سجده کنی فضع کفیک
پس بنه هر دو کف دست خود را بر زمین و ارفع مرفقیک و بردار مرفقین خود را چنانکه گفته شد و انگشتان را در حالت رکوع گشاده داشتی

و زانوها را با آن نکلم کرسی و در سجود فراهم آوردی و در سجود سبحان ربی الاعلی گفتی سه بار و دیگر اذکار نیز از آن یعنی گفتن سبحان ربی الاعلی
سه بار فرمودی شرح این در بیان رکوع گذشت و بعد از آن گفتی سبحانک اللهم ربنا و بحمدک اللهم اغفر لی سبوح قدوس رب الملائکة
والروح سبحانک و بحمدک لا اله الا انت اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت سجد وجهی للذی خلقه و صوره و
شق سمعه و بصره تبارک الله احسن الخالقین اللهم اغفر لی ذنبی کله دقه و جله اوله و آخره علانیته و سره اللهم اغفر لی خطیئتی و
جهلی و اسرافی فی امری و ما انت اعلم به منی اللهم اغفر لی جدی و هزلی و خطائی و عمدی و کل ذلک عندی اللهم اغفر لی ما قدمت
و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت انت الهی لا اله الا انت و گاه می گفت با این دعای مذکور یا بی آن اللهم اجعل فی قلبی نورا
و فی سمعی نورا و فی بصری نورا و عن یمینی نورا و عن شمالی نورا و امامی نورا و خلفی نورا و فوقی نورا و تحتی نورا و اجعل لی نورا
و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تاکید فرمودی در اجتهاد در دعا نمودن در حالت سجود و می فرمود که سزاوارست که دعای
ساجد آن مستجاب شود و این مضمون جزو حدیثی ست که مسلم و ابی داؤد و نسائی از ابن عباس رض آورده اند که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در مرض موت روزی پرده برداشت و بیرون آمد و مردم صفها راست کرده خلف ابوبکر صدیق رض
در نماز استاده بودند فرمود ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رؤیای صالحه که بیند او را مسلمانی یا نموده شود
دیگری برای وی دانا و آگاه باشید که من نهی کرده شده ام از آنکه بخوانم قرآن را در رکوع و سجود اما رکوع پس تعظیم کنید
در وی پروردگارتان را تعالی شانه و اما سجود پس اجتهاد کنید در دعا زیرا که سزاوارست که استجابت کرده شود شما را و ترغیب
بر دعا در سجود در احادیث بسیار واقع شده و دعا خواندن بود مر خدا را جل و علا و آن بر دو نوع ست دعای ثنا و تمجید و تکبیر
و تقدیس که بخواند بنده مر پروردگار را بحمد و ثنا و ستایش کند درگاه عزت او را تعالی امره و عظم شانه و دعای طلب و سوال که بخواند
مر او را بطلب حوائج و مقاصد از درگاه رحمت و نوال وی جل جلاله و عم نواله و گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم در حقیقت سوال
و طلب ست و بحکم من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین محصل مطلوب بر وجه اتم و اکمل پس قسم اول متضمن قسم ثانی
باشد و فرقی نبود مگر بقصد و ملاحظه و تضمین و تصریح و دعائی که امر فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتکثیر آن در سجود متناول هر دو
نوع ست چه اذکار و ادعیه که مروی و ماثورست درین باب شامل هر دو نوع ست و از اینجا ظاهر شد که حنفیه که اقتصار بر ذکر کنند و
از صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند و حقیقت جامعیت آن ست که در نوافل بصریح دعا نیز متمثل گردد و در
فرائض اقتصار بر تسبیحات کند والله اعلم و چون درینجا مظنه سوالی بود که گویند بسیار دعا کردیم و اثر اجابت آن بظهور نرسید این حدیث
در جواب آن خبر مایدو استجابت هم بر دو نوع ست یکی استجابت دعای طالب بآنکه مطلوب و مقصود و مسئول او را بعینه مبذول
دارد و حاجت وی بعینها قضا کند دوم آنکه دعای او را بجوابی مقابل کند یا کفارت ذنوب وی نماید در حدیث آمده است
که هیچ دعا کننده نیست مگر آنکه امر وی مترددست میان یکی ازین سه چیز یا تعجیل کند مطلوبش را در دنیا یا ذخیره کند ثوابش را
در آخرت یا کفارت کند بوی از گناهان او بقدر آنچه دعا کرده است مادام که دعا نکند باثم یا قطیعه رحم یا استعجال نکند رواه الترمذی
عن ابی هریره و در بعضی روایات بجای کفارت ذنوب آمده یا برگرداند بلای را از وی مانند آنچه طلب کرده و بهر دو وجه که عطای
مسئول و مقابله ثواب ست بلکه بهر سه وجه که ثالث کفارت ذنوب ست یا گردانیدن بلا مفسر شده است قول حق سبحانه تعالی اجیب دعوة
الداع اذا دعان اجابت میکنم دعای دعا کننده را چه انتظام کلام را اگر چه مفهوم عرف از دعا همان سوال و طلب و از اجابت

اعطای مسئول و مطلوب مفهوم اند ولیکن صحیح آن ست که شامل هر دو نوع است که مذکور شد و ما این مسئله را در رساله تسلیة المصاب
لنیل الاجر والثواب بتفصیل شرح ساخته ایم تحقیق این را از انجا طلب باید نمود والله اعلم چون ذکر قیام و سجود رفت مصنف
تقریب ساخت بیان اختلاف علما را بتفصیل یکی بر دیگری و برای آن فصلی علیحده عقد کرد در بیان تطویل رکعات نماز شب بطریق
تمهید و مقدمه ذکر کرد والا ذکر نماز شب را بتفصیل بعد از این بجهة فصل بیان خواهد کرد پس گفت **فصل تطویل الصلوة باللیل و
تخفیفها بالنهار** آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در قیام رکعات نماز شب که نماز تهجد باشد تطویل کردی بخلاف رکعات نهار چنانکه
در یک رکعت نماز شب این سه سوره سورة البقرة و سورة آل عمران و سورة النساء خواندی چنانکه در بیان قیام لیل معلوم گردد
ان شاء الله تعالی یا آنکه در رکعات نماز شب زیاده بر زیاده تا سیزده بودی چنانچه تحقیق آن در فصل قیام لیل باید و از ینجا که ثابت شد
تطویل قیام در نماز شب و سجود که ناظر ست در فضیلت قیام و از جهای دیگر دلائل فضیلت سجود نیز معلوم و مقرر شده است علما خلاف
کرده اند در قیام و سجود که کدام یکی از این دو افضل ست طائفه از علما میگویند قیام افضل ست پس تطویل و تکمیل آن اهم باشد از آنکه و در
در قیام معنی خدمت و مشقت و ایستادگی بطاعت بیشتر ست و لهذا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در رکعات نماز شب تطویل عظیم میکرد
چنانکه معلوم شد و اگر سجود افضل بودی از قیام تطویل در سجود کردی بیشتر از قیام یا تکثیر در سجود کردی بتکثیر رکعات با تخفیف در
قیام و آنکه در حدیث نماز شب کسوف تطویل قیام کرد واقع شده است که رکوع آن مانند قیام بود و سجود مانند رکوع و سجود مانند
قومه احیانا بود و آنرا تاویلی ست مشهور که سابقا مذکور شد و دیگر وجه فضیلت قیام آنکه ذکری که در قیام مشروع ست یعنی قرآن عظیم
افضل اذکار ست که در رکوع و سجود مشروع اند پس این رکن که قیام ست افضل ارکان باشد بجهت اشتمال وی بر افضل اذکار و این وجه
فضیلت بالذات نباشد وجه اول فضیلت لذاته اثبات کند و مراد بارکان ما سوای قرأت ست و مقصود اثبات فضیلت قیام ست
از سجود و خود فضیلت قیام از جهت فضیلت قرأت آمد پس فضیلت وی از آن چه صورت دارد در نهایت ظاهر و وجه دیگر بر ما سے
فضیلت قیام آنکه در حدیث صحیح که مسلم از جابر روایت کرده وارد ست که افضل الصلوة طول القنوت و گفته اند که مراد بقنوت در ینجا
قیام ست پس ثابت شود که قیام افضل ارکان باشد فی القاموس القنوت الطاعة والسکوت والدعاء والقیام فی الصلوة و
امساک و این معنی اخیر در حدیث ظاهر بلکه متعین ست و فی النهایة للجزری افضل الصلوة طول القنوت ای صلوة ذات طول القیام
و طائفه از علما میگویند سجود افضل ست از آن رو که در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده وارد ست اقرب ما یکون العبد من ربه
و هو ساجد نزدیکترین بودن بنده از رضا و رحمت و عطای پروردگار خود در حالتی ست که وی ساجد ست و در آخر حدیث آمده
فاکثروا الدعاء یعنی پس بسیار کنید در سجده دعا را چنانکه گذشت و کدام فضیلت بالاتر و شریف تر بود مر بنده را از قرب پروردگار
تعالی شانه پس سجده افضل ارکان نماز بود و اهتمام بشان وی خواه بتطویل خواه بتکثیر بیشتر و لیکن چون تطویل وی زیاده بر قیام
در شرع معهود نیست لابد بتکثیر وی بکثرت نماز اولی و افضل بود و جای دیگر فرموده ما من عبد یسجد لله سجدة ... هیچ بنده نیست که سجده
کند برای خدا سجده کردنی الا رفعه الله مگر آنکه بلند گرداند خدای تعالی آن بنده را بها درجة بآن سجده درجه را و حط بها
خطیئة و کم کنند بآن سجده گناهی را و در مشکوة این حدیث را روایت از مسلم از معدان بن طلحه آورده باین لفظ که گفت ملاقات
کردم ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را پس گفتم خبر ده مرا بعملی که عمل کنم آنرا تا در آرد الله تعالی مرا در بهشت پس سکوت کرد
ثوبان پس سوال کردم او را دوم بار پس سکوت کرد پس سوال کردم سوم بار پس گفت پرسیدم من از آنچه که تو پرسیدی رسول خدا را
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود لازم گیر بر خود کثرت سجود را زیرا که تو سجده نکنی مر خدای را سجدهٔ مگر آنکه بلند گرداند برای تو بآن سجده

در جواب او گفت برین خطبه را گفت معدان پس ملاقات کردم ابا الدرداء را و پرسیدم از آن پس گفت مرا مثل آنچه گفته بود ثوبان و مسلم در صحیح خود از ربیعه بن کعب بن مالک اسلمی ابو فراس مدنی از اهل صفه مات سنه ثلث وستین روایت کرده که وی شبها بآرزوی نعمتی وامید انعامی از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تهیه آب وضوی وی وحاجتهای دیگر از لباس وغیره قیام نمودی وقتی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بروی چشم عنایتی باز شد و فرمود بخواه آنچه خواهی گفت یا رسول الله در بهشت مرافقت حضرت تو آرزو دارم فرمود چیزی دیگر بطلب یا ربیعه یعنی این مرتبه بس عظیم است آسان نتوان یافت و آنرا قابلیتی عظیم باید گفت همین است مطلب من یا رسول الله پس فرمود اعنی علی نفسک بکثرة السجود گفت مرا یاری ده ای ربیعه در تحصیل این مقصود خود بکثرت سجود یعنی من مدد و شفاعت تو کنم اما تو قابل و متاهل آن شود کاری بکن که شایسته این مرتبه عظیم شوی چنانچه مریض چون بگفته طبیب رود علاج وی کارگر افتد اگرچه شفا از جانب طبیب حقیقی آید لیکن امتثال امر وی مریض را شرط است پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کثرت سجود را سبب امداد و اعانت این چنین مطلب عالی که مرافقت اوست در جنب ساخت الا تراز این چه فضیلت باشد و دیگر از وجوه افضلیت سجود آنکه اول سوره که بقول جمهور از قرآن مجید منزل شده سوره اقرأ بود و ختم آن سوره بسجود است وامر بدان در اول منزل از قرآن متضمن نهایت تاکید و مبالغه است و طلب واتیان آن و این وجه بر تقدیری تمام شود که نزول آخر سوره اقرأ نیز اول بوده و تحقیق آن است که آنچه اول منزل شده از آن سوره تا مالم یعلم است مگر استدلال بآن کنند که چون در ترتیب آیات قرآنی آن را منضم باول منزل ساخته اند پس بجهت تاکید ومبالغه نخواهد بود خالی بر و دیگر آنکه هیات سجود را دلالت بر ذلت وخضوع و بندگی زیاده است از سائر ارکان که قیام یکی از آنهاست اگرچه صورت قیام نیز دلالت بر خدمت و استقامت بر استعداد امتثال دارد ولیکن گویا مقدمه و توطیه سجود است و اصل مقصود همین است و سجود سر بندگی است و عمده و زبده اوست زیرا که حقیقت بندگی غایت خضوع و ذلت است و ذلت در سجود زیاده و اظهر است چون مقصود اثبات و تاکید مطلب است شیخ بتکرار و استدراک در کلام باکی نداشت و و طائفه از علما محاکمه میان الفریقین نموده و توفیق و تطبیق قولین قصد کرده گویند در نماز شب طول قیام افضل و در نماز روز کثرت رکوع و سجود افضل از آن رو که فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این چنین بود و نیز عبادت شب بجهت آنکه در وی قیام است از بستر خواب بقیام تخصیص شده و بوی تعبیر یافته قال الله تعالی قم اللیل قیام کن در شب یعنی نماز گذار در وی و این نمودنی آنکه قیام از منام بود نماز شب تعبیر بقیام یافته چنانکه میگوید و قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من قام رمضان کسیکه بایستد برای نماز شبهای رمضان ایمانا ای بجهت ایمانی که بخدا و رسول خدا و احکام وی دارد و احتسابا و بجهت طلب اجر و امید ثواب غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده شود او را آنچه گذشته است از گناهان وی و بعضی از علما گویند که این دو رکن یعنی قیام و سجود در فضل مساوی است و هر کدام بوجهی فاضل است و بوجهی مفضول و از ارکان دیگر سوای قرأت هر دو افضل فضیلت قیام بقرأة قرآن است و فضیلت سجود بهیات تذلل و خشوع غایة ما فی الباب آنکه فضیلت قیام لغیره است و فضیلت سجود لذاته پس حاصل آنکه ذکر قیام که در قرآن مجید است افضل از ذکر سجود که تسبیحات است و ادعیه و هیات سجود افضل از هیات قیام

فصل فی کیفیة الاعتدال من السجود و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سجود اول فارغ شدی سر از سجود بر آوردی بمقداری که در سجود بودی در میان سجدتین بنشستی این مبنی بر آن است که گذشت که رکوع آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و سر برداشتن از رکوع و سجده و جلسه بین السجدتین در مقدار برابر بودی و اقل آن اقامت صلب است که جز آن بحکم

حدیث کفایت کند و حکم وی از وجوب و سنیت نزد علما معلوم شد و کیفیت این جلوس چنانکه زرکشی در حدیث صحیح از عائشه آورده
آن ست که پای چپ را بگستراند و بر وی بنشیند و پای راست را ایستاده کند چنانکه نزد حنیفه است در مطلق قعود و در حدیث ابو
ابی حمید نیز این چنین آمده و بعد از آن یعنی بعد از نشستن بین السجدتین گفتی رب اغفرلی رب اغفرلی ظاهر کلام بعض علما چنانچه ظاهر
لفظ حدیث ست آن ست که مراد تکرار او ست دو بار و بعض گویند مراد مطلق تکرار ست که در ذکر اکتفا باقل مراتب آن کرده و چنانکه
آنحضرت در نماز تهجد واقع شده و کان یقعد بین السجدتین نحوا من سجوده تکرار آن بیشتر واقع شده باشد با ادعیه دیگر و بعضی
گویند این رب اغفرلی را حکم تسبیح رکوع و سجود ست که ادنی جواز یکبار و ادنی کمال سه بار تا ده بار تا بسر حد خوف سهو چنانکه
گذشت و با این دعا این را نیز ضم کردی که اللهم اغفرلی وارحمنی واجبرنی واهدنی وارزقنی اگر تسبیح سجود سه بار بتانی باشد
خواندن این قدر باید برابر تواند بود و اگر زیاده فرض کنند و خواندن این دعا بتانی و خشوع و تکرار بود در آن نیز جمع خفی
کما لا یخفی و گاهی در میان السجدتین چندان درنگ کردی که صحابه را گمان افتادی که مگر آن حضرت را صلی الله علیه و آله و
سلم فراموشی از نماز یا وهم افتاد که این سجده اول ست یا ثانی دست داده است چنانکه در سر برداشتن از رکوع نیز گاهی همچنین
کردی و این در بالا گذشته است اعاده درین محل مناسب مقام ست و بعد از سجده دوم بر نخاستی الهیام تا بر زمین بنشستی
و این جلسه را فقها جلسه استراحت گویند و کیفیت جلسه استراحت چنانکه زرکشی گفته آن ست که بنشیند بر قدمین و الیتین و
مساس کند باز نماز زمین را و بنهد هر دو دست را بر زمین به وضع خمیر کننده وقت بر خاستن و برین حمل کرده شده است
قول ابن عباس در اقعاء علی القدمین که گفته است که آن سنت پیغمبر شماست صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گذشت و از
آمدی نقل کرده اند که بنشیند بر قدمین و الصاق نکند الیتین را با زمین و گفته که اختلاف ندارند اصحاب ما درین و ثانی
گفته که احتمال دارد که بنشیند مفترشا چنانکه در حدیث آمده است و بر هر تقدیر اختلاف ست فقها را در حکم این جلسه یعنی
از فقها این جلسه را که در احادیث ذکر آمده است حمل به سنت کرده اند چنانکه شافعی می گوید سنت آن ست که بعد از سجده
دوم بر زمین بنشیند نشستنی سبک پس از آن برخیزد و بعضی حمل بر حاجت کنند و گویند که این نشستن از جهت عذر و حاجت
بود به جهت کبر سن و غیر آن و مذهب امام ابو حنیفه و مالک و مختار در مذهب احمد همین ست و ایشان می گویند که سنت نیست
پس برین قول که گویند که این جلسه از جهت حاجت و عذر بود کسی که محتاج به نشستن نباشد در حق وی سنت نباشد و تمسک
امام شافعی بحدیثی ست که بخاری و ترمذی و نسائی از مالک ابن الحویرث روایت کرده اند که وی دید پیغمبر خدا را صلی
الله علیه و آله و سلم چون می بود در وتر نماز یعنی در رکعت اولی و ثالثه تا نمی نشست بر زمین بر نمی خاست و گفت ترمذی
حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است و عمل بر وست نزد اهل علم و بهمین قائل اند بعضی از اصحاب ما و هم ترمذی حدیثی
دیگر آورده از ابی هریره که گفته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بر می خاست در نماز بر صدور قدمین و در اینجا نیز میگوید
که برین حدیث ابو هریره عمل ست نزد اهل علم و اختیار کرده اند که مصلی باید که برخیزد در نماز بر صدور قدمین خود یعنی بی آنکه
بنشیند و لیکن بعضی از رواة این حدیث را تضعیف میکنند نزد اهل حدیث و شیخ ابن الهمام گفته که قول ترمذی که گفته که عمل
برین ست نزد اهل علم تقاضا میکند قوت اصل آنرا از ضعف در خصوص این طریق ست که ذکر کرده و واقع همچنین ست انتهی و مؤید
این ست آنچه محشی آورده که ابن ابی شیبه از نعمان بن ابی عیاش روایت می آرد که گفت در یافتم بسیاری از اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون بر می داشتند سر خود را از سجده دوم در رکعت اولی و ثالثه بر می خاستند همچنانکه

بود مبی آنکه بنشینند و از ابن مسعود و علی و عمر و ابن الزبیر نیز همچنین روایت کرده اند و شیخ ابن الهمام میگوید که عبد الرزاق از ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس آورده که این چنین میکردند و بیهقی نیز از ابن مسعود آورده و اینها اکابر صحابه اند که قریب عمر بودند از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و محبت تر بودند در اتباع آن حضرت و ملازم تر در صحبت شریفه او و از مالک ابن الحویرث پس واجب است تقدیم آن و بنا برابن بود عمل بروی نزد اهل علم چنانچه ترمذی گفته است و ابوداؤد از ابن عمر آورده که گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که اعتماد کند بر دو دست خود و تکیه کند چون برخیزد و در حدیث وائل آمده که چون برمیخاست اعتماد میکرد بر فخذین و توفیق بین الاحادیث اولی ست پس حمل کرده شود حدیث ملک بن الحویرث را بر حالت کبر سن و ضعف و لهذا در روایت ابی داؤد آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با صحابه میفرمود مبادرت و پیشی نکنید مرا در رکوع و سجود زیرا که من چون سبقت کنم شما در رکوع در می یابید مرا در سجود زیرا که من مسن و ضعیف شده ام انتهی و زرکشی میگوید که ابن المنذر از ابن عمر نیز هم چنین آورده است و امام احمد گفته است که اکثر احادیث برین ست و ابو الزناد گوید همین سنت ست و گفته اند که حدیث ملک بن الحویرث محمول ست بر حالت کبر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و تمنی از فضلا و ای تعمیم نقل کرده است که عمس الائمه حلوانی گفته است خلاف در فضیلت ست نه در اصل جواز حتی اگر یکی عمل کند آن نوع که مذهب ماست لا باس به است نزد شافعی و اگر عمل کند چنانکه مذهب شافعی ست لا باس بهست نزد ما بدانکه آنچه اینجا مذکور شد خلاف در جلسه استراحت بود اما آنکه وقت برخاستن اعتماد بر فخذین کند یا بر ارض مذکور نشد پس سنت نزد قائل جلسه استراحت اعتماد بر ارض ست چنانکه معلوم شد و نزد امام ابوحنیفه و امام احمد بر دو دست را بر رکبتین بنهد و معتمد بر رکبتین برخیزد از جهت حدیثی که ابوداؤد از وائل بن حجر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که بر می خاست بر رکبتین و اعتماد می کرد بر فخذین و هم ابوداؤد از ابن عمر آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست خود و برخیزد و ذکر الحدیثین الزرکشی فی شرح کتاب الخرقی و نزد امام مالک جلسه استراحت نیست اما وقت برخاستن اعتماد بر زمین کند و نزد ما نیز بحکم ضرورت زیاده مشقت نزد کبر سن جائز باشد و صاحب هدایه نهوض بر صدور قدمین را که در حدیث واقع شده است دلیل هر دو مطلب که نفی جلسه استراحت و اثبات قیام با اعتماد بر رکبتین ست ساخته و لا یخلو عن خفاء و نیز اعتماد بر رکبتین را بصریح ذکر نکرده و همین ذکر نهوض بر قدمیه اکتفا نموده و در بعض کتب حنفیه هر دو بصریح مذکور شده و در احادیث نیز تصریح یافته کما ذکرنا فلیتدبر و چون بعد فراغ از سجدهٔ دوم برای رکعت دوم برخاستی بی توقف شروع در قرات کردی و سکته که در رکعت اولی برای ثنا و توجیه میفرمود در سائر رکعات نفرمودی و نزد امام ابوحنیفه تعوذ نیز جز در رکعت اولی نبود و یک روایت از امام احمد نیز همچنین ست چه تعوذ در اول قرات بود و بس و قرات صلوة اگرچه متفرق ست حکم یک قرات دارد و چون بیان کرد فرق میان رکعت اولی و سائر رکعات بوجود سکته و عدم آن میخواهد که فرقهای دیگر بیان کند پس گفت و رکعت دوم و سوم و چهارم را مانند رکعت اولی گذاردی در همه چیز الا در چهار چیز در سکته و در دعای استفتاح و در تکبیر احرام و در تطویل قرات این چهار چیز مخصص برکعت اولی بود اما سکته مراد بآن سکتهٔ اولی ست که در وی دعای استفتاح میخواندند الا ظاهر ست که سکتهٔ دوم که میان قرات فاتحه و سوره کردی و سکتهٔ سوم که میان قرات و رکوع فرمودی مخصوص برکعت اولی نباشد و چون سکتهٔ اولی برای خواندن دعای استفتاح بود چنانکه سابقا گذشت و لهذا شراح گفته اند که مراد باین سکوت خاموشی نیست بلکه آهسته خواندن ست مقابل جهر یا سکوت از قراءة قرآن ست پس فارق میان خواندن استفتاح

و عدم سکته مقابل استفتاح مناسب نباشد و اما تکبیر احرام ظاهر است که مخصوص برکعت اولی خواهد بود که نیت نماز کرده و جزء افعال
نماز بربط و حرام ساخته است و پوشیده نیست که فارق فی الحقیقة همین نیت و تحریم افعال است و الا تکبیر بحکم کان یکبر فی کل
خفض و رفع در جمیع رکعات است و لهذا تکبیر احرام گفت نه مطلق تکبیر و اما تطویل رکعت اولی زیرا که گذشت که قراءت در رکعت
اولی از رکعت ثانیه تطویل کردی لاسیما در نماز صبح و از رکعت ثالثه و رابعه ظاهر است و چون در تشهد نشستی پای چپ را فرش
کردی و بران نشستی و پای راست را نصب کردی و دست راست را بر ران راست نهادی بلکه هر دو دست را بر هر دو ران
نهادی و در دست راست عقد پنجاه و سه انگشتان بگرفتی و صورت این عقد آن است که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه که او را
بسط کند و طرف ابهام را نزد وسط مسبحه بجانب کف دست نهد این چنین تفسیر کرده اند علمای شافعیه عقد پنجاه و سه را و سند ایشان
حدیث ابن عمر است که مسلم آورده و نزد حنفیه عقد تسعین است و صورتش قبض خنصر و بنصر و بسط مسبحه و وضع ابهام است بر اصبع
وسطی و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله بن زبیر آمده و همچنین است مختار در مذهب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالکیه قبض
جمیع اصابع یمنی و بسط سبابه و مر شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر است و آن وضع انامل وسطی میان عقد من ابهام و انگشت
مسبحه را در کلمه شهادت برداشتی و اشارت کردی بوحدانیت حق جل و علا و باید که اشارت بجانب فوق نیفکند تا موهم بجهت
نگردد و وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ الا الله است و پیش بعضی نزد اتمام آن وقت تلفظ بکلمه الله و مشهور آن است
که نزد لفظ نفی انگشت بردارد و نزد اثبات بنهد و تحریک نکردی مسبحه را مراد تکریر تحریک اوست نه رفع او و باین توجیه تطبیق یابد
هر دو روایت یحرکها و لا یحرکها مراد از اثبات تحریک رفع اصبع است و از نفی آن عدم تکریر تحریک چنانچه نزد بعض مالکیه است
نه آنکه عقد اصابع یمنی برکیفیت مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده و در جامع الاصول از کتب سته درین باب
احادیث آورده است و در بعض احادیث ذکر عقد است با اشارت و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین است مذهب ائمه حدیث و فقهای
مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین و گفته اند که حق آن است که مذهب امام ابو حنیفه و صاحبیه نیز همین است و متقدمین علمای
حنفیه تصریح کرده اند بآن و لیکن در متاخرین ایشان خلافی در میان آمده است و ما اگر احادیث را با تمام روایت کنیم سخن
بتطویل انجامد بحمد الله آن در مواضع خود مذکور است سخن از علمای مذهب بیاریم تا ماسوی مستند شما شنیده گو امام ابو یوسف
در امالی ذکر کرده که قبض کند خنصر و انگشتی که متصل است بدان و حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفته که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشارت میکرد و آنچه آن حضرت کرده ما نیز کنیم و گفت همین است قول ابی حنیفه و هم شمنی از ظهیریه
آورده است که چون شروع کرد مصلی در تشهد پس رسید بقول اشهد ان لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یمنی اختلاف کرده اند
مشایخ در وی پس نیکو کند نزد اشارت حکی از فقیه ابو جعفر آن است که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی را با ابهام و اشارت
کند بسبابه و در فیه المصلی گفته که مکروه است اشارت انتهی و در حواشی هدایه از کفایه می نویسد که در محیط گفته است که بعضی گفته اند
رفع سبابه یمنی در تشهد از سنن است نزد ابو حنیفه و محمد رحمهما الله و همچنین مروی است از ابو یوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته که
جمهور متفق است روایت از اصحاب ما جمیعا در بودن اشارت سنت و از کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر است اخبار و
آثار در آن لاجرم عمل بآن اولی باشد انتهی و شارح وقایه میگوید که عقد و اشارت از اصحاب ما آمده است انتهی و غالی زعرانی
نیز در آنچه در باب بسط اصابع و نفی عقد میگوید که آن مروی است در حدیث وائل بن حجر و حال آنکه ابو داود و نسائی
و دارمی و ابو یعلی و عبد الرزاق با روایات متعدده از وائل اشارت با تحلیق ابهام و وسطی روایت کرده اند و الله اعلم

و شیخ امام عالم عامل اجل علی متقی رحمة الله علیه درین باب رساله جمع کرده و روایات فقهیه از مذهب حنفی با اختلافاتی که در آنهاست ذکر کرده و احادیث صحیحه آورده و جانب اشارت را راجح ساخته است و فرموده که مشایخ ما مختلف اند در اثبات اشارت بمسبحه در تشهد وقت تهلیل جماعه از ایشان بر انند که اشارت بکنند و در منیه و واقعات و تجنیس و مختار النوازل و مضمرات و ولوالجی و فتاوای کبری گفته اند که فتوی بر عدم اشارت ست و در خلاصه و خزانة المفتیین گفته که مختار همین ست و در ذخیره گفته که ظاهر روایت همین ست و تعلیل کرده اند این جماعه در نفی آنکه دینجا زیادت فعلی ست که بدان احتیاج نیست پس ترک آن اولی باشد چه بنای نماز بر سکینه و وقارست و درین فعل موافقت رفضه است پس اولی ترک آن باشد تحقیقا للمخالفة و جماعه دیگر گفته اند که آن مستحب ست و حسن ست و سنت ست و مانند آن از الفاظی که دلالت بر قوت و رجحان دارند همین ست مروی از ائمه ثلثه ما و این ست مذهب شافعی و مالک و احمد و غیر ایشان الائمه امصار و امصار و باین وارد شده است صحاح اخبار و آثار و بتحقیق تنصیص کرده اند بدان مشایخ متقدمین و متاخرین و شیخ محقق ابن الهمام در شرح هدایه گفته که مروی از محمد در کیفیت اشارت آن ست که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل باوست و تحلیق کند وسطی و ابهام را و ایستاده کند مسبحه را و مروی از ابی یوسف در امالی نیز همچنین ست و این فرع تصحیح اشارت ست و از بسیاری از مشایخ آمده که اشارت نکنند و این خلاف روایت و درایت ست چه مروی ست از محمد که این کیفیت اشارت قول ابی حنیفه است و گفته است که اشارت کند مسبحه معا و منقول ست از حلوانی که ایستاده کند انگشت را نزد لا اله و بنهد نزد الا الله تا رفع نفی باشد و وضع اثبات انتهی و سغناقی گفته است که تنصیص کرده محمد برین یعنی اشارت بمسبحه در کتاب المشیخه و روایت کرده و روی حدیث از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که میکرد آنرا پس گفت ما نیز می کنیم آنچه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کرد و اخذ می کنیم بفعل وی و این ست قول ابی حنیفه و در خانی گفته است که اشارت نزد قول لا اله الا الله حسن ست و روایت کرده آنرا از ابی یوسف در املا ابن امیر حاج در شرح منیه و زاهدی گفته که متفق ست روایت از اصحاب ثلثه ما جمیعا که آن سنت ست و همچنین از مدنیین و کوفیین و کثیر ست در ان اخبار و آثار پس عمل بآن اولی باشد و نقل کرده مروی از صاحب حاوی و منیة المفتی و اجناس و واقعات از اصحاب ما که عقد کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی و ابهام را و همین ست که ذکر کرده است امام محمد در موطا و گفته است که این قول ابی حنیفه است و در مختار النوازل که تصنیف صاحب هدایه است گفته که اشارت نزد قول لا اله الا الله حسن ست و در فتاوی مذکور ست که اشارتی نیست در نماز مگر نزد شهادت در تشهد و آن حسن ست و در بعضی شرح نقایه مذکور ست که مروی از جمیع اصحاب ما آن ست که سنت ست و در تحفه گفته است که اشارت مستحب ست و هو الاصح و در ذخیره گفته است که بعضی گفته اند بر داشتن سبابه یمنی در تشهد از جمله سنن ست نزد ابی حنیفه و محمد و شافعی و در ظاهر اصول آنست که بر ندارد و همچنین روایت کرده شده است از ابی یوسف انتهی و فرموده است که مغرور نگردانند ترا اقوالی در ظاهر اصول ظاهر روایت زیرا که ظاهر گاهی بر خلاف مختار ائمه می باشد و در درر البحار و شرح امدکور ست که ما اشارت نمی کنیم بسبابه نزد تهلیل و مفتی به نزد ما خلاف آن ست یعنی خلاف عدم اشارت که آن اشارت ست بر کیفیت عقد ثلث و تسعین چنانکه شافعی و احمد گفته و در محیط گفته است که سنت آن ست که بر دارد نزد نفی و بنهد نزد اثبات و این قول ابی حنیفه و محمد ست و بسیار ست درین معنی اخبار و آثار پس عمل بدان اولی باشد و چون ظاهر شد بر تو ای منصف ازین روایات که تصریح کرده اند در بعضی از آنها که آن صحیح ست یا اصح یا مفتی به است و در بعض که آن سنت ست یا مستحب یا حسن ست ثبوت اشارت در تشهد وقت شهادت پس بیشک عمل بدان اولی و احری بود و چگونه نبود و حال آنکه مؤید ساخته اند آنرا باحادیث صحیحه وارده در اثبات آن

قولا و فعلا این ترجمه رسالهٔ مذکوره است و تطویل کلام درین مقام از جهت آن کرده شد که اهل این دیار درین باب براه تعصب و تعسف روند و در نفی آن مبالغه نمایند و حق خلاف آن است والله اعلم. و تشهد اول را تخفیف کردی چنانچه در حدیث ابن مسعود آمده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در دو رکعت اول گویا بر سنگ گرم نشسته است تا برخیزد این کنایت از سرعت نهوض و قلت جلوس در تشهد اول رواه ابوداود والنسائی و چون بعد ادای رکعتین از تشهد برخاستی برای ادای باقی هر دو دست برداشتی و تکبیر گفتی چنانچه در افتتاح نماز کردی و در قرأت شروع کردی چنانکه در حدیث بخاری آمده است و اذا قام من الرکعتین رفع یدیه و در روایتی رفعهما الی اذنیه و چنانکه در حدیث ابی حمید ساعدی مذکور گردد و رفعهما الی اذنیه بخلاف قیام برکعت ثانیه و رابعه و کلام در عدم رفع در غیر حالت افتتاح صلوة بمذهب حنفی در بالا مذکور شد و در رکعت سوم در نماز ثلاثی و رباعی و در رکعت چهارم در رباعی غالبا بر فاتحه اقتصار کردی چنانچه از ابی قتاده آمده است که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میخواند در ظهر در دو رکعت اولی بام الکتاب و سوره و در دو رکعت اخیره ام الکتاب و میشنوانید مارا آیتی از آیات احیانا و دراز میکرد رکعت اولی را آنچه نمیکرد در رکعت ثانیه و همچنین در عصر و همچنین در صبح حدیث صحیح رواه البخاری و مسلم و اگرچه در حدیث بعض صلوة تخصیص بذکر یافته لیکن حکم سائر صلوة همچنین است باجماع و نزد اکثر حنفیه قرأت مطلقا چه فاتحه و چه غیر فاتحه در غیر دو رکعت اولی فرض نیست بلکه افضل است شمنی گوید که نخعی و ثوری و سائر کوفیین باین قائل اند و در محیط میگوید اگر سکوت کند عمدا مسیء باشد از جهت مخالفت سنت روایت کرده است حسن بن زیاد از ابی حنیفه که قرأت در ما بعد اولیین واجب است و روایت کرده است ابن ابی شیبه از علی و ابن مسعود که ایشان گفته اند بخوان در اولیین و تسبیح کن در اخریین انتهی اما جواز ترک ضم سوره در اخریین متفق علیه است میان ائمهٔ اربعه ولیکن ظاهر از مذهب امام ابوحنیفه آن است که خواندن آن خلاف سنت است اما ناخواندن واجب نیست و لهذا شمنی در باب سجدهٔ سهو میگوید اگر در دو رکعت اخیر فاتحه و سوره هر دو بخواند سجدهٔ سهو واجب نشود و هو الاصح زیرا که قرأت فاتحه تنها در اخریین سنت است نه واجب نزد امام احمد و شافعی در قول قدیم ضم سوره در اخریین مستحب نیست و در قول جدید مستحب است و ظاهر مذهب مالک چنانکه در رسالهٔ ابن ابی زید گفته است نیز موافق حنفیه است و از امام احمد چنانچه زرکشی در شرح کتاب خرقی گفته است دو روایت است اصح آن است که نفی قرأت سوره از جهت عدم استحباب است و روایت دیگر آنکه بجهت کراهت است و اول اصح است زیرا که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمده است که احیانا در اخریین بر قرأت فاتحه زیاده کرده است چنانچه مصنف گفت و احیانا سوره مختصر خواندی بر سبیل ندرت و خواندن چیزی از قرآن با فاتحه در اخریین ازین حدیث معلوم میشود که در حدیث مسلم از ابی سعید خدری آمده است که گفت اندازه میکردیم ما قیام رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم در ظهر و عصر پس قیام او در اولیین ظهر مقدار قرأت الم تنزیل السجده بودی در هر رکعت مقدار سی آیت و قیام او در اخریین مقدار نصف آن و در اولیین عصر بقدر اخریین ظهر و اخریین عصر بمقدار نصف از آن و چون در تشهد اخیر بنشستی پای چپ را زیر پای راست کردی و مقعد را بر زمین تمکن کردی و این کیفیت نشستن در جلسهٔ اولی اصلا نبودی بلکه در وی جز فرش کردن پای چپ و نشستن بر آن و نصب کردن پای راست نبودی چنانکه گفته شد پس صحیح نزد مصنف از فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم افتراش است در تشهد اول و تورک است در ثانی و بعد از آنکه مختار خود را بیان کرد اقوال ائمه را که درین مختلف آمده نیز ذکر کرده تا که تعرض نماید ال علما بعد از تصحیح فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با وجود آنکه سلوک این طریق درین کتاب دابی نبود بیان جهت مذهب

اختیار اوست یا از جهت غرابت و ندرت اجتماع اقوال ائمه مذاهب در مسئله فائده بر ارباب اقوال یا بجهت دیگر والله اعلم پس گفت و علما
یا از صحابه و تابعین و من بعدهم درین کیفیت یعنی در کیفیت جلوس تشهد اقوال است بعض گویند در هر دو تشهد تورک کنند و این
مذهب امام مالک است و صورت تورک نزد وی بران وجهی که در رساله ابن ابی زید که کتاب معتمد در مذهب اوست گفته آن است
که ایستاده کنی رجل یمنی را و بداری بطون اصابع آن بجانب ارض و دوتا کنی رجل یسری را و بنهی الیتین را بر ارض و بعض علما
گویند در هر دو تشهد افتراش کنند و مراد با فتراش آن است که پای راست را نصب کنند و پای چپ را فرش و بران بنشینند چنانچه
مصنف در تشهد اول گفت و اینجا اعاده کرد و این مذهب امام ابوحنیفه است و بعضی گویند هر تشهد که بعد از آن سلام است خواه
همین یک تشهد چنانچه در نماز فجر و خواه تشهد اخیر بود چنانچه در غیر نماز فجر در آن تورک کنند و در غیر آن که تشهد اول باشد در ثلاثی
و رباعی افتراش و این مذهب امام شافعی است و صورت تورک چنانچه در حاوی که در فقه شافعی مختصر گفته است برآوردن
دو پای از جانب یمین با الصاق کنار بر عادت افتراش و تمکین ورک بر زمین است و ظاهر چنان نماید که این همان طریقه است که
مختار شیخ است و لیکن در اینجا پای چپ را زیر پای راست کردن اعتبار کرده و در تفسیر حاوی این معنی ظاهر نشد و لیکن بر وجهی که
این معنی در حدیث اوست که گذشت مراد اول افتراش کردن و در ثانی تورک اختلافی اگر باشد در تفسیر تورک باشد و بعض گویند هر نماز که در آن
دو تشهد است در تشهد اخیر تورک کنند تا فرق باشد میان جلوسین و این مذهب امام احمد است و طریق تورک نزد ایشان دو طریق
است یکی ایستاده کردن پای راست و گردانیدن باطن پای چپ زیر ران راست دوم گسترانیدن پای چپ و ایستاده
کردن پای راست و بیرون آوردن هر دو پای بجانب یمین زیرا که هر دو صورت در مطلق تشهد واقع شده پس یکی را در تشهد
اول اختیار کردند و دیگری را در ثانی تا فرق باشد میان جلوسین و وجه تخصیص تشهد اخیر بتورک آن است که مصلی در غیر وی مستعد و
متهیء حرکت است تا با تمام آن مبادرت بقیام نماید و حرکت و قیام از هیأت افتراش آسان تر است و بعد از جلسه اخیر حرکتی
نیست پس تورک که هیئت سکون و استقرار است مناسب آن باشد مصنف بقول خود که گفت این چهار امام درین مسئله چهار قول
مختلف را گرفته اند با هر یکی جماعه از علما صحابه و تابعین موافق اشارت گونه بتصحیح و توجیه هر یک کرده وجه قول ابی حنیفه چنانکه گفته اند
آن است که در بسیاری از احادیث ذکر طریقه افتراش مطلق آمده که سنت در تشهد این است نشستن آن حضرت در تشهد همچنین بود
بی تقیید بتشهد اول تا آخر و نیز مشقت درین صورت بیشتر است و افضل الاعمال احمزها و در بعض احادیث که ذکر طریقه تورک
آمده در تشهد اخیر ایشان آن را حمل کنند بر حالت عذری یا کبر سن یا طول دعا در آن چه در طریقه تورک مشقت کمتر بود والله اعلم
و بدانکه مصنف در بیان کیفیت تشهد تصحیح و ترجیح یکی از تشهدین تشهد ابن مسعود که مختار حنفیه است و تشهد ابن عباس که در مذهب
شافعی است بر دیگری و بیان عمل آن حضرت در آن صلی الله علیه و آله و سلم مقید نشده ما نا که مختار نزد وی تخییر است و عمل آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بهر دو نوع وارد است و ترمذی در باب ما جاء في التشهد تشهد ابن مسعود آورده و گفته که درین باب از
ابن عمر و جابر و ابوموسی و عائشه نیز آمده و گفته که حدیث ابن مسعود روایت کرده شده است از وی بوجوه متعدده و حدیث وی
اصح حدیثی است که روایت کرده شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تشهد و عمل بر وی است نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم و تابعین و آن قول سفیان ثوری و ابن المبارک و احمد و اسحق است و نیز بیک واسطه از عبد الله بن
المبارک آورده که وی روایت از معمر میکند و معمر از خصیف که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم در منام پس گفتم یا
رسول الله بتحقیق اختلاف کرده اند مردم بر تو در تشهد تو درین باب چه میفرمائی فرمود علیک تشهد ابن مسعود یعنی لازم گیر بر خود

بہ نعتد این مسوّ یعنی آن صحیح ست و ازین ست بدان عمل کن و چون ذکر کرد مصنف ارکان و صفات صلوة را فراری خواست کہ
ذکر آنها جمع در حدیث واحد نیز کند تا بحفظ و ضبط اقرب باشد و چون حدیث ابی حمید کہ صحابی مشهور ست اسم او منذر بن سعد و بعضی
گفته اند عبدالرحمن بن سعید الساعدی نسبته الی ساعدة بن کعب غزوة احد و ما بعد آنرا حاضر شده و مات سنه ستین صحیح و جامع بود
مرآنرا ذکر کرد و گفت و کامل ترین سیاقی کہ در بیان صفت صلوة حضرت نبوة صلی الله علیه و آله و سلم مروی شده حدیث ابی حمید
ساعدی ست در صحیح ابن حبان و صحیح مسلم کہ در میان دو کس از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت من داناترین شما ام
بصلوة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتند تو از کجا داناتر باشی با آنکه نبودی تو بیشتر از ما در ملازمت و بیشتر در صحبت گفت
نعم بلی چرا این دانا ترم بدان گفتند پس بیان کن آنرا پس بیان کرد حدیث را پس گفتند صحابه راست گفتی همچنین نماز گذارده
است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و این حدیث را مصنف از صحیح مسلم و صحیح ابن حبان آورده است و در جامع الاصول از
ترمذی و ابی داؤد و در مشکوة از دارمی و ابن ماجه نیز آورده است و حدیث ابی حمید در صحیح بخاری نیز ثابت ست ولیکن
نه بآن طول و جامعیت کہ در صحیحین مذکور ست و ما حدیثی کہ مصنف آورده ترجمه کنیم و الفاظ و زیادتها کہ در جامع الاصول
روایت کرده در ضمن آن بیان سازیم قال گفت ابو حمید ساعدی کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذا قام
چون می ایستاد الی الصلوة برای نماز کبر تکبیر میگفت ثم رفع یدیه پس بر میداشت دو دست خود را حتی یحاذی بهما تا آنکہ مقابل
میکرد دو دست را بر آن منکبیه تا دوش خود و در روایت ابی داؤد یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه ثم یکبر بتقدیم ذکر رفع بر تکبیر بر عکس
آنچه مصنف آورده و این روایت موافق قول امام ابی حنیفه و محمد ست در تقدیم رفع بر تکبیر و در بسیاری از احادیث ذکر رفع
و تکبیر بحرف ترتیب واقع شده و مذهب ابی یوسف و مختار جماعه از فقها این ست چنانکه گذشت و یقیم کل عظم فی موضعه و راست
میکرد هر استخوان را در جای خود و در روایت فلا اصلح حتی یقر کل عظم فی موضعه معتدلا یعنی راست و درست با سکینه و وقار
می ایستاد چنانچه در جامع ترمذی ست اذا قام الی الصلوة اعتدل قائما و رفع یدیه ثم یقرأ پس میخواند قرآن را ذکر استفتاح و
تعوذ ذکر نکرد تا تابع قیام و قرات داشت و لا یخلو عن شیء یا آنکہ مقصودش بیان هیأت نماز واقع شد ولیکن چون مقصود
اصلی از قیام قرات ست همچنین تسبیح در قومه را اشارانیز ذکر کرده با وجود ترک بعض چیزها این حدیث جامع تر و کامل تر ست
از اکثر احادیث دیگر ثم یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه پس بعد از قرات رفع یدین میکرد تا دو دوش خود یعنی با تکبیر و ذکر تکبیر
بعینه در روایت ابن حبان نیست و در روایت ابی داؤد و ترمذی و غیرهما ثم یکبر و یرفع یدیه ثم یرکع پس رکوع کردی و
یضع راحتیه و مینهادی دو کف دست خود را علی رکبتیه بر دو زانوی خود معتدلا با اعتدال و استقامت در رکوع بیانش آنکہ
لا یصوب راسه ولا یقنع نه پایان کردی سر خود را و نه بلند بلکه سر را با پشت هموار داشتی و اولی آن ست کہ اعتدال بمعنی
اطمینان باشد و لا یصوب راسه و لا یقنع جدا بود برای بیان برابر داشتن سر و پشت و در روایت ابی داؤد و ترمذی
و غیرهما چنانکه در مشکوة آورده ثم یعتدل فلا یصبی راسه و لا یقنع بکلمهٔ فا و ظاهر این عبارت و رانست کہ این بیان اعتدال
باشد و تصبیه و تصویب نزدیک اند در معنی و گفته اند کہ صواب فلا یصوب ست و در بعض روایات لا یصیب نیز آمده ثم یقول
سمع الله لمن حمده الله در روایت ابی داؤد و غیره ثم رفع راسه فیقول سمع الله لمن حمده و یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه و این
روایت تمام بشود معنی قول وی حتی یقر کل عظم الی موضعه و ذکر تکبیر اینجا نیز متروک ست ظاهرا ترک آن بجهت علم و شهرت
است و در روایت ابی داؤد اینجا هم معتدلا آمده برای تاکید قرار هر استخوان بمکانش کہ معنی تعدیل ست ثم یهوی اسفل الارض

پس افتادی بجانب زمین برای سجده ودر روایت ابی داؤد ثم یقول الله اکبر ثم یهوی الی الارض ساجدا ویکون فی سجوده ودر داشتی دو
دست خود را در سجده عن جنبیه از دو پهلوی خود ثم یرفع راسه پس برداشتی سر مبارک خود را از سجده وثنی رجلیه ودو تا کردی
دو پای مبارک خود را فیقعد علیها پس نشستی بر هر دو پا کیفیت این نشستن نزد حنفیه بر وضع جلسهٔ تشهد ست چنانکه از حدیث صحیح
که از زرکشی روایت کرده شد معلوم گشت ویفتخ بفتحای معجمه اصابع رجلیه یعنی متوجه ساختی سرهای انگشتان هر دو پای را بجانب
قبله واصل فتخ بکسر ست وتفسیرش چنین کرده اند که ایستاده کردی انگشتان پایهای را وبشکستی ودر بر کردی مفاصل انگشتان
را ودو تا کردی بجانب باطن قدم کذا فی النهایه للجزری ومراد اینجا ایستاده کردن انگشتان ست با اعتماد بر بطون آنها و
گردانیدن سرهای آنها بسوی قبله واز مغرب نقل کرده اند که فتخ اصابع رجلیه ای امال رؤسها الی ظاهر القدم اذا
سجد چون سجده کردی ودر روایت ابی داؤد ذکر فتخ اصابع قدم مقدم بر رفع راس آمده واین مناسب ست بترتیب ونظر در
روایت وی اینجا یعنی در جلسه نیز ذکر اعتدال ورجوع هر عظم بموضعش معتدلا بصحیح واقع شده ثم یسجد پس سجده کردی سجده ثانیه
ثم یکبر پس تکبیر گفتی ویجلس ونشستی علی رجله الیسری بر پای چپ خود حتی یرجع کل عظم الی موضعه این جلسهٔ استراحت ست که مذکور
شد ثم یقوم پس برخاستی ایستاده از رکعت اولی فیصنع فی الاخری پس میکرد در رکعت دوم مثل ذلک مانند آنچه میکرد در رکعت اولی
سوای اکثر آن خواهد بود از جهت عدم سکته واستفتاح چنانکه گذشت اینجا ذکر قعدهٔ اولی وکیفیت آن نکرد ونگر اکتفا کرد بذکر قعدهٔ
اخیره ومناسب عکس آن بود وظاهر آن ست که گفته شود اکتفا کرد بذکر جلسهٔ استراحت در رکعت اولی وچون گفت بکند هر رکعت
دیگر مانند آنچه در رکعت اولی کرد معلوم شد که جلوس در تشهد اول بهمان طریق ست که بعد از سجدتین رکعت اولی بود ولیکن در ذکر
این جلسه جلوس بر رجل یسری گفت بی ذکر نصب یمنی ولا یخلو عن خفی ثم اذا قام من الرکعتین پس چون برخاستی از دو رکعت
رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه برمیداشت دو دست را تا دو دوش کما صنع چنانکه کرد عند افتتاح الصلوة نزد آغاز کردن نماز و
شروع در آن ثم یصلی پس گذاردی بقیة صلوته باقی نماز را اگر زیاده بر دو رکعت بودی بهذا همچنین که گفته شد باعتبار اکثر امور
حتی اذا کان تا چون بود السجدة التی فیها التسلیم سجده که در وی تسلیم ست یعنی سجدهٔ اخیر بعد از رکعت اخیر که در عقب آن سجده
تشهد اخیر ست وبعد از وی سلام مراد از بودن تسلیم در سجده این ست اخرج رجله بیرون آوردی دو پای مبارک خود را از تحت
مقعد بجانب یمین ودر روایت ابی داؤد اخرج رجله الیسری وبحقیقت اخراج در رجل یسری ست چه رجل یمنی چون بهمان جانب ست
در وی اخراج از تحت مقعد ظاهر نبود وجلس ونشستی علی شقه الایسر بر جانب چپ متورکا در حالی که نهنده است سرین را بر زمین
این حدیث ابی حمید ساعدی ست که مصنف ذکر کرد بروایت ابن حبان ومسلم وبه آنچه از روایت ابی داؤد وغیره در بعض مواضع
از زیادات با آن ضم کردیم ظاهر شد که روایت ابو داؤد وغیره آن حدیث را اتم واکمل ست ودر روایتی مر ابی داؤد را از حدیث
ابی حمید آمده که پس رکوع کرد پس نهاد دو دست را بر دو زانوی خود گویا که قبض کننده است دو زانو را وساخت دو دست را مانند زه
کمان پس دور داشت آنها را از دو پهلوی خویش پس سجده کرد پس قرار داد انف وجبهه را بر زمین ودور داشت دو دست را از
دو پهلوی ونهاد دو کف دست را محاذی دو گوش وکشاده کرد میان فخذین خود از غیر آنکه بنهد شکم را بر چیزی از زانو تا فارغ
شد از هر دو سجده پس نشست پس گسترانید پای چپ را ومستقبل گردانید ظاهر پای راست را بقبله ونهاد کف یمنی را بر زانوی
یمنی وکف یسری را بر زانوی یسری واشارت کرد بانگشت خود یعنی سبابه ودر روایت دیگر آمده که چون نشست در رکعتین یعنی
جلسهٔ تشهد اول نشست بر بطن قدم یسری وایستاده گردانید قدم یمنی را وچون در رکعت چهارم نشست رسانید ورک یسری

بسوی زمین چسپیدن کفها و نهادن هر دو قدم را از یکجا نیز که ناخنها سبک باشد و بعضی این روایات حدیث ابی حمید رضی الله عنه کاملترین و جامع‌ترین
احادیث گردد در صفت صلوة حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم والحمد لله علی ذلک و در نماز صبح گاه قنوت میخواندند گاه ترک
میکردند و میان ائمه را در قنوت نماز صبح اختلاف است شافعی و مالک و احمد و عبد الله بن المبارک و غیر ایشان قائلند بدان بطریق
سنت نزد شافعی بعد از رکوع و نزد مالک بعد از رکوع و قبل آن هر دو جائز است و نزد امام ابوحنیفه قنوت در صلوة صبح بدعت
است و ترمذی گفت که نزد امام احمد آن است که اگر حادثه پیدا شود و شدتی بمسلمانان نازل گردد والعیاذ بالله امام را رسد که دعا
کند جیوش مسلمین را و سفیان ثوری گوید قنوت در صبح اگر کنند هم جائز است و اگر نکنند هم رواست و مختار آن است که کنند و در
احادیث صحیح مذکور است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا یکماه در قضیه بئر معونه در نماز صبح قنوت خواند و در بعض روایات
قبل الرکوع و در بعض بعد الرکوع و این آخر است بعد از آن ترک داد و قضیه بئر معونه آنست که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هفتاد
تن را از صحابه که ایشان را قرّا میگفتند بجهتی فرستاده بود و حی از سلیم که ایشان را رعل و ذکوان گویند نزد چاهی که او را بئر معونه گفتندی
متعرض حال ایشان گشتند گفتند ما را با شما کاری نیست و ما بر شما نیامده ایم بکاری که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده و
بکاری دیگر فرستاده است میرویم و از جاهای شما میگذریم کافران گفته ایشان را در نداشتند و ایشان را بکشتند پس پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم محزون شد و متأثر گشت و اثر بسیار از کشته شدن ایشان یافت که هرگز نیافته بود تا یکماه در نماز صبح دعا بفرود
ما لک رعل و ذکوان کرد و قنوتی که در نماز صبح خواند این بود و گفته اند که ابتدای قنوت بعد رکوع این قضیه بود و پیش از این قنوت
نبود و در روایت بخاری آمده که قنوت در مغرب و فجر بود و در روایت ابی داود آمده که قنوت خواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
یکماه متصل بعد از هر نماز پنجگانه و قصیه میگفت سمع الله لمن حمده از رکعت اخیره و دعا میکرد بر احیا از سلیم رعل و ذکوان و عصیه و
آمین میگفتند آنانکه در خلف وی بودند و در کشف شرح خرقی گوید که قنوت در غیر وتر نزد احمد نیست و اگر باشد نزد نزول حادثه است
و آن نیز مخصوص است بامام اعظم یا امیر جیش نه هر امام را و آیا محل قنوت فجر است یا مغرب و فجر یا جمیع صلوات سه روایت است از احمد
و مسلم از خفاف بن ایماء روایت کرده که گفت رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس برداشت سر مبارک خود را و گفت غفار غفر الله لها
و اسلم سالمها الله و عصیة عصت الله و رسوله اللهم العن بنی لحیان والعن رعلا و ذکوان پس سر رفت بسجده و بخاری از ابن عمر آورده که
وی شنید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بر میداشت سر خود را از رکوع در رکعت اخیره از فجر میگفت اللهم العن فلانا و فلانا
پس نازل شد این آیت لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون و بعد از نزول این آیت ترک کرد و شیخ ابن الهمام
از ابی داود از حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دعا میکرد بر مشرکان ناگاه آمد او را جبرئیل و
اشارت کرد بسکوت پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ساکت شد پس گفت یا محمد خدای تعالی نفرستاد ترا سباب و لعان ترا
رحمة للعالمین گردانید و آورد جبرئیل آیت لیس لک من الامر شیء و تعلیم کرد قنوت را اللهم انا نستعینک و نستغفرک و نؤمن بک
و نخضع لک و نخلع و نترک من یکفرک اللهم ایاک نعبد و لک نصلی و نسجد و الیک نسعی و نحفد نرجو رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک
بالکفار ملحق و نیز در بعض اوقات دعا برای دیگران نیز و دعا کرد بعضی را بنیکی و بعضی را ببدی چنانچه در بخاری و مسلم آورده که میگفت
اللهم انج الولید بن الولید و سلمة بن هشام و عیاش بن ابی ربیعة والمستضعفین بمکة اللهم اشدد وطأتک علی مضر اللهم اجعلها
علیهم کسنی یوسف از این عبارت معلوم شود که قنوت در غیر قضیه بئر معونه نیز بود و نزد امام ابوحنیفه قنوت در نماز فجر اصلا نیست
و قنوت آن حضرت مخصوص بوی بود صلی الله علیه وآله وسلم و در قضایای مخصوص بود و بعد از آن ترک کرد [illegible] و نسائی

و ابن ماجہ از ابی مالک اشجعی آوردہ اند کہ گفت گفتم بہ پدر خود ای پدر بتحقیق نماز گذاردہ تو خلف رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
و خلف ابی بکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ و علی بن ابی طالب اینجا یعنی بکوفہ پنج سال آیا قنوت میخواندند در فجر گفت ای پسر من محدث و بدعت ست
ترمذی گفت ہذا حدیث حسن صحیح یعنی این التزام و دوام و طریقہ ساختن بدعت است بلکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد یک ماہ و مدتی
خواند و ترک کرد چنانچہ معلوم شد و در موطا از نافع از ابن عمرؓ آوردہ کہ وی قنوت نمی خواند در ہیچ نمازی و شمنی گفتہ کہ ابن حبان
از ابی ہریرہ بسند صحیح روایت کردہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قنوت نمی خواند در نماز صبح مگر آنکہ دعا میکرد مر قومی را یا بر
قومی و امام محمد در آثار از ابو حنیفہ از حماد از ابراہیم از اسود آوردہ کہ وی سالہا صحبت داشت با عمر بن الخطاب پس ندید او را
ہرگز کہ قنوت خواند در فجر و ابراہیم گفت کہ اہل کوفہ قنوت را از معاویہ گرفتند کہ دعای بد میکرد بر علی کرم اللہ وجہہ و صاحب ہدایہ آوردہ
اگر حادثہ بمسلمانان نازل گردد امام در نماز جہری قنوت بخواند نماز جائز ست و این قول ثوری و احمد ست و جمہور اہل حدیث
برانند کہ قنوت نزد نزول حادثہ در ہمہ نماز ہا مشروع ست انتہی کلام الشمنی و شیخ ابن الہمام بعد از ایراد احادیث و آثار از طرفین
و تکلم بتعلیل بتضعیف و تضعیف دران مقرر ساختہ و تصحیح نمودہ کہ قنوتی کہ در نماز فجر از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدہ و بصحت
رسیدہ است ہمان دعا بود بر جماعۂ کفار تا مدت یکماہ و قنوت نکردہ پیش از ان و نہ پس از ان و اگر از بعض اصحاب بصحت رسیدہ
آن نیز محمول بر وجود نوازل و حوادث ست و ہذا ہو التحقیق والحق الحقیق بالتصدیق واللہ اعلم و این سخن در قنوت فجر بود و ذکر
قنوت وتر در محلش بیاید و معلوم شد کہ قنوت اینجا بمعنی دعا ست نہ خصوص بدعای اللہم انا نستعینک الخ و اللہم اہدنا الخ کہ مشہور ست
حال آن نیز بتحقیق بپیوندد ان شاء اللہ سبحانہ و بسم اللہ الرحمن الرحیم گاہ بجہر میگفت و گاہ اخفا میکرد مصنف این را در بیان قرأت
سابقا گفتہ است تکرارش را درین مقام وجہی ظاہر نیست با آنکہ این سخن از وی مخالف آن ست کہ در خاتمہ گفتہ است کہ در باب
جہر در صلوۃ بہ بسم اللہ الرحمن الرحیم حدیثی صحیح نشدہ و چون ادعا و التزام بیان عمل صحیح از حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمودہ
لا بد آنچہ اینجا ذکر میکند محکوم بصحت باشد نزد وی و حق آن ست کہ در خاتمہ گفتہ است چنانچہ ما نیز سابقا بیان کردیم و مراد آن ست
کہ در تعیین جہر و لزوم آن چنانکہ اخفا ہرگز نکردہ باشد حدیثی صحیح نشدہ پس مخالفتی میان آنچہ اینجا میگوید و آنچہ در خاتمہ گفتہ است
نباشد و در ظہر و عصر اسرار قرأت میکرد و ذکر این سابقا در بیان قرأت مناسب بود و با وجود آنکہ درین دو نماز اسرار میکرد
و بعض آیات اندکی بلند میخواند چنانکہ از ماموران کہ قریب می بودند می شنیدند چنانکہ در حدیث بخاری و مسلم از ابی قتادہ آمدہ
و یسمعنا الآیۃ احیانا و مقصود ازین اسماع تعلیم ایشان بود کہ میفہمانند و فلان سورہ میخواند و گفتہ اند کہ گاہی جہر بجہت غلبہ
استغراق در تدبر یا قصد نیز حاصل میشد واللہ اعلم و در نماز التفات نکردی معنے التفات دیدن بیمین و شمال با پیچیدن گردن
است این چنین مفہوم میشود از کتب لغت پس بگوشہ چشم نگریستن بی گردانیدن گردن التفات نباشد و مکروہ نہ کذا فی الہدایہ
و در شرح ابن الہمام ست کہ حد التفات مکروہ آنست کہ بپیچد گردن را تا بیرون آید از مواجہہ قبلہ و اگر تحول کند بجمیع بدن خود فاسد
گردد نماز وی پس یک قسم التفات مفسد ست و یکی مکروہ چنانچہ عمل کثیر مفسد و قلیل مکروہ انتہی و شمنی گوید مکروہ است التفات بعنق
یعنی بتحویل سینہ و اگر تحویل سینہ کند باطل گردد نماز وی و اگر بگوشہ چشم ملاحظہ کند مکروہ نیست انتہی و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم نہی کرد از التفات در نماز و وعید فرمود بران و معلوم سود و ہو یعنی التفات در نماز اختلاس ربودنی ست کہ میرباید الشیطان
کہ میکند آن ربودن را شیطان از نماز بندہ و در احادیث این لفظ زیادت ست کہ من صلوۃ العبد یعنی میگیرد و می رباید شیطان
از نماز کمال وی را این حدیث صحیح ست و روایت کردہ است او را بخاری و مسلم و احمد و ابو داؤد و نسائی از عائشہؓ و نیز فرمود بانس

ای پسر که من بپرهیز از التفات و چون در شرع خطاب بجلی در حقیقت خطاب بهمه است گویا خطاب بجمیع کرد ملوام کرد دلیل بر تخصیص
پیدا نگردد و در مصنف ابن ابی شیبه آمده لا یلتفت احدکم باین جهت گفت مصنف که امی فرمود بپرهیز از التفات کردن در نماز چه
التفات در نماز هلاک شدن ست بوقوع در ورطه اثم و عذاب و اگر ناگزیر باشد کسی را از التفات کردن یعنی البته پیوسته التفات
کند و راضی نشود بفوت کمال باری در نماز نافله که بجهت کار در وی آسان ست و نقصان در وی چندان خطر ندارد و نه در نماز فریضه
که او در وی خطر ست و ضرر در وی کشیدا گرچه بفوت کمال در نوافل که مکملات فرائض اند فوات کمال فرائض نیز بوجهی لازم می آید
و ترمذی این حدیث از انس بخطاب افراد روایت کرده و تصحیح نموده و نیز فرمود چون بایستد مرد در نماز اقبال کند در روی
پروردگار تعالی جل و علا بوجه کریم خود و چون التفات کند وی بجانب غیر نگرد بگوید پروردگار تعالی ابن آدم بجانب که می نگری
تراکسی هست بهتر از من که بسوی اوی نگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند بازحق عز شانه همچنین گوید
چون بار سوم بگردد بگرداند حق تعالی وجه کریم خود را از وی این حدیث را احمد و ابوداود و نسائی و دارمی و حاکم و بیهقی از
ابی ذر بالفاظ مختلفه روایت کرده اند و حاکم تصحیح آن نموده و شیخ ابن الهمام گوید حق آن ست که این حدیث حسن ست
و حدیث دیگر آمده لا صلوة للملتفت رواه الطبرانی عن عبد الله بن سلام رضی الله عنه اما حدیث ابن عباس که گفت کان
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یلحظ بود رسول خدا یلحظ بگوشه چشم می نگریست فی الصلوة در نماز یمینا و شمالا راست و چپ و لا
یلوی عنقه و نمی گردانید عنق گردن خود را خلف ظهره بجانب پس پشت مبارک خود پس هر چند در جامع ترمذی ست و نسائی آنرا نیز روایت
کرده اما غریب ست چنانکه ترمذی گفته است هذا حدیث غریب و نیز گفته مخالفت کرده است در اسناد این حدیث وکیع فضل
بن موسی را که روایت کرده است متصل الاسناد تا عکرمه عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یلحظ الی الحدیث
و روایت کرده وکیع از بعض اصحاب عکرمه که گفت ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم کان یلحظ و ذکر حدیث اول آورده پس حدیث
وکیع مرسل باشد و حدیث فضل بن موسی مسند و لیکن پوشیده نماند که مرسل چون بوجهی دیگر مسند آید حجت ست باتفاق و نیز در
منافات غرابت با صحت سخن ست و قد سبق تحقیقه فی المقدمة و ترمذی حدیث انس را با نهی ایاک و الالتفات که مذکور شد
نیز غریب حسن گفته است و مصنف در اینجا طعن نکرد بغرابت این مگر آن جهت باشد که فرق ست میان غریب مطلق و
غریب من هذا الوجه فتدبر و گویا بجهت این حسن گفت و بثبوت رسید بهای تعدد و تحقیق طعن اما پوشیده نماند که حدیث ابن عباس
جواز لحظ میکند نه التفات و لحظ غیر التفات ست چنانکه بیان کردیم و از کلام مصنف در قاموس نیز همچنین مفهوم می گردد پس
موضع لحظ و جواز آن منافات ندارد بنفی التفات و کراهیت آن و گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گاهی ملاحظه
اصحاب که در نماز غلط او بوده میکرد و خواه بقصد اطلاع بر احوال ایشان یا بجهت تعلیم آن که لحظ مبطل نماز نیست و الله اعلم
و شیخ ابن الهمام میگوید که حدیث ملاحظه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اصحاب را ترمذی و نسائی و ابن حبان از ابن عباس
روایت کرده و حاکم تصحیح آن نموده و ترمذی حکم بغرابت آن کرده و ابن القطان گفته که صحیح ست و غرابت او مخصوص
بطریقی ست که ترمذی آورده و از وی طریقی دیگر نیز هست در مسند بزار انتهی و گویا مصنف از التفات معنی عام تر
شامل لحظ و التفات مراد داشت بجانب نفی بر دو کرد و لهذا گفت کسی از امام احمد پرسید و گفت بعضی از اهل حدیث
روایت می کنند باسناد که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در نماز لاحظه و التفات می کرد امام احمد بجهت عدم صحت
این اسناد نزد وی بر وی انکار عظیم کرد و بغایت متاثر گشت بحدی که رنگ روی وی متغیر شد و بدن وی

بار نماز و در ارتعاش انماز و گفت این حدیث را اسناد صحیح نیست ولیکن صحیح آن ست که التفات منفی ست و ملاحظه ثابت چنانکه
گفتیم و اگرچه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نماز التفات نمیکرد و عادت شریف وی نبود اما این مقدار ثابت شده که یکبار
در بعضی از اسفار بود و شخصی را که نام وی انس بن ابی مرثد غنوی باشد بدیدبانی بجانب دشمن فرستاده بود و چون به نماز که سنت
فجر باشد گذاردن مشغول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بران گذاشته بود نظر میکرد و قصه بدیدبانی گذاشتن شخصی و نظر
کردن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجانب وی در نماز چنانکه در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از سهل بن الحنظلة و
در جمع الجوامع از ابی نعیم فی المعرفة آورده آن چنان ست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم امشب پاسبانی ما که
میکند انس بن ابی مرثد غنوی گفت یا رسول الله این خدمت را من کنم فرمود پس سوار شوی رفت و براسپی که داشت سوار شد و
بحضرت آمد پس گفت مرا و را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بجانب این دره رو و بر بالای آن کوه بایست و باید که فریب ندهیم
ترا امشب یعنی حاضر باش و بیدار باش چون صبح بدمید پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله وسلم بجای نماز خود آمد و دو رکعت یعنی سنت
فجر بگذارد و پس پرسید از مردم آیا هیچ احساس کردید سوار خود را مردی گفت لا یا رسول الله هیچ احساس نکردیم و خبر نداریم که حال
وی چه شد پس تثویب کرده شد برای نماز یعنی تکرار اعلام غالبا مراد اقامت نماز فرض ست والله اعلم پس آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم نماز میگذارد و التفات بجانب آن شعب میکرد تا چون تمام کرد نماز را فرمود بشارت باد مر شما را
که بتحقیق آمد سوار شما پس نظر کردیم ما و دیدیم که زیر درختان که در ان شعب اند ایستاده است پس نزد آن حضرت صلی
الله علیه و آله وسلم آمد و گفت یا رسول الله رفتم و تمام شب بر بالای این کوه آنجا که رسول خدا فرموده بود ایستادم چون
صبح شد هر طرف نگاه کردم هیچ یکی را ندیدم فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آیا هیچ فرود آمدی از اسپ گفت
لا یا رسول الله فرمود نیامدم الا برای نماز یا قضای حاجت خود گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قد اوجبت
پس تحقیق واجب گردانیدی تو برای خود یعنی بهشت را فلا علیک پس ضرر نکند ترا اگرچه بعد ازین اجتهاد و مشقت در عمل
نکنی یا مراد آن ست که نیست خوف بر تو از آتش دوزخ و عذاب آخرت و این قضیه منافات بمقصود ندارد زیرا که بتعجیل
ندرت بود و مراد آن ست که التفات عادت شریف وی نبوده نه در نماز نافله بود اگرچه او گذشتن بود و نزد مصنف آن نماز
سنت ماده بود و اگر نیز فرض باشد چنانکه از ظاهر بلکه صریح عبارت حدیث جامع الاصول مفهوم میگردد نیز ضرر ندارد زیرا که
این نظر و التفات برای مهم دینی که محافظت و احتراس باشد بود و مصلحت اهل اسلام که سلامت و جمعیت ایشان ست بدان
منوط و متعلق بود و این امری مستحسن و مرغوب ست زیرا که از باب تداخل عبادات ست نماز عبادتی ست و نظر کردن بجانب
آن شخص برای مصلحت مذکور عبادتی دیگر چه وی صلی الله علیه و آله وسلم این نظر کردن در اثنای نماز بجهاد و تدبیر اسباب آن
مشغول شد و نماز خوف که در مقابله عدو بوجه مخصوص بگذارند باین معنی یعنی بنظر کردن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در نماز یعنی تداخل عبادات شبیه است و این معنی در آثار نیز آمده است چنانکه منقول ست از امیر المومنین عمر که میگفت
انی لاجهز بدرستی که من هر آئینه ساختگی میکنم جیشی لشکر خود را بتامل و تفکر و تدبیر در امر وی و انا فی الصلوة و حال آنکه من در
نمازم سیوطی در جمع الجوامع این اثر را از ابن ابی شیبه آورده و در صحیح بخاری بابی عقد کرده بعنوان اذا فکر الرجل الشیء فی
الصلوة و در ترجمه این قول از عمر آورده و در باب این حدیث آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
نماز میگذارد و بعد از سلام بسرعت تمام برخاست و درون رفت و چون در روی قوم معنی تعجب مشاهده کرد فرمود ذکرت

ودر خانه ما بود ودر نماز یاد آمد مکروه پنداشتم که شب در خانه باشد پس رفتم وامر کردم بقسمت آن ودر فتح الباری گفته که ابن ابی شیبه باسناد
صحیح از ابی عثمان نهدی آورده قول عمر را نقل کرده بعد از ان میگوید که ابن التین گفته که این در انجاست که قلیل بود وتفکر اما اگر
متتابع ومتوالی شود فکرها وبحد کثرت رسد چنانکه در نیابد که چه گذارده وچند گذارده این داخل لاهی در صلوة خواهد بود وواجب
بود بروی اعاده وگفته الحافظ این سخن از ابن التین موجه نیست زیرا که بتحقیق آمده است از عمر چیزی که اعاده دارد واز ان روایت
کرده است ابن ابی شیبه از طریق عروة بن الزبیر که گفت گفت عمر من حساب میکنم جزیهٔ بحرین را در حالی که در نمازم وصالح بن
احمد بن حنبل در کتاب مسائل روایت میکند از پدرش از طریق همام بن الحارث که عمر گذارد نماز مغرب را وقرات نکرد چون
از نماز برگشت گفتند یا امیر المومنین قرات نکردی در نماز گفت در حدیث نفس بودم با قافله که تجهیز کرده ام آنرا از مدینه تا
در آمدم شام را بعد از ان اعاده کرد نماز را با قرأت واین دلیل است بر آنکه اعادهٔ نماز از جهت ترک قرأت بود نه استغراق فکر
انتهی وگفته که خواطر جبلت انسان است بر دفع آن اختیار ندارد وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو رکعت یعنی بعد
از هر دو رکعت تحیات بخواندی چنانکه گذشت از احادیث در صفت صلوة واین حکم تکرار است وبیان تشهد اول وثانی معلوم
شده است واگر مراد آن است که زیاده از دو رکعت بیک تشهد نتوان گذارد ودرین محل ذکر آن مناسبت ندارد ودر نوافل نماز
شبها از بیان کرده است وخلاف آن نیز نقل کرده چنانکه بیاید ان شاء الله تعالی فافهم ودر هفت محل در نماز دعا کردی
اول محل عقیب تکبیر احرام چنانچه یاد کردیم از دعاهای استفتاح دوم قبل از رکوع وبعد فراغ از قرأت واین دعای قنوت است
که در وتر نیز اند اما مصنف قائل نیست به ثبوت قنوت در وتر از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در فصول قیام شب
بگوید ودعای دیگر در وتر بیان نکرده واثبات ننموده واین همیست که میگوید سوم بعد از اعتدال وسر برداشتن از رکوع گفتی سمع الله
لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد ملأ السموات وملأ الارض وملأ ما شئت من شیء بعد اللهم طهرنی بالثلج والبرد والماء البارد اللهم طهرنی
من الذنوب والخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الوسخ دعائی بعد از اعتدال سابقا گذشته است گاهی این بودی باندک
تفاوتی وگاهی جز این بودی واعادهٔ وی اینجا حاجت نیست چنانچه در ادعیهٔ استفتاح چهارم در رکوع گفتی سبحانک اللهم
ربنا وبحمدک اللهم اغفرلی این نیز گذشته است با زیادتی که در نماز تهجد میگفت وپوشیده نماند که مناسب آن بود که این را سوم گوید
ودعای بعد از اعتدال از رکوع را چهارم پنجم در سجود وغالب دعا در نماز در سجود بودی چنانچه یاد کردیم ششم بین السجدتین چنانچه
گذشت هفتم بعد از تشهد وپیش از سلام چنانچه بیاید اما این دعا که ائمه مساجد بعد از سلام میکنند ومقتدیان آمین آمین می گویند
چنانچه الآن در دیار عرب وعجم متعارف است از عادت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نبود ودرین باب هیچ حدیث ثابت نشده در
جامع الاصول ومشکوة حدیث ترمذی از فضل بن عباس آورده که در وی مذکور است الصلوة تخشع وتضرع وتمسکن یعنی نماز
اظهار واکمال خشوع وخضوع ومسکنت است ثم تقنع یدیک یعنی بر دارید یک دو دست را یعنی بعد از سلام مستقبلا در حالتی که مقابل
کننده بطون آنها وجهک با باطن انگشتان دو دست روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است وتقول وبگویی یارب یارب
یعنی دعا بکنی وحاجت بخواهی ومن لم یفعل ذلک وکسیکه نکند آنرا فهو کذا وکذا پس وی چنین وچنین است کنایت است از لحوق
نقص در نماز وی وتاوی آن نقصان در دنیا وآخرت کذا قال بعض الشارحین ودر بعض روایات آمده فهو خداج ای نقصان
از اصل خداج انگشتان حامل است واو پیش از وقت ناقص الخلقة این حدیث بیان میکند استحباب وفضیلت دعا را بعد از
نماز هم امام را وهم مقتدی را اما آنکه این حدیث نزد مصنف ثبوت ندارد ولهذا گفت بدعتی است مستحسن چه دعا همیشه مستحب ومستحسن است

خصوصا بعد ادای نماز جزری در حصن حصین برمز ترمذی و نسائی از اوقات اجابت دبر صلوة مکتوبه را عد کرده مگر آنکه مراد بدان بعد از تشهد قبل السلام دارند واللہ اعلم و مصنف میگوید جمیع ادعیه نماز در نفس نماز بود و در آن فرمود و بعضی از ائمہ علم میگویند چون از نماز فارغ شود ذکر و تهلیل و تسبیح و تحمید مشروع و مستحسن ست بی خلاف ظاهر این ادا که بعض از ائمہ علم میگویند بی آنکه نقل حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیان کند چنانکه عادت ایست درین کتاب ناظر دران می نماید که آن از مستحسنات علما است تصریح در احادیث وارد نشده و حال آنکه در احادیث صحیحه از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده آمده نیز چنانکه تهلیل و تسبیح و تحمید مذکورست ادعیه نیز دران بیان ست و مستحب ست که درود بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستد پس مناسب آن بود که در پی آن دعا کند و حاجات را از حضرت عزت جل شانہ بخواهد تا دعای او مستجاب شود و حاجات او مقضی گردد و این در جمیع اوقات دعا است اگرچه سیاق بیان اینجا بعد از تشهد یا بعد از نماز ست از فضالہ بن عبید آمده است که گفت بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نشسته ناگاه مردی در آمد و نماز گذارد پس گفت یعنی در نماز بعد از تشهد اللهم اغفرلی وارحمنی پس گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شتاب کردی ایها المصلی چون نماز کنی و بنشینی یعنی در تشهد حمد و ثنا گو بر حق جل و علا بدانچه وی تعالی اهل و سزاوار آن ست و درود بفرست بر من پس بعد دعا کن او را و در خواه حاجت خود از وی بعد از ان نماز گذارد مردی دیگر پس حمد گفت مر خدا را سبحانه و درود فرستاد بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس فرمود آن حضرت ایها المصلی دعا کن که مستجاب ست دعای تو رواه الترمذی و روی ابوداؤد والنسائی نحوه این حدیث را در دعای بعد از تشهد آورده اند و محتمل است که بعد از فراغ نماز نیز بود واللہ اعلم و کیفیت صلوة چنانچه در صحیح بخاری و مسلم آمده این ست اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید و در حدیث مسلم ذکر علی ابراهیم نیست و کیفیات دیگر نیز آورده شده اما همین قدر کفایت است کذا سمعت من بعض المشائخ و صلوة بر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز فرض ست نزد شافعی و نزد ما سنت ست و بالجملہ صلوة بر آن حضرت بموجب امر صلوا علیه واجب ست پس نزد شافعی در نماز و نزد ما مطلق شمنی گوید نزد کرخی یکبار در عمر واجب ست و نزد طحاوی واجب ست نزد سماع اسم شریف وی هر بار که مذکور گردد و هو الصحیح کذا فی المحیط انتهی و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته مگر نزد اتحاد مجلس که برین تقدیر مستحب ست تکرار صلوة بتکرار اسم شریف فعلیک بها

فصل فی کیفیة الخروج من الصلوة بعد از تشهد با تمام تشهد که صلوة و دعا است گفتی السلام علیکم ورحمة اللہ

والتفات بجانب راست کردی چنانچه رخسار مبارک ایمن را از آنها نیکه در ینجانب بودند بدیه ندی و از جانب چپ نیز گفتی السلام علیکم ورحمة اللہ چنانچه رخسار مبارک الیسر او را بدیه ندی احادیث صحیح درین باب از اصحاب سنن اربعه و غیرها از ابن مسعود و صحابه دیگر وارد شده است و ترمذی بابی برای تسلیمتین عقد کرده و بعد از ایراد حدیث ابن مسعود گفته و فی الباب عن سعد و ابن عمر و جابر بن سمرة و البراء و عمار بن یاسر و وائل بن حجر و عدی بن عمیرة و جابر و حبیب بن مسعود و حکم بحسن و صحت حدیث کرده میگوید و هم بر وست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کسانیکه بعد از ایشان اند انتهی و همین ست مذهب ائمه ثلثه الا امام مالک که نزد وی یک تسلیه است مقابل وجه مذکور این ست و در رساله ابن ابی زید که از کتب معتبره در مذهب ایشان ست کیفیت وی چنین گفته که گوید السلام علیکم یکبار اگر داند و نیز سر اندکی بجانب یمین و از درون او در مقابل و جه منفرد و ابن حنیفه آنکه بر دانند کی میلان بجانب یمین کنند لیکن اگر دانم

بجانب امام و اشارت کند بوی و متمسک ایشان حدیث عائشه است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سلام گفتی یک سلام بجانب پیش روی مبارک خود و میلان کردی اندک میلانی بجانب شق ایمن و ترمذی بابی دیگر برای تسلیمه واحده منعقد کرده و حدیث عائشه نیز آورده و میگوید که درین باب حدیث از سهل بن سعد نیز آمده و میگوید حدیث عائشه مرفوع نمی معلوم نشده مگر باین وجه و میگوید محمد بن اسمعیل گفته که زهیر بن محمد از اهل شام که یکی از رواة این حدیث ست روایت کرده می شود از وے مناکیر و میگوید که بعضی از اهل علم قائل شده اند بیک تسلیم و اصح روایات از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دو سلام ست و مدین اند اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و تابعین و کسانیکه بعد از ایشان اند و قومی از صحابه و غیرهم قائل اند بسلام واحد و شافعی گفته اگر خواهد سلام گوید یک سلام و اگر خواهد دو سلام این کلام ترمذی ست و وی ترجیح جانب تسلیمتین کرده و تصریح بذهاب بعضی علما به تسلیمه واحده نیز نموده است و ماناکه تسلیم واحده منسوخ شده یا احیانا بوده است والله اعلم و شیخ مصنف چنانکه عادت اوست در رسوخ و جزم باحد الجانبین و مبالغه در تائید مختار خود میگوید و عمل ائمه دین این یعنی دو تسلیمه بر کیفیت مذکور تا پانزده صحابه آنرا روایت کرده اند و ائمه حدیث باسانید صحاح آنرا آورده و لیکن آنچه در حدیث عدی بن عمیرة آمده است که کان یسلم تسلیمة واحدة تلقاء وجهه عدی بن عمیرة را ترمذی در ان صحابه شمرده که از ایشان احادیث در باب تسلیمتین آمده است چنانکه نقل کردیم و حدیث وی در باب تسلیمه واحده در کتب سته و جز آن نیافتیم و ماناکه نزد مصنف از وی دو حدیث ست یکی در باب تسلیمتین و آن صحیح و ثابت ست و دیگر در باب تسلیم واحده و آن صحیح نشده چنانکه میگوید اسناد آن قائم نیست و نزد اهل حدیث ثابت نه و حدیثی که در باب تسلیم واحده در کتب مذکور ست چنانکه ترمذی از عائشه آورده مصنف میگوید اما در حدیث عائشه آمده و کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یسلم تسلیمة واحدة یرفع بها صوته حتی یوقظنا بود آن حضرت که یک سلام میگفت آواز بلند تا بیدار میکرد ما را یعنی اهل بیت را این لفظ یوقظنا در جامع ترمذی و در جامع الاصول نیست چنانکه آورده ایم و این حدیث هم چنانچه حدیث عدی بن عمیرة معلل ست و اگر معلل نبودی هم تصریح دلالت بر مقصود که انحصار بر یک سلام ست نکردی بهم اینجا تصریح اثبات سلام واحد کرده و نفی سلام ثانی نکرده بلکه از ان ساکت شده شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان در رفع صوت نکردی که مقصود از ان ایقاظ اهل بیت بودی فافهم و ازینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقول ست که وی حدیث تسلیم واحده را تاویل کرده که معنی او آن ست که جهر بتسلیم واحد میکرد از برای اعلام و سلام دوم را آهسته میگفت و جهر در غیر قرأت از برای اعلام بود و آن بتسلیمه اول حاصل شده پس حاجت بجهر ثانی نباشد و ابن قدامه گفته که معنی قول عائشه تلقاء وجهه آنست که ابتدا السلام از جانب قبله کردی بعد از ان التفات کردی بیمین و یسار انتهی کذا ذکره بعض الشارحین

فصل فی ادعیة الصلوة

جمله از دعوات که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در استفتاح و در رکوع و اعتدال و سجود و بین السجدتین میخوانده سابقا مذکور شد و از جمله دعواتیکه در نماز میخوانده این دعا ست اللهم اغفر لی ذنبی و وسع لی فی داری و بارک لی فیما رزقتنی مصنف تعیین موضع این دعا نکرده و ذکر بعد از تشهد ست باخیر آن و ظاهر بقرینه دعا بالحق آن ست که بعد از تشهد بود والله اعلم و ابن دینار او در باب طهارت نیز ذکر کرده که وقت وضو میخوانده و این دعا را نیز میخوانده اللهم انی اسئلک الثبات فی الامر والعزیمة علی الرشد و اسئلک شکر نعمتک و حسن عبادتک و اسئلک قلبا سلیما و لسانا صادقا و اسئلک من خیر ما تعلم و اعوذ بک من شر ما تعلم و استغفرک لما تعلم رواه النسائی عن شداد بن اوس و روی احمد نحوه و در لفظ حدیث اینچنین واقع شده که ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یقول فی صلوته و مراد بآن آخر صلوة داشته آنرا از ادعیه بعد از تشهد ذکر کرده اند و شیخ ابن حجر هیتمی مکی در شرح مشکوة گفته و فی روایة لاحمد فیما اوفی دبرها و ظاهر ازفی دبرها آنست که بعد از فراغ نماز

بود و بعضی از علما ادعیه را که در احادیث دیگر واقع شده نیز در ادعیهٔ تشهد ذکر کرده اند و بحسب ظاهر ست در سجود بیا
گفتی رب اعط نفسی تقویها وزکها انت خیر من زکیها انت ولیها ومولیها مناسب آن بود که این دعا را در بیان ادعیه سجده ذکر
میکرد و چنانچه امثال آن را کرده و در تشهد گفتی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من فتنة
المحیا والممات اللهم اعوذ بک من المغرم والمأثم این دعا و استعاذه ازین امور اربعه بعد از تشهد در صحاح بسیار واقع شده است و در بعض طر
ست و در بعض روایات من فتنة عذاب القبر نیز واقع شده و استعاذه از مغرم نیز صحابه گفتند یا رسول الله بسیار می بینیم ترا که استعاذه
میکنی از مغرم فرمود آیا نمی بینید که مرد بعلت آن دروغ گوید و در خلف وعده افتد دیگر دعا ابوبکر گفت گفتم یا رسول الله تعلیم کن مرا دعائی
که بخوانم در نماز خود فرمود بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی انک انت
الغفور الرحیم این حدیث متفق علیه است و از امیر المؤمنین علی علیه السلام است که گفت آخر آنچه میگفت رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم در تشهد این دعا بود اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم به منی انت المقدم و
انت المؤخر لا اله الا انت رواه الترمذی وصححه و زرکشی گفته که ترمذی روایت کرده است از حدیث عاصم بن کلیب از پدر او که
گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و وی نماز میگذارد و قبض کرده بود اصابع خود را و بسط کرده سبابه را و میگفت یا مقلب
القلوب ثبت قلبی علی دینک و بالجمله از ادعیه مأثوره هرچه تواند بخواند و بعض علما گفته اند که تعیین دعا لازم نیست بلکه آنچه خواهد
از آنچه تعلق بامور آخرت بود و متضمن قرب و طاعت بخواند و با وجود آن شک نیست که آنچه در دعای مأثور از فضل و برکت و اجابت
متوقع ست در غیر آن نخواهد بود و بعضی گفته اند که تعیین دعا مورث ملال و سآمت ست و عدم تعیین مورث شوق و لذت و اگر از
ادعیه مأثوره هر کدام را در وقتی بخواند احسن باشد و دعوای که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز کردی مجموع بلفظ
افراد مروی ست چنانچه رب اغفر لی وارحمنی واهدنی و چنانچه اغسلنی من خطایای بالماء والثلج والبرد اللهم باعد بینی وبین خطایای
و مانند آن کما یأتی میکرد و مصنف را در عبادت که میگفت چنانچه گذشت از ادعیه لیکن برای اصلاح در بیان مثالی چند اعاده کرد و چون
اینجا محل سؤال بود که کسی گوید که این در منفرد صحیح ست اما امام را خود باید که دعا بلفظ جمع گوید چنانچه در حدیث وارد شده و خبری
بر آن مترتب گشته است مصنف دفع این سؤال کرد و گفت و اگر کسی گوید در حدیث صحیح وارد شده لا یؤم عبد باید که امامت نکند
بنده قوما قومی را فیخص نفسه پس تخصیص کند خود را بدعوة بدعای فان فعل پس اگر تخصیص کند خود را بدعا فقد خانهم پس تحقیق خیانت
کرد این قوم را و تضییع کرد حق ایشان را این حدیث ابو داؤد از ابی هریره و ترمذی از ثوبان آورده و ترمذی گفته که درین باب از ابی
هریره و ابی امامه نیز آمده و حدیث ثوبان حدیث حسن ست و بتحقیق روایت کرده شده است این حدیث از یزید بن شریح از ابی هریره
و حدیث ثوبان اجود ست اسناد او و اشهر و اثبت گویم امام اهل حدیث ابو بکر بن خزیمه در کتاب صحیح خود میگوید که این حدیث موضوع
و مردود ست و سخن این امام حجت ست و در روایات احادیث که ادعیه در آنجا بلفظ مفرد واقع شده نیز مقوی و مؤید آن ست و
در حقیقت مسئله خیانتی در حق قوم نیست زیرا که هر کدام از ماموران دعای برای خود میکند و در تکبیرات و تسبیحات و ادعیه امامت
را اثری نبود و امام مانند قوم نیست چنانچه در قرائت همچنین ست بقول ائمه که قرائت را بر مقتدی واجب دارند اگر چنانچه مذهب
حنفی ست در ضمانت امام پس گویا چنانچه قرائت امام قرائت قوم ست دعای وی نیز دعای قوم بود و اثر اجابت آن بوی
و بقوم عائد و واصل گردد فافهم و بعضی از علما میگویند که از این حدیث دال بر عدم تخصیص امام نفس را بدعا ثابت شود مراد
دعای باشد که بلفظ جمع وارد شده باشد چنانچه اللهم اهدنا فیمن هدیت که در دعاء قنوت وارد شده و چنین انا نستعینک و نستغفرک

او غیر آن و چون در شرع بصیغهٔ جمع وارد شده که شامل ست مر جمیع را او امام مخصوص کند بنفس خود لاجرم خیانتی کرده باشد در حق ایشان چنانچه پادشاهی بر دست بنده به بندگان خود چیزی بخشد و آن بنده آنرا مخصوص گرداند بخود و دیگران را محروم سازد و بالاتر ازین خیانتی نباشد و اگر آن دعا که امام بعد از سلام می کند و مقتدیان آمین می نمایند ثابت شود چنانکه ذکر کردیم آن نیز محل این حدیث تواند بود و بعضی درین محل نیز دعا بلفظ افراد مناسب نیست و از دیانت نه والله اعلم

فصل [بیان آنکه شادی]

در مسرت و چشم روشنی و خوشدلی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز در ذوق و شهودی که درین وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و از جهت سرور و جعلت گردانیده شده است یعنی حق تعالی این بمحض فضل و کرم خاص خود که بمن واره ساخته و این تجلی فرموده نه من بفضل و کسب خود پیدا کرده ام قرت العین این کنایت از فرح و سرور و دریافت مقصود و فوز بغیت است مشتق ست از قر بفتح قاف بمعنی قرار و ثبات به دیدهٔ نظارهٔ محبوب قرار یابد و بدیدار او آرام گیرد و بجانبی دیگر نگردد و در حالت سرور و خوشحالی ساکن و بر جای خود بود و بنظر بر غیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال حزن و خوف گردان و لرزان باشد چنانچه در وصف ایشان گفته کالذی یغشی علیه من الموت دلیل آن ست و یا مشتق ست از قر بضم قاف که بمعنی سرد ست و سردی چشم و لذت وی در مشاهدهٔ محبوب بود و گرمی و سوزش در دیدن اغیار و لهذا ولد را قرة العین خوانند و آنکه فرمود فی الصلوة نگفت الصلوة اشارت کرد بآنکه سرور و آرام وی بمشاهدهٔ حق ست که بحکم کانک تراه در نماز او را حاصل ست نه بنفس نماز یا ثواب او چه نزد مشاهد ما را هم و التفات بغیر نبود و نماز غیر حق ست اگرچه نعمت اوست و فضل او و فرح بفضل و نعمت حق نیز مقامی عالی ست چنانکه گفت قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا اما دون مقام مشاهدهٔ مفضل و منعم فرح و سرور باوست و مقام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعلی وارفع ست و بدین جهت فرمود فلیفرحوا و نگفت فلتفرح تا خطاب با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد و تواند که ازین مقام بعض خاص گان امت را نیز شربی و نصیبی بود چه قرة العین بشهود بر قدر معرفت مشهود ست چون هیچ معرفتی مثل معرفت وی صلی الله علیه وآله وسلم نیست هیچ شهودی مانند شهود وی نبود و دیگر قرة العین دیگران مثل قرة العین وی نباشد حسبی الله مقام خاص اوست اگرچه دیگران نیز گویند حسبنا الله اما این بدان نماند تنبیه بدانکه این کلمه که مذکور شد جزو این حدیث ست که حبب الی الطیب والنساء وجعلت قرة عینی فی الصلوة صاحب مشکوة گوید که این حدیث را احمد و نسائی از انس روایت کرده و سخاوی در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط و صغیر از انس مرفوعا آورده و همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی فی الکامل و حاکم در مستدرک نیز آورده ما بدون لفظ جعلت و گفته که صحیح ست بر شرط مسلم و نزد نسائی نیز از انس بطریقی دیگر بزیادت لفظ من الدنیا آمده و باین وجه اخراج کرده اند او را احمد و ابو یعلی در مسند خود و ابو عوانه در مستخرج صحیح خود و طبرانی در اوسط و بیهقی در سنن و غیر ایشان و ابن نعیم گفته که روایت کرد او را احمد در کتاب زهد بزیادتی لطیف و آن این ست که اصبر عن الطعام والشراب ولا اصبر عنهن و اما آنچه مشتهر شده است درین حدیث از زیادت لفظ ثلاث وقوف نیافتم بران مگر در دو موضع از احیا و در تفسیر آل عمران از کشاف و ندیدم این زیادت را در هیچ طریقی از طرق این حدیث با وجود مزید تفحص و تفتیش و تصریح کرده باین معنی زرکشی و گفته که نشده است درین حدیث لفظ ثلاث و زیادت وی مخل ست مر معنی را چه صلوة از دنیا نیست و تکلم کرده امام ابن فورک بر معنی خود توجیه کرد لفظ ثلاث را و شیخ ابن حجر در تخریج رافعی گفته که مشتهر شده بر زبانها بزیادت لفظ ثلاث و نیافتم لفظ آن را در هیچ طریق او و ولی الدین عراقی در امالی خود نیز گفته که لفظ ثلث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست و صلوة از

امور دنیا نبود انتهی کلام السخاوی پس معلوم شده که اصل حدیث که اتفاق ائمه بران ست همین لفظ است حبب الی الطیب والنساء و
قرة عینی فی الصلوة واین بی اشکال ست و در بعض طرق من الدنیا یا من دنیاکم نیز آمده و در بعض کتب ثلث نیز واقع شده مگر یکی ازین
دو نباشد نیز اشکالی ندارد اما اگر هر دو باشد چنانچه بعض روایتها میگردد اشکال دارد و در توجیه آن گاهی گویند که مراد به بودن از دنیا
بودن در دنیا و وجود آن در حیات این عالم ست پس حاصل معنی آن شود که درین عالم مرا سه چیز خوش آمده و ازان از جملهٔ امور طبیعیه
دنیاویه است و سوم امر دینی و گاهی گویند که سوم از امور دنیاویه را بسبب ملالت و سامت ذکر نکرد و عدول کرد ازان
بامر دینی بر طریقهٔ تکمیل و دفع توهم آنکه وی را لذت و محبت طیب و معاشرت نساست که مشغول از حق و مناجات وی ندارد و والله
والله اعلم که امر ثالث که ذکر آن درین حدیث نکرده خیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است لم یکن احب الیه صلی
الله علیه واله وسلم بعد النساء من الخیل رواه النسائی و احتمال دارد که طعام بود چنانچه در حدیث عائشه رضی الله عنها که گفت بود رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم که خوش می آمد او را از دنیا سه چیز طعام و نساء و طیب پس یافت ازان دو چیز و نیافت یکی را یافت نساء
و طیب را و نیافت طعام را رواه احمد و میسر مود از بس ذوق و شوقی که در نماز داشت ارحنا یا بلال راحت بخش ما را ای بلال
بالصلوة به نماز یعنی اذان گو و تکبیر بر آر تا نماز کنیم و از تعب و محنت و مشغولی کارهای دیگر خلاص شویم و بمناجات حق و شهود
وی تعالی راحت یابیم برین معنی مضمون این حدیث با مضمون و جعلت قرة عینی فی الصلوة یکی بود و بعضی گویند اذان گو تا
نماز کنیم و باداى آن از شغل قلب و تعب تعلق که بوی داریم راحت یابیم و در مشکوة از سالم بن ابی الجعد آورده که گفت
مردی از خزاعه گفت کاشکی نماز میکردم و استراحت می نمودم مردی که حاضر بودند برین سخن او را عیب کردند پس آن مرد
این حدیث را بر ایشان حجت آورد و گفت شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گفت اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها
واین بمعنی ثانی موافق ست و فرق میان دو معنی آن ست که در اول راحت بوجود نماز ست و شهودی و ذوقی که در وست
و در ثانی باداى ذمه و وجوب طاعت و امتثال بامر و خلاص از تعب شغل و تعلق قلب ست بوی و هر دو معنی در نهایهٔ
جزری مذکور اند فافهم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با این همه ذوق و خوشی و راحتی که در نماز داشت مراعات
حال ماموان به تخفیف نماز از وی فوت نشدی در صحیحین از انس آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
سبک گذارنده ترین مردم نماز را در تمامی یعنی نقصان در نماز نکردی و با وجود آن سبک گذاردی گویند مراد تمامی
در رکوع و سجود و طمانینت و اعتدال ست و خفت در قرائت و بر روایتی نگذاردم من نماز را خلف هیچ امامی که اخف بود
از روی نماز گذاردن و اتم دران از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم به تحقیق بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که می شنید گریهٔ
صبی را پس تخفیف میکرد مبادا مادرش در فتنه افتد و احمد و ابو یعلی از وی روایت کرده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم خفیف کننده ترین مردم نماز را بر مردم و دراز کننده بر نفس خود یعنی اگر تنها گذاردی دراز کردی چندانکه خواستی
و اگر امامت کردی تخفیف کردی و نیز مروی ست از انس که گفت نگذاردم من نماز را خلف امامی که مشابه ترین مردم ست
به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در نماز گذاردن از عمر بن عبدالعزیز بود وی که تمام میکرد در رکوع و سجود و تخفیف
میکرد قیام را اخرجه النسائی من زید بن اسلم و مروی ست از فضل بن عباس که گفت رسیده است مرا از عمار بن یاسر که امامت
کرد و تخفیف کرد در قرائت و در طمانینت پس گفتند او را چرا چنین کردی عمار گفت ترسیدم نا در وسواس نفتم و نیز در صحیحین از
ابی هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر که امامت کند قومی را گو تخفیف کند نماز را زیرا که در ایشان

بیماری و پیری و ضعیفی و صاحب حاجتی می باشد و عثمان بن ابی العاص گوید آخر چیزی که عهد کرد و وصیت فرمود مرا رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم این بود که چون امامت کنی قومی را سبک بگذار نماز را رواه مسلم و احادیث درین باب بسیارست و قصهٔ معاذ
بن جبل که در نماز عشا سورهٔ بقره خواند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود افتان انت یا معاذ سابق مذکور شد و از
سیاق قصهٔ معاذ و احادیث دیگر معلوم گردد که نهی از تطویل است که بر مردم گران آید و باعث ترک جماعت و فقدان خشوع
گردد و اما اطالت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحابهٔ عظام در امامت بسیار بود چنانکه گذشت و آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم از شنیدن آواز گریهٔ طفلی نماز را تخفیف کردی تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوة یا زوال خشوع چنانکه از حدیث
انس گذشت و در صحیح بخاری آمده که ابو قتاده گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می درآیم در نماز و می خواهم دراز
کنم آنرا تا گاه می شنوم آواز گریهٔ صبی را پس مساهله و تخفیف می کنم در وی چون میدانم حال مادرش را که از گریهٔ وی بجان
او چه میرسد و گاه بجهت رحم و شفقت عملی نیز در نماز کردی چنانکه طفلی در نماز بوی متعلق شدی او را برداشتی و بر دوش
مبارک خود نهادی بخاری و مسلم از ابی قتاده می آرند که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که امامت می کرد مردم
را و امامه بنت ابی العاص که از زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود بر دوش مبارک او بود و چون رکوع
میکردی نهادی او را بر زمین و چون بر میداشت سر از سجده باز برمیداشت او را بر دوش تا تمام کردن نماز همچنین میکرد و خطابی
میگوید چنان نماید که برداشتن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صبیه را نه از روی قصد و تعمد بود و شاید که صبیه بجهت طول
الفتی که بحضرت وی در غیر حالت نماز داشت در نماز نیز آمده و بوی متعلق میشد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت رحم و
مهربانی که داشت مدافعه وی نمی کرد و او را از خود دور نمی انداخت و بحال خود سر میگذاشت کذا قال الکرمانی فی شرح البخاری و نیز
میگوید که اختلاف است درین که این عمل در نماز فرض بود یا نفل انتهی و بالجمله افعالی که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در نماز واقع گردیده اند یا آنرا تاویل کنند و از حد کثرت بر آرند بنا بر اختلافی که در تفسیر فعل کثیر دارند یا گویند چنین از تحریم
فعل کثیر بود یا مخصوص دارند بآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم والله اعلم و در فتح الباری میگوید که در روایات صحیحه صریح
آمده است که وضع و حمل امامه بفرض آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و بعضی گویند که در نفل بود نه فرض و این نیز صحیح نبود
زیرا که صحیح شده که در حال امامت بود و امامت در نفل معهود نبود و نیز در روایت ابی داود آمده که در نماز ظهر یا عصر بود و بعضی
گویند که برای حفظ خشوع بود و اگر بر نمی داشت میگریست و شغل سر وی میکرد بیشتر از آنچه برداشتن وی میکرد و قول بر نسخ
بمجرد احتمال درست نبود و نیز این قصه بعد از قول او بود ان فی الصلوة لشغلا و بعضی گویند از خصائص آن حضرت صلی
الله علیه و آله و سلم بود و این نیز خلاف ظاهرست پس صحیح آنست که گفته شود که این فعل متوالی نبود زیرا که طمانینت در
ارکان نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار بود انتهی و این مبنی است بران قول که فعل متوالی کثیرست و ما دون وی
قلیل چنانکه باید و گاه حسنین در اکثر کتب بشک آورده اند میان حسن یا حسین و در بعضی جمع کرده اند میان هر دو
نهادی و در سجود بر پشت مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم متعلق شدی از برای وی اطالت سجود کردی و توجه خاطر
بجانب وی داشتی در رعایت حال وی کردی در جامع الاصول از عبدالله بن شداد از پدرش بروایت نسائی و در
جمع الجوامع سیوطی بروایت ابن عساکر در تاریخش می آورد که گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یکی
از دو نماز ظهر یا عصر و حالتی که برداشته بود حسن یا حسین را پس پیشتر رفت برای نماز و نهاد او را بر زمین پس تکبیر گفت و نماز

چون بسجده رفت سجده طویل کرد پس برداشتم من سر خود را از سجده ناگاه دیدم که صبی بر پشت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سوار است و وی ساجد است پس باز بسجده رفتم چون نماز را تمام کرد گفتند یا رسول الله سجده کردی در نماز خود بغایت طویل تا گمان بردیم که مگر حادثه شد امری یا وحی کرده شد بسوی تو فرمود هیچ کدام از اینها نبود ولیکن سواری کرد بر من پسر من و مکروه داشتم که شتابی کنم و سر بردارم تا تمام کند وی حاجت خود را و در جمع الجوامع از ابوهریره می آرد که گفت بودیم ما با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در نماز عشا و چون بسجده رفت سوار شد حسن و حسین بر پشت مبارک او پس چون برداشت سر خود را برداشت برداشتنی نرم چون باز بسجده رفت باز سوار شدند و چون تمام کرد نماز را بنشاند ایشان را در کنار خود و گاه در نماز بودی و عائشه بیامدی و در بسته بودی چند گام بنهادی و در را بگشودی چنانچه در جامع الاصول بروایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی آورده است که گفت عائشه آمدم روزی از بیرون و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز میگذارد و در درون خانه و در خانه را بسته پس طلب کردم از وی گشادن در را پس پیش آمد آن حضرت و گشاده برای من در را پس برگشت بجای نماز خود و تمام کرد نماز را این روایت ابی داؤد و ترمذی ست و گفت ترمذی که بیان کرد عائشه که در خانه بجانب قبله بود و روایت نسائی آن ست که طلب کردم گشادن در خانه را و رسول صلی الله علیه وآله وسلم میگذارد نماز نفل را و در بجانب قبله بود پس مشی کرد از جانب دست چپ یا دست راست خود پس بگشاد در را پس رجوع کرد بمصلای خود و گاهی کسی در حال نماز بر وی سلام کردی باشارت دست وی را جواب گفتی باین طریق که دست را بگستردی چنانچه پشت دست بالا بودی ابو داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عمر آورده اند که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسوی مسجد قبا و نماز گذارد در وی پس آمدند جماعه انصار و سلام کردند بروی و حال آنکه وی در نماز بود ابن عمر گوید گفتم مر بلال را چگونه دیدی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که رد کرد بر ایشان سلام را در نماز پس برای نمودن کیفیت اشارت بسط کرد بلال کف دست خود را و گردانید بطن کف بجانب اسفل و پشت دست بجانب فوق و گاهی بعد اشارت اکتفا بانگشت نیز میکرد چنانچه صهیب گوید گذشتم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه وی نماز میگذارد پس سلام کردم بر وی پس رد کرد سلام مرا باشارت اصبع رواه ایضا الترمذی و ابو داؤد و النسائی و مصنف میگوید گاهی بسر مبارک ایما کردی یعنی در رد سلام یا مطلقا و بر هر تقدیر ما این را صریحا در کتب احادیث نیافتیم مگر آنکه در روایت ترمذی در حدیث مذکور از ابن عمر واقع شده کان یرد اشارة و اگر بر اشارت براس یا مطلق حمل کنند لا از سیاق روایات که در جامع الاصول آورده ظاهر میشود که مراد همان اشارت بدست ست و بعضی از شراح اشارت براس ذکر کرده اند بی ذکر حدیث و لابد چون مصنف تصریح بدان کرده حدیثی درین باب خواهد بود والله اعلم و در صلوٰة کسوف از عائشه آمده که نماز میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و مردم گرد وی استاده بودند یکی از آن میان پرسید که این چه حال ست پس اشارت کرد بسر خود بجانب آسمان بقصد جواب وی رواه مسلم و اگر محمل کلام مصنف این را دارند نیز صورتی دارد والله اعلم و در اوائل رد سلام در نماز بسلام کردی پس از آن منسوخ شد و در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از زید بن ارقم آمده است که گفت بودیم ما که سلام میکردیم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حال نماز و رد میکرد بر ما و چون از پیش نجاشی برگشته آمدیم سلام کردیم بر وی صلی الله علیه وآله وسلم پس رد نکرد بر ما سلام ما را گفتیم یا رسول الله بودیم ما که سلام میکردیم بر تو و رد میکردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوٰة لشغلا و در بعض روایات آمده که الله تعالی میکند امر خود هر چه میخواهد اکنون امر کرد که تکلم در نماز جز بذکر حق تعالی جائز نباشد

و بعد از فراغ نماز رد سلام کرد و در صحیح مسلم از جابر می آرد که گفت فرستاده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا بحاجتی و چون باز آمدم آن حضرت نماز میگذارد و بر راحله خود پس سلام کردم او را پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین و گفت بعد از فراغ نماز چه ساختی در آن کاری که فرستاده بودم ترا من در نماز بودم از آن سبب با تو کلام نکردم و بعضی از شراح گفته اند که اگر کلام کردن جابر بسلام بود اشارت حضرت بدست برای رد سلام باشد و اگر بجواب آن مهم بود که او را بدان فرستاده بود پس اشارت برای نشاندن او بود و ازینجا معلوم شود که گاهی اشارت برای غیر رد سلام نیز میکرد و ظاهر همین مینماید زیرا که در رد سلام اشارت بسوی زمین حاجت نبود و روی همین تقلیب بدیگر دانیدن ظهر او بفوق و بطن باسفل کفایت کند مگر آنکه اشارت بزمین کنایت از همین تقلیب باشد از جهت استلزام این مر آنرا فافهم پس تر پوشیده نماند که لفظ کلمه در بعضی از روایات مسلم واقع شده و در وی این دو احتمال که گفته شد جاری ست اما بخاری و مسلم در روایتی و ابو داود و ترمذی فسلمت علیه آورده اند پس متعین ست که مراد از تکلم همین تسلیم بود و در صحیح بخاری آمده که روزی آن حضرت را دیدند که بعد از عصر دو رکعت میگذارد با وجود آنکه نهی میکرد از آن پس صحابه ابن عباس را نزد عائشه فرستادند تا از وی استفسار و استکشاف این حال نماید و عائشه او را نزد ام سلمه فرستاد و ام سلمه جاریه را نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد تا حقیقت حال بپرسد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بود و اشارت کرد بجاریه تا صبر کند پس وی صبر کرد پس بعد از اتمام نماز جواب فرمود که این دو رکعت ست که بعد از نماز پیشین میگذاردم و امروز بسبب اجتماع وفود نتوانستم گذارد پس قضا کردم آنها را و باین حدیث محقق شد که اشارت بغیر رد سلام نیز بودی و الله اعلم و در مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله سلام دادن در نماز مفسد نماز ست اگر عمدا بود و رد سلام خواه عمدا خواه سهوا در هر دو صورت مفسد ست و شمنی نقل از فتاوای ظهیریه میکند که اشارت برد سلام بدست یا بانگشت مفسد صلاة نیست و گوید اگر کسی چیزی طلبید از مصلی پس اشارت کرد بسر یا بدست بلا و نعم نیز مفسد نبود و گوید همچنین گفته است در خلاصة الفتاوی و گفته که بعض حنفیه رد سلام را بدست در مفسدات ذکر کرده اند انتهی و این احادیث که مذکور شد حجت ست بر ایشان و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع حدیثی روایت کرده است که اشارت منهم مفسد ست و این مخالف احادیث صحیحه است که ذکر کرده شده است و معارضه آنها را نشاید و چنانچه در کلام مصنف در باب اذکار در فصل آداب سلام بیاید و در اوائل تکلم نیز جائز بود در نماز پس از آن منسوخ شد بقول حق سبحانه و تعالی و قوموا لله قانتین ای ساکتین و گاه چنان بودی که عائشه نزد

برابر نماز یعنی پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجانب قبله در مکان وقوع سجود وی صلی الله علیه و آله و سلم خفته بودی و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت اراده سجود دست بر پای وی نهادی بلکه انگشت در پا می زدی بجنبانیدی تا وی پای خود را انجذب کشیدی و مکان سجود را خالی کردی و پای دراز کرده آوردی چنانچه بخاری و مسلم از عائشه آورده اند که گفت بودم من که خواب میکردم در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هر دو پای من در جانب قبله آن حضرت بودی چون خواستی که سجده کردی غمز کردی مرا و در روایتی از بخاری غمز کردی پای مرا یعنی ذیر کردی و فشار دی انگشت را در پای من پس قبض میکردم و گرد می آوردم پای های خود را باز چون می ایستاد دراز میکردم پاها را و گفت در خانه ها آن روزها چراغ نبودی و ازین گفته اند جمهور علما که اگر زن در پیش روی مصلی بود یا از پیش وی بگذرد قاطع نماز نبود و این بحث در خاتمه در شرح قول مصنف که گفته در باب الصلوة لا یقطعها شئ چیزی ثابت نشده و شرح و تفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گاه بر منبر بامامت نماز گذاردی و قرائت و رکوع بر منبر کردی و چون وقت سجود در رسیدی از منبر پس پا شدی و فرود آمدی و بر زمین

سجده کردی بعد از سجده باز بمنبر برآمدی و قیام و قرائت و رکوع آنجا کردی و نیز سجده هم بطریق اول فرود آمدی و سجده کردی حالش در تمام
نماز برین نهج بودی چنانکه در صحیح بخاری و مسلم از سهل بن سعد الساعدی حدیث باین مضمون آمده است و در صحیح مسلم در آخر حدیث میگوید
که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ایها الناس من این را برای آن کردم تا اقتدا کنید بمن و بیاموزید نماز مرا و مصنف اینجا بنقل
میکند که گاه بر منبر بر آیت سجده آمدی از منبر فرود آمدی و بر زمین سجده کردی و باز بر رفتی و این واقعه مگر در وقتی دیگر نزد وی صحیح شده باشد
و با وجود آن واضح مقصود نیست مگر آنکه خواندن آیت سجده را در نماز اعتبار کنند یا بتاویل آنکه سجدهٔ تلاوت در حکم نماز ست یا خطبه اگر از
جمعه باشد قائم مقام رکعتین ست والله اعلم و در توجیه این فعل نیز میگویند که منبر سه پایه بود و شاید که ایستادن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بر پایهٔ اول یا دوم بود پس نزول و صعود در یک مستلزم فعل کثیر نباشد چه یک خطوه و خطوتین داخل فعل کثیر نبود و اگر بر پایهٔ سوم هم بودی
تواند که نزول بخطوه و خطوتین بوده باشد و اگر خطوات نه مجتمع بود در یک زمان نیز مفسد نباشد و اگر باشد شاید که منسوخ بود والله اعلم
و یکبار دو دختر از بنی عبد المطلب با یکدیگر در مخاصمت و مصارعت بودند و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نماز بود چون نزدیک آن
صلی الله علیه و آله وسلم شدند ایشان را بهر دو دست بگرفت و از یکدیگر جدا کرد و این نیز بجهت شفقت و رحمت بر خلق بود و با بودن اصلاح
ذات البین از امور خیر و ما که قول مصنف که گرفت ایشان را بهر دو دست گرفت اشارت ست بکثرت فعل و مبالغه است در آنکه با وجود
آن این فعل از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوجود آمد و تحقیق آن ست که بر تقدیر تفسیر عمل کثیر بما یحتاج الی الیدین مراد آن ست که
بجریان عادت آن عمل جز بدو دست نباید اگر درین صورت فرضا آنرا بیک دست کنند نیز مفسد ست مثل تعمم و تقمص و سراویل در پای انداختن
و آنچه محتاج بیک دست ست قلیل ست اگرچه اتفاقا بدو دست کند مثل حل سراویل و لبس قلنسوه و نزع آن و شک نیست که دو کس را که در هم
افتاده باشند از یکدیگر جدا ساختن محتاج بدو دست نیست و آنرا بیک دست توان کرد اگرچه اتفاقا بدو دست وقوع یافته باشد یا آنکه تفسیر
فعل کثیر بآنچه مصلی آنرا کثیر پندارد نیز کرده اند و مختار نزد بعض آنست که فعل متوالی کثیر ست و ما دون آن قلیل و تفسیرهای دیگر نیز دارد و آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در نماز بسیار گریستی از مطرف بن عبد الله از پدرش آمده که گفت آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم و وی نماز میگذارد
و در جوف وی آوازی بود همچو آواز دیگ مسین که بجوش آید یعنی گریه میکرد و درونش بجوش شده و در روایتی آمده که دیدم او را که نماز میگذارد و در سینهٔ
وی آوازی بود مثل آواز آسیا از بکا روایت کرد روایت اول را احمد در مسند و نسائی در سنن و ترمذی در شمائل و روایت دوم را ابو داود
در سنن و در فقه حنفی مذکور ست که انین و بکا اگر بآواز نبود اصلا مفسد نیست و اگر بآواز باشد پس اگر نه از جهت امر آخرت باشد بلکه بعلت
دردی یا مصیبتی دنیاوی باشد مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف و رجا و رهبت و رغبت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادتی
حضور و خشوع دارد چنانکه در حدیث مطرف از پدرش آمده و امام محبوبی از ابی یوسف روایت کرده که بکا و صوت از جهت امر آخرت
اگر نگاهداشتن آن طاقت دارد مفسد بود و اگر نتواند نگاهداشت مفسد نیست کذا ذکره الشمنی و گاه حاجت تنحنح کردی و لهذا فقها تنحنح
بلا عذر را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعذر بود مفسد نشود و عذر و حاجت آن ست که مضطر بود و طاقت احتراز و اجتناب از آن نداشته باشد
و باعث طبع یا بعلت مرض بود پس بحکم عطسه و آروغ بود و بر همین حمل کرده شده است قول ابی یوسف در انین و بکا نزد عدم امکان احتراز
از وی و اگر برای تحسین صوت کند نیز مفسد نیست و اگر مقتدی تنحنح کند تا هدایت و تنبیه کند امام خود را یا بفهمد مصلی که تا او بداند دیگری که در
نماز ست فاسد نمیگردد نماز او کذا ذکره الشمنی و نیز گفته که مراد بتنحنح آن ست که بوی حروف پیدا گردد و در هدایه نیز همچنین ست و گاهی بی نعل
نماز گذاردی و غالب احوال این بودی و گاهی با نعل نماز گذاردی چنانکه ابو داود از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت دیدم
رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که نماز میگذارد با پای برهنه و نعل پوشیده و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از سعید بن یزید

آورده اند که گفت پرسیدم انس بن مالک را آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که نماز میگذارد در نعلین خود گفت نعم واگرچه این رخصت
است ولیکن گاهی برای اظهار مخالفت یهود امر میکرد اصحاب را بآن ومیفرمود صلوا فی نعالکم نماز گذارید در نعلینهای خود مخالفتا
یهود و نیز برای اظهار مخالفت یهود و این حدیث را در جامع الاصول از ابی داؤد از شداد بن اوس باین لفظ آورده که فرمود
خالفوا الیهود فانهم لا یصلون فی خفافهم ولا فی نعالهم مخالفت کنید یهود را که ایشان نمیگذارند نماز در موزهای خود و نه در نعلهای
خویش و نیز صاحب سفر از ابی سعید خدری آورده که یکبار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باصحابه نماز با نعلین می گذارد پس هم در
نماز نعلین را برآورده و بجانب یسار خود نهاد اصحابه نیز بموافقت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برآوردند وچون فارغ شد
از نماز فرمود چرا برآوردید شما نعلین پای را از پاهای خود گفتند یا رسول الله ترا دیدیم که برآوردی ما نیز بمتابعت تو برآوردیم فرمود
من خود از آن جهت برآوردم که جبرئیل مرا خبر داد که در آنها نجاستی بود و فرمود چون بیاید یکی از شما در مسجد باید که نظر کند اگر ببیند در
نعلین خود قذر و پلیدی مسح کند آنها را بزمین و بگذارد نماز در آنها اخرجه ابوداؤد و عن ابی هریره و نیز از ابی هریره آورده که گفت
گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بگذارد یکی از شما نماز باید که ننهد نعلین خود را بجانب یمین خود و نه بجانب یسار خود تا یمین
دیگری واقع نشود و لیکن اگر کسی در جانب یسار او کسی نبود و باید که بنهد در میان دو پای خود یا بگذارد در نماز هم در نعلین
و آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روز فتح نماز گذارد و نعلین را در یسار خود نهاد و گاه در یک جامه گذاردی و گاه در
دو جامه و اگر در یک جامه گذاردی اشتمال و توشح کردی و دیگران را نیز امر میکرد بآن و معنی اشتمال و توشح و التحاف که در احادیث
واقع شده است آنست که مخالفت میکرد طرفین ردا با این صورت که آن طرف ثوب که بر دوش راست می گرفت از زیر دست
چپ می برآورد و آن طرف که بر دوش چپ است از زیر دست راست بعد از آن می بست طرفین را بر سینه و گاهی که ردا عریض
باشد احتیاج به بستن نباشد و اخبار و آثار صحیحه در باب صلوة در ثوب واحد بسیار واقع شده شخصی از آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم پرسید آیا بگذارم نماز در ثوب واحد رسول الله فرمود آیا هست هر کدام از شما را دو ثوب قاله ابوداؤد و نسائی از سلمة بن الاکوع
آورده که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که من مردی ام که شکار میکنم آیا بگذارم نماز در یک پیراهن فرمود نعم و
لیکن تکمه کن آنرا یعنی به بند جیب او را اگرچه بخار باشد چه اگر جیب واسع بود احتمال کشف عورت نزد رکوع و سجود دارد و اینکه گفت
من مردی ام که شکار میکنم بجهت آن گفت که شان صیاد تخفیف ثیاب است در دویدن و دنبال شکار کذا فی بعض الشروح و از
ابی هریره پرسید کسی که آیا گذارد شما نماز در ثوب واحد گفت نعم گفتند تو میگذاری گفت میگذارم با وجود آنکه جامهای من بر مشجب است
و مشجب بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح جیم چوب سه پایه که بر وی جامها نهند و محمد بن المنکدر گوید که دیدم جابر را که نماز میگذارد در ثوب
واحد گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد نماز در ثوب واحد و در صحیح بخاری آورده که جابر را دیدند که گذارد
نماز در یک جامه پیچیده در خود و حال آنکه جامهای او بر مشجب نهاده بود یکی گفت نماز گذاردی در یک جامه و آنکه جامهای تو نهاده است
گفت گذاردم تا ببیند مرا جاهلی مثل تو و در روایتی تا ببیند احمقی مثل تو و بداند که نماز گذاردن در یک جامه درست است و گفت کدام
یکی بود از ما را دو جامه بود در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و احمد از ابی بن کعب آورده که گفت نماز گذاردن در ثوب واحد سنت است
میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هیچکس بر ما عیب نگرفتی پس ابن مسعود گفت این بر تقدیری بود که در ثیاب قلتی بود و چون توسیع کرد
حق تعالی نماز گذاردن در دو ثوب بهتر است و اولی قول ابی و مثل قول ابن مسعود از عمر نیز آمده و بالجمله نزد احتیاج هرچه یافته شود جائز است و با بر تقدیر
وسعت زینت و تجمل در لباس در حالت نماز محمود است و نماز در ثوبی که در خانه پوشند و پیش عظما و اکابر بآن نروند مکروه است و آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم قنوت در نماز صبح گاه خواندی وگاه ترک کردی این حکم سابقاً گذشته است واعاده وتکرار آن از وجهی غایر ست
مگر از جهت توطیهٔ التفصیل مذهب محدثین که اینجا میکند چنانکه میگوید اهل حدیث میگویند خواندن قنوت در نماز صبح سنت ست وترک
انهم سنت ست از جهت ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر هر دو وجه احیاناً خواند واحیاناً ترک کرد چنانکه سابقاً گذشت
ومنع هاالیعنی باوجود آنکه نزد اهل حدیث سنت فعل احیاناً وترک احیاناً است ایشان بر کسیکه بران مواظبت نماید چنانکه مالک وشافعی
انکار میکنند وآنرا بدعت نمی شمرند وفاعل آنرا مخالف سنت نمیخوانند وهمچنین ترک آنرا چنانکه مذهب امام ابوحنیفه واحمد در قول مشهور
است بدعت نمیدانند وتارک آنرا مخالف سنت نمی خوانند باآنکه ظاهر چنان نماید که هر دو شق باکه مواظبت بر فعل یا مواظبت بر ترک
است بدعت شمرند زیراکه سنت نه چنین ست بلکه عدم مواظبت ست بر احد الجانبین گویا که میگویند بر تقدیر فعل منع از ترک نکرده ونزد ترک
منع از فعل نفرمود وهر دو جائز داشت پس نمیگویند که یکی ارجح واحسن ست بلکه میگویند من قنت فقد احسن ومن ترک فقد احسن هر کس
بخواند قنوت در نماز صبح هم نیک کرد وهر که نخواند هم نیک کرد در جامع ترمذی میگوید که مذهب سفیان ثوری همین ست والحاصل
از طرفین بسیار اما چون مقصود اینجا بیان طریقهٔ نبوت ست نه تحقیق مذاهب فقها بران اقتصار کرده میشود وطریقهٔ نبوت چنانچه
مختار مصنف ست فعل احیاناً وترک احیاناً است پوشیده نماند که سابقاً معلوم شد که قنوت خواندن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه در
نماز صبح وچه در فرائض دیگر بسببی از اسباب بود که دعا میکرد بر جماعه وآن در اوقات مخصوصه بود در ابتدا بعد از ان متروک گشت وآنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم وخلفای اربعه بعد از ان نخواندند والتزام آن ومواظبت بران بعد از ان بدعت ست وهمین ست مذهب امام ابی حنیفه رحمه الله فافهم

فصل در نسیان رسول صلی الله علیه وآله وسلم در نماز

بدانکه سهو ونسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم در اقوال در انچه متعلق ست باخبار وابلاغ جائز نیست باتفاق اما در افعال چه در نماز وچه در غیر آن اختلاف ست
که جائز ست یا نه ومختار نزد اهل حق جواز اوست ودر حقیقت آن متضمن حکمت بالغهٔ الهی عز شانه است ورعایت تشریع احکام
ودریافت سعادت اقتدا به پیغمبر علیه الصلوة والسلام چنانکه میگوید از جمله منن ونعم حق تعالی بر امت محمدی صلی الله علیه و
آله وسلم یکی این بود که گاهی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در نماز سهو کردی تا امت اقتدا کنند بوی در انچه تشریع کند اشارت
کرد بآنکه مجرد تشریع حکمت نیست در سهو ونسیان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیراکه تشریع بی آن ممکن ست چنانکه گفتنی هر که
سهو کند سجدهٔ سهو بروی لازم آید چنانکه در صورت شک بباید ولیکن این نکتهٔ ضمیمه در یافت سعادت اقتدا تمام ست
وگاه سهو یعنی در وقت سهو میفرمود انما انا بشر مثلکم نیستم من مگر آدمی چنانچه شما آدمیانید انسی نسیان مثلکم کما تنسون چنانچه
نسیان میکنید شما فاذا نسیت پس چون نسیان کنم فذکرونی پس یاد دهید مرا رواه البخاری ومسلم عن ابی مسعود والبقای
حصهٔ بشریت واحکام جبلت در آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جامعیتی خاص ست که کمال مخصوص جوهر حقیقت اوست
محققان گفته اند که ظهور سلطان ربوبیت وقیام نوامیس الوهیت اقتضای آن کرد که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
را بر حد عبودیت که اشرف اوصاف واجل محاسن اتصاف ست واقف گردانید واوصاف عبودیت بروی اجرا نمود
چنانچه گفت اجوع یوماً واشبع یوماً وفرمود آکل کما یاکل العبد واجلس کما یجلس العبد وبکای آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم وحزن قلب ودموع عین بر فوت ولد از ین باب ست وظهور احکام سهو ونسیان نیز داخل این ست با تضمن وی
حکمت تشریع واقتدا او میفرمود چنانکه در موطا آورده انا انسی او انسی شک راوی ست یعنی از باب افعال ست یا تفعیل و
بهر تقدیر بر صیغهٔ مجهول ست لاسن بر صیغهٔ معلوم متکلم از باب نصر نصر کذا فی الشرح یعنی مرا فراموش کردن میدهند تا سنت گردانم

اگر در ہر جزوی از آن شروع کرده اکنون شروع در بیان مواضع سہو میکنند که از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز واقع شده

اول سہو از قعدهٔ اولی در صحیحین در حدیث عبد اللہ بن بحینہ ثابت شده در یک حدیث مبہم واقع شده که گذارد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت از بعض نمازها پستر بایستاد و ننشست و ایستادند مردم باوی چون تمام کرد نماز خود را و منتظر بودیم ما سلام دادن را تکبیر گفت پیش از سلام و دو سجده کرد نشسته و در حدیث دیگر ذکر نماز ظہر در صحیحین وقوع یافته باین لفظ که رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایستاد بعد از دو رکعت ظہر و ننشست بعد از آن تا چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد و پستر سلام داد و در روایتی آمده که دو سجده کرد و تکبیر گفت برای ہر سجده نشسته پیش از انکه سلام گوید و سجده کردند مردم باوی بجای انچه فراموش کرد از جلوس لفظ صحیحین در باب سجود سہو اینست و مصنف این چنین روایت میکند که در نماز ظہر بود و در تشہد اول شروع نکرد

و برخاست صحابه تسبیح گفتند اشارت فرمود بدست که برخیزید چون تشہد دوم تمام کرد دو سجده کرد بعد از ان سلام داد و ذکر تسبیح صحابه و اشارت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حدیث صحیحین که درین باب مذکور شده نیست و شیخ ابن حجر در فتح الباری میگوید که ضحاک بن عثمان و ابن خزیمه این زیادت آورده اند که فسبحوا به فمضی و اما آنکه مصنف میگوید اشارت فرمود بدست که برخیزید در هیچ طریق نیافتیم و شیخ ابن حجر که استیعاب و استیفای تعدد طرق عادت دارد نیز این زیادت را در طرق صحیحین نیاورده و در جامع الاصول نیز از کتب سته طرق و روایات متعدده آورده اما این زیادت را ذکر نکرده مگر در نظر مؤلف در بعض طرق و روایات آمده باشد در کلام مصنف ذکر تکبیر نیست با آنکه در صحیحین ہست چنانچه نقل کردیم و ازین حدیث معلوم شد بطریق قیاس که ہر کسی که فراموش کند از نماز چیزی را که رکن نماز نبود چنانچه قعدهٔ اولی که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فراموش کرد و سجده کند سہو را و نیز معلوم شد که چون شروع در رکن کرد چنانچه آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برکعت ثالثه برخاست رجوع نکند بانچه فراموش کرده بود چنانچه قعده که بصورت مذکور فراموش کرد و فقہا گفته اند درین صورت که اگر بقعود نزدیک باشد رجوع کند و اگر بقیام نزدیک بود رجوع نکند و حد نزدیکی بقعود بعد از رفع رکبتین ہست از ارض چون رکبتین از زمین برداشت قریب شد بقیام بعض گفته اند بعدم استوا و انتصاب نصف اسفل و چون نصف اسفل مستوی شد قریب شد بقیام کذا فی الکافی و در شرح کنز میگوید که بنشیند مادام که راست نه ایستاده است کذا قال الشمنی و حدیث مغیرة بن شعبه که گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بایستد امام در دو رکعت اگر پیش از انکه راست بایستد بیاد وی آید باید که بنشیند و اگر راست ایستاده نه نشیند و دو سجده سہو کند رواه ابو داؤد و ابن ماجه دلیل این قول ہست و اما انچه روایت کرده شده است که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایستاد و صحابه تسبیح گفتند پس رجوع کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقعود در روایت دیگر آمده که رجوع نکرد محمول ہست بر این دو حالت قرب بقیام و عدم آن کذا قال الشیخ ابن الہمام و نیز معلوم شد که بعد از سجود سہو تشہد نیست چه اگر میبود مذکور میشد زیرا که مقصود بیان تمام چیزی ہست که بسہو واجب شد و بخاری ابی جدا عقد کرده و گفته باب من لم یتشہد فی سجود السہو و گفته تسلیم کردند انس و حسن و تشہد نکردند و قتاده گفت تشہد نکند بعد از سجدهٔ سہو بعد از ان حدیث ذو الیدین سوق کرد از ابی ہریره که در وی ذکر تشہد نیست چنانکه مذکور گردد در آخر باب گفته که گفته شد با ابن سیرین آیا در سجدهٔ سہو تشہد باشد گفت در حدیث ابو ہریره تشہد نیست انتہی و ازین قول ابن سیرین ظاہر میشود که در غیر روایت ابی ہریره تشہد ہست و ترمذی گفته است اختلاف کرده اند اہل علم در تشہد بعد از سجدتی السہو بعض گویند تشہد و تسلیم ہر دو است و بعض گویند تشہد نیست ولیکن تسلیم ہست و مذہب احمد و اسحاق آن ہست که اگر سجده پیش از سلام کند تشہد نیست انتہی و قول بعض مالکیه و شافعیه نیز ہمین ہست و راجح نزد شافعیه

آن ست که تشهد بعد از سجدهٔ سهو مسنون نبود و بعضی از ایشان گویند رحم آن ست که هست و بعضی گویند که قول بر تشهد نزد وی مبنی بر قول قدیم اوست و در مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله تشهد ثابت ست و تمسک ایشان بحدیث عمران بن حصین ست که گفت نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را پس سهو کرد پس دو سجده کرد پس تشهد خواند و سلام داد رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب ولیکن مسلم نیز از عمران بن حصین آورده و در وی ذکر تشهد نکرده و گویند یکی از رواة حدیث ترمذی منفرد ست بزیادت تشهد با مخالفت بقیه رواة با وجود کثرت و حفظ و اتقان ایشان پس این حدیث شاذ باشد و بعضی شافعیه که قائل اند به تشهد بحدیث ترمذی تمسک نموده اند و او را طرق بسیار ست که بحد حسن رسانیده و حاکم گفته که وی صحیح ست بر شرط شیخین و نیز تمسک حنفیه درین باب بحدیث ابن مسعود ست که ابو داؤد و نسائی آورده که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون باشی تو در نماز پس شک کنی در سه یا چهار و اکثر ظن تو بر چهار ست تشهد خوانی پس دو سجده کنی نشسته پیش از آنکه سلام دهی پس تشهد خوانی و سلام دهی و در فتح الباری گفته که این حدیث از مغیره نزد بیهقی نیز آمده و در اسناد هر دو ضعف ست و گفته که این هر سه حدیث باجتماع بالغ درجه حسن میگردد و گفته که نزد ابن ابی شیبه از ابن مسعود بصحت رسیده است بعد از ان اختلاف ست در حنفیه که پیش از سجدهٔ سهو دو سلام دهد یا یک سلام مذهب جمهور ایشان آن ست که یک سلام دهد و فخر الاسلام گفته که این یک سلام را مقابل وجه گوید و بانحراف حاجت نیست چه مقصود مجرد تحلیل ست و شمس الائمه و غیر وی بر آنند که دو سلام دهد و مختار صاحب هدایه نیز همین ست زیرا که معهود در نماز دو سلام ست پس آنچه مذکور ست منصرف بدان بود و آورده اند که صدر الاسلام که برادر فخر الاسلام ست او را در قول بسلام واحد نسبت به بدعت میکرد و فخر الاسلام گفت که امام محمد در کتاب اصل اشارت بدان کرده است پس بدعت نباشد کذا فی شرح ابن الهمام و شمنی گفته که در محیط گفته که اصوب آن ست که یک سلام دهد زیرا که سلام اول برای تحلیل ست و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل ست پس منضم ثانی بوی عبث باشد انتهی و نیز اختلاف ست که درود و دعا که در تشهد اخیر ست در تشهدی ست که پیش از سجدهٔ سهو ست یا در تشهدی که بعد از وست اختیار کرخی برین ست که بعد از وست و در هدایه گفته صحیح همین ست چه محل درود و دعا تشهد اخیر ست و بحقیقت تشهد اخیر همان ست که بعد از سجدهٔ سهو ست و در بعض شروح هدایه گفته که صواب آن ست که در اول بخواند و طحاوی گوید در هر دو بخواند زیرا که هر دو در آخر نماز ند کذا قال الشمنی و در شرح ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط ست کذا فی فتاوی قاضی خان انتهی ثانی سهو از دو رکعت اخیر بعد از قاعدهٔ اولی چنانکه مصنف میگوید و در یک نوبت دیگر در رکعت دوم از نماز چهار رکعتی یا پسین یعنی

راوی ست سلام داد و سخن گفت و بعد از ان یاد کرد و اتمام فرمود باد ای دو رکعت اخیر که فراموش کرده بود و بعد از سلام

در سجده و کرد و میان دو سجده و تکبیر گفت چنانکه پیش از سجدهٔ اولی تکبیر گفته بود چنانکه از حدیثی که آورده شود معلوم گردد تخصیص تکبیر میان دو سجده بذکر چندان وجه ندارد و بعد از سجده یعنی سجدهٔ سهو کرد و سجده باشد و اطلاق سجده بلفظ افراد بر سجدتین سهو شائع ست یا مراد سجدهٔ اخیر ازین دو سجده است دیگر بار سلام داد بدانکه این حدیث را حدیث ذوالیدین گویند و تمام قصه باختلاف الفاظ آن ست که ابن سیرین از ابی هریره روایت میکند که نماز گذارد بما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یکی از دو نماز عشی را که ظهر ست یا عصر و عشی از زوال شمس تا غروب را گویند و در بعض روایات بخاری همچنین واقع شده که احدی صلوتی العشی و در بعض الظهر و العصر و در بعض ظهر بتعیین در رود یافته و در روایت مسلم احدی صلوة العشے اما

اظهرهما العصر ابن سیرین گفت که ابو هریره تعیین گفته بود من فراموش کردم و در بعض روایات آمده که گفت غالب ظن آن ست که نماز عصر بود و بعضی گویند که شک از ابی هریره است و تعیین او که در بعض روایات آمده باعتبار غلبهٔ ظن ست پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو رکعت گذارد و سلام داد و برخاست و آمد بچوبی که در مقدم مسجد و در روایتی بچوبی که در قبلهٔ مسجد بود و در روایتی بچوبی که معروض بود یعنی بعرض نهاده شده در مسجد و در روایتی بر جذعی که در قبلهٔ مسجد بود پس تکیه کرد بر وی گویا که در خشم ست و نهاد دست راست را بر دست چپ و در آورد انگشتان خود را در یکدیگر و در بعض روایات نهاد خساره راست خود را بر پشت کف دست چپ و بیرون آمدند سرعان قوم از ابواب مسجد یعنی مردمی که پیشتر از مردم دیگر بر آمدن عادت داشتند بجهت کاری و توقف نمیکردند برای ذکر و دعا بعد از نماز پس مردم با یکدیگر گفتند که مگر نماز کوتاه شد یعنی چهار رکعت منسوخ شد و در بدل آن دو رکعت مشروع گشت و در میان این قوم ابوبکر و عمر نیز بودند اما هیبت و عظمت حضرت نبوت مانع ایشان شد که بپرسند و انتظار آن بردند که شاید دیگری بپرسد مردی بود که او را ذوالیدین می گفتند حرص علم و تعلم احکام دین او را برین داشت که جرات کرد و گفت آیا کوتاه شد نماز یا رسول الله یا نسیان کردی فرمود که هیچ کدام ازین دو که تو میگوئی نبود نه نسیان کردم و نه کوتاه شد نماز پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم روی بقوم آورد و پرسید آیا این چنین است که ذوالیدین میگوید گفتند نعم یا رسول الله و در روایتی گفت ذوالیدین بلی قد نسیت یا رسول الله بعد از آن روی بقوم آورد و در روایتی فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کل ذلک لم یکن پس گفت ذوالیدین بعض ذلک قد کان پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیش رفت و گذارد از نماز آنچه مانده بود پس سلام داد و تکبیر گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد یا درازتر از آن پس برداشت سر خود را و تکبیر گفت پس تکبیر گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد یا درازتر پس برداشت سر خود را و تکبیر گفت پرسیدند ابن سیرین را که پس سلام داد گفت بمن از عمران بن حصین چنین رسیده است که گفت پس سلام داد این مضمون حدیث صحیحین ست بر وجهی که صاحب مشکوة و زرکشی آورده اند و شراح را در بیان علوم این حدیث کلام طویل است و شیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری استیفای آن کرده اگر آن همه را نقل کنیم سخن دراز گردد اما دو سخن از آن مناسب است که بیاریم یکی در محل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود هیچ کدام ازین دو نبود و یا فرمود نه کوتاه شد نماز و نه فراموش کردم چه این اخبار ست بخلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اقوال و اخبار و خلاف در افعال ست و جواز آن نزد بر تقدیری ست که مبین شود نسیان بودن آن و تقریر کرده نشود بران دیگر سخن در وقوع تکلم از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و افعال دیگر منافی صلوة با اتمام صلوة و عدم استیناف آن و جواب از اشکال اول بعض میگویند که عدم جواز نسیان در اقوال اخباری است که متعلق به تبلیغ شرائع و وحی است نه در جملهٔ اخبار و این قول ضعیف ست چه اخبار بخلاف واقع کذب ست و منقصت که واجب نزه ساحت عزت وی صلی الله علیه و آله وسلم ازان و معلوم ست بیقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در مبادرت بتصدیق اقوال و تلقی بجمیع اخبار وی صلی الله علیه و آله وسلم در هر بابیکه باشد و در هر چیز که بود و مذهب جمهور علما همین ست و ایشان تاویل کنند این قول را که فرمود فراموش نکرده ام یا فرمود هیچ کدام ازانها نبود بآنکه مراد این ست که در اعتقاد من این چنین ست نه در نفس الامر و این خبر صادق ست بلا شبهه و کنایت ست از عدم شعور پس گویا گفت شعور ندارم و این صادق ست و بعضی گویند نفی نسیان کرد نه سهو این قول مبنی ست بر فرق میان سهو و نسیان و گویند که نسیان غفلت و آفت ست و سهو شغل قلب ست و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سهو در نماز میکرد اما ازان غافل نمیشد و مشغول میگردانید او را از حرکات صلوة شغل الصلوة نه غفلت ازان و گفته اند این فرق چیزی نیست

بسوی غیر اوست کذا فی فتح الباری وبعد از تسلیم فرق این توجیه باطل ست و در بطلان آن قول ذوالیدین بلی قد نسیت و تقریر
آن حضرت او را درین قول کافی ست ونیز فرمود انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون وبعضی گویند که قول او لم انس محمول بر ظاهر و حقیقت
خود ست گویا که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تعمد کرد این فعل را درین صورت تا واقع شود تشریع بفعل از جهت بودن او ابلغ
از قول واین سخن نیز چیزی نیست زیرا که قول تعمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در غایت بعد ست ونیز بودن آن ابلغ از قول
محل بحث ست بلکه قول ابلغ از فعل ست چنانکه در محل خود مقرر شده است وبعضی گویند که مراد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از لم
انس آن ست که من فراموش نکرده ام بلکه مرا فراموش میکنانند مقصود احتراز ست از اطلاق این لفظ چنانچه در حدیث دیگر از بخاری
ومسلم از ابن مسعود آمده است که باید نگوید یکی از شما فراموش کردم فلان آیت را بلکه گوید فراموش گردانیده شد مرا آن آیت
واکثر این اجوبه تکلفات ست واقرب آن ست که گفته شود که نسیان درین قول تابع نسیان در فعل ست و در حکم اوست ولا محذور
فیه ولزوم کذب مندفع ست بانچه گفته شد در دو جواب اول فافهم واما جواب از اشکال ثانی بعضی میگویند که ایشان بمنافی و تکلم
بطریق سهو منع جواز بنا و عدم استیناف نکنند واین جواب از تکلم ذوالیدین وبعض صحابه دیگر تمام نیست زیرا که تکلم ایشان بسهو
بود و پوشیده نماند که این بمذهب حنفیه که تکلم بسهو ونسیان در نماز نزد ایشان عذر نیست جاری نگردد وایشان گویند که وقوع
آن درین قضیه بر خلاف قیاس واقع شده پس مقصور مورد خود باشد وفیه ما فیه وبعضی میگویند که قضیه ذوالیدین پیش از نسخ کلام
در صلوة بود واین جواب نیز صحیح نیست نه از آن جهت که بعض گفته اند که اسلام ابی هریره متاخر ست از آن و وی راوی حدیث
ذوالیدین ست پس پیش از نسخ نباشد بلکه بعد از وی باشد زیرا که تاخر اسلام راوی مقتضی تاخر حدیث او نیست ومنافات ندارد
بروایت او قضیه سابق را بسماع از صحابی متقدم الاسلام چنانچه در اصول حدیث مقرر شده است بلکه از آن جهت که ابو هریره در
حدیث خود گفته که صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس دلالت کند که ابو هریره درین قضیه حاضر بود پس لازم آید وقوع این
قضیه بعد از اسلام ابی هریره متاخر ست از تاریخ نسخ کلام در صلوة وطحاوی این را حمل بر مجاز کرده وگفته که مراد از صلی بنا صلی
بالمسلمین ست وهو خلاف الظاهر جدا با آنکه مسلم واحمد وغیر ایشان از ابی هریره روایت کرده اند که بینا انا اصلی مع رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم واین دفع میکند این تاویل را قطعا کذا فی فتح الباری وبعضی گویند که ایشان رد و بدل از آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم وذوالیدین باشارت وایما بوده نه بکلام واین قول در غایت بعد ست ودر شرح کنز الدقائق المسمی بالبحر الرائق
گفته که ما جواب شافی ازین اعتراض نیافتیم والله اعلم ومذهب امام احمد آن ست که کلام عامدا وساهیا مبطل صلوة ست مگر آنکه امام
تکلم کند برای مصلحت نماز چنانکه گمان برد که وی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم کند که تمام نشده است پس تمام کند واگر
مقتدی تکلم کند و میداند که بروی بقیه از نماز هست استیناف کند واما آنکه ذوالیدین استیناف نکرد بجهت آن بود که فرائض
در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیاده وکم میشدند واحکام منسوخ میگشتند پس ذوالیدین بیقین میدانست که نماز او تمام شده است
وبعد از زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شاید چنین ست چه فرائض درین زمان زائد و ناقص نگردد کذا قیل و درین کلام نیز نظر
است چه یقین وی بتمام صلوة محل بحث ست نعم احتمال تمام صلوة با احتمال نسخ ثابت ست زیرا که وی گفت اقصرت الصلوة ام نسیت
واین نیز از قول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وکل ذلک لم یکن مرتفع ست وحال آنکه بعد ازین فرمودن نیز تکلم کرد فقد بقی
ثالث هو یک رکعت اخیره از نماز چنانچه گفت ودر مسند امام احمد مذکور ست ودر جامع الاصول از ابی داؤد ونسائی آورده که
معاویة بن خدیج گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یک روز نماز گذارد ودر همین قدر گفت و معلوم نشد که چه نماز بود واز نماز

بیرون آمد و یک رکعت مانده بود چون از مسجد بیرون آمد طلحة بن عبید الله از عقب وی بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت را فراموش کردی بمسجد رجوع کرد و بلال را فرمود تا اقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگذارد و سلام داد و بازگشت درین حدیث ذکر سجدهٔ سهو نیست اینجا همین قدر مذکور شد که قضای رکعت فراموش شده کرد و پس این دلیل شافعیه بر عدم وجوب سجدهٔ سهو تواند بود و نزد حنفیه واجب ست و حجت ایشان حدیث ابن مسعود ست که در صحیح بخاری در ابواب قبله آورده ثم لیسجد سجدتین بصیغهٔ امر و در صحیح مسلم نیز مثل آن حدیث ابی سعید آمده و امر برای وجوب ست لا سیما که فرمود صلوا کما رأیتمونی اصلی و نیز سهو مشروع است برای جبر نقصان در عبادت پس در حکم واجب باشد که واجب اند باتفاق و حدیث طلحه در عدم سجود نص نیست بلکه مسکوت عنها ست شاید که باشد و مقام اقتضای بیان آن نکرده پس با حدیث دال بر وجوب معارض نشود و شمنی گفته که اختیار کرخی بران ست که سجود سهو واجب ست و قدوری گفته که صحیح همین ست و بعضی گفته اند که سنت ست و در شرح ابن الهمام از حنفیه نقل کرده که گفته که سنت ست نزد عامهٔ اصحاب ما رابع سهو بزیادت رکعت خامس چنانچه در صحیحین از عبد الله بن مسعود آمده که یک نوبت دیگر نماز ظهر گذارد و یک رکعت زیاده کرد صحابه بطریق استفهام گفتند در نماز یک رکعت از جانب شارع تعالی زیاده شد فرمود از چه سبب میگوئید این سخن را گفتند زیرا که پنج رکعت گذاردی آنگاه خواه بجهت آنکه یادش آمد یا بر گفتهٔ ایشان اعتماد کرد دو سجده کرد سهو را و سلام داد و بهمان دو سجده کردن اقتصار کرد و در آخر این حدیث ست که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون الحدیث و ظاهر از کلام مصنف چنان فهم شود که سجدهٔ سهو درین صورت پیش از سلام بود و همچنین ست اکثر روایات و در روایات بخاری و مسلم بعد از سلام آمده و مذهب ائمهٔ حنفیه درین صورت تفصیل ست و آن این ست که اگر از قعدهٔ اخیره سهو کرد و نه نشست و برای رکعت خامسه برخاست رجوع کند بقعدهٔ مادام که سجده نکرده است رکعت خامسه را و اگر رکعت خامسه را سجده کرده است بوضع جبهه بر ارض نزد ابی یوسف و برفع آن از ارض نزد محمد و هو المختار کما قال الشمنی باطل شد فرض وی و نفل گرداند خامسه را و اگر قعدهٔ اخیره کرد و سلام نداده برخاست اینجا نیز رجوع کند بقعدهٔ مادام که سجده نکرده است رکعت خامسه را و اگر سجده کرد خامسه را تمام شد فرض وی ضم کند با وی سادسه را و مستحق ست که سجده کند برای سهو که از سلام کرده و لیکن از حدیث مذکور معلوم میگردد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رکعت سادسه ضم نکرده بسجدهٔ سهو اکتفا نمود و این ست مقصود مصنف از آنکه گفت و بران اقتصار کرد و کرمانی در شرح صحیح بخاری میگوید که خطابی گفت ما نا که این حدیث نرسید بجماعه از اهل کوفه که رفته اند باینکه اگر در رابعه قعود بقدر تشهد نکرد نماز وی فاسد ست و لازم ست بر وی استیناف آن و اگر نشسته تمام شد نماز وی و خامسه نفل ست و لازم ست بر وی که ضم کند با وی سادسه را بعد از ان تشهد خواند و سلام دهد و سجده کند سهو کند و این سخن تعریض ست بر علماء ما بانکه از اعتذار تا مخالفت سنت بعد از علم لازم نماید که حرام ست حاصل آنکه از حدیث مذکور معلوم میگردد که در گذاردن ظهر پنج رکعت مطلقا سجدهٔ سهو ست و نماز صحیح ست چنانکه مذهب شافعی ست و برین تفصیل که در مذهب حنفیه است دلالتی ندارد و جواب آن ست که لفظ حدیث صادق می آید با ترک قعدهٔ اخیره و با فعل وی و حمل بر ثانی ارجح و اقرب ست زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ترک نمیکرد قعدهٔ اخیره را در نماز هرگز پس جواز نماز بر تقدیر ترک وی بعید باشد پس این حدیث مخصوص به بصورت فعل قعدهٔ اخیره و سجود سهو بعد سلام و اما ضم سادسه پس بحدیثی ست که نهی کرده است در وی از بتیرا یعنی یک رکعت گذاردن فقط کذا قال الشیخ ابن الهمام خامس سهو یک رکعت اخیر از نماز عصر چنانکه گفت و یک نوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت گذارد

و بخانه مراجعت فرمود صحابه در عقب شدند و اعلام کردند بمسجد بازگشت و یک رکعت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام دو سجده کرد

و دو بار سلام داد خلاصه این حدیث با حدیث عبد الله بن عبد الله یکی ست سوای آنکه درینجا تعیین نماز عصر کرده و ذکر بلال با قامت نکرده
و آنجا ذکر سجده نیست اینجا ست و این حدیث در صحیح مسلم از عمران بن حصین آورده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گذارد نماز عصر را
و سلام داد بر سر رکعت سیوم پس برآمد منزل خود را و ایستاد بسوی وی مردی که او را خرباق میگفتند و در دو دست وی طول بود منبع آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم با آن حضرت بازگفت پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خشمگین رداء شریف کشان تا رسید بمردم
و گفت راست میگوید این مرد گفتند نعم یا رسول الله پس گذارد یک رکعت را و سلام داد پس دو سجده کرد و سلام داد و قصه این حدیث
مثل قصه حدیث ذوالیدین ست اینجا از نماز عصر سه رکعت گذارده و برخاست و آنجا دو رکعت از ظهر یا عصر و گفته اند که خرباق نام
همان ذوالیدین ست و در نام ذوالیدین دو قول ست یکی عمرو بن عبد بن عمرو دیگر خرباق و کنیت او ابو محمد ست و بعضی گویند خرباق
نام شخصی دیگر ست که او را ذوالشمالین گویند و بعضی گویند خرباق غیر ذی الیدین و ذی الشمالین ست و بعضی توقف کرده اند
در آن و تحقیق آن ست که خرباق نام ذوالیدین ست و ذوالشمالین غیر ذی الیدین ست و در فتح الباری عمرو بن عمرو بن نضله را
نام ذوالشمالین گفته و خرباق نام ذوالیدین گفته و گفته که ذوالشمالین خزاعی ست و ذوالیدین سلمی و گفته که ذوالشمالین بدر
کشته شده و ذوالیدین بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وفات کرده و بنای قول با آنکه حدیث تکلم در نماز سابق ست بر حدیث تحریم
کلام برین ست که آنرا حدیث ذوالشمالین گفته اند و این وهم ست آن حدیث ذوالیدین ست نه ذوالشمالین انتهی پس معلوم شد
که از ذوالیدین در باب سهو دو حدیث مروی ست یکی ترک رکعتین و راوی آن ابو هریره است دیگر ترک یک رکعت و راوی
آن عمران بن حصین ست والله اعلم بدانکه این پنج موضع مروی ست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سهو فرمود در نماز و در پنج مورد
غیر ازین ثابت نشده و لیکن فقها مواضع دیگر را بر آن قیاس کرده اند بعلت ترک واجب و در بعض مواضع سجده سهو پیش از سلام کرده
و در بعض بعد از سلام چنانچه از سیاق احادیث که مذکور شدند معلوم گشت امام شافعی رحمة الله علیه مجموع را پیش از سلام می کند
بجهت جمیع احادیث وارده درین باب بر آنچه ورود یافته بر خلاف آن و بعضی گفته اند که وی رحمة الله علیه ادعای نا سخیت احادیث وارده
در سجود قبل از سلام میکند آن احادیث دیگر را و میگوید که آخر فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این بود والله اعلم و ترمذی گوید مذهب اکثر
علمای مدینه این ست و امام ابو حنیفه مجموع را بعد از سلام میکند و ترجیح این احادیث بر ماعدای آن و در کتب ستة از عبد الله بن مسعود آمده
که سجده کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از سلام و هم در کتب ستة از عبد الله بن بحینه سجده پیش از سلام نیز آمده کذا ذکره الشیخ ابن
الهمام یا بحدیثی که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم لکل سهو سجدتان بعد
ما یسلم و بیهقی اسمعیل بن عیاش را که منفرد ست باین حدیث تضعیف کرده و حق آن ست که وی ثقه است زیرا که یحیی بن معین
که سخت ترین محدثان ست در تحقیق رجال او را توثیق نموده و قد حققه الشیخ ابن الهمام و تقید آن چنان که گفته اند آن ست که فعل
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم متعارض آمده پس ما تمسک بقول وی کردیم صلی الله علیه وآله وسلم که اقوی ست از فعل چنانکه
در اصول فقه اثبات یافته است خصوصا نزد تعارض فعلین و یا بقیاس چنانچه مذهب ایشان ست از رجوع بقیاس نزد تعارض
حدیثین زیرا که سجود سهو مکرر نمیشود پس بعد از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم واقع شود جبر کرده شود بدان کذا قال الشمنی و
نیز گفته که قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم اجمعین همین ست
و امام مالک سهوی را که نقصان ست سجده پیش از سلام میکند و سهوی را که زیادت ست در نماز بعد از سلام و میگوید که اگر
هر دو سهو جمع شود یکی زائد و یکی ناقص سجود هر دو را پیش از سلام باید کرد و امام مزنی و ابو ثور که از ائمه شافعیه اند نیز همین اند

و ابن عبد البر گفته که این قول اولی ست از قول دیگران بجهت جمع بین الخبرین و ابن دقیق العید گفته شک نیست که جمع اولی ست
از ترجیح و ادعای نسخ پوشیده نماند که جمع بین الخبرین درین مذهب بهمین اعتبار ست که سجده در هر دو صورت ست یعنی بعد از سلام
و پیش از سلام اما مخالفت احادیث درینجا نیز لازم می آید چنانکه حدیث ذی الیدین که سهو در وی به نقصان ست و با وجود آن
سجده بعد از سلام آمده و نیز این توزیع در فعلین بر تقدیری صحیح که حدیث قولی که از ثوبان روایت کرده شده است و ثبوت
نیابد چون این مطلق وارد ست چه در زیادت و چه در نقصان ساقط گردد این توزیع که مالک کرده و لازم گردد حمل اختلاف
فعلین بر جواز امرین و لیکن اولی وقوع اوست بعد از سجده چنانکه مذکور شد و سخن در اولویت نه در وجوب چنانکه بیاید و نیز ابن
عبد البر در ترجیح مذهب مالک گفته که این فرق موافق نظر عقل ست زیرا که در نقص جبر ست پس باید که داخل اصل صلوة باشد
و در زیادت بجهت ترغیم شیطان پس خارج آن بود و تعقب کرده شده است این وجه بآنکه بودن سجود در زیادت بجهت ترغیم
شیطان فقط ممنوع ست اینجا نیز معنی جبر دارد از جهت دفع خلل و زیادت در نماز در معنی نقص ست اگرچه بصورت زیاده نماید
و سجده در صورت نقص نیز متضمن ترغیم شیطان ست و نیز بودن ترغیم خارج نماز چه لازم ست چرا در نماز نباشد ترغیم فعلی زائد
بر سجده نیست و آن خود از جنس صلوة ست خطابی گفته که فرق میان زیادت و نقصان برین وجه که کرده اند بر وجه صحیح نیست
و طوری گوید که اقوی مذاهب قول مالک ست بعد از آن قول احمد و دیگران گویند نه بلکه مذهب احمد اقوی ست که در وی
مخالفت حدیث قطعا لازم نیاید و وی بکار میفرماید هر حدیث را در آنچه وارد یافته چنانکه گفت و امام احمد رحمه الله میگوید
در محلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سهو یعنی سجده سهو پیش از سلام کرده و پیش از سلام باید کرد و در محلی که بعد از سلام کرده
بعد از سلام کند و در غیر این انواع سهو یعنی آنها که حدیثی وارد نشده و عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وقوع نیافته پیش
از سلام کند زیرا که این بنظر ظاهر موافق تر ست چه سجده برای جبر نقصان نماز ست و از جنس نماز ست پس اگر داخل نماز و پیش
از بیرون آمدن باشد بهتر ست و از امام احمد منقول ست که گفت اگر چیزی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مروی نمی بود میگفتم من که
سجده را مطلقا پیش از سلام باید کرد اما پوشیده نماند که حدیث قولی که گذشت مرجح مذهب امام ابو حنیفه است چنانکه تقریر
کرده شده و باید دانست که این اختلاف مذکور در سجود قبل السلام یا بعد السلام در افضلیت و اولویت ست والا در اصل جواز هیچ
کس سخن نیست خواه قبل کند یا بعد از جهت تعارض ادله فعلا و قولا پس هر دو وجه جائز باشد صرح به فی کتب الائمة الاربعة
و داود ظاهری که یکی از اصحاب ظواهر ست یعنی آنها که عمل بظواهر نصوص کنند و غیر منصوص را بر آن قیاس نکنند و قیاس را
منکر باشند چنانکه در مقدمه کتاب بهان اشارت کرده بظاهریت خود رفته میگوید سجده سهو نکند کسی الا درین پنج محل که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرده و در غیر این محل اگر سهو کند سجده سهو نکند اما مجتهدین که اصحاب رای و قیاس اند ما ورای
این پنج محل را بر آن قیاس کنند و حکم آنرا که سجده است اجرا نمایند اگر گوئی که شیخ مؤلف درین کتاب در صدد بیان عمل حضرت
مصطفی ست صلی الله علیه و آله و سلم از قطع نظر باختلافات علما چنانچه در دیباچه گفت پس چه غرض دارد در بیان ایراد مذاهب
مختلفه جوابش آن ست که وی در بعض مواضع تعرض بمذاهب مختلفه که مجموع آنها امکان و احتمال استنباط از احادیث
مختلفه دارد نیز جهت مزید اسناد در ماده که مذاهب اربعه جمع شده اند و هر یکی بجانبی رفته چنانکه سابقا در قعده صلوة و بیان مذاهب
اربعه کرده با آنکه احتمال دارد که تعرض باختلاف اقوال علما از برای تقریب و استطراد و توطیه بیان مذهبی باشد که موافق ظاهر
حدیث و مقصود بالبیان ست چنانکه در ما نحن فیه مذهب امام احمد بلکه قول داود ست قبل بر وازانچه گذشت معلوم شد که سهو نسیان

از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقوع داشت اما شک در نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را هرگز نبود و این طریقه که در تردد واقع شد
دو بناید که چند رکعت از نماز گزارده ام و هیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیک جانب اگرچه خلاف واقع است
اما او را بیان مقرر نبوده باشند و البته آنچه واقع و نفس الامر است بیاد وی نمیاید و در صورت شک متردد و متحیر است و بالجمله بجهت غلبه
استغراق و توجه بجانب حق نسیان از حضرت وی بوقوع آمده اما شک بوجود نیامده و معذور بود که آن از شیطان است چنانچه سیاق
حدیث متفق علیه که از ابی هریره آمده است بران دلالت دارد که فرمود چون نماز کند یکی از شما آید او را شیطان پس تلبیس و تخلیط
میکند بروی و در التباس و اشتباه می اندازد تا آنکه نداند که چند گزارده است و اگرچه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
شک در نماز هرگز نبود اما برای تعلیم حکم آن امت را معذور بود تا اگر کسی شک کند یعنی در شک افتد و نداند که سه رکعت گزارده یا
چهار مثلا باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند و بمقتضای آن نرود و قرار دهد در این صورت مثلا بران که سه گزارده است چه
گزاردن سه یقین است اگرچه چهار گزارده باشد و پیش از سلام سجده سهو کند و در حدیث بخاری و مسلم سجده سهو بعد مطلق واقع شده
از تعیین قبل السلام و بعده و در روایت موطا و ابو داود و ترمذی و نسائی نیز مطلق آمده و نیز در بعض روایات موطا و ابو داود
سجدتین قبل التسلیم و قبل ان یسلم واقع شده و ترمذی گفته حسن صحیح آمده در فتح الباری از دارقطنی آورده و گفته که این زیادت صحیح
است و این طریق قول اند و حسن که احتیاج آن سجده کرد نبود و امام ابو حنیفه رحمه الله علیه میگوید اگر بعد از تحری ظن غالب دارد بیک
جانبی بنا بران کند خواه اقل بود یا اکثر زیرا که بنا بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرع چنانکه در قبله و جز آن و نیز در صحیحین از ابن مسعود
آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب ولیتم علیه کذا اورده الشمنی و در جامع الاصول از ابن مسعود
بروایت نسائی می آرد من اوهم فی صلاته فلیتحر الصواب ثم یسجد سجدتین بعد ما یفرغ وهو جالس و ترمذی گفته که بعضی از اهل علم
در صورت شک گویند اعاده کند نماز را انتهی و مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله آن است که اگر اول بار است که شک افتاده است یعنی شک
عادت او نشده است اعاده کند و الا تحری نماید و اگر بعد از تحری غلبه بیک جانب دست نمیدهد بنا بر اقل نهد و سجده سهو کند و امام محمد
در موطا میگوید که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار است و میگوید و اگر این چنین نکنند دیگر نجات از سهو و شک دشوار است و در اعادت
در صورت کثرت شک و اعتیاد آن حرج تمام است و حاصل آن است که سه حدیث درین باب ثبوت یافته یکی قول آن حضرت صلی
الله علیه وآله وسلم که فرمود چون شک کند یکی از شما در نماز خود باید که از سر گیرد و گفته اند که این حدیث غریب است و در حدیث صحیح
آمده که چون شک کند یکی از شما باید که تحری کند صواب را و تمام کند بروی و ترمذی و ابن ماجه از ابن عوف آورده که گفت شنیدم
پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود چون سهو کند یکی از شما در نماز خود و نداند که یک رکعت گزارده یا دو تا بنا نهد بر یکی و اگر
نداند که دو گزارده یا سه بنا نهد بر دو و اگر نداند که سه گزارده یا چهار بنا بر سه نهد و دو سجده کند پیش از سلام و ترمذی گفته حدیث
حسن صحیح و چون همه این احادیث ثابت است جمع کردند میان آنها که محمول اول بر صورت عروض شک در اول بار و ثانی بر وقوع تحری
با حصول غلبه بیکی از جانبین و ثالث بر عدم وقوع تحری بران و این کمال جامعیت است که مذهب امام ابو حنیفه راست و امام شافعی و امام
مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند بنا مطلقا یعنی خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود بنا بر یقین نهد گفته نشود که صورت
غلبه ظن داخل شک و تردد نخواهد بود چه شک تساوی طرفین را گویند و ظن جانب غالب چنانکه در اصطلاح علوم مقرر شده است
پس این صورت از مفهوم حدیث خارج بود زیرا که میگوییم که این اصطلاح احادیث است و در لغت و شرع شک مقابل یقین بود ظن و وهم
را شامل و دگر بیان ان الظن لا یغنی من الحق شیئا استیناس باید جست توان یافت **فصل** در کشاده داشتن چشم در نماز آن حضرت صلی الله علیه

علیه وآله وسلم در نماز چشم مبارک را گشاده داشتی و فرو نگرستی چنانچه بعضی از متعبدان عادت دارند و از اینجاست که فقها تغمیض عین را مکروه
داشته اند و گفته اند که این عادت یهود است و مصنف درین باب استدلال باحادیث میکند و میگوید در حدیث انس که بخاری در صحیح آورده
چنان است که گفت عائشه را پرده بود رنگین و منقش که جانب خانه را بآن پوشیدی فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که این پرده را
دور کن که همیشه تصاویر این پرده یعنی نقوش وی کذا فی شرح المشکوة للشیخ ابن الحجر الهیثمی المکی مرا عارض میشود و لفظ حدیث این است
که بود مر عائشه را قرام که پوشیده بود جانب بیت خود را بدان و قرام بکسر قاف پرده دقیق را گویند و بعضی گفته اند صفیق از
صوف رنگین و بعض گفته پرده رقیق ذو نقش پرده غلیظ و گفته اند که مراد بستر جانب بیت بدان آن است که متاعی در جانب بیت
داشت که بدان پوشیده بود والا از ستر جدار نهی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح المشکوة و فیه نظر و در مجمع البحار گفته
است که مثل حجله عروس بر پا کرده بود مزین و منقش والله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از عائشه مروی است که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم جامه با علم پوشید و آن جامه بود از خز یا صوف سیاه علم دار و آن را خمیصه گویند کسی برای آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم هدیه آورده بود و برای خاطر وی پوشیده و در نماز بعلمهای آن جامه نگاه کرد چون از نماز فارغ شدند
فرمودند این جامه را بر ابی جهم صحابی مشهور است کنیت او ابو عبید و نامش عامر ابن حذیفه قریشی عدوی و ابهری در شرح مشکوة
میگوید که همین ابی جهم اهدای آن جامه کرده بود پس فرمود که این جامه را بروی بدهید و از برای نگاهداشت خاطر وی تا از رد جامه
آزار نکشد فرمود گلیم انبجانی وی بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر با و بعضی بفتح با نیز روایت کنند منسوب است بانبجان که نام
موضعی است و بعض گویند منبج موضعی است بشام و نسبت بوی منبجانی و انبجانی نیز گویند به تبدیل میم بهمزه و ابو جهم این گلیم را
برای خود نگهداشته و آن خمیصه را برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هدیه کرده بود پس فرمود این گلیم را از وی برای من
بیارید که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از مقام خشوع و حضور فرود آورد و در حقیقت این برای تعلیم
است بود والله اعلم و در روایتی از بخاری آمده که فرمود نظر بعلم این جامه در نماز کردم پس ترسیدم که مبادا مرا در فتنه اندازد و بالجمله
مقصود مصنف از ایراد این دو حدیث آن است که ازینجا معلوم شود که چشم مبارک در نماز گشاده داشتی و نپوشیدی اما پوشیده
نماند که استمرار و دوام گشادگی چشم ازینجا لازم نیاید و اگر مقصود این است که دائم در نماز چشم بسته نبودی تمام است اظهار این است
که مقصود آن است که دائم چشم گشاده بودی و اصلا نه بستی والله اعلم باز باحادیث دیگر استدلال میکند و میگوید و حدیث مشاهده جنت
و نار در نماز و دراز کردن دست تا خوشه از میوه بهشت تناول کند و بامت رساند و همیشه از آن میخورده باشند چنانکه در حدیث
صحیح بخاری آمده که روزی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز دست خود را دراز کرد چون فارغ شد پرسیدند که این دست دراز
کردن در نماز چه بود فرمود دیدم جنت و نار را و خواستم که خوشه از میوه بهشت تناول کنم الحدیث و فرمودند ندیدم منظری زشت تر از
منظر نار و نه منظری بهتر از منظر جنت و حدیث رد سلام باشارت دست چنانکه گذشت و حدیث تعرض شیطان و گرفتن پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم وی را و خنق کردن چنانکه در حدیث متفق علیه از ابی هریره آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
دوش عفریتی از جن یعنی جنی در کمال عتو و مرودت و خبث مشتق از عفارت بمعنی خباثت و عفر و عفریت بکسر عین بمعنی خبیث آمده
بود یعنی از جند سلیمان علی نبینا و علیه السلام کذا فی شرح المشکوة تا قطع کند بر من نماز مرا و الله تعالی مرا بر وی قادر گردانید و گرفتم
او را و خواستم که ببندمش بستونی از ستونهای مسجد تا ببینید همه شما او را پس از آن ملاحظه کردم و رعایت نمودم دعای برادرم
سلیمان را که کرده داشت و از پروردگار تعالی درخواسته که ببخشش مرا ملکی که نرسد و نسزد هیچ یکی را بعد از من پس بملاحظه این دعای

سلیمان او را گذاشتم تا خوار و زار بدر رفت و در صحیح مسلم این حدیث بلفظی دیگر آمده و گفته که اگر نه ملاحظه دعای سلیمان نبی بودی بر می بستم آن جنی را بستون مسجد تا کودکان مدینه بوی بازی میکردند و معنی ملاحظه و رعایت دعای سلیمان آن گفته اند که وی علیه السلام درخواسته بود از خدای تعالی که تصرف در جن و امثال آن مخصوص او باشد و بحقیقت پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم قدرت و امکان تصرف در ثقلین بیشتر و قوی تر از سلیمان علیه السلام بود ولیکن بالفعل ظهور صورت این تصرف و سلطنت مخصوص بسلیمان علیه السلام داشتند پس اگر تصرف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بالفعل در آن جن بظهور می آمد عدم استجابت دعای وی لازم آمدی پس رعایت حال سلیمان و دعای او کرد و درگذاشت صلی الله علیه وآله وسلم الحاصل مصنف میگوید که این مجموع یعنی رویت جنت و نار و خوشه و جن رویت عین بود نه آنچنان که بعضی میگویند که این رویت مثال است نه عین چه این تاویل و صرف از ظاهر است که کل آن است که بر رویت عین حمل کنند و سیاق احادیث نیز دلالت دارد بدان فافهم و این دلیل است بر آنکه تغمیض عین در تمام نماز دائم و مستمر نبود و میگوید اما اگر کسی را از گشودن چشم در نماز تفرقه و پریشانی حاصل شود و حضور و خشوع نماز را ببرد فرو گرفتن چشم در حق وی مکروه نبود بلکه باستحباب اقرب باشد نظر بعموم دلائل که در ترغیب و نگاهداشت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح از تغمیض عین مصنف اینجا سخن بر طریقه فقاهت کرد و اگر خبری و اثری برین مطلب آوردی اولی و اوفق بودی بروش وی والله اعلم

فصل الاذکار بعد الصلوة آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از نماز سلام دادی این چنین است در حدیث مسلم و ترمذی و در روایت نسائی چون برگشتی از نماز و در روایت ابوداؤد چون خواستی که برگردد از نماز سه بار گفتی استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار کردی سه بار و گفته شد مر اوزاعی را که کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود استغفر الله استغفر الله استغفر الله و دیگر بار استغفار این ذکر هم کردی که اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام رواه مسلم و بعضی بعد از منک السلام و الیک یرجع السلام زیاده کرده اند و در روایات صحیحه زیاده مگر همین قدر که مذکور شد کذا ذکره الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکوة این مقدار گفتی و بر خاستی و بجهت مراجعت کردی این چنین است در حدیث مسلم از ثوبان و در حدیث متفق علیه از عائشه آمده که نمی نشست مگر مقداری که می گفت اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام توجیه همان است که بتکرار گفته ایم گاهی چنین بودی و گاهی چنان والله اعلم و در بعض احادیث صحیحه که حدیث مسلم و ابوداؤد و نسائی است از عبدالله بن الزبیر مروی است که در عقب هر نماز فرض میگفت و در حدیث اگرچه عقیب صلوة واقع شده ولیکن مراد نماز فرض است باجماع و بعض از شراح گفته اند که در حدیث کعب بن عجره تقیید بمکتوبه کرده و مطلقات محمول بر آن است و در روایت مسلم آمده که بآواز بلند میگفت و بعض علما گفته اند که فضل در جمیع احوال اخفاست در ذکر و دعا هم امام را و هم منفرد را و جهر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای تعلیم بود و اگر جای دیگر نیز امام را مصلحت در جهر و اعلان بود بقصد تعلیم و اعلام بکند درست است بلکه مستحسن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع ذا الجد منک الجد جد در هر دو موضع بفتح جیم است بمعنی بخت و غنا یا بمعنی پدر پدر و پدر مادر یعنی غنا و نسب نزد خدا بکار نیاید عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز خوانده اند یعنی کار بفضل و رحمت است کوشش و اجتهاد و عمل نیست و گفته اند که کسر ضعیف است و مختار فتح است و حتی اول لا اله الا الله و لا نعبد الا ایاه له النعمة و له الفضل و له الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین و لو کره الکافرون امام نووی گفته باید که استغفار را مقدم دارد بر سائر انواع ذکر وارد عقیب سلام و گفته اند که بعد از وی اللهم انت السلام بعد از آن لا اله الا الله وحده تا قدیر کذا ذکره الشیخ

ابن حجر در شرح المشکوة تنبیه بر آنکه احادیث که در باب اشیای متعدده واقع شده بعد از نماز بخوانند چنانکه آیات ادعیهٔ مذکوره و آیة الکرسی و مسبعات و جز آن و مراد بعدیت اتصال نماز نیست الی فصل که آن محال است بلکه مراد عدم فصل است بچیزی که و عرفاً اشتغال بدان از جنس اعراض و نسیان و تشاغل بغیر ذکر و دعا شمرده و اگر سکوت کند و بحد کثرت عرفی نرسد ضرر نرساند و کسی بعد از فراغ نماز بهم برود چند گوید و ذکر خواند عقب اوست ماند آنکه اشتغال بسنت را بعید بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار مذکوره و عدم تعاقب گردد یا در اینجا محل نظر است و ظاهر آن است که نگردد خصوصاً بر قول کسیکه سنت میداند وصل سنت را بفرض بسرعت تمام برای گذاردن سنت بعد از قیام اولی از فرض و در شرح ابن الهمام تصریح کرده است که آنچه وارد شده است از خواندن بعضی ادعیه و اذکار در ادبار صلوات تقاضا نمیکند وصل سنت را بفرض بلکه بودن آنها عقیب سنت الی اشتغال بامثال آنچه از لوازع نماز نیست کفایت میکنند و ما نحن فیه اختلاف است علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته اند که قیام بسنت متصل بفرض مسنون است و وارد شده روی که در سنن ابی داود آمده است از ابی رمثه که گفت ایستاده مردی که دریافته بود با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تکبیر اولی را و نماز متصل گذارد و سنت را عمر دخترش او را بگرفت و جنبانید و گفت بنشین زیرا که هلاک نگشتند اهل کتاب مگر از جهت آنکه نبود در نمازهای ایشان فصل پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بپسندید این سخن را انکه بیشتر کفایت دانند بقدری فصلی که واقع شود چنانکه مسلم و ترمذی از عائشه آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنکه میگفت این ذکر را اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و از این حدیث ظاهر لازم نیاید که بعین ذکر فصل کند بلکه بمقدار آن خوانده شود و معنی این ذکر و این منافات ندارد به گفتن ذکر دیگر مثل لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ که حاصل تلاوت نشد و از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فصل باذکاری که مواظبت میکنند بر آن در مساجد در این اعصار مثل قرائت آیة الکرسی و تسبیحات و امثال آن و حلوانی گفته است که لا بأس است بخواندن اوراد میان فریضه و سنت و مختار آن است که فصل کند بچیزی مختصر و بخواند اوراد و اذکار را بعد از سنت و محمل قول حلوانی لا بأس الخ منافات بدان ندارد زیرا که مشهور در معنی این عبارت اولویت خلاف اوست پس گویا گفته اولی آن است که نخواند و اگر بخواند لا بأس به و در خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا مکروه است او را که ثابت قاعده ولیکن باید که بایستد بتطوع و تطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود و بدست راست یا جانب یسار آید و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع و در نمازی که بعد از وی تطوع نیست مکروه است که در مکان خود مستقبل قبله نشسته ماند بلکه یا ممتد یا برگشته مستقبل قوم بنشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد و همه برابر است در سنت و لکن افضل رجوع بمنزل است برای تطوع ذکره الکمال فی شرح ابن الهمام و در سنن ابی داود از امیر المومنین علی مروی است که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سلام نماز میداد میگفت اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت و در بعض روایات و ما اسرفت بعد از و ما اعلنت نیز واقع شده و در مسند امام احمد و سنن ابی داود مروی است از زید بن ارقم که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در عقب هر نمازی میگفت اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید انک الرب وحدک انک انت الرب وحدک لا شریک لک اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید ان العباد کلهم اخوة اللهم ربنا و رب کل شیء اجعلنی مخلصا لک و اهلی فی کل ساعة من الدنیا والآخرة یا ذا الجلال والاکرام اسمع واستجب الله اکبر الاکبر الله نور السموات والارض و در روایتی رب السموات والارض الله اکبر الاکبر حسبی الله و نعم الوکیل الله اکبر الاکبر و بعد جامع الاصول بعد لا شریک لک اللهم ربنا

وهو علی کل شیء انا شهید ان محمدا عبدک و رسولک زیاده آورده و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چند سخن بجای است که هر که
بگوید در عقب هر نمازی هرگز نومید نشود و این عبارت ترجمه لفظ حدیث است که مسلم و ترمذی و نسائی از کعب بن عجره روایت کرده
اند که معقبات لا یخیب قائلهن او فاعلهن در کل صلوة معقبات کبر قانت خوانده اند و این تسبیحات را معقبات از آن نامند
که بعضی از آنها در خواندن در پی بعضی دیگر بیاید یا از جهت آنکه هر یکی را اعاده کرده میشود مرة بعد مرة و تکرار و اعاده را بجای
آوردن لازم بود یا از جهت آنکه در عقب نماز خوانده میشود و معقب کسی را گویند که در عقب چیزی بیاید کذا فی نهایة الجزری
و سماع است از شیوخ که این تسبیحات را معقبات از آن گویند که هر یکی از آنها صلاحیت آن دارد که عقب دیگری بیاید
چنانچه در حدیث آمده است لا یضرک بایهن ابتدأت و معقبات ملائکه لیل و نهار را که برای رفع اعمال بندگان و حفظ ایشان در شب و روز
در پی یکدیگر بیایند نیز گویند سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار و تمامی صد لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر رواه مسلم و در روایتی دیگر است از مسلم الا بی هریره الله اکبر سی و چهار بار و بآن صد تمام شود
و در روایتی دیگر سبحان الله بیست و پنج بار و الحمد لله بیست و پنج بار و الله اکبر بیست و پنج بار و لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر بیست و پنج بار کذا فی جامع الاصول از نسائی و در مشکوة از احمد و دارمی نیز از زید
بن ثابت آمده است که چون صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار
مردی را از انصار در خواب دیدند که مردی باوی میگوید آیا امر کرده شما را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که تسبیح کنید بعد از هر نماز
سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را بیست و پنج بار بگوئید و تهلیل را داخل آن سازید
چون صباح شد آن مرد انصاری بحضرت رسول آمد صلی الله علیه و آله وسلم و خواب خود را عرضه داشت فرمود همچنین کنید که آن
مرد میگوید چون باز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مقرون گشت سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار و الحمد لله
ده بار و الله اکبر ده بار آمده و در روایتی دیگر در صحیح مسلم سبحان الله یازده بار و الحمد لله یازده بار و الله اکبر یازده بار و این مجموع
سی و سه بار میشود و بعضی از علما گفته اند که این روایت که در وی هر کدام از این کلمات را یازده بار گفته تا مجموع سی و سه بار
میشود بنا بر تفسیر بعضی از رواة است حدیث ابی هریره را که تسبحون و تحمدون و تکبرون در کل صلوة ثلاثا و ثلثین و این
تفسیر وهم است چه مراد آن است که هر کلمه را سی و سه بار گویند چنانکه در احادیث دیگر منصوص علیه گشته است و در ثواب این
معقبات در صحیحین آمده است که هر که این را بعد از هر نماز بگوید آمرزیده شود گناهان وی اگرچه مانند کف دریا بود و نیز آمده است که ابو هریره
گفت که فقرای مهاجرین بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و گفتند یا رسول الله اهل غنا و ثروت از مسلمانان
سبقت بردند از ما در درجات علی و نعیم مقیم فرمود بچه سبب گفتند نماز کنند ایشان چنانکه ما نماز کنیم و روزه دارند چنانکه ما
روزه داریم و تصدق کنند ایشان و ما نمی توانیم و بنده آزاد کنند و ما نمی توانیم فرمود چه نمی آموزم شما را کاری که برسید بدان بآنها که
پیش از شما گذشته اند و سبقت کنید از آنها که بعد از شما بیایند و هیچکس را این فضیلت نبود که شما را مگر آنکس را که مثل این عمل شما
کند تسبحون و تحمدون و تکبرون در کل صلوة ثلثا و ثلثین مرة پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند و بآن عمل کردند فقرا باز بحضرت آمدند
گفتند یا رسول الله برادران ما که اغنیا اند نیز شنیدند و چنان عمل کردند و برابر گشتند در این عمل اکنون چه کار کنیم فرمود چه توان
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از این حدیث فضل غنی شاکر بر فقیر صابر لازم آید و این حدیث در صحیحین مذکور
است اما در بعضی احادیث دیگر آمده چون فقرا شکسته دل شدند و غمگین گشتند حضرت رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم غم مخورید

ونگلین نشوید که شما پانصد سال پیشتر از اغنیا به بهشت در روید این حدیث جزء خبریست که در مشکوة از ابی داود و از ابی سعید خدری
آورده و این جزای فقر و سبکباری ست که فقرا دارند و حساب و سوال نعیم دنیا موقوف نمانند و سابقیت فقرا در دخول جنت منافی
افضلیت و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضی گویند که این مخصوص بفقرای مهاجرین ست چنانکه در حدیثی
واقع ست و غیر مهاجرین را کمتر از این باشد والله اعلم و میفرمود که هر که در پی نماز صبح پیش از آنکه سخن کند ده بار بگوید لا اله الا
الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت این زیادتی یحیی و یمیت بعد معقبات نیست چنانکه گذشت و هو علی کل
شیء قدیر او را ده نیکی نویسند و ده نیکی زیاده چند جزا بدهد و از ده بدیها را محو کنند و ده درجه او را بلند گردانند و در آن روز
در پناه الهی باشد از مکروهات و از شیطان محروس و محفوظ گردد و هیچ گناه را چه صغیره و چه کبیره سزاواری و مجال نبود که دریا
بد در آن روز و ضرر آن بدو برسد مگر شرک بخدای تعالی که اگر معاذ الله بوجود آید ناچار ضرر وی برسد چه شرک هرگز
مغفور نگردد چنین فرمود و لم ینبغ للذنب ان یدرکه فی ذلک الیوم الا الشرک بالله تعالی یعنی اگر از وی گناهی غیر شرک صادر شود
آمرزیده شود نه آنکه اصلاً صادر نشود پس مراد بادراک ذنب ادراک ضرر و اثر اوست این حدیث ترمذی ست از ابی ذر و گفت
هذا حدیث حسن صحیح غریب و امام احمد از عبدالرحمن بن غنم نیز مثل این روایت کرده و در وی ذکر صلوة مغرب نیز هست
و بجای قبل ان یتکلم قبل ان ینصرف و یثنی رجلیه آورده و بعد از وله الحمد بیده الخیر نیز ذکر کرده و در آخر حدیث گفته که باشد
آن مرد یعنی گوینده این کلمات افضل الناس عملاً مگر مردی که افضل از وی بیارد یعنی اکثر از این عمل بیارد و از تسبیح تا خیر آن مروی در
مسند امام احمد ثابت ست بروایت ام سلمه رض آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تعلیم کرد ابنته فاطمه رض دختر خود را که
فاطمه است لما جاءت هرگاه که آمد فاطمه تسأله الخادم در آن حال که می طلبید از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خادم
را یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی از بس آسیا گردانیدن و پشتش از آب کشیدن شوخ بسته بود و رنگ
روی وی از غبار جاروب دادن دود و طعام پختن تیره گشته و در بعض روایات آمده که چون علی مرتضی رض را با فاطمه زهراء رض
تزویج کردند مرتضی رض از خدمت و کار و بار خانه بحضرت شکایتی کرد آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم کار درون خانه از طعام
پختن و جاروب دادن و امثال آن فاطمه کند و کار بیرون خانه مثل آب کشیدن و طعام خریدن وابسته تو سازد و بالجمله چون
فاطمه رض بطلب خادم آمد حضرت در خانه نبودند چون آمدند پرسیدند که فاطمه بنت من برای چه آمده بود گفت عائشه رض برای طلب خادم
آمده بود پس رفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد فاطمه رض و نشست بر سر وی و گفت یا فاطمه رض خادم می طلبی خادم خود بالفعل
نزد ما نیست و چون از جائی بیاید خبر کن تا بدهم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه رض محنت و مشقت دنیا سهل ست بهر طریق می گذرد یا
فاطمه رض تقوی و بندگی کن خدا را و خدمت کن در اندرون خانه خود را من ترا چیزی بیاموزم که بهتر ست از خادم و آن این ست ان تسبحین الله
و در روایتی تسبحین بدون الله آمده تسبیح کنی مر خداوند تعالی را عند النوم نزد خواب رفتن ثلاثا و ثلثین سی و سه بار و تحمدیه
و در آن روایت دیگر تحمدین ثلاثا و ثلثین و حمد گوئی او را سی و سه بار و تکبرین و در آن روایت تکبرین ثلاثا و ثلثین و تکبیر گوئی سی
و سه بار این چه مذکور ست در کتب از روایات بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی آن ست که تکبیر اربعا و ثلثین فرمود و در بعض روایات
آمده که یکی از آنها لا علی التعیین اربعا و ثلثین فرمود و مائة بدان تمام شود اما آنکه مصنف این هر سه را ثلثا و ثلثین فرمود مگر نزد وی
ثابت شده باشد والله اعلم و در روایت دیگر آمده تسبحین از علی و فاطمه رض آمده که هر دو خطاب فرمود و تعلیم نموده است و
آمده است که بعد از آن علی رض و فاطمه رض این ورد را هرگز از دست ندادند و فرمود علی مرتضی رض که از آنگاه که این را از آن حضرت

صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم هرگز از من فوت نشده و نه در لیلة صفین تا در آخر شب بیاد من آمد و بخواندم دیگر این تعلیم کرد که واذا صلیت الصبح وچون بگذاری نماز صبح را ان تقول بگوئی این کلمه را که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر عشر مرات ده بار و بعد صلوة المغرب و بگوئی پس از نماز مغرب عشر مرات و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در عقب نماز بامداد میگفت اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری و در بعض روایات دینی الذی جعلته لی عصمة واصلح لی دنیای التی جعلت فیها معاشی واصلح لی آخرتی التی فیها معادی واجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر واجعل الموت راحة لی من کل شر اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک واعوذ بعفوک من نقمتک واعوذ بک منک لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد و در جامع الاصول این را از روایت نسائی از کعب احبار آورده که گفت سوگند بخدائی که کشاد دریا برای موسی که ما می یابیم در توریت که داود پیغمبر خدا چون برمیگشت از نماز خود میخواند این دعا را و کعب از صهیب روایت کرد که محمد صلی الله علیه وآله وسلم میخواند این کلمات نزد برگشتن از نماز خود و ابو ایوب انصاری گفت هرگاه نماز میگذاردم از پی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در هیچ وقت نبود که بعد از سلام نگفتی اللهم اغفر لی خطایای وذنوبی کلها اللهم انعشنی واحینی وارزقنی واهدنی لصالح الاعمال والاخلاق انه لا یهدی لصالحها الا انت واصرف عنی سیئها فانه لا یصرف سیئها الا انت و فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اذا صلیت الصبح چون بگذاری نماز صبح را فقل پس بگو قبل ان تتکلم پیش از آنکه سخن گوئی اللهم اجرنی من النار سبع مرات هفت بار فانک ان مت پس بدرستی که اگر بمیری فی یومک دران روز کتب الله لک بنویسد خدای تعالی برای تو جوارا من النار نامه رستگاری از آتش دوزخ و جوار در اصل نامه مسافر را گویند که از سلطان بگیرد تا هیچکس بوی در راه تعرض نکند و اذا صلیت المغرب فقل قبل ان تتکلم اللهم اجرنی من النار سبع مرات فانک ان مت من لیلتک کتب الله لک جوارا من النار این حدیث در صحیح ابن حبان است و در جامع الاصول از سنن ابی داود نیز آورده ولیکن بتقدیم ذکر صلوة مغرب بر صلوة صبح و در سنن نسائی نیز آورده از روایت ابی امامة من قرأ آیة الکرسی زاد الطبرانی وقل هو الله احد یعنی گفته است هرکه بخواند آیة الکرسی وقل هو الله احد فی دبر کل صلوة مکتوبة در پس هر نماز فریضه لم یمنعه منع نکند او را من دخول الجنة از در آمدن بهشت الا ان یموت و فی روایة الا الموت و درین عبارت اشکال مشهور است چه ظاهر چنان مینماید که گویند الا الحیوة چه مانع از دخول جنت حیات است که درین عالم پای بند اوست و ممات خود سبب دخول جنت است نه مانع از آن و در توجیه آن میگویند مراد بموت درینجا حیات است مستعار را که فانی است و منتهی شونده بموت است موت نام کرده و این توجیه در غایت بعد وضعف است و نیز گفته اند که مراد تاخر موت و عدم مجیء اوست و بعضی گفته اند که مراد از موت بودن بنده است در قبر پیش از بعث و چون مبعوث شود در آید در بهشت بی توقف و بعضی گفته اند که مراد آن است که مانع از دخول جنت الآن معجلا وجود موت است و شرط بودن او در دخول جنت را که مؤجل است اگر وجود موت و شرطیت وی نمی بود بالفعل در بهشت میدرآمد و باین توجیه مراد دخول جنت است در نشاء حیات عاجل بمبالغه و برین تقدیر جائز است که گفته شود مراد آن است که اگر وجوب موت ولزوم ذوق او هر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نمی بودی در آمد در بهشت الآن معجلا ولیکن لازم می آید وجوب موت در بهشت و بهشت جای موت نبود و باین جهت در دخول جنت تعجیل و تاخیر راه یافت و طیبی گفته که موت حاجز است میان تالی آیة الکرسی و دخول جنت چون متحقق شود و منقضی گردد حاصل شود دخول جنت فافهم و چون درین حدیث اختلافی بود در میان محدثین بعضی بسط کلام کرد در اثبات و تصحیح آن و گفت و این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده مثل طبرانی و رویانی و دار قطنی

و ابن حبان و غیر ایشان از حفاظ میگویند که این حدیث آیة الکرسی دبر نماز صحیح ست و ابن الجوزی بنا بر طور عادت
خود که مبالغه در رد حدیث میکند آن را در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر وی یعنی بر ابن الجوزی ازین جهت که این حدیث را از
موضوعات ذکر کرده طعن کرده اند و گفته که ذکر کردن او این حدیث را در موضوعات خطاست و ابن الجوزی استدلال
بضعف محمد بن حمید که راوی حدیث آیة الکرسی ست کرده و حکم او بضعف محمد بن حمید خطاست زیرا که این شخص را بخاری که در
صحیح و تنقید رجال فوق الکل ست تعدیل کرده و یحیی بن معین که امام رجال ست و اشد این قوم ست در تنقید رواة توثیق کرده
و نسائی بود و معلوم ست که بخاری و یحیی ابن معین کافی ست در عدالت و وثوق وی و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی فی
دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة الاخری هر که بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدا و در عهد
و امان وی تا نماز آینده و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از جمله امیر المؤمنین علی ست کرم الله وجهه و در مشکوة
حدیث امیر المؤمنین را اینچنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گفت بر سر منبر هر که بخواند
آیة الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت و هر که بخواند او را هنگامی که بخواب رود ایمن گرداند او را
خدای تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر که گرد وی اند رواه البیهقی فی شعب الایمان و قال اسناده
ضعیف و از جمله صحابه که این حدیث را روایت کرده اند جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و المغیرة بن شعبة و
ابو امامه است و چون این حدیث بچندین طرق مختلفه و مخارج متعدده مروی شده است ثابت بود زیرا که اختلاف طرق
و مخارج حدیث دال ست برآنکه این حدیث را اصلی صحیح ست و اقل آنکه موضوع نیست و در فضائل آیة الکرسی احادیث
علی الاطلاق الی الخصوص بدون قید تعقیب صلوة بسیار آمده و بعضی از آنها بالی صحت و ضعفی نزد محدثین نیست سیوطی در
جمع الجوامع آورده که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرمود سید آیات قرآن الله لا اله الا هو الحی القیوم ست و فرمود هیچ مردی را
ندانم که زیسته شده در اسلام و دریافته عقل را پیش که شب بخواب رود تا این آیت را نخواند پس فرمود که حق تعالی این آیت را به پیغمبر شما داده
از گنجی که زیر عرش عظیم بنا نهاده است و هیچ پیغمبر دیگر را داده نشده و من شب نگذرانم مگر آنکه آنرا سه بار بخوانم در دو رکعت سنت که بعد
العشا میگزارم و در وتر میخوانم و چون بخواب میروم نیز میخوانم و از آنگاه که از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم شنیده ام هرگز
ترک نکرده ام و فرمود شنیده ام رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گفت سید پیغمبران آدم ست علیه السلام و سید
عرب محمد ست صلی الله علیه وآله وسلم و سید فارس سلمان و سید روم صهیب و سید حبشه بلال و سید درختان سدره و سید
اشهر شهر حرم و سید ایام جمعه و سید کلام قرآن و سید قرآن بقره و سید بقره آیة الکرسی و در وی پنجاه کلمه است و در
هر کلمه پنجاه برکت و در بعض روایات هفتاد برکت و این حدیث بلا توهم وضعی نیست والله اعلم و از ابی بن کعب در صحیح مروی ست
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وی پرسید که عظیم تر آیتی در قرآن کدام ست ابی بن کعب گفت خدا و رسول خدا داناتر ست
باز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سه بار این سوال تکرار کرد پس گفت ابی عظیم تر آیتی در قرآن الله لا اله الا هو الحی القیوم
است آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دستی بر سینه وی زد و گفت گوارا باد ترا این علم ای ابا المنذر و حدیث بخاری از ابی هریرة
در خصوصیات آیة الکرسی که در وی صدق و هو کذوب مذکور شده معروف ست و ذکر آن در خاتمه کتاب بیاید ان شاء الله
تعالی و عقبة بن عامر روایت کرده و گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان اقرأ بالمعوذات
فی دبر کل صلوة بخوانم معوذات را بعد از هر نماز فرض رواه احمد و ابو داود والنسائی والبیهقی و مراد بمعوذات ... شد دعای تعوذ که آنها

که مراد بآن معوذتین ست یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و ایراد صیغهٔ جمع بمذهب اهل جمع اثنان ست یا مراد معوذتین
با سورهٔ اخلاص ست تغلیبا یا مراد آیات که متضمن معنی استعاذه است و تفویض و توکل شامل معوذتین و امثال آن مثل قوله
تعالی قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین الآیه و قوله عز و جل انی توکلت علی الله ربی و ربکم و قوله سبحانه و ان یکاد الذین کفروا
الآیات یا مراد کلمات معوذه است و بعضی گفته اند یا معوذتین و سورهٔ اخلاص و قل یا ایها الکافرون مراد ست زیرا که در اینها برائت ست از
شرک که در معنی استعاذه است و در روایتی معوذتین نیز آمده فلا اشکال و این حدیث در غایت صحت ست و در رجال او اعلام اهل صحت
و وصیت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را که در عقب هر نماز بگوید اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک و فرمود والله
من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را عقب هر نماز روایت کرد این حدیث را ابو داود و نسائی
از معاذ و این حدیث معاذ معروف ست میان علما و مسلسل ست بو الله انی لاحبک و بطرق کثیره صحیحه آمده و در معجم طبرانی ست
از حدیث جابر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ثلث سه خصلت ست من جاء بهن کسیکه بیاید آنها را و عمل کند بهن مع الایمان
با ایمان همه عمل غیر بی ایمان فائده نکند و اعتبار ندارد و ظاهر آن ست که مراد بایمان یقین و حسبه بود دخل من ای ابواب الجنة شاء در آید
از هر در بهشت که خواهد و زوج من الحور العین و تزویج کرده شود از حور عین حیث شاء هر جا که خواهد یا هر وقت که خواهد و اگر حیث را
استعاره برای معنی مادام اند یعنی هر هم که خواهد نیز صورتی دارد و این اوفق ست بمعنی اگرچه من حیث اللفظ بعید ست خصلت
اول این ست که من عفا عن قاتله هر که عفو کند از قاتل خود و وصیت کند بعفو یا اضافت بادنی ملابست ست و مراد قاتل ولی او ست
که حق قصاص بوی دارد خصلت دوم آنکه ادا کند دینا خفیا او کند دین مخفی را که کسی نداند مگر او و وارث یعنی گواه و بیان ندارد یا او را هیچ کس
نیز نداند و فراموش کرده باشد یا موروث وی داده باشد بی علم وی و سوم آنکه قرأ فی دبر کل صلوة مکتوبة بخواند در پس هر نماز فرض
عشر مرات ده بار قل هو الله احد فقال پس گفت ابو بکر بطریق التماس او احدهن یا یکی ازین سه خصلت بیارد یا رسول الله
پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم التماس صدیق مبذول داشت و آنچه گفت مقرر داشت فقال او احدهن پس فرمود
یا یکی ازین سه خصلت بیارد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز صبح گفتی اللهم انی اصبحت لا استطیع دفع ما اکره و لا
املک نفع ما ارجو و اصبح الامر بید غیری و اصبحت مرتهنا بعملی فلا فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی و لا
تسوء بی صدیقی عدو و صدیق هر دشمن و دوست را شامل ست از جن و انس و دینی و دنیاوی یا او دنیاوی که حسد کند و دینی بضرت
ضرری و نقصانی در دین و کمال حال وی لازم آید اللهم لا تجعل مصیبتی فی دینی چون مصیبت در دین عظیم تر ست تخصیص کرد بوی
چنانکه در مصیبت دنیاوی صبر کند و نظر بالطاف خفیهٔ الهی تعالی دارد و ثواب صبر و ملاحظهٔ آن الطاف جبران آن نقصان کند و باین معنی
ایما کرده فرمود و لا تجعل الدنیا اکبر همی و در تقیید اکبر اشارت ست بآنکه آدمی تا در قید حیات ست بی هم دنیا نخواهد بود و همچنین و لا
دنیا مبلغ علمی و لا تسلط علی من لا یرحمنی از جبابرة و ظلمه جن و انس و باشد آن نفس ست که از تسلط آن خدا نگاه دارد اللهم بک اصبحنا و
بک امسینا و بک نحیی و بک نموت اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد و لک الشکر اصبحنا
و اصبح الملک لله رب العالمین اللهم انی اسالک خیر هذا الیوم فتحه و نصره و نوره و برکته و هداه و اعوذ بک من شر ما فیه و در بعض
روایات من شره و شر ما فیه و شر ما بعده اللهم عافنی فی بدنی اللهم عافنی فی سمعی اللهم عافنی فی بصری اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی
طرفة عین و در بعض روایات و لا اقل من ذلک نیز آمده و اصلح لی شانی کله لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن و
اعوذ بک من العجز و الکسل و اعوذ بک من البخل و الجبن و اعوذ بک من غلبة الدین و قهر الرجال اللهم اکفنی بحلالک عن حرامک و اغننی

بعضے لکن سوال یا حی یا قیوم تنبیه معنی بعدیة موقوف دانسته شد که جهت و غیر آن باید دانست که ادعیه بعد صلوة بسیار ست بر بعض از آنها خواندن
شود کافی و بعضها باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد چنانکه این معنی را تصریح کرده امام محی الدین نووی در دعوات استفتاح صلوة چنانکه گذشت
و فائده آن ست که فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز همین نسق بوده نه آنکه به جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده نیز گفته اند که
از ندبت و ترغیب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خواندن اذکار عمل آن حضرت بدان لازم نیاید والا فرقی نماند میان سنت و مندوب

فصل در سنن رواتب از نماز مراد بسنن رواتب نمازها ست غیر فرائض که در روز و شب بطریق رواتب و توظیف میگذارد
و احتراز از مؤکده و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت ضحی در میان آن و لیکن قول وی که گفت که بر وی و بر آن
مواظبت نمود صورة منافاتی با آن ندارد و گویا اشارت مصنف از جمله مواظب علیه و مؤکدات دارد در چند در مرتبه کمتر از دیگران
باشند و مؤکدات همه در یک مرتبه نیستند چنانکه معلوم شود یا مواظبت را حمل بر اعم از معنی تاکید کنند و لیکن در معنی رواتب معنی دوام
معتبر ست و ماخوذ ست از رتوب که بمعنی دوام و ثبوت ست کذا فی بعض شروح المشکوة و گفته اند هر جا که مواظبت مطلق مذکور
گردد مراد مع الترک احیانا باشد چنانکه معنی سنت ست و آنجا که مقید بعدم ترک گردد امارت وجوب ست کذا فی بعض شروح
الهدایة و اگر مقید به ترک مذکور گردد خود ظاهر ست فافهم اما در حضر ده رکعت فوت نشدی و در سفر خود مروی نیست که هیچ سنت
راتبه گذارده باشد مگر رکعتین فجر چنانکه بیاید و دو رکعت پیش از فرض صبح و دو رکعت پیش از فرض ظهر و دو رکعت بعد از آن
و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا این چنین آمده است در کتب سته از حدیث ابن عمر با بعضی از اختلافات در الفاظ
آن و زیاده کرده در بعضی لفظ فی بیته بعد از مغرب و عشا و بخاری آورده که ابن عمر گفت حدیث کرد مرا حفصه که میگذارد وی
صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت خفیفه بعد از طلوع فجر و این ساعتی بود که در نمی آمدم من بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از این ادا
معلوم شد که سنت فجر نیز در بیت بوده و احادیث صریح تر از این درین باب آمده چنانکه در صلوة لیل بیاید و سنیت دو رکعت پیش از
ظهر مذهب شافعی ست و متمسک وی همین حدیث ابن عمر ست و در گذاردن چهار رکعت پیش از وی نیز احادیث آمده که دلیل امام
ابو حنیفه است ترمذی و نسائی و ابن ماجه از عائشه و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ام حبیبه آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود کسیکه بگذارد دوازده رکعت در روز و شب و در روایتی کسیکه مداومت کند بر دوازده رکعت از سنت و در روایتی
دوازده رکعت تطوع غیر فریضه بنا کند او را الله تعالی خانه در بهشت زیاده کرده ترمذی این تفصیل را که چهار رکعت پیش از ظهر و دو
رکعت بعد از وی و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا و دو رکعت پیش از فجر و اگرچه ترمذی حدیث عائشه را غریب من هذا
الوجه گفته و جرح کرده بعضی از رجال وی سخن کرده و لیکن حدیث ام حبیبه که گفته اند رواه الجماعة الا البخاری شاهد اصل حدیث ست
و ترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیر المؤمنین علی آورده که میگفت میگذارد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پیش از ظهر چهار
رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته که درین باب حدیث از عائشه و ام حبیبه نیز آمده و حدیث علی حسن ست و همین ست عمل
اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آنانکه بعد از ایشان اند و همین ست قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و
بعضی از اهل علم گفته اند صلوة لیل و نهار دوگانه دوگانه ست و مقصود ایشان آن ست که فصل کند میان رکعتین و باین قائل ست
شافعی و احمد نیز از عائشه آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار رکعت را پیش از ظهر میگذارد و بعد از وی میگذارد و این را
طرق ست النسائی و مسلم و ابو داود از عبد الله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عائشه را از صلوة تطوع رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم گفت میگذارد در خانه من پیش از ظهر چهار رکعت پس بیرون می آمد و میگذارد نماز بمردم پس در می آمد بخانه و میگذارد دو رکعت

و ابو داؤد در سنن خود و ترمذی در شمائل از ابو ایوب انصاری آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چهار رکعت ست پیش از ظهر که نیست در آنها تسلیم گشاده میشود برای آنها درهای آسمان و در موطای امام محمد نیز مثل این آمده و نزد شافعی رحمه الله نیز چهار آمده است ولیکن بخاری و مسلم و ترمذی وجه دیگر بیان کرده چنانچه نقل کردیم تنبیه در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر دو طریق است یکی اثبات آن بحدیث ام حبیبه و غیر آنکه در آنجا ترغیب بر گذاردن آنها نموده اند ولیکن گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت مواظبت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران لازم نماید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب و استحباب ست و طریق حکم در اثبات آن جمع و تطبیق ست میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار یا آنکه چهار را در بیت شریف میگذارد و عائشه آن را دیده و ابن عمر وی دو رکعت که در مسجد آمده میگذارد و تحیة المسجد دید و ابن عمر آن را سنت ظهر پنداشت یا آنکه مفاد این عمو آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت ست و چهار رکعت در وی دیگر ست که در وقت زوال شمس میگذارد و از جهت فتح درهای آسمان درین وقت و اشارت باین هر دو وجه در کلام مصنف بیاید و مستکلم علیه قوله و از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت بعد از ظهر وقتی فوت شد بعد از عصر آن را قضا کرد چنانچه در صحیح بخاری آمده است که روزی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را دیدند که بعد از عصر دو رکعت میگذارد پس ام سلمه جاریه به حضرت وی فرستاد تا از آن بپرسد فرمود این دو رکعت بعد از ظهر ست که بجهت اجتماع وفود فوت شده بود آن را قضا کردم و تمام حدیث در باب اشاره در نماز بدست گذشت و همیشه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از عصر دو رکعت گذاردی چنانکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از عائشه آورده که گفت دو نماز بود که ترک نمیکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن را در سر و علانیه در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و میگذارد آن را تا ملاقی شد پروردگار خود را عز و جل و احادیث درین باب بطرق متعدده آمده صریح در آنکه آن را بعد عصر بود و قاطع این تاویل که بعض میگویند که آن قضای رکعتین ظهر بود که مشغول شده بود و از آن بجهت اشتغال بوفد عبد القیس و در روایتی از وی آمده که گفت میگذارد وی صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت پیش از عصر روزی قسمت مال از آن شاغل آمد پس بگذارد آن را بعد از عصر بعد از آن مداومت نمود بران و عادت شریف وی بران بود که چون در وقتی نمازی میکرد دیگر بر وی مداومت می نمود و در روایتی آمده که این دو رکعت در خانه میگذارد نه در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت تخفیف امت را و از جهت

میگوید مصنف و این یعنی گذاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و در حق غیر وی منکره چنانکه در روایت ابی داؤد آمده که میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از آن و میداشت صوم وصال و نهی میکرد از آن و نهی از رکعتین در صحیح بخاری نیز مذکور ست ولیکن حدیث دیگر از ابی داؤد که در جامع الاصول آورده است که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم هیچ یکی را در عهد رسول صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد آن را و رخصت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در رکعتین بعد از عصر منافات دارد بجهت بودن آن از خصائص حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نهی مردم از آن و در بعض آثار آمده که امام احمد را دیدند که درون خانه خود میگذارد و گفتند چرا پنهان میگذاری گفت از ترس مردم و بالجمله احادیث و آثار در نهی از این دو رکعت و از مطلق نماز بعد از عصر غالب و قوی ست و مختار جمهور علما نیز همین ست پس حق آن باشد که آن از خصائص آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و در حق غیر وی مکروه چنانچه مصنف گفت والله اعلم و چون مختار نزد مصنف رکعتین ست پیش از ظهر و احادیث صحیحه در چهار رکعت نیز وارد شده گفت و گاه پیش از ظهر چهار رکعت گذاردی و لفظ بخاری و ابی داؤد و نسائی که از عائشه روایت کرده اند این ست که کان

لا یدعہا اربعا قبل الظہر و رکعتین قبل الغداة و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که ترک نمیکرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از
املاء و شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه گذارد پیش از
ظهر چهار رکعت گویا تهجد کرده در شب و هر که بگذارد مثل آن بعد از عشا گویا که در شب قدر گذارد و بیهقی این را از قول عائشه و نسائی و
دارقطنی از قول کعب روایت کرده اند موقوف و در مثل این مرفوع ست زیرا که مقادیر ثواب جز بسماع از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم نتوان دانست و قول صحابی در آنچه بقیاس نتوان یافت محمول ست بر سماع چنانچه در مقدمه گذشت و لیکن علما
که قائل اند به دو رکعت این حدیث را که دال است بر مواظبت بر چهار رکعت پیش از ظهر تاویل کرده اند یکی آنکه چون سنت
ظهر در خانه گذاردی چهار رکعت گذاردی و اخبار عائشه از حال درون خانه است که مطلع بر آن بود و چون در مسجد بودی دو رکعت
گذاردی و ابن عمر از این حال خبر داد و چون روایتی صحیح باختلاف حالتین وارد نشده است لاجرم حمل بر وی تاویل بعید
از کلام بود اگرچه از قول عائشه گفت کان یصلی فی بیته قبل الظهر اربعا استیناسی باین معنی متوان یافت و دوم تاویل آنکه چهار
رکعت نمازی بود مستقل سوای سنت راتبه ظهر که در عقب زوال شمس میگذارد و میفرمود که [illegible] این ساعتی است بعد از زوال شمس ساعة
تفتح فیها [illegible] ساعتی ست که گشاده میشود و در وی درهای آسمان [illegible] و دوست میدارم آنکه صعود کند بجناب
حق در وی برای من عمل صالح [illegible] در این ساعت عمل صالح و چون نماز افضل اعمال صالحات ست در این وقت حضور نماز ست فعل نماز
در وی افضل و انسب باشد در این تاویل سنت ظهر همان دو رکعت باشد و چهار رکعت تطوع غیر آن سنت و این نیز خلاف ظاهرست
چنانچه بعضی نقل این حدیث کرده گفته چهار رکعت میگذارد پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و این ست که [illegible] ظهر باشد گو چهار رکعت دیگر بجهت
فی زوال نیز میگذارده باشد [illegible] همین راتبه ظهر را این فضیلت باشد چنانچه بعضی اکابر گفته اند که مراد از حدیث فتح باب صعود عمل [illegible] سنت
ظهرست و اثبات این فضیلت منافات بسنیت ندارد [illegible] حدیث عائشه که مسلم [illegible] از عبد الله بن شقیق
روایت کرده صحیح ست در آن که این چهار رکعت که در خانه میگذارد سنت راتبه ظهر بود کما مر والله اعلم و عبد الله بن مسعود بعد از
زوال هشت رکعت میگذارد و احتمال دارد که این هشت رکعت مستقل بوده باشد ورای سنت ظهر یا سنت ظهر داخل آن بود و
گفت ابن مسعود [illegible] این هشت رکعت [illegible] برابری میکند مثلهن هشت رکعت را من قیام اللیل از تهجد [illegible]
تهجد اختلاف روایات ست [illegible] در مجلس [illegible] و یک رکعت
[illegible] قوی ترست و غالبا این قول ابن مسعود مبنی بر روایت [illegible] است و احتمال دارد که مراد تمام نماز شب نباشد مقصود همین ست
که هشت رکعت در [illegible] برابر هشت رکعت [illegible] بعضی از مشایخ در توجیه تعدیل هشت رکعت بعد از زوال
با هشت رکعت قیام اللیل میگویند سر این گویا آنست که این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تهجد زمان نزول رحمت ست چه در
رحمت چنانچه همین ساعت معلوم شد بعد از زوال [illegible] و نزول رحمت الهی در شب بعد از [illegible]
[illegible] احادیث فضل قیام اللیل وارد شده است که نزول رحمت در ثلث اخیرست از شب تا وقت صبح [illegible]
[illegible] میان [illegible] رحمت ست مناسبت [illegible] حاصل بود
میان [illegible] دو وقت و نماز [illegible] این دو وقت [illegible] و چون [illegible] ظهر بود و نماز وقت
زوال [illegible] و تشبیه [illegible] در جامع الاصول از ترمذی و در مشکوة از ترمذی و بیهقی آورده که
امیر المؤمنین عمر گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت چهار رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب کرده میشود مانند آن

در نماز سحر و چاشت نیست که آنکه سجده میکنند پروردگار تعالی را و آن ساعت پیشتر خواندند این آیت را تتفیؤا ظلاله عن الیمین و
الشمائل سجدا لله الآیة و در مسند احمد حنبل و سنن نسائی و ترمذی و ابی داود و ابن ماجه مرویست که گفت عنبسة بن ابی سفیان
شنیدم از خواهر خود ام حبیبه زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که میگفت
من حافظ کسی که محافظت کند و مداومت نماید علی اربع رکعات قبل الظهر بر چهار رکعت پیش از ظهر و اربع بعدها و بر چهار رکعت
بعد از ظهر حرمه الله علی النار حرام گرداند خدای تعالی او را بر آتش دوزخ و گفت ترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب من هذا
الوجه و این چهار رکعت را که بعد از ظهر میکند و دید و سلام میگذارد معلوم نشد که این چهار رکعت ورای دو رکعت سنت ست
یا با آنهاست هر دو احتمال دارد و ظاهر دوم اول ست و شیخ ابن الهمام میگوید که اختلاف میکنند اهل عصر که اینها غیر رکعتین راتبه
یا با آنهاست و بر تقدیر ثانی آیا میتوان کرد بتسلیمه واحده یا نه بهم گفته که میتوان کرد و نزد من جنبت واقع شد که مگر گذارد چهار رکعت
بعد از ظهر بیک سلام یا بدو سلام حاصل شود و عدد مذکور خواه حساب کرده شود راتبه از وی یا نه زیرا که منقول کرده حدیث همین اینکه
چهار رکعت بعد از ظهر سنت ست این مصادق ست با بودن راتبه از آنها انتهی و امیر المؤمنین علی گفت کان النبی صلی الله علیه و آله و
سلم یصلی قبل الظهر اربع رکعات یفصل بینهن فرق میکرد میان آن چهار رکعت بالتسلیم یا بسلام گفتن علی الملائکة المقربین همه
فرشتگان مقرب حق جل و کسانیکه تابع ایشان اند من المسلمین والمؤمنین از مسلمانان و مؤمنان یعنی اهل و سابق اند شیعه
سلام نماز فرشتگان اند که مقربان درگاه الهی و سابق در اجتهاد طاعت و عبادت اند و مؤمنان درین مقام تابع و لاحق ایشانند
و بعضی گفته اند که مراد بسلام اینجا تشهد ست از جهت اشتمال او بر سلام بر ایشان روایت کرد این حدیث را احمد و الترمذی یعنی
گفت ترمذی هذا حدیث حسن و نیز گفت درین باب حدیث از عبد الله بن عمر نیز آمده بدانکه در جامع الاصول و مشکوة که این
حدیث را از ترمذی آورده قبل العصر ست و ترمذی نیز در جامع خود این را در باب ما جاء من الاربع قبل العصر آورده و در جامع الاصول
در روایت عصر ذکر کرده و شاید که لفظ الظهر در عبارت مصنف از سهو قلم ست و لیکن چون در راتبه ظهر ذکر کرده معلوم میشود که
از اشتباه و نظر ست در آن کتب و صواب آن ست کان یصلی قبل العصر اربع رکعات والله اعلم و نیز امیر المؤمنین علی روایت
کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر روز شانزده رکعت سنت میگزارد چهار رکعت پیش از ظهر و دو بعد از آن و چهار پیش از
عصر و چهار رکعت در وقت ضحی و این بعضی ست از حدیث مطول اما علما و راستاد آن سخن گفته اند این حدیث مطول در بعضی کتب
نیامده تا تتمه آن و سخنی که علما کرده ذکر میکردیم و با وجود آن عددی که بعد تفصیل شانزده گفته و شمرده شانزده نمی شود مگر آنکه
دو رکعت پیش از نماز فجر را بجهت ظهور و شهرت آن ذکر نکرده تا مجموع شانزده شود و عدم ذکر سنت مغرب و عشا بنا بر آن ست
که مقصود بیان رکعات سنت روز ست نه شب اگر چهار رکعت ضحی نشمارند سنن رواتب با اربع قبل العصر شانزده می شود چنانکه
بعضی همچنین شمرده اند مگر آنکه گفته شود که قول او و چهار رکعت ضحی غلط ست بر شمرده و باقی سنن رواتب را ذکر نکرده اند
علی شهر تها و نیز روایت می کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود رحم الله رحمت کند خدای تعالی امرا مردی را
که صلی قبل العصر بگذارد پیش از عصر اربعا چهار رکعت را این حدیث را احمد و ترمذی و ابو داود روایت کرده اند و ابن خزیمه
و ابن حبان در صحیحین خود آورده و گفت ترمذی حسن غریب و ابن حبان این حدیث را تصحیح کرده و آن حدیث مذکور سابقا
از امیر المؤمنین علی نیز در قبل العصر ست که مصنف آنرا در سنت پیش از ظهر آورده چنانکه گفته شد نیز ابو داود و امیر المؤمنین
علی پیش از عصر دو رکعت روایت کرده و ترمذی و احمد درین حدیث بجای رکعتین اربعا آورده و از جهت اختلاف این

روایات ست که مذهب حنفی تخییر ست میان چهار و دو و جمعا بین الاحادیث و چهار افضل ست چنانچه در کتب اصول فقه تحقیق
آن نموده اند و دو رکعت پیش از مغرب صحابه میگذاردند و منع نفرموده چنانکه در روایت مسلم آمده که از انس پرسیدند که پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت پیش از مغرب میگذارد گفت نمیگذارد ولیکن میدید ما را که میگذاردیم پس نه امر میکرد بدان و نه نهی
می نمود از ان و نیز بخاری و مسلم و نسائی از انس آورده اند که چون موذن اذان مغرب میگفت جماعه از صحابه برمیخاستند و در پیش
ستونهای مسجد دو رکعت میگذاردند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از درون خانه بیرون می آمد و ایشان را می دید که نماز
میکنند و در روایتی آمده که مردم اجنبی که بمسجد در می آمدند و این جماعه را در نماز می دیدند گمان می بردند که مگر نماز مغرب را
گذارده اند از بس کثرت گذارندگان این دو رکعت و در کتب خمسه غیر موطا آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سه بار
فرمود بین کل اذانین صلوة وقال فی مرة ثالثة لمن شاء یعنی هر که خواهد بگذارد و هر که خواهد نگذارد و مراد به دو اذان اذان
و اقامت ست و انس گفت او جود داشته که در میان اذان و اقامت مغرب فرجه کم ست میگذاردند ما را نه خواست که بعضی گفته اند
که این را تهنه مغرب ست و داخل نماز بعد از عصر نیست ولیکن اختیار باقی ست اگر خواهند بگذارند و در صحیحین ثابت ست
که فرمود صلوا قبل المغرب بگذارید نماز پیش از مغرب این کلمه را سه بار مکرر فرمود و قال فی الثالثة وگفت در بار سوم لمن
شاء یعنی نه بطریق وجوب و ایجابی نیست بلکه تخییر ست و هر که خواهد و کراهیة ان یتخذها الناس سنة یعنی اینکه فرمود لمن شاء از جهت ناخوش
داشتن اینکه مردم این نماز را سنت موکده و طریقه مستمره گیرند و در روایتی خشیة ان یتخذها پس گذاردن آن مندوب ست
و مستحب اما در رتبه سنن رواتب که بر آن مواظبت بود نیست و در شرح ابن الهمام میگوید که اختلاف کرده شده است در استحباب دو رکعت
پیش از مغرب طائفه بدان قائل شده و منکر شده از ان بسیاری از سلف و اصحاب ما و مالک و تمسک آن طائفه باحادیث ست که در صحیحین
و غیرهما وارد شده و تمسک اینها بمعارض آن احادیث ست انچه ابو داود آورده که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت
ندیدم کسی را که میگذارد آنها را در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد و آنرا و رخصت کرد در رکعتین بعد العصر و این حدیث صحیح
ست نزد ما و دلیل ست که عمل اکابر صحابه و سلف موافق آن و نفی کردن ایشان آنرا اگرچه در صحیحین خلاف آن آمده زیرا که
صحت مشهر ست باجتهاد و رای ایشان و دائر ست امر رواة به قرار دادن ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق و عدم آن این
چنین گفت شیخ ابن الهمام و تطویل کرده در تحقیق این سخن و کلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحت و قرار دادن محدثان که اصح
الکتب صحیح البخاری ثم ثم الی آخر وی نقل کردیم اینجا آورده و خنده کرد والله اعلم این ست انچه مصنف از سنن رواتب ذکر کرد
و ترمذی از ابی هریره روایت کرد قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیما
بینهن بسوء عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنة و از عائشه آورده که من صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له بیتا فی الجنة و
حدیث ابی هریره را تضعیف کرده انتهی و این نمازی ست که آنرا صلوة الاوابین گویند و شیخ ابن الهمام از ابن عمر روایت
کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر که بگذارد بعد از مغرب شش رکعت نوشته شود از اوابین پس تر خواند این
آیت را انه کان للاوابین غفورا و گفته که حال این شش رکعت مثل حال چهار رکعت ست بعد از ظهر که اگر راتبه را نیز از وی
حساب کنند حاصل گردد این موعود انتهی اما گذاردن چهار رکعت پیش از عشا در احادیث بنظر نیامده و شمنی تعلیل در گذاردن
چهار رکعت قبل العشا بعدم آن کرده گوی مثل ظهر ست و در عدم کراهت تطوع قبل و بعد و عمل اهل حرمین بر نا گذاردن سنت قبل
العشا ست و هر دو چیزی بخاری بعد از عشا چهار رکعت بروایت ابن عباس آمده و در حدیث ابی داود از شریح بن هانی چهار یا شش

آمده و احتمال دارد و الله اعلم که شش بار رکعتین باشد و شمنی نیز در چهار رکعت بعد از عشا حدیث مذکور از بخاری آورده و در جواز
چهار رکعت را بعد از عشا از سنن شمرده و اگرچه وی در بیان سنن مسامحه کرده و پیش از عصر چهار رکعت یا دو را نیز از آنها شمرده
با وجود آنکه از مستحبات اند و لیکن در شرح ابن الهمام گفته که آنچه مقتضای نظر است بودن آنهاست سنت بجهت ثبوت مواظبت
بر آنها چنانکه ابوداود از شریح بن هانی آورده که گفت پرسیدم عائشه را از نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت نگذارد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نماز عشا را هرگز و در نیامد در خانه مگر آنکه گذارد در وی چهار رکعت یا شش رکعت و گفت شبی باران بود و فرش
بر زمین انداخته بودیم که سوراخی داشت و میدیدم من که آب از راه آن سوراخ می برآمد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جامهای
خود را از زمین در نماز نگاه میداشت و این نص است در مواظبت انتهی و چون از ذکر اعداد سنن فارغ شد شروع در بیان بعض احکام
آن کرد و گفت مجموع رواتب و سنن را در خانه خویش گذاردی و نیز بدان ترغیب کردی و فرمود که محبوب ترین نماز مرد بعد از صلوة مکتوبه
نمازیست که در خانه خود بگذارد و گفته اند که نماز نفل در خانه گذاردن افضل است اگرچه در حرم یا در درون خانه کعبه باشد علی الخصوص
دو رکعت سنت بعد از مغرب که در جمیع وقت در مسجد نگذارد و قرات در این دو رکعت بیشتر سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
بود چنانکه ترمذی از عبدالله بن مسعود آورده که گفت احصا نتوانم کرد آنچه شنیده ام من از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که میخواند
در رکعتین بعد از مغرب و رکعتین قبل الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و گفته که درین باب از ابن عمر نیز آمده و گفته که حدیث
ابن مسعود غریب است نمی شناسیم اسناد مگر از حدیث عبدالملک بن معدان از عاصم و ابوداود از ابن عباس روایت کرده که گاهی
تطویل میکرد وی صلی الله علیه وآله وسلم قرات را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق میشدند اهل مسجد و چون درین حدیث
نوع اشعاری بگذاردن این دو رکعت در مسجد بود شیخ ابن حجر مکی در شرح مشکوة میگوید احتمال دارد که در بعض اوقات در مسجد
میگذارد بجهت عذری که منع از دخول بیت میکرد و یحتمل که در خانه بود و ابن عباس را علم بدان حاصل شده باشد و خانه آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم متصل مسجد بود و جز دیواری در میان نبود از دیوار دری بود بجانب مسجد و اگر کسی را خانه نزدیک مسجد نبود
و تا بخانه رفتن تعجیل این دو رکعت که بدان امر فرموده اند چنانکه رزین و بیهقی از حذیفه آورده که گفت میفرمود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم تعجیل کنید رکعتین بعد المغرب را زیرا که آنها بر داشته میشوند همراه فریضه فوت شود یا این معنی عذر در گذاردن آن در مسجد
نگردد و جای تأمل و نظر است فتدبر والله اعلم و ازین جهت که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در گذاردن این دو رکعت در خانه تاکید بسیار
کردی و در جمیع وقت بی عذر در مسجد نگذارده علما را درین محل خلاف است که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد بگذارد مجزی و مکتفی
از سنت باشد یا نه بعضی از علما میگویند مجزی نباشد از جهت وقوع آن نه بر وجه مسنون و امام مروزی گوید عدم کفایت
چه باشد بلکه من صلی الرکعتین بعد المغرب فی المسجد کسیکه گذارد دو رکعت بعد از مغرب را در مسجد چون عاصیا و ابوثور که از
اصحاب شافعی است و میگویند که جنید بغدادی در فقه مذهب او داشت میگوید هو عاص گذارنده این دو رکعت در مسجد عاصی
است و سبب عصیان وی آن است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امر کرده بگذاردن آن در بیوت و فرموده اجعلوها فی بیوتکم و
اصل در امر وجوب است و تارک واجب عاصی و نزد جمهور علما مجزی باشد و در اصل سنیت است و لیکن گذاردن آن در مسجد ترک اولی و افضل
بود از جهت مخالفت فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و امر که وی برای استحباب است نه وجوب و مختار اکثر علما همین قول است و در سنت
مغرب دیگر سنت است بی آنکه میان وی و فریضه سخن چیزی نکرده و دعا نگوید چه در حدیث رزین آمده است که مکحول شامی که از کبار
تابعین است بطریق ارسال روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم من صلی رکعتین بعد المغرب قال مکحول گفت مکحول که راوی

حدیث مشهور بیان مراد از حدیث نیست لیکن این حکم رفعت صلوة فی البیتین بمداشته شود نماز وی در مقام تطبیقین که قول صاحب اعمال برکات
و عبارات مصنف المشهوران است که لفظ قبل از این حکم مندرج است از راوی و ظاهر لفظ جامع الاصول و غیر آن که این است که این کلام از اصل
حدیث است و قول پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم سنت دوم آنکه در خانه بگذارد از جهت حدیثی که آمده است از کعب بن عجره روایت
کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد بنی عبد الاشهل که قبیله‌ای است از انصار در آمد و نماز شام گذارد و چون فارغ شدند
که اهل آن خانه در مسجد بنماز مشغول شدند فرمود و این نماز صلوة البیوت نمازی است که در خانه باید گذارد و ظاهر آن است که
اشارت بسنت بخصوص سنت مغرب باشد که حاضر است و احتمال دارد که مطلق نماز نفل که در ضمن این مفهوم و متحقق است بود
و از این جهت مصنف تاکید مطلوب به حدیثی دیگر کرده و گفت که در لفظ ابن ماجه که وی نیز این حدیث را روایت کرده است این چنین واقع
شده است که ارکعوا هاتین الرکعتین فی بیوتکم بگذارید این دو رکعت را در خانهای خود و این صریح است که مراد رکعتین مغرب است نه مطلق نفل
و نه به صیغه امر واقع شده و در روایت ترمذی و نسائی آمده که علیکم بهذه الصلوة فی البیوت ولیکن ترمذی گفته که این حدیث
غریب است نمی‌شناسیم او را مگر بهمین وجه و گفته که صحیح آن است که روایت کرده شده است از ابن عمر که پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم میگذارد رکعتین بعد المغرب را در بیت خود و گفت که بتحقیق روایت کرده شده است از حذیفه که پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم بعد مغرب نماز گذارد بعد از وی در مسجد نماز را تا وقت عشاء پس از این حدیث معلوم شد که آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم رکعتین بعد از مغرب در مسجد نیز گذارده است حاصل آنکه عادت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که مجموع
سنن و نوافل را خصوصاً سنت مغرب را در خانه گذاردی مگر بهای بعضی عذری که موجب وقوف در مسجد و مانع در آمدن در خانه بود
و چنانچه خود در خانه میگذارد و صحابه را نیز بدان امر کرده و فرموده ایها الناس صلوا فی بیوتکم بگذارید نماز نافله در خانهای خود که ان
افضل صلوة المرء فی بیته یعنی که فاضل‌ترین نماز مرد نماز وی است که بجای آرد در خانه خود الا المکتوبة مگر نماز فرض که آن در مسجد می باید
گذارد اندکی یا جماعت و نیز در صحیح بخاری آمده که صلوا فی بیوتکم ولا تتخذوها قبورا و شک نیست که امر در عموم نوافل برای استحباب است
باتفاق بدلالت سیاق حدیث و امر در خصوص سنت مغرب نیز همچنین نزد اکثر و نزد بعضی برای وجوب از جهت عدم قرینه خلاف
آن ولیکن اطلاق این حدیث در قرینه بودن کافی است دیگر آنکه اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب بعد
از وی سنت بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد از عشاء بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد
از فجر است در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشمنی و احادیث در فضیلت و تاکید سنت فجر بسیار آمده و در حدیث مسلم است که رکعتا
الفجر خیر من الدنیا و ما فیها و عائشه گفت نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر هیچ چیز از نوافل سخت‌تر در تاکید از رکعتین فجر و
محافظت و تاکید وی صلی الله علیه وآله وسلم بر نماز سنت با مداومت بحدی بود که هیچ حال ترک نکردی حتی در سفر نیز بران مواظبت
نمودی و اهتمام وی بحدی بود که هیچ سنتی را چنانچه گذارده باشد بجز سنت فجر و نماز وتر و این عبارت دلالت دارد بر آنکه نماز وتر
سنت است چنانچه مذهب بعضی اصحاب شافعی و ابی یوسف و محمد است و نزد امام ابو حنیفه وتر واجب است و رکعتین فجر سنت و
حق آن است که اگرچه احادیث در تاکید سنت فجر وارد یافته ولیکن نه بدان مرتبه در کثرت و تاکید که در وتر است تاکید در سنت
فجر غالب بیان فضل و کثرت ثواب است و در وتر بالفاظی که مشعر است به حتم و وجوب چنانچه بنظر در احادیث ظاهر میشود و آنکه
در حدیث ترمذی و ابو داود و نسائی از علی کرم الله وجهه واقع شده الوتر لیس بحتم کصلوة المکتوبة منافات با وجوب ندارد چه معنی حتم
مکتوبی حتم صلوة مکتوبه است مطلق آن و آن حدیث که در باب وی در اثبات وجوب وتر آورده که ان الله زادکم صلوة الحدیث از

از جماعۀ صحابه بطرق متعدده آمده اگرچه در حصه صحیحات طرق وی تکلم کرده اند این چنین گفته شیخ ابن الهمام و گفته اولی تمسک بحدیثی است که از بریده آورده که الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منی سه بار مکرر فرموده و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده انتهی و در بعض احادیث اطلاق سنت بر وی واقع شده است بجهت آنکه ثبوت او بسنت است یا مراد طریقه مسلوکه در دین است و قول مصنف در وی نیست که در سفر هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر عجب است و ترمذی و ابوداؤد از براء بن عازب روایت کرده اند که گفت صحبت داشتم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در هژده سفر و ندیدم او را که ترک کرده باشد دو رکعت را در وقت زوال آفتاب پیش از ظهر و ظاهر آن است که وی اتمام ظهر باشد و هم ترمذی از ابن عمر آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ظهر را در سفر رکعتین و رکعتین بعد از وی و گفت حدیث حسن و در روایتی از ابن عمر آورده که گفت گذاردم نماز با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حضر و سفر پس گذاردم با وی در حضر ظهر را چهار رکعت و دو رکعت بعد از وی و گذاردم با وی در سفر ظهر دو رکعت بعد از وی و گذارد عصر را دو رکعت و نگذارد بعد از وی چیزی و مغرب را در سفر و حضر سه رکعت و نقصان نکرد از وی در حضر و سفر و وی وتر نهار است و بگذارد بعد از وی دو رکعت و گفت هذا حدیث حسن و امام مالک در موطا از نافع از ابن عمر آورده که وی پسر خود را میدید که نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بر وی و این اسناد را که مالک از نافع از ابن عمر است اصح اسانید گفته اند نیز از ابن عمر برخلاف این نیز آمده چنانکه در جامع الاصول از کتب سته آورده که وی گفت صحبت داشتم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ندیدم او را که تسبیح میکرد در سفر و مراد به تسبیح نماز نفل است که آن را سبحه نیز گویند و از ابوبکر و عمر و عثمان نیز همچنین دیدم که میگذاردند ظهر و عصر را دو رکعت و نمیگذاردند پیش از آن و نه بعد از آن چیزی و حفص بن عاصم گفت صحبت داشتم با ابن عمر در طریق مکه پس گذارد نماز ظهر را دو رکعت پس آمد به منزل خود و بنشست جماعه را دید که نماز میکنند گفت چه میکنند ایشان گفتند نماز نفل میگذارند گفت اگر من نماز نفل میگذاردم چرا فرض را اتمام نمیکردم یعنی تکمیل و اتمام فرض اولی است از نفل پس اگر نفل در سفر مشروع بودی چرا اتمام فرض مشروع نشدی کذا قیل فی شرح هذا الکلام این احادیث مخالف احادیث سابق است و در شرح مشکوة میگوید شاید که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفر رواتب را در منزل خود میگذارده و ابن عمر آن را ندیده یا ترک کرده در بعض اسفار بجهت تنبیه بر جواز ترک و فقها را در سنن رواتب در سفر سه قول است ترک و قصر و اتمام و گفته اند که این سخن در رواتب است اما نوافل مطلقه اتفاق دارند فقها بر استحباب آن مثل نماز ضحی و تهجد و مانند آن و از تتمه این بحث در فصل عبادات سفر نیز چیزی مذکور گردد ان شاء الله تعالی و علما را که قائل اند بسنت بودن وتر و سنت فجر هر دو دو قول است در افضلیت نماز سنت فجر و نماز وتر بعض میگویند که سنت فجر آکد است و افضل بجهت وقوع احادیث کثیره در تاکید و مواظبت بر عمل آن و بعضی میگویند وتر از جهت بلوغ او بدرجهٔ وجوب حتی که بعضی بوجوب آن قائل شده و گویا مقصود مصنف جانبین قول است که گفت و چنانکه وتر نزد بعضی واجب است سنت فجر نیز نزد بعضی واجب است پس باین جهت وتر را ترجیح نتوان کرد لیکن قول بوجوب وتر اقوی و اکثر است از قول بوجوب سنت فجر و تحقیق که مقصود مصنف تحقیق و بیان واقع باشد از غیر قصد جواب فلا کلام و بعضی از مشایخ در سر مشروعیت سنت فجر که در اول روز است و وتر که در آخر شب است و بیان مناسبت میان این هر دو نماز میگویند که سنت فجر ابتدای عمل است و وتر ختم عمل لاجرم عنایت و اهتمام بشان هر دو معروف شده تاکید یا وجوب و از این جهت در هر دو نماز سوره اخلاص خواندن مشروع شد با سوره قل یا ایها الکافرون زیرا که در اکثر احادیث همچنین آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دو سوره میخواند در سنت فجر در رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانیه سوره اخلاص و در وتر در رکعت ثانیه و ثالثه و در بعض احادیث آمده که گاهی در رکعت اولای سنت فجر قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا الآیه که در سوره بقره است و در ثانیه قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الآیه که در سوره آل عمران است و در بعض روایات آمده که در اولی قولوا آمنا و

فثبتنا بهذا استنباطا از لفظ واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین یا اثار سلفناک با حق تشریح او نه بر اول الانسان عن اصحاب الجحیم میخوانند
اما غالب احوال قرأة همان دو سوره بود چه این هر دو سوره جامع اند مر توحید عمل و علم و توحید معرفت و ارادت و توحید اعتقاد و
قصد را چنانکه در کتاب حاصل سورة الاخلاص فی فضائل سورة الاخلاص بیان کرده ایم که این هر دو سوره متضمن این معانی مذکوره
و باین بیان وجه قرأت این دو سوره در سنت مغرب که آخر عمل روز ست چنانکه در احادیث واقع شده نیز معلوم توان کرد والله اعلم

فصل فی الاضطجاع بعد سنة الفجر عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که بعد از دو رکعت سنت فجر بپهلوی راست بر
زمین بنهادی و یک لحظه بخفتیدی بخاری و مسلم از عائشه آورده اند که گفت چون میگذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
رکعتین فجر را اگر بیدار میبودم من سخن میکرد با من والا اضطجاع می نمود تا وقتیکه اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرده بخاری
علی شقه الایمن و ازین حدیث معلوم شود که تکلم بعد از سنت فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای تکلم بعد رکعتین فجر عقد
کرده و از عائشه آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون میگذارد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی سخن
میکرد با من والا بیرون می آمد بسوی نماز و گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی از اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه وآله وسلم
و غیرهم کلام را بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الٰهی باشد یا سخن ضروری که از آن چاره نبود و گفته
همین ست قول احمد و اسحق انتهی و تکلم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشه رض فان کانت له الی حاجة
کلمنی ناظر بدان ست و اگر سخن نه از جنس ذکر و ما لا بد منه باشد نیز مبطل نیست و موجب اعاده آن نیست یا رب مگر بجهت کراهت
تکلم در ینوقت احتیاطا و تکمیلا اعاده کنند و در جامع ترمذی درین حدیث ذکر اضطجاع نیست اما در حدیث دیگر ست که فرمود اذا صلی
احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح چون بگذارد یکی از شما دو رکعت را پیش از نماز صبح فلیضطجع پس گو بخسپد علی جنبه الایمن بر پهلوی
راست و گفته هذا حدیث صحیح غریب و چون امر کرد باضطجاع ظاهر امر چون قرینه بر خلاف آن نباشد وجوب و فرضیت ست از اینجاست
که ابن حزم ظاهری میگوید فرض ست این اضطجاع بر مصلی تا اگر این خفتن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و
بعضی مدعیان نصرت این مذهب یک مجلد تصنیف کرده اند و جمعی از مشائخ طریقت باین قول قائل اند چون شیخ محی الدین عربی
صاحب فتوحات و غیر وی والله اعلم تا این مردم در بیان این مطلب چه گفته باشند والا پوشیده نماند که اقتضای امر فرضیت
این فعل آن ست که اگر ترک کند آثم گردد و اما فرضیت بوجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کجا لازم آمد و جماعتی از علما بکراهت
آن قائل اند و آنرا بدعت می شمرند در جامع الاصول از نافع می آرد که ابن عمر مردی را دید که گذارد رکعتین فجر را بستر اضطجاع کرد فرمود
چه باعث شد مر این مرد که چنین کردی آن مرد گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود کدام فصل بالا تر از سلام باشد
گفت فانها سنة فرمود بل هی بدعة و در سنن ابو داود آمده که چون ابو هریره حدیث اضطجاع را روایت کرد و این حدیث با بن عمر
رسید گفت اکثر ابو هریره اکثار و افراط میکند در نقل احادیث گفتند آیا انکار میکنی چیزی را از آنچه وی میگوید گفت انکار ندارم و
لیکن وی جرأت کرد و ما امساک نمودیم و چون این حکایت با بو هریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه محفوظ داشتم و ایشان
فراموش کردند و بالجمله حکم ببدعت بودن این عمل بغایت بعید ست از جهت ورود احادیث صحیحه درین باب مگر آنکه ادعای نسخ یا
خصوصیت آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و روایات نیز خالی از اختلاف
نه در بعض احادیث صحیحه آمده که گذارد رکعتین پس بیرون آمد بی ذکر اضطجاع و ذکر اضطجاع در بعض احادیث بعد از نماز تهجد آمده
که اضطجاع کرده و بعد از اضطجاع برخاست و بیرون آمد چنانچه در ذکر نماز شب بیاید و ازین جهت ست که جابر بطریق مستقیم توسط

اختیار کرده اند و باستحباب قائل شده و امام مالک میگوید اگر از برای استراحت در رفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده کند
پسندیده و موجب انشراح و تازگی طبیعت بود و قول امام ابوحنیفه رحمه الله همین ست و میفرماید که فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
نیز بقصد استراحت بود نه بتعبد والله اعلم و در خفتیدن بر پهلوی راست که عادت شریف در نوم بود سر آن ست که تا خواب غلبه نکند
و مانع از قیام برای صلوة نباید چه دل که مضغه صنوبری ست در جانب چپ معلق ست اگر بر جانب چپ خفتند دل قرار گیرد و در جهت
و آسایش غلبه کند و بجهت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست خفتند دل طلب مستقر و آرامگاه خود که
جانب چپ ست کند و در قلق و بی آرامی افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود رطوبت دماغ و تعطل قوی است کم بود خواب
دیر آید و چون بیاید گران نبود و ازین جهت که بجانب راست خفتن باعث قلق و دیر آمدن و سبک بودن خواب ست اطبا خفتن
بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و بهضم طعام را که بجهت توجه حرارت غریزی بداخل بدن در حالت نوم حاصل میشود و هرچند
نوم غالب تر راحت کامل تر و هضم طعام قوی تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختیار کند طلب سبک خوابی و تیسیر قیام شب را و
ازینجا رعایت قلت طعام نیز لازم افتد و حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانیت را نافع بود مراد بدل اینجا لطیفه ایست که
است و خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیت را سود کند تنبیه در احادیث صحیح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بعد گذاردن رکعتین فجر درین اضطجاع گاهی بخواب نیز میرفت تا حدی که شنیده میشد آواز نفس که نائم را باشد و آنرا غطیط
گویند و آنجنان بر خاست و بنماز میرفت و عدم نقض طهارت بنوم از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ست و بعض
گفته اند از خصائص انبیا ست صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین تا گفته اند که رؤیا الانبیاء وحی و دلیلش قول حق سبحانه تعالی ست
انی اری فی المنام انی اذبحک و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مرا در خواب خیال نکنید هر چه شما میگوئید نزد من
می شنوم چشم من در خواب است ولیکن دل من بیدار است اینجا اشکالی آورده اند که اگر حال این ست پس چرا آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم در لیلة التعریس بخواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آنرا قضا کرد و تعریس
نزول مسافر ست در آخر شب برای خواب و استراحت و قصهٔ لیلة التعریس آن ست که مسلم از ابو هریره و مالک از زید بن اسلم
آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون از غزوهٔ خیبر بمدینه عود فرمود یا از مدینه بمکه میرفت و تمام شب سیر کرده بود
چون خواب غلبه کرد در وادی نزول کرد و بخواب رفت و بلال گفت امشب تو برای ما حفظ و حراست کن و از طلوع فجر خبردار
باش تا نماز فوت نشود بلال زمانی بنماز مشغول شد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه همه بخواب رفتند چون وقت فجر
نزدیک رسید بلال بر راحلهٔ خود تکیه زد خوابش در گرفت و هیچ یک بوقت نماز بیدار نشدند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه بلال و نه اصحاب
تا آفتاب طلوع کرد آنگاه بیدار شدند و اول کسیکه بیدار گشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود ترسان و هولناک و گفت
ای بلال چه کردی و چرا بخواب رفتی گفت بلال همان کار کند آنچه شما را رسید بلال را نیز رسید فرمود بارها بر بندید و سوار شوید و
ازین وادی بر آئید و در روایتی آمده که فرمود این جای شیطان ست بار بر بستند و بر آمدند و جای دیگر نزول کردند بعد وضو کرد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه را نیز امر کرد و بلال را گفت تا ندا کرد برای نماز پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز
نماز فجر قضا کرد و برگشت و صحابه را دید که ترسان و لرزان اند فرمود ایها الناس خدای تعالی قبض کرد ارواح ما را اگر میخواست
میفرستاد بسوی ما ارواح ما را بیشتر ازین وقت هر که از شما خواب کند از نماز یا نسیان کند آنرا بسبب بیدار شود یا آگاه گردد گو
بگزارد درین وقت چنانکه میگذارد در وقتش و وقوع این واقعه باعث این تنبیه شد که فرمود اکنون میگوئید با وجود بیداری دل

چه بود که از طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم ست لاجرم چون چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع و غروب مدرک نگردد و اگرچه دل بیدار ست مثلاً شخصی بیدار ست و در کنج خانه در پرده افتاده طلوع و غروب در نیابد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافات ندارد زیرا که برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایت ندارد و اگر گویند چرا کشف و وحی و الهام در نیافته گوئیم این فعل بار یتعالیست اگر در ان وقت وحی و کشف نکرد چه توان کرد در ینجا حکمتی بود که تشریع قضای فوائت و ادراک شرف اتباع ست و جواب دیگر آنست که هر چند دل بیدار ست و خواب در وی تاثیری نه و لیکن تواند که او را حالتی و شهودی دست دهد که در ان مستغرق گردد و از ماسوای آن مشهود از صور و معانی ذاهل و غافل شود چنانچه در بعض احیان در حالت وحی مثل این معنی روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که کنه آنرا جز خدا کسی نداند یا آنکه با وجود بیداری و هوشیاری فراموش گردانیدند تا باعث تشریع حکمی از احکام و دریافت شرف متابعت گردد چنانچه از سیاق حدیث لائح گردد و بعضی از مشائخ صوفیه گویند که این خواب و فراموشی از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابتلای الٰهی بود در اخذ تدبیر و ترک تفویض بتقدیر اگرچه تمسک باسباب مرتبه تحقیق و تمکین ست اما در ین مقام این اقتضا کرد تا حال چه بود و این سخن خالی از جرأت و سوء ادب نیست نسبت بحضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم والله اعلم

فصل در قیام شب مراد بدان نماز تهجد ست بدانکه علما را اختلاف ست که قیام لیل بر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرض بوده یا سنت هر دو طائفه را دلیل یکی ست و آن آیت تنزیل یعنی قرآن ست ومن اللیل فتهجد به نافلة لك یعنی از شب تهجد به ترک خواب کن یعنی برخیز برای نماز و تهجد در لغت بمعنی ترک هجود ست و هجود بمعنی خواب نافلة لك در حالیکه زائد ست این تهجد بر صلوات خمس برای تو یا فضیلت ست برای تو بجهت اختصاص فرضیت آن بتو جمعی که قائل اند به بودن تهجد سنت میگویند این آیت صریح ست در عدم وجوب زیرا که نافله بمعنی صلوة نفل ست که زیادت ست بر نماز فرض و نفل در لغت بمعنی زیادت بود و جمعی که قائل اند بفرضیت تهجد میگویند قول وی فتهجد امر ست صریح بقیام لیل و تهجد چنانکه جای دیگر فرموده یا ایها المزمل ای خواب کننده در شب جامه بخویش پیچیده قم اللیل برخیز در شب و نماز کن و اصل مدلول امر وجوب و فرضیت ست مادام که قرینه برخلاف آن پیدا نشود و نافلة صریح برای این ایجاب نباشد پس وجوبی که مستفاد ست از ین امر بر حال خود باشد و قول نافلة لك دنائی صریح نباشد گویا اشارت ست بر آنکه بعض گفته اند که قول حق سبحانه و تعالی علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الآیة ناسخ این وجوب ست چنانچه بعض مفسران گفته اند که در اول قیام لیل واجب بود بتفصیل مذکور در قرآن در حفظ اوقات ثلث شب یا نصف یا ثلثان بعد از ان منسوخ شد باین آیت که گفت بخوانید از قرآن هر قدر که میسر شود و مراد بقرآن قرات نماز داشته اند پس تر این نیز منسوخ شد بصلوة خمس کذا قال البیضاوی و در حدیث مسلم و ابی داود و نسائی آمده است که سعد بن هشام از عائشه پرسید از قیام لیل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عائشه گفت آیا تو قرآن نمیخوانی یا ایها المزمل حق تعالی فرض گردانید بر وی قیام شب را در اول این سوره پس قیام نمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب وی تا یکسال و نگاه داشت وی تعالی خاتمه این سوره را تا دوازده ماه در آسمان تا وقتیکه فرستاد در آخر این سوره تخفیف پس گشت قیام لیل تطوع بعد از انکه بود فریضه پس مصنف میگوید که این آیت صریح نیست در نسخ تهجد از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جهت احتمال آنکه وی صلی الله علیه وآله وسلم درین خطاب داخل نباشد و مخصوص بود بغیر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مانند آنکه کسی گوید امر برای وجوب ست اگر قرینه برخلاف آن نباشد و اینجا لفظ نافله قرینه است بر ان چه معنی نافله تطوع بود و جواب میگوید و اما لفظ نافله اگر مراد بدان تطوع بودی

مخصوص نشدی بآنکه نافلة لک یعنی حاجت بذکر لک که مفید اختصاص بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم ست نبودی چه نفل و
تطوع مخصوص بوی نباشد پس معلوم شد که مراد بنافلة تطوع نیست بلکه مراد بنافلة زیادت ست چنانکه معنی لغوی اوست
ومطلق زیادت بی آنکه مقید بچیزی شود که افادهٔ معنی تطوع کند دلالت بر تطوع نمیکند و فرض مخصوص را که زیادت ست بر فرائض
دیگر که عام اند نیز شامل بود پس معنی نافلة لک آن باشد که تهجد فریضه زائده است مر ترا بر صلوة خمس مفروضه ومخصوص ست بتو و
چون در فرضیت نماز تهجد مصلی ست صلوة وی بامام باین جهت درست باشد اگرچه ظاهر بر تقدیر وجوب علیک بود همچنین تفسیر کرده اند
این آیت را در تفاسیر و مصنف میگوید مراد از بزیادت که مدلول نافلة لک ست زیادت درجات ست ازین جهت مخصوص شد بوی
صلی الله علیه وآله وسلم چون قیام شب در حق غیر وی مصلح ست بمعنی غیر واجب یعنی مستحب ومکفر سیئات سنت واما در حق وی که
مغفور مطلق ومعصوم ست موجب زیادت درجات وعلو مراتب ست مجاهد که از کبار ائمه تفسیر ست میگوید که غیر وی را نوافل نیست
بلکه مکفرات ست ونوافل خاص ست بوی واین سخن فرع آن ست که زیادت که در معنی نافلة معتبر ست بمعنی زیادت درجات ست
نه بمعنی زیادت بر فرض فافهم وحضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در حضر و سفر بران مداومت
نمودی واگر فی الجمله مرضی وکسلی وکوفتی داشتی نشسته گذاردی وترک نکردی کما جاء فی الحدیث واگر گاهی بسبب مرضی قوی یا
بسبب غلبهٔ نوم نتوانستی ایستاد وقیام شب فوت شدی در میان روز دوازده رکعت نماز بدل آن نماز فوت شده بجا آوردی
چنانچه ترمذی از عائشه رض آورده وگفته هذا حدیث حسن صحیح واین نیز بظاهر دلالتی دارد بر وجوب تهجد بر آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم وبالجمله تاکید ومواظبت وترغیب حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم بران فعلاً وقولاً بسیار بود در صحیحین وغیرهما
از مغیره بن شعبه آمده که چندان ایستاد که پایهای مبارک وی ورم کرد واز عائشه رض آمده که بشگافت قدمهای او گفتند
یا رسول الله چندین تعب برای چه کشی وقد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر فرمود آیا پس نباشم بندهٔ شاکر یعنی چون مولی
مرا باین مرتبه آمرزید من شکر وی نگویم ومحبت وی نورزم وچون در آخر عمر ضعف وتنداری پیدا کرد چنانچه در وقت پیری
عادت ست نشسته میگذاردی وقرأت نشسته کردی وچون نوبت رکوع نزدیک شدی بایستادی وبارهٔ استاده بخواندی
پس برکوع رفتی ونیز در حدیث مسلم از ابی هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزول میکند یعنی متجلی می شود
بصفت فضل ورحمت وقرب واجابت پروردگار تبارک وتعالی هر شب بآسمان دنیا وقتیکه باقی ماند دو ثلث آخر شب
میگوید کیست که بخواند مرا تا اجابت کنم او را وکیست که سوال کند از من تا عطا کنم او را وکیست که طلب آمرزش گناهان کند
تا بیامرزم او را وهمچنانکه در صحیح مسلم از جابر آورده که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گفت در شب ساعتی اگر دریابد
که هرچه دران ساعت بطلبد بیابد وترمذی از عمرو بن عبسه آورده که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قریب تر
آنچه پروردگار از بنده باشد در آخر شب ست واگر توانی که دران وقت ذکر حق کنی تقصیر مکن وچون آن حضرت را صلی الله علیه
وآله وسلم بر تهجد وعدهٔ بعث مقام محمود که در آخرت مخصوص وست کرده اند لاجرم هر متابعان او نیز درین فعل پرتوی
از انوار آن مقام بتابد زیاده برین چه فضیلت بود وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب زیاده از سیزده رکعت
نماز نگذاردی وگاه بر یازده رکعت اقتصار کردی وهشت رکعت یا شش رکعت را دوگان دوگان گذاردی وسه رکعت
آخر را بیک سلام گذاردی همچنین ست در جامع الاصول از روایت ابو داود واین در جانب زیادت ست واما در جانب
قلت کمتر ازین نیز آمده است چنانچه معلوم گردد وظاهر عبارت این بحث که در میان جلسه کردی ولیکن سلام نزد آخر

واوی ولیکن از روایات صحیحین آورده که لم یجلس فیهن یعنی درین میان جلوس نیز نفرمودی و در کلام مصنف نیز بباید که بگذاردی بیک سلام و یک تشهد و در میان این پنج رکعت نشستن نبود الا در آخر و کلفها را درینجا خلاف ست که این تمامعتبر یا نه بر دو رکعت گذاردن درست یا نه و آنهائی که منع کنند یا این را مخصوص بحضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم دارند یا از جلوس سلام خواهند اما بنای نوافل بر یک تحریمه جائزست بخلاف و در کراهیت زیاده بر چهار رکعت در روز و بر هشت رکعت در شب بسلام واحد خلافی مشهورست و صحیح در مذهب حنفیه آن ست که مکروه است و افضل نزد ابی حنیفه در شب و روز چهارگان چهارگان ست و نزد صاحبین در شب دوگان دوگان و در روز چهارگان چهارگان و نزد شافعی دوگان دوگان در روز و شب و همه تمسک باحادیث دارند که و رود یافته است دران باب و همه آمده است والله اعلم و بعضی از علمای حدیث میگویند که نماز شب زیاده بر یازده رکعت نبود و چون برایشان وارد میشود که سیزده رکعت نیز در صحاح آمده است پس چون میگویند که زیاده بر یازده رکعت نبود جواب میگویند که روایت سیزده صحیح ست اما مراد بدو رکعت سنت فجر ست یعنی نماز شب همان یازده است و سیزده گفتن مسامحه است بحساب کردن رکعتین فجر از آن و برای تائید این توجیه و تاویل میگویند که این معنی در حدیث صحیح از عائشه صریحا مبین ست که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یصلی بالليل ثلث عشرة رکعة برکعتی الفجر و قال الشعبی گفت شعبی که از مشاهیر تابعین ست سألت ابن عباس و ابن عمر پرسیدم ابن عباس و ابن عمر را عن صلوة الرسول بالليل از نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شب میگذارد فقالا پس گفتند ابن عباس و ابن عمر ثلث عشرة نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب سیزده رکعت بود منها ثمان از جمله سیزده هشت رکعت بود که دو دو رکعت میگذارد و یوتر بثلث و وتر میکرد بسه رکعت و رکعتین بعد الفجر و دو رکعت بعد از طلوع فجر یعنی پیش از نماز صبح و مصنف در رد این سخن بعض علما میگوید که در صحیحین روایت دیگر آمده و صحیح در آنکه سیزده رکعت خارج سنت فجر بود و اگرچه نیز روایت آمده صحیح درانکه سیزده رکعت گذارد که سنت فجر داخل آن بود ولیکن قطع باینکه یازده بود و بس و سیزده با سنت فجر بود چنانکه بعض علما گویند صحیح نباشد و عن ابن عباس مروی ست از ابن عباس انه ذکر انه بات ذکر کرد که بات شب کرد فی بیت خالته میمونة در خانه خاله خود که نام وی میمونه بنت الحارث ست و یکی از ازواج مطهره بود یعنی مروی ست از ابن عباس که گفت شب کردم در خانه خاله خود میمونه بنت الحارث پس حدیث کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با اهل خود ساعتی پس بیاسا افشند برای وی وساده و خواب کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اهل او بر طول وساده و خواب کردم من بر عرض وی و چون ثلث اخیر از شب شد بیدار شد و بنشست و مسح کرد خواب را از روی مبارک خود بدو دست و نظر کرد بجانب آسمان و بخواند ده آیت از آخر سوره آل عمران از ان فی خلق السموات والارض تا آخر سوره بعد از ان برخاست بسوی مشکی که آویخته بود و مسواک کرد و وضو کرد از ان مشک وضو بین یعنی میراب کرد بی تقتیر و تقصیر و اکثار نکرد در ریختن آب و لیکن بمهار رسانید و در روایتی گشاد بند دهان مشک را و ریخت آب را در طغار و نیک کرد وضوی خود را و برسید که آن پسرک بخود پس بیدار کرد مرا پس برخاستم و ایستادم و کردم انچه کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس ایستاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز و ایستادم من در پهلوی چپ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس نهاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست راست خود را بر سر من و گرفت گوش مرا و بتافت و بجانب پهلوی راست خود کشید و دعا کرد و قال اللهم فقهه فی الدین فقام النبی پس قیام نمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من الليل پاره از شب فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین شش بار رکعتین گذارد و این دوازده رکعت شد ثم اوتر بس وتر کرد بیک رکعت و این مجموع سیزده رکعت شد ثم اضطجع

بستر اضطجاع کرد حتی جاءه المؤذن تا آمد بر وی مؤذن برای اعلام نماز فجر فقام پس برخاست فصلی رکعتین خفیفتین پس بگذارد
دو رکعت سبک که نماز سنت فجر باشد ثم خرج فصلی الصبح بیرون آمد بمسجد و بگذارد نماز فرض صبح را و در لفظ دیگر یعنی روایت دیگر
از ابن عباس آمده وصلی ثلث عشرة رکعة گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سیزده رکعت ثم نام پس خواب کرد حتی نفخ
تا دم کرد و عادت شریف وی بود که چون خواب کردی نفخ کردی و نفسی که از نائم برآید برآمدی و از وی تعبیر بغطیط و خطیط کرده
بیک معنی ست نیز در احادیث وقوع یافته است و گویند که این علامت صحت مزاج و سلامت مخرج نفس ست از سده و غیر آن فلما
تبین له الفجر پس هرگاه که ظاهر شد او را طلوع فجر صلی رکعتین خفیفتین گذارد دو رکعت خفیف را که سنت فجر باشد درین لفظ صریح
ذکر سیزده رکعت آمده خارج رکعتین سنت فجر و ازین جهت ذکر کرد او را مصنف تا معلوم گردد که لفظ رکعتین در روایت سابقه شش
بار مکررست بهر تقدیر صحیح شد که نماز شب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سیزده رکعت بود و رکعتین سنت خارج آن پس
تاویل بعضی علما که سیزده را با رکعتین سنت فجر گفته اند باطل باشد و بالجمله اتفاق شد علما را بر یازده رکعت و اختلاف در دو رکعت
اخیر افتاد بعضی خارج رکعتین فجر می شمرند چنانچه مختار اکثر علماست و بعضی با رکعتین فجر داشتند و حق آن ست که هر دو بوده باشد فتأمل
و ادعای دوام یکی ازین دو طریق باطل و چون این عدد رکعات نماز شب با وجود اختلاف که سیزده است یا یازده با عدد فرائض
سنن رواتب جمع کنی مجموع عدد رکعات نماز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در شبانروزی چهل رکعت شود که آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بران مواظبت و محافظت می نمود هفده رکعت فرض و ده رکعت یا دوازده رکعت راتبه اول بمذهبی که راتبه قبل الظهر را دو رکعت
گویند چنانچه گذشت و دوم بمذهبی که چهار رکعت دارند چنانچه مذهب حنفیه است و یازده یا سیزده رکعت قیام شب که مجموع
چهل رکعت باشد اگر عدد نماز شب یازده است راتبه ظهر را چهار اعتبار باید کرد و اگر سیزده است دو باین اعتبار مجموع عدد نماز
شبانروزی چهل باشد و آنچه زیاده بران گذارده دائمی نبود بلکه برای سببی و عارضی بود و همچون هشت رکعت نماز شکرانه فتح که در روز
فتح مکه در خانه ام هانی گذارد و امام نووی در شرح مسلم میگوید که آن نماز چاشت بود که در آن وقت گذارد و لهذا در حدیث سبحة الضحی
واقع شده چه اضافت دلالت دارد بر سببیت وقت نمی چنانچه صلوة الظهر و صلوة العصر و باین کلام نووی معلوم شد که قول مصنف
و همچون نماز چاشت که چون از سفر برسیدی بگذاردی یعنی آن نماز را سبب قدوم سفر بود نه از جهت این وقت و اکثر اوقات
قدوم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت چاشت بود محل نظرست و ظاهر کلام وی نیز در فصل نماز چاشت دال ست بر آنکه
مختار نزد وی آن ست که آن نمازیست دائمی غیر متعلق بسببی چنانچه تحقیق این در آن فصل بیاید و چون دو رکعت تحیت مسجد که بسبب
دخول مسجد و مخصوص بدان بود و چون دو رکعتی که در خانه کسی گذاردی که بزیارت برفتی عادت شریف چنان بود که چون در خانه یکی
از اصحاب برفتی در گوشه خانه وی دو رکعت نماز گذاردی و برای وی و اهل خانه وی دعا بخیر و برکت کردی و آن کس آنجا را در خانه
خود مسجد گرفتی و در آنجا نماز کردی و بعضی از اصحاب بهمین غرض آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بخانه بردندی تا گوشه از خانه
را بنماز خود مشرف سازد و آنجا را مسجد گیرند خصوصا آنهایی که خانه ایشان از مسجد شریف دور بودی کما جاء فی الاحادیث و امثال
این اسباب که گاه گاهی عارض شدی پس باید که طالب حق متابعت وی صلی الله علیه وآله وسلم کند و این چهل رکعت را که بمثابه
ارکان بعضی تمام ست بهیچ گونه در هیچ وقت باختیار فوت نکند و در تمام عمر بران مواظبت نماید و ملال و کسل را بخود راه ندهد که بگمان
و نتیجه سبب فتح ابواب سعادات و نیل مرادات جاودانی در دنیا و آخرت بود و چرا چنین نباشد زیرا که هر که هر روز و شب چهل
نوبت در اکرم الاکرمین را بانگشت طلب و ادب بطریق و اتباع اشرف عجم و عرب صلی الله علیه وآله وسلم زدن گیرد در اسرع اوقات

و از رب حالات در سعادت بروی گشاده گردد و چون بیان کرد کردن شب نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیاده بر سیزده نه
خواست که اقل آن را نیز بیان کند با روایات مختلفه که در آن وارد یافته با بیان کیفیت قیام و طول و خفت آن و آنچه از لواحق
آن باشد پس گفت فصل کیفیت قیام لیل چون همه شب بگذشتی برخاستی و گاهی بیشتر از نیمه شب برخاستی و گاه چون خروس
در خروش آمدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی آمده کان یقوم اذا سمع الصارخ الحدیث و آن
یعنی خروش خروس غالباً بعد از انتصاف شب بلکه بعد از ثلث و ربع اخیر شب میباشد و اصل درین باب آیت کریمه یا
المزمل است که در آن تخییر میان قیام ثلثین و نصف و ثلث و ربع بوجهی که مفسران بیان کرده اند معلوم میشود و چون بیدار شدی
دعائیکه در وقت استیقاظ وارد یافته است بخواندی و دستهای مبارک را بچشم مبارک مالیدی لفظ حدیث اینچنین
است که خواب را از روی مبارک مسح کردی و مراد همین است که گفته شد و مسواک بمبالغه کردی و در حدیث بخاری آمده که
در وقت مسواک کردن آواز اع اع بلند شدی و در روایتی اخ اخ آمدی و نیز آمده که چندان مبالغه در مسواک کردی که لثه
یعنی گوشت بیخهای دندان سوده گشتی پس وضو تمام ساختی و در حال مسواک و وضو چنانچه در حدیث که از ابن عباس
نقل کند بیاید و از بعض احادیث معلوم گردد که بعد از استیقاظ تا پیش از وضو در وقتیکه از خواب برخاستی و نظر بآسمان
کردی ده آیت از آخر سورهٔ آل عمران خواندی ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی
الالباب تا آخر سوره بخواندی و در روایت ابی داود از فضل بن عباس آمده که پنج آیت خواندی و در روایت نسائی
از ربنا ما خلقت هذا باطلا تا انک لا تخلف المیعاد نیز آمده و افتتاح نماز را چنانکه در حدیث مسلم از عائشه و زید بن خالد
جهنی آمده بدو رکعت سبک فرمودی چنانچه خود افتتاح نماز به دو رکعت سبک نمودی امت را نیز بآن امر استحباب می فرمودی
چنانچه مسلم از ابوهریره آورده که اذا قام احدکم چون قیام کند یکی از شما من اللیل از شب فلیفتتح پس گو که افتتاح کند صلوة
نماز خود را برکعتین خفیفتین بدو رکعت سبک و در کیفیت قیام شب و کمیت رکعات آن روایات متعدده مختلفه در احادیث
صحیحه وارد یافته مجموع آن بر هشت طریق بلکه زیاده از آن وارد شده و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر کدام از آن انواع را
در اوقات مختلفه کرده و متعبد که قصد اتباع دارد نیز مخیر است در مواظبت بر یکی از آن انواع و در عمل بر هر یک در اوقات مختلفه و
این بلا التزام طریق آخر افضل وانسب باشد بسلوک طریقه اتباع کما لا یخفی نوع اول از آن هشت طریق آنچه در حدیث آمده ابن عباس
بروایت آمده که مرا آن رسول بعد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم استیقظ بیدار شد فتسوک و توضأ پس مسواک کرد و وضو
ساخت و هو یقول در حالیکه روی میخواند ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب
فقرأ هؤلاء الآیات پس بخواند این آیات را حتی ختم السورة تا آنکه تمام کرد سوره را ثم قام پس برخاست ایستاد برای نماز فصلی رکعتین
پس بگذارد دو رکعت را و اطال فیهما و دراز کرد در آن دو رکعت القیام والرکوع والسجود قیام و قرائت و رکوع و سجود را
درین حدیث مجملاً تطویل این ارکان واقع شده و در احادیث دیگر تفصیل آن نیز وارد یافته است چنانچه در فصول سابقه
در بیان رکوع و سجود ذکر کرده ایم ثم انصرف پس برگشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از گزاردن این دو رکعت فنام پس بخواب
رفت حتی نفخ تا آنکه دم کرد ثم فعل ذلک پس کرد این دو رکعت را باین صفت که مذکور شد دو بار دیگر تا گشت ثلاث مرات سه بار
گشت مجموع آن ست رکعات شش رکعات کل ذلک در هر مرت ازین مرات یستاک مسواک میکرد و یتوضأ و وضو میکرد بعد از
استیقاظ و یقرأ هؤلاء الآیات و میخواند این آیات را ثم اوتر بثلث پس وتر کرد بسه رکعت پس مجموع نماز شب بموجب این حدیث

دو رکعت بود باین کیفیت مذکوره تا اذن المؤذن پس اذان نماز فجر گفت مؤذن فخرج الی الصلوة پس بیرون آمد برای نماز و بود
یقول و حال آنکه میگفت این کلمات را اللهم اجعل لی قلبی نورا و فی لسانی نورا و اجعل فی سمعی نورا و اجعل فی بصری نورا و اجعل
من خلفی نورا و من امامی نورا و اجعل من فوقی نورا و من تحتی نورا اللهم اعطنی نورا این روایت مسلم ست و در بعض روایات بخاری
زیادت و عن یمینی نورا و عن شمالی نورا پیش از فوقی نورا و در بعضی ذکر عصبی و لحمی و دمی و شعری و بشری و در بعضی و اعظم لی
نورا بدل و اعطنی نورا نیز واقع شده و ذکر رکعتین سنت فجر درین روایت نیست ما نا که مقصود اصلی درین روایت بیان
نماز شب بوده باشد چون سنت فجر بعد الطلوع فجر ست از وی ساکت ماند و لهذا در روایات دیگر از ابن عباس ذکر آن آمده
چنانکه در روایت ابو داؤد آمده ثم صلی رکعتین و ذکر افتتاح صلوة لیل بدو رکعت خفیف نیز درین روایت نیست و
حال آنکه در روایات صحیحه آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا خود میکرد و امت را نیز بدان امر میفرمود چنانچه گذشت
از حدیث عائشہؓ و ابی هریره و جواب ازین گفته اند بدو وجه یکی آنکه افتتاح بدو رکعت خفیف از آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم دائمی نبود بلکه گاه افتتاح بدو رکعت سبک کردی چنانچه در روایات دیگر آمده است و گاه بدو رکعت مطول چنانچه
درین روایت آمده وجه دوم آنکه ذکر افتتاح بدو رکعت خفیف در حدیث عائشہؓ واقع شده و عائشہؓ از جهت آنکه شب
با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در یک خانه میبود بحال قیام شب و کیفیت نماز وی صلی الله علیه و آله و سلم اعرف و اعلم
بود و شاید که آنچه وی حفظ کرده باشد از ابن عباس فوت شده باین سبب که ذکر کرده شد و نیز از ابن عباس که دران زمان صغیر
بود احتمال عدم ضبط و حفظ وی چندان دور نباشد پس صحیح همان باشد که افتتاح برکعتین خفیفتین میکرد و درین جواب اخیر
نظر ست چه در بعض روایات از ابن عباس ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین آمده است و در بعض احادیث مرویه از عائشہؓ
ذکر آن نیست در جامع الاصول هم از روایت مسلم و ابی داؤد از کریب می آرد که گفت پرسیدم ابن عباس را چگونه بود نماز
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب فرمود بیتوتت کردم نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم شبی که نزد میمونه بود پس
بخواب رفت و چون گذشت ثلث لیل یا نصف بیدار شد و وضو کرد و وضو کردم من با وی پس استادم در پهلوی چپ وی
پس کشید مرا به پهلوی راست خود بستر نهاد دست مبارک خود را بر سر من و گرفت گوش مرا گویا میخواهد بیدار کند مرا پس گذارد
دو رکعت سبک تا گفتم من در دل خود مگر خواند در هر دو رکعت ام القرآن را فقط پس تر سلام داد پس تر گذارد یازده رکعت با وتر
پس تر بخواب رفت پس آمد وی را بلال و گفت الصلوة یا رسول الله پس برخاست و بگذارد دو رکعت را پس تر بگذارد
نماز با مردم و بنا بر آنچه ذکر کردیم از ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین در روایت مسلم از ابن عباس و عدم ذکر آن در روایت
دیگر از وی نیز اشکال پیدا میشود بجهت وحدت واقعه که بیتوتت وی بود در بیت میمونہؓ مگر آنکه گویند در هر مقام غرض قرتی
چیزی متعلق شد همان را در ان مقام روایت کرد یا قائل شوند بتعدد این قضیه و لابد ست از قول بآن از جهت وجود
روایات مختلفه صحیحه از ابن عباس دران چنانچه در جامع الاصول مذکور است و بعضی از آن در ضمن بیان معلوم گردد و الله
اعلم نوع دوم کیفیتی که عائشہؓ روایت کرده که افتتاح بدو رکعت سبک میکرد چنانچه در حدیث مسلم از عائشہؓ آمده که
گفت افتتاح میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز شب را بدو رکعت سبک اما چندین روایات از عائشہؓ در صحیح
آمده که درانجا ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین نیست و بعد از آن تطویل میکرد و ده رکعت به پنج سلام میگذارد و وتر را یک رکعت
میگذارد به یک سلام چنانچه در جامع الاصول از روایت بخاری و مسلم از وی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

گر میگذارد بعد از فراغ از عشا تا فجر یازده رکعت و سلام میداد میان هر دو رکعت و وتر میکرد بیک رکعت و در روایت دیگر از عائشه آمده که گفت بود نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ده رکعت و وتر میکرد بیک سجده یعنی بیک رکعت و میگذارد رکعتین فجر تا مجموع سیزده رکعت بودی پس درین نوع سیزده رکعت میگذارد با دو رکعت سنت فجر و مثل این در روایت ابن عباس نیز آمده چنانچه ذکر کردیم و ماناکه تخصیص مصنف آنرا به عائشه بجهت آن ست که بزعم وی افتتاح برکعتین خفیفتین در روایت ابن عباس نیامده و لیس الامر کذلک کما ذکرنا و آنکه در حدیث مسلم و موطا از زید بن خالد آمده که گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت خفیفه پس تر گذارد دو رکعت دراز پس تر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس تر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس تر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس تر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس تر وتر کرد تا این مجموع سیزده رکعت شد تفصیل کیفیت همین نوع باشد نه نوع دیگر مستقل بشمار کردن رکعتین فجر ازان و لیکن در حدیث زید در روایت موطا ذکر رکعتین خفیفتین نیست نوع سوم سیزده رکعت میگذارد بیرون از دو رکعت سنت فجر این صورت خصوصیت ندارد با ابن عباس و عائشه و در روایت هر دو آمده و لیکن پوشیده نماند که بر طریقی که مصنف نوع دوم را بیان کرد نیز سیزده رکعت میشود بیرون از دو رکعت سنت فجر پس مقابلت در نوع ثانی و ثالث ظاهر نبود و نیز این ثالث را کیفیتی مخصوص بیان نکرد پس مراد درینجا سیزده رکعت بود بیرون سنت فجر بی افتتاح برکعتین خفیفتین و حمل کرده شود کیفیت آنرا بر مثل آنچه در فصل سابق از ابن عباس در بیتوتت بیت میمونه نقل کرد پس مقابلت در نوع ثانی و ثالث با فتتاح برکعتین خفیفتین و عدم آن باشد با اشتراک در گذاردن سیزده رکعت بیرون سنت فجر نوع چهارم ابو داود از ابن عباس در قضیهٔ بیتوتت آورده که گفت هشت رکعت میگذارد و بچهار سلام بعد ازان پنج رکعت میگذارد که بدان وتر میکرد نماز را درین طریق نیز سیزده رکعت باشد و گذاردن آن پنج رکعت بیک سلام و یک تشهد بودی و در میان پنج رکعت نشستن نبود الا در رکعت آخر چنانچه در روایت ابو داود بصریح آمده که لم یجلس فیهن اگرچه در بعض روایات وی لم یسلم الا فی آخرهن نیز آمده و ازینجا بعض فقها گفته اند که مراد از جلوس همان سلام ست نوع پنجم نه رکعت متصل میگذارد گذاردن نه رکعت در روایت بخاری و ترمذی و ابی داود از عائشه آمده اما این کیفیت که مصنف میگوید در سنن ابی داود ست که هشت رکعت و زان بپای میگذارد و نشستن نبود الا در رکعت هشتم تشهد و دعا میخواند و برمیخاست برکعت نهم و سلام میداد و بعد ازان یک رکعت دیگر که همین رکعت نهم باشد میگذارد و وتر میکرد بهان نماز یا در می نشست و تشهد میخواند و سلام میداد و بعد ازان برمیخاست و دو رکعت نماز میگذارد در پی وتر و در روایت بخاری و موطا آمده که رکعتین بعد الوتر نشسته شروع کردی و قرات کردی چون نزدیک برکوع رسیدی برخاستی و رکوع کردی و بسجده رفتی و ذکر این دو رکعت بعد از وتر در کلام مصنف بیاید و نیز در موطا از اسود بن یزید آورده که از عائشه از نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در شب میگذارد پرسید گفت در اوائل سیزده رکعت میگذارد بعد ازان دو رکعت ترک داد و یازده آمد و بعد ازوی نه رکعت میگذارد و بود آخر نماز وی در شب وتر نوع ششم هفت رکعت میگذارد و چنانچه در روایت بخاری از مسروق آورده که پرسید از عائشه از نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب گفت هفت بود و نه بود و یازده بود یعنی در هر وقتی یکی ازین انواع بوده و نیز در موطا آمده که ایتار میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم به نه رکعت بعد ازان بهفت میکرد و گذاردن هفت رکعت باین کیفیت بود که شش رکعت متصل بود و جلوس نبود در رکعت ششم می نشست و پیش از سلام برمیخاست و یک رکعت میگذارد و سلام میداد و بعد ازان دو رکعت می گذارد بعد از وتر نشسته و در روایت ابی داود از عائشه نیز آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیر شد و تن وار گشت نقصان کرد از رکعت دو رکعت آورد و نوا بهفت و همراه از عالم رفت و با نماز رفت

درین باب مختلف آمده اکثر آن سیزده رکعت ست و اقل آن هفت و بعضی از علما پنج هم گفته اند و حدیثی درین باب بنظر نمی آید و نیز
باید دانست که در بعض روایات وتر را داخل آن شمرده اند و در بعض خارج و ازین جاست که ترمذی میگوید که از سیزده بیشتر نیامده و از
تسع کمتر نیز و نیز رکعتین بعد الوتر را در بعض جاها داخل داشته و در بعض خارج و در بعض رکعتین فجر را نیز از جمله نماز شب شمرده و در بعض
روایات یک رکعت را وتر گفته اند و در بعض سه تا پنج و هفت و نه و در بعض جا تمام نماز شب را وتر نام کرده اند ترمذی در جامع خود از
ام سلمه می آرد که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که وتر میکرد بسیزده رکعت چون بکبر سن رسید و ضعیف گشت وتر
میکرد بهفت و گفت ترمذی روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وتر بسیزده و یازده و نه و هفت و پنج و سه
و یک گفت معنی این سخن آن ست که میگذارد در شب سیزده رکعت با وتر پس نسبت کرده شد نماز شب را بوتر و خوانده شد همه را
وتر و روایت کرده شده است در صحیح از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که گفت اوتروا یا اهل القرآن و مراد بدان قیام لیل
داشته نوع هشتم در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر سه رکعت بیک سلام میگذارد و این نوع شامل جمیع اعداد که در انواع
سابقه مذکور شد تواند بود یعنی هر عدد که میگذارد خواه سیزده و خواه یازده و یا نه و یا هفت در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر
سه رکعت وتر میگذارد پس حاصل این نوع آن آمد که گذاردن نماز تهجد دوگان دوگان بود بسلام بعد از هر دو رکعت و وتر بسه
رکعت بود و سلام بعد از هر دو رکعت خود در احادیث ثابت ست و وتر بسه رکعت چنانچه مذهب حنفی و بعض ائمه دیگر ست
نیز در روایت بخاری از ابن عباس آمده و چنانچه مصنف در نوع اول آنرا بیان نموده و اینجا میگوید که حفاظ درین روایت طعن
کرده اند و با وجود روایت صحیح بخاری بان چه محل طعن ست یا مگر مقصود آن باشد که ایتار بسه رکعت مخصوص بآن صورت ست
که در نوع اول مذکور شد اما آنکه دوگانه چند یکجا بگذارند و در هر دو رکعت سلام دهند و در آخر سه رکعت وتر بگذارند این طریق
باین خصوص مطعون ست و این توجیه بعید ست چه ظاهر کلام مصنف در نفی ایتار بسه رکعت ست مطلق چنانچه در وجه طعن
حفاظ درین روایت میگوید چه در صحیح ابن حبان ست باسناد صحیح لا توتروا بثلث وتر مکنید بسه رکعت بل بلکه اوتروا بخمس
او بسبع وتر کنید به پنج رکعت یا بهفت رکعت ولا تشبهوا بصلوة المغرب و تشبیه مکنید بنماز مغرب که سه رکعت بیک سلام میگذارید
و این حدیث را زرکشی از روایت دارقطنی نیز آورده و گفته که رجال وی ثقات اند و در حدیث عائشه رضی باسناد صحیح آن ست
که در دو رکعت آخر سلام میداد بعد از آن یک رکعت میگذارد بسلام چنانکه در نوع دوم گذشت از امام احمد پرسیدند که در وتر
چه میگوئی که بیک رکعت ست یا بسه گفت امام احمد اکثر الحدیث و اقواه رکعة آنچه در اکثر احادیث آمده و در روایت آنها قوی و
راجح ست این ست که وتر بیک رکعت کردی فانا اذهب الیها پس ازینجهت مذهب من همین ست و من باین حدیث رفته ام
دیگر بار هم از وی از حال وتر پرسیدند درین بار جواب چنین داد که گفت یسلم فی الرکعتین سلام دهد بعد دو رکعت تا وتر بیک رکعت شود
چنانچه مذهب مختار اوست و نیز گفت و ان لم یسلم و اگر سلام ندهد در دو رکعت تا وتر بسه رکعت شود رجوت ان لا یضره و جائز ست
و امید دارم که ضرر نکند او را و اصل جواز وتر الا ان التسلیم اثبت مگر آن ست که سلام دادن در دو رکعت و وتر کردن بیک رکعت
ثابت تر و راجح تر ست مخفی نماند که مصنف در تضعیف و تزئیف وتر بسه رکعت مبالغه کرده و حال آنکه درین باب احادیث آمده
صحیحه و حق آن ست که ایتار بسه رکعت یا برکعت واحده مختلف فیه است میان علما ترمذی از امیر المؤمنین علی رضی می آرد که
گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که وتر میکرد بسه رکعت و میخواند در آن نه سوره از مفصل در هر رکعتی سه سوره از آن که
آخر آنها قل هو الله احد ست و در روایت دیگر مفسر آمده که میخواند در رکعت اولی الهکم التکاثر و انا انزلناه فی لیلة القدر و در ثانیه والعصر والنصر والکو

ودر ثالثه الکافرون و تبت واحد و گفت درین باب از عمران بن حصین و عائشه و ابن عباس و ابی ایوب نیز آمده و قومی از صحابه
و غیرهم باینجانب رفته و گفته اند که وتر بسه رکعت است و سفیان گفته که اگر خواهی وتر کن به پنج و اگر خواهی بسه و اگر خواهی به
یک و گفت سفیان مستحب نزد ما آن بود که وتر کرده شود بسه رکعت و گفت این قول ابن مبارک و اهل کوفه است انتهی و زرکشی
در شرح خرقی در مذهب امام احمد حنبل گفت که مذهب ایشان ایتار برکعت واحده است و گفت در روایت احمد و ابی داود و نسائی
از ابی ایوب انصاری آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وتر حق ست یعنی واجب ست بر هر مسلمان پس اگر خواهد
وتر کند به پنج رکعت و اگر خواهد بسه رکعت و از مسلم از ابن عمر و ایتار برکعت واحده نیز آورده که مردی از اهل بادیه سوال کرد
از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نماز شب پس اشارت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدو انگشت خود و فرمود بکذا
مثنی مثنی و فرمود وتر یک رکعت ست از آخر شب و نیز گفت زرکشی لیکن اختلاف ست درینکه آیا مکروه است وتر برکعت
واحده وقتیکه پیش از وی شفعی نگذارد و مراد بتیراکه در حدیث از ان نهی وارد شده این ست یا مکروه نیست زیراکه مروی ست
از ده تن از صحابه که ابوبکر و عمر و عثمان و عائشه از ایشان اند که اوتر برکعة واحدة و حدیث بتیرا ضعیف ست و میگوید از امام احمد
در یکجا دو روایت ست بروایتی مکروه است و بروایتی مکروه نیست انتهی و در جامع الاصول از حدیث صحیحین از عائشه آورده
که گفت زیاده نمیکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در رمضان و نه در غیر او بر یازده رکعت میگذارد چهار رکعت را و
مپرس از حسن آنها و طول آنها پس میگذارد چهار رکعت دیگر و مپرس از حسن آنها و طول آنها پس میگذارد سه رکعت تمسک گوید
که اگر فصل میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وتر میان سه رکعت بسلام هر آئنه میگفت عائشه ثم یصلی ثنتین و
واحدة نه یصلی ثلثا و روایت کرد نسائی و حاکم بر شرط بخاری و مسلم از عائشه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که سلام نمیداد در رکعتین اولی از وتر و حاکم بر شرط بخاری و مسلم از عائشه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که وتر
میکرد بسه رکعت سلام نمیداد مگر در آخر آن و طحاوی از ابی العالیه آورده که گفت تعلیم کردند ما را اصحاب رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم که وتر مثل نماز مغرب ست این وتر لیل ست و آن وتر نهار و نیز از عقبه بن مسلم روایت کرده که پرسیدم عبد الله
بن عمر را از وتر پس گفت ابن عمر آیا می شناسی تو وتر نهار را گفتم نعم صلوة المغرب گفت صدقت و احسنت یعنی چون در حدیث
نماز مغرب را وتر نهار خوانده و آن بی فاصله است بسلام لاجرم وتر که وتر لیل ست نیز همچنین باشد و نیز طحاوی گفته که
آنچه مروی ست از ابن عمر که چون پرسید مردی از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نماز شب فرمود نماز شب دوگان دوگان ست
چون ترسی طلوع صبح را بگذار یک رکعت تا وتر کند نماز ترا معنی وی آن ست که بگذار رکعت دیگر با دو رکعت که پیش از ویست
تا سه رکعت گردد و دلالت نیست در وی بر فصل بسلام و گفت طحاوی که مذهب حنفیه در وتر بسه رکعت قوی ست از جهت نظر و
استدلال عقل زیراکه خالی نیست که وتر فرض ست یا سنت اگر فرض ست فرض نیست مگر دو رکعت یا سه یا چهار و وتر بالاجماع
است دو و چهار نیست پس نباشد مگر سه و اگر سنت ست هیچ سنتی نیست که او را مثلی در فرض که از وی اخذ کرده شده است
نبوده نیست فرضی که وتر مثل وی بود مگر مغرب و آن سه رکعت ست کذا ذکر الشمنی قال العبد الضعیف سامحه الله امثال این
دلائل در تمشیت تائید و تقویت مسلک نفعی دارد که وارد ست قلت رکعت نه اثبات آن بقیاس و این نکته مکرر گفته شده است که
دلائل عقلیه که بعضی از ائمه حنفیه آورده اند برای ترجیح بعض احادیث بر بعض ست نه اثبات آن حکم بمجرد قیاس فاحفظ امام محمد
در موطا میگوید که خبر داد ما را ابوحنیفه از حماد از ابراهیم نخعی از عمر بن الخطاب که گفت دوست ندارم که ترک کنم وتر را بسه رکعت و با فجر

استران سرخ و هم در موطا از عبد الله بن مسعود می آرد که گفت الوتر ثلث رکعات کثلاث المغرب و در روایتی کصلوة المغرب و از ابن عباس می آرد الوتر کصلوة المغرب و از ابن عبد الله بن مسعود می آرد کفایت نکند یک رکعت هرگز و از عائشه می آرد که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سلام نمیداد در رکعتین وتر و در سنن الهدی از روایت ابی بن کعب و عائشه روایت ایتار بسه رکعت آورده و از عائشه تصریح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وتر بسه رکعت میکرد و فصل نمیکرد میان آنها و از ابن مسعود نیز آورده الوتر ثلث رکعات کوتر النهار صلوة المغرب و از ابن عباس نیز آمده ثم اوتر بثلث و از حسن بصری اجماع سلف بر سه رکعت نقل کرده و کذا فی الهدایه و در نهایه شرح هدایه آورده که چون عمر سعد بن ابی وقاص را دید که وتر میکند برکعت واحده گفت ما هذه البتیراء شفع کن آنرا و اگر نه ایذا میکنم ترا و میگوید که اگر اکتفا بیک رکعت جائز می بود در نماز هم آنچه قصر کرده میشد نماز فجر را در سفر و گفته اند که آنچه تمسک کرده بدان شافعی از احادیث که دال اند بر وتر بیک یا پنج یا هفت یا نه یا یازده پیش از استقرار امر وتر بود و در آخر قرار بر آن یافت که جلوس میکرد بر راس هر دو رکعت و وتر میکرد بسه رکعت الی فصل و از آنچه دلالت دارد بر آنکه مشهور و متعارف میان صحابه وتر بسه رکعت بود و وتر بیک رکعت خفای داشت حدیث بخاری ست از ابن عباس که در مشکوة آورده که وتر میکرد معاویه بعد از عشا بیک رکعت و بود نزد وی مولای ابن عباس پس رسانید این خبر ایتار معاویه بیک رکعت با بن عباس فرمود بگذار که وی صحبت داشته است به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی گفت صواب کرد زیرا که وی فقیه است پس این وحشت کشیدن حاضران از فعل معاویه و انکار و استبعاد آن و جواب دادن ابن عباس بتصویب وی مجملاً بفقاهت و صحبت وی دلالتی صریح دارد بر آن که وتر بیک رکعت متعارف نبود کما لا یخفی و از آنچه مذکور شد واضح گشت که ایتار بسه رکعت اکثر و ارجح و افضل باشد والله اعلم و بالجمله اختلاف ست در اخبار و آثار و اقوال علما در امر وتر و این اختلاف در وتر در اولی و افضل ست و الا در جواز بثلث رکعت هیچکس را اختلافی نیست و چون مقرر شد که عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز شب مختلف و متنوع بود این نیز داخل آن تنوع و اختلاف ست و طعن در روایت سه رکعت محل بحث و مکابره است والله اعلم و در بیان نوع هفتم چون سخن در وتر بسه رکعت افتاد بدرازی کشید نوع اخیر از هشت نوع که مصنف ادعای حصر در آن کرد باقی ماند و میگوید نوع هشتم در سنن نسائی از حذیفه روایت میکند که در ماه رمضان با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گذاردم یعنی نماز شب و در رکوع چندان درنگ کرد که در قیام و این تسبیح میگفت سبحان ربی العظیم بعد از آن بنشست و میگفت رب اغفرلی و تکرار میکرد و چون چهار رکعت نماز برین وجه بگذارد بلال بانگ صبح گفت و نماز صبح پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم دعوت و اعلام کرد چنانچه عادت وی بود که بعد از اذان و اجتماع مردم بر در حجره شریف می آمد و اعلام میکرد و تا بمسجد بیرون می آمد و آورده اند که روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خواب بود بلال گفت الصلوة خیر من النوم آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم این کلمه از وی خوش آمد و فرمود این کلمه را داخل اذان فجر گردان و هر روز میگفته باش بعد از آن سنت مستمره شد بدانکه در بیان این نوع اجمالی بکار رفت و هیچ معلوم نشد که قیام چه قدر بود و در وی چه قرات کرد و مساوات رکوع با قیام حقیقة بود چنانچه ظاهر لفظ حدیث ست یا مانند آن بود چنانچه در روایات دیگر مصرح آمده و احوال ارکان و هیئات دیگر نیز معلوم نشد که رکوع کرد با قومه و بعد از وی بنشست یا بی آن نشست و اگر وجود قومه معلوم ست بضرورت اما مقدار آن معلوم نشد که مقدار رکوع بود یا کمتر از آن و نیز از جای دیگر معلوم شده که نشستن و این کلمه رب اغفرلی خواندن در میان سجدتین بودی و اینجا بعد از رکوع بود و ذکر سجدتین هم نیست و آنچه در جامع الاصول از حدیث مسلم

و ابو داود و نسائی آورده و این چنین ست و در روی ذکر رمضان نیست که گفت حذیفه نماز گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شبی
پس افتتاح کرد بسورهٔ بقره پس گفتم من در دل خود که مگر برکوع رود نزد صد آیت هنوز بگذشت و نه ایستاد گفتم شاید رکعت را
بهمان سوره تمام کند و برکوع رود و هنوز نه ایستاد و افتتاح کرد بسورهٔ نساء و آنرا تمام کرد و افتتاح کرد بآل عمران و بخواند آنرا
بترسیل و ترتیل و هر گاه که میگذشت بآیتی که در وی امر بتسبیح ست تسبیح میکرد و چون میگذشت بمحل سوال و دعا سوال می کرد و
چون بجای تعوذ میرسید تعوذ میکرد پستر برکوع رفت و میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم و بود رکوع او مانندی از قیام او
پستر گفت سمع الله لمن حمده و زیاده کرد در روایتی ربنا لک الحمد و ایستاد ایستادنی دراز قریب برکوع پستر بسجده رفت و گفت
سبحان ربی الاعلی پس بود سجود نزدیک بقیام بعد از رکوع این روایت مسلم و نسائی ست و در روایت ابی داود آمده که گفت
قیام کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گذارد نماز شب را و استفتاح کرد و گفت الله اکبر سه بار و گفت ذو الملکوت و الجبروت
و الکبریاء و العظمة پس از آن خواند بقره برکوع رفت مانند قیام و میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم پستر برداشت سر
از رکوع و ایستاد مانند آن و میگفت لربی الحمد لربی الحمد پس بسجده رفت و بود سجود او مانندی از قیام او و میگفت در سجود
سبحان ربی الاعلی پس برداشت سر از سجود و نشست بین السجدتین مانندی از سجود و میگفت رب اغفرلی رب اغفرلی بگذارد چهار
رکعت و بخواند در آنها بقره و آل عمران و نساء و مائده یا انعام شک از راوی ست در مائده و انعام که این را خواند یا آنرا این جمعت
طریق مذکوره در قیام شب ثابت شده و بدانکه عمده در باب قیام لیل و عدد رکعات آن و کیفیت گذاردن آن نماز حدیث ابن عباس
و عائشه است و از غیر ایشان نیز آمده و در جامع الاصول از کتب سته آن احادیث و روایات آورده و استیفا و استقصا نموده
اکثر آنها را بهیئت نوعی که مصنف ذکر کرده و بعضی ممکن الارجاع بدان و بعضی بیقین خارج از آن و اگرچه در اصل مسوده
اکثر آنها ذکر یافته بود اما در بیض تبییض ترک آنها از جهت خوف تطویل و عدم ضرورت عمل مصلحت افتاد و فیما ذکرناه کفایة و
الله الموفق و انما واجب ست تنبیه بران آن ست که باید که قصه حدیث ابن عباس در بیت میمونه متعدد باشد و الا اختلاف در
جمع در یک قصه دشوار است و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وتر را گاه در اول شب میگذارد و گاه در میان شب و گاهی
در آخر شب میگذارد بدانکه ابتدای وقت وتر از بعد عشا است و انتهای آن تا قبل طلوع فجر چنانچه احادیث بدان ناطق ست و
عامهٔ علما بران متفق بود درین میان تمامهٔ شب وقت وتر ست و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تمام شب وتر گذارده گاه در اول
شب یعنی بعد از عشا و گاه در اوسط و گاه در آخر شب در وقت سحر پیش از صبح چنانچه در جامع الاصول از حدیث بخاری
و مسلم و ابی داود و نسائی و ترمذی از عائشه آورده و از روایت ترمذی آورده که منتهی شد وتر آن حضرت صلی الله علیه و
آله و سلم در آخر عمر که از این عالم رفت وقت سحر و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم هر که بترسد که در آخر شب نتواند برخاست باید که هم در اول شب وتر بگذارد و بخسپد و هر که امید دارد که برخیزد در آخر شب
پس باید که نماز آخر شب مشهود و محضور ست و این افضل ست و مانند این روایت کرده موطا از عائشه و هم از موطا و
ابی داود آمده حدیث ابو قتاده آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مر ابو بکر را چه وقت وتر میکنی تو ابو بکر گفت
در اول شب یا رسول الله و گفت مر عمر را تو چه وقت میکنی وتر را گفت در آخر شب پس گفت مر ابو بکر را اخذ هذا بالحذر و گفت
مر عمر را اخذ هذا بالقوة و آمده در ابن المسیب که ابو بکر وتر گذاردی و خفتی و عمر خفتی پس در آخر شب برخاستی و از عائشه آمده
که گفت مر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را که یا حبیبی یا رسول الله پیش از آن که وتر کنی فرو رفتن من بخواب

میروند اما اہل من بیدارست و این سترست برانکہ تا خیر وتر کسی را سزاست کہ وثوق دارد بقیام و ترمذی از ابی ہریرہ آوردہ کہ گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ وتر کنم پیش از انکہ بخسپم وگفت ترمذی نزد بعضی خواب پیش از وتر مکروہ بود و اختیار کردہ اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ومن بعدہم کہ بخواب نروند تا وتر نگذارند اما اکثر صحابہ برانند کہ وتر در آخر شب افضل ست. گفت حدیث عائشہ حسن صحیح ست وحدیث ابو ہریرہ حسن غریب ودر مشکوۃ آنرا از حدیث بخاری ومسلم آوردہ وبالجملہ بصحت رسیدہ کہ غالب احوال آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ وتر در آخر شب بگذاردی قریب صبح واگر احیانا در اول شب یا اوسط آن وتر کردی وبعد از آن بہ تہجد برخاستی وتر را اعادہ نکردی ودر حدیث ترمذی آوردہ لا وتران فی لیلۃ فرمود در یک شب دو وتر نبود یعنی چون در اول شب وتر گذارد پس از ان تہجد برخاست دیگر اعادہ وتر سزاوار نبود وشیخ ابن الہمام در شرح ہدایہ گفتہ کہ ہر کہ در اول شب وتر گذارد پس از ان تہجد برخاست اعادہ نکند آنرا از جہت این حدیث واز جہت آنکہ اگر دو وتر گذارد لا بد یکی ازان دو نفل بود ودو وتر از نفل وارد نشدہ ودر شرح وترمذی در جامع خود آوردہ کہ اختلاف کردہ اند اہل علم در حق کسی کہ وتر کند در اول شب بعد ازان برخیزد در آخر آن جماعۃ از اصحاب ومن بعدہم گویند نقض کند وتر را واضافہ کند بآن یک رکعت را پس ازان بگذارد آنچہ خواہد پس وتر کند در آخر نماز خود زیرا کہ در یک شب دو وتر نبود ومذہب اسحق این بود وجماعۃ دیگر از اصحاب وغیرہم برانند کہ چون در اول شب وتر گذارد پس ازان بخواب رفت وبرخاست بگذارد آنچہ خواہد ونقض نکند وتر را وبگذارد آنرا کہ کردہ است برحال خود وقول سفیان ثوری ومالک وابن المبارک واحمد این ست واین صحیح ترست چہ بوجوہ متعددہ روایت کردہ شدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از وتر نماز گذاردہ وازام سلمہ وابو امامہ وعائشہ وغیر ایشان آمدہ کہ گذارد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از وتر دو رکعت این کلام ترمذی ست ودر کلام مصنف نیز در فصل آیندہ چیزی ازین باب مذکور گردد فتدبر وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در بعض شبہا در جمیع شب یک آیت را در نماز مکرر میکرد یعنی در جمیع نماز شب یا در تمام شب ظاہر ہمان اول ست چنانچہ در احادیث واقع شدہ کہ کان یقوم بآیۃ وآن این آیت ست ان تعذبہم فانہم عبادک وان تغفر لہم فانک انت العزیز الحکیم مصنف این را طریقی جدا از طرق قیام شب کہ ذکر کرد شناخت ظاہر اعداد رکعات ہمان بود کہ در طرق مذکورہ معلوم شد غایت آنکہ قرات این آیت بود مکرر وبا ینقدر طریق جدا نگردد یا آنکہ نادر بود جدا او اللہ اعلم ونماز پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب از حیثیت نشستہ وایستادہ گذاردن بر سہ نوع بود اول آنکہ مجموع نماز را ایستادہ میگذارد واین غالب احوال بود واصل ہمین ست چنانچہ وارد شدہ است کہ صلوۃ قاعد نصف صلوۃ قائم ست در ثواب دوم آنکہ ہمہ نماز شب را در بعض احوال واوقات نشستہ میگذارد ودر رکوع ہم نشستہ میکرد بجہت طریان عارضہ ضعف وبیان جواز وشفقت برامت یا غیر آن واللہ اعلم سوم آنکہ نشستہ میگذارد وبیشتر آنچہ خواندنی بود از قرآن بخواندی وچون اندکی از قرات ماندہ بودی برخاستی وایستادہ آن اندک را بخواندی ورکوع کردی وبسجدہ رفتی ودر رکعت دوم نیز ہمچنین کردی یا رکعت دوم را تمام نشستہ یا ایستادہ گذاردی ترمذی در جامع خود از حفصہ آوردہ کہ گفت ندیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ گذارد نماز نفل را نشستہ مگر پیش از وفات خود بسالی وچون میگذارد نشستہ میخواند سورہ را وترتیل میکرد آنرا تا آنکہ دراز تر می شد از سورہ دراز تر ازان واز ام سلمہ رض وانس بن مالک رض نیز درین باب حدیث آمدہ

و حدیث حفصه حسن صحیح ست و بتحقیق روایت کرده شده است از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد در شب نشسته و چون میرسید از قرأت خود مقدار سی یا چهل آیت را می ایستاد و میخواند پس رکوع میکرد و سجده میکرد و در رکعت ثانیه همچنین آنچه در روایت عائشه رض آمده که چون باقی میماند مقدار سی یا چهل آیت بر میخاست الحدیث و این نیز حدیث صحیح ست و در روایت بخاری نیز همچنین آمده و نیز روایت کرده شده است که میگذارد نشسته و چون قرأت میکرد نشسته رکوع و سجود نیز نشسته میکرد و هر دو حدیث صحیح و معمول ست و در صحیحین از عائشه آمده که گفت چون گران بدن پیدا کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر بود اکثر نماز وی نشسته این سه نوع صحیح شده و در احادیث صحاح ورود یافته اما حدیثی که وارد شده که هیأت جلوس وی در حالتی که نشسته گذاردی مربع بودی یعنی چهار زانو نشستی چنانچه زرکشی از حدیث دار قطنی از عائشه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد نماز متربع حفاظ در آن حدیث طعن کرده اند و حمل بر خطای بعضی از رواة کرده و فقها را در جواز و کراهت واستحباب آن اختلاف ست و مذهب امام ابو حنیفه آن ست که هیأت جلوس تنفل همان هیأت جلوس تشهد ست و شمنی گوید در روایت ست از ابی حنیفه که مخیر ست اگر خواهد بر وضع احتبا بگذارد و اگر خواهد متربع اگر خواهد بقعود تشهد و روایت ست از ابی یوسف محتبیا و از محمد متربعا و از زفر مثل هیأت تشهد زیرا که قعود در نماز باین وضع آمده پس افضل باشد و نزد امام احمد متربع ست ولیکن در رکوع و سجود دو تا کند هر دو پای را

فصل فی بیان الرکعتین بعد الوتر دو رکعت نمازی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وتر میگذارد بروایات صحیحه ثابت شده و صحیح مسلم از عائشه رض روایت میکنند و در جامع الاصول این را از روایت صحیح بخاری آورده کان یصلی ثلث عشر رکعة بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد سیزده رکعت یصلی باین طریق که میگذارد ثمان رکعات هشت رکعت ثم یوتر پس وتر میکرد بیک رکعت همان طریق که در نوع پنجم گذشت ثم یصلی رکعتین پس میگذارد دو رکعت وهو جالس در حالتی که وی نشسته است فاذا اراد ان یرکع پس چون میخاست که رکوع کند قام می ایستاد و قدری از قرأت میخواند چنانچه معلوم شد فرکع پس رکوع میکرد ثم یصلی پس میگذارد رکعتین دو رکعت بین النداء والاقامة میان اذان واقامت نماز فجر که مراد آن سنت فجر ست اینجا سیزده رکعت با سنت فجر ست و در روایتی بی آن نیز آمده چون افتتاح بدو رکعت خفیفه می کرد و ازینجا معلوم شد که حمل رکعتین بعد الوتر بر رکعتین سنت فجر چنانچه بعضی کرده اند درست نباشد و در موطا نیز آمده که وتر میکرد بیک رکعت و میگذارد دو رکعت در حالی که نشسته است بعد از وتر و دو رکعت فجر میان اذان واقامت و در مسند امام احمد و سنن ابن ماجه از ام سلمه مروی ست که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی بعد الوتر میگذارد بعد از وتر رکعتین خفیفتین دو رکعت سبک وهو جالس در حالیکه وی نشسته است و ترمذی در جامع خود نیز ازین حدیث آورده و خفیفتین نگفته و گفته که مثل این از ابی امامه و عائشه وغیرهم نیز آمده و امام احمد از ابو امامه باهلی روایت می کنند که کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یصلی رکعتین بعد الوتر وهو جالس یقرأ فیهما باذا زلزلت وقل یا ایها الکافرون و صاحب مشکوة از دارمی از ثوبان می آرد که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این بیدار شدن در شب بر خاستن مشقت و گرانی ست چون بگذارد یکی از شما وتر گو بگذارد دو رکعت بعد از وی اگر قیام لیل میسر ست فبها والا کفایت کند او را از قیام تهجد و ازین حدیث مشکوة چنان معلوم شود که گذاردن این دو رکعت بعد از وتر

بر تقدیری ست که کسی وتر را در اول شب گذارد و این دو رکعت بجای قیام لیل گردد و از بعض اصحاب شافعی نیز نقل کرده اند که چون بگذارد یکی وتر را در اول شب باید که بگذارد دو رکعت بعد از وی بنیت قیام لیل و حدیث ابو امامه مطلق ست و احادیث که از بخاری و مسلم و موطا مذکور شد ظاهر در بعد قیام لیل ست چنانکه از سیاق احادیث که در جامع الاصول آورده معلوم گردد و جماعهٔ دیگر از صحابه غیر ایشان که گفتیم یعنی عائشه و ام سلمه و ابو امامه این معنی یعنی گذاردن دو رکعت بعد الوتر را نیز روایت کرده اند و گفته اند که ظاهر آن ست که این دو رکعت را بنیت مطلق نفل بگذارد نه باسم تشفیع وتر زیرا که این معنی ندارد و پوشیده نماند که تشفیع وتر مر آنرا که وتر در اول شب گذارد و قیام لیل نکرده معنی ندارد نعم آن کسی که وتر را گذارده بعد از آن قیام لیل کرده اگر نقض وتر و تشفیع آن کند بمذهب بعض علما صورت دارد چنانچه گذشت اما نیت تشفیع وتر در اول شب پیش از قیام لیل ضائع و ناقص و مبطل وترست بی ضرورت و چون رکعت واحده در مذهب حنفیه مشروع نیست و در اعداد نماز نه نقض وتر بعد از قیام لیل بآن صورت پذیر نبود و گردانیدن دو رکعت نشسته در حکم رکعت واحده تکلف ست چه آن در حکم ثواب ست نه حقیقة و بنای قول اکثر علما بعدم اعادهٔ وتر و عدم نقض آن بعد از قیام لیل همین معنی ست که گذاردن دو رکعت بعد از وتر بروایات صحیحه ثابت شده است و از وی معلوم می شود که گذاردن نماز بعد از وتر جائز بود پس اگر نماز تهجد بعد از وتر واقع شود ضرری ندارد و لیکن این معنی بحسب ظاهر با حدیث صحیح که بخاری و مسلم آنرا از ابن عمر رض روایت کرده اند اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بگردانید آخر نماز شب خود را وتر معارض می نماید چه این حدیث امر میکند بآنکه آخر نماز شب باید که وتر بود و بر تقدیر گذاردن دو رکعت بعد از وتر آخر نماز شب شفع گردد و بر بسیاری از علما جمع میان این دو حدیث مشکل شده لاجرم امام مالک از برای خلاص از ورطهٔ این اشکال انکار حدیث رکعتین بعد الوتر میکند و میگوید که این حدیث صحیح نیست و امام احمد شک میکند و میگوید که من این دو رکعت را نمیگذارم زیرا که بصحت حدیث اجعلوا آخر صلوتکم جزم دارم و در حدیث رکعتین شک و شک بیقین معارض نگردد و کسی را از گذاردن آن دو رکعت منع نیز نکنم شاید که نزد وی حدیث رکعتین بصحت رسیده باشد و حدیث اجعلوا را تاویل بود و حق آن ست که هر دو حدیث صحیح ست و بحسب ظاهر معارض یکدیگر پس جماهیر علما قائل اند بجواز گذاردن رکعتین بعد از وتر و میگویند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز این دو رکعت را گذارد از برای بیان جواز گذاردن تا معلوم شود که بعد از وتر رواست نوافل گذاردن چه این دو رکعت و چه غیر آن از نماز تهجد و وتر قاطع تنفل نیست و بنا بر این قول حدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا که بظاهر دلالت دارد بر قاطعیت وتر نماز را امر در وی محمول بر استحباب بود نه وجوب و شک نیست که گذاردن وتر در آخر شب که بعد از وی نماز دیگر در شب نبود احب و افضل ست اگر گذاردن رکعتین در صورت وتر اول شب بود و اگر احیانا بعد از وی هم بود محض برای بیان جواز بود و بعضی از علما در دفع این اشکال و تطبیق میان حدیثین میگویند که گذاردن رکعتین بعد از وتر منافات ندارد بجعل وتر آخر نماز شب چه این دو رکعت ملحق ست بوتر و تابع ست مر او را و گویا نمازی مستقل نمی افتد بلکه جاری مجرای سنت وتر می افتد لاسیما بمذهب کسی که قائل ست بوجوب وتر و چون وتر واجب شد پس وقوع رکعتین بعد از وی مشابه وقوع سنت بعد از فرض باشد در لحوق و تبعیت و عدم استقلال خصوصا با نماز وتر نهار که مغرب ست کمال مشابهت پیدا میکند که چنانچه وتر نهار مشفوع ست بدو رکعت سنت وتر شب نیز مشفوع شد بدو رکعت سنت اگر گفته شود که قول او و لاسیما دلالت

واین بآنکه بمذهب کسی که قائل نیست بوجوب وتر آنرا سنت میدارد ونیز این رکعتین جاری مجرای سنت میتوان افتاد و حال آنکه سنت نباشد وملحق بدو بود و توجیهش آنکه وتر چون سنتی ست در غایت تاکید بمنزلهٔ واجب و آخر نماز شب ختم وظیفه عبادت بوسیه است اگر او را نفل دیگر تابع ولاحق باشد دور نباشد ولیکن بمذهبی که واجب ست لحوق وتبعیت سنت بدان اظهر وانسب بود از جهت گفت لاسیما بمذهب کسی که قائل ست بوجوب وتر و هذا القدر یکفی لتوجیه کلامه دیگر بدانکه خواندن قنوت در وتر چنانکه شمنی گفته متفق علیه است میان ائمهٔ اربعه الا امام مالک که نزد وی دو روایت ست ولیکن اختلاف در زمان که نزد امام ابو حنیفه دائمی ست یعنی در رمضان وغیر رمضان وپیش از رکوع ست واین مذهب ابن مسعود ست وقول جماعهٔ از علماست مثل سفیان ثوری وابن المبارک واسحق ونزد شافعی وبروایتی از مالک واحمد مخصوص ست بنصف اخیر از رمضان وبعد از رکوع ست و بقول مشهور از امام احمد دائمی ست وجائز ست بعد از رکوع وپیش از رکوع ونزد مالک بروایتی که قائل ست بقنوت وتر نیز همچنین ست وبالجمله قنوت مخصوص ست بوتر نزد ابی حنیفه واحمد ونزد مالک مخصوص ست بصبح در ظاهر مذهب ونزد شافعی در صبح و وتر هردو و تمسک ائمه در اصل قنوت وتر و دعا در آن چنانچه مصنف نیز بگوید حدیث امیر المومنین علی ست که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت در آخر وتر خود اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک رواه الخمسة کذا قال الزرکشی وشمنی گفته که رواه اصحاب السنن الاربعة وما نا که نزد ایشان ثابت شده که خواندن این دعا از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در میان وتر بود نه بعد از فراغ وی بدلیل ورود احادیث دیگر که دال اند بر بودن قنوت قبل الرکوع یا بعد از وی اگرچه احتمال خواندن آن در تشهد یا بعد از فراغ دارد چنانچه مصنف خواهد گفت و حدیث امام حسن بن علی که گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی چند من کلمات که میگویم من آنها را در قنوت وتر اللهم اهدنی فیمن هدیت الحدیث واین را نیز گفته اند که رواه الخمسة و شمنی از روایت حاکم بر شرط شیخین آورده که گفت حسن بن علی تعلیم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در وتر من و در بعض روایات آمده که فرمود بگردان این را در وتر خود اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ ولیکن در روایت وی بعد از رکوع آمده چنانکه مذهب شافعی ست و در مواهب لدنیه از روایت طبرانی وغیره مطلق گفته بی قید بعد از رکوع یا قبل آن و هم شمنی از ابی داود آورده که عمر بن الخطاب جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب در رمضان وقنوت میخواند ابی در آخر وتر و در این روایت مخصوص بنصف ثانی از رمضان واقع شده چنانچه آن نیز مذهب شافعی ست و روایتی ست از احمد و مالک و از طبرانی در اوسط از ابن عمر آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وتر میکرد بسه رکعت ومیگردانید قنوت پیش از رکوع و از حدیث نسائی و ابن ماجه از ابی بن کعب آورده که گفت وتر میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس قنوت میخواند پیش از رکوع و شیخ ابن الهمام این روایت را آورده و روایت دارقطنی از سوید بن غفله نیز آورده که گفت شنیدم ابو بکر و عمر و عثمان و علی را رضی الله عنهم اجمعین که میگفتند قنوت میخواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آخر وتر ومیخواندند ایشان آنرا و بالجمله در اتیان بسه رکعت وقنوت وتر قبل الرکوع احادیث وآثار بیرون از احصا آمده ولا حاجة الی الاکثار ومراد بقنوت اینجا مطلق دعاست یا خصوص اللهم اهدنی الخ و از امام محمد نقل کرده اند که در قنوت دعای معین نیست وتعیین دعا موجب ذهاب رقت قلب ست ولیکن در محیط و ذخیره گفته که اللهم انا نستعینک واللهم اهدنی الخ و قنوت نزد شافعی واحمد اللهم اهدنی ست و وتر نزد ابو حنیفه و مالک اللهم انا نستعینک واولی نزد حنفیه جمع میان هماست وشمنی از ابو اللیث آورده که مختار نزد وی آن ست که بسه باب

بگوید اللهم اغفرلی و بعض ائمه ربنا آتنا فی الدنیا حسنة الآیه نیز آورده اند و گفته اند آنرا که دعای قنوت نداند اکتفا باللهم اغفرلی یا ربنا آتنا درست باشد و گفته اند که اگرچه اللهم انا نستعینک در صحیحین و سنن معروفه واقع نشده ولیکن ائمه حنفیه آنرا از طرق صحیحه از طبرانی و غیره اثبات کرده اند و شیخ ابن الهمام از ابی داود از حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت آمد جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و تعلیم کرد قنوت را اللهم انا نستعینک و نستغفرک و نؤمن بک و نخضع لک و نخلع و نترک من یکفرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی و نسجد والیک نسعی و نحفد نرجو رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک الجد بالکفار ملحق و تمام این حدیث در باب بیان صفت نماز سابقا گذشت و شیخ جلال الدین سیوطی که از شافعیه است نیز در عمل الیوم واللیله آنرا بعد از رکوع آورده باین طریق بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انا نستعینک و نستغفرک و نثنی علیک الخیر ولا نکفرک و نخلع و نترک من یفجرک بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ایاک نعبد ولک نصلی و نسجد والیک نسعی و نحفد و نرجو رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک بالکافرین ملحق اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ و در آخر این صیغه درود و صلی الله علی النبی محمد وآله وسلم و بعضی از فقهای مذهب ما باین کیفیت ذکر کرده اللهم انا نستعینک و نستغفرک و نؤمن بک و نتوکل علیک و نثنی علیک الخیر نشکرک ولا نکفرک نخلع و نترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی و نسجد والیک نسعی و نحفد و نرجو رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک و در بعض روایات ان عذابک الجد بالکفار ملحق و بعضی گفته اند که در اول این هفت کلمه نؤمن نثنی نشکرک نخلع نسجد نحفد نرجو واو آوردن حاجت نیست و گفته اند که اولی آنست که بیارد واو را چه اتیان واو عطف موجب زیادت ثنا و تعدد انشاء است چنانچه در تشهد و قد حقق فی موضعه و بالجمله اصل قنوت و تر و دعا در آن باحادیث صحیحه ثابت شده و چگونه صحیح نباشد و حال آنکه اصحاب کتب خمسه آنرا روایت کرده و حاکم بر شرط شیخین آورده باوجود طرق صحیحه دیگر که ائمه مذاهب اربعه گفته اند پس آنچه مصنف میگوید که در روایت صحیح اصلا وارد نشده که در نماز وتر قنوت خواندی خالی از غرابتی نیست و غریب تر آنست که از امام احمد نقل کرده و گفته که امام احمد میگوید هرچه در قنوت ثابت شده مجموع در نماز صبح است اما در وتر اصلا هیچ حدیث ثابت نشده بلکه هیچ حدیث مروی نیست این چه مبالغه و افراط است باوجود حدیث علی و حسن که روایت کرده اند و هم در مسند امام احمد مذکور است صحت و ثبوت موقوف روایت را چگونه منع توان کرد و ظاهر مذهب امام احمد قنوت است در وتر نه در صبح چنانکه زرکشی در شرح خرقی گفته است و تفصیل حال قنوت در غیر وتر چه نماز صبح و چه نمازهای دیگر در ما سبق معلوم شد فتذکر و اگرچه غرض مصنف نفی ثبوت قنوت وتر است از فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه قول او اما جماعتی از صحابه در وتر قنوت خوانده اند بر آن دلالت دارد ولیکن مقصود اصلی مشروعیت و سنیت این فعل است و خواندن صحابه کفایت دارد در آن خصوصا که آن فعل بتعلیم و امر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد چنانچه میگوید همچون حدیث که در مسند امام احمد مذکور است عن الحسن بن علی قال گفت حسن علمنی رسول الله تعلیم کرد مرا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کلمات چند کلمه دعا که اقولهن می گویم آن کلمات را فی قنوت الوتر در قنوت وتر اللهم اهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت و تولنی فیمن تولیت و بارک لی فیما اعطیت و قنی شر ما قضیت فانک تقضی ولا یقضی علیک انه لا یذل من والیت ولا یعز من عادیت تبارکت ربنا و تعالیت و صلی الله علی النبی اگر گویند که از صریح این حدیث آن معلوم شد که تعلیم کلمات آنچنان نبود که امر کرده که آنرا در وتر بخوانند میفرماید که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا تعلیم دعائی کرد و من آن را در

قنوت وتر بخوانم پس اینجا امر بخواندن آن در وتر معلوم نگردد گوییم که ظاهر آن ست که تعلیم آن بجهت خواندن در قنوت
بود واگر بی امر حضرت از پیش خود بخواند بعید ست مگر آنکه سابقاً معلوم امام حسنؓ شده باشد که خواندن دعا در قنوت
وتر مشروع ومسنون ست هر دعائیکه بخوانند واین دعا ایشان را خوش آمد که بخوانند واین نیز مستلزم مشروعیت قنوت
وتر ست فافهم وحال آنکه روایتی که شمنی از حاکم بر شرط شیخین آورده که علمنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان اقول فی
وتری اللهم اهدنی صریح ست دران که امر بخواندن آن در وتر بود پس خواندن این دعا در قنوت وتر از جانب حضرت
رسالت ثابت گردد فعلاً وقولاً ولهذا ترمذی می گوید بهترین حدیثی که در باب قنوت وتر روایت کرده اند این حدیث
است عبارت ترمذی در جامعش این ست که ولا نعرف عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی القنوت فی الوتر شیئاً احسن
من هذا وچون مصنف قنوت از جماعه صحابه دعوی کرده وبجز ثبوت از امام حسنؓ این دعوی به ثبوت نه پیوند وگفت واز
امیر المؤمنین عمرؓ وابی بن کعب که با امیر المؤمنین باجتماع ناس در رمضان قنوت در وتر خوانده واز عبد الله بن مسعودؓ
ثابت شده که قنوت در نماز وتر خوانده اند وبرای نفی فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در قنوت که اصل مدعاست
گفت اما از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قطعاً مروی نشده وبه ثبوت نرسیده وبتحقیق ذکر کردیم ما حدیث دارقطنی از سوید
بن غفله وطبرانی از ابن عمرؓ ونسائی وابن ماجه از ابی بن کعب که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خواند قنوت در وتر
ومصنف میگوید این وامثال این هرچه روایت کرده شود مطعون ومفتری بود والله اعلم وچون اینجا حدیث امیر المؤمنین
علیؓ بود که ناظر در قنوت وتر بود والحمد درین باب تمسک بدان نموده اند از آن جواب میگوید بقول خود ودر ترمذی ونسائی
بلکه در کتب خمسه چنانچه زرکشی گفته ویا در سنن اربعه چنانچه شمنی آورده مروی ست که کان رسول الله صلی الله علیه وآله و
سلم یقول فی آخر وتره اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک ولیکن این عبارت یعنی فی آخر وتره محتمل آن ست که این دعا را در تشهد گفته باشد که آخر اجزاء
صلوة است ومحتمل آنکه خواندن این دعا بعد از تشهد بود که آخر نماز بعد از فراغ از آن ست واین احتمال اخیر اقرب ست
بالفهم چه اکثر آنچه در احادیث واقع شده که میخواند این دعا را در آخر نماز محمول برین ست بلکه متعین ست بحسب روایت چه
در نسائی مرویست کان یقول یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت این کلمات را اذا فرغ من صلوته چون فارغ
میشد از نماز خود وتبوء مضجعه ومیرفت وجای میگرفت در خوابگاه خود ونسائی درین روایت دیگر این دعا را در وقت
فراغ از نماز ورفتن بخوابگاه آورده ولفظی زیاده کرده برانچه روایت کرده در آخر وتره وآن لفظ لو حرصت ست بعد از لا احصی
ثناء علیک وگفته لا احصی ثناء علیک ولو حرصت ودر بعضی از روایات صحیحه ثابت شده که این را در سجود میگفت نه سجودی که بعد
از وتر میکرد بلکه در سجود نماز فرضاً کان او نفلاً چنانچه در ما سبق در فصل سجده گفت ونزد شافعی ومالک دعا در سجدهٔ نماز مستحب
است لکم اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد پس پیشاید که در هر دو محل یعنی بعد از فراغ نماز وتبوء مضجع ودر سجده گفته باشد
اما آن احتمال که در وتر بعد از رکوع یا پیش از آن گفته باشد که آن نیز بمعنی آخریت وتر دارد خصوصاً که وتر سه رکعت بوده گفتن
بعد از رکوع رکعت ثالثه بعدی دارد واما ائمه آن را بر این احتمال فرود آورده اند وهرچه ایشان فهمیده وقرار داده معتبر
ست اگرچه خلاف ظاهر مفهوم از لفظ باشد علاوه بران قرینه ودلیل خواهد بود والله اعلم وچون مصنف آن را حمل بر بعد
فراغ وتر کرده خواست که بذکر ادعیه دیگر که درین محل ماثور ست نیز تتمیم کند ودر منهاج نووی بازایا بتائید آن احتمال نیز دارد پس گفت و

ودر مسند رک حاکم از حدیث ابن عباس مروی ست در صفت صلوٰة رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از شب و در تروے کہ گفتہ ابن عباس فلما قضی صلوٰتہ پس ہر گاہ کہ تمام کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز خود را سمعتہ یقول شنیدم او را کہ میگفت اللہم اجعل فی قلبی نورا و فی بصری نورا و فی سمعی نورا و عن یمینی نورا و عن یساری نورا و فوقی نورا و تحتی نورا و در بعض نسخ من فوقی و من تحتی و امامی نورا و خلفی نورا و اجعل لی یوم لقائک نورا و در بعض روایات یوم لقائک مذکور نیست و در بعض روایات زیادہ آمدہ کہ و فی عصبی نورا و فی لحمی نورا و فی شعری نورا و فی بشری نورا و فی لسانی نورا و اجعل فی نفسی نورا و اعظم لی نورا و اجزل لی نورا و اعطنی نورا و در بعض روایات و فی عظمی نورا و فی مخی نورا نیز آمدہ و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز وتر در رکعت اولی سبح اسم ربک الاعلی خواندی و در رکعت دوم قل یا ایہا الکافرون و در رکعت سوم قل ہو اللہ احد و در بعض روایات در رکعت سوم قل ہو اللہ احد و المعوذتین نیز آمدہ و آنچہ مختار اکثر اہل علم ست از صحابہ و من بعد ہم ہمان اول ست کذا فی جامع الترمذی و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ روایت کردہ در مسند خود احمد از حماد از ابراہیم از اسود از عائشہ کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ایتار میکرد بسہ رکعت و میخواند در اولی سبح اسم ربک الاعلی و در ثانیہ قل یا ایہا الکافرون و در ثالثہ قل ہو اللہ احد و بہمین اخذ کردہ اند اصحاب ما انتہی و آنکہ در رکعت اولی سورۂ انا انزلناہ فی لیلۃ القدر خوانند در ہیچ جا مروی و ماثور نیست و میگویند کہ در بعض روایات فقہیہ آمدہ است و چون از وتر سلام دادی سہ بار گفتی سبحان الملک القدوس و در کرت سوم این کلمہ را بآواز بلند و کشش حروف خواندی و بعد از آن یعنی در کرت ثالثہ گفتی رب الملائکۃ والروح اما آنکہ دو سجدہ کہ بعد از وتر کنند و در میان آنہا بنشینند و آیۃ الکرسی بخوانند و عمل آنہا درین دیار مشہور شدہ گفتہ اند کہ آنرا اصلی و سندی در اخبار و آثار ثابت نشدہ و در روایت فقہی کہ مقبول و مختار بود نیز نیامدہ و حدیثی کہ درین باب روایت کنند موضوعست و آثار وضع از آن لائح و در بلاد عرب اصلا بدان عمل واقع نیست و میگویند کہ شافعیہ از احرام دانند چنانچہ در میان سجدہ منفرد بیاید و اکثر حنفیہ آن بلاد اصلا آن را نشناسند و ندانند و بعضی کراہت آنرا نیز نقل کنند واللہ اعلم و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قرآن را ہمیشہ خصوصا در نماز شب بترتیل و تبیین حروف و ادای آن بکیفیتی کہ سامع آنرا تواند شمرد و ضبط کرد خواندی و ترتل و رتلت و ندا نہا سے کشادہ و روشن ہموار را گویند یعنی کشادہ و روشن و ہموار خواندی بحکم نص و رتل القرآن ترتیلا کہ بعد از امر بقیام لیل فرمودہ است و در آخر آیت البتہ وقف کردی و اگرچہ متعلق بما بعد بودی چنانچہ روایت کردہ شدہ است بطرق کثیرہ از ام سلمہ کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ چون قرأت میکرد میخواند آیت آیت ہکذا بسم اللہ الرحمن الرحیم و وقف میکرد و پس از آن میگفت الحمد للہ رب العالمین و وقف میکرد و پس از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد و بعضی از قرا بلکہ ہمہ ایشان میگویند وقف بر جائی کہ سخن منتہی شود و کلام از یکدیگر منفصل گردد و متعلق بما بعد نبود اولی و افضل بود و در غیر آنجا وصل اولی و افضل بمقتضای آنچہ معلوم شدہ است بنقل قرا از صحابہ از قواعد تجوید و تابعین و من بعد ہم و آنکہ ایشان وقف را سہ قسم کردہ اند تام و کافی و حسن اگر کلام تمام شدہ و افادۂ حکم کردہ و متعلق نیست بما بعد خود لفظا و معنی وقف تام گویند چنانکہ اولئک ہم المفلحون واللہ بکل شیء علیم و امثال آن در ینجا البتہ وقف باید کرد و ابتدا بما بعد نمود و اگر کلام تمام بود و متعلق و مرتبط بود بما بعد از جہت معنی نہ لفظا آن را وقف کافی خوانند چنانچہ حرمت علیکم امہاتکم و ان تاکلوا منہ جوبکم و اگر کلام تمام بود و متعلق باشد بما بعد خود

لفظا و معنی آنرا حسن نامند چنانچه الحمد لله اینجا وقف حسن ست اما ابتدا برب العالمین حسن نباشد و اگر درین قسم
راس آیت بود صحیح ست ابتدا بما بعد زیرا که وقف بر راس آیت و ابتدا بما بعد سنت ست مطلقا این کلام اجمالی ست
و آنرا تفصیلی ست که در رساله المسمی بالدر النضید فی علم التجوید بیان کرده ایم و بالجمله از کلام ایشان چنان مفهوم شود
که وقف در امثال این مقام حسن ست اما وصل احسن و مصنف میگوید که این سخن از قرا پسندیده نیست زیرا که چون
ثابت شد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درینجا وقف میکرد اولی و احسن همان باشد و ما را نیز همچنین باید کرد چه متابعت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همه چیز لا سیما در قرائت قرآن در حالت نماز افضل و اکمل بود و این سخن از مصنف
بغایت لطیف و پسندیده است اما پوشیده نماند که قرا نیز که این قواعد بسته اند بنقل از صحابه و تابعین و من بعدهم
قرار داده اند و منتهی میشود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و ظن غالب آن ست که قرائت آن حضرت صلی
الله علیه و آله و سلم بوقف بر رؤس آی اگرچه کلام متعلق بما بعد بود دائمی نباشد بحدی که هرگز خلاف آن واقع
نشده و چنانچه قول مصنف که گفته در آخر آیت البته وقف کردی دلالت دارد و بر آن بلکه این نوع قرائت در سنت
و جهی دارد و تجویز یافته و قرا نیز قائل اند بآن فتدبر والله اعلم و علما را درین مسئله قرائت خلاف ست که ترتیل
با قلت قرائت افضل یا سرعت با کثرت قرائت ابن عباس و ابن مسعود و جماعه از تابعین و امام ابو حنیفه رح میگویند
ترتیل و تدبر که لازم ترتیل ست با قلت قرائت افضل ست از جهت ورود امر به ترتیل و تدبر بر قرآن و تهدید بر ترک
آن و ترتب علم و خشوع بدان و امیر المؤمنین علی و جماعتی از صحابه و تابعین و امام شافعی میگویند سرعت و کثرت
قرائت که لازم اوست افضل چه بهر حرفی از قرآن حسنه است و هر حسنه را بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ده حسنه
مینویسند این اقل ست که کمتر از آن نبود و اگر حق سبحانه خواهد زیاده بر آن تا هفتاد و تا هفتصد نیز بفضل خود عطا
کند چنانچه در مضاعف اجر حسنات در احادیث آمده است پس تکثیر قرائت افضل و اکثر ثوابا باشد و مصنف بقصد
تاکید مقصود و تحقیق مقام میگوید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لا اقول الم حرف و لیکن الف حرف و لام حرف و میم
حرف ظاهر لفظ حدیث آن ست که نفی حرفیت از مجموع الم کرده حرف ست و اثبات آن مر اسامی این حروف را
مینماید و لیکن شرح تصریح کرده اند که مراد نفی حرفیت ست از اسامی این حروف و اثبات آن مر مسمیات را که بسائط
حروف اند تو هم حرفیت بر مجموع الم درست تا احتیاج بنفی آن شود و طیبی میگوید که برین تقدیر ثابت شود که حسنات
الم که فاتحه سوره بقره است نود باشد که آن نه حرف ست و حسنات الم که در الم تر ست سی فافهم بدانکه علمای قرائت گفته
تجوید که عبارت ست از ملکه اعطای حق حروف حروف را سه مرتبه است اول تحقیق ست که آنرا ترتیل نیز نامند و آن قرائت
ست بتانی و ترسل و این مذهب ورش و عاصم و حمزه است و آن رعایت کردن اشباع و مد و تشدید ست و اعطای
حرکات و سکنات و اظهار حروف و توفیه صفات و تفکیک حروف و بیان و اخراج و فصل بعضی از بعضی و ملاحظه
وقوف بحسب مراتب آن و رسیدن بنهایت آن در تکمیل و تتمیم بی آنکه بحد افراط کشد و آنکه بحد افراط کشد و از حد اعتدال
تجاوز کند آنرا تمطیط گویند و آن مذموم ست و خارج از دائره تجوید دوم حدر و آن قرائت ست با سرعت و این مذهب
ابن کثیر و ابی عمرو و قالون ست و آن ادراج قرائت و سرعت و تخفیف ست و بقصیر و اختلاس و ابدال و ادغام و مانند
آن علا که بصحت رسیده است روایت آن از اهل و بجهت حرص بر تکثیر قرائت و زیادت حسنات از غیر تغیر بنا و اختلال

بقواعد وقوانین تجوید که آنرا ادماج گویند وآن نیز خارج ست از حد تجوید سوم تدویر واین توسط ست میان ترسل وحدر واین مذهب ابن عامر وکسائی ست یعنی غالب بر قرأت این مذکورین وعادت اکثری از ایشان این بود واگرنه همه قراء تجوید هر سه مرتبه میکنند از جهت دخول آن در مراتب تجوید واین هر سه مرتبه موافق قواعد تجوید وطریقهٔ کلام عرب ست که هر جماعه یک طریقه را اختیار کرده اند بجهت نکته که گفته شد پس آنهائی که اختیار سرعت وکثرت قرأت کنند مراد مرتبهٔ دوم ست که حدر ست نه آنکه مخالف قواعد بسرعت خوانند ورعایت هیچ یکی ازین سه طریق نکنند وقرا مرتبهٔ اول را افضل واکمل دارند چه ظاهر قول حق تعالی ورتل القرآن ترتیلا در اول ست ومصنف چون اختلاف علما را نقل کرد در تفضیل یکی از دو مرتبه اول وثانی بر دیگری بعد ازان محاکمه وتطبیق میان آن میکند ومیگوید وبعضی از متاخران می گویند ثواب قرأت بارتیل وتدبر بزرگتر ونیکوتر ونفیس وجید تر وثواب کثرت قرأت افزون تر وبیشتر آن یکی که صاحب قرأت ترتیل باشد مانند است بکسی که گوهر قیمتی را صدقه دهد که هرچند بعدد وکمیت کمتر ست اما نفاست وکیفیت او بیشتر وآن یکی که صاحب قرأت بسرعت ست مانند است بکسی که لآلی بسیار را اما خرد وریزه با دراهم دو نانیر بسیار دهد ماند آن که بعدد وکمیت بیشتر اما به نفاست وکیفیت کمتر ست دهد وعلما مثل این کلام در خلافی که در افضلیت مکهٔ معظمه ومدینهٔ مطهره بر یکدیگر کرده اند نیز گفته اند که اجر عمل در مکه بیشتر ست چه یک رکعت در مسجد حرام بصد هزار رکعت بود در غیر وی وثواب آن در مدینه اگرچه کمتر آمده که یک رکعت در مسجد شریف نبوی بهزار رکعت در غیر مسجد شریف نبوی ولیکن نفیس وجید تر بود چنانچه این مبحث را بتفصیل در تاریخ مدینهٔ مطهره که مسمی ست بجذب القلوب الی دیار المحبوب بیان کرده ایم وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در قرأت شب گاه اسرار فرمودی وعادت ابوبکر صدیق رضی همچنین بود وگفت می شنوانم کسی را که میخوانم برای وی وگاه بجهر وبلند خواندی وعادت عمر فاروق رضی این چنین بود وگفت بیدار میکنم خواب ناکان را وهوشیار میگردانم غافلان را ودر بعض احادیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ابوبکر را که اندکی جهر کن از آنچه میخوانی وبعمر فرمود که قدری پست خوان از آنچه میخوانی وگاه در نماز شب بسیار ایستادی وقرأت طویل ساختی وگاه تخفیف کردی وقرأت قصر خواندی عادت شریف وی در سائر اعمال وادراد همچنین بود بحسب اختلاف احوال واوقات وتوسیع دائرهٔ شفقت بر امت وبجهت رعایت اعتدال ومصلحت دید حال وتربیت وتصرف در احوال صحابه صلی الله علیه وآله وسلم وجزاه عنا افضل واکمل ما جزی نبیا عن امته وعلی آله واصحابه واتباعه وسلم

فصل

در نماز چاشت وعادت وروش وطریقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در گذاردن آن نماز بحسب کمیت وکیفیت ووقت وجز آن بدانکه چاشت فارسی ضحی ست وگفته اند که ضحوة وضحیة بر وزن عشیة بمعنی ارتفاع نهار ست وضحی بضم وقصر فوق اوست وبمعنی شعاع آفتاب نیز آمده وضحاء بفتح ومد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان ومتعارف میان مردم در اول نهار از نوافل دو نماز ست یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب وبلند شدن وی قدر یک دو نیزه واین را صلوة الاشراق گویند دیگر بعد از بلند شدن وی بمقدار ربع آسمان تا انتصاف نهار که حین ترمض الفصال در شان اوست واین را صلوة ضحی ونماز چاشت گویند ودر اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی واقع شده است شامل هر دو نماز وهر دو وقت ودر بعض احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده است چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم یا ام هانی هذه صلوة الاشراق واین را بعد از حدیثی آورده که هم از طبرانی از عمر آورده که ابن آدم اضمن لی رکعتین

اول النهار الفلک آخره و حضرت شیخ اجل علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای نماز اشراق عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پس بنشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پس بگذارد دو رکعت باشد مر او را مثل اجر حجه و عمرهٔ تامه تامه رواه الترمذی عن انس و بصحت رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را نیز بدان ترغیب نموده و امر استحباب فرموده است و در حقیقت یک وقت ست و یک نماز که اول وقت وی اشراق ست و آخر وی تا قبل انتصاف نهار و چون در بعض اوقات در هر دو وقت نماز کردی از اینجا گمان برده‌اند که مگر اینجا دو وقت ست و دو نماز اند و بعضی ضحوهٔ صغری و ضحوهٔ کبری نیز گویند والله اعلم و احادیث که در کلام مصنف مذکور گردد هم آنچه در اول روز بعد ادای صلوة صبح و هم آنچه در وقت گرم شدن روز که حین ترمض الفصال در شان اوست بگذارند هر دو را شامل ست و علما را اختلاف در استحباب صلوة ضحی و احادیث و اخبار در وی بظاهر مختلف و متعارض آمده اکثر بر آنند که مستحب سنت و تمسک ایشان باحادیث ست که اثبات آن می کند چنانچه عائشه رض بروایت احمد و مسلم و ابن ماجه گفت رایت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یصلی میگذارد سبحة الضحی نماز ضحی را سبحه و تسبیح یعنی نماز نفل آید اربعا چهار رکعت و انی لا اتجها و بدرستی که من نیز میگذارم چهار رکعت راوی لفظ و آمده است در روایتی و نقلی دیگر از عائشه که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یصلی الضحی اربعا بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگذارد نماز ضحی را چهار رکعت و یزید و زیادت میکرد بر چهار رکعت ما شاء الله چیزی را که میخواست خدا چه عدد رکعات این نماز تا دوازده به ثبوت رسیده است چنانچه در ضمن بیان معلوم گردد و عن انس و روایت ست از انس قال رایت رسول الله گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم صلی سبحة الضحی گذارد نماز ضحی را ثمانی رکعات هشت رکعات فلما انصرف پس چون برگشت از نماز و تمام کرد قال گفت انی صلیت بدرستی که من گذاردم صلوة نماز برا که نماز ضحی باشد رغبة بجهت رغبت و امیدواری از فضل و کرم الهی سبحانه تعالی و رهبة و بجهت خوف و ترسکاری از بلا و قهر وی یعنی این نماز که گذاردم طلبی و سوالی از حق داشتم فسالت ربی پس سوال کردم و درخواستم پروردگار خود را ثلثا سه چیز را فاعطانی پس داد پروردگار من مرا اثنتین دو چیز از آن سه و منعنی واحدة و منع کرد یکچیز را از آن سه پس از آن بیان آن سه چیز می کند که سوال کرد و آن دو چیز که داد و سوم که نداد میفرماید سالته سوال کردم پروردگار تعالی را ان لا یقتل امتی اینکه نکشد امت مرا بالسنین بقحط سالها سنه بمعنی سال ست بمعنی غالب آمده در قحط سال و سنین جمع اوست یعنی چنان نشود که قحط سالی هم آید و موجب هلاک عامهٔ امت گردد و اگر گاهی قحط سالی بیفتد و جماعه در ان بمیرند آن دیگر ست و لابد متضمن مصلحتی و حکمتی خواهد بود ففعل پس اجابت کرد و قبول کرد این دعا را و سوال را از من و سالته و دیگر درخواستم از پروردگار خود ان لا یظهر علیهم اینکه ظاهر و غالب نگرداند بر امت من عدوا دشمنی را از دشمنان دین که پامال سازند و هلاک گردانند ایشان را و غلبه کنند بحدی که اصلا مقاومت آن نتوانند کرد ففعل پس قبول کرد این دعا را نیز و سالته و سوال سوم از درگاه حق تعالی این بود که درخواستم از وی ان لا یلبسهم اینکه خلط نکند و در هم نیامیزد ایشان را شیعا چنانچه گروهها شوند بهواها و رایهای مختلف و فرقه فرقه گردند و هر فرقه تابع امامی شود و بیکدیگر قتال کنند و هرج و مرج و فتنه در میان آید فابی علی پس ابا آورد پروردگار من از قبول این دعا و اجابت آن نکرد و آن ست که اکثر هلاک این امت بقتال بود و لابد درینجا بحکم السیف محاء الذنوب حکمتی و مصلحتی راجع بآن این امت مرحوم خواهد بود و تصحیح این حدیث صحیح ست رواه الحاکم فی المستدرک و احمد و صححه ابن خزیمه و در سند اسب لدیه حدیث گذاردن ضحی

هشت رکعت از حدیث النبی بروایت ابن ماجه آورده ولیکن این زیادتی که مصنف ذکر کرده نیست و آنچه ذکر کرده معلوم میگردد که اجابت جمیع دعوات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین لازم نبوده گفته اند الا آن دعا که از حضرت الٰهی تعالی و تقدس امر شود بدان واجابت آن موعود گردد در حدیث آمده است که پیغمبر را دعائیست مستجاب که مامور میشود بدان در حق امت و مرا نیز امر کردند که دعا کنم برای امت خود و درخواست کنم برای ایشان چیزی از خیرات دنیا و آخرت پس من پوشیدم و نگاهداشتم آنرا برای روز قیامت تا دران روز که شدت و محنت و احتیاج بیشتر ست دعا کنم ایشان را و درخواست نمایم روحی فداک یا رسول الله این چه فضل و کرم ست و خیرخواهی و مصلحت اندیشی فقرا است جزاک الله عنا خیر الجزاء و در سائر ادعیۂ انبیا غیر این دعای معین که مامور شده باشند بدان از درگاه الٰهی خلاف ست نزد بعضی اجابت و منع هر دو محتمل ست و این حدیث حجت ایشان ست و نظر بتحقیق چون صلاح در منع بود در معنی عطا باشد اگرچه بر صورت منع ست وعن عائشة رضی الله عنها و روایت ست از عائشة رضی قالت گفت عائشة اصلی النبی گذارد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صلوة الضحی نماز چاشت را ثم قال پس تر خواند این دعا را اللهم اغفر لی وارحمنی وتب علی انک انت التواب الغفور حتی قالها مائة مرة تا گفت این کلمات را صد بار در خواندن این دعا صد بار بعد از نماز چاشت مسنون و ماثور ست وعن ام ذرة و روایت ست از ام ذرة قالت گفت ام ذره رایت عائشة دیدم عائشة را تصلی الضحی میگذارد نماز ضحی را و تقول و میگفت عائشة ما رایت رسول الله ندیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم تصلی میگذارد این نماز را الا اربع رکعات مگر چهار رکعت وعن جبیر بن مطعم روایت ست از جبیر بن مطعم انه رای که وی دید رسول الله پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یصلی صلوة الضحی میگذارد نماز ضحی را و درین حدیث ذکر عدد نیست و در بعض احادیث دیگر نیز همچنین آمده مقصود بیان گذاردن اصل نماز که خلاف ست دران وعن جابر بن عبد الله و روایت ست از جابر بن عبد الله چنانچه روایت کرده حاکم ان النبی بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صلی الضحی ست رکعات گذارد نماز ضحی را شش رکعت وعن عائشة وام سلمة و روایت ست از عائشة وام سلمة کما رواه الحاکم ایضا قالتا گفتند هر دو کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی میگذارد صلوة الضحی ثنتی عشرة رکعة نماز ضحی را دوازده رکعت گفته اند که اکثر آنچه وارد شده است در نماز ضحی دوازده رکعت ست چنانچه در تهجد و ماثور از بعض سلف استغراق وقت ست بدان بر قدر که گذارده شود و از بعضی صد رکعت فصاعدا نیز مروی ست چنانچه در آثار و اخبار در نظر آمده باشد وعن علی و روایت ست از علی چنانچه احمد و ابو یعلی و طبرانی و نسائی و ابن خزیمه و غیرهم آورده اند و در مواهب گفته که رجال احمد ثقات اند ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کان یصلی صلوة الضحی بود که میگذارد نماز ضحی را لفظ کان نزد بعضی مفید دوام و استمرار بود پس افاده کند که گذاردن نماز ضحی عادت مستمرۂ وی صلی الله علیه وآله وسلم بود اما تحقیق آن ست که مفاد کان نه چنین ست و موارد نقض این قاعده بسیار ست کما لایخفی علی المتتبع وعن علی وعائشة وانس وجابر ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان یصلی الضحی ست رکعات وعن ابی هریرة و روایت ست از ابی هریرة قال گفت اوصانی وصیت نمود و امر کرد مرا این چنین آمده در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و در روایت ترمذی و نسائی وعهد الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ثلثة الحدیث و در روایت مسلم و ابو داود و نسائی مثل این وصیت نسبت با بو الدرداء نیز وارد شده و لفظ وی اوصانی حبیبی ست کذا فی جامع الاصول و در روایت نسائی با بی ذر نیز وقوع یافته است کذا فی فتح الباری خلیلی دوست جانی من که محمد رسول الله است صلی الله علیه وآله وسلم بعضی از محققین گفته اند که خلیل آن

دوست خالص بود که دوستی وی در خلال دل و درون جان در آمده باشد و ازینجاست که بعض مرتبه خلت را عالی تر از محبت دارند و گویند که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم هم حبیب بود و هم خلیل و خلت وی صاف تر از خلت ابراهیم بود علیه السلام و بعضی محبت را اعلی و ارفع از خلت دارند و حبیب آن محب بود که بمقام محبوبیت رسیده باشد و محبت را محبت ازان گویند که در حبة القلب و سویدای او در آمده و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مرا خلیلی جز خدا نباشد فرضا اگر از آدمیان خلیل میگرفتم ابو بکر صدیق را میگرفتم که شایسته آن بود ولی خلیل من جز خدا نبود و برادری اسلام در حق مسلمانان باقی است این نفی در حق خاص رسول است صلی الله علیه و آله و سلم ولیکن است اگر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را خلیل گیرد مانعی نبود کمال رتبه و مقام ایشان این ست که محبت و خلت وی صلی الله علیه و آله و سلم برسند غرض که ابو هریره میگوید که وصیت کرد مرا خلیل من بصیام ثلثة ایام من کل شهر بود و داشتن در سه روز هر ماه هر سه روز که باشد و اکثر برانند که مراد بدان ایام بیض ست تحقیق این در محلش از باب صوم بیاید و در حدیث جامع الاصول آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن را در سفر و حضر ترک نکردی و رکعتی الضحی و وصیت کرد مرا بگزاردن دو رکعت در اول روز و زیاده کرده است احمد فی کل یوم و ابن دقیق العید گفته که ذکر رکعتین اکتفا باقل ست که موجب مزید تاکید ست بدان کذا فی فتح الباری و آن اوتر قبل ان انام و در روایتی نوم علی وتر یعنی وصیت کرد مرا بآنکه نماز وتر گزارم پیش از خواب یعنی وتر در اول شب گزارده بخواب روم چنانچه در فصل قیام لیل گذشت چون ابو هریره بحفظ احادیث نبوی و تکرار آن در اوایل شب مشغول بود و بیدار میبود و قیام لیل بر وی بعد از نوم دشوار بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت تیسیر امر بر وی و اهتمام بشأن علم و افضلیت وی بر عبادت او را این چنین فرمود و شنیدم از بعض فقها که گفت در بعض روایات فقهیه دیدم که گزاردن دو رکعت بعد از وتر در اول شب که موجب ثواب قیام لیل ست طالب علم راست و سند وی این حدیث ابو هریره تواند بود و الله اعلم این چنین گفته اند آیا پوشیده نماند که از ایتار قبل النوم لازم نماید عدم قیام لیل شاید که ایتار قبل النوم احتیاطا باشد از جهت عدم وثوق بقیام بعد ازان قیام کند و وتر را اعاده کند چنانکه بعض گویند یا نکند چنانکه قول مختار ست و قد سبق تحقیقه و چون گمان توان کرد این چنین و حال آنکه عمل ابو بکر صدیق ایتار قبل النوم بود چنانچه گذشت و گویا که ازین جهت بعضی از شراح حدیث اوتر قبل ان انام را عبارت از گزاردن وتر بین النومین دارند فافهم و عن ابی ذر روایت ست از ابی ذر چنانچه مسلم آورده قال گفت ابو ذر قال رسول الله گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یصبح صبح میکند یعنی واجب و ثابت میگردد در هر روز علی کل سلامی بمقابله هر عضوی من احدکم یکی از شما صدقة یعنی طاعتی و عبادتی که شکر نعمت بدن و ترکیب اعضا آن از شا ئد فکل تسبیحة صدقة و کل تحمیدة صدقة و کل تهلیلة صدقة و کل تکبیرة صدقة پس هر تسبیح و هر تحمید و هر تهلیل و هر تکبیر که میگوید صدقه و شکرانه اعضا و بند اعضا گردد و امر بالمعروف صدقة و نهی عن المنکر صدقة و همچنین هر امر بمعروف و هر نهی از منکر که میکند صدقه و شکرانه است و یجزی و کفایت می کند من ذلک از صدقه و شکرانه هر سلامی رکعتان دو رکعت یرکعهما بگزاری تو ای مخاطب من الضحی در وقت ضحی و این بحکم شارع ست چه وجوب شکر بشرع ست نه بعقل چون شارع بکفایت آن حکم کرد ادای این دو رکعت ادای شکر جمیع سلامیات بود و نیز در نماز گزاردن دو رکعت در اول روز تمامه اعضا و مفاصل را دخل بود و تمامه روز در حکم یک وقت ست پس گزاردن دو رکعت در اول روز ادای شکرانه تمام آن روز بود و در حدیث ابی داود از بریده آمده است که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که گفت در آدمی سه صد و شصت مفصل ست لازم بر وی که بهر مفصل

از خود صدقه دہد گفتند یا نبی الله که میتواند که طاقت دارد این را فرمود هر که بصاق افتاده بیند در مسجد و دفن کند آن را و چیزی که ایذا دہد مردم را یکسو نهد از راه صدقه است فاصل است و اگر آن را نیابی رکعتین ضحی کفایت کند ترا و فی مسند الامام احمد و مذکور است در مسند امام احمد عن معاذ بن انس یرفعه که رفع می کند و میرساند معاذ این حدیث را بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم من قعد هر که بنشیند فی مصلاه در جای نماز خود حین ینصرف وقتی که برگردد من صلوة الصبح از نماز بامداد حتی یسبح تا آنکه بگذارد رکعتی الضحی دو رکعت ضحی را لایقول سخن نگوید الا خیر اگر آنچه خیر است و ثوابی بران مترتب است یعنی بذکر حق مشغول باشد و از آنچه منافی اوست ساکت بود و درین اشارت است که سکوت که درینجا اعتبار کرده مراد بدان سکوت از آنچه شر است و لایعنی و الا تکلم بدانچه خیر است حکم ذکر دارد و در ترتب ثواب هر که چنین کند غفر له خطایاه آمرزیده شود مراد از گناہان او و ان کانت اگرچه باشند گناہان او مثل زبد البحر مقدار کف دریا مخفی نماند که قعود در جای نماز شرط کردیعنی اگر برخیزد و بجای دیگر بنشیند این ثواب بدان مترتب نگردد چنانچه ظاہر فحوای کلام است اما اگر برخاستن و در جای دیگر نشستن برای دفع ریا و حفظ حضور بود از باب تکمیل و تتمیم خواہد بود و حکم حکم بحیز دارد و بعض محققین گفته اند که ثواب ذکر و خلوت باقی ست اما شاید که آنچه ثواب مصابرت و جزای مرابطت ست مخصوص بقعود در مصلا باشد والله اعلم و عند الترمذی و ثابت شده است نزد ترمذی عن ابی ہریرة یرفعه در حال که رفع می کند ابو ہریره این حدیث را برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من حافظ هر که محافظت کند و مداومت ورزد علی شفعة الضحی بر دو رکعت ضحی غفرله ذنوبه و ان کانت مثل زبد البحر و عن نعیم ابن ہمار این لفظ را در اکثر کتب و نسخ مصحح بفتح ہا و تشدید میم و براء ضبط و تصحیح کرده اند و بباء موحده بدل میم و بدال مهمله بدل میم و خمار بخای معجمه بدل ہا و ہمام بمیم بدل را و ہماز بالزاء مکان الراء نیز گفته اند و ہمه بر یک صیغه اند و بعضی حمار بکسر حاء مهمله و تخفیف میم خوانده و ترمذی گوید اصح اول ست و ابونعیم بلفظ کنیت نیز و ہم ست در روی قال گفت نعیم ابن ہمار قال رسول الله گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بطریق حکایت از پروردگار تعالی در حدیث قدسی ابن آدم ای فرزند آدم لا تعجزنی عاجز میا تو مرا عبادت کردن من اربع رکعات از گذاردن چهار رکعت فی اول النهار در اول روز اکفک کفایت می کنم ترا از جمیع آفات و شرور و تقصیرات آخره در آخر روز و عند الترمذی و ابن ماجه و غیرہما عن انس یرفعه من صلی الضحی ثنتی عشرة هر که بگذارد نماز ضحی را دوازده رکعت بنی الله له بنا کند خدای تعالی برای وی قصرا فی الجنة کوشکی در بهشت من ذہب از طلا و قال الترمذی ہذا حدیث غریب لا نعرفه الا من ہذا الوجه و عند مسلم عن زید بن ارقم انه رای بدرستی که زید بن ارقم دید قوما قومی را که یصلون الضحی میگذاردند نماز ضحی را فی مسجد قباء در مسجد قبا فقال پس گفت زید بن ارقم اما لقد علموا ان لا یدانستند این قوم ان الصلوة این را که این نماز فی غیر ہذه الساعة افضل در غیر این وقت افضل ست ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال صلوة الاوابین نماز آن کسانی که رجوع و توجه دارند بجناب حق تعالی حین در وقتی ست که ترمض الفصال که گرم شوند و می نشینند شتر بچها از جهت سوختن پاہای شان از سختی گرمی زمین راوی تفسیر این لفظ باین میکند ای تشتد حر النهار سخت میشود گرمی روز فتجد الفصال حر الرمضاء پس می یابند شتر بچها گرمی ریگ نرم و زمین تافته از آفتاب از ین حدیث معلوم گردد که تاخیر ضحی تا گرم شدن روز فاضل تر ست اگر گویند این تا آمر با آنکه گفتی که ضحی یک وقت ست اول و اشراق ست و آخر او چاشت چه بی شک نماز در اول وقت افضل بود و جواب بس گوییم که

افضلیت اول وقت به مذهب کسی که بدان قائل ست در فرائض ست اما اینجا چون آخر وقت محل رکون نفس باستراحت ست عبادت در وی اشق و افضل بود از اول لاسیما که از ادای فرض صبح تا این وقت بذکر و تلاوت مشغول بود و فی الصحیح و آمده است در حدیث صحیح ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صلی الضحی گذارد ضحی را رکعتین دو رکعت فی بیت در خانه عتبان بن مالک نام مردیست از انصار در صحیح بخاری از انس می آرد که وی از گفت انصار بحضرت رسالت آمد و عرض کرد که من نماز با حضرت نمیتوانم گذارد و وی مردی گران و فربه بود پس طعامی ساخت و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بمنزل خود دعوت کرد و حصیری برای وی بگسترانید و بر طرف حصیر آبی پاشید پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران حصیر دو رکعت نماز گذارد و مراد از مرد همین عتبان بن مالک ست و بردن وی حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم بخانه خود نیز از برای تبرک بود تا در موضعی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارد جای نماز خود سازد و پاشیدن آب بر طرف حصیر گفته اند که بجهت نجاستی بود که آن حصیر داشت ولهذا در بعض شروح گفته که اگر نجاست متوهم بود مراد نضح رش ست بمعنی پاشیدن و اگر محقق بود مراد بدان غسل ست چنانچه این هر دو معنی را در جای دیگر در حدیث بول صبی محتمل داشته اند و این وقت ضحی بود پس گذاردن نماز در وقت ضحی ثابت شد و بخاری در آخر حدیث گفته که مردی با انس گفت آیا بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد ضحی را گفت انس ندیدم او را که گذارده این نماز را مگر دران روز پوشیده نماند که اینجا گذاردن نماز در وقت ضحی از جهت این وقت ثابت نمی شود ولیکن چون آن مرد ایشان را بخانه خود برد حصیر گسترانید و درخواست نماز گذاردن کرد تا بآن مکان تبرک جوید و برای خود جای نمازی سازد دو رکعت باین جهت گذارد والله اعلم وعن ابی هریرة یرفعه لا یحافظ محافظت و مداومت نکند علی صلوة الضحی بر نماز ضحی الا اواب مگر مرد که راجع و متوجه است بسوی خدا رواه الحاکم علی شرط مسلم وعنه و نزد حاکم ست عن ابی هریرة یرفعه ان للجنة بابا در ستی که مر بهشت را دریست یقال له که گفته میشود او را باب الضحی فاذا کان یوم القیامة پس چون پیدا شود روز قیامت نادی منادٍ ندا کند منادی که یکی از فرشتگان است این الذین کجااند آن کسانیکه کانوا یداومون مداومت و محافظت میکردند علی صلوة الضحی بر نماز ضحی و چون حاضر آیند آن کسان خطاب کنند بایشان و بگویند هذا بابکم این در مخصوص بشماست فادخلوه پس درآیید آنرا برحمة الله بفضل و رحمت حق اشارت ست بآنکه درآمدن به بهشت بمحض فضل و رحمت حق ست و بنده را وجوبی و استحقاق نیست چنانکه بصریح در حدیث نیز آمده است که لن یدخل احد الجنة الا برحمة الله الحدیث وعن ابن عمر و روایت ست از ابن عمر انه قال که وی گفت لابی ذر مر ابوذر را اوصنی یا عم وصیت کن مرا ای عم بخیر بر عادت عرب ست که در خطاب بزرگتر از خود را بعم ندا کنند و مساوی را باخ یا ابن عم و خرد تر را یا بنی قال گفت ابوذر سألت رسول الله پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم کما سألتنی چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز طلب و سوال وصیت کردم از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در روایت سألتمونی بصیغهٔ خطاب جمع با ابن عمر و حاضران مجلس فقال پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من صلی الضحی کسی که بگذارد ضحی را رکعتین دو رکعت لم یکتب من الغافلین نوشته نشود و شمار کرده نشود آنکس از جملهٔ غافلان چون اقل نماز ضحی دو رکعت ست اینقدر تاثیر کند که اسم غفلت از وی بردارد ومن صلی و کسیکه بگذارد نماز ضحی را اربعا چهار رکعت کتب من العابدین نوشته شود از جملهٔ عابدان چون زیادت کرد در عبادت زیادت درجه یافت که بعابد ملقب شد و داخل ایشان گردید ومن صلی و هر که بگذارد ستا شش رکعت لم یلحقه نرسد آنکس را ذلک الیوم دران روز ذنب هیچ گناهی یعنی نور سنت

وصفای وقت حال وی بحدی نرسد که گناه گرد وی نگردد یا مراد عدم لحوق ضرر گناه باشد یعنی مغفور گردد ومن صلی ثمانیا و هر که بگذارد هشت رکعات کتب من القانتین نوشته می شود از جملهٔ خاشعان و مقربان ومن صلی عشرا بنی الله له بیتا فی الجنة بنا کند حق تعالی برای وی خانه در بهشت درجهٔ اقدس و رحمت خود این حدیث را بیهقی و ابو نعیم و بزار از ابی ذر با اختلاف بعض الفاظ روایت کرده بی ذکر طلب وصیت و طبرانی از ابی الدرداء آورده و در بعض طرق در آخر حدیث آمده که هیچ روزی و هیچ شبی و هیچ ساعتی نیست که پروردگار تعالی را در وی صدقه نیست که منت می نهد بدان بر هر که میخواهد از بندگان خود و هیچ منتی نیست بالاتر از آن که الهام کند این بنده را ذکر خود را وقال وگفت مجاهد که مولای عبد الله ابن السائب المخزومی و از طبقهٔ ثانیه تابعین ست و از فقهای مکه و قرای اوست و از مشاهیر و اعلام آن بلدهٔ معظمه است و ابن عمرؓ در وقت سواری رکاب وی میگرفت و چون سوار میشد جامهٔ وی گرد میکرد و ابو عمرو قاری شاگرد اوست مات سنة مائة وقیل سنة اثنین ومائة صلی رسول الله گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یوما روزی الضحی نماز ضحی را رکعتین دو رکعت ثم بعده گذارد یوما روزی دیگر اربعا چهار رکعت ثم یوما ستا پستر گذارد روزی شش رکعت ثم یوما ثمانیا پستر گذارد روزی هشت رکعت ثم ترک پستر ترک داد گذاردن نماز ضحی را مقصود ازین حدیث اثبات اصل صلوة ضحی ست نه دوام وی و ترک نیز دائمی نخواهد بود و احاطهٔ علم راوی بدان بحسب عادت متعذر ست و سیوطی این حدیث را از ابن جریر آورده که از روایت مجاهد آورده است و در روایت وی آمده ثم ترک یوما وعن ابی امامة و روایت ست از ابی امامهٔ باهلی که از مشاهیر صحابه است یرفعه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من مشی هر که برپای رفت الی صلوة مکتوبة بسوی مسجد برای صلوة مفروضه وهو متطهر و حال آنکه آنکس با طهارت ست و در بعض روایات همچنین آمده که وهو منتظر صلوة اخری یعنی بنماز برود و در قصد و نیت او آن باشد که تا نماز نی دیگر انتظار خواهد برد و تنتظر آن در مسجد خواهد نشست کان له باشد مر آنکس را کاجر الحاج المحرم اجر کسی که قصد حج دارد و احرام برای آن بسته است ومن مشی و هر که برود الی سبحة الضحی یعنی بسوی مسجد برای نماز ضحی کان له باشد مر او را کاجر المعتمر مثل اجر کسی که قصد عمره دارد و یحتمل که مشی بسوی سبحهٔ ضحی کنایت از گذاردن آن باشد یا تقدیر کنند و صلی برین تقدیر معتمر بمعنی فاعل عمره بود فافهم و صلوة نماز گذاردن علی اثر صلوة بر پی نماز دیگر لا لغو بینهما که نیست سخن یاوه میان آن دو نماز کتب نوشته میشود آن نماز بعد از نماز بلکه هر دو نماز فی علیین در مقام عالی که محل کتب ابرار است و مراد بنماز بعد از نماز احتمال دارد که هر دو نماز فرض بود و احتمال دارد که نماز ضحی بود بعد از فرض صبح چنانچه در روایت دیگر از ابی امامه صریح آمده است چنانکه گفت وعن ابی امامة یرفعه من صلی الصبح فی جماعة هر که بگذارد نماز بامداد را در جماعت ثم ثبت فیه پستر صبر کند و نشسته ماند در جای نماز خود مشغول بود بذکر و تلاوت حتی یسبح فیه برای آنکه بگذارد در آنجا سبحة الضحی نماز ضحی را ثم لیصلی پستر بفعل آرد این نیت را و بگذارد نماز ضحی را کان له باشد مر او را کاجر حاج او معتمر مثل اجر شخص حج گذارنده یا عمره بجا آرنده تامة حجته و عمرته که تمام و کامل شده است حج او را حج و عمرهٔ وی وعن ابی هریرة و روایت ست از ابو هریره قال گفت ابو هریره بعث النبی برانگیخت و بفرستاد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جیشا لشکری را بجانبی فاعظموا الغنیمة پس غنیمت عظیم کردند و بسیار آوردند آن لشکر الغنیمة غنیمت را واسرعوا شتاب کردند الکرة کرت را کرت بمعنی اقدام بر حرب حمله بر حمله آوردن و رجوع بظفر و دولت آید و لقب امیر المومنین علی کرار گویند باین معنی ست فقال پس گفت رجل مردی از اصحاب یا رسول الله ما رأینا ندیدیم ما بعثا لشکری را که

آنرا بدعت خواند بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات مشروع ست ولیکن این اظهار و اجتماع
چنانچه در فرائض کنند بدعت ست چه سنت در نوافل و فضیلت آن در پنهان گذاردن و در خانه گذاردن ست چنانچه معلوم ست
و بالجمله از هیچ خبری و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی معنی مخصوص کرده و یست یا مداومت یا اجتماع باشد و روایت
کرده است ابن ابی شیبه از ابن مسعودؓ که وی دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لا بد
بگذارید در درون خانهای خود بگذارید و طائفهٔ دیگر از علما هم بقصد تطبیق و توفیق روایات می گویند که مستحب ست که این را
گاه گاه گذارند و در بعض ایام ترک کنند و این طائفه درین باب استدلال میکنند بحدیث عبد الله بن شقیق که ابن جریر
آورده و عبد الله بن شقیق از مشاهیر تابعین ست و از علیؓ و عثمانؓ و عائشهؓ سماع دارد و مات سنه ثمان و مائة و گفت از
عائشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز چاشت میگذارد گفت عائشهؓ نمیگذارد الا گاهی که از سفر باز آمدی
و آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از سفر اکثر در وقت چاشت بودی و نیز استدلال میکنند بحدیث ابی سعید خدری که ترمذی
و حاکم و ابن جریر آورده اند و گفت ترمذی حدیث حسن غریب گفته کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یصلی
الضحی میگذارد نماز ضحی را حتی نقول تا آنکه میگفتیم لا یدعها ترک نخواهد کرد آنرا و یدعها و بود که ترک میکرد حتی نقول لا یصلیها
تا آنکه میگفتیم نخواهد گزارد آنرا چنانچه عادت شریف در اکثر نوافل بر چنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گذاردن
این نماز نیز چنین بود و عن عکرمة روایت ست از عکرمه چنانچه روایت کرده ابن جریر و عکرمه مولای ابن عباس ست که یکی از فقها
و تابعین مکه بود و اصل وی از بربر ست مات سنه سبع و مائة و قیل سنه اثنین و ثلثین و وی کاتب ابن عباس بود و مشهورست
بروایت حدیث از وی قال گفت عکرمه کان بود ابن عباس یصلیها یوما میگذارد یک روز و یدعها عشرة ایام و ترک
میداد ده روز یعنی نمیخواندش ضمیر با صلوة الضحی نماز چاشت و عن عبد الله بن دینار که مولای عبد الله بن عمر و از فقهای تابعین
مدینه بود مات سنه سبع و عشرین و مائة و روایت میکند عن ابن عمر انه کان مرسی که بود ابن عمر لا یصلی الضحی نمیگذارد ضحی را
الا اذا اتی مسجد قباء چون می آمد مسجد قبا را اصلی میگذارد و کان یأتیه و بود ابن عمر که می آمد مسجد قبا را کل سبت هر روز شنبه و لفظ
مسجد قبا صباح بود شنبه الا آنکه نیز معتاد اهل مدینه مقرر است و در جامع الاصول از حدیث بخاری آورده که نافع از
ابن عمر آورده که وی نمیگذارد از نماز در وقت ضحی مگر در دو روز روزی که قدوم می آورد در مکه را و قدوم او در مکه وقت ضحی بودی طواف
میکرد و بعد پس میگذارد دو رکعت را خلف المقام و روز دیگر که بمسجد قبا آمدی وی می آمد او را هر روز شنبه و چون
در آمدی درین مسجد مکروه میداشتی که بیرون آید از آن الی آنکه نماز بگذارد در وی و میگفت می آمد آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم بزیارت کردن این مسجد را سواره و پیاده و میگفت ابن عمر انی کما من نگرانم چنانکه کرده اند یاران من و نمی گفت منع
نمیکنم من هیچ یکی را که بگذارد نماز در هر ساعت که خواهد از شب و روز الا در وقت طلوع شمس و غروب آن و عن منصور
ابن المعتمر السلمی الکوفی مات سنه ثلثین و مائة قال گفت منصور کانوا بودند سلف از صحابه و تابعین یکرهون که مکروه میداشتند
ان یحافظوا علیها محافظت و مداومت بر صلوة الضحی کالمکتوبة مثل محافظت بر نماز فرض ثم یصلون و میگذاردند آنرا در
بعض ایام و یدعون ترک میکردند در ایام دیگر و طریقه سلف بر اقامت نوافل عبادات خصوصا صلوة و صوم همچنین بود تا
موجب ملالت و مانع از خیرات و مهمات دیگر نگردد و بخلاف جهاد و بنا که در زمان متاخر تعلق و تقید ایشان بران
بیشتر است که بعضی از ایشان که در نسبت علم و معرفت قصوری دارند بسیاری از خیرات را که مهم ترست ترک کنند

وہذا لیس بشیٔ وعن سعید بن جبیر بن ہشام الاسدی الکوفی احد اعلام التابعین حجاج یوسف او را سنہ خمس وتسعین در شعبان کشت واو چہل و دو سالہ بود و وی بوی گفتہ بود کہ تو بعد از قتل من قتلی دیگر نخواہی کرد و حجاج در رمضان ہمین حال و بعضی گویند بعد از وی شش ماہ مرد و گویند کہ بعد از قتل وی بر قتل ہیچکس مسلط نشد و این مؤید روایت اوست چہ صبر و امساک آن ظالم تا شش ماہ از قتل کسی بعید ست آوردہ اند کہ چون حجاج در مقام کشتن وی آمد فرمود اگر تو مرا کشتی دیگر باقی نخواہی ماند و این آخر کشتن تو خواہد بود گفت من چندین کس را کشتم کہ بزرگتر از تو بودہ اند و ہنوز زندہ ام تو چہ باشی فرمود آنہا جماعہ بودند از خود رستہ و از محبت حیات خود گذشتہ و زیستن و مردن برآنہا برابر شدہ و من با خود و با حیات خود تعلقی دارم و از مردن متاذی میشوم ایمانی من ہرگز ترا مبارک نیفتد آخر ہمچنین شد رحمۃ اللہ علیہ وقبرہ بواسط یزار و یتبرک بہ قال گفت سعید بن جبیر انی بد رستی کہ من لا ادع صلوٰۃ الضحی ہر آئینہ ترک میکنم بتکلف نماز چاشت را و انی اشتہیا و حال آنکہ من دوست میدارم کہ بگذارم آنرا مخافۃ از جہت ترس آنکہ انی ارا ہا گمان می برم آنرا حتما علی واجب و لازم بر خود اگرچہ توہم خلق وجوب فرضیت را بعد از زمان مبارک حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شد ولہذا توہم صورت وجوب والتزام مالا یلزم در نفس خود نیز خوش نیامد چہ کمال و اعتدال در رعایت حق ہر چیز ست چنانچہ اوست در واقع وقال گفت مسروق ابن الاجدع ابو عائشہ الہمدانی الکوفی احد الاعلام پیش از وفات حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اسلام آوردہ و صدر اول از صحابہ را از خلفای راشدین وغیرہم دریافتہ و با ابن مسعود اختصاص داشتہ و گویند کہ او را در خردی دزدیدہ بودند از انش نام مسروق کردند عائشہ ام المؤمنین او را بہ تبنی برگرفتہ بود و دختر او را عائشہ نام کردہ و ابو عائشہ کنیت اوست و در حرب خوارج با امیر المؤمنین علی حاضر بود و مات بالکوفہ سنۃ اثنتین او ثلث وستین کنا مسروق می گوید بودیم ما کہ نقرأ میخواندیم قرآن را پیش ابن مسعود فیبقی پس باقی نشستہ میماندیم بر جای خود بعد قیام ابن مسعود بعد از ایستادن بجانب ابن مسعود از مجلس ثم نقوم پس برمی ایستادیم فنصلی پس میگذاردیم ضحی را فبلغ ابن مسعود پس رسید بابن مسعود ذلک قصہ ایستادن و گذاردن ما نماز ضحی را فقال پس گفت ابن مسعود بطریق انکار بر ما لم تحملون چرا تکلیف میکنید عباد اللہ بندگان خدای را ما لم یحملہ اللہ چیزی را کہ تکلیف نکردہ است ایشانرا خدای ان کنتم اگر ہستید شما لا بد البتہ و ناچار فاعلین کنندگان این نماز فقی بیوتکم پس بکنید در خانہای شما این کلام ابن مسعود ناظر ست در آنکہ بدعت گفتن بعض اصحاب این نماز را و انکار کردن وی بر جماعہ کہ میگذاردند در مسجد با جتماع بجہت این خصوصیت بود نہ در اصل این نماز و مثل این اثر روایت ابن ابی شیبہ کہ باسناد صحیح آوردہ است گذشت حاصل سخن آنکہ این طائفہ با این احادیث کہ ناظر ست در فعل و ترک این نماز و عدم اجتماع در مسجد متعلق و متمسک شدہ میگویند بران مداومت نباید کرد بلکہ گاہ گاہی باید گزارد و آن نیز تنہا در خانہ و طائفہ میگویند کہ این نماز گذاردہ میشود بسببی از اسباب کہ حادث گردد مثل قدوم از سفر و حصول فتح و مانند آن و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہم کہ در روز فتح مکہ گذاردہ در بیت ام ہانی بسبب فتح بود و ہر آنرا صلوٰۃ الفتح نام میکنند و مصنف نیز ازین طائفہ است چنانچہ در ما سبق در فصل قیام شب اشارتی بدان کردہ و لہذا این حدیث را با وجود آنکہ بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود و نسائی آنرا روایت کردہ اند در ضمن احادیث کہ برای اثبات نماز ضحی ذکر کردہ نیاوردہ و تمسک این طائفہ بآن ست کہ قاضی عیاض مالکی وغیرہ گفتہ اند کہ حدیث ام ہانی ظاہر نیست در آنکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قصد ضحی کردہ و بنیت این وقت گذاردہ بلکہ قصد ام ہانی خبر داد نست بآنکہ نماز در ین وقت بود بسبب

انوقت بود و بعض گفته اند که این نماز که در بیت ام هانی کرد قضای حزب او بود که در آن شب اهتمام بمهمات فتح ازان شاغل
شد و امام محی الدین نووی این قول را رد کرده با آنکه ابو داود از طریق کریب از ام هانی آورده که صلی سبحة الضحی و مسلم نیز
در کتاب الطهارة از ام هانی آورده که صلی ثمانی رکعات سبحة الضحی و اضافت بضحی دلالت دارد بر سببیت وقت چنانکه صلوة
الظهر والعصر و در مواهب لدنیه میگوید که ابن عبد البر در تمهید از طریق عکرمه بن خالد از ام هانی آورده که گفت گذارد
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هشت رکعت را پس گفتم من چه بود یا رسول الله این نماز فرمود این نماز ضحی بود و ترمذی
میگوید که امام احمد گفت صحیح ترین چیزی که درین باب یعنی در باب نماز ضحی آمده حدیث ام هانی ست و عبد الرحمن بن ابی لیلی
گفته که خبر نداد مرا هیچ کی که دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد نماز ضحی را مگر ام هانی و مصنف می گوید که
صواب آن است که نماز ضحی مستحب ست و سنت نه مکروه است و بدعت و مواظبت بران نیز مستحب ست از جهت وقوع
احادیث که دلالت دارند بر فضیلت محافظت و مداومت چنانکه در مذهب اول که مختار جمهورست مذکور شد و آنکه گویند که مستحب
گذاردن اوست احیانا تا توهم فرضیت نشود جوابش آن ست که خوف توهم فرضیت مرتفع شده چه آن در زمان حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ست و مواظبت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مواظبت نفرمود معلوم شد که فرض نیست حالا اگر ما بران مواظبت نمائیم آن توهم را راه نباشد چنانکه در سائر سنن و نوافل
اگر گویند که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران مواظبت نکرد اتباع در ترک مواظبت بود جوابش آنکه آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خود مواظبت نکرد اما امت را ترغیب و تحریض بر محافظت و مواظبت آن نمود و امر استحباب کرد
وان لاجرم اتباع در مواظبت بود فافهم و نیز صواب آن ست که مشروعیت آن بسببی حادثه مثل قدوم و فتح خاص نیست از
جهت ثبوت دلائل دال بر اطلاق و تصریح ام هانی ببودن او از جهت وقت ضحی چنانکه معلوم شد و در مواهب لدنیه میگوید
که صلوة ضحی افضل تطوعات ست بعد از رواتب نزد شافعیه ولیکن نووی تقدیم کرد صلوة تراویح را بران و در فصلی
آورده بیان رواتب و ضحی و در حاوی تصریح ست به تقدیم تراویح و افضلیت آن از نماز ضحی و بعض گویند که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم مواظبت نمود بران بعد از فتح و بعض گویند که آن واجب بود بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و از خصائص اوست صلی الله علیه وآله وسلم و حدیثی درین باب نیز بیارند و الکل محل النظر انتهی اما اجتماع بران در مساجد خوب
نیست بلکه اولی آن ست که در خانه تنها گذارند و استحباب مواظبت بران بحدی ست که امام مالک روایت کرد از عائشه
که میگفت لو نشر اگر برانگیخته شوند و زنده گردانیده شوند لی برای من ابوای مادر و پدر من ما ترکتها ترک نمی کنم صلوة
الضحی را یعنی این لذت و سرور که از زنده شدن والدین حاصل شود بلذت و سروری که درین نماز یابم هرگز نرسد و چون
از بحث و تحقیق اصل نماز ضحی فارغ شد در بیان عدد آن شروع کرد و گفت بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند اگر چه از دو
تا دوازده ورود یافته اما مختار چهار رکعت ست و احادیث آن مجموع صحیح ست احادیث اعداد دیگر بعض صحیح و بعض ضعیف ابن جریر
میگوید احادیث صلوة ضحی که تصحیح شده اگر چه بحسب ظاهر دران اختلافی ست اما چون تامل کنی مجموع صحیح و متوافق اند و
تضاد و تعارض میان آنها مرفوع و مدفوع و خود ممکن نیست که در واقع نصوص قرآنی و احادیث صحیحه متضاد و متعارض باشند
والا کذب و بطلان یکی از آن لازم آید تعارض که دران میشود جز باعتبار ظاهر نبود کما تقرر فی موضعه و این تضاد و تعارض ممکن ست
که مراد بران اختلاف در ثبوت و نفی و در دوام و ترک احیانا بود و رفع و دفع آن معلوم شد و مخصوص بود باختلاف اعداد

در سیاق کلام مصنف ناظر درین ست چنانکه گفت واختلاف عدد بحسب اختلاف ایام واحوال بود بحسب نشاط وکسل یا اہتمام بمهمات دیگر از بعت گاه دو رکعت گذارد وگاه چهار وگاه شش وگاه هشت وگاه ده وگاه دوازده چنانچه از احادیث مذکوره معلوم شد وچون اختلاف بحسب اختلاف اوقات واحوال بود شخص مخیرست در اختیار هر عددی که خواهد خواه یک عدد معین را اختیار کند وهمیشه مواظبت بران نماید وخواه هر روزی و بر چند گاهی یکی ازان عمل کند در هر دو طریق سعادت اتباع حاصل ست وثانی اقرب وافضل ست چنانچه در نماز شب معلوم گشت وحدیث ابی داود که گذشت دلیل ست برین معنی که شخص مخیرست در اختیار هر عددی که خواهد زیرا که فرمود من صلی الضحی رکعتین لم یکتب من الغافلین ومن صلی اربعا کتب من العابدین الی آخر الحدیث وقد تقدم وبتحقیق گذشت ذکر این حدیث وشک نیست که بوی اصل جواز وتخییر میان این اعداد ثابت می شود اگرچه بعضی از آنها افضل باشند از بعضی چنانکه از سیاق این حدیث نیز ظاهر می شود وبالله التوفیق

فصل در بیان سجدهٔ شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجدهٔ مفرده که خارج صلوة کنند آیا جائز ومسنون ست و عبادت وموجب تقرب بجناب قدس الٰہی ست یا نه نزد بعضی بدعت ست وحرام ولا اصل لها فی الشرع ومنامی حرمت سجده بمین سجدهٔ وتر نزد ایشان ہمین ست وآنکه در احادیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سجده اطالت میفرمود ودعا بسیار میکرد مراد بدان سجدهٔ صلاتیه است چنانچه از سیاق آن احادیث بصریح معلوم میگردد ونزد بعضی جائز ومسنون واز بعض حنفیه نقل کرده اند که جائزست مع الکراہة واستدلال مجوزین بحدیث عائشه است در نماز شب که گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یازده رکعت میگذارد وسلام میداد بعد از هر دو رکعت و وتر میکرد بیک رکعت فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة یعنی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سجده میکرد واز جهت شکر توفیق بدان نماز مقدار آنکه کسی پنجاه آیت بخواند ومن درمن ذلک تعلیلیه است وفا در فیسجد برای تعقیب واین استدلال ضعیف ست ظاہر ومتبادر آن ست که من درمن ذلک از برای تبعیض وفا برای تفصیل اجمال ومراد بسجده معنی جنس بود یعنی در سجدهٔ وتر تطویل کردی باین مقدار کذا قال الطیبی وتفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم ست یکی سجدهٔ سهوست وآن خود در حکم سجدهٔ نمازست دیگر سجدهٔ تلاوت ست ودر اینها خلافی نیست دیگر سجدهٔ مناجات ست بعد از نماز وظاہر از کلام اکثر آن ست که این نیز مکروه است دیگر سجدهٔ شکرست بر حصول نعمت واندفاع بلیت ودرینجا اختلاف ست نزد امام شافعی سنت ست وقول امام احمد وابی یوسف ومحمد نیز ہمین ست واحادیث وآثار درین باب بسیارست چنانکه مذکور گردد ونزد امام ابو حنیفه ومالک سنت نیست بلکه مکروه است وایشان گویند که نعم الٰہی تعالی غیر متناہی ست چه ہر نفس که میزند نعمتی ست متضمن نعم کثیره وورای آن نعمتهاست که در حصر واحصا نیاید وبنده عاجزست از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت واستحباب بود مودی بتکلیف مالایطاق باشد وگویند که مراد بسجود ذکر در باب شکر نعمت در احادیث واقعست نمازست که تعبیر ازان بسجده کرده اند یا منسوخ ست ولیکن آنہا که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید ودر سنت نیز ہمچنین واقع ست نه ہر نعمت وگویند اراده نماز از سجده خلاف ظاہرست وچون از بعض خلفای راشدین بعد از حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم فعل این سجده با ثبوت رسیده قول بنسخ نیز درست نبود ویک قسم دیگرست که آنرا سجدهٔ تحیت گویند ودر بعض روایات فقهیه رخصتی دران واقع شده وگویند که مختار کراہت وحرمت آن ست وبالجمله چون مختار نزد مصنف مسنونیت سجدهٔ شکرست تائید واثبات آن باحادیث وآثار کرد وگفت عادت وطریقهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم

آن بود که چون نعمتی حاصل شد مترتب یا غیر مترتب سجده دستدی یا نعمتی و بلیتی کذلک مندفع گشتی شکر آنرا سجده کردی بدلیل آنکه در
مسند امام احمد و همچنین در سنن ابی داؤد و جامع ترمذی ثابت ست عن ابی بکرة ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان یود اذا اتاه
وقتی که می آمد او را امر خیر و چیزی که خوشحال میساخت او را خر ساجدا افتاد سجده ساجدا در حالی که سجده کننده است مر خدای را
شکر اللہ یعنی جهت شکر کردن مر خدای را تبارک و تعالی و عن انس و روایت ست از انس ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بشر بشارت داده شد و کما حاجة به بر آمدن حاجتی که داشت فخر ساجدا پس افتاد بسجده از روایت ابی بکره عموم دوام این فعل
معلوم شد بمقتضیه لفظ کان علی ما قالوا و بنا بر عبارت اذا اتاه چنانکه اذا قمتم الی الصلوة و از روایت انس خصوص حاجتی
که بدان بشارت داده شد و بر هر تقدیر استحباب آن ثابت شد و بیهقی روایت کرد باسناد صحیح که چون مکتوب امیر المؤمنین علی
از یمن رسید متضمن آنکه قبیله همدان بسکون میم بلد ذاست که از ابا همدان بن فلوح بن سام بن نوح بنا کرد کذا فی القاموس
اسلام آوردند در ساعت حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سجده شکر این نعمت گذارد و دعا کرد مر آن قبیله را و مکرر فرمود
السلام علی همدان السلام علی همدان در مواهب لدنیه می آرد که حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستاد علی بن ابی طالب
را بجانب یمن در شهر رمضان سنه عشر از هجرت و عقد کرد برای وی لوائی و دستار بست بدست مبارک خود بر سر وی واد
حدیث ابی داؤد و احمد و ترمذی آورده که گفت علی فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجانب یمن گفتم یا رسول اللہ
میفرستی مرا بر قومی که در سن و سال بزرگتر از من اند و من خرد سالم و قضا و حکم را نمی برایشان چگونه کنم پس نهاد دست
مبارک خود را بر سینه من و گفت خداوندا ثابت گردان زبان او را و او بدایت کن قلب او را و گفت یا علی چون بنشینند نزد
تو دو کس که بیکدیگر خصومت دارند حکم مکن میان ایشان تا نشنوی سخن از دیگری الی آخر الحدیث پس بیرون آمد علی مرتضی
با سه صد سوار و دعوت کرد ایشان را با سلام و ایشان بجنگ و تیر اندازی پیش آمدند پس بنفس نفیس خود بر ایشان حمله
آورد و بیست کس را از رهای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند و هزیمت خوردند باز دعوت کرد این بار اجابت
کردند و بیعت اسلام بر دست وی نمودند پس در همین سال سالما و غانما بمکه در موسم حج بملازمت شریف مصطفی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم رسید القصه بآخرها و عبد الرحمن بن عوف روایت میکند که چون بشارت ربانی به پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
رسید که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد خدای تعالی بر وی ده صلوة فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی بر وی
ده سلام فرستد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ساعت سجده شکر نعمت این بشارت گذارد و بنهایت سجده طویل کرد
در تاریخ مدینه می آرد که یکی از صحابه بطلب سعادت ملازمت حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمنزل شریف وی آمد
خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلع که جانب غربی مدینه مطهره است برآمده چون این صحابی بآن جانب رفت در فاصله
از آن کوه دید که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسجده رفته ست زمانی طویل بایستاد چون زمان سجود بطول کشید آن
صحابی گمان برد که مگر روح پاک وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بآسمان رفته و از بدن انسلاخی پذیرفته است سینه وی
بترقید و بیطاقت گشت و بی اختیار بگریه در آمد پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سر از سجده بر آورد و بجانب وی دید و گفت
چه شد ترا ای فلان چرا میگریی عرض کرد یا رسول اللہ ترا در سجده دیدم و مدتی بایستادم سر از سجده بر نداشتی گمان بردم که
مگر چیزی واقع شد و روح ترا بر آسمان بردند بی اختیار گریه بر من زور آورد فرمود همین ساعت جبرئیل آمد و خبر رسانید که
پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی و خوشنود نمی سازد ترا ای محمد اینکه هر که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بر وی درود

بفرستم برسیدن این مژده بسجده رفتم و شکرانهٔ این نعمت بگذاردم بدانکه اینجا اشکالی وارد میشود که چرا سجده سوم صورت دارد که درود بر حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم یکبار بود و بر دیگران ده بار یعنی زیاده ازانچه بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست جوابش آنکه درود فرستادن بر حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم حسنه است لاجرم بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بنده بدان مستحق ده درود گردد و حقیقت جواب آنکه صلوة از بنده درخواستن رحمت ست از حق بر جناب رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و بنده باین درخواستن که فعل وست بثواب آن برسید اکنون حق جل و علا رحمت میفرستد بر حبیب خود آنچنانکه میخواهد چندانکه میخواهد یکبار بودن ازکجا لازم آمد یکبار درود فرستادن بنده طلب اوست رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی لائق کبریائی خود و لطفی که بحبیب خود دارد درود میفرستد چندانکه لائق ست و اگر نیز یکبار بود تواند که آن یکبار در رحمت و کیفیت قوی تر از ده بار بلکه صد بار و هزار بار باشد فافهم و در سنن ابی داؤد و مسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص ست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از مکه بمدینه میرفت و چون قریب عزوزا که موضعی ست بین الحرمین رسید از ناقه فرود آمد دست بدعا برداشت و ساعتی دعا کرد و بعد ازان سجده کرد و زمانی طویل در سجده مکث کرد پس برخاست و بار دیگر دست بدعا برداشت و سجده رفت و این دست بدعا برداشتن و سجده کردن سه بار کرد و چون از حقیقت این حال پرسیدند فرمود که دست بدعا برداشتن این بود که امت خود را شفاعت کردم و سر بسجده کردن این بود که حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجدهٔ شکر کردم و سبب تکرار دعا و سجده آن بود که چون سر از سجده برداشتم دیگر بار امت را شفاعت کردم ثلثی دیگر بمن بخشید دوم بار سجدهٔ شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا کردم ثلثی دیگر بمن بخشید سوم بار سجدهٔ شکر گذاردم و این شفاعت یا دعا درخواست شفاعت بود در روز قیامت و قبول آن دران روز و بخشیدن وعدهٔ حق بود باجابت این دعا و قبول شفاعت دران روز یا حقیقت شفاعت و بخشیدن بود بالفعل امروز و در روز قیامت ظهور اثر و نتیجهٔ آن خواهد بود والله اعلم و این شفاعت و بخشیدن برای عدم خلود در نار ست و نیز تعذیب عصاة و وعید ایشان مقید بمشیت اوست تعالی پس اگر همه را بخشد رواست و بعض گفته اند که مراد بآن امن از خسف و مسخ و فنا بهای دنیاست و در مسند امام احمد ثبت ست که دید پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شخصی کوتاه بالای حقیر قرار گرفته نغاشی بضم نون و غین معجمه و یای نسبت و نغاش بی یا نیز آمده بمعنی کوتاه در نهایت کوتاهی ضعیف الحرکة ناقص الخلقة یعنی و میم بدل حمله قبیح الصورة پس بدید سجدهٔ شکر بکرد و گفت اسال الله العافیة و سنت ست که در وقت دیدن مبتلا ببلائی طلب عافیت کنند و بگویند الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به ولیکن گفته اند که اگر مبتلا ببلائی ظاهر مثل مریض و درمانده را ببیند شکر و طلب عافیت پوشیده از وی کند تا باعث ایذا و آزار خاطر وی نگردد و اگر فاسقی و گرفتار معصیتی را مشاهده کند بجهر و علانیه گوید تا وی بشنود و آزار کشد و باعث انزجار و پشیمانی وی گردد و در صحیح آمده است که چون روز بدر سر ابوجهل لعین را آوردند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سجده کرد و در روایتی دیگر آمده است که دو رکعت گذارد و این ناظر در صحت تاویل سجده است به نماز چنانکه امام ابو حنیفه و امام مالک کرده اند و چون مصنف از ذکر احادیث که در باب سجدهٔ شکر وارد شده است فارغ شد خواست که بعض آثار صحابه نیز ذکر کند پس گفت کعب بن مالک چون بشارت توبه حق بوی رسید سجدهٔ شکر کرد کعب بن مالک انصاری خزرجی از کبار صحابه و یکی از شعرای اسلام ست و یکی ازان سه تن ست که تخلف کرده بودند از غزوهٔ تبوک و توبه و رجوع برحمت کردند پروردگار تعالی بر ایشان چنانچه منطوق قرآن مجید ست وعلى الثلاثة الذين خلفوا حتى اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت وضاقت عليهم انفسهم الآية وفات وی سنه خمسین وقیل ثلث و خمسین عمر وی هفتاد و هفت سال بود و قصهٔ توبهٔ او دراز ست و با وجود آن نقل کنیم که از

اما سن قصص ست در باب خود بدانکه زهری روایت میکند از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک که گفت شنیدم از پدر خود که گفت پرسیدم از پدر خود کعب بن مالک بعد از آنکه توبهٔ وی قبول افتاد که قصهٔ تخلف تو از غزوهٔ تبوک چگونه بود گفت تخلف من از این غزوه اتفاقی محض بود و مرا قطعاً در آن قصد و اختیار ظاهر نبود و هیچ عذری نداشتم که بدان تخلف شایستی کرد اسباب جمله مرتب بود و راحلهای نیکو بر پا ایستاده ولیکن هوا بغایت گرم بود و طلب مدینه رسیده و سفری بس دراز پیش آمده و مردم را آرزوی طلبیدن آنها که از سایه بآفتاب روند و من باستظهار آنکه اسباب بود و راحله مهیاست هیچ استعدادی نمیکردم و میگفتم آن روز که برآیند من نیز برآیم و چون برآمدند با خود گفتم که امروز کاری دارم روز دیگر برآیم دو سه روز در همین تردد گذشت تا آنکه لشکر اسلام دور رفت و از من فوت شد و چون کار از دست شد عظیم نگران ماندم و غمگین شدم که این چه شد و هرگاه که از خانه بیرون آمدمی دلتنگی و امانده و ذلیل و شکسته از آنکه اکثر جز اهل نفاق که عذرهای دروغ کرده و ضعفا که ایشان را عذر در داشتن بود در مدینه نمانده بود خجالتی میبردم و در آتش حسرت و اندوه میسوختم که چرا نرفتم تا آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از غزوه با فتح و نصرت باز آمد حیران شدم و گفتم فردا چه عذر گویم و بچه طریق از خشم خدا و رسول خدا بیرون آیم سخنان دروغ در خاطر آمدی که بگویم و خویشاوندان من برین رأی بودند که چنین کن و چنان گوی تا آن روز که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه مطلع آمد آن اندیشهای باطل و سخنان دروغ جمله از خاطر من برفت و گفتم مرا نجات ندهد الا صدق و منافقان سوگندهای دروغ خوردند و عذرهای باطل آوردند و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بظاهر عذر ایشان قبول میکرد و بباطن بخدا میگذاشت پس من رفتم و سلام کردم نگاهی بجانب من کرد خشم آمیخته که از خنده درهم گفت یا کعب چرا تخلف نمودی آخر نه ترا اسباب مهیا بود گفتم یا رسول الله بیشک آنچه بکار می بایست مرا جمله مهیا بود ولیکن نفس مرا غافل گردانید و کسل بر من غالب آمد و مرا در ورطهٔ حرمان و خذلان افگند حکم بر خدا و رسول تا حق سبحانه وتعالی درین باب چه حکم کند خویشاوندان مرا سرزنش کردند که چرا چون دیگران عذری نیاوردی و دروغی نه بربستی گفتم از نزول وحی ترسیدم تا بر دروغ من گواهی ندهد پس از مردم پرسیدم که مثل این واقعه که مرا افتاده است کسی دیگر را هم افتاده است گفتند هلال بن امیه و مرارة بن الربیع را نیز همین واقعه افتاده است آنگاه من خود را بازیافتم و گفتم این هر دو مسلمان صالح اند تا چه شود و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم صحابه را نهی کرد از صحبت داشتن و سخن کردن با ما پس همه از ما اعراض کردند و عالم بر ما تنگ شد پنجاه روز گذشت که احوال برین صفت بود تا از جان خود سیر آمدیم و جهان بر ما تنگ شد و درین پنجاه روز مرارة بن الربیع و هلال بن امیه قطعاً از خانه بیرون نیامدند و با هیچ کس صحبت نداشتند و من دلیری مینمودم و برای نماز بیرون می آمدم و ترسان و لرزان در گوشهٔ مجلس شریف می نشستم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در دیده نگاه محبوبانه بجانب من میکرد و عجز و شکستگی مرا مشاهده میفرمود و چون من بجانب وی نگاهی میکردم تغافل میورزید و اعراض مینمود و اگر گاهی برای کاری بیرون می رفتم هیچ مسلمانی با من سخن نمیکرد و جواب سلام من نمیداد تا روزی طاقتم برسید و دلتنگ شدم و از مدینه بیرون آمدم و ابو قتاده که پسر عم من بود و مرا بغایت دوست داشتی بیرون مدینه باغی داشت و در آن عمارت میکرد نزد وی رفتم و سلام کردم جواب نداد و روی از من بگردانید گفتم یا ابا قتاده تو میدانی که من خدا و رسول خدا را دوست میدارم و در دل من نفاق و شرک نیست چرا با من سخن نگوئی هیچ جواب نداد تا سه کرت همین گفتم این قدر گفت الله و رسوله اعلم پس گریه بر من زور کرد و بسیار گریستم و از مدینه آمدم چون ببازار رسیدم یکی را دیدم که از جانب شام آمده بود و خبر من از مردم می پرسید مردم چون مرا دیدند گفتند این آنکه تو میجست که تو او را طلبی آن قاصد پیش من آمد و نامه بمن داد در حریر پاره پیچیده که از پیش پادشاه غسان بجانب من آورده بود

مضمون نامه آنکه ای کعب بن مالک بدانکه ما شنیده ایم که صاحب تو یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دل بر تو گران کرده است
وترا از پیش خود رانده است و اصحاب او هم بر تو جفا میکنند تو مرد آن نیستی که جائی باشی که بر تو جفا روند و ترا مهجور و مطرود سازند چون
بر مضمون این نامه واقف شوی برخیز و بیا تا نواخت و تیمار داشت ما ببینی چون این نامه برخواندم با خود گفتم این هم از
جمله آن بلاهاست که بر من نازل شده است و ازین بد ترچه بلا خواهد بود که کافری را در من و در دین من طمع افتاده است و مرا
بکفر دعوت میکنند اندوه من زیاده شد آن نامه را بر آتش نهادم و بسوختم و قاصد را از پیش خود براندم و گفتم برو و با بادشاه
خود بگوی که بی عنایتی و بی التفاتی این صاحب نزد من بهتر و خوشتر از صد هزار هزار عنایت و التفات تست شعر گر وصال تو
نباشد بفراق تو خوشم ٭ هم فراق تو مرا به که وصال دگران ٭ پس بخانه رفتم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
کس فرستاده است که از زن اعراض کن گفتم فرموده است که طلاق ده گفت نه بلکه فرموده است که صحبت مدار پس زن را در
خانه پدرش فرستادم و آن هر دو شخص را که هلال بن امیه و مرارة ابن الربیع باشند نیز همچنین فرموده بود که از زنان دور باشند
و در بعض روایات آمده که زنان ایشان را حکم کرده بود که خدمت ایشان نکنند و با ایشان معاشرت ننمایند کعب گفت بدین حال
بودم تا پنجاه روز تمام گذشت شبی بر بام خانه افتاده بودم بغایت دلتنگ و تیره ناگاه دران حال آوازی شنیدم نگاه کردم
یکی را دیدم بر سر تلی ایستاده آواز میداد و میگفت بشارت باد مر ترا ای کعب بن مالک که توبه تو قبول آمد و بعد ازان یاران
من بیاپی برسیدند و آمدند و این بشارت بمن رسانیدند و غلغله در مردم افتاده که توبه مخلفین قبول شد پس روی بخاک
نهادم و سجده شکر بجا آوردم و بخدمت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمدم با مهاجرین و انصار نشسته بود مهاجران مرا
تهنیت کردند و انصار خاموش ماندند پس چون سلام کردم روی مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم همچون ماه
شب چهاردهم افروخته و تابان شده و عادت شریف وی بود که چون خوشی و شادی بوی رسیدی روی مبارک وی تابان
و افروخته گشتی و چنان خندی که همه کس بدانستی و گفت ای کعب بشارت باد ترا به بهترین روزی که بر تو گذشته ازان روز
باز که از مادر بزادی یعنی آنکه هیچ روزی به ازین روز بر تو نگذشته باشد بیا که توبه تو بدرگاه عزت قبول افتاد و لله الحمد والمنة
شعر شکر ایزد که میان من و او صلح فتاد ٭ حوریان رقص کنان دست بشکرانه زدند ٭ و امیر المؤمنین ابو بکر صدیق چون
خبر قتل مسیلمه کذاب لعنة الله علیه که دعوی نبوت کرده و جماعه از اهل یمامه را گمراه ساخته و در وبال ارتداد انداخته بود و فتنه
او مشهور است شنید سجده شکر کرد و امیر المؤمنین علی نیز چون ذوالثدیه که از رؤسای خوارج بود در میان قتلی یعنی کشتگان
بدید سجده شکر کرد ثدیه تصغیر ثدی است بمعنی پستان زن و او را ذوالثدیه ازان گویند که در جانب یک دست وی جزء مانند پستان
که از استخوان بازوی او بر آمده بود و برداشت و موی چند بران روئیده و وی سیاهی بود زشت روی ناقص الید غائر العینین
ناتی الوجنتین مشرف الجبهه محلوق الراس و او را مخدج نیز گویند بجهت نقصان دست و این ذوالثدیه از قوم ذوی
الخویصره است و ذوی الخویصره مردی بود از بنی تمیم در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بود آورده اند
که یکبار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قسمت مالی میکرد این ذوی الخویصره گفت چگونه قسمت میکنی عدل کن و در
روایتی گفت انچه تو میکنی عدل نیست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود وای بر تو اگر من عدل نکنم دیگر که عدل خواهد کرد
صحابه خواستند که وی را بگیرند و بکشند فرمود که بود را اصحاب اند کذا وکما الحدیث و حق همین است و از بعض روایات معلوم میشود
که ذوالثدیه و ذوالخویصره یکی است و فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگذار ویرا که کفایت شر وی دیگران خواهند کرد

جز شما که بدترین مردمان خواهند بود در زمان خود و ما ناکه مراد بشر وی شر مذهب وی و قوم وی ست و مصداق این خبر معلوم
آن بود که امیر المؤمنین علی مرتضی چون از حرب صفین بکوفه رجوع آورد جماعهٔ خوارج از اهل نهروان که بعد از قصهٔ تحکیم از
جماعت اسلام و طاعت امام بر آمده بودند هر چند که ایشان را بسمع و طاعت دعوت کرد و سعی در رفع شبههٔ ایشان نمود
فائده نداشت گفتند الامر لله فرمود این کلمهٔ حق ست که بدان باطل اراده نموده اند یعنی مقصود ایشان نفی طاعت امام و خروج
از دائرهٔ احکام اوست و این باطل ست و امر امام در حقیقت امر الهی تعالی ست و فرمود از حضرت رسالت شنیده ام صلی الله
علیه و آله وسلم که در وقت اختلاف مردم طائفه از جانب مشرق بر آیند که نماز شما به نماز ایشان نرسد و نه صیام شما بصیام
ایشان و نه قرآن و نه جهاد شما بقرآن و جهاد ایشان و در نماز و روزه و صیام و قیامها از همه بیشتر و پیشتر باشند قرآن بخوانند لیکن
از حنجرهای ایشان بالاتر نرود و بمصعد اجابت و قبول نرسد بیرون می آیند از دین چنانچه بیرون می آید تیر از شکار و در روایتی
آمده تیری که هیچ از خون شکار نشانی برو نبود و مگر چیزی بر سر سوفار بعضی از علما گفته اند که این اشارت ست که چیزی از بقیهٔ
ایمان در ایشان باقی ست و کافر نیستند و لهذا چون از علی مرتضی پرسیدند که آیا کافر اند ایشان فرمود من الکفر هربوا گفت
ایشان از ورطهٔ کفر گریخته باین جانب افتاده اند گفتند پس مگر منافقان اند فرمود در شان منافقان این چنین آمده که لا یذکرون
الله قلیلا و ایشان ذکر خدا بسیار کنند ایشان مارقان اند یعنی بر آیندگان از دین و راه راست و اتباع جماعت و اطاعت
امام برحق و فرمود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم شنیده ام که سردار ایشان سیاهی بود چنین و چنان که یک دست
وی مانند پستانی بود و بر وی موی چند رسته و فرمود فرض ست بر مسلمانان قتال ایشان و فرمود اگر بگویم که در قتال کردن
با ایشان و کشتن ایشان چه قدر فضل و ثواب ست دیگر شما هیچ عمل دیگر نکنید و بر همین عمل اعتماد کنید و فرمود قتال کنید
با ایشان و کشته نشود از شما ده کس و زنده نماند از ایشان ده کس و ایشان ده و آن ده هزار کس بودند پس وی بجنگ ایشان
بر آمد و اکثر ایشان را کشت و بعد از کشتن از حال ذو الثدیه مخدج پرسید که چه شد بعد از تفحص بسیار بر کنار نهرے در زیر
کشتگان افتاده بهمان علامت که نشان داده بود یافتند فرمود که پای او را گرفته و کشان کشان کرده پیش مردم بگذارید تا او را ببینند
و عبرت ایشان گردد پس سجدهٔ شکر کرد و یاران او **فصل** در بیان سجدهٔ تلاوت بدانکه در سجدهٔ تلاوت سه جا اختلاف ست
اول در حکم آنکه واجب ست یا سنت مذهب امام ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد آن ست که واجب ست و امام مالک و شافعی و احمد
بر آنند که سنت ست و فعل آن افضل ست از ترک آن و در روایتی از امام احمد واجب ست اگر در نماز بود و در بیرون نماز نه دلیل
ما قول خداوند تعالی ست فما لهم لا یؤمنون و اذا قری علیهم القرآن الآیه که دلالت دارد بر انکار ترک سجده نزد تلاوت قرآن
و مقرون گردانیدن آن بعدم ایمان گویا ترک سجده و عدم ایمان از یک قبیله اند و نیز سجدهٔ جزو نماز ست که اقتصار
کرده شده است بر وی بجهت تخفیف پس فرض بود چنانکه قیام در نماز جنازه و حدیث مسلم از ابی هریره که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم چون بخواند آدمی زاد آیت سجده را و سجده کند شیطان خود را در گوشه بکشد و گریه کند و بگوید وا ویلا آدمی را
امر بسجده کردند پس سجده کرد و مستحق بهشت گشت و او را امر کردند بسجده و ابا آورد و مستوجب دوزخ شد پوشیده نماند که دلالت
این حدیث بر وجوب احتیاج بتاملی دارد و ظاهرا وجهش که از سیاق حدیث مفهوم میگردد آن ست که یعنی اگر آدمی در وقت تلاوت
آیت سجده نکردی وی نیز همچو شیطان مستحق نار گشتی و در شرح ابن الهمام گفته که حاصل آن ست که حکیم چون از غیر حکیم کلامے
نقل کند و معقب نکند آنرا بانکار دلیل ست بر صحت آن کلام نزد حکیم پس این حدیث ظاهر باشد در وجوب و نیز گفته اند که آیات سجده

سه قسم ست قسمی ست که در وی امر صریح به سجود واقع شده و قسمی ست که متضمن ست حکایت استنکاف و استکبار کفره را و لو لا امتثال امر بسجود و قسمی ست که در وی حکایت فعل انبیاست سجده را و بر پی نا امتثال امر و اقتدا با نبیا و مخالفت کفره واجب ست مگر آنکه دلالت کند دلیلی در نوعی معین بر عدم لزوم وجوب لیکن این دلائل ظنیه است پس ثابت شود بوی وجوب نه فرضیت انتهی و از حدیث بخاری و مسلم و ابی داود که در جامع الاصول از ابن عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خواند سوره را که در وی سجده است پس سجده میکرد و سجده میکردیم با او تا آنکه نمی یافت یکی از ما جای را که در وی جبهه تواند نهاد در غیر وقت نماز نیز استیناسی بمقصود توان یافت یعنی ظاهر آن ست که اینهمه مبالغه و ازدحام و اجتماع بی وجود وجوب نتوان یافت و در روایتی از ابی داود آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواند عام الفتح آیت سجده را پس سجده کردند مردم همه سواره و پیاده و سواران سجده بکردند بر دستهای خود و این حکم دارد و این هر دو حدیث را در جامع الاصول در اثبات وجوب سجده تلاوت آورده است و مستند قائلین بعدم وجوب سجده تلاوت حدیث صحیحین ست از زید بن ثابت که گفت خواندم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوره والنجم و سجده نکرد آن حضرت و اگر واجب بودی سجده کردی و زید را بآن امر بسجده فرمودی و جواب آن ست که عدم سجود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد قرات زید بن ثابت دلالت ندارد بر عدم وجوب زیرا که وجوب اینجا علی الفور نیست شاید که بعد از آن در مجلس دیگر کرده باشند و تواند که قرات زید در وقت کراهیت نماز یا عدم طهارت باشد و ان بود که در ان وقت سجده نکرد یا عدم وجوب مخصوص سجده النجم بود و علما را در ان سجده اختلافی هست بهر تقدیر دلیل بر عدم وجوب مطلق سجده تلاوت نگردد و در حدیث عمر بن الخطاب در موطا آمده است که وی خواند روز جمعه سوره نحل را و چون بآیت سجده رسید فرود آمد و سجده کرد و سجده کردند با وی مردم باز روز جمعه آینده هم نیز همین سوره خواند پس مردم متهیی سجده شدند گفت ایها الناس ما بآیت سجده میگذریم هر که سجده کند بر صواب ست و هر که نکند بر وی اثمی نیست پس خود سجده نکرد و مردم را نیز نگذاشت که سجده کنند و در روایت موطا آمده که عمر فرمود که فرض گردانیده نشده است بر ما سجده هر که خواهد بکند و هر که خواهد نکند و این حدیث صریح ست در عدم وجوب مگر آنکه مراد نفی وجوب علی الفور بود کما ذکر فی شرح ابن الهمام اما این تاویل بعید ست در ینجا از لفظ حدیث و جواب صحیح آن ست که گوییم چون احادیث متعارض آمدند احتیاط در قول بوجوب باشد و شبهه در دلیل منافات بوجوب ندارد والله اعلم و قول مصنف که گفت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم سجدات قرآن را ترک نکردی ظاهر در جانب وجوب ست اختلاف ثانی در کیفیت این سجده است و اشارت کرد مصنف ببیان بقول خود چون بآیت سجده رسیدی یعنی آن آیت را بخواندی تکبیر گفتی و سجده کردی چنانچه در حدیث ابی داود از ابن عمر آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میخواند بر ما قرآن و چون بآیت سجده گذشتی تکبیر گفتی و سجده کردی و سجده میکردیم با وی و در حالت سجده گفتی سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره بحوله و قوته و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که می گفت این را در سجود قرآن در شب و گفت ترمذی حدیث حسن صحیح و گاهی بسا بودی که در حالت سجده این دعا خواندی و گفتی اللهم احطط عنی بها وزرا و اکتب لی بها اجرا و اجعلها لی عندک ذخرا و تقبلها منی کما تقبلت من عبدک داود و ترمذی از ابن عباس آورده که مردی بحضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد که در خواب دیدم امشب که در پس درختی نماز می گذاردم چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد و این دعا بخواند و گفت ابن عباس بخواند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آیت سجده را و سجده کرد و بخواند این دعا را که آن مرد خواب بیننده از درخت نقل کرد قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا

الوجوه ونزد حنفیه همان تسبیح که در سجدهٔ صلوتیه مسنون ست کفایت است و میگویند که سجدهٔ صلوة افضل ست از سجدهٔ تلاوت و چون
این تسبیح در نماز آمده است در اینجا نیز کفایت کند و شک نیست که چون در خصوص این سجده دعائی و تسبیحی خاص ماثور بود و بصحت
رسید خواندن آن اولی و افضل خواهد بود و شیخ گوید که بعض گویند که این دعا بخوانند رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی و نزد بعضی سبحان
ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا زیرا که در قرآن مجید این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند و این چنین میگویند

و در این سجده منقول نیست که آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم چون سر از سجده برداشتی نیز تکبیر گفتی یا تشهد خواندی یا سلام
دادی و در مذهب حنفیه بعد از رفع نیز تکبیر گویند و هر دو مندوب ست نه واجب چنانچه در حالت نماز و در هدایه میگوید که مروی از
ابن مسعود همچنین ست و در رسالهٔ ابن ابی زید در مذهب امام مالک گفته که در تکبیر حالت رفع از سجده سعت ست یعنی اگر گوید جائز و اگر
نگوید نیز روا ست و گفته اگر بگوید اصوب ست نزد ما و در مذهب امام احمد نیز هر دو روایت ست نزد بعضی از ایشان در حالت وضع رأس
تکبیر گویند و بس و بعض بقیاس بر سجدهٔ سهو در حالت رفع نیز تکبیر گویند و نزد بعضی از ایشان و نزد شافعی تکبیر احرام نیز گفته
و نزد ما نیست و در عدم تسلیم مالکیه با حنفیه موافق اند و ماثور از اکابر تابعین نیز همچنین ست و نزد امام احمد و امام شافعی در روایت
مشهوره سلام ست نزد بعضی از ایشان یک سلام و نزد بعض دو سلام اما تشهد نزد هیچکس نبود و نزد شافعی چنانچه از شرح حاوی
معلوم شده اختلاف ثالث در کمیت آن که مواضع سجده در قرآن مجید چند ست نزد امام ابو حنیفه چهارده است در آخر اعراف ۱
و رعد ۲ و نحل ۳ و بنی اسرائیل ۴ و مریم ۵ و اولی حج ۶ و فرقان ۷ و نمل ۸ و الم تنزیل ۹ و ص ۱۰ و حم السجده ۱۱ و النجم ۱۲
و اذا السماء انشقت ۱۳ و اقرأ باسم ربک ۱۴ در هدایه میگوید که همچنین مکتوب شده است در مصحف عثمان رض و هو المعتمد و نزد
امام شافعی و همچنین نزد امام احمد در روایت مشهوره از وی نیز چهارده است ولیکن بجای سجدهٔ ص ثانیهٔ حج ست و در
ص سجده نیست و در ... و اختلاف از امام احمد در هر دو جاست پس عدد سجدات نزد وی این روایت پانزده باشد و نزد امام مالک
یازده است در ثانیهٔ حج و النجم و انشقاق و اقرأ باسم ربک نزد وی سجده نبود و در تعدد سجده حج احمد و ابو داؤد و ترمذی
حدیث از عقبه بن عامر روایت کرده اند که گفت گفتم یا رسول الله آیا تفضیل داده شده سورهٔ حج بآنکه در وی دو سجده است
و در روایتی گفتم یا رسول الله آیا دو سجده است در سورهٔ حج فرمود نعم هر که نکند آن دو سجده را گو بخواند آن دو آیت را و حنفیه
گویند که اسناد این حدیث قوی نیست چنانچه ترمذی تصریح کرده بدان و گویند که مراد باولی سجدهٔ تلاوت ست و بثانیه سجدهٔ
صلوة بقرینهٔ اقتران او برکوع و هر جا که ذکر سجده مقرون برکوع آمده مراد بدان سجدهٔ صلوة بود و در بعض شروح هدایه گفته که مراد
آن ست که فضیلت داده شد سورهٔ حج بدو سجده یعنی یکی سجدهٔ تلاوت دیگر سجدهٔ صلوة اما این توجیه منافات دارد بروایت
دیگر که گفت هر که نکند آن دو سجده را گو بخواند آن دو آیت را و در جامع الاصول از موطا آورده که عمر و ابن عمر رض خواندند
سورهٔ حج را و سجده کردند در وی دو سجده و غالباً این اثر نیز نزد حنفیه بصحت نرسیده است و در اینجا حدیث دیگر ست که ابو داؤد
و ابن ماجه از عبد الله بن عمرو بن العاص رض آورده اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خوانانید مرا پانزده سجده در قرآن
در سورهٔ حج از آن دو سجده و این حدیث نیز ضعیف ست و عبد الحق که از اکابر علمای حدیث ست گفته که ابن منین بضم میم
و دو نون که راوی این حدیث ست از عبد الله بن عمرو صالح احتجاج نیست و ابن قطان گفته است که مجهول ست و معلوم نیست
حال وی کذا قال الشیخ ابن الهمام و اما سجدهٔ ص در روایات چنین آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سجده کرد در ص و نزد
امام ابو حنیفه و مالک و احمد در روایتی همین ست و اشهر روایتین از احمد آنست که وی یا ... سجود نبود و بلکه شکر قبول توبهٔ داود علیه السلام ست

و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز بهمین وجه در وی سجده کرده چنانچه احادیث بدان ناطق اند پس بروایت اولی سجده کنند نزد وی در نماز و خارج نماز و بروایت ثانیه سجده کنند خارج نماز و بخاری از عوام ابن حوشب می آرد که گفت پرسیدم مجاهد را از سجده ص مجاهد گفت پرسیدم ابن عباس را از کجا ست که تو سجده میکنی در ص و در روایتی آیا سجده کنم در ص پس خواند ابن عباس این آیت را ومن ذریته داؤد وسلیمان تا فبهداهم اقتده و گفت که پیغمبر شما صلی الله علیه و آله وسلم ماموریست که اقتدا کند بایشان یعنی به پیغمبران سابق پس چون سجده کرد داؤد علیه السلام اقتدا بوی لازم باشد و عکرمه از ابن عباس رض روایت کرد که گفت سجده ص از عزائم سجود نیست و بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که سجده کرد در وی رواه البخاری و الترمذی و ابوداؤد و در روایت نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سجده کرد در ص و فرمود سجده کرد داؤد بجهت توبه خود و سجده میکنیم ما برای شکر قبول توبه وی و ابوداؤد از ابی سعید خدری آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خواند روزی بر منبر سورهٔ ص چون بآیت سجده رسید فرود آمد و سجده کرد و مردم نیز با وی سجده کردند روز دیگر بخواند و مردم مهیای سجده شدند فرمود که این توبه پیغمبری ست یعنی از عزائم سجود قرآن نیست ولیکن چون شما مهیای آن شدند که نمیدید پس از منبر فرود آمد و سجده کرد و سجده کردیم ما با وی و در شرح ابن الهمام میگوید که درین احادیث چیزی که منافی وجوب باشد نیست غایت آنچه درو ست این ست که سبب سجود در حق داؤد و سبب در حق ما بیان کرد و بودن سجده برای شکر منافی وجوب نیست تمامهٔ فرائض و واجبات واجب نیستند مگر از جهت شکر توالی نعم پروردگار تعالی و امام ابوحنیفه در مسند خود از سماک بن حراب از عیاض اشعری از ابی موسی روایت کرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم سجده کرد در ص و امام احمد از بکر بن عبدالله مزنی از ابی سعید آورده که گفت دیدم من در خواب که مینویسم سورهٔ ص چون بآیت سجده رسیدم دیدم دوات و قلم و هرچه حاضر بود که افتاد در سجده پس این قصهٔ خواب را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردم بعد از آن همیشه سجده میکرد در ص پس از ینجا معلوم شد که در آخر الامر سجده درین سورة بمواظبت کشید چنانچه در سورهٔ دیگر بی ترک و استقرار یافت بعد از انکه گاهی عزم نمی کرد بران و ظاهر شد که انچه روایت کرده اند از احادیث بر تقدیر تسلیم دلالت آنها بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود انتهی و اما سورة النجم بخاری و مسلم و ابوداؤد از ابن مسعود آورده اند که گفت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم سورهٔ النجم را و سجده کرد و وی و هر که با وی بود الا پیرمردی از قریش که گرفت سنگریزه چند یا خاک و رسانید بجبههٔ خود و گفت بسنده است مرا همین گفت عبدالله بن مسعود گفت دیدم او را که کافر کشته شد و وی یکی از اشقیای قریش بود که بر دست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کشته شد و بخاری و ترمذی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سجده کرد در سورهٔ النجم و سجده کردند با وی مسلمانان و مشرکان و جن و انس و از ابی هریره نیز این چنین آمده و ترمذی گفت که حدیث ابن عباس حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضی از اهل علم و نزد بعضی در مفصل سجده نیست و قول مالک بن انس همین ست و قول اول اصح ست و قول اکثر از علما نیز همین ست و اما سورهٔ انشقت بخاری و مسلم از ابو سلمه آورده اند که ابو هریره را دید که اذا السماء انشقت خواند و سجده کرد و گفت یا ابا هریره دیدم ترا که سجده کردی گفت اگر نه من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم دیدم که سجده میکرد درین سجده سجده نمیکردم در وی و در روایتی دیگر آمده که ابو هریره گذارد نماز عشا را و خواند در وی اذا السماء انشقت و سجده کرد گفتند این چه بود گفت سجده کردم من در وی خلف ابو القاسم صلی الله علیه و آله وسلم پس بران سجده میکنم تا آن روز که ملاقات کنم او را یعنی تا آخر عمر و همچنین مسلم و ابو داؤد و ترمذی آورده اند که ابو هریره گفت سجده کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در اذا السماء انشقت

واقرأ باسم ربک و در روایت نسائی آمده که سجده کرد ابوبکر و عمر و کسی که بهتر ست از ایشان در اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربک و بالجمله در سجدهٔ ثانی حج و ص والنجم و انشقت و اقرأ اختلافی هست و در ماورای آن اتفاق و صحیح و مختار در آنها نیز الا در ثانیهٔ حج ثبوت سجده است از جهت گفت مصنف و صحیح شد که در الم تنزیل و در ص و در النجم و در اذا السماء انشقت و اقرأ پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سجده کرده و عمرو بن عاص چنانکه در سنن ابوداود آورده گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پانزده سجده در قرآن مرا آموزانید و ازانها سه سجده در مفصل النجم و انشقت و اقرأ و دو سجده در سورهٔ حج پس مجموع پانزده باشد لیکن ثانیهٔ حج نزد حنفیه ثابت نشده چنانکه معلوم شد باقی ماند چهارده و ابوالدرداء گفت انچه ابوداود و ترمذی روایت کرده اند با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سجده کردم در یازده موضع هیچ ازان در مفصل نبود و آن یازده در اعراف بود و در رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج یک سجده و فرقان و نمل و الم سجده و ص و حم سجده این حدیث متمسک امام مالک ست و لیکن صح عن ابی هریرة بروایة الجماعة الا الترمذی انه سجد و فی روایة انا سجدنا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی اقرأ باسم ربک و فی اذا السماء انشقت و چون اسلام ابوهریره متاخر بود در سنه سبع از هجرت در غزوهٔ خیبر علما این حدیث را حجت ساختند و حدیث ابن عباس رض که ابوداود روایت کرده لم یسجد رسول الله سجده نکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فی المفصل منذ تحول ازان باز که گردید و آمد وی صلی الله علیه وآله وسلم الی المدینة از مکه بسوی مدینه اکرم پیش از تحول بمدینه در مکه در والنجم سجده کرده بود و این حدیث ابن عباس که نفی سجده در مفصل میکند منافی و معارض ست قول ابی هریره را که گفت در انشقت و اقرأ در مفصل سجده کردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اما این حدیث را اسقاط کردند ازان جهت که معارض نتواند بود یعنی حدیث ابن عباس ضعیف هست ابن عبدالبر که از مشاهیر علمای حدیث ست گوید که این حدیث منکر ست و عبدالحق که از علمای این طائفه است گفته اسناد وی قوی نیست کذا قال الشمنی و نیز ابوهریره مثبت ست زیرا که وی اثبات سجده میکند در مفصل و او یعنی ابن عباس نافی ست که نفی سجده ازان میکند و خبر مثبت مقدم ست بر خبر نافی چه با مثبت زیادت علم ست که با نافی نیست نافی خبر از عدم اصل میدهد و در حقیقت اظهار عدم اطلاع خود میکند و مثبت الامر حادث اعلام میکند و آگاهی میدهد از اطلاع خود بآن چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده است اگر گویی که شیخ ترجیح حدیث ابی هریره بر حدیث ابن عباس بآن کرد که اسناد حدیث ابن عباس ضعیف دارد و خبر نفی ست و آنکه در اثنای کلام گفت که چون اسلام ابوهریره متاخر بود غرض ازان چیست و حال آنکه جواب بآن تمام ست بدانکه آن اشارت ست بوجهی دیگر برای اسقاط حدیث ابن عباس یعنی چون اسلام ابی هریره متاخر ست انچه وی روایت کند نیز متاخر باشد ازانچه صحابی متقدم الاسلام روایت کند پس ناسخ بود مر آنرا اگر گویی که اگرچه این سخن بعضی از متقدمین گفته اند و لیکن مدخول و مردود ست بلکه بعض محققین از متاخران گفته اند که از تاخر اسلام صحابی تاخر حکم حدیث وی لازم نمی آید و موجب نسخ حدیث سابق نگردد چه تواند که این صحابی متاخر الاسلام حکم سابق را شنیده باشد از صحابی دیگر که متقدم الاسلام ست و از وی روایت کرده جوابش آنکه این بر تقدیری باشد که روایت بحکم سماع کند و ابوهریره در نجا روایت برویت و مشاهدهٔ خود میکند و میگوید سجدنا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی اذا السماء انشقت و اقرأ اذا ماند آنکه ابن عباس میگوید سجده نکرد در مفصل ازان باز که بمدینه آمده یعنی تا آخر عمر حال برین بود بلکه الظاهر آنکه حکم سابق بیان میکند یا علی الاجمال خبر میدهد و معنی نسخ آن بود که این حکم سابق بود و بعد ازان نسخ شد و خبر ابن عباس حکم تایید دارد و حکم مؤید محل نسخ نبود پس معارضه میان حدیث ابن عباس و ابوهریره باقی ماند و حقیقت جواب همان فرق نفی و اثبات بود یا ضعف و قوت اسناد مگر آنکه گویند که از قول ابن عباس منذ تحول الی المدینة تایید حکم لازم نمی آید

فصل در فضیلت روز جمعه و عبادات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

بلکه ابتدای این حکم را بیان کرده و از انتهای آن ساکت ست تأمل والله اعلم

علیه و آله وسلم دران روز مشهور در جمعه ضم جیم و سکون میم و ضم آن سیوطی گوید و فتح میم نیز آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را در جاهلیت عروبه بفتح مهمله و ضم را و بای موحده میخواندند و تسمیه بجمعه بعض گویند ازان جهت ست که اجتماع آفرینش و تمامی آن درین روز ست پیدائش عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند و درین روز مجموع و تمام شد ازین جهت او را جمعه نام کردند و همچنین ذکر کرده ابو حذیفه از ابن عباس و در اسناد او ضعف ست و این خبر دلالت کند بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از خلق سموات و ارض و تعقل آن خالی از اشکال نبوده والله اعلم و بعض گویند ازان جهت ست که پیدائش آدم در وی جمع و تمام شد روایت کرده این قول را احمد و ابن خزیمه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم و احمد از ابی هریره و این قول صحیح ترین اقوال ست و از حدیث ابی هریره که بیاید معلوم شود که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع امور عظام ست در وی که یکی از آنها خلق آدم ست و این انسب ست از تسمیه بجهت خلق آدم و اجتماع اجزای او بهم و نیز گویند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز قوم خود را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد به تعظیم حرم و خبر میداد به برآمدن پیغمبر آخر الزمان و ابن حزم گفته که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع ناس ست در وی برای نماز و این اسم اسلامی ست و در جاهلیت نام او عروبه بوده نه جمعه و تحقیق آن ست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت و هم اهل جاهلیت تغییر دادند آنرا بجمعه چنانچه تغییر دادند سائر نامهای هفته را و نامهای قدیم این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز را در زمان جاهلیت نیز شرفی و امتیازی بود و در دور اسلام بفضائل و خصائص که مذکور گردد امتیازی دیگر یافت

عن ابی هریرة روایت کرد مسلم از ابو هریره قال گفت ابو هریره قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اضل الله عن الجمعة گمراه گردانید خدای تعالی از روز جمعه یعنی راه ننمود بدریافت او و قبول وی و قبول حکم الٰهی تعالی بتعبد در وی من کان قبلنا کسانی را که بودند پیش از ما مراد یهود و نصاری اند که باقی از اهل ملل و کتب سابقه ایشان اند و کان للیهود و ثابت و مقرر شد مر یهود را یوم السبت روز شنبه و للنصاری یوم الاحد و مر نصاری را روز یکشنبه اختلاف کرده اند که مراد بگمراه گردانیدن ایشان از روز جمعه چیست بعض گویند فرض گردانید پروردگار تعالی بر ایشان و امر کرد بعبادت درین روز بعینه و امر کرد با جتماع دران برای عبادت و شکر نعمت پس مخالفت کردند و تمرد ورزیدند و اما آوردوا بمد و اختیار کردند یهود روز شنبه را و تعلل نمودند باینکه این روز انتهای آفرینش ست و نصاری روز یکشنبه را که وقت ابتدای آفرینش ست و اکثر برانند که فرض نگردانید بر ایشان روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج و تعیین آن باجتهاد پس اختیار کردند و تعیین نمودند یهود یوم سبت را و گفتند یوم سبت روز فراغ و قطع عمل ست و خالق تعالی فارغ شد در وی از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید که از اشغال و صنائع اعراض نموده و فارغ شده و ترک همه کارها داده بعبادت وی مشغول باشند و تعیین نمودند و دریافتند نصاری یوم الاحد را زیرا که وی روزی ست که پروردگار تعالی ابتدای آفرینش از وی نمود پس این روز سزاوار ترست بتعظیم و شکر نعمت و ایجاب عبادت و آنچه در حدیث بخاری آمده که هذا یومهم فرض علیهم اگرچه بظاهر بمعنی اول نماید اما او را نیز بر هر دو معنی حمل کرده یعنی فرض کرده شد بر ایشان اصابت و دریافت آن روز و تعیین آن باجتهاد به هر تقدیر روز جمعه نصیب ایشان نشد فجاء الله بنا پس آورد و پیدا کرد الله تعالی ما مسلمانان را فهدانا پس راه نمود ما را لیوم الجمعة باصابت روز جمعه و دریافت آن و توفیق عمل دران این نیز محمول بر هر دو معنی ست یعنی امر کرد این امت را بعبادت درین روز بنص یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة و هدایت نمود و گمراه نکرد ایشان را به ابا و تمرد و تعلل یا راه نمود ایشان را بدریافت

و اصابت این روز بتعیین آن بفکر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق کرد انسان را برای عبادت و چون خلق وی در روز جمعه است
پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و نیز در سائر ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود بدان انسان و در روز جمعه پیدا کرد
ذات او را و شکر بر ذات و نعمت وجود اولی و احری بود از شکر بر نعمتهای خارج از ذات و نیز چون در روز جمعه خلق موجودات
اکمال و اتمام یافت و انسان که منتفع بدان گردد در وی مخلوق شد تعیین وی برای عبادت شکر نعمت انسب و اوفق بود
و شاهد بر آنکه تعیین روز جمعه ازین است باجتهاد بعض حدیث عبد الرزاق را آورده اند که باسناد صحیح از ابن سیرین روایت کرده
و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده که جمعه کردند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و پیش از
نزول قرآن بدان و گفتند که چون یهود را روزی ست که مجتمع میشوند در وی در هر هفته و نصاری را نیز روزی ست مانند آن
ما نیز بگیریم روزی را که مجتمع شویم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذاریم در وی و بجا آریم وظیفهٔ شکر و عبادت پس
یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است برای آن تعیین کردند و بر اسعد بن زراره که از رؤسای انصار بود و پیش از قدوم حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه بشرف اسلام مشرف شده بود آمدند و وی با ایشان نماز گذارد و اجتماع نمود و بعد ازان قرآن
نازل شد که اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة الآیة پس این حدیث دلالت کرد که صحابه روز جمعه را باجتهاد تعیین و اختیار کردند
انتهی و اما اقامت اسعد بن زراره جمعه را پیش از قدوم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه و اجتماع صحابه برای آن صحیح
است و احمد و ابو داود و ابن ماجه از حدیث کعب بن مالک اخراج کرده که اول کسیکه گذارد با ما جمعه را پیش از قدوم رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه اسعد بن زراره بود و اکثر برانند که فرضیت جمعه در مدینه در اوایل قدوم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شد
و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از اقامت سه روز بقبا روز جمعه قصد در آمدن مدینهٔ مطهره کرد و در میان راه نماز جمعه گذارد
برین تقدیر اجتماع صحابه در روز جمعه با اسعد بن زراره اجتهاد صورت اشکالی پیدا نکند و بقول کسی که گویند که فرضیت جمعه در مکه بود
خالی از اشکال نیست شیخ ابن حجر فرماید که دور نیست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمعه را در مکه بوحی دانسته باشد و لیکن بر اقامت
و اجتماع مردم برای آن در مکه قدرت و تمکن نیافته چنانچه نزد دارقطنی حدیثی از ابن عباس نیز درین باب آمده و صحابه از اهل مدینه
آنرا نشنیده و در نیافته و آنرا باجتهاد خود پیدا کرده و اجتماع نموده و ذکر و عبادت و نماز کرده و لازم نیست که تجمیع منصوص [illegible]
که در جمعه وارد است بوده و اینقدر در مقصود کافی ست والله اعلم و کذلک همچنانکه یهود و نصاری تابع و مفضول ما اند در وقت
عبادت که روز جمعه باشد زیرا که جمعه چون مبدأ دور انسان و اول ایام آفرینش اوست متعبد در وی متبوع و فاضل بود
از متعبد در روز دیگر یا مفضول اند در قبول جمعه بعدم ابا از ان در اول و اصابت آن بفکر و اجتهاد و بعض گفته اند روز جمعه اگرچه
مسبوق است بسبب واحد که پیش از وست لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز بتوالی مگر آنکه جمعه سابق بود کذا ذکر السیوطی
فی شرح البخاری و گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که جمعه اول اسبوع است شرعا و دلالت میکند بران تسمیهٔ اسبوع بجمعه چنانچه
تسمیه کنند یهود اسبوع را بسبت و در باب استسقا در حدیث انس تسمیه اسبوع بسبت نیز واقع شده بر اصطلاح یهود بجهت
مجاورت یهود و مجاورت ایشان هم تبع لنا ایشان تابع اند ما را یوم القیامة در روز قیامت در حساب و دخول جنت و رفع درجات
و ثبوت پیوسته است که اینجا اینست را در روز قیامت از بزرگی شان بود و عکس را نبود و ازینجا فضل ایشان لازم آید بر تمامهٔ امم و
تخصیص یهود و نصاری بجهت آنست که باقی از امم سابقه در زمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این دو طائفه بود و نحن الآخرون
و ما مسلمانان متأخر و پسینانیم من اهل الدنیا یعنی در وجود دین و شریعت الاولون مقدم و پیشینانیم بحسب شرف و مرتبه یوم القیامة

در روز قیامت و در دنیا و ایشان السابقون المقضی لهم آنجا عام اسم ما که حکم کرده میشود ایشان را بدخول جنت قبل الخلائق پیش از تمامه خلق و فضائل و کمالات و رفع تکالیف شاقه که در دنیا این امت را حاصل ست چون ظهور نتائج و ثمرات آن در آخرت ست آنرا داخل تقدم اولیت در روز قیامت داشت و از تاخر در دنیا همین وجود شریعت اراده نموده و احتمال دارد که المقضی لهم قبل الخلائق بیان علت اولیت در روز قیامت باشد و آن فضائل و کمالات و رفع تکالیف شاقه را داخل در آخرت از اهل دنیا دارند فافهم و روی عن اوس بن اوس یرفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعه بدرستی که از جمله فاضلترین روزهای شما روز جمعه است ازین حدیث معلوم شد که افاضل ایام بسیار ست مثل روز عرفه و عیدین و امثال آنها و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلاف است علما را در روز جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو افضل ست و بر هر تقدیر جمعه یکی از افاضل ایام ست زیرا که فیه درین روز خلق پیدا کرده شد آدم و فیه و درین روز قبض میرانیده شد آدم و فیه النفخة و درین روز ست نفخه صور که برای بعث و نشور ست و مبدا نشاة ثانیه است و فیه الصعقة و درین ست صعقه مراد بهان نفخه اولی ست که برای موت و هلاک اهل سموات و ارض باشد و صعقه صوتی هائل را گویند که بمیرد انسان از هول وی و قیامت یا دو نفخه است یکی برای اماتت و اهلاک چنانچه فرمود و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض دیگر برای بعث و احیا که ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و جای دیگر فرمود فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون و نفخه دیگر بود که بدان هول و ترس در زمینیان و آسمانیان افتد چنانچه فرمود که و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض پس مجموع سه نفخه باشد و غالبا آنها که دو نفخه گویند این را مقدمه نفخه اولی دارند یا در مبدا نفخه اولی فزع شود و در منتهای او صعق و الله اعلم و بعضی از شراح حدیث گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی ست که واقع میشود در آن روز از امور عظام و این نیز نوعی از فضیلت است و الا در اصل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد و جوابش آنکه فضیلت در قبض آدم تقریب اوست بجوار قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لهذا ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة من الرب الجلیل اماتت را و احیا را از نعم الهی شمرد در قول خود والذی یمیتنی ثم یحیین و چون روز جمعه فضیلت وارد فاکثروا علی پس بسیار فرستید بر من من الصلوة از درود فیه درین روز فان صلوتکم زیرا که بدرستی درود شما معروضة علی عرض کرده میشود بر من همیشه خصوصا درین روز شریف و آن موجب سرور و رضای من ست از شما و کدام فضیلت و نعمت بالاتر از رضای من ست مر شما را و ذکر این در بیان خواص جمعه باید و غالبا درود فرستادن حق تعالی بر مصلی که در حدیث جزای صلوة بر سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده است اثر همین رضای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ست از ایشان و در حقیقت اثر انعکاس اشعه رحمت الهی است از جوهر مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمصلی بجهت حصول محاذات و مقابلت مر او را در وقت صلوة اللهم صل وسلم علیه کما یحب و یرضی و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعرض صلوة بروی خبر داد بجهت عدم اطلاع بر سر حیات وی صلی الله علیه و آله وسلم بعد از موت قالوا گفتند صحابه یا رسول الله و کیف تعرض و چگونه عرض کرده شود صلوتنا علیک درود ما بر تو و قد ارمت و حال آنکه بتحقیق مرده و پوسیده شده باشی تو در قبر یعنی بلیت این تفسیر راوی ست معنی ارمت را که درج کرده در حدیث قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در جواب و دفع وهم ایشان من زنده ام و مرده نیم همانا که بحکم جریان سنت الهی یک ساعت الم موت را چشیدم دیگر روح مرا بمن باز بخشید در بدن من در آورد و این مخصوص بمن نیست بلکه این نسبت تامه انبیا را ثابت ست چنانچه فرمود ان الله بدرستی که خدای عزوجل حرم علی الارض حرام

گردانید بر زمین آن تا کل دانیله نخورد و بوسیده نگرداند اجساد الانبیا بدنهای پیغمبران را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین عدم
اکل ارض اجساد را کنایت ست از حیات والا سلامت بدن در زمین با اعاده روح چه فائده دارد واین مبنی ست بر مسئله حیات
انبیا که بحیات حسی دنیاوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که این حیات معنوی اخروی ست و درین مسئله هیچکس را از
علمای امت خلاف نیست واین تحقیق و تفصیلی دارد که در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در بیان احوال مدینه مطهره
نوشته ایم مذکورست و در کتاب مدارج النبوة فی مراتب الفتوة که در بیان سیر شریف تالیف یافته نیز مندرج ست والله اعلم رواه
روایت کرد این حدیث مذکور را الامام احمد وابن حبان والحاکم وابوداود والنسائی وابن ماجه والدارمی والبیهقی وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خیر یوم بهترین روزی که طلعت فیه الشمس طلوع کرده دروی آفتاب وفی روایة
علیه یوم الجمعة روز جمعه است مقصود از ذکر این صفت تعمیم ایام ست تا هیچ روزی بدر نرود چنانچه در علم عربیت مقرر شده
که ذکر صفتی که از خواص جنس ست مفید تعمیم ست و اشارت بآنکه مقصود مطلق جنس ست و جمیع افراد تا احتمال تخصیص را گنجایش
نبود فیه در روز جمعه خلق پیدا کرده شد آدم یعنی تمام و جمع شد خلقت وی دروی وفیه و در روز جمعه ادخل الجنة در آورده شد
آدم در بهشت وفیه اخرج منها و در وی بیرون آورده شد از بهشت فضیلت و امتیاز بیرون آوردن آدم از بهشت یا از جهت
بودن اوست از امور عظام یا بجهت آنکه سبب وجود انبیا و اولیا متضمن حکمهای لا تعد ولا تحصی ست ولا تقوم الساعة و بر پا
نمی شود قیامت خواه نفخه اولی باشد یا ثانیه الا فی یوم الجمعة مگر در روز جمعه رواه مسلم والترمذی والنسائی وفی صحیح الحاکم و
مذکورست در صحیح حاکم سید الایام یوم الجمعة ظاهر مطلق ایام ست وبعض روز عرفه را از آن تخصیص کنند وفی الموطا امام
مالک روایت کرده در موطا از ابوهریره که گفت بیرون آمدم بجانب طور سینا و ملاقات کردم کعب احبار را و مجلس داشتم با وی
پس تحدیث کرد وی مرا از توریت و تحدیث کردم من او را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود از جمله آنچه تحدیث
کردم من این حدیث که گفتم قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خیر یوم طلعت فیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم بهترین
روزی که طلوع کرد دروی آفتاب روز جمعه است زیرا که در وی پیدا کرده شد آدم وفیه اهبط و در وی فرود آورده
شد آدم بر زمین یا اخراج کرده شد از بهشت وفیه تیب علیه و در وی قبول کرده شد توبه او وفیه مات و درین روز مرد
آدم وفیه تقوم الساعة و درین روز برپا شود قیامت وما من دابة و نیست هیچ جنبنده بر روی زمین الا وهی مگر آن دابه
مسیخة یوم الجمعة استماع کننده و گوش نهنده و مترقب ست در روز جمعه من حین یصبح از هنگام صبح حتی تغرب الشمس تا وقت
غروب آفتاب شفقا از جهت ترسیدن من الساعة از ناگهان آمدن قیامت الا الجن والانس مگر جن وانس گویا که قادر مطلق تعالی
فانا علم میگرداند دواب را بالقیام ساعت و مستشعر میسازد ایشان را باهوال آن و کشف میگرداند آنرا برایشان در روز جمعه برای
حکمتی که او میداند مگر جن وانس که قضیه تکلیف و قاعده ابتلا اقتضای ستر و اخفای غیوب میکند از ایشان و در حقیقت چون
حیوانات دیگر مطلقا که در تدبیر معاش و معاد نگنند و شاغل گرداند ایشان را از دریافت آن عالم ندارند حجاب از پیش حقیقت
ایشان برخاسته است و احوال عالم دیگر مکشوف شده و آدمی بجهت گرفتاری عقل و وهم و اشتغال بتدبیر مبدا و معاد از آن
محجوب و مشغول گشته و جمعی گفته اند برای ساخت و ترتیب دواب مر قیامت را در روز جمعه آن گفته اند که درین روز از عظائم امور و
جلائل شئون چندان بظهور میرسد که نزدیک ست که زمین بدان متزلزل و متمائل گردد و دواب را از مشاهده آن ترسی و رعبی
پیدا میگردد که مگر قیامت قائم خواهد شد و احمد و بیهقی از سعد بن عباده آورده که نیست هیچ ملک مقرب و نه آسمان

و نه زمین و نه کوه و نه دریا مگر که می ترسد در روز جمعه از نیکه برپا شود در وی قیامت و این مبنی ست بر وجود علم و ادراک در جمادات یا مبالغه است یا کنایت ست از شدت و قرب وقوع قیامت درین روز و الله اعلم و یکی از جهات خیریت و فضیلت روز جمعه آن ست که فیه ساعة در روز جمعه ساعتی ست لا یصادفها در نیابد آن ساعت را عبد مسلم بنده مسلمان و هو یصلی و حال آنکه این بنده مسلم نماز میگذارد یسأل الله سوال کند آن بنده شیأ چیزی را از خدای تعالی از امور دنیا و آخرت الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد الله تعالی آن چیز را آن بنده را ابوهریره میگوید قال کعب چون بشنید کعب این حدیث را گفت بطریق استفهام یا اختبار بجهت استنباطی که کرد یا اشتباهی که داشت ذلک فی کل سنة یوم این وقت و ساعت باین صفت که مذکور شده در هر سال روزی ست مراد بیوم درینجا مطلق وقت ست یا روزی ست که این ساعت در وست فقلت پس گفتم بل فی کل جمعة نه این چنین ست که تو گفتی بلکه در هر روز جمعه یا در هر هفته است که در وی این روز بیاید فقرأ التورية پس خواند کعب احبار تورية را فقال پس گفت صدق رسول الله راست گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همچنین ست که خبر داد که آن ساعت در هر جمعه است قال گفت ابوهریرة ثم لقیت عبد الله بن سلام پس تر ملاقات کردم عبد الله ابن سلام را که او نیز از احبار و علمای بنی اسرائیل و اشراف ایشان و از اولاد یوسف علیه السلام بود و در اول قدوم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه بشرف ایمان مشرف شد و از افاضل صحابه گشت فحدثته پس تحدیث کردم عبد الله بن سلام را بمجلسی مع کعب باین مجلس و گفتگو که با کعب احبار گذشته بود فقال پس گفت عبد الله ابن سلام قد علمت تحقیق دانسته ام من از سماع از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم یا بنظر در توریت که آیة ساعة هی کدام ساعت ست آن در روز جمعه قلت گفتم فاخبرنی بها پس چون می دانی تو خبر ده مرا بدان و میوش از من علم را قال گفت عبد الله ابن سلام هی آن ساعت آخر ساعة فی یوم الجمعة آخر ساعتی ست در روز جمعه قلت گفتم کیف چگونه آن ساعت آخر ساعتی در روز جمعه باشد و قد قال و تحقیق گفته است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یصادفها عبد مسلم در نیابد او را بنده مسلمان و هو یصلی و حال آنکه نماز میگذارد یعنی آن ساعت را در وقت نماز تعیین کرده و آخر ساعت بعد از عصر خواهد بود و تلک الساعة و آن ساعت آخر روز جمعه که بعد از عصر ست لا یصلی فیها نماز گذارده نمیشود در وی چه نماز بعد از نماز عصر ممنوع و مکروه است فقال پس گفت عبد الله بن سلام در جواب اشکال ابوهریره و توجیه کلام خود الم یقل آیا نگفته است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من جلس کسیکه بنشیند مجلسا ینتظر الصلوة مجلسی را که انتظار برد در وی نماز را فهو پس آنکس فی صلوة گویا در نماز ست حتی یصلی تا آنکه بگذارد نماز را بعد از آن حقیقة یعنی مراد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نماز گذاردن در قول و هو یصلی حقیقت و تحقیق مراد نیست سخن اینجا بمجاز و تاویل آمده است و روایات در تعیین ساعت جمعه بتفصیل در فصل آینده در بیان خاصیتهای روز جمعه بیاید و ما ناکه عبد الله بن سلام از قرائن مقام یا از استماع از حضرت سید انام علیه الصلوة و السلام معلوم کرده که مراد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین ست چنانکه در روایتی بصریح نیز آمده است نه آنکه من عند نفسه تاویل کرده باشد بمجرد احتمال اگرچه الآن چنان بنظر در آمد که تاویل کرده و صرف از ظاهر نموده همین ست حکم تاویل سلف از صحابه و تابعین آیات و احادیث را و بیان مراد از آن در غالب چه ایشان را که از حاضران اطلاعی بود بر موارد وحی و فهم میکردند مراد و مقصود را بقرائن احوال که دیگران را نیست و در محتملات و مبهمات هر معنی که بفهم ایشان در آمده و هر وجهی که ایشان تعیین کرده اند برهان باید بود و اعتقاد کرد و عمل نمود و این اصلی عظیم ست در ابواب دین خصوصا در معتقدات اسلامیه اگرچه نصوص محتمل نمایند اما چون ایشان این چنین فهمیده و بران حمل کرده اند

سخن ہمان ست فافہم وعند الشافعی فی المسند ونزد شافعی حدیث آمده است در مسند وی کہ اتی جبرئیل النبی آمد جبرئیل پیغمبر را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمرآة بیضاء با آئینہ سفید فیہا نقطة سوداء کہ دران آئینہ نقطہ سیاه بود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وپرسید از جبرئیل ماہذه چہ چیزست این آئینہ سفید ودروی نقطہ سیاه را این چہ رمز واشارت ست فقال پس گفت جبرئیل ہذه الجمعة این آئینہ سفید روشن حقیقت ومثال روز جمعہ است کہ از سائر ایام بصفا ونورانیت مخصوص ومتفاوت وہمچنین ہر چیز را دران عالم مثالی حقیقتی ست چنانکہ حقیقت ومثال ایمان ظلہ ومثال علم لبن ومثال موت کبش ست واین نقطہ سیاه مثال ساعتی ست کہ در روز جمعہ است باعتبار امتیاز وی از سائر اجزای روز وامتیاز سیاہی در سفیدی پیدا تر وظاہر تر بود ولہذا برای کتابت از میان سائر الوان سیاہی را اختیار کرده اند بر سرخی والوان دیگر واین توجیہ در شرح وتاویل حدیث نیک ست ولیکن در حدیث کہ بیاید تصریح ست بآنکہ نقطہ سیاه مثال روز جمعہ است وآن نیز باعتبار امتیاز والفراد او وخوابد بود از سائر اجزای زمان پس واجب ست حمل معنی این حدیث نیز بران اذ الاحادیث یشرح بعضہا بعضا وتوجیہ اول در فہم کاتب حروف درآمده بود بعد از نظر در حدیث آینده رجوعی از ان در ذہن نشستہ وبعد از ان در جامع الجوامع سیوطی نظر کرده ودریافتہ کہ حدیثی درین معنی از ابن ابی شیبہ بروایت انس آورده کہ از وی ظاہر میشود کہ آئینہ مثال روز جمعہ است ونکتہ سودا مثال ساعت ولفظش این ست اتانی جبرئیل وفی یده کالمرآة البیضاء فیہا کالنکتة السوداء فقلت یا جبرئیل ماہذه وقال ہذه الجمعة وبعد از بیان آن می آرد فقلت یا جبرئیل ماہذه النکتة فیہا قال ہی الساعة الحدیث واللہ اعلم وجاء فی بعض طرق الحدیث عرضت علی الایام فعرض علی یوم الجمعة فاذا ہی کمرآة بیضاء واذا فی وسطہا نکتة سوداء فقیل ماہذه قیل الساعة فقد بر فضلت بہا وامتک تفضیل داده شد تو ومخصوص گردانیده شده تو وامت تو بجمعہ واجتماع برای عبادت دران والناس لکم فیہا تبع ومردم مر شما را دران جمعہ تابع ومفضول اند الیہود والنصاری آن مردم کہ اند یہود ونصاری ولکم فیہا خیر ومر شما را در جمعہ نیکی بسیارست از ثواب کل وفضل ورحمت الٰہی واستجابت دعا وفیہا وفیہا ودر جمعہ ساعة ساعتی وزمانیست کہ لا یوافقہا موافق نشود ودر نیابد آن ساعت را مومن مسلمانی کہ بخواند دعا کند خدای تعالی را بخیر بہ نیکی در دنیا وآخرت الا استجیب لہ مگر آنکہ قبول کرده شود دعا برای وی وہو وگفت جبرئیل نام روز جمعہ عندنا یوم المزید نزد ما یوم المزید ست فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا جبرئیل وما یوم المزید چیست وجہ تسمیہ جمعہ بیوم المزید فقال پس گفت جبرئیل در وجہ تسمیہ الجمعہ بیوم المزید ان ربک بدرستیکہ پروردگار تو اتخذ گرفت وپیدا کرد فی الفردوس در فردوس کہ اعلی درجات جنت ست در حدیث صحیح آمده است کہ در بہشت صد درجہ ست مابین ہر دو درجہ مثل مابین زمین وآسمان است وفردوس بالاترین بہشتہاست از روی درجہ وچون بہشت طلبید از خدا فردوس طلبید وپیدا کرده است حق تعالی در فردوس وادیا افیح وادی کشاده وافیہ کہ دران وادی کثیب توده وریگ ست من مسک از مشک فاذا کان یوم الجمعة پس چون باشد روز جمعہ دران عالم انزل اللہ فرستد خدای تعالی ماشاء آنقدر کہ میخواہد من ملائکة از فرشتگان خود وحولہ ودر گرد آن وادی منابر من نور منبرہاست از نور علیہا بران منبرہا مقاعد النبیین جایہای نشست پیغمبرانست صلوٰة اللہ وسلامہ علیہم وحففت وگرد کرده شده است تلک المنابر آن منبرہای نور بمنبرہای دیگر من ذہب از طلا مکللة آراستہ شده است این منابر از طلا بالیاقوت والزبرجد علیہا الشہداء والصدیقون برین منابر شہداء اند کہ بذل ارواح واموال در راه خدا کرده اند وصدیقان یعنی مومنان کامل کہ بتیغ ریاضت ومجاہده قمع وقلع آثار نفس کرده بمراتب علیہ صدق ومعرفت رسیده تلو مرتبہ نبوت شده اند فجلسوا

پس می نشینند شهدا و صدیقان من ورائهم پس انبیا علی تلک الکثیب بران تلهای مشک فیقول الله پس میگوید خدای عز و جل برای
اظهار منت و توطیه مزید رحمت انا ربکم من پروردگار شما ام که تربیت کرده ام شما را بانواع فضل و نعمت و قد صدقتکم وعدی تحقیق
راست کردم با شما وعده خود را و دادم آنچه وعده کرده بودم با شما و در آوردم تان را در بهشت برین فاسئلونی پس سوال کنید از من
هرچه خواهید اعطکم بدهم شما را فیقولون پس بگویند ایشان ربنا ای پروردگار ما نسألک سوال میکنیم ترا رضوانک رضای ترا که بهترین مطالب
و مقامات و نعم ست فیقول پس بگوید پروردگار تعالی قد رضیت عنکم بتحقیق راضی شدم از شما و لکم و مر شما راست ما تمنیتم هرچه آرزو کنید شما
و لدی المزید و نزد من ست زیادت در هر چیز چه نعمتهای حق و درجات فضل و رحمت وی بی نهایت و بی اندازه است اول که در بهشت
شان در آورد و ابواب نعمت بر روی ایشان بگشاد رضای وی را طلبیدند که مبادا اعطای این نعم بی رضا باشد چه هر نعمت که
همراه اگر مقرون برضای وی نباشد در معنی نقمت ست اصل رضای مولی ست تعالی و چون مقرر شد که راضی ست بعد از آن
هر نعمت که افاضه کند مبارک ست فهم پس اهل بهشت یحبون الجمعة دوست دارند روز جمعه را لما یعطیهم از جهت آنکه میدهد فیه
درین روز ربهم من الخیر پروردگار ایشان از نیکی و مخصوص میگرداند در وی باین چنین فضل و کرامت و این حالت در هر روز
جمعه بود زیرا که چون ایشان دوست دارند جمعه را که در وی باین نعمت مخصوص شده اند لابد آرزو دارند که در هر جمعه همچنین
شود و گفت پروردگار تعالی که هرچه آرزو کنید بدهم ازینجا لازم آید که تا ابد همچنین رود فسبحان من لا احصاء لنعمائه و
لا انتهاء لآلائه سبحانه و هو الیوم الذی و آن روز جمعه روزی ست که استوی فیه ربک علی العرش برآمد در وی پروردگار تو
تبارک و تعالی بر عرش یعنی چون خلق سموات و ارض تمام شد پروردگار سبحانه بر عرش برآمد و اجرای احکام و اوامر بر خلق کرد
چنانچه پادشاهان بعد از ترتیب مهام دولت و تشیید ارکان سلطنت بر تخت بنشینند و بر رعایا حکم رانند این ظاهر معنی کلام ست
و مراد نیست چه وی سبحانه از مکان و نشستن منزه است و حقیقت مراد و خلاصه معنی ترکیب آن ست که وی تعالی پادشاه است بر
همه غالب و حاکم و آمر ست و معنی مفردات اصلا منظور نیست عرب چون خواهند کسی را وصف بملک و سلطنت کنند گویند وی
بر تخت نشست اگرچه وی را تختی نبود و نشستی بران نه این عبارت مرکب تمثیل و تصویر معنی ملک و سلطنت ست و همچنین اگر خواهند
کسی را بجود وصف کنند گویند یداه مبسوطتان دو دست وی فراخ ست اگرچه وی را دست نبود در اصل خلقت یا بریده شده باشد
و گویند بند شمشیر وی دراز ست و کنایت از درازی قامت وی دارند هرچند او را شمشیری نبود و بند شمشیر نه قرآن نازل بزبان
عرب ست و بروش عرب در بیان معنی این چنین ست و فیه خلق آدم و فیه تقوم الساعة و در روز جمعه پیدا کرده شده آدم و
در وی برپا میشود قیامت این حدیث را امام شافعی در مسند خود روایت کرده است و ابو بکر بن ابی داود طرق آن را جمع
کرده و با سانید متنوع از صحیح و حسن وغیره با تلف متعدد روایت کرده و فی الجمله بهر طریق که باشد حدیثی عظیم الشان ست صحیح و مشتمل
ست بر فوائد شریفه علمی و عملی و بشارات عظیمه مر مؤمنان و نماز جمعه حاضر شوندگان را و بر کشف حقائق بسیار از تمثیل جمعه و ساعت
وی بآئینه موصوفه و تسمیه وی بیوم المزید و کشف مراتب و درجات اهل بهشت و تمثیل آنها بمنابر از نور و ذهب و استوای پروردگار
تعالی و تقدس بر عرش و خلق آدم و قیام ساعت در روز جمعه و از ابو هریره مروی ست که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
پرسیدند که روز جمعه یعنی این روز مخصوص را که جمعه میگویند سبب تسمیه بجمعه چیست فرمود لان فیها زیرا که در جمعه مجتمع شده
عظائم امور و جمع بالمل شیون که اصل مبدا و معاد اند یکی آنکه درین روز طبعت ساخته شد طینة ابیک آدم خلقت پدر تو یعنی
مخاطب که آدم ست یعنی تسویه کرده شد بر صورت مخصوصه و شکل مبدع و طبی از جمیع طینت آدم جعل و صلصال فخار داشته ا

الطین المطبوخ بالنار وفیها الصعقة والبعثة وفیها البطشة بطش در لغت اخذ بقوت وعنف ومراد ببطشه در حدیث روز قیامت
دارند چنانکه حق سبحانه فرمود نبطش البطشة الکبری وذکر آن بعد از صعقه وبعثه برای تاکید گویند واگر اخذ وبطش الهی بندگان را بعد
از بعث وحشر در روز جزا مراد دارند نیز دور نیست وبعض گفته اند که مراد بدان اخذ مشرکان قریش ست روز بدر وفی آخر ثلث ساعات
منها ساعة ودر سه ساعت اخیر این روز ساعتی ووقتی ست که من دعا الله فیها استجیب له هر که هر چه خواهد از خدا ودعا کند دران ساعت
قبول کرده شود ودعای وی آن دعا رواه الامام احمد اگر گفته شود که مراد از قبل بود وفی آخر ثلث ساعات منها ساعة چیست وچه گفت
در آخر او ساعتی ست چه ساعتی که در آخر سه ساعت از وی باشد همان ساعت اخیر خواهد بود جواب آنکه مراد آن ست که آن ساعت
عین سه ساعت اخیر ست وکلمه فی که درینجا واقع شده است آنرا تجریدیه گویند چنانکه اشارت بظرفی کنند که از آهن ساخته شده است
وگویند که درین ظرف ده مثقال آهن ست وحال آنکه آن ظرف عین ده مثقال آهن ست چه وی ساخته شده است از آهن کذا قال
الطیبی فافهم ودر کتاب صفت بهشت تصنیف ابی بکر بن ابی الدنیا مرویست باسناد ثابت از روایت حذیفه که پیغمبر صلی الله علیه وآله و
سلم فرمود اتانی آمد مرا جبرئیل وفی کفه مرآة ودر دست وی آئینه بود کاحسن المرایا مانند بهترین آئینه ها وروشن ترین آنها واذا
فی وسطها وناگاه در میان آئینه لمعة سوداء لمعه در اصل موضعی از بدن که بدان آب نرسیده در وضوء وغسل وتلمیع در اسپ آنرا گویند که در
جسد وی جزوی باشد مخالف رنگ تمام جسد ومراد درینجا نقطه سیاه است که دران آئینه بود چنانچه از حدیث سابق معلوم شد حضرت
پیغمبر میفرماید صلی الله علیه وآله وسلم فقلت پس گفتم من یا جبرئیل وما هذه اللمعة التی اری فیها چیست این لمعه که می بینم درین
آئینه قال گفت جبرئیل هذه الجمعة این لمعه حقیقت ومثال جمعه است چنانچه ظاهر حدیث ست یا مراد آن ست که چیست
این آئینه با این لمعه چنانچه در حدیث سابق بیان کردیم واز حدیث ابن ابی شیبه تائید آن آوردیم یا رسول الله میگوید
صلی الله علیه وآله وسلم قلت گفتم وما الجمعة چیست وچه صفت دارد قال گفت جبرئیل یوم من ایام ربک عظیم جمعه روزیست
معین ست ازین روزهای که پروردگار تعالی وتقدس پیدا کرد ووی عظیم ست این روز وسا خبرک وسر انجام ست که خبر دهم
ترا ای محمد بشرفه وفضله فی الدنیا بشرف وفضل این روز در دنیا شرف شئ باعتبار ذات بود وفضل نسبت بغیر وما یرجی فیه لاهله
وخبر دهم بانچه امید داشته میشود از ثواب وبرکت درین روز مر اهل این روز را که در وی بطاعت وعبادت مشغول باشند وباسمه
فی الآخرة وخبر دهم بشرف وفضل وی وبنام وی که در آخرت دارد ازینجا معلوم شود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صفات
جمعه را وشرف وفضل ورا در دنیا وآخرت بوحی دریافت اگرچه این روز را که یکی از روزهای هفته است میدانست اما این
صفات ونام اورا که در آخرت دارد از زبان جبرئیل شنید واین منافات ندارد بانچه گذشت که صحابه در مدینه باجتهاد و
قیاس بر سبت واحد یهود ونصاری وعبادت ایشان در وی این روز را برای اجتماع ذکر وعبادت تعیین نمودند این قبل
دریافتند اما خصوصیت این صفات وحقائق که درین حدیث مذکور ست کجا بود اکنون جبرئیل شرف وفضل این روز در دنیا
بیان میکند ومیگوید فاما شرفه وفضله فی الدنیا فان الله عز وجل جمع فیه امر الخلق پس بدرستی که پروردگار تعالی جمع کرده
درین روز وتمام ساخت کار وبار آفرینش را از خلق سموات وارض وآدم واما ما یرجی فیه لاهله واما بیان آنچه امید داشته میشود
از خیر وثواب مر اهل جمعه را فان فیه ساعة پس بدرستی این ست که درین روز ساعتی ست که لا یوافقها در نیابد وموافق نیفتد او را عبد مسلم
او امة مسلمة مرد مسلمان یا زن مسلمه که بنده غلام بود یا کنیز حضرت پروردگار اند یسال الله فیها خیرا بخواهد آن عبد یا امه از خدای
تعالی دران ساعت نیکی را الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن عبد وامه را آن نیکی واما شرفه وفضله فی الآخرة

واسمه واما شرف وفضائل این روز در آخرت ونام وی که در آخرت دارد وبیانش این ست که فان الله تبارک وتعالی اذا صیر
اهل الجنة الی الجنة واهل النار الی النار چون پروردگار تعالی بگرداند وبفرستد اهل بهشت را بسوی بهشت واهل دوزخ را
بدوزخ جرت علیهم هذه الایام وهذه اللیالی میرود ومیگذرد بر ایشان زمان ومنقسم ومتعین ست زمان بهمین نوع قسمت و
اجزا ونامهای آن شب وروز وهمین نامهای شب وروز هفته دنیاست وباوجود آن لیس فیها لیل ولا نهار نیست در بهشت
شب وروز متعارف این عالم که بسبب طلوع وغروب آفتاب بود ودر روایات آمده است که مثل کافور چیزی بیارد وعلامت
روز این بود ومشک بریزد ونشان شب این باشد یا پرده فرو هلند شب شود وبردارند روز پیدا آید والله اعلم انشاء الله تعالی
حقیقت حال فردا بمانجا معلوم گردد که چیست وچگونه است فاعلم الله عز وجل مقدار ذلک وساعاته چون روز وشب متعارف
در انجا نبود وداناید حق تعالی در تعیین روز وشب وساعات آن عالم مقدار آنرا چنانچه در روزهای این عالم وساعات اوست فاذا
کان یوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه حین یخرج اهل الجمعة هنگامیکه بیرون می آیند در دنیا اهل جمعه برای نماز جمعه اشارت
است بآنکه این فضیلت ونعمت که مذکور گردد نتیجه وثواب نماز جمعه است که در دنیا میکردند نادی اهل الجنة ندا میکند پروردگار تعالی
وتقدس بهشتیان را ندا دهنده ونداکننده باین طریق وباین عبارت یا اهل الجنة ای بهشتیان اخرجوا الی واد المزید برآئید بسوی
مقامیکه نام وی وادی مزید ست ودر بعضی وادی المزید بغیر یا وادی المزید لا یعلم سعته طوله وعرضه الا الله وادی مزید وادی ست
که نمیداند فراخی ودرازی وپهنائی وی را مگر خدای عز وجل فیه کثبان المسک در آن وادی تلهای ریگ ست از مشک رؤسها
فی السماء سرهای آن تلها از غایت بلندی بآسمان رسیده واین کنایت ست از بلندی آن تلها قال گفت جبرئیل فیخرج غلمان
الانبیاء پس بیرون آرند غلمان جنت که خادمان پیغمبران اند بمنابر من نور منبرهای نور را ویخرج غلمان المؤمنین ویبرون
آرند خادمان مومنان بکراسی من یاقوت کرسیها را از یاقوت فاذا وضعت پس چون نهاده شود آن منبرها وکرسیها لهم برای
پیغمبران ومؤمنان واخذ القوم مجالسهم وبگیرند قوم یعنی انبیا ومؤمنان جاهای نشست خود را بر منابر وکراسی بعث
الله بفرستد خدای تعالی علیهم بر ایشان ریحا بادی را که تدعی المثیرة خوانده میشود آن باد باسم مثیرة بمعنی برانگیزنده از آن
جهت که تیزی میکند برانگیزد آن باد ذلک المسک آن مشک را که مثل تل ریگ ایستاده وسر بآسمان کشیده است وتدخله و
می درآرد آن مشک را من تحت ثیابهم از زیر جامهای ایشان وتخرجه ومی برآرد مشک را فی وجوههم در رویهای ایشان
واشعارهم ودر مویهای ایشان تلک الریح آن باد اعلم داناترست بانکه کیف تصنع چه کار کند بذلک المسک بآن مشک و
چگونه بکار برد آن را من امراة احدکم از زن یکی از شما لو دفع الیها اگر سپرده شدی بآن امراة وحواله کرده شدی بوی کل طیب
علی وجه الارض هر خوشبوی که بر روی زمین ست یعنی چنانکه هر خوشبوی بیحد وبیشمار بزن خود سپرده وآن زن داناست
بآنکه چگونه باید آن خوشبوی را بکار برد واستعمال کند آن باد داناترست از آن زن در افشاندن آن مشک برین قوم و
فرستادن آن بجانب ایشان یعنی حق سبحانه وتعالی فیوض وبرکات خود را که تلهای مشک مثال آنهاست بر آن وجه
که میخواهد فضل ورحمت وحکمت وی اقتضا میکند میفرستد واین باد محکوم ومامورست درین کار قال گفت جبرئیل واحتمال
دارد که ضمیر راجع برسول بود یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حکایة عن جبرئیل ثم یوحی الله پس وحی میکند خدا
تبارک وتعالی الی حملة عرشه بسوی فرشتگان که بردارنده عرش وی اند وآن هشت فرشته اند عظیم آبو الشیخ در کتاب
العظمة می آرد که مسافت از گوش تا بدوش ایشان هفتصد ساله راه ست پس پروردگار تعالی شانه حکم می کند

بانبها مشعوره بنهید عرش را بین اظهرهم میان پشتهای ایشان یعنی میان ایشان ولفظ اظهر را مقحم وزائد میگویند چون
هرجا که آدمیان مجتمع باشند ودرهم نشینند پشتها بجانب یکدیگر دارند اقحام این لفظ درعبارت عادت شده است وگاه
ظهرانیهم بلفظ تثنیه نیز گویند ونهادن عرش میان ایشان نیز تمثیل وکنایت ست از ظهور جناب عزت وسطوت الهی وحضور او
دربارگاه سلطنت چنانکه بادشاه بهو کلان خود حکم کند که تخت بنهید تابران برآیم وحکم رانم وباخلق خطاب کنم بهمین طریق وقیاس
ولله المثل الاعلی عرش که برمثال تخت بادشاهی ست بنهند وحضرت رب العزت جل شانه بران برآید وبه بندگان خود خطاب
کند فیکون لیس بینا شد اول مایسمعون منه اول کلامی که بشنوند بندگان از درگاه عزت این کلام باشد که ای یا عبادی
بجانب من بیائید ورجوع نمائید ای بندگان من الذین اطاعونی بالغیب آن کسانیکه اطاعت کرده اند مرا در غیب ولم
یرونی وندیده اند مرا وصدقوا برسلی وایمان آورده اند به پیغمبران من وتصدیق کرده اند ایشان را واتبعوا امری و
متابعت وفرمانبرداری کرده اند امر مرا این تلطف ومهربانی واظهار لطف وکرم ست بایشان پیش از خطاب مقدمه وتوطیه
است برآنکه حکمی که خواهد فرمود وخطابی که خواهد کرد درغایت فضل واحسان خواهد بود تا بدل وجان بنسبت ذوق وسرور
متوجه آن خطاب شوند پس میفرماید سلونی سوال کنید وبطلبید هرچه خواهید فهذا یوم المزید پس امروز روز مزید کرم وانعام
است فیجتمعون پس مجتمع ومتفق میشوند بندگان همه علی کلمة واحدة برین یک سخن که رضینا عنک راضی وخورسند شدیم
ما از توای وهاب کریم وای رحمان دنیا وآخرت فارض عنا پس راضی شو تو از ما که اصل مبتغی ومقصود ما رضای تست
فیرجع الله الیهم پس رجوع میکند خدای تعالی بسوی ایشان ومکرر کلام میکند با ایشان وتاکید وتقریر مدعا ومبتغای ایشان
کرده میگوید یا اهل الجنة ای اینکه بهشتیان ظاهرست که من راضیم از شما انی لولم ارض عنکم که من اگر راضی نبودم از شما لم
اسکنکم داری ساکن نمیگردانیدم شما را در سرای خود که بهشت ست فسلونی پس چون مشاهده کردید آثار وامارات کرم مرا
سوال کنید از من هرچه خواهید فهذا یوم المزید پس این روز مزید ست فیجتمعون علی کلمة واحدة پس باز اتفاق می کنند
برین یک سخن که ربنا وجهک پروردگارا بنما ما را وجه کریم خود ننظر الیه تا نظر کنیم بسوی او وبچشم سر ببینیم ترا نهایت مقاصد و
منتهای مطالب این ست که بالاتر ازین مطلوبی نیست وبعد ازین محل سوالی نه وقت سوال ارنی انظر الیک این بود موسی
علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم لن ترانی شد وچون وقت در رسید بصد تلطف ومهربانی خود بر سوال
آورد وعطا کرد تا معلوم شود که اصل وصول وحصول مسئول ومامول وقت ست هرکه پیش از وقت طلبد وبیش از
قسمت خواهد محروم بازگردد شعر وسحاب الخیر لها مطر، واذا جاء الابان تجی + فیکشف پس دور کند حق سبحانه وتعالی تلک
الحجب آن حجابها را که مانع دیدار بود فیتجلی لهم پس تجلی کند وجلوه دهد ایشان را وبنماید خود را بی پرده فیغشاهم من نوره پس بپوشد
ایشان را از نور جلال وجمال وی سبحانه وتعالی شیء چیزی که لولا انه قضی ان لا یحترقوا اگر نه رفت قضای وی تعالی بر اینکه
نسوزند ایشان وباقی مانند در بهشت که جای فنا وزوال نیست لاحترقوا هرآئینه می سوختند ومستهلک می شدند لما یغشاهم
من نوره از جهت آنچه بپوشد ودر گیرد ایشان را از نور عظمت وجلال وی سبحانه ثم یقال لهم بعد از آن که مشرف بدیدار
شدند ومنور بنور جمال وی گشتند گفته می شود مر ایشان را ارجعوا الی منازلکم اکنون باز گردید بمنازل خود این نیز
از جمله لطف ومهربانی ست به بندگان چه دائم در درگاه عزت داشتن ومستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و
تاب ایشان ست بروند وزمانی بحال خود باز آیند وبیاسایند ودر پرده های صفات که جمالی ونزهای آن نعیم جنت ست

مشاہدہ نمایند و مستحق و مستعد تجلی دیگر شوند مشهود خود در ہر دو صورت یکی ست تفاوت در کیفیت شهود ست ثم یرجعون الی منازلهم
پس باز آیند بسوی منازل خود و قد اعطی و حال آنکه بتحقیق داده شده است کل واحد منهم ہر یک از ایشان را در وقت
این تجلی الضعف علی ما کانوا فیه دو چند و زائد بر آنچه بودند ایشان دران از حسن و جمال و نورانیت در بهشت چه آن انوار صفات
است و این نور ذات فیرجعون الی ازواجهم پس باز می آیند بر ازواج و زنان خود و قد خفوا علیهن و حال آنکه بتحقیق پوشیده
شده اند این مردان برین زنان و خفین علیهم و پوشیده شده اند این زنان برین مردان یعنی نمی توانند دید یکدیگری را و نموده
نمی شوند بلکه بما غشیهم من نوره از جهت آنکه پوشیده است ایشان را از نور حق و تافته است آن نور بر ایشان فاذا رجعوا
چون بجال خود باز آیند و زمانی بران بگذرد تراد النور فرود می نشیند آن نور و می رود زور و غلبهٔ وی حتی رجعوا الی صورهم التی
کانوا علیها تا آنکه باز می آیند و رجوع میکنند بسوی صورتهای خود که پیش ازین بران بودند و یکدیگر را می بینند و می شناسند فتقول
لهم ازواجهم پس میگویند مر ایشان را زنان ایشان لقد خرجتم بتحقیق بیرون آمده بودید شما من عندنا از نزد ما علی صورة بر آن
صورتی و ہیاتی که داشتید و رجعتم و باز آمدید علی غیرها بر غیر آن صورت و ہیات یعنی این حسن و جمال پیش ازین خود نداشتید
از کجا آوردید فیقولون پس بگویند این مردان ذلک آن حسن و جمال که پیدا شده است ما را و دور است از ادراک و اوہام و
افهام ان الله تجلی است که پروردگار عز و جل تجلی لنا تجلی کرد و نمود خود را برای ما فنظرنا منه پس دیدیم ما از ذات مقدس وی
آنچه دیدنی ست قال گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انه بدرستی که وی تعالی والله سوگند بذات پاک وی ما احاط
به خلق احاطه و ادراک نکرده است و نرسیده است بکنه ذات وی ہیچ مخلوق و لکنه لیکن وی جل جلاله قد اراهم بتحقیق نموده
است ایشان را من عظمته و جلاله چیزی از عظمت و جلال خود ما شاء ان یریهم آنچه خواست که بنماید ایشان را قال گفت
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فذلک قوله نظرنا منه پس این معنی ست مقصود و مراد جبرئیل از قول وی که گفته است بطریق
حکایت از بندگان نظرنا منه که دلالت دارد بران که مرئی و منظور نور عظمت و جلال ست که ناشی شده بنور از وی تعالی
و تقدس بگویی که ازینجا ظاہر شد که ذات حق مرئی نشد بلکه عظمت و جلال وی و آن خود صفات اند و مشاہدهٔ صفات در دنیا
نیز بود زیرا که میگوئیم احاطه را نفی کرده نه رویت را و حاصل در دنیا مشاہدهٔ عظمت و جلال بدل بود نه بچشم و بالجمله چیزی بنماید
که حقیقة و عرفا توان گفت که وی حق ست و احاطه و دریافت کنه آن مرئی دیگر ست و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود
فرق آن ست که بدل بود نه بچشم مثلاً عقلا میگویند که آنچه مرئی ست از جسم ضوء و شکل و لون ست نه که حقیقت جسم و لیکن ہم
صفات ست و با وجود آن در عرف میگویند آنرا دیده و بالجمله اعتقاد باید کرد که مومنان خدای را جل جلاله در آخرت بینند
و از کیفیت آن ساکت ماند این قدر بس ست قال گفت جبرئیل علیه السلام با مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فهم یتقلبون
پس بهشتیان میگردند و میغلطند فی مسک الجنة در مشک بهشت و وادی او که تلهای مشک در وست فی کل سبعة ایام
در ہر ہفته و ہر روز جمعه الضعف علی ما کانوا فیه دو چند بر آنچه بودند در وی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فذلک قوله
پس آن حصول نعمت دیدار و مضاعف او در ہر جمعه معنی قول حق تعالی ست که فرمود فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء
بما کانوا یعملون پس نمیداند ہیچ یکی که چه پنهان داشته شده است مر مومنان را در پردهٔ غیب از آنچه سبب شادی و مسرت
ایشان ست از نعیم بهشت و دیدار پروردگار تعالی و تقدس و اینهمه جزای اعمال ایشان ست که در دنیا کرده اند و فی لفظ
و در روایتی مضمون این حدیث باین لفظ آمده است که گفت فاذا کان یوم الجمعة من ایام الآخرة پس چون باشد روز جمعه

از روزهای آخرت هبط الرب من عرشه الی کرسیه فرود آید پروردگار تعالی از عرش بسوی کرسی که تحت عرش است تاویل هبوط همان خواهد بود که در نزول ربانی در وقت سحر گفته اند و یحف الکرسی و گرد کرده میشود کرسی بمنابر من نور بمنبرها از نور فیجلس علیها النبیون پس می نشینند بران منابر نور پیغمبران و یحف المنابر بکراسی من ذهب و گرد کرده میشوند آن منابر بکرسیها از طلا فیجلس علیها الصدیقون والشهداء پس می نشینند بران کرسیهای طلا صدیقان و شهیدان و یهبط اهل الغرف و فرود می آیند ساکنان غرفها و بالاخانها که در بهشت اند من غرفهم از غرفهای خود فیجلسون پس می نشینند اهل غرف علی کثبان المسک بر تلهای مشک لایرون نمی بینند و نمی دانند اهل غرف لاهل المنابر والکراسی مر اهل منبرها و کرسیها را فضلا فی المجلس زیادتی بر خود در مجلس هر چند مقام اهل منابر و کراسی اعلی و ارفع است از پایه اهل غرف که بر تلها نشسته اند با وجود از مقام و مرتبه خود چنان محظوظ و راضی اند که بر علو مقام دیگران حسرت نمیخورند و حسد نمی برند و این از خواص بهشت است که با وجود تفاوت درجات و تباین مقامات همه کس بمقام خود راضی و شاکر باشند و بر فوق خود حسد نبرند و حسرت نخورند و متالم نگردند و الا عذاب لازم آید و بهشت جای عذاب نبود ثم یتبدی لهم ذوالجلال پس ظاهر و متجلی میشود برایشان و کیف مرایشان را خداوند ذوالجلال تعالی و تقدس فیقول پس بگوید سلونی سوال کنید از من هر چه خواهید فیقولون باجمعهم پس بگویند همه باجتماع و اتفاق نسألک الرضا سوال میکنیم ترا که راضی باشی از ما ای رب ای پروردگار فیشهد لهم علی الرضا پس گواهی دهد خدای تعالی مر ایشان را بر رضا و بتاکید و تقریر بگوید که من از شما راضی ام ثم یقول پس بگوید سلونی سوال کنید مرا فیسألونه پس سوال میکنند او را حتی ینتهی همة کل عبد تا آنکه بنهایت میرسد حاجت و همت هر بنده یعنی هر حاجتی که دارد تا آنجا که همت او میرسد میخواهد قال ثم یسعی علیهم پس سعی میکند و قصد میکند و امداد و افاضه میکند بر ایشان پروردگار تعالی بما لا عین رأت بنعمتهای که نه هیچ چشمی آنرا دیده ولا اذن سمعت و نه هیچ گوش وصف آنرا شنیده ولا خطر علی قلب بشر و خطور نکرده حصول آن یا ماهیت آن بر دل هیچ بشری و نه در آمده در خیال وی و تخیل کرده دل صورتهای خوب و ثنائی آوازهای مرغوب و مثالات خاطرهای خوش مر او دار ندیم ثم یرتفع الجبار پس بالا میرود پروردگار جبار تعالی و تقدس عن کرسیه از کرسی خود الی عرشه بسوی عرش که نزول کرده بود از آن بکرسی و یرتفع اهل الغرف و بالا میروند اهل غرفها الی غرفهم بسوی غرفهای خود که فرود آمده بودند از آن بر تلهای مشک و هی و آن غرفها انواع اند در نفاست غرفة من لؤلؤة بیضاء غرفه است از مروارید سفید و وصف لؤلؤ بسفیدی برای مدح و بیان نفاست و اظهار خوبی است یا مراد کمال سفیدی و شدت اوست و همچنین در قول وی او یاقوتة حمراء یا غرفه است از یاقوت سرخ او زبرجدة خضراء یا غرفه است از زمرد سبز لیس فیها فصم نیست دران غرفها فصم شکستگی ولا وصم و نه هیچ عیب مطردة فیها انهارها روان است در جنات جویهای وی مستدلیة و در بعض نسخ مستدلیة فیها ثمارها آویزان است در روی میوه های او فیها در وی ازواجها و خدمها و مساکنها قال گفت جبرئیل با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فاهل الجنة پس بهشتیان یتباشرون فی الجنة بیوم الجمعة مستبشر میشوند در بهشت بروز جمعه کما یتباشر اهل الدنیا فی الدنیا بالمطر چنانچه بشارت میدهند اهل دنیا در دنیا بباران با سبزی و برکات

فصل

عادت کریم و سنت قویم حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که روز جمعه را قولا و فعلا تعظیم کردی و بانواع تکریم و تشریف مخصوص و مشرف ساختی و بعبادات گوناگون از ذکر و نماز و دعا و تصدق و غسل و امثال آن معروف گردانیدی چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و علما را دو قول است در فضیلت روز جمعه و روز عرفه بعضی میگویند روز عرفه افضل است از جهت ورود احادیث صحیحه در فضل آن روایت است از عائشه

که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هیچ روزی نیست بیشتر از روز عرفه که آزاد کرده شوند در وی بندگان از آتش دوزخ و نزدیک میشود پروردگار تعالی از بندگان و مباهات میکند با ملائکه بایشان و گواه می‌گیرد پروردگار تعالی ملائکه را بر بخشیدن گناهان بندگان و نیز آمده که دیده نمیشود شیطان خوارتر و رانده‌تر و غصه خورنده‌تر در هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت نزول رحمت الٰهی و عفو گناهان بندگان مگر آنچه دیده شد در روز بدر که روز ظهور شوکت اسلام و قوت و عزت اهل آن بود و نیز آمده که افضل الدعاء دعاء یوم عرفه و بعضی میگویند روز جمعه افضل است از جهت اطلاق احادیث وارده در فضیلت آن مثل قوله صلی الله علیه وآله وسلم ما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل منه و قوله علیه الصلوة والسلام یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله و احادیث درین معنی بسیار است با طرق متعدده و نیز وارد شده که در روز جمعه شش صد هزار کس از آتش دوزخ آزاد کرده و نیز آمده که شب و روز جمعه بیست و چهار ساعت در هر ساعت شش صد هزار کس آزاد کرده و در بعضی احادیث آمده که هیچ کس نبود که درین روز مغفور نگردد و اما آنانی که قائل اند با فضیلت عرفه تخصیص کنند ایام را در احادیث روز جمعه بغیر روز عرفه و از آنکه در بعضی احادیث واقع شده که سید الایام یوم الجمعة وهو اعظم من یوم النحر والفطر استیناسی باین معنی می توان یافت بجهت عدم ذکر روز عرفه با وجود قرب مجاورت آن به روز نحر والله اعلم و بعضی گویند که روز عرفه افضل ایام سنه است و روز جمعه افضل ایام اسبوع و در موطا آمده که افضل ایام روز عرفه است که موافق افتاده با روز جمعه و حج درین روز افضل است از هفتاد حج در غیر روز جمعه و درین حدیث محدثین را مقال است و آنکه عامه آنرا حج اکبر گویند چیزی نیست و یوم الحج الاکبر که در قرآن مجید واقع شده مراد همان حج است مطلق در مقابل حج اصغر که نام عمره است و با وجود آن در فضل و شرف حج روز جمعه شبهه نخواهد بود از جهت اجتماع شرف زمان و مکان و حجة الوداع که سرور انبیا کرده صلی الله علیه وآله وسلم نیز در روز جمعه بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که چون در عرفات آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد یهود گفتند عجب است از مسلمانان که این روز را روز عید نگرفتند پس عمر بن الخطاب گفت یک عید چه بود دران روز دو عید است یعنی عرفه و جمعه و در صلوة صبح روز جمعه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سورهٔ الم سجده و هل اتی علی الانسان خواندی این حدیث صحیح است که بخاری و مسلم و غیر ایشان آنرا روایت کرده اند و اما آنکه این فعل از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دائمی بود یا در بعضی اوقات تعیین نیست و قد سبق ذکره و گفته اند که مراد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از خواندن این دو سوره در صبح روز جمعه تنبیه است بر آنچه این دو سوره مشتمل است بران از آفرینش آدم علیه السلام و ذکر معاد و حشر خلائق و احوال ایشان در جنت و نار چنانچه در فصل قرأت در نماز گذشت و بعضی از شراح بجهت اشتمال سورهٔ الم تنزیل بر سجده گمان برده اند که مراد از تخصیص این دو سوره تخصیص روز جمعه بود بسجده و زیادت خضوع و خشوع درین روز که محل ظهور قیامت و قهر و سطوت حضرت عزت است و مصنف این وجه را قبول ندارد و میگوید مراد تخصیص این روز بسجود سجده چنانچه بعضی گمان برده اند و اگر گویند که با وجود تکبیر مذکور سجده نیز مقصود است صورتی دارد اما آنکه اگر خواندن این دو سوره مهیا و میسر نشود بعوض آن یعنی سورهٔ الم تنزیل سورهٔ دیگر خوانند که مشتمل بر سجده بود یا در رکعت اولی اقتصار باول سورهٔ الم تنزیل کنند تا آیت سجده و این است مراد بقول وی که گفت اقتصار بسجده کنند از سورهٔ سجده و در رکعت دوم بقیهٔ این سوره خوانند منافات دارد بآن و دلالت کند که مقصود مجرد محافظت بر سجده است نه تذکیر و ازین جهت میگوید که این مجموع ناشی است از عدم اطلاع بر سر خواندن این دو سوره درین روز و اما که تعیین این سر درین محل منقول و منصوص است از سلف که فهم ایشان بقرائن معتبر است و نیز حمل باین معنی انسب و اقرب است از آنچه آن بعض گمان برده با وجود ارتکاب قرأت بعض سوره و یا محل قرأت این دو سوره در نماز صبح از خواص روز جمعه است

پس خاصیت اول از خواص جمعه اینست خاصیت دوم آنکه مستحب ست که درین روز و شب صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بیشتر فرستند صلوة بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم همیشه مستحب و مستحسن و مقرب ترین اعمال ست بعد از فرائض و لیکن در شب و روز جمعه امر بتکثیر آن واقع شده و در حدیث صحیح ست اکثروا من الصلوة علی یوم الجمعة ولیلة الجمعة و فی بعض الطرق اکثروا الصلوة علی فی اللیلة الزهراء والیوم الازهر ای لیلة الجمعة ویوم الجمعة رواه الطبرانی فی الاوسط عن ابی هریرة واکثروا الصلوة علی فی یوم الجمعة فانه لیس یصلی علی احد یوم الجمعة الا عرضت علی صلوته رواه الحاکم فی المستدرک والبیهقی فی شعب الایمان عن ابی مسعود الانصاری اذا کان یوم الجمعة ولیلة الجمعة فاکثروا الصلوة علی رواه الشافعی فی المعرفة واحادیث درین باب بسیار است و صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اگرچه صلوة امت بروی صلی الله علیه وآله وسلم همیشه معروض ست و حق سبحانه وتعالی ملائکه سیاحین آفریده که صلوة و سلام امت ما را بآنجناب میرسانند ولیکن درین شب و روز البته بمقام وصول و قبول میرسد و بیان فضائل صلوات بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم واحوال و اوقات و صیغهای آن بابی علیحده است که کتابی مستقل میطلبد و در کتب علما بتفصیل مذکور ست و ما نیز جمله از آن در آخر کتاب جذب القلوب ذکر کرده ایم رجاء للقبول و بعد از وی رساله جداگانه نیز معمول و منقول گشته است و خاصیت سوم نماز جمعه است که آن اعظم فروض اسلام ست چه اعظم فروض نمازست و از میان نمازها اعظم نماز جمعه اگرچه در بعض احادیث واقع شده که هیچ صلوتی فاضلتر از صلوة فجر روز جمعه نیست هر که شاهد شود آنرا مغفور بود و این وجهی دیگر و خاصیتی دیگرست مر جمعه را اما آنها بنسبت نماز وی است اما بحسب ظهور عظمت دین و شعار اسلام و اجتماع مسلمین این نماز عظیم تر و مؤکد ترست و مسلم از ابن مسعود آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود مر قومی را که تخلف کنند از جمعه بتحقیق قصد کردم که امر کنم مردی را که نماز گذارد با مردم پس بسوزم من بر جماعه که تخلف کنند از جمعه خانهای ایشانرا و گفته اند که هر کرا فوت شود جمعه بی عذر باید که تصدق کند بدیناری یا بنصف دینار یا درهم یا بنصف درهم یا صاع حنطه یا بنصف صاع حنطه و هر که ترک آرد از آن تهاون کند بر دل وی مهر نهاده شود و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی از ابو جعد ضمری و مالک از صفوان بن سلیم و احمد از ابی قتاده آورده که هر که ترک کند سه جمعه از جهت تهاون بجمعه مهر نهد خدای تعالی بر دل وی و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحین خود این حدیث را تحسین کرده و رزین در روایتی آورده و بری شود خدای تعالی از وی و شافعی از ابن عباس آورده که هر که ترک کند جمعه را بی ضرورت نوشته شود از جمله منافقان در کتابی که محو کرده نشود و تبدیل نیابد و در بعض روایات ثلثا زیاده کرده شده و از ابن عباس آمده که گفت که هر که ترک کند جمعه را پیاپی بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود و قدر کسان بحضرت کبریا در روز مزید که ذکر آن سابقا گذشت بحسب قرب ایشان بود با امام در روز جمعه و درجات ایشان بحسب سعی و مبادرت بود بآن چنانچه از نسائی احادیث لائح میگردد

خاصیت چهارم استحباب و سنیت غسل ست دران روز چنانچه مذهب امام ابوحنیفه و شافعی ست و مختار در مذهب احمد نیز استحباب ست و بروایتی وجوب و لیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی و نزد و پیش جمعی وجوب چنانچه مذهب مالک و بعضی از حنابله است دلیل قائلین بوجوب ورود صیغه امرست چنانکه بخاری و مسلم و ترمذی و موطا و نسائی از ابن عمرؓ آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل و در موطا از ابن السباق آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جمعه از جمعها فرمود که ای گروه مسلمانان این روزی ست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید و هر کرا باشد نزد وی طیب زیان نکند اگر مساس کند از وی و بر شما باد بسواک کردن و صریح لفظ وجوب نیز آمده چنانچه روایت کرده اند

اصحاب کتب ستة الا الترمذی از ابی سعید که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم غسل جمعه واجب ست بر هر بالغ و در روایتی بر هر مسلم و مساس طیب اگر بیابد و گفت عمرا ما غسل گواهی میدهم که وی واجب ست واما سواک وطیب والله اعلم واجب ست یا نه ولیکن این چنین آمده در حدیث کذا فی صحیح البخاری و در موطا از ابی هریره آورده که غسل جمعه واجب ست بر هر مسلمان مثل غسل جنابت و نیز از ابی هریرة آمده که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حق ست بر هر مسلمان که غسل کند در هر هفته واز هفته آمده که گفت لازم ست بر هر مسلمان رفتن بجمعه ولازم ست بر هر رونده بجمعه غسل و ترمذی گفته که درین باب از ابن عمر وابی سعید وجابر و براء وعائشه وابو الدرداء نیز آمده وحدیث ابن عمر حسن وصحیح ست لیکن آنهائی که قائلند باستحباب غسل گویند که همچنانکه احادیث ظاهر در وجوب غسل جمعه ورود یافته احادیث دیگر نیز بجواز اکتفا بوضو نیز واقع شده چنانکه ترمذی وابوداؤد ونسائی از سمرة بن جندب آورده و زرکشی گفته رواه الخمسة الا ابن ماجه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر که وضو کرد روز جمعه خوب کرد و نیک ست و هر که غسل کند پس غسل افضل ست گفت ترمذی که درین باب از ابی هریره وعائشه وانس نیز آمده و گفت حدیث سمرة حسن ست وعمل برین ست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وآنهائی که بعد از ایشان اند اختیار کرده اند غسل را روز جمعه و وضو را نیز کافی دانند انتهی و نیز بخاری ومسلم وموطا وابوداؤد و ترمذی از ابن عمر رض وابی هریره آورده اند که عمر بن الخطاب خطبه میخواند در روز جمعه که ناگاه در آمد مردی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که از مهاجرین اولین بود و در روایت ابوهریره آمده که در آمد عثمان رض بن عفان پس ندا داد او را عمر رض وگفت این چه وقت آمدن ست عثمان گفت مشغول داشته شدم امروز بکاری ودبخانه نرفتم ناگاه ندای جمعه شنیدم و هم ازین راه بمسجد در آمدم و هیچ توقف نکردم مگر برای وضو پس گفت عمر الوضوء ایضا یعنی این اکتفا بوضو کردن نیز تقصیری دیگر ست وگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد بغسل وتو وضو کردی ازینجا معلوم گردد که صیغه امر ولفظ وجوب که در احادیث واقع شده است برای ندب و استحباب ست نه وجوب والا عثمان رض چون اکتفا میکرد بوضو وعمر رض چرا تقریر میکرد او را بران و همچنین صحابه دیگر پس گویا این اجماع شد بر جواز وضو واحادیث دیگر نیز درین باب آمده وامام محمد در موطا گفته که غسل روز جمعه افضل ست نه واجب و در روی آثار کثیره آمده پس در هر جا که فرمود غسل جمعه واجب ست محمول بر تاکید ومبالغه بود چنانکه یکی در استمالت خاطر دیگری بمبالغه کند وگوید حق تو واجب ست بر من جمعا بین الادلة واقتران آن بسواک وطیب نیز قرینه است بران چه آنها باتفاق واجب نیست و بالجمله قوم را در اثبات استحباب وسنیت غسل جمعه سه طریق ست یکی ادعای نسخ وجوب که سابقا واجب بود بدلائلی که دلالت دارند بران پس از ان مستحب گشت بدلائل دال بران ولیکن ادعای نسخ بمجرد احتمال بی علم بتاریخ درست نبود دوم انتها سے حکم بانتهای علت آن چنانچه از حدیث ابی داؤد که از عکرمه از ابن عباس آورده معلوم میگردد که مردم در اول حال فقیر و صوف پوش ومحنت کش بودند ومسجد تنگ وپست بود در روزهای گرم عرق میکردند وبوهای ناخوش می آمد و ایذا میکشیدند پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد باغتسال وتنظیف بدن وتطییب آن حتی الامکان پس چون وسعتی در حال پیدا آمد ولبس صوف بر افتاد واز محنت ومشقت کشیدن فارغ وآسوده گشتند ومسجد وسیع وبلند شد واز ایذا کشیدن خلاص یافتند حکم بوجوب مرتفع گشت وانتهای حکم بانتهای علت در شرع آمده است چنانکه ارتفاع سهم مؤلفة القلوب از غنائم این نیز از ان قبیل باشد سوم حمل امر بر ندب ووجوب بر ثبوت بقرینه دلائلی که دلالت بران دارند جمعا بین الدلائل واین مسلک درست تر و مستقیم تر ست کما لا یخفی ومصنف در تائید [illegible] الامام بر قائلین بعدم وجوب می گوید که دلیل

وجوب آن قوی ست از دلیل وجوب وتر چنانچه مذهب حنفیه است و از دلیل وجوب وضو از مس نساء چنانچه مذهب شافعی ست و همچنین
از دلیل وجوب وضو از قهقهه و وضو از رعاف و حجامت و قی بمذهب حنفی و وجوب صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد اخیر بمذهب
شافعی یعنی غایت کار در این امور ورود صیغهٔ امر و لفظ وجوب و مواظبت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با معارضهٔ دلائل دیگر ناظر در
جانب خلاف و این خود همه در مادهٔ وجوب غسل جمعه پیداست پس چه شد که آنها را واجب داشتند و این را و بدانچه تقریر کرده شد و شاید
جواب ازین سخن صورتی پذیرفته باشد والله اعلم خاصیت پنجم فضیلت بوی خوش بکار داشتن و اگرچه تطیب در جمیع ایام فضل و حسن
است ولیکن درین روز افضل و احسن است از تطیب در سائر ایام خاصیت ششم مسواک کردن چه مسواک نیز اگرچه مؤکد ست در سائر ایام
ولیکن درین روز مفضل و مرجح ست بر سائر ایام خاصیت هفتم تبکیر از برای نماز جمعه تبکیر بتقدیم با بر کاف در اصل لغت در وقت
بامداد آمدن و بمعنی مبادرت کردن بچیزی در هر وقت که باشد نیز آید کذا فی القاموس و تبکیر از برای جمعه بهمین معنی ست کرمانی در شرح
صحیح بخاری در تفسیر قول انس کنا نبکر بالجمعة و نقیل بعد الجمعة میگوید یعنی مبادرت میکردیم بنماز جمعه پیش از قیلوله و گفته تبکیر کار کردن
بود در اول وقت و در نهایهٔ جزری میگوید بکر و ابتکر ای اتی الصلوة اول وقتها و هر که اسراع بچیزی کرد تبکیر کرد بوی و اول
هر چیز را باکوره آن چیز گویند چنانچه نو باوه را باکوره خوانند و در حدیث آمده است لاتزال امتی علی سنتی ما بکروا بالصلوة المغرب
و نیز آمده بکروا بالصلوة فی یوم الغیم پس حقیقت مراد از تبکیر جمعه مبادرت و مسارعت بدان بود و آنرا مراتب متفاوت ست و کمال
آن در اول روز بود لا جرم اکمل و افضل باشد و در صحیح بخاری از ابی هریره آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
هر که غسل کرد روز جمعه غسل جنابت پس رفت یعنی بنماز جمعه گویا که قربان کرد بدنه را یعنی شتر را و هر که رفت در ساعت ثانیه گویا
قربان کرد گاوی را و هر که رفت در ساعت ثالثه گویا قربان کرد گوسفندی را و هر که رفت در ساعت رابعه گویا قربان کرد
یعنی تصدق نمود دجاجه را و هر که رفت در ساعت خامسه گویا تصدق کرد بیضه را چون بر آمد امام برای خطبه حاضر می شوند
ملائکه برای استماع ذکر و تفصیلش آنست که در حدیث دیگر آمده است که می ایستند ملائکه روز جمعه بر در مسجد و می نویسند مردم را
الاول فالاول تا وقتیکه امام بخطبه بر آید بعد از آن می پیچند صحف را و حاضر میشوند برای استماع خطبه و در حدیثی آمده است
که ملائکه دعا میکنند مر فلان را و میگویند خداوندا اگر گمراه است هدایتش کن و اگر فقیر است غنی گردان و اگر بیمار است عافیت ده
ولیکن درینجا اشکال کرده اند که بمقتضای این حدیث لازم آید که اقامت جمعه پس از زوال بود چه تمام روز دوازده ساعت ست
و ازینجا معلوم میشود که بعد از خروج ساعت خامسه در اول ساعت سادسه امام بخطبه بر آید و بیشک آن پیش از وقت زوال
خواهد بود و نیز نهار شتا و صیف تفاوتی دارد و اول در قصر تا بده ساعت رسد و ثانی تا بچهارده پس خمس ساعت از نهار شتا پیش
بود از خمس ساعت نهار صیف جواب از اول آنکه درین حدیث ذکر مجی الی اول نهار نیست پس تواند که ساعت اولی برای استعداد
و ساختگی غسل و غیره رفته باشد و مبدأ مجی از آخر ساعت اولی و اول ساعت ثانیه بود و باین تقدیر آخر خامسه اول زوال بود و
از ثانی آنکه مراد بساعات اینجا مقداری از زمان ست که مختلف نشود در آن بطول و قصر نهار پس نهار دوازده ساعت ست بر تقدیر
هم مختلف در صیف و شتا لیکن مقدار آن زیادت و نقصان میباشد و دلیل نیز همچنین ست و این را ساعات آفاقیه گویند و آنرا تعدیلیه و نزد
اهل حساب معوجه و مستقیمه نامند و بعض گفته اند که احتمال دارد که راوی ذکر ساعت سادسه نکرده باشد و بتحقیق آمده است در
بعض روایات زیادت بط میان کبش و دجاجه و درین تقدیر خروج امام بعد انتهای سادسه باشد و این همه کلام بر تقدیری بود
که مراد از ساعات نجومی بود و اگر مراد لطافت ضبط ساعات عرفی ست بتقدیم و تاخیر در اوقات آمدن بجمعه هیچ اشکال لازم نیاید

آنرا پنج درجه نهند یا شش یا زیاده یا کم و امام غزالی ساعت اولی از طلوع فجر تا طلوع آفتاب تقدیر کرده و ثانیه تا ارتفاع و ثالثه تا انبساط و رابعه تا سوختن پای از گرمی زمین و خامسه تا زوال و در بعض روایات بجای تکبیر تهجیر نیز واقع شده و ظاهرش در سیر وقت هاجره است که نیمروز بود و بعض گویند که تهجیر اینجا مشتق از هجر بکسر ها و تشدید جیم ست بمعنی ملازمت ذکر شی که در معنی مبادرت و مسارعت بود یا اشتقاق آن از هجر بمعنی ترک منزل ست یعنی منزل را تا وقت جمعه مهجور و متروک گردانند کنایت ست از آمدن بجمعه از اول روز و گفته اند که هاجره سیر در وقت حراست خواه و در اول وقت زوال بود یا بعد وی و بعض استعمال تهجیر در اول نهار نیز بوعا کرده اند و در مسجد نبوی صلی الله علیه و آله وسلم سجادات از وقت اشراق بگسترانند و مواضع متبرکه که بخصوصیت و فضیلت ممتاز اند بگردانند و لیکن گفته اند این سجادات گسترانیدن و جای را از مردم منع کردن بی آنکه خود بروند و بنشینند و مشغول شوند چیزی نیست بلکه نزدیک ست که ممنوع و منهی باشد و بالجمله مبادرت و مسارعت برای نماز جمعه از مبدأ طلوع فجر است و نهایت تا خروج امام بخطبه و عادت ساعت در ان مختلف بود و لکل درجات مما عملوا والله اعلم خاصیت هشتم اشتغال بصلوة و ذکر و قرات تا آن زمان که امام بخطبه بر آید و چون فضیلت تبکیر ثابت شد لابد آن نیز برای اشتغال باین امر خواهد بود خاصیت نهم خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب پیش بیشتر علما و امام ابوحنیفه از ایشان ست و پیش بعض بطریق استحباب و امام شافعی از ایشان ست و مواهب لدنیه میگوید که از شافعی دو قول ست و از احمد نیز دو روایت ست وی گوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین و این سخن غریب ست انتهی و در حدیث صحیح آمده است از ابی هریره که حضرت پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم هر که گوید مر صاحب خود را در روز جمعه در حالیکه امام خطبه میخواند خاموش باش پس بتحقیق لغو گفت یعنی اگر خواهد دیگری را امر کند بسکوت باید که باشارت کند والا همان لازم آید که از آن منع میکرد و این چون لغو در کلام بود و چون از امر معروف که اعلی و افضل ست از سنت و تحیت المسجد منع کرد منع از آنها بطریق اولی بود کذا فی شرح ابن الهمام و ذکر انصات در وقت خطبه و احادیث وارده در وی در کلام مصنف نیز در فصل خطبه نبویه بیاید و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابن ابی اوفی و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح ست و عمل بر وست نزد اهل علم که مکروه داشته اند تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض مکروه دارند و بعض رخصت کنند انتهی و مذهب امام ابوحنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع وی در صلوة نماز و کلام هر دو حرام ست و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع گرداند نماز را بر خود بر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس بهست چه کراهت از جهت اخلال بفرض استماع بود و نیست درین دو وقت استماع و در جامع ترمذی تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است بخلاف نماز که امتداد وی زیاده شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن میتوان کرد و دلیل امام ابوحنیفه حدیثی است که از وقت خروج امام حکم بحرمت صلوة و کلام کنند و نیز گاهی بحکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد و امام مالک نیز در موطا آورده که اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غرابت ست و معروف آن ست که این از کلام زهری ست و میگوید که ابن ابی شیبه در مصنف خود از علی و ابن عباس و ابن عمر آورده که ایشان مکروه میداشتند صلوة را و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی حجت ست و واجب ست تقلید وی نزد ما انتهی و گفته اند که مراد بنماز نماز نافله است و الا قضای فائته در وقت خطبه درست بود بی کراهت و نیز اختلاف ست که آنکه دور نشسته و خطبه نمیشنود سکوت کند یا نه مختار سکوت است و بعضی از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقت خطبه مشغول بودن بذکر و تسبیح در وقت ذکر صفات ظلمه بهتر بود و در شرح

ابن الهمام گفته که حرام ست در وقت خطبه کلام اگرچه امر بمعروف باشد یا تسبیح و تهلیل و حرام ست اکل و شرب و کتابت و مکروه ست تشمیت عاطس و رد سلام و بروایتی از ابی یوسف مکروه نیست زیرا که فرض ست و جوابش آنکه فرض ست اگر در سلام اذن باشد و این جهت آنکه رد سلام ممکن ست در هر وقت بخلاف سماع خطبه و درود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبه نشود و هو الصواب و حمد برای عطسه نیز در دل گوید و در دستگیر اشارت بچشم و دست مکروه نبود و هو الصحیح و در نظر در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابو یوسف آمده انتهی و نزد شافعی و احمد و اسحق و محدثین رکعتین تحیت المسجد واجب بود اگرچه در خطبه آید ولیکن باید که ایجاز کند و دراز نسازد و مستند ایشان حدیث جابر ست که در صحیحین بطرق متعدده آمده که مردی که نام او سلیک ست در مسجد در آمد و بنشست و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه جمعه بود پس با آن مرد فرمود برخیز و دو رکعت بگذار و ایجاز کن در ان و نزد حنفیه چون تحیت المسجد هرگز واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود و بحکم حدیث منع نماز در وقت خطبه اگر بگذارند مکروه باشد و مذهب مالک و سفیان ثوری و جمهور صحابه و تابعین نیز همین ست کذا قال النووی و فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شاید که پیش از ورود منع بود و یا مخصوص بهان مرد باشد که در آمد والله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته که شاید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قطع کرده باشد خطبه تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و گفت که واقع همچنین ست چنانکه دارقطنی در سنن از حدیث انس آورده که مردی در آمد در مسجد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطبه میخواند پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر او را که بگذار دو رکعت و امساک کرد از خطبه و این حدیث مرسلا و موصولا روایت کرده شده است و مرسل نزد ما حجت ست خصوصا که مرفوع نیز آمده و خالی ست از معارض چه غیر وی ساکت ست از قطع خطبه و امساک از ان و این زیادت ست و زیادت ثقه مقبول ست انتهی و در تکمله مشکوة نیز این حدیث از دارقطنی از محمد بن قیس آورده است و بعض گویند که امر بنماز مر آن مرد را بجهت آن بود که وی جامه نداشت و مفلس بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میخواست که از مردم احسانی بنسبت بوی بوجود آید پس بفرمود که میان جمع برخیزد و نماز کند تا او را ببینند و بر حال وی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه این معنی بوجود هم آمد و جامه بوی دادند و این وجه خالی از بعدی نیست و نیز در حدیث دیگر بطریق عموم آمده که هر که در وقت خطبه بمسجد در آید دو رکعت نماز بکند و تجوز کند در ان ولیکن با این منافات ندارد که مراد آن باشد که بگذارد تا سکوت خطیب بجهت ثبوت آن در سنت چنانچه معلوم شد از حدیث دارقطنی و بعض گفته اند که این صلوة که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن مرد را امر بگذاردن آن کرده نماز صبح بود که از وی فوت شده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بکشف یا بوحی دریافت و کلام درین باب بنهایت طویل ست و در فتح الباری بتفصیل ذکر کرده و نقل آن از تحمل وقت بیرون بود فلیطلب ثمه خاصیت دهم سورة الکهف درین روز خواندن

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من قرأ سورة الکهف فی یوم الجمعة یعنی کسیکه بخواند سورة کهف را در روز جمعه سطع له نور روشن شود برای او نوری من تحت قدمه از زیر قدم او الی عنان السماء تا بلندی آسمان یضیئ له یوم القیامة روشن شود آن مرد با آن نور که ساطع گردد در روز قیامت و غفر له ما بین الجمعتین و آمرزیده شود مر آن مرد را هر گناه صغیره که واقع شود از وی میان دو جمعه سیوطی این حدیث در جمع الجوامع از ابن مردویه از ابن عمر آورده و نیز از حاکم در مستدرک و از بیهقی در شعب الایمان آورده من قرأ سورة الکهف اضاء له من النور ما بین الجمعتین و در روایتی از بیهقی اضاء له من النور ما بینه و بین البیت العتیق و احادیث در فضل سوره کهف و قرأت آن در روز و شب جمعه بطرق متعدده آمده خاصیت یازدهم آنکه نماز نافله در وقت استوا روز جمعه مکروه نیست چنانکه در سائر ایام مکروه است و تقیید بنافله اشارت ست بآنکه نماز فریضه که قضای مافات باشد جائز ست

در سائر ایام نزد شافعی و هر که موافق اوست و تمسک کرده است بحدیث متفق علیه من نام عن صلوة او نسیها فلیصلها اذا ذکرها
چه ازین حدیث معلوم شود که وقت قضای فوایت وقت یاد آمدن اوست هر وقت که یاد آید اگرچه در وقت استوا و طلوع
و غروب باشد و نزد امام ابوحنیفه فرض و نفل هر دو درین اوقات حرام اند و دلیل ایشان حدیث عقبه بن عامرست که مسلم و بسیاری
از ائمه حدیث روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرد از نماز گذاردن درین اوقات و نماز عام ست
شامل فرض و نفل و تحقیق آن ست که این هر دو حدیث عام اند شافعی تخصیص میکند حدیث عقبه را بحدیث قضای فوائت
و ابوحنیفه حدیث قضا را بحدیث عقبه و لیکن حدیث عقبه محرم ست و چون مبیح و محرم جمع شوند ترجیح محرم راست و این جواز
نافله نزد استوا درین روز مذهب بیشتر علماست چه ابوقتاده چنانچه ابوداؤد آورده روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم مکروه میداشت نماز نیمه روز الا روز جمعه و فرمود دوزخ را درین وقت می افروزند در هر روز باین علت مکروه
داشت نماز را درین وقت چنانچه تصریح در حدیث مسلم از عمرو بن عبسه آمده است الا روز جمعه که بجهت فضل این روز
وسعت رحمت حق تعالی در وی دوزخ را نمی افروزند پس نماز در وی مکروه نباشد و نیز استدلال میکند مصنف بر جواز
نافله در وقت استوا در روز جمعه بانکه میگوید که در حدیث صحیح وارد شده است استحباب صلوة نافله در روز جمعه از اول روز تا زمان
خطبه و چون خطبه بعد از وقت زوال ست لازم آید از استحباب صلوة تا این وقت وقوع آن در وقت استوا و نقد برو شافعی
باسانید منقطعه از ابی هریره روایت کرده که نهی رسول الله نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم عن الصلوة از نماز گذاردن
نصف النهار در نیمروز حتی تزول الشمس تا زوال پذیرد آفتاب و یگر و داز استوا الا یوم الجمعة مگر روز جمعه و علما را درین مسئله
یعنی در جواز نماز در وقت استوا اقوال ست یکی آنکه نیمه روز وقت کراهت نیست بر هیچ حال خواه حال ادای فوائت
باشد یا نوافل یا منذورات یا نماز جنازه یا غیر آن چنانکه در کتب فقه تفصیل کرده اند در هیچ روز خواه جمعه باشد خواه غیر
آن و این مذهب امام مالک ست رحمة الله علیه دوم قول آنکه نیمه روز وقت کراهت در جمعه و غیر جمعه هست و این مذهب
امام ابوحنیفه است و قولی بلکه مذهب مشهور مختار از امام احمد ست از جهت کثرت احادیث واقعه در کراهت نماز در اوقات
خمسه مطلقا بی تقیید بغیر جمعه و لیکن نزد امام ابوحنیفه مطلقا شامل فرض و نفل فرض خود اصلا جائز نیست و در نفل شروع
جائز ست و واجب ست قطع او و قضا در وقت غیر مکروه و اگر تمام کند نیز از عهده لزومی که بسبب شروع ثابت شده
می برآید و در مبسوط گفته قطع افضل ست کذا فی شرح ابن الهمام و نزد امام احمد مخصوص بنفل نعم در استثنای جمعه ابوداؤد
و ابن عدی از ابی قتاده حدیثی آورده اما ابوداؤد گفته که ابوالخلیل که راوی ست از ابی قتاده ابوقتاده را ملاقات نکرده
است پس اسناد آن متصل نباشد مگر آنکه از طریق دیگر متصل آید و اسناد ابن عدی نیز ضعفی دارد و شافعی و بیهقی
آنرا از ابی هریره روایت کرده اند و لیکن احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند این روایات معارض بدان نتوانند شد
با آنکه نزد تعارض مبیح و محرم ترجیح محرم راست والله اعلم سوم آنکه نیمه روز وقت کراهت در جمیع ایام ست غیر روز جمعه که
وقت کراهت درین روز نیست و این مذهب امام شافعی ست و جمیع محققان و مذهب امام ابویوسف نیز همین ست بدانکه خلاف
که در میان علما در کراهت و عدم آن مذکور شد در وقت استوا است اما اوقات دیگر که طلوع و غروب و بعد از نماز فجر و عصر
مکروه است باتفاق کذا ذکر فی شرح الحاوی دیگر بدانکه همچنانکه امام شافعی از سنه روز جمعه را ازین حکم خارج داشته از امکنه
مکه معظمه را نیز در جمیع اوقات داشته و گفته که نماز در مکه هر وقت که بگذارند مکروه نیست از جهت ورود حدیث در استثنای آن

از احادیث کراهت و همچنین ست مذهب امام احمد ولیکن مخصوص ست نزد ایشان در رکعتین طواف و ظاهر بعض احادیث نیز دران ست
و مذهب شافعی جواز مطلق نماز ست در مکه در تمام اوقات روایت کرد ترمذی و ابوداود و نسائی از جبیر بن مطعم و دارقطنی از ابن عباس
که فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا بنی عبد مناف منع نکنید هیچ احدی را که طواف کند باین بیت و نماز گزارد در هر ساعتی
که خواهد از شب یا روز طیبی گوید که تقیید بطواف قید مانع نیست بلکه هر که در مسجد حرام در آید این حکم دارد و تقیید بطواف بجهت آنست
که غالب آن ست که هر که در انجا در آید برای طواف در آید و این بجهت شرف و کرامت مکه معظمه است تا در نیابند مردم فضل آنرا در جمیع
اوقات و در مشکوة از احمد و رزین از ابی ذر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت نیست نماز بعد از
صبح تا طلوع کند آفتاب و نه بعد از عصر تا غروب کند آفتاب الا بمکه و نزد امام ابوحنیفه کراهت عام ست مر جمیع ازمنه و امکنه را بشمول
دلیلی که گذشت والله اعلم خاصیت دوازدهم استحباب خواندن سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقین در نماز جمعه یا خواندن سبح اسم ربک
الاعلی و غاشیه چه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بر یکی ازین دو طریق قرأت مواظبت مینمود چنانچه در فصل قرأت معلوم شد
و اقتصار بر بعضی از سورهٔ جمعه از اول تا فینبئکم بما کنتم تعملون در رکعت اول و بر بعضی از سورهٔ منافقین از آخر یا ایها الذین
آمنوا در رکعت ثانیه چنانچه عادت بعض مردم ست مستحب نیست بلکه مکروه است زیرا که خلاف سنت ست که بر قرأت تمام سوره
مطلقا و در خواندن سورتین درینجا بخصوص واقع ست و جهال ائمه مساجد گاهی بدان عمل کنند بلکه بعضی از ایشان بر آن
مداومت مینمایند خاصیت سیزدهم آنکه روز جمعه عیدی ست امت را که در هر هفته مکرر میشود و تسمیه جمعه بعید در احادیث واقع
شده است چنانچه بیهقی از ابی هریره روایت آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ای گروه مسلمانان این روزی ست
که گردانیده است الله تعالی او را عید مر شما را پس غسل کنید و لازم گیرید مسواک را و این حدیث بطریق دیگر نیز آمده و در حدیث
دیگر از ابی هریره آمده که روز جمعه روز عید ست پس مگردانید روز عید خود را روز صیام ولیکن بگردانید او را روز ذکر مگر آنکه خلط
کنید با یام دیگر و مصنف در بودن روز جمعه عید استدلال میکند و میگوید که در سنن ابن ماجه مروی ست از ابو لبابه بن عبد المنذر البدری
مرفوعا و احمد و شافعی از سعد بن معاذ و بخاری در تاریخ از سعد بن عباده روایت آورده اند ان یوم الجمعة سید الایام و اعظمها
عند الله و هو اعظم عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر یعنی چون او را اعظم از روز اضحی و فطر گفت لاجرم او نیز عیدی باشد اعظم
ازین عیدین و دلیل عظمیت این ست که فیه و در روز جمعه خمس خلال پنج خصلت ست خلق الله فیه آدم و اهبط الله فیه آدم الی الارض
و فیه توفی آدم و فیه ساعة لا یسأل الله فیها العبد شیئا الا اعطاه ما لم یسأل حراما و فیه تقوم الساعة ما من ملک مقرب و لا سماء و لا ارض
و لا ریاح و لا جبال و لا شجر و در بعض روایات و لا بحر الا و هن یشفقن من یوم الجمعة مگر آنکه میترسند این اشیا از روز جمعه که ناگاه قائم نشود
قیامت بجهت پیدا کردن حق تعالی علم را در ایشان بوقوع او درین روز بی تعیین آن پس ایشان در هر جمعه مترقب و خائف
از آنند و درین حدیث دواب و طیور را ذکر نکرده مبالغة یعنی این اشیا که اصلا محل علم و الهام نباشند چون بترسند دواب و طیور
که فی الجمله علم و شعور دارند بطریق اولی و جن و انس خود مستحق اند بجهت حفظ قاعدهٔ ابتلا و تکلیف چنانکه گذشت خاصیت
چهاردهم مستحب آنست که بهترین جامها و نیکوترین لباسها که قدرت بان میرسد درین روز برای نماز در پوشند ما دام که لباس
نامشروع نباشد و در بعض احادیث ذکر لباس سفید بخصوص واقع شده و وی احب لباس بود نزد آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم و این خاصیت گویا متفرع ست بر خاصیت سابق که تسمیهٔ او بعید ست اگر گفته شود که این هر دو خاصیت مخصوص نیست
بجمعه چه غیر وی که روز عیدین ست نیز مسمی بعید ست و مستحب ست در وی پوشیدن احسن لباس جواب آنکه مراد تخصیص جمعه است

بان در ایام هفته ز سال و باین معنی اشارت کرده بقول خود عیدی ست که در هر هفته مکرر میشود و چون این خاصیت متفرع بر آن ست وی نیز بمثل این قید مقید خواهد بود و در مسند امام احمد و در غیر آن از کتب احادیث بطرق متعدده و الفاظ متقاربه از جماعه صحابه ثبت ست من اغتسل یوم الجمعة کسی که غسل کند روز جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة و معنی وی نزد اکثر این آن ست که مراد غسل کامل مستجمع ارکان و شرائط است چنانچه غسل جنابت میباشد و بعض گویند که این اشارت ست باستحباب جماع در آن روز برای تخلیه باطن و تسکین نفس از خواطر ردیه و سد باب نظر پریشان و مؤید این ست روایت غسل تشدید در حدیث اوس بن اوس چنانکه بیاید و مس من طیب و مساس کند از بوی خوش ان کان له اگر داشته باشد یعنی تکلیف و سوال نکند و لبس من احسن ثیابه و بپوشد از نیکوترین جامها که دارد ثم خرج پس تر بیرون آید برای نماز جمعه و سعی کند برای آن و علیها السکینة و حال آنکه غالب بود بر وی سکون و آرام و وقار بی اضطراب و پریشانی ظاهر و باطن حتی یاتی المسجد تا آنکه بیاید مسجد جامع را فیرکع پس بگذارد نماز آن بما له اگر رو نماید و خوش آید و در رای او بر نشیند یعنی نمازی بیش از جمعه واجب نیست نافله ست اگر خوش آید بکند و بطور یکه مصنف تحقیق کرده خود سنت نیز نیست چنانچه بیاید و ظاهر این حدیث در عدم وجوب رکعتین تحیت مسجد ست مگر آنکه آنرا مستثنی دارند بقرینه احادیث دیگر و الله اعلم و لم یوذ احدا و ایذا نکند در در آمدن صف نماز هیچ یکی را بتخطی رقاب چنانچه در طرق دیگر صریح آمده و در ینجا اشارت ست که هر بلی ایذا و تشویش تخطی رقاب به بخیزانیدن کسی را از مجلس و پامال کردن جامه کسی و مانند آن دخول در صف اول و قرب امام میسر باشد بکند که افضل ست ثم انصت پس تر خاموشی گزیند اذا خرج امامه حتی یصلی از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا گذاردن نماز این مؤید مذهب امام ابو حنیفه ست در انصات بعد از خروج امام چنانکه گذشت کانت کفارة لما بینهما باشد این مذکورات با نماز کفارت مر گناهان صغیره را که در میان این جمعه تا جمعه دیگر واقع شود و فی سنن ابی داود و ابن ماجه عن عبد الله بن سلام انه سمع رسول الله که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول علی المنبر فی یوم الجمعة میگفت بر منبر در روز جمعه ما علی احدکم نیست هیچ باکی و اثمی بر یکی از شما لو اشتری اگر بخرید و ظاهر آن ست لو بمعنی ان ست یعنی اگر بخرد ثوبین دو جامه را که ردا و ازار یا قمیص و ازار باشد و در روایتی ان یتخذ ثوبین یعنی بگیرد و نگاه دارد دو جامه را لیوم الجمعة برای روز جمعه سوی ثوبی مهنته ورای دو جامه مهنت خود و مهنت بکسر المیم و فتحها و سکون الهاء و از اصمعی انکار کسر میم نقل ست بمعنی خدمت یعنی جامهای که مبتذل ست در سائر ایام و در بعضی روایات آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را دو برد بود که مخصوص روز جمعه می پوشید و از ینجا استنباط کرده اند که اگر یک جامه زائد بر حاجت برای مصلحتی که عائد بجمال دینی گردد نگاه دارد مخل بزهد نیست و لهذا نماز را در ثوب مهنه مکروه داشته اند خاصیت یازدهم استحباب تجمیر مسجد ست یعنی عود سوختن و این مبنی بر عرف و عادت ست و اصل مراد خوشبوی گردانیدن مسجد ست بهر بوی خوش که باشد از جهت حضور ملائکه و اجتماع ایشان نزد بوی خوش و نفرت از بوی بد و لهذا در مجالس ذکر این را مستحسن داشته اند و نیز برای دفع بوهای ناخوش که از جامها و عرقهای مردم می آید چنانچه در سنیت و مشروعیت غسل و تطییب و تنظیف گفته اند و امیر المؤمنین عمر در روز جمعه میفرمود که مسجد را تجمیر میکردند خاصیت دوازدهم آنکه انشای سفر و اختیار آن در روز جمعه بعد از دخول وقت نماز جمعه که بعد از زوال ست حرام ست بر کسیکه جمعه بر وی لازم ست که مذکر بالغ مقیم صحیح غیر اعمی و اعرج و مسجون باشد و این مذهب جماهیر علماست و اما نزد امام ابو حنیفه ... است از جهت تحقق ضرورت در اسفار بفوت فرصت و مرافقت و انقطاع زاد و مال و مانند آن و اصل آن ست که سبب ... نزد ایشان جزو مقارن ادست نه اول وقت

ومعتبر در حکم سفر و اقامت آخر وقت ست و چون در آخر وقت مسافرست جمعه بروی واجب نبود و لیکن چون اختیار سفر در شب وقت
باعث اعراض و تغافل از طاعت ست با وجود ورود وعید بعدم برکت و خذلان بی کراهتی نبود چنانچه سروجی در شرح هدایه
نقل میکند که مذهب ابی حنیفه بعد از زوال کراهت ست و اما مذهب شافعی آن ست که سفر در روز جمعه اگرچه پیش از وقت زوال
و در وقت صبح بود حرام ست بحدیثی که دارقطنی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود من سافر من دار اقامته یوم الجمعة
کسیکه سفر کند از محل اقامت روز جمعه دعت علیه الملائکة دعای بد میکنند بروی فرشتگان ان لا یصحب فی سفره که مصحوب برکت
و اعانت الهی نشود درین سفر گویا که اشارت ست بقول ماثوره که آمده است اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل و قیل
و گفت و روایت کرد حسان بن عطیه اذا سافر الرجل یوم الجمعة چون مسافرت کند مرد روز جمعه دعا علیه النهار دعای بد می کند
بروی روز جمعه یا بر روز ان لا یعان علی حاجة که اعانت کرده نشود از درگاه حق سبحانه بر آوردن حاجتی که درین سفر
دارد و لا یصاحب فی سفره و مصحوب خیر و برکت گردانیده نشود آنکس در سفرش سیوطی در جمع الجوامع از ابن عمر بروایت
عبدالرزاق و ابن ابی شیبه آورده که جمعه منع نمیکند از سفر مادام که حاضر نشود وقت وی خاصیت هفتم هر که پیاده بنماز جمعه
برود هر یک گام ثواب یک ساله روزه بیابد و در مسند امام احمد و مسند عبدالرزاق و جامع ترمذی و سنن ابو داود و نسائی و
ابن ماجه از اوس بن اوس آمده است من غسل غسل بتشدید و تخفیف هر دو آمده و معنی تغسیل غسل دادن غیری را یعنی
باعث شدن او را بر غسل کنایت از جماع امراة ست که موجب بر کسر شهوت ست و تسکین باطن و معنی تخفیف چنین گفته اند
که غسل راسه بالخطمی و نحوه و اغتسل یوم الجمعة و غسل کرد روز جمعه و بکر بتشدید ست یعنی آید بنماز بسرعت در اول وقت و
ابتکر یعنی دریافت اول خطبه را و باکوره او را و در بعض روایات بزیادت و مشی و لم یرکب نیز آمده و دنا من الامام و نزدیک
نشست از امام فانصت پس خاموشی گزید و فی روایة واستمع و لم یلغ کان له بکل خطوة یخطوها باشد مراو را بهر گامی که بزند
صیام سنة و قیامها روزه و نماز شب یک سال و ذلک علی الله یسیر و دادن ثواب صیام نهار و قیام لیل یکساله در مقابل
آمدن جمعه باین صفت اگرچه عمل قلیل ست آسان ست بر خدا و فضل و عطای او را مانعی نیست و در فضل مشی بسوی مسجد
برای نماز مطلق احادیث واقع شده و بهر خطوه که زند رفع کرده شود درجه و نوشته شود بیک خطوه برای وی حسنة و محو کرده شود
بخطوه دیگر سیئه و بر آینده را از خانه بمسجد برای نماز فرض اجر حج و برای صلوة ضحی اجر عمره است و بشارت ست مر پارونده را
در تاریکی بمسجد بنور تام روز قیامت اما ثبوت اجر قیام لیل و صیام نهار سنة از خصوصیات مشی بر جمعه است خاصیت هژدهم
آنکه این روز مکفر سیئات ست سلمان روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرا گفت اتدری ما یوم الجمعة آیا درمی یابی ای
سلمان که چه چیز ست و چه صفات و فضائل دارد روز جمعه قلت گفتم هو الیوم الذی روز جمعه روزی ست که جمع الله فیه اباکم
جمع کرده است پروردگار تعالی در وی آفرینش پدر آدمیان را که آدم علیه السلام ست سلمان این قدر از صفات روز جمعه
که میدانست بیان کرد قال گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لکنی ادری لیکن من میدانم و بکنه میدانم که ما یوم الجمعة چه چیز ست
صفات روز جمعه لا یطهر الرجل طهارت نکند مرد فیحسن طهوره پس نیک کند و چنانچه باید کند طهارت را ثم یاتی الجمعة پس بیاید در مسجد
برای نماز جمعه فینصت پس خاموش نشیند و استماع خطبه کند حتی یقضی الامام صلوته تا آنکه تمام کند امام نماز را الا کانت کفارة
مگر آنکه باشد آن نماز با این اعمال مذکوره کفارت تمام گناهانی را که واقع شوند بینه و بین الجمعة المقبلة میان وی و میان
جمعه آینده و سیوطی در جمع الجوامع این حدیث را از بیان طهارت تا آخر بروایت نسائی از سلمان آورده و گفته کانت کفارة لما قبلها

من الجمعة واحادیث بسیار درین معنی لیکن بالفاظ مختلفه وارد ست چنانکه احمد و مسلم وابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه از ابی هریره آورده اند واز غیر آن از طرق دیگر نیز آمده اما پوشیده نماند که تکفیر سیئات مخصوص بنماز جمعه نیست بلکه وضو تا وضوی دیگر و هر نماز تا نماز دیگر و رمضان تا رمضان دیگر مکفرست مر گناهان را که میان هر دو ازین ها واقع شود چنانچه در احادیث صحیحه آمده مگر آنکه این را خاصیت روز جمعه دانند نه نماز جمعه چنانچه عبارت مصنف دال ست بران و شک نیست که هیچ روزی دیگر این خاصیت ندارد و اما مضمون احادیث ناظر در نماز جمعه است نه روز یا گویند این خاصیت روز جمعه است باین افعالی که در وست یعنی هیچ روزی معین نیست باین اعمال که در شان او در شرع خاصیت کفارت ذنوب وارد نه یافته الا روز جمعه فافهم

خاصیت نوزدهم دوزخ را در هر روز تابش میدهند الا روز جمعه از آن روی که افضل ایام و محل ورود انوار رحمت ست چنانچه آمده است که ان جهنم تسجر کل یوم الا یوم الجمعة و بسبب تعظیم و احترام مردم این روز را و اشتغال بوظائف و اوراد جمعه عبادات و طاعات درین روز زیاده از سائر ایام از مردم واقع میشود و معاصی کمتر صادر میگردد و عادت چنانست که بسیاری از اهل فجور و متغافلان در ایام دیگر روز جمعه بکلی از ارتکاب معاصی مجتنب میشوند و این یعنی زیادت طاعات و قلت معاصی همانا معنی حدیث ست که تابش دوزخ درین روز نمیدهند یعنی چون معاصی و ذنوب باعث درآمدن دوزخ و تاب دادن و گرم کردن وی میشود قلت و ندرت آنرا کنایت از عدم آن ساخت این تاویلی و مناسبتی ست که در بیان معنی حدیث کرده والا حقیقت همان ست که آتش دوزخ را درین روز تابش نمیدهند و ظاهر آن بود که عدم تابش دوزخ را درین روز خاصیتی میساخت و کثرت عبادات و طاعات و قلت معاصی و ذنوب را خاصیتی دیگر علیحده و یکی ساختن باعتبار همین تاویل و علاقه است که مذکور شد والله اعلم خاصیت بیستم آنکه درین روز ساعت اجابت ست و هر بنده که دران ساعت حاجتی بخواهد مقبول گردد مادام که دعا بمعصیت نکند و در صحیحین و موطا و سنن نسائی ثابت ست ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم و هو قائم یصلی یسال الله شیئا الا اعطاه ایاه و قال و در روایتی اشار بیده یقللها و معنی قال نیز اشارت و قول مسند باعضا بمعنی اشارت بدان اعضا در احادیث بسیار آمده چنانچه قال بیده اشارت کرد بدست خود و قال بعینه اشارت کرد بچشم خود و قال برجله اشارت کرد بپای خود یعنی اشارت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدست خود که اشارت بکمی آن ساعت مفهوم شد یعنی ساعتی خفیف ست و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت خلاف ست بر دو قول بعض میگویند که باقی نیست و هم در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا بعد از رفتن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازین عالم مرفوع شد و حکم و تاثیر آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و این قول را ابن عبد البر از قومی نقل کرده و تزئیف نموده است و قاضی عیاض مالکی گفته است که این قول را سلف بر قائلش رد کرده اند و از ابوهریره پرسیدند که قومی میگویند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب بود در وی دعا برداشته شد ابوهریره گفت دروغ گفت هر که این را گفت آن ساعت موجود ست الآن در هر روز جمعه و صاحب الهدی میگوید اگر مراد قائل آن ست که آن ساعت معلوم و متعین بود پس برداشته و گرفته شد علم آن از امت و مبهم گشت این سخن احتمال صحت دارد و اگر مراد رفع اوست حقیقةً مردود ست این سخن بر قائلش قول دوم و آن صحیح ست که چنانچه در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود همچنان درین وقت نیز باقی ست پس بعض گویند موجود است در جمعهٔ واحده از هر سال نه در جمعه از هر هفته چنانکه کعب احبار مر ابوهریره را گفت ولیکن چون ابوهریره بروی رد کرد وی ازان رجوع نمود این قول باطل و مندفع باشد پس قول صحیح آن باشد که در هر جمعه است ولیکن در تعیین وقت آن

خلاف ست که در وقتی معین ست از روز جمعه یا آنکه وقتی معین نیست دراینجا نیز دو قول ست یکی آنکه آن ساعت را مبهم گذاشته و مخفی داشته اند در روز جمعه نظیر شب قدر در عشرهٔ اخیر رمضان چنانکه روایت کرده است ابن خزیمه و حاکم باسنادی که دارند از ابی سلمه گفت پرسیدم ابا سعید را از ساعت جمعه گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود دانانیده شدم من آن ساعت را پستر فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را زهری گفت بمن چیزی درین باب نرسیده جز آنکه کعب احبار میگفت اگر کسی قسمت کند جمعه را بر جمعهای متعدد هر آئنه بیابد آن ساعت را یعنی در یک جمعه از اول روز دعا ابتدا کند تا وقتی معین پس در جمعه دیگر ازین وقت معین تا وقت معین دیگر و در جمعه ثالث ازینوقت تا وقت دیگر تا برسد باخر نهار و مستوعب شود تمامهٔ نهار را باین طریق دریابد آن ساعت را واگر تمامه روز یک جمعه متصل بدعا مشغول شود چنانچه از ابن عمر منقول ست که گفت طلب حاجت در یک روز تمام آسان ست نیز این ساعت را دریابد ولیکن آنچه کعب احبار گفته آسان تر ست و مقتضای کلام جمعی از علما مثل رافعی و صاحب مغنی این ست که گفته اند مستحب ست اکثار دعا در روز جمعه باسید آنکه شاید مصادف ساعت اجابت افتد و حکمت در اخفای آن همان تواند بود که در اخفای شب قدر و اسم اعظم یعنی تا باعث بر اجتهاد طلب و استیعاب وقت بعبادت گردد و قول دیگر آنکه آن ساعت منتقل میشود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر ست گاهی در اول روز میباشد گاهی در وسط گاهی در آخر یعنی ساعتی از ساعات این روز را این خاصیت می بخشیم و درین روز البته این چنین ساعتی پیدا میشود و لازم نیست این خاصیت وقتی معین را نه تا بوده مخفی و امام غزالی گفته که این اشبه اقوال ست و جزم کرده بدان ابن عساکر و غیر وی و محب طبری گفت اظهر این ست و بدین تقدیر آنچه از کعب احبار تقسیم اوقات جمعه بجهت دریافت آن ساعت نقل کرده اند فائده نکند و بدان جزم بدریافت آن حاصل نشود مگر قول ابن عمر که تمامه روز متصل مشغول باشد و کسانیکه میگویند وقت آن معین ست اختلاف کرده اند در بیان آن بریازده قول بلکه بر زیاده از ان قول اول از ابی هریره مروی ست که آن ساعت بعد از طلوع فجر ست تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر ست تا غروب جمعی از علما که فضیل بن عیاض از ایشان ست این را از ابی هریره روایت کرده اند ولیث که از رواة این اثر ست ضعیف ست و اینجا قولی دیگر ست که از طلوع فجر ست تا طلوع شمس بی زیادت بعد از عصر تا غروب و ابن عساکر این را از ابو هریره هم از طریقی که لیث دران واغلست روایت کرده و طبری و عیاض و قرطبی و غیرهم نیز آنرا حکایت کرده و عبارت بعضی از ایشان ما بین طلوع فجر و طلوع شمس ست و حال این روایت نیز در ضعف مثل روایت اول ست و در حقیقت این اختلاف روایت نیز از اسباب ضعف ست که مشعر ست بنوعی از تذبذب و اضطراب و از ابی هریره تردد میان این دو وقت و وقت نزول امام از منبر تا تکبیرهٔ احرام نیز آمده که گفت التماس کنید ساعت اجابت را میان این سه وقت قول دوم عند الزوال و این قول از حسن بصری و ابو العالیه منقول ست روایت کرد عبد الرزاق که حسن آنرا نزد زوال شمس میجست و ابن المنذر از ابو العالیه نیز مانند آن آورده و روایت کرد ابن عساکر از قتاده که گفت بودند جماعه از علما که اعتقاد میکردند ساعت اجابت را روز جمعه در وقت زوال و بود مأخذ ایشان درین باب آنکه این ساعت وقت اجتماع ملائکه و ابتدای دخول وقت جمعه و ابتدای اذان و مانند آن ست قول سوم گاهی ست که موذن شروع کند در اذان جمعه و این از عائشه مروی ست ابن المنذر از عائشه روایت کرده که گفت روز جمعه مثل روز عرفه ست که گشاده میشود در وی درهای آسمان و در وی ساعتی ست که سوال نکند در وی بنده از پروردگار تعالی چیزی مگر آنکه بدهد او را گفتند کدام ساعت ست آن یا ام المؤمنین گفت وقتیکه اذان گوید موذن مر نماز جمعه را و این غیر اقوال سابق ست

چه گاهی باشد که اذان متاخر شود از زوال قول چهارم ساعتی ست که امام بر منبر نشیند تا آن زمان که از نماز فارغ شود مسلم و ابوداؤد
این را از ابو بردہ بن ابی موسی اشعری روایت کرده اند که ابن عمر از وی پرسید که چه شنیدی تو از پدر خود در ساعت جمعه گفت شنیدم
پدر خود را که میگفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیه وآله وسلم که میگفت ساعت جمعه که مستجاب ست در وی دعا مابین جلوس
امام ست بر منبر تا فارغ شدن وی از نماز قول پنجم آن زمان ست که نماز جمعه میگذارند ترمذی و ابن ماجه از طریق کثیر بن عبداللہ
ابن عمرو بن عوف از پدر از جد مرفوعا روایت کرده اند که گفت آن کدام ساعت ست یا رسول اللہ فرمود وقتیکه گذارده
میشود نماز تا اتمام آن و کثیر بن عبداللہ را ضعیف می پندارند در روایت و بیهقی این قول را در شعب الایمان روایت کرده
بهمین وجه بلفظ مابین ان ینزل الامام من المنبر الی ان تنقضی الصلوۃ و ابن ابی شیبه روایت کرده از ابو بردہ و اسناد وی
قوی ست و در روایت وی آمده که ابن عمر استحسان کرد این روایت را از وی و دعا برکت او را کرد و مسح کرد سر او و این قول را
از ابن سیرین نیز روایت کرده اند قول ششم میان زوال آفتاب و وقت گذاردن جمعه ست ابن المنذر این را از ابی السوار عدوی
بعبارت من الزوال الی ان یدخل الرجل فی الصلوۃ و ابن السبلغ بلفظ الی ان یدخل الامام روایت کرده قول هفتم چون آفتاب بگردد
یک درجه تا مقدار یک گز شود روایت کرد این قول را ابن المنذر و ابن عبدالبر باسنادی قوی از ابی ذر که زن وی سوال کرد او را از ساعت
جمعه و جواب داد وی باین کلام قول هشتم از وقت عصر ست تا غروب آفتاب روایت کرد این قول را ابن جریر از ابن عباس موقوفا و
از ابی سلمه از ابی سعید مرفوعا و ابونعیم در حلیه از قول ابن عباس و ترمذی از انس مرفوعا و اسناد وی ضعیف ست قول نهم آخر ساعت
است از روز و این قول بیشتر صحابه و تابعین ست روایت کرد این قول را ابوداؤد و نسائی و حاکم باسناد حسن از ابی سلمه و
جابر مرفوعا و روایت کرد او را مالک و ابن خزیمه و ابن حبان و اصحاب سنن از ابی سلمه از ابی هریره از عبداللہ بن سلام قول دهم
آن زمان ست که امام بیرون آید تا فارغ وی از نماز ابن جریر این را از شعبی و از ابی بردہ بن ابی موسی آورده و گفت ابن عمر
استصواب آن کرده قول یازدهم ساعت سوم ست از آخر روز جمعه صاحب مغنی این قول را حکایت کرده و در مسند امام احمد نیز از
ابی هریره مرفوعا آمده بلفظ یوم الجمعة فیه طبعت طینة آدم و فی آخر ثلث ساعات منه ساعة الحدیث و اسناد این حدیث ضعیف
است و در اتصال وی سخن ست و علی بن طلحه که از ابو هریره روایت کرده گویند که او را از ابی هریره سماع نیست و عبارت آخر ثلث
ساعات و را احتمال وارد یکی آنکه آخرین ساعات ثلثه مراد بود یا آنکه آخر هر یکی از ساعات ثلثه بود کذا قیل و مصنف و غیر او نیز بر معنی اول حمل
کرده اند و هو الاظهر این یازده قول ست که مصنف ذکر کرده و اینجا اقوال دیگر نیز هست قول دوازدهم وقتی ست که اذان گویند مؤذن
برای نماز با مداد ذکر کرد این را بعض متاخرین و نسبت کرده تخریج آنرا با ابن ابی شیبه از عائشه سیزدهم اول ساعت بعد طلوع شمس
ذکر کرده است این را شارح تنبیه و متابعت کرد او را محب طبری در شرحش قول چهاردهم نزد طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء
پانزدهم بعد از زوال تا گشتن سایه نصف ذراع حکاه المحب الطبری فی الاحکام و قبله الزکی المنذری شانزدهم نیز بعد از زوال لیکن
تا گشتن سایه یک ذراع حکاه عیاض و القرطبی و النووی هفدهم از زوال تا خروج امام بخطبه حکاه القاضی ابو الطیب الطبری هژدهم
از زوال تا غروب شمس حکاه الرویانی عن الحسن و ذکر بعض المتاخرین فی شرح البخاری نوزدهم نزد خروج امام بخطبه روایت کرد این را
احمد بن زنجویه در کتاب ترغیب از حسن بصری و گفته که وی بر دی گذشت که می خوابید درین وقت پس تنبیه کرد او را بیستم مابین
خروج امام تا اقامت نماز این نیز منقول ست از حسن بصری و از بعض تابعین شام بیست و یکم از آنگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن
آن یعنی از وقت اذان نماز جمعه که وقت سعی بجمعه ست تا فراغ از نماز سعید بن منصور این را از شعبی روایت کرده و حمید بن زنجویه

و بغوی در شرح سنه از ابن عباس آورده بیست و دوم نزد تاذین و نزد تذکیر امام و نزد اقامت روایت کرده اند این قول را
بعض علما از عوف بن مالک اشجعی صحابی بیست و سوم نزد اذان و برآمدن امام و اقامت روایت کرد این را ابن ابی شیبه و ابن المنذر
از ابی امامه بیست و چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه را تا فراغ روایت کرد این را ابن عبد البر از ابن عمر مرفوعا و اسناد
وی ضعیف ست بیست و پنجم تا رسیدن خطیب بمنبر و شروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء بیست و ششم نزد جلوس امام بین الخطبتین
حکایت کرده است این را طیبی از بعض شراح مصابیح بیست و هفتم نزد نزول امام از منبر روایت کرد این را ابن ابی شیبه و ابن
جریر و ابن المنذر باسناد صحیح از ابی برده و تعبیر کرد از وی غزالی بلفظ الی ان قام الناس الی الصلوة بیست و هشتم هنگام قیام ناس
تا ایستادن امام در مقام خود ابن المنذر این را از حسن بصری نقل کرده و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده باسناد ضعیف بیست
و نهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در وی نماز گذارده چه نماز جمعه افضل صلوات این روز ست و وقتی که آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم گذارده افضل اوقات و هرچه پیش از وست از اذان و خطبه و غیرها همه وسائل ست و مقصود نماز جمعه است سی ام
در نماز عصر سی و یکم بعد از عصر سی و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی و سوم در وقت غیبوبت شمس که نصف وی ظاهر باشد و
نصف وی غائب روایت کرد طبرانی این قول را در اوسط و دارقطنی و دلائل و بیهقی در شعب و فضائل و اوقات از طریق زید بن علی بن
الحسین بن علی سلام الله علیهم اجمعین گفت حدیث کرد مرا مرجانه مولاة فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت حدیث کرد
مرا فاطمه گفت پرسیدم از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کدام ساعت ست آن یا رسول الله فرمود وقتیکه فرود آید نصف آفتاب
برای غروب پس بود فاطمه که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند آفتاب در وقت غروب و چون خبر داده
میشد فاطمه بدان اقبال میکرد برای دعا تا آنکه غائب میشد آفتاب و در بعض روایات این حدیث شکی ست که معلوم نیست حال او و
این اقوال ست که شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آن ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف
و رفع و وقف آن بیان نموده است چنانچه نقل کردیم و در تطبیق این اقوال و ترجیح بعضی از آن فرموده که این اقوال همچنان
نیست که بجمیع جهات متغایر و متخالف باشد بلکه بسیاری از آن یکیشی ست که مثنی ست با غیر خود و نیست مراد در اکثر آنها که مستوعب
و شامل ست تمام آن وقت را که تعیین نموده شد بلکه وقت معین در میان آن ست و جزوی از آن بدلیل آنکه واقع شده است
در حدیث تقلیلها و در حدیث دیگر وهی ساعة خفیفة چنانچه از وقت زوال یا وقت اذان یا وقت فراغ از نماز و فائده ذکر این وقت
آن ست که آن ساعت منتقل میکند و روی پس ابتدای مظنه آن ابتدای خطبه باشد و انتهای او انتهای صلوة مثلا و بسیاری از قائلان
تعیین کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده وقوع آن ساعت را در آن وقت بظهور آثار و امارات اجابت در آن بقیاس و اجتهاد
خود باین تقریب تقلیل میاید انتشار و اختلاف قطعا و ارجح و احری این اقوال مذکوره دو قول ست اول آنکه از جلوس امام ست بر منبر
تا تمام شدن نماز و دلیل این در حدیث ابی موسی اشعری که صحیح ست و مسلم روایت کرده آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم
هی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوة چنانچه در قول چهارم گذشت و قول دوم آنکه بعد از عصر ست ظاهر عبارت
مصنف عدم ست که مراد قول هشتم باشد که از وقت عصر ست تا غروب آفتاب ولیکن مراد قول نهم ست که آخر ساعتی ست از روز
زیرا که تصریح کرده اند باین اقوال حدیث ابو موسی و عبد الله بن سلام ست و قول عبد الله بن سلام آخر ساعات از ساعات
نهارست چنانچه در اول فصل گذشت و اینجا نیز میگوید و تمام ادله و راز محیت قول بغیر ازین دو قول میگوید صریح ست درین و هرچه
نداری یکند و قول ست یا موافق سخن هر دو یا یکی ازین را و در فتح الباری نیز میگوید که ارجح اقوال این دو قول ست و هرچه

جز این دو قول ست یا ضعیف الاسناد ست یا موقوف که اسناد کرده قائل آن باجتهاد خود بی سماع و توقیف و معارض نمی شود
این را حدیث ابی سعید که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فراموش گردانیده شدم آن ساعت را بعد از آن که
دانانیده شدم آن را پس احتمال دارد که سماع ابو موسی و ابی سعید پیش از این دو قول باشد و باز اختلاف ست سلف را که ازین
دو قول راجح تر کدام ست بیهقی و جماعهٔ از علما قول اول ارجح گفته اند بیهقی گوید که مسلم گفت حدیث ابی موسی صحیح ترین و جید ترین
چیزی ست درین باب و قرطبی گفته که این حدیث انص و صریح ست در موضع خلاف پس التفات کرده نشود بجانب غیر وی و امام نووی
گوید هو الصحیح بل الصواب الذی لا یجوز غیره نیز این حدیث مرفوع ست و صریح ست و در یکی از صحیحین واقع و طائفهٔ دیگر بترجیح قول
عبد الله بن سلام رفته اند ترمذی گوید که امام احمد گفته اکثر احادیث درین جانب ست و ابن عبد البر گوید که اثبت چیزی درین باب
حدیث عبد الله بن سلام ست و اکثر ائمه آن را ترجیح کرده اند و شافعی تنصیص کرده بران و اگرچه حدیث ابو موسی در صحیح مسلم ست
ولیکن باوجود آن در اتصال اسناد وی مقال ست و این از جملهٔ آن سابقه ست که در بعض احادیث مسلم احیاناً وقوع یافته
و بعضی از حفاظ آنها را انتقاد نموده اند چنانکه در مقدمه گذشت و مصنف نیز برین جانب ست و لهذا گفت و این قول ارجح اقوال
ست و دلیل این حدیث صحیح ست ان فی یوم الجمعة ساعة لا یوافقها عبد مسلم یسال الله فیها خیرا الا اعطاه ایاه و هی بعد العصر و این حدیث
بعد از عصر بودن وی ثابت شده و احتمال دارد که متصل عصر باشد و لهذا این را قول علیحده ساخته اند و لیکن احادیث دیگر نص
و صریح آمده که در آخر ساعات از روز ست چنانچه گفته و در سنن ابو داؤد و نسائی از جابر روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود یوم الجمعة اثنا عشر ساعة روز جمعه دوازده ساعت ست فیها ساعة درین دوازده ساعت ساعتی ست که لا یوجد مسلم که یافته
نشود مسلم یسال الله فیها شیئا سوال کند خدای تعالی را در آن ساعت چیزی الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن چیز را
آن مسلم را فالتمسوها آخر ساعة بعد العصر پس طلب کنید آن ساعت را در آخر ساعت از روز بعد از عصر و نیز در سنن سعید بن منصور
باسناد صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث کردند و از آن مجلس برخاست
و کسی از ایشان اختلاف نکرد در آن که آن ساعت آخر ست از روز و فی سنن ابن ماجة عن عبد الله بن سلام قال گفت
قلت و رسول الله جالس گفتم و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود انا لنجد فی کتاب الله ما گروه اهل
کتاب می یابیم در توریت فی یوم الجمعة ساعة که در روز جمعه ساعتی ست لا یوافقها عبد مومن یصلی نیابد او را بندهٔ مومن
که نماز میگذارد و یسال الله عز و جل فیها شیئا الا قضی له حاجته قال گفت عبد الله بن سلام فاشار الی رسول الله او بعض ساعة
پس اشارت کرد بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجانب من اشارتی که مفهوم شد از وی که مقصود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
آن ست که بپرسد که آیا ساعت ست یا بعض ساعت غرض تقلیل آن ساعت ست فقلت صدقت یا رسول الله او بعض ساعة
پس گفتم راست گفتی و پرسیدی یا رسول الله که آیا بعض ساعت ست قلت ای ساعة هی گفتم کدام ساعت ست آن قال
آخر ساعة من ساعات النهار گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آخر ساعتی ست از ساعات روز عبد الله بن سلام گوید
این سخن مشکل شد بر من که آن ساعت بعد از عصر ست در آخر روز باوجود آنکه فرمود سوال کند در وی بندهٔ مومن در حالیکه
نماز میکند و آن ساعت خود وقت نماز نیست پس سوال کردم من و قلت و گفتم انها این ساعت آخر لیست ساعة صلوة نیست
ساعت نماز قال بلی گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن ساعت نماز ست ان العبد المومن زیرا که بندهٔ مومن اذا صلی
چون یکبار نماز بگذارد ثم جلس لم یجلسه الا الصلوة پس نشست در جای نماز خود لا یجلسه الا الصلوة نه نشاند او را مگر نماز یعنی برای انتظار نماز

ودیگر نشست الامعن برای انتظار نماز وهو فی الصلوة پس آنکس گویا در نماز ست اگرچه نماز نمیکند این بیان معنی ست که عبد الله
بن سلام در رفع اشکال ابی هریره گفت چنانچه در اول فصل گذشت وفی مسند الامام احمد عن ابی هریرة قال گفت ابو هریره
قیل للنبی گفته شد پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم لای شیء سمی یوم الجمعة از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان
فیها طبعت طینة ابیک آدم از جهت آنکه در روز جمعه ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم ست وفیها الصعقة والبعثة وفیها
البطشة ودروی ست صعقه وبعثه وبطشه معانی این الفاظ گذشته است وفی آخر ثلاث ساعات فیها ساعة من دعا الله فیها استجیب پوشیده
نماند که باین حدیث استدلال بر بودن آخر ساعت از روز نتوان کرد که آخر ساعت اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرده
در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده چنانچه بجائی ذکر کردیم الحاصل ازین اقوال این دو قول مدد در ترجیح یکی ازین دو
بر دیگری اختلاف ماند در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوک کرده واختیار نموده که ساعت جمعه منحصر ست در
یکی ازین دو وقت مذکور وترجیح یکی ازین دو حدیث معارض نیست دیگری را باحتمال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
را منوده شده باشد در وقتی بیکی و در وقتی دیگر بدیگری گویا یکبار وحی آمده که در جمعه این ساعت اجابت است وبار دیگر
چنین آمد که این ساعت دیگر نیز هست پس هر دو ساعت اجابت باشد واین قول مختار ابن عبد البر ست که گفت بباید
درین دو وقت بدعا مشغول شد والامام احمد نیز مثل این نقل کرده اند واین طریق بهتر ست از طریق جمع وتطبیق والله اعلم ماند که
درینجا اشکال آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت ست مر هر داعی را بشرط متقدم با آنکه زمان مختلف میشود باختلاف بلاد ومطلع
ومقدم میشود بعض بر بعض وساعت اجابت متعلق ست بوقت واتفاق باختلاف جمع نشود وجواب داده اند باحتمال آنکه ساعت
اجابت متعلق باشد بفعل هر مصلی چنانکه مانند این در ساعت کراهت نیز گفته اند ومانا که فائده گردانیدن وقت ممتد را مظنه ساعت
همین ست اگرچه آن ساعت خفیف ست واحتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس بتقدیر چنین باشد وقت جواز خطبه
یا صلوة ومانند آن مثلا پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن فلیفهم خاصیت بیست ویکم آنکه صدقه را درین
روز مزیت ست بر صدقه سائر ایام چنانکه در حدیث آمده بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید ترمذی از انس
بن مالک آورده که پرسیده شد آنحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که کدام صدقه فاضلتر ست فرمود صدقه در رمضان واطلاق این
حدیث منافات دارد باطلاق حدیث فضلیت صدقه روز جمعه مگر آنکه تقیید کند یکی ازین دو حدیث را بدیگری یا هر کدام را بقرینه دیگر
تا ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه هست در رمضان با آنکه ترمذی حدیث مذکور را تضعیف کرده وگفته که این حدیث غریب ست
وصدقه بن موسی که یکی از رواة این حدیث ست چندان قوی نیست نزد محدثان خاصیت بیست ودوم آنکه روز جمعه مخصوص
است بنماز جمعه که مقرون بخطبه است واجب بخصوص اشتراط وامور که در غیر آن موجود نیست مثل اشتراط نیت اقامت اگر
در وطن نبود و مسافر باشد اگرچه نیت اقامت نکند زیرا که چون بوطن اصلی در آید بی نیت اقامت مقیم گردد وجهر در قرات اگرچه
صلوة نهاری ست وصلوة النهار عجماء وغیر آن از شرائط جمعه وجوباً واداءً که معلوم ست خاصیت بیست وسوم آنکه روز جمعه
روزی ست مستحب ومختار از برای تفرغ وتخلص در عبادات را بکلی وترک اشتغال دنیویه از بیع وشری و در مزیت او بر سائر ایام در فضل
وعبادات چون مزیت شهر صیام ست بر سائر شهور عام چنانچه در حدیث آمده که فضل الجمعة علی الایام کفضل رمضان علی الشهور
رواه الدیلمی فی مسند الفردوس عن جابر ومخصوص ست بعبادات واجبه ومستحبه مثل نماز وخطبه ومستحبه مثل غسل وتطیب وتنظیف وغیره
آن چنانکه رمضان نیز مخصوص ست بعبادات واجبه ومستحبه وچنانکه هر اهل ملتی را روزی معین شده مثل سبت یهود را

ویکشنبه نصاری را کردان روز مر عبادات واجبه و مستحبه را مستغرق شوند و از اشغال دنیوی تخلی و تجرد کرده و روز جمعه این امت
مرحومه مخصوص ساز اجتماع بر خطاء و ضلالت و محفوظ از آفات و انواع عذاب را متعین شده چنانکه رمضان در بدل عاشورا و چون
روز جمعه را تشبیه داده برمضان نمونه شب قدر را نیز پیدا کرد و گفت و ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است در ماه رمضان
در ورود انوار رحمت و اجابت و ابهام و تعسر دریافت آن و از جهت که این روز فضل و مزیت دارد بر ایام هفته در اشتمال بر علو
چنانکه رمضان علما میگویند که هر که روز جمعه وی را حاصل آید به عبادات و آداب و وظائف آن فائز گردد و از آثام و مخالفات سلامت
مانند جمیع هفته وی را حاصل آید و انوار و برکات که درین روز تحصیل کرده بتمام هفته عائد گردد و توفیق خیر یابد و آنچه واقع شود از سیئات
تکفیر گردد و روی الدارقطنی عن عائشة اذا سلمت الجمعة سلمت الایام و اذا سلم رمضان سلمت السنة و همچنین هر که ماه رمضان
وی را حاصل آید به توفیق صیام و قیام و کسب خیرات بقیت شهور وی را حاصل شود و برکت و سلامت بگذرد به توفیق و تکفیر و
همچنین بمثل این معنی گفته اند هر که حج بیت الله زادها الله تعظیما و تشریفا او را حاصل شود و از مخالفات و مناهی و فسوق که
در حج اجتناب از آن فرموده اند سالم ماند جمیع سنین عمر وی را بسلامت و برکت حاصل گردد پس باین حساب صلاح حال در
روز آدینه میزان و معیار و مدار سلامت حال هفته است و ماه رمضان میزان سال و حج بیت الله میزان عمر خاصیت بیست
و چهارم آنکه چون روز جمعه در هفته مانند عید است در سال چنانچه احادیث آن گذشت و عید خواه عید فطر باشد یا عید اضحی
هر یکی مشتمل است بر نماز و عید اضحی مشتمل است بر قربان و عید الفطر مشتمل بر صدقه و روز جمعه مشتمل است بر صلوة و حق جل شانه تبکیر و تعجیل
در رفتن بمسجد را بدل قربان و صدقه ساخت و قائم مقام آن گردانید در حدیث صحیح بخاری و مسلم است من راح فی الساعة
الاولی کسیکه برود بمسجد جمعه در ساعت نخستین فکانما قرب بدنة پس چنانستی که قربان کرد شتر را و من راح فی الساعة الثانیة
فکانما قرب بقرة و کسیکه برود در ساعت دوم پس گویا که قربان کرد گاو را و من راح فی الساعة الثالثة فکانما قرب کبشا
گویا که قربان کرد گوسفند را و من راح فی الساعة الرابعة فکانما قرب دجاجة گویا که تصدق کرد دجاجه را و من راح فی الساعة
الخامسة فکانما قرب بیضة و این خبر و حدیث بخاری است و ترک مصنف آنرا وجهی ظاهر ندارد و ذکر قربان درینجا برای مشاکلت
است و اگر نه دجاجه و بیضه قربان نباشد مراد تصدق باینهاست و سابقا در شرح خاصیت هفتم نیز اشارت باین معنی کرده ایم
پس اشتمال بر صدقه قائم مقام صدقه فطر نیز مبین باشد فافهم و درین ساعت علما را اختلاف است بعضی از علما حمل بر ساعات
فلکی کرده اند که تمام روز دوازده ساعت است و باستحباب تبکیر و تعجیل بعد از طلوع آفتاب که حقیقت تبکیر است قائل شده و الا اگر
بعد از زوال که دخول وقت جمعه است بعد از چهار یا پنج ساعت فلکی بر وو وقت جمعه گذشته باشد و این یعنی حمل بر ساعات فلکی
مذهب شافعی است و بیشتر علما و بر ایشان وارد میشود که برین تقدیر شروع در خطبه در اول ساعت سادسه بلکه چنانچه مصنف
ذکر کرد در اول خامسه بود و بیشک آن پیش از وقت زوال خواهد بود و بعض حمل بر ساعات عرفی لغوی کرده که عبارت است از
اجزای لطیفه از زمان این جماعه تبکیر و تعجیل بعد از زوال اعتبار کنند و این تعجیل در رفتن بمسجد جمعه بعد از زوال مذهب مالک است
و طائفه از اهل مدینه و نقل کرده شده است از مالک کراهت تبکیر جمعه از اول نهار و امام احمد بن حنبل بلکه بعضی از مالکیه نیز بر مالک
انکار شدید کرده اند که این مخالف حدیث است که در وی تبکیر ورود یافته و لیکن بتحقیق معلوم شده که حقیقة تبکیر تعجیل و مبادرت
در اول وقت است هر وقت که باشد نعم اگر در حدیث ثابت شود که تعجیل در اول نهار باید کرد مخالفت است و اگر دو وقوع لفظ تبکیر اثبات
مخالفت نتوان کرد و بعضی از مالکیه در تقویت مذهب مالک گویند که در حدیث واقع شده است من راح و حقیقت رواح ذهاب از زوال

ولیکن زہری انکار کردہ بر کسیکہ گوید رواح بعد از زوال بود و گفتہ کہ عرب راح بمعنی ذہب اطلاق کنند مطلقا در ہر وقت
کہ باشد و گفتہ اند کہ نکتہ در تعبیر برواح برای آن ست کہ فعل مقصود نمی باشد مگر بعد از زوال پس ذاہب بسوی جمعہ را رائح گویند
اگرچہ نہ در وقت رواح رود و بعضی از مالکیہ احتجاج کردہ اند بروایت زہری کہ گفتہ مثل المہجر الی الجمعۃ و تہجیر سیر در ہاجرہ بود
کہ بمعنی نیمروز ست و جواب دادہ اند کہ مراد بہ تہجیر اینجا تبکیر ست چنانچہ نقل کردہ شدہ است از خلیل و تتمہ این مبحث در بیان خاصیت
ہفتم کہ تبکیر برای نماز جمعہ است گذشت خاصیت بیست و نہم آنکہ روز جمعہ اخروی کہ صورۃ و حقیقۃ روز جمعہ دنیوی ست
روز تجلی حق جل شانہ است بر بندگان در بہشت چنانکہ گذشت خاصیت بیست و ششم آنکہ حق جل شانہ قسم یاد کردن یعنی بروز جمعہ
یاد فرمود از میان سائر ایام ہفتہ قال اللہ تعالی والیوم الموعود و شاہد و مشہود و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم الیوم الموعود یوم القیامۃ فرمود و مراد بیوم موعود روز قیامت ست کہ وعدہ کردہ است حق سبحانہ با آمدن وی
یا وعدہ کردہ است بعد از آمدن او بنعیم بہشت و دیدار خود مر مؤمنان را و الیوم المشہود یوم عرفۃ و مراد بیوم مشہود روز عرفہ
کہ حاضر می آیند دروی مؤمنان آفاق و ملائکہ یا گواہی دادہ شدہ است دروی با فاضہ رحمت و مغفرت اہل آن را
والشاہد یوم الجمعۃ و مراد بشاہد روز جمعہ است کہ حاضر آمدہ است بر مسلمانان چون مسلمانان روز عرفہ بعرفات می روند و
در آنجا حاضر میشوند او را مشہود خواند بمعنی مشہود فیہ و روز جمعہ بجای خود اند و جمعہ بر سر ایشان آمدہ و حاضر شدہ او را
شاہد گفت یا شاہد بمعنی گواہی دہندہ است روز قیامت با یمان و طاعت مر اہل خود را و مشہود نیز تواند بمعنی گواہی دادہ
شدہ دروی بمغفرت خلق باشد ما طلعت شمس و فی روایۃ الشمس و تنکیر بارادہ شہور و فصول ست باعتبار تعدد و
اختلاف یعنی طلوع نکرد ہیچ آفتابی در ہیچ وقتی و لا غربت و نہ غروب کرد علی افضل و فی روایۃ علی یوم فضل من
یوم الجمعۃ یعنی بر ہیچ روزی از ایام ہفتہ فاضلتر از روز جمعہ نبود فیہ ساعۃ زیرا کہ در روز جمعہ ساعتی ست کہ لا یوافقہا
عبد مؤمن در نیابد آن ساعت را بندۂ مؤمن کہ یدعو اللہ فیہا بخیر دعا کند خدای را عز و جل شانہ دروی بہ نیکی الا استجاب
لہ مگر آنکہ قبول کند خدای تعالی آن دعا مر آن بندہ را او یستعیذ من شر یا پناہ جوید آن بندۂ مؤمن از بدی الا اعاذہ
مگر آنکہ پناہ دہد آن بندہ را از آن بدی در اول حدیث مساوات آمد میان روز عرفہ و جمعہ باعتبار قسم یاد کردن
الہی تعالی بہر دو و آنکہ در آخر فرمود ما طلعت شمس و لا غربت علی یوم افضل من یوم الجمعۃ اگر مراد بدان نفی افضلیت روز
دیگر ست از روز جمعہ چنانچہ ظاہر عبارت ست در اول و آخر حدیث منافاتی نبود و اگر مراد اثبات افضلیت روز جمعہ است
بر سائر ایام چنانچہ مفہوم متعارف ازین عبارت ست و قد حقق فی موضعہ پس مقصود آن باشد کہ اگرچہ در قسم یاد کردن ہر دو
برابر آمدند ولیکن روز جمعہ مخصوص ست بفضیلت دیگر کہ در ما سوای او نیست و آن وجود ساعت مذکورہ است در وی کلام
در فضیلت روز جمعہ در فصل سابق گذشت اما پوشیدہ نماند کہ شاہد و مشہود را کہ در آیت کریمہ واقع شدہ است تفسیر ہای دیگر
نیز کردہ اند و این حدیث را کہ شاہد را بروز جمعہ تفسیر کردہ است امام احمد و ترمذی روایت کردہ اند و ترمذی گفتہ کہ این
حدیث غریب ست شناختہ نمیشود مگر از طریق موسی بن عبیدہ و وی را ضعیف میدانند خاصیت بیست و ہفتم آنکہ آسمانہا
و زمینہا و کوہ ہا و دریا ہا و مجموع خلائق غیر بنی آدم و شیاطین از روز جمعہ میترسند بحکمت علمی کہ حق بوقوع قیامت در
در روز جمعہ ایشان را بخشیدہ است پس در ہر روز جمعہ ایشان را توہم و احتمال ناگہان آمدن قیامت دران حاصل
است چنانچہ گذشت قال کعب الاحبار الا احدثکم ایا حدیث کنم شما را عن یوم الجمعۃ از حال مخصوص روز جمعہ اذا کان

یوم الجمعة که چون باشد روز جمعه فزعت یعنی بترسند بجهت این روز السموات والارض والجبال والبحور والخلائق کلها الا ابن آدم والشیاطین خاصیت بیست وهشتم آنکه روز جمعه روزی است که حق سبحانه وتعالی او را برای این امت مرحومه ذخیره کرده و نگاه داشته تا ایشان پیدا شوند و آنرا دریابند و قبول کنند و جمیع امم سابقه از یهود و نصاری از آن محروم شدند و راه بدان نیافتند و قابل آن نشدند قال صلی الله علیه وآله وسلم ذخیرة الله لنا روز جمعه ذخیره است که خدای تعالی نهاده بود برای ما و قیل گفت صلی الله علیه وآله وسلم ما طلعت شمس ولا غربت علی یوم خیر من یوم الجمعة هدانا الله له راه نمود ما را خدای تعالی بدان واضل الناس عنه و گمراه گردانید و راه بدر یافت آن نمود مردم دیگر را از وی والناس لنا فیه تبع و مردم ما را درین روز تابع اند الحدیث تا آخر حدیث که در اول فصل گذشته است خاصیت بیست ونهم آنکه این روز برگزیده حق سبحانه است از جمله ایام و معظم است نزد وی و ممتاز است بفضائل و خصوصیات چنانکه در غیر وی نیست چنانکه رمضان برگزیده است از جمله شهور و شب قدر از جمله شبها و مکه از جمله شهرها قال کعب گفت کعب احبار ان الله اختار الشهور فاختار شهر رمضان واختار الایام فاختار یوم الجمعة واختار اللیالی فاختار لیلة القدر ترجمه از کلام سابق ظاهر است و معنی اختیار کرد شهور را پس اختیار کرد رمضان را اعتبار کرد و در نظر آورد تمامه شهور را پس برگزید از میان آنها رمضان را و کذلک البواقی خاصیت سی ام آنکه در روز جمعه ارواح مردگان بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدنی معنوی و تعلق و اتصال روحانی نظیر و مشابه اتصالی که ببدن دارد و زائران را که نزدیک بقبور آیند میشناسند خود همیشه میشناسند ولیکن درین روز میشناسند شناختنی زیاده بر شناخت سائر ایام از جهت نزدیک شدن بقبور و لابد شناخت از نزدیک بیشتر و قوی تر باشد از شناخت از دور و در بعض روایات آمده که این شناخت در اول روز بیشتر است از آخر آن ولهذا زیارت قبور درین وقت مستحب تر است و عادت در حرمین شریفین هم برین است خاصیت سی ویکم آنکه روزه در روز جمعه علی انفراده بی آنکه روز پنجشنبه یا شنبه نیز روزه دارد نزد بیشتر علما مکروه است کراهت تنزیهی نزد جمهور و روایت است از امام ابوحنیفه و مالک که مکروه نیست و استدلال ایشان بحدیث ابن مسعود است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که روزه میداشت از هر ماه سه روز و کم بودی که افطار میکرد روز جمعه و تاویل وی بآنکه مراد عدم تعمد افطار است بر تقدیر وقوع وی در ایامی که روزه میداشت در آن بعید است و بعض گویند که آن از خصائص آن حضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و از شافعی نیز در روایت آرند و مصنف استدلال کرده بر کراهت بقول خود که گفت قال محمد بن عباد سألت جابرا انهی رسول الله آیا منع کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن صوم یوم الجمعة از روزه داشتن روز جمعه قال گفت جابر نعم ورب هذه البنیة آری منع کرد سوگند میخورم بپروردگار این بنا یعنی خانه کعبه و این لفظ بخاری است و در آخر اوست یعنی ان ینفرد به و فی حدیث مسلم سألت جابر بن عبدالله وهو یطوف بالبیت و در آخر گفته ورب هذا البیت و در روایت نسائی آمده ورب الکعبة وفی الصحیحین قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة روزه ندارد یکی از شما روز جمعه الا یوما مگر آنکه روزه دارد روزی دیگر قبله پیش از جمعه که روز پنجشنبه باشد او بعده یا بعد از وی که روز شنبه بود واللفظ للبخاری یعنی این لفظ حدیث که مذکور شد مر بخاری راست و مسلم ولفظ حدیث مر مسلم را این است لا تختصوا یوم الجمعة بصیام مخصوص مگردانید روز جمعه را بصیام من بین الایام از میان سائر روزها الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مگر آنکه باشد و اتفاق افتد روز جمعه در روزه که میدارد او را یکی از شما یعنی عادت اوست چنانچه ایام بیض و مانند آن اول حدیث مسلم این است لا تختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تختصوا یوم الجمعة

بصیام الحدیث و مصنف جزو اول این حدیث نقل نکرد از جهت عدم تعلق غرض وی بدان و عجب که عدم تخصیص لیلة الجمعة
بقیام از خصائص جمعه نشمرده باد. رود آن در صحیح مگر آنکه گفته شود که وی در مقام ذکر خصائص روز جمعه است و پس ما این تخصیص
وجهی موجه ندارد چنانکه در خاصیت دوم ذکر شب و روز هر دو کرده و ایضاً جار فی صحیح البخاری و عن جویریة بنت الحارث که
یکی از ازواج مطهره است ان النبی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم دخل علیها یوم الجمعة در آمد بر وی روز جمعه و هی صائمة
و حال آنکه جویریه روزه دار بود فقال پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اصمت امس آیا روزه دار بودی دیروز قالت
لا گفت جویریه روزه دار نبودم دیروز قال گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تریدین ان تصومی غدا میخواهی که
روزه دار باشی فردا قالت لا قال فافطری فرمود پس افطار کن و بشکن روزه را امروز و همچنین ست مذهب اکثر علما که روز
جمعه تنها روزه ندارد و اگر داشته باشد بشکند و قال صلی الله علیه وآله وسلم لا تصوموا یوم الجمعة روزه ندارید روز جمعه
تنها و قال و نیز گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یوم الجمعة یوم عید روز جمعه در حکم روز عید ست فلا تجعلوا یوم عیدکم
پس نگردانید روز عید خود را یوم صیامکم روز روزه خود چه روزه داشتن در روز عید حقیقی حرام ست و این روز نیز چون در حکم
روز عید ست روزه وی لائق نباشد و اگر باشد باری تنها مقصود بالذات نباشد و در ضمن و موافقت روزهای دیگر باشد
و علما در وجه نهی از روزه روز جمعه تنها اختلاف دارند بعض گویند بجهت آن ست که تا روزه داشتن سبب ضعف بدن و کسر
قوت نگردد و از اقامت وظائف و اوراد جمعه باز ندارد چنانکه در رخصت افطار روز عرفه مر ضعفا را گفته اند و این وجه ضعیف ست
و با روزه داشتن روز سابق و لاحق مناسبتی ندارد چه آن ضعیف تر و قوت شکننده تر ست و جواب ازین آنکه روزه پیش
و پس جبر نقصان که در اعمال بجهت ضعف واقع میگردد میکند نیز ضعیف ست چه جبر نقصان بکسب خیرات دیگر نیز شود
پس باید که بوجود آن روزه مستحب نگردد و لا قائل به و نیز بدین وجه باید که کراهیت مخصوص بوجود ضعف گردد حالانکه مطلق ست
و جوابش آنکه چون مظنه ضعف بود در قائم مقام حقیقت آن باشد چنانچه در سفر وجود مشقت و بعض گفته اند که اگرچه این روز را
اعظم و فاضل گردانیده اند اما وجود ان مقتصر بر همان تعظیمات باید داشت که در شرع وارد شده است و زیاده بران از پیش خود
مبالغه نکنند تا موهم فعل تحمیع وجوه نگردد و سبب تجاوز از حد نشود و وجهی دیگر که از حدیثی که در آخر مذکور شد مفهوم گشت
احسن وجوه است و فیه کفایة و تتمه این مبحث در باب الصیام نیز بیاید انشاء الله تعالی خاصیت سی و دوم اختصاص
این روز ست باجتماع مومنان برای وعظ و تذکیر یعنی بطریق وجوب و خطبه در عیدین سنت ست نه واجب و اما اجتماع در
عرفات برای وعظ و تذکیر نیست و خطبها که در ایام حج خوانند نیز واجب نیست و اگر مراد در هر هفته دارند فلا اشکال اصلا این
خواص جمعه است که مصنف ذکر کرده و ورای آن خواص دیگر نیز دارد و وجه عدم ذکر وی مر آنرا یا عدم اطلاع و اختصار وی
بران یا ذهول وی از آن یا عدم صحت آن نزد وی باشد والله اعلم و شیخ جلال الدین سیوطی در شرح صحیح بخاری بعضی از آن آورده
و بر زیادت بران در رساله جدا وعده کرده اول آنکه اجتماع میکنند در وی ارواح ذکره ابن القیم فی کتاب الهدی دوم
آنکه تخصیص کرده نشود شب جمعه بقیام چنانکه تخصیص کرده نشود روز جمعه بصیام و قد عرفت ذلک سوم قرأت سورة جمعه
و منافقون در نماز عشای شب جمعه چهارم خواندن سورة قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در مغرب شب وی چنانکه
در فصل قرأت گذشت پنجم امان از عذاب قبر کسی را که مرد در روز جمعه یا شب وی و سیوطی در جمع الجوامع می آرد که احمد و بیهقی
از ابن عمرو آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر

وهمچنین از شیرازی در القاب از ابن عمر و از ابو نعیم در حلیه از جابر آورده که هر کسیکه بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکه بروی مهر شهیدان باشد ششم مغفرت ششصد هزار کس در شب جمعه و ششصد هزار کس در روز آن و در روایتی مغفرت جماعهٔ مردم چنانچه در اول فصل در بیان اختلاف میان روز جمعه و روز عرفه گذشت هفتم ایستادن ملائکه با صحف روز جمعه بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاول فالاول تا وقت خروج امام رواه احمد و ابو یعلی والطبرانی وایضا المقدسی عن ابی امامه هشتم مضاعفه حسنات درین روز چنانکه طبرانی در اوسط از ابی هریره آورده که تضاعف الحسنات یوم الجمعة و دیلمی از انس آورده که دو رکعت در روز جمعه فاضل‌تر است از هزار رکعت در غیر روز جمعه و یک تسبیح در روز جمعه فاضل‌ست از هزار تسبیح در غیر روز جمعه نهم آنکه پروردگار تعالی برمی انگیزد ایام را روز قیامت بر هیئت و صورتی که دارند و برمی انگیزد روز جمعه را روشن و تابان پس اهل جمعه گرد میکنند آنرا کالعروس تهدی الی کریمها و روشنائی میکند روز جمعه برای ایشان پس میروند در روشنائی او و رنگهای ایشان در صفا و سفیدی مثل برف بود و بوهای ایشان مثل مشک خوض میکنند در کوههای کافوری نگرند بسوی ایشان جن و انس برهم نمیزنند چشمها از تعجب و حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت مخالط نبود ایشان را هیچ کس مگر موذنان که برای خدا اذان گفته باشند اورده السیوطی عن الحاکم فی المستدرک والبیهقی فی شعب الایمان دهم حرمت و کراهت بیع نزد اذان وی یازدهم استحباب بیع و شرا بعد از نماز نزد بعض فقها والله اعلم

فصل در خطبهٔ نبویه صلی الله علیه و آله وسلم

در روز جمعه چون خطبه خواندی بجهت مزید شوق و مبالغه در اسماع حاضران آواز بلند کردی چندی که چشمان مبارکش سرخ شدی بجهت تجلی بوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضواء ابلاغ و انذار و غضب وی سخت گشتی تا آنکه گویا وی صلی الله علیه و آله وسلم منذر جیشی است که میگوید صبحکم و مساکم یعنی آنکه خبر میرساند قومی را و میترساند ایشان را از لشکری که بر ایشان تاختن آورده و اعلام میکند که آن در وقت صبح بر شما می تازد و غارت میکند یا در وقت شام می آید و مضمون این نیز در ذکر شدت غضب و تشبیه بمنذر جیش در متن صحیح مسلم و در جامع الاصول از حدیث وی ثابت ست و مصنف آنرا ذکر کرده و لفظ بسیار که گفته بسیار در خطبه گفتی در انجا نیست بلکه گفته و یقول بعثت انا والساعة برانگیخته شده و فرستاده شده ام من با قیامت کما بین هاتین این دو انگشت و برای بیان این اشارت میان انگشت شهد و انگشت میانه نزدیک جمع فرمودی و مقرون گردانیدی و گفته‌اند که اقتران سبابه بوسطی اشارت ست باقتران ساعت ببعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که اگرچه دو ساعت و بعثت متصل اند و زمان فاصل در میان نیست و پیغمبری دیگر در میان نه چنانچه درین دو انگشت انگشتی دیگر در میان نیست و بعض گفته که اشارت ست بآنکه بعد زمانی میان ساعت و بعثت آنقدر ست که میان سر این دو انگشت که مسبحه اصغرست از وسطی یعنی همین مقدار از قیامت پیشتر مبعوث شده ام و دنبال آن قیامت رسیده می آید و ظاهر لفظ حدیث یقرن بین اصبعیه که مصنف ترجمهٔ آن کرده ناظر در معنی اول ست اما آنچه در مشکوة در باب قرب الساعة بروایت بخاری و مسلم از حدیث شعبه از قتاده آورده که گفت شعبه شنیدم قتاده را که گفت کفضل احدهما علی الاخری و گفت ندانستم که قتاده این را از انس گفت یا از خود انتهی و نیز از ترمذی از حدیث مستورد بن شداد آورده که بعثت فی نفس الساعة فسبقتها کما سبقت هذه هذه و حکمت به معنی ثانی ابلغ گفته که احتمال دارد که مراد ارتباط دعوت و نبوت آن حضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم بقیام قیامت چنانچه در سبابه و وسطی و ظاهر مراد مصنف که گفته جمع فرمودی معنی اول ست و بعد از آن گفتی اما بعد لفظ اما بعد بعد از حمد و ثنا در خطبه مسنون ست و بخاری بابی برای آن عقد کرده و در فتح الباری

گفته که اختلاف ست در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفته کیست طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری آورده که
داؤد ست علیه السلام وگفته که در اسناد این ضعف ست و در حدیث موقوف از شعبی آمده که فصل خطاب که داؤد را داده اند
همانکه در قرآن مجید میفرماید و آتیناه الحکمة وفصل الخطاب این کلمه است وبعض گفته اند که اول کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن
قحطان ست وقیل کعب بن لوی وقیل سحبان بن وائل وقیل قس بن ساعده وقول اول اشبه و اثبت ست وجمع کرده شده است
میان این اقوال بآنکه اولیت در اول حقیقی ست و در باقی اضافی فان خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان وفصیح‌ترین
وابلغ‌تر و در فضل و شرف و موعظه و نصیحت کتاب خداست که قدیم ست وصفت خدای عزوجل و منزل ست برای تبلیغ
احکام و هدایت خلق وخیر الهدی الهدی بفتح ها و سکون دال هدی محمد و بهترین سیرتها و طریقها سیرت و طریقه محمد ست صلی الله علیه وآله وسلم
وشر الامور محدثاتها و بدترین چیزها چیزی ایست که نو پدید کرده شده است و بدعت ست در دین وکل بدعة ضلالة و هر بدعت
و بدعت که مخالف سنت و سبب تغییر آن باشد باعث ضلالت و گمراهی ست ومیفرمود انا اولی بکل مؤمن و در متن
صحیح مسلم و جامع الاصول بکل مؤمن من نفسه من دوست دارنده ترم هر مومن را و نزدیکترم بوی من نفسه از نفس وی و زانکه
مومن چه نفس برادر بلا اندازد و دشمنی کند و من او را از تمامه آفات و بلیات دنیا و آخرت نگاه دارم و در محل امان در آرم
من ترک مالا فلاهله کسیکه بمیرد و گذاشت مالی را پس آن مال مر کسان او راست ومن ترک دینا او ضیاعا و کسیکه گذاشت
وامی را یا عیالی را فالی او علی او بر ما است شک راوی ست و در متن صحیح مسلم و جامع الاصول بر او ست یعنی رجوع بمن ست
در کفایت عیال وے و بر من ست قضای دین وے امام نووی در شرح مسلم میگوید که این حکم بعد از ان شد که ابواب
فتوح بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مفتوح گشت و در اوائل دعا میکرد و صلوة می فرستاد بر آنکه مدیون می بود
تا مردم تساهل نکنند و اصح آنست که این قضاے دین واجب بود بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه آنکه بطریق
تکرم و تفضل میکرد و نیز از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست بلکه واجب ست بر سائر ائمه اگر در بیت المال
چیزے باشد و امرے مهم تر ازین درمیان نبود انتهی رواه مسلم عن جابر بن عبد الله وفی لفظ له و در لفظی دیگر آمده است
از مسلم هم از جابر کانت خطبة النبی صلی الله علیه وآله وسلم یوم الجمعة بود خطبه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روز جمعه یحمد الله ویثنی علیه
بما هو اهله بآنکه حمد و شکر میگفت خدا را و ثنا و صفت میکرد وے بصفات کمالی که وی تعالی سزاوار آنست ثم یقول بعد آن
می گفت این کلمات را من یهده الله فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له وخیر الحدیث کتاب الله تا آخر حدیث که اول سبق
میکرد و نسائی نیز مثل حدیث مسلم جامع آنچه در هر دو روایت وی آمده روایت کرده ولیکن بتقدیم و تاخیر چنانچه
در جامع الاصول آورده است وزاد النسائی و زیاده کرده است نسائی بعد قول وی وکل بدعة ضلالة این کلام را که وکل
ضلالة فی النار و هر صاحب ضلالت در آتش دوزخ ست وگاه گفتی الحمد لله نحمده ونستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور
انفسنا ومن سیئات اعمالنا من یهده الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له واشهد ان لا اله الا الله وفی روایة بزیادة وحده
لاشریک له واشهد ان محمدا عبده و رسوله آورده اند که قدوم آورد ضماد بمکه و وے مردے بود افسونگر ازین افسون میکرد
مردم را از جنون و مس جن پس شنید سفهاے مکه را که می گفتند محمد دیوانه شده است او را علاج باید کرد پس ضماد با خود
گفت چه باشد که این مرد را ببینم و علاجش کنم شاید که الله تعالے شفا دهد او را بدست من پس آمد و آن حضرت را
دید صلی الله علیه وآله وسلم و گفت یا محمد نزد من افسونیست مر این باد را یعنی علتی که از مس جن پیدا گردد و عرب جن را

با دیگو بنده نخواهی که ترا ازان علاج کنم پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این کلمات برخواند الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره
الخ آن مرد افسونگر گفت که این کلمات خود را که خواندے باز برخوان بر من پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سه بار این کلمات را
برخواند آن مرد گفت واللہ شنیده ام من سخنان کاهنان و ساحران و شاعران را و نشنیده ام هرگز مانند این کلمات و بتحقیق
رسیده است این کلمات قاموس بحر را یعنی میانۀ دریا را که عمیق تر و عظیم تر است و گفت بده دست خود را این تا بیعت کنم ترا
بر اسلام پس ضماد بیعت کرد و مسلمان شد مسلم از ابن عباسؓ این کلمات را درین قصه تا عبده و رسوله روایت کرده و مصنف این
خطبه زیاده کرده این را که ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما فانه لا یضر الا نفسه ولا یضر الله
شیئا و فی روایة ومن یعصهما فقد غوی ونسأل ربنا ان یجعلنا ممن یطیعه ویطیع رسوله ویتبع رضوانه ویجتنب سخطه انما نحن به وله
روایت کرد این حدیث را ابو داؤد از ابن مسعود و روایت کرد وی و ترمذی و نسائی آنچه را با زیادت و بدانکه در صحیح مسلم
حدیثے از عدی بن حاتم آورده که مردے در حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خطبه خواند من یطع اللہ ورسوله فقد رشد
ومن یعصهما فقد غوی پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بئس الخطیب انت قل ومن یعص اللہ ورسوله و شیخ در حدیث
در سبب ذم و انکار وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مر آن خطیب را در قول وی ومن یعصهما و امر گفتن ومن یعص اللہ ورسوله
اختلاف کرده اند جماعۀ گفته اند که سبب آن بود که وی تشریک اللہ و رسول کرد در ضمیر تثنیه که مقتضی تسویه است پس امر کرد او را
بتقدیم اسم اللہ و عطف رسوله بر وی که مفید تبعیت و فرعیت ست و این وجه مشهور ست ولیکن ضعیف است چه اقتضای جمع در ضمیر
تسویه را محل بحث ست و از جهت وقوع این جمع و تشریک بعینه در کلام آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حدیث صحیح که اینجا
مذکور شد و مثل آن در حدیث دیگر که در علامات کمال ایمان واقع شده است ان یکون اللہ ورسوله احب الیه مما سواهما نیز
واقع شده است و بعض گفته اند که سببش آن بود که آن خطیب وقف کرد بر ومن یعصهما که موهم عطف است بر من یطع اللہ ورسوله
و وقوع فقد رشد جزای وے و این سخن چیزے نیست و مخالف ست مر سیاق حدیث را کما لا یخفی و اقرب آنست که این ذم
و انکار بجهت آن بود که لائق بشان خطیب امثال این مقاصد بسط و تفصیل و تطویل ست و عدم کلال و ملال انسان چنانچه
عبارت حدیث ست که مذکور شد نه اقتصار بر همین دو کلمه باسلوک طریقه اختصار و اجمال واللہ اعلم بحقیقة الحال و آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سورۀ ق بسیار بر منبر خواندے از جهت اشتمال وی بر مواعظ شدیده و زواجر اکیده و ظاهر لفظ
دلالت دارد بر خواندن تمامۀ سوره و در بعض حواشی نوشته اند که مراد بعض سوره است و عادت شریف همچنین بود و از کلام
نووی تردد و تخییر مفهوم میشود در قرأت کل و بعض و قرأت بعض اوفق ست بحدیث قصر خطبه قالت ام هشام بنت الحارث بن النعمان
که صحابیۀ انصاریه مشهور ست گفت بود تنور ما و تنور رسول خدا یکے تا دو سال یا یکسال و کسری اشارت میکند بشدت معرفت
خود باحوال آن حضرت و شرف قرب جوار وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت ما اخذت سورة ق و فی روایة مسلم ما اخذت
یاد نگرفتم من سورۀ ق را الا من فی رسول اللہ مگر از دهان رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و فی روایة مسلم الا من لسان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یخطب بها علی المنبر از جهت خطبه خواندن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بآن سوره بر منبر و در جمیع
روایات مسلم و در روایت ابو داؤد و نسائی یقرأ بها کل جمعة امام نووی گفته درین حدیث استحباب قرأت سورۀ ق ست یا
بعضها در هر خطبۀ جمعه ولیکن مصنف مطلق آورد و قید بکل جمعه نساخت تا اگر لفظ حدیث که وی از انجا نقل کرد همچنین ست
یا اشارت کرد که مراد بکل کثرت و مبالغه است چنانچه گفت بسیار بر منبر خواندی و ظاهر آنست که اگر کل بحقیقت هم باشد مراد ازان

مرتب باشد که امر شمام دیده شد والحمد والله اعلم بدانکه ارباب روایات احادیث بسیارے از خطبهای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حفظ کرده وضبط نموده و یکے از آنها که متضمن بیان فرضیت جمعه و تاکید و تائید است مصنف آورده وگفته وخطبه من خطبه حفظ وضبط کرده اند اصحاب روایات احادیث از خطبهای آن سرور صلے الله علیه وآله وسلم من روایة از روایت ابی الحسن علی بن زید بن عبد الله بن جدعان تیمی بصری که معدود است در تابعین بصره و باصل مکی است نزول کرد بصره وشنید حدیث از انس بن مالک وابی عثمان نهدی وسعید بن المسیب وروایت کرده از وے سفیان ثوری وعبد الله بن عمر القواریری مات سنة ثلثین ومائة وفیها ضعف ودر روایت این خطبه ضعفی است بجهت بعض رواة وی واین خطبه را ابن ماجه از روایت جابر بن عبد الله نیز آورده یا ایها الناس اے مردم توبوا الی الله قبل ان تموتوا توبه کنید از گناهان وبازگردید بطاعت حق عز وجل پیش از آنکه بمیرید واز این عالم درگذرید وچون وقت گذشتن ومردن متعین نیست واحتمال دارد که هم امروز مرگ در رسد مبادرت نمائید در ان وتسویف در ان راضی نباشید چنانچه فرموده وبادروا بالاعمال الصالحة ومبادرت نمائید وشتابی کنید بکارهای نیک وصلوا الذی بینکم وبین ربکم وپیوند کنید وبرپا کنید وحکم کنید آن نسبت وعهد را که میان شما ومیان پروردگار شماست بکثرة ذکرکم له بسیارے ذکر کردن شما پروردگار را عز اسمه ذکر در عرف مشهور لا اله الا الله است قلبا ولسانا ونزد اهل تحقیق شامل است هر عمل صالح را که تقربا الی الله کنند وبرین وجه قول او وکثرة الصدقة فی السر والعلانیة از باب تخصیص بعد از تعمیم باشد توجروا تا اجر داده شوید اجرے عظیم که جز پروردگار عظیم قدر آن نداند بر اندازه صدق واخلاص که در عمل ورزید ولهذا اجرے مخصوص ذکر نکرد ومطلق گذاشت وتحمدوا وتا ستوده شوید نزد خدای وخلق وترزقوا ورزق داده شوید وگشاده شود بر روے شما ابواب برکات از آسمان وزمین واعلموا ان الله قد فرض علیکم الجمعة وبدانید که خدای تعالی فرض گردانید بر شما نماز جمعه را فریضة مکتوبة فرضے که نوشته شده است در کتاب مجید ولازم ومؤکد گردانیده شده است بر جمیع مسلمانان فی مقامی هذا در محل ایستادن من که اینست فی شهری هذا در ماه من که اینست فی عامی هذا در سال من که اینست الی یوم القیامة تا روز قیامت که تشریع وتکلیف بندگان منتهی بدان روز است اشارت است بتابید فرضیت نماز جمعه ومقصود ذکر همین است وذکر قول او فی مقامی هذا الخ استطرادی است ومقام احتمال دارد که اسم زمان بود ومراد همان روز باشد واگر اسم مکان هم بود مراد قیام در ان وقت دارند فاقم من وجد الیه سبیلا جمعه فرض است بر هر که راه یابد بسوی وی وتواند رسید بسوی وے واجب گردد بر وی باجتماع شرائط آن وشرائط وجوب جمعه در کتب فقه مذکور است وشاید که تو بگوئی حواله بکتب دور است اگر هم اینجا بیان کنی نزدیکتر بود پس بدانکه شرط وجوب جمعه بعد از دیه ومصر یا فنای آن بلوغ وعقل وذکورت وحریت واقامت وصحت وسلامت عین ورجلین است پس جمعه بر مردان فرض بود نه بر زنان وبر آزادان نه بر بندگان وبر مقیمان نه بر مسافران وبر تندرستان نه بر بیماران ونه بر کوران ونه لنگان وهر که بعد از ادای نماز جمعه پیش از شب تواند بمنزل خود رسید وشب کرد جمعه بر وی واجب بود وبهذا قال الامام ابو حنیفه وهمچنین آمده است در حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الجمعة علی من آواه اللیل اخرجه الترمذی وظاهر مراد از عبارت من وجد الیه سبیلا همین بیان مسافتے است که امکان وصول بجمعه داشته باشد وآن را اشارت بجمیع شرائط داشتیم تعمیما للفائدة فمن ترکها فی حیاتی پس کسیکه ترک کند جمعه در حیات من او بعدی یا ترک کند آنرا بعد از حیات من جحودا بها بعلت انکار کردن آنرا واستخفافا بها یا بجهت سبک پنداشتن وسهل انگاشتن آنرا وله امام جائر او عادل واو را بادشاهی باشد جور کننده یا عدل ورزنده یعنی بهر وجه بهر تقدیر اقامت جمعه

بنماز

از دست نباید داد اینجا راه اعتذار و وقت که در تصحیح شرط عدالت و اقامت حدود و اجرای احکام در هر عصر حسرت کنند بلکه در شعار اسلام ست بهر تقدیر باید کرد و خود در آخر زمان چه جای آنست آخر اقامت جمعه در زمان عبدالملک بن مروان که بادشاه وقت بود و حجاج که امیر الامرای او بود میکردند که بالاتر ازوی ظالمی نبود و صحابه رسول حاضر بودند و هیچ یکے از ایشان انکارے کرد و دیگر چه توان گفت و نگویند که سکوت صحابه از جهت ظلم و ترس وی بود و از اینجا رضای ایشان معلوم نشود چه اجماع صحابه بر باطل هر چند مقام خوف بود جائز نباشد و الا لازم آید بطلان بسیاری از احکام دین و نیز گفته اند که سلطان جائر ظالم اگرچه در چیزهاے دیگر ظلم کند اما خیر در اقامت جمعه عدالت ورزید اینقدر بس ست و رعایت عدالت در تمامه امور مشکل ست و گفته اند که دران بلاد که ولاة آن کفار اند مسلمانان را میرسد که اقامت جمعه و اعیاد کنند و اگر کسے را قاضی سازند قاضی میشود بتراضی مسلمانان و بالجمله فرمود هر که ترک کند جمعه را فلا جمع الله شمله پس جمع نکند حق تعالی تفرقه و پریشانی او را شمل از اضداد ست هم بمعنی جمعیت آید و هم بمعنی پریشانی و اینجا بمعنی اخیر ست و لا بارک له فی امره و برکت ندهد خدای تعالی در کار وی الا آگاه باش ای مخاطب بشنو و لا صلوة له و نماز مقبول نیست مر تارک جمعه را الا و لا صوم له و نه روزه است مراورا الا و لا زکوة له و نه زکوة ست مراورا الا و لا حج له و نه حج ست مراورا الا و لا بر له و نه هیچ نیکے که کند مقبول ست مراورا حتی یتوب تا آنکه توبه کند از ترک جمعه و جحود و استخفاف وی فان تاب پس اگر توبه کند و رجوع کند از ان گناه تاب الله علیه توبه کند و رجوع کند حق تعالے بروی بعفو و رحمت پوشیده نماند که اگر مراد حقیقت جحود و استخفاف اوست آن خود کفری ست صریح و هیچ عبادت با کفر مقبول و صحیح نبود مگر بتوبه و رجوع باسلام و این ظاهر ست چندان احتیاج به بیان ندارد و ظاهر آنست که جحود و استخفاف در عمل مراد بود بعدم مواظبت و مداومت گویا ترک کردن و تکاسل نمودن گوشه ایمای بانکار و استخفاف دارد و برین تقدیر ذکر عدم قبول عبادات تغلیظ و تشدید باشد بر ترک جمعه این معنی اشبه و اقرب بمقام مینماید والله اعلم بعد از ان احکامی چند از باب امامت بیان کرد خواه در جمعه باشد یا غیر آن و فرمود الا لا تؤمن بفتح تای فوقانیه و ضم همزه و فتح میم مشدده و تشدید نون یعنی باید که امامت نکند امرأة رجلا زنی مرد را الا و لا یؤمن این نیز همان صیغه است لیکن بیای تحتانیه اعرابی مهاجرا و باید که امامت نکند بادیه نشینی کسے را که هجرت کرده خلاصه معنی آنکه امامت نکند جاهل عالم را چنانکه بادیه نشینان جاهل بود الا و لا یؤمن فاجر مؤمنا و امامت نکند فاسقے مر مسلمان صالح را الا ان یقهره سلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اکراه کند صاحب سلطنتے که یخاف سیفه و سوطه ترسیده میشود از شمشیر وے و تازیانه وی باین طور که خود امامت کند یا دیگری را که ناشایسته آنست امام گرداند چاره.

درین صورت صبر ست و عادت شریف آن بود که غالبا خطبه جمعه را کوتاه خواندی ابوداود از حکم بن حزن کلفی آورده است که گفت قدوم آوردم بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با هفت کس یا نه کس و درنگ کردیم نزد وی روزے چند و شاهد شدیم دران ایام جمعه را پس بخطبه باستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تکیه بر عصائی یا قوسی پس حمد گفت خداوند را و ثنا کرد بروے عز و علا بچند کلمه خفیفه طیبه مبارکه پستر گفت ایها الناس لن تفعلوا و لن تطیقوا کل ما امرتکم به و لکن سددوا و ابشروا رواه احمد و ابوداود و مسلم و ترمذی از جابر بن سمره آورده اند که گفت بودم من که میگذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نمازها پس میبود نماز وی میانه یعنی نه بسیار دراز نبود و در روایت ابوداود هم از جابر آمده که بود نماز وے میانه و خطبه وی میانه میخواند چند آیتے از قرآن و تذکیر میکرد مردم را بدان و اگر احیانا دراز هم خواندے نسبت بنماز کوتاه بودی و نماز را دائم نسبت بخطبه دراز کردے و برای ترغیب در تطویل نماز و قصر خطبه و شاید که مقصود اصلے ترغیب بر تطویل نماز ست

والله اعلم فرمودے ان طول صلوة الرجل بدرستی کہ درازی نماز مرد وقصر خطبہ وکوتاہی خطبہ وی مئنة من فقہہ علامت ونشانی ست از فقہ ودانش وی ودانائی ست از دین ودانا کہ وجہ وی آن بود کہ در وعظ ونصیحت حرفی بس ست خصوصاً از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ مصدر جوامع الکلم ومظہر غرائب حکم ست مرد باید کہ بطاعت وعبادت کوشد وبتہذیب نفس خود مشغول باشد چنانکہ گفتہ اند کردار باید نہ گفتار ووعظ ونصیحت دیگران مظنۂ خود نمائی وعدم موافقت قول با عمل نیز دارد پس فعل آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تعلیم امت بود ویعنی را تعلیم فعلے پس بکرو بقول نیز آنرا مؤکد ساخت طیبی در توجیہ آن گفتہ کہ نماز اصل وخطبہ فرع ست واقتضا باے فقیہ است ایثار اصل بر فرع بزیادت وتفضیل ونزد امام ابوحنیفہ در خطبہ بقدر الحمد للہ ولا الہ الا اللہ وسبحان اللہ در فرض کافی ست وزیادت بر آن سنیت واستحباب دارد چہ در قرآن فرمودہ است فاسعوا الی ذکر اللہ مراد بذکر اللہ خطبہ است وذکر اللہ برین قدر صادق ست وتسلم از ابی وائل آوردہ کہ گفت خطبہ خواند ما را عمار وایجاز کرد وبلیغ خواند چون از منبر فرود آمد گفتیم یا ابا الیقظان تحقیق خطبہ بلیغ خواندے اما موجز خواندے اگر اندکے طویل تر از ین میخواندے خوشتر بودے گفت شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگفت ان طول صلوة الرجل وقصر خطبتہ مئنة من فقہہ فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة وان من البیان لسحرا وآنام نودے در ینجا اشکال کردہ وگفتہ کہ امر باطالت صلوة با حدیث تخفیف صلوة وحدیث کانت صلوتہ قصدا مخالف ست وجواب دادہ کہ مراد تطویل صلوة ست نسبت بخطبہ نہ تطویلے کہ شاق بود بر مردم پس وی اقتصاد ست در طول نتی وان من البیان لسحرا ہم روی بمدح بیان دارد وہم بذم وے یعنی بیان مشابہ سحر ست در امالۂ قلب وصرف آن بجانبے پس اگر صرفت بجانب حق کند ممدوح بود واگر بطرف باطل برد مذموم وہر دو معنی در موارد واستعمال این حدیث مقصود ومراد افتادہ است کما لا یخفی علی المتتبع وافضل آنست کہ خطبہ بزبان عربی باشد ونزد امام ابوحنیفہ بغیر عربی نیز جائز ست بہر زبانے کہ باشد وبعض گفتہ اند از غیر عربی جز بفارسی روا نباشد واین فرع اختلافی ست کہ میان وے وصاحبیہ در قرأت قرآن ست وآن در کتب مسطور ست وگفتہ اند کہ وی در آخر رجوع کرد بقولہما وہو الصحیح وعلیہ الاصول ودر خطبہ قواعد اسلام را بیان فرمودے ومہمات دین را تعلیم کردے وذکر موت وزہد در دنیا وترغیب در آخرت وتذکیر نمودے واگر در اثناے خطبہ حاجتے از خود یا از غیر خود عارض شدے یا سائلی سوال کردی از مسائل دین قطع کردی سخن را وحاجت را بگذاردے وسائل را جواب دادے وآنگاہ خطبہ را اتمام کردے اما اول چنانکہ ابوداود وترمذی ونسائی از بریدہ آوردہ اند کہ روزے آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خطبہ میخواند پس حسن وحسین آمدند پیراہن ہائی سرخ پوشیدہ در راہ میرفتند وافتان وخیزان پس فرود آمد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از منبر وبرداشت ہر دو را از زمین ونہاد ہر دو را پیش خود وفرمود صدق اللہ انما اموالکم واولادکم فتنة دیدم این ہر دو صبی را کہ میرفتند ومے لغزیدند ومے افتادند پس صبر نتوانستم کرد تا آنکہ قطع کردم سخن را وبرداشتم ایشان را وابوداود ونسائی نماند ہر دو را در پیش ذکر کردہ ونیز ابوداود ونسائی از انس بن مالک آوردہ اند کہ گفت دیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرود مے آمد از منبر بجہت آنکہ پیش می آمد او را مردے بحاجت پس مے ایستادے با وے تا قضا میکرد حاجت او را آما ثانی چنانکہ مسلم ونسائی از ابو رفاعہ عدوے آوردہ کہ گفت رسیدم برسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وآنحضرت خطبہ میخواند پس گفتم یا رسول اللہ مردے غریب آمدہ سوال میکند از دین خود ودرنمی یابد کہ چیست دین وے پس اقبال کرد بر من رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وترک داد خطبہ را تا فرود آمد ورسید نزد من وکرسی آوردند چنان گمان برم کہ پایہاے او از آہن بود ونشست بروی رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

و شروع کرد تعلیم کردن مرا آنچه تعلیم کرده است او را پروردگار او عزوجل پس تر رفت بخطبه خود و تمام کرد آن را صلی الله علیه وآله وسلم
و اتمام نمود گفت ازین حدیث معلوم شود که هر که از کیفیت در آمدن در اسلام سوال کند واجب شود تعلیم وی علی الفور از جهت
بودن وی اهم از جمیع امور و اگر درویشی یا محتاجی را در میانه جمع بدیدی حاضران را امر فرمودی بتصدق و تحریض کردی
بدادن چیزی از ثواب و دراهم جز آن چنانکه اصحاب سنن و غیر ایشان از ابوسعید خدری رضی الله عنه آورده اند که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم خطبه میخواند مردی آمد در جامهای کهنه و صورت شکسته پس فرمود مر او را آیا گزارده نماز را یا نه گفت نه فرمود
بگزار دو رکعت و ترغیب کرد مردم را بر صدقه و در بعض روایات آمده که گفت او را که بار دیگر چنین مکن و نام این مرد سلیک است
بصیغه تصغیر و همین حدیث ست که متمسک شافعیه است در وجوب تحیت المسجد اگرچه در وقت خطبه باشد و درین جاست کلام
طویل از طرفین که بجهت خوف اطالت و ملالت متروک شد چنانکه در خصائص جمعه در انصات نزد خطبه اشارت بدان کرده شد
و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر در امر معروف چنانچه قصه عمر رض با عثمان رض در وضو برای جمعه
معلوم شد و چون نام خدا یاد کردی بانگشت شهادت اشارت فرمودی چنانکه مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از
عماره بن رویبه آورده اند که وی دید بشر بن مروان را بر منبر که هر دو دست برمیداشت پس گفت قبح الله تعالی هاتین الیدین یعنی زشت کناد
خدا این دو دست را و گفت بتحقیق دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که زیاده نمیکرد بر اشارت کردن بانگشت
شهادت و چون جماعت تمام حاضر شدندی برای خطبه بیرون آمدی از حجره ها از صف اگر در مسجد بودی تنها و هیچ کس در
پیش وی نبودی چنانکه الآن متعارف ست در بیرون آمدن خطیب جمعه و عید در حرمین و غیرها که با جماعه کثیر با علما
بوضع غریب بطمطراق بر آیند و پیش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز طراق و ایلیک چاوشان و خادمان کنند نبودی
و همچنین طیلسان و طرحه این نیز بمعنی طیلسان ست چنانچه در قاموس گفته و برین تقدیر عطف تفسیری طیلسان باشد
اما خالی از چیزی نیست مگر آنکه نام نوعی خاص باشد از طیلسان و از عمه و جامه سیاه و ارسال این ملابس معتاد نبودی این همه
استعمال از مکه ملابس بکسر سین خوانند و معتاد نعت وی یعنی این ملابس که الآن معتاد خطباست در آنجا نبودی بر خصوص فائده
نفی مطلق کند ولیکن در مشکوة از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطبه خواند و بر سر مبارک وی
دستار سیاه بود که دو کناره آن را گذاشته بود در دو طرف از میان کتفین خود در روز جمعه و تحمیل که موخش خوانند نفی بمعتاد بودن برین تقدیر
بوقوع بعضی از آنها احیانا منافی نبود و این ارسال طرفین عمامه بین الکتفین که بعضی از ان تعبیر بشکوبه عمامه کرده اند احیانا
فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود مخصوص بجمعه نیست چنانکه در بیان عادت لباس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بیاید ان شاء الله تعالی فافهم و چون در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی و چون بمنبر بر آمدی روی بسوی ایشان آوردی
و دیگر بار سلام کردی آنگاه بنشستی رواه ابن ماجه عن ابن عمر رض از سراجیه نقل کرده اند که سلام نگوید خطیب بر قوم مگر از مخصوص
بودن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم داشته اند یا در صحت روایت آن سخن دارد و در حاشیه شرح ابن الهمام نوشته است و
از قدوری نقل کرده که طحاوی گفته که چون امام بر منبر بر آید ظاهر مذهب آنست که سلام نگوید زیرا که خروج امام برای قطع
کلام ست پس جائز نباشد سلام چنانچه مذهب شافعی ست و حدیثی که از نافع از ابن عمر روایت کرده اند ضعیف ست
و ما نیافتیم درین باب حدیثی صحیح مگر احادیث ضعاف که احتجاج را نشاید و اگر ثابت شود حمل بر حالت اباحت کلام میکنیم
و بلال شروع در اذان کردی در پیش دست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در زمان شریف غیر ازین اذان نبود و در هدایه

گفته که نزد بعضے معتبر همین اذان است در حق وجوب سعی و حرمت بیع و اصح آنست که حکم اول است گرچه وقتش که بعد زوال
است گفته باشند زیرا که مقصود که اعلام است بوی حاصل شد انتهی و همچنین در زمان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما چون دور خلافت بعثمان بن عفان
رسید و کثرتے و تفرقے در مردم پیدا شد امر کرد باذان دیگر پیش ازین اذان بر زوراء که نام موضعی است بیرون مسجد در بازار مدینه و آن مکان
را احجار الزیت خوانند سنگهاے سیاه است در آنجا گویا آنرا بروغن زیت طلا کرده اند از جهت آنرا احجار الزیت گویند و این
اذان دیگر را در بعض احادیث ثانی گفته اند باعتبار احداث اگرچه اول است باعتبار فعل لهذا بعض علما استغراب در
عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول و بعض ثالث نیز گفته اند باعتبار تسمیه اقامت باذان چنانچه در حدیث بین کل اذانین
صلاة نیز واقع شده است و چنانچه همین اعتبار در بعض روایات واقع شده که در زمان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
دو اذان بود مراد آنکه اذان مستحدث در زمان عثمان رضی الله عنه اذان اول بوده اما این اذان دیگر که برای سنت جمعه گویند نه در زمان
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوده و نه در زمان صحابه و نه بعد ایشان و نیست عمل بروی در اکثر دیار اسلام و نیز معلوم
نشد که از کجا از سید السند در حواشی هدایه گفته اند که این اذان در زمان حجاج احداث یافته پس باید که سنت را هم بعد اذان
اول بگزارند و اگر خواهند بقصد اعلام الصلاة الصلاة نیز گویند و در بعض کتب واقع شده است که اذان اول از مستحدثات
بنی امیه است و غالباً این باعتبار آنست که بعض محققین گفته اند که همین اذان را که عثمان رضی الله عنه بر زوراء امر فرموده بود هشام
بن عبد الملک آنرا بمسجد نقل کرده والله اعلم و در بعض روایات آمده که اذان اول در زمان عمر بن الخطاب رضی الله عنه بود و تا عهد عثمان رضی الله عنه استمرار
پذیرفت و بعض گفته اند که در زمان عمر رضی الله عنه مجرد اعلام بود و عثمان رضی الله عنه آنرا بلفظ اذان حکم کرد و بر مکان عالی فرمود و ازین جهت نسبت بوی
کردند و بر هر تقدیر چون خلفاے راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضے از اسلاف اطلاق بدعت بران کرده اند
بمعنی آنست که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نبود و مقصود ذم و تقبیح آن نخواهد بود کذا قال العلماء چون بلال
از اذان فارغ شدے آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برخاستے و خطبه کردے بی فاصله بعضے و تخمین دیگر میان
اذان و خطبه و در ایستاده خطبه خواندن احادیث و اخبار صحیحه بسیار آمده و نزد امام ابو حنیفه و مالک رحمهم الله قیام سنت است
زیرا که مقصود ذکر است و آن حاصل است بقعود و آنکه گویند که خطبه بجای رکعتین است بتحقیق نیست مراد آنست که قصر
که در صدر رکعات ظهر واقع شده خطبه جبر نقصان آن در ثواب میکند و لهذا استقبال قبله و حرمت کلام که شرط اند در نماز
در خطبه مستحب ولکن چون مواظبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بران ثابت شده سنت باشد و ترک آن بی ضرورت
نکرده کذا فی شرح ابن الهمام و نزد شافعی واجب است و از مالک نیز روایتے در وجوب آمده و در صحیح بخاری و مسلم وغیره از جابر بن
سمرة آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خطبه میخواندند قائماً بعد از آن می نشست پس می ایستاد و خطبه دیگر میخواند
و هر که ترا خبر دهد که نشسته خطبه میخواند دروغ گو است و مسلم و نسائی از کعب بن عجره آورده که وی در مسجد در آمد و عبد الرحمن بن
ام الحکم را که یکے از مروانیه و اتباع ایشان بوده دید که خطبه میخواند نشسته گفت ببینید این خبیث را که نشسته خطبه میخواند
و حال آنکه حق تعالے فرموده است واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما و سبب نزول این کریمه آنست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم خطبه میخواندند اهل مدینه را قحط و گرانی غله سخت رسیده بود ناگاه درین میان شنیدند که قافله از شام
رسیده است همه برخاستند و بجانب قافله رفتند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را تنها در خطبه ایستاده گذاشتند مگر دوازده
تن از صحابه که ابو بکر و عمر از ایشان بودند نشسته ماندند چون فرموده ترکوک قائما معلوم شد که خطبه در حال قیام بود

و از معاویه نیز نقل کرده اند که خطبه نشسته میخواند و گفته اند که وی در آن معذور بوده که پیه شکم وی بسیار شده بود و طاقت
ایستاده شدن و خطبه خواندن نداشت کذا قال الشیخ فی فتح الباری و نیز گفته اند که روایت کرده عبد الرزاق از معمر از
قتاده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر و عمر خطبه میخواندند روز جمعه ایستاده و چون بر عثمان رض شاق شد قیام در اثنای خطبه
می نشست و استراحت میکرد و ساکت می بود و بعد از آنکه بحال خود می آمد بر می ایستاد و میخواند و چون معاویه امیر شد خطبه
اولی نشسته میخواند و ثانیه ایستاده و لیکن او را ضرورت بود که طاقت ایستادن نداشت کذا فی فتح الباری انتهی و در شرح
ابن الهمام گفته که حضرت عثمان رض گریستند چون در اول جمعه بعد از تولیت خلافت بمنبر برآمد و گفت الحمد لله و حصر شد کذا ذکر نیست
در کتب حدیث و نه در کتب فقه والله اعلم و شمشیر و نیزه بدست نگرفتی بلکه اعتماد بر کمانی یا عصائی کردی و گفته اند که اعتماد
بر سیف و مانند آن اشارت ست بآنکه قوام این دین بشمشیر و سلاح ست و ابن قیم گفته که این سخن چیزی نیست چه قوام
این دین بقرآن و وحی ست کذا فی المواهب و در بعض روایات فقهیه حنفیه آمده که اتکا بر قوس یا عصا کرده است و
صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعتماد بر عنزه میکرد که
با وی میبود و از روضة العلماء نقل کرده اند که در هر بلدی که فتح وی بغلبه بوده است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند
و آنجا که بصلح ست چنانکه مدینه مطهره بعصا و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بر سیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق
عنوه است و نزد حنفیه بعصا که نزد ایشان بصلح ست کذا بین فی موضعه و مصنف میگوید که این یعنی اعتماد بر کمان یا عصا پیش
از آن بود که منبر ساخته شد و بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کردی از عصا یا کمان و نه غیر آن و قصه ساختن منبر آنست
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از وضع منبر قریب محراب متصل جانب غربی ایستاده خطبه میخواند و گاهی بسبب طول
قیام و عروض ملال بر چوبی که در آن مقام نصب کرده بودند تکیه میفرمود و در مدینه امراة بود از انصار که غلامی داشت نجار پس
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسی را نزد آن امراة فرستاد که امر کنی آن غلام نجار خود را تا چوبی چند را بهم آورده
منبری برای من بسازد تا بران برآمده خطبه خوانم بهتر باشد آن زن بفرموده آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بغلام خود حکم
کرد و وی از چوب گز منبری ساخت سه درجه پس در موضعی که الآن منبر شریف ست بنهادند و چون آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بمنبر برآمد و خطبه خواند آن چوب که پیش ازین بران تکیه زده خطبه میخواند از فراق صحبت آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بفریاد آمد و آواز کرد چنانکه ناقه آواز کند و تمامه صحابه از مشاهده ناله و فریاد وی بگریه در آمدند پس آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم از منبر فرود آمده او را در کنار خود گرفت تا از گریه و فریاد باز آمد و این خبر حنین جذع یعنی فریاد کردن این چوب مشهور ست
و بعض گفته اند که بسر حد تواتر رسیده است و طول منبر شریف بقول صحیح دو ذراع بود و عرض او یک ذراع و عرض درجه وی یکشبر
و تا زمان خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آن منبر بجای خود بود و اول کسیکه او را بجامه قطیفه پوشید عثمان بن عفان بود
و بقول اول کسیکه کسوت کرد معاویه بود و هم در زمان امارت خود وقتیکه در شام بود قدوم آورد و خواست که منبر آنحضرت را
صلی الله علیه وآله وسلم بشام ببرد چون از جای خودش بجنبانید همان ساعت آفتاب گرفته شد بحدیکه ستارهای آسمان
نمودن گرفتند پس معاویه ازین خیال برگشت و اعتذار آن را با اصحاب گفت که مقصود من تفحص و تحقیق حال آن بود تا او را
زمین نخورده باشد بعد از آن شش پایه دیگر بران افزود و منبر نبوی را بالای آن داشت و در بعض روایات این حکایت
نسبت بمروان کنند که در مدینه مطهره از جانب معاویه حاکم بوده معاویه از شام بوی نوشته بود که منبر مصطفی را بشام بفرستد

واللہ اعلم و وضع منبر در سنه سابع بود و بقول بعضی در ثامن و چون کهنه شد مردم بجهت تبرک از ان شاخها ساختند و بعضی گفت
که آن منبر را بنا داد که ساده بساخته بود و معاویه که در سنه اربع و خمسین و پنجاه در مسجد شریف شد سوخت بعد از ان خلفا و ملوک
و امرای کرام منبرها ساختند و در سنه ثمان و تسعین و تسعمائه که کاتب حروف باقامت مدینه مطهره مشرف بود سلطان مراد منبری
از رخام بهشت روش ریخته فرستاد و عبارت منبر سلطان مراد تاریخ آنست و صاحب وضع منبر با اسم صانع آن از مخلوقات ما با خصوص
که مقبل نمود که روشن شده است واللہ اعلم و آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم در میان هر دو خطبه لحظه می نشستی چنانچه در حدیث جابر
بن سمره آمده و خاموش بودی و دعا از ان حضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم در ین وقت بصحت نرسیده است ولیکن یکی
از اقوال که در تعیین ساعت جمعه و استجابت دعا در ان آمده قولی است که در وقت جلوس بین الخطبتین است و طیبی نقل از بعضی
شراح مصابیح نقل کرده است و مقدار این جلوس آنست که هر عضو در محل خود قرار یابد و این جلسه سنت است نزد شافعی و احمد
از جهت حصول فصل و در وی … از غیر وی … و دیگر گفت … حدیث علی ابن ابی طالب ما که خطبه خوانده و …
ما که فارغ شده … از اصحاب احمد بن حنبل بوجوب آن رفته از جهت مداومت پیغمبر خدا صلی اللہ علیه و آله وسلم و چون
و چون از خطبه دوم فارغ شدی بلال اقامت گفتی و آن حضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم از منبر فرود آمدی و نماز گزاردی
و آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم در حالت خطبه مردمان را بنزدیک شدن نزدیکی و از دوری حاضر آمدن کیا و ترغیب نمودی
از امام و بسیار کرده و در ابتدا در مقام خیر باز رفته رفته پس افتد و موخر گردد در دخول بهشت اگرچه در آید در وی … ابو داود
از سمره بن جندب … و امر فرمودی بخاموشی نزد خطبه امر کردی و گفتی ان الرجل … اذا قال لصاحبه … خامش …
… انصت خاموش باش فقد لغا یعنی بتحقیق لغو گفت … در بین امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر …
… واجب … لغو گفت … ثواب آن بر وجه کامل نبود و لغو کلام غیر مشروع … را
… و حدیث ابی هریره متفق علیه در کتب سته باین لفظ مذکور است که آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم فرمود اذا قلت لصاحبک
یوم الجمعة انصت والامام یخطب فقد لغوت و بلفظ ترمذی و نسائی مانند آنست که مصنف ذکر کرده و در بیان خواص جمعه
و خاصیت … ذکر انصات و … بدان تفصیل نوشته شده است و کان یقول … حضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم
که گفتی چنانچه روایت کرده است احمد از ابن عباس من تکلم یوم الجمعة … و الامام یخطب … حالی که امام خطبه
… پس … حال … حال … که … اسفار را بر میدارد … آن
… آن … این … اما … تعریض … یهود
که این آیت نازل … ایشان است … در وقت خطبه … می گفتند والذی یقول له انصت و آن کسی که بگوید مرد دیگر را
در وقت خطبه انصت … جمعه … تشدید است برین قول و فرمود یحضر الجمعة ثلثة نفر حاضر آیند
… از نفر … میان سه … رجل حضرها بلغو یکی از ان سه نفر مردیست که حاضر شد جمعه را بلغو …
… پس آن … نصیب وی … ازان … رجل حضرها بدعاء مرد دیگر است که
حاضر شد جمعه را بدعا و سوال و طلب حاجات … رجل … دعا کنند … تعالی … است
ان شاء اعطاه … اگر خواهد … اگرچه شرائط … مستجاب …
… اجابت … حاجت …

ولازم نیست بلکه محض فضل وکرم اوست وهیچ چیز بر وے واجب نبود وعمل خیر او مر دے دیگر ست که حاضر شده است جمعه با نصات وسکوت بحضور وخاموشی در ظاهر وباطن وترک تخطی رقبه مسلم وکلام نکرده واعمال نکرد وگرد مسلمانی را وکم بود احدا وایذا نکرده با عمال کردن وازجا برخیزانیدن وجای تنگ ساختن هیچ یکی را فهی کفارة لیس این جمعه را وکفارت ست الی الجمعة التی تلیها از گناهان صغیره که کرده است تا جمعه دیگر که متصل مے آید وزیاده ثلثة ایام وسه روز دیگر بالای آن وزیادتی این ثابت ست لان الله از جهت آنکه خدای عزوجل میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که نیکی کند مر او راست ده چندان پس یک هفته وسه روز بالای آن جزای یک جمعه باشد ذکره ابوداود عن عبدالله بن عمرو واین حدیث معلوم شد که فوائد خضوع وخشوع وسکوت وانصات وعدم ایذاے مردم بلند تر از دعا وسوال ست ودر حدیث ترمذی از معاذ بن انس جهنی آمده است قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من تخطی رقاب الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم واحادیث درین باب بسیار ست وچون بلال از اذان فارغ شدی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شروع در خطبه کردی این حکم سابق معلوم شده بجهت فائده وراعادهٔ آن نیست واگر مقصود از ذکر آن توطیهٔ این قول ست که گفته کسی بسنت گذاردن برنخاستی وارد وشود که مراد مصنف از قول او کسی بسنت گذاردن برنخاستی نفی مشروعیت سنت ست پیش از جمعه چنانکه از سیاق کلام وی واضح ست که وقت برخاستن برای سنت گذاردن پیش از اذان وشروع در خطبه است نه وقت فارغ شدن از اذان پس اولی آنست که ابتدا بهمین حکم میکرد که پیش از خطبه کسی سنت نگذاردے واگر کسے پیش از نماز جمعه سنت راتبه نیست چنانکه در نظر پس این قول را داخل تحت جزء اداریم بلکه کلامے مستانف ست وباوجود آن خالی از خشونت نیست بلکه مقصود وی انکار سنت ست پیش از جمعه میگوید که سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبود وبعضے از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بنظر بلند کنند واثبات سنن بقیاس جائز نیست بعد از ان مبالغه وتاکید در نفی آن میکند ومیگوید وائمهٔ ما که در مسائل صلوة تصانیف کرده اند وبضبط نمازهاے سنت اعتنا نموده اند در سنت پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند واما بعد از جمعه چون بمنزل باز گشتی چهار رکعت نماز بگذاردے واگر در مسجد گذاردے دو رکعت گذاردے ومیفرمود من کان منکم مصلیا بعد الجمعة هر که باشد از شما نماز گذارنده بعد از جمعه فلیصل بعدها اربعا پس گو که بگذارد وبعد از وے چهار رکعت این حدیث را مسلم وابوداود وترمذی از ابوهریره روایت کرده اند وگفت ترمذی این حدیث صحیح ست وعمل برین ست نزد بعضے از اهل علم ومذهب اسحاق آنست که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت واگر در خانه بگذارد دو رکعت برعکس آنچه در متن مذکور است اکنون آنچه در کتب در نماز پیش از جمعه و بعد از وی آمده موافق کلام مصنف یا مخالف آن نقل کنیم وبالله التوفیق بدانکه نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده وهم دو رکعت وهم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیثی که مصنف آورده ودر روایتی از مسلم آمده اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود بگذارد دو رکعت در مسجد ودو رکعت وقتیکه برگردد ودر روایت ابی داود اگر گذارد دو رکعت در مسجد پس از ان بیاید منزل را بایست که بگذارد دو رکعت دیگر اما دو رکعت مسلم وترمذی از ابن عمر رض آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد بعد از جمعه دو رکعت وگفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر نیز آمده وحدیث ابن عمر حسن صحیح ست وعمل برین ست نزد بعضی از اهل علم وبدین قائل ست شافعی واحمد ودر روایت بخاری ومسلم وابی داود وترمذی ونسائی از نافع باختلاف الفاظ آمده که گفت بود عبدالله بن عمر رض که میگذارد روز جمعه دو رکعت در خانه خود ودر روایتی چون برمیگشت از جمعه میگذارد در خانه خود دو رکعت ومیگفت همچنین کرده است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ودر روایتی آمده که ابن عمر رض میگذارد بعد از جمعه دو رکعت واطالت میکرد در آنها ومیگفت بود رسول خدا

صلی الله علیه وآله وسلم که میکرد این را واکثر ششر رکعت ابو داود و ترمذی از عطا آورده که دید ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد دو
رکعت را پستر گذارد بعد از ان چهار رکعت و در روایتی آمده که بود ابن عمر چون میگذارد جمعه را بمکه پیشتر میرفت از جای نماز پس میگذارد
دو رکعت پس پیشتر میرفت پس میگذارد چهار رکعت و چون بمدینه میبود میگذارد جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانه خود و میگذارد دو
رکعت و نمیگذارد در مسجد پس پرسیده شد او را ازین حال گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میکرد آنرا و گفته اند که این
پیشتر رفتن ابن عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده است که نمازی بعد از نمازی دیگر نگذارد تا کلام
کند یا بیرون رود و این حکم در جمیع نمازها جاری ست و فصل کردن بمکان بمنزلهٔ خروج ست یا کلام و فرق میان مکه و مدینه
بتقدیم نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بجهت آن باشد والله اعلم که خانهٔ ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود متصل بدان
و در مکه مسافر بودند و منزل بعید پس فرق بمکان را قائم مقام رجوع بجهت ساخت بعضی از شراح مشکوة گفته اند که گذاردن
ایشان در مسجد بجهت تعلیم کراهت که جائز ست در وی انچه کرده است و جائز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات کراهت ادا کرده
است و در غیر آن مکروه و ترمذی گوید که روایت کرده شده است از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد بگذاردن دو رکعت بعد
بعد پس چهار رکعت انتهی و سنت بعد از جمعه چهار ست نزد ابی حنیفه و نزد صاحبین شش اول چهار پستر دو و اما نماز پیش از جمعه نیز
ثابت شده است ترمذی در جامع خود بابی منعقد کرده است بعنوان باب فی الصلوة قبل الجمعة وبعدها و گفته است که روایت
کرده شده است از ابن مسعود که میگذارد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبدالله بن المبارک
بمذهب ابن مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبة بن ابی مالک القرظی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب
نماز میکردند در روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر می نشست بر منبر و اذان میگفت مؤذن الحدیث و ظاهر
آنست که انچه در صحیح بخاری از حدیث سلمان رض آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت و در صحیح مسلم
از ابی هریره که من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت نیز ناظر بسنت پیش از جمعه است والله اعلم و سیوطی در جمع الجوامع از ابی هریره
آورده که کان یصلی یوم الجمعة فیطیل قبلها اربعا وبعدها اربعا رواه ابن النبی و در مواهب لدنیه مذکور ست که بعض گفته اند که آن
دو رکعت که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابو سلیک غطفانی را امر کرد بگذاردن آن در وقت خطبه و تجوز در آن جهان سنت
پیش از جمعه بود و هم در مواهب میگوید که روایت کرد ابوداود و ابن حبان از طریق ایوب از نافع که گفت بود ابن عمر که
اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود و میگفت که همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و این
حدیث احتجاج کرده است امام نووی در خلاصه بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است برین قول
ابن عمر که گفت همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم راجع بفعل اخیر ست که گذاردن دو رکعت ست بعد از نماز جمعه در خانه
نه بمجموع گذاردن قبل الجمعة وبعدها بالقرینهٔ احادیث دیگر و نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد بعد از دخول وقت جمعه ست آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول بخطبه میشد و بعد از وی نماز جمعه پس گذاردن نماز پیش از جمعه
گنجایش ندارد و پس آن نفل مطلق باشد نه سنت جمعه انتهی پوشیده نماند که حصول الیقین بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
متصل بزوال و اثبات آن بعید ست که پیش از وی در خانه نماز نکرده باشد مشکل ست و در شرح ابن الهمام میگوید
که خروج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از زوال بود پس جائز ست که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد و میگوید
واجب ست حکم کردن بوقوع این بجهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می گذارد

بعد از زوال آفتاب چهار رکعت میفرمود این ساعتے ست کہ کشادہ میشود درو ے درہاے آسمان الحدیث وہمچنین واجب
ست حکم کردن در حق صحابہ زیرا کہ ایشان مے یافتند وقت زوال را چنانکہ موذن بلکہ اعتماد موذن در دخول وقت بر قول
ایشان بود و ایشان اعلام میکردند او را بدخول وقت چنانکہ در حدیث ابن ام مکتوم آمدہ است کہ اعلام میکردند او را بہ
آمدن وقت تا اذان میگفت انتہی اگر گویند مقصود این بعض کہ نفی سنت قبل الجمعہ میکند نفی نماز یست کہ راتبہ جمعہ باشد
گوئیم کہ مقصود مصلے اثبات نماز ست پیش از جمعہ و در گذاردن چہار رکعت وقت زوال کفایت ست و حال آنکہ گفتہ اند کہ
مراد باین چہار رکعت سنت ظہر ست پس چرا سنت جمعہ نباشد واللہ اعلم و در صحیح بخاری در ترجمہ باب گفتہ باب الصلوٰۃ بعد الجمعۃ
وقبلہا بعد از ان حدیث آوردہ و دو رکعت بعد الجمعہ را گفتہ و در صلوٰۃ قبل الجمعہ حدیثی ذکر نکردہ و در فتح الباری از ابن المنیر آوردہ کہ
گفت گویا بخاری از عدم تعرض بصلوٰۃ قبل الجمعۃ این قصد دارد کہ اصل استوای ظہر و جمعہ است تا دلیلے بر خلاف آن دلالت کند
زیرا کہ جمعہ بدل ظہر ست و چون اہتمام وعنایت وی بذکر صلوٰۃ بعد الجمعہ بیشتر بود بجہت ورود صریح حدیث دران تعرض بران مخصوص
داشت لہذا تقدیم کرد ذکر بعد را بر قبل در ترجمہ بر خلاف عادت و رعایت مناسبت انتہی و این سخن نزدیک بآنست کہ مصنف گفتہ
کہ بعضے از علما کہ بسنت جمعہ قائل شدہ اند قیاس بر ظہر میکنند آیا پوشیدہ نماند کہ این طریق کہ از فتح الباری نقل کردہ شد قیاس
نیست بلکہ این ہمان سنت ست کہ در ظہر بود مکان اینکی و بالجملہ جماعتے از محدثین سنت پیش از جمعہ را منکر اند و مبالغہ کردہ اند در انکار
و این قوم احادیث را کہ درین باب روایت کردہ اند از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی ہریرہ آوردہ اند تضعیف کنند
و در فتح الباری میگوید کہ قوی ترین آنچہ تمسک کردہ میشود بوے در مشروعیت رکعتین پیش از جمعہ عموم حدیثے ست کہ تصحیح کردہ
است آنرا ابن حبان از حدیث عبد اللہ بن الزبیر کہ آن حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مامن صلوٰۃ مفروضۃ الا وبین یدیہا
رکعتان قال العبد الضعیف اصلح اللہ حالہ با وجود آنچہ ذکر کردہ شد از روایات و اقوال در باب صلوٰۃ پیش از جمعہ عجب ست
از مصنف کہ گفت علما در سنت پیش از جمعہ چیزے روایت نکردہ اند واللہ اعلم فائدہ از جمعے نقل کردہ اند کہ در ہر موضع کہ
شک بود در شرائط جمعہ اہل آن موضع را باید کہ بعد از جمعہ چہار رکعت بگذارند بہ نیت ظہر احتیاطاً تا اگر جمعہ صحیح نیفتد از عہدۂ
فرض وقت باداے ظہر بیقین بیرون آیند و از فتاوی الحجہ آوردہ اند کہ احتیاط در قراے کبیرہ آنست کہ پیش از جمعہ چہار رکعت
سنت بگذارند و بعد از وی چہار رکعت بہ نیت سنت وقت بہ نیت ظہر بہتر و دو رکعت سنت وقت قول صحیح و مختار ہمین ست تا بیشک از
عہدہ بیرون آید و بعض گفتہ اند کہ این چہار رکعت کہ بعد از جمعہ احتیاطاً بہ نیت ظہر میگذارد بہتر آنست کہ پیش از جمعہ بگذارد زیرا کہ چون
جمعہ را با جماعت گذارد پس از ان بہ نیت ظہر بگذارد و درینجا اسائت ظنی بمسلمانان لازم آید کہ نماز جمعہ کہ گذاردہ اند فاسد
بود و گفتہ اند کہ اگر در دو رکعت اخیر این چہار رکعت بعد از فاتحہ سورتین بخواند بہ نیت راتبہ دست نہ دادہ نہ بہ نیت قرأت سورۂ
دو رکعت اخیر ضرری ندارد و در حدیث آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد دو رکعت اخیر فرض ماربع سورۂ قصیر
میخواند و بقول مختار نزد حنفیہ ناخواندن آن واجب نیست کہ بخواندن آن سجدۂ سہو واجب گردد و اختلاف کردہ اند در کیفیت نیت
این نماز بعض گفتہ اند کہ گوید نویت آخر ظہر ادرکت وقتہ ولم یؤد بعد و ظاہر
از اطلاق عبارت فقہا آنست کہ احتیاج باین تقییدات نیست بلکہ نیت صلوٰۃ ظہر وقت کند چنانچہ در سائر ایام میکند چہ اگر
جمعہ صحیح نیست پس این فرض باقی ست بیقین والا تطوع بہ نیت فرض صحیح ست و صحیح آنست کہ جمعہ صحیح ست اگر چہ سلطان جائر
باشد و تنفیذ جمیع احکام اہل حرمت نہ بہ نہ ہو کہ جمیع ہذہ المسائل سنن المہدی واللہ اعلم **فصل** در نماز عید و زعید را

اند آن روز عید گویند که وے عود میکند و مکرر می آید در وقتش و این هم عام ست بر مواسم دیگر نیز صادق آید ازین جهت بعض
قیدی زیاده کرده اند مخصوص بدان و گفته عود میکند بفرح و سرور و بهجه و سرور و فرح در عید فطر شکرانهٔ تمامی نعمت صیام
ست و در عید اضحی تمامی نعمت حج که روز عرفات که عمدهٔ ارکان او ست حکم تمامی دارد و جمعه که عید هر هفته است شکرانهٔ
تمامی نمازهاے هفته پس شکرانهٔ تمامی همه ارکان اسلام عیدی ست که باعث اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام گردد و وضع
کرده اند شکرانهٔ طاعت و عبادت آن بحکم ولئن شکرتم لازیدنکم هم بطاعت و عبادت ساختند الا زکوٰة چون اداے آن را
وقتی معین و اتفاق اجتماع نبود شکرانهٔ تمامی آنرا عیدی مناسب نیفتاد و بعض گفته اند و را عید بجهت تفاؤل بعود وے
گفته یعنی بقا باد و سال دیگر برسد چنانکه قافله را در ابتدای خروج قافله گفتند که تفول در لغت رجوع و بازگشتن بود گویا
تفاؤل ست بآنکه برود و بسلامت بازگردد و صلوٰة عید در مذهب امام ابو حنیفه فرض ست چنانچه جمعه و بروایتی واجب
و گویند تسمیهٔ او بسنت بجهت ثبوت او ست بسنت و در کتاب نیز در صاحبیه سنت و شافعیه نقل گفته اند آنرا افضل نوافل و قریب
و بقولی سنت موکده و آنکه گفته سنت واجب وجوب اینجا مراد همین تاکد باشد و احتمال وجهی که در مذهب امام ابو حنیفه
مذکور شد نیز دارد و نزد امام احمد فرض عین ست چنانکه نزد امام ابی حنیفه و صحیح نزد وے آنست که فرض کفایت ست و
همو این از امام ابو حنیفه نیز همچنین آمده و عادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که نماز عید را خواه عید فطر خواه
عید اضحی در مصلی گذاردے رواه البخاری و مسلم و آن مکانی ست بیرون مدینه جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری
که فاصله از آنجا تا در آید در میان وی و مسجد شریف هزار ذراع ست کذا فی تاریخ المدینه و درینجا دلیل ست بر آنکه بیرون
بر آمدن برای نماز عید بصحرا افضل ست از گذاردن وی در مسجد چه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وجود آن فضل و شرف که
مسجد وی دارد بمصلی بیرون تا می آمد جاهاے دیگر بطریق اولی بود و هم نیست حمل ناس و اعصار مگر آنکه عذری باشد چنانکه گفت
یک عید باران بود در مسجد گذارد و بیرون نرفت پس گزارش نمود صاحب مواهب لدنیه از ابن القیم نقل میکند که گفت نگذارد عید را
در مسجد مگر یکبار که باران رسید پس نماز بیرون نیامد اگر ثابت شود این حدیث و این حدیث در سنن ابو داود و ابن ماجه از ابی هریره
مروی ست و اهل مکه همیشه از زمن اول نماز عید در مسجد حرام گذارند و در مسجد گذارند و بصحرا بیرون نروند و بعض گفته اند که در مسجد افضل ست و آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم که در مسجد نگذارد بجهت تنگی وی بود بخلاف مسجد مکه که وسعتی تمام دارد و الا آن خود اهل مدینه نیز در مسجد
گذارند بهمان رعایت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف آن بر هم کفایت ست و با داوای این بر
خلاف مذاق مبارک نبی صلی الله علیه و آله و سلم که وسعت مسجد کشادند و آبادانی شهر بیشتر در شرح ابن الهمام می گوید که سنت
آنست که بر آید امام بجبانه و استخلاف نماید کسی را که استخلاف نماز در شهر گذارد زیرا که نماز عید جایز ست گذاردن آن در شهر در دو
موضع باتفاق و نزد محمد جایز ست در سه موضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام و قیاس بر جمعه مقتضی اکثر از سه نیز میگردد و در بلدهٔ لاهور
و بعض بلاد دیگر همچنین میکنند و عادت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که در روز عید احب ثیاب پوشیدی و حله
او نسبت خاص برسم عیدین و جمعه آنرا پوشیدی حله جلت جامه را گویند که از ازار و ردا ست نه آنکه نام جنس ست از جامها مثل قرشی و
قیراوی چنانچه بعضے توهم کنند و گاهی بود حله مخطوط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس در یمن بسیار بود و برد یمانی که گویند
از آن ست چنانچه الا بجه در بن دیار و آنکه در بعض احادیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حله سرخ پوشیدے
همین مراد ست یعنی ردا و ازار داشت خطها مخطوط سرخ نه جامه از رشته سرخ چنانکه جامه ترجمه کنند و حدیث پوشیدن آن حضرت

صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم جبۂ خنک کہ یعنی پوستینی ست با صوف در اعیاد چنانکہ در احیاء آوردہ است غریب ست کذا ذکرہ الشیخ ابن الہمام و تفصیل احکام و آداب لباس در محلش بیاید ان شاء اللہ تعالی و مرویست کہ یکبار عمر بن الخطاب جبۂ از استبرق خرید و حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آورد و گفت خریدم این را تا تجمل و تزیین کن برای عید و وفود آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود این لباس کسی ست کہ نیست او را نصیبی در آخرت و بالجملہ تجمل و تزیین برای عید مستحب و مسنون ست اما بلباس مشروع و پیش از خروج بعیدگاہ در روز عید فطر چند خرما افطار کردی و عدد آن وتر یعنی طاق بودی بخاری از انس آوردہ کہ بیرون نمی آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم روز فطر تا آنکہ میخورد چند خرما و میخورد آنہا را وتر او در روایت حاکم از عقبہ بن حمید صریح آمدہ کہ میخورد سہ یا پنج یا ہفت یا کمتر از آن یا بیشتر از آن وتر و گفتہ اند کہ حکمت در استحباب اکل تمر و حلاوت است و وی مفید تقویت بصر ست کہ صوم ضعیف آنست و علاوہ موافق مزاج ایمان ست کہ المؤمن حلو و اگر کسی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود کہ لذت ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرق قلب ست لہذا بعض علما گفتہ اند کہ افطار بچیزی شیرین افضل ست چنانکہ عسل و غیر آن رواہ ابن ابی شیبہ عن ابن عباس و غیرہ و رعایت عدد وتر در ہمہ چیز عادت شریف آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بود و فرمودی ان اللہ وتر یحب الوتر و در عید الاضحی طعام نخوردی تا مراجعت کردی چنانچہ در حدیث ترمذی و حاکم از بریدہ آمدہ کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ بیرون نمی آمد روز فطر تا نمی خورد و نمیخورد در روز عید اضحی تا نماز میگذارد و گفتہ اند کہ حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر آنست کہ چون وجوب فطر بعد از وجوب صوم ست دوست داشت تعجیل فطر را بقصد مبادرت با امتثال امر الہی تعالی و اگر نہ مجرد امتثال قصد بودی بقدر یسیری خوردی واللہ اعلم و بعض گفتہ اند کہ اکل آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در ہر دو عید در وقت مشروعیت اخراج صدقہ بود کہ مخصوص ست بہر کدام چون اخراج صدقہ فطر پیش از برآمدن بمصلی بود صدقہ برآورد و اکل کرد و بمصلی رفت و اخراج صدقہ اضحی چون بعد از ذبح بود کہ وقت آن بعد از نماز ست ذبح کرد و صدقہ داد و بعد از ان بخورد و از برای عید غسل کردی بدانکہ فقہا غسل عیدین را سنت گفتہ اند و طریق اثبات آن بطریق نقل و قیاس [illegible] ست بر جمعہ بعلت اجتماع و بطریق نقل حدیثی ست از فاکہ بن سعد کہ صحبت او بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم صحبتی سیدہ بلکہ بحد شہرت کشیدہ است اما غیر این یک حدیث ازوی شناختہ نشدہ است کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ غسل میکرد یوم الفطر و یوم النحر و یوم عرفۃ رواہ ابن ماجہ فی سننہ والطبرانی فی معجمہ والبزار فی مسندہ کذا قال الشمنی و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ این حدیث ضعیف ست کذا ذکرہ النووی و غیرہ و زرکشی این حدیث را نقل کردہ و گفتہ بود فاکہ ابن سعد کہ امر میکرد اہل و عیال خود را بغسل درین ایام و گفتہ کہ رواہ عبد اللہ بن احمد فی المسند و ابن ماجہ و دیگر حدیثی کہ سیوطی در جمع الجوامع از الشعبی از زیاد بن عیاض الاشعری می آرد کہ گفت مرا چیزی را امر نمیکرد کہ دیدہ ام از پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم الا شما دیدم الا آنکہ غسل میکنید در عیدین رواہ ابن مندہ و ابن عساکر و گفت صحیح عن عیاض و قول زیاد غیر محفوظ و قول مصنف کہ میگوید درین باب دو حدیث وارد ست و ہر دو از ضعفی خالی نیست مگر معنی دو حدیث را میخواہد یا غیر آن را و اما غیر این دو حدیث در کتب در غیاب نیافتیم و در کتب معتمد اصلا حدیثی درین باب نقل نکردہ اند غیر از اثر ابن عمر کہ در جامع الاصول از موطا آوردہ کہ بود عبد اللہ بن عمر کہ غسل میکرد پیش از آنکہ برود بعید و در روایتی غسل میکرد یوم الفطر پیش از آنکہ بیرون برود چنانکہ مصنف میگوید کہ اما از ابن عمر صحیح شدہ کہ برای عید غسل کردی با شدت متابعت وی در متابعت سنت اقتضای آن میکند کہ حدیث درین باب یعنی غسل عید صحیح ست نقل ست کہ بخاری وی تمسک کردہ بہ

پس برخاست بجای آبی که منعطف مانده بود بر کران آن درخت بیرون رفت و گرد آن میگردید و گفت اینچنین دیدم رسول خدا را صلی الله
علیه و آله وسلم که کرد و هرگاه در امثال امور که نه از باب طاعت و قربت ست رعایت اقتدا و اتباع میکرده باشد در ابواب
طاعات بطریق اولے و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمصلی پیاده رفتی ترمذی از امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکند که از
سنت آنست که بیرون روند بعید پیاده و بخورند چیزی پیش از بیرون آمدن بعید و گفت ترمذی این حدیث حسن ست و عمل
برین ست نزد اکثر اهل علم که مستحب ست بیرون آمدن بعید پیاده و سوار نشوند مگر بعذر و ابن ماجه از سعد قرظ آورده که آمد
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعید پیاده و امام شافعی در ام گفته که ما را از زهری رسیده است که گفت سوار نشد رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم نه در عید و نه در جنازه هرگز و عنزه را در پیش روی او بر داشتندے و چون بمصلے رسیدے عنزه را
در نمازگاه برابر روی نصب کردے عنزه بفتح عین و نون و زای معجمه نیزهٔ خرد که پیکان دارد و آنرا حربه نیز گویند و آن
میان عصا و رمح ست و رمح بلندتر از حربه و عصا خردتر از عنزه بین بین و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با عنزه بود که خادمان
همراه وی بر داشتندی و برای مصلحت گرفتن کلوخ استنجا و ستره در نماز و مانند آن بکار بردندی و روز عید آنرا ستره
ساختی زیرا که آنجا یعنی مصلی صحرا بود و دیوار و محرابے نداشت و صورت محراب که در بنای مسجد متعارف ست در زمان
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نبود و در اواخر زمان صحابه پیدا شد و الآن در موضع مصلی چهار دیواری کشیده اند و تبرکا
اما نماز در مسجد شریف میگذارند و بر داشتن عنزه پیش روی امام و نصب آن پیش روے در عید سنت داشته اند زیرا که
جانشین مصلای عید در صحرا باشد و در بناے جامه نیز حسن ست نزد بعضے مکروه است و اصح آنست که اورا حکم مسجد نیست
و التفات در روے مکروه نه و نماز عید فطر را تاخیر کردی و نماز عید اضحی زودتر گذاردے همانا که حکم در تاخیر فطر آن باشد که
چون صدقهٔ فطر ادا یافته و طعام هم بکار برده خورده است و هم آرایش در تاخیر بحث المراد و اجتماع خود هم بود یا آنکه فضیلت
صیام رمضان که مانع استعجال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی والله اعلم و عبدالله بن عمر که در متابعت سنت
دقیقهٔ اهمال نمیگذاشت بعد از طلوع آفتاب از خانه بمصلا روان شدے ظاهر کلام آنست که در هر دو عید چنین کردی پس
غرض از ذکر این کلام آن بود که هر چند در نماز عید فطر تاخیر سنت ست ولیکن در خروج بمصلا استعجال باید کرد و در رسیدن و مبادرت
امتثال کرد و تخصیص کلام بعید اضحی بعید ست از سیاق و بخاری باب آورده در تبکیر عید یعنی بکر رفتن بمصلی چنانچه تبکیر در جمعه مذکور شد
و گفته که عبدالله بن بسر که صحابی مشهور ست میگفت بودیم ما که فارغ می شدیم یعنی در زمان نبوت از نماز عید درین ساعت
و آن وقت تسبیح ست و اشارت میکرد بوقت ضحی بعد از خروج وقت کراهت و تسبیح بمعنی صلوة نافله ست مقصود وی انکار
بر امام وقت بود در ابطاء و تاخیر و اول وقت نماز عید بعد از طلوع آفتاب ست ممتد تا وقت زوال و بعض بظاهر این حدیث
رفته منع جواز ابتدا کنند اما در وے دلالتی بر منع آن نیست کما لا یخفی و عادت اهل حرمین شریفین نیز بتعجیل ست در وقت
اشراق بگذارند و در جمیع راه تکبیر گفتی بیایے بجهر این تتمهٔ بیان فعل عبدالله بن عمر ست چنانچه زرکشی از دار قطنی و غیروی از بیهقی
آورده که بود ابن عمر که چون غدوه میکرد بروز فطر و یوم اضحی بسوے مصلے جهر میکرد به تکبیر تا میرسید بمصلی و مقصود از نقل
فعل وے بیان اول ست که تبکیر و تعجیل خروج بمصلے ست و چون این فعل که جهر تکبیر ست نیز زیادتی در یک حدیث
مروے بود این را نیز ذکر کرد و اکتفا کرد بوی از ذکر عادت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه درین باب اگرچه احتمال
دارد که این کلام اخیر جدا باشد از سابق برای ذکر عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه در اصل آنست لکن تلاوت

بود اول فتد بر دیگر بدانکه جهر به تکبیر در طریق مصلے در عید اضحے باتفاق ست اما در عید فطر خلافست امام ابوحنیفه رحمه الله علیه
گویند که اصل در ذکر اخفاست بقوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول ولیکن وارد شد
جهر در عید اضحی بر خلاف قیاس ونیست فطر بجمیع وجوه در معنی وی تا آنکه الحاق کرده شود بوی وقیاس کرده شود بروی
از جهت اختصاص اضحی برکنی از ارکان حج که مشروع ست در وی تکبیر و علم ست بر افعال وی واین دلیل رو ابی یوسف
محمد را شاید که اثبات جهریت تکبیر در عید فطر بقیاس بر عید اضحی کنند ودر شرح ابن الهمام مذکورست که خلاف در جهر بتکبیر ست در روز
فطر نه در اصل آن زیرا که داخل ست در عموم ذکر الله که در جمیع اوقات مستحب ست و مطلوب از خلاصه مفهوم میگردد که خلاف در اصل تکبیر ست
واین چیزی نیست زیرا که ممنوع نیست ذکر خدا به لفظی که گوید در هیچ وقتی اگر ممنوع باشد بوجهی باشد که موجب بدعت ست
پس امام ابوحنیفه گوید که رفع صوت بذکر بدعت ست مخالف قول حق سبحانه وتعالی واذکر ربک فی نفسک الآیه پس مقتصر باشد بر مورد
آن ودر روایتی از ابوحنیفه نیز در جهر آمده است انتهی اما ائمه دیگر در باب جهر بتکبیر تمسک کرده اند بحدیثی که روایت کرده است دار قطنی
که گفت ابن عمر بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که تکبیر میگفت روز فطر از آنگاه که بیرون می آمد از خانه خود تا می آمد مصلی را
و بیهقی میگوید که در رفع این حدیث سخن ست و صحیح آنست که موقوف ست بر ابن عمر و کلام مصنف نیز بظاهر ناظر ست در آن ولیکن
اشارتی بصحت حدیث نیز کرده که گفت عبدالله بن عمر که در متابعت سنت و تقید اصل نمیکند تخت و شیخ ابن الهمام گفته این حدیث
ابن عمر ضعیف ست بجهت موسی بن محمد بن عطا که یکی از رواة اوست و نیز وی دلالت نمیکند بر جهر بتکبیر که محل نزاع ست و حاکم
این را مرفوع روایت کرده و ذکر کرده جهر را و بیهقی گفته که صحیح آنست که موقوف ست بر ابن عمر و قول صحابی معارض نشود بعموم آیه قطعی
که میفرماید ودون الجهر من القول و نیز در حدیث آمده که خیر الذکر الخفی و حال آنکه وی معارض ست بقول صحابی دیگر چنانچه
روایت کرده شده است از ابن عباس که وی شنید مردم را که تکبیر میگفتند پس پرسید از شخصی که میکشید شتر او را آیا تکبیر گفت
امام گفت لا فرمود دیوانه اند این مردم در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نبود هیچ یکی از آنان که میگفت تکبیر پیش از امام
و ابو جعفر گفت که نمی باید که منع کنند عامه را از آن از جهت قلت رغبت ایشان در خیرات انتهی و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

چون بمصلے رسیدی در زمان شروع در نماز کردی نه اذان بودی و نه اقامت و نه الصلوة جامعة مسلم و ابوداود و ترمذی
از جابر ابن سمره آورده اند که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عیدین نه یکبار و دو بار بے اذان و اقامت
و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر بن عبدالله و ابن عباس نیز آمده و حدیث جابر بن سمره حسن صحیح ست و عمل برین ست
نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و غیر ایشان که اذان گفته نشود نه مر عیدین را و نه مر هیچ یکے از نوافل را و
بخاری از ابن عباس و جابر بن عبدالله آورده که گفتند نه بود یعنی در زمان نبوت که اذان گفته شود نه یوم الفطر و نه یوم الاضحی
و در صحیح مسلم از عطا آورده که گفت خبر داد مرا جابر بن عبدالله که نیست اذان مر صلوة را روز فطر و نه اقامت و نه ندا و نه چیزی
و روایت کرد نسائی از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در روز عید پس بگذارد نماز بے اذان و
اقامت و مالک در موطا گفته که شنیدم بسیاری از علما را که گفتند نبود در فطر و نه در اضحی ندا و نه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم تا امروز و بالجمله عدم اذان و اقامت در نماز عید مجمع علیه است و در فتح الباری گفته که استدلال کرده میشود بقول
جابر که گفت و نه ندا و نه چیزی بر آنکه گفته نشود پیش از نماز عید هیچ چیز مثل الصلوة یا الصلوة جامعة و مانند آن ولیکن روایت کرد
شافعی از ثقه از زهری که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امر میکرد مؤذن را در عیدین بقول الصلوة جامعة و اگرچه

این حدیث مرسل است لیکن مساعدت میکند او را قیاس بر نماز کسوف که وارد شده این قول ثابت شده است و گفت شافعی محبوبست
نزد من که بگوید الصلوة یا الصلوة جامعة و اگر گوید هلموا الی الصلوة کروه نمی دارم آنرا اما اگر گوید حی علی الصلوة یا غیر آن از الفاظ
اذان مکروه میدارم آن را و ابن ابی شیبة باسناد صحیح از سعید بن المسیب آورده که اول کسی که احداث کرد اذان را
معاویه بود و بعض گفته اند مروان و بعض گفته اند حجاج و بعض زیاد و صحیح آنست که معاویه بود و زیاد ازوی اخذ نموده
کرده باشد والله اعلم و مصنف میگوید که سنت آنست که هیچ از ینها نباشد و کیفیت گذاردن نماز عید آن بود که در رکعت اولی
هفت تکبیر گفته شود پیاپی میان هر دو تکبیر یک ساعت خفیف یعنی زمانی لطیف خاموش شدی و تسبیح و ذکر معین میان هر دو
تکبیر مروی نیست نزد امام احمد و ثنای الهی و درود و صلوة بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم گوید و اگر تسبیح و
تهلیل و تکبیر گوید و مانند آن نیز حسن است و در بعض روایات آمده که گوید الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و
اصیلا و صلوات الله علی النبی الامی و اگر خواهد جز آن بگوید چنانچه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر صلی الله
علی محمد یا هر چه از ذکر خوش آید و باین اشارت کرد مصنف که گفت ذکری معین میان دو تکبیر نیست و نزد امام ابوحنیفه ذکر و
دعا در میان تکبیرات مشروع و ماثور نیست و بدانکه در تکبیرات عید روایات مختلف آمده ابوداود از عائشه و عبدالله بن عمرو
و ابن العاص و ترمذی از کثیر بن عبدالله و موطا از نافع از ابی هریره روایت کرده اند هفت در رکعت اولی و پنج در رکعت
ثانیه و باین قائل شده مالک و شافعی و احمد لیکن نزد مالک و احمد تکبیر افتتاح معدود است از سبع و تکبیر قیام معدود نیست
از خمس و نزد شافعی هیچ یکی ازان دو معدود نیست ازان دو و دارقطنی از عائشه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
دوازده تکبیر میگفت سوای تکبیر افتتاح و ابوداود از سعید بن العاص آورده که گفت پرسیدم ابوموسی و حذیفه را که چند تکبیر
میگفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در اضحی و فطر پس گفت ابوموسی چهار تکبیر مثل تکبیرات جنازه و گفت حذیفه راست
گفت ابوموسی و گفت ابوموسی همچنین میکردم من در بصره در وقتی که عامل بودم بر ایشان همچنین آمده است از ابن مسعود
گفت تکبیر گوید چهار بار پیشتر قرات کند پس رکوع کند بعد ازان پیشتر بایستد در رکعت ثانیه پس قرات کند پس تکبیر گوید چهار بار بعد از
قرات و این حکم مرفوع دارد زیرا که امثال اینها را بالقیاس نتوان یافت و در بعض طرق مرفوع نیز آمده و این چهار بار تکبیر مشتمل
است مر اولی تکبیره و رکوع در ثانیه پس در هر رکعت سه تکبیر بود و مذهب حنفیه همین است و این قول ابن مسعود است آنچه نزد شافعی است
قول ابن عباس و مشائخ ما میگویند که چون در تکبیرات روایات مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات در مواضع زوائد بر خلاف
معهود است در شرع پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایة و گفته اند که چون دولت به بنی عباس انتقال کرد امر کردند حکام و ولاة
روی زمین را که عمل کنند بقول جد ایشان و شرط کردند که بغیر آن عمل ننمایند و در بعض بلاد در حنفیه نیز همان عمل باقی و مستمر ماند
حتی که از فتاوی الحجة نقل کرده اند که گفت که اگر حنفی از ائمه بر قول ابن مسعود عمل کنند نیز جائز است زیرا که آن مذهب اصحاب است
و زرکشی باز امام احمد نقل میکند که گفت اختلاف کرده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در تکبیرات عید و کل جائز و در تعیین
حدیث تکبیرات عید نیامده اما که از جهت عدم ورود سنت بشرط صحیح ایشان والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در عید اضحی و فطر در رکعت اول سوره ق والقرآن المجید خواندی و در دوم اقتربت الساعة رواه مسلم و ابوداود والترمذی
والنسائی و گاه این دو سوره در از خواندی و اقتصار بر سبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیة فرمودی چنانچه در جمعه
و گاهی که عید و جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواندی و ادا کرده المذکورة ایضا و بعض

خواندن این دو سوره مستحب تر گویند و این را اشهر روایات دانند و در خواندن غیر این دو سوره مذکوره چیزی صحیح نشده اگرچه
بحکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن هرچه خوانند درست بود و لهذا در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته که یقرأ فی کل رکعة
بالحمد و سورة و چون از سجده در رکعت دوم برخاستی شروع در تکبیر کردے و پنج تکبیر متناسب بگفتی و آنگاه شروع در قراءت کردی
پس تکبیرات در هر رکعت پیش از قراءت بودے و مذهب ائمه ثلثه همین ست و تمسک ایشان باحادیث وارده درین باب
است و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل القراءة و در ثانیه بعد القراءة و این مروی از ابن مسعود ست چنانکه گذشت و مصنف این روایت
را تضعیف میکند میگوید و در بعض احادیث از ابی هریره مرویست که والی بین القراءتین تکبیرا و لا تم قرأ و رکع فلما قام فی الثانیة قرأ
و جعل التکبیر بعد القراءة چنانچه مذهب حنفی ست و این حدیث را امام احمد روایت کرده اما مصنف میگوید ابن عبد البر گفته است که ازین
که محمد بن معویه که راوی این حدیث ست مجروح ست باتفاق اکابر علمای حدیث و گفته اند که این حدیث از غیر این طریق نیامده است
والله اعلم و بعد ازان کما اشارت کرد بضعف حدیث خلاف مختار خود و حدیث دیگر موافق مدعای خود آورده و گفت عن عمرو بن عوف المزنی
ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کبر فی العیدین فی الاولی سبعا قبل القراءة و فی الاخری خمسا قبل القراءة این حدیث ابی داؤد
از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و ترمذی از کثیر بن عبد الله آورده و گفته درین باب از عائشه و ابن عمر و عمرو بن عوف مزنی
نیز حدیث آمده است و مصنف میگوید ترمذی از بخاری سوال کرد و گفت درین حدیث چه میگوئی گفت لیس فی الباب شیء
اصح من هذا و به اقول و زرکشی گفته است که ترمذی گفته هو احسن شیء فی الباب فتدبر و چون از نماز فارغ شدی برخاستے
ایستاده و خطبه کردے منبر نبوده و درینجا دو حکم مذکور شد یکی آنکه خطبه عید بعد از نماز عید بود دیگر آنکه خطبه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در عیدین بر منبر نبود اما اول اصحاب کتب سته همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز عید اضحی و
فطر را پیش از خطبه میگذارد و ابوبکر و عمر بعد از وے نیز همچنین میکردند ترمذی گفته که برین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم و غیر ایشان و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم ست در وقتی که امیر مدینه بود
از قبل معاویه و در صحیحین از ابی سعید خدری آمده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بیرون آمدے روز
فطر و اضحی بسوی مصلی و نخستین چیزے که ابتدا کردے بدان نماز بودی پس تر برگشتی از نماز و ایستادی مقابل مردم و مردم نشسته بودندی
بر صفوف خود پس وعظ فرمودی و وصیت کردے و امر کردے بخیر و گفت ابوسعید همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدم من با مروان
و وی امیر مدینه بود در اضحی یا فطر و چون آمدیم مصلی را ناگاه منبری بود که بنا کرده بود او را از گل و خشت کثیر بن الصلت خواست
مروان که برود بران پیش از آنکه نماز کند پس کشیدم من جامه او را و کشید او مرا و بمنبر بر رفت و خطبه خواند پیش از نماز گفتم او را تغییر
دادید شما سوگند بخدا سنت را گفت یا ابا سعید رفت آنچه که تو میدانی و ترک گشت پس گفتم سوگند بخدا که آنچه که ذات
من در دست قدرت اوست نتوانید آورد شما بهتر ازان چه من دانم این کلمه را سه بار گفتم و برگشتم و در فتح الباری می آرد که اختلاف
کرده اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز کرد کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده است از حدیث ابی سعید و بعض گفته اند
که پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح از حسن بصری آورده که گفت اول کسیکه خطبه خواند پیش از
نماز عثمان بن عفان بود و هرا اول نماز گزاردے پس تر خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم بنماز نمی توانند رسید نظر باین حضرت خطبه
را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر علتی ست که مروان بجهت آن تقدیم میکرد علت در تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم
منتظر نماز نشسته باشند خطبه او را که در وے سب ناسزا نسبت بکسانی که مستحق آن نبودند و ثنای قومی که نه لایق آن بودند میکرد

شنوند چنانکه در حدیث ابی سعید بصریح آمده است که گفت تقدیم خطبه بجهت آن کردم که مردم انتظار صلوة خطبه نمی برند و احتمال دارد که عثمان احیانا میکرد و مروان بران مواظبت نمود و این جهت این فعل نسبت بوی شهرت یافت بدلیل آنکه بخاری و مسلم و ابو داؤد و نسائی از ابن عباس رض آورده اند که گفت حاضر شدم روز عید فطر با پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم و ابو بکر و عمر رض و عثمان رض نماز میگذاردند ایشان پیش از خطبه و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود و ابن المنذر از ابن سیرین آورده که زیاد آنرا بصره کرد و قاضی عیاض میگوید که مخالفت میان این دو اثر و اثر مروان نیست زیرا که هر یکے ازین دو یعنی مروان و زیاد عامل معاویه بودند پس محمول بران بود که ابتداے آن از معاویه بود و اینها اتباع آن کردند واللہ اعلم انتهی کلام الشیخ ابن الحجر و اما آنکه منبر براے خطبهٔ عید در زمان آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم نبود چنانکه در روایت ابن خزیمه آمده که گفت خطبه خواند رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم ایستاده بر دو پاے خود چنانکه گذشت در حدیث ابی سعید و مقتضاے وی آنست که اول کسیکه بر منبر سوار شد مروان بود و در مدونهٔ امام مالک واقع شده که اول کسیکه خطبه خواند بر منبر عثمان رض بن عفان بود که بنا کرده بود او را کثیر بن الصلت و آنچه در صحیحین آمده از حدیث ابی سعید چنانکه هم گذشت احتمال دارد که عثمان رض یکباری کرده باشد پس از ان ترک داده و مروان آنرا اعاده کرد و ابو سعید را از ان اطلاع نشد کذا فی فتح الباری و در فتح القدیر شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند در بناے منبر بجبانه بعض گفته اند کروه است و خواهر زاده گفته که حسن است در زمان ما و مرویست از امام ابی حنیفه که لا باس به و چون در صحیح البخاری از حدیث جابر بن عبد اللہ که گفت ابتدا کرد رسول خدا صلے اللہ علیه وآله وسلم بنماز پس تر خطبه خواند و چون فارغ شد نزول فرمود و بجانب نسا رفت و تذکیر کرد الحدیث و ظاهر نزول از منبر ست مصنف از ان جواب میدهد و میگوید اما در بعض احادیث صحیح وارد شده که فنزل نبی اللہ اگرچه بسیاری احادیث فلما فرغ یا فخطب ثم اتی النساء و امثال آن واقع شده است همانا که لفظ یاتی یا مکانی عالی بود که قائم مقام منبر بود و اطلاق نزول بجهت آن بود و این مجرد احتمال ست و لیکن چون در احادیث صحیحه ثابت شده که منبر نبود ناچار ست از ارتکاب آن و در بعض احادیث علی راحلته مرویست چنانچه نسائی از ابو کاهل احمسی آورده که گفت دیدم رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم که خطبه میخواند بر ناقه که گرفته بود حبشی زمام ناقه او را پس مراد نزول از ناقه باشد نه منبر و در صحیحین و غیرهما من جابر بن عبد اللہ قال گفت جابر شهدت مع رسول اللہ حاضر شدم با رسول خدا صلے اللہ علیه وآله وسلم الصلوة یوم العید نماز را روز عید فبدء بالصلوة پس ابتدا کرد بنماز قبل الخطبة بلا اذان و اقامة پیش از خطبه بی اذان و اقامت ثم قام متوکیا علی بلال پس ترا ستاد در حالیکه تکیه کننده دست بر بلال پس این ایستادن بعد از خطبه است چنانچه از صحیح بخاری بصریح تر ازین معلوم گردد که گفته فبدأ بالصلوة ثم خطب الناس فلما فرغ نزل فاتی النساء فذکرهن و هو یتوکأ علی ید بلال و در خطبه تکیه بر قوس یا عصا کرده بود چنانچه در روایات آمده است فامر بتقوی اللہ پس امر کرد مردم را بتقوی و ترس از خدا و حث علی طاعته و برانگیخت و ترغیب کرد بر طاعت وی تعالی و وعظ الناس و ذکرهم و وعظ کرد مردم را و تذکیر کرد ایشان را ثم مضی پس تر بگذشت از ایشان حتی اتی النساء تا آمد زنان را و آنحضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم زنان را نیز بحاضر آمدن بمصلای عید امر فرموده است اگرچه حائض بودندی و فرمودی حاضر شوید دعاے مسلمانان را و مواضع خیرات را و اجتناب کنید از نماز و اگرچه بکر و جوان مخدره نیز بودندی و اگر چادر پوشیدن نداشتندی فرمودی باید که استعارت کنید جامه و چادر را یکی از دیگری و صبیان را نیز فرمودی که حاضر شوند فوعظهن و ذکرهن پس وعظ و تذکیر کرد زنان را و فرمود تصدق کنید ای جماعهٔ نسا زیرا که بیشترین شما هیزم دوزخید

و در روایتی دیگر آمده دیدم من دوزخ را و دیدم اکثر اہل آن شما را زنی از ین میان برخاست فریاد کرد و گفت بچہ سبب یا رسول اللہ
فرمود بسبب آنکہ کفران نعمت مردان می کنید و از ایشان شکایت می دارید و در حدیث ابی سعید آمده و لعنت بر یکدیگر
بسیار کنید و ندیدم من از ناقصات عقل و دین برنده تر از شما عقل مرد عاقل ہوشیار را وفی لفظ و در روایتی دیگر از جابر
آمده و تقول میگفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ای مردم از مردان و زنان تصدقوا صدقہ دہید و خیر کنید فاکثر من تصدق
النساء پس بیشترین مردم کہ تصدق میکردند زنان بودند میدادند القرط بضم قاف و سکون را گوشواره و الخاتم و انگشتری و اشیاء
و چیزہای دیگر از جنس اینہا تصدق توان کرد فان کان لہ حاجۃ پس اگر بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را کاری
ببرید کہ بخواست ان یبعث بعثا بفرستد لشکری را بجانبی یذکرہ لہم ذکر میکرد آنرا برای ایشان و میفرستاد
والا انصرف و اگر نبود کاری و حاجتی بفرستادن ایشان بجائی برمیگشت و بخانہ می آمد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
مجموع خطبہ را چہ خطبہ جمعہ و چہ عید و چہ غیر آن افتتاح بحمد و ثنای حق میکرد و تخصیص بصیغہ خاص و لفظی مخصوص از حمد و ثنا
مثل تکبیر و غیر آن نمی فرمود و چون خطبای زمان افتتاح خطبہ عید خصوصاً عید اضحی بتکبیر کنند مصنف رد آن کرد و گفت و
در حدیثی وارد نشده کہ افتتاح خطبہ عید بتکبیر میکرد و میگوید در سنن ابن ماجہ این مقدار مرویست عن سعد مؤذن النبی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان یکثر التکبیر بین اضعاف الخطبۃ یعنی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم تکبیر بسیار میگفت در میان خطبہ وفی لفظ و در روایتی دیگر از سعد واقع شده است یکثر التکبیر فی خطبۃ العیدین بسیار
میگفت تکبیر را در خطبہ ہر دو عید فطر و اضحی و این حدیث دلالت نمیکند بصریح بر آنکہ افتتاح خطبہ بتکبیر کردی بلکہ تکبیر
در خطبہ بسیار گفتی خواہ در اول یا در اثنای آن واللہ اعلم و از ہمان راہ کہ بعیدگاہ رفتی ہم بآن راہ باز نگشتی بلکہ از راہ دیگر
باز گشتی چنانچہ بخاری از جابر بن عبد اللہ روایت کرده و ترمذی از ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ آورده و گفتہ درین باب حدیث از عبد اللہ
بن عمر و ابی رافع نیز آمده و گفتہ مستحب داشتہ اند بعضی از اہل علم امام را کہ چون بیرون آید براہی رجوع کند براہی دیگر
از جہت اتباع این حدیث و این قائل ست شافعی انتہی و در فتح الباری میگوید شافعی در کتاب ام گفتہ مستحب ست امام را
و ماموم را و اکثر از شافعیہ برین اند و لیکن در وجیز تعرض نکرده مگر امام را و تعمیم قائل اند اکثر اہل علم و بعض گفتہ اند اگر آن معنی
علت کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسبب آن کرده مثلا باقی ست حکم نیز باقی ست و الا منتفی میشود حکم بانتفای علت
و اکثر علما برانند کہ حکم باقی ست اگر چہ علت آن منتفی گردد چنانچہ رمل در طواف و غیرہ انتہی پوشیده نماند کہ تعیین علت در
اثر نیز منصوص نیست چنانچہ در رمل کہ اظہار جلادت و شہامت بود بر مشرکان اما اینجا معانی و علل کہ پیدا میکنند بطریق گمان
و احتمال ست چنانچہ مصنف در اول و آخر کلام خود ما یا آن بیان کرده است پس اینجا نظر بعلت نباید گماشت و ادای اتباع و تتبع
در طریق سنت باید برافراشت با احتمال وجوہ و بعض آن معانی کہ در شان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استنباط کرده اند
در غیر وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و سر آن کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در راہ رفتن بمصلی و در رجوع از آن تغایر
میکرد میگویند آن بود کہ تا اہل ہر دو راہ بروی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام کنند و بشرف ثواب این عمل مشرف و فائز گردند
و حصول سعادت بشرف رد سلام از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر ہر دو طائفہ کہ مفید دعا بخیر و سلامت ست علاوه
و لازم آنست یا آنکہ سر وی آن بود کہ برکت وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر دو راہ و اہل آن را شامل شود و ہر دو در حیثیت فضل
برکت و شریف مشارک و مساوی شوند یا آن بود کہ حاجت اہل حاجات فریقین را از تعلم و استفتا و استرشاد و صدقہ و ق

و سرور بمشاهده جمال جان افزای وی وا شدن گشاده یا آنکه اظهار شعائر و شرائع اسلام در هر دو راه حاصل میدیا اظهار ذکر الله
و برکات آن در هر دو بحصول پیوندد یا آنکه اهل کفر و نفاق را از یهود و غیرهم بمشاهده عزت اسلام و رفعت اعلام دین بکبر
غیظ بهر الکفار و موتوا بغیظکم غمناک و اندوهگین گردانند یا بکثرت و عزت لشکر اسلام در دلهای ایشان رعب اندازد و بترساند
یا برای آنکه بقاع و مواضع و اماکن مختلفه شکر د اهل آنها از ملائکه و جن و انس گواه طاعات وی شوند یا آنکه عادت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بجانب مصلی بر جهت یمین بود و اگر رجوع نیز بهمان راه میکرد بر جهت شمال واقع میشد پس رجوع در غیر
آن راه کرد تا آن نیز بجهت یمین واقع شود یا آنکه قبله مدینه جنوبی ست و مصلی سعید بجانب غربی ست و از اینجا لازم آید
که رفتن بمصلی از جهت یمین بود و منزل شریف در وقت رجوع بمصلی بر جهت شمال پس اگر همین راه رجوع میکرد مکرر رفته بود
بضرورت بر جهت شمال واقع میشد یا آنکه از جهت ترس از کید اعدای دین بود تا در مقام هلاک خود نایستند و این وجه سست
و در وی نظر ست زیرا که اگر چنین بودی این روش را مکرر کردی و عادت نساختی تا آنها بحرمت عادت شریفه آنحضرت
راه دیگر آمده نایستند و جواب داده اند ازین نظر که از محافظت احتیاط و مخالفت طریقین مواظبت بر طریقه معین از خطا به
لیکن در روایت شافعی آمده که رفتن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روز عید بمصلی از طریق اعظم بود و رجوع از راه دیگر
و برین تقدیر وجه نظر قدری قوت پذیرد تأمل یا آنکه از جهت تخفیف از زحام و هجوم خلائق کردی یا آنکه در وقت رفتن
بر فقرا تصدق کردی چندانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس براه دیگر که اجتماع فقرا و سائلان نبودی رجوع کردی
تا منع سائل لازم نیاید یا آنکه تفاؤل میگرفت بتغیر طریق بر تغیر حال بمغفرت و رضا و ترقی بمقام قرب و وصول یعنی
چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه خالی از خفائی نیست یا آنکه راهی که بدان متوجه بمصلی میشد دورتر و درازتر بود
از آن راه که بدو رجوع میکرد پس خواستی که تکثیر اجر کند بتکثیر خطوات در وقت رفتن بعبادت و اما در وقت رجوع چون
بمنزل خود آمدی سرعت نمودی که درینجا قصد عبادت نیست و برین وجه نقض کرده اند تا آنکه اجر خطوات بر وقت رجوع نیز
ثابت ست تا آنکه گفته اند که هر که بحج رود تا وقت وصول بوطن اجر و ثواب این سفر او را حاصل ست چنانکه در حدیث
ابی ابن کعب نزد ترمذی و غیره ثابت شده است و اگر عکس این وجه نیز گویند صورتی دارد یعنی راه رفتن کوتاه تر بود که تعجیل
بر خواست که مبادرت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریابد بخلاف وقت برگشتن که اگر دیرتر بمنزل برسد چیزی فوت
نگردد یا آنکه اختیار این روش از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برای این مجموع وجوه مذکوره بودی کذا قال صاحب المواهب
یا دیگر اسرار و مصالح بود که عقول بیشتر خلق از ادراک آن اسرار قاصر بود و این وجه احق و اولی ست چه اسرار و معانی که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم را بود و خلائق را مجال درک و حصر آن تنگ ست و وصول بدان متعذر والله اعلم تنبیه و صلوة
عید پیش از وی و بعد از وی نمازی نیست و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس رض آورده اند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمد روز عید پس بگذارد دو رکعت و نگذارد پیش از وی و بعد از وی الحدیث و ترمذی
گفته که درین باب حدیث از ابن عمر رض و عبدالله بن عمرو و ابی سعید نیز آمده و عمل برین ست نزد بعض اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و غیر ایشان و طائفه از اهل علم نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جائز داشته اند و قول اول صحیح تر ست انتهی
و در کفی می آرد که امیرالمؤمنین علی رض ابو مسعود انصاری را خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد در روز عید و گفت یا ایها الناس
نیست از سنت که نماز گذارده شود پیش از امام رواه النسائی و روایت ست از ابن سیرین که ابن مسعود و حذیفه

بایستادند و نهی کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام رواه سعید و زهری گفت نشنیدیم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کنند که کسی از سلف این امت نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از وی رواه الاثرم و خلاف در آن است که این مخصوص بمصلی ست یا شامل ست مصلی را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصلی بگذارد و غلا باس بآن روایت کرده شده است از ابی سعید خدری که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از عید نماز نمیگذارد و چون رجوع بمنزل میکرد میگذارد دو رکعت رواه ابن ماجه و احمد انتهی و در هدایه میگوید تنفل نکند در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی ست خاصة و اگر نماز اشراق و ضحی را پیش از خروج بخانه کند کروه نباشد کذا فی الشرح و بعض گفته در مصلی و غیر مصلی و در شرح هدایه میگوید این نفی باطلاق متناول ست امام را و قوم را جمیعا و شافعی میگوید امام را کروه ست نه قوم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه کروه ست فی حد ذاته و در فتح الباری میگوید منع صلوة قبل العید و بعد احتمال دارد که مراد از آن منع تنفل باشد یا نفی را تبه بر تقدیر منع تنفل آیا از جهت وقت کراهت ست یا عام تر از آن و بر هر تقدیر مخصوص با امام ست یا شامل ست امام را و ماموم را و مخصوص ست بمصلی یا شامل ست مصلی و بیت را اختلاف ست سلف را در جمیع آن کوفیان میگویند بگذارند بعد از عید نه قبل آن و مذهب اوزاعی و ثوری و حنفیه اینست و بصریان میگویند بگذارند قبل نه بعد و مذهب حسن بصری و جماعه اینست و مدنیان میگویند نه قبل و نه بعد و مذهب زهری و ابن جریج و احمد اینست و بعضی از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلی و هر که تجویز کرده است میگوید که آن وقت مطلق نماز ست و هر که منع کرده میگوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگذارده و من اقتدا بوی فقد اهتدی و حاصل آنست که نماز عید را سنتی ثابت نشده ست نه قبل و نه بعد الا نزد بعضی که قیاس کنند او را بر جمعه اما مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت کراهت که در سائر ایام ست لیکن دیگر با نکما اختلاف ست در نماز گذاردن بعد از فوت نماز عید و ظاهر مذهب حنفی آنست که چون نماز عید فوت شود دیگر او را قضا نیست زیرا که این نماز جز باین صفت خاص نیامده و لیکن در بعض شروح هدایه گفته است که اگر خواهد بگذارد دو رکعت یا چهار رکعت مثل صلوة ضحی که در سائر ایام بگذارند و از محیط از فتاوای قاضی خان نقل کرده اند که هر که بمصلی بیامد و نماز با امام در نیافت اگر خواهد برگردد بخانه خود و اگر خواهد نماز بگذارد و برگردد و افضل آنست که بگذارد چهار رکعت تا صلوة ضحی بجای آورده باشد چنانچه روایت کرده شده است از ابن مسعود باسناد صحیح که گفت هر که فوت شود او را نماز عید بگذارد چهار رکعت کذا فی فتح الباری و گفته اند بخواند در رکعت اولی سبح اسم ربک الاعلی و در ثانیه والشمس و ضحها و در ثالثه واللیل و در رابعه والضحی و روایت کرده است ابن مسعود درین باب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم وعده جمیل و اجر جزیل و در مذهب امام احمد نیز اگر نماز عید فوت شود چهار رکعت بگذارد مثل نماز تطوع بیک سلام یا بدو سلام و ایشان نیز اثر ابن مسعود را که مذکور شده آورده اند و امام احمد گفته که تقویت میکند آن را حدیث علی که امر کرد مردی را که بگذارد بضعفای قوم چهار رکعت بی تکبیر و خطبه بخاری در ترجمه باب آورده که انس جمع کرد اهل و ولد خود را در زاویه که موضعی ست بر دو فرسخ از بصره و بگذارد نماز عید را و نیز میگوید که اهل سواد جمع شوند و بگذارند دو رکعت بطریق نماز عید و کرانی میگوید چون فوت شود نماز عید با امام مالک و شافعی میگویند بگذارد دو رکعت و احمد چهار رکعت و نزد امام ابوحنیفه مخیر ست که بگذارد یا نه و بر تقدیر گذاردن مخیر ست میان چهار و دو والله اعلم

فصل در استسقا و سنت عادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بوقت استسقا بدانکه بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم استسقا کرده وجه اول آنکه در روز جمعه اثنای خطبه طلب باران کرد و گفت اللهم اغثنا

اللهم اسقنا اللهم اسقنا چنانچه بخاری و مسلم و موطا و ابو داود و نسائی از انس رض بروایات متنوعه آورده اند که گفت رسید مردم را قحطی در عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که خطبه میخواند روز جمعه ناگاه اعرابیی برخاست و گفت یا رسول الله هلک المال وجاع العیال فادع لنا و در روایتی قحط المطر واحمرت الشجر وهلکت البهائم و در روایتی هلکت المواشی هلک العیال هلک الناس پس برداشت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر دو دست خود را پس گفت اللهم اسقنا چهار کرت و در روایتی سه کرت و در روایتی اللهم اغثنا دو بار یا سه بار انس گوید سوگند بخدا که ندیدیم ما در آسمان قطعه ابری هیچ فرود نیاورده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دستها را تا آنکه برخاست ابر مثل کوهها و بارید تا آن روز و روز دیگر تا جمعه آینده پس بیامد همان اعرابی یا دیگری و گفت یا رسول الله تهدم البناء وغرق المال و در روایتی هلکت الاموال وانقطعت السبل فادع لنا الله که بگشاید الله تعالی این ابر را پس برداشت دستهای مبارک را و در روایتی تبسم کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی تبسم کرد از جهت سرعت ملال بنی آدم اللهم حوالینا ولا علینا و در روایتی بزیادت اللهم علی الآکام والظراب وبطون الاودیة ومنابت الشجر و بهر سوی که اشارت میکرد میگشاد ابر تا آن سو تا از سر مدینه همه گشاده شد مثل جوبه و روان شد وادی قناة تا یک ماه و نیامد هیچ یکی از هیچ ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بگشاد ابر در مدینه و می بارید گرد بر گرد وی و نمی بارید در وی قطره و این قصه در مسجد شریف بود در روز جمعه در اثنای خطبه وجه دوم آن بود که روایت کرد ابو داود و ترمذی و غیرهما از عائشه رض که شکایت کردند مردم بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قحط مطر را پس امر کرد تا بنهادند منبری در مصلی و وعده کرد صحابه را برای روزی معین که بیرون آیند و در آن روز بیرون رفت بعد از طلوع آفتاب لفظ حدیث در جامع الاصول و غیره اینست که بیرون آمد در وقتی که پیدا شد بدو آفتاب و این عبارت ظاهر در این ست که بیرون آمدن در وقت طلوع بود نه بعد از طلوع و چون تفاوت درین دو وقت سهل ست متقارب اند در معنی اختلافی نباشد با تواضع در ظاهر و تخشع در باطن و تبذل در لباس ثیاب بذله بکسر با و سکون ذال جامه کهنه را گویند و لفظ تمام متعلق ست بهر سه ذکر تخشع و تبذل در حدیث ترمذی ست نه ابی داود و ذکر باقی مقدمات در ابی داود است نه ترمذی و گویا که مصنف جمع کرده است و معنی شین و حاصل قضیه را ذکر کرده و در حدیث نسائی ذکر تضرع نیز کرده و چون بمصلی رسید بمنبر بر آمد و تکبیر و تحمید گفت فرمود شکایت کردید شما آن قحط سال و تاخیر باران از وقت و تحقیق امر کرده است خدای تعالی که دعا کنید او را و وعده کرده است وی تعالی که استجابت کند دعای شما را و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که ولید بن عقبه که امیر مدینه بود کسی را نزد ابن عباس فرستاد تا بپرسد او را از کیفیت استسقای رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت ابن عباس بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم متبذلا متواضعا متضرعا تا مصلی و بر نیامد بر منبر و خطبه نخواند مثل این خطبه که شما میخوانید و این عبارت نفی خواندن خطبه میکند یا خواندن خطبه باین کیفیت که ایشان میخوانند طویل و بسیط و بتکلف ظاهر همین ست چنانچه مصنف میگوید و خطبه خواند و این مقدار از آن خطبه محفوظ ست الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی ونحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین ثم رفع یدیه پس برداشت هر دو دست را واخذ فی التضرع والابتهال والدعاء و شروع کرد در تضرع و زاری و مبالغه کرد در برداشتن دستها حتی بدا بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر شد سفیدی هر دو بغل اگر لباس شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آن زمان ردا فقط بود مراد ظهور بیاض ابطین علی الحقیقة خواهد بود و اگر قمیص بود مراد موضع ابطین ست بر هر تقدیر ظهور بیاض ابطین کنایت ست از بلند برداشتن دستها و گفته اند هر چند واقعه مصب تر

و مسئلهٔ مطلب قوی‌تر بود داشتن دستها بلندتر و صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت کرد به پشت هر دو دست خود بجانب آسمان یعنی بر داشتن دستها از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در استسقا چنان بود که کفها کفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان بعکس آنچه متعارف ست وقت دعا و در روایت ابی داود نیز مانند این آمده و گفته‌اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما باشد مستحب ست که گردانیده شود کفهای دست بجانب آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان بجهت اشارت بالقای ثائرهٔ فتنه و بلا و پست کردن و فرو داشتن قوت غلبهٔ حادثه و بعضی گفته‌اند که این نیز تفاؤل ست بتقلب حال چنانکه در تحویل رداء اشارت ست بتراکم سحائب و گردانیدن بطن سحائب بجانب زمین و ریختن آبها باران پس

روی بسوی قبله کرد و پشت بر حاضران و رداء مبارک نگون کرد چنانکه طرف راست او بجانب چپ شد و طرف چپ بجانب راست و اندرون را بیرون و بیرون را اندرون و طریق قلب رداء باین وجه است که گیرد بدست راست خود طرف اسفل رداء از جانب یسار و بدست چپ طرف اسفل را از جانب یمین و تقلیب کند هر دو دست خود را پس پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید یمنی بر کتف اعلی از جانب یمین و طرف مقبوض بید یسری بر کتف اعلی از جانب یسار و گفته‌اند که این تحویل و تقلیب تفاؤل بود برای تغییر حال و تبدیل امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعض گفته‌اند بلکه این امتثال امری است که کرده شده است آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و گفته شد که همچنین کن تا تحویل یابد حال شما و تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که نه بقصد و اختیار بود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از آنجا تفاؤل گیرند کذا قیل و رداء آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن وقت پوشیده بود سیاه بود چنانکه در روایت احمد و ابی داود از عبد الله بن زید المازنی آمده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بود بر وی خمیصهٔ سودا یعنی ردای سیاه و همچنانکه پشت بجانب حاضران داده و مستقبل قبله ایستاده بود دعا کرد و بسیار وی بجانب مردم کرد و نزول فرمود و شروع در نماز کرد و دو رکعت بگذارد بی اذان و بی اقامت چنانکه نماز عید گذارند و در بعض روایات تکبیرات مثل تکبیرات عید نیز آمده و وقت وی نیز وقت عید گفته و از آن جهت گفته‌اند که افضل آنست که در اول نهار بگذارند مثل صلوة عید اگرچه در هر وقت جائز ست لیکن خطبه پیشتر از نماز خواند چنانچه در نماز جمعه و زرکشی از ابی هریره آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی برای استسقا پس گذارد دو رکعت بی اذان و اقامت پس خواند خطبه و در هر دو رکعت بجهر خواند جهر بقرات در استسقا در روایت ابی داود و ترمذی و نسائی از عبد الله بن زید آمده است چنانچه در جامع الاصول آورده و در روایت بخاری و مسلم نیز آمده چنانچه صاحب مشکوة آورده و لیکن آنچه مصنف میگوید که خواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربك الاعلی و در رکعت دوم هل اتاک حدیث الغاشیة در جامع الاصول که احادیث کتب ستة آورده و نه در غیر او از کتب دیدیم و لیکن چون گذاردن نماز استسقا مثل نماز عید و جمعه آمده و در آنها این دو سورت از اینجا استیناسی باینمعنی توان کرد و الله اعلم و خواندن سورهٔ ق و اقتربت الساعة نیز آمده کما نقل عن النووی فی رسالته فی باب الاستسقاء و در آخر حدیث ابی داود از عائشه آمده که چون فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیدا کرد الله تعالی ابرها و پیدا شد رعد و برق و بارید باران چنانکه بمسجد شریف آمدن سیلها روان شد و چون شتابی و اضطراب مردم مشاهده کرد خندید تا آنکه ظاهر شد نواجذ وی صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود گواهی میدهم که خدای تعالی قادر ست بر هر چیز و گواهی میدهم که من بندهٔ ویم و رسول وی وجه سوم از شش وجه که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم استسقا کرد و آن بود که بر منبر مدینه در مسجد استسقا کرد در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در دلائل النبوة از طریق یزید بن عبید السلمی آورده که چون باز آمد

رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از غزوۂ تبوک آمد او را وفد بنی فزاره شکایت کردند از قحط و عرض کردند که دعا کن ای
رسول خدا پروردگار خود را تا باران بفرستد بما و باید که شفاعت کنی تو ما را به پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار تو نزد تو سبحان الله
ویلکم من شفاعت کنم به پروردگار کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم فرمود خنده می کند پروردگار
تعالی از شدت ترس شما و قرب فریاد رسی شما اعرابی در میان ایستاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما فرمود آری خنده میکند گفت اعرابی
پس هرگز گم نخواهیم کرد خیر از پروردگاری که خنده کند خوشحال باشد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازین سخن اعرابی بخندید
پس بمنبر برآمد و دستها بدعا برداشت و باران طلبید تا هفته تمام بارید الحدیث کذا فی المواهب اللدنیه و در این وجه
استسقا بلکه در سائر وجوه که ذکر کرده غیر وجه دوم نماز محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا منقول است و بعضی گویند که در
وجه اول اکتفا کرد بنماز جمعه و قائم ساخت آنرا مقام صلوة استسقا و در وجه دیگر خطبه نیز منقول نیست مجرد دعاست و بس
چنانکه معلوم گردید وجه چهارم در مسجد مدینه استسقا کرد نشسته نه قیام بود و نه بر منبر این وجه ها در کتب دیده نشد و ظاهر آنست
که مصنف اینها در کتب صحاح و دیگر غیر این کتب یافته باشد کما فی الشافی بدان بیکر و نامعلوم شد و از دعای آن روز این
مقدار محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مغیثا مریئا مریعا طبقا عاجلا غیر رائث و در روایتی غیر آجل نافعا غیر ضار وجه پنجم مدینه مکانی است بیرون
مسجد حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزدیک زوراء بر وزن حمراء گذشت و آن در وادی کسی را گویند که یک جانب
سیلگاه بلند بود و باشد و آنجا بلند است جانب غربی مسجد شریف در میان آن و مدینه آنجا که عثمان فرموده بود که اذان
جمعه گویند چنانچه در باب جمعه گذشت و آن مکان را احجار الزیت میخوانند و این احجار الزیت نزدیک دری است از درهای
مسجد که نام آن باب السلام خوانند مدتی که یکبار استسقا فرموده بود کسی از مسجد بیرون آمد از باب السلام و بجانب دست
چپ منعطف و مائل شد و بمقدار یک سنگ انداز دست نه سنگ انداز فلاخن و مانند آن برود بهمین مکان رسید که آنرا احجار الزیت
خوانند و استسقا درین مکان ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک بجمع ساخت بی آنکه از سر مبارک بگذراند چنین آمده است
در روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عمیر که مولای آبی اللحم بود و گاهی در بعض روایات دستها مبالغه نمودی و چنان برداشتی
که دستها مقابل سر مبارک بودی و بیاض ابطین ظاهر گشتی چنانکه گذشت وجه ششم چنانکه در مواهب لدنیه آورده در بعضی
از غزوات بود و مشرکان پیشی گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب ماندند و تشنگی بر همه غلبه کرد و حال خود
بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند یا مشرکان گفتند اگر محمد پیغمبر
بودی از برای قوم استسقا کردی چنانکه موسی از برای قوم خود استسقا کرد و فرمان آمد
در آن جانب الهی که بزن عصا بحجر پس بزد از دوازده چشمه پدید آمد و هر چشمه جدا جدا بجانب هر کدام از اسباط که دوازده فرقه
بودند روان شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این خبر به پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسید پس بطریق استفهام با اعتماد
و امیدواری بقدرت باری عزوجل و علامت محبوبیت و مکرمیت بمنافقان فرمود که چنین گفتند و در بعض روایات تصریح
بلفظ استفهام آمده که فرمود و قد قالوها یا تحقیق گفته اند چنین یعنی بطریق جحود و انکار و زود باشد که پدید آید گروه مسلمانان که غالب
بودند ... و آنگاه دستهای مبارک برداشت و دعا کرد و در زمان ابر پیدا آمد و چنان ببارید که در هم
... کرد و باران عظیم ... وادیها سیل گران ... شد و از دعای که
محفوظ است درین استسقا این چند کلمه است اللهم اسق عبادک و بهائمک وانشر رحمتک و احی بلدک المیت اللهم

استسقا فیناسقیا مریا مریعا نافعا غیر ضار عاجلا غیر رائث مصنف این ششم وجه استسقا ذکر کرده و در روایت بخاری و مسلم
و ترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام آوردن درنگ کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم دعا کرد بر ایشان و در روایتی آمده که فرمود اللهم سبعا کسبع یوسف خداوندا بفرست بر ایشان قحط
سالی چنانکه بر قوم یوسف فرستادے و در روایتے چنین کسنی یوسف یعنی قحطهای یوسف پس گرفت ایشان را قحط و هلاک
شدند و چیزے نیافتند مگر مردار با و چرمها و استخوانها و میدیدند در جو آسمان مثل دخان چیزے را پس ابو سفیان آمد و گفت
یا محمد تو آمده که امر میکنی بصله رحم و این قوم تو اند هلاک میشوند دعا کن خدا را و درخواه از وی باران پس دعا کرد و باران بارید
و در روایتی تا یک هفته بارید پس از ان شکایت کردند کثرت مطر را پس فرمود اللهم حوالینا ولا علینا پس کشاده ابر از ایشان
و بارید گرد بر گرد ایشان و تفصیل این قضیه از تفسیر سوره حم الدخان در قول حق سبحانه یوم تاتی السماء بدخان مبین الآیة کشف
گردد بدانکه اکثر بر آنند که این قضیه دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر قریش بقحط و نزول بلا و تفریج و زوال وے
ایشان را و استسقا نمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مکه بود و ملتمس دعا از ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابو سفیان
اموی والد معاویه است و شیخ ابن حجر در فتح الباری از دمیاطی نقل کرده که گفت ابتدای دعای آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بر قریش از رو بیانداختن ابن شقیا بود فلکنبه شتر را بر پشت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نماز و از بعض
روایات مفهوم میگردد که در مدینه بود و در وقتے که دعا میکرد بر ایشان در قنوت و این منافات دارد با آنچه درین قضیه در تفسیر
سوره دخان آمده که دلالت دارد که وقوع این قضیه پیش از واقعه بدر بود و ابو سفیان پیش از بدر قطعا بمدینه نیامده و ازینجا
رفته اند بعض بانکه مراد ابو سفیان ابن الحارث است ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و سخن درینجا بسیار کرده اند
و در آخر رفته بتعدد قضیه قائل شده اند این نیز بی اشکالی نیست کما بین فی فتح الباری دیگر بدانکه در مواهب لدنیه ششم
وجه با این وجه ذکر کرده و وجه چهارم که مصنف آورده در وے مذکور نیست و اگر آن نیز ثابت باشد هفت وجه میشود و سیوطی
در جمع الجوامع از ابن عساکر آورده و گفته رجاله ثقات که قحط افتاد در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس بیرون آمد
ببقیع غرقد و دستار سیاه که گذاشته بود و هر دو طرف او را یکے در پیش و دیگری در میان دو کتف و تکیه بر قوس عربی پس مستقبل
شد قبله را و تکبیر گفت و با اصحاب خود دو رکعت را الحدیث والله اعلم این قضیه دیگر است رای استسقا بصلے کرد یا اختلاف حاجت
در بیان قضیه ذکر بقیع مکان مصلے نقد برد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در هر وقت که بجهت استسقا دعا کرد اجابت شد
و فی الحال باران باریدن گرفت و یک نوبت استسقا میکرد در یکی از همین شش نوبت که مذکور شد بانوعی دیگر و معانی آن
چون ظاهر از کلام مصنف حصر وجوه استسقاست درین شش وجه ظاهر آنست که مراد وی معنی اول خواهد بود و بالجمله نوبتے
استسقا میکرد ابو لبابه بن عبد المنذر انصاری که یکی از مشاهیر صحابه بود و از نقبای انصار و در مواهب حکایت ابی لبابه را در وجهی
آورده که از حدیث بیهقی از یزید بن عبید السلمی ذکر کرده شد پس تعین شد اراده معنی اول برخاست و گفت یا رسول الله
خرما در مربد است بکسر میم و سکون راء و فتح دال جای را گویند که خرما گرد کنند و خشک سازند و آب باران خراب خواهد شد بزعم ابی لبابه
فرمود اللهم اسقنا خدا ازما آب بده ما را و تحتے بقوم ابو لبابه تا آنکه برخیزد ابو لبابه برهنه تا برهنه بنشیند قطب مربد خود بازاره پس ببندد
ناودان و جای در آمدن آب را از مربد بازار خود فامطر بعد باریدن باران و هنوز ابو لبابه با انتظار فرو نشستن باران بر لب
بستن جاهای منافذ آب بر تهانسته بود پس جمع شدند و گرد آمدند صحابه بسوی ابی لبابه و گفتند ای ابا لبابه پس

گفتند صحابه مر ابو لبابه را انها لن تقلع ابدا حتی تقوم عریانا تا آنکه برخیزی تو برهنه فتسد ثعلب مربدک
بازارک پس ببندی ثعلب مربد خود را بازار خود کما قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه گفته است رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم و در خواسته است آنرا بدعا لابد آن بر فرع آدمی نیست ثعلب پس کرد آنرا ابو لبابه و برهنه شد و ببست آن جای را
بازار خود فاقلعت السماء پس برور ریخت باران و هرگاه که بدعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باران بسیار شدی و از آن
گروهی خوف ضرر پیدا شدی و مردم را از آن ملالت پیدا آمدی از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم طلب
گشاده شدن باران کردندی و در استصحا و طلب صحو این دعا فرمودی اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علی الاکام والظراب والجبال
وبطون الاودیة ومنابت الشجر چنانکه گذشت و عادت شریف آن بود که هرگاه باران بدین آغاز کردی جامه را از بعض
بدن مبارک دور کردی تا باران بآن برسد لفظ حدیث اینست که حسر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ثوبه و تفسیر کرده‌اند
دور شده گشت بعض بدن چنانچه مصنف گفت اگر یا که حسر بمعنی این حشی ست بمعنی ازاله و کشادن مطلق نیست و چون سبب آن
می پرسیدند میفرمودند حدیث عهد بربه بسبب آن میکنم زیرا که این باران نو آمده است از نزد پروردگار خود و اکنون پیدا
شده و از عدم بوجود آمده و باید آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که نسیمی و اثری و نشانی تازه از وی
بیابد و گفته‌اند معنی آنکه دست گناه و کافری بآن نرسیده در جایی که معصیت کنند نیفتاده و درین اشارت تعلیم است
مر امت را بتقرب و ترغیب در آنچه خیر و برکت است این حدیث را در جامع الاصول از ابی داود آورده از انس و در صحیح مسلم
نیز مذکور است از وی و چون سیل در وادی عقیق که نام وادیست به بیرون مدینه در فضل و برکت وی احادیث
وارد شده و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را دوست داشتی و آنرا مبارک گفتی و در اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده
قال بعضهم: یا صاحبی هذا العقیق فقف به * متوالها ان کنت لست بواله * وقال آخر یا ساکنی بطن العقیق سلام * وان سهرنی
بالعراق فنام * یا مضطرم علی النوم وهو حلال * وعلیهم العذب وهو حرام * و چون آن وادی الی مدینه مطهره روان شدی
فرمودی اخرجوا بنا بیرون آئید همراه ما الی هذا الذی جعله الله طهورا بسوی این وادی که گردانیده است خدای تعالی
آب وی را پاک کننده فنتطهر منه پس پاک شویم و در بعض نسخ بتشدید آمده و این مفید مبالغه است یعنی پاک شویم خوب
پاک شویم از آب وی و حمد الله علیه و حمد و ثنا گوییم الله تعالی را بر وی ظاهر آنست که اشارت بهذا بوادی تحقیق باشد که
احادیث بطهارت و طهوریت و برکت وی ناطق اند یا بمطلق وادی و هر وادی که گذشتی این را فرمودی و محتمل که
اشارت به آب باران بود که درین وادیها افتاده به تحقیق وجه مطهر آن بمطلق آب باران ما در قرآن مجید طهور خوانده
وانزلنا من السماء ماء طهورا و نیز عادت شریف آن بود که چون باد و ابر دیدی کراهت در روی مبارک وی ظاهر
شدی و آمد و شد در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر گشتی و مضطرب شدی بجهت آنکه مبادا
در ضمن وی عذابی باشد چنانچه بر بعض امتهای سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفتی و خوف نزول عذاب
تسکین یافتی شاد گشتی و آن کراهت زائل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در وقتیکه باد تند وزیدی این دعا
بخواندی اللهم انی اسالک خیرها وخیر ما فیها وخیر ما ارسلت به واعوذ بک من شرها وشر ما فیها وشر ما ارسلت به و در بعض ادعیه
استسقا ثابت شده که میگفت اللهم اسقنا غیثا مغیثا هنیئا مریئا مریعا غدقا مجللا عاما طبقا سحا دائما اللهم اسقنا الغیث ولا تجعلنا من
القانطین اللهم ان بالعباد والبلاد والبهائم والخلق من اللأواء والضنک ما لا نشکو الا الیک اللهم انبت لنا الزرع وادر لنا الضرع

واسقنا من برکات السماء وانبت لنا من برکات الارض اللهم ارفع عنا الجهد والجوع والعری واکشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرک اللهم انا نستغفرک انک کنت غفارا فارسل السماء علینا مدرارا شافعی این دعا را از سالم بن عبد الله عن ابیه روایت کرده وکذا فی المواهب بدانکه استغفار را اثری عظیم ست در باب استسقا وبرکت در رزق وزیادت در اموال واولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود ودر احادیث فضل آن بسیار واقع شده وآمده است هرکه لازم گیرد استغفار را بدهد او را خدا تعالی از هر تنگی فراخی واز هر اندوه کشادی وروزی رساند او را از انجا که گمان ندارد واز امیر المومنین علی رضی مرویست که فرمود عجب از مردم که شکایت از تنگی رزق کنند وکلید های رزق در دست ایشان ست وان استغفار ست ونیز آمده است که بنده مومن چون گناهی کند نکتهٔ سیاه بر دل وی پدید آید وچون استغفار کند صیقل کرده شود دل وی وچون زیاده شود گناه زیاده شود سیاهی دل تا فرا گیرد دل را وتمام گردد آن سیاهی ونیز آمده که اگر کسی باشد که هر روز هفتاد بار گناه کند وهر بار استغفار کند آمرزیده وبخشیده گردانند او را وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هفتاد بار ودر بعض روایات صد بار در یک مجلس استغفار کردے وتحقیق معانی این حدیث وبیان موجب این استغفار در رساله مرج البحرین بتفصیل ذکر کرده شده است ووصیت ست مشائخ را که هر روز هفتاد بار این کلمه ورد سازند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه وبعض بصیغه دعا گویند واین نیز در بعض احادیث آمده است همچنین که اللهم اغفر لی وتب علی انک انت التواب الرحیم ودر روایتی التواب الغفور والله الموفق وچون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعای استسقا کردے دستهای مبارک را سوی آسمان برداشتی بمبالغه چنانکه گذشت وفرمودے استجابت دعا را طلب کنید در چند محل یکے وقت ملاقات عدو دین واصطفاف لشکر در برابر کفار ایستادن در غزا چه این وقت نزول رحمت ونصرت وتائید دین وشکست کارخانه کفر ست پس دعا در وی مستجاب باشد دوم وقت اقامت نماز وایستادن برای وی واین نیز افضل اوقات ست وجهاد اکبر ست با شیطان وجنود وی سوم وقت باریدن باران که نیز وقت نزول رحمت ولطف ومهربانی ورافت پروردگار جل وعلا بر بندگان وتوسیع رزق ست بر ایشان پس طلب رحمت درین وقت اقرب بود باجابت وقبول ونیز فرمود تفتح ابواب السماء کشاده میشود درهای آسمان ویستجاب الدعاء وقبول کرده میشود دعا فی اربعة مواطن در چهار محل عند التقاء الصفوف نزد ملاقات صفوف مسلمانان در جنگ با کافران وعند نزول الغیث ونزد فرود آمدن باران وعند اقامة الصلوة ونزد بر پا داشتن نماز وعند رویة الکعبة ونزد دیدن خانه کعبه زاده الله تعظیما وتشریفا ودر اخبار آمده است که اول بار که نظر بر کعبه افتد هر دعا که کند مستجاب ست وگفته اند که چه دعا درین وقت باید کرد که البته مستجاب ست بعض گفته اند که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار که جامع جمیع خیرات وحسنات دنیا وآخرت ست وبعض گویند که این دعا کند اللهم ادخلنی الجنة بغیر حساب وبعض گفته اند که اللهم اجعلنی مستجاب الدعوة تا بعد ازین هر دعائی که کند مستجاب افتد واوقات واحوال واماکن اجابت دعا بسیار ست ودر کتب احادیث مذکور، از انجا باید طلب داشت والله المجیب **تنبیه** نزد امام ابو حنیفه رح در استسقا نمازی مسنون نیست بلکه دعا واستغفار ست بموجب قول حق تعالی استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا فرموده استغفار کنید وآمرزش خواهید از پروردگار تان که وی آمرزنده گناهان ست وچون استغفار کردید میفرستد باری تعالی بر شما آسمان را یعنی باران را در حالتی که ریزنده وبارنده است ونیز در اکثر احادیث [illegible] ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که بعضے رفت

دو رکعت گزارد و خطبه بخواند این حدیث بجمیع خصوصیات خود بسر حد صحت نرسیده است یا مخصوص است بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نیز سنت آن بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدان مواظبت نموده باشد مع الترک احیانا و این جا ترک صلاة اکثر است و اصل آن جز یکبار نه به ثبوت رسیده است که امیر المؤمنین عمر استسقا کرد و همه وی همین دعا و استغفار بود و بس و اگر نماز سنت مسنون بودے در استسقا عدم علم عمر بدان با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت ترک وی آن را صورت نبستی و مراد آنکه در استسقا نمازی نیست یعنی نماز بجماعت بخصوصیات دیگر مسنون نیست و الا اگر هر کدام تنها تنها نمازے بگذارند و تضرع و زاری نمایند و طریقه دعا و استغفار را بانوجه بر پا دارند درست است و حسن است و بالجمله احادیث مرویه درباب استسقا خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که مشتمل است بر این خصوصیات و کیفیات بی ضعفی نیستند اخذ کرد ابوحنیفه بخلاصه و مقصود آنکه دعا و استغفار است و تجویز کرد نیز نماز را و اثبات نمود جماعت و خطبه و امثال آن را اخذا بالمتیقن و الله اعلم و نزد صاحبیه و ائمه ثلثه در استسقا نماز است بجماعت و خطبه و بعض گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف با ابوحنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلاة عید تکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین است الا آنکه تکبیرات نیست و ایشان می گویند که تشبیه وی بصلاة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت است نه در جمیع خصوصیات و در مذهب امام احمد روایات است مشهور تر آنچه از وے نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلاة او بعد با و بعد مختار تر است یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت است و نزد آنانی که قائل اند بنماز قراءت بجهر است و تحویل رداء تنها امام را یا قوم را نیز و دو قول است نزد امام ابی حنیفه هیچ یکے از اینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذهب ابی حنیفه نیز عمل بمذهب صاحبیه است بعد از ان بدانکه اختلاف است علما را در ان که اهل ذمه باستسقا بروند و حاضر شوند یا نه مذهب ما آنست که حاضر نشوند چه مقصود استنزال لطف و رحمت است و کافران محل غضب و لعنت و نزد ائمه ثلثه نیز ایشان را امر به بر آمدن نکنند و اگر بر آیند منع نیز نکنند چه استسقا طلب رزق است و در رزق مؤمن و کافر همه شریکند و دعای کافر در امور دنیاوی احتمال اجابت دارد و باز اندیشان دور و ایمنست با مسلمانان همراه بر آیند یا روز دیگر بعض گویند اگر با مسلمانان همراه بر آیند فتنه و بلاے بر ایشان نازل گردد که مسلمانان را نیز در گیرد بحکم واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة و بعض گویند که اگر روز دیگر بر آیند شاید که نزول باران همان روز اتفاق افتد و بگویند که دعای ما آمد نه شما و مذهب حنفی ظاهر تر است چه اگر ساحت محل دعا از لوث شرک و ظلمت کفر منزه باشد بهتر و بقبول اجابت نزدیکتر است فی دعاء المسلمین کفایة گفته اند که مقصود اصلی و مطمح نظر در استسقا باید که اتباع سنت و اقامت مراسم عبودیت باشد و انزال مطر و استجابت دعا فضل او است و الله ذو الفضل العظیم

فصل

در عبادات سفر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه اسفار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار بود اما مجموع آن از چهار نوع خالی نبوده یا سفر هجرت بود از مکه بمدینه و این یکبار بیش نبود و این اول سفر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود بعد از ظهور نبوت یا سفر عمره بود که از مدینه مطهره بعد از هجرت بقصد عمره بمکه معظمه در اول در عام حدیبیه آمد و بقیه مشرکان مکه تمام بقصد محاربه و ممانعت وے صلی الله علیه و آله و سلم بر آمده و با وے عداوت و مخالفت ورزیده و نگذاشتند که بمکه در آید و عمره بجا آرد و در آخر بصلح انجامید و هم در حدیبیه از احرام بر آمده بمدینه باز گشت و قرار یافت که سال دیگر ادائے عمره بمکه بیاید پس آمد و عمره ادا کرد و برگشت و این تفصیل مطول در کتب احادیث و سیر

مذکورست و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو عمرهٔ دیگر نیز کرد در آنجا سفرے دیگر مخصوص برای عمره نبود یکے در ضمن
سفر حج بود و دیگر بعد از فتح مکه که از جعرانه آمد که بر یک مرحله از مکه معظمه است بالجمله سفر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سفر
هجرت بود یا سفر عمره بود یا سفر حج بود که بعد از فرضیت حج سال دیگر آمد و حج گذارد و برگشت یا سفر جهاد و این سفر غالب در
مجموع غزوات آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بنفس شریف خود رفت بیست و هفت بود و آنکه مقاتله کرد در وی نه
و سفر فتح مکه داخل اینست و سرایا که جماعت از اصحاب بجهاد میفرستاد چهل و هفت چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
سفر پیش آمدے قرعه زدے میان امهات مؤمنین هر کرا قرعه آمدے با خود بسفر بردی اگرچه بمذهب مختار قسم و رعایت نوبت
میان نسا بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم واجب نبود بلکه از نزد باری تعالی مخیر بود و هر کرا خواهد نزد خود بطلبد و هر کرا
نخواهد نطلبد و رعایت نوبت که نگاه میداشت محض کرم و تفضل بود از وے در حق ایشان و با وجود آن حفظ و رعایت
عادت تفضل و تکرم تا باین حد کردے که قرعه زدے میان ایشان صلی الله علیه وآله وسلم و اما در سفر حج مجموع نسا را براه
با خود بردے تا ادائے مناسک حج و اقامت این عبادت عظمی فائز و بهره مند گردند و عادت شریف چنان بود که سفر
در اول نهار کردے تا مردم بآسایش و فراغ بمنزل رسند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست می داشت
که روز پنجشنبه سفر کند چنانچه در جامع الاصول از ابی داؤد از کعب بن مالک رض روایت کرد و گفت کم بودے که رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیرون می آمد به سفر مگر روز پنجشنبه و در مشکوة از بخاری آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بیرون آمد روز پنجشنبه در غزوهٔ تبوک و دوست میداشت که بیرون آید روز پنجشنبه و در بعض روایات آمده کان یحب
ان یخرج یوم الخمیس اذا غزا و در بعض روایات سفر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه نیز آمده و دعا کرد
که خدایا بده امت مرا برکت بخش مر بامداد روز پنجشنبه دعا ببرکت در شان شنبه نیز مرویست باین لفظ که فرمود بارک الله
فی سبتکم و خمیسکم کذا فی احیاء العلوم ولیکن تخصیص پنجشنبه در باب سفر ست مضمون این حدیث بخصوص که در وی مذکورست
در شان بامداد ست مطلقا چنانکه حدیث صخر بن وداعة الغامدے در جامع الاصول و مشکوة آمده اللهم بارک لامتی
فی بکورها اینجا نیز امت میرود و خمیس مذکور نیست و حدیث دعای بکور یوم خمیس مگر دیگر باشد اما در نهایه نیست والله اعلم
و آنکه آنچه مشهور و متعارف ست و در دین مذکور و مسطورست در کتب معتبره احادیث همین ست ولیکن در بعض کتب
روایت کرده اند که مردے نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آخر ماه باراده سفرے آمد و وداع کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که آیا میخواهی که زیان کند صفقهٔ تو و نقصان کند بیع تو گفت لا یا رسول الله نمیخواهم فرمود پس
صبر کن تا ماه نو گردد پس تر تا خیر کن تا روز دوشنبه یا پنجشنبه برکت ده خدا تعالے در بیع تو و سود کند صفقه تو و فرمود چون
سفر کنید روز دوشنبه کنید و نیز مشهورست در مردم که در حدیث آمده ولیکن تحقیق آنست که قول امیر المؤمنین علی ع ست
لا تسافروا والقمر فی العقرب اینجا بعض محدثان میگویند که قمر نام شخصے بود از قطاع الطریق که باین کار مشهور بود و عقرب نام
قریه و طریق و بعض این را بر ظاهرش که نزول کوکب قمر در برج عقرب باشد گذاشته و گویا نیست انفلکیه شیخ جلال الدین
سیوطی در جمع الجوامع از علی آورده که لا تسافروا فی المحاق و لا بنزول القمر فی العقرب لیکن اثری دیگر هم از امیر المؤمنین علی
آورده که متوجه لشکر بود یکی گفت امروز نباید رفت فلان روز برو فرمود با اگر شمشیر در دست من بودی همان شمشیر
گردن منع زدے چندین عمر در حضرت ابو القاسم محمد صلی الله علیه وآله وسلم بودیم و هرگز در آن حضرت نشنیدیم که

مذکور شده باشد که فلان روز باید رفت نه فلان و بالجمله اتباع احکام نجوم در سعادت و نحوست ایام نه عادت سلف و شیمهٔ اهل دین ست آنچه در سنت واقع شده اختیار کرده و توکل بر پروردگار رب العزة جل جلاله نموده و به آنچه از آداب سفرست از استخاره و ادعیهٔ ماثوره تمسک کرده عزیمت باید نمود و آنکه گویند در روز شنبه بدان ناحیه نباید رفت و روز یکشنبه بفلان چیزی نیست و اصلی ندارد ولیکن در بعض کتب از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایام همه از آن خداست لیکن بعضی از آنها را سعد آفریده و بعضی را نحس چنانکه همه خلق بندگان اویند لیکن بعضی را برای بهشت آفریده و بعضی را برای دوزخ و هیچ ایامی نیست مگر آنکه در وی هفت روز نحس ست پس از آن اشمرد آن هفت روز را سوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و در هر یکی از حوادث و بلایا که بر انبیا و امم سابقه نازل شده ذکر کرده و بصحت رسیده که مراد از یوم نحس مستمر که در قرآن مجید واقع شده روز چهارشنبه است و از امیر المؤمنین علی رض روایت کنند که عاقل را باید که درین ایام مذکوره شراے بهائم و خدم و دخول بر نسا و کرے انهار و غرس اشجار و لبس ثیاب جدید و نکاح و تزویج و سفر نکند اینچنین نقل کرده اند والله اعلم بصحته و چون لشکری ابجا و فرستادی در اول نهار ایشان را روان کردے چنانچه ابوداود و ترمذی از حدیث صخر بن وداعه آورده اند کان اذا بعث سریة او جیشا بعثهم فی اول النهار الحدیث و بگو سیبنے همه مسافران را بهر کارے که روند امر کردے که چون سه نفر باشند یکی را امیر و مهتر خود سازید چنانچه ابوداود از ابی سعید و ابی هریره آورده است و حکمت درین آنست که تا در وقت رکوب نزول و اختیار منزل و غیر آن خلافے و نزاعے راه نیابد و همه متفق بر یک راه و روش باشند و امیر را باید که طریقهٔ مصلحت و نصیحت و رفق و امانت و مهربانے بانتظام مے داند و در حکایات مشائخ مے آرند که جماعهٔ از ایشان قصد سفرے کردند و در میان امیر و مهتر نبودند تا کرا سازند یکے از ایشان گفت که امیر شما من باشم یاران از طلب امارت وی تعجب کردند و او را امیر ساختند چون برآمد هر کارے و خدمتے که بود بالصحت کرد وے میکرد اگر میگفتند که ما نیز بگذار تا خدمتی کنیم آخر فرمودی نه من امیر شمایم و شما مامور لابد هر چه امیر فرماید برحکم وے باید رفت و تابع وے شد سید القوم خادمهم که فرموده است این خواهد بود و چون این حدیث که از طریق طرلیه آورده و فرموده چون سه نفر باشند یکی را امیر سازید و ازینجا مفهوم گردد که لازم نیست که البته سه نفر باشند اگر باشند اینچنین کنند شاید که مسافرت یک کس و دو کس نیز روا بود و حدیث دیگر آورده که نهی فرموده از تنهائی در سفر چنانکه بخاری و ترمذی از ابن عمر آورده اند که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اگر مردم بدانند از سیر حال تنهائی در سفر آنچه من میدانم هرگز سیر نکند هیچ سوارے بشب تنها و نهی از تنهائی چه باشد بلکه از دوئی نیز نهی میکرد و میفرمود از براے تبیین و تقبیح حال یک کس و دو کس که سفر نکنند تا سه کس جمع نشوند الراکب شیطان والراکبان شیطانان یک سوار که تنها سفر کند یک شیطان ست و دو سوار که سفر کنند دو شیطان اند والثلثة رکب سه سوار که مجتمع شوند در سفر بحقیقت سواران ایشان اند اخرجه الموطا و ابوداود والترمذی عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و در تاویل این حدیث گفته اند که چون سفر واحد و اثنین منهی عنه است و هر که ارتکاب منهی عنه کند تابع شیطان ست باین اعتبار فرمود که واحد و اثنین نفس و شیطان اند یا مراد آن بود که با ایشان شیطان ست چنانچه در حدیث دیگر از موطا از سعید بن المسیب آمده که شیطان قصد میکند بیکے و دو کس یعنی در وسواس و ضلالت می اندازد ایشان را و چون سه کس شدند قصد نمیکند و باز میماند از ایشان و در مشکوٰة از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بهترین رفیقان چهار کس اند رواه الترمذی و ابوداود

والدارے وطیبی میگوید یعنی اگر رفقاے سفر چہار کس باشند بہتر از سہ کس اند زیرا کہ اگر یکے از ایشان مریض شود وخواہد کہ یکے از رفقاے را وصی سازد دو کس شاہد آن شوند بخلاف آنکہ سہ کس بوند و میگوید شک نیست کہ فوق اربعہ بہتر از اربعہ اند چہ ہر چند بیشتر از جماعت خود دست و در وجہ استحباب اجتماع سہ کس نیز گفتہ اند کہ اگر یکے بکاری برود دو کس بیکدیگر مشغول و مانوس باشند و وحشت راہ نکشند و اگر قضا در کردن آن کار تاخیرے رود و برای خبر تفحص حال او دیگری رود و متاع و منزل تنہا نماند و اثر برای عدد چہار ازین نیز وجہی معلوم گردد و ابن جریر از عائشہ رض آرد کہ آنحضرت چون سفر خواستی کرد وضو کردے و دو رکعت گذاردی و از انس رض آوردہ اند کہ چون سفر را ارادہ حرکت آمدی و از نشستگاہ خود برخاستی این دعا بخواندی اللہم الیک توجہت وبک اعتصمت اللہم اکفنی ما اہمنی وما لا اہتم لہ اللہم زودنی التقوی واغفر لی ذنبی ووجہنی للخیر اینما توجہت و مالک در موطا آوردہ کہ چون پای مبارک در رکاب نہادی گفتی بسم اللہ و ابو داود و ترمذی از ابن عمر رض آرند کہ چون بر پشت مرکب راست شدے گفتے سبحان الذی سخر لنا ہذا وما کنا لہ مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون و گفتے الحمد للہ الحمد للہ الحمد للہ اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی انہ لا یغفر الذنوب الا انت اللہم انا نسألک فی سفرنا ہذا البر والتقوی ومن العمل ما ترضی اللہم ہون علینا سفرنا ہذا واطو عنا بعدہ اللہم انت الصاحب فی السفر والخلیفۃ فی الاہل والمال اللہم انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکآبۃ المنقلب وسوء المنظر فی الاہل والمال و چون از سفر باز گشتے ہمین دعا خواندے و در آخر این کلمات زیادہ کردے آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون این روایت ابی داود و ترمذی ست و در روایت ترمذی بعد قولہ فی الاہل این زیادتی نیز آمدہ است کہ اللہم اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فی اہلنا و بعد آئبون ان شاء اللہ و ہمچنین ست در روایت مسلم الا قولہ سبحانک انی ظلمت نفسی تا الا انت و در روایت ترمذی و ابو داود و نسائی دراز کردن انگشت نزد خواندن این نیز آمدہ و ترمذی و ابو داود از علی بن ربیعہ آرند کہ گفت حاضر شدم علی مرتضی رض را در حالیکہ آوردہ شد مرکب وی تا سوار شود پس چون بنہاد پای خود در رکاب گفت بسم اللہ و چون راست نشست بر پشت وی گفت الحمد للہ سبحان الذی سخر لنا ہذا وما کنا لہ مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون پستر گفت الحمد للہ سہ بار پستر گفت سبحانک اللہم انی ظلمت نفسی فاغفر لی انہ لا یغفر الذنوب الا انت پستر بخندید علی مرتضی رض علی بن ربیعہ میگوید گفتم از چہ خندیدے یا امیر المومنین فرمود دیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ کرد مانند آنچہ من کردم پس گفتم یا رسول اللہ از چہ چیز خندیدے فرمود تعجب میکند پروردگار تعالی از بندہ خود چون میگوید اغفر لی ذنوبی انہ لا یغفر الذنوب غیرک کذا فی جامع الاصول و چون در راہ بر مکانے بلند بالا رفتی با جمیع صحابہ تکبیر گفتے و چون از بلندی فرود آمدی تسبیح گفتے اخرجہ البخاری عن جابر و ابو داود والنسائی عن ابن عمر رض و ابن عمر رض گوید نہادہ من در رو در بالاے آن و این سنت مستمرہ آن حضرت بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قولاً وفعلاً و گفتہ اند کہ وجہ تکبیر در وقت صعود آن باشد کہ چون درین وقت در نفس آدمی حالتے و رفعتی پیدا می شود یاد کند کبریای حق را جل وعلا تا آن خاطر و آن حالت فرو نشیند و پست گردد و وجہ تسبیح در وقت نزول تنزیہ و تقدیس حق تعالی ست از تغیر و تنزل و دوام و بقاے او بر علو و کبریای سبحانہ و در حصن حصین برمز کتب ستہ آوردہ کہ و او اذا اشرفت علی واد اہل و کبر و چون بر دیہی یا شہرے مشرف شدی و خواستی کہ در آن موضع در آید این دعا خواندی اللہم رب السموات السبع وما اظللن ورب الارضین السبع وما اقللن ورب الشیاطین وما اضللن ورب الریاح وما ذرین فانا نسألک خیر ہذہ القریۃ وخیر اہلہا ونعوذ بک من شرہا وشر اہلہا وشر ما فیہا روایت کردہ این حدیث را در حصن حصین از نسائی و ابن حبان و مستدرک حاکم و گاہ گفتے اللہم انی اسألک من خیر ہذہ وخیر ما جمعت فیہا واعوذ بک من شرہا وشر ما جمعت فیہا اللہم ارزقنا جناہا

داخل آن دیار اولیها بسوی البلاد سبب صحابی را با اینها این را نیز در صحیحین و طبرانی در معجم اوسط روایت کرده با ملی تفاوت
و در مجموع اسفار نماز فرض رباعی را که ظهر و عصر و عشاست نه نماز ثنائی را که فجرست و ثلاثی را که مغربست بقصر بطریق تعیین
گذارده و ثابت نشده که وقتی نماز رباعی را در سفری باتمام گذارده و در حدیثی که مرویست از ام المؤمنین عائشه ان النبی
صلی الله علیه وآله وسلم کان یقصر فی السفر ویتم یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قصر میکرد نماز را و دو رکعت میگذارد و در بعض
اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میگذارد در بعض دیگر یا در بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض تمام چنانکه در روزه
رمضان در سفر فرموده و یفطر و یصوم گاهی افطار میکرد و گاه روزه میداشت این حدیث را دارقطنی از عائشه آورده و دعوی
صحت آن کرده و حدیثی دیگر نیز آورده و حکم بحسن آن نموده که گفت بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای
عمره در رمضان پس افطار کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من اتمام پس گفتم یا نبی الله
یا رسول الله تو افطار کردی و من روزه داشتم و تو قصر کردی و من تمام گذاردم فرمود احسنت یا عائشه و صاحب مشکوة
هر دو این حدیث را که متعلق بقصر و اتمام است از شرح السنه نیز نقل کرده و مصنف در رد آن میگوید که آن حدیث عائشه که مرویست
و دعوی صحت آن کرده اند بصحت نه پیوسته والله اعلم بدانکه در جواز قصر صلوة رباعی در سفر هیچ کس را خلافی نیست علمای امت
اجماع دارند بران ولیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب ست و فرض وقت بر مسافر دو رکعت ست و عزیمت همین ست
و اگرچه آنرا رخصت نیز نامند ولیکن تسمیه وی برخصت بمجازست نزد ایشان چنانکه در اصول علم فقه معلوم شده است اگر
مسافر چهار رکعت گذارد جائز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعدهٔ اولی بجا آورده باشد که آن در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگرچه
بترک سلام آثم گردد و اگر قعدهٔ اولی نکرد نماز جائز نباشد و اعادهٔ آن لازم گردد و مذهب امام مالک چنانکه در رسالهٔ ابن ابی زید
که در مذهب ایشان ست مفهوم گردد همین ست زیرا که گفته است من سافر اربعة برد و هی ثمانیة و اربعون میلا فعلیه ان یقصر
الصلوة و یصلی رکعتین و از بعض شروح معلوم میشود که مذهب ایشان موافق مذهب امام شافعی و امام احمدست که قصر رخصت است
و مصلی مخیرست که قصر کند یا اتمام و اصل فرض تمام ست و دلیل ایشان ظاهر قول خداوند تعالی ست و اذا ضربتم فی الارض
فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة و ظاهر این انوا دلالت بر تخفیف و رخصت کنند نه بر ایجاب و لزوم و نیز قیاس کنند نماز را
بر روزه چنانکه روزه در سفر عزیمت ست و افطار رخصت حکم نماز همچنین باشد و حدیث عائشه را که مذکور شد نیز دلیل آرند ولیکن
در صحت آن حدیث سخن ست چنانکه معلوم شد و از امیر المؤمنین عثمان منقول ست که در ایام حج در منی چهار رکعت گذارد و صحابه
در انجا حاضر بودند با وی بگذاردند و از عائشه نیز آمده که اتمام میکرد و حنفیه گویند که عبارت لا جناح علیکم نص نیست در تخفیف
و اختیار این عبارت بجهت آنست که چون مسلمانان کمال حرص و شغف داشتند بر طاعت عبادت و تکثیر و اتمام آن گویا از تقصیر
تقصیری و حرجی خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجی و گناهی و تقصیری نیست این دو رکعت حکم تمام دارد و با قصر چنانکه
بعض علما اکتفا کنند بر وجوب سعی بین الصفا و المروة در قول حق تعالی فلا جناح علیه ان یطوف بهما مثل این گفته اند قیاس
بر صوم فاسد ست زیرا که قضای او لازم ست و این علامت وجوب عزیمت بودن وست بخلاف شفع ثانی در نماز سفر که
معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکورست قصر احوال ست نه قصر اعداد چنانکه در صلوة خوف
کرده اند و قبال التزام ارکان و جز آن در انجا ساقط ست و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بطریق شهرت مرویست که همیشه
در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذاردی و مسلم از عائشه بطریق مسند روایت کرده که گفت فرض نماز در اول دو رکعت بود

در سفر و حضر پس مقرر داشته شد در سفر همان دو رکعت و زیاده کرده شد در نماز حضر از اینجا معلوم گردد که نماز دوگانی در سفر رخصت نیست که بعد از فرضیت چارگانی واقع شده باشد بلکه اصل همان ست و در حضر چیزی بران افزوده و نسائی و ابن حبان از امیر المؤمنین عمر آورده که گفت صلاة سفر دو رکعت ست و صلاة اضحی دو رکعت و صلوة نحر دو رکعت ست و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان محمد صلی الله علیه و آله وسلم و همچنین روایت کرد ابن حبان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدا تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما صلی الله علیه و آله وسلم در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی از ابن عمر که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دو رکعت در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار ذکره فی الاحادیث الشیخ ابن الهمام و نیز مسلم روایت کرد از عمر که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم این یعنی قصر صلوة در سفر صدقه است که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را و گویند که تصدق از انچه قابل قبض نبود اسقاط محض است پس چون حق تعالی بکرم خود تخفیف و تیسیر کرد و اسقاط نمود و تشدید بر نفس اختیار راشد جراتی بود که لائق مقام بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر که در وی نیز بموافقت مسلمین آسانیست چنانکه در افطار و لهذا امام شافعی و احمد با وجود تجویز قصر و اتمام قصر را احب داشتند و همچنین افطار را در صوم الحجت این بود که مذکور شد و آنانکه گفتند که عثمان در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در ان با وی موافقت کردند در صحیح بخاری از ابن عمر آمده که گفت گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بمنی دو رکعت و با ابی بکر و عمر دو رکعت و با عثمان نیز در اوائل خلافت دو رکعت گذاردم بعد ازان اتمام میکرد عثمان و گفته اند که مدت قصر وی در اول خلافت شش یا هشت سال بود علی خلاف فیها و هم در صحیح بخاری مذکور است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دو رکعت گذارد در منی با وجود آنکه امن تمام داشت خوفی در میان نبود و نیز مذکور است که چون عثمان چهار رکعت گذارد عبد الله بن مسعود استرجاع کرد یعنی گفت انا لله و انا الیه راجعون اشارت کرد بوقوع مصیبت بفوات سنت و در پس گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بمنی دو رکعت و گذاردم با ابو بکر صدیق و با عمر بن الخطاب هم در منی دو رکعت کاشکی از این چهار رکعت دو رکعت متقبله نصیب من بودی تعریض بعثمان کرد و اظهار کراهت از مخالفت عمل مقرر که قصر ست و گفتند با ابن مسعود پس تو چرا کردی و موافقت نمودی فرمود الخلاف شر یعنی مخالفت با امام عصر در انچه کند خوب نیست و از اینجا احتمال جواز نیز برای اتمام معلوم گردد چه سکوت ابن مسعود و صحابه دیگر در غیر جائز روا نبود و اکنون در توجیه اتمام عثمان و جواز آن از وی وجوه گفته اند بعض گویند که وی تاهل کرد بمکه و زوجه گرفت و وی امیر المؤمنین بود و پادشاه چون در مملکت بگردد مسافر نشود و هر موضع که رود خانه اوست یا وی عزم اقامت کرد بمکه و رد کرده شده است وجه اول بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با زوجات خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد خصوصا در سفر حج که با مجموع زوجات تشریف آورده بود و ثانی بآنکه وی صلی الله علیه و آله وسلم احق و اولی بود بدان و ثالث بآنکه اقامت بمکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام ست و بصحت رسیده است از عثمان که مسارعت میکرد در خروج از مکه مبادا که ظن اقامت شود در وی و حال آنکه اکثر اینها مجرد احتمالات ست غیر مقرون بروایت؛ و توجیه دیگر آنست که شاید عثمان قائل باشد بآنکه قصر چنانچه از ظاهر آیه کریمه مفهوم گردد مخصوص ست بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب داده شده است ازین توجیه بحدیث عمر که پرسید از حضرت که یا رسول الله حق تعالی فرمود قصر کنید اگر بترسید از کافران و امروز ایمنیم از ایشان فرمود صدقة تصدق الله تعالی بها فاقبلوا صدقته و نیز آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ایمن تر از عثمان بود و همیشه قصر کرد و قید مذکور در آیت اتفاقی ست و مبنی بر واقع و اکثر [illegible] خوف ست نیز گویند که گذاردن عثمان نه

چهار رکعت را سبب آن بود که دران سال اعراب و اہل بدو که تفصیل احکام و علم بدان بموجب کمال و تمام نیز بودند بسیار حاضر
آمده بودند پس دوست داشت و خواست که بدانانند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت ست بیهقی حدیثی نیز از عبدالرحمن بن عوف
روایت کرده که عثمان رض بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعتذار کرد که قصر سنت رسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم
و صاحبیه ولیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت بگیرند و بعض گویند مذهب امیرالمؤمنین
عثمان رض آن بود که قصر مخصوص ست بکسے که شاخص و سائر باشد در طریق اما آنکه در اثنای سفر اقامت کند بمکانی و
چند روز در انجا بایستد اگرچه نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعض گفته اند که اصح در تاویل عثمان رض در وجه اتمام
و عائشه رض نیز که گاهی چهار رکعت می گذارد آنست که ایشان باین عقیده بودند که آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار وے صلی الله علیه وآله وسلم قصر را از جهت اخذ الیسر و شفقت بر امت بود
و ایشان اخذ بشدت کردند بر نفس خود و بیهقی از طریق عروة بن الزبیر حدیثی روایت کرده که عائشه رض را دیدم که در سفر
چهار رکعت می گذارد پس گفتم یا ام المؤمنین چرا دو رکعت نگذاردے گفت یا ابن اختی بر من چهار رکعت گذاردن مشقت نیست
و مشقتے دران نمی بینم ازین جا ظاهر شود که سبب اتمام عائشه رض آن بود که مذهب وے قصر ست بر تقدیر مشقت و اتمام بر
تقدیر راحت والله اعلم و بالجمله علما را اختلاف ست درین باب مذهب حنفیه آنست که قصر واجب ست خواه مشقت
باشد یا نه سائر باشد یا نازل خائف باشد یا آمن و سفر طاعت بود یا معصیت و همچنین در سائر رخص سفر و از عادات
حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود وے که در سفر بنماز فرض اکتفا کردے و محفوظ نیست که در سفر نماز سنت گذارده
باشد نه پیش از فریضه و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت صبح و مگر نماز وتر که در سفر و حضر آن را یعنی سنت فجر و وتر را ترک
نکردے و در فصل سنن رواتب از ابن عمر رض گذشت که گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از ظهر و مغرب در
سفر دو رکعت و برخلاف آن نیز گذشت و وجه تطبیق نیز مذکور شده و بالجمله علما را اختلاف ست در نوافل بر چند قول ترک
و اتیان و فرق میان رواتب و نوافل مطلقه مثل نماز ضحی و تهجد و مانند آن و بعض تقصیر نیز جائز دارند و بعض فرق کنند میان
حالت سیر و نزول و اقوال علمای حنفیه نیز مختلف ست و بعض فرق کنند در نوافل قبل الصلوة و بعد الصلوة و گویند که نوافل
قبل الصلوة منفصل اند از فرض باقامت پس گمان برده نمی شود که ازین نماز ست گویا از حکم رواتب بدر میرود بخلاف
بعد الصلوة که متصل ست بدان و از وست صورةً و معنی و قول اصح آنست مگر دو رکعت سنت صبح بقول ست بروایت
ابن عمر که گذشت و بحدیث براء بن عازب که بیاید و از ابن عمر رض همچنین نیز آمده که از گذاردن نوافل بر زمین منع میکرد نه بر راحله
و بعض این را وجه تطبیق میان روایات مختلفه که از وے رض آمده نیز ساخته اند والله اعلم و دلیل گذاردن مطلق نوافل غیر رواتب
حدیث ام هانی ست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روز فتح که در خانه او هشت رکعت گذارد و نماز سبحه گذاردی بر پشت
مرکب عن ابن عمر قال کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی فی السفر میگذارد در سفر علی راحلته
بر شتر خود حیث توجهت به هر جانب که میبرد راحله آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را یومی ایماء در حالتی که اشارت میکرد
در رکوع و سجود صلوة اللیل نماز شب را بلکه هر نماز نفل را الا الفرائض مگر نمازهای فریضه را در صحیح بخاری نفی صلوة فریضه بر پشت راحله
از ابن عمر رض و غیر وے آورده است و یوتر علی راحلته و نماز وتر میگذارد بر راحله خود همچنین آمده است از ابن عمر رض و امام محمد
در موطاے خود آمده کثیره و از ابن عمر رض و غیر وے از صحابه و تابعین آورده که از برای وتر از مرکب فرود وے آمدند

ونیز در آمده که مجاهد گفت صحبت داشتم ابن عمر را از مکه تا مدینه وی میگذارد همه نمازها را بر شتر خود متوجه بجانب مدینه و ایما میکرد
برکوع و سجود و سجود را پست تر از رکوع میکرد مگر نماز فرض را و وتر را که از برای فریضه و وتر فرود می آمد و پرسیدم من او را
ازین گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میکرد و همچنین این ثابت ست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در حالیکه نماز را
قصر کردے در آن حالت سفر سنت نماز شب را ترک نکردے و بگذاردی آنرا گاهی بر زمین و گاهی بر پشت راحله این حکم معلوم
شد از آن که گفت نماز تهجد را گذاردے اما که مقصود تاکید ست چون نفی گذاردن سنت در سفر کرد از آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم استدراک کرد آنرا بقول خود اما از جماعتی از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند چنانچه آثار
که در موطا آمده است معلوم گردد و علی الاطلاق نیز روایت کرده اند که کان اصحاب رسول الله بودند اصحاب رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم مسافران سفر میکردند فیتطوعون قبل المکتوبة وبعدها پس نفل میگذاردند پیش از نماز فریضه و بعد
از وے و این احتمال عموم رواتب و غیر رواتب و تخصیص بغیر رواتب هر دو دارد اما ابن عمر نمیگذاردے سنت را او را وے
نیز در بعض روایات گذاردن سنت آمده است و نیز آمده است که اگر کسے بگذاردی منع نیز نکردی اما نماز شب را
ترک نکردے چنانچه عادت پیغمبر بود صلی الله علیه وآله وسلم و طریقه وی بود و او اخذ بسنت و متابعت بکمال تمسک
بدان و مصنف میگوید اما اگر کسی بگذارد روا بود و تطوعی باشد مطلق نه راتبه این بر تقدیری که آثار در گذاردن آن
بطریق سنت مروی نباشد و مراد مصنف آن مینماید که آنها که گذارده اند بطریق تطوع مطلق گذارده اند و اگر حدیثے
هم از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده باشد آن نیز بهمین طریق ست صلی الله علیه وسلم و از براء بن عازب چنانچه ابو داود
ترمذی آورده اند منقول ست که گفت سافرت مع النبی سفر کردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثمانیة عشر
سفرا هژده سفر فلم اره ترک پس ندیدم او را که ترک میکرد رکعتین دو رکعت را عند زیغ الشمس قبل الظهر نزدیک میل
آفتاب و زوال وی پیش از نماز پیشین قال الترمذی هذا حدیث غریب گفت ترمذی این حدیث براء بن عازب
حدیث غریب ست و ضعفے دارد از جهت ابی بصرة غفاری که راوی ست از براء بن عازب نام او معروف نیست
بدانکه غرابت منافات ندارد با صحت نعم چون نام راوی معروف نیست بسبب جهالت آن ضعفی راه یابد و اگر غرابت
شذوذ بود چنانکه بعض بران اطلاق کرده اند منافی صحت بود و تمام کلام در مقدمه گذشت نقد کرده هم ترمذی میگوید که
وسالت عنه محمدا و سوال کردم ازین حدیث محمد ابن اسماعیل بخاری را فلم یعرفه پس نشناخت بخاری این حدیث را الا من
حدیث اللیث بن سعد مگر از حدیث لیث بن سعد و راه حسنا و دید و دانست بخاری این حدیث را حسن و بعض شراح میگویند
که این دو رکعت صلوة فی زوال بود اما معلوم شد که صلوة فی زوال چهار رکعت آمده است نه دو مگر آنکه او را قصر کرده باشد در سفر و آنکه
بقصر نماز سنت استیناسی توان یافت و نیز ترمذی میگوید که از ابن عمر آمده که تطوع نمیکرد و نیز آمده که میکرد و میگفت که آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم نیز کرده اند و ازینجا ست اختلاف اهل علم از صحابه و غیرهم اگر نکنند رخصت ست و اگر کنند فضل انتهی این قول
ترمذی قول فصل ست و مجمل این مبحث ست اما که حق نیز همین باشد والله اعلم و در فصل رواتب کلام متعلق باین باب گذشته
است نقد کرده عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در سفر چنان بود که نماز سنت را بر پشت مرکب گذاردی بهر سو که
رفتی اگرچه بر جانب قبله نبودی و در رکوع و سجود ایما کردی اول خود مصنف نفی گذاردن سنت از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
کرد و دیگر این چیست مگر مراد نماز سنت غیر رواتب باشد یا آنجا که نفی کرد گذاردن بر زمین باشد و نیز گذاردن غیر فرائض بر پشت مرکب

یا از حدیث ابن عمر معلوم شد چنانکه می‌آید پس آنکه از برای تنبیه و تفهیم قول ا باشد که گفت در مسند امام احمد و سنن ابی داود روایت
است که در حالت تکبیر افتتاح روی مبارک را سوی قبله کردی و باقی نماز بر سو که جانب سفر بود و مرکب رفتی گذاردی انتهی کلام مصنف و درین
سخن خالی از تکراری نیست و چون سبب گذاردن سنت را بر پشت مرکب بیان کردیم از گذاردن فریضه نیز بجهت عذر مطر بیان فرمود و گفت
و در حدیث مستقیم الاسناد ترمذی روایت کرده که بسبب باران یک نوبت بر پشت مرکب نماز فرض گذارده و صحابه همه سوار متابعت کردند
و لفظ حدیث این است و چون حکم این حدیث خالی از نوعی از خلاف قیاسی نبود لفظ حدیث بعینه از لفظ ترمذی نقل کرده و گفت انتهی
النبی رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم الی مضیق بسوی تنگی یعنی جای تنگ مثل دره کوهی یا غیر آن والسماء بود صحابه او و همراه
او صلی الله علیه وآله وسلم و هو علی راحلته و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر شتر خود بود و السماء من فوقهم و باران بالای
ایشان می‌بارید والبلة من اسفل منهم و تری و گل و لای پایان ایشان بود چنانچه مجال فرو آمدن و بر زمین نماز گذاردن نبود
فحضرت الصلوة پس در آمد وقت نماز فامر المؤذن پس امر کرد موذن را فاذن و اقام پس اذان و اقامت گفت موذن
ثم تقدم رسول الله پس پیش رفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی راحلته سوار بر شتر فصلی بهم یومی ایماء پس نماز
گذارد با ایشان و اشارت کرد باشارت فجعل السجود اخفض من الرکوع پس گردانید سجود را پست تر از رکوع تنبیه نزد امام ابوحنیفه
رحمة الله علیه چنانچه ظاهر مذهب است در جواز صلوة نافله بر ظهر دابه مسافرت شرط نیست بلکه شرط خارج مصر است خواه مسافر
باشد یا نه و در روایتی از وی و ابی یوسف مسافرت شرط است زیرا که جواز آن باز جهت ضرورت است تا قافله منقطع
نگردد و واضح آنست که مسافر و غیر مسافر در آن برابر است از جهت تحقق ضرورت در خارج مصر بی مسافرت احادیث که درین
باب وارد است بعض مطلق است و مقید بسفر نه و بعض مقید است بدان اگر مطلق را بر اطلاق بگذارند چنانکه مذهب حنفیه است
ساقط باشد قید مسافرت و اگر مقید سازند بجهت بعض قرائن و دلائل مثلا لازم آید تقیید بسفر و در غیر مسافر خارج از مصر
بقیاس ثابت شود و اما که وجه در ورود تعدد روایت و صحت روایات اطلاق از کجاست و اگر مسافر درون مصر بود جائز نیست
مراد نماز نفل بر دابه نزد ابوحنیفه و امام محمد گوید جائز است ولکن مکروه و ابو یوسف گوید لا باس به و امام ابوحنیفه فرماید که جواز آن
بجهت ضرورت است و ضرورتی نیست در مصر پس مقتصر باشد بر مورد و خود باز اختلاف است در مقدار بعد مسافت خارج مصر
مر غیر مسافر را بعض گویند مقدار دو فرسخ باید و بعض مقدار میل و صحیح آنست که جائز است بعد از مفارقت بیوت بلد چنانچه
در قصر مسافر و سنن رواتب و نوافل مطلقه برابر است در جواز و در روایتی از امام ابوحنیفه است که برای سنت فجر نزول کند که او که سنن
در روایتی واجب است لهذا بعذر نشسته گذاردن آن در روایتی جائز نیست و برای وتر البته نزول کند چنانکه گذشت اما
فریضه جائز نبود چنانچه احادیث ناطق اند بدان مگر آنکه در بادیه باشد و بعد قافله و خوف هلاک مال یا نفس غالب یا مرکب جموح
بود و مرکوب بعد از نزول میسر نه یا شیخ کبیر ضعیف بود که ممکن نبود او را رکوب و کسی اعانت کند و سوار گرداند موجود نه یا زمین
گل بود که نماز بر آن ممکن نبود و بعذر مطر و خوف عدو و سبع نیز جائز بود زیرا که ضرورت مستثنی است از قواعد شرع کذا فی بعض
شروح الهدایة و بجهت همین که مصنف از ترمذی آورده و تمسک درین باب توان کرد دلالة و قیاسا و صلوة جنازه
و صلوة منذور و سجدهٔ تلاوت که بر زمین خوانده باشد نیز جائز نبود کذا قال المشائخ و آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم عادت داشت که چون رحیل و بر آمدن از منزل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت
عصر چون نزول فرمودی جمع کردی میان ظهر و عصر و اگر پیش از رحیل وقت ظهر در آمدی نماز ظهر گذاردی آنگاه

سوار شدی و بعد از ان چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی و درین صورت جمع واقع نشدی و در مغرب و عشا
همچنین بودی یعنی اگر در وقت مغرب در راه بودے و رحیل پیش از غروب واقع شدی تاخیر کردی نماز مغرب را تا در وقت
نزول تا مغرب و عشا را با یک دیگر بگذاردی مخفی نماند که ظاهر از قول مصنف در مغرب و عشا همچنین بودے بعد قول وی اگر
پیش از رحیل وقت ظهر در آمدی نماز بگذاردی آنگاه سوار شدی آنست که اگر پیش از رحیل وقت مغرب در آمدے نماز مغرب
بگذاردی آنگاه سوار شدی و جمع نکردی و لیکن این شق در مغرب در احادیث مذکور نیست و همین قدر مذکور ست که جمع میان مغرب
و عشا میکرد و در ظهر مذکور ست چنانچه در صحیح بخاری آمده و اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل بالاذا ارتحل بعد ما زاغت صلی الظهر ثم رکب
پس تیرا که ظاهر این حدیث که ظهر فقط مذکور شده محفوظ در کتب مشهوره و روایات بخاری چنانچه در فتح الباری گفته نیز آنست
که جمع بین الصلوتین نبود مگر در وقت ثانیه یعنی العصر که آنرا جمع تاخیر گویند حتی احتجاج کرده باین حدیث کسی که منع کرده جمع
تقدیم را که گذاردن عصر باشد در وقت ظهر و لیکن هم در فتح الباری گفته که اسحق بن راهویه این حدیث را همچنین روایت کرده
اذا کان فی سفر فزالت الشمس صلی الظهر والعصر جمیعا ثم ارتحل و همچنین واقع شده در اربعین حاکم صلی الظهر والعصر ثم رکب و اسناد
وی صحیح ست و اسمعیلی که از رواة بخاری ست زیاده کرده لفظ والعصر را پس ثابت شود که در صورت ارتحال پیش از در آمدن
وقت ظهر جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از در آمدن وقت ظهر جمع تقدیم و از ینجاست که مصنف گفت و در بعض اوقات
اگر وقت ظهر پیش از رحیل در آمدی ظهر را با عصر جمع کردے و هر دو را بگذاردی آنگاه سوار شدی و در مغرب و عشا همچنین
کردی یعنی در بعض اوقات اگر وقت مغرب پیش از رحیل در آمدی مغرب را با عشا جمع کردے و هر دو را بگذاردی آنگاه
سوار شدی و جمع بین المغرب والعشا که علی الاطلاق در احادیث واقع شده است شامل هر دو صورت جمع ست
و در جامع ترمذی و سنن ابی داؤد هر دو صورت بصریح نیز آمده است از معاذ بن جبل که بود رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم در غزوهٔ تبوک چون ارتحال میکرد قبل زیغ شمس تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه جمع میکرد او را با عصر و میگذارد هر دو را جمیعا
و چون ارتحال میکرد بعد از زیغ شمس تعجیل میکرد عصر را بسوے ظهر و میگذارد ظهر را و عصر را جمیعا پس تر سیر میکرد و چون ارتحال
میکرد قبل المغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه میگذارد او را با عشا و چون ارتحال میکرد بعد المغرب تعجیل میکرد عشا را پس میگذارد
او را و بالجمله در احادیث صحاح جمع بین الصلوتین وارد ست در بعض احادیث مطلق و در بعض مقید بحالت سیر و در بعض
مقید بجد در سیر و در بعض بتعجیل سیر و از ینجاست اختلاف علما که قائل اند بجواز جمع بعضی قائل اند علی الاطلاق و شافعی از
ایشان ست و بعض مخصوص میدارند بحالت سیر نه نزول و حق نزد مصنف نیز همین ست که گفت اما جمع در سفر عادت
دائمی نبود بلکه چون سیر تعجیل بودے جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست و بعض بصورت جد در سیر و تعجیل
دران مخصوص گردانیده و در فتح الباری میگوید که مشهور از مالک اینست و نیز بعض مخصوص میدارند بحالت عذر زائد
بر سفر و نزد بعض جائز ست جمع تاخیر نه تقدیم و این مرویست از امام احمد و نیز نزد وے مقید ست بحالت سیر و مشهور
از مذهب وی جواز ست مطلقا و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر ست نه تقدیم و نزد امام
ابو حنیفه جائز نیست مطلقا و وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی ست و ثابت بتواتر که هیچ شبهه با وی
راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بران از کبائر شمرده اند و امام محمد در موطاے خود می آرد که رسیده است ما را
از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و

اخبار کرد ایشان را که جمع صلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر و نمی آرد که روایت کردند اما این خبر ثقات از علاء بن الحارث وی روایت کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی ست و متواتر پس معارض نشود او را خبر احاد بخلاف افطار و قصر در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع کرد میان آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر بعرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر و نیز وقوع فعل جمع از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوه تبوک ست و ثابت نشده که در کی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر دوام و استمرار ندارد کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بروایت ابی داود از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده که وی جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه وی از جائی رسید و آنجا برسید و در روایتی نکرد الا یکبار یا دوبار و از ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شیئی از الصلوة در سفر گفت لا مگر بمزدلفه و احادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل ست و در روایت صحیح بخاری اختلاف ست و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس تا ممکن جمع تاخیر در بعض احیان و تاویلش آنست که مراد جمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعض این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر و صورت جمع ست نه حقیقة و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه در این جمع سفر تصویر میکنند در حدیث در باب استحاضه آمده در حدیث حمنه بنت جحش فتدبر و اگرچه لفظ حدیث در بعض روایات این چنین ست که جمع میکرد در میان ظهر و عصر و میگذارد در وقت عصر محمول برهمین ست از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقیق تخفیف و دفع حرج که در بعض روایات واقع شده است که جمع میکرد تا در حرج نیندازد امت خود را آنست که در وی توسیع ست که اگر کسی را فراغ و رفاهیت حال و سعت مجال در گذاردن نمازها اول وقت باشد آنچنان کند و اگر نباشد تاخیر کند و در آخر وقت بگذارد تا تعجیل کرده باول وقت نماز ثانیه و توسعه تخفیف در شریعت این طریقه ظاهر ست و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر ست و در دیگر نیز بحسب ظن و تخمین میسر است خصوصا در صورت وجود قافله و کثرت مردم که حذاقتی داشته باشند در شناخت وقت پس وارد نشود آنچه بعض شافعیه گویند که در عمل باین طریقه حرج تمام ست و در تعیین آخر وقت و اول خواص را اشکال ست چه جای عوام فتدبر و تحقیق روایت کرده است ابو داود از امیر المومنین علی رضی که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آن که نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس میطلبید طعام را و تعشی میکرد پس میگذارد عشا را و ارتحال میکرد و میگفت همچنین میکرد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است بما از ابن عمر که وی گذارد مغرب را وقتی که تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابو داود از نافع و عبد الله بن واقد آورده که گفت موذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد و بگذارد مغرب را پس انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم چون در تعجیل می آورد او را امری میکرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات ست که ناظر ست در جمع بطریقی که مذهب ابو حنیفه ست و ظاهر آن می نماید که روایات در عدم جمع در وقت واحد و جمع بمعنی

تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول بهم آمده و امام ابوحنیفه اند بعدم جمع و جمع بمعنی اخیر اختیار کرده احتیاطاً لمحافظة الوقت و شیخ
ابن الحجر در فتح الباری گفته که شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل ست و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و
فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم محض از برای بیان جواز بود والله اعلم تنبیه آنچه گذشت در جمع بین الصلوتین
مر مسافر را بود اما جمع مر مقیم را ترمذی گوید بعضی از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند و باین قائل ست شافعی
واحمد واسحاق و بعضی رفته اند بجمع در مطر و باین قائل ست شافعی واحمد واسحاق و قائل نیست شافعی بجمع مر مریض را و این
عبارت ترمذی ست و از ابن عباس ے آرد که گفت من جمع بین الصلوتین من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب الکبائر
و دلیل برین ست نزد جمهور است که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر یا در عرفه انتهی و مسلم بطرق متعدده از ابن عباس
آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جمع کرد میان ظهر و عصر و مغرب و عشا بمدینه بغیر خوف و مطر و در روایتی بغیر
در سفر پرسیدند از ابن عباس که چرا چنین کرد فرمود که تا در حرج و مشقت نیندازد امت را و ترمذی نیز این حدیث را از ابن
عباس باسناد خود آورده و امام نووی از ترمذی ے آرد که گفت نیست در کتاب من حدیثی که اجماع کرده باشند امت
بر ترک وی مگر حدیث جمع از غیر خوف و مطر و مگر حدیث قتل شارب خمر در مرهٔ رابعه و نووی می گوید که این سخن ترمذی
در حدیث قتل مسلم ست زیرا که وی منسوخ ست باجماع و متروک ست عمل بدان مر تمامه امت را اما بحدیث جمع
بغیر خوف و مطر خود قائل اند بعضی بعذر مرض و جماعهٔ مثل ابن سیرین و اشهب بجمع از جهت حاجت نیز رفته اند مر کسی را که عادت نگیرد
آنرا و لهذا تعلیل بعدم حرج کردند بمرض و مانند آن انتهی و این نیز نزد حنفیه محمول ست بهمان تاویلی که گذشت در باب مطر و آنکه
گفته اند که بعضی نقاد را در بعضی از احادیث مسلم سخنی هست و شاید که این حدیث از آن قبیل باشد والله سبحانه تعالی
اعلم و از برای قصر و جمع مسافتی معین تحدید نفرموده و درین باب چیزی صحیح مروی نیست بلکه بمطلق سفر رخصت
فرموده و همچنین در حکم سفری محدود مروی نیست شک نیست که در کتاب و سنت مسافتی معین درین باب منصوص قطعی نیست
و آنچه واقع ست مطلق سفر و مسافرت ست و از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز سفرهائی که در آنجا قصر کرده متفاوت بوده
بعضی قریب و بعضی بعید چنانکه بنظر در احادیث ظاهر میشود ولیکن صحابه و تابعین را در تحدید و تعیین آن اختلافات بسیار
و آنچه مذاهب ائمه اربعه است آنست که امام شافعی رحمه الله تقدیر کرده در قولی بیوم و لیلة و در قولی دیگر بیومین
چنانچه در هدایه و شروح اوست اما در حاوی که مذهب ایشان ست شانزده فرسخ تعیین کرده که چهل و هشت میل باشد
و این چهار برید ست و همین ست قول مالک و احمد و ایشان حدیثی می آرند از ابن عباس و ابن عمر که گفتند گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم یا اهل مکه قصر نکنید در کمتر از چهار برید مثل مسافتی که از مکه است تا عسفان رواه احمد و در
روایت موطا نیز چنین آمده از ابن عباس و در روایتی از مکه تا طائف و در روایتی از مکه تا جده و در صحت این
احادیث سخن ست و نزد امام ابوحنیفه مسافت سه روزه معتبر ست بسیر ابل و مشی اقدام امام شمس الائمه سرخسی رحمه الله
گفته است که چون سیر کند مسافر از اول روز تا وقت زوال و برسد بمنزل و استراحت نماید و بیتوتت کند در وی و بعد
روز دوم تا بعد از زوال و سوم روز تا وقت زوال و برسد بمقصد میگردد مسافر و مترتب میشود بروی احکام سفر در قول
صحیح و شرط نیست که از صبح تا شام بود و معتبر نزد ایشان مراحل ست نه فراسخ و هو الصحیح و بعضی اعتبار فراسخ کرده تقدیر
نموده اند به بیست و یک فرسخ و بعضی به هژده فرسخ و بعضی به پانزده و اولی تقدیر بهژده است که وسط ست و علیه الفتوی

كذا في بعض شروح الهداية و هر كه تقدير كرده بچيزے اعتقاد كرده كه آن مسيرت سه روز ها است و نزد امام ابی يوسف رحمه الله دو روز و اكثر روز سوم معتبر است زيرا كه اكثر حكم كل دارد و دليل بر مذهب امام ابو حنيفه رحمه الله بعض اين حديث را آورده اند كه در صحيح بخاری است از ابن عمر آمده است كه آن حضرت فرمود صلى الله عليه و آله وسلم لا تسافر المرأة ثلثة ايام الا مع ذی محرم پس معلوم شد كه غايت و طول حد سفر و مشقت و حرج لوازم و خاصيت آن سه روز است هر چه كم از ين است تعميم و لا يعتد به است و مدلول اين حديث نفی بودن سفر اقل از ثلثه ايام نظر است و نيز در بعض طرق اين حديث سيوم يوم نيز واقع شده است و اكثر استدلال كرده اند بحديث مسح خف كه فرموده است يمسح المقيم يوما والمسافر ثلثة ايام و لياليها زيرا كه لام والف در مسافر برای استغراق است پس معنی اين چنين شود هر مسافر مسح ميكند سه روز و شب پس اگر حد سفر كمتر از ان اعتبار كنند هر آئينه مسافرے باشد كه ممكن نباشد او را مسح ثلثه ايام و اراده اين معنی كه مسافر مسح ميكند اگر مستوعب گردد مدت او سه روز را خلاف ظاهر عبارت است و همچنين بودن ثلثه ايام ظرف مسافر يمسح كما ذكره فليفهم و بالجمله بعض احاديث و اخبار ناظر اند در ثلثه ايام و بعض كمتر از ان و بعض در چهار برد و در بعض احاديث سه ميل يا سه فرسخ نيز واقع شده چنانچه در حديث انس آمده است كه بود رسول خدا صلى الله عليه و آله وسلم چون بيرون می آمد مسيرت سه ميل را يا سه فرسخ را شك راوی است قصر ميكرد نماز را روايت كرد مسلم و ابو داؤد و گفته اند كه اين اصح حديثے است كه وارد است درين باب و بعض گفته اند مراد بان مسافتی است كه ابتدای قصر از انجاست نه غايت سفر كذا في فتح الباري و مذهب اصحاب ظواهر آنست كه سفر خواه كمتر بود يا بيشتر قصر صلوة در وے مباح است زيرا كه در نص قرآن و احاديث مطلق سفر واقع شده و مطلق سفر شامل است قريب را و بعيد را و نيز اختلاف است امت را در تعيين و تحديد آن تا گفته اند كه قريب بيست قول درينجا هست پس رجوع بحكم ظاهر نصوص اولی باشد و شك نيست كه مذهب امام ابو حنيفه رحمه الله احتياط قريب تر است كما لا يخفى فائده بريد چهار فرسخ را گويند و فرسخ سه ميل و ميل ارض منتہاے مد بصر را گويند زيرا كه او ميل ميكند بر روی زمين تا آنكه فانی مے شود ادراک وی و باين معنی جزم كرده است جوهری و بعض گويند حد وے آنست كه نظر كنند شخص در ارض مستوية و ندانند كه مرد است يا زن و آينده است يا رونده و بعض تقدير كرده اند او را بشش هزار ذراع و ذراع بيست و چهار انگشت به پهنا و اين قول اشهر است و بعض دوازده هزار قدم انسان و بعض چهار هزار ذراع و سه هزار نيز گفته اند كذا في فتح الباري والله اعلم

فصل در عادت حضرت نبوی صلی الله عليه و آله وسلم در قرأت قرآن و استماع آن بكمال خشوع و خضوع و گريستن در حالت قرأت قرآن از خود يا از غير آوردن مصنف اين فصل را چندان درينجا در موقع نيست و اين را بفصل فصل قرأت يا آنجا كه در آخر فصل قيام ليل و وتر تقريب كرد بعض مسائل قرأت قرآن تقريب ساخته بود بايست ذكر كردے و بهتر آن بود كه بعد از فصل عبادت سفر صلوة الخوف را ذكر ميكرد كما لا يخفى بدانكه حضرت نبوی صلی الله عليه و آله وسلم هر روز وظيفه و وردے معين از قرآن داشت كه تلاوت كردی چنانچه بعد از صلوة و قبل النوم مثلا و ترک آن هرگز نكردی مگر در حال ضرورت از اشتغال بمهمات دين و غزا و ورد و وظيفه و جز آن از آنچه مانع از تلاوت آمدی و مهم بودی و تلاوت خواندن قرآن را گويند بطريق تتابع و توالی مثل ورد و مدارست و در وظيفه كه در اوقات معين قرار دهند و قرأت عام تر از آن است و تلاوت آن حضرت صلی الله عليه و آله وسلم بطريق وظيفه از آنچه نزول يافته بود از سور و آيات قرآن بوده باشد و نيز گفته اند جبرئيل در ماه رمضان تمام قرآن را می آورد و با آن حضرت صلی الله عليه و آله وسلم مدارست می نمود و در اوقات ديگر

بجا بجای آمد پس نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تمام قرآن محفوظ بود چنانکه از حدیث مسلم از عائشه رضی الله عنها که گفت نمیدانم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که خوانده باشد تمام قرآن در یک شب مفهوم میگردد و بعضی از صحابه نیز که عدد آنها در کتب
سیر مذکور ست ولو در آخر عهد نبوت محفوظ داشتند و بعد از ان در مصاحف از ایشان و غیر ایشان گرفته جمع شد چنانچه
در محل خود مذکور ست و از انچه دلالت دارد بر حفظ تمام قرآن از صحابه حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و ابی داؤد ست
که از عبدالله بن عمرو بن العاص آورده اند که گفت مرا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که چنین رسیده است
بمن که تو صوم دهر میداری و هر شب ختم قرآن میکنی گفتم بلی یا رسول الله همچنین ست فرمود روزه دار مثل روزه داؤد
که وی اعبد الناس بود یک روز روزه و یک روز افطار و بخوان قرآن را در یک ماه و در روایتی چهل روز گفتم یا رسول الله من
بیشتر ازین میتوانم فرمود پس بخوان در ده روز گفتم یا رسول الله زیاده از ان میتوانم فرمود پس در هفت روز و در کمتر ازین
تجویز نکرد و آن را یعنی قرآن را خواه بطریق وظیفه یا غیره بترتیل تمام خواندی یعنی مفسر و مبین حرف حرف و بر آخر آیات
وقف کردی این دو مسئله در آخر فصل دیگر گذشته است و در همانجا از انچه متعلق بشرح و بیان آن باشد گفته شد
مد کردی حروف مد را الف و واو ساکن ماقبل مضموم و یای ساکن ماقبل مکسور باشد تمام و مشبع کشیدی چنانکه الف الرحمن را
و یای الرحیم هر یکی را تمام کشیدی تا این حروف بکمال و حقیقت خود ادا یابند و این را در اصطلاح اهل تجوید مد طبیعی گویند
که لازم طبیعت این حروف ست و این کمتر ست از مدی که این حروف را کنند نزد وقوع همزه یا حرف مدغم بعد از آنها چنانچه
تفصیل اقسام و احکام آن در رساله مسمی بالدر الفرید فی بیان قواعد التجوید بیان کرده ام و در اول قرائت بموجب امر الهی
تعالی که فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله استعاذه بخدا از شر شیطان کردی و لفظ استعاذه این بود اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و در بعض اوقات اللهم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه و نفثه گفتی همز در لغت بمعنی غمز
و تنبیه بحرکت لطیفه مثل حرکت عین و ابخان ست و بمعنی فشار و نخس که بمعنی زیر کردن ست و بمعنی دفع و ضرب آمده
و مراد بهمز شیطان وسوسه و القای فتنه و اعتقادات فاسده است و در حدیث تفسیر بجنون نیز واقع شده است
و نفخ در لغت دمیدن و پر باد کردن ست و مراد اینجا کبر ست که شیطان آدمی را در بن وی بادی اندازد و بباد نخوت و کبر
پر میسازد و نفث بمعنی دم کردن ست و مراد بوی شعر و سحر داشته اند بدانکه در لفظ استعاذه پیش از قرائت اختلاف کرده اند
مختار انست اعوذ بالله و استعیذ بالله من الشیطان الرجیم چنانچه در سوره نحل مذکور ست و مروی از ابن مسعود همچنین است
و گفت که خوانانید مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همچنین فرمود خوانانید مرا جبرئیل همچنین اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم نیز آمده است و اختلاف ست که امر باستعاذه از برای ندبست یا وجوب جمهور بر اول اند و آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دوست داشتی که قرآن را از دیگری بشنود چنانکه بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داؤد آورده اند که عبدالله بن مسعود
را فرمود قرآن بخوان بر من او گفت یا رسول الله آیا من خوانم و حال آنکه فرستاده شده است بر تو فرمود دوست میدارم
من که بشنوم قرآن را از غیر خود پس خواندن گرفت سوره نسا را تا رسید باین آیت فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید
و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم استماع فرمود در خضوع و خشوع و بکا در آمد و آب چشمهای مبارک
روان کرد و در روایتی آمده که چون ابن مسعود باین آیت رسید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بس کن بس کن
و آنحضرت قرآن را در مجموع حالات خواندی یعنی ایستاده و نشسته و خفته با وضو و بی وضو بجز جنابت دیگر چیزی مانع

قرأت قرآن نشنیدے چنانکه عائشه گفت که مانع نیامدی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از ذکر خدا و هیچ وقتی از خواندن
قرآن هیچ حال رواه البخاری و در آثار از امیر المؤمنین عمر آمده که وی با جماعتی نشسته قرآن میخواند پس از آن بقضای حاجت
رفت و باز آمد و قرآن خواندن گرفت پس گفت مردی از حاضران مجلس یا امیر المؤمنین قرآن میخوانی و حال آنکه وضو نداری
فرمود که فتوی داده است ترا این اخرجه الموطا عن ابن سیرین کذا فی جامع الاصول و در بعضی اوقات قرآن می‌خواند
و میان ترجیع و تردید صوت میکردے چنانچه حافظ خوش آواز خوانند و ترجیع کنند و در روز فتح که سوره فتح را همچنین خواند یعنے
ترجیع صوت و تردید آن چنانکه بخاری و مسلم از عبدالله بن مغفل آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم
روز فتح که بر ناقه میخواند سوره فتح را و ترجیع میکرد در قرأت آن پس قرأت کرد عبدالله بن مغفل و ترجیع کرد تا بنماید مردم را
صورت آن و در روایتی از بخاری آمده که حکایت کرد عبدالله بن مغفل آ آ آ سه بار و بعضی گفته اند که سبب حدوث ترجیع
حرکت ناقه بود که تیز میراندند نه بقصد و اختیار والله اعلم و میفرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیارائید قرأت قرآن را
باوازهاے خوش در جامع الاصول از ابی داؤد و نسائے از براء بن عازب آورده که زینوا القرآن باصواتکم زینت دهید
قرآن را باوازهاے خود و در مشکوة از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و در روایت الدارمی آورده حسنوا القرآن ا
باوازهاے خود زیرا که آواز خوش زیاده میکند قرآن را حسن و ازینجا معلوم شد که لفظ قرأت که مصنف زیاده کرده
از حدیث نیست و گویا که زیادت آن بجهت رعایت ادب ست یعنی مراد تحسین قرأت ست که فعل بنده است نه تحسین
ذات قرآن و میفرمود که هر که تغنی بقرآن نکند پس از ما نیست و لفظ حدیث این ست که لیس منا من لم یتغن بالقرآن
راوی این حدیث را که ابن ابی ملیکه است گفتند اگر کسے خوش آواز نبود چگونه خوش آوازے کند گفت هر مقدار
که توانائی داشته باشد تحسین قرأت کند این حدیث را صاحب جامع الاصول باین خصوص از حدیث ابوداؤد از عبدالله
بن نهیک آورده و این حدیث طرق متعدده دارد و در صحیح بخاری نیز از ابی هریره آمده و غیر بخاری در آخر حدیث
زیاده کرده یجهر به و ازینجاست که اصح آنست که تغنی درین حدیث از غناست بمد نه از غنی بالقصر یعنی توانگرے و بی نیازی چنانکه
بعضی گفته اند و ازین جهت که تغنی بآن معنی نیامده بلکه بجهت آنکه سیاق حدیث ملائم نیست بدان پس بعضی گفته اند
مراد تغنی اجهار بقرأت ست که در حدیث اطلاق عطف تفسیری تابع شده و صحیح آنست که مراد تحسین و تطییب صوت و تزیین
و تحزین اوست بطورے که صورت خشیت و جمع همم و باعث مزید شوق و حضور و موجب رقت و تاثیر در قلوب گردد با رعایت
قوانین تجوید و مراعات نظم و کلمات و حروف چنانکه در مشکوة از حدیث دارمی آورده است که پرسیدند از آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم کدام کسے از آدمیان احسن ست از روی صوت و قرأت مر قرآن را فرمود آنکه چون بشنوی قرأت
او را ظاهر شود ترا اثر وے از خشیت و تحزن نه رعایت قوانین موسیقی و تکلفات فن آن زیرا که در کراهت و حرمت آن
وعید و نهی از آن احادیث وارد شده چنانکه بیهقی در شعب الایمان و رزین در کتابش از حذیفه آورده که گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بخوانید قرآن را بلحون عرب و اصوات ایشان و دور دارید خود را از لحون اهل عشق و لحون اهل
کتابین و سر انجام ست که بیایند بعد از من قومے که ترجیع کنند بقرآن مثل ترجیع غنا و نوحه نگذرد قرآن از حنجرهاے
ایشان یعنی نرسد بمحل قبول و فتنه است دلهاے این قوم و دلهاے آن کسانی که خوش میکنند کار ایشان را و در کتب فقه نیز
تشدید و تکبیر در آن بحدے واقع شده که بعد از اطلاع بر آن مسلمان پرهیزگار را مجال جرأت و ارتکاب آن تنگ آید والله اعلم

که در خواندن قرآن بر ضرب دف و قضیب بهم کرده بود و اجلاء از اطوار نغمه بحدی که موجب تغییر حروف و صفات آن و اشباع حرکات و مدات که منافی رعایت قوانین تجوید گردد حرام و مکروه است خواننده و مستمع راضی بدان آثم و قول فصل درین باب آنست که مصنف گفته است که باید دانست که تطریب و تغنی بر دو نوع است یک نوع مقتضای طبیعت که بی تکلف تمرد طربان شوق و طرب طبع بآن سماحت میکنند و تمرین و اعتیاد و تعلیم و تکلف محتاج نه بلکه اگر خلی الطبع با تکلف زند و تکلف تحمل بخصوص الحان مصوغه موسیقیه نفس وی را و بیاد آن تطریب تحسین از وی صادر شود بی خروج از دائره تجوید مراد لحون عرب نیز همین است هم قرأت ایشان بلحون طبیعیه طیبه باصوات لطیفه لینه است که تکلف را بدان راه نیست این نوع باجماع جائز است و اگر طبیعت بزیادت تحسین و تزئین اعانت کند چنانچه در مواهب لدنیه آورده است که شبی ابوموسی اشعری قرآن میخواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گوش استماع میفرمود چون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را بدان خبر کرد و تحسین نمود ابوموسی اشعری گفت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم را که اگر دانستمی که تسمع لحبرته لک تحبیرا یعنی اگر دانستمی که تو مستمع بودی قرأت مرا هر آئینه می آراستم خواندن خود را آراستنی تمام بدین حدیث معلوم شد که بعض مردم که حدیث زینوا القرآن باصواتکم را محمول بر قلب نموده و جعله است چه تزئین اصوات بقرآن میسر نبارد و نیز در حدیث ابن عباس آمده است که لکل شیء حلیة وحلیة القرآن حسن الصوت و نوع دوم از تطریب و تغنی آنست که از سماحت و بی تکلفی طبع حاصل نشود بلکه بتعلیم و تمرین و تکلف محتاج بود چنانکه اصوات مطربان که بانواع الحان موسیقیه ایقاع میکنند و با وزان و ایقاعات مخصوص میخوانند و این نوع را جماعت سلف کروه داشته اند و قرأت بدین نوع را منع کرده اند و بعض علما تغنی را در حدیث لیس منا من لم یتغن بالقرآن از غنی بقصر یعنی توانگری و بی نیازی داشته اند یعنی هر کرا حق سبحانه قرآن داد و علم بخشید بدان و از خلق بی نیاز نگردد و غنای قلب حاصل وقت وی نشود و توکل بر مولای خود نکند و از اتکال و اعتماد بر خلق باز نگردد وی از ما نیست بر طریقه ما چنانکه در حدیث آمده است من اعطاه الله حفظ کتابه فظن ان احدا اعطی افضل مما اعطی فقد غلط و نیز فرمود من قرأ القرآن یتأکل به الناس جاء یوم القیمة و وجهه عظم لیس علیه لحم و غیر این از احادیث که در وعید قرا و علما که ملازمت ملوک و امرا کنند و علم قرآن را وسیله آن سازند در ورود یافته است و بعض گویند که تغنی در لغت بدین معنی نیامده است و این محض خطاست قاضی عیاض مالکی از مقتدایان شراح حدیث و محققان ایشان ست در مشارق گفته است که تغنیت و تغانیت بمعنی استغنیت و قاموس نیز گفته که تغنیت بمعنی استغنیت و از عبارت صحیح بخاری نیز معلوم میشود و لیکن سیاق حدیث از حمل برین معنی آبی است چنانکه گفتیم والله اعلم

فصل در عادت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در پرسش بیماران مقصود ازین فصل بیان نماز جنازه است و این فصل عیادت و احکام دیگر از مقدمات وی است و بدانکه عیادت از جمله عبادات فاضله است و احادیث بسیار در فضیلت آن واقع شده و در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده است که حق جل و علا روز قیامت به بنده گوید ای بنده من پروردگار توام بیمار شدم و مرا عیادت نکردی بنده گوید خدایا تو پروردگار جهانیانی عیادت تو چگونه بود فرماید که فلان بنده من بیمار شد و عیادت وی نکردی اگر تو عیادت او میکردی مرا نزد وی می یافتی و ظاهر از کتب معتبره آنست که عیادت از حقوق صحبت است و لهذا در جامع الاصول باب عیادت را در حقوق صحبت آورده و در احیاء العلوم از حقوق اسلام داشته و در حدیث بخاری و مسلم که از ابو هریره آمده که حق مسلم بر مسلم پنج است رد سلام و عیادت مریض و اتباع جنازه

واجابت دعوت وتشمیت عاطس بوده است ودر روایتی از مسلم شش گفته ونصیحت مسلمان اندر وقت طلب وی نصیحت را
زیاده کرده وظاهر از عبارت مصنف نیز آنست که از حقوق صحبت بود چنانچه گفت هر که از یاران وی صلی الله علیه وآله وسلم
بیمار شدی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عیادت فرمودی اگر از یاران صحابه یعنی خاص که طول الصحبت کثیر المجالست
باشند مراد دارند واگر بمعنی اعم که در این اکتفا بجز در روایت کنند خود تمامه مسلمانان آن عهد یاران آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بوده اند فافهم وچون در آمدی نزدیک بیمار شدی وپیش سر بیمار نشستی واز حال وی سوال کردی و
گفتی کیف تجدک یعنی خویشتن را چگونه می یابی ونه بسیار سوال کردی ونه چه میخواهی وطبیعت بچه چیز مشتهی وخواهان است اگر
چیزی را مشتهی بودی وآن چیز مضر نبودی آن چیز را بمریض دادن فرمودی واحادیث صحیح بآنها ناطق است صاحب مشکوة
حدیث ابن ماجه از ابن عباس آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عیادت کرد مردی را فرمود چه میخواهی وبچه میل داری از
طعام گفت نان گندم میخواهم فرمود هر که نزد وی نان گندم باشد بفرستد از برای برادر خود پس فرمود اگر بیمار شما چیزی بخواهد
وبطلبد بدهید مراد او را ودر حدیثی دیگر آمده که هر که بچشاند مریض را آنچه دلش بخواهد بچشاند ورا خدای تعالی از میوه های بهشت
طیبی میگوید که این بنا بر توکل است بخدای رب العزت که شافی اوست بهر وجه که خواهد یا بنا بر آنست که آن مریض مشرف
بر موت بود واز حیات او نومیدی دست داده ودر لفظ حدیث چنانچه نقل کرده است مصنف آمده است یک کتاب الهدی
نیز اشارت بتوجیه آن شده است که گفت مضر نبودی چنانکه نان گندم مطلب جوان نخستین سخن نیز اگر مراد اشتهای
صادق دارند که علامت صحت وقوت مزاج است نیز توجیهی دارد چنانکه در حدیث دیگر آمده که اکراه نکنید ونه دهید
بیماران خود را الطعام والشراب زیرا که طعام وشراب میدهد ایشان را خدای تعالی یعنی بی میل واشتهای صادق والله اعلم
ودست مالیدی بر بدن بیمار از جبهه وروی یا سینه وشکم ویا دست فرود آوردی واین دعا خواندی اللهم رب الناس
اذهب الباس اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءک شفاء لا یغادر سقما چنانچه در حدیث بخاری ومسلم آمده ودر روایتی
اذهب الباس رب الناس بیدک الشفاء لا کاشف له الا انت واز برای بیمار سه بار دعا کردی چنانچه در عیادت چون
سعد بن ابی وقاص آورد بیماری که داشت پرسید گفت اللهم اشف سعدا اللهم اشف سعدا اللهم اشف سعدا سه بار ودر جامع الاصول
ودر حرف عین در کتاب الصحبت حدیث بخاری وابی داود از عائشه بنت سعد بن ابی وقاص آورده گفت بیمار شد پدر من بمکه
ودر روایتی عام حجة الوداع بیمار شد بیماری شدید از شکم پس آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعیادت وی پس گفت پدر من
یا نبی الله من مردی مالدارم وجز این یک دختر کسی نیست که وارث من شود میخواهم که وصیت کنم بدو ثلث مال خود فرمود
لا گفت پس وصیت کنم بنصف فرمود لا گفت پس وصیت کنم بثلث فرمود وصیت کن بثلث وثلث بسیار است بعد از آن
پس نهاد دست مبارک خود را بر جبهه وسینه وشکم پدر من وفرمود اللهم اشف سعدا واتمم له هجرته گفت سعد پس بودم که من
همیشه یافتم برودت سردی دست پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر جگر خود تا درین ساعت که این حکایت میکنم ودرین روایت
تکرار این کلمه نیست ودر انجا آورده ودر کتاب الوصیت از حرف واو روایات تفصیل آورده ودر بعضی از آنها این کلمه مکرر آمده
وچون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آمدی بر بیمار گفتی لا باس طهور ان شاء الله چنانکه در جامع الاصول
ومشکوة از حدیث بخاری آمده ومصنف میگوید که گاه گفتی کفارة وطهور ومراد کفارت ذنوب وطهارت از آثام است ودر فضل
مرض عموما وخصوصا که منجر بتطهیر وی از ذنوب وتکفیر آثام وثبوت اجر وثواب تمام احادیث بسیار واقع شده ودر حدیث آمده است

کہ قادرے کہ وہ پائے مسلمان بخلد نیز سبب کفارت ذنوب رفع درجات اوست این مسئلہ در رسالۂ تسلیۃ اصابۃ لنیل الاجر والثواب بتفصیل شرح و مبین شدہ است و آنعائشہؓ بروایت بخاری و مسلم آوردہ اند کہ اگر بر کسے ریشتے و جراحتے بودے آنرا رقیہ یعنی افسون کردے باین رقیہ کہ انگشت مسبحہ خود را بر خاک نہادے پس برداشتی و گفتی بسم اللہ تربۃ ارضنا بریقۃ بعضنا یشفی سقیمنا باذن ربنا در مشکوٰۃ باصبعہ واقع شدہ بے تقیید بسبابہ و در حصن حصین برمز مسلم باصبعۃ السبابۃ آوردہ و ابہرے در شرح مشکوٰۃ از امام نووی نقل میکند کہ گفت بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگرفت از لعاب دہن مبارک بر انگشت مسبحہ خود پس میزد و انگشت را بر خاک تا چیزے ازان با انگشت مبارک بچسپیدی بعد ازان مسح میکرد بانگشت بر موضع قرحہ و جراحت و میگفت این کلام در حالت مسح طیبی از تورپشتی نقل میکند کہ گفت آنچہ سبقت میکند بفہم ازین صنع حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنست کہ تربت ارضنا اشارت بفطرت آدم باشد و ریقۃ بعضنا اشارت بنطفہ کہ پیدا کردہ شدہ است از وے آدمی گویا تضرع کردہ و در خواستہ بلسان حال و فحوای مقال کہ خداوندا تو آن قادرے کہ اختراع کردے و ایجاد نمودے آدم را از طین و ابداع کردی اولاد او را از ما مہین آسان ست بر تو کہ شفا دہی کسے را کہ نشاء وے این ست و از قاضی بیضاوی نقل کردہ کہ گفت تحقیق گواہی دادہ اند مباحث طبیہ کہ لعاب دہن را تاثیرے و مدخلے در نضج و پختہ شدن و تبدیل مزاج قروح و جراحات ست و تراب وطن را نیز تاثیر ست در حفظ مزاج اصلے و دفع نکایت مضرات و لہذا در تدبیر مسافر در صحت مزاج گفتہ اندکہ اگر اصلاح شدن آب از وطن عاجز باشد باید باخود خاکے از زمین مالوف بردارد و با آبہائے کہ در دیار غربت بخورد آن خاک را در آمیزد و بخورد تا ایمن شود از تغیر مزاج و رقی و عزائم را آثار عجیبہ است کہ عقول از وصول بکنہ آن عاجز و قاصر ست انتہی حق آنست کہ افعال و اعمال آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را اسرار و خواص ست کہ مفوض و موکول بعلم اوست و آنہائے کہ در مضیق طبیعت و فلسفہ گرفتار ماندہ ست و پائے بیرون نشد و قاضی بیضاوی سامحہ اللہ بس گرفتار ست باین طریق و سلامت در تفویض و تسلیم ست واللہ الموفق و بعض شراح گفتہ اندکہ مراد از بعض حضرت رسول ست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانچہ در رضنا بعضہم درجات گفتہ اند و مراد از رض ارض مدینہ است کہ او را خاصیتے در شفائے مریض باحادیث ثابت شدہ است و بالجملہ رقیہ بقرآن و اسمائے الٰہی و بانچہ از محرمات مثل سحر و کلمات کفر نباشد درست ست و آنچہ معنی او معلوم نباشد و بزبان معہود نبود جائز نیست مگر آنکہ بزبان نبوت رفتہ باشد چنانچہ در افسون نیش کژدم در حدیث آمدہ است بسم اللہ شجہ قرنیۃ ملحۃ بحر قفطا و اللہ اعلم و ذکر این کلام در آخر کتاب در باب علاج پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بیاید انشاء اللہ تعالیٰ و بخارے و مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی آوردہ اند کہ عائشہؓ گفت عادت شریفہ حضرت نبوے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ چون در فراش رفتی و در خوابگاہ خود جائے گرفتی ہر دو دست مبارک جمع کردی و پیش دہن بردے و دران نفث کردے یعنی باد دہن دران دمیدی و سورۂ اخلاص و معوذتین یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در روایتے معوذات و قل ہو اللہ احد بخواندے و مراد بمعوذات یا معوذتین بود بطریق اطلاق صیغہ جمع بر تثنیہ یا قل یا ایہا الکافرون نیز دران داخل بود و بیان این آن در فصل ادعیہ کہ بعد از سلام نماز خواندی کردہ شدہ مانند آنکہ درینجا گفتہ اندکہ در حدیث ذکر نفث مقدم ست بر قرأت و ظاہر آنست کہ قرأت مقدم باشد بر نفث تا برکت قرآن بدم ہمراہ بہ بشرہ برسد و این اشکال در روایتے کہ مصنف آوردہ و بحرف واو واقع شدہ توجیہے ندارد و آنچہ جلعت ملاعلی

دلالت بر ترتیب و تقدیم و تاخیر ندارد و مثلا اگر کسی گوید آمد زید و عمرو این ترکیب دلالت برآنکه نیست زید آمده و عمرو بعد از وی
نیامده و معنی وی جز این نیست که هر دو آمدند و احتمال دارد که در واقع عمرو پیشتر از زید آمده باشد و این معنی در علم نحو مقرر شده است
و ذکر چیزی پیشتر نیز دلالت بر پیشی وی در واقع ندارد و اشکال بدان روایت ست که نفث بعد از قرأت مذکور ست چه فا برای
ترتیب بود و معنی ترکیب این باشد و میدمید پس از آن خواند اینجا بعض گویند که وقوع فا سهو کاتب ست یا سهو راوی است و
این وجه بعید ست و بعض گویند که مراد آنست که اراده کرد نفث را پس از آن بخواند و بعض گویند اراده نفث مقدم بود بر قرأت و بعض
گویند تقدیم نفث بر قرأت از جهت مخالفت ساحران و مبطلان ست که قرأت قبل از نفث کنند والله اعلم و بالجمله این سورها خواندی
و بهر دو دست مبارک بدن طیب خود در ربودی تا به روی جسد مبارک خود را و در روایتی سر و روی و پیش جسد شریف را
بمالیدی آن مقدار یعنی تا آنجا که دست رسیدی سه بار همچنین کردی یعنی خواندی و دمیدی و بمالیدی و تفصیل این ذکر از اول باب
حدیث اینجا و مناسب اینمقام که رقیه کردن و دمیدن و بمالیدن با دعیاست بر بدن بیمار نیست که عائشه گفت که چون آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد بقصد بود تا من همچنین کردم یعنی خواندم و دمیدم و دستهای مبارک وی را گرفتم و بر بدن وی بمالیدم در
جامع الاصول همچنین ست و در روایتی مجمل آورده که چون بیمار شد امر کرد مرا که من همچنین کردم و در روایتی تفصیل گفت من میخواندم
و هر دو دست وی مسح میکردم و بر هر تقدیر خواندن و دمیدن از عائشه بود و مصنف میگوید که در روایتی آنست که پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم خود نفث میکرد و خود قرآن میخواند و عائشه دستهای مبارک وی را گرفته بر بدن وی میمالید زیرا که غایت ضعف و وجع
مانع بود آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از تحریک یدین برین روایت دمیدن و خواندن از حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم بود و دست مالیدن از عائشه رضی الله عنها و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از برای عیادت روزی معین نبودی بلکه در جمیع
اوقات از شب و روز عیادت فرمودی چنانکه در مردم متعارف ست که عیادت در شب نباید کرد و چنانکه گویند در روز
شنبه و سه شنبه عیادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه میگوید که ترک عیادت روز شنبه مخالف سنت ست گفته
است که این بدعتی ست که طبیبی یهودی آن را پیدا کرده بعد از ان در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که پادشاهی
بیمار شد و این طبیب را الزام بملازمت نمود پس آن یهودی روز جمعه رخصت طلبید تا روز شنبه عبادت آن روز
که در دین یهود ست از دست نرود و اگر بدو دیگر کشش زنند عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در وی خوف هلاکت
بیمار ست پس پادشاه از جهت ترس بر جان خود رخصت داد و بعد از آن این رسم شایع شد و اکثر مردم بر آن اعتماد کردند و نیز
میگوید ابن صلاح قولی از جب ازغا وی نقل کرد که عیادت مستحب ست در زمستان بشب و در صیف بروز و شاید که حکمت در وی
آن باشد که محنت و کلفت بیمار در زمستان بدرازی شب ست و در صیف بدرازی روز و در عیادت تنفیس و استرواح ویست
انتهی دیگر میگوید که چون کسی برادر مسلمان را عیادت کند در بستان بهشت روان بود تا پیش بیمار بنشیند و چون بنشیند
رحمت بر وی فرو آید تا غرق رحمت شود و چون صباح بود یعنی عیادت در جانب صباح بود که آن را اندوه گویند هفتاد هزار ملک
بر وی درود فرستند تا شب و اگر شب هنگام بود که آن را عشیه خوانند هفتاد هزار ملک بر وی درود فرستند تا صباح و در جامع
الاصول بحدیث مسلم و ترمذی از ثوبان همین قدر آورده که عیادت کننده مریض و در روایتی هر که عیادت کند برادر مسلمان را
لا یزال فی البستان بهشت ست و در روایتی در بستان بهشت تا آنکه رجوع کند باز گردد از عیادت و حدیث ابی داود
و ترمذی از علی مرتضی آورده و از قول او و چون صباح بود الخ و بعض روایات در آخر این حدیث آورده و باشد مر او را

بستانی در بهشت و در دو لیئے آمده که ابو موسی اشعری بعیادت امام المسلمین حسن بن علی آمد و حسن این حدیث از علی روایت
کرد و این حدیث را احمد و ابو یعلی و بیهقی نیز آورده و در جمع الجوامع از حدیث بیهقی در شعب الایمان و ضیاء مقدسی از مختاره
حدیث دیگر آورده که کسیکه میرود بعیادت مریض خوض میکند در دریای رحمت و در روایتی خوض میکند تا بعد از آنکه بنشیند
پیش بیمار و چون بنشست غرق گردد در رحمت و ظاهر از کلام مصنف آنست که این مجموع یک حدیث ست ظاهرا
مقصود وی بیان مضمون این احادیث ست پس جمع کرد میان آنها والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدرد چشم
نیز کسان را عیادت فرمودی احمد و ابو داؤد از زید ابن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم از درد چشمی که داشتم و گفته اند که سند این حدیث صحیح ست و درین حدیث رد است بر کسی که قائل ست که
عیادت از درد بعضی کسیکه در چشم دارد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بیهقی و طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز ست که در وے
عیادت نبود درد چشم و درد دل و درد دندان و گویند که این حدیث مرفوع نیست بلکه موقوف ست بر یحیی ابن کثیر و این حدیث
بطریق دیگر ضعیف از ابی هریره نیز آمده و اسلم دیگ جوانی از یهود که خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم میکرد بیمار شد او را
عیادت فرمود بخاری و ابو داؤد از انس آورده اند که پسری بود از یهود که خدمت میکرد پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم پس بیمار شد
پس آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعیادت وی و عرض کرد بر وی اسلام و در روایتی آمد بعیادت وی و بنشست
نزد سر وے و فرمود مسلمان شو پس وی نگاه کرد بجانب پدر خود که حاضر بود پدر گفت اطاعت کن ای پسر ابو القاسم
را صلی الله علیه و آله وسلم پس مسلمان شد پس بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و فرمود شکر خدای را که خلاص
گردانید او را از آتش دوزخ و ازین حدیث معلوم شود که استخدام کافر درست ست و عیادت کافر جائز ست خصوصا بقصد آنکه
شاید دل وی نرم گردد و مائل باسلام شود و ازین باب ست که مصنف حکایت ابوطالب را آورده و با این حدیث جمع کرد
و گفت و چون عم وے ابوطالب بیمار شد با وجود آنکه مشرک بود او را عیادت فرمود و بر وی اسلام عرض کرد ابوطالب قبول
نکرد و آن جوان یهودی مسلمان شد بدانکه مشائخ حدیث و علمای سنت برین اند که ایمان ابوطالب ثبوت نه پذیرفته
و در صحاح احادیث ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در وقت وفات وی بسر وی آمد و عرض اسلام کرد و وی قبول
نکرد و پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفت بخدا که استغفار کنم مر ترا تا آن زمان که منع کرده نشوم پس این
آیت نازل شد ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین الآیة و آنچه از اقوال و افعال و اشعار و خطب وے
کرد در حالت حیات خود کرده دلالت صریح دارند بر محبت و معرفت وے بنبوت آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و در بعض
روایات آمده که ابوطالب گفت والله یا ابن اخی اگر خوف آن نبودی که مردم خواهند گفت که وی این کلمه از جهت جزع و عجز
موت گفته هر آئینه میگفتم آنرا و آن را پنهان با تو گویم و چون نزدیک رسید موت وی دید عباس بجانب وی کسی جنبانیده
لبهای خود را گوش نزدیک دهان وے برد و شنید که کلمه ایمان میگوید گفت یا ابن اخی والله گفت برادر من کلمه را که
امر کردی او را بدان فرمود من نشنیدم همچنین آمده است در روایت ابن اسحق که وی اسلام آورد نزد موت و شیخ ابن حجر در
فتح الباری میگوید که معرفت ابوطالب به نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در بسیاری از اخبار آمده و تمسک کرده
بدان شیعه بر اسلام وے و استدلال کرده اند بر دعوے خود بچیزی که دلالت ندارد بر آن و گفته که بیان کرده ایم
آنها در ترجمه ابی طالب در کتاب الاصابه فی معرفة الصحابه انتهی و تکلف کرده اند که صحت اسلام ابوین بلکه سائر آباء وے

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشہور ست و متاخرین باثبات و تقریر آن شده‌اند و درین باب مبالغه دارند بر خلاف طریقهٔ متقدمین شیعه اسلام ابو طالب را نیز ازین قبیل دانند والله اعلم فائده از آداب عیادت آنست که وضو کند و متوجه شود و بیمار را تسلی دهد و صبر فرماید و از چگونگی احوال پرسد و تغلیس و تفریح وی نماید و امید وار حیات گرداند و باجر و ثوابی که بر مرض در احادیث وارد شده بشارت دهد و در وقت در آمدن بگوید لا بأس طهور ان شاء الله تعالی و دست بر بدن بیمار نهد و دعای ماثور بخواند و بیمار را دعا کند و از برای خود از وی دعا خواهد و در نشستن تخفیف کند مگر آنکه بیمار نشستن او را دوست دارد و غوغا نکند و سخن بسیار که او را ناخوش آید نگوید و نزد بیمار چیزی نخورد و باید که در عیادت مناسبی نکند و بعد از دو سه روز از بیماری وی بعیادت برود که عادت شریف مصطفویه نیز همچنین بود و هر روز بعیادت نرود بلکه یک روز در میان یا بعد از دو سه روز برود و کل ذلک ورد به الاحادیث والآثار والله الموفق **فصل** در عادت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در احوال میت و اولی حقوق وی عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مشتمل بود بر احسان عظیم بمیت و معاملهٔ وی باموری که در ایام قبر و قیامت نافع بود مثل تلقین و تثبیت و دعا و نماز و قضای دین و مانند آن و مشتمل بود بر احسان با اقارب و اهل بیت وی بتعزیت و اطعام و تفقد احوال چنانکه در فصل خطبه جمعه گذشت از حدیث مسلم که فرمود که هر که مرد و مالی بگذاشت از برای اهل اوست و هر که دینی گذاشت یا عیالی عهدهٔ آن بر من ست و بر اقامت عبودیت احیا و تعلیم احکام و هر چه بایست بآن معامله کنند مثل صبر و ترک جزع و فزع و منع از نوحه و دیگر مراسم جاهلیت اول احسان بمیت کرد وی و تجهیز و ساختگی وی بسوی آخرت بر حسن احوال و اکمل صفات ظاهر و باطن فرمودی و تفصیل آن بطریق اجمال ذکر کرده آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و جمیع صحابه بصف کشیدندی و برای میت استغفار کردندی و بر وی نماز گذاردندی و دعا کردندی و از حضرت عزشانه طلب رحمت و آمرزش کردندی و در احادیث صحیح آمده است که هر میتی که بر وی صد کس و بر روایتی چهل کس نماز گذارند البته آمرزیده میشود و در روایتی سه صف و در روایتی امتی از مسلمانان واقع شده بی تعیین عدد و بعد از ان همراه شده و بشفاعت وی بحضرت عزت رفته او را بدفن رسانیدندی قاعدهٔ تکریم و تجمیل مسلمانی بجا آوردندی و در صحیح ابن حبان از حدیث ابی سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود پنج چیز ست هر که در یک روز آنها را بجا آرد نوشته شود او از اهل جنت عیادت و حضور جنازه و نگاه داشتن روزه و رفتن بجمعه و آزاد کردن رقبه کذا فی المواهب اللدنیه و در مشکوة بروایت ابی هریره از حدیث مسلم آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه پرسید کیست از شما که امروز روزه دار برخاسته باشد ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود کیست که همراه جنازه رفته باشد امروز ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود کیست که مسکینی را طعام داده باشد هم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود کیست آنکه عیادت مریض کرده باشد هم وی گفت منم یا رسول الله فرمود جمع نشود این چهار چیز در مردی مگر آنکه درآید بهشت را و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم خود با جمیع صحابه بجانب قبر برو و بر بالای قبر وی بایستادی و او را دعا کردی و تثبیت وی بر کلمهٔ ایمان و جواب و سوال منکر و نکیر خواستی و در محتاج ترین وقتی که وقت غربت و تنهائی وی در قبر ست او را از حق در خواستی و در جامع الاصول حدیث ابی داؤد از عثمان آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون فارغ میشد از دفن میت می ایستاد بر وی و میگفت استغفار کنید مر برادر خود را و سوال کنید برای وی تثبیت را پس بدرستی که الان سوال کرده میشود از وی و از علی آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

که میگفت بعد از فراغ از دفن میت اللهم هذا عبدک نزل بک وانت خیر منزول به فاغفر له ووسع مدخله و در تلقین میت بعد از دفن حدیثی آمده که نزد شافعیه معمول ست سیوطی در جمع الجوامع از طبرانی و ابن النجار و ابن عساکر و دیلمی از ابی امامه رضی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون مرد یکی از برادران شما و دفن کردید او را و تسویه کردید خاک بر وی باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی و بگوید یا فلان ابن فلانه زیرا که وی یعنی میت می شنود آنرا ولیکن جواب نمیدهد پس دیگر گوید یا فلان بن فلانه چون این بار می شنود برمی نشیند در قبر پس دیگر گوید یا فلان بن فلانه درین نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی ترا ولیکن شما نمی شنوید پس گوید ای فلان یاد کن آنرا که برآمده تو بران از دنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وآنکه راضی شده که خدای پروردگار تست ومحمد پیغمبر تست واسلام دین تست وقرآن امام تو چون این را گفت میگیرد یکی از منکر ونکیر دست دیگری را ومیگویند بیرون آی از پیش این بنده چکار داریم اکنون با وی که حق سبحانه تلقین کرد حجت او را مردی در مجلس شریف حاضر بود گفت یا رسول الله اگر نام مادرش ندانیم بکه نسبت کنیم فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه است و همیشه اولی آنست که گوید گاه گاهی وظاهر مراد آنست که این فعل از آن حضرت منقطع نبود که یکبار و دوبار میکرد وبعد ازان میگذاشت بلکه دوام واستمرار داشت عجب اوقات وعادت مستمره داشت که گاهی قبر زیرا اتیان و تفقد کردی وبسلام ودعا که موجب حصول روح و راحت و نزول رحمت ومغفرت بود مخصوص کردی این فعل از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حق بعضی از اصحاب مخصوص بود وی در زیارت قبور علی العموم تا همه اهل قبور را باین تشریف مشرف ومستعد گردانیدی وکلام در زیارت قبر در آخر فصل بتفصیل بیاید وپیش از موت در حالت مرض عیادت نمودی چنانکه گذشت وآخرت را یاد دادی وی بوصیت وتوبه فرمودی تا مورث محبت موت ولقای الهی جل وعلا گردد وبحکم من احب لقاء الله احب الله لقاءه برضا ومحبت وی تعالی فائز گشته گذشتن از محنت آباد دنیا وتعلقات وی آسان یابد وحاضران را امر کردی تا مریض مشرف بر موت را که او را محتضر خوانند تلقین شهادت بوحدانیت حق ورسالت رسول کنند وی میفرمودی لقنوا موتاکم لا اله الا الله تا آخر کلام وی کلمه توحید بود وبحکم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة بنعمت سلامت ایمان وحسن عاقبت از عالم برود ولیکن در تلقین باید که تکلیف نکنند وابرام ننمایند که حالت موت نازک ست تا چگونه برآید و ترمذی از عبدالله بن المبارک می آرد که تلقین کرد او را مردی چون اکثار کرد فرمود چون من یکبار لا اله الا الله گفتم همبرانم تا تکلم بکلام دیگر نکنم چندین اکثار حیست واز عادات امم ضلال کفار ومشرکان که ایمان به بعث ونشر ندارند منع وزجر کردی چون منع وزجر از عادات اهل کفر وضلالت را علی الاطلاق ذکر کرد بعضی از انها را که اهل ملت اسلامیه بسبب غلبه جزع ودر مصیبت جهل وبیطاقتی بدان گرفتار اند ذکر کرد وگفت واز لطم خدود وطپانچه زدن بر رخسارها وشق جیوب پاره کردن گریبانها وحلق رؤس تراشیدن سرها وامثال آن از جزع وفزع در مصیبت ردع ومنع وزجر بلیغ فرمودی و احتمال دارد که این لطم وحلق وشق وامثال آن تفصیل عادات امم ضلال بود چه اینها را اگرچه اهل ملت اسلامیه کنند ولیکن از عادات آنهاست وبجهت استرجاع یعنی انا لله وانا الیه راجعون گفتن در رضا بقضای الهی امر کردی در صحیح بخاری ومسلم از ابن مسعود رضی آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب ودعا بدعوی الجاهلیة فرمود هر که این کارها کند وی از ما نیست واینها از اعمال جاهلیت ست واز ابی موسی اشعری آمده که گفت آنحضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تبری من حلق وصلق وخرق حلق تراشیدن سر وصلق رفع صوت در مصیبت و نوحہ کردن و بعضے
بلطم وضرب وجہ نیز تفسیر کردہ اند وخرق پارہ کردن گریبان واز انس آمدہ کہ بگذشت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم بر زنے کہ میگریست نزد قبری پس فرمود بپرہیز خدا را وصبر کن اے زن گفت دور شو از من کہ تو نیدانی
وغم این مصیبت کہ بمن رسیدہ است نرسیدہ پس گفتند آن زن کہ این رسول خدا بود کہ ترا صبرے فرمود
و پند میداد پس آن زن پشیمان شد و بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و اعتذار نمود کہ یا رسول اللہ نشناختم
تا معذور داری فرمود اکنون اعتذار چہ میکنی انما الصبر عند الصدمۃ الاولی یعنی صبر نزد اول مصیبت و زور آن اعتبار
دارد آخر خود خواہی نخواہی صبر کردنی ست وابو داؤد از ابی سعید خدری آوردہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم لعنت کناد خدای تعالی نوحہ کنندہ و را و شنوندہ و را یعنی بسمع رضا و در احادیث صحیحہ آمدہ ان المیت یعذب
ببکاء اہلہ میت عذاب کردہ میشود در قبر بگریستن اہل وعیال وی و نوحہ کردن ایشان بر او و در روایتی کسیکہ نوحہ کردہ شود بر وی
عذاب کردہ شود در روز قیامت این حدیث بطرق متعددہ آمدہ و عائشہ رضی اللہ عنہا این حدیث را بر آن وجہی کہ معنی او بظاہر در فہم
در آید انکار کردہ و استبعاد نمودہ و گفتہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہرگز این چنین نگوید کسی چرا معذب شود
بگناہی کہ دیگرے کردہ باشد و فرمود بس ست شما را قرآن مجید درین باب بخوانید ولا تزر وازرۃ وزر اخری و ہم چنین گفتہ شد
عائشہ رضی اللہ عنہا را کہ ابن عمر میگوید و روایت از پدر خود میکند کہ میت عذاب کردہ میشود ببکای حی گفت بیامرزد خدای تعالی
ابا عبد الرحمن را و این کنیت ابن عمر ست وی دروغ نمیگوید ولیکن نسیان شد یا خطا کرد و آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم گذشت بر یہودیہ یا یہودی کہ گریستہ میشد و نوحہ کردہ می شد بر وی فرمود کہ ایشان میگریند بر وی و وے
عذاب کردہ میشود در قبرش و در روایت دیگر آمدہ کہ عائشہ رضی اللہ عنہا گفت کہ پیغمبر خدا نفرمود کہ میت عذاب کردہ میشود بسبب
بکاے اہل وی بر وی بلکہ خدای تعالی زیادہ میکند عذاب مرکافر را ببکاے اہل وی بر وی یعنی این مخصوص بکافر است
کہ معذب ہست و بکای اہل وی بر وی سبب مزید عذاب میگردد نہ آنکہ بطریق حکم کلی فرمودہ باشد و بعض گفتہ اند کہ تعذیب
میت ببکای اہل بر تقدیریست کہ او در حالت حیات راضی باشد بدان یا وصیت کردہ باشد چنانکہ اہل جاہلیت میکردند
و بران اجر لی قرار میدادند و در صحیح بخاری و مسلم از مغیرہ بن شعبہ آمدہ کہ گفت شنیدم از رسول خدا صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم کسے کہ نوحہ کردہ شود بر وے عذاب کردہ میشود بانچہ نوحہ کردہ میشود بر وے یعنی بانچہ نوحہ گران او را
بدان می ستایند بر روی وی بطریق استہزا و تہکم میگویند کہ وی متاذی میگردد و اینجا نیز ہمان اشکال کہ بر تعذیب وارد شود
وارد شود یا بد کہ چرا بعمل دیگرے متاذی گردد شاید گویند از آن جہت کہ وی اظہار کرد نفس خود را میان مردم متصف
بدین صفات و راضی شد بآن بدین سبب محل توبیخ آمد واللہ اعلم و اگرچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از گریستن و
نوحہ کردن بجزع و فزع کردن نہی کردہ اما از ریختن اشک و حزن قلب بی آن اشیا منع نکردی و خود نیز کردی چنانکہ
ابو داؤد و ترمذی از عائشہ رضی اللہ عنہا آوردہ اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوسہ داد در میان دو چشم عثمان بن مظعون
کہ اول من مات من المہاجرین فی المدینۃ بود بعد از موت وے و گریہ کرد و ہر دو چشم مبارک وی اشک میریختند و بخاری
و مسلم از انس آوردہ اند کہ محزون شد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از قتل قرا اشد حزن کہ ندیدہ بودم او را ہرگز این
چنین شدہ باشد و از عائشہ رضی اللہ عنہا آوردہ اند کہ چون رسید خبر قتل زید بن حارثہ و جعفر بن ابی طالب و عبد اللہ بن رواحہ بنشست

رسول خدا در مسجد محزون و شناخته میشد اثر حزن در روی مبارک وی پس مردی درآمد و شدت بکای نسای جعفر را بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را فرستاد تا منع شان کند ممتنع نشدند تا سه بار آن مرد آمد و رفت کرد و فائده نداشت پس نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت غالب آمدند آن زنان برمن یا رسول الله و ممتنع نشدند بگفته من فرمود بگذار و خاک در دهن ایشان کن و آنانچه ثابت شده است گریه و حزن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در میت گریه و حزن اوست بر موت ابراهیم ولد شریف وی چنانکه میگوید با وجود آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم

راضی ترین خلق بقضای حق بود و شاکرترین و صابرترین از هر مخلوقی بود در وفات ابراهیم که پسر دو ساله وی بود و بروایتی شانزده ماه و هشت روزه و بروایتی یکسال و دو ماه و شش روزه و بروایتی هفتاد روزه و بر هر تقدیر اتفاق ست که مدت رضاع از عالم رفت و لهذا در باب رضاعت آمده است که حق تعالی در عالم برزخ برای او مرضعه پیدا کرده که ارضاع وی میکند و موت وی که در شب چهاردهم ماه ربیع الاول و بروایتی روز عاشورا بود آفتاب گرفته شد چون عادت در گرفتن آفتاب بیست و هشتم ماهیست نه ست مردم گفتند که این گرفتن آفتاب از جهت موت ابراهیم ست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ماه و آفتاب از آیات الهی اند موت کسی را در اینجا دخلی نبود و در بعض طرق ضعیفه احادیث واقع شده که لو عاش ابراهیم لکان نبیا یعنی اگر میزیست ابراهیم هر آئینه پیغمبر میبود و پیغمبر بودن جائز نه و چون بعد از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر نبود لاجرم نه زیست و در علم معقولات مقرر شده که صدق شرطیه مستلزم وقوع مقدم نیست و ملازمت ظنی ست لیکن اینحدیث را تضعیف کرده اند و گفته اند که بودن او نبی بجهت چیست گو ابنای پیغمبر پیغمبر نباشند اینچنین نیز نیست پس ملازمت تمام نبود و در سند اینحدیث نیز سخن ست فافهم و الله اعلم و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر موت ابراهیم گریه کرد و فرمود تدمع العین اشک میریزد چشم و یحزن القلب اندوهگین میشود دل و لا نقول الا ما یرضی الرب و نمیگوئیم مگر چیزی را که راضی ست از آن پروردگار ما و بدرستی که ما بفراقک یا ابراهیم بفراق تو ای ابراهیم لمحزونون اندوهگینیم بخاری و مسلم روایت کرده اند از انس که گفت آمدیم با رسول خدا بر ابی سیف حداد که شوهر دایهٔ ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود و ابراهیم بیمار بود مشرف بر موت پس گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابراهیم را و بوس کرد و بوئید او را و این عادت شریف بود در هنگام گرفتن اولاد و اطفال باز در آمدیم بار دیگر با رسول الله بر وی در حالتیکه جان میداد ابراهیم پس اشک ریختن گرفت دو چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت عبدالرحمن بن عوف میگرئی تو یا رسول الله فرمود یا ابن عوف این گریه من رحمت ست یعنی نه از جزع و عدم صبر ست بلکه رحمت و رقت است بر مقبوض باز دیگر باز اشک ریخت و گفت ان العین تدمع و القلب یحزن و لا نقول الا ما یرضی الرب و انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون و از اسامه بن زید مروی آمده که زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کس فرستاد نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که پسرکی بود مرا که مشرف بر موت شده بیا بر سر ما حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز کس نزد زینب فرستاد که سلام رساند و بگوید که مر خدا راست آنچه گرفت مر او راست آنچه داد و هر چیز را الا آنچه گرفت از نزد وی تعالی مدت معین ست و صبر کن و امیدوار ثواب باش زینب باز کس فرستاد و سوگند یاد کرد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که البته بیاید حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برخاست و بر زینب آمد با وی بود سعد بن عباده و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و مردان دیگر رضی الله عنهم اجمعین پیش داشته آوردند صبی را بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گرفت او را در کنار خود

بنشاندو جان وے در حرکت و اضطراب برآمدن بود پس آب گریست دو چشم آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سعد بن عبادہ
گفت این چیست یا رسول اللہ فرمود این رحمتی ست کہ نہادہ است حق تعالی در دلہای بندگان خود و رحم نمیکند خدای
تعالی مگر رحم کنندگان را و نسائی از ابن عباس می آرد کہ دخترے از ان حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم جان میداد در
آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم او را بر سینہ مبارک خود فرا چسپانیدہ بود و میگریست ام ایمنؓ چون باین حال مشاہدہ کرد
بہ گریہ درآمد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود نزد رسول خدا گریہ میکنی یا ام ایمن گفت یا رسول اللہ چون گریہ میکنم ترا
می بینم کہ گریہ میکنی پس گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم این گریہ نیست کہ من میکنم این رحمتی ست از جنس آنی
گریہ من از جزع و بے صبرے نیست بلکہ رحمتی ست نازل از جناب الٰہی بر من و بر ہمہ حاضران و چون صدور
گریہ از ان حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم با وجود آن کمال کہ داشت در فہم ظاہر استبعادی پیدا میکند چنانچہ صحابہ نیز
ازان سوال کردہ مصنف در بیان حقیقت آن میفرماید و کمال علی الاطلاق کہ شامل جمیع لطائف و مراتب و قوای ظاہر
و باطن باشد در حق بشر کہ جامع صفات روح و نفس و طبیعت ست بر خلاف خلق ملائکہ اینست کہ ہر چیزے را حق او بخشیں
بدہد و آثار جمیع حواس و قوی از وے بظہور آید و در آنچہ مقدور ست بقدرت و اختیار رود و در آنچہ نہ مقدور ست بحکم طبیعت و
اضطرار و الا نقصان در خلقت لازم آید و لیکن موافق حکمت و حق باشد و یکے از وجوہ وجود سکرات موت در حق آنحضرت
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہمین ست کہ وی مقتضاے طبیعت انسانی و لازم مفارقت روح از بدن ست و دلیل سلامت
حواس و قوت ادراک ست و منشاء صدور آثار طبیعت و جبلت از ان حضرت اینست کہ در جمیع مراتب تمام و کامل
واقعست صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و محققان صوفیہ قدس اللہ اسرارہم میگویند کہ جمیع لطائف از طبیعت و نفس و قلب و روح
و سر در ارباب تمکین جدا جدا بکار اند سر بذات حق متصل ست و روح در محبت وی مستغرق و قلب بذکر وے مشغول و
نفس و طبیعت در مقام خود بخدمت و بکار و ایشان مزج و خلط این لطائف نبود و خلط و مزدوجگی شان بر اہل سکر و تلوین ست
نہ ارباب صحو و تمکین و از عادات حضرت نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آن بود کہ در تجہیز میت و تکفین و دفن وے
تعجیل فرمودے در جامع الاصول حدیث ابی داؤد از حصین بن وحوح آوردہ کہ گفت چون بیمار شد طلحہ بن البراء
رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بعیادت وے رفت و فرمود گمان نمی برم او را مگر کہ حادث شدہ است بوی
موت چون بمیرد خبر کنید مرا و تعجیل کنید و نباید کہ جیفہ مسلمان محبوس و موقوف کردہ شود میان اہل و عیال وے و در
جامہاے سفید تکفین کردے و فرمودے بپوشید جامہاے سفید را کہ آن بہترین جامہای شماست و تکفین کنید در ان
مردہاے خود را رواہ ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجہ و ظاہر جامہاے سفید مطلق ست نو بود یا شستہ و احادیث
بعد تعجیل و تحسین کفن واقع شدہ اند چنانکہ بحد اسراف کشد و مراد بتحسین کفن تنظیف و تطہیر اوست نہ اسراف در ثمن وے
ابو داؤد از امیر المومنین علیؓ آوردہ کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم گران بہا مکنید در کفن کہ وے سلب
کردہ میشود و سلب سریع یعنی زود کہنہ و پوسیدہ میشود در گور پس گرانی در وے اسراف بود و در صحیح آمدہ کہ آن حضرت
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را در سہ ثوب سحولیہ تکفین کردند و تفسیر کردہ اند سحولیہ را بثوب ابیض و بعض گفتہ جامہ قصارت
کردہ و گفتہ اند کہ سحول قریہ است بیمن کہ نسبت کردہ میشود بوے اثواب و در موطا از عائشہؓ مے آرد کہ گفت درآمدم
بر ابی بکر و وے بیمار بود پس پرسید از من کہ کدام روز وفات کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم گفتم روز دوشنبہ پس گفت

امروز کدام روز است گفتم روز دوشنبه گفت امید میدارم موت خود را امروز تا شب پس از ان نظر بجامه خود کرد که پوشیده بود
وکشیده بود در مرض در وے و آن جامه بود که در وے ردغنی و آلودگی از زعفران بود گفت بشوئید این جامه را و زیاده
کنید دو جامه دیگر و تکفین کنید مرا دران عائشه رضی الله عنها میگوید من گفتم این جامه کهنه است گفت زندگان سزاوار ترند بجامه نو
این کفن نیست مگر برای خاک شدن بعد از زمانی چند پس وفات یافت رضی الله عنه قریب بشب و دفن کرده شد شب سه شنبه
قبل از صبح و در حدیث ابی داؤد از ابی سعید خدری آمده که چون حاضر شد مر او را موت بطلبید جامهای نو و بپوشید
و گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که گفت میت بعث کرده میشود در جامهای که مرده است دران
یعنی مراد باین جامه کفن نیست چه وے بعد موت ست نه آنکه موت در وے باشد ماند آنکه درینجا اشکال آورده اند
که در حدیث صحیح آمده است که مردم برهنه محشور میشوند و این حدیث منافات وارد بآن و جواب داده اند که بعث دیگرست
و حشر دیگر پس تواند که بعث با پوشش باشد و حشر برهنه پس منافات نباشد میان این دو حدیث و این توجیه خالی
از بعدی نیست و بعض ثیاب را تاویل کرده اند باعمال و حالتی که بران از عالم رفته است و عرب چون خواهند که کسی
را بطهارت نفس و برات از عیب وصف کنند گویند فلان طاهر الثیاب ست و تحقیق آمده است در تفسیر کریمه و ثیابک
فطهر ای عملک فاصلح و میگویند فلان دنس الثیاب ای خبیث الفعل و المذهب پس مضمون این حدیث مضمون آن حدیث
بود که برانگیخته می شود بنده بران حالتی که مرده است کذا قال الطیبی و این توجیه نیز بظاهر سیاق حدیث مناسب نیست
و از تورپشتی نقل میکنند که گفت بعضے از اصحاب بودند که در بعض احیان بتاویل نصوص و وصول بحقیقت مراد نمیرسیدند
و بر ظاهر حمل میکردند و در میان متفاوت بودند در مراتب آن چنانچه عدی بن حاتم چون شنید کریمه حتی یتبین لکم الخیط الابیض
من الخیط الاسود و دو عقال سیاه و سفید را در تحت وساده خود نگاه میداشت الحدیث و در حدیث و انما انا قاسم والله یعطی
گفته که اعلام کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اصحاب را که من تفضیل و ترجیح نکرده ام در قسمت آنچه وحی کرده شده است
بسوی من تا هیچ یکے را از امت خود بر دیگرے بلکه تسویت کرده ام در ابلاغ و عدل کرده ام در قسمت و تفاوتی که هست در فهم
و ادراک معنی آنست و این واقع ست از طریق عطا و تحقیق بوده اند بعضی از اصحاب که می شنیدند حدیث را و فهم نمیکردند
از ان مگر ظاهر جلی را و وے شنیدند آنرا بعض دیگر از ایشان یا از قرنی که بعد از ایشان بودند از تابعین و اتباع تابعین
و استنباط کردند از ان مسائل کثیره را + و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء + انتهی و ممکن ست که گفته شود ابو سعید رض
جامها پوشید بقصد نظافت و طهارت بعد از ان این حدیث بخاطر وی رسید که شنیده بود از حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم و باعث تذکار او شد و تاویل آن نزد وے همان باشد که کرده اند ولیکن بظاهر حال این حدیث را بر خواند بقصد
بیان سبب پوشیدن جامها یا جامه نو پوشیدن وے از جهت غایت احتیاط و حرص بر امتثال ظواهر بود اگرچه حقیقت مراد
دیگرست چنانچه در حدیث سازید علی السبعین که در وقت نزول کریمه ان تستغفر لهم سبعین مرة + فرموده گفته اند که حقیقة
مراد از سبعین تکثیر و مبالغه است نه عدد معین ولیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از برای اظهار غایت رحمت و رأفت
عمل بظاهر کرده فرمود سازید علی السبعین یعنی مرا منع از هفتاد بار کرده اند و من زیاده بر هفتاد بار میکنم شاید که بیامرزد ایشان را
فافهم و بالله التوفیق و منه در ابتدای حال عادت صحابه آن بود که چون شخصی محتضر شدے و بر موت مشرف گشتے
حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله وسلم دعوت کردندی بحضور شریف او را و خواستندی که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

حاضر شدے تا در حضور وے وفات کردے و بدعای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشرف گشتی و وے را تجهیز و
تکفین کردے و بر وے نماز گذاردے و تشییع جنازه تا بقبر کردے و دفن کردے و بدعاے تثبیت و مغفرت شرف
ساختے چنانچه از سیاق احادیث که مذکور شدند معلوم میگردد و در آخر چون صحابه دیدند که درین اشتداد و امتداد حضور
وقوف از اول تا آخر آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم مشقتے تمام ست بران اختصار کردند که چون کسے وفات کردے
بعد از وفات وے اعلام کردندے تا تجهیز و نماز و دفن حاضر شدے و چون باز دیدند که آنهم خالی از مشقتے نیست میت
تجهیز کردندے و بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آوردندے تا بر وے نماز گذاردے و در نادر اوقات اگر شب بودے
یا مانعے دیگر بودے طلبیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشقتے گمان می بردند برای نماز نیز خبر نمی کردند و صحابه خود نماز
میکردند و دفن میکردند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میرفت و بر قبر او نماز میکرد و ذکر نماز بر قبر در کلام مصنف بیاید
و نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جنازه گاه بیرون مسجد بودی و گاه اندرون مسجد و هر دو جائز ست
و مذهب شافعی همین ست و دلیل ایشان حدیثے ست که در جامع الاصول از مسلم و موطا و ابو داؤد و ترمذی
و نسائی آورده که چون وفات یافت سعد بن وقاص گفت عائشه رض در آرید جنازه او را تا نماز کنم بر وی پس انکار
کرده شد بر وی پس گفت والله بتحقیق نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر دو پسر بیضا سهیل و برادر وے
در مسجد و در روایتی آمده که چون انکار کردند بر عائشه رض این فعل را گفت این چه بازود فراموش کردند مردم این را که نماز گذارد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سهیل بن بیضا مگر در مسجد و در روایتی امر کردند ازواج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که بیارند ماور را در مسجد پس آوردند و نهادند او را بر در حجرهاے ایشان و گذاردند بر وی نماز و چون رسید بایشان
که مردم عیب گرفتند که هرگز نبود که جنازه در آورده شود در مسجد پس رسید این سخن بعائشه رض گفت که چه شتاب بردم در عیب
گرفتن چیزے که علم ندارند بآن عیب میگیرند بر ما بدر آوردن جنازه در مسجد و حال آنکه نگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم بر سهیل بن بیضا مگر در مسجد این روایات مسلم ست و در موطا نیز همچنین آورده و ابو داؤد و ترمذی و نسائی همین مقدار
آورده اند گفت عائشه رض نگذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر سهیل بن بیضا مگر در مسجد و نیز میگوید امام شافعی که
نماز جنازه دعاست بانماز در مسجد اولی ست بآن و مذهب امام ابو حنیفه و امام مالک کراهت نماز جنازه است در مسجد کراهت
تحریمی یا تنزیهی دو روایت ست نزد ما و ظاهر ثانی ست و ظاهر از کلام مالک که گفت لا احبه نیز همین ست و دلیل ایشان
حدیثی ست که ابی داؤد از ابی هریره آورده و طحاوی در معانی الآثار نیز آنرا روایت کرده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم کسے که بگذارد نماز جنازه در مسجد نیست مر او را چیزے یعنی از اجر و ثواب الخ طحاوی نقل کرده اند که گفت این حدیث
اولی ست از حدیث عائشه رض زیرا که حدیث وے اخبار ست از فعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حالت اباحت که
نهی بران متقدم نشده و حدیث ابی هریره اخبار ست از نهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که متقدم ست اورا اباحت
پس حدیث ابی هریره اولی باشد از حدیث عائشه رض زیرا که ناسخ ست مراو را که اعمال النهی و نیز در انکار صحابه بر عائشه رض
دلیل ست بر آنکه ایشان را معلوم بود کراهت نماز در مسجد و منسوخیت وی والا چرا انکار میکردند بر وی و نسبت عائشه رض
ایشان را به نسیان و عدم علم محل کلام ست بلکه تواند که عائشه رض بنسخ عالم نباشد و ظاهر اینست نیز که ایشان جماعه کثیر اند و نیز میگویند که گذاردن
نماز بر ابن بیضا در مسجد بسبب آن بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معتکف بود و از جهت بیرون نیامد و جنازه بیرون مسجد بود

ودرین صورت اختلاف ست میان حنفیه ونیز از ابی هریره در قصهٔ نماز بر نجاشی آمده که چون جبرئیل خبر موت وی رسانید
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد بود پس گفت امروز بنده صالح مرده است نماز بر وی بکنیم پس بیرون آمد
بمصلی ونماز بگزارد واگر در مسجد جائز بودی بیرون آمدن برای چه بودی وبعض گویند که مصلای جنازه مکانی بود
متصل مسجد شریف وبرین تقدیر اکثر اشکالات منحل گردد باحتمال آنکه شاید که روایت صلوٰة در مسجد باعتبار قرب آن
مکان باشد بمسجد وظاهر شود که این ست بنای قول ابی یوسف که اگر مسجد بود متخذ از برای نماز جنازه جائز ست
در وی بی کراهت والله اعلم واختلاف ست میان حنفیه که کراهت از جهت خوف تلوث مسجد ست این مناسب ست
بقول کسی که قائل ست که مکروه تحریمی ست یا از جهت آنکه مسجد جماعت موضوع ست از برای نماز پنجگانه وبرین تقدیر اگر
جنازه بیرون مسجد بود نیز کرده باشد ومصنف حدیث ابوهریره رضی را که مستند حنفیه ومالکیه ست، رد میکند ومیگوید حدیث
ابوهریره که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شیء له روایت وی خطاست وسهو ست
از راوی وصواب آنست که خطیب بغدادی روایت کرده وگفته که لفظ حدیث در اصل فلا شیء علیه ست یعنی هر که بگزارد
نماز جنازه را در مسجد پس نیست هیچ اثمی وحرجی بر وی ودر جامع الاصول این حدیث را بلفظ فلا شیء له آورده است وگفته که
در یک نسخه چنین واقع شده است که فلا شیء علیه وازینجا معلوم گردد که اصل فلا شیء له است ودر بعضی این حدیث را بلفظ
فلا اجر له نقل کرده ودر جمع الجوامع این حدیث از ابی هریره بلفظ فلیس له شیء آورده وبعد ازان میگوید که بعضی از ائمه حدیث
میگویند که این حدیث خود ضعیف ست چه از افراد صالح مولی التوأمه است ووی ضعیف ست ودر حدیث شیخ ابن الهمام
گفته که مولی توأمه ثقه است لیکن مختلط گشته در آخر عمر خود ونسائی از ابن معین آورده که گفته وی ثقه است لیکن مختلط گشت
در آخر عمر پس هر که شنید از وی پیش از اختلاط ثابت ست وحجت ست وهمه برین اند که ابن ابی ذئب که راوی این حدیث ست
از وی شنیده است پیش از اختلاط پس واجب ست قبول آن بخلاف سفیان وغیر وی که شنیده اند از وی بعد از
اختلاط انتهی والله اعلم ومیگوید ونماز بر ابوبکر وعمر در مسجد گزاردند چنانکه ابن ابی شیبه روایت کرد وگزارد عمر رضی نماز را بر ابی بکر رضی
در مسجد وگزارد صهیب بر عمر رضی در مسجد ودرین روایت این زیادتی نیست که میگوید بحضرت جمیع مهاجرین وانصار گزاردند وایشان
انکار نکردند وجواب ازین آنست که بر تقدیر صحت این حدیث محمول ست بر آنکه جنازه بیرون مسجد بود ومی تواند
که اگر در حق شافعیه مسنونیت نماز جنازه است در مسجد باطل ست والا می نماز آوردن آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم جنائز تمامه صحابه را ودر آن متوارث می شد در میان ایشان واگر جواز ست ما نیز قائلیم بآن بکراهت وما اعتقاد داریم
آنرا ومیگوئیم که افضل آنست که در بیرون مسجد بگزارند وقائم نشد از ایشان دلیلی بر افضلیت آن در مسجد یا مساوات
طرفین کذا فی شرح ابن الهمام قدس سره آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود تا میشستند سه بار یا پنج بار یا زیاده تا هفت بار بحسب
مقتضای رای غسال واحتیاط واطمینان وی در طهارت ونظافت بی تعیین عدد وی حسن علی اقتصار بر سه مرتبه بالعدد
عدد وتر بشوئید ودر غسل آخرین قدری کافور بکار دارند بخاری ومسلم ودیگر اصحاب کتب سته از ام عطیه انصاریه آورده اند که گفت
چون وفات یافت بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا زیاده بران اگر رای شما باشد با سدر
وبگردانید در مرة اخیره چیزی از کافور ودر روایتی از حفصه بنت سیرین آمده که بشوئید وتر سه بار یا پنج بار یا هفت بار
یا زیاده بران اگر رای شما باشد این روایت بخاری ومسلم ست که در جامع الاصول آورده ودر فتح الباری ست

دیگر آنکه حاصل آنست که تثلیث مطلوب ست و سه بار مستحب اگر هم بیکبار نظافت و نقاوت حاصل گردد و احتیاج بازتر نباشد
و نیز دیگر آنکه بنا فهم من منبع روایت بعد سبع لفظ اکثر من ذلک گر در روایتی مر ابوداؤد را و احتمال دارد که این لفظ
بیان سبع باشد و اشارت بخمس بود و باین قائل ست احمد و کروه داشته زیاده بر سبع و ابن عبد البر گفته که نمیدانم
هیچ یکی را که قائل شده باشد بزیادت بر سبع و ماوردی گفته زیاده بر سبع اسراف ست انتهی و تخصیص کافور گفته اند که
بجهت تطییب و تبرید و تجفیف و قوت نفوذ اوست در اعماق بدن و اورا تصلیب بدن است که بجهت موت رخاوت
پیدا کرده و حمل تمام نیست دوست قریبترین روائح طیبه است بعض گفته اند که اگر کافور پیدا نشود مشک نیز قائم مقام آن
گردد و ترمذی بابی عقد کرده بعنوان باب فی المسک للمیت و از ابوسعید حدیثی آورده که پرسیده شد آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم از مشک فرمود هو اطیب طیبکم و گفت این حدیث صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضی از اهل علم و این قول احمد و
اسحق ست و بعض کروه داشته اند مشک را برای میت انتهی و دیگر آنکه اختلاف کرده اند در سبب غسل میت بعض برآنند
که بجهت حدث ست که بعلت استرخاء مفاصل حادث میشود نه بجهت نجاست زیرا که آدمی بموت نجس نگردد و از جهت
کرامت وی و عدم اقتصار بر اعضاء وضو بجهت آنست که اقتصار بر آن در حالت حیات برای دفع حرج ست که مکرر میشود
و حدث بسبب موت مکرر نشود پس در حکم جنابت بود و بعض میگویند که غسل وی بجهت نجاست ست که بموت عارض شده
چنانچه سائر حیوانات ولهذا اگر شخصی مرده آدمی را با خود برداشته و نماز کند جائز نبود نماز وی و اگر بعد غسل وی را بردارد
جائز ست و زوال نجاست از آدمی بغسل نه از سائر حیوانات از جهت کرامت اوست نزد امام ابوحنیفه در غسل میت
مضمضه و استنشاق نبود و امام احمد نیز برینست از جهت حرج و حرج در آن خلافا للشافعی و نزد بعضی بر غاسل میت را باید
غسل کند و جامع الاصول حدیثی از ابوداؤد از عائشه نیز درین باب آورده که غسل میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم از چهار چیز جنابت و جمعه و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسری را که مر سعید بن
زید را مرده بود و حنوط کرد او را و برداشت جنازه او را پس در آمد در مسجد و نماز گذارد و تجدید وضو هم نکرد و نیز آورده که اسماء
بنت عمیس که زن ابوبکر صدیق بود غسل داد مر ابوبکر را بعد از موت پس از آن بر آمد و پرسید از مهاجرین که حاضر
بودند که من روزه دارم و امروز سرما سخت ست آیا لازم ست برمن که غسل کنم گفتند لا و ترمذی از ابی هریره آورده
که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم غاسل جنازه غسل کند و حامل وی وضو و میگوید درین باب حدیثی از علی رضی
و عائشه نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن ست و میگوید اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب و غیرهم بعض گفته اند که واجب ست
غسل بر غاسل میت و بعض گفته اند وضو و مالک گفت مستحب ست غسل نه واجب و شافعی نیز همبرین ست و احمد نیز گفته
که امید دارم که واجب نشود برو ست غسل و اما وضو اقل آنچه گفته شده است در وی و اسحق گفته لا بد من الوضوء

و از عبد الله بن المبارک آمده لا غسل و لا وضو انتهی و امام ابوحنیفه برین ست که شهید را نشویند و سلاح و پوستین جنگ

از وی دور کنند و جامه که پوشیده دفن کنند و اگر جامه او از کفن مسنون کم بود زیاده کنند و اگر زیاده داشت
کم سازند همچنین ست مذهب امام ابوحنیفه و آنکه نماز گذاشتن شهید مختلف فیها است میان ائمه اربعه از جهت حدیث که بخاری
و اصحاب سنن از جابر آورده اند که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان احد در ثوب واحد
و تقدیم میکرد و بهتر آن را که بیشتر اخذ کرده بود قرآن را و امر کرد بدفن ایشان در خونهای ایشان و غسل داده نشده

ایشان را زیاده کرد بخاری و ترمذی که نماز گذارده نشد بر ایشان و روایت کرد ابو داود از جابر که گفت که رسید مردی را
تیر در سینه یا در حلق وی پس بمرد پس پیچیده شد در جامهای او و نماز گذارده نشد بر وی و بودیم ما با رسول خدا صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم و سند این حدیث صحیح ست و امام احمد روایت کرده است که پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت در حق کشتگان
احد نشوئید ایشان را زیرا که هر جراحت و هر خون ایشان بوی مشک میدهد روز قیامت و نسائی نیز روایت کرده این
لفظ بپیچید ایشان را بخونهای ایشان زیرا که نیست جراحتی که برسد در راه خدا مگر آنکه می آید روز قیامت و حال آنکه
میچکد از وی خون که رنگ وی رنگ خون ست و بوی وی بوی مشک اما در نماز بر شهید اختلاف ست نزد امام مالک
و شافعی نماز بر شهید نکنند و از امام احمد دو قول ست و مشهور و مختار در مذهب وی عدم صلوة ست و بقولی مخیر ست
در گذاردن و ناگذاردن از جهت تعارض ادله و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف ست میان شافعیه که منع صلوة بر شهید
نزد شافعی بمعنی حرمت ادست یا بمعنی عدم وجوب از کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب است نه واجب انتهی و نزد حنیفه واجب است
نماز بر شهید چنانچه بر سائر اموات و عجب از مصنف که تنبیه نکرد درین مسئله بانچه صحیح شده است از فعل حضرت
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانچه عادت اوست درین کتاب و تمسک این ائمه درین باب بحدیث
جابر ست بروایت بخاری و ترمذی چنانکه گذشت و نیز از انس آورده که شهدای احد غسل داده نشد ایشان را و نماز
گذارده نشد بر ایشان رواه احمد و ابو داود والترمذی و دلیل امام ابوحنیفه و صاحبین و قول احمد که نماز بر شهید باید کرد
حدیث عقبة بن عامر ست که بخاری و مسلم روایت کرده اند که پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بیرون آمد روزی پس
نماز گذارد بر کشتگان احد مثل نماز گذاردن او بر میت پس برگشت بر منبر سوار شد و گفت من فرط شما ام و من شهیدم
بر شما و بدرستی و واللہ من هر آئینه نظر میکنم بسوی حوض خود الان و من داده شده ام کلیدهای خزائن ارض و واللہ
من نمی ترسم بر شما که شرک شوید بعد از من ولیکن من می ترسم که تنافس و تفاخر کنید در ان خزائن و نیز آمده است
که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر حمزه هفتاد تکبیر برآورد و ظاهر آنست که این در نماز بود و نیز از ابن عباس آمده که نماز
گذارد بر کشتگان احد و گذارد بر حمزه و ذهبی گوید که حاکم از جابر آورده و حکم بصحت کرده که چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سر حمزه آمد و دید
حال وی را از آنچه اعدای دین بوی کرده بودند فریاد زد و بگریست و مردی از انصار که حاضر بود جامه خود را بر وی انداخت و نماز گذارد
بر وی و شیخ ابن الهمام زیاده کرده که پس نماز گذارد بر شهدا آورده میشدند ایشان در جانب حمزه و نماز گذارده میشد بر ایشان پس
برداشته میشدند و بجای خود گذاشته شد حمزه تا گذارد نماز بر همه شهدا و گفته که حاکم این حدیث را روایت کرده از جابر و روی صحیح الاسناد ست
و شیخین آنرا اخراج نکرده اند و اگر چه بعضی از رجال اسناد این حدیث بعض سخن کرده اند ولیکن مختار توثیق آنهاست و بر
هر تقدیر حدیث نازل از درجه حسن نخواهد بود و آن حجت ست استقلالا خصوصا نزد معاضدت با احادیث دیگر و نیز
حدیثی دیگر آورده از ابن مسعود که نماز گذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نوبت بنوبت بر شهدای احد و گذارد بر حمزه
هفتاد نماز و گفته که این حدیث نیز نازل از درجه حسن نیست و از دارقطنی از ابن عباس نیز حدیثی درین باب آورده که
نازل از درجه حسن نیست و گفته که بر تقدیری که به ضعیف باشند مجموع آن خود داخل بر تبه حسن خواهد بود و نیز آورده که
ابو بکر صدیق عمرو بن العاص را بجانب ایله و ارض فلسطین فرستاده بود و در انجا صدمه مسلمان کشته شدند و نماز گذارد بر
ایشان عمرو بن العاص و بودند با عمرو بن العاص نه هزار نفر از مسلمانان انتهی و گوییم که حدیث جابر که بخاری

و ترمذی آورده اند ثانی ست و این احادیث مثبت و خبر مثبت مقدم ست بر خبر نافی چنانکه این مسئله در اصول فقه مقرر شده است و در بعض فروع هدایه مذکورست که جابر در آن روز مشغول بود بآنکه پدر و خال وی کشته شده بودند بمدینه آمده بود تا تدبیری بکند و ایشان را برداشته بمدینه آرد و حاضر نبود در وقتی که نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر ایشان ازین جهت روایت نفی کرده اما که در حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بودند و فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را مشاهده کردند روایت اثبات آوردند انتهی این کلام دلالت دارد بر آنکه نماز بر شهدای احد در همان روز و همان وقت بود اما اصح آنست که در وقتی دیگر بود و این نیز عذر روایت جابر نفی صلوة را بیان میکند و وجه توفیق این روایت و این روایتی که حاکم آورده و تصحیح کرده ظاهر میگردد و آنکه گویند که این مخصوص ست بقتلای احد از جهت تودیع احیا و اموات بعید ست و ایشان گویند السیف محاء للذنوب و شیخ ابن الهمام گفته که این قول مذکور ست در کتب فقه بعنوان حدیث و همچنین ست که ذکر کرده اند رواه ابن حبان فی صحیحه انتهی یعنی شرف شهادت که ایشان را حاصل شده است و جان عزیز در راه حق داده اند محو ذنوب و طهارت وجود ایشان کرده است دیگر ایشان را حاجت بدعا نیست و نماز گذاردن شفاعت کردن ست موتی را از جهت و در روایات آمده است که شهید شفاعت می کند هفتاد کس را از اهل خود و ما میگوئیم که نماز گذاردن بر میت از برای اظهار کرامت اوست و شهید سزاوار ترست بآن و طاهر از ذنوب مستغنی نیست از دعای رفع درجات و طلب مزید رحمت و لهذا صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم کردند و بر صبیان می کنند با وجود طهارت ایشان از ذنوب تنبیه مراد بشهید درینجا هر مسلم کشته است که بآهن کشته شده باشد یا در معرکه جنگ یافته شده و بروی اثر جراحت باشد و اگر خروج دم از موضع غیر معتاد باشد چنانچه چشم و گوش و دهن نیز درین حکم داخل ست نیز اگر بیرون آمدن خون از غیر موضع معتاد علامت جراحت در باطن ست بخلاف خروج از محل معتاد چنانچه بینی و دبر و ذکر که آن دلالت بر جراحت ندارد و بعلت رعاف نیز میبرد و در بول و غائط خون بگرمی و باسور نیز میشود از شدت بول و فزع نیز می آید و دیگر شرط آنست که بالغ باشد و صبی درین حکم داخل نیست و ظاهر آید که اگر جنب کشته شده یا حائض و نفسا بود غسل بر وی واجب ست و این مذهب ابو حنیفه است که شهید جنب را غسل باید داد و مذهب امام احمد نیز همین ست و شافعی و صاحبین درینجا با وی مخالف اند و میگویند که غسلی که جنابت موجب آن بود بجهت خروج از دائره تکلیف ساقط شد و غسلی که بسبب موت بود شهادت مسقط آن شد دیگر غسلی واجب نبود و دلیل امام ابو حنیفه حدیث حنظله بن ابی عامر ست که او را غسیل الملائکه گویند و این حدیث را ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک بر شرط شیخین آورده و قصه او آنست که وی نو کدخدا بود بلکه گویند که همان روز تزوج کرده و با اهل خود صحبت داشته بود ناگاه آوازه شدت غلبه جنگ کافران در روز احد شنید بیطاقت شد و فرصت غسل جنابت نیافت برفت و شهید شد پس بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکشوف شد که ملائکه او را غسل میدهند و پرسید حقیقت حال حنظله چیست و بچه سبب او را از میان شهدا مخصوص بغسل ساخته اند بروید از زن او بپرسید زن حقیقت حال را عرض کرد و گفت که وی جنب بود و چون شنید که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را حادثه پیش آمده است بهمان حالت غسل ناکرده برآمد اینجا امام ابو حنیفه میفرماید که این غسل دادن ملائکه بحقیقت بوده و واقع بوده برای تعلیم بوده و امام شافعی می گوید که اگر غسل جنابت واجب بودی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را غسل دادی اما میگوید مقصود غسل ست

غاسل بر کرد و چون ملائکه غسل داده اند حاجت بغسل دیگر نبود و شرط دیگر آنست که چیزی از مرافق راحت و اسباب حیات دنیا
مثل خوردن و پوشیدن و خواب کردن با وجود دنیا بعد از معرکه زنده بیرون آورده در خیمه و خانه جا دهند و اگر از معرکه
پامال شدن جائی دیگر کشیده بیارند لاباس به است و اگر مقدار وقت نمازی بهوش بماند نیز شهید نیست و در ظاهر
روایت یک روز یا یک شب معتبر است و وصیت نزد محمد مانع طهارت نیست چه آن از احکام موت است و در روایتی
اگر در احکام دنیا وصی باشد مانع است و محرم را در جامهٔ احرام که ازار و ردا است دفن کنند و بوی خوش بکار نبرند از جهت
منع استعمال طیب مر محرم را در حیات همچنین بعد از ممات و سر او را نپوشند چنانکه حال محرم است و در جامع الاصول از
کتب سته غیر موطا باختلاف الفاظ آورده است که مردی ایستاده بود در عرفات با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
و محرم بود ناگاه بیفتاد بر زمین از راحلهٔ خود و بجزید خبر بحضرت رسانیدند فرمود غسل دهید او را و تکفین کنید در دو جامهٔ وی
و بوی خوش بکار نبرید و سر وی را مپوشید که وی مبعوث میگردد همچنین محرم و لبیک گویان و ذکر این در باب حج
بیاید و مذهب شافعی و احمد نیز همین است و نزد امام ابی حنیفه و مالک حکم وی حکم سائر موتی است و این را خصوص همین
شخص دارند و در حدیث نیز بطریق عموم واقع نشده و رفع شریعت نموده و گویند که باوی جز این دو جامه نبود و از جهت
فرمود که در میان دو جامه او را تکفین کنند والله اعلم و چون کفن قاصر آید بر پوشاندن بدن بپای قدری گیاه ببندند یعنی چون
کفن مسنون که سه جامه است و بقدر کفایت که دو جامه باشد یافته نشود بحکم ضرورت در هر چه یافته شود بپوشند و وقوع
این حال یعنی پای را بگیاه پوشیدن در شهدای احد بود و عادت شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که چون
میت مدیون بودی سوال کردی که بر وی دین است یا نه اگر دین نبودی بر وی نماز گذاردی و الا فرمودی
صحابه را که بر وی نماز گذارند و خود نگذاردی بجهت زجر و تنبیه بر کراهت ارتکاب دین که درین سعادت مردم داشتند
و این حدیث دلیل است بر آنکه نماز جنازه فرض کفایه است چه اگر فرض عین بودی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
چون ترک کردی و احادیث درین باب بسیار وارد یافته بخاری و نسائی از سلمة بن الاکوع آورده که گفت بودیم
نشسته نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ناگاه آورده شد جنازه که نماز بگذارد بر وی فرمود بر وی دینی است گفتند
لا یا رسول الله پس بگذارد نماز را بر وی پس آورده شد جنازهٔ دیگر فرمود هیچ چیزی گذاشته گفتند آری فرمود
آیا وی را دینی است بر وی گفتند سه دینار فرمود بگذارید شما بر یار خود ابوقتاده برخاست و عرض کرد بگذار یا رسول الله
نماز را و آن سه دینار او بر من پس بگذارد نماز را و در روایت ترمذی و نسائی آمده که چون گفت ابوقتاده بر من وی بر
من فرمود بشرط الوفا و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابی هریره آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که آورده میشد
نزد وی مردی که وفات یافته و بر وی دین است پس سوال میکرد آیا چیزی گذاشته که قضای دین او کند اگر گفته شدی
گذاشته است نماز میگذارد و الا میگفت مسلمانان را بگذارید نماز بر یار خود و چون فتح کرد خدا تعالی بر رسول خود میگذارد و فی بعد از
دین میفرمود من قریب ترم بمسلمانان از ذاتهای ایشان هر که بمیرد از ایشان بگذارد دین یا عیال بر من است قضای دین او
و نگهداری عیال وی و اگر بگذارد مال آن برای وارثان اوست و زجر و تشدید در باب ارتکاب دین و تاخیر ادای آن
بسیار واقع شده و ابی داود از ابی موسی اشعری آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عظیم ترین گناهان
نزد خدا بعد از کبائر که نهی کرده شده است از آن اینست که بمیرد مردی و بر وی دین باشد و نگذارد

چیزے کہ بوی قضای آن توان کرد و بخاری از ابو ہریرہ آوردہ کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ بگیرد اموال مردم
نیست آنکہ ادا کند ادا کند حق تعالی از وی و ہر کہ بگیرد بالقصد تا آن تلف کند تلف کند اللہ تعالی و نسائی از محمد بن جحش آوردہ کہ بودیم ما
نشستہ نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس برداشت سر مبارک خود را بجانب آسمان پس نہاد دست خود را بر جبہہ شریف خود
و گفت سبحان اللہ چہ بسیار دیدہ میشود از سختے پس خاموش ماندیم و ترسیدیم تا آنکہ چون بامداد بود از فردای آن روز حضرت فقیم و پرسیدیم
یا رسول اللہ چہ بود این سختی کہ نازل شد فرمود سوگند بخدای کہ جان من در دست قدرت اوست کہ اگر مردی کشتہ شود
در راہ خدا پس انسان باز زندہ گردانیدہ شود و باز کشتہ شود و باز زندہ گردانیدہ شود و باز کشتہ شود در نمی آید بہشت را تا آنکہ قضا کردہ شود
دین وی و چون در نماز شروع کردے بعد از تکبیر اول فاتحہ میخواند در شرح ابن الہمام گفتہ کہ قرأت در نماز جنازہ بعد از
تکبیر از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بثبوت نرسیدہ انتہی ولیکن در حدیث بخاری و ابی داود و ترمذی و نسائی
از ابن عباس آمدہ و از وی نیز قرأت و خلاف مروی شدہ و در بعض روایات قرأت فاتحۃ الکتاب و سورہ جہرا از وی مذکور گشتہ ولیکن
گفتہ اند کہ بقصد تعلیم بود تا بدانند کہ سنت است و جابر تصریح باین معنی نیز در حدیث وی آمدہ و مذہب شافعی و احمد و اسحاق
اینست و از ابی ہریرہ و ابن عمر خلاف آن مروی گشتہ امام مالک در موطا از نافع از ابن عمر آوردہ کہ وی قرأت نمی کرد
بر جنازہ و مذہب امام ابو حنیفہ و مالک و ثوری برین قرار یافتہ و در صحابہ نیز درین باب خلاف بود و طحاوی گفتہ است
کہ شاید خواندن بعض صحابہ فاتحہ را در نماز جنازہ بطریق ثنا و دعا بودہ نہ بر وجہ قرأت و از کلام شمنی ظاہر شود کہ اگر بہ نیت
ثنا بخواند نزد ما نیز جائز است و از کلام فتح الباری چنان مفہوم میشود کہ مراد قائلین بقرأت آن مشروعیت اوست
نہ وجوب لیکن کرمانی گوید کہ واجب است و مراد بسنت کہ در کلام ابن عباس واقع شدہ طریقہ مسلوکہ در دین است و گفتہ
کہ نزد ابی حنیفہ و مالک واجب نیست واللہ اعلم و از جملہ محفوظ است از دعای آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز میت کہ میخواند
اینست اللہم اغفر لہ وارحمہ وعافہ واعف عنہ واکرم نزلہ ووسع مدخلہ واغسلہ بالماء والثلج والبرد ونقہ من الخطایا کما نقیت
الثوب الابیض من الدنس وابدلہ دارا خیرا من دارہ واہلا خیرا من اہلہ وزوجا خیرا من زوجہ وادخلہ الجنۃ واعذہ
من عذاب القبر ومن عذاب النار این حدیث مسلم و ترمذی و نسائی است کہ از عوف بن مالک آوردہ اند کہ گفت نماز
گذارد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر جنازہ مردے پس یاد گرفتم از دعای او این را و میگوید عوف کہ چون
شنیدم من این دعا را کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بران جنازہ میخواند آرزو بردم کہ کاشکے آن مردہ من بودے و گاہے
میگفت اللہم اغفر لحینا ومیتنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا وشاہدنا وغائبنا اللہم من احییتہ منا فاحیہ علی الاسلام
ومن توفیتہ منا فتوفہ علی الایمان اللہم لا تحرمنا اجرہ ولا تضلنا بعدہ و در روایتے ولا تفتنا بعدہ این دعا ابو داود
از حدیث ابی ہریرہ روایت کردہ و در روایت وی فتوفہ علی الاسلام آمدہ و نسائی از واثلۃ بن الاسقع تا ذکرنا
وانثانا روایت کردہ و بس و ترمذی نیز ہمچنین کردہ و گفتہ کہ روایت کردہ ابو سلمہ بن عبد الرحمن از ابو ہریرہ از پیغمبر صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم و زیادت کردہ مروی تا فتوفہ علی الایمان انتہی و روایت ابو داود اتم و اکمل است و این است عمل اکثر حنفیہ
و در بعض روایات زیادت اللہم ان کان محسنا فزد فی احسانہ وان کان مسیئا فتجاوز عنہ سیئاتہ نیز آمدہ اخرجہ الموطا عن
ابی ہریرۃ و در بعض اوقات میگفت اللہم ان فلان بن فلان و نام آن میت و نام پدر وی میبرد فی ذمتک وحبل جوارک
فقہ من فتنۃ القبر وعذاب النار وانت اہل الوفاء والحق فاغفر لہ وارحمہ انک انت الغفور الرحیم این دعا را ابو داود از واثلہ

بن الاسقع آورده و در روایتے و حبل جوارک نیست دگاه دگفتے انت ربها و انت خلقتها و انت رزقتها و انت هدیتها الاسلام
و انت قبضت روحها تعلم سرہا و علانیتها جئنا شفعاء فاغفر لها این دعا را در جامع الاصول از علی بن شماخ آورده که گفت حاضر
شدم مروان را که می پرسید از ابو ہریرہ چگونه شنیدی تو رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که دعا میکرد بر جنازه گفت
ابو ہریرہ آیا تصدیق میکنی بآنچه سخن نے گوئیم گفت آری گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که میگفت اللهم
انت ربها الی آخره اخرجه ابو داؤد و ظاہر اینست که ضمیر تانیث برای جنازه یا نفس یا نسمه باشد واللہ اعلم و در طفل این دعا
آمده است که اللهم اجعله لنا سلفا و فرطا و ذخرا ذکره البخاری فی ترجمة باب و در بعض روایات شافعا و مشفعا نیز زیاده آمده
و بعضے از علما گفته که تعیین دعا منزل رقت قلب ست در ہرچه ذوق و حضور و خشوع دست دہد بخوانند ولا بد اخذ
بدعاے ماثوراولے وافضل خواہد بود و وجود ذوق و حضور در وے اتم واکمل مگر در بعض اوقات که بجہت کثرت تکرار
و ترداد ملالے طریان یافته باشد واللہ اعلم دگاه چهار تکبیر گفتی وگاه پنج وگاه شش چهار تکبیر در نماز جنازه متفق علیہ است میان
ائمه و در احادیث صحیحه از کتب سته وقوع یافته و در بعض روایات خمس و زیاده بران نیز واقع شده و در فتح الباری
میگوید که سلف را اختلافے بوده در ان روایت کرد مسلم از زید بن ارقم که وی پنج تکبیر میگفت و رفع میکرد این را بحضرت
رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از ابن مسعود رض روایت کرده شده است که وی نماز بگذارد بر جنازه مردی از بنی اسد و
پنج تکبیر گفت و از علی مرتضے آمده که وی میگفت براہل بدر شش تکبیر و بر سائر صحابه پنج و بر سائر ناس چهار و ابن ابی شیبه از جابر
آورده که گفت نماز گذارد پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر حمزه ہفت تکبیر و ابن عساکر از وی آورده که اگر مردی بودی که بدر را و
شجره را حاضر شده بودی بروی نه تکبیر گفتے و بر مردی که بدر را حاضر شده نه شجره را یا شجره را حاضر شده نه بدر را ہفت میگفت و اگر
ہیچ کدام یکے از ین دو را حاضر نشده چهار تکبیر میگفت و از ابن عباس می آرند که سه تکبیر گفت و از انس نیز ہمچنین می آرند
و در روایتے آمده که سه تکبیر گفت و چون گفتند او را که یا ابا حمزه سه تکبیر گفتے سبب چیست برگشت و صف بست تکبیر
اربع بجا آورد و در روایت ثلث را گفته اند که تواند که راوی تکبیر اول را نه گفته باشد چه وی تکبیر افتتاح ست چنانچه در نماز
عید و میگوید که اکثر اہل علم بر آنند که تکبیرات جنازه چهار ست و ابن عبد البر گفته است که نمیدانم ہیچ یکے از فقهای امصار را
که زیاده گفته باشد بر چهار مگر ابن ابی لیلے و میگوید که در مبسوط حنفیه مذکور ست که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت و از احمد نیز
روایتے ہست در ان و بکر بن عبد اللہ مزنی بران رفته که کم از سه نباید گفت و نه زیاده بر ہفت انتہی کلام فتح الباری
و شمنے میگوید که امام محمد در آثار از ابو حنیفه انتهاء از ابراہیم نخعی می آرد که صحابه تکبیر میگفتند بر جنائز چهار و پنج و شش و هفت و در روایتے
چهار و پنج و بیشتر از ان تا زمان رحلت حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمچنین و در ولایت ابی بکر و چون نوبت
بعمر فاروق رسید ہمچنین میکردند پس گفت عمر که شما ای اصحاب پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون اختلاف کنید آنها که
بعد از شما بیایند نیز در اختلاف افتند و مردم قریب العهد اند بل باید که اتفاق و اجماع کنید بر یک عمل تا دیگران نیز متفق
و مجتمع باشند پس نظر برگماشتند اصحاب که دریابند که آخر جنازه که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تکبیر گفت چند بود
پس دریافتند آخر چهار بود پس اجماع کردند بران و اینست معنی قول مصنف که گفت و کسانی که پنج میکنند از زیاده
بر چهار میگویند که ثابت شده است که آخر نماز جنازه که گذارد پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چهار تکبیر گفت و بیہقی و طبرانے
این حدیث را از ابن عباس رض مے آرند و بیہقی گفت که روایت کرده شده است این حدیث بوجوه متعدده که ہمه آن ضعیف اند

لیکن اجماع اکثر صحابه بر اربع نوعی دلیل منسوخ بودن ما فعله جمع عمر بر چهار صحیح ست از سعید بن المسیب و بالجمله آثار و اخبار
در باب ربع تکبیرات مستفیض و مشهور ست و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباس مرویست که ملائکه چون
بر آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی آدم رواه الحاکم فی المستدرک و ابو نعیم
فی الحلیة و بیهقی در سنن از ابی بن کعب نیز روایت آورده و دیلمی زیادت کرده این را که سلام دادند دو سلام و خواندن درین
چهار تکبیر نزد حنفیه بعد از اول حمد و ثنا ست و بعد از ثانی درود بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و بعد از ثالث اللهم اغفر لحینا و میتنا الی
آخره و بعد از رابع سلام ست و مختار بعض آنست که بخوانند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة الآیه و نزد بعض
ربنا لا تزغ قلوبنا الآیة و بدو سلام از نماز بیرون آمدے رواه ابن شیبه و ابن عساکر عن عثمان و این مذهب ابو حنیفه است
و مذهب شافعی نیز همین ست و گاهی بیک سلام اقتصار کردے و مذهب امام مالک و امام احمد اینست و در روایتی از وے
دو سلام ست چنانچه در سائر صلوة و نزد بعضے از اصحاب وی دو سلام برای استحباب ست و یک سلام برای جواز و دلیل
یک سلام حدیث ابو هریره است که دار قطنی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارد بر جنازه بچهار تکبیر و یک سلام
بجانب راست و این حدیث نزد امام احمد صحیح نیست عمده در تمسک در یک سلام فعل صحابه ست کذا قال الزرکشی
و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضی آورده که یک سلام میداد و دستها در تکبیر بر داشتی و مذهب شافعی و احمد اینست مروی
از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس و زید بن ثابت و لا از امام مالک سه روایت ست رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم
رفع در بواقی و مذهب امام ابو حنیفه همین ست از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم چون میگذارد نماز جنازه را رفع میکرد دو دست خود را در اول تکبیر پس مے نهاد دست راست بر دست چپ و احادیث
مختلفه درین باب آمده شاید که گاهی اینچنین بود و گاهی آنچنان و مصنف در خاتمه آورده که در باب رفع یدین در تکبیرات نماز
جنازه چیزے صحیح نشده والله اعلم و چون نماز جنازه از وے صلی الله علیه وآله وسلم فوت شدے بر قبر وے نماز
گذاردے یکبار بعد از یک شبانروز بر قبر کسے نماز گذارد و یکبار بعد از سه روز و یکبار بعد از یکماه بلکه بعد از هشت سال
چنانچه در مشکاة بے آمده است در آخر عمر شریف که بقصد تودیع کرد و حدیث نماز بر قبر از شش طریق و اسناد صحیح ثابت
شده و زرکشی از امام احمد نقل کرده که گفت روایت کرده شده است نماز بر قبر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در شش
وجه یا هشت وجه که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارد بر قبر انتهی و از انجمله آنچه مذکورست در جامع الاصول از کتب سته
اینست که بخاری از ابی هریره آورده که سیاهی بود رجل یا امرأة که مسجد شریف نبوی را جاروب میداد پس بمرد و آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از موت وے خبردار نشد ناگاه روزے یاد وے آمد فرمود آن آدمی چه شد گفتند مرد یا رسول الله
فرمود چرا مرا بمردن او خبردار نکردید گفتند که وے چنین و چنین بوده است گویا که تحقیر شان وے کردند فرمود راه بنمائید
مرا بقبر وے پس آمد بقبر وے و نماز کرد بروی و در صحیح مسلم این زیادت آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
گفت که این قبور مملوست بظلمات بر اهل آن و حق سبحانه و تعالی منور میگرداند آن را بنماز من و نیز موطا و نسائی از ابی امامه
بن سهل بن حنیف آورده که امرأة مسکینه بود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از بیماری وی خبر دادند و بود رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم که عیادت میکرد مساکین را و می پرسید احوال ایشان را فرمود چون بمیرد خبر کنید مرا ناگاه جنازه او
بشب بر آوردند و بیدار ساختن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را در آن وقت مکروه داشتند چون صبح شد بانچه گذشته بود

خبر کردند فرمود من گفته بودم که خبر کنید مرا عرض داشتند خوش نداشتیم یا رسول الله که بیدار کنیم ترا و بیرون آریم ترا در شب
پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صف بست با مردم بر قبر وی و تکبیر برآورد چهار تکبیر و بخاری و مسلم
و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از شعبی آورده اند از ابن عباس که گفت خبر داد مرا کسی که گذشت با رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم بر قبر وی منبوذ پس امامت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صف بستند صحابه خلف او و بگذاردند نماز را
و این حدیث بروایات متعدده آمده و در بعض روایات آمده است که دو شب بر دفن وی گذشته بود و در بعض سه شب
و اصح آنست که در صباح دفن بود و کذا فی فتح الباری و نسائی از زید بن ثابت آورده که صحابه بیرون آمدند با رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم روزی پس دید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قبری جدید را فرمود که قبر کیست گفتند فلان
زنی ست مولاة فلانی پس بشناخت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را گفتند یا رسول الله در وقت ظهر مرد و تو روزه دار
بودی و قیلوله میکردی دوست نداشتیم که بیدار کنیم ترا پس بایستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صف بستند
خلف وی مردم و تکبیر گفت بر وی چهار تکبیر پس فرمود باید که نمیرد از شما میتی مادام که در میان شماام مگر آنکه خبر کنید مرا زیرا که
نماز من رحمت ست مر میت را و ترمذی از سعید بن المسیب آورده که مرد ام سعد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم غائب بود
و چون قدوم آورد نماز گذارد بر وی و تحقیق گذشته بود مر وی یکماه و بدانکه مسئله نماز گذاردن بر قبر نیز مختلف فیه است
در علمای امت جمهور قائل اند بمشروعیت آن خواه گذارده شد اول یا نه و نخعی و مالک و ابوحنیفه بر آنند که اگر نماز ناگذارده دفن
کرده شده است درست ست والا فلا و در روایتی امام احمد نیز همچنین است و نزد امام مالک آنکه یکبار گذارده است دیگر
بر قبر نگذارد و نزد امام ابوحنیفه بشرط آنکه میت در قبر پوسیده نباشد و تقدیر کرده اند آنرا بسه روز و در روایتی از امام محمد
گذارده شود مادام که متفرق نشده است و آن تا یکماه و بلکه بیشتر احتمال دارد و کذا فی حاشیة الهدایة و ایشان گویند که در روایات
گذاردن بعد از این مدت آمده بطریق نماز نبود بلکه دعا و استغفار بود و پس لهذا ذکر تکبیرات اربع در بعضی از آن روایات نیست
و در بعض که موجود است بصحت نرسیده و چنانکه نماز بر شهدای احد که بعد از هشت سال گذارد بطریق تودیع بوده نه بطریق نماز
یا آنکه از خصائص آن حضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم تا آنکه بعض علما مطلق نماز بر قبر از خصائص نبی گفته اند [illegible]
لکن حدیث که فرمود قبور ممتلی ست ظلمت و نماز من منور ست آن را و اگر طفلی وفات کرده بر وی نماز گذارد و فرمود
صلوا علی اطفالکم فانهم من افراطکم نماز بگذارید بر جنازه اطفال که ایشان پیش روان شمااند بدار آخرت رواه ابن ماجه عن
ابی هریرة و از سعید بن المسیب از ابی بکر آمده که گفت سزاوارترین کسیکه نماز گذاریم بر وی اطفال مااند رواه
ابن ابی شیبة و در روایات متعدده آمده و بصحت پیوسته که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز گذارد بر ابراهیم و روایت
عدم صلوة شاذ ست و معتبر نیست و نماز گذاردن بر طفل مشروط است که بعد از ولادت استهلال کرده باشد و آثار حیات پیدا شده
و در حدیث ترمذی نیز همچنین واقع ست و همین ست مذهب امام ابوحنیفه و نزد امام احمد و شافعی بی استهلال نیز جائز ست
بعد از آنکه به زیاده از چهار ماه متولد شده باشد و حدیث ابن عمر که در جامع الاصول آورده است یصلی علی السقط و یدعی
لوالدیه ظاهر همین ست و نیز در حدیث احمد و ترمذی و نسائی از مغیرة بن شعبة آمده که الراکب یمشی خلف الجنازة و الماشی
حیث شاء منها والسقط یصلی علیه و در روایتی الطفل یصلی علیه زیرا که بعد از گذشتن این مدت نفخ روح میشود و غایة آنکه مرده
برآمد و نماز جنازه که مشروع ست بر مرده است و امام ابوحنیفه گوید که در عرف آن را میت نمیگویند و اثبات حیات

برای او نمی‌کنند بر کسے کہ خویشتن را ہلاک کردے نماز نگذاردے و نہ بر کسے کہ در غنیمت خیانت کردے اما اول مسلم و
ترمذے و نسائی از جابر بن سمرہ آوردہ اند کہ مردے را آوردند پیش حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ کشتہ بود
نفس خود را بمشاقص پس نماز نگذارد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر وی و در روایت ترمذی ذکر مشاقص نیست
وگفتہ کہ این حدیث حسن صحیح و گفتہ اختلاف کردہ اند اہل علم درین باب بعض گفتہ اند کہ نماز کردہ شود بر ہر کہ نماز مے کند
بجانب قبلہ و بر قاتل نفس انثی و مذہب جمہور ائمہ این ست و در شرح ابن الہمام درین مسئلہ اختلافی میان امام ابو حنیفہ
و صاحبیہ نقل کردہ کہ نزد وے بگذارند و نزد ایشان نہ و نماز نکردن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر وی دو احتمال دارد یکی آنکہ
مراد نفی نماز گذاردن باشد مطلقاً چنانچہ از عنوان ترمذی کہ گفتہ باب من قتل نفسہ لم یصل علیہ دیگر آنکہ آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بنفس نفیس خود نکردہ باشد و دیگران را نیز منع نکردہ چنانچہ در حق مدیون کردہ و ظاہر ہمین ست و ہر دو واقع
نیز آمدہ و این موافق ست بقول امام احمد کہ گفتہ امام باید کہ نماز نکند بر قاتل نفس و دیگران بکنند و اما سلے مالک ند
ابو داؤد و نسائی از زید بن خالد آوردہ اند و زرکشی گفتہ رواہ الخمسۃ الا الترمذی کہ مردی از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
وفات یافت روز خیبر پس گفتند بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خبر او را تا نماز کند بر وی پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم بگذارید شما بر یار خود پس متغیر شد روی مردم از جہت این سخن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود این یار شما خیانت
کردہ در راہ خدا پس تفحص و تفتیش کردیم متاع او را و یافتیم مہرہ از مہرہای یہود کہ قیمتش بدو درم نیز نرسید و وعید
بر غال در غنیمت بسیار وقوع یافتہ است و این حدیث نیز قرینہ است بر آنکہ نماز بر قاتل نفس ہمین معنی ست کہ خود نگذارد و
دیگران را منع نکرد و کسیکہ بحد شرعی کشتہ شدی بر وی نماز گذاردی یا نہ اما ماعز بن مالک اسلمی ست کہ بشنیعۂ زنا مبتلا شدہ
بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و طلب تطہیر و اقامت حد کرد و ہر چند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روی از وی گردانید
و تغافل نمودے بیشتر شد و فرمود مگر دیوانہ است گفتند لا یا رسول اللہ عاقل ست فرمود مگر شراب خوردہ است عرض کرد
انہیں نیز نیست و چون بچہار گفت و چہار بار بر نفس خود اقرار کرد حکم برجم وی فرمود و صحابہ از ہر سو بر آمدند و سنگسارش
میکردند ہنوز بجای خود بود ناگاہ استخوان کتف شتر از دست عمر بن الخطاب بر سر وی رسید گویند کہ در ان وقت اضطرابی
و تغیرے بوے راہ یافت این قصہ را بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدہ باز گفتند فرمود ہنوز بایستی کہ باز آوردید
و از سر وے میگذشتید و بعد از رجم وے مردم مختلف افتادند بعض گفتند کہ کار بد رفت و بشنیعۂ زنا جان داد
و بعض گفتند کہ توبہ کرد و پاک رفت و در راہ خدا جان داد و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود استغفار کنید مر
او را یعنی بمزید مغفرت و رفع درجات کہ وے تحقیق توبہ کرد کہ اگر قسمت کردہ شود آن توبہ میان امتی ہر آئینہ گنجایش
کند ایشان را پس یاد کرد او را بخیر و ثنا کرد و نماز گذارد بر وی کذا جاء فی الصحیح و در روایت ابو داؤد آمدہ کہ لم یصل علیہ
و این را بعض بصیغۂ مجہول خواندہ اند تا معلوم شود کہ اصلا بر وی نماز گذاردہ نشدہ نہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
گذاردہ و نہ صحابہ و صحیح آنست کہ بصیغۂ معلوم ست یعنی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز نگذارد بلکہ مر دیگران را فرمود تا
نماز گذاردند و در بعض روایات دیگر کہ سیوطی در جمع الجوامع آوردہ تصریح ست بآنکہ باصحاب قوم وی امر کرد کہ نماز بگذارید
بر وے و اما آنکہ از نماز گذاردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مانعے باشد نہ بسبب تحقیر و تصغیر وی چنانکہ از مبالغہ و ثنا
و دست نثار وی معلوم میگردد و تواند کہ با وجود آن مصلحت در ناگذاردن نماز بر وی بنفس نفیس خود دیدہ و دیگران را

امر کرد و ازینجاست اختلاف ائمه در شان محدود و امام مالک کروه میدارد و امام احمد میگوید که امام و ارباب فضل نگذارند و سائر
ناس بگذارند و امام ابو حنیفه و شافعی و غیر ایشان برانند که بگذارند نماز جنازه بر هر که اهل لا اله الا الله است و روی
بقبله مسلمانی دارد باید که گذارد هر چند فاسق و عاصی و محدود بود و در روایتی از امام احمد همچنین ست دیگر امراة غامدیه
است که وی نیز بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و طلب تطهیر کرد بر وفق قضیه ماعز و هر چند حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم تغافل ورزید راضی نشد الا باقامت حد و چون وی حامل بود فرمود موقوف باشد تا وضع حمل کند و چون
وضع حمل کرد باز آمد و عرض نمود تا امر باقامت حد کنند فرمود بچه وی صغیر ست و کسیکه او را تربیت کند و شیر دهد کیست
مردی از انصار برخاست و متکفل رضاع وی شد و بروایتی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را هم بوی بگذاشت
تا شیر دهد و چون مدت رضاع بگذشت باز آمد و در اقامت حد جد نمود پس امر کرد برجم وی و تا سینه ورا در زمین دفن کردند و سنگسار
کردند سنگی از دست خالد بن الولید بسرش رسید و خون روان شد و بعضی از آن بر روی خالد رسید پس دشنام کرد خالد او را حضرت فرمود
صلی الله علیه وآله وسلم بگذار یا خالد و دشنامش مده سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست تحقیق کرد وی
توبه که اگر صاحب مکس میکرد آمرزیده میشد و صاحب مکس او را گویند که عشر و خراج از مردم بظلم میستاند و مظلمه ایشان بر گردن خود میگیرد و
این از اعظم ذنوب و بدترین گناهان ست و در آخر حدیث واقع شده که ثم امر بها فصلی علیها قاضی عیاض مالکی میگوید لفظ فصلی علیها
نزد جماهیر رواة صحیح مسلم بفتح صاد و لام ست یعنی بر صیغه معلوم که دلالت کند بر نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بنفس نفیس خود بر وی و گفته که نزد طبری بضم صاد و کسر لام ست یعنی نماز گذارده شد بر وی و امر کرد مردم را تا نماز بگذارند بر وی
اما خود نگذارد و گفته که همین صحیح ست انچه در روایت ابن ابی شیبه و ابی داود واقع ست والله اعلم دیگر قضیه امراة جهنیه ست
که منسوب بجهینه بضم جیم و فتح ها و سکون یای تحتانیه نام قبیله است و درینجا در نفس حدیث تصریح ست بگذاردن نماز
از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر وی چنانکه مصنف آورد و گفت و ثابت شده که بر جهینه که رجم کرده شده بود بزنا
نماز گذارد و عمر گفت نماز بر کسی میگذاری که زنا کرده فرمود توبه کرده که اگر آن توبه قسمت کنند بر هفتاد نفر از اهل مدینه
ایشان را کافی بود و هیچ توبه ازین فاضل تر بود که نفس خود را در راه حق نهاد رواه مسلم والترمذی وابو داود والنسائی
عن عمران بن حصین و این نیز حامل بود که تا مدت رضاع او را مهلت دادند آورده اند که جامه که بر تن داشت ایذا
میکرد او را پس سخت بستند جامها بر تن وی و چون نماز بر میت گذاردی با وی همراه شدی و پیاده تا بمدفن
وی رفتی و فرمودی شتاب کنید در بردن و تا جنازه را فرو نهادندی ننشستی و فرمودی اذا اتبعتم الجنازة
فلا تجلسوا حتی توضع چون پیروی کنید جنازه را و برید همراه وی منشینید تا آنکه نهاده شود بر زمین اما پیاده
رفتن همراه جنازه سنت ست ترمذی و ابو داود از ثوبان رض آورده اند که گفت بیرون آمدیم با پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم در جنازه پس دید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جماعة سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جماعه که فرشتگان
خدای تعالی بر پا میروند و ایشان بر پشت دواب و در روایتی مر ابو داود را آمده است که آورده شد نزد آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دابه تا سوار شود پس ابا آورد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سواری و چون برگشت
سوار گشت از سبب آن پرسیدند فرمود در وقت رفتن ملائکه حاضر بودند و پیاده میرفتند ازان جهت سوار نشدم
و چون رفتند سوار شدم و از ترمذی و ابی داود بطرق متعدده آمده که رفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم

برجنازه ابی الدحداح پیاده وآمد وقت برگشتن سواره و در جامع الاصول از کتب ستہ از ابی ہریره آورده که فرمود آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اسراع کنید وتیز برید جنازه را زیرا که اگر صالح ست خیریست که او را بوے نزدیک میرسانید
واگر غیر صالح ست شریست که از گردن خود می نهید و بخاری ومسلم از ابی سعید آورده که چون برمیدارند جنازه را بر گردنها اگر
صالح ست میگوید زود برسانید مرا و اگر غیر صالح ست میگوید ہای وای کجا میبرند مرا وے شنود آواز او را ہر چیز مگر
آدمی که اگر بشنود بمیرد و ہلاک گردد و باید که پیش نیز نروند که در حدیث منع از ان آمده است واز نشستن تا جنازه
نهاده شود ابو داؤد و ترمذی از عباده بن الصامت آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که اتباع
میکرد جنازه را نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد و حدیثی که مصنف آورده حدیث مسلم ست از ابی سعید خدری
و در صحیح بخاری است می آرد که حاضر بودند اصحاب رسول صلی الله علیه وآله وسلم در جنازه و مروان که حاکم مدینه بود
نیز در آنجا بود پس بگرفت ابو ہریره دست مروان را و بنشست پیش از آنکه نهاده شود جنازه و ابو سعید خدری آمد
و دست مروان را بگرفت و گفت برخیز که تحقیق نهی کرده است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ازین تنبیه
اختلاف ست میان ائمه در آنکه مستحب مشی در دنبال جنازه است یا پیش وے نزد امام ابو حنیفه مشی ست
خلف جنازه و مذہب اوزاعی نیز ہمین ست و ثوری و طائفه دیگر گویند ہر دو برابر ست و مالک و شافعی و احمد
گویند پیش جنازه رفتن افضل ست کذا قال الشمنی و میگوید دلیل ما حدیث ابو ہریره است که در صحیحین آورده که آنحضرت
فرمود صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه بگذارد نماز جنازه مراو را قیراطی ست از اجر و کسیکه اتباع وے میکند
تا آنکه نهاده شود در قبر او را دو قیراط و عبد الرزاق در مصنف خود آورده که مشی نکرد رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم مگر خلف جنازه و در شرح ہدایه مذکور ست از ابن مسعود که گفت فضل مشی خلف جنازه بر مشی در امام وے
مثل فضل نماز فریضه است بر نافله و نیز مشی خلف وی در اتعاظ و تفکر اظہر و ادخل ست و بمعاونت نزد احتیاج اقرب
و ترمذی و ابو داؤد از ابن مسعود آورده که جنازه متبوع ست ہر که پیش وے رود گویا که ہمراه وے نیست
و ائمه دیگر میگویند که در حدیث ترمذی از زہری آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ابو بکر و عمر پیش
جنازه میرفتند و نیز قوم شفعا اند و شفیع متقدم می باشد در عادت و معنی از عبد الرزاق و ابن ابی شیبه از عبد الرحمن
بن ابزی می آرد که بودم من ہمراه جنازه و ابو بکر و عمر پیش پیش میرفتند و علی از پس گفتم بعلی که می بینم
ترا که پس میروے و ایشان یعنے ابو بکر و عمر پیش فرمود رحمت کند خدای تعالے ایشان را تحقیق میدانسته
که از پس رفتن افضل ست مثل فضل نماز جماعت بر نماز منفرد ولیکن ایشان خواستند که آسان کنند کار بر مردم
تا تنگ نسازند راه را بر مردم و در جامع الاصول از روایت انس می آرد که گفت شما شفعا ئید پس بروید
پیش و پس و یمین و شمال و نزدیک بوے و ابو داؤد و ترمذی و نسائی از مغیره بن شعبه آورده که فرمود
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که راکب از خلف رود و پیاده ہر طرف که خواہد مشی کند از پس از پیش واز یمین و یسار
و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر ہر غائب نماز نگذارده وے اما صحیح شده که بر نجاشی که ملک حبشه بود و نصرانی
بود و بشنیدن خبر رسالت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بموجب علمی که بعلامات و دلائل نبوت آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم داشت مسلمان شد و صحابه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسوے ہجرت میکردند وے

طریقهٔ اکرام و اعانت و امداد نسبت بایشان بجای آورد و بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز گاه گاهی طریقهٔ این سلوک میداشت چون در حبشه مرد نماز گذارنده امر کرد صحابه را و گفت برادری از آن شما مرد بروی نماز بگذارید پس بمصلی بیآمد و نماز بگذارد و بروی با صحابه و تکبیر گفت چهار تکبیر و حدیث صلوٰة بر نجاشی مذکور ست در صحیحین از جابر و ابی هریره و باتفاق حدیثین نماز بروی در همان روز بود که مرد و همان وقت خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بایشان از موت وی و بر معویه بن معویهٔ مزنی و بعض گفته اند که لیثی نیز نماز غائب بگذارد و قصهٔ وی آنست که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در غزوهٔ تبوک بود نازل شد بر وی جبرئیل و گفت یا رسول الله معویه بن معویهٔ مزنی بمدینه وفات یافته آیا دوست میداری که بسط کنم برای تو زمین را و بگذاری بر وی نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل بازوی خود را و بر انداخت هر درخت و هر تل که در میان بود و برداشت حجاب از میان و در روایتی برداشت سریر او را پس بگذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز بر وی و دو صف از ملائکه خلف وی در هر صف هفتاد هزار فرشته پس پرسید از جبرئیل که بچه چیز دریافت وی یا جبرئیل این درجه را گفت بدوست داشتن وی قل هو الله احد را و خواندن وی آنرا در آمد و رفت و نشست و برخاست روایت کرد این حدیث را طبرانی از ابی امامه و ابن سعد در طبقات از حدیث انس کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و ذکره السیوطی نیز در جمع الجوامع فی باب فضل قل هو الله احد عن انس و در فتح الباری می گوید اگرچه خبر نماز گذاردن بر معاویهٔ لیثی ضعفی دارد لیکن از مجموع طرق و تعداد آن قوتی پذیرفته است چنانکه در ترجمهٔ او در ذکر صحابه آنرا بیان کرده ایم و فقها درین خلاف کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غائب مطلقاً سنت ست و ابو حنیفه و مالک مطلقاً منع می کنند و

بعضی از محققان تفصیل میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که بروی نماز نگذارده اند نماز غائب بگذارند چنانچه حال نجاشی بود زیرا که در زمین حبشه کسی نبود که نماز جنازه بگذارد و اگر بروی نماز گذارده اند فرض بجهت بودن وی بطریق کفایت بگذاردن جماعه از همه ساقط شده و گذاردن حاجت نیست خطابی این قول را اختیار کرده اگرچه از ظاهر عبارت مصنف جواز آن مفهوم میشود در صورت ثانی ولیکن ظاهر آنست که جائز نیست و عدم احتیاج کفایت از عدم جواز ست که بی حاجت گذاردن آن جائز نبود و رویانی که از علمای شافعیه است نیز این قول را استحسان نموده و بعض میگویند که جواز آن در روزی ست که مرده است میت در ان روز یا نزدیک بآن نه بر تقدیر طول عهد و ابن عبد البر اختیار کرده است این قول را و بعض گویند که اگر میت در جانب قبله بود جائز ست و الا فلا و این قول منافی نماز بر نجاشی ست چه نماز بروی بجانب حبشه بود رواه الطبرانی عن حذیفة ابن اسید و حنفیه و مالکیه که قائل اند بمنع مطلقاً از قصهٔ نجاشی جواب میدهند که مکشوف گشت بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جنازهٔ نجاشی و برداشته شد پرده از ان چنانچه برداشته شد روز معرکهٔ موته که جعفر بن ابی طالب عبد الله بن رواحه و زید بن حارثه رضی الله عنهم آنجا شهید گشتند یا آورده شد جنازهٔ وی در حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بطریق طی ارض پس نماز گذارد بروی و دیده مردم دیگر ندیدند پس چنان شد که نماز کنند بر جنازه که امام می بیند و قوم نمی بینند و درین صورت خود جائز ست باتفاق این نیز آنچنان باشد و ابن دقیق العید میگوید که این قول محتاج بنقل ست و بمجرد احتمال ثابت نشود و بعضی از علمای حنفیه گفته اند که احتمال کافی ست در امثال این مقام یعنی بحکم ظاهر شرع معلوم شده است

اگر جنازه حاضر می‌بود تا نماز بوی بگذارند و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که بر غائب بگذارد و شاید که کشوف شده
بود وی را یا حاضر آورده شد جنازه وی و هذا القدر یکفی و گویند که واحدی حدیثی درین باب از ابن عباس نیز
آورده اگرچه اسناد آن ذکر نکرده است که گفت ابن عباس رضی الله عنه کشف کرده شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را از
سریر نجاشی و دید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را و بگذارد نماز بر وی و ابن عباس را سماع از حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم نیست چنین گویند و شیخ ابن الهمام گفته که حضور سریر نجاشی نزد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اگرچه
احتمال است ولیکن در آنچه روایت کرده است ابن حبان در صحیح خود از عمران بن حصین ایمائی بدان هست که گفت
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برادر شما نجاشی وفات یافت پس برخیزید و نماز کنید بر وی پس برخاست
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صف بستند صحابه رضی الله عنهم خلف وی و نمی‌دانستند ایشان که جنازه در پیش حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم است و این لفظ اشارت میکند که واقع خلاف ظن ایشان بود و بعض میگویند که این خصوص به نجاشی
است و از برای آن کرد که تا مردم بدانند که وی مسلمان مرده است چه در اسلام وی نزد مردم خفاء بود لهذا
چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز گزارد بعض صحابه گفتند که نماز کرد بر علجی از حبشه پس نازل شد این آیت
قرآن. ان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله و ما انزل الیکم الآیة. و از همین جهت در مسجد نگذارد و به مصلی برآمد چنانچه
در روایات آمده است یا آنرا از برای استمالت قلوب ملوک زمان کرد که در اکناف عالم در حیات آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورده و بشرف صحبت مشرف نشده‌اند نقض کرده‌اند دعوی خصوصیت آنرا به نجاشی
بقصهٔ موته که معلوم شد بقصهٔ زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه که در غزوهٔ موته شهید گشتند
و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از شهادت ایشان خبر داد و در مدینه نماز بر ایشان گزارد چنانکه در مغازی واقدی
آمده و بوسطهٔ از عطا بروایت ابن ابی شیبه نیز آمده و شیخ ابن الهمام طرق این احادیث را تضعیف کرده و نیز
گفته ادعای خصوصیت را بر تقدیری است که رفع سریر نجاشی نکرده باشد و مرئی نشده باشد و آنچه ذکر کرده شد بخلاف
اینست انتهی و میتوان گفت که بعد از صحت این قصه‌ها دعای خصوصیت را بدین جامع و بس بدلیل آنکه روایت کرده نشد
در غیر اینها اصلا با وجود آنکه در غیر این مواضع در غزوات و اسفار چندین کس از صحابه وفات یافتند و بر ایشان نماز
غائبانه نکرد و سیما قرای بیر معونه که عزیزترین صحابه بودند نزد وی کما ذکره او در مواهب لدنیه میگوید که نماز بر غائب نزد
حنفیه و مالکیه مخصوص بحضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم است از جهت احتیاج بر حاضر او و حاضر و غائب بجانب غیر وی
صلی الله علیه و آله وسلم و عادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که وقت طلوع آفتاب و وقت غروب وقت
استوا میت را دفن نکنند و در احادیث نهی از صلوة جنازه درین سه وقت واقع شده و در موطا از محمد بن حرمله آورده که زینب
بنت ابی سلمه وفات یافت و ابن طارق امیر مدینه بود و از جانب عبدالملک بن مروان بیرون آورده شد جنازه بعد از صبح و نهاده شد
در بقیع و ابن طارق نماز در تاریکی میگذارد پس گفت عبدالله بن عمر رضی الله عنه که بگذارید نماز را بر جنازه و الا آن را باشید تا
آفتاب بلند شود و بخاری در ترجمهٔ باب آورده که بود ابن عمر رضی الله عنه که میگذارد نماز جنازه نزد طلوع آفتاب و نه نزد غروب
وی و مذهب امام ابوحنیفه و امام احمد نیز کراهیت نماز جنازه است درین سه وقت و در حدیث جماعه واقع شد و غیر بخاری
که عقبه بن عامر رضی الله عنه گفت که سه ساعت است که نهی کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که نماز بگذاریم در آنها یا در قبر کنیم

ند آنها مرده ہائے خود را یکے نزد طلوع شمس تا بلند شدن و نزد استوا تا میل کردن و نزدیک شدن غروب تا غروب کند
ترمذی میگوید عمل برنیست نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و غیرہم کہ مکروہ میداشتند نماز را بر جنازہ
درین ساعات و نیز گفتہ کہ ابن المبارک در معنی این حدیث می گفت کہ مراد بقبر کردن موتی اینجا نماز گذاردن ست بر ایشان
انتہی و در ہدایہ نیز میگوید کہ مراد بقبر کردن نماز گذاردن ست زیرا کہ دفن درین سہ وقت مکروہ نیست واللہ اعلم پس
مراد بنماز گذاردن کہ درین حدیث با قبر موتے مذکور شدہ است نماز متعارف بود غیر نماز جنازہ و اگر مراد بقبر کردن
دفن کردن بود چنانچہ ظاہر لفظ حدیث ست و ظاہر عبارت مصنف نیز ناظر بدانست مراد بصلوۃ آیین صلوۃ جنازہ بود
پس معلوم شد کہ نماز بر موتے و دفن ایشان ہر دو مکروہ است درین سہ وقت ولیکن اگر مذہبے از مذاہب معین
جانب یافتہ شود در جامع الاصول این حدیث را موافق آنچہ در کتب اصول ست در اوقات صلوات خمسہ آوردہ
و در صلوۃ جنازہ و دفن موتے نیاوردہ و آنچہ درینجا آوردہ آیین حدیث موطا ست در کراہت صلوۃ چنانچہ نقل کردیم
فتدبر واللہ اعلم وگور را بلند نکردے و بران بنیاد آجر و سنگ و خشت و غیر آن کردے و گچ و گل و غیر آن سخت نکردی
و بالائے گور عمارت و قبہ نساختی و این مجموع بدعت ست و مکروہ و مخالف طریق نبوی ست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
و ترمذے و ابوداؤد و نسائی از جابر آوردہ اند کہ گفت نہی کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ گچ کردہ شود قبور
و نوشتہ شود بر وے و بنا کردہ شود بالائے آن یا گل کردہ شود بران و یا زیادہ کردہ شود بر وے و نہی کرد از پی سپر
کردن قبور و نشستن بران نہی ازین اشیا درین کتب آمدہ بعضے در بعضے و ترمذی گفتہ کہ این حدیث حسن صحیح ست
و بتحقیق روایت کردہ شدہ است بوجوہ متعددہ و گفتہ کہ بعضے از اہل علم کہ حسن البصری از ایشان ست در گل کردن
قبور رخصت نمودہ و شافعی نیز ہمبرین ست انتہی و نیز مسلم و ابو داؤد و ترمذی از ابو الہیاج اسدی آوردہ اند کہ گفت
مرا علی رض الا بعثتم ترا بر چیزے کہ فرستاد مرا بدان چیز رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت برو و مگذار ہیچ تمثال را مگر
آنکہ محو کنے نقش و صورت او را و مگذار ہیچ قبر بلند را مگر آنکہ پست کنی آنرا چنانچہ مصنف آوردہ کہ و بعث رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم علی بن ابی طالب رض ان لا یدع تمثالا الا طمسہ ولا قبرا مشرفا الا سواہ و در حدیث مسلم و ابو داؤد و
نسائی از ثمامہ ہمدانی آمدہ کہ گفت بودیم با فضالہ رض بزمین روم پس یکے از صاحبان او وفات یافت پس امر کرد فضالہ
کہ قبر کردہ شود برابر زمین و گفت شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ امر میکرد بتسویت آن ترمذے گوید
کہ درین باب حدیثے از جابر نیز آمدہ و حدیث علی رض حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضے از اہل علم کہ مکروہ
میدارند بلند کردن قبر را از زمین و شافعی گفتہ است کہ مکروہ میدارم بلند کردن قبر را اگر ہمین قدر کہ معلوم شود
کہ این جا قبر ست تا پامال کردہ نشود و آنرا نشستہ نشود بر وے انتہی و قبر حضرت رسالت صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم و صاحبیہ نیز بزمین برابر ست و مسنم و مروی ست از قاسم بن محمد بن ابوبکر گفت در آمدم بر عائشہ و گفتم اے
مادر بنما مرا قبر رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و صاحبیہ پس بنمود سہ قبر نہ بلند و نہ پست کہ سنگریزہ ہای سرخ از عرصہ
بر وے چیدہ بودند و نیز آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آب پاشید بر قبر پسر خود ابراہیم و چید بر وے
سنگریزہا را و باکے نیست آب پاشیدن بر قبر برای حفظ خاک تا منہدم نگردد و در حدیث صحیح آمدہ است کہ
چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و وے اول مہاجرین بود کہ بعد از ہجرت بمدینہ فوت کرد آن حضرت صلے اللہ

علیه وآله وسلم سنگ گران برداشت وچون آن سنگ بس گران بود آستینها بالید و بنزد رحله کرد و برداشته بر سر قبر وے
نهاد و فرمود علامتے ست که قبر برادر خود را میکنم تا دفن کنم نزد وے هر کس را که بمیرد از اهل خیال من رواه ابو داؤد
واین در وسط بقیع ست وابراهیم را نیز همانجا دفن کرد و بعد از وے زینب را و قبرهاے امهات المومنین نیز همانجاست
ونهی فرمود که برسر قبرها مساجد بنا کنند و بر گورها چراغ افروزند و بر فاعل آن لعنت کرد ونهی فرمود از نماز
گذاردن در گورستان ونه برابر گور ونهی فرمود از فرو داشتن گور بحدے که پامال کنند یا بران تکیه کنند یا بالای
آن نشینند و درین باب تشدیدے واقع شده در حدیث مسلم و ترمذی وغیرهما آمده که منشینید بر قبور و نه گذارید نماز
بسوے آن وابو داؤد ونسائی آورده که گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم هر آئینه اگر بنشیند یکے از شما بر اخگر
وابسوزد جامهاے وے و برسد تا پوست وی بهتر ست از آنکه بنشیند بر قبر و نیز آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مردے را دید در میان گورستان بنعلین میرفت فرمود بکش نعلین خود را و از بعض اصحاب توسد و اضطجاع و جلوس
بر قبر نقل کرده اند والله اعلم و آنرا ابن حبان آورده اند که گفت لعنت کناد خدای تعالے زنانے را که زیارت قبور
کنند و آن کسانی را که بر قبور مساجد گیرند و چراغ افروزند و گفته اند که نهی از چراغ افروختن بر قبور از جهت تضییع مال است
زیرا که نفع نیست مر وے هیچ احدے را واز جهت احتراز از تعظیم قبور چنانچه نهی از مساجد گرفتن ازین جهت ست
و در صحیح آمده که لعنت کند خدای تعالے یهود را که گرفتند قبور انبیاے خود را مساجد و نماز گذاردن در مواجهه قبر مکروه است
و بعض در مقبره نیز مکروه دارند تنبیه آنچه مصنف ذکر کرده حق ست و احادیث صحیحه درین باب وارد و اصل سلف در
زمان نبوت و خلفاے راشدین و صحابه همین بود ولیکن بعد از ان این تکلفات در مقابر پیدا شد و مفاخرت
و مباهات بدان راه یافت و در آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر و ترویج مشاهد و مقابر مشائخ
و عظما دیده چیزها افزودند تا از انجا هیبت و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا آید خصوصاً در دیار هندوستان
که اعداے دین از هنود و کفار بسیار اند و ترویج و اعلاے شان این مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان ست
و بسا اعمال و افعال و اوضاع که در زمان سلف از مکروهات بوده در آخر زمان از مستحسنات گشته واگر جهال عوام
چیزے کنند یقین که ارواح بزرگان ازان راضی نخواهد بود و ساحت کمال و دیانت ایشان منزه است ازان
و دفن در جوار قبور صلحا و حضور و شهود در ساحت عزت ایشان موجب برکت و نورانیت و صفا است و زیارت
مقامات متبرکه و دعا در انجا متوارث ست امام شافعی گفته اند که قبر امام موسی کاظم سلام الله علیه وعلی آبائه الکرام تریاق
مجرب ست برای اجابت دعا و در زیارت قبور احترام اهل آن را در استقبال و جلوس و تادب همان حکم ست که در حالت
حیات بود کما قال الطیبی و در بعضے ازین امور مذکوره بعض وجوه در کتب فقه متاخرین توسعه و ترخیصے نیز میتوان یافت
والله اعلم وبالجمله اصل زیارت قبور از اعمال خیر و اوضاع دین ست چنانچه گفت که عادت نبوے صلی الله علیه
وآله وسلم آن بود که گذشتگان را زیارت میکرد از برای دعا و ترحم و استغفار و در صحیح آمده است که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم مامور شد که بزیارت اهل بقیع برآید تا ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف
شعبان بود و احادیث درین باب متعدده آمده و همچنین زیارت که برای این معنی بود بے آنکه بدعتے و منکرے دران
راه یابد مستحب ست همان که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ابتدا نهی کرده بود از زیارت قبور و بر آخر رخصت

کرد و فرمود بودم من که نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را که آن باعث بی‌رغبتی در دنیا و یاد دهنده است آخرت را و این مردان راست از زنان را بعض گویند که باقی ست بر نهی سابق و ایشان را بیرون آمدن بزیارت مقابر جایز نیست الا بزیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و در احادیث لعنت واقع شده بر زنانی که بزیارت قبور برآیند و بعضی برانند که این منع و لعنت در اول بود و بعد از رخصت زنان نیز داخل اند و منع ایشان از جهت قلت صبر و کثرت جزع و فزع ایشان ست و در حدیث مسلم آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزیارت مادر خود آمد و بگریست و دیگران را نیز بگریه درآورد و فرمود طلب آمرزش کردم مادر خود را اذن نداد و طلب زیارت کردم و ماذون شدم و فرمود که زیارت کنید قبور را که مذکر موت ست و گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی زنده گردانید مادر و پدر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را پس ایمان آوردند بوی پس از آن بمیرانید و بعض این حدیث را تصحیح نموده اند و گفته که قصه زیارت و منع از استغفار پیش ازین بود و درین باب متاخرین علما منع کرده اند از اطلاق کفر بر والدین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلکه بر جمیع آبای وی صلی الله علیه و آله و سلم تا آدم علیه السلام و در مشکوة از بیهقی مرسلا آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که زیارت والدین خود کند یا یکی از ایشان در هر روز جمعه آمرزیده شود مر او را و نوشته شود او را بار و استغفار و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون گورستان را ببینید بگوئید السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین و انا ان شاء الله بکم لاحقون نسأل الله لنا ولکم العافیة ترمذی از ابن عباس روایت می آرد که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقبوری که در مدینه بود پس روی مبارک بجانب آنها آورد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا و نحن بالاثر و مسلم از عائشه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر شب نصف شعبان به بقیع بیرون آمد و گفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین و اتاکم ما توعدون غدا مؤجلون و انا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین و یرحم الله المستقدمین منا و المستاخرین و انا ان شاء الله بکم للاحقون و در خواندن آیة الکرسی و سورهٔ اخلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و یسین و تبارک نیز اخبار و آثار آمده است و در وقت زیارت از آن نوع دعا که در نماز میت گزارده میشود و پیش ازین یاد کرده ایم خواندنی چه حکم جنازه و قبر در دعا و طلب مغفرت یکی ست و عادت نبود که اهل میت را تعزیت کردی و ایشان را بصبر فرمودی و عادت نبود که برای میت در غیر وقت نماز جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این مجموع بدعت و مکروه ست نعم تعزیت اهل میت و تسلیه و صبر فرمودن سنت و مستحب ست اما این اجتماع مخصوص روز سوم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف اموال بی وصیت از حق یتامی بدعت ست و حرام و مدت تعزیت میت تا سه روز ست و بعد از وی مکروه و بعضی تا هفت روز نیز تجویز کرده اند و بعض گفته اند که تعزیت میت حاضر سه روز ست و تعزیت غائب یک روز و تعزیت جز یکبار نباید کرد و هر که یکبار کرد دیگر نکند کذا روی عن ابی حنیفه نشستن بر در یا بر راه برای عزا کرده است اشد کراهت از جهت بودن آن عمل جاهلیت و در نشستن بخانه یا مسجد رخصت ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقتل جعفر و زید ابن رواحه در مسجد محزون نشست و مردم می آمدند اما این کیفیت که الان متعارف ست در ایام متعدده کنند نبود و در قرآن خواندن بر سر قبر اختلافی هست گر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچه قبر را گرد کرده نشینند و بر سر وی بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در نشاندن قاریان که بخوانند نزد قبر و مختار عدم کراهت ست انتهی و عادت نبود که اهل میت برای کسان که بتعزیت بیایند طعام کنند و در بعض کتب فقه مذکور ست که اگر

از تکلف مال برای جماعه که نشستکه از راه دور بیایند و مکث طویل کنند جائز ست بلکه دیگران را از اقرباء میت و همسایهای
او بطعام برده برای اهل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت کافی ست و فرصت طعام پختن و استعداد و تهیهٔ آن
دشوار ست و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نزد وفات جعفر بن ابی طالب بمردم خانهٔ خود فرمود بسازید برای آل جعفر طعامی را
زیرا که پیش آمده است ایشان را چیزی که شاغل ایشان ست از آن و بعض گفته اند که در روز اول کرده نیست از جهت
شغل ایشان بتجهیز میت و در روز ثانی با گرد دیگران جمع اند کرده است زیرا که اعانت ست مر ایشان را بر اثم و عدوان و جهلان
ست و خوردن این طعام غیر اهل میت را گفته اند تنها را که مشغول اند بتجهیز میت جائز ست این مسائل احکام در کتب فقه
بتفصیل توان یافت والله اعلم. فصل در بیان صلوة خوف. و صلوة خوف ثابت ست بکتاب و سنت اما کتاب بقول حق
سبحانه و تعالی و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة الآیة. و اما آیت سابقه و اذا ضربتم فی الارض فلیس
علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة. اکثر بر آنند که در قصر رباعی ست بدو رکعت و بعض در ابر صلوة خوف حمل کرده اند که مراد
نیز قصر ست بترک بعض افعال و کیفیات چنانچه در سفر قصر ست در عدد و کمیت و بعض عام ست و شامل هر دو مراد داشته اند و
امام ابو یوسف بروایتی و حسن بن زیاد از حنفیه و مزنی از شافعیه بر آنند که این نماز مخصوص بزمان نبوت ست بجهت
احراز فضیلت نماز خلف رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و ظاهر مفهوم آیت کریمه و اذا کنت فیهم همین ست و مختار نزد جمهور
ائمه جواز اوست بعد از زمان نبوت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم
اجمعین آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دلیل آنست و هر چه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کرده ما دام که تخصیص
آن بحضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم بنص ثابت نشود امت را اتباع آن لازم ست و عموم منطوق صلوا کما رأیتمونی
حجت ست بر آن و قید اذا کنت فیهم اتفاقی ست یا مراد گفت انت او من یقوم مقامک ست چنانچه در کریمه
خذ من اموالهم صدقة نیز ثابت ست تقدیر دیگر بدانکه گزاردن نماز خوف بوجوه متعدده صحیح و ثابت شده و هر یکی از ائمه
وجهی از آن وجوه اختیار کرده اما امام ابو حنیفه مختار نزد وی آنست که در کتب سته باجمعها از ابن عمر مروی شده است
که گفت غزا کردیم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بجانب نجد پس مواجه شدیم و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان
پس ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تا نماز بگزارد و ما است که برای ما پس ایستاد طائفه با آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و روی آورد طائفه دیگر بر دشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با آن طائفه که باوی
بودند و سجده کرد دو سجده پس برگشتند این طائفه بجای آن طائفه دیگر که نگزارده اند و بایستادند در مقابل دشمن پس آمدند
آن طائفه که نگزارده اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با ایشان رکعت دیگر را و سلام داد پس بایستاد هر یکی ازین دو طائفه
گزاردند برای خود رکعتی را یعنی آن رکعت را که با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نگزارده بود و این ترجمه لفظ بخاری ست
و از روایات کتب سته نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که این طریق اوفق ست بنص قرآن نقد بر و در روایت
ابن عمر تصریح با آنکه امام نماز بود واقع نه شده ولیکن در سفر بود و گزاردن دو رکعت ازین جهت باشد لیکن مذهب حنفی
عام ست که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جائز ست و گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک
یک رکعت گزارد و در غیر ثنائی اگر رباعی ست با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اول دو رکعت و بدوم یک رکعت و مذهب
امام احمد و شافعی نیز همچنین ست از جهت عموم قول وی سبحانه و اذا کنت فیهم که اقالوا قوانه که اثبات آن در حضر بقیاس باشد

واللہ اعلم و نزد امام مالک مخصوص بسفر ست و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث بتعدد طرق و روایات صحیحه مذکور ست و چون
غرض ما تفصیل آن چندان متعلق نبود چه وجود نماز خوف درین آخر زمان بغایت نادر خواهد بود و برانچه مصنف ذکر کرد اقتصار
نمادیم و گذاردن نماز خوف باین وجوه بر تقدیرے ست که مجال اقامت باین نهج صورت بندد و اگر خوف زیاده بود و مجال
تنگ گردد بگذارند بهر وجه که توانند پیاده و سوار برکوع و سجود یا بایما و اشارت و در بعض طرق حدیث ابن عمر که مذکور شد تصریح
باین معنے واقع شده و چون در حالت قتال وقت نماز شدی اشارت میکند که مشروعیت نماز خوف بر تقدیری ست
که صفها راست کرده و مشغول قتال شده باشند چنانچه سیاق احادیث صحیح ست بدان نه مجرد خوف احتمال وجود قتال
مگر آنکه بظن غالب حضور عدو و بغتة در ریختن وے بر لشکر اسلام معاذ الله مترقب و متوقع بود و دشمن برابر قبله بود وے پیغمبر صلے
الله علیه و آله وسلم پیش شدے و صحابه در عقب آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم دو صف کشیدندی پیش و پس
و در نماز شروع کردندے و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه همه باتفاق تکبیرهٔ احرام برآوردندے و بعد از
قیام جملگی در رکوع شدندے و جملگی سر از رکوع برداشتندی اما چون بعد ازین آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سجود
شدندے برابر وے صف اول در سجود شدے و صف باز پسین برابر دشمن بایستادے یعنی همچنانکه سر از رکوع برداشته بودند
همچنان ایستاده ماندے و برابر حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسجود نرفتے تا چون پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم با صف اول
از رکعت اولی فارغ شدے و هر دو سجده کردے و در رکعت دوم برخاستے آنگاه صف باز پسین همانجا که ایستاده بودند در سجود
شدندے و هر دو سجده کردندے و برخاستندے و بجای اهل صف اول آمدندے و اهل صف اول بجای اهل صف باز پسین رفتندی پس
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رکعت دوم میگذاردی و صحابه هر دو صف جملگی در رکوع رفتندے و جملگی سر از رکوع برداشتندے چنانچه
در رکعت اولے بود و چون بسجود شدندی صف پیشین که در رکعت اولی باز پسین بود و درین رکعت پیش آمدے با وی بسجود رفتی و صف پسین که
در رکعت اولی پیشین بود درین رکعت پسین شدی چنانچه سر از رکوع برداشته بود همچنان در مقابل عدو ایستاده ماندی و این تقدیم
و تاخیر و تغییر مکان در اصطفاف برای آن فرمودے تا فضیلت صف اول همه را عطا کند و حاصل شدی اهل صف دوم که اهل
صف باز پسین اند دو سجده رکعت دوم را با پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم دریافتندے چنانکه اهل صف اول دو سجده رکعت
اول با وے دریافتند پس در فضیلت صف اول و فضیلت سجود برابر حضرت صلی الله علیه و آله وسلم همه مساوی باشند
و این نهایت عدل ست از ان حضرت صلے الله علیه و آله وسلم و غایت محبت و حرص بر دریافت شرف متابعت و موافقت
وے از صحابه و چون آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم بعد از فراغ از دو سجده با این صف در تشهد نشستی صف
دیگر که در رکعت اولے مقدم بودند سجده کردندے و در تشهد بوے ملحق شدندے و بجمیع صفین باتفاق با حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم سلام باز دادندے و درین صورت هم مقابلت عدو و احتراس بودی و هم در تمام نماز
برابر حضرت صلے الله علیه و آله وسلم بودندے مگر دو سجده در یک رکعت که تنها کردندے و این حدیث مسلم ست که از
جابر روایت آورده و در نماز عصر بود و جابر میگوید که غزا کردیم همراه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قومے را از جهینه پس قتال
کردند با ما قتال بس سخت چون بگذاردیم ما نماز ظهر را مشرکان با یکدیگر گفتند که اگر هم در نماز یکبارگی بر ایشان می تاختیم
پاره پاره میکردیم ایشان را و گفتند که نماز دیگر خواهد آمد که محبوب تر ست نزد ایشان از اولاد و در روایتی
از ابنا و اموال در وقت آن نماز حمله بر ایشان باید زد جبرئیل این خبر را بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسانید و حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با صحابہ گفت پس بگذارد ند نماز خوف را باین وجہ کہ مذکور شدہ و بود دشمن درمیان ما و قبلہ و گفت
بیا بنود آخر حدیث چنانچہ میگذارند امراے شما و در حدیث ابی داؤد و نسائی از ابو عیاش زرقی نیز آمدہ گفت بودیم با رسول خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعسفان و بود سر گروہ مشرکان خالد بن الولید پس گذاردیم نماز پیشین را گفتند مشرکان بہ تحقیق یافتہ
بودیم غفلتے از مسلمانان کاشکے حملہ میکردیم بر ایشان در حالیکہ در نماز بودند پس نازل شد آیت قصر و چون حاضر شد
عصر ایستاد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مستقبل قبلہ و مشرکان در پیش او بودند و صف بستند خلف رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم و صفے دیگر خلف این صف دیگر تمام این کیفیت کہ مصنف ذکر کرد آوردہ و ہمین وجہ بخاری و نسائی از
ابن عباس نیز آوردہ اند و این بر تقدیرے بود کہ دشمن برابر قبلہ بودے اما اگر دشمن برابر قبلہ نبودے صحابہ را
دو گروہ کردے یک گروہ برابر دشمن و در مواجہ و با زاے وے بایستادی و یک گروہ یک رکعت نماز را با پیغمبر صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم بگذاردندے پس بجاے آن گروہ شدندے کہ برابر دشمن ست و آن گروہ بیامدندے و رکعت
دوم را با پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دریافتندے و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام باز دادے و ہر گروہ یک
رکعت را قضا کردندے بعد از سلام پیغمبر علیہ السلام این بیان حدیث ابن عمر ست کہ در کتب ستہ باختلاف الفاظ مرویست
و مختار حنفیہ است چنانچہ گذشت و در متن حدیث ذکر آنکہ این بر تقدیر یست کہ دشمن برابر قبلہ نبودے نیست
چنانچہ در وجہ اول ذکر بودن وے برابر قبلہ صحیح ست مگر آنکہ گفتہ شود کہ لفظ با زاے عدو یا در مواجہہ وے کہ
درین حدیث واقع ست دلالت دارد برانچہ در صورتے کہ دشمن در جانب قبلہ است ہمہ مواجہہ و مقابل عدو ایستادہ اند
کما لا یخفی و در بعض اوقات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت را با یک گروہ میگذارد و یک گروہ را مقابل عدو
برابر ما قبلہ ایستادہ میکرد و ما موران سلام میدادند و از نماز بیرون می آمدند و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در
تشہد توقف میکرد و سلام نمیداد تا گروہ دوم کہ مقابل عدو ایستادہ بودندے آمدندے و با ایشان دو رکعت دیگر
میگذارد و این گروہ اخیر و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باتفاق سلام میدادند چنانچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
چہار رکعت گذاردہ بودے و ایشان دو رکعت این وجہ در جامع الاصول از حدیث بخاری از جابر آوردہ کہ بودیم
با رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بذات رقاع و افتادیم روزے در جنگلے پر درخت پس افتاد ہر کدام از ما
زیر درختے و بود در میان درختے کہ سایہ خوب داشت پس بگذاشتیم ما آن درخت را برای آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در زیر آن درخت بخواب رفت و شمشیر خود را بشاخ آن درخت
بیاویخت ناگاہ یکے از مشرکان آمد و شمشیر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را از شاخ برآورد و برکشید آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیدار گشت و شمشیر را از دست وی بگرفت و او را براند و ہیچ نگفت چون وقت نماز درآمد
بگذارد با طائفہ دو رکعت پس ترفتند این طائفہ و بگذارد با طائفہ دیگر دو رکعت دیگر پس حاصل شد آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم را چہار رکعت و مر قوم را دو رکعت و در روایتے از نسائی نیز از جابر آوردہ باین لفظ گذارد رسول خدا صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم با صحاب خود صلوٰۃ الخوف پس بگذارد با وے طائفہ و طائفہ دیگر روے ایشان جانب دشمن بود پس
بگذارد با آن طائفہ دو رکعت پس ترفتند و بایستادند بجاے آن طائفہ دیگر و آمدند آن طائفہ دیگر پس بگذارد با ایشان دو رکعت
پس سلام داد و گاہ با ہر طائفہ دو رکعت مستقل گذاردے و سلام باز دادے معنی استقلال ہمین ست کہ

با هر طائفه سلام جدا باز داده چنانچه هم در روایتی از نسائی از جابر آمده که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با طائفه از اصحاب خود دو رکعت و سلام داد و پس گذارد با طائفه دیگر دو رکعت و سلام داد و درین صورت نیز آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار رکعت گذارده بودی و ایشان دو رکعت و گاه با هر طائفه یک رکعت گذاردی و این طائفه بعد از یک رکعت از نماز بیرون می شدندی و آن طائفه دیگر بیامدندی و یک رکعت بگذاردندی و با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از نماز بیرون شدندی چنانکه هر گروهی یک رکعت گذارده بودی و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت این روایات را ابوداؤد و نسائی از حذیفه آورده و تصریح کرده که هیچ گروهی قضا نکردندی رکعتی دیگر را ابوداؤد گفته که بعضی روایت کرده اند که قضا کردند کما فی جامع الاصول و در بعضی دیگر که در جامع الاصول از بخاری و مسلم از سهیل بن ابی حثمه آورده که طائفه صف بستند با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و طائفه ایستادند در مواجه دشمن پس گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با طائفه که با او بودند یک رکعت و ایستاده ماندند و تمام کردند ایشان رکعت دیگر را برای خود پس برگشتند و ایستادند در مواجه دشمن باز طائفه دیگر آمدند پس گذارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با ایشان رکعتی را که باقی مانده بود از نماز وی و نشسته ماند تا آنکه تمام کردند رکعتی را برای خود تنها پس تر سلام داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با ایشان درین صورت هر گروهی را یک رکعت شد با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و یک رکعت تنها اما هم در وقت صلوة حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه قضای رکعت باقیه بعد از تمامی نماز حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ظاهر کلام مصنف درین سه وجه اخیر که ذکر کرده آنست که عام تر بود از آنکه دشمن برابر قبله بودی یا نه و در الفاظ احادیث نیز مطلق آمده و تقیید بهیچ یکی ازین دو صورت نه دیگر آنکه کلام مصنف در جمیع این وجوه که ذکر کرد ظاهر در آنست که مختار نزد وی تخصیص نماز خوف ست بحالت سفر چنانکه مذهب امام مالک ست پس گذاردن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار رکعت را یا بجهت جواز آنست چه قصر رخصت ست چنانچه مختار بعض ائمه است و اگرچه صحیح آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز در سفر چهار رکعت نگذارده و لیکن این از خصائص صلوة حالت خوف باشد تا هر طائفه نماز را عقب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تمام بگذارند یا بجهت جواز تکرار ادای نماز چنانچه شافعی بآن قائل ست و لهذا در بعض عبارات شافعیه واقع ست که میباشد قوم را دو و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را چهار و در مغرب شش و احتمال دارد که درین صورت این نماز در حضر بوده باشد و برین تقدیر اقتصار قوم بر دو رکعت از خصائص حالت ضرورت خوف بود چنانکه گذاردن یک رکعت از قوم در وجه اخیر و لیکن در حدیث جابر آمده که آن در غزوه ذات الرقاع بود والله اعلم و حق آنست که صلوة خوف از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حالت سفر بود چنانچه از احادیث ظاهر میشود ودمنتی میگوید که صلوة خوف از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در چهار موضع بود ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و تجویز آن در حضر از فقها بطریق قیاس ست والله اعلم و مصنف میگوید و این وجوه همه رواست از جهت ورود آنها در احادیث صحیحه و ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بهمان و مذهب امام احمد همین ست چنانچه قاعده اوست در اتباع ما ورد اگرچه بعضی از اهل وی ترجیح وجه اخیر که ما ذکر کردیم از حدیث بخاری و مسلم از سهیل بن ابی حثمه کرده اند و مختار امام مالک نیز همین وجه است و لیکن میگوید که امام در رکعت دیگر که با طائفه ثانیه میگذارد تشهد میخواند و سلام میدهد و این طائفه قضا می کنند

رکعت دیگر باد و مختار احمد امام تشهد خواند و توقف میکند تا این طائفه رکعت دیگر را برای خود تمام سے کند پس سلام میدهد بایشان و در حدیث نیز همچنین ست و نزد امام شافعی اگر دشمن در جهت قبله است همچنین ست که مصنف ذکر کرد لیکن ایشان میگویند که برابر ست که اول صف اول بسجده رود با امام و صف ثانی ایستاده باشد یا علی العکس و اگر در جهت قبله نبود بگذارد امام با هر دو فرقه مکرر دو بار فرض نزد شافعی جائز است و مضر ضرورت خوف نیز اگر چه اینجا از فرض واقع میشود همان ادے ست ولیکن در هر دو بار نیت فرض میکند پس در رکعت ثانیه واقع میشود مرقوم را از فرض و آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم از سنت و اقتداء مفترض بمتنفل نیز نزد ایشان در صورت تکرار جائز ست و چون محل اختلاف علماست گفته اند که اولی آنست که بگذارد با هر فرقه یک رکعت کذا فی الکافی و در شرح مصنف میگوید که بعضے از علماے حدیث این نماز را بر پانزده وجه روایت کرده اند و اکثر آن در جامع الاصول مذکور ست و ما ارجح وجوه این بود که بیان کردیم و بالله التوفیق این وجوه و بعض وجوه دیگر در صحاح مذکور اند و بصحت رسیده اند باب مگر بصحت نپیوسته اند و مصنف در جامعه کرده است اتباع و تقلید آنها میکنند به ثبوت رسیده باشد والله اعلم تمام شد ابواب صلوٰة بحمد الله و توفیقه و عجب از مصنف که بیان صلوٰة کسوف نکرد و عمل نبوے را درین باب تصحیح نه نموده چنانچه عادت اوست درین کتاب با آنکه آن بابی مقرر ست از ابواب صلوٰة و در وی اختلاف ست میان ائمه فقها که یک رکوع بود یا دو و همچنین صلوٰة خسوف باب مگر از ان نسیان شده یا از نسخهٔ اصل افتاده و دیگر نسخها بر ان متفرع شده والله اعلم فصل در زکوٰة و صدقات زکوٰة در لغت نما و افزونی و طهارت و پاکی ست زکا الزرع اذا نما قال الله تعالٰی و تزکیهم ای تطهرهم و در شرع اداے حق واجب در نصاب حولی که زیاده بر قدر حاجت بود و گاهی اطلاق بر نفس مال واجب نیز کنند که موجب نمای مال و طیب و طهارت وے و نمای اجر صاحب مال و طهارت وی از ذنوب ست و نیز مشتمل است بر تزکیهٔ صاحب میکنند و شهادت میدهد بصحت ایمان وی و وجه تسمیه بصدقه از جهت آنست که وی دلیل ست بر صدق صاحب وی در دعوے صحت ایمان ظاهراً و باطناً و بدانکه در وجوب زکوٰة اختلاف ست که پیش از هجرت ست یا بعد از وی و ابن خزیمه در صحیح خود دعوے کرده که پیش از هجرت ست و احتجاج کرده بحدیثے که از ام سلمه در قصهٔ هجرت حبشه آورده که جعفر بن ابی طالب گفت مر نجاشی را که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم امر میکند ما را بالصلوٰة و الزکوٰة و الصیام و هجرت حبشه پیشتر از هجرت ست و صحیح آنست که وجوب زکوٰة بعد از هجرت ست در سنه ثانیه و باین قول جزم کرده ابن اثیر ولیکن بعض گفته اند که پیش از فرضیت رمضان ست و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود بدلیل حدیثی که نزد احمد و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و حاکم ثابت و صحیح ست از حدیث قیس بن سعد بن عباده که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بصدقهٔ فطر پیش از نزول زکوٰة پس چون نازل شد فریضهٔ زکوٰة پس نه امر کرد ما را بصدقهٔ فطر و نه نهی کرد از ان و ما میکنیم آن را و این دلالت دارد بر تاخر او از رمضان عادت حضرت نبوے صلی الله علیه و آله وسلم در زکوٰة و صدقات و حکمها که بعشر و امثال آن مراعات فقرا بود چنانچه وصیت کرده و ترغیب نموده در رسانیدن آن بایشان بدیانت و امانت و رغبت بے منت و شفقت و من واذے و ایجاب اثنی و رائل که منفعت اشیا در وی بیشتر از ذکور بود و نیز ازین باب ست رعایت آن با مراعات اصحاب اموال تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد نکنند و از اموال جیاد انتخاب ننمایند و زیاده بر قدر فرض از ایشان اخذ نکنند و شرط نصاب و حولان حول و امور دیگر که ناظر در لیسر و رفق ست

داخل آنست وبالجمله مصلحت هر دو جانب بنصف الثانیه نگاه داشتی چنانچه عادت شریف وی بود در رعایت نهایت
عدالت وتوسط در ادای حقوق واحکام ووجوه واحکامی که بعد ازین مذکور گردد به تفصیل برهان آنچه گفتیم ست از رعایت
حکمت وعدالت اوست صلی الله علیه وآله وسلم که زکوة را در چهار صنف مال که دوران ووجود آن میان خلق بیشتر
واحتیاج کسان بآن فراوان ترست واجب کرد تا ادای آن بآسانی میسر بود وگرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت
گردد یک صنف زرع وثمار چنانکه حبوب وخرما وانگور ومانند آن نه مثل بقول وخضراوات که در اندک زمانی تباه گردد دوم صنف
بهیمة الانعام از شتر وگاو وگوسفند به شرط سوم وتنها علیحده که در فقه مذکورست سوم صنف زر وسیم که قوام معاش عالمیان
باعتبار تقویم اشیا بدانست چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل ظروف وفروش وسائر اقمشه وامتعه
ودر جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرمود در زروع وثمار هر گاه حصاد شود وکردن وکمال یا که وقت حاصل شدن
غله است فرمود واین نیز غایت عدل ست هم در رعایت اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال وحصول منفعت مال و
نمای آن باختلاف نرخ وقیمت که تبدیل وتغییر آن در سال متیقن ست ووقت حصول غله وثمار بحصاد وکمال آن واجب
گردانید وهم در رعایت جانب فقرا تا مبادا بتاخیر از سال واز وقت حصاد بادای زکوة بتاخیر واهمال ادا یابد وتعسر
گردد ونیز از رعایت عدالت ست که بحسب سعی وتعب صاحب مال در تحصیل مال وسهولت ومشقت وی در تحصیل آن در مقدار
واجب زکوة تفاوت بیان فرمود لاجرم پنج را یکی واجب کرد در مالی که بی مشقت وتکلف از غیب بدست آید
همچون گنجی که بیابد از کان یا دفینه وچون بی مشقت بدست آمده آمدن سال وگذشتن آن را چنانکه در اموال تجارت
اعتبار کرده دران اعتبار نکرد بلکه در حال که بیابد بروی واجب شود که اخراج خمس بضم خا بمعنی پنج یک کند وآنچه
از اموال در تحصیل آن مشقتی وکلفتی بقدری لازم ست نه زیاده مشقت وکلفت نیمه آن یعنی ده را یکی واجب کرد
چنانکه در زروع وثمار که بآب باران حاصل شود ونیمه آن یعنی بیست را یکی واجب کرد وآنچه بزیادت تکلفی محتاج بود
از دولابی که بآن از حوضها وجویها آب کشند یا از چاهی که بگاو وشتر در کشیده آب دهند یا خریدن آب یا
مانند آن سیراب گردانند ونیمه آن که چهل را یکی ست واجب کرد ودران چه محتاج ست بعمل وتعب دائم وارتکاب
مشقت اسفار وکوب بحار ودر رفتن بلاد واکناف عالم که نرخ آرد وترتیب وانتظام قیم واسعار وامثال آن ودیگر از
رعایت عدالت آنست که در هر نوعی از مال بحسب مصلحت حال وحکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود
ونصاب در لغت بمعنی اصل ومرجع آید ونصاب هر چیز آن بود که چون آن چیز بدان برسد تمام شود واثری خاص
وحکمی مخصوص بران مترتب گردد ونصاب زکوة قدری از مال بود که چون بدان برسد زکوة واجب گردد ودر شرع
شریف در هر صنفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در نقره دویست درم که مبلغ آن بحساب یار ما پنجاه ودو توله است
ودر زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت ونیم توله بود ودر غلات وثمار پنج وسق صد من شرعی ست که پنج شتروار از
شتران عربی باشد در حدیث وفقه در زروع وثمار خمسه اوسق گفته اند غالبا خمسه اوسق همین مقدار میرسد که مصنف
گفته است والله اعلم ونصاب در گوسفند چهل ودر گاو سی ودر شتر پنج که در کمتر ازین نصابها چیزی واجب نبود ودلیل
در باب تعیین مقدار نصاب وزکوة کتاب رسول الله است صلی الله علیه وآله وسلم وعمل خلفای راشدین بعد از وی
بآن کتاب واجماع است بران بعد از آن بدانکه اگر نصاب احتمال آن داشته باشد که زکوة از جنس آن بود ودادن آن هم حساب

اموال گران نباید و الا ان زیاده ضرری بایشان لاحق نگردد چنانکه از سی گاو گوساله یکساله و از چهل گوسفند گوسفندے
که از یک و از نقود چهل یک و از غلات دهم و نیم عشر زکوة هم از جنس نصاب واجب بود اما چون در جنس اموال نصاب احتمال
آن نداشت که مواسات فقرا در جنس وے بود بجهت آنکه دادن آن بر صاحب مال گران آید و ضرری بوی لاحق گردد
چنانکه در شتر چه یک شتر از پنج شتر دادن گرانی دارد و ازین جهت رعایت عدالت باقتضای آن کرد که یک گوسفند دهد
از پنج شتر تعیین فرمود تا بیست که در وی چهار گوسفند فرمود اما چون عدد شتران به بیست و پنج برسد احتمال آن باشد
که از جنس آن بدهد گران نباید لاجرم مخیر باشد میان پنج گوسفند و یک شتر خواه پنج گوسفند که پس از پنج شتر گوسفندی
افتد و خواه یک شتر یکساله تمام که در قیمت نزدیک به پنج گوسفند است و این تخییر در مذهب حنفیه نیست در مذهب
ایشان همان یک شتر است و در کتاب صدیق که انس رض روایت کرده که اصل است در باب صدقات چنانچه در صحیح بخاری آمده
نیز مذکور نیست و پنج شتر یک شتر است که آن را بنت مخاض گویند و این تخییر که مصنف ذکر کرده نیست و هر کرا بنمائی که اهل و مستحق
زکوة است اعطای او میسر است یا قسمی دیگر از آن اقسام که مصارف زکوة اند زکوة بدهد و اگر کسی زکوة طلبد از تنگی و حال وی در اهلیت
و استحقاق آن بالفعل معلوم نبودی نظر بظاهر حال اعتماد بر صدق قول وی نموده وی را زکوة بدادی با بعد از آنکه غنای وی و عدم
اهلیت وی معلوم شدی و یا خبر کردی که تو نگران را در زکوة حظ و نصیبی نیست فرمودی و قوی توانا را که بر اکتساب توانائی
داند مرة و با وجود آن اگر ظن غالب آن بود که فقیر و مستحق است اعاده زکوة واجب نبود و عادت آن بود که زکوة را در فقرا
و در همه اگر عمال بستندی هم در آن موضع بحکم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر فقرای آنجا صرف کردندی بجهت قرب و توقع
فقرا ابتدا حرمان از آن موجب آزار و انکسار خاطر ایشان نگردد و نیز در حدیث معاذ بن جبل رض که او را به یمن فرستاده بود آمده که از اغنیا
ایشان بگیر و بر فقرای ایشان رد کن اگر چیزی بعد از دادن اهل موضع فاضل شدی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
آوردندی و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر فقرای مدینه صرف کردی و در مذهب امام ابو حنیفه رض نیز نقل زکوة از شهر
بشهری مکروه است مگر آنکه نقل کند بقرابت خود یا فقرای موضع دیگر که محتاج تر و مستحق تر باشند برین تقدیر نقل زکوة بسوی
آنها جائز بلکه مستحب است و از عادات نبوی صلی الله علیه و آله وسلم نبود که از اسپ و بنده و شتر و دراز گوش و بقول و خربزه
و خیار و عسل و از آنکه کیل نمی آید و ذخیره کردن را نمی شاید زکوة بستاند مگر رطب و انگور که از آن زکوة می ستد و فرق
نکرد میان تر و خشک اما اسپ و برده در جامع الاصول از کتب سته از ابی هریرة رض آورده که فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم نیست بر مسلم صدقه در عبد وی و نه در فرس وے و همچنین آمده نیست در عبد صدقه مگر صدقه فطر و در
سنن ابو داود آمده نیست در اسپ و برده زکوة مگر آنکه در برده زکوة فطر است و در حدیث دیگر نیز آمده که حق تعالی
در گذشت از صدقه اسپ و برده روایت کرده ابن عدی و ابن عساکر از جابر رض و امام احمد در مسند خود از علی رض و طبرانی در
اوسط از ابن عباس رض آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تحقیق عفو کردم شما را از صدقه اسپ و برده
و مراد اسپ و برده ایست که برای غیر تجارت بود اما اگر برای تجارت بود منظور در وی مال است و واجب است
در وے زکوة نظر بقیمت وے و همچنین واجب است زکوة در هر مال که برای تجارت بود هر چه باشد و در حدیث
ابی داود آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که امر میکرد ما را که بر آریم صدقه را از هر چه مهیا ساختیم او را برای
بیع و نزد امام ابو حنیفه در اسپان اگر سائمه باشند در بیرون و در خانه علوفه نخورند اگر چه برای تجارت نباشند واجب است

دران زکوٰة ومخیر ست صاحب آن بر سر هر اسپ دیناری بدهد یا قیمت کند و در هر دویست درهم پنج درهم دهد بدلیل آنکه در حدیث دارقطنی وبیهقی از جابر آمده که فی الخیل السائمة فی کل فرس دینار و در هدایه این حدیث را چنین روایت کرده فی کل فرس سائمة دینار او عشرة دراهم و در شرح هدایه گفته که رواه جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر و هم در هدایه تاویل آن احادیث که در روی نفی وعفو زکوٰة از اسپان واقع شده آن کرده که مراد بآن اسپان غازیان ست که هر چند بیرون بچرند زکوٰة دران واجب نبود و همچنین منقول ست از زید بن ثابت در وقتی که مروان بن عبدالملک مشاورت کرد باصحابه در زکوٰة اسپ که چه میفرمائید پس روایت کرد ابو هریره که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم نیست بر مسلم در اسپ وی وبنده وی صدقه پس مروان از زید بن ثابت پرسید یا اباسعید تو چگوئی ابو هریره گفت عجب از مروان که من حدیث از پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم روایت میکنم باز میگوید تو چه گوئی یا اباسعید پس زید بن ثابت گفت صدق رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم مراد بدان فرس غازیست و نبود در زمان نبوت فرسے مگر برای غزا کذا فی الهدایه و شرحه و هم در هدایه میگوید که تخییر میان دینار و تقویم ماثور ست از عمر و مرویست که ابوعبیدة بن الجراح امیر شام بود واهل شام بر وی عرض کردند که اسپان ما بسیار شده اند در زکوٰة آنها بر ما واجب چیست ابوعبیده ابا آورد از جواب ایشان باز سوال کردند پس نوشت به امیر المومنین عمر پس در جواب وی نوشت که مخیر گردان ارباب آنها را اگر خواهند ادا کنند از هر اسپ دیناری واگر خواهند قیمت کنند وبدهند در هر دویست درهم پنج درهم وجابر همان یک شق را روایت کرد که اخذ دینار ست کذا فی شرح الآثار اما در جامع الاصول از موطا آورده که اهل شام گفتند برای عبیدة بن الجراح که بگیر از اسپان وبردهای ما صدقه پس وی ابا آورد وازان پستر نوشت بعمر بن الخطاب وے نیز ابا آورد پس ایشان باز با ابی عبیده درین باب گفتند وی باز نوشت بعمر پس نوشت وے که اگر ایشان دوست میدارند صدقه را از اسپان بگیر از ایشان ورد کن هم بر ایشان وپرورش کن بردهای ایشان را امام مالک میگوید یعنی رد کن بر ایشان یعنی بده بفقرای ایشان که مصارف صدقات اند وسیوطی در جمع الجوامع از عمر آورده که گفت با اهل مدینه خیبر وبهو نبود مرا که زکوٰة داده نشود در وے پس در اسپان عربی ده درهم ساخت و در اسپ ترکی هشت رواه ابن جریر و زکوٰة در اسپان که نزد امام ابوحنیفه هست بر تقدیریست که نر وماده مختلط باشند ونسلی از ایشان پیدا میشده باشد اما اگر تنها ذکور بود یا اناث تنها واجب نشود از جهت عدم تناسل ونما ودر روایتے از اناث تنها بدهند که تناسل دران بفحل مستعار ممکن ست پس معلوم شد که در اسپان تجارت زکوٰة ست باتفاق ودر اسپان غازیان که برای سواریست نیست ودر غیر آن اگر سائمه باشند نزد امام ابوحنیفه هست ونزد غیر ایشان نیست واما استر ودراز گوش باتفاق در آنها زکوٰة نیست اگر نه برای تجارت باشند دارقطنی از حدیث امیر المومنین علیؓ آورده که در جبهه صدقه نیست وتفسیر جبهه باسپ واستر وبرده کرده اند ومسلم از ابی هریره آورده که گفتند یا رسول الله زکوٰة در خر چیست فرمود که فرود نیامده است بر من در خر چیزے مگر این آیت منفرده جامعه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره + یعنی در خصوص خر چیزے از وحی نیامده جز آنکه این آیت جامع وشامل تمامه خیرات ومبرات ست که صدقه وزکوٰة نیز فرد آن ست اگر یکے خیرے بکند وچیزے دران بدهد لابد ثواب آن را در یابد قصود نفی وجوب قدری معین ست از زکوٰة دران ودر هدایه این حدیث عدم نزول چیزے در حمیر وبغال هم آورده اما در کتب احادیث نسبت بحمر خاص

باشد میشود والله اعلم اما بقول یعنی تره ودیگر ترها وخیار وفواکه مثل انار وسیب ومانند آن پس احادیث در نا گرفتن زکوة
ازان بطرق متعدده وارد شده وبیهقی انقطاعاً آورده که لیس فی الخضراوات البقول صدقة ودارقطنی از عمر وانس
آورده که لیس فی الخضراوات صدقة وابن جریر از عبدالله آورده که نیست در بقل وتوابل چون زعفران وفاکهه تر وخشک
زکوة ودر تفاح وکمثری بخصوص نیز حدیث آمده که زکوة نیست ومذهب صاحبین نیز این ست که آنچه ثمره باقیه ندارد
در وی صدقه زکوة که مراد بوی عشر است اینجا عشر ست واجب نبود واز محیط نقل کرده اند که مراد به بقا صلاحیت
او ست تا سال تمام بارها ده چنانکه حبوب خرما وانگور ومانند آن وانگور بجهت آنکه در بعض رسد واجب بود ودر آن ودر
کمتر ازان نه واحادیث درین باب نیز آمده ونزد امام ابوحنیفه در هر چه از زمین بر آید قلیل یا کثیر خواه دیر ماند یا نه عشر
واجب بود وحجت قول پیغمبر علیه السلام که در هر چیزی که بیرون آورد آنرا زمین در وی عشر ست واین مطلق ست شامل
قلیل وکثیر وقصب وحطب وحشیش نزد ایشان نیز مستثنی ست وقد ذکرنا مراد قول حضرت که گفت وازین سخن کرد
سماء ان تر وخشک متعلق ست بهر دو قسم یعنی فواکه وبقول که در وی زکوة نیست بر طلب انگور که در وی جهت اهل
تر وشافعی زکوة ست بر وی نیست وبیهقی از علی آورده که لیس فی العسل زکوة ونزد امام ابوحنیفه در وی عشر ست اگر
در زمین عشری بود کم باشد یا بیش ونصابی معین در وی معتبر نیست چنانکه در خارج ارض از خضراوات وفواکه وحدیث
ما اخرجته الارض ففیه العشر که مذکور شد حجت ایشان ست ونزد ابی یوسف در روایتی معتبر ست در وی قیمت ودر روایتی
ده قربه وترمذی از ابن عمر آورده که در هر ده زق از عسل یک زق ست ودر روایتی در ده قربه یک قربه ولیکن گفته اند
که در اسناد این حدیث سخن ست وصحیح نشده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درین باب چیزی انتهی واما عسلی که
از کوه وبیابان آید در وی نیز عشر ست نزد امام ونزد ابو یوسف چیزی نیست وانچه جامع صغیر نقل کرده اند که آنچه پیدا میشود
در جبال وبریه از بعض ثمرات وعسل وفواکه اگر گرد نیا رد امام پس آن حکم صید دارد که مباح ست بهر که یابد واگر
گرد آرد در وی عشر ست ونزد ابی یوسف وحشی هنوز باقی ست بر اباحت انتهی واین موافق ست با آنکه در جامع الاصول
از ابوداود ونسائی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که آورد هلال که یکی از بنی متعان بود عشور نحل را که
مراد عسل بود بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم ودرخواست کرد که گرد آرد وادی را که او داشت پس نگه داشت آورده سلبه
خدا برای وی آن وادی را چون عهد ولایت عمر بن الخطاب رسید سفیان بن وهب که عامل او بود در باب گرفتن عسل
وی نوشت وپرسید ازان پس نوشت عمر که اگر ادا کند چیزی که ادا میکرد بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عشور نحل گرد آر
حمای وی وادی او را والا آنها مگسانند باران مثل رواداری هر که بخواهد میخورد گرد آوردن وادی آنست که آن مگسان را
نگذارند که پریشان گردند ودر وادی مختلف روند که موجب انتقاص عسل ست وچون گرد کرده شد برای ایشان وادی
معین اقامت میکنند در وی بفراغ خاطر ونیز عسل میدهند بیشتر ازانکه بر تقدیر پریشان گشتن دهند وبیشتر
میشود منفعت اصحاب آن پس واجب میگردد در وی عشر یا مراد از گرد آوردن وادی آنکه عسل برای قلت
نگاه دارند مردم بیگانه را نگذارند که بدان تعرض کنند ومخصوص گردد بقومی خاص وواجب گردد بر ایشان عشر کذا فی
شرح جامع الاصول وهرگاه که کسی زکوة بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آوردی وی را دعا کردی بحکم نص
قرآن که فرموده وصل علیهم ومراد بصلوة معنی دعا ست واگر هم بلفظ صلوة بود وانسب ادا وقتی باشد بلفظ منصوص ولهذا

گاه گفتے اللهم بارک فیه وفی ابله وگاه گفتے اللهم صل علیه ودر صحیحین از عبد الله بن ابی اوفی آورده که بود آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم وقتے که کسے آوردے او را قوم صدقه را میفرمود اللهم صل علی آل فلان پس آورد وی پدر من صدقه
خود را فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی آمده که چون می آورد مردی صدقه خود را میفرمود اللهم صل علیه اللهم صل علی
عمرو بن العاص که در بعض احادیث واقع شده باین جهت هست که صدقه آورد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا برین طریقه
کرده شنود این دعا کرد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم راضی بود از وی در شیاب یعنی صدقه آوردن که بر وجه خوب آمده و آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم تصدق را منع کردی که صدقه خود را باز خریدکاری و مسلم از عمر بن الخطاب آورده اند که سوار کردم بر اسپی در راه خدا یعنی
تصدق کردم و دادم آن اسپ برای یکی از مجاهدان که اسپ نداشت پس آن شخص ضایع کرد آن اسپ را خوب نکرد سیاست او را در علف نهادن
و آب دادن بجا نگاه نداشتن پس خواستم که بخرم آن اسپ را از وی گمان کردم که ارزان خواهد فروخت پس پرسیدم از حضرت رسول صلی الله علیه
وآله وسلم در شیاب تا چه فرماید فرمود باز مخر او را اگرچه بیک درم هم دهد عود مکن در صدقه خود زیرا که عود کننده در صدقه خود حکم سگی دارد
که باز میخورد قی خود را و در بعضی آمده که عائد در صدقه خود همچون عائدست در قی خود یعنی اگرچه بحسب ظاهر فتوای شرع این خریدن جائز بود
چه آن صدقه چون در ملک او در آمد حکم اجنبی دارد ولیکن بحکم خست ذات و خروج از مروت درست نباشد و این کراهت بر تقدیر
ملک اختیاری ست چنانکه بیع و هبه اما اگر بمیراث رسد کراهت ندارد زیرا که وارث در ملک آن اختیار ندارد چنانکه در حدیث
دیگر آمده از بریده که زنی نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و عرض کرد یا رسول الله تصدق کرده بودم من بر مادر خود جاریه
را اکنون مادر مرده چه کار کنم آن جاریه را فرمود اجر و ثواب تو تصدقی که کردی ثابت شد و آن جاریه بتو باز گردد بمیراث
یعنی این صورت از عود در صدقه نبود و مکروه نباشد و داغ کرده آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شتران صدقه را بدست
مبارک خود داغ کردے و غالبا داغ بر گوش کردے بدانکه در داغ کردن حیوانات علما را اختلاف ست صحیح آنست
که اگر بدان مصلحتی باشد مثل علامت نهادن و تمییز کردن تا مختلط نشود جائز ست و فعل آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در داغ کردن شتران صدقه حجت ست ولیکن آن نیز باید که بر روی نباشد که از ان نهی آمده و لهذا داغ
نهادن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر شتران صدقه اکثر بگوش بود و اگر بر ران گاو و شتر کنند نیز جائز ست کذا فی
کتب الفقه و در روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حماری را دید که بر روی او داغ کرده بودند
فرمود لعن الله الذی وسمه و نیز در داغ کردن حمار مصلحتی ظاهر نیست اما داغ کردن آدمی در بسیاری از احادیث نهی
از ان واقع شده که آن منافی توکل ست و نیز واقع شده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعضی از اصحاب را داغ کردن
فرموده و سر انجام ست که بیاید این بحث در آخر کتاب ان شاء الله تعالی و گاه از برای مصالح اسلام قرض کردی بر مال
صدقات حواله کردے آنچه مقرر شده است در فقه حنفیه آنست که مصارف زکوة آن جماعه اند که در کریمه انما الصدقات
للفقراء والمساکین الآیه مذکور اند و صرف آن بمصالح دیگر مثل سد ثغور و کری انهار و تجهیز جیش و امثال آن از مصالح
اسلام جائز نیست و محل این مصالح مال خراج و جزیه و امثال آنست پس مراد از مصالح اسلام که مصنف میگوید مواسات
فقرا و اعانت مدیونین و انفاق عمال و امثال آن بود که از صنفات مصارف زکوة ست یا مراد از صدقات غیر زکوة بود
از صدقات نافله و مانند آن یا آنکه وقوع این حکم پیش از نزول آیت مصارف بود والله اعلم و در حدیث ابی داود آمده
که مردی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت بده مرا الصدقه فرمود حق تعالی راضی نشده در صدقات بحکم

پیغمبر خود و نه غیر او خود حکم کرده در آن و قسمت کرد صدقات را در هشت صنف اگر تو از آنها باشی بدهم ترا و احادیث درین باب که مصنف میگوید نیافتیم ولیکن در حدیث ابی داود آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صد شتر را از شتران صدقه در دیت انصاری که کشته شد در خیبر داد و این خود در حکم ادای قرض ست از مصرف و نیز آمده که وی صلی الله علیه و آله وسلم سوار شد بر ابل صدقه در راه حج و الله اعلم و در نگاه ضرورت زکوٰة دو ساله را از پیش طلب داشتی چنانچه عبد الرزاق در جامع خود از علی مرتضیٰ آورده که گفت پیش گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از عباس صدقه دو ساله را و در دار سیوطی فی جمع الجوامع و این توجیه کرده شده است آنچه در حدیث صحیحین از ابی هریره آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عمر را بر صدقه فرستاده بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنین رسانید که ابن جمیل و خالد بن الولید و عباس زکوٰة نمیدهند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابن جمیل را نگرفته مگر همین که آمد که فقیر بود پس غنی گردانید او را خدای تعالی و اما خالد بن الولید پس ظلم میکنید شما در حق وی و قدر او را نمی شناسید وی محبوس کرده است زرهای خود را و دواب و سازهای خود را در راه خدا وقف کرده است یعنی پس از چنین کسی که خیر و تطوع و نفل میکند منع زکوٰة که حق واجب ست از وی چه صورت دارد و اما عباس پس زکوٰة وی بر من ست و مثل آن با آن نیز پس گفت یا عمر ندانستی که عم مرد مثل پدر او ست اکنون در توجیه اینکه فرمود زکوٰة عباس بر من ست و مانند آن با آن نیز یکی همین گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم زکوٰة دو ساله را از وی پیشتر بطریق قرض گرفته بود یکی از همین سال که می طلبید از وی و دیگر از سال آینده پس قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم زکوٰة او بر من ست باعتبار همین سال و مثل آن با آن باعتبار سال آینده و بعض گفته اند که معنیش اینست که من کفیل زکوٰة او یم بازیادتی و من خواهم داد او را اندک مهلت داد او را دو سال از جهت حاجتی که او داشت تا بعد از انقضای حاجت خواهد داد و الله اعلم

فصل در زکوٰة فطر ترمذی از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم منادی را فرستاد وی تا در بازار ها و کلها و کوچهای مکه ندا کرد وی پوشیده نماند که وجوب صدقة الفطر بعد از فرضیت رمضان ست که بالاتفاق بعد از هجرت ست و آیه نازل در آن در مدینه است بی خلاف پس فرستادن منادی در مکه چه معنی داشته باشد یا رب مگر از مدینه بمکه منادی را فرستاده باشند و چون فرضیت وی در سال دوم از هجرت ست آن نیز بعید ست چه مکه آن زمان دار الحرب بود فرستادن شریعت در انجا بچه غرض باشد مگر در سال فتح که یا عام حجة الوداع بود و این نیز خلاف ظاهر ست. مسلمانان خود پیش از این آن را دانسته و بدان آموخته شده اند و نیز بنا بر فرستادن منادی که در امثال این واقع شد : نزد نزول شریعت جدید ست مگر بجهت تعلیم جماعه که در روز فتح مسلمان بشدند و بقصد اشاعت و اظهار شرائع اسلام و شعائر آن در مکه بوده باشد و الله اعلم و بالجمله ندا کرد ندا که آلا و آنا و آگاه باشید ان صدقة الفطر واجبة بدرستی که صدقة الفطر واجب ست علی کل مسلم بر هر مسلمانی ذکر او انثی مرد یا زن حر او عبد آزاد یا بنده صغیر او کبیر خرد باشد یا بزرگ وجوب بر بنده و صغیر یعنی وجوب بر سید و والد او ست و مراد بنده وا ست که برای خدمت ست و آنکه برای تجارت بود صدقه فطر از وی واجب نبود نزد ما بر عکس زکوٰة که در عبید تجارت بود نه خدمت و مذهب ثوری و نخعی نیز همین ست زیرا که در عبید تجارت زکوٰة مال واجب ست و در یک نفس دو زکوٰة واجب نبود و در وجوب صدقه فطر در مذهب حنفیه مالک نصاب فاضل از حاجت اصلیه شرط ست اگرچه نامی نبود لقوله لا صدقة

الا عن ظهر غنى و در حدیث ثعلبه بصریح آمده و لا یجب الا على من ملک نصابا و نزد شافعی فرض ست بر هر که مالک صاع قوت یوم را برای نفس خود و برای هر که لازم ست بر وی نفقه او و فاضل ست از جامه و مسکن و خادم و دین که از اسف الحاد وی ولیکن نصاب شرط نیست و گویند که صدقه فطر از عبادات بدنیه است نه مالیه و تسمیه او بزکوٰة فطر منافی این قول ست و صدقه فطر واجب ست نزد ائمه ثلثه ولیکن نزد حنفیه واجب بمقابل فرض چنانکه در وتر و نزد آنها و ابی بعض فرض الا امام مالک که سنت مؤکده گویند مقدار آن من قمح دو مد از گندم که نصف صاع است و سواه یا از غیر گندم صاعا من طعام بعد یکصاع از طعام که شعیر یا تمر ست یا جز آن هر دو است از حدیث ابی سعید خدری در صحیحین آمده که گفت بیرون می آوردیم او در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز فطر صاعی از طعام و گفت ابو سعید و بود طعام ما بینه در آن وقت شعیر و زبیب و اقط و تمر و مصنف این حدیث بجهت آن آورد تا معلوم گردد که تخییر میان نصف صاع از بر و صاع از شعیر مثلا در زمان نبوت بود چنانکه بعض ائمه گفته و در بعض احادیث نیز آمده که در آن زمان همین صاع بود از شعیر و تمر یا از گندم نیز بعد از آن مردم نصف صاع از گندم گرفتند که در قیمت معادل صاع از آنها بود و این را ادیه ساخت بحدیثی که در سنن نسائی ثابت ست که چون نوبت خلافت بامیر المؤمنین علی رسید و مجلا صاع از خود در صدقه فطر نصف صاع ست از بر و صاع از تمر و شعیر و جز آن اما از وسع الله علیکم اما چون فراخ گردانید ارزاق و املاک را خدای تعالی بر شما فاوسعوا پس شما نیز فراخی کنید در صدقه اجعلوها بگردانید آن صدقه را صاعا من تمر صاع از گندم و جز آن و فی لفظ لابی داود و در لفظی دیگر ازین حدیث که در روایت ابی داود ست همچنین آمده فلما قدم علی پس هرگاه که قدوم کرد علی مرتضی بمدینه و باز آمد از سفری که در آن رفته بود و رای رخص الشعیر دید ارزانی جو را فقال پس گفت قد اوسع الله علیکم بتحقیق فراخ گردانید خدای تعالی بر شما فلو جعلتموه صاعا من کل شیء پس اگر بگردانید صدقه را صاع از هر چیزی خواه جو باشد یا گندم افضل باشد در ثواب و ادخل در شکر نعمت توسیع و احتمال داشت که چون از بر صاع کردند از شعیر و مانند آن زیاده از صاع میکردند ولیکن هم بر صاع از بر باشد یا شعیر قرار داد که در شرع زیاده بر صاع معهود نیست فافهم و در جامع الاصول حدیث ابی داود و نسائی را از حسن بصری باین لفظ آورده که گفت خطبه خواند ابن عباس در آخر رمضان بر منبر بصره و گفت بیرون آرید صدقه صوم تان را و بود مردم که نمیدانستند آنرا یعنی باین تحقیق و تفصیل که ابن عباس کرد پس گفت کیست اینجا حاضر از اهل مدینه برخیزید و خبر دهید به برادران خود و تعلیم کنید ایشان را که ایشان نمیدانند بیشتر گفت فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این صدقه را صاعی از تمر یا از شعیر یا نصف صاع از گندم بر هر مسلمان حر یا مملوک ذکر یا انثی صغیر یا کبیر پس چون قدوم آورد علی مرتضی و دید ارزانی شعیر را گفت بتحقیق فراخ گردانید خدای تعالی بر شما پس اگر صاع از هر چیز گردانید بهتر باشد انتهی و شک نیست که اخراج صاع از گندم که حضرت مرتضی فرمود تطوع خواهد بود نه فرض اصل واجب همان نصف صاع ست و همچنین در روایتی که صاع از آن در زمان نبوت نیز آمده بطریق تطوع بود چنانکه بیاید اکنون بعض روایات دیگر که در جامع الاصول ست نقل کنیم تا مقصود واضح تر و روشن تر گردد و بالله التوفیق اما بخاری و مسلم از ابن عمر رضی آورده که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زکوٰة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیر زیاده کردند در روایتی این را که پس برابر کردند مردم آن نصف صاع از بر بود و ابن عمر که از تمر میداد و چون گران شد تمر

از شعیر داده و در روایتی دیگر آمده که امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بزکوة فطر صاعی از بر یا صاعی از شعیر
گفت عبد الله ابن عمر پس گردانیدند مردم برابر آن دو مد از حنطه و از موطا و ترمذی و ابو داود و نسائی نیز مثل آن
آمده و از موطا آمده که بیرون نمی آورد ابن عمر در زکوة فطر مگر تمر الا یکبار که شعیر برآورد و نیز از نسائی آورده که بودند
مردم که بیرون می آوردند صدقه فطر در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا سلت یا زبیب
پس چون شد زمان عمر و بسیار شد گندم گردانید وی نصف صاع حنطه را بجای صاع از آن اشیا پس گردانیدند
بعد از آن مردم نصف صاع را از بر برابر آن و هم در کتب سته از ابی سعید خدری آورده که گفت بیرون آوردیم
ما زکوة فطر را صاعی از طعام یا صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا صاعی از اقط یا صاعی از زبیب و زیاده کرده در روایت
دیگر این را که چون معاویه آمد و گندم بسیار شد گفت که من یک مد را از وی برابر دو مد از شعیر میدانم یعنی دو چند
اوست پس نصف صاع این برابر صاع از آن باشد و ظاهر آنست که مراد از طعام اینجا حنطه باشد از جهت تبادر وی
بفهم در عرف و خطابی گفته که طعام اسم حنطه است خاصة و بقرینه مقابله آن با آن اشیای دیگر اگرچه در روایت دیگر
ابو سعید گفت که بود طعام ما شعیر و زبیب و اقط و تمر و در فتح الباری بدلائل اثبات کرده که مراد بالطعام در حدیث
ابی سعید غیر حنطه است و گفته که احتمال دارد که مراد بدان ذره باشد که معروف بود نزد اهل حجاز در آن وقت و
غالب قوت ایشان آن بود و کرمانی گفته که آن از قبیل عطف خاص بر عام است ولیکن در عطف باید که
خاص اشرف افراد باشد و اینجا چنین نیست و در روایات دیگر نیز از ابی سعید آمده که نسبت تعدیل نصف صاع
تمام را از شعیر و تمر بمعاویه میکرده و قوله که وی از عمر یاد داشته باشد و مردم چون الآن از وی شنیدند نسبت
بآن کردند و گفت ابو سعید من بیرون نمی آرم مگر صاع خواه از تمر یا شعیر یا جز آن از آن اشیا که در حدیث مذکور ست
و بالجمله در بعض احادیث از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نصف صاع از حنطه آمده و در بعض صاع از وی از صدقه
دو کس نیز آمده و در بعض صاع از وی مطلق در ورود یافته و نزد حنفیه آن محمول است بر تطوع چنانکه آنچه مروی
از امیر المؤمنین علی ست نیز همین حکم دارد و آنچه از امیر المؤمنین عمر آمده نیز حکم سابق ست که در وقت مشیت شعیر
و امثال آن اظهار آن کردند پس واجب در صدقه نصف صاع از بر یا صاع از شعیر بود چنانکه مذهب حنفیه است
و مذهب سفیان ثوری و ابن المبارک نیز همین ست و تمر نزد ابو حنیفه حکم جو دارد و زبیب حکم گندم و نزد صاحبین
زبیب نیز حکم شعیر ست و از احادیث که مذکور شد نیز ظاهر همین ست و غالباً آن باعتبار اختلاف زمان ست در قیمت
والله اعلم و واجب نزد امام شافعی و مالک و احمد صاع ست و در هدایه گفته که مذهب ما مذهب جماعه از صحابه
است که خلفای راشدین از ایشانند و روایات زیاده محمول اند بر تطوع و نقل تنبیه صاع عراقی هشت رطل
و صاع حجازی پنج رطل و ثلث رطل و واجب نزد شافعی صاع حجازی ست و نزد ما نصف صاع عراقی ست و آن
دو من ست و من چهل استار و استار چهار و نیم مثقال پس من صد و هشتاد مثقال بود کذا قال شارح الوقایه و از
کتب دیگر همچنین نیز معلوم میگردد و چون این حساب را بوزن دیار ما کار فرمائیم نصف صاع بوزن اکبر شاهی که سیر
سی سیر شاهی بود دو نیم سیر میشود و پنج سیر شاهی و بوزن حال جهانگیرشاهی ابد الله ملکه و سلطانه که سیری سی
و شش سیر شاهی بود دو سیر و یک پاو میشود و یک سیر شاهی کم باین حساب که صاع هفتصد و بیست مثقال ست

از آنکه صاع چهار من ست و من چهل استار و هر استار چهار و نیم مثقال پس هر من صد و هشتاد مثقال بود و چون سیر شاهی
هم چهار و نیم مثقال ست لازم آید که نصف صاع هشتاد سیر شاهی باشد و هشتاد سیر شاهی دو و نیم سیر و پنج سیر شاهی شود
بوزن قدیم و دو سیر کیا و یک سیر شاهی کم بوزن حال والله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که
زکوة فطر را پیش از نماز عید میداد یعنی اول صدقه فطر را ادا میکرد بعد از ان بنماز بیرون می آمد چنانچه سنن دیگر از اغتسال
و استیاک و تطییب و لبس احسن ثیاب و افطار در صبح بود و من اداها قبل الصلوة کسیکه ادا کند صدقه فطر پیش از نماز عید
فهی صدقة مقبولة پس آن صدقه ایست مقبول از فطر و مترتب میشود بر وی ثواب صدقه فطر و من اداها بعد الصلوة و
کسیکه ادا کند او را بعد از نماز فهی صدقة من الصدقات پس وی صدقه ایست از جنس صدقات دیگر و مقبول نیست
از فطر این خبر و حدیثی ست که ابوداؤد و بیهقی و دارقطنی از ابن عباس آورده و اول وی آنست که فرض کرد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم زکوة فطر را بجهت طهر صیام از لغو و رفث و طعمه مساکین من اداها قبل الصلوة الحدیث و در صحیحین از ابن عمر رض
روایت کرده که امر رسول الله امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بزکوة الفطر یعنی بصدقه فطر ان تؤدی که ادا کرده شود
قبل خروج الناس الی الصلوة پیش از برآمدن مردم بسوی نماز و در روایت ترمذی و ابوداؤد و نسائی نیز از ابن عمر رض
مانند این آمده و مصنف میگوید که ظاهر این احادیث آنست که بعد از صلوة دادن صدقه مجزی و محسوب نیست از
صدقه فطر و لیکن ائمه اربعه و غیرهم متفق اند بر آنکه ادا پیش از نماز مستحب ست تا اغنای فقرا از سوال بحکم اغنوهم عن
المسئلة فی هذا الیوم در نماز این روز حاصل شود و شاغل وی نگردد سوال از صلوة و نزد امام احمد ادا بعد از نماز و در روز
عید مکروه است و نزد بعض مشایخ مذهب ایشان آن قضا ست نه ادا و اگر بعد از روز عید کند آثم گردد و قضا ست البته
اما تقدیم بر روز فطر نیز جائز ست نزد ما و در ظاهر مذهب فرق نیست میان مدت قلیل یا کثیر اگرچه یکسال و دو سال و زیاده
از ان باشد جائز ست و نزد بعضی جائز ست بیک روز یا دو روز زیرا که امر باغنای فقیر در روز فطر اقتضای
آن کند که در غیر روز فطر جائز نباشد و لیکن یک روز و دو روز چون قریب بروز فطر ست حکم آن دارد و منافات ندارد
باغنا در ان روز و بعض گویند جائز ست در عشره اخیر و نزد بعض در نصف اخیر و نزد بعض بعد از دخول رمضان نه
پیش از ان زیرا که حدیث ابن عباس که گذشت دلالت دارد که سبب این صدقه صوم رمضان ست اگر سبب آن
فطر باشد نیز فطر پیش از شروع در صوم نبود و نزد بعض در همان سال جائز نه پیش از ان و در مذهب امام احمد نیز امثال
این اقوال آمده اما آنچه در احادیث آمده دو یوم و یک یوم یا سه روز چنانچه در موطا آمده که ابن عمر رض میفرستاد زکوة فطر را بسوی
کسیکه جمع می شد نزد وی پیش از فطر بدو روز یا سه روز و در روایت ابی داؤد آمده که ابن عمر رض ادا میکرد آنرا پیش از فطر بیک روز
و در صحیحین از وی آمده که گفت بودند بعض صحابه که میدادند پیش از عید بیک روز یا دو روز پس افضل و اولی آنست که ازین تجاوز نکنند
والله اعلم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مساکین را بتخصیص میفرمود باین صدقه و بر باقی اصناف ثمانیه که در مصارف زکوة مذکور اند
قسمت نمیکرد چنانچه در حدیث ابن عباس آمده که صدقه فطر از جهت طهر صیام و طعمه مساکین ست و حدیث دیگر که اغنوهم عن السئلة
ظاهر درانست با وجود آنکه هیچ حدیث صریح اثری هم بآن نیست تخصیص مساکین بصدقه فطر وارد نشده که از ان عدم جواز قسمت بر اصناف
دیگر لازم آید و لیکن اتفاقا بعضی تخصیص مساکین نموده تقسیم نکرده و بعضی از علما بجهت تمسک بظاهر نص نبوی صلی الله علیه وآله
وسلم بآن قائل شده که صرف آن باصناف ثمانیه یعنی بغیر مساکین از آنها جائز نیست بلکه خاص ست بمساکین

وظاہر از کتب ائمہ اربعہ آنست کہ مصارف وی ہمان مصارف زکوٰۃ ست و در کتاب خرقی کہ در مذہب امام احمد
ست تصریح ست بآن و گفتہ است کہ یعطی صدقۃ الفطر لمن یجوز ان یعطی صدقۃ الاموال و زرکشی در شرح وی میگوید
زیرا کہ وے صدقہ است پس در آیہ تحت قول حق سبحانہ انما الصدقات للفقراء والمساکین الآیۃ درآید و دران حکم
نیست کہ افضل و احوط بقتضائے اتباع فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمان باشد کہ دادہ شود بہمین صنف
کہ فقرا و مساکین اند و بدانکہ صدقہ دو نوع ست صدقۂ واجب و صدقۂ تطوع اما صدقۂ واجب پس گذشت بیان آن
و چون واجب ست امر میکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بان و وعید میفرمود بر ترک آن و اما صدقۂ التطوع اگرچہ
امر وجوب بمان نکردے و بر ترک آن وعید نفرمودے اما او را بغایت دوست داشتی و بادلی آن چندان خرسندی
کہ انقباض بستہ دل آن شاد شوند چہ شادی و خوشی ہر کس بمحبوب وے ست لہذا شوق و سرور اہل ایمان کامل بطاعت
و عبادت بیشتر از سرور اہل فسوق و عصیان بکردار ہائے شان بود از جہت دوام و صحت و نورانیت و انشراح قلب
و ازان و پیدا شدن تنگی و ظلمت و انقباض درین باب مگر آنجا نیکہ بیخ ایمان منتزع شدہ باشد از اراضی قلوب شان
نعوذ باللہ من ذلک و ہر مقدار کہ در راہ حق صرف کردے آن را بسیار نشمردے و اگرچہ بسیار نشمردی از جہت غایت
جود و سخاوت آن را اندک ہم ندانستی و حقیر نشمردے اگرچہ اندک چیزے بودے از جہت تعظیم طاعت و تقرب
درگاہ آلہی چہ تعظیم فعل طاعت نظر با امر آلہی و وعدہ وے و یقین ترتب جزا بر وے کہ قربت و رضای او ست لازم ست
تا باعث بر مزید جہد و تقرب گردد و خوار داشت عمل در نظر اعتقاد منجر ببطالت و تقاعد از خدمت کردن شود و احتمال
وارد کہ معنی عبارت مصنف این بود کہ بسیار شمردن چہ باشد بلکہ اندک ہم ندانستی در جنب عظمت و کبریائے
حق و غلبہ و قوت جود و سخاوت آن فعل در نظر شہود و ہمت وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم محو و ساقط و بی اعتبار بود
فالہم و ہیچکس را زوے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ہیچ وقتے چیزے نخواستی کہ در وقت حاضر بودی و در دادن صلاح
وقت و مصلحت آن کس بودے الا اجابت کردے و بدادے در روایت مسلم از انس رضی اللہ عنہ آمدہ کہ سوال کردہ نشد
رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہیچ چیز را مگر آنکہ بداد آن چیز را و بخاری و مسلم از حدیث جابر آوردہ اند کہ سؤال
کردہ نشد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از ہیچ چیز ہرگز کہ در برابر آن لا گفتہ باشد و قال الفرزدق فی النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم ما قال لا قط الا فی تشہدہ لولا التشہد کانت لاؤہ نعم ترجمہ اش این بیت ست کہ شاعر در مدح یکی از ملوک
گفتہ است شعر نرفت لا بزبان مبارکش ہرگز مگر باشہد ان لا الہ الا اللہ و تقیید بآنکہ آن چیز حاضر بودی بجہت آنست
کہ اگر در بعض اوقات سؤال شخصی حاضر نبودی سکوت کردی یا بقول معروف و دلجوئی وی کردی و اعتذار نمودی
اما بصریح رد و منع نکردی و نیز گفتہ اند کہ تکلم بکلمۂ لا از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجہت منع عطا نبودے و از ینجا
لازم نیاید کہ بقصد اعتذار نیز نگفتے و لہذا در اعتذار آن جماعہ کہ از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طلب سواری نمودند
تا با وے بغزا روند فرمود لا اجد ما احملکم علیہ و با وجود آن فرق ظاہر ست میان لا اجد ما احملکم و لا احملکم و نیز گاہی اگر
چیزی حاضر نبودی سائل را باستقراض فرمودے و بقضائے آن وعدہ کردے و بضمانت او در آمدے روزے مردے
آمد و سوال کرد فرمود نزد من چیزے نیست تو بخر اگر چیزے آید قضائے آن خواہیم کرد عمر بن الخطاب گفت
یا رسول اللہ تکلیف نکردہ است ترا خدائے تعالے بچیزے کہ قادر نیستی بران آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را این سخن از عمر ناخوش آمد

وشخص شد مردے از انصار ایستاده بود گفت بده یا رسول الله و مترس از خدا فقر و تنگدستی را پس آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم تبسم کرد و اثر خوشی و تازه روئی در چهرهٔ مبارکش پیدا آمد و فرمود بهذا امرت باین امر کرده شده ام
من و آنکه گفتیم که اگر در دادن مصلحت بودے برای آنست که بسا بودی که کسی چیزی از آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم طلبیدے و ندادے چنانکه عمل و حکومت بطالب ندادی تا در انتظام مهام مسلمانان و صلاح حال آن شخص
خللے راه نیابد و گاہے منع کردے تا آن شخص در حبالۂ طمع و حرص نیفتد و باین رذائل گرفتار نگردد حکیم بن حزام که کی از
اقربائے ام المؤمنین خدیجه بود چیزے از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم طلبید فرمود یا حکیم من میدهم تو آنرا ولیکن
کراهتے بادی همراه خواهد بود و نصیحت کرد او را که تا توانی سوال مکن از هیچکس گویند که بعد از آن حال حکیم در ترک سوال
بجائے رسیده بود که اگر تازیانه از دست وی بیفتادی از کسے نطلبیدی و نگفتی که بردار و بده مرا و در صحیح بخاری
آمده است که باری آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مال کثیر بخش میکرد و عباس آمده و طلبید و اظهار احتیاج و فقر
خود کرد فرمود بردار یا عباس هرچه خود توانی برداشت هر گفت یا رسول الله بفرما مردم را تا بردارند برای من و برسانند
بجائے من فرمود هرچه خود توانی برداشتن بهر دیگر نمیشود هر چند عباس درخواست کرد قبول نیفتاد پس برداشت عباس
بر دوش خود آنچه توانست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجانب وی می نگریست و تعجب میکرد از وے
(۱) اگر قرضے یا حاجتے دیگر پیش آمده بود مر عباس را کذا جاء و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اجود الناس بود
هر که هرچه خواستی بدو دادے از اندک و بسیار و چنان بے ملاحظه و بی صرفه دادی که کسے از فقر نترسد و از نیستی
نیندیشد و درین معنی گفته است . هرچه آمد بدست بدادے تو بیش از آن . این جود آنکس است کش از فقر
عار نیست . و چون محتاجے را دیدے طعام و شراب خود که احتیاج بآن بُشد و ضرورتست بروے ایثار کردے
و خود بکار نبردے و تشنه و گرسنه ماندے و در عطا و تصدق تنوع نمودے و بانواع گوناگون انعام و احسان کردی
گاہے چیزے ببخشیدے یعنی هبه کردے یا انفاق دادے که برکت داشتی مرگذشتے و ابرای از وی کردی گاه صدقه
دادے گاه و هبه کردے فرق میان صدقه و هبه آنست که صدقه را خصوص بفقرا دارند و هبه عام تر از آن و صدقه بطریق تلطف
و مهربانی و احسان بود و هبه بطریق تعظیم و اکرام و تواضع گاه کالائے بخریدے و ثمن ادا کردے و باز کالا را بصاحب کالا
بخشیدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم آمده است که جابر با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شترے پیشکش کرد
تا سوار شود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بفروش شتر خود را گفت این شتر از آن تست یا رسول الله
پدر و مادر من فدای تو باد شتر چه باشد فرمود البته بفروش پس جابر بحسب فرموده شتر بدست آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بفروخت و بفرمود بلال را که ثمن او را نقد کرده بوی بده بلال ثمن را نقد ساخت پس گفت بادی رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم ثمن را و شتر را بجابر ببر و بگو برکت دهد خدای تعالی ترا هم در شتر و هم در ثمن و اینهمه تکافات
قول جابر بود که گفت شتر از آن تست یا رسول الله پس هم ثمن داد و هم شتر و دعا برکت خیر علاوهٔ آن ساخت صلی الله
علیه وآله وسلم و گاه از کسے چیزے قرض کردے و در وقت ادای قرض زیاده از مبلغ ادا کردی مسلم از ابی رافع آورده
که گفت قرض کرده بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از مردے شتر جوان را چون شتران صدقه آمد مامور کرد
مرا که ادا کنم شتر بچه آن مرد را گفتم یا رسول الله نمی یابم درین شتران مگر کلان هفت ساله را فرمود بده همان شتر را

زیرا که بهترین آدمیان نیکوترین ایشانست در ادای قرض. و در بخاری نیز مثل این آمده و گاه گاهی بخریدی و زیاده
از ثمن بدادے چنانچه احمد و ترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه روایت کرده اند از سوید بن قیس که وی گفت آورده بودیم ما از
جانب هجر جامه را بمکه پس آمد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بخرید سراویل را و آنجا مردی بود که می کشید
ثمن را باجرت پس گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بکش و جب بکش گاه و بے قبول کردی و اضعاف
آن انعام فرمودے چنانکه ترمذی در شمائل از ربیع بنت معوذ آورده که گفت فرستاد مرا معاذ بن عفراء بطبقے از رطب که
بود بر وے خیارهاے نرم پشم دار و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت خیار را پس آوردم آن را
بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بود نزد وے حلیه که آورده بودند از بحرین پس پر کرد دست مبارک خود را و عطا کرد
مرا و غرض آن بود که هر نوع که ممکن است از انواع احسان و منفعت بخلق رسانیدے و خود وجود شریف وے سراسر
رحمت و نعمت بود بر خلق خدا انهار و نعمتهاے دنیاوی بود و نعمتهاے اخروی را چه گویند که همه را بکرم و رافت خود
از ورطهٔ هلاک ابد و عذاب آخرت برهانید چه بدعوت و نصح شریعت و چه بدعا و شفاعت جزاه الله عنا خیر الجزاء
و صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم و فرمان بالصدقه امر کردے و تحریص و ترغیب نمودی و فرمودے اگر مثل
کوه احد مرا زر باشد خوش ندارم که سه شب بران بگذرد و نزد من از ان چیزی باقی ماند مگر چیزے که برای اداے دین
نگاه دارم رواه البخاری و فرمود هیچ روز نه و فرشته از آسمان نازل شوند دعای یکی این باشد که خدایا بده براے آنکه
انفاق کند خلف وی و دیگرے گوید خدایا بده آن را که امساک ورزد تلف کن رواه البخاری و مسلم و نیز روایت کرده اند که
باسماء بنت ابی بکر فرمود بده و مشمار تا خدا نیز بر تو نشمارد و نگاه مدار تا خدا نیز از تو نگاه ندارد و بده آنچه توانی و نیز آورده اند
از ابی ذر غفاری که گفت نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمدم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سایهٔ
خانهٔ کعبه نشسته بود چون بدید مرا فرمود زیانکاران اند ایشان سوگند برب الکعبه گفتم مادر و پدر من فداے تو باد یا
رسول الله چه کسان اند ایشان فرمود آنها که مال بسیار جمع کردند مگر آنانکه بریزند آن اموال را از پیش و پس و دست راست و چپ
و بسیار کم اند آنها که اینچنین کنند و ترمذی از ابی هریره آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جاهل سخی دوست
تر است نزد خداوند تعالی از عابد بخیل و از ابی سعید آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو خصلت جمع
نشود در مومن بخل و بد خلقی و رزین از امیر المومنین علی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مبادرت
و شتاب کنید بتصدق که در نمیگذرد بلا از وے یعنی هر که تصدق کند نمیرسد بوی بلا و سرایت نکند در وے و تصدق
سپر وے گردد و امام احمد از بعض اصحاب آورده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنکه سایه کند بر سر مومن
صدقهٔ وے خواهد بود و احادیث در باب فضل تصدق و ذم امساک بسیار است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بحال و مقال کسان را بسخاوت و سماحت دعوت کردے تا چون بخیل و شحیح بخل و شح یعنی نزدیک هم اند ضد جود و سخا و
می گویند که سخا صفت غریزیه است و شح مقابل اوست و شح صفت نفس است و جبلت او است گذشت و امساک
و انقباض خاصیت اوست قال الله تعالی ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و فلاح صفتی است جامع
سعادت دارین و رد شح از آدمی عجب نیست که جبلی اوست و عجب از وجود سخاست در جبلت و میگویند که سخا اتم و
اکمل است از جود و در مقابله او بخل است و مقابل سخا شح است و درجه بخل اکتساب است و اما خلق هست بخلاف شح

وسخاگران از ضروریات غریزه دانند هر سخی را جواد میتوان گفت اما هر جوادی را سخی نتوان خواند و جود بنده از توقع ثنا وغیره
از خلق و ثواب و رفع درجات از حق دایما خالی نیست بخلاف سخا زیرا که وی پیدا میگردد از نفس زکیه مرتفعه از اغراض کذا فی
بلوغ حسب الله نزه تعالی عن العوارض اگر گفته شود که سخاوت صفت بنده است وجود صفت الهی تعالی ولا بد هر چه
صفت الهی است اتم و اکمل بود از آنچه صفت بنده است جوابش آنست که اطلاق سخی در حق وی تعالی از آن نکنند
که سخاوت غریزه است و وی تعالی منزه است از آن و در آدمی کمال است که نورانیت آن بنا بر متعلق است بباطن وی
هر چند نیز بود مانند آنکه وی عوض دهش و خوشنودی می آید بخلاف جود که گاهی مشوب بغرض و غایت میگردد و بدان گفته اند که جود
آن از آدمی بی این شائبه میسر یا ممکن نیست حتی که گفته اند که در صورتی که آدمی بیک نفع بستاند قرآن در خاطر که
هیچ نوع غرض بوی راه نداده و دفع صیت دنیا نیز منتظر نبود احسان میکند آنجا نیز الم ازاله تنافی جنسیت و هر بایست
در باطن وی عارض میگردد که بدان رفع و ازاله آن الم میکند از خود و حقیقت جود و کمال آن منحصر است در ذات اقدس
باری تعالی که بی شائبه غرض و غایت افاضت عطا و خیرات میکند پس آنچه صفت باری تعالی است اکمل است از آنچه صفت
بنده است فافهم و بالجمله آنچه گفته شیخ حال مبارک وی را مشاهده کردی در وی اثر کردی و بکرم و بذل و جود و سخاوت
متخلق گشتی و هر که با وی صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت و مصاحبت کردی چندان تاثیر صحبت آن در وی غلبه کردی
تا در جود و سخاوت و سایر صفات حمیده بی اختیار گشتی و اکثر خود شدی تا احسان و دهش و کرم بروی غالب
گشتی واحتمال دارد که ضمیر وی در قول وی هر که با وی مخالفت کردی اشارت بآنکس بود که حال مبارک ورا
مشاهده کردی یعنی بجهت قوت تاثیر مشاهده حال عظیم و صحبت شریف وی بجائی رسیدی که هر که با وی مصاحبت کردی
جواد و سخی شدی و در ضمن این گویا احوال کرامت مآل مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و رسیدن ایشان
بمقام کمال و تکمیل بیان میگردد و این وجه اغلب و احسن و اعذب و ادخل است در مبالغه بعید نشانه کما لا یخفی و
از تحقیق که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم محل انوار کرائم صفات و محامد اخلاق وجود و سخاوت و بی تعلقی بدنیا
و متاع آن بود و متعلق است یا مستبشر با طلب و شادان نفس و منبسط الخاطر و طیب النفس بودی صلی الله علیه و آله و سلم چه همه
انقباض و غم و تنگی و ترشی از نتایج و علامات نفس و صفات رذیله و بخل و شح و تعلق بدنیا و ماسوی الله پیدا گردد تا که جوهر پاک
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جامع جمیع انوار و اسرار کائنات و دقائق بود زیرا که نفس پاک وی اشرف
نفوس و مزاج شریف وی اعدل امزجه بود و هر که چنین باشد لابد فعل وی احسن افعال و شکل وی اجمل اشکال و خلق وی
احسن اخلاق و محامد صفات و افعال وی در غایت توسط و اعتدال باشد خصوصاً شجاعت و سخاوت و حکمت و اخبار
شجاعت وی از کتب سیر در غزوات و جهادات معلوم گردد و کمال علم و حکمت از قواعد و قوانین شریعت وی مبرهن و
روشن است چون اینجا سخن در سخاوت رفت چند حدیث ازین باب نقل کنیم در صحیح بخاری از حدیث انس می آرد که
آمده بود نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مال کثیر از بحرین فرمود بریزید این مال را در مسجد پس بنماز آمد و التفات
نکرد بدان مال که در گوشه مسجد افتاده بود و چون فارغ شد از نماز بیامد و بر سر مال بنشست و پریشان کرد آن مال را بر
مردم و ندید هیچ یکی را مگر آنکه داد او را از آن مال و از مجلس برنخاست تا تمامه آن مال قسمت نکرد و برداشتن عباس مر
مال را بر دوش خود در ین قضیه بود چنانکه گذشت و سیوطی در شرح صحیح بخاری از ابن ابی شیبه می آرد که آن مال

که از بحرین آمده بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قسمت کرد صد هزار درهم بود و آن اول خراجی بود که آمده بود در
دولت اسلام انتهی و در مواهب لدنیه از ابن فارس نقل کرده که وی در کتاب خود که در اسمای النبی صلی الله علیه
وآله وسلم جمع کرده میگوید که در روز حنین زنی آمد و شعری خواند که ایام رضاع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که
در هوازن بود بیاد داد و هرچه از ایشان گرفته بود همه را با ایشان داد و عطاهای کثیره نامحصوره کرد که چون آن را قیمت
کردند پانصد هزار هزار آمد ابن دحیه گفت که این نهایت جودی ست که شنیده نشده است مثل او در جود والله اعلم
و در حدیث مسلم از انس آمده که مردی بحضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم آمد و چیزی درخواست کرد پس داد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم او را گوسفندان که پر کرده بودند میان دو جبل را پس بازگشت آن مرد بسوی قوم خود و گفت اسلام
آرید ای قوم که محمد عطائی کند همچو عطای کسی که نمی ترسد از فقر و هم در حدیث مسلم است از صفوان بن امیه که گفت والله
بتحقیق داد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنچه داد و بود وی در وقتی مبغوض ترین مردم نزد من تا آنکه عطا کرد
مرا تا آنکه گشت نزد من محبوبترین آدمیان صلی الله علیه وآله وسلم ابن شهاب گفته داد او را روز حنین صد شتر پس
داد صد شتر دیگر بعد از آن صد دیگر و در مواهب لدنیه از مغازی واقدی می آرد که عطا فرمود در روز حنین وادی
پر از شتر و غنم پس گفت صفوان گواهی میدهم که مسامحت نکند این بخشش مگر نفس پیغمبری و این صفوان بن امیه
از مؤلفة القلوب بود و انعام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر مؤلفة القلوب در روز حنین که متصل فتح مکه
بود از حد متجاوز بود و مؤلفة القلوب آن جماعه را گویند که صدق ایمان هنوز در دل ایشان فرود نیامده و قوت نه
پذیرفته بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میخواست که بنعمت دنیاوی و احسان و انعام دلهای ایشان را
با ایمان الفت دهد و محبت بخشد زیرا که محبت محسن جبلی ست و این جماعه از مسلمانان بودند و داخل اسلام در زکاة نیز
سهم بود چنانچه منطوق آیت مصارف ست بعد از آنکه شوکت اسلام قوت پذیرفت و احتیاج بتالیف ایشان
نماند باجماع صحابه برطرف شد و این جماعه اند که در فتح مکه اسلام آوردند و غنائم حنین در کثرت متجاوز از حد
احصا بود و اکثر آن را بقصد تالیف اهل مکه داد و قسمت ایشان زیاده کرد بخاری و مسلم و ترمذی از انس نیز
آورده اند که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اموال را باهل مکه داد جماعه انصار در نهان گفتگوی کردند و گفتند
که شمشیرهای ما از خون ایشان هنوز خشک نشده است و غنائم ما با ایشان میدهند و در وقت شدت ما را میخوانند
و در وقت غنیمت دیگران را این خبر بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسید پس انصار را جدا در خیمه خود طلبید و
گفت از شما چنین سخنان بما رسانیده اند آیا واقع ست گفتند بلی یا رسول الله بعضی از نادانان و سبکساران
گفته باشند اما فقها و اهل رای از ما ساکت اند و بحکم خدا و رسول خدا راضی فرمود این قوم من نو عهداند باسلام و هنوز
ایمان در دل ایشان فرود نه آمده و بر ایشان حادثه ها رفته و نهیب و تاراج یافته اند خواستم که بمتاع دنیا دل ایشان
بدست آرم تا سبب در آمدن در اسلام باعث تقویت ایشان گردد و متاع دنیا سهل ست من با شما ام و شما با من
آیا راضی نیستید شما که مردم دنیا و شتر و گوسفند ببرند و شما خدا و رسول خدای را ببرید گفتند بلی یا رسول الله رضینا اجمعین

باب صیام النبی صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه مقصود از صیام امساک نفس ست از خسائس عادات
و حبس او ست از شهوات و مالوفات و صوم کامل آنست که جوارح و اعضا را از معاصی و حرکات شنیعه باز دارد

واختلاف ست علما را که صوم افضل ست یا صلوٰة مشهور میان جمهور تفضیل صلوٰة ست بر سائر اعمال از جهت حدیث اعلموا
ان خیر اعمالکم الصلوٰة رواه ابوداؤد وغیره وبعض گفته اند که صوم افضل ست از جهت حدیث نسائی که از ابی امامه ورده
که گفت آمدم حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم گفتم یا رسول الله بفرما مرا کاری که اخذ کنم آن کار را از تو فرمود
لازم گیر بخود صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود وغالباً مراد نفی مماثلت در وجه خصوص که از فوائد وثمرات صوم ست
خواهد بود والله اعلم ودر فضیلت صوم در صحیح بخاری از ابی هریره آمده که الصیام لی وانا اجزی به والحسنة بعشر امثالها
ودر مسلم آمده که کل عمل ابن آدم له الا الصیام هو لی وانا اجزی به ودر موطا آمده که هر حسنه که ابن آدم کند به ده کننده
است تا هفتصد مگر روزه که آن مراست ومن جزا میدهم بر وی بانچه قدر وکیفیت آن را جز من کسی نداند وبعض گفته اند
که اضافت ونسبت وی بذات پاک حق برای تکریم ست چنانچه ناقة الله گفته والا همه چیز وهر چه در عالم ست از آن
اوست وبرای اوست جل وعلا وگفته اند که عبادت کرده نمیشود ونشده است بصوم غیر حق سبحانه وتعالی وهیچ
کافری در هیچ عصری از اعصار معبود خود را تعظیم نکرده است وعبادت ننموده بصوم اگرچه بصورت نماز وسجده ونثار
اموال وتصدق وی از راه ودر زیارت کردن وگرد وی گشتن تعظیم میکنند ونیز گفته اند که روزه برای من ست
حکمت آن گفت که در وی ریا که شرک اصغر ست نمیرود وخالص برای اوست تعالی وهیچکس بر آن مطلع نه بخلاف صلوٰة
وزکوٰة وحج وغزوه وغیر آن از عبادات ظاهره ومعنی عدم ریا در صوم آنست که بمجرد فعل وی ریا را بدان راه نیست
واگر بگوید که من روزه دارم واظهار آن کند ریا راه میابد اما این از جهت اخبار واظهار اوست نه بمجرد فعل بخلاف
بقیه اعمال که در آمدن ریا در آن بمجرد فعل ست بیهقی از شداد بن اوس آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم هر که روزه بریا داشت پس بتحقیق مشرک شد وبعض گفته اند الصوم لی برای آن ست که نفس صائم را در حقیقت روزه
حظی نیست چنانکه در اول این حدیث در صحیح بخاری آمده ترک میکند بنده طعام وشهوت وشراب خود را از جهت من
پس از آن فرمود الصوم لی وانا اجزی به وبعضی از محققین گفته اند که استغنا از طعام وغیره از صفات ربوبیت ست
وچون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بانچه موافق صفات اوست تعالی اضافت کرد آن را بخود وبعضی سائر اعمال عباد
مناسب احوال وصفات ایشانست مگر صیام که او مناسب صفتی ست از صفات حق وجل بدانست یا از جهت آن
گفت الصوم لی که مقدار ثواب ومضاعفت اجر آن را جز وی تعالی نداند وجز سعت علم وی سبحانه بدان محیط
نگردد وچون جواد کریم بذات اقدس خود متولی جزای آن شده وفرمود ومن میدهم جزای آن لابد تقاضای
سعت عطا وعظم جزا کند واین معنی اوفق وانسب ست بسیاق حدیث که فرمود الحسنة بعشر امثالها الی سبع مائة ضعف
الحدیث وباین جهت در اول شرح حدیث بدان اشارت نمودیم وبالجمله عبادت صیام را شأنی عظیم ست میان
عبادات خصوصاً صوم رمضان را که فرض ست در صحیح بخاری از ابن عباس آورده که کان النبی صلی الله علیه وسلم اجود الناس
واجود ما یکون فی رمضان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بهترین وجوادترین خلق بود واکمل او در ماه رمضان سخاوت
وبخشش وبر مردم وایثار وی ایشان را بر خود در حاجات از همه اوقات زیاده بودی وصدقات وخیرات وی
در لیالی وایام رمضان بر همه لیالی وایام مضاعف گشته بذکر ونماز واعتکاف وتلاوت جمیع ساعات روز وشب را
مستغرق کرده وآن ماه عظیم را بعبادات گوناگون مخصوص گردانیدی ودرین فقره اشارت کرده بآنکه چون این ماه عظیم ست

موسم خیرات و منبع برکات و نعم الٰہی تعالے و فیض وے بر بندگان اجل و اعظم ست شکرانۂ آن نیز با نواع عبادات و مبرات اکثر و اوفر بود و چون بودن حضرت واہب البرکات در وی متضاعف بود و جود حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سید السادات نیز حکم اثر میشد چہ باری تعالی او را مظہر انوار صفات و محل آثار کمالات خود گردانیدہ بود و ہر انچہ محبوب وی تعالی ست او را مجبول ساختہ و عادت او گردانیدہ و آنچہ مذکور شد جزو حدیث ست تمام وے اینست اجود ما یکون فی رمضان حین یلقاہ جبرئیل یعنی جواد تر بود در رمضان لاسیما دران ہنگام کہ ملاقات میکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم با جبرئیل وکان جبرئیل یلقاہ کل لیلۃ فی رمضان و بود جبرئیل کہ ملاقات میکرد او را ہر شب در رمضان حتی ینسلخ تا منسلخ رمضان و آخر وے یعرض علیہ النبی القرآن عرض میکرد و میگذرانید آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر جبرئیل علیہ السلام قرآن را و در روایتے فیدارسہ القرآن پس مدارست میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم با جبرئیل علیہ السلام قرآن را و مدارست ہمدیگر خواندن چنانچہ حفاظ بطریق دور میخوانند فاذا لقیہ جبرئیل پس چون ملاقات میکرد او را جبرئیل کان اجود بالخیر جواد تر بود در خیر تیز تر بخیرات من الریح المرسلۃ از بادی کہ فرستادہ میشود و مطلق گذاشتہ می شود تا برسد و شامل شود ہر چیز را کہ بران میوزد و ہمچنین اثر جود و کرم وی بہر کس و بہر جا میرسید و نزد امام احمد در آخر این حدیث آمدہ کہ لا یسأل شیئا الا اعطاہ سوال کردہ نمی شد آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہیچ چیزے را مگر آنکہ میداد آنرا چنانچہ در آخر فصل زکوٰۃ گذشت و ازین حدیث استنباط کردہ اند کہ آدمی را باید کہ در ایام شریف و مواسم خیر و حضور صحبت صلحا در کسب خیرات و اجراء وجوہ مبرات بیشتر و بجد تر ساعی باشد و باللہ التوفیق و آنحضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم در بعضے از لیالی رمضان وصال کردے یعنی دو روز یا زیادہ بران پیاپے روزہ داشتے بے آنکہ چیزے بخورد و بنوشد و افطار کند و دیگران را کہ بقصد متابعت آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شروع در صوم وصال کردندے بجہت رحمت و شفقت و کراہت تعمق و توغل چنانکہ در حدیث عائشہ آمدہ است از وصال نہی فرمودے صحابہ گفتند یا رسول اللہ چون تو وصال میکنی سبب نہی ما از وصال چیست با آنکہ واجب ما را متابعت تو میخوانی فرمود لست کہیئتکم لستم من مثلی ہیئت و صفت شما یعنی حال و صفت من مثل حال و صفت شما نیست و در روایتے لست مثلکم و در روایتے لست کاحد کم و معنی ہمہ یکیست و در روایتے آمدہ ایکم مثلے کدام یکے از شما مثل من ست انی ابیت عند ربی بدرستی کہ من شب میکنم نزد پروردگار خود کہ پرورندہ و تربیت کنندۂ من ست و فی لفظ و در لفظے دیگر از حدیث ہمچنین آمدہ اظل عند ربی یعنی روز میکنم نزد پروردگار خود گر بند اصل معنی وے ہمین ست و مراد اینجا مطلق کون ست چنانچہ اضحے فلان کذا میگویند و تخصیص و تقیید ضحے بدان مراد نبود و در آیت کریمہ و اذا بشر احدہم بالانثی ظل وجہہ مسودا نیز مطلق مراد ست و در فتح الباری گفتہ کہ راجح الروایات لفظ ابیت ست نہ اظل یطعمنی ویسقینی طعام میدہد و آب میدہد مرا پروردگار من و در روایتے انی اطعم و اسقی من طعام دادہ میشوم و آب دادہ میشوم و در لفظے آمدہ مطعم یطعمنی و ساق یسقینی مر الطعام دہندہ ایست کہ طعام میدہد مرا و آب دہندہ است کہ آب میدہد مرا و این حدیث باختلاف الفاظ و تعدد طرق در صحیحین و غیرہما مذکور ست و علما را درین طعام و شراب چند قول ست یکی آنکہ طعام و شراب محسوس بود یعنی برای آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہر شب از نزد پروردگار طعام و شراب می آمد و میخورد و می نوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بوی صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم

چه حقیقت لفظ طعام و شراب و معنی حقیقی وے اینست که عدول از حقیقت موجب ظاہر دار پس حمل بر حقیقت متعین بود
و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود اگرچه خود ورزانه نیز فرض کنند چنانچه حقیقت لفظ اکل ست زیرا که این از طعام
جنت و شراب وے بود که احکام تکلیفیه بران جاری نباشد چنانکه در غسل صدر شریف در طشت ذہب وقعه
که در حدیث صحیح وارد شده است با آنکه استعمال اوانی ذہب و فضه دینویه حرام ست و ابن منیر گفته آنچه موجب افطارست
شرعاً طعام معتادست اما آنکه خارق عادت ست و از بہشت از پیش پروردگار آمده تناول و تعاطی وی از جنس اعمال
نیست بلکه از جنس ثواب چنانچه اہل جنت ما در جنت باشد ابطال عادت نکند و بعض گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوت ست
که لازم اوست پس گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شارب می بخشد و افاضه میکند چیزے که قائم مقام شراب
و طعام میگردد و بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم بی ضعف و فتور و شما را اینحالت نیست یا مراد بطعام و شراب
سیری و سیرابی ست که بی طعام و شراب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را حاصل میشد والم جوع و عطش احساس نمیکرد
و این غیر معنی قوت ست چه تواند که قوت بر طاعت و عبادت با وجود گرسنگی و تشنگی نیز بخشند و در یعنی قوت و نه معنی سیری
و سیرابی ست و گفته اند معنی اول راجح ترست چه سیری و سیرابی منافی حال صائم ست و مفوت مقصود از صوم و وصال
چه روح این عمل گرسنگی و تشنگی ست و نیز حال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در اکثر جوع بود و شبع نبود تا آنکه سنگ
بر شکم مبارک می بست کذا ذکر فی فتح الباری و قول دوم از ابن قیم در کتاب ہدی و از ابن رجب لطائف نقل کرده اند
آنکه مراد طعام و شراب محسوس نیست و نه لازم وی از قوت و شبع بلکه مراد غذای روحانی بود که از معارف لذات
مناجات و فیضان لطائف الٰہی که بر دل شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم وارد میگشت و آنچه توابع آنست
از احوال شریفه از نعیم روح و شادی نفس و روح دل و روشنائی چشم که با آن چندان قوت و قدرت و مسرت حاصل آید
که بدن از غذائے جسمانی مستغنی شود و مدتی مدید بگذرد که احتیاج بغذا نیفتد بلکه یاد از آن نیاید و این در محبتهای
مجازی و مسرتهای صوری تجربه است تا بچه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی و درین معنی گفته اند ﴿لها احادیث من ذکراک تشغلها
خطاب بمحبوب میکند که شتران را که در راه طلب تو میروم کلاها و حدیثهاست معنوی از یاد تو که باز میدارد آنها را عن
الشراب و تلہیها عن الزاد﴾ از آب و باز میدارد آنها را از توشه طعام یعنی چندان بیاد تو مشغول و بذکر تو ملهی اند که
از طعام و شراب یاد نمی آرند و حاجت بدان ندارند ﴿لها بوجهک نور تستضیئ به﴾ و مر ایشان را از چهره روی تو نوریست
که روشن میشوند بدان نور در راه سیر و ممد روشنائی آن ﴿ومن حدیثک فی اعقابها حاد﴾ و از حدیث تو و سخن که در یاد تو
میکنند در پس آنها حادیست یعنی حدی گوینده و عرب حدو حدی که شتران از سیر مانده شوند حدی میکنند و بصوتی که
دارند اشعار میخوانند که شتران بوے تازه و قوی میشوند در سیر تیز و تند میروند ﴿اذا اشتکت من کلال السیر اوعدها
روح القدوم فتحیی عند میعاد﴾ چون شکایت میکنند آن شتران از کندی و سستی سیر وعده میکنند آنها را روح القلوب فتحیی عند میعاد خوشی و شادی
دلها پس زنده میشود دلها نزد وعده یا نزد وقتی که قرار داده شده است برای وصال و مصنف سے گوید که
این قول دوم که مراد غذای روحانیست مختارست چه اگر بر حقیقت طعام و شراب حمل کنند وصال متصور نشود زیرا که
معنی وصال آنست که در شب طعام نخورند و آب ننوشند بلکه صیام باطل شود بر تقدیر روایت اظل که بمعنی روزست
و فقد عرفت جوابه والله اعلم فرع ﴿ اختلاف ست علما را در صوم وصال مر غیر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم

که جائز ست یا حرام یا مکروه طائفه گویند که جائز ست مر کسی را که قادر ست بران و مرویست از عبد الله بن زبیر
وغیر او از سلف و گویند که وی شش وصل میکرد چند روز و در روایت صحیحه آمده که پانزده روز وصال میکرد و جماعهٔ دیگر از
صحابه و تابعین برانند که صحابه بعد از نهی وصال کردند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مقرر داشت پس معلوم شد که
نهی بجهت رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانچه بتصریح در حدیث عائشه آمده نه برای تحریم و اکثر برانند که جائز نیست
و امام ابوحنیفه و امام مالک برین اند و امام شافعی تنصیص کرده بر کراهت و اصحاب وی مختلف اند که این کراهت تحریمی
یا تنزیهی و اول صحیح ترست و امام احمد و اسحق میگویند که جائز ست تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید نزد بخاری آمده که
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود وصال نکنید و اگر یکی از شما خواهد که وصال بکند گو بکند آنرا تا سحر و این در معنی
تاخیر افطار ست نه وصال و این نیز بتقدیریست که مشقت نباشد و باعث تعذیب نفس نگردد الا داخل قربت نبود
و ظاهر حدیثی که گذشت دال است که وصال از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است و جمهور برانند که محرم ست بر غیر وی
صلی الله علیه وآله وسلم از جهت عموم نهی در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم لاتواصلوا و رحمت و شفقت منافات ندارد
بحرمت غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود و از اهل سلوک آنهائی که مولع اند بر ریاضت نفس و کم خوردن وقت افطار
میکنند بجهت آبی تا از حقیقت وصال بدر آید والله اعلم و عادت شریف آن بود که در روزهٔ رمضان شروع نکردی الا
بعد از رویت هلال علی التحقیق یعنی مشاهدةً و عیاناً یا گواهی یک عدل چنانکه یکبار بشهادت ابن عمر روزه داشت
احمد و ابوداؤد آورده اند که ابن عمر گفت میدیدند مردم هلال را جستند او را پس خبر کردم من رسول خدا را صلی الله
علیه وآله وسلم که من دیده ام پس بود روزه داشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و امر کرد مردم را بروزه داشتن و یکبار
دیگر بشهادت یک اعرابی روزه داشت چنانچه ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی از ابن عباس
آورده اند که گفت اعرابی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت دیده ام من هلال را و در بعض
روایات آمده یعنی هلال رمضان را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیا شهادت میدهی که لا اله الا الله
گفت نعم و فرمود گواهی میدهی که محمد رسول الله گفت نعم پس فرمود بلال را اعلام کن مردم را که روزه دارند و بجز اخبار
ایشان اکتفا کرد و تکلیف لفظ شهادت نکرد و مذهب حنفیه و صحیح نزد شافعیه و مشهور نزد امام احمد همین ست زیرا که
این امر دینی ست که متعلق ست بآن وجوب صوم پس مشابه شد بروایت اخبار و احادیث و مقبول ست در وی خبر
واحد عدل و شرط نیست لفظ شهادت اگر ظاهر حال مخالف یا مکذب آن نباشد و نزد مالک و در قولی از شافعی و بروایتی
از امام احمد و اسحق شرط ست شهادت اثنین چنانچه در سائر شهادات و متمسک ایشان حدیثی ست که ابوداؤد و دارقطنی
از امیر مکه حارث بن حاطب آورده اند که گفت عهد کرد بسوی ما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که روزه داریم
برویت هلال و اگر نه بینیم و گواهی دهند دو گواه عدل روزه داریم بگواهی ایشان و گفته اند که اسناد وی صحیح متصل ست
و در روایت نسائی از عبد الرحمن بن زید بن الخطاب نیز مانند این آمده و جواب داده اند ازین تمسک بآنکه این حدیث
منطوق وارد بمفهوم او در امعارض شد آن احادیث که در قبول شهادت واحد وارد شده و ترجیح کردیم ما آنها را
بدلیلی که گذشت و عدالت مخبر شرط ست باتفاق و از علمای وی منقول ست که شرط نیست و گفته اند که مراد وی آنست
که مستور الحال بود و از حدیث اعرابی که بوجود ایمان از وی اکتفا کردند استنباط آن توان یافت و نزد ما ظاهر ست

که آن یک کس مرد باشد یا زن حر باشد یا عبد کذا فی الهدایه و اگر رد وی شهادت وی و احتیاط بود وی شعبان را
سی روزه تمام کردی و آنگاه روزه داشتی در حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق متعدده آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود روزه دارید برویت هلال و افطار کنید برویت وی و اگر پوشیده شود
بر شما هلال در زیر ابر پس شمارید شعبان را سی روز و در بعض روایات تمام کنید سی روز را از شعبان بعد از آن
روزه دارید و در بعض روایات آمده فاقدروا له و معنی این لفظ نزد جمهور ائمه و علما همین ست که در روایات دیگر
بصریح آمده که تمام کردن شمار شعبان ست سی روز یعنی اندازه کنید هلال را بشمار کردن شعبان و بعض گفته اند
که مراد اندازه سیر قمر ست بحساب منازل وی و مآل وی نیز بمعنی باقی روایات آید و لیکن گفته اند که
این مشکل ست بر عامه پس آسان اندازه به شمار ایام بود با آن که ظاهر روایات دیگر نیز همین ست و نیز قول
منجمان معتبر نیست الا در بعض روایات شاذه فقهیه که درین باب اعتبار آن آمده و بر هر تقدیر ازین
حدیث مستفاد گردد که روزه در روز شک به نیت رمضان مکروه بود و برین اند اکثر ائمه الا نزد امام احمد که
گوید واجب ست صوم رمضان در صورتیکه پوشیده شود ماه زیر پرده ابر یا غبار در شب سی ام از شعبان و معنی
حدیث فاقدروا له اینست یعنی تنگ کنید ماه را یعنی بگردانید و اعتبار کنید او را بیست و نه قدر بمعنی تنگ بسیار آید
چنانچه در کریمه و یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر و من قدر علیه رزقه و امثال آن یا بمعنی اندازه باشد و مراد آن باشد که
اندازه کنید و فرض کنید طلوع ماه را و معنی روایات دیگر را که واقع شده تمام کنید شعبان را یا شمار کنید او را سی روز یا تمام کنید
شمار او را سی روز هم باین تاویل کنند و عمل ابن عمر و بسیاری از اکابر صحابه را باین وجه نقل کنند که چون از شعبان
بیست و نه میگذشت طلب مینمودند ماه رمضان را اگر میدیدند یا از کسی چیزی می شنیدند روزه میداشتند و اگر نه
چون مطلع صاف بودی بافطار برمیخواستند در صباح آن و اگر در مطلع علتی بودی روزه دار برمیخاستند و مذهب
نزد ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روز شک روزه ندارند که مکروه است و اگر دارند به نیت نفل دارند و حدیثی
نیز درین باب نقل میکنند و آنکه از عمل اصحاب نقل کرده اند نیز محمول بر روزه نفل ست و ثانی الحال اگر این روز از رمضان
ثابت شود در روزه هم از رمضان واقع شود و اگر موافق عادت وی باشد و در روزی واقع شود که روزه در آن روز
معتاد وی است روزه داشتن بهتر ست و آنکه در حدیث صحیح از عمار آمده که هر که روزه دارد یوم الشک پس تحقیق عصیان کرد
ابو القاسم را یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مراد از آن روزه به نیت رمضان ست و الله اعلم و میفرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کسان را که بشهادت یک شاهد روزه بدارند و بشهادت دو شخص بگشایند و وجوب
شهادت دو شخص برای گشادن روزه یعنی عید کردن متفق علیه است میان علما مگر نزد ابی ثور که از اصحاب
شافعی ست نزد وی بشهادت یک عدل نیز ثابت شود و در روایتی در مذهب حنفیه نیز آمده و چنانچه در بعض شروح
هدایه گفته اما معتبر نیست این روایت و لیکن نزد حنفیه خواه دو مرد بود و یا یک مرد و دو زن چنانچه در شهادات است و نزد
مذهب امام احمد آنست که دو مرد باید و متمسک وی در اشتراط دو شاهد در افطار حدیث عبدالرحمن بن زید بن الخطاب ست
که خطبه خواند در روز شک و گفت که من مجالست کردم اصحاب پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و سوال کردم از ایشان
را و ایشان تحدیث کردند مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود روزه دارید برویت هلال و افطار کنید برویت آن

واگر پوشیده شود بر تنها هلال پس روزه دار دید سے روز واگر گواهی دهند دو شاهد عدل پس روزه دارید وافطار کنید
رواه النسائی ولیکن این حدیث معدوده معارض ست بحدیثے که در قبول شهادت واحد آمده ودر افطار باقی معمول ست
بے معارضه ونیز متعلق ست بفطر نفع عبد پس مشابه شد سائر حقوق او را ونیز احتیاط همدرین ست ونزد امام ابو حنیفه
این بر تقدیریست که در مطلع علتے بود از ابر یا غبار یا مانند آن اما اگر صاف باشد بی علت پس شرط در رمضان و عید هر دو
جمع کثیر که حاصل شود علم ظنی یا قطعی علی اختلاف الروایات بخبر ایشان زیرا که تفرد یک شخص درین صورت موهم
غلط ست چه مطلع صاف و همه اهل بصر و همه طالب جویان درین صورت ظاهر اشتراک جمیع ست در رویت انفراد یکے
بدان بخلاف آن صورت که ابرے و غبارے باشد که گاهی دور میگردد علت از موضع هلال واتفاقا نظر یکے بران
افتاد و دیگران را نظر بمواضع دیگر ست از امیر المومنین عمر آمده که شخصے درین صورت دعوی دیدن هلال کرد پیاله
آب طلبیده در وے اورا شستن فرمودند و پرسیدند که اکنون می بینی گفت نمی بینم فرمودند موے پلک جدا شده
مقابل باصره وے افتاده بود آنرا بصورت هلال خیال کرده اکنون که روے او را شستند آن با عث تخیل
بدر رفت واند آنکه حد کثرت چیست نزد بعضے اهل محله تمام کثیر اند و از امام ابی یوسف مروی ست که پنجاه کس باید
ونزد اکثر معتبر در وے عدد تواتر ست که موجب علم قطعی ست و در روایتی از امام ابو حنیفه در رمضان در صورت صفای
مطلع شهادت واحد معتبر ست احتیاطا زیرا که یک روزه داشتن از شعبان بهتر ست از افطار روزه رمضان ارو است
قبول شهادت اثنین در فطر درین صورت معتبر نیست والله اعلم واگر شخصے ماه رمضان دید و قاضی حکم بشهادت
او نکرد لازم ست بروے نگاه داشتن روزه زیرا که چون وے بحقیقت دیده است داخل خطاب صوموا لرویته الهلال
بود واگر رمضان بخبر واحد ثابت شده و قاضی بدان حکم کرد وسی روزه تمام شد عید کردن بموجب این درست نباشد
تا دو کس بر تقدیر علت و جماعه کثیر بر تقدیر صفا گواهی ندهند چه عید بقول یکی ثابت نشود و آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در افطار کردن تعجیل کردی و به بیان فضیلت آن امت را بران ترغیب نمودی بخاری ومسلم وموطا و
ترمذی از سهل بن سعد آورده اند که رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم فرمود همیشه اند مردم بخیر مادام که تعجیل کنند
فطر را ونیز در حدیث آمده که فرمود صلے الله علیه وآله وسلم قوے و غالب ست دین مادام که تعجیل کنند فطر را زیرا که
یهود و نصارے تاخیر کنند رواه ابو داؤد و در حدیث قدسی آمده که فرمود رب العزة جل جلاله که محبوب ترین بندگان
من نزد من شتابی کننده است فطر را رواه الترمذی عن ابی هریرة ونیز ترمذی از ابی عطیه آورده که گفت
در آمدم من و مسروق بر عائشه رضی الله عنها پس گفتیم یا ام المومنین دو مرد اند از اصحاب محمد صلے الله علیه وآله وسلم یکی از ان
دو مرد تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را و دیگرے تاخیر میکند افطار را و تاخیر میکند نماز را گفت عائشه رضی الله عنها کدام یک ست
که تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را گفتیم عبد الله بن مسعود ست گفت همچنین میکرد پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله
وسلم و آن دیگر ابو موسے ست و در روایتی تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند مغرب را و در روایت اول نیز مراد همان
نماز مغرب ست و در موطا آمده که از عمل نبوت ست تعجیل فطر و تاخیر سحور و بر سحور مواظبت نمودی تاخیر فرمودی
و امت را بر سحور و تاخیر آن تحریض نمودے در حدیث بخاری ومسلم و ترمذی ونسائی از انس آمده که فرمود
حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم تسحروا فان فی السحور برکة سحر کنید که در سحور برکت ست و ترمذی گفت که

درین باب حدیث از ابی هریره و عبدالله بن مسعود و جابر بن عبدالله و ابن عباس و عمرو بن العاص و عرباض ابن ساریه و عتبة بن عبد و ابی الدرداء نیز آمده و نیز مسلم و ترمذی و ابوداود و نسائی از عمرو بن العاص آورده که فرق میان روزهٔ ما و روزهٔ اهل کتاب اکلة السحر است و در احادیث آنرا غذاے مبارک خوانده و فرمود نعم سحور المؤمن التمر اخرجه ابوداود عن ابی هریرة و در احادیث صحیحه متعدده آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه تسحر میکردند و متصل آن بنماز فجر برآمدند و فاصله مقدار آنچه پنجاه آیت قرآن خوانده میبود و در صحیحین و غیرهما آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود منع نکند شما را از خوردن و نوشیدن اذان بلال زیرا که وی اذان میگوید بشب لیکن بخورید و بنوشید تا اذان ابن ام مکتوم و ابن ام مکتوم نیز از موذنان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و اعمی بود تا صبح مشخص نمی شد و مردم او را خبر نمیکردند اذان نمیگفت و بران فرموده که صائم افطار به رطب یعنی خرمای تر کند و اگر نیابد به خرما یعنی تمر که خرمای خشک است و اگر نیابد به آب اخرجه الترمذی و در روایتی کسی را که بیابد تمر گو که افطار کند بر وے و کسے که نیابد افطار کند به آب و ابوداود همین روایت ثانی را آورده و در بعض روایات آمده که چون افطار کند یکے از شما گو که افطار کند بر تمر زیرا که در وے برکت است و مصنف حکمتی در باب افطار بر رطب و تر که بعض علما گفته اند نقل میکند و میگوید و این یعنی تشریع و تعلیم افطار بر رطب و تمر غایت شفقت بود بر امت چه طبیعت گاه خلو معده بجهت سبق طلب اشتها طعام را باقبال تام قبول کند و چون اول چیزے که باقبال تام بمعده رسد شیرین بود بدن از قبول آن بغایت منتفع شود و تمامه حواس و قوے بشیرینی انتفاع پذیرد و علی الخصوص قوت باصره که انتفاع او از شیرینی زیادت از انتفاع سائر قوی بود و چون شیرینی حجاز خرماست رطب یا یابس و طباع اهل آن بران پرورده شده انتفاع ایشان ازان زیاده از دیگر شیرینها بود و این انتفاع قوی بتر که ذکر کردیم از جهت طب و ملاحظه طبیعت و اما انتفاع بتمر از جهت شرع و اسرار آن که اطباے طبیعی آن را ادراک و احاطه آن را نیست و خرمای مدینه طیبه مطهره را حق جل شانه بیمن مقدم سید عالم صلوات الله و سلامه علیه تریاق همه سموم گردانیده و دوائے همه سموم ساخته و ازانجا فرموده سید عالم صلوات الله و سلامه علیه ان فی عجوة العالیة بدرستی که در عجوهٔ عالیه عجوه نام قسمے از خرماست که در مدینه طیبه مشهور و متعارف است و عالیه مدینه جانب مسجد قبا و نواحی اوست در جهت شرق و نخیل دران جانب بسیار است و درین قسم از خرما که در آنجا بهاست شفاء من کل داء شفاست از هر درد و اینها تریاق و بدرستی که آن عجوهٔ عالیه تریاق است از هر زهر اول البکرة که در وقت بامداد پگاه ناشتا خورند و جای دیگر فرمود من تصبح بسبع تمرات کسی که صبح کند بهفت تمر یعنی بخورد آن را در وقت صبح ما بین لابتیها ازان خرما که پیدا میشود در دو جانب مدینه و لابه زمین سنگستان را گویند و در هر دو جانب مدینه سنگستان است لم یضره ذلک الیوم زیان نکند و ضرر نرساند خورنده این هفت خرما را سم زهر بفتح السین و قد یضم و لا سحر و نه زیان کند او را سحر و در تاریخ وفاء الوفاء فی اخبار دار المصطفی این احادیث را از صحیحین نقل کرده و گفته که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این تمر را دوست میداشت و بعض گفته اند که اصل آن ازان نخل است که سید کائنات علیه افضل الصلوة بدست مبارک خود نشانده بود و در تاریخ مدینه کلام درین باب بیشتر ازین آورده ایم فلینظر ثمه و در مثل این مقامات خاصیات که در خصوص خرمای مدینه و درین قسم مخصوص از وسع اطبای رسمی را که جز احکام طبیعت نشناسند و بحقائق امور و خواص آن که بهدے کشف

والهام معلوم گردد حکمت جمل بحقیقت آن وبعدم قدرت بر دریافت آن در حیرت و سرگشتگی پیش نیاید وسر از اطبای
قلوب که علاج و اصلاح آن در حوزهٔ حذاقت ایشانست گردانند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت افطار
این دعا میخواند اللهم لک صمنا وعلی رزقک افطرنا فتقبل منا انک انت السمیع العلیم وفی اسناده مقال و در اسناد این
حدیث سخن ست یعنی اسناد این صحیح نیست ضعفی دارد و در سنن ابی داود از معاذ بن زهره چنانچه در جامع الاصول
آورده ثابت ست که چون افطار میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگفت اللهم لک صمت وعلی رزقک افطرت
و در بعض روایات ابی داود از مروان بن سالم مقفع آمده که گفت ابن عمر بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون
افطار میکرد میگفت ذهب الظمأ وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء الله تعالی و زیاده کرده است رزین الحمد لله
در اول حدیث کذا فی جامع الاصول و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی فرمود صائم را از فحش گفتن فحش یعنی
سخن بد گفتن و بد زبانی کردن و تعدی و تجاوز از حد در قول و در جواب آید و اکثر استعمال وی در الفاظ وقاع
و جماع و آنچه متعلق ست بدان جریان یابد و اهل فسوق و فساد را در این باب عبارات صریحه فاحشه باشد و ارباب
ادب و صلاح را تعریض و کنایت بود در این باب و امثال آن چنانچه از بول و غایط تعبیر بقضای حاجت کنند
و هر چیز که قبیح ست و گناه است از ذنوب و معاصی آن را فحش گویند و هر خصلت قبیحه را فاحشه گویند از اقوال و افعال
و اکثر اطلاق او در زنا ست و مراد در اینجا همان معنی اول ست و غیبت و نمیمه و بهتان داخل آنست و امر غیبت و سعی
اشد و اغلظ ست و نزد بعض فقها و سفیان ثوری از ایشان ست غیبت مفسد صوم ست و بخاری از ابو هریره
آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر که نگذارد قول زور و عمل بد و زیاده کرده نسائی و جهل پس نیست
مر خدای تعالی را حاجتی در آنکه بگذارد طعام و شراب را یعنی مقصود از صوم و حکمت در شرعیت وی ترک قبایح و
معاصی و تهذیب و تادیب نفس ست بریاضت و مجاهده چون این مقصود حاصل نگردد مجرد ترک طعام و شراب
چه کار آید مگر برای ابرای ذمه و عدم وجوب قضا و حصول صورت عمل و سیوطی در جمع الجوامع آورده که پنج چیز
تعطیل میکند صوم را و نقص میکند آن را کذب و غیبت و نمیمه و نظر بشهوت و یمین کاذبه و الا زوی فی الضعفا
و دیلمی در مسند الفردوس از انس رضی و از ابن عباس رضی آورده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم صائم در عبادت
خداست مادام که غیبت نکند و چون غیبت کرد پاره کرد صوم خود را و از ابی هریره آورده مادام که غیبت نکند و
ایذا نکند مسلمانی را و نزد جمهور این احادیث بعد از صحت آن و ادخل زجر و تشدید ست و امام احمد گفته که اگر غیبت
روزه بشکند که ما کسی از ما را روزه باقی نماند و نهی فرمود صائم را از جنگ کردن و بجواب مخاصم مشغول و مقید شدن
ظاهر آنست که مراد بمخاصم کسی ست که بتعصب و مکابره و بغیر حق خصومت میکند و بجنگ و جدال در افتد نه خصومت
شرعی که بر سر حق باشد بی آنکه بجنگ و جدال و بفحش کشد چنانچه گفت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم
که اگر کسی ترا بد گوید و دشنام دهد تو در جواب بگوی انی صائم من روزه دارم در صحیح بخاری و موطا از ابی هریره
آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم الصیام جنة روزه سپر ست یعنی از نار چنانچه در حدیث دیگر صریح آمده
یعنی باید که مانع آید از معاصی و قبایح چنانکه فرمود فلا یرفث ولا یجهل پس فحش نگوید و جهل نکند و ان امرء قاتله
و اگر کسی او را مقاتله کند یعنی جنگ کند او را یا شاتمه یا دشنام دهد فلیقل باید که بگوید در بر او انی صائم دو بار

نسائی از عائشه آمده اگر مردے جہل کند بر وے شتم و سب نکند او را و بگوید انی صائم و بالجملہ جمیع روایات متفق اند بر گفتن انی صائم و در بعض روایات مکرر نیز آمده و علما را درین مسئله سه قول ست بعض گفته اند سنت آنست که در جواب همین لفظ بزبان بگوید و این اظهر اقوال ست چه ظاهر از قول حقیقت آن فعل لسان ست و در فتح الباری گفته که باین قول جزم کرده متولی و نقل کرده او را رافعی از ائمه شافعیه و بعض گفته اند بدل بگوید و نفس خود را یاد دهد که من روزه دارم تا بجواب مشغول نشود و نووی در اذکار این قول را ترجیح کرده و در شرح مهذب گفته هر دو قول نیک ست و گفتن بزبان اقوی ست و اگر هر دو را جمع کند بهتر و بعض گفته اند اگر روزه فرض بود بزبان بگوید و اگر روزه سنت بود بدل بگوید تا از ریا دور افتد و در فرض ریا نباشد چه آن البته کردنی ست و معلوم ست نزد همه و رویانی برین قول ست و از قاضی ابوبکر بن العربی نقل کرده اند که گفته که موضع خلاف صوم تطوع ست واما در فرض گفتن بزبان ست قطعاً فصل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اگر در رمضان سفر کردے گاه افطار کردے و گاه روزه داشتے و چون حال شریف وے این چنین بود دیگران را نیز مخیر میکرد میان افطار و روزه بدانکه در افطار و صیام سفر احادیث صحیحه سه قسم ورود یافته بعض در اباحت افطار مطلقا چنانچه بخاری و مسلم و موطا و نسائی از ابن عباس آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیرون آمد از مدینه در رمضان بسوی مکه در غزوه فتح و با وے ده هزار صحابی بودند روزه میداشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و روزه میداشتند صحابه تا رسید بکدید که آبی ست میان عسفان و قدید پس افطار کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و افطار کردند صحابه این لفظ بخاری ست و در روایت مسلم افطار میکرد تا منسلخ شهر و برآمدن از مدینه بتاریخ دوم رمضان بود و رسیدن بمکه سیزدهم یا شانزدهم علی اختلاف فیه و مشهور آنست که خروج از مدینه در عاشر رمضان بود و فتح در عشرین و هوا در غایت گرمی بود و در احادیث بطرق متعدده آمده که خدائے تعالی بنهاد از مسافر صوم را و نیمه نماز را و بعض احادیث در تخییر میان صوم و افطار چنانکه در کتب سته از حدیث عائشه آمده که حمزه بن عمرو اسلمی کثیر الصیام بود بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده عرض نمود که آیا روزه دارم در سفر فرمود اگر خواهی روزه بدار و اگر خواهی افطار کن و در روایت ابی داؤد آمده که گفت حمزه بن عمرو اسلمی یا رسول الله من سواری دارم و قوتے در خود مے یابم و جوانم در روزه داشتن آسان تری دانم بر خود از آنکه تاخیر کنم و دین خدا بر ذمه خود بگذارم اکنون روزه دارم و اجر خود را عظیم گردانم یا افطار کنم چه مے فرمائی فرمود هر چه خواهی بکن اگر خواهی روزه دار و اگر خواهی افطار کن و در روایتے از نسائی آمده که گفت در خود قوتے مییابم بر روزه آیا روزه دارم گناهے بر من خود نیست فرمود افطار رخصت الهی ست تعالی هر که آنرا بگیرد و بران عمل کند حسن ست و هر که دوست دارد که روزه گیرد گناهی نیست بر وے و نیز از انس بطرق متعدده آمده که سفر کردیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در رمضان پس روزه داشتند بعضی از ما و افطار کردند بعضے پس نه صائم بر مفطر عیب میگرفت و نه مفطر بر صائم و نیز در بخاری و مسلم از ابن عباس رضی الله عنه آمده که گفت روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در سفر و افطار میکرد پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند و ترمذی از ابی سعید خدری آورده که گفت بودیم اگر سفر میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس بعضے از ما صائم بودند و بعضی مفطر پس نه صائم بر مفطر عیب میگرفت و نه مفطر بر صائم و بودند صحابه که اعتقاد

می کردند که هرکه در خود قوت یابد روزه بهتر ست او را و هرکه ضعف یابد افطار بهتر ست و احادیث درین باب بسیار آمده و بعض احادیث در اباحت افطار و ذم صیام چنانکه مسلم و ترمذی از جابر آورده که بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عام الفتح بسوے مکه در رمضان پس روزه داشت تا رسید کراع الغمیم را پس روزه داشتند مردم پس بطلبید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قدحے از آب و بلند گردانید تا دیدند مردم و بخورد و گفته شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن که بعض مردم افطار نکردند و هم بر صیام قیام نمودند فرمود اولئک العصاة اولئک العصاة یعنی آنها که افطار نکردند گناهکار اند گنهگار اند و در روایت ترمذی یک بار واقع شده اولئک العصاة بے تکرار و بخاری و مسلم از انس آورده اند که گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در سفر و بعضی از ما صائم بودند و بعض مفطر پس فرود آمدیم در منزل در روز گرم پس بیفتادند روزه داران و برخاستند مفطران و برپا کردند خیمها را و آب دادند دواب را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بردند افطار کنندگان امروز اجر را و از جابر آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفرے بود پس دید فردے را که جمع شده اند مردم و سایه کرده اند بروی فرمود چه شده است او را گفتند روزه دار ست که باین حال افتاده است فرمود نیست از نیکی روزه داشتن در سفر و در روایت نسائی آمده که در سایهٔ درختی افتاده بود و میریختند آب را بر وے و از عبدالرحمن بن عوف آمده که گفت گفته می شد یعنی در زمان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم صوم در سفر مثل افطار ست در حضر و در روایتے الصائم فی السفر کالمفطر فی الحضر اکنون بدانکه جمهور علما از اهل فتوے اتفاق دارند که افطار و صوم هردو در سفر جائز ست ولیکن اختلاف کرده اند در آنکه صوم افضل ست یا افطار یا هر دو برابر امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه رحمة الله علیهم برآنند که صوم افضل ست کسی را که طاقت دارد بے زیادہ مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر گردد افطار اولی ست و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در صوم حجت ایشان ست و نیز حاصل میشود بدان براءت ذمه و اگرچه در افطار تخفیف ست ولیکن در موافقت مسلمانان نیز نوعے از تخفیف و آسانی ست که در نگاهداشت صیام و قضاے آن بعد از گذشتن رمضان نیست و نزد سعید ابن المسیب و اوزاعی و احمد و اسحق و بعض دیگر از علما افطار اولے و افضل ست مطلقا و از شافعی نیز بعض اصحاب وی این قول نقل کرده اند ولیکن غریب ست و مشهور و مختار در مذهب وی همان اول ست و احتجاج این جماعه بظاهر آیت قرآنی ست که فرموده «فعدة من ایام اخر» و باحادیث ست که در ذم صوم وقوع یافته چه که بعضے از اهل ظواهر بآن رفته که صوم در سفر جائز نیست و اگر بدارد قضایش باید کرد و جمهور گویند که افضلیت افطار کسے راست که در صیام خوف لحوق ضرر دارد و مشقت بسیار یابد چنانچه از سیاق آن احادیث ظاهر ست و بصریح نیز مذکور ست و بعض گفته اند که افطار و صوم برابر ست بجهت تعادل احادیث و طیبی از ابن عمر نقل کرده که اگر روزه میداشت در سفر قضا میکرد آن را در حضر و از ابن عباس آورده که جائز نیست روزه در سفر و گفته که داؤد و بعض از متأخرین نیز بر نیست و صحیح قول اکثرین ست والله اعلم و چون در سفر نزدیک دشمن شدندے و در جهاد و قتال تردد می بایست کرد امر فرمود کسان را تا افطار کنند این معنی در حدیث آمده است چنانچه ترمذی از ابی سعید خدری آورده که رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم عام الفتح بمر الظهران پس با خبر داد ما را بلقاے عدو و امر کرد با افطار پس افطار کردیم ما همه و از عمر بن الخطاب آورده که گفت غزا کردیم

با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در غزوه بدر وفتح وافطار کردیم در هر دو اما آنکه مصنف میگوید واگر غسل این در حضر واقع شود ودر افطار لشکر را قوت بود بر عدو افطار روا بود واین معنی در احادیث یافته نمیشود ومصنف هم بطریق حدیث نمیگوید بلکه بطریق فقاهت میگوید ودر مذهب ائمه نیز تصریح بدان یافته نمیشود ولیکن موافق ست بقواعد شرع والله اعلم وعادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که در شبهای رمضان اگر بغسل جنابت محتاج شدی در شب غسل کردی واین اولی وافضل ست ودر بعض شبها تاخیر کردے وبعد از صبح غسل کردی در کتب سته از عائشه وام سلمه روایات درین باب آمده وگفته اند که در نص قرآن نیز اشارتی باین معنی ست که فرموده احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم چون تمام شب تا آخر جماع با زنان حلال گردانید بضرورت لازم می آید که صبح کنند بجنابت کما لایخفی واین مبنی بر قاعدهٔ مقررهٔ اصول فقه است که چون کلمهٔ فی در ظرف زمان مستعمل نه بود دلالت بر استیعاب وقت کند چنانچه سرت یوم الجمعة گویند مراد آن بود که تمام روز سیر کرد واگر گویند فی یوم الجمعة دلالت نه کند بران آمده است که مروان در وقتی که حاکم مدینه بود از عبد الرحمن بن عوف این مسئله را پرسید پس گفت عبد الرحمن شنیدم از عائشه رض وام سلمه رض که گفتند بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که در می یافت او را فجر ووے جنب بودی از اهل خود از غیر احتلام پس غسل میکرد وروزه میداشت گفت مروان سوگند میدهم ترا بخدا که ابو هریره را نیز ازین باب بپرسی غالبا بمروان از ابی هریره رسانیده بودند که میگوید هر که صبح کند بجنابت او را روزه نیست عبد الرحمن را این سخن از مروان چندان خوش نیامد وباوجود آن اتفاقا در ذی الحلیفه با ابو هریره یک جا شد وگفت که می پرسم از تو امرے واگر نمی بود مروان که سوگند داد مرا بپرسیدن آن از تو نه می پرسیدم ترا احتیاج بدان نه داشتم پس ذکر کرد عبد الرحمن ابی هریره رض قول عائشه رض وام سلمه رض را پس گفت ابو هریره آنها داناتر وشناساترند باین امر از من ومن نیز شنیده ام او را از فضل بن عباس ولیکن نه شنیده ام از حضرت مصطفی صلے الله علیه وآله وسلم پس رجوع کرد ابو هریره از آنچه میگفت ودر روایت مسلم واحمد وابی داؤد از عائشه آمده که مردے آمد واز حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوال کرد که یا رسول الله در می یابد مرا وقت فجر ومن جنبم آیا روزه دارم آن روز را فرمود من نیز صبح مے کنم بجنابت وروزه میدارم گفت آن مرد یا رسول الله تو مثل ما نیستی قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر فرمود والله هر آئینه امید دارم که من ترسنده تر وپرهیزگار تر باشم از شما از خدا وباآنجا احادیث صحیح درین باب بسیار ست که شبهه را بدان راه نیست وابو هریره رض اگرچه پیش از علم وے بدان خلاف آن می گفت اما ازان رجوع کرد ودر روایتی آمده که ابو هریره رفع نیز کرد ولیکن ضعیف ست وخطابی گفت شنیدم من که آن منسوخ ست تنبیه در احادیث صحیح آمده که جنب بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از غیر احتلام پس صبح کرد بحدیث بعض مردم ازین عبارت استدلال کرده اند که احتلام بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جائز بود والا استثنا کردن آن را فائده نه بود وقرطبی گفت صحیح آنست که احتلام بدان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جائز نه بود چه احتلام از شیطان ست وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازان معصوم بود ومراد باحتلام در حدیث رویت انزال ست بے دیدن چیزے در خواب واین نه از شیطان ست یا مبناے استثنا نیز بر عدم جواز ست یعنی غسل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جماع بود نه از احتلام زیرا که احتلام در حق وے جائز نیست والله اعلم ودر ایام صیام تقبیل امهات مومنین کردے چنانچه بخاری ومسلم وموطا

وابو داود و ترمذی از عائشه رضی الله عنها آورده اند که گفت بتحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که تقبیل می کرد بعض
ازواج خود را و حال آنکه وی صائم بود پس خنده کرد عائشه رضی الله عنها و در روایتی آمده که تقبیل می کرد و مباشرت میکرد و وی
صائم بود و بود وی املک ترین شما ارب خود را یعنی حاجت خود را و در روایتی مر نفس خود را یعنی از بی اختیار
شدن نزد جماع و این حدیث بروایات متعدده و الفاظ مختلفه آمده و در بعض روایات آمده بودم من و وی
صائم و در بعض روایات آمده که تقبیل و ملاعبت می کرد عائشه را و در روایت ابی داود آمده که تقبیل
میکرد و میگرفت زبان او را در دهان خود و در حدیث لفظ مص واقع شده که بمعنی مکیدن ست و گفته اند که در اسناد
این ضعف ست والله اعلم و در روایت ابی داود آمده که عمر بن الخطاب رضی الله عنه تقبیل کرد زن خود را پس بیامد نزد پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم و گفت ارتکاب کردم امروز یا رسول الله کاری عظیم را که فرحت و سبکی کردم امروز بآنکه
تقبیل کردم او را و من صائم بودم فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیا اگر مضمضه کنی و صائم باشی چه حیثیت
گفتم هیچ باک نه دارم از آن فرمود تقبیل نیز همین حکم دارد و ترمذی گفت که درین باب حدیث از عائشه رضی الله عنها و عمر
بن الخطاب و حفصه رضی الله عنهم و ابی سعید و ام سلمه و ابن عباس و انس و ابی هریره آمده و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه
وغیرهم در قبله صائم رخصت کرده اند بعضی مر پیر را نه جوان را بجهت ترس آنکه مبادا سلامت نماند مر او را روزه
و مباشرت نزد ایشان سخت تر ست از آن و بعض گفته اند که قبله تنقیص اجر میکند نه تفطیر صوم و گفته اند که صائم
چون مالک نفس خود بود روا است او را تقبیل و اگر اعتماد جامع ندارد بر نفس خود روا نیست تا سلامت ماند و قول
سفیان ثوری و شافعی اینست انتهی و در حدیث ابی داود از ابی هریره آورده که مردی سوال کرد از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از مباشرت صائم پس رخصت کرد مر او را و دیگری آمد و سوال کرد از آن پس نهی
فرمود او را ناگاه دید که آنکه او را رخصت کرد پیر بود و آن را که نهی کرد جوان بود و سیوطی در جمع الجوامع این را
در باره تقبیل آورده بروایت ابن النجار از ابی هریره و از عائشه نیز مثل این آورده و در هدایه میگوید که لا باس
است بقبله یعنی مباح ست بوس کردن وقتیکه ایمن باشد بر نفس خود جماع را و انزال را و مکروه است چون ایمن نباشد
زیرا که قبله لذاتها مفطر نیست و تواند که بدان مفضی گردد در عاقبت پس در حالت امن ذات اش معتبر باشد و مباح بود
و نزد عدم امن عاقبتش معتبر بود و مکروه باشد و شافعی علی الاطلاق در هر دو حال مباح گوید و مباشرت مثل تقبیل
است در ظاهر روایت و مروی است از امام محمد که مکروه است مباشرت فاحشه که خوف فتنه در وی غالب ست انتهی
و نسبت اباحت مطلقاً بشافعی خلاف تصریح ترمذی ست و در مواهب لدنیه گفته که مذهب امام شافعی و اصحاب
وی آنست که قبله حرام نیست بر کسیکه تحریک شهوت وی نه کند و لیکن اولی ترک اوست و بر آنکه تحریک شهوت وی
کند حرام ست در حق وی علی الاصح عند اصحابنا و دیگر پوشیده نماند که عبارت لا باس غالب استعمال وی
در جائیست که خلاف آن [illegible] اولی و [illegible] باشد لیکن مکروه نبود پس موافق عبارت این باشد که قبله
نزد امن مکروه نبود و لیکن اولی خلاف آنست و مذهب امام مالک و شافعی نیز همین ست و گاهی بمعنی مطلق نفی
اثم نیز واقع شود بی آنکه خلاف وی اولی بود و در مؤطا آورده که ابن عمر نهی می کرد از قبله و مباشرت مر صائم را
و سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب روایت کرد که وی نهی میکرد صائم را از تقبیل و میفرمود نیست مر احدی را از خط

و صحیح است آنچه بود سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رواه ابن ابی شیبة والطبرانی فی الصغیر والدارقطنی فی الافراد و ابن راهویه و ابن ابی شیبة و بزار و بیهقی و غیر ایشان آورده اند که عمر بن الخطاب گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در منام دیدم که بجانب من نگاه نمیکند گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چه کرده ام من که بجانب من نگاه نمی کنی فرمود آیا نیستی تو که بوس میکنی در حالت صوم گفتم سوگند بخدا که فرستاده است ترا بحق هرگز نکنم آنرا بعد ازین ما نحن در وجه تطبیق همانست که نزد عدم امن احرام ست ظاهرا احیانا اندک این چنین نیز واقع شده باشد یا تادیب بر ترک اولی یا خود و چون درینجا حدیث ابن ماجه بود که دلالت میکند که تقبیل امرأة مفطر صیام ست مصنف در جواب وی میگوید و حدیثی که ابن ماجه روایت کرده که سئل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسیده شد پیغمبر خدا عن رجل از حال مردی که قبل امرأته یعنی بوسه کرد زن خود را و حال آنکه هر دو مرد و زن روزه دارند فقال پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قد افطرا یعنی بتحقیق روزه گشادند آن مرد و زن و اسناد آن ثابت نیست و بصحت پیوسته و کسی را که نسیان طعام خورد وی یا شراب خورد وی قضا نفرمودی و گفتی ان الله هو الذی اطعمه فاسقاه و بدرستیکه خدای تعالی خود خورانید و نوشانید او را این حدیث را بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود بالفاظ مختلفه از ابی هریرة روایت کرده اند و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی سعید و ابی اسحق غنوی نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح ست و گفت بر نیست عمل نزد اکثر اهل علم و مالک ابن انس میگوید که اگر در روزه رمضان بنسیان بخورد بر وی قضا لازم گردد مصنف اشارت کرد بصحت حدیث و علت آن بقول خود این خوردن و آشامیدن بالنسیان خوردن و آشامیدن نائم داشتی بجهت عدم تعدی بر صیام بقصد و اختیار اگرچه درین جا شعور و اختیار بخوردن و آشامیدن دارد بخلاف حالت نوم اما چون شعور بصوم ندارد و در عدم علم و اختیار بنقض صوم هر دو حالت یکسان ست و نزد ما فرق نیست میان صوم فرض و نفل خلافا لمالک فی النفل و اگر بخطا بخورد و یا بنا بر عدم باطل گردد چنانچه در حالت مضمضه مثلا بخطا آب در حلق فرو ریخت و نزد شافعی اینجا نیز باطل نشود و در رمضان حجامت کرد وی چنانچه در صحیحین از ابن عباس آورده که گفت حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه وی محرم بود و حجامت کرد و حال آنکه صائم بود و در روایت ابی داود و ترمذی حجامت کرد و حال آنکه صائم بود و در روایتی حجامت کرد و حال آنکه وی صائم محرم بود یعنی جامع بود در میان هر دو صفت و نیز ابو داود از ابن ابی لیلی از یکی از اصحاب آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهی فرمود از حجامت و صوم وصال و حرام نگردانید آنها را از جهت ابقا بر اصحاب و بخاری آورده که پرسیده شد انس بن مالک را آیا مکروه می پنداشتید شما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجامت را برای صائم گفت لا مگر از جهت ضعف و در روایت ابی داود آمده که گفت انس نبودیم ما که میگذاشتیم حجامت را مگر از جهت جهد و مشقت یعنی تا روزه دار نه در جهد و مشقت نیفتد و ضعیف نگردد یا مبادا ضعف ره بجاری شود و باعث بر افطار گردد و در حدیث ترمذی از ابی سعید و ابی داود از زید بن اسلم آمده که سه چیز ست که تفطیر نمیکند روزه را قی و احتلام و حجامت و حکم قی آنست اگر خود غلبه کند و بر آید مبطل نیست و اگر شخصی بتکلف قی کند ناقض ست خواه ملأ الفم بود یا نه و مذهب امام ابو حنیفه بروایت امام محمد همین ست و نزد ابی یوسف در صورت تکلف قی ملأ الفم شرط ست و ائمه ثلثه نیز درینجا متفق اند و در حدیث

ابی داؤد و ترمذی از ابی ہریرہ بصریح این معنی آمدہ و قول ابن عمر چنانچہ در موطا آوردہ نیز ہمین ست و ہمچنین ست آنکہ از
ابی الدردا نزد ابی داؤد و ترمذی آمدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قے کرد پس افطار نمود ہمین تفصیل خواہد بود
واللہ اعلم این کلام در قے تقریبے بود سخن اینجا در حجامت ست پس بدانکہ جمہور علما برانند کہ حجامت تفطیر صوم نمیکند و کروہ
نیست مر صائم را مگر از جہت خوف جہد و نظر بان ضعف و مذہب امام ابوحنیفہ و مالک و شافعی رحمۃ اللہ علیہم ہمین ست
و از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بعض اصحاب مثل سعد بن ابی وقاص و عبداللہ بن عمر و زید بن ارقم
و ام سلمہ نیز ہمچنین منقول ست و آوردہ اند کہ نزد عائشہ حجامت می کردند و نہی نمی کردہ و مذہب امام احمد و بعض
دیگر از علما مثل عبداللہ بن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور آنست کہ حجامت موجب افطار ست حاجم و محجوم را
و واجب ست قضا بر ایشان و عمل بعض اصحاب نیز برین بود چنانچہ ابوموسی اشعری کہ اگر در رمضان حجامت کردی
در شب کردے و بعض عمل ابن عمر را نیز در آخر ہمچنین نقل کردہ اند و دلیل ایشان حدیثے ست کہ ترمذی از رافع بن
خدیج و ابوداؤد از شداد بن اوس روایت کردہ کہ پیغمبر خدا فرمود افطر الحاجم والمحجوم و نیز ابوداؤد از ثوبان
آوردہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ہژدہم رمضان بہ بقیع آمد و گرفتہ بود دست مرا در دست مبارک
خود پس مردی را دید کہ حجامت میکند فرمود افطر الحاجم والمحجوم و ترمذے و دازدہ صحابی را تعداد میکند وی گوید کہ
حدیث از ایشان درین باب آمدہ و این حدیث رافع بن خدیج صحیح ترین آنہاست و بعض حدیث ثوبان و شداد
ابن اوس را صحیح ترین آنہا گفتہ اند و گفتہ کہ قومے از اہل علم از صحابہ و غیرہم حجامت مر صائم را کروہ داشتہ اند
و قائل ست باین عبداللہ بن المبارک و احمد و اسحق و گویند کہ واجب ست بروی قضا و از حسن بن محمد زعفرانی نقل
میکند کہ شافعی می گفت کہ روایت کردہ شد از پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ حجامت کرد و حال آنکہ وی صائم بود
و نیز روایت کردہ شدہ کہ فرمود افطر الحاجم والمحجوم و من ہیچ یکے از ین دو حدیث را ثابت نمی دانم یعنی نزد من
ثابت نشدہ پس اگر از حجامت پرہیز کند صائم محبوب تر ست نزد من و اگر حجامت کند نمی گویم کہ افطار کردہ و
میگوید کہ چون شافعی در بغداد بود این چنین میگفت و چون بمصر آمد میل برخصت کرد و در حجامت کردن باکے ندید
و احتجاج کرد کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حجامت کرد در حجۃ الوداع و حال آنکہ وے صائم بود تا اینجا کلام ترمذی
است و در فتح الباری میگوید کہ شافعی در بیان اختلاف حدیثین میگفت کہ حدیث ابن عباس کہ در احتجام آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدہ امثل و ارجح ست از روے اسناد و با وجود آن اگر پرہیز کند یکے از حجامت محبوب ترست
نزد من از جہت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس ست یعنی از جہت آنکہ بہ حجامت چیزے از درون
بیرون مے آید نہ از بیرون بدرون میرود و ناقض صوم نیست و نیز حجامت موجب ضعف و کسر شہوت و موافق
مصلحت صیام ست مگر جماع کہ نص اجتناب از ان ثابت شدہ و مجمع علیہ است و آنچہ محفوظ ست از صحابہ و
تابعین و عامہ اہل علم عدم افطار ست بحجامت انتہی و بخارے در ترجمہ باب میگوید کہ حسن بصری گفت افطر الحاجم
والمحجوم پرسیدند من النبے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی این را از پیغمبرے گوئی گفت نعم پس تر گفت واللہ اعلم
و علمائے مذہب امام احمد در تصحیح حدیث افطر الحاجم والمحجوم و تائید و نصرت مذہب خود بمعقول و منقول
کلام بسوط دارند و گویند کہ دہ از دہ اصحاب این را بالطرق متعددہ روایت کردہ و ابن خزیمہ کہ او را امام الائمہ

در حدیث گویند گفته که ثابت شده از حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم افطر الحاجم والمحجوم وانچه بصحت رسیده است از ابن عباس آنست که حجامت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ووی صائم محرم بود وچون محرم بود مسافر بود زیرا که احرام در اقامت از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز مر وے را نشده است ومسافر را افطار جائز ست حجامت بجهت آن بود وتواند که عذرے دیگر در افطار داشته باشد وبه تحقیق در بعض روایات از ابن عباس آمده که حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دردے که یافته بود ونیز آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسے را بطلب ابی طیبه حجام فرستاد که در وقت غیبوبت شمس بیاید پس ظاهر آنست که حجامت در شب بود وتاویل قول ابن عباس هم اگر گفت وهو صائم یعنی وهو فی شهر رمضان وبا وجود این احتمالات اگرچه بعید اند استدلال تمام نشود وبر تقدیر نفی احتمالات روایات حدیث افطار اکثر ست از روایات احتجام وبر تقدیر تساوے حدیث ابن عباس رضی الله عنه فعل ست واین حدیث قول وقول مقدم ست بر فعل از جهت احتمال خصوصیت در فعل وبر تقدیر عموم لابد از قول بنسخ احد الحدیثین وچون حدیث ابن عباس موافق حکم اصل ست لازم می آید از نسخ وے مخالفت اصل از یک جهت ویکبار ونسخ افطر الحاجم والمحجوم مستلزم مخالفت اصل ست دوبار واز دو جهت زیرا که این قول مخالف اصل ست و در مذهب امام احمد احتجام در ساق وقفا یک حکم دارد وخروج دم نیز شرط نیست ودر فصد دو روایت ست انتهی ونزد ائمه ثلثه این حدیث ماول ست بآنکه مراد بافطار تعرض بافطار وقرب وقوع در وے ست اما حاجم از جهت آنکه وے ایمن نیست از وصول چیزے از دم در جوف وے بمکیدن محجم وکشیدن آن واما محجوم از جهت عدم امن از طوفان ضعف وناتوانی وچون افطار بغالب ظن متوقع الوجود بود آن را حکم متحقق الوقوع داده گویا معنی افطار کردند حاجم ومحجوم اینست که نزدیک ست که افطار کنند ونیز چون حجامت امر مکروه بود وارتکاب مکروه در عبادت موجب نقصان اجر وثواب است گویا که فعل بارتکاب این حکم عدم وفساد دارد پس معنی افطار گویا بمعنی ارتکاب مکروه بود فافهم وابن حزم گفته است که افطر الحاجم والمحجوم صحیح ست ولیکن ما حدیث صحیح از ابی سعید نه یافتیم که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رخصت کرد در حجامت مر صائم را پس واجب شد اخذ بدان زیرا که رخصت بعد از عزیمت مے باشد پس دلالت کرد بر نسخ فطر بحجامت خواه حاجم بود خواه محجوم انتهی ودر فتح الباری میگوید که حدیث ابی سعید را نسائی وابن خزیمه ودارقطنی روایت کرده اند ورجال وے ثقات اند واول که مکروه میدانسته شد حجامت برائے صائم آن بود که جعفر ابن ابی طالب حجامت میکرد در حال صیام پس بگذشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر وے وفرمود افطار کردند این دو شخص واحادیث دال بر کراهت حجامت گذشت پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بفعل خود بیان رخصت ونسخ حرمت وکراهت آن فرمود انتهی وبعض گفته اند که قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم افطر الحاجم والمحجوم نسبت بخصوص آن دو شخص بود بجهت امرے دیگر که از ایشان صادر شده بود نه از جهت حجامت ودرین حدیث چیزے نیست که نص بود در آنکه افطار از جهت حجامت بود وبعض گفته اند که غیبت مے کردند ودر تقطیر غیبت وکراهیت آن خود احادیث واقع شده است این جا این چنین بود واین منزد وتوجیه بعید ست کما لا یخفی و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نهار صیام مسواک کرد وے احمد وابو داؤد وترمذے وبخارے در ترجمه باب از عامر بن ربیعه آورده اند که گفت دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که مسواک میکرد در حالت صوم چندانکه از عدد واحصا بیرون بود ونیز فضائل

مسواک کردن ثابت و واقع شده شامل است صائم و غیر صائم را و نیز بخاری از ابن عمر در ترجمهٔ باب آورده که گفت مسواک کند صائم در اول نهار و در آخر آن و مذهب امام ابوحنیفه همچنین است و امام مالک نیز بر همین است و نزد امام شافعی مسواک بعد از زوال مکروه است مر صائم را و تمسک ایشان بحدیث خلوف فم الصائم است الحدیث و ترمذی گوید که مذهب شافعی عدم کراهت است در اول نهار و در آخر آن و نیز احمد و اسحق کرده است در آخر نهار خواه خشک بود یا تر و تر خواه آب بود یا سبز بود برابر است و نزد بعض مسواک چوب تر صائم را مکروه است و در مضمضه و استنشاق مبالغه نکردی در وضو و در غسل با وجود استحباب آن در غیر حالت صوم و در فقه گفته اند که اگر غسل جنابت بود باید که در وقت افطار مضمضه و استنشاق و غرغره که سنت است در غسل بمبالغه کند و در نهی از مسواک کردن و سرمه کشیدن در شهر رمضان حدیثی ثابت نشده و چون نهی از آنها در رمضان ثابت نشده و سنت و استحباب آن خود مطلقاً ثابت است در رمضان نیز ثابت باشد حال مسواک خود معلوم شد و در اکتحال نیز ترمذی از انس آورده که مرد بنزد آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت چشم من درد میکند آیا سرمه کنم و حال آنکه من صائم ام فرمود نعم مباح است لکن ترمذی میگوید که درین باب حدیث از ابی رافع نیز آمده و میگوید اما حدیث انس اسناد او قوی نیست و صحیح نشده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزی و اختلاف کرده اند اهل علم در سرمه کشیدن صائم بعض مکروه داشته اند و قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق این است و بعض رخصت کرده اند و قول شافعی این است انتهی مذهب امام ابوحنیفه نیز چنین است و مصنف نیز میگوید که درین باب یعنی در باب اکتحال دو حدیث وارد شده یکی در اثبات آن که اکتحل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو صائم سرمه کشید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه روزه دار بود و این حدیث را در جامع الاصول از انس بن مالک بروایت ابوداود بلفظ کان یکتحل آورده و لکن چون ثابت شده است که سنت مستمرهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که سرمه در شب وقت نوم میکرد و فعل آن در روز خصوصاً در رمضان استبعادی دارد مگر آنکه برای بیان جواز کرده باشد والله اعلم و یکی حدیث آنکه در باب نهی از سرمه کشیدن فرمود لیتقه الصائم یعنی باید که بپرهیزد از آن یعنی از سرمه کشیدن روزه دار این جزو حدیث است و تمام حدیث این چنین است که ابوداود از عبدالرحمن بن نعمان بن معبد بن هوذه از پدر از جد آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر میکرد باثمد نزد نوم و گفت لیتقه الصائم و گفت ابوداود که یحیی بن معین مرا گفت این حدیث منکر است و مصنف میگوید که این هر دو حدیث ضعیف است احتجاج را نمی شاید و در باب اکتحال نفیاً و اثباتاً چیزی صحیح نشده والله اعلم

فصل در روزهٔ نافله عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روزهٔ نفل یکسان نبود و هیچ کدام از صوم و افطار دائمی نبود گاه چندان بپایی روزه داشتی که صحابیگان بردند که دیگر افطار نخواهد کرد و گاه چندان بپایی افطار کردی که گمان بردندی که دیگر روزه سنت کرد داشتن آن عادت بود و در بعض نسخ لفظ سنت نیست و هو الظاهر الموافق للفظ الحدیث نخواهد داشت ولیکن هیچ ماه از روزه خالی نگذاشتی و آنچنان نبود که تمام ماه افطار کند چنانچه آن نیز نبود که تمام ماه روزه دارد الا ماه رمضان و در صحیحین و غیرهما درین باب احادیث بطرق متعدده و بالفاظ مختلفه آمده و در حدیث انس آمده که نمی خواست کسی که ببیند آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در ماه صائم مگر آنکه میدید او را صائم و نمی خواست که ببیند مفطر مگر آنکه میدید مفطر و نمیخواست که ببیند

او را در شب مصلی مگر آنکه مصلی میدید و نمیخواست که ببیند نائم مگر آنکه میدید نائم باین معنی که در تمام شب گاه نماز کردی گاه بخفتی و شب وی همه بیداری و خواب میگذشت نه آنکه گاه چند شب بیاپی نماز کردی و چند شب دیگر گذشتی که بیاپی در خواب بودی چنانچه در روزه که چند روز بیاپی روزه دار بودی و چند روز دیگر بیاپی افطار کردی و این سه ماه یعنی رجب شعبان و رمضان که عوام که عالم بسنت و موافق به تتبع و اتباع آن نیستند بیاپی روزه دارند در آن چیزے از فعل و قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه و تابعین وارد نشده بلکه در صحیح از عائشه آمده که ندیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که روزه داشته باشد ماه تمام از آن باز که در مدینه آمده مگر ماه رمضان و در رجب را روزه داشتن نهی فرموده آنچه در صحیحین در صوم رجب آمده است از عباد ابن حنیف گفت پرسیدم سعید بن جبیر را از صوم رجب گفت شنیدم ابن عباس را که میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم هرگز افطار نخواهد کرد و افطار میکرد چندانکه میگفتیم هرگز روزه نخواهد داشت و ازین حدیث چیزی در خصوص صوم رجب معلوم نشود نه نهی و نه امر یعنی حکم او حکم سائر ایام و شهورست هم روزه میداشت و هم افطار میکرد و چون معلوم شد که هیچ شهرے را از روزه خالی نداشتی این را نیز میکرده باشد و حکم خاص بوے معلوم نیست و در مواهب لدنیه میگوید که بعض شافعیه گفته اند که وے افضل است از سائر شهور یعنی بعد از صیام نقل و تضعیف کرده این قول را نووی وغیر وے از محققین مذهب شافعی و گفته اند که معلوم نشده است که وے صلی الله علیه وآله وسلم روزه داشته آن را بلکه روایت کرده شده است از حدیث ابن عباس نهی از صوم رجب رواه ابن ماجه ولیکن در سنن ابی داود آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دوست داشت صوم در اشهر حرم و رجب یکے از آنهاست و نیز این صریح نیست و در محرم که یکے از اشهر حرم است صریح آمده که صم من الحرم واترک و هم ابوداود از عبدالله بن عمر رضی الله عنه آورده که پرسیده شد او را که آیا روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در رجب گفت نعم و تشریف میکرد او را یعنی شریف می پنداشت او را و نسبت بشرف میکرد و از ابی قلابه آمده که در بهشت قصرے است برای روزه داران رجب و بیهقی گفته که ابو قلابه از کبار تابعین است بی آنکه بوے از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسیده و ثبوت یافته این چنین نگوید انتهے و عجب از مصنف که ذکر صوم شعبان نکرد حال آنکه در احادیث صحیح آمده که عائشه رضی الله عنها میگوید که ندیدم من آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بیشتر روزه دارنده در هیچ ماهی مگر شعبان رواه البخاری و مسلم و در روایت دیگر آمده که روزه میداشت در شعبان مگر اندکے از آن بلکه روزه میداشت در تمام آن و در روایت ابی داود آمده که محبوبترین ماهها نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در آن روزه میداشت شعبان بود پس متصل می ساخت او را برمضان و در روایت نسائی آمده که روزه میداشت شعبان را اکثر شعبان را و در روایت دیگر روزه میداشت شعبان را تمام و ترمذی از ام سلمه آورده که گفت ندیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که روزه میداشت دو ماه بیاپی مگر شعبان و رمضان و میگوید که ابن المبارک گفته که جائزست در کلام عرب که چون کسی اکثر ماه روزه دارد بگویند فلان تمام ماه روزه میداشت چنانچه گویند فلان تمام شب قیام میکند و نماز میگذارد و حال آنکه در شب طعام خورده و بکار دیگر مشغول شده انتهی و حاصل آنکه اکثر را در حکم کل داشتن عادت عرب است در محاورات بجهت مبالغه یا وجود تفسیر روایت دیگر که در وے اکثر واقع شده مر آن را و صحیح آنست که هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت مگر رمضان را والله اعلم و حکمت در اکثار صوم شعبان از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعض گفته اند که گاه گاهی از صیام سه روزه

که در هر ماه میداشت احتمالی از سفر وغیره پیدا می شد پس آنرا جمع می کرد در ماه شعبان که قریب موسم صیام ست یکجا
میداشت و درین معنی حدیثی ضعیف نیز از طبرانی در اوسط روایت کرده اند و بعضی گویند که آنرا از جهت تعظیم
رمضان میکرد و درین باب نیز حدیث آمده ولیکن این حدیث ضعیف ست و اولی آنست که در حدیث دیگر آمده
که صحیح تر ازین احادیث ست و آنرا نسائی و ابوداؤد و ابن خزیمه از اسامه بن زید روایت کرده اند که گفت گفتم من
یا رسول الله ندیدم ترا که روزه میداری در هیچ ماهی چنانکه در ماه شعبان فرمود این ماهی ست که غافل اند مردم
از آن در میان رجب و رمضان برداشته میشود در وی اعمال بدرگاه رب العالمین پس دوست میدارم که برداشته شود
عمل من و من صائم باشم پس بیان کرد درین حدیث حکمت روزه داشتن در شعبان را بهای دیگر یعنی وی ماهی
مغفول ست بود ماه شریف رجب که شهر حرام ست و رمضان که شهر صیام ست و مردم ازان غافل اند و گمان می برند که
صیام رجب فاضلتر ازان باشد و نه چنین ست و نیز در حدیث دیگر آمده که شعبان شهری ست که نوشته میشود در وی آجال
اموات تا کرا درین سال زنده خواهد ماند و کرا از عالم خواهد رفت و فرمود من دوست میدارم که نوشته شود نام من و من روزه دار
باشم و از احادیث دیگر ظاهر میشود که این نوشتن در شب نصف شعبان ست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روزه تمام
شعبان میکرد و بعضی گفته اند که کثرت صیام در شعبان بجهت تمرین و اعتیاد و استعداد صیام رمضان ست تا در آمدن
رمضان زیاده مشقت و کلفت نشود و بیشتر ازان لذت و حلاوت صوم یافته باشد والله اعلم و بر هر تقدیر کثرت صیام شعبان
معارض نشود بنهی که واقع شده است از تقدیم رمضان بصوم یوم او یومین و همچنین نهی که واقع شده است از صوم نصف ثانی
شعبان زیرا که نهی در حق کسی ست که آن ایام داخل ایام عادت صیام وی نباشد مسلم از ابی هریره آورده که تقدیم نکنید
رمضان را بروزه یک روز یا دو روز مگر مردی که عادت او بود که روزه میداشت پس گو بدارد آن روزه را و ترمذی
نیز از ابی هریره آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تقدیم نکنید ماه رمضان را بصیام مگر آنکه موافق صومی باشد
که عادت دارد یکی از شما پس نهی در حق کسی ست که اصلا در شعبان روزه نمیدارد و چون رمضان نزدیک رسید شروع
در صوم کند و این معنی به بعض نکات که در کثرت صوم شعبان مذکور شد منافات دارد والله اعلم و در شش شوال میفرمود
که صیام این شش روز با رمضان برابر صیام دهر ست رواه مسلم والترمذی وابوداؤد عن ابی ایوب الانصاری
و وجه آن ظاهر و مشهور ست ولیکن پوشیده نیست که برابر صوم دهر بر تقدیری خواهد شد که تمام عمر بدان وفا کند والا
در هر سالی که دارد برابر صوم تمام آن سال گردد و درین معنی نیز از ثوبان حدیث آمده که گفت کسیکه روزه داشت رمضان را
و شش روزه دیگر بعد از فطر حاصل شد او را روزه تمام سال من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رواه ابن ماجه و شرط
نیست که پیاپی دارد بلکه در مذهب ما اگر تفریق کند بهتر ست و دور تر از کراهت و تشبه بنصاری چنانکه در فقه مذکور ست
و در روز عاشوره البته روزه میداشتی چنانکه در حدیث نسائی از حفصه آمده که چهار چیز بود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ترک نمیداد آنها را صیام عاشورا و عشر ذی الحجه و سه روز از هر ماه و دو رکعت پیش از فجر و مراتب روزه عاشورا سه است
افضل و اکمل آنست که سه روز بدارد نهم و دهم و یک روز پیش ازان و یک روز بعد ازان مرتبه دوم آنکه نهم و دهم را
بدارد و مرتبه سوم آنکه دهم را علی الانفراد بدارد و بدانکه عاشورا و عشورا بمد و قصر و عاشور نام روز دهم از ماه محرم ست و
بعضی نهم گفته اند که نام روز نهم ست و برای تسمیه روز نهم بعاشورا تکلف کرده اند و از اظماء الابل اخذ نموده اند زیرا که عرب

شتران را در آب دادن نوبت قرار داده اند که آن را ورد خوانند و یوم ثالث را از ایام ورد ربع خوانند باین حساب روز نهم عشر باشد و منشاء این وهم حدیث ابن عباسؓ است که مسلم آورده که حکم بن اعرج گفت آمدم بر ابن عباسؓ و پرسیدم از وے که خبر ده مرا از صوم عاشورا پس گفت ابن عباسؓ چون هلال محرم را به بینی شمار کن و صبح کن روز تاسع را صائم که بروزه دارے گفتم آیا روزه میداشت محمد صلی الله علیه وآله وسلم درین روز گفت نعم امام نووے میگوید که این تصریح است از ابن عباسؓ که مذهب وے آنست که عاشورا نام روز نهم است و این سخن محل نظر است زیراکه آنچه بصریح معلوم مے شود از کلام ابن عباسؓ امر بصوم یوم تاسع است و آن در سنت آمده یا روزه عاشر و تعیین روز عاشورا بر ظهور و شهرت و علم سائل گذاشت که آن یوم عاشر است پس ارشاد کرد سائل را بصیام یوم تاسع بادی و خبر داد از فعل رسول به تنزیل عزم وے صلی الله علیه وآله وسلم در سال آینده بران به منزله فعل چنانچه بیاید و در حدیث بخاری و مسلم و موطا و ابی داؤد و ترمذے از عائشهؓ آمده که قریش در جاهلیت روزهٔ عاشوراے داشتند و رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم نیز میداشت و گفته اند که نگاه داشتن قریش صوم عاشورا را شاید که تلقی از شرع سالف باشد و لهذا تعظیم میکردند او را و کسوت می پوشانیدند در وے کعبهٔ معظمه را و از عکرمه آورده اند که گفت گناهے کرده بودند قریش در جاهلیت و عظیم شد ترس آن در دلهاے ایشان پس گفته شد مر ایشان را روزهٔ عاشورا تا کفارت آن شود کذا فی فتح الباری و در صحیحین از ابن عباسؓ آمده که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه آمد یهود را دید که درین روز روزه میدارند پرسید که این چیست گفتند روزے عظیم و صالح است که نجات داد پروردگار تعالی در وے موسی و بنی اسرائیل را و غرق کرد فرعون و قوم او را پس شکرانهٔ نعمت روزه داشت موسی در وے و امر کرد بدان پس ما نیز روزه میداریم پس گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم ما سزاوارتر و نزدیکتریم بموسی علیه السلام از شما پس روزه داشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و امر کرد بدان و در اوائل استیلاف و موافقت یهود محبوب میداشت در آنچه نهی کرده نمی شد با آنکه صوم این روز پیش از ایشان نیز میداشت و گفته اند که حکم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصدق این خبر از یهود بوحی یا بتواتر بود یا بخبر دادن جماعه که باسلام در آمدند از علماے ایشان مثل عبدالله بن سلامؓ و امثال وے و الا خبر یهود در دیانات و شرائع مقبول نه بود و بعد از امر کردن بصیام عاشورا چون صیام رمضان فرض شد فرمود هر که خواهد روزهٔ عاشورا بدارد و هر که خواهد ندارد و کسے را فرمود تا ندا کرد در حوالی مدینه بدان و این ظاهر در آنست که صوم عاشورا در اول فرض بود و بعد از نزول صیام رمضان فرضیت آن ساقط شد چنانکه مذهب حنفیه و بعض شافعیه است و بعضی از ایشان گویند که صوم عاشورا همیشه سنت و مستحب متاکد بود و بنزول فرضیت رمضان تاکد استحباب رفت و اصل استحباب بکنه از وجه اول باقی ماند و این قول بعید و محتاج تاویل است با آنکه تاکید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین صوم دائما مرویست و بعد از فتح که چون شوکت اسلام قوت گرفت و امر آن اشتهار یافت مخالفت اهل کتاب محبوب داشت و خواست که اظهار مخالفت ایشان کند و ترک تشبه با ایشان نماید در افراد و تخصیص یوم عاشر بصیام و فرمود که اگر سال آینده در یابم روزه دارم یوم تاسع را یعنی ضم کنم او را با صوم یوم عاشر و در حدیث مسلم که از ابن عباس آمده که گفتند یا رسول الله این روزیست که یهود و نصاری آن را تعظیم مے کنند فرمود سال آینده ان شاء الله تعالی روزه دارم روز نهم

دلالت کند بران که عزم ونیت روزهٔ تاسع از جهت مخالفت اهل کتاب نیست نه از جهت آنکه بعض توهم کرده اند که بجهت احتیاط بود در مطابقت یوم عاشوراست چه این سخن مبنی باحتمال تسمیهٔ یوم تاسع ست بعاشورا ومتحقق شد که آن صحیح نیست ودر روایت احمد وبزار از ابن عباس رضی الله عنهما نیز آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده روزه دارید روز عاشورا ومخالفت کنید دروی یهود را وروزه دارید پیش ازوی روزی را وبعد ازوی روزی را واین حدیث دلالت کند برآنکه عاشورا نام روز دهم نه باشد پس مراتب صوم عاشورا سه باشد چنانچه مصنف گفت ولیکن در صیام تاسع وعاشر احادیث بسیار ست ولهذا مصنف صیام عاشر وحادی عشر را هرچند درین صورت نیز مخالفت با یهود ظاهر شود از جملهٔ مراتب نساخت وقول وی که گفت ومراد از تشریع روز نهم علی الانفراد همچو ازسنت نبود در دست مر قول بعضی از علما را که گفته اند که غرض مخالفت اهل کتاب ست واین حاصل میشود بیکی ازین دو امر یا بنقل عاشر بتاسع یا بضم تاسع با عاشر کذا فی المواهب یعنی اگرچه غرض مخالفت ایشان ست اما اصل روزهٔ عاشورا باید بجهت اظهار مخالفت ونیز اشارت ست برد قول کسی که عاشورا نام روز نهم گوید کما لا یخفی واما روز عرفه اگه نام روز نهم ست از ذی الحجه روزه در وی فضل تام وارد بلکه فاضلتر ست از صوم یوم عاشورا چنانچه در صحیح از ابی قتاده آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم صیام یوم عرفه کفارت دو سال میگردد سال گذشته وسال آینده وصوم یوم عاشورا کفارت سال گذشته میکند گفته اند که این بجهت آن ست که یوم عاشورا منسوب بموسی علیه السلام ست وصوم آن در اصل از شریعت اوست ویوم عرفه منسوب بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم وصوم وی از شریعت مطهرهٔ اوست ولیکن عادت شریف این بود که اگر در حج بودی افطار کردی چه افطار کردن اقوی بود برای دعا واجتهاد و کوشش دران ودیگران را نیز نهی از صوم کردی چنانچه ابو داؤد از ابی هریره ومسلم وبخاری از میمونه رضی الله عنها آورده که مردم شکایت کردند نزد وی از صیام روز عرفه پس فرستاد میمونه شیری ونوشید آن را آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقف بود در موقف پس نوشید ومردم نظر میکردند بسوی وی وبخاری ومسلم وموطا وابو داؤد وترمذی از ابن عباس رضی الله عنهما آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم افطار کرد بعرفه وفرستاد بسوی وی ام الفضل شیر پس نوشید آنرا وگفت ترمذی درین باب حدیث از ابی هریره وابن عمر رضی الله عنهم نیز آمده وحدیث ابن عباس حسن صحیح ست وتحقیق روایت کرده شد از ابن عمر که گفت حج کردم با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وروزه نداشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یعنی عرفه را وبا ابوبکر وعمر وعثمان رضی الله عنهم وروزه نداشتند ایشان ومن نیز نمیدارم وامر بدان نمیکنم ونهی نیز نمیکنم ومیگویند که عمل برین ست نزد اکثر اهل علم که دوست میدارند بعرفه افطار را تا قوت یابد بدان مرد بر دعا وبعضی از اهل علم روزه نیز داشته اند انتهی ودیگر وجه در افطار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روز عرفه در حج آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حج مسافر بود واز مدینه آنجا رفته بود وافطار در سفر افضل ست مطلقا نزد بعضی ونزد وجود مشقت نزد همه وشک نیست در وجود مشقت در حج واجتهاد در دعا ودیگر وجه آنکه حج حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در روز جمعه بود وافراد صوم جمعه چنانکه در باب جمعه معلوم شد مکروه است ودیگر آنکه روز عرفه اهل موقف عرفات را یعنی حجاج را روز عیدست ازان روز که اجتماع ایشان دران روز همچون اجتماع دیگر کسان ست در عیدگاه ودر حدیث حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه روایت کرده است آنرا ابو داؤد وترمذی ونسائی از عقبه بن عامر

وارد شده یوم عرفه و یوم النحر و ایام منی عیدنا اهل الاسلام فرمود که روز عرفه یعنی در حج و روز نحر یعنی روز عید اضحی و سه روزهای منی که سه روز یا دو روز دیگر بعد از روز عید اضحی ست روزهای عید ماست که مسلمانانیم و در فصل جمعه گذشت که چون در عرفات کریمه الیوم اکملت لکم الآیة نازل شد اهل کتاب گفتند عجب از مسلمانان که این روز را بجهت سرور بنزول این آیت عید نگرفتند امیرالمؤمنین عمر در جواب ایشان گفت که آن روز جمعه و روز حج بود یعنی یک عید چه باشد دو عید ست پس معلوم شد که روز عرفه مر حاجیان را روز عید ست و صوم در روز عید اگرچه حکما باشد مکروه در روز شنبه و روز یکشنبه در بعض اوقات روزه داشتی و غرض ازین مخالفت یهود و نصاری بود و در حدیث ام سلمه بثبوت پیوسته که گفتند یعنی پرسیدند از وی ای الایام کان رسول الله کدام روزها ست که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اکثرها صیاما بیشتر روزه دارنده قالت گفت ام سلمه یوم السبت والاحد روز شنبه و یکشنبه بود که روزه بیشتر میداشت نسبت بروزهای دیگر و یقول و میگفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سبب روزه داشتن روز شنبه و یکشنبه انهما یوما عید للمشرکین این دو روز روز عید کافران ست شنبه عید یهود و آنست و یکشنبه عید نصاری فانا احب ان اخالفهم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را و روزه دارم در روز عید ایشان و سرور نکنم مصنف حکم بثبوت این حدیث کرده و در مواهب لدنیه این حدیث از کریب مولای ابن عباس بروایت احمد و نسائی آورده که فرستادند مرا ابن عباس و جماعه از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نزد ام سلمه تا پرسم او را ای الایام الحدیث و گفته که در اسناد این حدیث محمد بن عمر ست و شناخته نمیشود حال وی و روایت میکند از وی عبدالله بن محمد بن عمر و وی نیز مجهول الحال ست و شاید که مصنف آنرا باسناد دیگر یافته باشد که ثابت ست والله اعلم و حدیث دیگر از احمد و ترمذی و ابی داود و غیرهم از عبدالله بن بسر از اخت وی که صما نام دارد آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روزه ندارید روز شنبه مگر در ضمن چیزی که فرض کرده شده است بر شما یعنی واجب اگرچه بنذر باشد و اگر نیابد یکی از شما یعنی چیزی که بآن افطار کند مگر پوست انگوری یا چوب درختی باید که بخاید آنرا یعنی بدان افطار کند و روزه خود را بشکند و ترمذی گفت هذا حدیث حسن و معنی کراهت در وی آنست که افراد کند یوم السبت بالصوم یعنی روز شنبه تنها روزه دارد زیرا که یهود تعظیم این روز میکنند والا اگر جمع کند با روز دیگر چنانچه جمعه یا یکشنبه مکروه نبود و لهذا ابوداود ترجمه کرده بباب النهی ان یخص یوم السبت بالصوم پس معارض نبود این حدیث با حدیث ام سلمه که گذشت کذا فی المواهب اللدنیه اگر گفته شود که یهود تعظیم این روز میکنند بآنکه آنرا عید گرفته اند و در روزه داشتن خود مخالفت ایشان ست نه تعظیم چنانکه در حدیث ام سلمه معلوم شده خواه منفرد باشد خواه منضم با روزه دیگر جوابش میتوان گفت که در انفراد روزه درین روز چنانکه بوجهی مخالفت ایشان ست بوجهی متضمن نوعی از تعظیم نیز هست پس ضم کند بوی روزه دیگر تا توهم تعظیمی که از تخصیص افراد ناشی میشود مرتفع گردد یا آنکه در ضم روز یکشنبه مخالفت نصاری نیز ظاهر میگردد و تعظیم والله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم نبود که دائم روزه دارد و از صیام دهر نهی میفرمود و در حق صائم الدهر گفته لا صام ولا افطر یعنی آنکه همیشه روزه دارد روزه داشتن عادت و خوی او گردد و لذت روزه و ریاضت و کسر نفس که روح این عبادت ست از وی فوت شود مقصود نفی فضیلت آن صیام ست و بدانکه در نهی و انکار صیام دهر احادیث کثیره بطرق متعدده آمده ست

کثرت و تعدد آمده که با وجود اطلاع بران اقدام برین عمل دشوار نماید و اکثر آن به حدیث عبد الله بن عمرو ابن العاص
است که بنهایت مولع بود بقیام لیل و صیام نهار چون خبر کثرت ندوام صیام وے بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
رسید او را بطلبید و زجر و منع کرد و فرمود جسم ترا بر تو حق ست و نفس ترا بر تو حق ست و زوجه ترا بر تو حق ست هم روزه
دار و هم افطار کن و هم قیام لیل کن و هم بخواب رو و وے هرچند الحاح کرد در کثرت صوم قبول نیفتاد اول
فرمود که ترا یک روزه بس ست در هر ماهی گفت یا رسول الله من زیادت بران طاقت دارم فرمود سه روزه در
هر ماهی حکم صیام دهر دارد پس وے الحاح نمود و طلب زیادت کرد و گفت من بیشتر ازان طاقت دارم پس آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم زیادت میکرد تا پنج و هفت و نه و ده در هر ماهی و وے هنوز الحاح در زیادت میکرد و هر بار میگفت
یا رسول الله یا رسول الله تا نهایت کار بآن رسید که یک روز صوم دارد و یک روز افطار کند و صوم داود علیه السلام
این ست و زیادت بران قطعاً قبول نگردد و تجویز نه نمود و فرمود هر که صوم دهر دارد و در روایتی صوم ابد دارد نه روزه دارد
و نه افطار و این را مکرر فرموده و آورده اند که عبد الله بن عمرو چون پیر شد میگفت ای کاش عمل برخصت پیغمبر کردم
صلی الله علیه وآله وسلم و مختار نزد ائمه اربعه و در اتجه ظاهر مذهب ست همین ست فاما تاویل و توجیه این ست که
ترمذی در جامع خود میگوید که قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیرے تحقق پذیرد که روز عید فطر و عید اضحی و ایام
تشریق نیز افطار نه کند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد کراهت و صوم دهر داشته باشد و میگوید که همچنین
مرویست از مالک بن انس و این قول شافعی ست و احمد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انتهی و پوشیده نماند که نظر
بسیاق احادیث وارده در نهی از صیام دهر ظاهر شود که علت آن نه صیام ایام منهیه ست بلکه سبب آن تجاوز و حدا
از حد اعتدال و فوات حق نفس و اهل و عیال و اعتیاد بصیام و فوات وجود مشقت و ریاضت ست و مختار آنست که
افضل الصیام صوم داود که یک روز روزه دارد و یک روز افطار کند و گفته اند که این سخت تر ریاضت نفس و کثیر ست
و سلوک طریق اتباع و امتثال اعلی و ارفع ست از همه و بالله التوفیق در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود
که بسیار از روزها در خانه در آمدی و پرسیدی که هیچ خوردنی هست اگر گفتندی چیزے حاضر نیست اگرچه قدرت احضار
و تحصیل آن بوده باشد فرمودی که پس من روزه دارم و نیت روزه کردی این لفظ بصریح در حدیث نیست ولیکن از ان
مفهوم میگردد و در بعضی اوقات نیت روزه تطوع کرده بودے و روزه تمام نه کرده در میانه روز افطار کردی این هر دو
جز و یک حدیث ست که مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از عائشه روایت کرده اند که گفت در آمد بر ما رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم روزی و فرمود آیا چیزے هست یعنی از طعام نزد شما گفتیم یا رسول الله نیست چیزے فرمود پس من اکنون
صائمم بیشتر آمد روزی دیگر و پرسید آیا هست چیزے از طعام نزد شما گفتیم یا رسول الله هدیه کرده شده هست ما را حیس و
حیس طعامی ست که عرب از خرما و قروت و روغن می سازند فرمود بیار که امروز صبح بروزه کرده بودم پس بخورد آنرا و از
روایتی دیگر معلوم میگردد که همان روز که چیزے نیافت و نیت روزه کرد بیرون رفت و باز آمد و پرسید و این طعام
حاضر آمده بود بخورد و در روایتی در آخر حدیث این نیز آمده که عائشه میگوید گفتم یا رسول الله در آمدی تو بر من و تو
صائم بودے بیشتر بخوردے حیس را فرمود هر که روزه تطوع دارد بمنزله امردی ست که بیرون آورد صدقه از مال خود
هرچه خواست ازان بداد و هرچه خواست نگاه داشت و ترمذی و ابو داود از ام هانی آورده اند که گفت بودم من نشسته

گفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس آورده شد چیزے از جنس نوشیدنی پس بنوشید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازان وانچه باقی ماند بمن داد پس بنوشیدم وگفتم یا رسول الله من روزه دار بودم پس افطار کردم فرمود صائم متطوع امیر نفس خود ست ودر روایتی امین نفس خود ست اگر خواهد روزه دارد واگر خواهد افطار کند ودر روایتی آمده که ام هانی بعد از نوشیدن گفت یا رسول الله گناهی کردم استغفار کن برائے من فرمود چیست گفتم روزه دار بودم پس افطار کردم فرمود روزه قضا که آنرا قضا میکردے گفتم لا یا رسول الله فرمود پس ضرر نمیکند ترا اگر تطوع بود ازین حدیث مستفاد میگردد که نیت روزه نفل جائز ست در نهار واز شب لازم نیست واین در نفل باتفاق ست میان امام ابو حنیفه وشافعی واحمد وبشرط آنکه قبل از زوال بود وبروایتی از شافعی بعد از زوال نیز جائز ست وقول اول از ایشان صحیح تر ست وامام مالک شرط میکند نیت را از شب در روزه نفل واین حدیث را تاویل میکند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اخبار کرد بنفیی که سابقا داشت از شب نه انشاے نیت واین خلاف ظاهر ست از سیاق حدیث ومقتضاے کلمه فا در قول وے فانی صائم ودر روایتی که فانی اذن صائم خلاف ظاهر تر ست کما لا یخفی وتمسک وے بحدیثی ست که ترمذی در جامع خود از حفصه آورده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه نیت نکند روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مر او را وگفت ترمذی این مخصوص ست نزد اکثر بغیر تطوع اما در تطوع مباح ست نیت بعد از صبح ونزد امام ابو حنیفه روزه رمضان ونذر معین نیز به نیت در نهار جائز ست وشافعی وائمه دیگر را درینجا خلاف ست وتمسک ایشان این حدیث ست که لا صیام لمن لم ینو بالليل وشیخ ابن الهمام گفته که حدیث لا صیام لمن لم ینو بالليل بالفاظ مختلفه وطرق متعدده آمده ودر رفع ووقف آن اختلاف ست وبعض طرق وی خالی از ضعف نیز نیست انتهی ودلیل امام ابو حنیفه در هدایه حدیث شهادت اعرابی ست که در سنن اربعه از ابن عباس مروی ست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر که خورده است باید که نخورد در بقیه روز وهر که نخورده است روزه دارد پس معلوم شد که نیت در نهار درست ست وحدیث لا صیام لمن لم ینو بالليل محمول بود بر نفی فضیلت چنانکه از مثل این عبارت اراده این معنی آمده است ولیکن شیخ ابن الهمام گفته که این روایت بوجهی که در هدایه آورده است مستغرب ست جدا ومعروف درین حدیث آنست که امر کرد که ندا کرده شود در مردم که روزه دارند فردا وظاهر این ست که شهادت اعرابی در شب بود والله اعلم وگفته که طحاوی استدلال کرده بحدیثی که در صحیحین از سلمة بن الاکوع آمده که در روز عاشورا فرمود تا ندا داد که هر که خورده است نخورد در بقیه روز وهر که نخورده روزه دارد وعاشورا در آن وقت فرض بود بعد از ان منسوخ شد بصیام رمضان پس معلوم شد که هر که متعین ست بروے روزه روزے معین ونیت نکرده آنرا از شب کفایت میکند او را نیت در نهار وفیه کلام طویل فی شرح ابن الهمام اما روزه قضا وکفارت ونذر غیر معین واجب ست نیت آن از شب باتفاق ونیز مستفاد میشود که افطار روزه نفل بعذر جائز ست ومذهب اکثر ائمه همین ست ونزد امام ابو حنیفه وصاحبان وی درین دو روایت ست در روایتی جائز نیست مگر بعذر ضیافت ومانند آن زیرا که این ابطال عمل ست وابطال عمل منهی عنه است لقوله تعالی ولا تبطلوا اعمالکم ودر روایتی جائز ست زیرا که قضا خلف اوست فلا باس ودر وجوب قضاے صوم نفل نیز اختلاف ست نزد شافعی وبعض ائمه قضا واجب نیست مطلقا بحکم این احادیث که مذکور شد ونیز متطوع متبرع ست ومتبرع لازم نبود ونزد امام احمد نیز واجب نیست ولفظ حدیث ام هانی نزد ایشان این چنین ست که آنحضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اگر این روزہ تو قضای رمضان ست قضا کن روزہ دیگر بجای آن دار و اگر تطوع ست
اگر خواہی قضا کن و اگر خواہی مکن و در روایتی از وے آمدہ کہ اگر شب نیت کردہ بر نفس خود واجب گردانیدہ و بعذر
افطار کردہ واجب ست قضا و اکثر اہل مذہب امام احمد این را بر نذر حمل کردہ اند چنانچہ ظاہر ست از قول وی کہ گفت
واجب گردانید بر نفس خود اگرچہ تواند کہ مراد با یجاب بر نفس اینجا ہمان ابلاغ بر نیت و عزم باشد و نزد امام ابوحنیفہ و
مالک در صوم نفل قضا واجب ست مطلقا زیرا کہ انچہ ادا یافت و بوجود آمد عمل ست و قربت ست پس صیانت آن از
ابطال و مضی بران واجب بود و چون واجب شد صیانت و مضی واجب شد قضا و نزد ما عبادت نفل خواہ روزہ باشد
یا نماز بشروع لازم گردد چنانچہ بنذر و چون لازم شد بنقض آن قضا واجب بود و موطا و ترمذی و ابو داؤد از عائشہ رض
حدیثی آوردہ اند کہ گفت بودم من و حفصہ رض روزہ دار پس پیش آمد ما را طعامی کہ خوش آمد ما را و خوردیم از ان پس ہمینا
در آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و پیشی کرد از من حفصہ و مبادرت کرد بکلام و سوال و بود وی دختر پدر خود یعنی عمر بن
الخطاب کہ از ہمہ پیشی و مبادرت میکرد در کلام و طلب خیر و سوال از علم وے نیز بشیمہ مرضیہ پدر خود پیشی کرد و گفت
بپرسید یا رسول اللہ ما روزہ دار بودیم و طعامی کہ اشتہای آن داشتیم پیش آمد و از ان بخوردیم فرمود قضا کنید روزہ
دیگر بجای آن و این حدیث نزد ترمذی بطرق متعددہ ثابت شدہ و میگوید قومے از اہل علم از صحابہ و غیرہم باین حدیث
رفتہ و مذہب مالک نیز ہمین ست و حدیث عائشہ رض از وجوب قضا و عدم آن ساکت ست و در صحت حدیث ام ہانی
مقال ست کذا قالوا و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سفر مود من نزل علی قوم کسے کہ فرود آید بر قومے فلا یصومن
تطوعا الا باذنہم پس باید کہ نگاہ نہ دارد روزہ نفل را الا باذنہم مگر باذن آن قوم شاید کہ او را ضیافتی دہند و طعامی کنند و بودہ
داشتن وی راضی نباشند و اگر موقوف بر استرضا و امتزاج ایشان باشد بہتر ست و اگر او را بہ ضیافت طلبیدہ اند
خود البتہ روزہ نہ دارد و اگر داشتہ باشد بشکند کہ ضیافت عذر ست اما در اسناد این حدیث طعن کردہ اند ترمذی این
حدیث را از ہشام بن عروہ از پدرش از عائشہ روایت کردہ و گفتہ این حدیث منکر ست نمی شناسیم ہیچ یکے از ثقات
کہ روایت کردہ باشد این حدیث را از ہشام بن عروہ از پدرش از عائشہ رض و در نہی از صیام امرأۃ بی اذن زوج نیز در صحیحین
حدیث آمدہ و در روایت ترمذی و ابی داؤد آمدہ من غیر رمضان و کراہت داشتی کہ کسی روز جمعہ را تخصیص کند بروزہ
و سفر مود کہ این روز عید شما ست و در روز عید روزہ مدارید مگر کہ پیش از ان یا پس از ان یک روز روزہ دارید
آنچہ ذکر کردہ شد و بود و سلف در باب روز جمعہ بیان کردہ شد اندا آنکہ در مواہب لدنیہ از امام نووی نقل میکند کہ گفت مالک
در موطا گفتہ نشنیدیم ہیچ یکے از اہل علم و فقہ را و کسی را کہ اقتدا کردہ شود لوی کہ نہی میکرد از صیام یوم جمعہ و صیام وے
حسن ست و تحقیق دیدیم بعضی از اہل علم را کہ روزہ میداشت روز جمعہ و تحری می نمود آنرا و گفت نووی این سخن کہ
مالک گفت موافق رائے خود ست و رائے غیرے خلاف رائے دست و سنت مقدم ست بر رائے وے و رائے غیر وی
و تحقیق ثابت شدہ است در سنت نہی از روزہ جمعہ پس متعین و متحتم باشد قائل شدن بآن و مالک معذور ست چون
نرسید بوے حدیث و داؤدی کہ از اصحاب مالک ست گفتہ است نہ رسیدہ مالک را این حدیث و اگر می رسید
مخالفت نہ میکرد آن را **تنبیہ** بدانکہ صیام مسنون از انچہ مصنف ذکر نہ کردہ و در احادیث صحیحہ در رو دیافتہ یکی صیام
ایام بیض ست کہ مشہور ست و آن سہ روز ست سیزدہم و چہاردہم و پانزدہم و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا حکم

صیام دهر داده و تاکید تمام نموده است تا آنکه در سفر و حضر آن را ترک نمیکرد رواه النسائی عن ابن عباس و امت را نیز بدان امر میکرد و در حدیث ابی داؤد و نسائی از عبدالملک بن ملحان از پدرش آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر میکرد ما را بصیام لیالی بیض سیزده و چارده و پانزده و ترمذی و نسائی از ابی ذر غفاری آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود یا اباذر چون خواهی که از هر ماه سه روزه داری پس بدار سیزدهم چاردهم پانزدهم و اگر سه روزه در ماهی بدارد هر سه روز که باشد ثواب صیام دهر بدان مترتب گردد ولیکن صوم این سه روز افضل است و اکمل و در اکثر احادیث وقوع یافته و در بعض احادیث مطلق نیز ذکر یافته چنانچه در حدیث عبدالله بن عمرو بن العاص گذشت که سه روزه در هر ماهی حکم صیام دهر دارد و از فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز مطلق نقل آمده چنانکه مسلم آورده که معاذه عدویه از عائشه پرسید آیا بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که روزه میداشت سه روز از هر ماه گفت نعم پس پرسید که کدام ایام شهر میداشت گفت باک نداشت از هر کدام ایام که داشتی و گفته اند که عدم مواظبت بر ایام معین از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجهت آن بود تا وجوب تعیین گمان برده نشود و روایت کرده اند اصحاب سنن و تصحیح کرده اند آن را ابن خزیمه از حدیث ابن مسعود که بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که روزه میداشت سه روز از غرهٔ هر ماه و مختار جماعه که حسن بصری از ایشان است این است و منوی از مازری حکایت کرده که مستحب است نیز صیام ایام سود جمع اسود مقابل ایام بیض و آن بیست و هشتم و دو روز بعد از وی و ایام بیض راجح است بجهت وقوع آن در اکثر احادیث صحیحه و بجهت آنکه میانهٔ شهرست و خیر الامور اوساطها و زمانه و سنان ایام نورانیتی و روشنائی خاص دارد که در ایام دیگر نیست و نیز خسوف قمر در اغلب درین ایام شود و ما مأموریم بمزید عبادت و طاعت و فعل خیرات در حال خسوف و بعض ترجیح ایام اول ماه کرده اند بآنکه معلوم نیست که چه چیز از موانع عارض شود و فی التاخیر آفات و گویند مختار نخعی این بود و نزد جماعهٔ اول ماه و دهم و بیستم و این منقول است از ابی الدرداء و گویند که روزه مالک بن انس این بود و نزد بعض اول کل عشر که اول و یازدهم و بیست و یکم بود و این منقول است از ابن شعبان مالکی و نزد بعضی از دوازده تا چارده و نزد بعضی از اول شنبه که در ماه آید و در ماه دیگر از اول سه شنبه و در ماه دیگر از جمعه و کذا و این منقول است از عائشه و نزد بعض از اول پنجشنبه که در ماه آید و بعد از آن از اول دوشنبه و نزد بعض از اول دوشنبه که در ماه آید و از اول پنجشنبه که در ماه دیگر آید زیرا که در روز دوشنبه و پنجشنبه روزه داشتن از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شده پس ابتدا کردن از آن افضل باشد و نزد بعض سه روز را علی التعیین و بالجمله سه روزه در هر ماه در حکم صیام دهر واقع شده و این طرق همه مروی و ماثور گشته و هر کسی بمقتضای خبری ماثره که در خصوصیات آن یافته و در خصوص آن اولویتی اثبات نموده ترجیح کرده است ولیکن اشهر و اظهر اقوال در صیام ثلثه ایام ایام بیض است و اکثر علما برآنند و در خصوص آن احادیث صحیحه کثیره در ورود یافته است و بالله التوفیق و در صیام عشر ذی الحجه و استحباب آن نیز فضیلت واقع شده و شک نیست که مراد از آن نه روز خواهد بود چه روز عید روزه حرام است و ابوداؤد و نسائی از بعض ازواج مطهره آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که روزه میداشت نه روز از ذی الحجه و یوم عاشورا و سه روز از هر ماه از اول دوشنبه که در هر ماه می آید و از اول پنجشنبه و در روایت دیگر آمده روزه میداشت عشر را یعنی عشر ذی الحجه و سه روز از هر ماه و آنکه مسلم و ترمذی و ابی داؤد از عائشه آورده که گفت ندیدم من آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که روزه میداشت دههٔ ذی الحجه را منافات بآن ندارد

چو عائشہ رض نفی رویت خود کرد نہ نفی صوم شاید کہ دانستہ باشد و عائشہ رض آنرا ندیدہ و ندانستہ و شاید کہ از ان ایام عشرہ کہ عائشہ رض با حوال شریف مطلع و واقف بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را مانعی از صوم باشد از مرض و سفر و مانند آن و تواند کہ مراد نفی صوم تمام عشرہ باشد کہ عرفہ ازان خارج بود و حال صوم یوم عرفہ معلوم شد کہ در وے افطار نیز بود واللہ اعلم و از انکہ فضل مطلق عمل صالح در عشرہ ذی الحجہ وارد و یافتہ است فضل صوم نیز لازم آید و در صحیح بخاری ثابت شدہ کہ آنحضرت فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیست ہیچ ایام کہ عمل صالح دران فاضلتر بود از عمل کردن درین ایام یعنی در عشرہ اول از ذی الحجہ و در صحیح ابی عوانہ و صحیح ابن حبان از جابر آمدہ کہ ہیچ ایام فاضلتر از ایام عشرہ ذی الحجہ نبود و گفتہ اند کہ اگر یکے نذر کند صیام افضل ایام سنہ را منصرف گردد باین ایام و اگر نذر روزی از ایام کند بعرفہ و اگر روزی از روزہای ہفتہ مراد و از روز جمعہ باشد و وجہ افضلیت ایام این عشرہ آنست کہ درین ایام اقسام امہات عبادات از صلوۃ و صیام و صدقہ و حج اجتماع پذیرست و غیر آن اما در باب نتایج ظاہرست و در غیر ایشان نیز چون ذوات این ایام این حیثیت را ندارد بفضیلتی مر آنہا را ثابت بود و تحقیق آنست کہ روزہای عشرہ ذی الحجہ فاضلترست از جہت وجود روز عرفہ و نحر دران و شبہای عشرہ اخیرہ رمضان از جہت وجود لیلۃ القدر دران پس از روزہا این فاضلترست و از شبہا آن و ہذا ہو القول الفصل و علیہ التعویل و در صیام شہر محرم نیز فضیلتی واقع شدہ و از ایام ہفتہ روز دوشنبہ و پنجشنبہ و احادیث بسیار دران واقع شدہ و در بعض احادیث آمدہ کہ اعمال بندگان در حضرت رب العالمین جل جلالہ درین روز یعنی روز دوشنبہ و پنجشنبہ عرض کردہ میشود پس دوست میدارم کہ عرض کردہ شود اعمال من و من صائم باشم و مسلم از ابی قتادہ آوردہ کہ پرسیدہ شد از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از روز دوشنبہ فرمود درین روز متولد شدہ ام و درین روز مبعوث شدہ ام و نسائی از اسامۃ بن زید آوردہ کہ گفت یا رسول اللہ می بینم ترا کہ گاہی چندان روزہ میداری کہ گویا افطار نخواہی کرد و گاہ چندان افطار میکنی کہ گویا روزہ نخواہی داشت مگر دو روز کہ اگر در ایام صیام تو داخل آید در ضمن آن روزہ میداری و الا جدا میداری در آن فرمود کدام دو روز اند آنہا گفتم روز دوشنبہ و پنجشنبہ فرمود این دو روز روزہائی اند کہ عرض کردہ میشود در آنہا اعمال برب العالمین پس دوست میدارم کہ عرض کردہ شود عمل من و من صائم باشم واللہ الموفق

فصل در بیان اعتکاف اعتکاف در لغت بمعنی حبس و مکث و لزوم و اقبال بر شئے آمدہ و در شرع مکث در مسجد و لزوم آن بر وجہ مخصوص آن در ظاہر مذہب حنفیہ سنت موکدہ است از جہت مواظبت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروی تا زمان وفات چنانچہ در صحیحین از حدیث عائشہ رض آمدہ و از زہری گفتہ عجب از مردم کہ اعتکاف را ترک کردہ اند و حال آنکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عبادات دیگر از نوافل گاہی میکرد و گاہے نمیکرد بخلاف اعتکاف کہ ہرگز آنرا ترک نکردہ و لیکن واجب نگشت بجہت آنکہ دلیل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در واجب آن بود کہ با وجود مواظبت بر فعل و انکار بر ترک آن میکرد و در اعتکاف چنین نکرد بلکہ گفت من احب منکم ان یعتکف فلیعتکف کما جاء فی الصحیحین فرمود ہر کہ خوش دارد کہ اعتکاف کند گو بکند و حق آنست کہ ترک اعتکاف ازان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در بعضے از رمضانات نیز بثبوت پیوستہ چنانچہ معلوم گردد و بعض گفتہ اند کہ مستحب است استحباب مؤکد و صواب آنست کہ بر سہ قسم است واجب و آن اعتکاف منذورست و سنت در عشرہ اخیرہ رمضان و مستحب در غیر آن و اتفاق دارند علما بر اشتراط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابہ مالکی کہ جائز داشتہ است

آنرا در هر مکان در روا داشته اند حنفیه زنان را در مسجد خانه نه در مسجد جماعت و مراد مسجد خانه مکانی ست که در خانه برای نماز جدای سازند و آنرا حکم مسجد نه داده اند و قول قدیم از شافعی نیز هم برین ست و از بعض حنفیه نقل کرده اند که اعتکاف مرأة در مسجد با زوج خود درست ست و باین قائل ست امام احمد و اذن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ازواج مطهره را باعتکاف در مسجد دلالت دارد بران ولیکن منع بجهت مصلحت بود چنانکه بیاید باز امام ابوحنیفه و امام احمد مخصوص داشته اند اعتکاف مرد را به مسجدی که اقامت کرده میشود در وی صلوة خمس تا اعتکاف سبب ترک جماعت نه گردد و باعث خروج از اعتکاف هر روز پنج وقت با امکان احتراز از آن نه شود و در شرح ابن الهمام گفته که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع ست و در مسجد جامع جائز ست اگرچه گذارده نه شود در وی صلوات خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست در غیر مسجد جماعت و نفل جائز ست و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز همچنین آمده و در حاوی گفته که جامع اولی ست و نزد جمهور جائز ست در هر مسجد و آنکه بعض مخصوص بمساجد ثلثه که مسجد مکه و مدینه و بیت المقدس ست و بعض بمسجد مکه و مدینه و بعض بمسجد مدینه داشته اند این اقوال معتبر نیست چه تمامه علمای امت در بلاد اسلام در مساجد خود ها اعتکاف می نمودند و هیچ یکی را بدان انکاری نه بود نعم اعتکاف را درین مساجد فضلی و شرفی خواهد بود که مساجد دیگر را نیست و دیگر اکثر مدت اعتکاف را حدی معین نه بود تمام عمر اگر نیت کند جائز ست اختلاف در اقل مدت ست نزد بعض یک ساعت بس ست و لهذا گفته اند که هرگاه که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف کند تا ثواب اعتکاف نیز یافته باشد و نزد این قائل قعود نیز شرط نیست و صحیح آنست که عبور معتبر نیست و نزد بعض یک روز و مختار در مذهب حنفیه نیست و گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم ست آنکه صوم شرط نه کند جائز دارد یک ساعت نیز و آنکه شرط صوم کند اقل آن را یوم دارد و تحقیق آنست که با وجود اشتراط صوم جواز آن در کمتر از یوم نیز گنجائش دارد یعنی روزه دار اگر یک دو ساعت نشیند اعتکاف بود و ثمره اشتراط صوم آنست که اگر نیت اعتکاف شب کند جائز نه بود که آن محل صوم نیست و مصنف درین مقام تا بعد تصریح اشتراط صوم آمده اما تولیه و تمهید آن میگوید چون اعتکاف سبب جمعیت خاطر و انقطاع از غیر حق و اقبال بعبادت ست و موجب دوری از خلق و واسطه زوال اسباب تفرقه و هموم اغیار و این مقاصد در حالت روزه بجهت عدم اشتغال بطعام و شبه اتم آن و حصول صفای باطن خصوصا در آخر رمضان اکمل و افضل ست لاجرم تشریع اعتکاف در افضل ایام صیام فرمود که آن ده روز اخیر ست از ماه رمضان و مروی نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بی روزه معتکف شدی بود و نقل و عائشه چنانچه روایت کرده از وی ابوداؤد و گفت لا اعتکاف الا بصوم و این جزو حدیث ست و تمام حدیث این ست که عائشه گفت سنت بر معتکف این ست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود جنازه را و مس نکند یعنی مجامعت نکند امرأة را و مباشرت نکند او را و بیرون نیاید مگر چیزیرا که چاره نیست از آن و لا اعتکاف الا بصوم و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع و مراد از جامع نزد غیر مالک مسجدی ست که در وی نماز پنجگانه بجماعت اقامت میابد و امام ابوحنیفه و مالک قائل اند باشتراط صوم و حجت ایشان این حدیث ست و مواظبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بران و لیکن اشتراط صوم مر اعتکاف واجب را باتفاق روایات ست و اعتکاف نفل را در روایت حسن از ابی حنیفه و نزد امام شافعی صوم شرط نیست مگر بالتزام و نذر و از امام احمد نیز روایت ست و عدم اشتراط مگر بنذر و استدلال ایشان بحدیث عمر ست که بخاری و مسلم آورده اند که بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد که من در جاهلیت نذر کرده بودم که یک شب در مسجد حرام اعتکاف کنم حالا حکم چیست فرمود وفا کن بنذر خود

واگر صوم شرط بودی در اعتکاف امر بوفای این نذر نه کردی و در این استدلال نظر است زیرا که در روایت صحیح آمده که گفت عمر نذر کرده بودم که اعتکاف کنم روزی و در حدیث ابی داود و نسائی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که اعتکاف کن و روزه دار و جمع میان این دو روایت آنست که مراد لیله با یوم یا یوم با لیله است غایت آنکه در بعض روایات سکوت کرده از ذکر صوم و نیز استدلال کرده شافعی بحدیثی که دارقطنی و حاکم و بیهقی از ابن عباس آورده اند که گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست بر معتکف صیام مگر آنکه لازم کند بر نفس خود و بعض از حفاظ گفته اند که در اسناد این حدیث عبدالله بن محمد رملی ست و وی مجهول ست و با وجود آنکه صحیح آنست که این حدیث موقوف ست بر ابن عباس و مذهب اوست نه مرفوع به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خالی نیست از معارض زیرا که بیهقی از ابن عمر و ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که گفته اند المعتکف یصوم و نیز عبدالرزاق از ابن عباس آورده که گفت هر که اعتکاف کند لازم ست بر وی صوم ولیکن معارضه مدفوع ست از ابن عباس بآنکه مراد از قول او که گفته است مگر آنکه لازم کند بر نفس خود یعنی لازم کند اعتکاف را بر خود پس مذهب وی اشتراط صوم ست در اعتکاف منذور نه نفل و حدیث عبدالرزاق نیز مخصوص باشد بدان و بالجمله روایات متعارضه است در اشتراط صوم مطلقا خواه اعتکاف واجب بود یا نفل و همین روایت حسن ست از ابی حنیفه و در روایت اصل و آن قول محمد ست اقل اعتکاف ساعتی ست پس بی صوم بود و بعضی عدم اشتراط صوم در اعتکاف نفل ظاهر روایت از امام ابی حنیفه کرده اند و این مدعا تمسک در سلف پیدا نمی شود مگر روایت اعتکاف ده عشر اول از شوال که ظاهر ست در ابتدا از روز اول شوال که روز فطر ست کذا قال الشیخ ابن الهمام و در رعایت مواهب لدنیه همین روایت را دلیل آورده اند بر مذهب شافعی که صوم شرط نیست مگر بالتزام و نذر ولیکن در روایت عشر اخیر یا مطلق عشر از شوال نیز آمده است والله اعلم و در مجموع روایات اعتکاف معهود بود در عشر اخیر کرد و یک عشر رمضان که اعتکاف از وی فوت شد در ماه شوال قضا فرمود و در جامع الاصول از بخاری و مسلم و موطا و ابی داود و نسائی بالفاظ مختلفه آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعتکاف میکرد در هر رمضان و چون نماز صبح میگزارد می در آمد در آنجا که اعتکاف میکرد و یکبار دیگر اذن طلبید از وی عائشه که اعتکاف نشیند پس اذن داد او را و زد عائشه خیمه را در مسجد پس حفصه شنید که عائشه برای اعتکاف خیمه در مسجد زده نیز اذن طلبید و خیمه زد و زینب شنید وی نیز خیمه زد و چون از نماز بامداد برگشت نگاه کرد چار خیمه دید در مسجد زده یکی خیمه حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود که جای از همه نزدیک بود و در روایتی خیمه ها دید در مسجد زده پرسید که این چیست گفتند که این خیمهای عائشه رضی الله عنها و حفصه و زینب است که میخواهند معتکف شوند فرمود چه بر این داشت ایشان را آیا نیکی خواستند بدین و در روایتی که فرمود این که ما فرمود بر داشتند این خیمها را و خیمه خود را نیز فرمود که بر دارند پس در آن ماه با اعتکاف ننشست تا آنکه ده روز نشست در عشر از شوال و در روایت عشر اخیر و در روایتی عشر اول و چون اعتکاف مطلق عشر از شوال متبین بود مصنف همان را نقل کرد و یکی از فضائل و خصائص سنت اعتکاف اینست که بر تقدیر فوت آن را قضا کرد با آنکه قضای سنن و نوافل معهود نیست و بعضی ازین حدیث استفاده کرده که قضای سنن و نوافل مرغوب و مستحسن است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یکبار در عشر اول از رمضان اعتکاف فرمود و یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر آخر و چون معلوم شد وی را که شب قدر درین عشر یعنی عشر اخیر است دیگر بر اعتکاف این عشر مواظبت نمود

تا آخر حال و باقی عمر در جامع الاصول از ابی سعید خدری بروایت بخاری و مسلم این حدیث را آورده و بروے ذکر اعتکاف عشر اوسط کرده نه عشر اول ولیکن در صحیح مسلم از ابی سعید خدری آمده که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعتکاف فرمود عشر اول از رمضان پس تر اعتکاف فرمود عشر اوسط در قبهٔ ترکیه پستر بیرون آمد و سر مبارک خود را از قبه و فرمود من اعتکاف کردم عشر اول را و طلب کردم این شب را یعنی شب قدر را پستر اعتکاف کردم عشر اوسط را پس آمد بر من فرشته و فرمود آن شب در عشر اواخر است پس هر کرا اعتکاف کرده بود با من باید که اعتکاف کند در عشر اواخر و فرمود نموده شد مرا این شب یعنی در منام پستر فراموش گردانیده شد مرا و به تحقیق دیدم خود را که سجده میکنم در آب و گل در صباح آن شب پس طلب کنید آن شب را در عشر اواخر و طلب کنید او را در هر وتر از عشره یعنی بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم راوی میگوید پس بارید در آن شب باران و سقف مسجد نبوی از شاخهاے خرما بود پس بچکید و دید دو چشم من رسول اللہ را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بر جبههٔ مبارک وے در روایتی بر بینی او اثر آب و گل بود و در روایت بخاری و مسلم آمده که تر بود در روے مبارک او آب و گل در صبح بیست و یکم و صاحب مشکوة میگوید که در روایت عبد اللہ ابن انیس شب بیست و سوم آمده و چون اعتکاف خواستی نماز صبح بگذاردے و در معتکف درآمدے و معتکف خیمه بود که در مسجد نصب میکردند و در آنجا خلوت میکرد این حدیث را در مشکوة از ابی داؤد و ابن ماجه از حدیث عائشه آورده و در صحیحین نیز هست و در ضمن حدیث طویل که در باب ضرب قبا از واج مطهره و بر داشتن آنها و ترک آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعتکاف در آن رمضان مذکور شده و بالجمله در وقت درآمدن بمعتکف علما را اختلاف است اوزاعی و ثورے و لیث بروایتی گویند که وقت درآمدن بعد از نماز صبح است از تاریخ بیست و یکم و احتجاج ایشان باین حدیث است و ائمه مذاهب اربعه و طائفه غیر ایشان نیز میگویند که وقت درآمدن پیش از غروب آفتاب است چون اراده اعتکاف ماه یا عشره کند و ترمذے قول احمد با طائفه اول ذکر کرده و میگویند که معنی این حدیث آنست که درآمدن بمعتکف و انقطاع و خلوت گرفتن دروے بعد از نماز بامداد بود نه آنکه وقت ابتداے اعتکاف و درآمدن بمسجد به نیت آن درین وقت بود بلکه آن پیش از مغرب بود و شب لبث در مسجد می فرمود چون نماز صبح میگذارد و در خلوت میرفت و در خیمه که برائے وی میزدند میدرآمد و درین معنی وارد شده است حدیث صحیح که چون نماز صبح کرد بگرفت حجره از حصیر کذا قال الطیبی و شک نیست که این تاویل از ظاهر لفظ حدیث که در وے واقع شده است که چون میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز فجر وے درآمد در معتکف خالی از بعدے نیست ولیکن چون در اکثر احادیث عشر اواخر واقع شده و بلفظ مذکور مراد بدان لیالی خواهد بود و عشر لیالی جز در صورت اعتکاف در شب بیست و یکم احتمال نه پذیرد و بدرآمدن در وقت صبح یا هشت شب بود یا نه کما لا یخفی و نیز اول محتملات وجود شب قدر در شب بیست و یکم است و عمدهٔ مصالح در اعتکاف درک شب قدر است پس باید که ابتداے اعتکاف ازین شب بود و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خانه خود نیامدے الا براے قضاے حاجت در حدیث بخاری حاجت مطلق آمده و در بعضی از روایات مقید ساخته اند بحاجت انسان چنانچه در کتب سته از عائشه رضی اللہ عنہا آمده که چون باعتکاف می نشست آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزد میکرد سر مبارک خود را پس شانه می کردم و در نمی آمد در خانه مگر براے حاجت انسان و سابقا حدیث عائشه

ازالی واماور گذشت که غسل ست بر تفصیل آنچه نه کند معتکف در حالت اعتکاف و تفسیر کرده اند حاجت انسانی را به بول
وغائط و غسل جنابت و طهارت نیز در حکم آنست و عبارت هدایه که گفته است مکث نه کند بعد فراغ از طهارت بعد بیان شرع است
و نزد بعض طعام و شراب اگر کسی نه داشته باشد که برای وے بیارد نیز در حکم آنست و خروج بجمعه نزد کسی که اعتکاف
در جامع شرط نمیکند نیز داخل حاجت ست چه وے اهم حوائج دینیه است زیرا که چون ثابت شد جواز اعتکاف در غیر
مسجد جامع برآمدن برای جمعه لازم آید و اگر توقفی در مسجد جامع رود ضرر نه دارد و اما بی ضرورت توقف نکند و باید که
در مشی بر قرار بود نه شتابی کند و نه سستی و احادیث در عیادت مریض و شهود جنازه مختلف آمده و بعضی جواز را حمل
بر اعتکاف نفل و عدم جواز بر غیر آن حمل کرده اند و نزد امام ابو حنیفه اگر یک ساعت بے عذر برآید اعتکاف فاسد گردد
و در ذخیره گفته که این در اعتکاف واجب است که نذر کرده نه در اعتکاف نفل و نزد صاحبین مفسد نیست مگر اگر زیاده
بر نصف نهار بود و گاهی سر مبارک از مسجد در حجره عائشه دراز کردے تا شانه کردے و بشستی اگر چه حائض بودی چنانکه
در کتب ستة می آرد که گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که مائل میگردانید بسوے من سر خود را و او در
مسجد بود و بس شانه میکردم و در حدیث دیگر آمده که می شستم سر مبارک ورا اگر هم در مسجد در ظرفی بشوید چنانکه ملوث
نه شود مسجد بآب مستعمل باکی نیست و اگر محتلم گردد فاسد نه گردد اعتکاف و اگر ممکن باشد اغتسال در مسجد بے تلویث هم در مسجد کند
والا بیرون آید کذا فی شرح ابن الهمام و در حالت اعتکاف از امهات مومنین هر که خواستی بزیارت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم آمدے و چون بوقت رفتن برخاستی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز برخاستی و او را معانقه
کردے و بوسه دادے حدیث تقبیل و معانقه یافته نه میشود جز آنکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابو داؤد از امام
علی زین العابدین سلام الله علیه و علی آبائه الکرام آورده که خبر داد او را صفیه که از ازواج مطهره است که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم معتکف بود و وے بزیارت شریف در مسجد رفت و ساعتی با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در سخن بود و پس برخاست تا بخانه باز گردد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز با وی بایستاد تا باز گردانید و برسانید
او را بخانه اش چون بر در مسجد رسید نزدیک باب ام سلمه دو مرد از انصار از آنجا میگذشتند چون حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم را با صفیه ایستاده دیدند زود تر گذشتند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با ایشان گفت این صفیه است
زوجه من تا بخاطر شما وسواس نه برود که این زن کیست که با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده است ایشان گفتند
سبحان الله یا رسول الله این چه سخن ست و کرا نسبت بتو این مجال وسواس ست فرمود که سرایت میکند شیطان
در وجود بنی آدم چنانچه خون در رگها و من ترسیدم که در دل شما بدی راه یابد یعنی بسبب آن خاطر در ورطه کفر
بیفتید و هلاک شوید و در سعدی آمده که از ازواج دیگر نیز بودند و همه رفتند بصفیه گفت شتابی مکن تا من میرسانم بخانه تو
و خانه او در دار اسامه بود و درین حدیث در هیچ طریق که دیده شد ذکر تقبیل و معانقه نیست مگر مصنف آنرا یافته باشد
والله اعلم و در حدیث صفیه این لفظ واقع شده است که قام النبی صلی الله علیه وآله وسلم معها یقلبها و او را جمیع شراح
بفتح یا و سکون قاف و تقدیم لام بر با از قلب تصحیح کرده اند یعنی برخاست تا گرداند او را بخانه وے چنانچه در ترجمه
حدیث گفتیم این لفظ مصنف را مگر یقبل بتقدیم با بر لام در نظر آمده و یقبلها خوانده و چون تقبیل متوهم شد معانقه
نیز با وی منضم کرد و مثل این اوهام رواة حدیث را واقع شده است والله اعلم و مذهب ائمه آنست که وطی مفسد اعتکاف است

و دواعی آن از قبله و لمس و مباشرت اگر مقرون بانزال ست نیز مبطل ست و بی انزال مبطل نه ولیکن با وجود آن
حرام ست در شب و در روز و این تقبیل و معانقه که مصنف ذکر میکند از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب بود چنانچه
میگوید و این جمله در شب بودی و در مدت اعتکاف مباشرت نکردے مراد بمباشرت تماس بدن ببدن زن و مردست بجماع

و چون اعتکاف خواستی در معتکف وی سریرے بنهادندے و بران فراش فرش کردندے چنانچه صاحب مشکوة
از ابن ماجه حدیث ابن عمر آورده که چون اعتکاف میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم انداخته میشد برای
وے فراش و نهاده میشد برائے وے سریرے در پس اسطوانه توبه و اسطوانه توبه نام ستونی ست در مسجد شریف
اضافت کرده شد آنرا بتوبه از جهت آنکه توبه کرده شد نزد وے برابی لبابه انصاری و قصه وے مشهور ست

و چون برائے وضو و معذرات آن که قضائے حاجت انسانی ست در خانه در آمدی بکسی مشغول نه شدی و نشست
و خاست نکردی بلکه اگر یکے از اهل خانه بیمار بودی نزد وی توقف نکردے هم در گذار از حال وے پرسیدی
و در صحیح بخاری و مسلم از عائشه آمده که گفت بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در نمی آمد خانه را مگر برای حاجتی
چون می بود معتکف و در روایتی در نمی آمد مگر از جهت حاجت انسان و در روایت ابی داؤد و ترمذی و موطا نیز
همچنین آمده و در روایت ابی داؤد آمده که گفت عائشه بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذشت بر مریض و وے
معتکف بود و نمی ایستاد به پرسش بر سر وی و هم در گذار میپرسید و در صحیح بخاری و مسلم و موطا از فعل عائشه نیز همچنین
روایت کرده و بعضی از شراح مشکوة گفته اند که حسن و نخعی گفته اند که جائز ست معتکف را برآمدن بعیادت مریض
و نماز جنازه نزد ائمه اربعه وقتیکه بیرون آید برائے قضائے حاجت و اتفاق افتد او را عیادت مریض و نماز جنازه
و ملتفت ساز طریق نگردد و اکثر از قدر نماز نایستد باطل نمیشود اعتکاف ما گر اینچنین نه بود باطل گردد انتهی و در هر سال ده روز

معتکف شدی و در آخر این سال بیست روز معتکف شد چنانچه بخارے و ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هریره آورده
که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که اعتکاف میکرد در هر رمضان ده روز و در سالی که قبض کرده شد معتکف
کرد بیست روز و در جامع الاصول حدیث ترمذی از ابی هریره و حدیث ابی داؤد از ابی بن کعب آورده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اعتکاف میکرد عشر اواخر از رمضان پس اعتکاف نکرد در یک سال و در سال آینده در عشر
نشست و صاحب مشکوة نیز موافق جامع الاصول آورده و هر سال یکبار قرآن را بر جبرئیل عرض کردی و مدارست
نمودی و باهم بنوبت چنانچه عادت حفاظ است که باهم میخوانند بخواندے و در آن سال آخر دو بار عرض کرد رواه البخاری
و مسلم ولیکن از بعض روایات عرض رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر جبرئیل علیه السلام معلوم گردد و از بعض عرض
جبرئیل بر وے مفهوم شود شاید که درینجا از عرض نزول مراد باشد یا چون بطریق مدارست بود نسبت عرض بهر دو جانب
درست آید والله اعلم تنبیه در شب قدر روایات متعدده و اقوال مختلفه بسیار آمده و در فتح الباری زیادت بر چهل
قول نقل کرده و اکثر احادیث در رمضان خصوصا در اوتار عشره اواخر رمضان آمده لاسیما در شب بیست و هفتم و بعضے
آن شب را گردست در تمام سال و منتقل و متحول گردد و این قول را در فتح الباری مشهور از ابی حنیفه داشته و گفته که
قاضی خان و ابوبکر رازی که از علمائے حنفیه اند حکایت کرده و گفته اند که روایت کرده شده است مثل این از ابن
مسعود و ابن عباس و عکرمه و غیر ایشان انتهی و در شرح ابن الهمام گفته که روایت ست از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان ست

ولیکن دریافته نمیشود که کدام شب ست گاهی پیشتر آید و گاهی پستر رود و نزد صاحبین نیز همچنین ست لیکن معین ست و پیشتر و پستر نمیشود و در مختار الفتاوی قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که شب قدر میگردد در سال و میباشد در رمضان و در غیر آن و جواب داده ست ابوحنیفه از دلائل که دلالت دارند بر بودن او در عشر اخیر بآنکه مراد ازان رمضانی ست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شب قدر دران طلبیده و سیاق احادیث دلالت می کند نزد کسی که تاویل کند طرق احادیث و الفاظ آن را برین معنی انتهی و این قول اقرب ست بجمع و تطبیق اقوال والله اعلم و آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که بدانانیدند بمن شب قدر را پس فراموش گردانیده شد و فرمود شاید که خیر درین باشد یعنی تا باعث شود بر جد و اجتهاد و عمل در لیالی کثیره و باحتمال و باعث نگردد بر ترک عمل باعتماد و اتکال و نیز در حدیثی دیگر آمده که دانانیده شد مرا شب قدر و خواستم که بشما بگویم ناگاه دو کس بخصومت و جدال نزد من بیامدند و در جنگ و جدال از حد تجاوز نمودند پس فراموش گردانیده شدم آن را بشومی جدال ایشان و بعضی از علما آن شب را علامات و امارات استنباط کرده و بیان فرموده اند بعضی ازانها از احادیث در ورود یافته و بعضی ازانها ارباب کشف بیان کرده یکی ازانها آنکه در صحیح مسلم از ابی ابن کعب آمده آنست که آفتاب در صبح وی طلوع کند بی شعاع و در روایات از حدیث امام احمد آمده مثل طشت و در روایتی آمده که صافی بود مثل قمر و آن شب نه گرم و نه سرد و صباحش نیز همچنین بود و دران شب هیچ کوکبی دیده نشود که منقض گردد و آن شب شب باد و باران بود و چشمها بسیار روان گردد و چشمهای شور شیرین گردد و طبری از قومی ذکر کرده که درختان دران شب بر زمین افتند و سجده کنند و بستر بر گردند بمنابت خویش و هر چیز در روی بسجده رود و انوار ساطع باشد حتی در جاهای تاریک و سلام و خطاب از ملائکه شنیده شود و تحقیق آنست که در دریافت آن شب مشاهده این امور شرط نیست و بسا کس که آنرا در نفس الامر دریابد و ازین امور چیزی مکشوف و مشهود وی نگردد و نیز دو کس باشند در یکجا بر یکی چیزی ازان مکشوف کنند نه بر دیگری و دعا درین شب مستجاب ست و توبه مقبول قطعا و بهترین آنچه درین شب حاصل گردد توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع ست و ذوق و حضور و اخلاص که بی شبهه از کرامات ست و مشاهده خوارق عادات محل خطر و مظان اشتباه ست و در احادیث ترغیب بر احیای آن شب و جد و جهد در عمل واقع شده و مختار آنست که احیای اکثر لیل معتبر ست و اگر تمام شب بیدار باشد و منجر بمرض و ملال و اختلال در فرائض و سنن موکده نگردد اعلی و اتم ست و مراد باحیای لیل بیداری و بندگی ست در شب خواه باین معنی که شب را زنده گردانید بعبادت در روی چه زندگی وقت درین ست که معمور بذکر حق گردد یا آن معنی که نفس خود را زنده گردانید به بیداری و طاعت که النوم اخ الموت چنانچه در حدیث آمده که بیوت خود را قبور نسازید یعنی تمام شب مثل مردها افتاده نباشید و هیچ طاعت و عبادت نکنید والله اعلم

باب حج النبی صلی الله علیه وآله وسلم و عمرته حج در لغت بمعنی قصد آید و در شرع قصد بیت الله بوجه مخصوص و فتح حا و کسر او هر دو لغت ست و در کریمه و لله علی الناس حج البیت هر دو قرائت آمده و بعض گفته اند که بالفتح اسم ست و بکسر مصدر و بعض بعکس آن و عمره در لغت بمعنی زیارت و زفاف زن آید و بعض گویند مشتق ست از عمارت که موجب عمارت بنای محبت و ودادست و عمره زیارت ست بر حج و در روی تعظیم و تعمیر ست مر مسجد حرام را و در شرع اسم ست مر افعال مخصوصه را که احرام ست

و طواف و سعی جز وقوف بعرفه که آن مخصوص حج ست و عمره بقول حنفیه سنت ست و مستحب و نزد بعض واجب است
و بر هر تقدیر اختلاف علماست در حج و عمرهٔ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که چند بود مصنف میگوید که جماهیر علما
بر آنند که بعد از هجرت یک حج گزارد و آن حجة الوداع بود و تسمیهٔ وے بحجة الوداع از جهت آنست که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بر مردم تعلیم احکام میکرد و میفرمود شاید که سال آینده مرا در نیابید و ایشان را بسفر آخرت وداع مینمود
و خلافی نیست مر هیچ یکی از علما را که این حج در سال دهم بود از هجرت که آخر سالهاے عمر گرامی آن حضرت بود صلی الله
علیه و آله و سلم و همچنانکه درین حکم خلافی نیست در حکم سابق که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از هجرت یک حج
گزارد نیز خلافے نیست و آنکه مصنف جماهیر علما گفت که مشعر بخلاف ست نظر باین حکم گفت که بیان کرد بقول خود اما
پیش از هجرت دو حج گزارده چه درینجا خلافی هست پس مجموع این دو حکم قول جماهیر علما باشد نه کل جمعی برین اند
که دو حج گزارده و این در جامع ترمذے ثابت ست از حدیث جابر بن عبد الله که پیغمبر صلے الله علیه و سلم سه
حج کرده دو حج پیش از انکه هجرت کند و یک حج بعد از هجرت الحدیث و مصنف به ثبوت این حدیث حکم کرد و حال آنکه
ترمذے در وی مقالی وارد و جمعی بر آنند که زیاده بر دو حج گزارد و در مواهب لدنیه از ابن عباس رض بروایت ابن ماجه
و حاکم آورده که گفت حج کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از انکه هجرت کند سه حج و این را مبنی بر عدد وفود
انصار در بیعت عقبه داشته اند که دو بود یا سه چنانچه در محلش مذکور ست ولیکن این نفی نمیکند که پیش از ان نیز حج
گزارده باشد فتدبر و صاحب محلی که ابی محمد علی بن حزم حافظ اندلسی قرطبی ظاهری ست مات سنة ست و خمسین
و اربعمائة نقل کرده که پیش از هجرت زیاده بر سه و چهار حج گزارد اما عدد آن بعینه محفوظ نیست و در مواهب از ابن
جوزی آورده که گفته است که حجها گزارد که عدد آن معلوم نشده و از ابن اثیر آورده که گفت حج می گزارد هر سال
پیش از انکه هجرت کند و نیز اختلاف ست در آنکه ابتداے فرضیت حج پیش از هجرت ست یا بعد از ان و قولے
بر آنست که قبل از هجرت و این قول شاذ و مخالف نقل ثقات ست و گمان برده نشود که چون حج گزاردن آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم پیش از هجرت بعد بعثت رسیده لابد باید که حج پیش از ان فرض باشد زیرا که حج گزاردن
قریش همیشه بود چه در جاهلیت و چه در اسلام پس حج گزاردن پیش از هجرت دلیل فرضیت نتواند شد باحتمال آنکه
حج گزاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز بر رسم قدیم باشد و صحیح آنست که فرضیت حج در اسلام بعد از هجرت
است ولیکن در کدام سال بود جمهور برین اند که در سال ششم زیرا که درین سال نازل شده قول حق سبحانه و تعالی +
واتموا الحج والعمرة لله، و این مبنی ست بر آنکه مراد باتمام ابتداے آن ست و مؤید ست این را قرأت علقمه و مسروق و ابراهیم
نخعی بلفظ اقیموا و طبرانی باسانید صحیح از ایشان این قرأت را روایت کرده و در قضیهٔ ضمام بن ثعلبه امر بحج مذکور ست
و قدوم آوردن وے چنانکه واقدی گفته در سال پنجم ست و اگر این ثابت شود دلالت کند که فرضیت حج پیش از
سال پنجم ست یا هم درین سال کذا فی فتح الباری و طائفه میگویند که نزول فرضیت حج در سال نهم ست و احتجاج ایشان
بآنست که نزول صدر سورهٔ آل عمران که در وی کریمهٔ + ولله علی الناس حج البیت + واقع ست در سال نهم ست
که آنرا عام الوفود خوانند و درین سال ست شرع جزیه و مناظرهٔ اهل کتاب بتوحید و نزول + انما المشرکون نجس +
و فرستادن ابوبکر صدیق رض بمکه در موسم حج و فرستادن علی مرتضی رض بقرأت سورهٔ برائت بر مشرکان و این وقائع همه

ودر سال نهم ست و مصنف همین قول که بجهت قوت دلیل راجح و مختار ست جزم کرد و گفت حج در سال نهم از هجرت فرض شد
و در حال تجهیز اسباب سفر حج مشغول شد ولیکن رفتن وے صلی اللہ علیه وآله وسلم دران سال میسر نشد بجهت اشتغال بامر
غزوات وتشئید احکام دین وتعلیم وفود وابوبکر صدیق را امیر حاج ساخته بمکه فرستاد و اشارت کرد مصنف بجواب از تمسک
جماعه که قائل اند بفرضیت حج در سال ششم بکریمه واتموا الحج والعمرة لله + بقول خود واما آیت + واتموا الحج والعمرة لله +
اگرچه در سال ششم از هجرت منزل شد ولیکن این آیت دلالتی بر فرضیت حج وعمره ندارد و معنی اتموا امر بابتدای اتیان حج
وعمره نیست بلکه امر ست باتمام حج واتمام عمره بعد از شروع دران پس تواند که امر باتمام حج بعد از شروع بر تقدیر عدم فرضیت
آن در سال ششم نزول یافته باشد و فرضیت ابتداے حج در سال نهم ودر فتح الباری میگوید که این اقتضا میکند تقدم
فرضیت حج را بران یعنی چون مراد باتموا اتمام واکمال حج وعمره باشد بعد از شروع دران لازم می آید که حج وعمره پیش ازین
مشروع ومامور به شده باشد واگر پیش ازان حج وعمره نبود امر باتمام واکمال آن بعد از شروع معنی نه دارد ونهی واین سخن
ظاهر ست ولیکن ممکن ست که گفته شود که امر باتمام حج وعمره بعد از شروع دران مستلزم تقدم فرضیت آن نیست تواند که
نفل ومستحب باشد وامر باتمام آن صادر شده بعد از شروع چنانکه حکم نفل ست مطلقا نزد بعضی یا مخصوص بحج وعمره بود بلکه
وجمع حج وعمره وگذاردن آنها پیش از امر شارع چنانکه رسم قدیم بود کافی ست وران با آنکه ممکن ست که گفته شود که امر باتمام
واقع شود بعد از وجود فرضیت آن در زمان آینده واگرچه بعدے دارد فتدبر ونیز اختلاف ست دران که وجوب حج
علی الفور ست یا علی التراخی بعض ائمه برانند که علی الفور ست وامام شافعی وامام ابو یوسف از ایشانند ونزد بعض علی التراخی
وقول امام ابوحنیفه وامام محمد وجماعه دیگر از ائمه همین ست ودر روایتی از ابی حنیفه نیز علی الفور آمده وعلی الفور در معنی آنست
واو که همان سال که شرائط واسباب آن یافته شد فرض ست که برود واگر سال دیگر برود نیز ادا باشد ولیکن بتاخیر آن
آثم گردد وعلی التراخی آنکه در مدت عمر هر سال که رود واختیار دارد وبتاخیر از سال اول آثم نشود مگر بجاے برسد که اگر
ازان تاخیر کند غالب ظن فوت آن باشد ودلیل امام ابوحنیفه فعل آن حضرت ست صلی اللہ علیه وآله وسلم که در سال اول
نکرد ودر سال دهم بجا آورد واگر در سال اول فرض بودے تاخیر نکردے واما آنکه مصنف بقولش که گفت در حال تجهیز
اسباب سفر حج مشغول شد اشارتی بجواب ازین سخن کرد یعنی قصد امتثال هم سال اول کرد ولیکن موانع پیدا شده تاخیر یافت
وابوبکر صدیق را بفرستاد وسال دهم بعد از فراغ از غزوهٔ تبوک که آخر غزوات بود برآمد والله اعلم واما عدد عمرهٔ آنحضرت
صلی اللہ علیه وآله وسلم چهار گفته اند اول عمرهٔ حدیبیه که سال ششم از هجرت بقصد عمره برآمد وچون بحدیبیه که یکسو منزل است
از مکه رسید مشرکان همه باجتماع بجنگ برآمدند واز درآمدن مکه مانع آمدند وچون هنوز میعاد فتح نه رسیده بود آنحضرت
صلی اللہ علیه وآله وسلم بامر الهی با ایشان مصالحه کرد واز احرام برآمد وبمدینه رفت وقرار یافت که سال آینده بیاید و
عمره بجا آورد دوم عمرهٔ که در سال هفتم بحکم قرارے که در قضیهٔ مصالحه یافته بود بمکه تشریف آورد وعمره گذارد وبعد از
سه روز بمدینه عود فرمود واین را عمرة القضا گویند ودر احادیث این اسم بران اطلاق یافته واین مذهب حنفیه است که
گویند محرم بجهت احصار حلال شود وبعد از حلال شدن وی اگر احرام برای حج بود لازم گردد قضاے عمره وحج واگر برای
عمره بود عمره واگر قارن بود حج ودو عمره وبالجمله باحصار واحلال قضا واجب گردد وشافعیه گویند که قضا واجب نبود وتسمیهٔ
این عمره بعمرهٔ قضا نزد ایشان نه بآن معنی ست که عمره در سال اول واجب شده بود آنرا قضا کرد بلکه قضا اینجا بمعنی صلح ست

یعنی عمره که بعد از صلح ادا کرده و قضا و مقاضات یعنی صلح و مصالحه آید سوم عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است از جعرانه
که یک مرحله است از مکه بعد از قسمت غنائم حنین شبانه آمد و عمره گزارد و هم در شب بجعرانه باز رفت بعد از نماز عشا که
مردم در منازل خود بودند آمد سوار شد و پیش از نماز صبح بجعرانه باز رفت و برای نماز از منزل برآمد مردم خیال کردند که تمام
شب هم در منزل بود چهارم عمره که با حج در سال دهم در حجة الوداع کرد و بعض سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیبیه بحقیقت عمره
نبوده زیرا که بمکه نیامد و هم از آنجا از احرام برآمد و بمدینه برگشت چنانچه مذکور شد ولیکن جمهور آن را نیز بحکم عمره داده اند و در بعض
احادیث دو عمره واقع شده بجهت عدم اعتبار عمره حدیبیه و عدم ذکر عمره حج گویا مقصود ایشان بیان عمره تنها بی حج بود و نیز عمره
جعرانه بر اکثر مردم پوشیده مانده بود و تواند که بعض آن را روایت نکرده باشند و عمرهای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
همه در ذی القعده بود مگر عمره حج که در ذی الحجه بود و از ابن عمر در صحاح آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار
عمره کرد یکی از آنها در رجب بود چون این قول او را بعائشه رسانیدند تخطئه ابن عمر کرد و گفت رحمت کند خدا ایشان را
ابا عبدالرحمن را نبود که عمره کرده آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه وی همراه بود و هرگز هیچ عمره در رجب نبود
ابن مسعود خطائی ست که او را شده و در تخطئه مبالغه کرد فصل در سیاق و بیان حج پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که آن را حجة الوداع گویند بدانکه حج ارفع و اعلای ارکان دین و بلندتر و نمایان ترین شعائر اسلام ست و حج پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم اکبر و افضل و اتم حج و اکمل آنهاست و احادیث صحاح در سیاق از اصحاب مروی گشته و حدیث
جابر بن عبدالله اتم و اجمع آنهاست و راوی آن حدیث امام جعفر صادق ست از والد بزرگوار خود امام محمد باقر سلام الله
علیه و علی آبائه الکرام که گفت در آمدیم با جماعه بر جابر بن عبدالله و وی اعمی شده بود بسبب کبر سن پس پرسید از قوم که
کیستید تا نوبت بمن رسید گفتم منم محمد بن علی بن الحسین پس دست خود را بر سر من فرود آورد و بسوی سینه من گشاد
و تکمهای پیراهن من بگشاد و دست در جیب من در آورد و من در آن زمان غلامی بودم جوان پس گفت مرحبا یا ابن اخی
بپرس از من احادیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آنچه خواهی گفتم خبر ده ما را از حج رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که چگونه
بود پس عقد کرد بدست خود عدد نه را و گفت مکث کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه نه سال و حج نگزارد
پس در سال دهم اعلام کرد و ندا داد در مردم که رسول خدا بحج می برآید و قدوم آوردند در مدینه مردم بسیار همه طالب آنکه اقتدا کنند
برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و عمل کنند مثل عمل وی پس بیرون آمدیم الی آخر الحدیث و صاحب جامع الاصول این
حدیث را از روایت مسلم و ابی داود و نسائی آورده و از ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و بزار و دارمی آمده و مصنف در
سیاق این قصه روایات حدیث جابر را با روایات احادیث دیگر جمع کرده و اتساق نموده میگوید که چون حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم عزم حج کرد صحابه را اعلام کرد بحج و مجموع ساختگی سفر حج کردند و این خبر بقری و ضیاع که در اطراف و نواحی
مدینه است رسید مجموع مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه که از هر طرفی طوائف ملحق شدند عدد حجاج از حصر و حساب بیرون شد
گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست اما
گفته اند عدد صحابه در غزوه تبوک که حجة الوداع بعد از وی است بسی هزار کس رسیده بود تا اینجا چه قدر خواهد بود و در حجة الوداع
میگوید که دران سفر چندان مردم جمع شده بودند که غیر از خدای تعالی کسی احصای آن نمی توانست کرد و بروایتی آنکه صد
و چهارده هزار و بروایتی صد و بیست و چهار هزار بودند انتهی والله اعلم روز پنجشنبه یا روز شنبه شک راوی ست یا اختلاف

روایت ست بیست وچهارم ذی القعده نماز ظهر بجماعت در مسجد مدینه بگذارد و سفر کرد و پیش ازان که سفر کند خطبه کرد و بیان
شرائط و ارکان و آداب حج تعلیم کرد و این خطبه خواندن و تعلیم کردن در روز جمعه بود و این روایت خطبه خواندن پیش از سفر
در روز جمعه با صحت آنکه برآمدن بسفر بیست وچهارم ذی القعده بود مؤید آنست که سفر در روز شنبه بود چه توقف تا پنجشنبه
متصور نیست زیرا که رسید بمکه چهار شب از ذی الحجه گذشته بود فافهم اما سفر در روز شنبه بعید ست چه در احادیث صحیح وارد
شده که سفر را دوست میداشت که در روز پنجشنبه انشا کند و در صحیح بخاری ثابت ست که کما کان رسول الله نبود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم یخرج فی سفر اذا خرج که بیرون آید در هیچ سفرے چون بیرون می آمد الا یوم الخمیس مگر روز پنجشنبه
عادت شریف همین بود یارب مگر عذری پیش آمده باشد که خلاف آن لازم افتاد و بعد از نماز ظهر سر مبارک را شانه کرد
و روغن بر سر نهاد و ردا پوشید در نسخ متعدده از متن لفظ ردا موجود نیست مانا که از سهو قلم کاتب ست و در صحیح البخاری
و در جامع الاصول نیز که حدیث وے از ابن عباس آورده هست هر دو موجود اند باین لفظ که روان شد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم از مدینه بعد از انکه شانه کرد و روغن مالید و پوشید ازار و ردا را و اصحاب او پس نهی نکرد از هیچ
قسم رداها و ازارها که بپوشیدند کسی مگر زعفران آلود که بیفشاند رنگ را بر تن و مین الصلوٰة یعنی سفر کرد و در ذو الحلیفه که برشش
میل ست از مدینه فرود آمد و نماز عصر را بقصر بگذارد و شب آنجا بیتوتت کرد و نماز شام و خفتن آن روز و نماز صبح و ظهر
روز دیگر نیز آنجا بگذارد چنانچه مجموع پنج نماز شود و مجموع امهات مومنین درین سفر برابر بودند و دران شب بر همه
بگذشت و برائے نماز صبح غسل کرد و گاهی گذشتن بر همه زنان در یک وقت ازان حضرت صلی الله علیه وآله و
سلم بوجود می آمد و بعد از همه یک غسل می کرد و گاهی پس هر جماع غسل جدا میکرد و بعد از ظهر برائے احرام غسل دیگر کرد
غسل کردن نزد احرام مستحب و مسنون ست باتفاق ائمه و اگر وضو کند نیز کفایت ست به هر تقدیر طهارت شرط ست و در
غسل خطمی و اشنان که دو گیاه اند که بدان مبالغه در تنظیف و تطهیر حاصل گردد بکار داشت و عائشه طیب پیش آورد و آن مرکبی
بود از چند بوئے خوش و دران مشک بود و بر تن و سر مبارک وی مالید چنانکه اثر مشک بر فرق و محاسن مبارک آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم دیده میشد و در صحیحین آمده که عائشه مطیب ساخت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بذریره و
در روایتی آمده که گفت گویا که من بینم سفیدی و درخشش طیب را در مفارق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه وی محرم
بود و این حدیث دلالت دارد بر استحباب استعمال طیب نزد اراده احرام و بر آنکه بقا و دوام رنگ و بوے آن بعد از احرام ضرری ندارد
و آنچه حرام ست بر محرم ابتداے استعمال طیب ست در حالت احرام و همین ست مذهب امام ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل و
حکی ست از اکثر صحابه و منقول ست از جمهور علمای سلف و خلف الا الامام مالک که منع کرده تطیب قبل الاحرام بآنچه باقی
ماند رائحه وی بعد الاحرام و با وجود آن جائز ست و فدیه نیست بر وی و این حدیث حجت ست بر وے بعد ازان ازار
و ردائے احرام بپوشید و نماز ظهر بقصر بگذارد و احرام بست در جائے که نماز ظهر گذارده بود و منقول نیست که پیش از
احرام جز نماز فرض ظهر نمازے خاص برائے احرام گذارد و مذهب امام ابو حنیفه و شافعی استحباب رکعتین نفل ست پیش از
احرام و اگر هم بر رکعتین فرض اکتفا کند نیز جائز ست و نزد امام مالک و احمد برابر ست که بعد از نماز فرض باشد یا نفل لکن
ظاهر مذهب امام احمد آنست که اگر بعد از فرض بود اولی ست و اگر نه باشد نفل گذارد و از جهت اتباع ظاهر سنت چنانچه
طریقه او ست رحمه الله و امام نووی در حدیث ابن عمر که گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بذی الحلیفه دو رکعت و چون

برداشت او را ناقه او آواز برآورد به تلبیه گفته که درین حدیث استحباب صلوة رکعتین نافله است نزد اراده احرام و گفته که این مذهب ماست و مذهب کافهٔ علما مگر آنچه مرویست از حسن بصری که مستحب است بودن این رکعتین بعد از نماز فرض و صواب آنست که جمهور برآنند و همین است ظاهر حدیث کذا فی المواهب و شیخ ابن الهمام گفته که در حدیث طویل جابر همین قدر واقع شده که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد ذی الحلیفه و احرام بست بی آنکه ذکر عددی منصوص بکند و لیکن مسلم از ابن عمر آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بحج و بگذارد در مسجد خود که بذی الحلیفه است رکعتین و بست احرام و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده و گفته باید که در وقت مکروه نگذارد و اگر گذارد و کفایت میکند و نماز فرض و تحیة المسجد نیز کفایت کند

و پیش از احرام بدنه را دو نعل در گردن آویخت و بر جانب راست کوهان آن بشگافت و خون وی پاک کرد و بدنه بفتحات نام شتر یا گاو است که بکشند و هدی بفتح ها و سکون دال نیز نام آنست مشتق است از بدانت بمعنی ضخامت و نزد شافعی مخصوص است بشتر زیرا که در حدیث تعجیل جمعه بدنه مقابل بقره افتاده چنانچه در باب جمعه گذشت که هر که در ساعت اولی برسد گویا هدیه فرستاد بدنه را و هر که در ساعت ثانیه بیاید گویا هدیه کرد بقره را پس بدنه غیر بقره باشد و حنفیه گویند که بدنه شامل بقره است یا بمعنی آنکه هر دو را بدنه گویند از جهت اشتراک در معنی ضخامت یا بمعنی آنکه بقره در حکم ابل است چه هر دو کفایت کنند از هفت کس چنانچه در اضحیه و در بعض روایات حدیث جمعه بجای بدنه جزور نیز آمده که بمعنی ابل است و لیکن در اکثر روایات صحیحه بدنه است و در شرح ابن الهمام میگوید که خلاف نیست در بودن بدنه شامل بقره در لغت خلیل گفته که بدنه بقره یا ناقه است که فرستاده شود بمکه و نووی گفته که این قول اکثر اهل لغت است و جوهری نیز گفته که البدنة بقرة او ناقة خلاف در مفهوم شرعی اوست که بقره کفایت میکند یا نه پس شافعی میگوید که از عهده نمی برآید مگر بجزور و تمسک میکند بحدیث تعجیل جمعه و جوابش آنکه بقره داخل بدنه است و لیکن اینجا از بدنه خصوص جزور مراد بقرینه مقابلت به بقره و تخصیص باسم خاص منافات ندارد با دخول در اسم عام و در حدیث جابر که مسلم روایت کرده آمده است که گفت ذبح میکردیم بدنه را از هفت کس گفتند و بقره را نیز گفت بقره نیز بدنه است انتهی و نزد امام ابو حنیفه بتقلید بدنه ها را و توجه و سوق وی نیز شخص محرم گردد چنانچه بتلبیه چه وی نیز از خصائص احرام است و در معنی تلبیه است و اظهار اجابت که حقیقت تلبیه است و اظهار اجابت گاهی بفعل باشد و گاهی بقول چنانچه پادشاهی یکی از خدام خود را بخواند وی بیاید و پیش وی بایستد اجابت است همچنانکه گوید لبیک و آنچه از خصائص احرام بود و نیت بدان مقرون شود احرام بدان حاصل شود و صفت تقلید آنست که نعلی را یا پوست درختی را یا دوال چرمی و مانند آن را در گردن بدنه قلاده سازد و بیاویزد و اشعار آنکه جانب یمین یا یسار کوهان بدنه را بشگافد و نیزه زند و میگویند که این از عادت جاهلیت بود و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض و مصلحت و اشعار در جانب یمین افضل و موافق تر است بسنت صحیحه و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه مصنف نقل میکند هر دو را کرد و از آنکه گفت پیش از احرام کرد ظاهر شود که این سبب احرام نیست احرام بتلبیه کرد چنانکه بیاید و لیکن آن سنتی است که محرم نزد اراده احرام میکند و اشعار مذهب جماهیر ائمه است از سلف و خلف و نزد امام ابو حنیفه مستحب همان تقلید است و اشعار مکروه است و وجه آن بعض چنین گفته اند که وی مثله و تعذیب حیوان است و آن حرام و مکروه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جهت آن کرد که مشرکان باز نمی آمدند از تعرض آن مگر با اشعار و طیبی میگوید که این قول مخالف احادیث صحیحه است که در اشعار

ورود یافته و این منافی نیست بلکه مثل فصد و حجامت و ختان و داغ ست برای مصلحت و نیز غرض مشرکان در بین وقت
که قوت و غلبه اسلام و کمال و تمام آنست دور بود و بعض گویند که کراهت امام ابوحنیفه اشعار را از اہل زمان خود بود که مبالغه
و ہان میکردند بحدی که خوف سرایت جراحت و فساد عضو بنه بود یا کرده ایثار و ترجیح آن بر تقلید بود و الا در حد ذات مکروه
نیست یعنی مجرد تقلید محرم میگردد و حاجت اشعار نیست و اگر کسی از ہمین اشعار کند نه تقلید کرده بود و نیز مردم در زمان
ایشان ترک عادہ بودند اشعار را و علامت احرام نماندہ بود و آنہا که میکردند بمبالغه میکردند و از حد تجاوز مینمودند ازینجهت کراہت
و الله اعلم بدانکه احرام بستن بر سه نوع ست اول افراد و صاحب آنرا مفرد گویند بکسر را و افراد آن بود که احرام بحج بندد
تنها یا بعمره تنها دوم تمتع و فاعل آنرا متمتع گویند و تمتع آن بود که در اشہر حج اول احرام بعمره بندد و افعال آنرا تمام کند
و ہم در اشہر حج در روز ہشتم و ہی الترویه یا پیش از ان احرام بحج بندد و اگر متمتع سوق ہدی با خود نکرده است از احرام عمره
برآید و جامه بپوشد و ہرچه بسبب احرام حرام شده بود حلال سازد و احرام بحج بندد و اگر سوق ہدی کرده است از احرام
عمره نبرآید و احرام حج بندد سوم قران ست و صاحب آنرا قارن گویند و صورت قران آنست که در احرام نیت حج و
عمره جمع کند و ہر دو را تنها احرام بندد و این شخص طواف و سعی عمره میکند بعد از ان حج میکند و میان ائمه اختلاف ست
که ازین سه نوع افضل کدام ست نزد امام ابوحنیفه قران افضل ست بعد از وے تمتع بعد از وے افراد و قول جماعه از صحابه
و تابعین و ائمه دیگر و بعضی از علمائے شافعیه نیز ہمین ست و نزد امام شافعی و مالک و کثیرے از علما افراد افضل ست
ثم التمتع ثم القران و در مذہب امام احمد و جماعه از صحابه و تابعین و من بعدہم تمتع افضل و این اختلاف فرع اختلاف ست
در روایات ایشان ست در فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که قارن بود یا مفرد یا متمتع چنانکه میگویند در احرام وے
صلی الله علیه و آله و سلم خلاف ست که تلبیه کدام نوع حج بود قران یا افراد یا تمتع بیشتر احادیث صحیح معلوم ست بآنکه احرام
بحج و عمره بود و ہمانکه معنی قران ست و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اتانی آت من ربی آمد مرا آینده از
پروردگار من یعنی فرشته نبمال پس گفت آن آینده صل فی ہذا الوادی المبارک نماز بگذار درین وادی مبارک که
ہمان وادی ذو الحلیفه است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وے نزول کرده بود و وادی العقیق که بطهارت و
برکت وی احادیث وارد یافته است ازینجا میگذرد و قل عمرة فی حجة و بگو لبیک محمد احرام من عمره است در حجه یعنی جمع ست حج
و عمره و تنها حج نیست و از سیاق این حدیث که فرمود صل استنباط توان یافت بآنکه برائے احرام نمازے مخصوص بود چنانکه
دو رکعت ست نزد امام ابوحنیفه کما لا یخفی و مصنف میگوید احادیث صحیح صریح درین معنی زیاده از بیست حدیث ست و راوی
آن بعده تن از صحابه اند که بعض لفظ احرام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بقران و بعض اخبار آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را از فعل خود بدان روایت کرده و ہمچنین احادیث صحیح ... در مرتبه اول و بسیاری از ...
بر آنکه احرام وے صلی الله علیه و آله و سلم بافراد بود فی صحیح مسلم عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اہل بالحج
مفردا تلبیه کرده بحج تنها و ہمه در روایتی آمده افرد الحج و احادیث متعدده در صحیحین از عائشه و ابن عمر ثابت ست خرجنا مع
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا نذکر الا الحج بیرون آمدیم ما با رسول خدا و ذکر نمی کردیم یعنی ما در رسول خدا صلی الله
علیه و سلم مگر حج را و ہمچنین مسلم عن ابن عمر و ابن عباس اہللنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالحج مفردا و در سنن ابن ماجه عن جابر
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افرد الحج و مسلم و ابوداود و نسائی از جابر آورده که نیت نکردیم مگر برائے حج و نه ...

عمره را با حایت تمتع در تمتع نیز وارد شده الرجم کمتر از آن دو نوع است چنانکه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت تمتع کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حجة الوداع بعمرهٔ مقرون بحج پس آواز برآورد اول بعمره پس بحج و بالجمله اختلاف روایات درین باب بطوری واقع شده که در بادی النظر چه حیرت میفزاید و لهذا بعضی از متعصبان از اهل زیغ و الحاد را مجال طعن وارتیاب راه یافته و گفته که چیست حال شما ای معاشر اهل اسلام که پیغمبر شما صلی الله علیه وآله وسلم جز یک حج بجا نیاورده و یاران و ناقلان وی باین حد کثرت از عدد و احصا متجاوز همراه وی هیچ کس آنرا تشخیص و تعیین ننموده و بیقین ندانسته که چگونه بود و بچه نوع بود و ندانستند که همین کثرت و ازدحام باعث اختلاط و اختلاف شده با تفاوت مراتب ایشان در قرب و بعد از مجلس شریف پس جمعی از علما شکر الله سعیهم در تطبیق و توفیق بذل مجهود نموده در مقام رد و دفع طاعنان ایستاده و درین باب تصنیفات مطول و مبسوط جمع کرده تا آنکه گویند که طحاوی از مشاهیر علمای مذهب حنفیه است درین باب زیاده بر هزار ورق نوشته و علی هذا القیاس و یکی از آن مقالات اینست که مصنف نقل کرده و گفته و طریق توفیق میان آن احادیث آنست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اول احرام بحج مفرد بست بعد از آن عمره را در حج درآورد و قارن شد و فرمود دخلت العمرة فی الحج الی یوم القیامة درآمد عمره در حج تا روز قیامت و این سخن از جهت آن فرمود که اهل جاهلیت عمره را در ایام حج از فجور و فسوق می پنداشتند و نهایت نفرت و کراهت از آن داشتند از اینجا اشتباهی راه یافت آنکه مطلع بر اول حال شد و از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لبیک بحجة شنید و از اطلاع بر عاقبت حال و آخر کلام او را شاغلی پیدا شد همان را نقل کرد و گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم افراد بحج نمود و روایت کرد مگر آنچه شنید و آنکه بر تمام حال اطلاع یافت و شنید که در آخر فرمود لبیک بحجة و عمرة تمام را نقل کرد و گفت که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قارن بود و زیادت در روایات و اخبار منکر و مردود نبود چنانکه در شهادت مثلا یکی شهادت بیک هزار داد که نزد وی همین ثابت بود و دیگری بدو هزار که این هزار و دیگر بعد از آن نزد وی ثبوت یافت این وجه تطبیق احادیث قران و افراد شد و اما وجه تطبیق احادیث تمتع با احادیث قران آنست که گفته اند که آنکس که نسبت تمتع بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرد و تمتع آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قائل است آن را دو توجیه است یکی آنکه مصنف گفت که مراد او تمتع بمعنی لغوی است که آن انتفاع و التذاذ است نه معنی شرعی که احرام بستن است برای عمره و ادا کردن آن و بعد از ادای آن احرام مستقل بحج بستن و ادا کردن آن و معنی تمتع لغوی در صورت قران موجود است چه شک نیست که در قران انتفاع و التذاذ حاصل است زیرا که شخص در روی از دو نسک بیک نسک اکتفا میکند و با فراد عمل هر یکی از حج و عمره جدا جدا محتاج نمی گردد و توجیه دیگر آنکه نسبت تمتع بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بسبب امر و تعلیم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم است آنرا باصحاب بمعنی تمتع کردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنست که امر بدان کرد نه بنفس خود کرد و این نسبت فعل با مر متعارف است در کلام چنانچه آمده است که رجم کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ماعز را یعنی امر کرد بدان نه آنکه خود وی حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مباشر رجم شد و مثل آنست که گویند پادشاه شهری بنا کرد و فلان را کشت و در حقیقت امر به بنا و کشتن و بنا کردن و کشتن کار دیگرانست نسبت تمتع بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همچنین است و این تاویل از امام شافعی منقول است رحمه الله و نیز عبارت حدیث تمتع این چنین است که تمتع بالعمرة الی الحج و این عبارت منافات بصورت قران ندارد یعنی احرام بست برای عمره مقرون و مضموم بحج و این یکی از دو صورت قران است و قران بدو صورت تحقق پذیر است یکی آنکه ابتدا نیت کند و گوید امرت بحج

والعمرة یا اول نیت احرام حج کنند و بعد از ان نیت احرام عمره را با آن مقرون گردانند و این چنین نیامده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اول احرام عمره و اعمال او را کرد و بعد از ان احرام حج بست و هر که اینچنین گفته بنا بر توهم و اعتقاد او ست تمتع را بحقیقت چنانکه میباید و باین وجوه مقرر شد که حج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قران بوده نه افراد و تمتع و ثابت شد که قران افضل ست از تمتع و افراد چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است و بعض ترجیح احادیث قران بکثرت آن نیز کرده اند و نیز گفته اند که از راویان افراد کی عائشه و جابر و ابن عباس و ابن عمر اند در روایت قران نیز آمده پس در حدیث ایشان اضطراب باشد و این معنی یکی از علل حدیث ست که بدان بحکم اذا تعارضا تساقطا عمل بیک جانب متعذر گردد بخلاف رواة احادیث قران که بیک جانب آمده فقط و نیز احادیث افراد و تمتع احتمال تاویل و خلاف ظاهر دارند و احادیث قران نص و صریح اند والله اعلم و اما حال صحابه چنانچه در صحیحین از عائشه آمده آن بود که بعض احرام بعمره کرده بودند و بعض بحج و عمره و بعض بحج و مصنف آنها را ذکر کرد که احرام حج بسته بودند تنها یا با عمره و گفت و اما ایشان پس سه قسم بودند قسمی احرام حج و عمره بسته بودند یعنی مجرد با ایشان هدی بود و قول وی و احرام حج مفرد بسته متعذر کست و حرف واو نیز که در سر قول اوست و بعضی احرام باقی ماندند و پس ست که گوید قسمی احرام حج و عمره بستند یا حج مفرد بستند و با ایشان هدی بود بران احرام باقی ماندند تا روز نحر حلال شدند و قسمی دیگر با ایشان هدی نبود و احرام حج بستند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را فرمود که حج را عمره سازید یعنی فسخ کنید احرام حج را باحرام عمره و اعمال عمره را تمام کنید پیش از روز عرفه و باز احرام بندید حج را اگر بعضی گفت ترديد میگوید که این را از جهت آن فرمود که تا افعال و انواع حج تمام معمول آید و هیچ یکی از آنها متروک نگردد و چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ذات خود کمال آن نیافت که همه را بجای آرد بعض را خود کرد و بعض را امر کرد صحابه را تا دیگران که بعد از ایشان بیایند در بعض انواع اقتدا بعمل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کنند و در بعض امتثال امر وی نمایند قسم سوم جمعی بودند که با ایشان هدی نبود و احرام را مبهم بسته بودند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را فرمود که طلب کنید احرام را بعمره یعنی احرامی که بی‌تعیین حج بسته بودید او را عمره گردانید و بجای وی افعال عمره بجای آرید و این نیست معنی فسخ حج بعمره فرق میان این قسم و قسم دوم آنست که در آن قسم دوم احرام بحج فرموده که این احرام را فسخ کنند و بجای وی احرام عمره بندند چنانکه از عبارت مصنف که گفت احرام حج بستند ایشان را فرمود حج را عمره سازید و از تفسیر وی این را بقول خود یعنی طلب کنید احرام حج را باحرام عمره ظاهر میشود و در قسم ثالث احرام حج بسته بودند و همان احرام مبهم آمده ایشان را فرمود حج را عمره سازید و فسخ کنید حج را بعمره و اگر مصنف اینچنین میگفت که ایشان را فرمود که طلب کنید حج را بعمره ظاهرتر و واضح تر می‌بود در مقصود بدانکه چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمکه آمد و طواف کرد و سعی نمود و چون قارن بود بر همان احرامی که بسته بود ایستاده و همان باحرام حج گذارد و بعد از حج روز نحر از احرام برآمد چنانکه معلوم گردد و صحابه را که قارن نبودند فرمود هر که از شما سوق هدی کرده بر همان احرام اول بایستد و از ان نبرآید و هر که سوق هدی نکرده باید که از احرام برآید و حج خود را عمره سازد چون یوم الترویه آید یعنی روز هشتم از ذی الحجه که از مکه بمنا روند احرام تازه ببندند حج به بندند و بدان افعال حج ادا کنند این معنی بر صحابه گران آمد یا از جهت کمال حرص ایشان بر متابعت و موافقت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که چون وی از احرام نبرآمد ایشان نیز برآمدن نخواستند بر ایشان گران بودی و نیز شاق آمد بر ایشان که در این ایام که از حج نزدیک است از احرام برآیند و بر زنان بگذرند و همان حالت احرام حج به بندند چنانکه بعضی از ایشان گفتند آیا برویم بعرفه و ذکر ما منی بچکد یعنی قریب العهد بجماع باشیم یا بجهت آنکه در جاهلیت

عمره را در اشهر حج مکروه می پنداشتند و داخل فجور و فسوق می شمردند سبب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنیدن این حکایت و توقف ایشان در امتثال این امر در غضب آمد و از برای تسلی خاطر ایشان فرمود لو انی استقبلت من امری ما استدبرت لم اسق الهدی و جعلتها عمرة یعنی اگر پیش ازین ظاهر میشد مرا این رای و مصلحتی که شما را الآن بدان فرمودم و امر کردم هر آئینه من نیز چنین میکردم و تمتع میکردم و سوق هدی نمی نمودم و او را تقلید و اشعار نمیفرمودم و چون سوق هدی کردم حلال شدن پیش از نحر هدی روا نبود و نحر هدی جز در روز نحر پس صحیح نباشد فسخ حج بعمره از من و از شما نیز هر که سوق هدی کرده است بر احرام خود باقی باشد و هر که نکرده از احرام بر آید و خطابی میگوید که مقصود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باین سخن تطییب قلوب ایشان بود که بر ایشان ترک اقتدا و اتباع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شاق آمد کذا قال الطیبی و شیخ نورپشتی میگوید حکمت آنست که تا یکی از انساک و انواع حج که تمتع است مهمل و متروک نماند و میگوید که این امریست که مخصوص اند صحابه بدان از میان سائر امت و جائز نیست مر هیچ یکی را بعد از ایشان رفض و فسخ حج بعمره و وارد شده باین معنی احادیث صحاح و سیجیٔ الکلام فیه و چون به بعضی قوم در انجام این امر که دانسته و کراهتی راه یافت و در امتثال امر توقف گونه ظاهر گشت و این خبر بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسید و دانست که در ضمائر قلوب ایشان تزلزلی و اضطرابی راه یافت و خوف آن شد که مبادا وسواس شیطان ایشان را از جا بلغزاند فرمود لو استقبلت من امری ما استدبرت الحدیث و دفع کرد باین قول خلجان خاطر ایشان را و اشارت کرد بآنکه تمامه فضیلت و سعادت در امتثال امر نبوت و اجابت دعوت اوست صلی الله علیه وآله وسلم و گفته اند که امام محمد باین قول حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود لو استقبلت من امری ما استدبرت استدلال کرده است بر افضلیت تمتع چه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آرزو کرد آنرا و لا بد آنچه آرزو کند وی صلی الله علیه وآله وسلم آنرا افضل و اکمل بود و جواب این استدلال گفته که آرزوی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا بجهت تطییب قلوب صحابه و تسلیه خاطر ایشان بود نه از آن جهت که آنچه واقع شده ناقص و نازل است و باین تحقیق مذهب این امام اجل آنست که اگر سوق هدی کرده قران افضل است و اگر نکرده تمتع افضل تا افضل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و تمنی وی هر دو موافق افتد والله اعلم و چون در اختلاف در احرام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحج که بطریق قران بود یا تمتع یا افراد تفصیل دیگر نیز بود که مردم را بسبب سهو و وهم اختلاف دیگر در آن ناشی شده مصنف خواست که آن تفصیل را نیز بیان کند پس فصلی جدا برای آن عقد کرد و گفت

فصل در حج پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم طوائف علما را در حج سه وهم است طائفه اول آنانکه میگویند حج مفرد گذارد که با آن عمره نبود و طائفه دوم آنانکه میگویند تمتع بود تمتعی که از عمره حلال شد و پس از آن احرام بحج بست و این هر دو قول سهو و وهم است بجهت تحقیق که گذشت که وی صلی الله علیه وآله وسلم قارن بود و بعد از ادای افعال عمره هم باحرام اول باقی ماند و در این وهم دوم حدیث معاویه را حجت ساختند که گفت قصر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سر مبارک خود را بمقراض بر مروه و در روایتی آمده که قصر کردم شعر رسول الله را صلی الله علیه وآله وسلم بمشقص و این حدیث از معاویه در صحیحین مرویست ولیکن آنرا انکار کرده اند بر معاویه و تغلیط و تخطیه کرده اند او را در آن و گفته اند که این سهوی بود از وی چنانچه از ابن عمر واقع شده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عمره کرد در رجب و عائشه او را تغلیط و تخطیه کرد در آن کذا فی المواهب و مرویست از امام احمد که آنحضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از احرام نہ برآمد ولیکن قصر شعر کرد و دیگر چیزے نکرد و این مخصوص ست بوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از جہت
صحت حدیث معاویہ ولیکن تحقیق نزد جمہور ہمانست کہ گفتہ شد طائفہ سوم آنانکہ میگویند تمتع بود تمتعی کہ از ان حلال نشد بسبب
سوق ہدی و این نیز سہوست از جہت ثبوت قران مگر آنکہ از تمتع معنی لغوی خواہند چنانچہ گذشت طائفہ چہارم آنانکہ میگویند
قارن بود و این حق ست اما آنکہ گویند کہ قرانی کہ دران دو طواف بود و دو سعی در اول قدوم ثابت نہ بلکہ در اول قدوم یک
طواف و یک سعی کرد و در حج طواف و سعی دیگر بجا آورد و مذہب امام ابوحنیفہ در قارن نیز ہمچنین ست کہ اول افعال عمرہ بجا آرد
و یک طواف و یک سعی برائے آن بکند بعد از ان حج بگذارد با طواف قدوم کہ سنت ست مر آفاقی را تا آخر افعال حج و اگر در اول
دو طواف و دو سعی کند نیز کفایت کند ولیکن اسائت دارد بجہت تاخیر سعی عمرہ و تقدیم طواف تحیت کہ طواف قدوم ست اما ہیچ
چیزی لازم نیاید طائفہ پنجم آنانکہ میگویند مفرد بود افرادی کہ بعد از قضاے حج بعمرہ احرام بست از تنعیم و این غلط ست ہیچ
یکی از صحابہ و تابعین و ائمہ اربعہ و اہل حدیث بدان نرفتہ کذا فی المواہب نقلا عن ابن تیمیۃ و حق و مذہب مختار آنست
کہ قارن بود و اول یک طواف و یک سعی کرد بعد از ان حج گذارد و اما در احرام پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمچنین پنج
طائفہ را سہو افتادہ طائفہ اول آنانکہ میگویند تلبیہ وے بعمرہ مجرد بود و بران مستمر شد طائفہ دوم آنانکہ میگویند تلبیہ او
بحج مفرد بود و بران مستمر شد سوم آنانکہ میگویند تلبیہ وی بعمرہ مجرد بود و ثانی الحال ادخال حج در عمرہ کرد طائفہ چہارم آنانکہ
میگویند تلبیہ وی بحج مفرد بود و بعد از ان ادخال عمرہ کرد در حج و این مخصوص ست بوی یعنی در تمامہ راہ تلبیہ بحج میکرد چون
از رسیدن بلکہ ادخال عمرہ کرد پس منافی نشود این کلام و حکم بخطای این قول باینچہ در وجہ تطبیق میان قران و افراد گفت
زیرا کہ آن بنا برین چنین بود بلکہ احرام ہر دو بست در وقت احرام بترتیب و اہلال کرد بہر دو در طریق فافہم طائفہ پنجم آنانکہ
میگویند کہ احرام وے احرامی بود مطلق ہیچ نسکے را تعیین نکرد بعد از ان یعنی بعد از احرام مطلق بستن وحی آمد و تعیین کرد
حج و عمرہ را بر تقدیر قول بقران یا تعیین حج بر قول با فراد و حق آنست کہ ہم در وقت احرام تعیین کرد و قران فرمود
واللہ اعلم و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون نماز ظہر بگذارد احرام بست و لبیک گفت آنگاہ بر ناقہ خود کہ قصواء
نام داشت بجہت سبق و تیز رفتاری وی گویا کہ نزد وی اقصی سیر و غایت جرے بود و بعض گفتہ اند کہ قصوا ناقہ را
گویند کہ قطع کردہ شدہ باشد طرف اذن وے ابو عبیدہ گفت ہی مقطوعۃ الاذن عرضا و گفتہ اند کہ قصواء و عضباء
و جدعاء نام یک ناقہ است کہ حضرت پیغمبر را بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروی سوار شد و چون ناقہ برخاست دیگر بار تلبیہ
گفت باز ہمین کہ بر پشتہ کہ برابر بیدا ست کہ موضعی ست نزدیک بذی الحلیفہ بالا برآمد دیگر بار تلبیہ گفت مصنف درین کلام
اشارت کرد بجمع و تطبیق روایات کہ در وقت ابتدائے تلبیہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدہ و در بعض روایات
آمدہ کہ بعد از نماز گفت نزد شجرہ کہ دران وقت آنجا بود و آن مسجدی ست کہ آنرا مسجد شجرہ گویند و در بعض بعد از استوا
بر ناقہ و در بعض بعد از برآمدن بر پشتہ بیدا یعنی ہر کس ہر وقت کہ شنید کہ پیش از وے نشنیدہ بود ہمان را روایت
کرد و حقیقت وقت ابتدای تلبیہ بعد از نماز بود و سنت نزد امام ابوحنیفہ و امام مالک رحمہ و در روایت مشہورہ از امام احمد
ہمین ست و صحیح از مذہب شافعی و در روایتی از احمد آنست کہ افضل احرام در وقت برخاستن ناقہ است و گاہ میگفت لبیک
بحجۃ و عمرۃ زیرا کہ قارن بود و گاہ میگفت لبیک بحجۃ و این منافات بقران ندارد چہ قران نوعی از حج و داخل بروے و چون در ابتدا
نیت ہر دو کرد و ذکر ہر دو در تلبیہ گفت دیگر در تمام راہ اختیار دارد ہر چہ گوید از حج یا عمرہ و این نیز سبب اختلاف در کیفیت احرام کہ

بحج و عمره هر دو منا بود یا تنها تواند بود یکی آن را شنید و دیگرے این را و میگفت تمام تلبیه را این عبارت لبیک اللهم لبیک لا شریک
لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک و در بعض تلبیه این عبارت ست لبیک اللهم لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک
لبیک و الرغباء الیک و العمل و در عبارت زیادہ نهایتها ماثور ست و در رسائل مناسک مذکور و آواز بلند میکرد و تا جمیع صحابه بشنید
و میفرمود آواز بلند کنید که جبرئیل نزد من آمد و امر کرد مرا که امر کنم اصحاب خود را تا بلند کنند آوازها را باحرام و در روایتی آمده رفع
اصوات کنید که آن از شعائر حج ست و در حدیث ترمذی و ابن ماجه آمده که هیچکس تلبیه نه کند مگر آنکه تلبیه کند با وی هرچه بر یمین
و شمال اوست از حجر و شجر و مدر تا محل انقطاع زمین از هر طرف و بعد از تلبیه دعا میکرد و میخواست از خدا رضاے او را
و دخول جنت را و استعاذه میکرد از نار رواه الشافعی و مرکب وی شتری بود و بران پالانی بود کهنه که قیمت وی مساوی چهار درهم
بود رواه الترمذی فی الشمائل و بالای شتر نه شقدف بود و نه عماره و نه محمل و نه هودج و نه محفه و همیشه برین قاعده و
همین روش تلبیه میگفت و صحابه در عبارت تلبیه کم و بیش میگفتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر کسی انکار نمیکرد و در مدت احرام
موے سر را گرد آورده و بخطمی و غسل بکسر غین معجمه و سکون سین مهمله که عبارت ست از دوائی که موے را جمع کند مثل صمغ
و خطمی و غیر آن و بعض روایت میکنند بعسل یعنی شهد گرد آورده بود و گفته اند این تصحیف ست و قطع نظر از آن صحیح
نیز دارد که موی سر مبارک را بعسل گرد آورد که در گرمی آفتاب و مانند آن بچکد و غبار و دیگر را آلوده شود و الله اعلم و برین تقدیر گرد
آوردن موی سر برائے آن بود که چون در حالت احرام سر برهنه داشت موی سر را از پریشانی و انتشار گرد آورد بجهت بازداشتن از
درآمدن گرد و وقوع هوام دران مصون ماند و چون بمنزل روحا که موضعی ست میان حرمین سی و شش میل از مدینه
برسید حمار وحشی را دید زخم خورده فرمود بگذارید که بر وے زخم کنندۂ او پیدا آید در زمان مردے پیدا آمد از قبیلۂ بهز و گفت
یا رسول الله این صید را بشما گذرانیدم شما دانید هرچه خواهید آن کنید باین صید من پس آن حضرت صلی الله علیه و
آله وسلم ابو بکر را فرمود تا بر رفقا قسمت کرد و از تتمه همین حدیث ست قول او که گفت و چون بمنزل اثایه بضم و تثلیث
و ثاے مثلثه رسید که موضعی ست میان رویثه بصیغهٔ تصغیر و عرج بفتح و سکون دو منزل اند از منازل طریق مدینه مطهره یک
آهو را دید در سایهٔ درخت خفته در جامع الاصول از موطا و نسائی آورده که دران آهو تیرے بود آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم شخصی را تعیین فرمود که نزد وے ایستاده شود تا کسی از محرمان و حجاج متعرض وے نشود و ابو داؤد از اسماء بنت
ابی بکر آورده که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعرج رسید و درین منزل نزول واقع شد نشست عائشه رضی الله عنها در پهلوی
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و نشستم من در پهلوی ابو بکر رضی الله عنه غلامی از آن ابو بکر در عقب مانده بود و شترے که زاملهٔ پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم و ابو بکر بر وے بود و بر دست وی بود زمانی انتظار کردند که برسد چون رسید شتر با خود نداشت
ابو بکر گفت شتر کجاست گفت گم کردم دی شب ابو بکر برخاست و او را بسبیل تادیب میزد و میگفت یک شتر در همه را تو گم کردی
آنرا نیز گم کردی ما نا که باعث بر زدن ابو بکر او را میغیر بجهت گم کردن زاملهٔ آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود و دفع
شرمندگی که غلام وے گم کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تبسم میکرد و میفرمود محرم را ببینید که چه میکند و لفظ آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم این ست که می فرمود انظروا الی هذا المحرم ما یصنع از زدن ابو بکر رضی الله عنه آن غلام را در احرام تعجب نمود و برین چیزیکه
زیاده تغیر نمود مانند جرح و توبیخ از فساد احرام و وجوب جزا چه باین مقدار جنایت جزا واجب نشود و چون آن حضرت صلی الله علیه و
آله وسلم بابواء بفتح همزه و مد یا بودان بفتح واو و تشدید دال مهمله که نام دو موضع ست میان مکه و مدینه رسید صعب بن جثامه لیثی

بفتح جیم و تشدید ثاء مثلثه در ودان وابوا جای گرفته بود صحابیست و حدیث وی در حجازیین است مات فی خلافة
ابی بکر الصدیق حمار وحشی را هدیه آورده بود زنده و این روایت بخاری و مسلم است و در روایتی از مسلم هدیه آورد رجل حمار
وحشی را که میچکید از وی خون و در روایتی شق حمار وحشی را و در روایتی عضوی را از گوشت صید و در روایتی پاے حمار
وحشی را پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا از وی قبول نکرد و نگرفت و چون در روی وی بجهت قبول نکردن که
بظاهر دلالتی بر عدم رضا بجهت ما رد کراهتی دید فرمود که ما رد نکردیم این را از جهت عدم رضا و بجهت رد تسلیم الا از جهت آن رد میکنیم که
ما محرمانیم این حدیث با حدیث سابق که در منزل روحا حمار وحشی را بر رفقا قسمت کرد مخالف آمد و همچنین اخبار و آثار در اکل
محرم و عدم اکل وی لحم صید را مختلف آمده و در کتب سته باختلاف الفاظ مذکور است که در عام حدیبیه آنحضرت صلی الله علیه وآله و
سلم ادای عمره میرفت و محرم بود و ابو قتاده با جماعهٔ دیگر از صحابه از راه در جانب ساحل بحر افتادند و ابو قتاده محرم نبود باقی جماعه
محرم ناگاه حمار وحشی پیدا شد صحابه آنرا میدیدند و میان یکدیگر خنده میکردند ولیکن او را بدان اشارت و دلالت نمیکردند و میخواستند که
سوط خود را از ایشان بخواست ندادند و رمح طلبید ندادند و بهیچ نوع او را در اصطیاد اعانت ننمودند ابو قتاده از اسپ فرود آمد
سوط و رمح خود را برگرفت و سوار شد و بران حمار وحشی بشتافت و او را پے کرد و بیفگند و بکشت همه در خوردن آن شریک شدند ثم
بعد از خوردن شک کردند که چرا لحم صید در حالت احرام خوردند و ابو قتاده پاره از گوشت وی نگاه داشته بود پس بحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و حقیقت حال را عرض نمودند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آیا هیچ یکی از شما امر کرد
ابو قتاده را با صطیاد و آن یا دلالتی یا اعانتی نمود بران و اشارتی کرد بدان گفتند لا یا رسول الله فرمود این طعمه بود که بخورانید
شما را خدای تعالی بخورید از آنچه باقی مانده است و خود نیز خورد و مسلم و ابو داؤد و نسائی از ابن عباس آورده اند که زید بن
ارقم گفت آیا میدانی و یاد داری که اهدا کرده شد لحم صید برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس قبول نکرد و گفت
ما محرمانیم والله اعلم این استنکار قصهٔ اهدای صعب بن جثامه است یا قصهٔ دیگر است و ابو داؤد از عبد الله بن الحارث آورده
که حارث که خلیفهٔ عثمان رضی الله عنه بود در طائف برای عثمان طعامی ساخت از لحوم طیور و وحوش پس بفرستاد کسی را نزد امیر المؤمنین
علی تا در آن مجلس حاضر آید گفتند بخور حضرت امیر فرمود بخورانید این طعام را بقومی که حلال باشند یعنی غیر محرم و ما محرمانیم و
فرمود سوگند میدهم بخدا کسی را که در ینجاست از بنی اشجع آیا میدانید که فرستاده شد برای رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم گوشت حمار وحشی پس قبول نکرد و فرمود ما محرمانیم گفتند نعم این چنین است و مسلم و نسائی از عبد الرحمن بن عثمان آورده اند
که گفت بودیم با طلحه و محرم پس فرستاده شد برای ما لحم طیر و طلحه در خواب بود پس بعضی از ما آن را خوردند و بعضی تورع نمودند
ونخوردند و چون بیدار شد طلحه موافقت کرد با آنها که خورده بودند و گفت خورده ایم ما آنرا با حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم و در موطا از عثمان رضی الله عنه آورده که محرم بود و در موضع عرج لحم صیدے نزد وے آوردند پس گفت مر اصحاب خود را
بخورید گفتند تو چرا نخوری گفت نیستم من مثل شما این را برای من صید کرده اند نه برای شما فرع صید کردن محرم و
دلالت و اشارت و اعانت کردن او بران حرام است و اگر کند جزای آن بروے لازم آید اما اکل لحم صید را در ینجا
تفصیل است اگر خود صید کند یا محرمی دیگر آن نیز باتفاق حرام و اگر غیر محرم کند برای خود کند یا برای وی باذن وی یا بی اذن
وی مذاهب و اقوال فقها درین باب مختلف است بعضی از صحابه و تابعین برانند که حرام است بر محرم اکل لحم صید مطلقا بدلیل
حدیث صعب بن جثامه که فرمود ما محرمانیم پس علت عدم قبول همین احرام را ساخت فقط نه چیزے دیگر را و ایشان این حدیث را

ناسخ احادیث دیگر کرد اباحت آن آمده دانند واین سخن نسبت بابی قتاده درست ست که قصهٔ آن در عام حدیبیه بود و
این در حجة الوداع ولیکن آثاری که از طلحه وعثمان رض مذکور شد منافات دارد وچه اگر فسخ می بود خوردن حلال کردن بدان از ایشان
جائز نمی بود ومذهب مالک وشافعی واحمد آنست که اگر محرم خود صید کرده یا کسی دیگر برای وی صید کند باذن وی یا بغیر
اذن وی خوردن آن حرام ست واما اگر شخصی غیر محرم برای خود صید کرده وازان برای محرم فرستاده حلال خوردن
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم واذن بخوردن وی صید ابی قتاده را ازین جهت بود واما عدم قبول صید صعب بن جثامه
وناخوردن ازان بجهت احتیاط وتنزه بود باحتمال وظن آنکه شاید که برای ایشان صید کرده باشند چنانچه ظاهر حال
دران ست وعدم اکل امیر المومنین علی در ضیافت حارث نزد ایشان نیز برین احتمال بود واکل طلحه وموافقت از با آکلان
بجهت عدم اعطا دبرای ایشان واین معنی در حدیث موطا از امیر المومنین عثمان رض معلوم شود وترمذی وغیروے از حدیث
جابر آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حلال ست صید مرشمارا درحال احرام مادام که صید نکنید بنفس خود یا صید
کرده نشود برای شما وزرکشی میگوید رواه الخمسة الا ابن ماجه اما ترمذی گفته که مطلب که راوی این حدیث ست از
جابر نمی شناسیم ما ورا سماع از جابر واما مذهب امام ابو حنیفه وتابعان وی جواز اکل لحم صید ست مر محرم را مادام که
صید نکرده وامر نکرده ودلالت واعانت نموده بران محرم خواه خود وی یا محرم دیگر واین معنی از حدیث ابی قتاده ظاهر گردد
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه پرسید که آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابو قتاده را یا دلالتی کرد بران یا اشارتی
نمود بدان یعنی اگر یکی ازینها می بود حلال نمی بود ونه پرسید که آیا برای خود صید کرده یا برای شما ومیگویند که ظاهر
کریمهٔ وحرم علیکم صید البر ما دمتم حرما حرمت صید محرمین ست نه غیر ایشان زیرا که مخاطب ایشان اند ومحرمان دیگر در
حکم ایشان اند بعلت احرام ونیز استدلال کرده اند بحدیث موطا که از ابی هریره آورده که از بحرین می آمد چون بربذه
رسید دریافت جماعهٔ از سواران را از اهل عراق که محرم بودند وپرسیدند اورا از صیدی که نزد اهل ربذه یافتند آیا حلالست
ایشان را پس امر کرد وفتوی داد ابو هریره ایشان را باکل آن ابو هریره میگوید که بعد از فتوی دادن شکی افتاد
در دل من که آیا این فتوای من چگونه بود تا بمدینه آمدم وواقعه را بعمر رض بن الخطاب گفتم سوگند خورد وفرمود اگر ام
میکردی وفتوای میدادی بغیر آن میکشیدم بر تو دره را پس اگر نمیدانست آن را عمر رض از طریق توقیف وسماع سوگند
نمیخورد وبر تقدیر یر آنچه بمخالفت آن کرده از طریق اجتهاد ولیکن پوشیده نماند که مر جمهور را میرسد که گویند که امر کردن ابو هریره
آن سواران را باکل آن صید از جهت آن بود که صید اهل ربذه از برای ایشان نه بود چنانچه ظاهر حال آنست ولیکن
آن احتیاط واحتمال که شافعی وغیره در حدیث صعب بن جثامه راه داده اند اینجا نیز میرود وکما لا یخفی وبعضی این حدیث را این
چنین روایت کرده اند که استفتا کردند ابو هریره را از اکل صیدی که بی امر ایشان کرده شده برین تقدیر موافق مدعاست
ونیز استدلال کرده اند بحدیث طلحه که گذشت وآنکه طلحه لقای حکم سابق بجواز اکل که از حدیث ابی قتاده معلوم شد
نمیدانست چون موافقت میکرد وشهادت میداد وتصویب آکلان واینجا خود ظاهر از سیاق قصه آنست که صید برای ایشان
بود وتحقیق آن مینماید که این تمسکات حنفیه از برای رد قول آنهاست که مطلق حرام میگویند وحدیث جواز را منسوخ میدانند واستدلال
بر جواز در غیر صورت امر بحدیث ابی قتاده هست بران وجهی که تقریر کردیم واما حدیث جابر که مذکور شد طحاوی گفته که من این را
ثابت نمیدانم زیرا که راوی از جابر مطلب بن عبد الله بن حنطب ست وشناخته نشده بهت او را سماع از جابر چنانچه

از ترمذی نقل کردیم و تاویل لیصاد لکم یصاد بامرکم و در حدیث صعب بن جثامه گفته که نووی نیز حمل توان کرد که روایت درو
نیز مختلف ست بعض حمار وحشی روایت کرده اند و بعض عجز حمار یا رجل حمار یا لحم حمار یا عضوی از گوشت حمار واضح روایات
حمار وحشی ست و عدم قبول از جهت عدم جواز تملک محرم ست صید را و اگر قبول میکرد لابد یا نگاه میداشت یا ذبح میکرد یا ام
بدان میکرد و هیچکدام ازینها جائز نه این حاصل کلام تورپشتی ست بعد از تنقیح و تحقیق آن و بالجمله احتیاط در مذهب اطلاق
عدم جواز ست و رخصت در مذهب امام ابوحنیفه و مذهب دیگران بین بین ست و در جامع الاصول از موطا آورده که عروه
ابن الزبیر عائشه را از اکل صیدی که برای محرم صید کرده شده است پرسید عائشه فرمود یا ابن اختی مدت احرام ده روز و بیش
نیست اگر در خاطر تو خلجانی ست ترک کن این همه کلام در صید بر ست اما صید بحر حلال ست باتفاق بمقتضای آیت قرآن مجید
احل لکم صید البحر و جراد صید بحر ست چنانچه ظاهر ست اما در حدیث کعب احبار آمده است که صید بحر است و آن نثره حوت ست
یعنی بینی انداختن ماهی ست در هر سال دو بار و احادیث درین باب از موطا و ترمذی و ابوداود و در جامع الاصول مذکور
است والله اعلم و رسوله (عن ابن عباس قال لما مر) چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوادی عسفان بضم عین مهمله و سکون سین مهمله
دهنا وادی ست بر دو مرحله از مکه رسید گفت یا ابا بکر بدانی که چه وادیست این ابوبکر گفت این وادی عسفان ست نبی
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هود و صالح علیهما السلام درین وادی میگذشتند بر دو شتر سرخ مهار ایشان از لیف
خرما ازارهای ایشان عباهای پشمین و رداهای ایشان گلیمها و تلبیه میگفتند حج را این روایت احمد ست و در
روایت مسلم آمده که چون بوادی ارزق رسید و آن قریب است بمسافت میل واحد از مکه گفت که موسی را دیدم که درین
وادی میگذشت و بهر دو انگشت یا در گوشهای خود نهاده فریاد بتلبیه میکرد و در صحیح بخاری نیز آورده ولیکن تعیین وادی
نکرده و لفظ وی اینست که گفت گویا که می بینم موسی را که فرود می آید از وادی و تلبیه میکند کذا فی المواهب و در معنی
این احادیث اقوال ست یکی آنست که این خبر ست از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از حالی که این انبیا را در حیات
ایشان بود که حج می آمدند و احرام می بستند و تلبیه میکردند وحی کرده شد بر وی و قول وی صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث
موسی کأنی انظر الیه بجهت کمال علم و یقین ست بدان گویا که او آن می بیند آن را و بعض میگویند که این رویای منام ست
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را از خواب با تمثال دید درین سفر یا پیش از آن دیده بود و الآن بحالت
سال حج تذکره آن نمود و بعض گویند که مراد حقیقت آنست چه انبیا صلوات الله وسلامه علیهم زنده اند پس اگر حج آیند چه مانع
ست و حج این جماعه درین سال بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حج برآمده بود و ایشان را بهمین حال بدید و جماعه
میگویند که ایشان زنده اند در قبر خود یا در بهشت اند ولیکن ارواح مطهره ایشان متمثل میشود و تجسد می پذیرد و هرجا که میخواهد
چنانکه در شب اسری موسی را علیه السلام هم در قبرش دید نماز گذارنده و هم در آسمان دید و این اجساد مثالیه هم در یقظه نابودهم
در منام و در حقیقت کشف عالم مثال ست چنانکه اهل این کشف را میباشد و بالاتر ازین کلامی ست بس عالی که درک و قبول
معقد محبوس تحت حیطه ناسوت بدان نرسند و آن اینست که میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را بهمان حال
و هیأت در حیات خود داشتند و آنجا حالی ست که در آن ماضی و مستقبل نیست و همه حال ست این سخن دقیق و بلند ست در رسائل
بعضی از بزرگان گفته اند در تحقیق زمان و مکان مذکور و مسطور ست والله اعلم بحقیقة الحال (و عن) چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
سرف بسین مهمله بر وزن کتف موضعی ست بیک مرحله از مکه که ام المومنین میمونه در انجا نست رسید عائشه را حیض آمد محزون شد و گریان

فرمود چرا میگریی مگر حیض دیدی گفت آری گفت اندوهگین مباش که وقوع آن باختیار تو نیست این با خدای تعالی
بر دختران آدم نوشته و طبیعت ایشان چنین سرشته و درین حج ترا نقصی نیست هر عملی که حاج میکنند بکن الا طواف کعبه مکن
زیرا که آن در مسجد است و حائض را در آمدن در مسجد جائز نه و عائشه از اول احرام بعمره مجرد بسته بود و چون بکاوردن عمره از وی
متعذر شد خواست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که حج در عمره وی در آورد و ورا قارن گرداند و فرمود که غسل کن و احرام حج
بر بند پس عائشه رضی چنان کرد و احرام حج بر بست و احرام بستن حائض و نفسا را درین حال جائز ست غسلی بکنند و احرام به بندند
چنانکه ترمذی و ابو داؤد و نسائی آورده اند که در ذو الحلیفه اسماء بنت عمیس که زوجه ابی بکر بود محمد بن ابی بکر را بزائید
حکم شد که غسل کند و خرقه بر بندد و احرام کند پس عائشه رضی را درین حالت فرمود که احرام حج بر بندد و قارن شود و چون
طاهره شد و از وقوف بعرفات باز آمد طواف کرد و سعی کرد برای قران گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعائشه رضی اکنون
حلال شدی از حج و عمره که بدان قارن شده بودی ولیکن طواف عمره بسبب عذر حیض تاخیر یافت تا وقت طواف
زیارت از عجب عائشه رضی گفت من در نفس خود حذر فه مییابم که طواف نکردم عمره را الا بعد از وقوف و بوقت وی بیش
از آن بود پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برادر او را که از یک مادر بود یعنی عبد الرحمن بن ابی بکر فرمود که عائشه را ببر تا از
تنعیم احرام بندد و عمره بگذارد و تنعیم موضعی ست بر سه میل از مکه و خارج حرم و احرام برای عمره از حل میباید چنانچه در فقه مقرر
شده است و نزدیکتر از وی بمکه از زمین حل دیگر نیست و الآن که اهل مکه برای عمره احرام می بندند از تنعیم سنی بندند
و آن موضع را احرام الناس عمره خوانند و موضعی که عائشه رضی از آنجا عمره بست در سه شعبین ست و او را مسجد عائشه گویند
و علما را درین اقوال ست که این عمره عائشه که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را بدان فرمود چه عمره بود و بچه سبب بود بعض
میگویند عمره زیادت بود برانچه واجب شد بر وی بحجت قران که در آخر عائشه رضی بدان متعف شد چون آن بطواف و سعی
که بعد از وقوف کرد ادا یافت ولیکن از برای تطییب و خوش کردن خاطر عائشه و جبر دل وی که و حذر فه بدان راه یافته بود که
طواف عمره بعد از وقوف کرد امر بآن فرمود و اگر نه طواف و سعی که افعال عمره ست وی کرد کافی بود از حج و عمره وی و او یعنی
عائشه در ابتدا چون احرام عمره بسته بود فقط متمتع بود اما چون بامر حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آخر حج را در عمره در آورد
قارن شد و مصنف میگوید که این قول اصح اقوال ست و احادیث چنانکه از سیاق قصه معلوم شد دلالت بر غیر این میکند چه فرمودن
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عائشه را که اکنون حلال شدی از حج و عمره صریحست دران پس فرمودن بعمره از تنعیم
برای مجرد تطییب قلب وی بود و بعضی از علما میگویند که چون حائض شد امر کرد وی را که رفض و ترک آن عمره که احرام برای
وی بسته بود بکند و انتقال کند بحج مفرد چون حج تمام کرد فرمود تا عمره کند قضای آن عمره اول که احرام بآن بسته بود
و این قول امام ابو حنیفه ست و اصحاب وی رحمهم الله که امرأة چون متمتع شود و احرام بعمره به بندد و پیش از طواف
حائض گردد ترک کند عمره را و احرام بندد برای حج مفرد و این قضیه عائشه رضی را دلیل آن آرند و آنچه در حدیث آمده که
ارفضی عمرتک ترک بکن عمره خود را و در روایتی دعی عمرتک و در روایتی امسکی عمرتک نیز آمده مؤید این ست اگرچه تاویل کنند
او را که مراد برفض و ترک عمره تحلل و بر آمدن از آنست یعنی بیرون میا از احرام عمره و در آر در وی حج را و در روایت مسلم امسکی
عن العمرة نیز آمده و این محتمل وجهین ست و آنچه در حدیث احمد از عطا آمده که عائشه گفت یا رسول الله بهر حج با عمره کنند
یعنی امهات المؤمنین و من باز گردم بحج که عمره با او نیست نیز بظاهر تقویت و تائید مذهب ما کند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

در موضع سرف صحابه را فرمود که هر که هدی برابر ندارد و میخواهد که نسک خود را عمره سازد روا بود و هر که هدی برابر دارد
احلال نعامندو اینجا امر بطریق تخییر بود اما چون بمکه آمد فرمود بطریق جزم و وجوب که هر که هدی برابر ندارد والبته نسک خویش را عمره
سازد و از احرام بیرون آید و حلال شود و روز هشتم ذی الحجه از سر احرام حج بر بندد و هر که هدی دارد بر احرام
خویش مقیم باشد و چون این بر آمدن از احرام بر صحابه گران آمد فرمود اگر من نیز هدی نداشتمی حلال می باشدم شرح
این سخن به تفصیل و تحقیق در باب اگر نخست حج فرمودن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اولا بصورت تخییر و ثانیا بطریق
وجوب یا بجهت ورود وحی بود بر ین نهج یا برای تمهید تأسیس ایجاب بود که بعد ازو گردد و کسر سورت استبعاد و استیحاش
ایشان کند چه آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم معلوم بود که عمره را در رسم جاهلیت از افجر فجور میدانستند والله اعلم
لمان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار شب باز در محل که بذی طوی بضم طا و فتح واو بعض بکسر طا نیز تقیید کرده اند موضعی
ست نزدیک بمکه در رسیدند و اتمام نزول فرمود شب یکشنبه چهارم ذی الحجه و نماز صبح را نیز آنجا گذارد و برای در آمدن مکه
غسل کرد و در شهر مکه بعد از طلوع آفتاب بر بالای از راه حجون بفتح حاء مهمله و ضم جیم که نام گورستان مکه است که
آنرا معلا گویند و کذا بفتح کاف بی مد نیز نام آن جبل است که در آن موضع ست در آمد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در مکه در شب نشد آمد مگر در عمره جعرانه که در شب آمد هم در شب رفت و عطا گفته که اگر شما خواهید در شب در آیید حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم امام بود و امام را در روز در آمدن محبوب تر بود تا مردم وی را ببینند و اقتدا کنند رواه
النسائی و متعارف درین روزگار مراحل دیار هند را وقت سحرست و لیکن وقت متبرک و مبارک ست و چون بدر بنی شیبه
که آنرا باب السلام گویند رسید و کعبه را مشاهده کرد این دعا خواندن گرفت اللهم زد بیتک هذا تشریفا و تعظیما و تکریما و مهابة
و در بعض روایات آنست که دو هر آن در آمدن چون نظر مبارکش بر کعبه افتادی دستها بر داشتی و تکبیر گفتی و این دعا بر خواندی
اللهم انت السلام ومنک السلام فحینا ربنا بالسلام اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما و تکریما و مهابة و زد من حجه و اعتمره
تکریما و تعظیما و تشریفا و برا و چون در مسجد در آمد راست سوی کعبه روان شد و بتحیت مسجد گذاردن مشغول نشد زیرا که
تحیت بیت الحرام طواف ست چنانکه تحیت مساجد دیگر نماز ست و طواف حکم نماز دارد و چون برابر حجر اسود رسید استلام کرد
و بوسه داد آن را و استلام مسح حجر ست بید یا بقبله افتعال ست از سلام یعنی تحیت و از جهت اهل یمن رکن را المحیا
خوانند زیرا که مردم تحیت میکنند او را قاله الازهری و جوهری گفته مشتق ست از سلام بکسر سین یعنی حجارة واحد وی سلمه است
بفتح السین وکسر اللام استلمت الحجر لمسته چنانکه اکتحلت از کحل آمده و بعض گفته اند افتعال ست از مسالمه گویا که
کاری کرد که مسالم و مصالح کند و بعض گفته اند استلام تحیت کردن ست نفس خود را نزد حجر تسلام زیرا که حجر جواب وی
نسیه بر چنانکه گویند اختدم از الم یکین زنادم ما بن اعرابی گفته وی مهموز الاصل ست ترک کرده شد همزه وی مشتق ست
از ملایمت بمعنی موافقت و بعض گویند مشتق ست از لامه بمعنی سلاح گویا که حفظ و حصن کرد نفس خود را بمس حجر
ذکر الوجوه کلها الزرکشی فی شرح المختصر و مصنف میگوید که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت ابتدای استلام حجر یدین
رفع یدین نه کرد و افتتاح تکبیر نه کرد چنانچه جهال میکنند و لیکن در فقه حنفیه آمده که در طواف ابتدا بحجر اسود کند و مستقبل
او بایستد و تکبیر گوید و تهلیل کند و رفع یدین کند و در هدایه حدیث درین باب نقل کرده و نیز نقل کرده که آن حضرت فرمود
صلی الله علیه وآله وسلم برداشته نشود دستها مگر در هفت مواطن و از انجمله استلام حجرست والله اعلم و بعض آن هفت مواطن را

در ترکیب نفس تصحیح جمع کرده اند و شیخ ابن الہمام گفته که طبرانی این حدیث را بسند خود تا ابن عباس روایت کرده و در وی ذکر استلام حجر اسود نیست و ذکر کرده در وی افتتاح صلوة و نزد دخول مسجد حرام چون نظر بخانه کعبه افتند و بر صفا و بر مروه و بعرفات و بمزدلفه و نزد جمرتین و ممکن است که الحاق کرده شود استلام حجر با افتتاح صلوة بقیاس شبه نه علت و درین حدیث سخن است و حق آنست که حصر نیست از جهت ثبوت رفع در تکبیرات عیدین و قنوت انتهی واللہ اعلم و بعد از استلام حجر شروع در طواف کرد و خانه کعبه را بر دست چپ خود گذاشت و این طواف قدوم است و او را طواف تحیت نیز گویند و این مر آفاقی را سنت است نزد امام ابو حنیفه و نزد یک مالک واجب و طواف زیارت که رکن حج است و فرض است و دیگر است که بعد از وقوف عرفات در روز عید از منا آمده خواهد کرد و در ہیچ مکانی از امکنهٔ مطاف دعائے مخصوص مروی نیست که باسناد صحیح از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثابت شده باشد اگرچه در آثار از سلف در ہر موضعی از آن دعائے معین آمده اما از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسند صحیح چیزی ثابت نشده مگر در میان ہر دو رکن یمانی و حجر اسود که انجا میگفت ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و در روایت ابن ماجه از ابی ہریره در اول آیت این دعا را نیز زیاده کرده اللهم انی اسئلک العفو والعافیة فی الدنیا والآخرة و گفته موکل گردانیده شده است برکن یمانی ہفتاد فرشته پس ہر که بخواند این دعا آمین میگویند آن فرشتگان و او را و نیز از ابی ہریره آورده که ہر که طواف کند بیت را ہفت بار و تکلم نکند مگر به سبحان اللہ و الحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول ولا قوة الا باللہ محو کرده میشود از وی ده سیئه و نوشته میشود برای وی ده حسنه و بلند گردانیده میشود برای وی ده درجه و خوض کند در دریای رحمت و امام محمد تعیین نکرده است در مشاهد حج ہیچ دعائی را و گفته که تعیین دعا زائل رقت قلب است و اگر خواند آن اگر بتبرک و تیمن بمنقول و ماثور کند حسن است کذا فی الهدایه و در سه طوفهٔ اول از ہفت طوفه طواف ہمیت عبارت از آنست و در مشهور ہر کدام از این طوفهای ہفتگانه را شوط خوانند که در لغت یعنی یکبار روان شدن است تا حدی معین و طواف ہفت شوط است و اطلاق شوط در کتب مناسک مذکور و مشهور است و مصنف در قاموس نفته میگوید که مکروه پنداشته اند جماعه از فقها که طوفات طواف را اشواط گویند و وجه آن بیان نه کرده یارب مگر از جهت رعایت تعظیم و ادب یا لفظی است که در جاہلیت میگفتند چنانکه در کراہت تسمیهٔ مدینه مطهره بیثرب گفته اند واللہ اعلم و ازین جهت درین کتاب بطوفه تعبیر کرده و گفته که در سه طوفهٔ اول بتعجیل سیر رفت و گامها را نزدیکی نهاد چنانکه کشتی گیران می روند و این فعل را رمل گویند بفتح میم و علت این حکم در ابتدا اظهار جلادت و قوت بود از مسلمانان بر مشرکان که گفتند ضعیف ساخته است حمی یثرب لاغر گردانید این گروه مسلمانان را تب و گرمی مدینه پس حکم شد که تیز و پہلوانانه بروند و اظهار جلادت و قوت نمایند و ابتدای این حکم در عمرهٔ قضا بود و چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این را در حجة الوداع نیز کرد با آنکه وجود مشرک در مکه در نیوقت قطعا نبود معلوم شد که بعد از زوال علت نیز این حکم باقی است و دیگر این فعل سنت مستقله شد و از مناسک حج گشت لیکن تارک او تارک عملی از اعمال حج نبود بلکه تارک صفتی و ہیئتی مخصوصه باشد چنانکه رفع صوت بتلبیه چه ہر که خفض صوت کند بتلبیه تارک تلبیه نبود و چیزی بر وی لازم نه گردد کذا فی المواهب نقلا عن الطبری و اگر این اظهار جلادت و غلبه را نسبت با عدای باطن که شیطان و جنود اوست ملاحظه و اعتبار نمایند در ذوق و حضور و قرب داخل بود و ردای مبارک را از زیر بغل راست بیرون آورد و بر بالای دوش چپ انداخت و این را اضطباع خوانند و این نیز مخصوص به سه شوط اول بود و ادخل است در جلادت و نشاط و باید که اضطباع پیش از شروع در طواف کند باندک زمانی و در چهار طوفهٔ آخر آهسته رفت و ما اکتفا بر شوط

بحث آنست که نادر اکثر طواف جرے بر قیاس که صورت ادب و وقار و دانست باشد و وجه تخصیص سه اول ظاهر است
والله اعلم و رمل نزد ما مخصوص بطواف قدوم ست و نزد امام احمد نیز در طواف قدوم یا طواف عمره است و در طواف زیارت
و وداع چنانکه بیان آنها بیاید رمل نیست ولیکن نزد ما اگر بعد از طواف قدوم سعی نکرده است بعد از طواف زیارت کند
و اگر کرده است نکند و نزد شافعی در هر طوافی که بعد از وسعی ست رمل ست و هر نوبت که برابر حجر اسود رسیدے تکبیر
برآوردی و اشارت کردی بحجر اسود بچوبی که در دست مبارک داشت و آن چوب را بوسه دادی و در احادیث تعبیر ازین چوب
بمحجن بکسر میم و سکون حای مهمله و فتح جیم کرده اند و محجن بمعنی صولجان آید و محجن بمعنی اعوجاج ست ولیکن مراد اینجا چوبی
ست سرکج چنانکه گفت و آن چوب عصائی بود کوتاه سرکج مشابه بصولجان و عصا در عرف عرب چوب خرد را گویند که
ربع ست و عنزه و عصا ربع کالشتر از همه است و عنزه متوسط و عصا خرد تر و در دست مبارک حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
اکثر اوقات این چنین چوبی میبود و درین روز طواف نیز داشت و رسے عنزه که خادمان برائے مصلحت ستره وغیره همراه
میداشتند و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی نیست که راه باین عصای متعارف که پیران در دست گیرند و باعتماد
آن راه روند میرفت و از صحیحین چنان معلوم شود که این استلام بمحجن در طواف زیارت بود که سواره کرد و این طواف
قدوم خود پیاده بود چنانکه از کلام مصنف نیز معلوم گردد و بالجمله تقبیل حجر بلب و دست و باشارت دست و چوب مسنون
است و اگر هیچ یکی ازینها میسر نباشد بسبب هجوم استقبال کند و تکبیر و تهلیل و حمد و صلوٰة گوید و بگذرد کذا فی الهدایه و
در برابر رکن یمانی که یکی از ارکان اربعه بیت ست و بجانب یمن ست اشارت کردی برکن بدست یا بچوب اما از فعل آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نشده که رکن یمانی را یا دست خود را یا چوب را بوسه دادی اما حجر اسود را ثابت شده که آنرا
بوسه میداد و روی مبارک خود را بران می نهاد و در احادیث آمده که لبهاے مبارک بر حجر اسود می نهاد و بوسه میکرد و در
بوس کردن باید که آواز نکند چنانچه در بوسه کردن زنان کذا فی فتح الباری و گاه دست مبارک بران می نهاد و دست
خود را می بوسید و در حالت استلام میگفت بسم الله والله اکبر و هرگاه که در طواف برابر حجر اسود رسیدی میگفت الله اکبر
و گاه بر حجر اسود پیشانی می نهاد و برانجا سجده میکرد و آنگاه می بوسید این کیفیات مجموع در صحیح ثابت شده بدانکه
خانه کعبه را چهار رکن ست یکی حجر اسود که در وے مرکوز ست و آنرا رکن اسود نیز خوانند و میان وے و باب البیت یکباع
مسافت ست و ما بین حجر و باب را ملتزم گویند که در وقت دعا سینه را بوے بچسپانند و التزام کنند و رکن دیگر را که در
همین جانب پیش ست رکن عراقی گویند و رکن دیگر را که در طواف از رکن عراقی بوسے رسند رکن شامی گویند بعد از وے
رکن یمانی ست و این رکن یمانی و اسود را بطریق تغلیب یمانین گویند بتخفیف یا بر لغت فصیح و الف را عوض یکی ز دو یاے
نسبت دارند و اگر بتشدید خوانند لازم آید جمع میان عوض و معوض و از سیبویه تجویز تشدید نیز نقل کرده اند و الف را
زائده دارند و آن دو رکن را شامیین گویند و در رکن اسود استلام و تقبیل هر دو از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحیح و ثابت
شده بخلاف رکن یمانی که در وی استلام بدست آمده نه تقبیل چنانچه مصنف گفته استلام نیز نیست بلکه توجه و اشارت
بدست یا چوب بے آنکه دست و چوب را بوسه کنند و در فتح الباری استلام رکن یمانی بطرق متعدده اثبات کرده و از
ترجمه باب صحیح بخاری که گفته باب من لم یستلم الا الرکنین الیمانین نیز ظاهر اینست و مذهب حنفیه نیز همین ست اما در رکنین
شامیین نه استلام ست و نه تقبیل و نه استقبال و نه اشارت و آورده اند که معاویه طواف کرد و استلام نمود هر چهار رکن را

پس ابن عباس گفت استلام نکرده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مگر حجر را و رکن یمانی را معاویه گفت مهجور نیست
هیچ چیزی از بیت و از ابن الزبیر نیز همین آرند که استلام میکرد جمیع ارکان را و میگفت مهجور و متروک نیست هیچ چیزی
ازین بیت و ابن عباس میگفت ﴿لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة﴾ یعنی ما که استلام دو رکن نمیکنیم نه بجهت هجران
چیزی ازین بیت میکنیم بلکه بجهت اتباع رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و از شافعی نیز در جواب این قول منقول ست
که گفت ترک استلام آن رکنین نه بجهت هجر و ترک بیت ست و چگونه متصور ست آن و حال آنکه ما گرد آن طواف میکنیم
و لیکن مقصود اتباع سنت ست ترکا و فعلا و اگر عدم استلام آن دو رکن موجب هجر و ترک چیزی از بیت باشد پس
ترک استلام ما بین الارکان نیز موجب آن بود و حال آنکه هیچ کس آن را نگفته و تحقیق مقام آنست که بیت در زمان
آنسرور نه بر بنای خلیل و قواعد وی بود و این رکنین شامیین نه در اصل بود بنا از بجهت استلام آن نکرد و چون عبدالله
ابن الزبیر حدیث بنای بیت را از عائشه رضی چنانچه مسلم روایت کرده شنید و بر قواعد و ارکان قدیم بنا کرد و این دو رکن شامی نیز
در جای قدیم واقع شدند لاجرم مساوی ارکان دیگر شدند و استلام آنها کردند و از بعض صحابه هم که استلام آنها منقول
ست باینجهت ست و آنچه در روایت آمده که آدم و ابراهیم و اسمعیل علیهم السلام استلام جمیع ارکان میکردند هم بدین سبب
بود و چون حجاج آمد و بنای ابن الزبیر را تغییر داد و هم بر روش ایام جاهلیت بنا کرد چنانچه الآن واقع ست این دو
رکن نه بر جای قدیم باشند و استلام آنها مسنون نه بود چنانچه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نکرد و استلام معویه رضی بگمان آن
بود که اینها ارکان بیت اند مساوی ارکان دیگر و نه چنین ست بجهت حدیث عائشه رضی که عبدالله بن زبیر روایت کرد کذا
فی فتح الباری و هم در فتح الباری درین مقام نکته آورده که چون رکن اول را دو فضیلت بود یکی بودن او بر قواعد ابراهیم
و بودن حجر اسود در وی مخصوص گشت هم بتقبیل و هم باستلام و رکن یمانی را چون همین فضیلت اول بود مخصوص باستلام آمد نه تقبیل
و چون در دو رکن دیگر هیچکدام ازین دو معنی نه بود در آنها نه تقبیل آمد و نه استلام و گفته که این بر رای جمهور ست و نزد بعض تقبیل
رکن یمانی نیز مستحب ست و گفته که ازینجا حفظ مراتب و اعطاء کل ذی حق حقه ماخوذ و مستنبط گردد والله اعلم و چون از طواف
فارغ شد پس بمقام ابراهیم برآمد مقام ابراهیم نام سنگی که در وی نشان پای ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ست
و آن جای ایستادن اوست در وقتی که ندا کرد و خواند مردم را به حج بموجب امر الهی عز شانه ﴿و اذن فی الناس بالحج﴾ الآیة
و در وقتیکه بنای بیت میفرمود پس فرو رفت هر دو پای او در ان سنگ تا اشتالنگها و مراد اینجا آن موضعی ست که این
سنگ در آنجا نهاده بود و اگر گفته شود که ظاهر آنست که مصنف گوید پس بمقام ابراهیم آمد و در زیادت لفظ بر که گفت
بمقام ابراهیم برآمد چه نکته است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر آن سنگ یا بر آن موضع که نهاده بود برآمد جواب
آن موضع که این سنگ در آنجا نهاده بود جانب شرقی بیت ست و آن جانب علو ست و بلند که معلا در آنجا ست
و مقابل آن غربی بیت جانب سفل و پایان و عادت عرب ست که در لفظ و عبارت تمیز میان این دو جانب بکنند
و گویند صعدنا الی منا و صعدنا الی عرفات که در آن جانب واقع اند و اگر در جانب مقابل آن روند گویند هبطنا الیه
حتی که در مسجد حرام اگر بجانب باب السلام که در آنجانب ست روند گویند صعدنا الی باب السلام و چون موضع مقام ابراهیم
نیز در آنجانب ست گفت بمقام ابراهیم برآمد فافهم و این آیت را القصد ترغیب و فضیلت صلوة در آن مقام بخواند و
﴿اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی﴾ و در اتخذوا دو قرائت ست بصیغه ماضی و امر و انگاه دو رکعت نماز در آن مقام گذارد و مقام را

درمیان خویش و کعبه گردانید و گزاردن این دو رکعت بعد از طواف واجب ست نزد ما از جهت ورود امر و نزد شافعی
سنت و در هر جا که بگذارند از مسجد جائزست و افضل آنست که نزد مقام ابراهیم بگذارند و مقام آن زمان نزدیک کعبه نهاده
بود و در زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا دور خلافت عمر بن الخطاب در پیش خانه افتاده می بود تا آنکه
یک بار سیل آمد و برد و پس بفرمود عمر تا در پیش خانه نصبش کردند و الآن حجره است که سقف سنگین و پنجره آهنین دارد
و درون وی صندوق سنگین دیگرست که دیگر در وی این مقام موضوع ست و در آن دو رکعت طواف در رکعت
اول فاتحه خواند و قل یا ایها الکافرون و در رکعت ثانی فاتحه و قل هو الله احد و چون از نماز فارغ شد روی سوی
حجر آورد و بیامد و آن را استلام کرد و در هدایه میگوید که این سنت ست بعد هر طوافی که بعد از وی سعی ست و از
در میانی یعنی باب متوسط از درهای مسجد که بجانب صفا روند که پنج دست بیرون شد و بر بالای صفا که نام کوهی
مشهورست در پایان جبل ابی قبیس و صفا در اصل یعنی سنگ سخت صاف ست که بر روی چیزی نروید برآمد و چون
نزدیک صفا رسید این آیت بجهت تبرک و اشعار بذکر آن در قرآن و تمسک در ابتدای سعی از صفا برخواند
ان الصفا والمروة من شعائر الله و بعد از آن گفت ابدأ بما بدأ الله به ابتدا میکنم بصفا که ابتدا کرده است الله تعالی
در کتاب خود بذکر آن و تقدیم کرد آن را بر مروه و در روایت نسائی ابدأوا بصیغه امرست بطریق خطاب عام و محتمل که
خطاب بنفس شریف خود کرده باشد آنگاه چندانکه کعبه را توان دید بر بالای صفا برآمد و بایستاد و کعبه در آن قبل
بلند در آن وقت کعبه در وادی بود و پایان چون کسی برین کوه می برآمد کعبه نمایان می شد الآن که زمینها برشده
و دیوارها گرد کعبه کشیده و درها را که بجانب صفا اند چنان ساخته اند که از میان آنها گوشه از کعبه در جانب رکن اسود
نمایان میگردد و چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر بالای صفا برآمد حق تعالی را تکبیر گفت و گفت لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله وحده صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده
و دعا کرد و گفت اللهم انا نسألک موجبات رحمتک وعزائم مغفرتک والغنیمة من کل بر والسلامة من کل اثم اللهم لا تدع لی ذنبا
الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا کربا الا کشفته ولا حاجة و در روایتی زیادت من حوائج الدنیا والآخرة الا قضیتها سه بار تهلیل
مذکور گفت و میان آن دعا میکرد و بعد از آن فرود آمد و در موطا از ابن عمر آورده و دعا نیز بر صفا مرویست اللهم انک قلت
ادعونی استجب لکم وانک لا تخلف المیعاد وانا اسألک کما هدیتنی الاسلام ان لا تنزعه منی حتی تتوفانی وانا مسلم
و تطویل دعا درینجا ماثورست و اما حمد و ثنای الهی و صلوة و سلام بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم و دیگر
ادعیه مسنون و مستحب ست و صفیه بنت شیبه روایت میکند که در میان صفا و مروه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت رب اغفر
وارحم انک انت الاعز الاکرم و چون از صفا فرود آمد سعی نمود و تیز رفت و چون از وادی بگذشت باز آهسته رفت و الآن علامت
بالای منتهای محل سعی در دیوار حرم نهاده اند که آنرا میلین الاخضرین گویند آورده اند که اصل درین باب آن بود که هاجره
ام اسمعیل و مادر او درین هنگام که طفل بود بردر کعبه گذاشته بطلب آب برآمده بود و چون در وادی می آمد اسمعیل از نظرش پنهان
میگشت پس برای دیدن اسمعیل بجبل صفای برآمد و بجانب وی نگاه میکرد و از حال وی خبردار میشد و چون آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم این فعل را بجا آورد دیگر سنت مستمره شد و نیز او در حالت انصباب قدم و نزول اینجا اسرع میشود
و بجا آوردن آن امر درست گشت و پیاده سعی میکرد و از صفا بمروه میرفت و از مروه بصفا می آمد هفت بار از مروه دلنت سنگ

براق را گویند که آتش از وی بجهد و مروه نام این کوه مشهور بمکه است و در اثنای سعی چون ازدحام از جهت کثرت اهل سعی و مردم دیگر که بتماشای جمال جهان آرای وی صلی الله علیه وآله وسلم برآمده بودند بسیار شد بر ناقه سوار شد و سعی را سواره تمام کرد وسلم و ابوداود از ابی الطفیل آورده اند که گفت گفتم مر ابن عباس را خبر ده مرا که طواف میان صفا و مروه سواره سنت است و قوم تو میگویند که آن سنت است ابن عباس گفت راست میگویند و دروغ میگویند گفتم چه معنی دارد راست میگویند و دروغ میگویند گفت چون بسیار شد ازدحام مردم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و میگفتند هذا محمد هذا محمد تا مخدرات و ابکار از خانها برآمدند و نبود در پیش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ضرب و طرد و راندن و دور باش و پویه شو سوار شد و لیکن مشی و سعی افضل است الحدیث یعنی اگر مراد ایشان از سنت گفتن سعی سواره صدور و وقوع آن از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم است راست میگویند و اگر مقصود اثبات افضلیت و اولویت اوست دروغ میگویند زیرا که باعث مر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را در سواری تقرب و تعبد نبود و اما طواف قدوم که ذکر کردیم پیاده بود چنانکه جابر گفت در سه طوف اولی رمل کرد و این سواره مقصور نیست و چون ثابت شد پیادگی در اول طواف سواره شدن در آخر وی و باز پیاده شدن برای سعی و باز سوار شدن بعید است و منقول نیز نه اما طواف رکن را که ذکر وی بیاید بسبب عذری که داشت سواره کرد و ختم سعی را بمروه کرد و هر گاه بمروه رسیدی همان اذکار و دعوات که در صفا خواندی در مروه همان خواندی و چون سعی بین الصفا والمروه تمام کرد صحابه را فرمود که هر که هدی برابر ندارد حلال شود یعنی از احرام برآید و تحلل بر ایشان فرض کرد و تحلل تام از وطی و طیب و لبس مخیط و غیر آن این چیزهاست که بر محرم حرام است و چون از احرام برآمدند مباح شدند و تحلل تام از جهت آن گفت که گاه تحلل میشود از بعضی ازین چیزها نه تمام چنانکه یوم النحر بعد از ذبح طیب و لبس مخیط و مانند آن مباح میگردد و لیکن وطی حلال نمی شود و چون طواف زیارت ادا یافت تحلل تام شد و وطی نیز حلال شد چنانکه در محل خود بیاید و همچنین صحابه حلال بودند تا روز ترویه که هشتم ذی الحجه است این روز را روز ترویه از آن گویند که ترویه سیراب گردانیدن است و شتران را درین روز آب می دهند و سیراب میگردانند تا بحج برآیند و پیغمبر فرمود که من اگر هدی نیز نداشتمی حلال میشدم شرح و تحقیق این سخن سابقا مذکور شده و در بعض روایات که وارد شده پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز حلال شد ثابت نیست و غلط است و این قول معاویه بود که گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمشقص موی سر مبارک خود را بعد از سعی قصر کرد و صحابه او را درین خبر تخطیه و تغلیط کردند چنانکه گذشت و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین محل که صحابه بفرموده وی از احرام برآمدند و بعض حلق کردند و بعض قصر ایشان را دعا کرد و گفت اللهم ارحم المحلقین سه بار ایشان را یعنی محلقین را دعا کرد و چون مقصرین بسیار التماس و الحاح کردند یکبار مقصرین را نیز کرد و گفت والمقصرین و ازین جا معلوم شد که این دعا برحمت و مغفرت محلقین را در حجة الوداع بود و از بعض احادیث معلوم گردد که در روز حدیبیه بود که بمکه نشد آمده و عمره ناگذارده از احرام برآمدند و بمدینه برگشتند و در صحیحین از ابی هریره مطلق واقع شده بی تعیین و بیان آنکه در حدیبیه گفت یا در حجة الوداع و گفته اند که در هیچ طریق این حدیث بصیغه سماع از ابی هریره از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم وقوع نیافته و اگر وقوع می یافت جزم میکردیم که در حجة الوداع بود زیرا که ابو هریره در حدیبیه نبود و قضیه حدیبیه

ده سال ششم ست و اسلام ابی هریره ده سال هفتم در غزوه خیبر و در بعض احادیث تعیین حدیبیه وقوع یافته و در بعض تعیین حجة الوداع و گفته اند احادیثی که در وے تعیین حجة الوداع ست اکثر واصح اند و نووی گفته هو الصحیح المشهور و گفته که دور نیست که در هر دو جا باشد و ابن دقیق العید گفته کا قرب همین ست و در فتح الباری گفته بلکه متعین ست همین از جهت تواردو تظافر روایات در هر دو ولیکن سبب در هر دو مختلف ست آنچه در حدیبیه بود بسبب توقف بعضی از صحابه بود از احلال بجهت آنچه یافتند از حزن و غم از منع وصول به بیت با وجود مشاهده اقتدار بران و در نفس خود و چون صلح کرد آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم با قریش که بے اداے عمره برگردد و سال آینده باز آید امر کرد ایشان را باحلال و چون توقف کردند درین باب از ایشان مشاهده کرد مشاورت با م سلمه نمود و وے اشارت کرد باحلال آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم تا صحابه در ان بے اختیار شوند پس برآمد آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم از احرام و دیگران نیز متابعت او کردند پس بعض تحلیق کردند و بعض تقصیر و هر که مبادرت کرده بتحلیق اسرع واقرب بود بامتثال امر تا کسیکه اقتصار نمود به تقصیر پس دعا کرد آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم محلقین را مکرر و داخل کرد مقصرین را نیز در آخر و اما سبب تکریر دعا محلقین را در حجة الوداع آن بود که چون اکثر صحابه سوق هدی نکرده بودند و حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم ایشان را امر کرد بفسخ حج بعمره و تحلل از احرام دشوار آمد بر ایشان و چون چاره نبود از اطاعت وامتثال امر تقصیر در انفس ایشان سبک تر و آسان تر از حلق نمود و اکثر از ایشان همچنین کردند پس آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم ترجیح و تحسین نمود فعل محلقین را که ظاهر تر و قوی تر در امتثال بود و نیز عادت عرب آن بود که محبوب بود پیش ایشان تو فیر شعور و تزیین با وان و حلق در طبیعت ایشان کرده بود و آنرا فعل اعاجم میگفتند پس آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم ترجیح آن نمود و دعا کرد مر محلقین را کذا فی المواهب و سراقة بن مالک بن جعشم پرسید که یا رسول اللہ این فسخ حج بعمره واحلال از احرام خاص ست باین سال و باین مردم یا این حکم دائم ست تا ابد و شامل ست مر همه را فرمود دائم ست تا ابد و در آورد آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم اصابع شریف خود را در یکدیگر و مکرر فرمود در آمد عمره در حج تا روز قیامت امام نووی گفته اختلاف کرده شده است درین فسخ که وی مخصوص ست بصحابه در ان سال بخصوص یا باقی ست مر ایشان را و مر غیر ایشان را تا روز قیامت امام احمد و طائفه از اهل ظاهر میگویند که مخصوص نیست و باقی ست تا روز قیامت پس جائز ست مر کسی را که احرام حج بسته و با خود هدے ندارد که قلب کند احرام حج را بعمره و متحلل شود باعمال وی و مالک و شافعی و ابو حنیفه و جماهیر علما از سلف و خلف برانند که این مخصوص بصحابه است در همان سال مخصوص و جائز نیست بعد از وی و امر کرده شدند بدان در ان سال از برائے اظهار مخالفت مراسم جاهلیت که تحریم عمره است در اشهر حج و دلیل جماهیر حدیث ابی ذر ست که مسلم آورده که بود متعه در حج مر اصحاب محمد را صلی اللہ علیه وآله وسلم خاصة یعنی فسخ حج بعمره و نسائی از حارث بن بلال از پدرش آورده که گفت گفتم یا رسول اللہ خبر ده مرا که فسخ حج بعمره مخصوص بماست یا عام ست مر تمام آدمیان را پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم بلکه مر شما را است خاصة و نووی گفته اما آنچه در حدیث سراقة بن مالک آمده معنی او آنست که جواز اعتمار در اشهر حج و قران مخصوص بشما نیست بلکه عام ست پس حاصل از مجموع احادیث و طرق آن آن شود که عمره در اشهر حج جائز ست تا روز قیامت و همچنین قران و فسخ حج بعمره مخصوص ست بصحابه و اللہ اعلم انتهی و ابوبکر و عمر و علی و طلحه و زبیر حلال نشدند

جنب هدی کرد نشستند این صحابهٔ عظام برابر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بودند واما امیر المومنین علی از یمن آمده بود هدی
همراه آورده بود هیا برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز آورده بود ومجموع آنچه علی آورده بود با حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم همراه بود صد شتر بود وچون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وی پرسید بچه احرام بستی وچه نیت کردی گفت
اهلت بما اهل به رسول الله همین نیت کردم واحرام بستم که بآنچه احرام بست رسول خدا من نیز بستم پس فرمود تو حلال
مشو وهم بر احرام خود باش وامهات مومنین حلال شدند چه هدی نداشتند و فاطمه رضی الله عنها نیز حلال شد
چه هدی نداشت در حدیث جابر آمده که چون علی از یمن آمد فاطمه را دید که حلال شده وجامهٔ رنگین پوشیده وسرمه
در چشم کشیده انکار کرد بروی وغضب نمود پس فاطمه گفت پدر من امر کرده بدین امیر المومنین علی این را در عراق بودم
می گفت که چون از فاطمه این سخن شنیدم بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رفتم وحقیقت حال عرض داشتم وخبر
دادم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که من بر فاطمه انکار کردم ووی میگوید پدر من مرا بدین امر کرده فرمود
صدقت صدقت راست گفت فاطمه راست گفت ودرین مدت که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مقیم وساکن
بود بجهت آنکه نیت اقامت نکرده بود نماز را قصر میگذارد ودر منزل خود که بیرون مکه داشت می بود چون چهار روز بگذشت
اجند ودرهمین وقتها نازل بعاد وچون آفتاب بلند شد چاشتگاه از روز پنجشنبه بمنی متوجه شد با جموع خلائق منی را
منی ازان تسمیه کرده اند که منی در لغت بمعنی ریختن وانداختن آمده ودرو ریخته می شود در وی خون ذبائح وازابن عباس
آورده اند که گفت جبرئیل آدم درین موضع یک جا بود چون مفارقت کرد گفت چه تمنا داری گفت بهشت تمنا
دارم ازین جهت این را منی گفتند مشتق از تمنی کذا فی القاموس وهر که از صحابه حلال شده بود درین روز احرام
حج بست هر کس در منزل خویش چون بمنی رسید نزول فرمود ونماز ظهر وعصر بگذارد وشب آنجا بیتوتت
کرد وشب جمعه بود واین رفتن بمنی وبیتوتت کردن دران نزد ما واجب نیست بلکه سنت ست ودرین شب در منی
هیچ نسکی وعبادتی مخصوص نیست که اقامت آن کنند واگر کسی روز هشتم وشب نهم هم در مکه باشد وصباح عرفه متوجه
عرفات شود ومرور وعبور بمنی نکند جائز ست ولیکن اسائتی دارد از جهت عدم اقتدا بسنت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم وچون آفتاب برآمد از منی روان شد بر راه چپ که آنرا طریق ضب گویند بضاد معجمه مفتوحه بسوی
عرفه عرفه بمعنی مکان وزمان هردو آمده وعرفات بصیغهٔ جمع مخصوص بمکان ست وتسمیه او باین اسم بجهت تعارف آدم
وحوا ست درین مکان بعد از هبوط یا بجهت آنکه جبرئیل علیه السلام با ابراهیم علیه السلام درینجا تعلیم مناسک کرد وبعد از
تعلیم گفت اعرفت گفت عرفت ویا بجهت آنکه مکانی ست معظم ومشهور گویا بیش از تعریف معروف ست وتسمیه برین وجه
مشتق از معرفت بود وبعض گویند مشتق ست از عرف بسکون را که اکثر استعمال وی در رائحهٔ طیبه است وچون در منی
روائح منتنه بجهت گنده شدن ذبائح پیدا آید این مکان را در مقابل وی عرفه گویند که خالی ست ازان روائح وبعضی
از صحابه تکبیر میگفتند وبعضی تلبیه میگفتند وبر کسی انکار نمیکرد وهمه را تقریر کرد وتجویز فرمود پس معلوم شد که مقصود
ذکر وتسبیح وتحمید ست ولفظ تلبیه گفتن اولی وافضل چون بنمره رسید بفتح نون وکسر میم وفتح را آخر جائی که قریب ست
نزدیک عرفات وآخر زمین حرم ست وگویا برزخی ست درمیان حل وحرم ودر قاموس بتردید گفت که آن نام
موضعی ست بعرفات یا جبلی که آنجاست ودرین مقام چون نزول کرد ودر آنجا گفت حل او بر موضع اولی ذهب باشد

گویا تشبیه کرده اند آن جبل را بمرکز تمام حیوانی مشهور ست چنانکه جبل ثور گفتند از جهت تشبیه آن جبل بگاو در شکل و هیئت
قبه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که از سوی بود حسب الحکم که پیش از برآمدن از منی و قبه یافته بود و آنجا نماز ده بود
فرود آمد تا چون آفتاب بگشت بفرمود تا راحله را که نام وی قصوا بود زین نهادند و بر راحله سوار شده و بطن وادی آمد
و خطبه کرد مر خلائق را بغایت بلیغ و شامل و دران خطبه قواعد مسلمانی باسرها اگرچه معلوم بود تقریر و تاکید فرمود و اساس
شرک و جاهلیت بکلی برکند و حرمتی که در جمیع ملل ثابت التحریم ست ذکر فرمود و اوضاع جاهلیت را باسرها در زیر پا
آورد و رباهای جاهلیت را وضع کرد و فرمود خونهای شما و اموال شما حرام ست بر شما مثل حرمت این روز و این ماه
و این بلد مراد بروز روز عرفه است و بماه ماه ذی الحجه و ببلد بلد مکه معظمه است و فرمود هر چیز از امر جاهلیت نهاده شده است
در زیر پای من یعنی هر چه اندر سوم و اوضاع جاهلیت بود ابطال کردم و کان لم یکن ساختم عادت عربست که در امری
که آن را باطل و نابود سازند که بار دیگر گرد آن نگردند و رجوع بدان ننمایند گویند که او را زیر پای خود کردم و فرمود خونهای
جاهلیت موضوع و هدر است یعنی هر که را بر دیگری دعوی خونست که در جاهلیت واقع شده بود اکنون آن دعوی برطرف
کردم و هدر ساختم و فرمود اول خونی از خونهای ما که آن را بنهادم و هدر ساختم خون ابن ربیعه بن الحارث و ابن
ابن ربیعه در بنی سعد استرضاع میکرد و شیر میخورد قبیله هذیل او را کشتند و حارث بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم ست و ربیعه ابن عم وی صحابی ست و اسن بود از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در خلافت عمر
وفات کرد و نام پسر وی ایاس بود و در محاربه که میان بنی سعد و هذیل بود سنگی باین پسر رسید و کشته شد و بنی
عبد المطلب دعوی آن خون بر ایشان داشتند و فرمود رباهای جاهلیت موضوع ست قریش را عادت بود که
در جاهلیت با هم ربا میخوردند و عمده این دیون که بر یکدیگر داشتند این دعوی ها را نیز افگند و باطل کرد و فرمود
اول ربائی که می افگنم از رباهای قبیله ما ربای عباس بن عبد المطلب ست و دران خطبه وصیت کرد امت را بمراعات
و ملاطفه زنان و احسان در حق ایشان و حقوقی که زنان راست بر شوهران و شوهران راست بر زنان بیان کرد و
فرمود بپرهیزید و بترسید خدا را جل جلاله در حق زنان زیرا که گرفته اید ایشان را بامان و عهد وی و استحلال کرده اید
و تصرف نموده اید فروج ایشان را بکلمه وی و حکم وی تعالی و فرمود مر شما راست بر این زنان که بی سپر نگردانند
فراشهای شما را بهیچ کسی که شما مکروه میدارید آن کس را یعنی مرد بیگانه را نزد خود جا ندهند و اگر بکنند این امور را بزنید
ایشان را اما نه زدنی سخت که تاثیر کند در ایشان و در مشقت اندازد و ازینجا معلوم شود که از پی سپر کردن فراش
بکسی زنا مراد نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا باشد بلکه کنایت ست از اذن دادن و در آوردن در خانه کسی را که
شوهران بدان راضی نباشند از خویشاوندان و آشنایان و فرمود مر ایشان راست یعنی زنان راست بر شما رزق
و کسوت بمعروف و انصاف و دران خطبه وصیت فرمود امت را بتمسک بکتاب الله و آنکه معتصم بکتاب الله باشند
از گمراهی ایمن باشند فرمود و بتحقیق گذاشتم در میان شما چیزی که هرگز گمراه نشوید اگر چنگ در زنید بدان چیز و آن
کتاب خداست عز و جل و بعد از خطبه خواندن و وصیت فرمودن پرسید از صحابه که چه میگوئید و بچه گواهی میدهید
گفتند گواهی میدهیم که تو رسانیدی پیغامهای خدای تعالی را و بجا رسانیدی امانت را و نصیحت بواجبی کردی و آنچه بر تو بود از
حقوق رسالت و دعوت گزاردی پس انگشت سبابه را بسوی آسمان برداشت و بگردانید و گفت اللهم اشهد قسم

اشهد اللهم اشهد سه بار و فرمود باید که حاضران این مجلس این مجموع را بغائبان برسانند و چون این حجة الوداع بود و آخر اجتماع خلائق در حضرت وی صلی اللہ علیه وآله وسلم بود و روز اکمال دین و اتمام نعمت بود مبالغه در دعوت کرد و مهمات دین بیاموخت و از ایشان اقرار گرفت و خدا را عزوجل گواه ساخت تا کسی را بعد ازین حجتی در دین نماند و مجال انکار تنگ گردد و بعد از ان از راحله فرود آمد و بلال را فرمود تا بانگ گفت و اقامت نماز کرد و ازین حدیث بطریق که آمده معلوم گردد که خطبه را اذانی نبود و بعد از خطبه اذان گفت و اقامت کرد و نماز گذارد و اما در کتب فقه حنفیه مذکورست که امام بخطبه برآید و چون بر منبر نشیند موذن اذان گوید و دو خطبه خواند پیش از نماز پس اقامت گوید و نماز گذارد چنانچه نماز جمعه بعینها و بروایتی از ابی یوسف اذان گوید پیش از خروج امام و بروایتی بعد از خطبه و این موافق ست بحدیث مذکور و در هدایه میگوید که صحیح همانست که اول مذکور شد و روایت میکند که چون آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم بر ناقه نشست موذنان پیش وے اذان گفتند و خطبه خواند و نزد شافعی نیز دو خطبه ست مثل جمعه ولیکن در شرح حاوی می گوید که موذن اذان گوید در وقت خطبهٔ ثانیه بحیثیتی که خطیب از خطبه فارغ شود و موذن از اذان معا پس تر نزول کند امام و اقامت گوید و میگویند که همچنین کرد رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم در حجة الوداع و در هدایه از امام مالک نقل میکند که خطبه بعد از نماز خواند چنانچه در عید اما مذهب امام احمد همان طور ست که در حدیث متن مذکور شد و در اذان از ایشان دو روایت ست گوید یا نگوید و نماز ظهر و عصر را جمع و قصر گذارد بیک اذان و دو اقامت و در میان صلوتین نمازے دیگر از سنت و نفل هیچ نگذارد و این از برای تعجیل وقوف و قصد امتداد زمان دعا بود آنجا میگویند که آن چه مقام ست که در وسے فرض برای تماطر نفل ترک میکنند میگویند که آن عرفات ست که در وی فرض که وقت عصرست بجهت نفل که دعاست ترک کنند و این جمع میان دو نماز مرکسی راست که ظهر را بجماعت با امام گذارد و اگر در منزل خود تنها گذارد عصر را در وقتش گذارد بقول امام ابو حنیفه و نزد صاحبیه اگر منفرد جمع کند نیز جائز ست مذهب امام احمد نیز همین ست زیرا که جمع بجهت حاجت بامتداد وقوف ست و منفرد نیز محتاج ست بآن و امام ابو حنیفه فرماید که محافظت وقت فرض ست بنصوص پس ترک وی جائز نبود مگر در اینجا که وارد شده ست در شرع و آن جمع ست نزد جماعت با امام و تقدیم از برای صیانت جماعت ست زیرا که متعذرست اجتماع برائے عصر بعد از تفرق در موقف نه از برائے حاجت بامتداد وقوف و منفرد قادرست بر گذاردن عصر در موقف خود باشتغال بوقوف کذا فی الهدایه بعد از آن بدانکه جمع بین الصلوتین در عرفه بجمع علیه ست میان امت لیکن نزد حنفیه از جهت این روز ست و مخصوص ست بوی و جمعی از شافعیه نیز بدانند و نزد دیگران از جهت سفر بامآنکه اهل که و غیر ایشان از انهائی که مسافر نبودند نیز جمع کردند چنانچه مصنف میگوید اهل مکه در صحبت پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم بودند و نماز بدین طریق گذاردند و دلیل ست بر آنکه جمع بجهت نسک بود نه سفر والا منع میکرد آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم ایشان را از جمع و ایشان گویند درین مقام جمع از متعیان بجهت مسافت و صحبت پیغمبر بود صلی اللہ علیه وآله وسلم و مصنف نیز در عبارت خود ایمائی باین معنی کرده و اما قصر خود البته بجهت سفر بود باتفاق و در حدیث آمده ست که آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم بعد از تمام رکعتین فرمود اتمام کنید اے اهل مکه نماز خود را که ما قوم مسافریم و دانسته که قائل اند بجواز جمع مر مقیمان را بمتابعت امام مسافر همین را دلیل می آرند و اگر جائز نبودی منع کردی چنانکه از قصر رد و ظاهر عبارت مصنف در آنست که اهل مکه نیز قصر و جمع گذاردند آری مگر اشارت بدین طریق

مخصوص بحج دارند که مقصود بالذکر ست درین مقام چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نماز فارغ شد سوار شد
و بعرفات آمد و در دامن کوه عرفات که آنرا جبل الرحمت گویند نزدیک آن سنگهای سیاه بزرگ که آنجاست و در آن جانب
طریقی ست قدیم در ریگ در آمده و مردم آنجا مطلع آدم میگویند و گفته اند که تعیین موضع وقوف آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بالتشخص معلوم نشده اما اگر نزد آن صخرات بایستد و در هر ساعت در هر مکانی از آن امکنه بگردد موقف شریف را دریافته
باشد و برآمدن بران کوه چیزی معتبر نیست در سنت و ثواب و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک همین صخرات مستقبل قبله
ایستاد بر پشت شتر و شروع در دعا و تضرع و ابتهال نمود تضرع و ابتهال درین موقف بغایت مطلوب ست و اگر
بکمال روی دهد علامت قبول و اجابت بود و افاضه انوار رحمت و قبول درین مقام متراکم و متوالی ست و در حدیث
آمده است که دیده نشد شیطان خوارتر و حقیرتر و غم و غصه خورنده تر در هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت آنکه می بیند
از نزول رحمت و مغفرت گناهان آدمیان مگر در روز بدر که دید جبرئیل را که ترتیب میداد صفوف ملائکه را و گفته اند که
بدبخت کسی ست که درین موقف بایستد و گمان برد که آمرزیده نشده است و نیز در حدیث آمده است که مباهات میکند حضرت
حق جل و علا بر فرشتگان با آدمیان و میگوید آیا چه خواسته اند ایشان که ترک کرده اند برای ما خان و مان و اهل و اولاد خود را
و آمده اند برای ما سر برهنه گرد آلود یاد کنان آزاد کردم ایشان را از آتش دوزخ و آمرزیدم گناهان ایشان را و هر که
یک ساعت وقوف کند در اداء فرض حج کفایت ست و سنت آنست که تا غروب آفتاب بایستد زیرا که رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد تا آفتاب تمام غروب کرد و چون آفتاب تمام غروب کرد روان شد و گفت ایستادن در
عرفات باین محل که من ایستادم مخصوص نیست بلکه همه زمین عرفات موقف ست اگرچه وقوف در موقف وی صلی الله
علیه وآله وسلم اولی و افضل خواهد بود و تمام حدیث اینست که ابوداود و دارمی از جابر آورده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم کل عرفة موقف وکل منی منحر وکل مزدلفة موقف وهمه کوچهای مکه راه است و منحر یعنی از هر راه که
بمکه درآیند و هر جا که در مکه هدی ذبح کنند درست است و در آن حالت که دعا میکرد دستها را نزد سینه برداشته بود
همچون خواهنده مسکین و از جمله دعوات که ثابت ست که در آن موقف خوانده اینست اللهم لك الحمد كالذي تقول وخيرا
مما نقول اللهم لك صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي واليك مآبي ولك رب تراثي اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر ووسوسة
الصدر وشتات الامر اللهم اني اعوذ بك من شر ما تجيء به الريح اللهم انك تسمع كلامي وترى مكاني وتعلم سري وعلانيتي ولا يخفى
عليك شيء من امري انا البائس الفقير المستغيث المستجير الوجل المشفق المقر المعترف بذنوبه اسألك مسألة المساكين وابتهل
اليك ابتهال المذنب الذليل وادعوك دعاء الخائف الضرير من خضعت لك رقبته وفاضت لك عيناه وذل جسده ورغم
انفه لك اللهم لا تجعلني بدعائك شقيا وكن بي رؤفا رحيما يا خير المسئولين ويا خير المعطين در معجم طبرانی این دعا ثابت شده و امام احمد
در مسند خویش روایت کرده که بیشتر دعای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در روز عرفه این بود لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر این ذکرست و او را دعا گفتن یا باعتبار آنست که ذکر و ثنای کریم در حضرت
وی ابلغ و احکم سوال و درخواست کردن ست و نزد اهل تحقیق درخواست کردن گاهی بتصریح بود و گاهی بتعریض بلکه سکوت و تسلیم
بصفت تضرع و مسکنت نیز دعاست بزبان حال و هریکی ازین اقسام در مقام خود ممدوح و مستحسن ست و یا باعتبار آنکه در حدیث
صحیح واقع شده است من شغله ذکری عن مسألتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین فرموده هر که باز دارد او را مشغولی ذکر من

از سوال و دعا میدهم او را بهتر از آنچه بدهم سوال و دعا کنندگان را این تقدمه و توطئه دعای ست که بعد از وے مذکور بود چنانکه
گفت و در سنن بیهقی ست که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که بیشتر دعای من و دعای سائر پیغمبران علیهم السلام در
عرفات اینست لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی
بصری نورا اللهم اشرح لی صدری ویسر لی امری اعوذ بک من وسواس الصدر وشتات الامر وفتنة القبر اللهم انی اعوذ بک
من شر ما یلج فی اللیل وشر ما یلج فی النهار وشر ما تهب به الریاح ومن شر بوائق الدهر سیوطی در جمع الجوامع از بیهقی و ابن النجار
از حدیث جابر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هر مسلمانی که وقوف کند عشیه عرفه بموقف و بایستد مستقبل قبله
و بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر صد بار پس بخواند ام الکتاب صد بار
پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله صد بار پس تسبیح کند خدا تعالی را صد بار و
بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله صد بار پس بخواند قل هو الله احد صد بار پس بگوید
اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید وعلینا معهم صد بار بگوید پروردگار تعالی
ملائکه را گوید گواه شوید آمرزیدم این بنده را وقبول کردم شفاعت او را در نفس وے و اگر شفاعت کند برای تمام اهل معرفت
خود قبول میکنم شفاعت او را وطبرانی از ابن مسعود این دعا را در روز عرفه نیز آورده سبحان الذی فی السماء عرشه سبحان
الذی فی الارض موطئه سبحان الذی فی البحر سبیله سبحان الذی فی القبور قضاؤه سبحان الذی فی الجنة رحمته سبحان
الذی فی النار سلطانه سبحان الذی فی الهواء روحه سبحان الذی رفع السماء سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی
لا منجا منه الا الیه و در عرفات این آیت نزول کرد + الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا هر چند
اگرچه نزول این کریمه سبب سرور و ذوق اهل اسلام شد اما چون بعضی از تیز بینان و رمز شناسان صحابه از ینجا
قرب زمان رحلت وطول مدت فرقت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فهمیدند شکسته دل شدند یعنی مکث و بقاے
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم درین دار برای تکمیل و تعلیم امت وبیان احکام دین اسلام وملت بود چون این کار تمام
شد دیگر توقف در ینجا برای چه خواهد بود همچنانکه نزد نزول سورهٔ اذا جاء نصر الله والفتح که بعد ازین نازل شد نیز این معنی
منتبه و مستشعر شدند و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بگیرید از من دین خود را که سال آینده مرا در نیابید بابه
صلی الله علیه و آله وسلم وجزاه عن امته خیرا و دران روز یکی از حاضران عرفه از شتر نزد صخرات که موقف رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم بود بیفتاد و وفات کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود تا او را با آب وبرگ کنار بشویند و در جامهای
احرام ازار و ردا دفن کنند و بوی خوش که محرم را استعمال آن ممنوع ست بکار نبرند و سر و روی او را نپوشانند
چنانچه حکم محرم ست و فرمود که روز قیامت این شخص لبیک گویان بمحشر حاضر شود و این حدیث در فصل احوال میت از
روایت بخاری و مسلم سابقا مذکور شد و معلوم شد که ظاهر عبارت حدیث در خصوص این مرد ست و بطریق ضابطه و کلیه نه
نبود و احکام میت از احادیث دیگر بکلیه معلوم شده است ولهذا نزد امام ابوحنیفه محرم وغیر محرم درین باب برابرست و چون بعد از طعام
غروب افاضه کرد اسامه بن زید را ردیف خود ساخت و مهار شتر را کشیده میداشت چنانچه سر شتر بزین میسود و میگفت ای
مردمان آرمیده باشید و ساکن روید که نیکوئی نه در شتافتن ست و پرهیزگاری نه در تعجیل نمودن ست و در حدیث بخاری
از ابن عباس آمده که چون بر آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از عرفه هم در افتادند مردم از کثرت ازدحام و نیز دم

شتران را تیزی می نمودند در رفتن و برآن پس اشارت بتازیانه کرد و امر کرد بسکینه و وقار و در حقیقت سکینه و وقار موجب سکون جوارح و قرار قلب و ورود نور و استقرار او و حضور و علامت استقامت حال و جمعیت بال ست و حرکت و اضطراب سبب تشویش قلب و تفرقه باطن و پریشانی خاطر و بنای منع از دویدن و اضطراب نمودن برای دریافت جماعه و در آمدن در نماز که بعض بیخردان و سبکساران کنند همین ست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اشج را بسکون و وقار ستایش خوش آمدی یکبارگی وفد عبد القیس بدرگاه آمدند و بدیدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خود را از مرکب انداختند و اضطرابها نمودند و رئیس قوم اول بمنزل خود فرود آمد و غسل کرد و جامه پاکیزه پوشید و بمسجد شریف آمد و نماز گذارد و دعا خواند پس از آن آهسته آهسته بملازمت شریف رسید و دریافت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را این وضع وی خوش آمد و فرمود بدرستی که در تو دو خصلت ست که دوست میدارد آن را خدا و رسول خدا و آن دو خصلت انات و وقارست و از راه مازمین بر صیغه تثنیه بسکون زای دو تنگناره است یکی میان مزدلفه و عرفه و دیگر میان مکه و منی و ازم بمعنی تنگی و شدت آید رجوع کرد و همان طریق و عادت که در رفتن عیدگاه و سلوک میداشت از مخالفت راه آمدن و برگشتن در عرفات نیز مسلوک میداشت که از طریق ضب رفت و از راه مازمین برگشت و در اثنای طریق شتر را اندکی فرو گذاشت چنانکه میان سریع و بطی میرفت و چون بفراخ جای رسیدی قدری بشتاب براندی و چون به بلندی رسیدی زمام ناقه را فرو گذاشتی تا باسانی بر رفتی و در مجموع راه تلبیه میگفت نزد حنفیه تا احرام ست تلبیه هست و انقطاع این بانقطاع اوست و وقت انقطاع بعد از رمی جمار است چنانکه معلوم گردد و نزد امام مالک تلبیه بوقوف منتهی شد و در راه میل کرد بشعبی از شعاب شعب بکسر شین راه میان دو کوه را گویند و فرود آمد و بول کرد و وضو کرد و وضوی سبک ساخت نه باسباغ و اکمال آنچنانکه برای نماز میساخت اسامه گفت نماز یعنی نماز مغرب خواهی گذارد یا رسول الله فرمود که نماز پیشترست یعنی در مزدلفه نماز عشا گذارده خواهد شد سوار شد و بمزدلفه آمد که مکانی مشهور ست میان منی و عرفات مشتق از زلف بمعنی جمع و قرب و دال بدل از تای افتعال ست و او را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و تسمیه این مکان باین اسم بجهت اجتماع و اقتراب آدم و حوا ست در اینجا در عرفات تعارف شدند و اینجا اجتماع واگر جمع باعتبار جمع بین الصلاتین یا اجتماع مردم در وی گویند نیز جایز ست و قریش در جاهلیت همین جا وقوف میکردند و اجتماع می نمودند و بعرفات نمی رفتند و می گفتند ما همسایهای حرم خدائیم از حرم بیرون نرویم و تمامه مردم وقوف بعرفه میکردند و در قول سبحانه ثم افیضوا من حیث افاض الناس باشارت آن جهت و در مزدلفه وضوی کامل ساخت و بلال فرمود تا بانگ نماز داد و اقامت کردند و نماز شام بگذارد و پیش از آنکه بارها فرود آرند و پیش از آنکه شتران را فرو خوابانند و چون بارها فرو نهادند اقامت کردند و نماز خفتن نیز بگذارد و از برای نماز خفتن بانگ نگفتند و میان فرض مغرب و فرض عشا هیچ نماز نگذارد و ازینجا معلوم شد که جمع میان مغرب و عشا بیک اذان و دو اقامت بود چنانکه در عرفات میان ظهر و عصر بود و در حدیث بخاری و مسلم از اسامه بن زید همچنین آمده و مذهب امام زفر و شافعی و بعض ائمه دیگر همین ست و نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اقامت ست و این روایت از ابن عمر در صحیح مسلم آمده و ترمذی تحسین و تصحیح آن نموده و از جهت آنکه چون عشا در اینجا در وقت خودست بافراد اقامت و اعلام بدان حاجت نبود و عصر در عرفه در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادتی اعلام و نزد امام ابوحنیفه اگر میان اینها تنفل کرد و یا مشغول شد بچیزی دیگر اعاده بکند اقامت را و در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون جمع کرد و بگفت امر کرد باذان

واقامت وبگذارد مغرب را وبگذارد بعد از وے دو رکعت را یعنی سنت مغرب را بعد از آن طعام طلبید وبخورد بعد از آن امر کرد باذان واقامت ونماز عشا گذارد وراوی حدیث شک کرده در اذان ولیکن اقامت بجزم ست وآن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ادای عشا آنجا خواب کرد تا صبح دمید واحیای شب یعنی قیام لیل درین شب نکرد با وجود کمال مواظبت بران تا حدیکه از آن پایهای مبارک بیاماسیدے از جهت رعایت اعتدال ورعایت حق بدن ودر احیای شب عید در مزدلفه هیچ حدیثی صحیح وارد نه شده ودر مبیت بمزدلفه اختلاف ست نزد جماعه از شافعیه فرض ست و ونزد امام ابو حنیفه واحمد واجب وجائز نیست رفع بمنی پیش از نصف لیل واگر بکند دم واجب گردد ونزد مالک اگر مرور کند ونزول نکند بروے ست دم واگر نزول کند کفایت ست وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ضعفاے اهل خویش را رخصت فرمود که متقدم شوند وپیشتر یعنی روند بمنی از طلوع فجر وابن عباس میگوید که من از آنها بودم که پیش فرستاده بود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرا شب مزدلفه در ضعفاء اهل خویش رواه الجماعة الا الموطا ودر روایتی از نسائی از فضل بن عباس آورده که گفت امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ضعفه بنی هاشم را که برآیند از جمع بشب ودر روایت دیگر ترمذی وابو داؤد ونسائی مثل این آورده وزیادت این را که گفت لیکن فرمود که رمی جمار نکنند تا آفتاب طلوع کند ودر روایتے دیگر ابو داؤد ونسائی از ابن عباس رض آورده اند که گفت پیشتر فرستاد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شب مزدلفه ما پسرکان وخوردگان بنی عبد المطلب را بر خرکها سوار وگفت ای پسرکان رمی جمار نکنید تا آنکه طلوع کند آفتاب واما حدیث عائشه که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ام سلمه را شب نحر فرستاد ورمی جمار پیش از فجر کرده وبمکه رفت وطواف رکن کرد وباز گشت وآن روزی بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد وی بود در اسناد این حدیث مقالات ست واساطین حدیث ومشائخ وی که نوی ومحکم اند در نقد احادیث بانکار آن قائل اند این حدیث را ابو داؤد از عائشه رض روایت کرده ودر روایت نسائی از وے مبهم آمده که امر کرده یکے از نسائی خود را که برآید از جمع ورمی کند جمره عقبه را وصبح کند در منزل خود واحتمال دارد که آن یکی ام سلمه بود پس ازین حدیث باشد یا سوده رض وبعد ازین حدیث دیگر بود که بخاری ومسلم ونسائی از عائشه رض روایت کرده اند که اذن طلبید سوده رض از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در شب جمع که بیرون رود بشب وبود وی زنی ثقیله ثبطه ودر روایتی ضخمه ثبطه پس اذن داد او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت عائشه رض کاشکے من نیز اذن می طلبیدم چنانچه سوده طلبید تا میگذاردم صبح را در منی ورمی میکردم جمره را پیش از رسیدن مردم وچون مصنف در حدیث ام سلمه طعن آورد مراد وے آنکه میگوید وهیچ یکی از نساء را در شب فرستاد ورمی جمار هم در شب کردند بعذر خوف مزاحمت سوده رض خواهد بود وهر که از نساء با وے بود ودر جامع الاصول از حدیث ام حبیبه بروایت مسلم ونسائی آورده که او را نیز از جمع بشب فرستاده اما از رمی جمره پیش از طلوع صبح یا بعد از وے ساکت ست واز سالم بن عبد الله بن عمر رض بروایت صحیحین وموطا آمده که ابن عمر رض میفرستاد ضعفاے اهل خود را یعنی در شب پس میکردند وقوف بمزدلفه در شب وذکر میکردند خدا را سبحانه آنچه روے مید او ایشان را پس بر روان می شدند بجانب منی پیش از وقوف امام ودر روان شدن بعضے رمی رسیدند یعنی از ایشان آن وقت نماز فجر وبعضے بعد از وے وچون وقت که می رسیدند رمی جمره می کردند ومیگفت ابن عمر که رخصت کرده است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حق ضعفاء ایشان واز اسماء بنت ابی بکر

نیز از روایت خمسه غیر ترمذی آمده که چون ما می نشست روان می شدیم می رسید بمنی در تاریکی و بعد از آن وقت رمی میکرد
و میگفت همچنین میکردیم ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بالجمله رمی جمره پیش از صبح و بعد از وی پیش از طلوع
آفتاب و بعد از وی مجموع ثابت شده است و از اینجاست اختلاف علما چنانچه گفت و علما را درین مسئله سه قول ست
شافعی و احمد رحمهما الله میگویند بعد از نصف شب جائز ست رمی جمرة العقبه همه کس را از معذور و غیر معذور و امام ابو حنیفه
رحمه الله میگوید جائز نیست هیچ کس را الا بعد از طلوع شمس از جهت اخذ بحدیث ابن عباس که گفت پیشتر فرستاد ما را او
فرمود که رمی جمار نکنید تا آفتاب طلوع نکند و ترمذی گفته که حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح ست و اکثر اهل علم بر اینند
اند که اگر بعضی از ضعفا در شب از جمع برآیند ایشان بر سند درست ست ولیکن باید که صبر کنند و رمی نکنند مگر بعد از طلوع آفتاب
و در هدایه گفته که بعد از طلوع آفتاب افضل ست و پیش از وی بعد از صبح نیز جائز ست از جهت جمع کردن در هر دو روایت
که آمده لا ترموا الجمرة الا مصبحین حتی تطلع الشمس و در شرح ابن الهمام از مبسوط نقل میکند که ما بعد طلوع فجر وقت جواز ست
با اسائت و بعد از طلوع شمس تا زوال وقت مسنون و آخر وقت این رمی تا غروب آفتاب ست که گذارد وی الرعاء عن
ابن عمر و اگر تاخیر کرد تا شب رمی کند و چیزی لازم نیاید و اگر تا فردا تاخیر کرد نیز رمی کند زیرا که آن وقت جنس رمی ست ولیکن
دم لازم گردد نزد امام ابو حنیفه و جمعی از علما میگویند که قادر را جائز نیست الا بعد از طلوع شمس و معذور را رخصت ست و خوف
مزاحمت و تضرر بدان نیز عذر ست پس چون فجر طلوع کرد نماز صبح را در اول وقت گذارد نه پیش از وقت چنانکه بعض نظر
بظاهر بعض احادیث گمان می برند بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود آورده اند که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه
وآله وسلم که گذارد هیچ نمازی را مگر در وقتش جز این دو نماز مغرب و عشا و گذارد فجر را درین روز پیش از وقت کرمانی در
شرح این حدیث میگوید یعنی تقدیم کرد بر وقت ظهور صبح معهود تمام بلا شبهه و بتحقیق ظاهر شد طلوع وی مر حضرت رسول را
صلی الله علیه وآله وسلم بوحی یا بغیر وی و در حدیثی دیگر که بخاری هم از ابن مسعود آورده که گذارد وی یعنی ابن مسعود فجر را
وقتیکه طلوع کرد فجر بعض میگفتند طلوع کرده و بعض میگفتند نه کرده بعد از آن گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
تغییر داده شد این دو نماز را از وقت یعنی نماز مغرب تغییر داده شد درین مکان بوقت عشا و نماز فجر درین ساعت مفسر
این حدیث ست و مصرح ست باینکه در وقت طلوع فجر کرد و حاصل آن شود که گذاردن فجر در اول وقت درین روز شد و اکثر
انتهی و جمعی گفته که قبل وقت معتاد ولیکن بعد تحقیق فجر زیرا که گذاردن پیش از وقت جائز نیست باجماع مسلمین پس متعین شد
تاویل وی و به تحقیق ثابت شده است در صحیح بخاری که ابن مسعود گذارد فجر را بمزدلفه وقتی که طلوع کرد فجر و گفت که
گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فجر را درین ساعت انتهی و نزد حنفیه که مستحب اسفار صبح ست درین روز تغلیس مستحب ست
یعنی در اول وقت در تاریکی گذاردن و در روایت مسلم آمده که گذارد فجر را پیش از وقت وی در تاریکی و از اینجا ظاهر شود که وقت
معتاد در فجر اسفار بود چنانکه مذهب ماست و امروز که در تاریکی گذارد پیش از وقت معتاد گذارده فهو بر پس سوار شد و بمشعر حرام
آمد مشعر بفتح میم ست و در بعض قرائت بکسر نیز آمده و تسمیه بمشعر از آن جهت ست که از علامات حج ست و تمامه علامات حج مشاعر
است و آن جبلی ست در میان مزدلفه و بر آن عمارت ذکر کرده اند و آنچه بعضی از مشایخ حدیث و فقها میگویند که آن کوهی
کوچک بر یسار حاج و این مقام مشهور بمشعر حرام نیست سهو ست از این جماعت و صحیح آن ست که مشعر حرام این مقام معروف
مشهور ست پس در مشعر حرام بایستاد و وقوف نمود و این وقوف بمشعر حرام نزد شافعی فرض ست و نزد امام احمد مستحب

و نزد ما واجب ست و اگر نکند حج تمام ست ولیکن دم واجب شود و اگر عذری نبود از ضعف یا علت یا خوف از زحام و مر
امرأة را همچنین ست در هدایه و در شرح ابن الهمام مذکور ست که نسبت قول بفرضیت مبیت و وقوف بشافعی سهو ست
زیرا که کتب شافعیه ناطق ست بسنیت وی و در مبسوط این قول را بلیث بن سعد نسبت کرده و دلیل را علقمه بجای آن ذکر
کرده انتهی و روی بقبله آورد و بدعا و تضرع و ابتهال مشغول شد ابو داؤد و ابن ماجه از عباس بن مرداس آورده اند که
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دعا کرد مر امت خود را در عشیه عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را
از جهت مظلوم بگیرم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پروردگار من تو قادرے اگر خواهی مظلوم را بهشت
دهی و ظالم را بخشی در آن وقت جواب این دعا نیامد چون در مزدلفه صبح کرد اعاده کرد این دعا را جواب آمد اجابت
کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر و عمر گفتند یا رسول الله مادر و پدر ما فدای
تو باد این ساعتی نبود که تو در اینجا بخندی همیشه خندان دارد ترا خدا تعالی فرمود دشمن خدا ابلیس چون دانست که اجابت
کرد خدای تعالی دعای مرا و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و بوای و ویلا فریاد کرد پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزع
و فزع وی و گفته اند که مراد بامت درینجا واقفان عرفه اند و ازینجا گفته اند بعض که حج کفر حقوق العباد نیز میشود و طبرانی
گفته که این محمول ست بظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بیهقی نیز مانند روایت ابی داؤد و ابن ماجه آورده و
و گفته این را شواهد بسیار ست اگر صحیح ست حجت ست و اگرنه قول حق سبحانه «ویغفر ما دون ذلک» بس ست و ظلم نیز
ما دون شرک ست و بالجمله حقوق الله مغفور ست از حجاج و در حقوق عباد خلاف ست و فضل الله واسع و ظاهر احادیث عام
والله اعلم و در تکبیر و تهلیل و ذکر میبود تا طلوع آفتاب نزدیک شد پس بمنی روان شد و درین نوبت فضل بن عباس را
ردیف خویش ساخت و اسامة بن زید در میان قریش پیاده میرفت و درین راه فضل بن عباس را فرمود تا سنگریزه
برای رمی جمار بردارد مثل حصی خذف بفتح خا و سکون ذال معجمتین و خذف انداختن سنگریزه یا خسته خرما و مانند آن گرفتن
آن میان دو انگشت سبابه و انداختن بدان یا بمخذف از نی یا چوب و حصی خذف را تفسیر کرده اند که کلان تر از نخود و خرد تر از
بندق باشد و از ابن عمر آمده که مثل ابعرهٔ غنم و این نزدیک بتفسیر اول ست و اگر سنگهای کلان تر از آن هند از دنیز جائز بود
ولیکن خلاف سنت ست بعد از آن بدانکه ظاهر عبارت آنست که برداشتن سنگریزه از راه ست و در بعض روایات از مزدلفه
آمده و این منقول ست از ابن عمر و سعید بن جبیر و مختار آنست که از هر موضع که بردارد درست ست الا از جمرات که رمی کرده شده
آنها را و با وجود آن نیز جائز ست از جهت وجود فعل رمی پس هفت سنگریزه برچید از زمین و بر رسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم داد و ازینجا معلوم شود که برداشتن هفت سنگریزه که در روز نحر برای رمی جمرة العقبه بکار برند کفایت ست و
اکثر برین اند و شافعی تنصیص کرده ست بر استحباب اخذ حصے برای یوم نحر خاصة و بعض گویند مستحب آنست که بردارد
آن قدر که برای رمی سائر ایام بر دو نووی تصحیح کرده و جزم نموده بدان و متعارف درین اوان نیز همین ست و آن
هفتاد سنگریزه بود هفت برای روز نحر و شصت و سه برای ایام دیگر هر روز بیست و یک و گفته اند که اگر بیشتر بردارد بهتر
شاید که بعضی از آن در جائی بیفتد و گم شود و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در کف مبارک خود آن را یعنی
سنگریزه ها را از غبار پاک میکرد و نزد بعض اگر بشوید بهتر ست اما مروی نیست از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و در
رمی بحجر نجس دو قول ست و میگفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم امثال هؤلاء فارموا مانند این سنگریزه ها بیفکنید

مثل معنی حذف کرده شد یا آنست این درکیست یعنی جهت دااول هو الاتم ولیکن قول وی وایاکم والغلو فی الدین دور
باید خود را از غلو و افراط در دین فی الجملہ ناظر بمعنی ثانی ست فانهم فانما اهلک من کان قبلکم بالغلو فی الدین پس هلاک
نشدند کسانی که پیش از شما بوده اند مگر بغلو در دین و درین راه زنی از قبیلهٔ خثعم بفتح خای معجمه و سکون ثای مثلثه و فتح
عین مهمله بغایت جمیله پیش آمد و سوال کرد که پدر من مردی پیرست او بر پشت شتر مستحکم نمیتواند شد آیا حج کنم از جانب وی
فرمود که نعم حج کن از قبل وی بگذار و فضل بن عباس که ردیف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود بآن زن نگاه
میکرد و آن زن نیز بوی نگاه میکرد و دست مبارک را پیش روی فضل حجاب میساخت از نظر کردن ایشان بیکدیگر
این روایت فضل بن عباس ست که در صحیحین وغیرهما واقع ست و در روایت ترمذی آمده که آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بپیچید گردن فضل را پس گفت عباس یا رسول الله چرا بپیچیدی گردن ابن عم خود را فرمود دیدم مرد جوان را
و زن جوان را پس ایمن نشدم بر ایشان وسواس شیطان را و در روایت جابر آمده که ردیف ساخت رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم فضل بن عباس را و وی مردی بود خوش روی و خوش موی و بود سفید صاحب حسن و چون
روان شد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگذشت بها عن زنان در هودج که از بهر حج بودند پس فضل نظاره کردن
گرفت بجانب ایشان پس نهاد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را بر روی فضل پس بگردانید فضل
روی خود را بجانب دیگر و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست را بجانب دیگر بر روی او گردانید باز روی را بجانب
دیگر گردانید و آن زنان نظر میکرد و بعض این حکایت را از ابن عباس روایت کرده اند اما این منافی ست با آنکه ابن عباس
گفت که مرا با ضعفای اهل خود در شب پیشتر فرستاده بود و فضل با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود در ردیف وی
مگر آنکه فضل با برادرش این حکایت را نقل کرده باشد و وی روایت کرده و ترمذی روایت کرده که سوال خثعمیه نزد نحر
بود بعد از فراغ از رمی و ابن عباس آنجا حاضر بود والله اعلم و در بعضی راه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
پیرزالی پیش آمد و از مادر پیر خویش خبر داد که بغایت عاجز و ناتوان شده واگر بر شتر می بندم بیم هلاک ست آیا حج
گذارم از جانب وی فرمود اگر بر مادر تو دین خلق میبود دین وی را میگذاردی باز گفت آری میگذاردم گفت پس
حج را از برای مادر خود کن و از جانب وی بگذار که دین خدای بگذاردن اولی ست و درین حدیث دلالت ست بر جواز
نیابت در حج و گذاردن از جانب کسی که عاجز ست و استطاعت ندارد و از احبار خلافا لمالک و منقول از ابن عمر انست
که جایز نیست حج از غیر مطلقا و نقل کرده است ابن المنذر وغیر وی اجماع بر عدم جواز نیابت از کسی که قادرست بر حج
بنفس خود در حج واجب و اما حج نفل جایزست نزد امام ابوحنیفه و شافعی مخالف ست درین و از احمد دو روایت ست
کذا فی المواهب و تفصیل مقام آنکه آدمی را میرسد که گرداند و به بخشد ثواب عمل خود را از صلوة و صیام و صدقه وغیر آن نزد
اهل سنت و جماعت چنانچه درست از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که تضحیه کرد بدو کبش آنکه یکی از نفس شریف
خود و دیگر از امت از هر که مقرست بوحدانیت حق و عبادات سه قسم ست مالی محض مثل زکوة و بدنی محض مثل نماز و مرکب از
مالی و بدنی مثل حج که وی مالی ست از حیثیت وجوب اجرت بارتکاب محظورات آن و بدنی ست از حیثیت طواف
و وقوف و نیابت جاریست در نوع اول که مالی ست در حالت اختیار و ضرورت جمیعا از جهت حصول مقصود بفعل
نائب زیرا که مقصود رسد بارباب حاجت محتاج نیست بدفع مال باین حاصل ست به نیابت چنانچه حاصل ست با مالت و جاری ست

در نوع ثانی بهیچ حال چه مقصود که اتعاب نفس ست حاصل نیست بدان وجاری ست در نوع ثالث در حال عجز از جهت
حصول مشقت به تنقیص مال وجاری نیست در حال قدرت از جهت عدم اتعاب نفس و شرط عجز دائم ست که باقی ماند تا موت
زیرا که حج فرض عمرست پس اعتبار عجز مستوعب باشد بقیهٔ عمر را تا واقع شود یاس و نومیدی از ادا ببدن پس اگر عاجز بجهت
بعلتی که زوال پذیر نیست مثل زمانت یعنی برجا ماندگی صحیح ست ادا به نیابت مطلقا واگر بعارضی باشد که
متوقع ست زوال وی این طور که مریض بود یا محبوس صحت ادا به نیابت موقوف ست اگر این عذر مستمر شد
تا موت محقق شد یاس از ادا ببدن جائز باشد به نیابت واگر مستمر نشد و زوال پذیرفت حج اسلام
بروی واجب ست وانچه ادا یافت تطوع و در حج نفل جائز ست انابت در حال قدرت زیرا که باب نفل
اوسع ست و ظاهر مذهب این ست که حج از محجوج عنه واقع شود و دلالت احادیث نیز همبرین ست و بروایتی
از امام محمد حج واقع از حاج ست و آمر را ثواب نفقه ست زیرا که وی عبادت بدنی ست و نزد عجز قائم گردانیده شد
انفاق مقام وی مثل فدیه در باب صوم کذا فی الهدایة و شرحه و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون بر بطن وادی
محسر بضم میم و کسر سین مهمله مشدده رسید که وادیست در اول منی شتر را سخت راند و تعجیل از آن وادی
بیرون شد و این سنت ست مر راکب را واگر پیاده باشد هم تیز بگذرد و روان شود و سبب سخت راندن شتر و تعجیل
ازان وادی بیرون شدن بجهت آن بود که عادت شریف حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم این بود در مواضع
ی که بر دشمنان حق بلا و عذابی فرود آمده بود تعجیل از آن مواضع بگذشتی چنانچه در سفر غزوه تبوک چون بقریهٔ
قوم لوط و خانهای ایشان رسید زود گذشت و صحابه را نیز امر کرد تا زود ازان بگذرند و درین بطن وادی محسر
اصحاب فیل را که برای خراب کردن خانهٔ کعبه زاده الله تعالی تشریفا و تعظیما آمده بودند رسید آنچه در قرآن در سورهٔ فیل
مذکور ست وازین جهت این وادی را وادی محسر نام شد که فیل چون دران محل رسید بخسپید و در ماند از حرکت
بسوی مکه عاجز شد و هر چند بزدند و سعی کردند برنخاست و تحسیر در لغت عاجز و در مانده و منقطع گردانیدن ست و این وادی
عاجز و منقطع گردانید فیل را از سیر یا اصحاب فیل را از در آمدن بمکه و در مواهب از اسنوی که از اعاظم علمای شافعیه
است نقل میکند که سبب تعجیل در گذشتن ازین وادی آن بود که نصاری وقوف میکردند دروی چنانچه رافعی
گفته است یا عرب در جاهلیت وقوف میکردند چنانچه در وسیط آورده پس مامور شدیم بمخالفت آن و گفت که
ظاهر شد درین باب معنی دیگر که این مکان نزول عذاب ست بر اصحاب فیل الی آخر الکلام و زرکشی در شرح کتاب خرقی
گفته که گویا تسمیهٔ او بمحسر از جهت آنست که وی عاجز و مانده میگرداند سالکان را و در تعب می اندازد ایشانرا
و گفته که شافعی در ام گفته تواند که تیز گذشتن ازان بجهت وسعت و فراخی موضع باشد و بعضی گفته اند جائز ست
که بجهت آن باشد که وی ماوای شیاطین و جای بودن ایشان ست و بعضی گفته اند که بجهت آنست که فیل و
اصحاب فیل در ینجا عاجز و مانده شده بودند انتهی وازینجا معلوم شد که این نکته از مستنبطات و افادات بعض علمای
متاخرین ست و در احادیث و آثار نیامده والله اعلم و عدم تعجیل درین وادی در وقت رفتن بعرفات از جهت
نکرد که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت رفتن براهی دیگر رفته بود و وقت در آمدن براه دیگر آمد چنانچه معلوم
گشت واین بطن محسر برزخی ست میان منی و مزدلفه نه ازین ست و نه ازان و هم ازین و هم ازان گفته اند

که آنچه از وی در مزدلفه میریزد و میرود از مزدلفه است و آنچه بیشتر می آید از وی چنانکه عرنه و محسر برزخی ست میان عرفه و مشعر حرام محسر در ماسبق مذکور شد و اما عرنه بضم عین و فتح را و نون نیز نام همین وادی ست و در قاموس گفته عرنه وادیست بعرفات و همچنین بر راه میانه منی میرود تا در اسفل وادی بوقت چاشت آمد و برابر جمرة العقبة ایستاد و جمره اصل بمعنی حصاة ست یعنی سنگریزه پس از آن غالب آمده بران مواضع که رمی جمرات کنند و آن سه موضع ست جمرهٔ اولی بجانب مسجد خیف که چون از مزدلفه از راه میانه بیایند اول بر وی بگذرند بعد از وی جمرهٔ وسطی بعد از وی جمرة العقبة و عقبه راه برآمدن کوه و این جمره در دامنهٔ کوه واقع شده و این بجانب مکه است پس در اول روز نحر که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد از آن دو جمرهٔ اولی و وسطی گذشته برابر این جمرة العقبة آمد و ایستاد و کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست راست و سوار و سنگهای هفتگانه را یک یک بر جمرات می انداخت و با هر یک سنگ تکبیر می گفت رمی جمره سواره درین روز بود و در ایام تشریق که رمی جمرات ثلث کرده پیاده کرد و اگر آن را نیز سواره کنند جائزست ولیکن اولی و افضل پیاده است چنانچه در سنت آمده و حکایت می آرند از ابراهیم جراح که گفت در آمدم بر ابی یوسف در مرض موت وی پس بگشاد چشم خود را و گفت رمی سواره بهتر یا پیاده گفتم پیاده گفت خطا کردی گفتم سواره گفت خطا کردی پس گفت هر رمی که بعد وی وقوف ست یعنی ایستادن برای دعا پیاده افضل ست و آنکه نیست بعد وی وقوف سواره افضل یعنی چون در دعا تضرع و تذلل مطلوبست رمی و را پیاده افضل بود پس برخاستم از نزد وی چون بدر آمدم آواز مرگ وی شنیدم و تعجب کردم از حرص وی بر علم در مثل این حالت و در فتاوی قاضیخان گفته که نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله رمی مطلقا سواره افضل ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سواره کرد همه را و گفته اند که آن از برای بیان جواز و تعلیم امت بود کذا فی شرح ابن الهمام و در جامع ترمذی از ابن عباس آورده که گفت رمی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز نحر سواره و گفته هذا حدیث حسن و از ابن عمر آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون رمی میکرد جمار را پیاده میرفت در رفتن و آمدن و گفته هذا حدیث حسن صحیح و عمل برین ست نزد اکثر اهل علم و بعض گفته اند که سواره کند روز نحر و پیاده کند در روزهای دیگر انتهی و در جامع الاصول از موطا از قاسم بن محمد می آرد که گفت بودند مردم که چون رمی جمار میکردند پیاده میرفتند و پیاده می آمدند و اول کسیکه سوار شد معاویه بن ابی سفیان بود و انداختن هر هفت سنگ یکبارگی جائز نبود و انداختن باید که بجانب محل جمرات باشد یا قریب بدان و اگر دورتر از وی خود بیفتد از محل جواز دارد و از جهت تحقق رمی و لیکن اسائت دارد از جهت مخالفت سنت و اگر حصه را بر زمین بنهد جائز نبود از جهت عدم تحقق رمی و اگر بجای تکبیر تهلیل و تسبیح بگوید نیز جائزست و کیفیت رمی مشهور آنست که حصه را بر پشت انگشت ابهام بنهند و استعانت انگشت سبابه کنند و اصح آنست که اگر بطرفین انگشت سبابه و ابهام بگیرد و بیندازد چنانچه عادت ست کفایت دارد و بعد از رمی جمار تلبیه قطع کرد ابتدای تلبیه از وقت احرام ست و انتهای او تا این وقت چنانکه اصحاب کتب ستة از فضل بن عباس رض روایت آورده و در حدیث ابن مسعود و جابر نیز آمده و بلال و اسامه بن زید بوقت رمی جمره در رکاب بودند یکی زمام شتر در دست داشت و یکی چتر گرفته بر داشته بود تا از آفتاب زحمت نه بیند و در روایت ابی داود آمده که جامهٔ خود برداشته بود که پرده میکرد او را از گرمی و بدین قدر از اینجا معلوم شود جواز استظلال محرم و سایه کردن او بمحمل و مانند آن و در سابق معلوم شد

که در زیره قبه بر بالای وی صلی الله علیه وآله وسلم زده شده که در وی نشست و پوشیدن سر بغیر سایه کردن ست واگر روز تمام سر پوشید دم لازم شود واگر کمتر از روز بود صدقه و نزد ابی یوسف در اکثر از نصف روز دم ست و در اول ابو حنیفه نیز برین بود و در آخر رجوع کرد و نزد شافعی بمجرد پوشیدن واجب گردد دم و بعد از ری بمنزل باز گشت نزدیک مسجد خیف بفتح خای معجمه و سکون یای تحتانیه وخیف مکان منحدر از جبل و مرتفع از سیل آب را گویند و آن مسجدی ست بزرگ در منی و در قبه که در صحن اوست مکان پیغمبر ست صلی الله علیه وآله وسلم و دران مقام که منزل او بود خطبه بلیغ گفت چنانکه آواز وی بمجموع خلائق که در اندرون خیمها بودند رسید و این رسیدن آواز بدور و نزدیک و شنوانیدن مر ایشان را از جمله معجزات حضرت نبوی بود صلی الله علیه وآله وسلم که درین روز ظاهر شد یا مستمر بود و در اکثر احیان بود و ابو داؤد و نسائی از عبدالرحمن بن معاذ تیمی آورده اند که گفت خطبه کرد ما را رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در منی و گشاده گوشهای ما را تا شنیدیم ما همه آنچه می گفت و ما در منازل خود بودیم و تعلیم کرد مناسک را و درین خطبه اعلام کرد خلائق را بحرمت روز نحر و فضل آن نزد حق سبحانه و در صحیحین از حدیث ابی بکره آمده که خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز نحر و گفت که زمان گردید بر هیئت و وضعی که اول داشت در روزی که پیدا کرد خدای تعالی آسمانها و زمین را سال دوازده ماه است چهار از ان حرام سه پیاپی ذوالقعده و ذوالحجه و محرم چهارم رجب میان جمادی و شعبان و فرمود بطریق سوال از ما کدام ماه است این گفتیم خدا و رسول خدا داناترست پس خاموش شد تا گمان بردیم که مگر بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این ذی الحجه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کدام بلدست این گفتیم خدا و رسول خدا داناترست بدان پس خاموش شد تا آنکه گمان بردیم که مگر آنرا بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این بلده یعنی که و بلده بنا از اسمای غالبه است بر مکه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کدام روزست این گفتیم خدا و رسول خدا داناترست آن پس خاموش شد تا گمان بردیم که بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این روز نحر گفتیم بلی یا رسول الله فرمود بدرستی و راستی که خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام ست بر یکدیگر همچو حرمت این روز درین بلده درین ماه و فرمود نزدیک ست که پیش آئید . . پروردگار خود را پس پرسد شما را از کردارهای شما دانا و آگاه باشید نگردید بعد از من گمراه و در روایتی نگردید کفار که بزنید بعضی از شما گردن بعض را دانا و آگاه باشید که من رسانیدم حکم پروردگار را بشما و فرمود خداوندا تو گواه باش و باید که برساند این را حاضر بغائب و بسا کسی که رسانیده شود بوی احفظ و اعلم باشد از سامع و مردمان را فرمود تا مناسک حج بیاموزند و گفت شاید که دیگر بار من حج نکنم و امر کرد بسمع و طاعت هر امیری را که بکتاب الله دعوت کند و مهاجر و انصار را در منازل خویش فرود آورد و امر کرد مهاجرین را بنزول در مقدم مسجد و انصار را در عقب آن و در روایتی اشارت کرد مهاجرین را بالمیمنه قبله و انصار را بالمیسره و پس تر فرود آمدند سائر ناس و گفت بعد از من کافر نشوید و در روایتی گمراه نشوید که بعض مر بعض کنید چنانکه گذشت و بدانید که هر که جنایتی میکند در حق خدا و رسول خدا و خلق بر نفس خویش میکند یعنی دیگری بجهت وی مسئول و معاقب نخواهد شد و فرمود اعبدوا ربکم وصلوا خمسکم وصوموا شهرکم واطیعوا اذا امرکم تدخلوا جنة ربکم عبادت کنید پروردگار خود را و بگذارید پنج وقت نماز را و روزه دارید ماه رمضان را و اطاعت کنید خدا و ولی امر را تا در آئید بهشت را و ذکر زکوة و حج نکرد زیرا که آن بر همه مسلمانان واجب نیست مگر بر اغنیا و اهل استطاعت و مردمان را وداع کرد و وداع سفر آخرت یا بمنازل شان ظاهر اول ست و فرمود

که حاضران این مجلس هر چه شنیده اند از احکام اسلام باید که بغائبان برسانند و از جهت این حج را حجة الوداع خوانند و از اینجا
بمنحر آمد و آن یعنی منحر النبی موضعی ست مشهور در میان بازار منی و دران مکان شصت و سه شتر بدست مبارک خویش نحر کرد
شتران ایستاده و دست بسته و در حدیث ابی داود از عبد الله بن قرط آمده که گفت که نزدیک آورده میشد پنج شش
شتر تا نحر کند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنها را شتران نزدیک می شدند و ازدحام می نمودند و سعی میکردند و
هر یک خود را نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم می آوردند و درون می خزیدند تا ابتدا بنحر او کند. این عدد شصت
و سه عدد سالهاست عمر مبارک وی ست گویا بتعیین این عدد رعایت آن معنی نمود و بعدد هر سالی شتری قربانی کرد و
امیر المؤمنین علی را فرمود تا نحر صد شتر تمام کرد و سی و هفت شتر دیگر وی نحر کرد و او را شریک گردانید در هدی و امر کرد که
از هر شتری قطعه گرفته شود و انداخته شود در دیگ و پخته شود و خورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و وی هر دو از
گوشت آن و نوشیدند از شوربای آن کذا فی روایة ابی داود و علی را فرمان داد که بایستد بر شتران و گوشتها و پوستها و جلها
آن شتران را بر مساکین قسمت کند و جزاران را که سلخ کرده از آن چیزی ندهد بلکه از مال خویش بدهد ظاهر عبارت چنین
نماید که علی از مال خود بدهد اما مقصود آنست که از گوشت و پوست و جل در اجرت سلخ ندهد و در صحیحین آمده که فرمود ما
می دهیم از پیش خود و در روایت مسلم از جابر آمده که نحر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نسائی خود گاوی را
و در روایتی نحر کرد از عائشه گاوی و در بعض احادیث نیز آمده که ذبح کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از خود
و از اهل بیت خود یک شتر یا یک گاو و چون از انس حدیثی روایت کرده اند که مخالف بود با آنچه مصنف آورد در جواب
داد از آن بقول خود و اما حدیث انس که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هفت شتر بدست مبارک خویش نحر کرد و بعض
زعم میکنند که با این حدیث که مذکور شد معارض ست جواب از آن آنست که احتمال دارد که انس نحر هفت شتر را مشاهده
کرده باشد و از اتمام غائب شده و جابر نحر تمام شصت و سه را مشاهده کرده و بعض در تطبیق هر دو حدیث چنین میگویند که هفت
شتر را بدست مبارک خویش نحر کرد و تا تمام شصت و سه شتر یک طرف حربه پیغمبر و طرفی دیگر علی داشت و بعد از آن
شصت و سه امیر المؤمنین سی و هفت را نحر کرد و علی انفراده و مثل این توجیه با حدیث دیگر که ابوداود از امیر المؤمنین
علی آورده که گفت چون نحر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سی شتر را بدست خود امر کرد مرا پس نحر کردم من باقی را اگر
صحیح باشد نیز تطبیق توان کرد اما آنچه در موطا از علی آورده که گفت نحر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعض هدی
را بدست خود و نحر کرد بعض آنرا غیر او منافات بهیچ حدیثی ندارد و چون از نحر فارغ شد اعلام کرد که همه زمین منی منحر
است و همه فجاج که جمع فج بمعنی راه گشاده روشن راه است یعنی از هر راه که در آیند رواست و منحر محصور نیست
بجهت آنکه هر جا که نحر کنند رواست پس حلاق را طلب فرمود و سر مبارک را تراشید و حلاق که معمر بفتح میم و
سکون عین بن عبد الله بن نافع بن نضلة بفتح نون و سکون ضاد معجمه قرشی عدوی ست و قدیم الاسلام هجرت کرد
بحبشه و تاخیر کرد در هجرت مدینه پس تر هجرت کرد بمدینه و آمد و سکونت کرد و وی معدود ست در اهل مدینه و حدیث او
در ایشانست بر بالای سر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد و استره در دست گرفت نظر کرد در روی معمر و گفت یا
معمر امکنک رسول الله قدرت داد ترا رسول خدا من شحمة اذنیه بر نرمه انگوش خود و فی یدک الموسی و در دست تست استره
یعنی هشیار باش و قدر این نعمت را بدان فقال معمر پس گفت معمر والله یا رسول الله ان ذلک لمن نعمة الله علی ومنه

این مکان من درین مقام هر آئینه از نعمت حق تعالی ست بر من و منت وی عز و جل قال اجل گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم برای تصدیق وی که اظهار امتنان حق بر وے آرنے همچنین ست این از نعمتهاے عظیم ست آنگاه
اشارت فرمود بحلاق تا ابتدا بجانب راست کند ظاهر جانب راست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست و در حدیث
متفق علیه در مشکوة از انس نیز تصریح بدان آمده و صحیح همین ست و بعض جانب راست حلاق اعتبار کنند و چون از حلق
جانب راست فارغ شد آن موی را قسمت کرد بر حاضران آنجانب و اشارت فرمود تا جانب چپ را نیز حلق کرد و مجموع
آن را با بو طلحه انصاری زوج ام سلیم که ام انس بن مالک ست داد و از جهت در بعض روایات آمده که بام سلیم داد و در
روایتی آمده که فرمود ابو طلحه کجاست پس عطا کرد او را و مصنف میگوید که ابو طلحه از موهای جانب راست نیز نصیبی یافته از
بیش از همه کس و در مشکوة از حدیث متفق علیه آورده که موهاے جانب راست همه را با بو طلحه داد و در موهای دست
چپ فرمود قسمت کن آنرا میان مردم و توربشتی گفته که قسمت موهای مبارک در اصحاب بجهت آن بود که تا این برکت
در میان ایشان باقی ماند و باعث تذکره و یادداشتی بود ایشانرا از وجود شریف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و گویا که اشارتی کرد باقتراب اجل و انقضاے زمان صحبت و میگوید گمان میبرم که تخصیص ابی طلحه بجزو قسمت لتفاول
و اشارت باینمعنی بود چه او بود که قبر شریف و لحد مبارک وی را حفر کرد و بجهت خاتم بنا نمود و الله اعلم و چون از حلق فارغ
شد و مردمان هر یکے را یک تاره موی یا دو تاره موے رسید و گویا شاعر باین قصه اشارت کرده است + مرا از
زلف تو موئے بسندست : فضولی میکنم بوئے بسندست + با آخر ناخن انگشتان مبارک را تقلیم کرد و آنرا نیز بر مردمان
قسمت کرد و بیشتر صحابه حلق کردند و اندکے از ایشان تقصیر کردند و حلق افضل ست از جهت موافقت فعل رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم و نیز بجهت تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکرر محلقین را بدعا بقول خود اللهم ارحم
المحلقین و در آخر بالتماس و استدعای ایشان فرمود و المقصرین چنانکه گذشت و حلق مر زنان را حرام ست ایشانرا
البته تقصیر باید کرد و اگر مردمان را نیز مانعے از حلق باشد تقصیر متعین ست و اگر یکے را موی بر سر نباشد امرار موسی
شرط است و حلق ربع راس نزد ما کافی ست و همچنین در مذهب ائمه ثلثه کفایت میکند در حلق همان مقدار که در مسح
راس معتبرست در وضو کذا فی شرح ابن الهمام و در صحاح از روایت ابن عباس آمده که بایستاد آنحضرت صلی الله علیه و
آله وسلم در منے برای مردم که می پرسیدند او را از احکام یکی آمد و گفت یا رسول الله من ندانستم و حلق کردم پیش از
نحر فرمود ذبح کن و هیچ باکی نیست دیگرے گفت نحر کردم پیش از رمی فرمود رمی کن هیچ باکی نیست دیگری گفت حلق
کردم پیش از رمی و دیگرے گفت طواف کردم پیش از رمی فرمود رمی کن هیچ باکے نیست دیگی گفت رمی کردم در شب
فرمود باکی نیست و همچنین هیچ یکے نپرسید از تقدیم و تاخیر مناسک مگر آنکه فرمود هیچ باکے نیست و علما را درینجا اختلاف
ست که این ترتیب واجب ست یا مستحب و وظائف روز نحر باتفاق چهارست رمی جمرة العقبه و نحر هدے و حلق راس
یا تقصیر و طواف زیارت و سعی بعد از وے و بصحت رسیده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این مناسک را باین
ترتیب بجای آورده و چون در صورت عدم این ترتیب فرمود باکی نیست لاجرم ترتیب مسنون و مستحب بود و بر ترک
و فوت آن دم واجب نگردد و تارک آن آثم نبود و شافعی و اکثر علما و جمهور سلف برین اند و مذهب امام ابوحنیفه وجوب
ترتیب ست و در صورت عدم ترتیب دم واجب است و تاویل قول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هیچ باکی نیست

آنست که اثمی نیست بر فاعل آن اما فدیه واجب و نزد ایشان در فوت شرائط حج هم و ارتکاب محرمات آن مثلا
هرچند به نسیان و خطا بود جزا واجب ست ولیکن آثم نیست و چون بقصد و تعمد کند هم آثم بود و هم جزا و مذهب امام احمد
آنست که اگر بجهل و نسیان بود هیچ چیزی لازم نگردد و اگر بعلم و تعمد بود جزا واجب ست و گفته اند که این مذهب
قویست از جهت دلیلی که دلالت کرده بر وجوب اتباع رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حج زیرا که فرمود خذوا عنی
مناسککم و این احادیث که در رخصت تقدیم و تاخیر آمده مقرون بود بجهل و عدم شعور پس مخصوص شود حکم باینحالت باقی
ماند حالت عمد بر اصل وجوب اتباع در حج والله اعلم و بعد از آن پیش از زوال بمکه روان شد و طواف کرد و این طواف
آخر ارکان حج و فرائض اوست بعد از وی سعی ست و رمی جمرات ایام تشریق و آنها در مذهب ما از واجبات ست
نه از فرائض فرض در حج احرام ست که شرط ست و وقوف بعرفه ست و طواف و این طواف را طواف افاضه خوانند بجهت
آنکه بعد از افاضت از عرفات و منی ست ماخوذ از قول حق سبحانه ثم افیضوا من حیث افاض الناس و افاضه در لغت
بمعنی دفع در جمع و تفرق آید و طواف زیارت از جهت زیارت خانه کعبه در وی و طواف صدر بفتح صاد مهمله و دال مهمله
از جهت صدور و رجوع از مکه بعد از وی مقابل ورود بروی که در طواف قدوم بود و نیز خوانند و مشهور اطلاق طواف
صدر بر طواف وداع ست که بدان وداع بیت الله کنند و صدور و رجوع بوطن نمایند و اطلاق این اسم بر طواف
افاضه جز در کلام مصنف نمی یابم والله اعلم و این طواف زیارت را طواف رکن و طواف یوم النحر نیز گویند و در بعضی از
احادیث که وارد شده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم طواف زیارت را تاخیر فرمود تا شب مشائخ حدیث میگویند که آن
غلط ست اگرچه این حدیث را ترمذی و ابوداود و ابن ماجه از عائشه رضی و ابن عباس رضی آورده و ترمذی گفته که این حدیث
حسن صحیح و گفته که رخصت کرده اند بعضی از اهل علم در تاخیر طواف زیارت تا شب و مستحب داشته اند در یوم النحر و توسیع
کرده اند بعض که تاخیر کرده شود تا ایام منی انتهی و نزد امام ابوحنیفه وقت وی بعد از طلوع فجر یوم نحر ست و پیش از آن
جائز نیست و سنت آنست که بعد از حلق کنند و افضل ایام برای آن یوم نحر ست و جائز ست در ایام نحر و اگر ازین ایام
تاخیر کنند دم واجب گردد و بعد ازین طواف سعی بین الصفا والمروه ذکر نه کرده اند و در حدیث مسلم از جابر آمده که
طواف نکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نه صحابه وی میان صفا و مروه مگر یک طواف و در هدایه میگوید اگر سعی
بین الصفا والمروه بعد از طواف قدوم کرده است رمل درین طواف و سعی بعد از وی نکند و اگر تقدیم سعی نکرده
رمل کند در وی و سعی کند بعد از وی و چون از طواف و رکعتین آن فارغ شد نزدیک چاه زمزم آمد و وجه تسمیه بزمزم
از جهت بسیاری آب اوست زمزم و زمزوم و زمازم آب کثیر را گویند و بعض گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی
اسمی ست که ابتدا علم آن چاه شد و اول کسیکه ظاهر کرده زمزم را جبرئیل علیه السلام ست که چون اسمعیل تشنه شد قدم زد
از آنجا چشمه پیدا شد هاجر ام اسمعیل آنرا گرد کرد تا پیش از آنکه مشک پر کند پراگنده نشود و اگر سر گذاشت چشمه
میشد جاری چنانچه در حدیث آمده بعد از آن ابراهیم خلیل آنجا چاه کند و چون جرهم ساکن مکه شدند آنرا
انباشتند تا آنکه اثری از آن نماند بعد از آن عبدالمطلب جد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون حق تعالی
او را مخصوص بکرامات ساخت آن چاه را بوی در خواب نمود پس وی حفر کرد در عام فیل و بروایتی پیش از آن و بعد
از وی ابوطالب آن را عمارت کرد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود سنگ می کشید کذا فی تاریخ مکه

و آثار و اخبار در فضل و کرامت و خواص وی بسیار آمده و چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از طواف بر چاہ زمزم
آمد ایشان یعنی عباس و اولاد وی آب میکشیدند زیراکہ سقایہ بیت بدست ایشان بود فرمود آب بکشید اے پسران
عبد المطلب زیراکہ اگر نہ آن بودے کہ کسان بر شما غلبہ کردندے من خود فرود آمدمے و آب از چاہ برکشیدمے
و شما را بر سقایت اعانت کردمے از جہت فضل و برکت و بزرگی این کار یعنی اگر من این را بکنم بعد از من سنت گردد
برامت من و مردم ہمہ باین کار بقصد اتباع من دست زنند و بر شما غالب آیند و نوبت بشما نرسد و این منصب بزرگ
از دست شما برود پس اولاد عباس یکدلو بر دوے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرض کردند تناول کرد ایستادہ و ایستاد
ے در حالت شرب برای بیان جواز بود تا بدانند کہ آب ایستادہ خوردن جائز ست و حرام نیست اگرچہ افضل نشستہ
خوردن ست یا برای ضرورت و حاجت بود کہ از جہت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا ضرورتی و حاجتی دیگر واللہ اعلم
بعض گویند کہ ایستادہ آب خوردن مخصوص بآب زمزم و آب بقیہ وضوست و ازانجا ست کہ باید تحقیق این بحث در آخر کتاب
ان شاء اللہ تعالی و بخاری از ابن عباس آوردہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسقایہ عباس آمد و آب طلبید عباس بہ
پسر خود فضل گفت یا فضل برو بمادر خود و برای رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آبی از نزد وی بیار فرمود از ہمین آب دہ گفت
یا رسول اللہ مردم دستہای خود درین آب می اندازند فرمود بدہ از ہمین آب پس از ان آب خورد پس بر زمزم آمد و ایشان
مردم را آب میدادند و مشقت می کشیدند فرمود بکنید اینکار را کہ این عمل صالح ست فرمود اگر ترس غلبہ مردم نبودی بر شما ہر آئینہ
فرود می آمدم و می نہادم ریسمان بر عاتق خود و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین طواف بر راحلہ سوار بود و سبب سوار شدن بعض
میگویند کثرت ازدحام بود و در طواف قدوم نہ اینقدر بود یا سبب اشراف بر مردم بود تا جموع حاضران کہ درین طواف مجموع تر
از طواف اول بودند وی را مشاہدہ کنند و طواف را بیاموزند و آداب و احکام آنرا معلوم کنند و بعض میگویند در پای مبارک زخمی
بود و درد وی داشت از روی ضرورت سوارہ طواف کرد و در زمان منی باز گشت و نماز ظہر را در منی گذارد و ہمچنین در صحیحین از ابن عمر
مرویست و گفت نافع کہ ہمچنین میکرد ابن عمر و میگفت کہ عمل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمین بود و در صحیح مسلم
بروایت دیگر از عائشہ و جابر ثابت ست کہ نماز ظہر را در مکہ گذارد و ہمچنین ست در کتب سنن از حدیث طویل جابر و چون دو
حدیث صحیح ست و شک نیست کہ در نفس الامر یکے از ان وہم ست و ترجیح یکی بر دیگری از حیثیت صحت میسر نشود بوجوہ دیگر
ترجیح نمودہ اند چنانکہ گفت و بیشتر علما این روایت مسلم را ترجیح کردہ اند کہ در مکہ گذارد چہ این حدیث را دو صحابے
روایت کردہ اند جابر و عائشہ و آن حدیث صحیحین را یکی ابن عمر و لاجرم حدیث بتعدد رواۃ قوت پذیرد وجہ دوم آنکہ
عائشہ ازو یعنی از ابن عمر بلکہ از جمیع ناس در اطلاع بر احوال اخص بود برسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اعلم باحوال
وے سوم آنکہ جابر بسوق کرد حدیث حجۃ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را از اول تا آخر بر وجہ اتم و اکمل حفظ نمود و این قصہ را
و ضبط کرد و آن را بخصوصیات و جزئیاتش حتی امور یرا کہ متعلق بمناسک ہم نبود چنانچہ نزول آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم در طریق مزدلفہ و بول و وضو بر وجہ تخفیف و ہر کہ اینقدر حفظ و ضبط کردہ باشد لابد بضبط مکان نماز ظہر نیز
بنحو اولی و احری باشد چہارم آنکہ حجۃ الوداع در ماہ آذر بود کہ روز و شب در وے برابر باشد و اینہمہ کارہا کہ درین
روز کرد از روان شدن از مزدلفہ قبل طلوع آفتاب بسوی منی و خطبہ خواندن در منی و رمی جمرہ نمودن و نحر بدنہ بیشتر
و قسمت آن کردن و پختن پارہ گوشت از ان و خوردن و حلق راس کردن و جامہ پوشیدن و طیب استعمال کردن و بمکہ

آمدن و طواف کردن و بر سقایه و زمزم آمدن و بر سر ایشان ایستادن و آب خوردن اینهمه افعال بجا آوردن و
رمی منی در وقت ظهر آوردن در این فصل از بعض علما امکان عادی بیرون باشد و بعضی آنرا از معجزات شمرده پس
ادای نماز پیشین در مکه گذاردن قریب‌تر و راجح‌تر باشد تتمیم آنکه چون هردو حدیث تعارض کردند لاجرم حمل بر نماز کردن
در مسجد حرام اولی باشد بجهت ثبوت مضاعفت فضل در وی و بعضی از علما ترجیح حدیث ابن عمر میکنند چه این حدیث
متفق علیه است و در حدیث جابر اضطرابی نیست یعنی حدیث مضطرب در مقدمه کتاب معلوم شده و حدیث عائشه رض مضطرب
آمده در چند جائی در وقت طواف که در روایتی از وی آمده که طواف زیارت کرد نهارا و در روایتی دیگر تاخیر کرد
آنرا تا شب و در روایتی در آخر روز پس معلوم شد که وی وقت افاضه را ضبط نکرده و نه مکان صلوة را و نیز
رجال اسناد آن یعنی حدیث ابن عمر رض در بخاری ابو نعیم و سفیان و عبدالله و نافع و در مسلم محمد بن رافع و عبدالرزاق
و عبدالله بن عمر و نافع و ایشان اعلم ما جل اند و حدیث عائشه رض از روایت محمد بن اسحق از عبدالرحمن بن القاسم و ابن
اسحق مختلف فیه است در احتجاج و در وی تصریح بسماع هم نیست بلکه معنعن است و حدیث مسلم از معنعن قوی‌تر باشد
پس متقدم نشود بر حدیث ابن عمر رض که مبنی بر سماع است کذا فی المواهب اللدنیه و شیخ ابن الهمام گفته حق آنست که
وی صحیح بوده است و لهذا منذری در مختصر خود گفته که حدیث حسن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که اگر تکلف کنیم جمع بین
الحدیثین را گوئیم که بمکه گذارد و حمل کنیم گذاردن را ثانی بر اعاده بسببی که مطلع گشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر آن که موجب نقصان بود در آنچه ادا کرد اولا انتهی والله اعلم پس چون از مکه بمنی مراجعت فرمود شب آنجا بیتوتت کرد
بیتوتت در منی ایام نحر واجب است نزد جمهور و نزد امام ابوحنیفه و در روایتی از شافعی و احمد سنت و وجوب دم بترک
آن و عدم آن مبنی برین خلاف است و معتبر در بیتوتت اکثر لیل است و دلیل عدم وجوب حدیث ابن عمر رض است که در صحیحین
آمده که عباس رض بن عبدالمطلب اذن طلبید از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بیتوتت کند بمکه در لیالی منی
از جهت سقایه که منصب وی بود پس اذن داد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را و اگر بیتوتت در منی واجب
بودی اذن ندادی در ترک واجب و جمهور گویند که اذن عباس رض بجهت ضرورت سقایه بود و اگر این ضرورت
یا مانند آن نباشد حلال نباشد ترک آن و نیز بعض روایات بلفظ رخصت آمده و از اینجا معلوم شود که عزیمت
خلاف آنست و بعض همین حدیث استیذان عباس رض را دلیل بر وجوب کرده اند چنانکه مذهب جمهور است زیرا که
اگر واجب نبودی طلب اذن درکار نبودی و این چیزی نیست زیرا که مخالفت سنت نزد ایشان امری
خطیر بود خصوصا درین مقام که مستلزم مجانبت سائر ناس و ترک ملازمت حضرت رسول است صلی الله علیه و
آله و سلم پس استیذان برای استطابت خاطر است که در ترک سنت است و صاحب هدایه میگوید که بیتوتت بمنی از مناسک
و افعال حج نیست و مقصود لذاته نه بلکه از جهت آنست که سهل گردد بر وی رمی در ایام آن و اگر در غیر
منی بیتوتت کند و در روز برای رمی حاضر شود لازم نیاید چیزی ولیکن مکروه است بجهت ترک متابعت
فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عمر فاروق رض تادیب میکرد بر ترک آن و روز دیگر بعد از روز نحر انتظار کرد
تا آفتاب زوال نموده پیاده پیش از ادای صلوة ظهر و در احادیث همین قدر آمده که چون زوال کرد آفتاب
سوی جمره اولی آمد و جمره اولی جمره ایست که بمسجد خیف نزدیکتر است از دو جمره دیگر و چون از مزدلفه بیایند

اول یوی برسند و رمی جمرات پیاده اگر عذری نباشد افضل و واجب ست و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در روز نحر که از مزدلفه آمد سواره کرد و در این ایام پیاده چنانکه معلوم شد هفت سنگریزه بیندازد جهت و با هر سنگی تکبیر میگفت و در خبار آمده است که چون ابراهیم اسمعیل را علیه السلام بذبح کردن میبرد شیطان اسمعیل را وسواس میکرد و بس وی شیطان را سنگ میزد و از خود میراند و آن درین مواضع بود و بعد از آن سنت شد و ذبح اسمعیل مرضی ست در جانب فوق منی و آنچه در عوام مشهور ست که آنجا سنگی ست از میان ترقیده و گویند که ابراهیم کاردی بران زد و از آن ترقید اصلی ندارد و صحیح نیست و چون از رمی فارغ شد چند گامی از محل رمی پیشتر شد تا بمکان سهل رسید که آنجا سنگستان نیست و سهل زمین نرم را گویند که آنجا سنگ نبود و صد حرز برابر و مستقبل قبله بایستاد و دعا کرد و چندان زمان که کسی سورهٔ بقره خواند در دعا خواندن بود و تطویل قیام درین مقام برای دعا مستحب ست و بعضی از غزا چندان می ایستادند که پاهای ایشان آماس میکرد و چون از دعا فارغ شد بجمرهٔ وسطی که پایان تر از وست در جانب که آمده همین طریق هفت سنگریزه با هر یکی تکبیر رمی کرد و از آنجا بر راه دست چپ روان شد چند گامی در میان وادی که در وسطی منی ست رفت و آنجا بایستاد و دعا کرد و تطویل فرمود در ایستادن و دعا کردن در آن موازنهٔ اول و نزدیک بآن در روان شد تا بجمرة العقبه آمد و آنجا برابر و مقابل جمره ایستاد و کعبه را از دست چپ و منی را از دست راست داشت و در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون وی رمی جمرهٔ کبری کرد کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست راست و گفت سوگند بخدائی که نیست خدا جز او این مقام کسی ست که فرستاده شده است بر وی سورهٔ بقره و تخصیص سورهٔ بقره بجهت آنست که معظم احکام مناسک در وست کذا قال الکرمانی و هفت سنگریزه با تکبیر رمی کرد و در ساعت بی توقف بازگشت و درین محل دعا نکرد و این نا ایستادن و دعا نا کردن را نزد این جمره دو وجه میگویند یکی آنکه اتفاقا نزد آن جمره ازدحام عظیم بود و جای ایستادن نبود و از حیثیت نه ایستاد و در روز نحر که از مزدلفه آمد و در بخاری کرد نیز همین عذر بود و چون ایستادن و دعا کردن درین مقام از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوجود نیامد بعد از وی سنت شد مر امت را هر چند آن علت نباشد با آنکه جزم نیست که علت همین بود شاید چیزی دیگر بوده باشد چنانکه گفت وجه دوم آنکه دعای این عبادت که رمی ست در صلب عبادت و درون وی که در جمرهٔ اول و وسطی وقوع یافت کرده بود و دعا در صلب عبادت افضل ست از آنکه در سپس عبادت و بعد از وی کنند و همچنین در نماز غالب دعوات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آخر تشهد میبود و پیش از سلام که هنوز در نماز میبود و شیخ ابن الهمام گفته که روایات متظافر و متوافق اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در رمی جمرهٔ عقبه نایستاد و حکمتی در تخصیص وقوف و دعا بجمرتین غیر این جمره ظاهر نمیشود و چنین تخیل کرده میشود که در روز اول مشاغل بسیار بود از ذبح و حلق و افاضه بکه از حیثیت نایستاد و لیکن این معنی منعدم ست در ایام دیگر مگر آنکه گفته شود که جمرهٔ عقبه در طریق است و وقوف در آن موجب قطع سلوک طریق میگشت بر مردم و باعث شدت ازدحام ایستادگان و گذرندگان می شد و مفضی میگشت بدین عظیم بخلاف باقی جمرات که آنها در میانه رود واقع نیستند بلکه در گوشه اند از راه انتهی و قتی که کاتب حروف عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه باتیان این عبادت مشرف بود بی سابقهٔ تامل و تفکر بطریق ذوق و الهام نکته درین باب در دل ریخت امید که بر صواب باشد و آن اینست که عدم توقف در رمی جمرهٔ اخیره و ترک جهد و مشقت در ایستادن و دعا کردن در ینجا بجهت آن بود که چون در دو جمرهٔ اولی بر در رحمت بایستاد و خدمت کرد و تعب و مجاهده کشید در آخر فائز بفوز مساعی و مسائل گشت

نیز اشارت ست از رب رحیم و اعلام از رسول کریم که بنده چون حق خدمت و طاعت بجا آورد و نفس را در بوته ریاضت
و مجاهده بگداخت آخر وی آسایش و راحت ست و از بند کلفت و محنت آزاد و به آثار رحمت و مغفرت فائز خصوصا
در بین عبادت عظمی حج که نتیجه و ثمره آن جز عفو و مغفرت ست و نه در روز اول بجهت کثرت مشاغل و اعمال که در پیش داشت نه ایستاد و
این نکته را با قاضی علی بن شیخ جار الله که استاد و شیخ بخاری این فقیر بود گفته شد فرمود ما احسن هذا و با جماعه علماء دیگر که
علماء مکه معظمه که در آن محل حاضر آمده بودند عرض کرده همه استحسان نمودند و تحسین فرمودند والله اعلم و آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم تعجیل نکرد در نفر یعنی برآمدن از منی و یوم النفر چهارمین روز سوم عید اضحی و لیلة النفر آن شب که حاجیان از منی
برکنند کذا فی المهذب و در غالب برآمدن و روان شدن از عرفات را افاضه گویند و از مزدلفه دفع و از منی نفر و تعجیل
در نفر که برآمدن بعد از دو روز از روز نحر که دوازدهم ست نیز جائز ست و بعد از طلوع فجر روز سیزدهم جائز نیست نفر از جهت
دخول وقت رمی اگر برآید در منی ست پیش از آن برآید و لیکن تاخیر در روز چهارم افضل ست و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و
آله وسلم تاخیر نمود و تعجیل نکرد بلکه سه روز تمام که روز نحر و دو روز بعد از وی باشد آنجا اقامت فرمود یعنی از روز چهارم
که روز سیزدهم و آخر ایام تشریق ست و چون عرفه درین سال روز جمعه بود آن سه روز که اقامت در منی کرد روز شنبه
و یکشنبه و دوشنبه بود و روز چهارم روز سه‌شنبه که درین روز بعد از ظهر رمی کرد بخلاف روزهای سابق که پیش از ادای
صلوة ظهر کرده بود و چنانکه مصنف گفت و نزد ابو حنیفه اگر درین روز چهارم رمی پیش از زوال کند بعد طلوع فجر نیز جائز ست
و این استحسان ست و نزد صاحبین جائز نه قیاس بر ایام دیگر و نیز فارق که درین روز از روزهای دیگر ست در رخصت
نفر ست پیش از آن و چون ایستاد و نفر نکرد در حکم وقت رمی این روز در روزهای دیگر برابر باشد و مذهب ابو حنیفه
مروی ست از ابن عباس و نیز میگویند که چون ظاهر شد اثر تخفیف درین روز در اصل ترک رمی ظهور آن در عدم تعیین وقت
بطریق اولی اشعار از امام احمد و در روایتی این چنین ست اما این روایت از وی مرجوح ست و راجح بعد از زوال و سپس
روان شد و در محصب بضم میم و فتح حای مهمله و فتح صاد مهمله مشدده که مکانی ست بیرون مکه و تسمیه وی بدان بجهت کثرت
حصباست یعنی سنگریزه است در وی و آنرا ابطح نیز میخوانند و ابطح مسیل واسع که در وی سنگریزهای دقیق باشد
چنانکه در مواد بهاره و دره‌ها می باشد و مکه را که بطحا و ابطح نام ست هم ازینجاست و خیف بنی کنانه نیز همین جا را گویند
آنجا نزول فرمود چه ابو رافع که مولای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گماشته و عهده دار بار خانه وی بود
آنجا فرود آمده بود و خیمه رسول را صلی الله علیه و آله وسلم آنجا زده بود و بحسب اتفاق و رای خود نه بمقتضای امر
از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه مسلم از ابی رافع آورده که گفت امر نکرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
که نزول در ابطح کنم وقتیکه بیرون آمد از منی و لیکن بطور خود آمدم و قبه شریف در آنجا زدم پس آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم آمد و نزول کرد و ظهر و عصر و مغرب و عشا را آنجا بگذارد مصنف در اول گفت که بعد از ظهر رمی کرد و روان شد
و در مواهب لدنیه نیز این چنین آورده و ظاهرش آنست که مراد بعد از ادای نماز ظهر باشد بقرینه قول او سابقا در رمی
در روز اول که پیش از ادای صلوة ظهر سوی جمره اولی آمد پس نماز ظهر در منی کرد و اینجا میگوید که نماز ظهر در محصب
گذارد و همچنین آمده است و در صحیحین از انس که گفت گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا در
محصب پس اندکی بخواب رفت پس سوار شد بجانب بیت یا رب مگر مراد بقول مصنف بعد از ظهر رمی کرد آن باشد که بعد از

ند آمدن وقت ظهر یعنی بعد از زوال چنانچه در بعض روایات آمده و این منافات ندارد با آنکه ظهر در محصب گذارد و نفی رمی کرد و نفر نمود و بمحصب نزول فرمود و گذارد ظهر در وی اما مشکل آنست که حدیثی دیگر در صحیح بخاری و مسلم از انس آمده که پرسید مرا و را که خبر ده مارا که کجا گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عصر را یوم النفر گفت بابطح و ظاهر آنست که اول نمازی که در محصب گذارد عصر بود و گذاردن ظهر در منی بود و عجب که در ینجا شارح در بیان منافات و تطبیق چیزی تکلم نکرده اند فتدبر و بالجمله عشا را در محصب گذارد و ماند یکی از شب و بخسپید و چون بیدار شد سوار گشت و بمکه شد و طواف وداع کرد و این طواف واجب ست بر غیر اهل مکه نزد امام ابوحنیفه و امام احمد و صحیح از مذهب شافعی نیز همین ست بجهت حدیثی که احمد و مسلم از ابن عباس آورده و گفت بودند مردم که میرفتند بهر جانب پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که نفر نکند هیچ یکی تا آنکه باشد آخر عهد وی به بیت و این حدیث صحیح ست بلکه بعض گفته اند که مشهور ست و اگر فوت شود جبر کرده شود بدم و نزد امام مالک سنت ست و چیزی نیست در ترک او و فرض نیست باتفاق و دوگانه طواف را ذکر کرد و لیکن رکعتین طواف کرد چه آن وظیفه طواف ست مطلقاً واجبا کان او نفلاً و بخاری از زهری بطریق تعلیق آورده که گفت طواف نکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز مگر آنکه گذارد برای وی رکعتین و آثار صحابه نیز همچنین آمده و بعض گفته اند که نماز فرض بعد از طواف کفایت میکند از آن اما اتباع اولیٰ ست و طواف وداع اگرچه واجب ست ولیکن از حائض ساقط ست اگر طواف زیارت کرده است و در صحیحین از عائشه آمده که بعد یکی صفیه حیض کرد خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید فرمود نگاه داشت ما را یعنی ما را چند روز باید ایستاد و توقف کرد تا وی پاک شود و طواف وداع بکند پیشتر فرمود و طواف افاضه کرده است گفتند بلی یا رسول الله کرده است فرمود پس حاجت نیست که طواف وداع کند و عائشه چون عمره نگذارده بود گفت من در نفس خود دغدغه می یابم که شما بحج و عمره باز گردید و من تنها حج گذارده باشم بی عمره مرا اجازت ده که عمره بگذارم پس در این شب رخصت کرد که عمره بگذارد او را اجازت داد و برادر او را عبد الرحمن با وی فرستاد تا تنعیم که بیرون حرم ست و شرط ست که احرام عمره از بیرون حرم بود رفتند و احرام بست و بمکه آمد و عمره تمام کرد و هنوز شب تمام نشده بود که از اعمال عمره فارغ شد و بمحصب جمع کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود فارغ شدید گفتند آری پس ندا فرمود بر حیل و همه رحلت کردند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بطواف وداع رفت و از انجا از سفل که از کدی بضم کاف مقصوراً نزد باب شبیکه بضم شین معجمه و فتح با مصغراً و بر بندان جا هم برخلاف راهی که از آن در آمده بود که اعلای که باشد بعبارت شریف وی که در اختلاف طریق در آمدن و بیرون رفتن بود و نکات و وجوه آن در فصل نماز عید گذشت و بعض در ینجا گفته اند و سر آمدن از جانب علو برای تعظیم مکان و اعلای شان وی بود و برآمدن از جانب سفل بجهت تحزن بر فراق بیت کرد و گویند که سنت ابراهیم علیه السلام نیز این چنین بود و مصنف کلامی متعلق بنزول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمحصب که مقدم برین کلام ذکر بایست کرد اعاده کرده فصل را بدان تمام کرد و گفت و تحصیب یعنی نزول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در محصب خلاف ست علما را بعض میگویند امری اتفاقی بود که ابورافع اتفاقاً خیمه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را آنجا زد و از آداب و سنن حج نیست و مذهب ابن عباس برین ست گفته است ولیس التحصیب بشیٔ یعنی فرود آمدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در محصب چیزی داخل مناسک حج

نیست اما چو منزل نزله رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وی منزلی بود که اتفاقا فرود آمد رسول خدا صلی الله علیه و
آله وسلم ورود وی سماه البخاری ولیکن پوشیده نیست که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزول کرد در وے
اگرچه نه بر سبیل تنسک وتعبد بود اتباع وی صلی الله علیه وآله وسلم مستحب ومستحسن باشد وآورده اند که خلفاے
راشدین رضوان الله علیهم اجمعین نیز آن را میکردند وامام محمد در موطای آورد که امیر المومنین عمرؓ میگزارد ظهر وعصر ومغرب
وعشا را بمحصب پس تری در آمد که را در شب وطواف میکرد وبهیت ومیگوید که این بهتر ست واگر نکنند هم لازم نمی آید
چیزے بر وے وقول ابی حنیفہؓ همست انتهی وغالب آنست که توقف واهمال آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
تا وقت عشا بجهت اعتماد عائشهؓ بود تا اگر این نمی بود شاید که وقوف کمتر ازین نیز میکرد وچون این بندهٔ ضعیف
عبد الحق بن سیف الدین دهلوی قادری صاحب این تالیف در خدمت شیخ اجل امام اکرم عبد الوهاب المتقی القادری
الشاذلی رحمة الله علیه رحمة واسعة از منی بمحصب آمد نماز ظهر درین مقام گذاردند وبخواب رفتند ونماز دیگر نیز ادا یافت
شیخ فرمود اکنون بر آئید اینقدر صاحب از سعادت اتباع درین باب کافی ست وفرمودند کیفی بزانو انشاء الله تعالے
وبعض میگویند از سنن حج وتمام مناسک ادرست چه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در منی فرمود انا نازلون غدا بخیف بنی کنانة که ما
فردا آئیم گاهیم فردا انشاء الله تعالی بخیف بنی کنانة حیث تقاسموا علی الکفر آنجا که جیکد یگر سوگند خورده وعهد گرفته بودند
کافران بر کفر ومراد بخیف بنی کنانة همین محصب ست چه قریش وبنی کنانة آنجا سیان خود سوگند خوردند وعهد
بستند که با بنی هاشم وبنی المطلب این چنین ست در نسخهاے کتاب ودر بعض روایات بنی عبد المطلب یافته میشود
واول صحیح تر ست ومطلب برادر هاشم ست عم عبد المطلب آمیزش نکنند ومناکحت ومواصلت ومبایعت بنمایند
تا آنوقت که رسول علیه السلام را تسلیم ایشان کنند وتحقیق وتفصیل این مبحث در اواخر کتاب در فصل جهاد وآداب آن
بیاید انشاء الله تعالی وحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بنزول در محصب قصد کرد که شعائر اسلام ظاهر کنند در ان
محل که ایشان شعائر کفر ظاهر کرده بودند وشکر نعمت وفضل حق که او را اعلا کرد بجا آرد وطبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده
که گفت از سنت ست نزول ابطح در شبانگاه روز نفر ونیز امر میکرد وشیخ تعجب در شب نفر ودر هدایه میگوید که اصح
آنست که نزول درین مکان سنت ست واز مناسک حج ست زیرا که نزول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درینجا
مکان تعبد بود واز برائے نمودن بمشرکان لطف صنع وکمال قدرت حق را جل وعلا کرد بادی کرد بعد از ان سنت شد
چنانکه رمل در طواف کرد از برای اظهار جلادت وشجاعت مر مشرکان را پس از ان سنت شد انتهی والله اعلم **فصل** در
دخول خانه کعبه ووقوف در ملتزم بعد از طواف وداع جماعتی از علما وفقها بر آنند که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
در حالی که حج کرده بود اندرون کعبه رفت ودر رفتن اندرون کعبه از سنن حج ست اما احادیث وآثار دلالت بر ان میکنند
که دخول وی صلی الله علیه وآله وسلم در کعبه درین سال که حج کرده بود بلکه در سال فتح مکه بود که سال هشتم از هجرت ست
ودر بعض روایات صحیحین ثابت ست که ابن عمرؓ گفت دخل رسول الله در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یوم فتح
در روز فتح مکه علی ناقة لاسامة سواره بر ناقه که مر اسامه بن زید را بود حتی اناخ بفناء الکعبة تا آنکه بنشاند ناقه را در صحن
خانه کعبه ثم دعا عثمان بن طلحة پس خواند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عثمان بن طلحه را فاتاه بالمفتاح تا بیارد کلید
در کعبه را فجاء به ففتح پس آورد عثمان بن طلحه کلید را وبگشاد در کعبه را فدخل النبی پس در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

درون کعبه عثمان بن ابی طلحه بن عبد العزی الحجبی بفتح حای مهمله وجیم والآن ایشان را شیبی میگویند نسبت بشیبه
که برادر ابن عثمان بود و مفتاح کعبه از عهد قدیم بر دست ایشان بود و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم للفتح مکه
آمد عباس بن عبد المطلب التماس کرد که مفتاح کعبه او را عطا نماید و منصب سدانت کعبه را با سقایه برای وی جمع کند
پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم علی مرتضی را بفرستاد تا مفتاح را از دست عثمان کشیده آورد پس این آیت
نازل شد «ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها» علی مرتضی را فرمود تا مفتاح را هم بعثمان بسپارد و با وی
عذرخواهی کند چون علی مفتاح را نزد وی برد وی گفت بزور بردی و ایذا کردی و این زمان عذرخواهی چیست
علی فرمود قرآن در شان تو نازل شده و این آیت را بر وی برخواند عثمان ایمان آورد و گفت اشهد ان محمدا
رسول الله پس جبرئیل آمد و گفت تا این بیت بر روی زمین برپاست مفتاح و سدانت در اولاد ایشان ست
تا روز قیامت و چون عثمان وفات یافت کلید را به برادر خود که شیبه نام داشت بسپرد و عثمان را پسری نبود و در
روایت مسلم آمده که چون کلید را از عثمان طلبید عثمان نزد والدهٔ خود رفت تا کلید از دست او بستاند و والده اش
از دادن ابا آورد و عثمان گفت والله کلید میدهی و اگر نه شمشیر از کمر خود می کشم پس کلید از دست مادر گرفت و بحضرت
آورد و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدست مبارک خود بکشاد و ابن سعد در طبقات خود از عثمان بن طلحه آورده که
گفت عادت در جاهلیت چنان بود که در کعبه را جز در روز دوشنبه و پنجشنبه نمی کشادند روزی آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم نزد من آمد والتماس در کشودن کرد تا با جماعه در کعبه در آید من با وی درشتی کردم و سخت گفتم وی
صبر کرد و حلم ورزید بعد گفت یا عثمان زود باشد که این مفتاح را در دست من بینی هر جا که خواهم آنرا نهم من گفتم
مگر قریش در آن روز هلاک شوند و خوار گردند از آن روز این کلمه در دل من نشست که رجوع امر وی خواهد بود و چون
روز فتح آمد گفت یا عثمان کلید بیار آوردم را از دست من بستد و هم بدست من داد گفت بگیر تا روز قیامت نستانند
او را از دست شما مگر ظالمی و فرمود یا عثمان امین بگیرم شما را به بیت غذا بخورید آنچه برسد بشما ازین بیت یا عثمان
نگفته بودم ترا که روزی ببینی که این کلید در دست من ست و وی نهم آنرا در دست هر که خواهم گفتم بلی اشهد انک
رسول الله و بالجمله آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درون کعبه در آمد و اسامة و بلال و طلحه نیز با آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در آمدند فاجافوا علیهم الباب ملیا پس بربستند در خانه کعبه را ساعتی مدید از زمان ثم فتحه پس ترکشادند
در را فبادرت الناس پس مبادرت کردم من مردم را و زود رسیدم ایشان را قال گفت ابن عمر فوجدت بلالا واقفا على
الباب فسألته پس یافتم بلال را بر در ایستاده پس گفتم این صلی رسول الله کجا نماز گذارده پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم درون
کعبه قال بین العمودین المقدمین گفت میان دو ستون پیش و در روایتی آمده که گردانید یک عمود را از دست چپ خود
و دو عمود را از دست راست و سه عمود را پس پشت خود و بود خانه کعبه در آن روز بر شش عمود و در تاریخ مکه مذکورست
که معاویه از ابن عمر پرسید که کجا گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درون کعبه گفت بگردان میان خود و میان
دیوار رو برو سه ذراع یا سه و گویند که چون کسی خواهد که قدم بر قدم مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بایستد بر سه ذراع از دیوار بایستد
و اگر کمتر ازین باشد زانو یا دستها یا روی او در مکان قدم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد یعنی از در
که در آید راست بجانب دیوار کعبه برود و درین مقام بایستد قال گفت ابن عمر نسیت ان اساله کم صلی فراموش کردم

که بپرسیدم بلال را که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چند رکعت گذارد و این حدیث صریح ست در اثبات دخول بیت از آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سال فتح کعبه بود واگرچه در بعض روایات صحیحین مطلق آمده بی تقیید بیکی یا بفتح چنانکه
صاحب مشکوة آورده است ولیکن تصریح به روایات صریحه در تقیید آن بفتح محمول بآن خواهد بود والله اعلم و آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از در آمدن فرمود که انی دخلت البیت بدرستی که من در آمدم خانه کعبه را
و وددت انی لم اکن فعلت و دوست میداشتم که کاشکی نمیکردم این کار را و نمی در آمدم انی اخاف ان اکون اتعبت
امتی من بعدی زیرا که من میترسم که در مشقت انداختم امت خود را که در آمدن در کعبه بعد از من سنت شود و در آن تعب
کشند ترمذی و ابو داؤد از عائشه رض آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نزد من
خوشحال پس از آن باز آمد غمگین پرسیدم یا رسول الله چه شد که از نزد من بیرون رفتی و محزون باز آمدی فرمود کعبه
اندرون در آمدم و اگر پیش ازین میدانستم آنچه اکنون دانستم در نمی آمدم می ترسم که امت من در تعب بیفتند و عائشه
درخواست کرد که در کعبه در رود فرمود که در حجر بکسر حای مهمله و سکون جیم جائی ست در جانب شمال کعبه و را حجر ازان
گویند که وی محجور و متروک گشت از در درون خانه و بیرون افتاده ازان و در گفت بگذار که همان ست که در کعبه گذاردی
زیرا که وی در اصل داخل بیت ست بعد از آن بیرون افتاده و این قصهٔ عائشه رض نیز دلیل ست بر آنکه دخول کعبه در سال فتح
نکرده بعد زیرا که این درخواست وی در این سال بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که گفت وی که نذر کرده بودم که چون پروردگار
تعالی کعبه را بر رسول خود فتح کند شکرانه را نماز دو رکعت درون خانه کعبه بگذارم و چون فتح شد اذن برای آن از
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درخواست کردم فرمود در حجر بگذار که وی در اصل بنای ابراهیم علیه السلام داخل
خانه بوده است و قوم تو بیرون کردند وی را وقتیکه بنا کردند کعبه را الحدیث و چون مقصود مصنف درین فصل اثبات همین بود
که تحیه در آمدن در کعبه در سال فتح بوده بر همین قدر از بیان اکتفا کرد و بر روایت بلال که مثبت نماز گذاردن ست
در کعبه لا بد ست اقتصار نمود و ذکر روایت اسامه که نفی نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در کعبه میکند تعرض
نکرد و اختلاف جمیع المحدثین و تطبیق آنها را بیان نفرمود پس بدانکه بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده اند که
گفت خبر داد مرا اسامه که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون در آمد اندرون بیت دعا کرد در همه نواحی آن و نگذارد نماز
در وی تا بیرون آمد و چون بیرون آمد بگذارد دو رکعت در قبل بیت و فرمود هذه القبلة و هم بخاری و مسلم از ابن عمر آورده
که گفت گفت مرا بلال بگذارد چنانچه در متن مذکور شد و از اسامه نیز روایت کرده شده است که گفت بگذارد اکنون در
جمع و تطبیق میان دو روایت اسامه چنانکه در مواهب لدنیه از احمد و طبرانی آورده گفته اند که اسامه آنجا که اثبات کرد
اعتماد نمود بر غیر خود و آنجا که نفی کرد اعتماد نمود بر علم خود پس حاصل آن شود که گفت میگویند نماز گذارد اما من ندیدم فلا
تناقض و امام نووی گفته که اجماع کرده اند اهل حدیث بر اخذ بر روایت بلال زیرا که وی مثبت ست و خبر مثبت مقدم ست
بر خبر نافی زیرا که وی صاحب زیادت علم ست که با نافی نیست کما تقرر فی اصول الفقه و گفته اند که چون در کعبه در آمدند و در بستند
هر کس در ناحیه ایستاد و مشغول بدعا گشتند اسامه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را در دعا دید پس مشغول
شد اسامه در ناحیه از نواحی بیت و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ناحیه دیگر و بلال چون قریب بحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بود نماز گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بدید و اسامه چون در ناحیه دیگر مشغول بود ندید

در نماز خفیف بود و در بستهٔ اکرمی که نزدیک بود و دیگری که دور بود نه دیده و در بنا خود و بعض گفته اند که اسامه را
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بکارے بیرون فرستاده بود از ان ندیده و ملاّ دلیل این ست که ابو داؤد طیالسی از
اسامه می آرد که گفت در آمدم با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس دیدم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صور
منقوش در دیوار کعبه پس فرستاد مرا تا دلوے از آب زمزم بیارم آب آوردم و بدان آب آن صورتها را بشست
و محو گردانید کذا فی فتح الباری اما وقوف در ملتزم و آن مابین حجر اسود و باب کعبه را گویند زیرا که التزام می کنند
آنرا و سینه بدان و مسافت مابین آن کیباع ست چنانکه یک کف دست بر در باشد و دیگری بر حجر
در سنن ابو داؤد از عبدالله بن عمرو روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم که میان رکن یعنی رکن اسود
که حجر اسود در وست و در کعبه ایستاد و در روے و سینه را بر دیوار کعبه نهاد و هر دو ذراع و هر دو کف مبارک را بر
دیوار کعبه بسط کرده و چون این را مطلق در وقت وداع کعبه روایت کرده اند با تقیید بحج یا روز فتح این احتمال دارد
که در سال فتح بوده باشد و همانا که در هر دو سال بوده چه مجاهد و شافعی و جماعتی از اعلام علما میگویند مستحب است
که بعد از طواف وداع در ملتزم بایستد و دعا کند چون هیچ آفریده بدان محل حاجتی را از حضرت رب العزت نخواسته
الا که حاجت وی روا باشد باین نقل بودن وے در حج تائید میابد اما وجود وے در فتح بر احتمال ست و چون
نماز صبح گذارد بعد در کعبه و دران نماز سورهٔ والطور خواند بجانب مدینه روان شد و مستحب است که در وقت وداع کعبه
بر سر زمزم روند و سیراب گردند و روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این چنین کرد بنفس نفیس خود
دلوی از ان بر کشید و بخورد و بقیه آنرا در چاه انداخت و در وقت وداع پای پس رود متحسرا متباکیا کذا فی الهدایه
و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در راه مدینه بمنزلے رسید کسان را که حج خواهند در شب جمعی از سواران
دید بر ایشان سلام کرد و پرسید چه کسانید گفتند ما مسلمانیم شما چه کسانید گفت من رسول خدایم زنی پیش آمد و کودک
خورد از محفه بر آورد و پیش آمد و گفت یا رسول الله این طفل را حج درست باشد فرمود آری و ترا اجر باشد
ترا که تعهد و تربیت وی میکنی نیز ثوابے باشد یعنی اگر چه بالغ بر وے واجب نیست و بدان مکلف نه و لیکن اگر کند
صحیح ست چنانچه حکم سائر عبادات همین ست و صبی اگر در حالت صبا حج کند بعد از بلوغ حج واجب گردد و همچنین عبد
بعد از حریت بخلاف فقیر بعد از غنا و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بذی الحلیفه رسید شب آنجا اقامت
فرمود چنانچه وقت آمدن نیز فرموده بود صباح بمدینه روان شد اینجا نیز بعض گفته که نزول وی صلی الله علیه و
آله وسلم در ذی الحلیفه اتفاقی بود نه بقصد و صحیح آنست که بقصد بود تا در مدینه بشب در نیاید و عادت شریف در قدوم
آوردن بمدینه وقت چاشت بود و از قدوم آمدن بخانه در شب نهی میفرمود و دوست میداشت که مسافر بعد از
قدوم بشیر خبر بخانه بفرستد تا اهل خانه مستعد او و تهیهٔ قدوم وی بکنند چون مدینه را دید بمقتضای عظمت و کبریائے آلهی و ظهور
آثار قدرت نامتناهی وی عزوعلا و مشاهدهٔ انوار و اسرار این بلدهٔ طیبه و ملاحظهٔ شرف و بزرگی این مقام عالی
سه بار تکبیر گفت و بعد از ان بصفت مستمرهٔ خود که در وقت در آمدن ببلد وطن و بشکرانهٔ اعانت و نصرت اکمال
دین و اتمام نعمت و رجوع بخیر و عافیت و وصول بمقر امن و سلامت گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له
الحمد وهو علی کل شیٔ قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب

ومده تجب الله مدینه در آمد والحمد لله علی اتمام النعمة ونعمة الاتمام فصل + در بیان ذبایح + بدانکه ذبایح
که بمکه آن از این حیثیت که ذبح ست قربت وطاعت حاصل آید سه نوع ست یکی هدی ست که او را بمکه برای اهدا نماید
همراه برند یا بفرستند دیگر اضحیه که آن را روز عید اضحی قربانی کنند دیگر عقیقه که از برای مولود ذبح کنند اگر گفته شود
که آیا نیست که چون ذبح کنند و بفقرا تصدق نمایند قربت حاصل شود و حال آنکه این نه هدیست و نه اضحیه و نه عقیقه
جوابش آنکه اشارت کردیم که مراد حصول قربت بنفس ذبح ست و از آن حیثیت که ذبح ست و در نیست که ذکر کرده شده
چنین ست چه اگر قیمت او را ادا می نیز قربت که بجهت مواسات فقراست حاصل شدی فافهم مصنف از برای بیان هر یکی
از ینها فصل علیحده منعقد کرد اول برای هدی و گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از برای هدی هم گوسفند فرستاد و هم
شتر و از جهت امهات مؤمنان گاو را هدی کرد چنانچه گذشت و ادنای هدی شاة ست و اعلی شتر و گاو و چون
بحج میرفت هدی را با خود می برد چنانچه سابقاً معلوم شد و هرگاه که بعمره رفتی هم هدی را با خود بردی و سالی که
اقامت بودی هدی را در صحبت دیگران بمکه فرستادی اما دران حالت چیزی از آنچه بر محرم حرام شود بروی
حرام نشدی یعنی اگر خود اقامت کردی و هدی بدست دیگران فرستادی محرم نشدی و احکام احرام بجا نیاوردی
چنانچه در صحیحین از حدیث عائشه رض آمده که گفت تافتم من قلاده های بدن پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم بدست خود پس
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تقلید کرد و اشعار نمود و اهدا کرد آنرا بحرم و حرام کرده نشد بر آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم چیزی از آنچه که حلال کرده شده مر او را و طیبی گفته که این اهدا بدست ابوبکر صدیق رض بود که در سنه تاسع پیش از
رفتن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحج رفت و در حدیث دیگر از صحیحین صریح آمده که گفت عائشه رض تافتم من قلاده
بدن نبی را صلی الله علیه وآله وسلم از پشم رنگین که نزد من بود و فرستاد آن را همراه پدر من و این باتفاق ست میان
علما و اختلاف ست که بتقلید هدی محرم میگردد یا نه نزد امام ابوحنیفه میگردد همچنانکه بتلبیه و لیکن اگر همراه خود برد
مشروط کند تا اگر بدست دیگران بفرستد نه و طیبی گفته است که ابن عباس فتوی داد مر آنرا که هدی فرستاد و خود
ماند و رفت بوجوب احکام احرام تا برسد هدی بمکه و نحر کرده شود و این قول که عائشه رض فرمود اشارت کرد برد قول
ابن عباس و علامت آن واقعت که چون گوسفند هدی باشد تقلید کنند و در گردن آن چیزی بیاویزند که علامت هدی
باشد چنانچه در صحیحین از عائشه رض آورده که گفت اهدی کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یکباری غنم را پس تقلید کرد آنرا
و نزد امام ابوحنیفه تقلید غنم مسنون نیست و حدیثی درین باب نیز نقل میکند که فرمود لا تقلدوا الغنم و ترمذی نیز
حدیثی در تقلید غنم هدی آورده و گفته که عمل برین ست نزد بعض اهل علم از صحابه و غیرهم که قائل اند بتقلید غنم و ازین
عبارت معلوم میگردد که بعضی از ایشان قائل نیستند بدان سبب مذهب ابی حنیفه موافق قول این بعض ست و لا بد
چون بعضی از صحابه برین باشند و این امری نیست که باجتهاد دریافته شود و بسماع از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خواهد بود
و چون شتر هدی کردی هم تقلید نمودی و هم اشعار که شق سنام ست بطعن و بیان آن از پیش کرده شد و ما تحقیق
خلاف ابوحنیفه درین اشعار نیز کردیم و مصنف ذکر تقلید و اشعار بقر نکرد و اشعار مخصوص به بدنه است و بدنه نزد غیر
امام ابوحنیفه نام شتر ست و نزد امام ابی حنیفه شامل بقر و شتر هست و لیکن چون در هدی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بقر نبود
مصنف گفت و چون هدی را بدست دیگری فرستادی او را بفرمودی که هرچه از آن به هلاک مشرف شود آنرا ذبح کند

بعد از آن حمل وی را که قلاده اوست چون وی بیالاید در رنگ کند و بر سقوه وی زند تا علامت باشد برانکه وی هدی ست
و بگذارد و کسی از آن جماعت که وی رفقای وی باشد گوشت وی را نخورد چنانکه مسلم از ابن عباس آورده و نه اغنیا و نه
فقرا چنانکه ظاهر اطلاق حدیث ناظر بدان ست بلکه اگر جمعی اجنبی حاضر شوند گوشت آنرا بر ایشان قسمت کند و این قول
شافعی و احمد و اسحق ست و نزد ایشان هر که بخورد ضمان دهد همان قدر که بخورد و نزد امام ابوحنیفه نا خوردن مخصوص
با غنیاست و اطلاق حدیث نیز محمول بدان ست چه تصدق بر فقرا بهتر ست از آنکه آنرا برای سباع بگذارند و آنها میگویند
که اهل بوادی و در دنبال ایشان میرسند و منتفع می شوند ولیکن این محتمل ست یقینی نیست و نیز این حکم مذکور نزد امام
ابوحنیفه مخصوص ست بهدی تطوع و اگر واجب بود بجای آن هدی دیگر گیرد و این مذبوح را هر چه خواهد کند بخورد یا بفروشد
یا تصدق کند و زرکشی درین باب اثری از ابن عباس نقل کرده و منشأ او مذهب امام احمد همین ست و در حدیث
ابن عباس که مضمون آن در متن مذکور ست حمل هدی بر تطوع کرده ولیکن نزد ایشان حکم واجب معین چنانکه گوید
نذر کردم این هدی معین را حکم تطوع نیست بخلاف آنچه بر ذمه واجبست از غیر معین چنانچه بر قارن و متمتع و طیبی
میگوید که این درانست که واجب گردانیده است بر نفس خود و اما اگر تطوع باشد نحر کند و بخورد زیرا که مجرد تقلیدش ملک
نمی برآید و این مذهب شافعی و جماعه از اهل علم ست و نیز بعض مالکیه جائز نیست هیچ نه در تطوع و نه در واجب انتهی
و شتر و گاو را از هفت کس هدی میکرد و این متفق علیه است میان ائمه و احادیث صحیحه بسیار درین باب وارد یافته
و در حدیث ترمذی و نسائی اشتراک سبعه در بقره و عشره در ابل آمده و گفته که قول اسحق همین ست ولیکن گفته که این حدیث
غریب ست نمی شناسم او را مگر از وجه واحد و در هدایه از امام مالک آورده که اگر اهل بیت واحد زیاده بر هفت کس باشند
یکی کافیست اما از اهل دو بیت جائز نبود و مباح میداشت رکوب هدی را در وقت حاجت آن مقدار که مرکوب دیگر بیابد
در صحیحین از ابی هریره آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مردی را دید که میراند بدنه پس فرمود سوار شو آنرا گفت
این بدنه است فرمود سوار شو آنرا گفت بدنه است فرمود سوار شو ویلک شک از راوی ست که این کلمه را در کرت ثانی فرمود
یا ثالث و ترمذی از انس بن مالک آورده که در کرت ثالث فرموده یا رابع ویحک یا ویلک و گفت هذا حدیث حسن صحیح
و گفت رخصت کرده اند قومی از اهل علم از صحابه و غیرهم در رکوب بدنه اگر احتیاج سواری باشد و این قول شافعی و احمد
و اسحق ست و بعض گفته اند سوار نشود مادام که مضطر نشود بدان انتهی و قول امام ابوحنیفه نیست و در هدایه میگوید که هر کس
سوق کرد بدنه را پس مضطر شد بسواری سوار شود و اگر مستغنی ست سوار نشود زیرا که چون آنرا خالص لله ساخت صرف
عین آن یا منافع آن بنفس خود مناسب نباشد مگر نزد احتیاج و آنچه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم امر کرد بسواری آن محمول بر حالت عجز و احتیاج ست و اگر سوار شد و بسبب سواری وی بدان نقصانی راه یافت بر وی ست
ضمان آن نقصان و اگر هدی شیری داشته باشد ندوشد و آب سرد بر پستان وی بپاشد تا شیر منقطع گردد و این بتقیید ست
که نزدیک بود بوقت ذبح و اگر دور باشد بدوشد و تصدق کند و اگر بحاجت خود صرف کند ضمان دهد انتهی و شتر را ایستاده
و دست چپ بسته نحر میکرد و در وقت نحر تسمیه و تکبیر میگفت و چون گوسفند را ذبح کردی پای مبارک بر صفحه گوسفند نهادی
سنت در ابل نحر ست ایستاده و دست چپ بسته نیزه زدن میان حلقوم و سینه که آنرا لبه گویند و در بقر و غنم ذبح ست
خوابانده بر جانب چپ پای کشاده و در صحیحین از ابن عمر آمده که وی بر مردی گذشت که نشانده بود شتر را و نحر میکرد

گفت نحر کن این را ایستاده و پای بسته چنانکه سنت محمد است صلی الله علیه وآله وسلم و در صحیح بخاری آمده که ذبح کرد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو کبش شاخ دار را و نهاد پای خود را بر صفحهٔ آنها و تسمیه کرد و تکبیر گفت و در روایتی گفت
بسم الله والله اکبر و اگر شتر را ذبح کنند نیز جائز است ولیکن نحر در ابل افضل است از جهت موافقت فعل رسول خدا صلی الله علیه و
آله وسلم و مباح کرد جهت ما کل از هدی و ضحایای خویش بخورند و توشه کنند و ذخیره کنند بغیر صورت مذکوره سابقا و در ابتدای اسلام
که مردم در تنگی و احتیاج بودند نگاه داشتن گوشت قربانی بعد از سه روز حرام و منهی عنه بود و در آخر چون وسعتی و فراخی
در میان آمد رخصت کرد در آن و فرمود بخورید و بخورانید و ذخیره کنید کذا فی الصحیحین و نزد امام ابوحنیفه جائز است
اکل از هدی تطوع و تمتع و قران زیرا که اینها دم نسک اند پس روا باشد خوردن از آن بمنزلهٔ اضحیه و بصحت رسیده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بخورد از لحم هدی خود و بنوشید از شوربای آن چنانکه گذشت ولیکن از هدایای دیگر که دماء
کفارات و جنایات است جائز نبود و آنکه از حدیث ناجیه اسلمی آمده که فرمود نخوری تو و رفیقان تو از آن چیزی در هدایا بود
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در احصار حدیبیه بعث کرده بود کذا فی الهدایه و گوشت هدی را گاه قسمت
میکرد و گاه میفرمود که هر که را حاجت است برای خود قطع کند ابوداود از عبدالله بن قرط آورده که گفت چون نحر کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم شتران را و بیفتادند پهلوهای آنها بر زمین تکلم کرد بکلمهٔ خفیه که نفهمیدم من آن را پس سوال کردم از آنکس که
در پهلوی وی بود که چه فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت فرمود هر که خواهد قطع کند برای خود قطعه
از آن و مصنف میگوید که بعض علما ازین قول حضرت صلی الله علیه وآله وسلم استدلال کرده اند بر جواز نهب و غارت
در نثار یعنی اگر کسی مالی را نثار میکند افتادن در آن و غارت کردن آن جائز باشد ولیکن پوشیده نماند که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم رخصت و اباحت فرمود اگر مقصود جواز غارت است بی اذن این استدلال تمام نیست و اگر
اذن است هیچ اشکال نه و هر هدی که در عمره برابر بودی و بمکه رفتی در عمره گذرانیده در مروه نحر کردی بخلاف آنکه محصر شدند
در حدیبیه که همانجا نحر کردند ولیکن نحر البته در حرم باید و حدیبیه بعض او حرم است و بعض او حل و هدی که در حج بودی
در منی نحر کردی چنانکه گذشت و این خود یکبار بیش نبود و در حدیث آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بمنی هذا المنحر و کل منی منحر و گفت در عمره هذا المنحر یعنی مروه و کل فجاج مکة منحر یعنی همه کوچهای مکه و راههای او منحرست
اخرجه مالک فی الموطا و اشارت هذا المنحر در منی بمکان مخصوص است که منحر النبی است و شک نیست که نحر در آن مکان
افضل خواهد بود از غیر آن و ابن عمر میفرستاد هدی خود را از مزدلفه در آخر شب تا آورده شوند در منحر النبی و نحر کرده شوند
از آنجا و محل مکان برای نحر هدایا حرم است و در خصوص این اماکن اولی و افضل و اما هدی نذر جائز است نحر و ذبح آن
در هر مکان و هرگز نحر هدی نکرد الا بعد از نماز عید و پیش از روز عید هم هدی را نحر نکردی و این طریق اولی است
و هرگاه در روز نحر پیش از نماز عید جائز نداشت پیش از روز نحر نیز جائز نخواهد بود و نزد امام ابوحنیفه جائز است
ذبح دم تطوع پیش از روز نحر و رسانیدن بحرم کافی است و در روز نحر افضل اما دم متعه و قران مخصوص بروز نحر است زیرا
که آن دم نسک است پس مخصوص بود بروز نحر چنانکه اضحیه و نزد شافعی دم تطوع جائز نیست مگر در روز نحر و این امور
که مذکور میشود همچنین بود در روز عید اول رمی جمرة العقبه دیگر نحر دیگر حلق دیگر طواف و حکم فوت این ترتیب در آنچه سبق
ذکر شد **فصل** در قربانی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اختلاف است ائمه را که قربانی واجب است یا سنت

مذهب امام ابو حنیفه و صاحبیه آنست که واجب ست بر هر حر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و بروایتی از ابی یوسف سنت موکده است و مشهور و مختار در مذهب امام احمد نیز همچنین ست و در روایتی از وی واجب ست بر غنی و سنت ست بر غیر وی و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک ست گفته که سنت واجبه است بر کسی که استطاعت دارد و آنرا که واجبه موکده مراد داشته یا بسنت طریقه مسلوک در دین و این معنی قریب تر ست و دلیل وجوب حدیثی ست که ترمذی و ابو داؤد و نسائی از مخنف بن سلیم آورده که گفت بودیم ما با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم واقف بعرفات پس شنیدم که میگفت ایها الناس بر هر بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوب است و در هدایه آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم هر که دریافت غنا و تضحیه نکرد پس نزدیک نیاید مصلای ما را و این چنین تشدید و تاکید جز در واجب نباشد و قول حق سبحانه فصل لربک وانحر نیز دلیل آن می آرند که مراد بصلوة عید اضحی و نحر اضحیه است بدلیل صیغه امر و بدلالت ترتیب و تفریع آن بر عطاے کوثر که اجل نعم و اعظم عطایاے الٰهی ست و مراد بدان خیر کثیر ست در دنیا و آخرت و اما دلائل سنیت حدیث زید بن ارقم ست که احمد و ابن ماجه آنرا روایت کرده که پرسیدند یا رسول الله این اضحیه چیست فرمود سنت ابیکم ابراهیم و دارقطنی از ابن عباس آورده انفاق کرده نشد مال در چیزی که افضل از نحیره روز عید باشد و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در وقت اضحیه خود فرمود این اضحیه از من و از هر کسی که اضحیه نکرده از امت من رواه احمد و ابو داؤد و الترمذی پس معلوم شد که در امت کسی هست که اضحیه نکرده است و اضحیه آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را کافی ست و این احادیث نزد تامل نص در عدم وجوب نیست مگر آن حدیث که دارقطنی از ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود سه چیز ست که بر من فرض ست و شما را تطوع وتر و نحر و رکعتین فجر اگر ثبوت و صحت پیوندد این حدیث و بالجمله فعل آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم دائمی بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هرگز ترک اضحیه نکرده ترمذی از ابن عمر آورده که گفت اقامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بمدینه ده سال و تضحیه میکرد و اضحیه بضم همزه و کسر آن و تخفیف یا و تشدید آن جمع اضاحی بتشدید و تخفیف یا آنچه ذبح کرده شود از چارپایها بعد از نماز عید اضحی تقربا الی الله از آنچه جائز ست ذبح آن در آن و تسمیه روز عید باضحی از جهت مشروعیت صلوة ست در وی نزد ارتفاع نهار و شرعیت ذبح بعد از وی و گوسفند نبه دار را که ذبح کرده یعنی اگر گوسفند قربانی کردی این قسم کرده از جهت جودت و نظافت وی و ذبح بعد از نماز عید کرده و میفرمود هر کس که پیش از نماز عید ذبح کرده باشد اعاده کند یعنی بجای آن دیگر ذبح کند چه آن عبادت نیست بلکه گوشتی ست که برای اهل خویش حاصل کرده و احادیث صحیحه درین باب بسیار ست و در هدایه میگوید که وقت اضحیه میدر آید بطلوع فجر از یوم نحر ولیکن جائز نیست مر شهریان را مگر بعد از گذاردن امام نماز عید را اما اهل سواد و روستا را بعد از طلوع فجر جائز ست زیرا که بر ایشان نماز عید نیست و عدم جواز جهت خوف فوت نماز ست بسبب تشاغل بذبح و این معنی مخصوص بشهری است و میگوید اگر مضحی در شهر باشد و اضحیه در سواد جائز ست پیش از نماز بعد از طلوع آفتاب و در عکس این صورت جائز نه زیرا که معتبر مکان اضحیه است و اگر شهری خواهد که پیش از نماز اضحیه کند بفرستد آنرا در سواد باین حیله درست افتد و میگوید اگر نماز عید را جمعی در مسجد محله گذاردند و هنوز در عیدگاه نگذارده اند جائز ست از جهت صحت آن نماز

و در عکس آن بطریق اولی و نزد امام شافعی و مالک وقت آن بعد از ذبح امام ست و پیش از آن جائز نبود و احادیث
که در اشتراط بعد صلوٰة سے اشتراط بعد ذبح امام آمده حجت ست بر ایشان کذا فی الهدایة اما ازکشتی حدیثی از جابر بروایت
احمد و مسلم آورده که نماز گذارد با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه و پیشی نمودند جماعه و نحر کردند گمان آنکه آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نحر کرده است پس امر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که هر که پیش از نحر وے نحر
کرده است اعاده کند نحر دیگر و فرمود نحر نکنید تا نحر نکند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و این مگر نزد امام ابوحنیفه مخصوص
بزمان نبوت باشد تا و با معه صلی الله علیه وآله وسلم پس الله دیگر را بران قیاس نتوان کرد و در مذهب
امام احمد درین باب اقوال مختلفه آمده یکی آنکه بعد از نماز باید و پس اگر چه پیش از خطبه بود دیگر آنکه بعد از خطبه نیز باید
چه خطبه بمنزله جزو نماز و ملحق بروست دیگر آنکه بعد از نحر امام نیز باید و دیگر آنکه بعد از مضی اینقدر وقت که در وی نماز
یا نماز کخطبه یا نماز و خطبه و نحر امام گنجایش دارد جائز ست زیرا که نماز گاهی بیشتر کرده مے شود و گاہے پستر و
نیز شاید نکنند پس مضبوط و معتبر مضی آنقدر وقت باشد و معتبر نزد اکثر اصحاب ایشان همان بعد از نماز ست
چنانچه مذهب امام ابوحنیفه است از جهت کثرت ورود احادیث صحیحه دران و بدان که اضحیه از ابل و بقر و غنم ست و از
غیر آنها جائز نه و نقل کرده نشده از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نه از صحابه که بغیر این سه نوع از ذبائح تضحیه
کرده باشند ولیکن غنم دو صنف دارد معز که آنرا بز گویند و ضان که آنرا میش خوانند و جاموش یعنی گاومیش از
از جنس گاو ست و از جمیع این اقسام تضحیه ثنی جائز ست و ثنی از ابل پنجساله را گویند و از بقر دو ساله و از غنم یکساله
همین چنین ست در هدایه و مذهب حنفیه همینست و شافعیه تفسیر کرده اند ثنی از غنم را نیز بدو ساله و در قاموس نیز همچنین
گفته و در کتاب مذهب مالک ثنی غنم یکساله و ثنی بقر سه ساله و ثنی ابل شش ساله را گفته و در مذهب امام احمد نزد
اکثر اصحاب ایشان ثنی غنم یکساله و نزد بعض دو ساله و از بقر دو ساله و از ابل پنجساله و وجه تسمیه ثنی آن گفته اند
که درین عمر ثنایا که دندان پیش ست می اندازند و این وجه را در ابل گفته اند و ظاهر ورا آنست که در همه جا بود و مسنه
نیز بمعنی ثنی آمده از سن بمعنی سال یا بمعنی دندان و بالجمله از اقسام این ذبائح برای تضحیه ثنی شرط ست باختلاف
تفاسیر مگر در ضان که جذع از وی نیز کافیست و در هدایه گفته که جذع از ضان در مذهب فقهان آن بود که شش ماه
تمام بروی گذشته باشد و گفته که زعفرانی ذکر کرده است که جذع از ضان نه ماهه را گویند و نزد شافعیه یکساله
و این بنابر آنست که ثنی غنم نزد ایشان دو ساله را گویند و بقولے شش ماهه نیز آمده و در مذهب مالک یکساله
بقولے هشت ماهه و بقولے ده ماهه و در مذهب امام احمد شش ماهه و بقولے هشت ماهه و بقولی شش یا هفت ماهه
و خرقی که از کبار علمای مذهب ایشان ست از اهل بادیه نقل کرده که ضان را جذع آن وقت گویند که پشم وے
ایستاده شود بر پشت وی اما اصل ثنی از جمیع اقسام جائز و کمتر از آن کافی نه مگر در ضان که کافی ست و احادیث
درین باب وارد یافته در جامع الاصول از مسلم و ابوداؤد و نسائی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و
آله وسلم ذبح نکنید مگر مسنه را مگر آنکه مسنه دشوار آید بر شما پس ذبح کنید برین تقدیر جذع از ضان را و در هدایه
در همین حدیث بجای مسنه ثنایا آورده و معلوم شد که ثنیه و مسنه بیک معنی ست و ابوداؤد و نسائی از عاصم بن کلیب
از پدرش آورده که گفت بودیم ما با مردے از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که نام او مجاشع بود از بنی سلیم

پس عزیز و نادر شد وجود غنم پس فرمود وی منادی را که ندا در داد که گفته است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که جذع از ضان وفا میکند بانچه وفا میکند ثنی از وی و ترمذی از ابو کباش آورده که گفت آوردم من غنم بسیار از قسم جذع در مدینه نزدیک عید اضحی پس کاسد شد بر من و نمی خرید هیچ کس پس ملاقات کردم ابا هریره را و پرسیدم از ان گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که می فرمود نیکو اضحیه است جذع از ضان پس هجوم آوردند مردم و بر بودند آن همه را از من و از بعض احادیث کفایت مطلق جذع معلوم میشود اما مراد بدان همان جذع از ضان ست بدلیل احادیث دیگر که دران مقید واقع شده و اما جذع از معز روا نبود و آنچه در صحیحین از حدیث براء بن عازب آمده که گفت تضحیه کرد خال من ابو برده پیش از نماز پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شاة تو شاة لحم ست یعنی نه از اضحیه بنا بر عدم جواز تضحیه پیش از نماز پس گفت ابو برده یا رسول الله نزد من جذعه است از معز فرمود ذبح کن و جائز نباشد از غیر تو پس ازان فرمود هر که ذبح کرد پیش از نماز ذبح نه کرد مگر برائے نفس خود و هر که ذبح کرد بعد از نماز تمام شد نسک او و دریافت سنت مسلمین را و چون معلوم کردے آنچه ذکر کردیم دانستی که قول مصنف که گفت وی فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که از میش یکساله و از غیر میش دو ساله رواست علی الاطلاق درست نیست مگر آنکه بیان را مخصوص بغنم دارد و در جذع ضان را تفسیر بیکساله کنند و ثنی را بدو ساله ولیکن این بیان قاصرست فبذ بر و مجموع روز عید و سه روز ایام تشریق ایام ذبح ست مذهب امام ابو حنیفه و امام احمد و مالک آنست که ایام ذبح یوم نحرست و دو روز بعد از وی دهم و یازدهم و دوازدهم و مالک در موطا از ابن عمر آورده که گفت اضحیٰ دو روزست بعد از روز اضحی و نیز آورده که رسیده است با از علی بن ابی طالب مثل آن و زرکشی آورده در شرح خرقی که این قول عمر و علی و ابن عمر و ابن عباس و ابی هریره و انس ست رضی الله عنهم اجمعین و از امام احمد آورده که گفت منقول ست از بسیاری از صحابه که ایام النحر ثلثه و در روایتی پنج از صحابه مذکورین گفته غیر انس و این بے سماع از حضرت نبوت نتوان گفت چه تعیین مقادیر برائے و قیاس اثبات نتوان کرد و نزد شافعی ایام ذبح سه روزست بعد یوم نحر و ما حدیثے درین کتب برین قول نیافتیم جز آنکه ایام اکل و شرب در شان اینها واقع شده و در هدایه آورده در دلیل مذهب شافعی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ایام التشریق کلها ایام ذبح و نیز گفته که در اخبار تعارض ست و ما اخذ بمتیقن کردیم انتهی و نیز در تعلیل عدم جواز ذبح ابعد از سه روز گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد از ادخار لحوم اضاحے فوق ثلثه ایام و هرگاه که ادخار لحم بعد از سه روز درست نبود ذبح نیز درست نباشد و اگرچه نهی از ادخار منسوخ شد اما ازینجا لازم نیاید نسخ عدم جواز ذبح بعد سه روز چه این دو حکم ست و از نسخ یکی نسخ دیگری لازم نیاید کذا قال الزرکشی و فیه تامل و از سنن حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که میفرمود هر که خواهد که قربان کند چون ماه ذی الحجه ببیند از موی و ناخن خود چیزے دور نکند و ازین روز در صورت محرمان می باشد مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی از ام سلمه رضی الله عنها آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون ببینید هلال ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که اضحیه کند پس گو که امساک کند از موی خود و ناخنان خود و در بعض روایات آمده حتی یضحی و بعضی از علمای مذهب امام احمد برین اند که این منع و نهی بر سبیل تحریم ست و بعض برین که بطریق کراهیت از جهت حدیث عائشه رضی الله عنها که گذشت که میبافتم من قلاید هدی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را

و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تقلید هدی میکرد و میفرستاد هدی را و حرام نمیشد بروی چیزی از آنچه حلال
کرده بود اوی تعالی سخن علیه یعنی احکام احرام بجا نمی آورد والا برسیدن هدی تا عشر ذی الحجه می بود زرکشی گفت
که دلالت حدیث ام سلمه اقوی ست چه آنرا ابلاے امت فرموده شاید که آنچه در حدیث عائشه رض آمده مخصوص بحضرت
وی باشد صلی الله علیه وآله وسلم و نیز قص شعر و ظفر قلیل الوقوع ست مگر از جمعه تا جمعه دیگر شاید که عائشه رض آن را
ندیده باشد انتهی و در جامع الاصول از مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک
بروز اضحی پس طلا کردند یعنی نوره زدند جماعه بعضی از اهل حمام گفتند که ازین منع می کنند و چون ملاقات کردم سعید
ابن مسیب را مذکور کردم این سخن را وا گفت یا ابن اخی این حدیثی ست که مردم فراموش کرده اند آنرا و ترک
داده حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم و گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
چون به بینید ماه ذی الحجه را الحدیث تنبیه آنچه از حدیث ام سلمه معلوم میشود همین ترک قص اشعار و اظفار است
نه التزام لباس محرمان نیز و ظاهر از حدیث سعید بن المسیب و آنچه زرکشی در تطبیق حدیث عائشه رض با حدیث ام سلمه
گفته نیز همین ست پس قول مصنف در صورت محرمان می باشد باطلاقه محل سخن ست والله اعلم و می فرمود که از

برای قربانی فربه‌تر و نیکوتر و سالم‌تر از عیوب ذبیحه را پیدا کنند و بریده گوش و شکسته سرون و یک چشم
و شکافته گوش و دریده گوش و آنچه مقدم گوش وی را یا مؤخر گوش وی را یا موی وی بریده باشند این مجموع را

قربان نکنند این مجمل ست و تفصیلش آنست که در احادیث واقع شده و در کتب فقه مذکور گشته مالک و احمد و ترمذی و
ابو داود و غیر ایشان از براء بن عازب آورده اند که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه چیز ست
که پرهیز کرده شود از ضحایا یعنی درست نباشد ذبح آن پس اشارت بانگشتان دست خود کرد و فرمود که چهار ست
العرجاء البین ظلعها ای عرجا یعنی لنگ که ظاهر باشد لنگی او یعنی آنکه نتواند بپاے خود تا به منسک رسید کذا فی
الهدایه و بعض گفته اند آنکه عاجز باشد از مصاحبت جنس خود در مشی و مشارکت در علف زیرا که این سبب نقصان لحم و
مغضی بهزال او ست و اگر لنگی او کمتر ازین مرتبه باشد جائز ست و العوراء البین عورها دوم از آن چهار که روا نیست
ذبح آن در اضحیه یک چشم که ظاهر ست یک چشمی او باین نوع که رفته باشد بصارت یک چشم او بتمام یا اکثر لیکن مختلف ست
روایت از امام ابو حنیفه در تفسیر اکثر در جامع صغیر گفته اگر مقدار ثلث یا کمتر ازین برود جائز ست و اگر زیادت بر ثلث
رود جائز نه پس ثلث را قلیل اعتبار کرده و زیاده بران اکثر زیرا که وصیت در ثلث بی رضای ورثه جائز ست پس
قلیل باشد و در زیادت بران جائز نه پس کثیر بود و در روایتی اگر ثلث یا ربع رود جائز نیست و اگر کمتر از آن رود
جائز پس ثلث و ربع را کثیر اعتبار کرده اما ثلث از جهت آنکه در باب وصیت در حدیث آمده است که الثلث کثیر و اما
ربع از جهت آنکه اگر ربع عضو مکشوف بود حکم تمام دارد و نماز جائز نه و قول ابی یوسف و محمد آنست که اگر اکثر از نصف
چشم باقی ماند جائز ست و در نصف دو روایت ست از ایشان و معرفت مقدار باقی و ذاهب از چشم دنبی دارد و گفته اند
که طریق شناخت آن آنست که گرسنه داشته شود گوسفند را یک روز یا دو روز بعد که چون علف از دور بیند بدود
بسوی آن بعد از آن بسته شود چشم عیب دار را و انداخته شود علف نزدیک وی اندک اندک تا یک حد معین از مکان
که اگر دور تر از آن جنبد از نه بیند پس علامتی گذاشته شود بران حد پسبتر بسته شود چشم درست را و نزدیک کرده شود

بسوی او علف اندک اندک تا حدی معین و برین حد مکان نیز گذاشته شود علامتی بعد از آن نظر کرده شود
تفاوت میان این دو مکان اگر ثلث ست ذاهب ثلث ست و اگر نصف ست نصف و علی هذا القیاس فی المرقیة این
مرضها سوم از آنچه جائز نیست ذبح آن بیماری ست که ظاهر ست بیماری او یعنی که امید به شدن وی نباشد و این
سه نوع که مذکور شد سبب نقصان لحم و موجب لاغری ست بعد از آن لاغر بصریح جدا کرده و فرموده والعجفاء التی لا تنقی
چهارم لاغر که مغز در استخوان او نمانده و در بعض روایات آمده والکبیر التی لا تنقی بجای والعجفاء التی لا تنقی والمالی هی
که سبب نقصان و عیب بود و بے آنکه سبب لاغری گردد آنست که از امیر المؤمنین علی آورده اند که گفت امر کرد
ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که تضحیه نکنیم مقابله را و نه مدابره را و نه شرقا را و نه خرقا را مقابله بفتح با آنکه بریده
گوش او بریده شده است مدابره آنکه پاین گوش بریده و بعض گفته اند که مقابله آنکه داغ کرده شده است در پیش گوش
وی مدابره آنکه در ظاهر آن بود و نووی گفته که مشهور قول اول ست و شرقا بود آنکه پاره شده گوش او در طول و خرقا
آنکه سوراخ کرده باشد در گوش وی سوراخ مستدیر و ابن ماجه از علی مرتضی آورده که نهی فرمود رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم که تضحیه کنیم عضبا را یعنی شکسته شاخ و شکسته گوش را و مراد بشکسته گوش بریده گوش داشته اند و معتبر نیز
در ینجا اکثر ست با اختلاف روایات در تفسیر آن و معرفت آن در ینجا غیر معتبر ست و در هدایه بریده دم را نیز روا نداشته
زیرا که دم عضوی کامل ست و جما را یعنی شکسته شاخ روا داشته زیرا که بقرن غرضی متعلق نیست و همچنین خصی چه گوشت او لذیذ
و خوشتر ست و مجنونه که اکثر اقوال گویند اگر علف میخورد نیز جائز ست و جربا یعنی گرگین اگر فربه است نیز جائز زیرا که جرب
بر پوست ست نه در گوشت و اگر لاغر باشد جائز نه و اما هتما که دندانها ندارد در مروے از امام ابی یوسف آنست که
معتبر در آن کثرت دندان و قلت آنست و بروایتی دیگر آنکه اگر آنقدر دندان مانده که علف خوردن بدان ممکن ست جائز
والا نه سکا آنکه در اصل خلقت گوش ندارد جائز نیست زیرا که چون مقطوع الاذن جائز نبود عدیم الاذن بطریق اولی
چون این تفصیل معلوم شد شرح کلام مصنف ظاهر شد از یادتی اما قول وی را که گفت یا موی وی را بریده باشند ذکرے
و بیانی در کتب یافته نشده والله اعلم و بدانکه این بر تقدیریست که این عیوب مذکوره در وقت شرا قائم باشد و اگر سالم
خریده بعد از آن معیوب شد اگر غنی ست بجای وی دیگری بدهد و اگر فقیرست کفایت می کند و اگر وقت ذبح عیب پیدا کرد
باکی نیست و اگر اضحیه گم شده یا دزدیده شد و دیگرے بجاے او بخرید بعد از آن گم شده و دزدیده پیدا شد
اگر غنی ست یکی ذبح کند و اگر فقیرست هر دو کذا فی الهدایه و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود
که قربانی در مصلی ذبح کردے جابر میگوید حاضر بودم در مصلی با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون نماز گذارد و خطبه
کرد و از منبر فرود آمد تحقیق آنکه مصلاے عید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم منبر بود یا نه در ماسبق کرده شد
یک کبش را یعنی میش نر که آن را قچقار گویند بیاوردند و بدست خویش ذبح کرد و در وقت ذبح گفت بسم الله والله اکبر هذا عنی
وعمن لم یضح من امتی رواه الترمذی و این تشریف و احسان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست بامت مرحومه خود که ایشان را
درین عمل شریف شریک ساخت نه آنکه کفایت ست از ذبح ایشان بذبح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و تواند که
مخصوص بود بفقرا که بر ایشان واجب نیست اما در حدیث دیگر تمام امت را شریک ساخته فند برد و هم از جابر در سنن
ابی داؤد و ابن ماجه و دارمی و مسند احمد ثابت ست که ذبح یوم النحر و در روایتی یوم الذبح یعنی ذبح کرد حضرت

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در روز نحر کبشین اقرنین دو کبش شاخدار املحین املح آنکه بیاض وی بیشتر بود
از سواد وبعض تفسیر کرده اند آن را بدیسے بیاض شده موجوئین کوفته خصیتین وی یعنی خصی فلما وجههما پس هرگاه
که گردانید روے آنها را بجانب قبله قال گفت این کلمات را انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و
ما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیاے ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین
اللهم منک ولک عن محمد وامته بسم الله والله اکبر ثم ذبح این کلمات را خواند پس ذبح کرد وامر الناس بالاحسان فی الذبح
این کلام چنانچه در جامع الاصول ومشکوة وکتب دیگر مذکور ست داخل این حدیث نیست بلکه حدیثی جدا ست که احمد ومسلم
وترمذی وابو داود ونسائی وابن ماجه از شداد بن اوس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون قتل کنید
نیک کنید قتل را وچون ذبح کنید نیک کنید ذبح را وتیز کنید کارد را وراحت کنید ذبیحه را وظاهر سیاق کلام مصنف ناظر بدانست
که داخل ست شاید که در بعض روایات آمده باشد واحتمال دارد که در کلام مصنف نیز حکمی جدا باشد وترجمه اش آنست که
گفت یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را باحسان ونیکی کردن در وقت ذبح ومیفرمود بارها که الله
بر همه چیز احسان ونیکی نوشته است پس چون ذبح کنید احسان کنید وچون قتل کنید احسان کنید واحسان در ذبح
چنان بود که کارد وتیغ را تیز کنند تا زود تمام شود وعذاب نکشد ودر قتل نیز همچنین خواهد بود وبعض ذبائح را ذبح نکنند
ذبح کنند وپیش از کمال وتمام موت وسکون اعضا وسرد شدن ذبیح سلخ نکنند ودر حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا
امر فرمود بآوردن کبش شاخدار که پے سپر میکرد زمین را در سیاهی ومی نشست در سیاهی ونظر می کرد در سیاهی یعنی
پاے وشکم وچشم وے سیاه بود پس گفت یا عائشه کارد بیار وآنرا تیز کن بسنگ پس گرفت کارد را وگرفت
کبش را وبخوابانید او را وذبح کرد وگفت بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد ومن امة محمد رواه مسلم فصل در سنن حضرت
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در عقیقه بدانکه عقیقه سنت ست نزد امام مالک وشافعی واحمد در مذهب مشهور ودر روایتے
از وی واجب واکثر احادیث ناظر در عدم وجوب ست الا حدیث کل غلام مرتهن بعقیقته چنانکه بیاید وچون اغلب
احادیث دران جانب ست این نیز محمول بر تاکید سنت واستحباب خواهد بود ومؤید آنست که امر به تسمیه یعنی نام نهادن
مولود نیز بدان مقرون واقع شده وتسمیه باتفاق واجب نه پس این نیز نباشد نه بمجرد آنکه قران در ذکر موجب قران
در حکم ست بلکه ازان جهت که اگر این را حمل بر وجوب کنند لازم آید جمع بین الحقیقة والمجاز وهرچه در اضحیه معتبر ست از شرائط
واحکام در عقیقه نیز معتبر ونزد امام ابو حنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا میگوید ما را چنین رسیده است که عقیقه
از رسوم جاهلیت بود ودر اول اسلام نیز معمول شد پس ازان نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش ازان بود ونسخ کرد صوم شهر
رمضان هر صومی را که پیش از وی بود ونسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود ونسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش
از وی بود همچنین رسیده است با انتهی وبدانکه از ابو عبیده واصمعی وغیر ایشان منقول ست که عقیقه در اصل نام آن
موے ست که اول بر سر طفل بیرون مے آید ودر وقت ولادت بر سر وی می باشد وتسمیه وی باین اسم از جهت
آنست که ماخوذ ست از عق بمعنی شق زیرا که آن موے عق مے کند گوشت وپوست را یعنی شق میکند آنها را
وبیرون می آید واصل عق بمعنی شق ست یعنی شگافتن بعد ازان اطلاق کرده شد بر شاة مذبوحه مجازا بطریق تسمیه سبب
باسم مسبب یا مجازا متعارف شد بحدی که نزد اطلاق فهم کرده نشود ازان مگر ذبیحه وابن عبد البر از امام احمد نقل کرده که

وی انکار کرده است این تفسیر را و گفته عق بمعنی قطع ست چنانکه قطع والدین را عقوق گویند و ذبح قطع حلقوم ست پس عقیقه بمعنی ذبیحه بود بطریق استعمال عام در خاص و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم این نام را مکروه میداشت چنانکه در موطا از زید بن اسلم از یکی از اصحاب آورده که گفت کسی سوال کرد از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عقیقه فرمود من عقوق را دوست نمیدارم چون این لفظ از عقوق والدین که از اشد کبائرست یاد میداد ذکر آنرا مکروه داشت و در روایت احمد و نسائی و ابو داؤد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آمده که خدا دوست نمیدارد عقوق را و چون صحابه کراهت این لفظ از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فهمیدند از برای این مقصود بعبارتی دیگر کردند و گفتند نسک یعنی ذبح از فرزندان بکنیم فرمود هر که دوست میدارد که نسکی از فرزندان بکند باید که از پسر دو گوسفند کند و از دختر یک گوسفند و ابو داؤد زیادت کرد شاتان مکافیتان یعنی دو گوسفند هم سن یعنی هر دو در سنی باشند که جائزست ذبح آن در اضحیه و در حدیث صحیح در جامع الاصول از ابو داؤد و ترمذی و نسائی از سمرة بن جندب و در کشی از حسن از سمره آمده و گفته رواه الخمسة و صححه الترمذی و گفته که احمد و نسائی و غیر ایشان گفته اند که نشنید حسن از سمره مگر حدیث عقیقه را وارد ست که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود کل غلام رهینة یعنی مرهون و تا برای مبالغه است و در روایتی مرتهن بعقیقته در اکثر روایات بعقیقة بهای ضمیر تذبح عنه یوم السابع از قبیل اضافه موصوف بصفت ست مثل مسجد الجامع و یحلق راسه و یسمی یعنی هر پسری در گرو است بعقیقه که در وقت زادن میدهند و آن عقیقه است که ذبح کرده شود از وی روز هفتم و حلق کرده شود از وی موی سر وی و نام نهاده شود او را امام احمد رحمة الله علیه میگوید معنی حدیث ذکر یعنی که بر فعل عقیقه در وعیدی که بر ترک آن واقع شده و مرهونیتی که تا ذبح عقیقه بغلام نسبت داده شده آنست که اگر طفلی از وی عقیقه کرده نشد و هم در طفولیت برد شفاعت نمیکند والدین خود را پس فرزند محبوس و ممنوع ست از شفاعت کردن در حق والدین تا عقیقه او را ندهند و معنی رهن در لغت حبس و منع ست و بعض می گویند معنی حدیث آنست که فرزند محبوس و ممنوع ست از خیرات و سلامت از آفات و زیادت نشو و نما بر لغت مکروه تا عقیقه او را ندهند و نزدیک بانست انچه گفته شده است که وی مثل شئ مرهون ست که تمام نمیشود استمتاع بوی بی آنکه مقابله کرده شود بعقیقه زیراکه وی نعمتی است از نعم الهی که واجب ست مقابله آن بشکر و بعض میگویند مرهونست باذی پلیدی زیراکه در حدیث دیگر آمده فامیطوا عنه الاذی پس دور کنید از وی پلیدی را یعنی انچه چسپیده است بوی از خون رحم که از قبیل و در بعض روایات بدل و یسمی و یدمی افتاده که از تدمیه است یعنی خون آلوده کردن و قتاده چون پرسیده شد از وی که کیفیت تدمیه چیست تفسیر کرده آنرا و گفت که چون ذبح کنند گوسفند را پاره پشم را از ان گوسفند گیرند و آنرا مقابل دارند با وداج وی یعنی برگهای گردن وی که آنرا بریده اند پس آنرا بجوی که از مذبح می جهد آلوده کنند و بر تالک سر طفل نهند تا مانند خطی بر فرق سر وی روان شود آنگاه سرش را بشویند و حلق سر کنند و این روایت را ابو داؤد آورده و گفته که این وهم ست از همام و انچه آمده است از تفسیر وی از قتاده منسوخ ست و روایت یسمی اصح ست و این چنین آورده سلام بن ابی مطیع از قتاده و ایاس بن دغفل از حسن و همچنین روایت کرده اشعث از حسن و همچنین آمده در روایت ترمذی و نسائی لهذا مصنف میگوید که صواب آنست که تدمیه نکنند زیراکه روایت یدمی تحریف بعضی از رواة ست که همام باشد چنانچه معلوم شد هم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در عقیقه حسن و حسین دو دو گوسفند ذبح کرد از هر یک یا از هر دو و تحقیق این بیاید مقصود اینجا نیست

که در عقیقه ایشان این عمل که مذمت است نکرده و این عمل نباید و در رسوم اهل جاهلیت اشبه است والله اعلم و ابو داود از
بریده آورده که گفت بودیم ما در جاهلیت چون زائیده میشد مر یکی را از ما غلامی ذبح میکرد شاتی را و می آلود سر او را
بخون وی و چون نوبت اسلام آمد ذبح میکردیم شاة روز هفتم و حلق میکردیم سر او را و می آلودیم بزعفران و زیاده کرد
درین حدیث رزین تسمیه را و خطابی گفت چگونه امر کند بنجس کردن سر و آلودن وی بخون تر و حال آنکه امر فرموده است
باماطت اذی و دور کردن نجاست خشک از بدنش اما آلودن سر بخلوق و زعفران بجای دم تجویز کرده اند بعضی از علما و
امام مالک فرموده لا بأس به و بعض مذمت را بختان تاویل کرده و ذکر ختان باید چون ذکر ذبح عقیقه امین [illegible] اجمال
کرده اکنون تفصیل تحقیق آن میکنند و میگوید و اما ذبح عقیقه از حسن و حسین از هر یکی یک گوسفند صحیح است چنانچه
ابی داود از ابن عباس آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حسن و حسین یک یک کبش و نسائی از
ابن عباس آورده که دو دو کبش و انس [illegible] مطلق آورده که عقیقه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حسن و حسین و ترمذی از
علی آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حسن بیک گوسفند و فاطمه را فرمود که سرش بتراش و بوزن
آن موی نقره را صدقه ده پس آن موی را وزن کردند مقدار یک درم نقره بود و در لفظ ترمذی درهم یا بعض درهم واقع
شده و گفته که این حدیث حسن غریب است و اسناد وی متصل نیست زیرا که محمد باقر که راوی این حدیث ست در نیافته است
علی ابن ابی طالب را انتهی و در موطا از امام محمد باقر آورده که فاطمه وزن کرد موی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را
و تصدق کرد بوزن آن نقره و نزد امام مالک و شافعی اگر بنقره یا ذهب وزن کنند مستحسن است و چون تصحیح کرد ذبح یک
شاة را در عقیقه امام حسن و حسین استدراک کرد آنرا بقول خود و لکن حدیث عن الغلام شاتان ام کرز که از صحابیات ست
روایت کرده است گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می گفت از پسر دو شاة و از دختر یک شاة و ضرر نمیکند
شما را که نر باشد یا ماده و در روایتی شاتان مکافیتان و در روایتی شاتان مثلان اقوی و اصح است زیرا که جماعتی از اکابر
صحابه آنرا روایت میکنند ترمذی گفته درین باب حدیث از علی و عائشه و ام کرز و بریده و سمره و ابی هریره و عبد الله
بن عمرو و انس و سلمان بن عامر و ابن عباس آمده و گفته که حدیث ام کرز حسن صحیح است و عمل برین است نزد اهل علم و روایت
کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوجوه متعدده که از غلام دو شاة و از جاریه یک شاة و نیز روایت کرده شده
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عقیقه کرد از حسن بیک شاة و بعض اهل علم باین جانب نیز رفته اند انتهی دو وجه دیگر بر ترجیح
ذبح دو شاة از پسر آنکه قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از فعل قوی و اتم است چه فعل احتمال اختصاص بحضرت نبوت
دارد بخلاف قول که اختصاص ندارد بیکی از آحاد امت مگر آنکه تصریح بتخصیص کرده باشد بفردی از افراد چنانچه در جواز
اضحیه بجذعه از معز ابو برده را و اختصاص شهادت واحد بخزیمه و وجه دیگر آنکه فعل دال است بر جواز چه فعل پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم حرام و مکروه نبود و قول دال است بر استحباب چه ادنی امر و طلب شارع ندب و استحباب است و این در مسائل
اصول فقه مذکور شده است تحقیق آن از آنجا طلب باید داشت و وجه دیگر آنکه قصه ذبح عقیقه حسنین مقدم است بر حدیث ام کرز چه
آن در عام احد که سال تولد امام حسن ست بود و عام دیگر که بعد از آنست سال ولادت امام حسین ست و حدیث ام کرز در عام حدیبیه
است سنت ست علاوه آنچه متاخر بود ناسخ متقدم باشد و دیگر وجه معقول از راه قیاس برای تایید حکم دو شاة از پسر یک شاة از دختر
آنکه حق جل شانه تفصیل ذکر بر انثی کرده در میراث که فرمود للذکر مثل حظ الانثیین و در مجموع امور مثل شهادت و امامت [illegible]

وکبری و این مقتضی فرق ست درین باب چنین در باب عقیقه نیز و فرق یا باین وجه بود که از پسر عقیقه باشد نه از دختر چنانچه در امامت و این خود منفی ست بحکم احادیث وارده در عقیقه از انثی یا باین وجه که عقیقه پسر دو چند بود از عقیقه دختر چون آنچه ورود یافته است احادیث وارده درین ارجح واقوی باشند از واقع در جانب دیگر فافهم و در حدیث انس چنانچه در بعض روایات آمده و باز وست که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بعد از ظهور نبوت عقیقه خود را چون در وقت ولادت معلوم نشد که کرده اند ذبح کرده اما در اسناد آن حدیث ضعفی هست و خالی از بعدی هم نیست والله اعلم و غالب بحکم احادیث برای عقیقه روز هفتم ست چنانچه معلوم شد و نزد شافعی و احمد اگر هفتم روز میسر نگردد در روز چهاردهم کنند و اگر چهاردهم نیز میسر نگردد بیست و یکم والا بیست و هشتم والا در سی و پنجم علی هذا القیاس و بیک روایت از امام احمد یک شاة پسر را در اول کنند و دوم در روز هفتم و نزد شافعی استخوانهای عقیقه را نشکنند و نزد مالک نه و نیز در کتب شافعیه مذکورست که اگر پخته تصدق کنند بهتر و اگر شیرین پزند بهتر بجهت تفاؤل بحلاوت اخلاق مولود و اذان گفتن در گوش مولود نیز سنت ست و ابو رافع چنانچه ترمذی آورده و گفته که حدیث حسن صحیح می گوید من دیدم که حسن بن علی را بعد از ولادت حسن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آوردند و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در گوش وی بانگ نماز گفت و در روایت زرین خواندن سورهٔ اخلاص نیز آمده و از عمر بن عبد العزیز آورده اند که در گوش راست بانگ گفتی و در چپ اقامت و نیز مروی ست که چون در خانه مسلمانان مولودی می آمد نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم می آوردند پس دعا میکرد ببرکت و تحنیک می نمود بتمره باین نوع که تمر را مضغ می فرمود و در کام مولود می چسپانید و گاهی بچیزی شیرین غیر تمر نیز میکرد و گاهی آب دهن مبارک خود را در دهان مولودی انداخت صلی الله علیه و آله وسلم و اسما بنت ابی بکرؓ میگوید که حامل شدم من بعبد الله بن الزبیر بمکه پس قدوم آوردم بمدینه و نزول کردم بقبا و زائیدم او را بقبا پس آوردم او را در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را در کنار خود و طلبید تمره و بخائید و بینداخت آب دهن مبارک خود را در دهان وی پس اول چیزی که در شکم وی در آمد آب دهان رسول بود صلی الله علیه و آله وسلم پستر تحنیک کرد او را بتمره و دعا کرد ببرکت و اول مولودی که در اسلام آمد یعنی بعد از هجرت وی بود و خوشدل شدند مسلمانان بولادت وی زیرا که میگفتند مردم با ایشان که یهود سحر کرده اند شما را تا از شما فرزندی تولد نکند روایت کرد این حدیث را مسلم و بخاری از اسما و ذکر نه کردند در وی تسمیه را و روایت کرده اند مانند آن از عائشه و ذکر کرده اند در وی تسمیه را و گفته و سماه عبد الله و اما تسمیهٔ مولود و نام نهادن او را سنت آنست که در روز هفتم باشد چنانچه در عقیقه نیز سنت همچنین ست ترمذی از ابن عمرو آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم امر کرد بتسمیهٔ مولود روز هفتم و دور کردن چرکنت از وی و عقیقه کردن و اما ختان بکسر خا موضع قطع از ذکر غلام و فرج جاریه چنانچه در حدیث آمده اذا التقی الختانان وجب الغسل و مراد اینجا بمعنی مصدرست اختتان یعنی قطع ختان و وی سنت است نزد امام ابو حنیفه و مالک و احمد و اکثر علما و بعضی از شافعیه و از شعائر اسلام ست تا اگر اجماع کنند اهل شهری بر ترک آن محاربه کند امام با ایشان چنانچه اذان و امثال آن کذا نقل عن المحیط و واجب ست نزد شافعی و بعضی از مالکیه و جماعهٔ دیگر از علما بر رجال و نسا و حجت آنها که قائل اند بسنیت این حدیث ست که احمد در مسند خود و بیهقی از ابی الملیح

بن عباس رضی الله عنهما از حدیث آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده الختان سنة للرجال ومكرمة للنساء واحتجاج کرده بوجوب
آن بآنکه حق سبحانه وتعالی امر فرموده باتباع ملة ابراهیم وبتحقیق ثابت شده در صحیحین از حدیث ابی هریره که پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم فرموده ختان کرد ابراهیم علیه السلام در هشتاد سالگی بقدوم و بانچه روایت کرد ابو داود که گفت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم مرمردی را که اسلام آمده بود بینداز از خود موی کفر را و ختان کن و بآنکه قلفه نگاه میدارد نجاست را و منع میکند
صحت صلوة را و بعض اهل بدعت ناقد آن و امام فخر رازی رحمه الله در حکمت شریعت ختان نکته گفته است که حشفه چون مستور باشد
بقلفه نرم بود و قوی بود لذت وی نزد مباشرت و چون قطع کرده شود پوست قلفه درشت شود و لذت بسبب آن
ضعیف گردد و با جمله احساس بلمس بلیغ مستور اتم واکمل بود از سطح مکشوف چنانچه از حال لسان و شفتین تجربه میگردد
اولی بشریعت ما که وسط و معتدل است میان جانبین افراط و تفریط تقلیل و تعدیل لذت است نه قطع آن مطلقا و نه افراط
و ابقاء ختان موجب اعتدال است و دران آنچه و اختلاف است علما را در وقت ختان از امام ابو حنیفه نقل کرده اند که
فرموده لا علم لی بذلک یعنی مرا علم بوقت ختان نیست و دلیلی قطعی بر آن نه و از صاحبین نیز درین باب چیزی مروی نشده
و بعض گویند که مستحب هفتم است چنانچه در عقیقه و چیزی نیز درین باب روایت کنند و بعض گفته بعد از هفت سال
و بعض بعد از نه سال و بعض بعد از ده سال و بعضی هر وقت که خواهند اما وقتی که صبی القرآن را تواند بر ورخت و مصنف
میگوید که ابن عباس چنانچه در صحیح بخاری آمده میگوید که صحابه بعد از بلوغ فرزندان را ختان می کردند و لیکن
ظاهر آنست که مراد قریب وقت بلوغ باشد زیرا که کشف عورت مر بالغ را حرام است فاقربا آنست که مراد بلوغ بمعنی
لغوی است یعنی بعد از رسیدن بدرجه قوت و سن تمیز و هوشیاری و لفظ بخاری در آنچه روایت کرده از سعید بن
جبیر این چنین است که پرسیده شد از ابن عباس که تو در زمان قبض روح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مثل
چه کس بودی گفت بودم در آن وقت مختون و گفت کانوا لا یختنون الرجل حتی یدرک ختان نمیکردند صحابه مردان را تا
این مراد نیست در معنی بلوغ شرعی چه ادراک چنانکه در قاموس گفته رسیدن شیء است و تعلق را و نهایتش را
و ابن عباس در وقت رحلت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقول صحیح سیزده ساله بود و ولادت او پیش از هجرت
سه سال بود یا دو سال و بعضی از شافعیه گفته اند که واجب است بر ولی که ختان کند صبی را پیش از بلوغ و محمول شامی
که از تابعین است میگوید ابراهیم علیه السلام پسر خود را اسحاق علیه السلام روز هفتم ختان کرد و اسمعیل را در سیزده
سالگی پس اولاد اسمعیل علیه السلام این سنت ماند که در سیزده سالگی کنند و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه
وآله وسلم آن بود که مولود را باسم خوب تعیین کردی و میگفت دوست ترین نامها بنزد حق تعالی عبد الله و عبد الرحمن است
از جهت دلالت و اشعار آن به بندگی که صفت حقیقت آدمی است بذات مقدس حق و تمسک بصفت رحمانیت که مخصوص
ذات پاک او است و میگفت راست ترین نامها حارث و همام است اما اول زیرا که حرث بمعنی کسب است و هیچ کس
ازین صفت خالی نبود و بمعنی جمع مال نیز آمده و کم کسی از خیال یا جهت آن خالی بود و نیز بمعنی زراعت آید و دنیا
مزرعه آخرت است و هر کار را که آدمی کند تخم زراعت آخرت بود اما ثانی از جهت آنکه هیچ کس در جهان از هم و حزن
خالی نبود و زشت ترین نامها حرب و مره است از جهت دلالت آن بر معنی جنگ و خصومت و تلخی و بدخوئی و فایده
آنست که غیر این اسامی مذکوره آنچه در معنی آن یا قریب بدان بود در حکم آن خواهد بود و ذکر خصوص لبعض اسما بطریق

تمثیل ست و همچنین در اسماء که ذکر آن بیاید و سیفرمود که خوار ترین نامها نزد حق شاهنشاه است در حدیث ابو هریره آمده که اخنی و در روایتی اخنع اسما نزد خدا تعالی ملک الاملاک ست و در روایتی این زیاده آمده که فرمود لا ملک الا الله و سفیان گفته مثل شاهنشاه یعنی معنی ملک الاملاک شاهنشاه است بفارسی و معنی اخنی ذلیل و خوار کننده فحش آید و اخنع نیز قریب باین معنی ست این روایت بخاری و مسلم ست و در روایت ترمذی و ابو داؤد نیز مثل این آمده و زیاده کرده بعد از عند الله لفظ یوم القیامة و در روایتی از مسلم آمده که مغضوب ترین و خبیث ترین مردم نزد خدای تعالی روز قیامت مردیست که نام کرده خود را ملک الاملاک لا ملک الا الله و سیفرمود غلامان را و غیر غلامان را ولیکن این اسما اغلب نام غلامان می باشد بدین جهت فرمود غلامان را یسار و رباح و نجیح و افلح نام ننهند و در روایتی از نافع مذکورست به نجیح و ازینجا معلوم شود که مراد خصوص این اسما نیست و ذلک ظاهر بعد از آن اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوجه آن و فرمود چه گویند افلح یا رباح یا فلان آنجا ست و چون حاضر نباشد در جواب باید گفت لا یعنی افلح یا رباح یا فلان اینجا نیست و این سخن بنظر در اصل معنی این الفاظ در فال و عبارات مستکره می افتد اگر چه مراد آن ذات معین ست ولیکن معنی اصلی در اعلام فی الجمله ملحوظ و منظور می افتد و عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود که چون نامی مستکره و ناشنیدنی تغییر کردے و نامی زیبا تعیین فرمودے چنانچه بنت عمر بن الخطاب که عاصیه نام داشت او را جمیله نام نهاد و چنانچه بره را که نام بنت حارث بود و یکے از ازواج مطهره است تغییر داد و جویریه نام نهاد که تصغیر جاریه است و استکراه بره یا بعلتی ست که مذکور شد در یسار و رباح و امثال آن چنانچه در صحیح مسلم در آخر این حدیث واقع شده که مکروه میداشت که گفته شود بیرون آمدم از پیش بره که در اصل بمعنی نیکو کار ست و یا بجهت آنکه در معنی بره تزکیه نفس و اعجاب او ست چنانچه در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد در تغییر و تبدیل نام بره بنت ابی سلمه بزینب مذکورست که فرمود تزکیه نکنید النفس خود را خدا دانا ترست بشما و بذان نیکی از شما و چنانچه اصرم را زرعه نام نهاد در سنن ابی داؤد آمده مردے نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد پرسید که نام تو چیست گفت اصرم فرمود بلکه نام تو زرعه باید و اصرم مشتق از صرم ست بمعنی قطع و این غیر مستحسن ست و زرعه از زراعت که مبنی از خیر و برکت ست و چنانچه حزن بفتح حاے مهمله و سکون زا که جد سعید بن المسیب ست و در اصل بمعنی زمین سخت ست او را سهل نام کرد که بمعنی زمین نرم ست بخاری از سعید بن المسیب آورده که گفت جد وی حزن قدوم آورد بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود نام تو چیست گفت نام من حزن است فرمود بلکه نام تو سهل باشد گفت نیستم من تغییر دهنده نامی را که پدر من نهاده ابن المسیب میگوید همیشه بود در ما حزونت و سختی و شدت تا الآن و این حزن صحابیست قرشی مخزومی از مهاجرین و بود وی از اشراف قریش در جاهلیت روایت کرد از وے پسر وے مسیب که وی نیز صحابی ست از آن جماعه که بیعت کردند تحت الشجرة قتل یوم الیمامة و عجب ست از وی که تغییر نام را قبول نکرد از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا رب مگر این حکایت پیش از اسلام وے باشد والله اعلم و حرب را سلم نام نهاد که ضد او ست و مضطجع را که بمعنی به پهلو افتاده است و یاد از کسل و بیکاری و سستی میدهد منبعث نام کرد که بمعنی برخیزنده است و بنو الزنیة را بکسر زا و سکون نون که نام قبیله است بنو الرشده بکسر را و سکون شین معجمه و شعب الضلالة را شعب بکسر شین معجمه و سکون عین مهمله راهے که در میان دو کوه رود و شعب الضلالة نام دره است او را شعب الهدی نام کرد و اسماے دیگر که تغییر

فرمود بسیار ست چنانچه عاص و عزیز و شیطان و عتله و حاکم و غراب و حباب و شهاب و جز آن و است را بحسین اسما
فرمود یعنی امر کرد که نامهای خوب نهند احمد و ابو داؤد از ابی الدرداء آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود خوانده میشوید شما روز قیامت بنامهای شما و نامهای پدران شما پس بنامهای نیک بنهید نامهای خود را و درین ایمائی
در امر تحسین اسما تنبیه و اشارتست بآنکه افعال باید که مناسب اسما باشد و چنین چو اسما قوالب افعالست و جز
افعال موافق اسما و براندازهٔ آنهاست و اسما علامتست و دال بران و چون نسبت میان اسما و افعال اینچنین بود
لاجرم بمقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان فی الجمله ارتباطی و تناسبی و تعلقی بود و از کید کمیا اجنبی و بی مناسب بکلی
نباشد بحیثیتی که میان ایشان هیچ وجه تعلقی نبود زیرا که تخلف ازین معنی آبی ست و واقع و مشاهده خلاف این ست
و تاثیر اسما در مسمیات بوجود صفات و صدور افعال مناسب آن و تاثیر مسمیات در اسما باقتضای شان تسمیه آن ظاهر
و باین معنی اشارت کرده قائل این بیت + وقل ان ابصرت عیناک ذالقب + الا ومعناه ان فکرت فی لقبه و حاصل
این بیت این ست که معانی و صفات هر ذات در اسم و لقب وی پیداست و تخصیص لقب بذکر بجهت آنست که
ملاحظهٔ معنی که متضمن مدح و ذم ست در وی ادخل و اظهر ست و تواند که لقب اینجا بمعنی مطلق علم باشد و مصنف از
برای تقویت و تائید ملاحظهٔ معنی اسم در مسمی آورد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم معانی و تاویلات خواب
را از اسما اخذ میکرد و بآن تعبیر خواب میکرد چنانچه در صحیح مسلم از انس رض آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
یکبار در خواب دید که در خانهٔ عقبة بن رافع قرشی صحابی ابن خالهٔ عمرو بن العاص حاضر شده فتح مصر را عمرو بن العاص
امرا بولایت مغرب فرستاده و در سنه ثلث و ستین بافریقیه بربر او را کشتند یک طبق رطب ابن طاب که نوعی از رطب
مدینه است و ابن طاب شخصی بود که این نوع رطب بوی منسوب ست رطب ابن طاب میگویند و عذق ابن طاب و
تمر ابن طاب نیز میگویند پیش وی و یاران وی آوردند با ماد تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشان راست در دنیا و آخرت
این معنی را از لفظ عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت و عاقبت ایشان راست و
رفعت را از ابن رافع اخذ فرمود و گفته که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تاویل کردم عقبه را بخیر در آخرت
و رافع را برفعت در دنیا و دین اسلام و ان الدین الذی اختاره لهم الله و آن دینی که اختیار کرده است حق تعالی برای
ایشان قد طاب رطب و طاب شیرین و خوش آمد ایشان را این را از لفظ رطب ابن طاب گرفته و از غیر خواب در بیداری
نیز از اسما معانی اخذ کرد چنانچه در سفر هجرت از مکه بمدینه بریدهٔ اسلمی را با جماعهٔ از سواران در راه دید که گماشتهٔ قریش
بود برای طلب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گرفتن وی فرمود کیستی و نام تو چیست گفت بریده فرمود قد برد
امرنا خوشی و خنکی شد در کار ما باز پرسید نسب تو چیست گفت اسلمی فرمود حصل السلامة لنا باز پرسید از کدام اسلم
گفت از بنی سهم فرمود قد اصبت سهمک بتحقیق یافتی تو نصیب خود را پس بریده اسلام آورد و همراه آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه شد الحدیث و نیز بود در تفاؤل حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باسما و کراهیت و رضای او بدان
و فرمودن کار بر بری که نام خوش دارد می آرند که یکبار دیگر اشارت فرمود بدوشیدن گوسفندی شخصی از جماعت
برخاست تا بدوشد فرمود نام تو چیست گفت مره گفت بنشین دیگرے برخاست فرمود که نام تو چیست گفت حرب
فرمود که بنشین دیگرے برخاست فرمود که نام تو چیست گفت یعیش گفت بدوش اینچنین راه ها و منازل که نام مکروه داشتی

از ظهور و نزول آنجا بجنب فرمودی بسبب ارتباطی که میان اسما و مسمیات موجود ست وایاس بن معویه هر شخصی را که میدیدی بمشاهدهٔ ذات وصفات وافعال وی تفرس بنام وی نمودی وگفتی باید که نام وی فلان باشد وخطا کم واقع شدی کاتب حروف بندهٔ مسکین عبد الحق بن سیف الدین از عم خود شیخ رزق الله که مردے لطیف روحانی وبزرگ بود شنیده است که میگفت مردی بود که از ملاحظهٔ ذات وصفات وصورت مردم تفرس باسما میکردی روزی مرا وے یاران گفتند که بگو نام ایشان چیست سرتاپاے مرا بنگریست وتامل کرد پس ازان گفت که نام وی روح الله است گفتند غلط کردے گفت من هرگز غلط نکنم بگوئید نام او چیست گفتند نام وی رزق الله است گفت من غلط نکردم پدر ومادر وی نام وی را بنا فتند ایشان فال قرآن دیده اند حرف را برآمده نام وے روح الله می بایست داشت خطا کردند ورزق الله نام نهادند ومصنف باز برائے تاکید وتائید مدعائے خود که وجود ربط ومناسبت میان اسم ومسمی وتاثیر اسم در صفات واعمال مسمی ست میگوید که چون انبیا صلوٰة الله وسلامه علیهم اشرف واکمل خلق اند واخلاق واعمال ایشان اشرف اخلاق واسماے ایشان اشرف اسما بود ازین رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم امر وطلب فرمود بتسمیه باسماے انبیا چنانکه در سنن نسائی وابی داؤد ست از وهب خثعمی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تسموا باسماء الانبیاء بدانکه مصنف در تقریر وتائید او عائے که در مناسبت وتعلق اسما بسمیات وتاثیر هر یکے در دیگرے کرده مبالغه کرده وبتقصیر از خود راضی نشده تا این حکایت بے تخیلے وتمویهی نیست چه ربطے وتعلقے که میان اسما ومسمیات ست بعلاقه وضع ووساطت جعل ست نه بحکم عقل ورابطهٔ طبیعت وتاثیر وی در صفات وافعال واخلاق ودلالت بران معقولیت نه دارد خصوصا در غیر القاب واسماے منقوله که آنها را در غیر وضع علمی معنی دیگر ثابت نیست خود چه معنی دارد تاثیر حرفے چند که نه عین ذات ست ونه داخل دران ونه قائم بدان در صفات وافعال ذات وآنکه گوئیا اسم عین مسمی ست معنی دیگر وتاویلی دیگر دارد که در محل خود معلوم شده است وآنکه گفت که مقتضاے حکمت ربانی آنکه میان ایشان ارتباطی وتناسبی بود واز یکدیگر اجنبی محض نباشد بحیثیتی که میان ایشان هیچ وجه تعلقی نه باشد مسلم میان ایشان ارتباط وتعلق هست بدلالت این بران وفهم آن ازین نزد اطلاق واستعمال وحکمتی که در وضع اسماست همین ست ومقتضاے آن ثابت زیادے این وزیاده برین آنچه شما ذکر کرده اید محل بحث وممنوع وواقع ومشاهد نیز برخلاف آنست چه چندین کسان اند که افعال واخلاق ایشان برخلاف مقتضای معانی اسماے آنهاست ونیز گاهے اسما متعدد ومتضاد اند ودر معانے که اجتماع بر مقتضیات آن دشوارست وتواند که یک شخص را اول نام نیک نهند بعد ازان بد یا برعکس وتواند که نام وے نزدیکی این بود ونزد دیگرے آن وبسا دو کس شریک در اسم که مخالف ومباین باشند در افعال وصفات نام را هیچ اعتبارے نیست ع یک شیح ایں ائے اکه کرد دیگرا عورست + واین ظاهرست وآنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم نام نیک نهادے وامر بدان کردے ونام بد را تغییر دادے وبجاے آن نام نیکو تعیین فرمودے برائے نیکی تفاؤل وحسن اوست چنانچه از سیاق احادیث روشن ست وآنکه تعبیر خواب وتقریر حال بمعانی اصلیهٔ اسما کرد ونیز از باب تفاؤل وتاویل ست وملاحظهٔ معانی اصلیهٔ جنسیه در اعلام والقاب ثابت ست مبنی ومدار تسمیه باسمی وتغییر باسمی دیگر وتعبیر وتقریر مذکور بر آنست نه از جهت آنکه اسما را تاثیری ست در افعال وصفات مسمی این را

این قیاس نتوان کرد و بدان استدلال برین نتوان نمود و اگر امر به تحسین اسما و تنبیه بران دارند که افعال باید که مناسب
اسما باشد دور نیست ولیکن بحسب مناسبت ظاهره نه تاثیر حقیقی زیرا که تسمیه مسمی باسم و خواندن وی بدان گویا متضمن توصیف
و تعریف اوست بمعنی اصلی این اسم و تسمی و تلقب باین اسم مشعر بادعای اتصاف مذکور است پس مخالفت دران و عدم جریان
بمقتضای آن مناسب نبود و کراهت عبور و نزول از طرق و منازل که نام بد داشتندی نیز از جهت تفاول و تنزه بود
چنانکه عدم رضا بدوشیدن حرب و مره بجهت عدم رضا باین دو نام ست بخلاف یعیش که نام خوش و مناسب حال دوشیدن
است و در یافت نام شخص از ذات و صفات وی بر تقدیر صحت و کلیت آن از جمله فراستها خواهد بود که بعض مومنان را میبا
شد استدلال و تفرس از مسمی بران و بالجمله نام نیک حلیه جان و تتمه کمال مردیست بحسب ظاهر اما تاثیر آن در حقیقت حال مجرد
وهم و محض خیال پس اگر مقصود مصنف رحمه الله همین طور چیزیست که ما ذکر کردیم فلا نزاع والا فلا طائل تحته والله اعلم و اما
کنیت نزد عرب نوع اکرامیست کسی را با قطع نظر از دلالت بر معنی چنانکه در لقب می باشد و کنیت گاهی باضافه بولد میباشد
خصوصاً باکبر اولاد گاهی بی آنکه او را ولدی باشد اضافه بوی کنند تفاولا و گاهی بانسانی یا بحیوانی یا جز آن که مصحوب
و محبوب وی باشد و عائشه صدیقه التماس کرد از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کنیت را فرمود کنی بخواهرزاده خود
عبدالله بن الزبیر پس عائشه را ام عبدالله کنیت شد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم صهیب را ابو یحیی کنیت
کرد و امیر المومنین علی را ابو تراب با کنیت اول که ابو الحسن است جمع کرد و این کنیت دوست تر و گرامی تر بود بعلی
از کنیت اول از جهت تواضع و تحبب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و قصه تکنیه وی باین کنیت چنانچه
بخاری و مسلم از سهل بن سعد الساعدی آورده آنست که گفت در آمد وی کرم الله وجهه بر فاطمه پس بیرون
رفت و خسپید در مسجد و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در بیت فاطمه در آمد و علی را ندید پرسید کجاست
ابن عم تو یعنی علی و این بر عادت زبان عربست که گویند و نخواست که زوج تو یا مانند آن گوید فاطمه گفت میان
من و وی چیزی واقع شده پس غضب کرد و بیرون رفت و قیلوله نزد من نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
کسی را فرمود که ببیند کجاست علی آن کس آمد و گفت یا رسول الله هست در مسجد خواب میکند پس آنحضرت صلی الله علیه و
آله وسلم به مسجد بر سر وی آمد و دید که بر پهلو خفته و ردای او از پهلو افتاده و بدن شریفش گرد آلوده شده و پس آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود قم یا ابا تراب قم یا ابا تراب از آن روز کنیت او ابو تراب شد مخالفان و معاندان وی را باین کنیت میخوانند
بتنقیص و تحقیر وی بخیال میکردند و حال آنکه در وی کمال تعظیم و تکریم او بود و بعض اهل تحقیق از ارباب تصوف را درین
اسم اشارتهای دقیق و معانی بلیغ ست که دلالت بر کمال رتبه و نهایت فضیلت او دارد و تراب را اشارت بوجود اهل توحید
و فنا دارند پس حاصل معنی ابو تراب آن شود که وی اصل و مقتدا و امام و مرجع طائفه فقرا و ارباب فنا و اهل کمال ست چنانچه
منتهای سلاسل مشائخ طریقت بذات شریف اوست و این معنی را جناب حقائق آیات صاحب الاسرار والانوار
جمال الدین خواجه جمالی قدس سره بعض کلمات خود در رشته نظم در آورده است و گفته نظم من حاصل
اینجا خطاب گویم و مضمون ابو تراب گویم + خاکساز جامی که مردمند + هستی بخدای خود سپردند + از سطوت نور در شکست
مه آب تو فرو نشسته + گردی نه به پشت پای ایشان + در کف پای خود چه امکان + سر حلقه خاکیان
علی بود + سر سلسله جهان علی بود + بذات بحر وجود نهر بند بکشود + کو حسن و حبیب و داود و معروف و سری جنید بغدادی

گرد وے طرق کثیره گشاده گیسوے دگر لطیفهٔ پاک پستور بزیر پردهٔ خاک پسبطین رسول زدین جاد پس با قرار صادق نکوزاد این سلسله از طلای ناب ست این خانه تمام آفتاب ست یعنی ابو تراب است بتفسیر شارح این چنین ست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برادر انس رض را در طفلی ابو عمیر کنیت کرده میفرمود یا ابا عمیر ما فعل النغیر ترمذی در شمائل النبی در باب مزاح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از انس آورده که گفت بود مرا برادری خرد تر و گنجشکے داشت در دست که بدان بازی میکرد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم می آمد ناگاه آن گنجشک وی بمرد و پسرک محزون شد و نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد فرمود یا ابا عمیر ما فعل النغیر و نغیر بنون و غین معجمه بر صیغه تصغیر طائریست مثل عصفور سرخ منقار و ابو هریره را بجهت دوستی او هره را ابو هریره کنیت کرد و نام اصلی وی عبد الرحمن ست باختلافے که در نام اوست و انس رض را که خرد بود و خادم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابو حمزه کنیت کرد بجهت آنکه روزے وی حمزه که نام تره ایست مشهور که آنرا بفارسی تره تیزک گویند می آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دید و فرمود یا ابا حمزه و از ین جا معلوم گردد که کنیت گاهی بجهت ترحم و تلطف نیز باشد و با وجود آن متضمن نوعے از اکرام نیز خواهد بود و در منع از کنیت کردن شخصی بکنیتی که باشد چیزے ثابت نشده بجز منع از کنیت کردن بکنیت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ین حدیث که بخاری و مسلم و ابو داؤد از ابی هریره آورده اند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تسموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی یعنی نام من نهید بر فرزندان اما کنیت من از ان دور باشید و علما را در ین مسئله تسمیه باسم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و تکنیه بکنیت او صلی الله علیه وآله وسلم اقوال ست بعض میگویند روا نیست مطلقا که ابا القاسم که کنیت آن حضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم کنیت کسی سازند خواه نام وی محمد باشد تا اسم و کنیت هر دو در وے جمع گردد یا غیر محمد تا همین کنیت مجرد باشد و این قول از شافعی منقول ست و حدیث مذکور دلیل اوست چه ظاهر وے تجویز و اباحت تسمیه است باسم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و منع و نهی از تکنی بکنیت وی صلی الله علیه وآله وسلم مطلقا خواه اسم محمد بود یا غیر آن

قول دوم آنکه روا نیست که جمع کنند میان کنیت و اسم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و کسے را گویند محمد ابو القاسم اما کنیت تنها بے اسم ممتنع نیست چنانچه در حدیث ترمذی از جابر وارد شده که من تسمی باسمی فلا یکتنی بکنیتی هر که نام نهد بنام من باید که کنیت نکند بکنیت من و من تکنی بکنیتی فلا یتسمی باسمی و هر که کنیت کند بکنیت من باید که نام ننهد بنام من یعنی جمع میان کنیت و اسم نکند و اگر هر کدام را تنها کند رواست و در جامع الاصول این حدیث را از ابے داؤد آورده و حدیث ترمذی را باین لفظ آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد از جمع کردن میان اسم و کنیت خود و در روایتے دیگر اذا تسمیتم بے فلا تکنوا بے چون نام بنام من نهید کنیت بکنیت من نکنید این نیز دلالت بر منع جمع کند و این حدیث مقید و مفسر یعنی قید کننده و تفسیر کننده آن حدیث ست یعنی نهی از کنیت که در حدیث اول واقع شده مقید ست بآنکه نام محمد باشد و مراد بآن نیز نهی از جمع ست و حمل آن برین چندان بعید نیست گویا که گفته تسمیه کنید بنام من و چون تسمیه کردید بنام من کنیت کنید بکنیت من و در مطالب المؤمنین از محیط نقل میکند که قول امام محمد است

قول سوم آنکه جمع میان کنیت و اسم رواست و این قول از امام مالک رحمه الله منقول ست و استدلال وے بحدیث امیر المؤمنین علی ست که گفت یا رسول ان ولدلی بعدک من ولد اگر زائیده شود بعد از رحلت تو برائے من پسری آسمیه باسمک واکنیه بکنیتک آیا نام نهم آن پسر را بنام تو و کنیت کنم بکنیت تو قال نعم گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آری تسمیه و کنیت

بکن او را بنام و کنیت من قال علی و کانت رخصة لی گفت علی بود این رخصت برائے من صححه الترمذی حکم بصحت این حدیث کرده
ترمذی بود جامع الاصول این حدیث را از ابی داود آورده از محمد بن الحنفیه نیز دلیل مالک بر جواز جمع میان نام و کنیت
حدیث عائشه است که ابوداود آورده که گفت عائشه جاءت امرأة الی النبی آمد زنے بسوے پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقالت
پس گفت آن زن یا رسول الله انی قد ولدت غلاما بدرستی که من زائیده ام پسرے را فسمیته محمدا و کنیته ابا القاسم
پس نام کرده ام او را محمد و کنیت کرده ام او را ابا القاسم فذکر لی انک تکره ذلک پس گفته شد مرا که تو ناخوش داری
آنرا یعنی جمع کردن را میان نام و کنیت تو فقال پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما الذی احل اسمی و حرم کنیتی
چه چیز است که حلال و روا گردانیده نام نهادن را بنام من و حرام و ناروا گردانیده کنیت کردن را بکنیت من و راوی شک
دارد در روایت این لفظ که ذکر حل اسم مقدم است بر حرمت کنیت چنانکه نقل کرده شد یا بر عکس چنانچه گفت ما الذی حرم
کنیتی و احل اسمی و این هیچ تفاوتے در مقصود ندارد و لیکن محدثان رعایت اختلاف الفاظ حدیث اینقدر میکنند که لفظ
شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنست یا این یعنی تسمیه و تکنیه هر دو جائز است جمعا و فرادی و از سیاق این حدیث
معلوم میگردد که جواز تسمیه امرے مقرر است و کراهت در تکنیه است تنها یا با اسم این طائفه که تجویز جمع میان اسم و کنیت
میکنند میگویند احادیث داله بر منع جمع میان اسم و کنیت منسوخ است و آن جمع جائز است هم در حیات و هم بعد از وفات
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باین دو حدیث قول چهارم آنکه تکنی بابی القاسم ممنوع بود در حیات حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم اما بعد از وفات جائز است چه سبب منع تکنی بابی القاسم چنانچه بخاری و مسلم از انس آورده
آن بود که در بقیع کسے شخصی را ندا کرد بکنیت و گفت یا ابا القاسم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم التفات فرمود
بجانب آنکس گفت نیست که مرا ندا میکنند آنکس گفت یا رسول الله دیگرے را ندا میکنم فرمود تسموا باسمی و لا تکنوا بکنیتی
پس مخصوص بود بزمان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه لزوم این محذور و سوء ادب بخصوص آن زمان برکت نشان
است و در حدیث علی که گفت ان ولد لی من بعدک اشارتے است باین معنی که منع مخصوص بود بزمان حیات شریف
نه بعد از وی اما در حدیث عائشه دلالت است بر جواز آن در آن زمان نیز و لیکن درین حدیث سخن است چنانچه بیاید
و بعضی از علما که بر قول ایشان ترجیحے و اعتمادے نیست گویند که نهی از تکنیه بکنیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صحیح شده
و جائز نیست پس تسمیه باسم وی هم جائز نبود بطریق قیاس تسمیه بر تکنیه از جهت عدم فرق میان آنها چه هر دو علم آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و مخصوص بذات شریف او بیند و لزوم محذور و سوء ادبی که در تکنیت لازم آمده چنانچه
در ندائے شخصی بآن معلوم شد درینجا نیز لازم می آید جوابش آنکه تسمیه باسم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیشک
مجوز است و چندین از صحابه را در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم محمد نام بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله و
سلم آنرا تقریر فرمود پس این قیاس در مقابله نص باشد و نیز اختصاص و انتساب کنیت اشد و اشهر است نسبت باسم و لزوم
محذور در ندا باسم محل منع است چه بجهت علم باشتراک هم و قبح التفات شریف نیز نخواهد بود فافهم و قول صواب ازین مقالات
اینست که تسمیه باسم وی صلی الله علیه وآله وسلم جائز است بلکه مستحب است بجهت ظاهر صیغه امر چه فرمود تسموا باسمی و
از جهت ورود ترغیب و تبشیر در این چه در اخبار و روایات آمده است که هر کرا محمد نام بود آن حضرت صلی الله علیه وآله و
سلم او را شفاعت کند و در بهشت در آرد کما قال + فان لی ذمة منه بتسمیتی + محمدا و هو اوفی الخلق بالذمم + و سیأتی

الکلام فیہ فی الخاتمۃ وکنی بکنیت وی ممنوع ہم در زمان پیغمبر و ہم بعد از زمان وی و منع از آن در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم اقوی واشد بود وہمچنین جمع میان نام وکنیت وی نیز ممنوع بطریق اولے واشد وجواب از حدیث
عائشہ کہ دلالت میکند بر جواز آن در زمان حیات آنکہ آن حدیث غریب ست چنانچہ محی السنۃ بآن حکم کردہ ومعارض
حدیث صحیح کہ دلالت بر منع آن دارد نشود پوشیدہ نماند کہ حدیث غریب در اصطلاح مشہور آنرا گویند کہ یک راوی
منفرد باشد بروایت آن وبسا حدیثی کہ تخریج کردہ میشود در صحیح وحال آنکہ غریب ست از جہت طریقی کہ بآن طریق
آمدہ ومقابل غریب عزیز ست کہ اثنین عن اثنین آنرا روایت کردہ اند وبعض تعریف کردہ اند غریب را بآنچہ
شاذ ست طریق وی وشناختہ نشدہ حال رواۃ وی کلا او بعضا بکثرت روایت وضبط وشک نیست کہ غرابت
باین معنی منافات دارد بصحت وتحقیقہ فی اصول الحدیث وقد مر فی المقدمۃ ودر صحت حدیث علی نیز کہ دلالت
دارد بر جواز بعد از حیات حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وترمذی بصحت آن حکم کردہ ہست نظر ست وبعضی از
نقادان تضعیف کردہ اند واللہ اعلم ومع ذلک وبا وجود آن دلیل نمیشود بر جواز آن علی العموم چہ در حدیث او ثابت
ست کہ گفت این رخصت مراست یعنی مخصوص ست بمن واین دلالت میکند بر بقاے منع واللہ اعلم وسیوطی در
جمع الجوامع از ابن عساکر آوردہ کہ واقع شد در میان طلحہ وعلی رضی اللہ عنہما کلامے وگفت طلحہ بوے کرم اللہ وجہہ کہ تو نام کردی
پسر خود را باسم پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وکنیت کردی اورا بکنیت او وحال آنکہ نہی کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم از جمع کردن در آن پس فرمود علی گستاخ کسی ست کہ جرأت کند بر خدا ورسول وی پس طلبید جماعۃ از صحابہ را
از قریش تا حاضر آمدند وگواہی دادند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رخصت کردہ علی را کہ جمع کند ودر آن حرام
گردانیدہ بر سائر امت جز وے وآنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منع فرمود از آن کہ عنب را کرم خوانند چہ کرم دل
مومن ست ودر روایتی کرم مرد مسلمان ست رواہ مسلم عن ابی ہریرۃ وعرب شجر عنب را کرم خوانند بسکون را زیرا کہ
شراب خمر کہ از آن حاصل شود مورث سخاوت وکرم ست پس نہی کردہ شد کہ این درخت را کرم نخوانند زیرا کہ کرم قلب
مومن ست ودرین نہی دو وجہ ہست یکی آنکہ مراد نہی ست از تخصیص عنب باین اسم وحال آنکہ دل مومن بآن اولے
پس برین توجیہ این نہی منع نباشد از تسمیۂ عنب بکرم بلکہ نہی بود از تخصیص عنب باین اسم وتحقیق وتفصیل این توجیہ آنست
کہ مصنف در قاموس میگوید کہ غرض ازین کلام حقیقۃ نہی نیست از تسمیۂ عنب بکرم ولیکن این رمز ست بآن کہ
چون این نوع از جنس درختان مسمی ست باسم مشتق از کرم سزاوار دید شما ای مسلمانان کہ او را اہل ولائق این تسمیہ
ندارید از جہت غیرت الٰہی مرد مسلمان متقی را کہ شریک گردانند غیر خود را در اسمی تسمیہ کردہ خدا تعالی او را بدان
اسم ومخصوص گردانیدہ او را بآن صفت یعنی کرم وزمخشری گفتہ کہ مقصود تقریر قول حق تعالی ست ان اکرمکم عند اللہ
اتقاکم بطریق انیقہ واشارت ست بآنکہ مومن متقی اہل ومستحق تر ست باسم مشتق از کرم کہ کریم ست ومعنی کریم جامع
انواع خیر وشرف وفضائل ست وگفتہ اند کہ چون وصف کردے یکی را بکرم گویا اثبات کردے مر او را تمامہ اقسام
خیرات وشرف ولہذا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مدح یوسف فرمود کریم بن کریم بن کریم بن کریم وقلب مومن معدن
انوار علم وتقوی ومعارف پس وی احق بود بصفت کرم وجہ دوم آنکہ مراد منع ست از تسمیۂ عنب بکرم چہ وصف درختی
اصل ام الخبائث یعنی خمر ست بکرم وخیر کردن ذریعہ ہست بمدح محرمات وتہییج نفوس بر آن وترغیب وی در آن

وظاهر عبارت حدیث همین معنی ست ولیکن زیادت قول وے صلی الله علیه وآله وسلم فان الکرم قلب المؤمن
او ان الکرم هو الرجل المسلم مشعر ست بوجه اول والله اعلم تنبیه کرم بسکون بمعنی مصدر ست چنانچه کرم بفتح را وهم
دو لغت ست و وصف شخص بآن آمده است گفته میشود رجل کرم برو تیرهٔ رجل عدل با حاصل معنی و مراد اسم مشتق
از کرم است چنانچه در ضمن بیان اشارت بدان واقع شده فافهم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم منع فرمود از
تسمیه عشا بعتمه بفتحتین از عتم بمعنی تاریکی شب و گفت وی صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه روایت کرد مسلم از ابن عمر
لا یغلبنکم الاعراب باید که غالب نیایند شما را اعراب یعنی بادیه نشینان عرب علی اسم صلوتکم بر نام نماز شما یعنی نماز عشا و
ذکر عشا بتصریح نیز در آنچه صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده آمده و مراد بنهی اعراب از غلبه درین اسم نهی اصحاب است از
تسمیه وے بعتمه چنانچه ایشان میکنند یعنی ایشان عشا را عتمه میگویند شما نیز مگوئید تا غلبه ایشان بر شما لازم نیاید
چنانچه فرموده الا آگاه باشید وانها العشاء نام این نماز عشا است و در روایتی فانها فی کتاب الله العشاء و در قرآن مجید
اسم صلوة عشا برین نماز آمده چنانچه در سورهٔ نور من قبل صلوة الفجر ومن بعد صلوة العشاء و انهم یسمونها بالعتمة و عرب
نام می نهند او را عتمه و اعراب مغرب را عشا میخوانند و عشا را عتمه پس نهی کرده شد از آن از جهت محافظت لسان
شرع و کتاب الله و لهذا اکثر علما مکروه داشته اند این تسمیه را و از ابن عمر آورده اند که چون می شنید این اطلاق را در غضب
می آمد و بلند می گفت انما هو العشاء و امام مالک گفته است که بهتر آنست که تسمیه کنند بآنچه تسمیه کرده است خدای تعالی
و نزد بعض مکروه نیست زیرا که در حدیث آمده است چنانکه گفت و در حدیث دیگر که بخاری و مسلم از ابی هریره آورده
اطلاق لفظ عتمه بر عشا وارد شده که لو یعلمون اگر بدانند مسلمانان ما فی العتمة والصبح چیزی را که در نماز عشا و صبح
از فضیلت و ثواب لاتوهما ولو حبوا هر آئنه بیایند ایشان این دو نماز را بر دستها و زانوها یا بر مقعد یعنی اگر بپای نتوانند
آمد از جهت ضعف و بیماری بجهت حرص بر احراز فضیلت و ثواب باین حالت نیز بیایند این دو نماز را در مسجد ترک نکنند تقدم
و تاخر یکی ازین دو حدیث بیقین و باتفاق معلوم نشده پس پیش بعض حدیث منع اطلاق عتمه بر عشا متقدم ست و حدیث
جواز متاخر میگویند منع منسوخ ست بجواز و نزد بعض حدیث جواز متقدم ست میگویند جواز منسوخ ست بمنع و طیبی گفته است
که وجه آنست که اطلاق عتمه در ابتدای امر جائز بود و چون شائع شد این اطلاق و جاری شد بدان السنهٔ خواص و عوام
نهی کرد از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تا غالب نیاید عرف جاهلیت بر سنت اسلامیه والله اعلم و گفته اند که صواب
آنست که منافاتی نیست میان این دو حدیث چه نهی نفرموده از اطلاق اسم عتمه بکلی بلکه نهی فرموده از هجرت و ترک اطلاق
لفظ عشا و اکتفا بعتمه یا غلبه و کثرت این اطلاق چنانچه عبارت لا یغلبنکم اشعار بدان دارد و بدان تا اکثر آن تسمیه بعشا
کنند و گاه گاه عتمه خوانند روا بود و طیبی از شیخ محی الدین نووی نقل کرده که گفت در جواب این اشکال دو وجه است
یکی آنکه استعمال عتمه برای بیان اصل جواز ست تا بدانند که حرام مطلق و موجب اثم نیست و اشارت ست بآنکه نهی از جهت
تنزیه است نه تحریم دوم آنکه احتمال دارد که مخاطب بحدیث عتمه کسی باشد که نمی شناخت اسم عشا را زیرا که آن مشهورتر شده بود از لفظ
عشا و عشا را اطلاق بر مغرب میکردند والله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب معروض میدارد کاتب حروف العبد الضعیف الفقیر
الی الله القوی الباری عبد الحق بن سیف الدین الدهلوی البخاری که چون اصل مقصود و مطمح نظر در شرح این کتاب بیان اصح المذاهب
اربعه علی الخصوص مذهب امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیهم اجمعین و تطبیق و اثبات آنها بوده ما امکن باحادیث نبویه و معارضه

ومعاوضۂ کلام مصنف را دعاوی صحت وثبوت آنچه خود آورده وبر ماسوای آن رسم رد وبطلان کشیده وشک نیست
که محل خلاف ونزاع اکثر در احکام فقهیه ومسائل شرعیه است تا این محل کلک بیان در تقریر وتحریر آن جریان
یافت والحمد لله والمنة که حصول این مامول با آن عنا وتعب وکد ومشقت که در آن کشیده شد بتوفیق الٰہی تعالیٰ
وتقدس بر وجہ موافق صورت انتظام والتیام یافت الآن قصد بر آنست که آنچه بعد از این مذکور گردد از اذکار ودعوات
وسنن سنیۂ حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در بیان آن اطناب وتطویل راه نیابد وہم بر آنچه در اصل
کتاب متن مذکور ست اقتصار پذیرد یا رب مگر نکتۂ غریب یا سخنے مفید بداہت بے مراجعت باصول وتصفح کتب نوشته آید
مگر در بعض مواضع که شاید قلم بحکم تقدیر بر خلاف این تصویر جریان یابد وہم بجہت تخفیف واختصار تعرض بذکر رواة و
حوالہ کتب التزام نموده آمد مگر آنچه در متن مذکور شده باشد الا در خاتمه که شیخ مصنف طریقۂ تنقید اظہار وارتکاب نموده بر جمله
احادیث حکم بضعف ووضع وبطلان کرده است تطویل وتفصیل در آنجا ضروری افتاد امید که این بقیه نیز باتمام رسد و
باختتام کشد ان شاء اللہ الحق المبین انه ولی التوفیق ذو القوة المتین وصلی اللہ علی السید المصطفیٰ الامین محمد وآله وصحابه اجمعین

باب اذکار النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عائشہ گفت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یذکر اللہ علی کل احیانه یعنی
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در جمیع اوقات ذکر حق کردی وہیچ چیزے او را از ذکر حق باز نداشتی زیرا که سخن او ہمہ یا در حق
بود امر ونہی وتشریع شرائع مر امت را ہمہ ذکر حق بود وبیان اسما وصفات واحکام اللہ تعالیٰ ووعد ووعید وے
این مجموع ذکر او بود وثنا ودعا وتمجید وتحمید وتسبیح وسوال ودعا ودعا در اول یعنی ذکر اطلاق کرده ثنا او وے تفسیر
نموده یعنی خواندن مر حق را سبحانه وتعالیٰ چنانچه در حدیث آمده است که افضل دعاے من ودعای پیغمبران پیش از من ورد غیر
لا الٰہ الا اللہ وحده لا شریک له له الملک وله الحمد الخ ودعا در ثانی بمعنی طلب وور خواستن است چنانچه تفسیر کرد بسوال زلوی
ودر بعض نسخ دعا در اول مذکور نیست فلا حاجة الی التوجیه وترہیب وترغیب نزدیک بمعنی وعد ووعید ست ولازم
آن بجملگی ذکر حق بود ودر حالت خاموشی در دل ضمیر وے ہمگی ذکر حق بود پس انفاس وی بر ذکر مشتمل بود در حالت
قیام وقعود وخفتن ورفتن ونشستن ودر خاستن وسائر حالات از ذکر حق تعالیٰ منفک نبودی حاصل آنکه ذکر بمعنی
یاد کردن ست مقابل نسیان که بمعنی فراموشی ست پس ہر جا که یاد حق کنند خواه بدل یا بزبان در ہر فعل وہر شان
ذکر بود والا بد اگر زبان یا دل موافق افتد افضل واکمل باشد وآنکه در کلام بعض فقہا واقع شده است که آنچه نه بزبان بود
ذکر نباشد ومعتبر نبود باید که مراد ایشان نفی ذکر لسانی باشد نه مطلق ذکر چه ذکر در لغت ضد نسیان بود کما صرح به فی القاموس
پس شامل ذکر قلبی بود بی شبهه وعدم اعتبار فعل قلب در ترتب ثواب باطل وہذا ہو الحق والحق احق ان یتبع وقیاس
ذکر بعقود شرعیه که بے فعل لسان معتبر نبود صحیح نباشد از جہت نص شارع بران فنبدأ اکنون آنچه از اذکار لسانی ودعوات
از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منقول وماثور ست ذکر میکند عا تبار از وقت بیدار شدن از خواب که حکم ابتداے
حیات دارد نموده بیان میکند ومیگوید وچون آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقت تہجد از خواب بیدار شدے
گفتی الحمد للہ الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور وعائشہؓ روایت میکند که چون پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از خواب
بر آمدی ده بار تکبیر گفتی وده بار سبحان وبحمده وده بار گفتی سبحان الملک القدوس وده بار گفتی استغفر اللہ وده بار گفتی
لا الٰہ الا اللہ انگاه ده بار گفتی اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیمة پس شروع در نماز کردے وہم عائشہؓ

گوید که او چون بیدار شدے گفتے لا اله الا الله سبحانک اللهم استغفرک لذنبی واسألک رحمتک اللهم زدنی علما ولا تزغ
قلبی بعد اذ هدیتنی وهب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب واین دو خبر در سنن ابی داؤد ثابت ست وبخاری
در صحیح خویش آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود که هرکه در شب از خواب بیدار شود و بگوید لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر الحمد لله وسبحان الله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا
بالله اللهم اغفرلی یا دعاے دیگر بعد ازین ذکر کند باری تعالی ویرا اجابت کند واگر بعد ازین ذکر وضو کند ونماز گزارد نماز
ویرا قبول کند وابن عباس میگوید شبے در خانه میمونه که خاله من ست ویکی از ازواج مطهره است بیتوتت کردم دیدم
که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خواب برآمد وسر سوی آسمان کرد وده آیت از آخر سوره آل عمران بخواند ان
فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب تا بآخر سوره وآنگاه گفت اللهم لک
الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن ودر بعض روایات
ولک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیهن بعد از انت نور السموات والارض ومن فیهن نیز آمده ولک الحمد
انت الحق ووعدک الحق وقولک الحق ولقاءک حق والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعة حق اللهم لک
اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت والیک انبت وبک خاصمت والیک حاکمت فاغفرلی ما قدمت وما اخرت
وما اسررت وما اعلنت انت الٰهی لا اله الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله وعائشه روایت میکند که چون پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم از خواب درآمدے گفتی اللهم رب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة
انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم
وگاه بودے که نماز را باین دعا افتتاح کردے وچون از نماز وتر فارغ شدے سه بار گفتی سبحان الملک القدوس
ودر بار آخرین آواز بلند برکشیدی ودر بعض روایات آمده که در بار آخرین زیاده کردے رب الملائکة والروح وهرگاه
که از خانه بیرون خواستی شد بمسجد رفت چنانچه درین وقت بودی یا بکار دیگر برآمدے وبالجمله در وقت بیرون آمدن
از خانه این دعا خواندے بسم الله توکلت علی الله اللهم انی اعوذ بک ان اذل او اضل او اظلم او اجهل او یجهل علی ومیفرمود که هرکه
در وقت بیرون شدن از خانه بگوید بسم الله توکلت علی الله ولا حول ولا قوة الا بالله حق تعالی او را گوید یعنی از ملائکه هدیت
ووقیت وکفیت راه نموده شدی تو ونگاه داشته شدے تو وکفایت کرده شدی تو وازین شخص شیطان دوری نماید
ابن عباس گفت آن شب که در خانه میمونه بودم شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که از خانه بسوی مسجد
روان شد برای نماز صبح در راه میگفت اللهم اجعل فی قلبی نورا واجعل فی لسانی نورا واجعل فی سمعی نورا واجعل فی بصری
نورا واجعل من خلفی نورا واجعل من امامی نورا واجعل من فوقی نورا واجعل من تحتی نورا اللهم اعطنی نورا وابو سعید خدری
میگوید پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هیچ بنده از خانه بیرون نیاید برای نماز کردن واین دعا نخواند الا که با وی
هفتاد هزار فرشته بکار دعا بدلے او آمرزش خواهند وحضرت کبریا اقبال کند بروے بوجه خویش تا آن زمان که از نماز فارغ
شود ودعا اینست اللهم انی اسألک بحق السائلین علیک وبحق ممشای هذا الیک فانی لم اخرج بطرا ولا اشرا ولا ریاء ولا
سمعة خرجت اتقاء سخطک وابتغاء مرضاتک اسألک ان تنقذنی من النار وان تغفرلی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا
انت ودر حدیث دیگر از سنن ابی داؤد وارد ست که هرکه در وقت درآمدن در مسجد بگوید اعوذ بالله العظیم وبوجهه الکریم

وسلطانه القدیم من الشیطان الرجیم شیطان گوید این شخص امروز از شر من نگاه داشته شد و سفیر مود چون کسی
خواهد که در مسجد در آید باید که برمن درود فرستد و سلام دهد آنگاه بگوید اللهم افتح لی ابواب رحمتک و چون خواهد که
بیرون رود بگوید اللهم انی اسالک من فضلک و در بعض روایات در در آمدن و برآمدن بسم اللہ والسلام علی رسول اللہ
نیز آمده و تخصیص سوال فضل که بمعنی زیادت ست بوقت بیرون آمدن برای طلب مزید ست که بازآمدن بمسجد و عود
بمقام عبادت ست یا مراد آن طلب رزق و کسب معیشت ست واین وجه انسب ست بقول وی سبحانه و تعالی وابتغوا
من فضل اللہ چنانچه ظاهر تفسیر ست و پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم چون در مسجد خواست شدی گفتی اللهم صل علی محمد
وسلم اللهم اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک اینجا فضل شامل رحمت و فضل هر دو ست که در وقت در آمدن
و برآمدن دائما مطلوب و مامول ست و چون نماز صبح بگذاردی بر مصلے بیا شدی و بذکر و دعا مشغول بودی
تا آفتاب برآمدی و قدر یک دو نیزه از افق بلند شدی آنگاه دو رکعت بگذاردی و این اقل ست و اگر کسی
زیاده بران بگذارد اتم و افضل بود و کمال آن دوازده رکعت ست و در فضل این احادیث بسیار زیاده برده حدیث وارد
شده می فرمود که این عمل برابر یک حج و یک عمره است تام تام تام و بعض علما این را از سنن موکده شمرده اند
و باید که درین وقت بغیر ذکر و دعا و امر خیر تکلم نکند و رعایت خضوع و خشوع و حضور و تفکر و تدبر معانے
موصوف بود و در گذاردن رکعتین نیز موصوف باین صفات باشد مشائخ گفته اند قدس اللہ اسرارهم که هر عمل
را جزا در آخرت ست و جزای این عمل نقد ست در نورانیت قلب و صفاے باطن و انشراح صدر که بران مترتب میگردد و
در بعضی اوقات بذوق و وجدان چنان یافته شد که همچنان که آفتاب عالم آفاق طلوع کرده میرسد و بسیط زمین را
منور میگرداند نور ایمان و معرفت از درون مطالب اشراق نموده می آید و ارض وجود او را منور میگرداند و اگر هم در مصلے
نشسته باشد اتم و اکمل ست و ابظاهر حدیث و سنت اوفق و مشائخ طریقت گفته اند که اگر بیم ریا یا خوف تشویش وقت
باشد در خلوت در آید و آنجا مشغول گردد و تحقیق آنست که آنچه در حدیث آمده است که هر که بگذارد نماز فجر و بنشیند در مصلای
خود مشغول بذکر حق و دعا استغفار کنند او را ملائکه گویند اللهم اغفرله اللهم ارحمه این جزاے مصابرت ست که بجلوس
در مصلی کرده و جزاے ذکر و مشغولے و حضور و نورانیت قلب باقی ست و حاصل ست در هر صورت
علے قدر الاخلاص و الحضور و استقبال قبله درین وقت بغایت موثر ست و منور حتی که گفته اند که اگر خواب غلبه کند مشی
کند بجانب قبله و هم روی بقبله برگردد از برای دفع خواب و در صبحگاه میگفت اللهم بک اصبحنا و بک امسینا و بک نحیی
و بک نموت والیک النشور امسینا و اصبح الملک فقد و لهو شهد لا اله الا اللہ وحده لاشریک له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء
رب اسالک خیر ما فی هذا الیوم و خیر ما بعده و اعوذ بک من شر ما فی هذا الیوم و شر ما بعده رب اعوذ بک من الکسل و سوء الکبر رب
اعوذ بک من عذاب النار و عذاب القبر و در شب هنگام گفتی اللهم بک امسینا و بک اصبحنا و بک نحیی و بک نموت والیک المصیر
امسینا و امسی الملک للہ تا آخر و لیکن بجاے هذا الیوم هذه اللیلة و بجاے ما بعده ما بعدها بخواند و ابوبکر صدیق گفت
یا رسول اللہ مرا بفرماے بکلمتے که در صباح و مسا بگویم گفت بگو اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة رب کل
شیء و ملیکه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی و من شر الشیطان و شرکه این کلمه را دو نوع روایت کرده اند اول بکسر
شین و سکون را بمعنی شرک که مے دران جنید از وی بان و ساغ گردد و بفتح شین و را بمعنی شرک و حبائل نے که بدان پابند

گرداند هیچ ضرر کند بعضی میگویند و ان اقترف علی نفسی سوءا او اجره الی مسلم این را در صباح و مسا در وقت حفظ بگوید
میسر شود هر بنده که در صباح و مسا هر روز و شب این دعا را بگوید بوی هیچ گزندے نرسد بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم آورده اند که ابان بن عثمان راوی این حدیث را از پدر بزرگوار خود که بر وی روایت
کرده و بعمل خود در آورده بود ناگاه وی را آفت فالج رسید آن مرد بجانب او نگاه کرد بطریق تعجب و انکار یعنی اگر حدیث
صحیح ست و خاصیت وی اینکه هر که آنرا بخواند بوی هیچ گزندے نرسد این رسیدن گزند فالج بتو چیست گفت ابان چه نگاه
میکنی حدیث همچنان ست که بتو روایت کرده ام ولیکن امروز توفیق خواندن آن نیافتم تا آنچه حکم و تقدیر الهی ست بامضاء
رسد و میسر شود که هر که در صباح و مسا بگوید رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا حق و ثابت باشد بر فضل حق تعالی که او را
راضی گرداند یعنی چندان نعمت عطا کند که بنده راضی گردد و هیچ آرزو در دل وی نشکند تا روز بسر گرداند او را مقام رضا که اعلی
مقامات سلوک ست و در قول مصنف که گفت حق باشد بر فضل وی تعالی اشارت ست بآنکه اثبات حق که بر حق سبحانه کنند یعنی
بتفضیل و کرم اوست که بر خود لازم گردانیده والا هیچ چیزے بر وے تعالی واجب و لازم نبود و هیچ بنده را بر وی
حقے نه و لهذا بعض علما منع کرده اند که در دعا گوید اللهم بحق فلان الا آنست که ممنوع نیست از جهت وقوع آن در ادعیه
ماثوره چنانچه اللهم بحق السائلین علیک و بحق ممشای هذا و غیر ذلک و توجیهش آنست که گفته شد چه وی سبحانه و تعالی
چیزے چند بتفضل و کرم خود بر خود برائے بندگان لازم گردانیده که البته بکند چنانچه رزق دادن و توبه قبول کردن و
رسول بخلق فرستادن و اینها نیز عقلاً بر وے لازم نیست ولیکن فضل و جود و کرم وی بر وے لازم گردانیده و این در حقیقت
وجوب نیست تفضل و کرم اوست بر بندگان و هر کس که در صباح و مسا بگوید اللهم انی اصبحت اشهدک و اشهد حملة عرشک و
ملائکتک و جمیع خلقک انک انت الله الذی لا اله الا انت وان محمدا عبدک و رسولک یکبار بگوید ربع وی از آتش آزاد
شود و اگر دو بار بگوید نصف او از آتش آزاد شود و اگر سه بار بگوید سه ربع او از آتش آزاد گردد و اگر چهار بار بگوید تمام وے
از آتش آزاد شود و هر که در صباح بگوید اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد
ولک الشکر شکر آن روز گذارده بود و اگر در شب گوید اللهم ما امسی بی تا باخر شکر آن شب گذارده بود و بسیار در صباح
و مسا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم این دعا خواندے اللهم انی اسالک العافیة فی الدنیا والآخرة اللهم انی اسالک
العفو والعافیة فی دینی و دنیای و اهلی و مالی اللهم استر عوراتی و آمن روعاتی اللهم احفظنی من بین یدی و من خلفی
و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و اعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی اصبحنا و اصبح الملک لله رب العالمین اللهم
انی اسالک خیر هذا الیوم فتحه و نصره و نوره و برکته و هداه و اعوذ بک من شر ما فیه و شر ما بعده و چون شب هنگام
شدی گفتے امسینا و امسی الملک لله تا آخره ولیکن بجائے هذا الیوم هذه اللیلة و مکان تذکیر تانیث و آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم یکے از دختران خویش را گفت در حدیث ابی داؤد همین طور مبهم آورده که مرویست از بعض
بنات النبی صلی الله علیه و آله وسلم که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم میکرد او را که در وقت صباح بگوی سبحان الله و بحمده ولا حول
ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما و گفت هر که
این را در صباح بگوید در حفظ و امان خدا باشد تا شب شود و اگر در مسا گوید در حفظ حق باشد تا روز شود و یکی از صحابه را
گفت ابوداؤد از ابی سعید خدری آورده که گفت مردی در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت یا رسول الله

لازم افتاده بر من هموم و دیون چکار کنم فرمود آیا ترا بیاموزم کلامی که چون او را بگوئی حق جل شانه اندوه ترا بشاد می کند و وام ترا بگذارد گفت بلی یا رسول الله بیاموز مرا آن کلام را فرمود چون بامداد و شب کنی بگوی اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک من العجز والکسل واعوذ بک من الجبن والبخل واعوذ بک من غلبة الدین وقهر الرجال آن مرد گفت این دعا را خواندم بار تعالی اندوه مرا ببرد و دین مرا قضا کرد و فرمود هر که در بامداد و شبانگاه این کلمات بگوید حق تعالی کفایت کند از وی اندوه دنیا و آخرت را و کلمات این است اللهم انی اصبحت منک فی نعمة وعافیة وستر فاتم علی نعمتک وعافیتک وسترک فی الدنیا والآخرة شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا رسول الله آفات بسیار بر من میرسد فرمود که چون صباح شود بگو بسم الله علی نفسی واهلی ومالی که آفتی بتو نرسد روزی مر فاطمه را گفت ترا چه مانع ست از آنکه چون بامداد کنی و چون شب کنی بگوئی یا حی یا قیوم بک استغثت فاصلح لی شانی کله ولا تکلنی الی نفسی طرفة عین و فرمود که هر که هر صباح و هر مسا هفت بار بگوید حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم حق جل شانه هموم دنیا و آخرت وی را کفایت کند این وردی عظیم ست بعضی از مشائخ سلسلهٔ قویهٔ شاذلیه قدس الله اسرارهم گفته اند که اگر کسی بود که او را هیچ وردی نباشد جز این یک ورد کافی ست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مامورست که این را بگوید بنص قرآن که فان تولوا فقل حسبی الله الآیة + و خواندن این ورد را مشائخ ده بار نیز آمده و آن را استحسان نیز هست اما اصح و اثبت بحسب روایت هفت بارست و هر که در اول روز این دعا بگوید هیچ مصیبتی بوی نرسد تا شب شود اللهم انت ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش الکریم ما شاء الله کان وما لم یشا لم یکن لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم گویند ابو الدرداء را خبر کردند که خانهٔ تو بسوخت گفت خانهٔ من نسوزد زیرا که کلماتی که من از حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم شنیده ام آنجاست و حق سبحانه خانهٔ مرا نسوزد چون بدیدند اطراف خانهٔ او سوخته بود و خانهٔ او سالم مانده و پیغمبر فرمود سید استغفار آنست که بنده بگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت هر که در صباح بگوید از سر یقین و در آن روز بمیرد بی درنگ در بهشت رود و اگر در مسا گوید از سر یقین و در آن شب بمیرد بی درنگ در بهشت رود یعنی در آن روز که مردم به بهشت روند وی زودتر و پیشتر برود بی آنکه موقوف سوال و حسابش دارند یا مراد آن بود که بیشک به بهشت رود چنانچه در لفظ حدیثی آمده من قالها فهو من اهل الجنة و پیغمبر فرمود هر که در صباح و مسا بگوید صد بار سبحان الله وبحمده در روز قیامت کسی حاضر نشود بعملی فاضل‌تر از عمل وی مگر کسی که زیاده از وی گفته باشد لفظ حدیث چنانچه در صحیحین از ابی هریره آمده اینست که نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضل‌تر از آنچه وی آورده مگر آن کسی که گفته است مثل آنچه وی گفته یا زیاده کرده بر آن و در اینجا دو اشکال ست یکی آنکه کسی که مثل وی گفته باشد عملش فاضل‌تر از عمل وی چگونه بود بلکه مثل وی بود نعم در صورت زیاده درست می آید جوابش آنکه مستثنی درینجا منقطع ست تقدیر کلام نیارد هیچ یکی عملی فاضل‌تر از عمل وی لیکن کسیکه گفته است مثل آنچه وی گفته است می آرد عملی را که مساوی عمل وست و کسیکه زیاده گفته است می آرد عملی را که زائدست بر عمل وی اشکال دیگر آنکه زیاده بر صد بار گفتن چگونه جائز باشد و حال آنکه مقرر شده است

که زیاده بر عددی که شارع تعیین کرده است جائز نبود چنانکه کم از آن روا نیست و اگر زیاده کند از قبیل تجاوز از
عدد و حد و اسراف بود مثل اعداد رکعات و طهارات مثلاً در اول جائز نیست و در ثانی ثواب نه و در خلل اعتداد است در تسبیحات
و اذکار نیز حال همچنین است چنانکه آورده اند که یکی از مشائخ در خواب دید که میخواندند آنانرا که تسبیح و تحمید و تکبیر گویند بعد از
نمازهای فرض وی نیز آن جانب رفت دید که میخواندند دستی بر سینهٔ وی زدند و براندند و گفتند تو نه از ایشانی ایشان آن
کسانند که سی و سه بار گویند و تو زیاده بران میگوئی جواب ازین اشکال آنکه تجاوز از حد اعتدا در جائی بود که عددی مخصوص
تعیین یافته باشد و چون شارع اشارت بجواز زیادت درینجا کرده از آن قبیل نخواهد بود که موجب تجاوز و اعتدا از حد بود
و نیز گفته اند که مراد بزیادت اینجا اعمال دیگر است از خیر که کسب کرده نه نفس این تسبیح و در کلام مصنف اباست ازین توجیه
ا رب مگر این روایت دیگر بود والله اعلم و میفرمود هر که در صباح ده بار گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر او را ده حسنه نوشته شود و ده حسنه خود بوعدهٔ کریم وسه عشر امثالها بر هر عمل خیر میشود بیند و مزیت این ذکر
آن بود که گفت و ده گناه محو شود و ثواب آزادی ده بنده یابد و در آن روز در حفظ حق تعالی او را در زینهار خود دارد
و هر که در هر صباح و هر مساء صد بار گوید او را ثواب آزاد کردن صد بنده باشد و او را صد حسنه نوشته شود و صد گناه از وی
محو کرده شود و کسی فاضلتر از عمل وی بحشر نیارد و در مسند امام احمد ثابت است که رسول خدا صلی الله علیه و
آله و سلم زید بن ثابت را تعلیم کرد و فرمود که بران مواظبت نماید در هر صباح لبیک اللهم لبیک وسعدیک والخیر فی
یدیک ومنک والیک اللهم ما قلت من قول او حلفت من حلف او نذرت من نذر فمشیتک بین یدی ذلک کله
ما شئت کان وما لم تشأ لا یکون لا حول ولا قوة الا بک انک علی کل شیء قدیر اللهم ما صلیت من صلوة فعلی من صلیت
وما لعنت من لعنة فعلی من لعنت انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین اللهم فاطر السموات
والارض عالم الغیب والشهادة ذا الجلال والاکرام فانی اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا واشهدک وکفی بک شهیدا انی اشهد ان
لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لک الملک ولک الحمد وانت علی کل شیء قدیر واشهد ان محمدا عبدک ورسولک واشهد ان
وعدک حق ولقاءک حق والساعة آتیة لا ریب فیها وانک تبعث من فی القبور وانک ان تکلنی الی نفسی تکلنی الی ضعف وعورة
وخطیئة وانی لا اثق الا برحمتک فاغفر لی ذنوبی کلها انه لا یغفر الذنوب الا انت وتب علی انک انت التواب الرحیم و در
صباح میگفت اللهم انی اصبحت لا استطیع دفع ما اکره ولا املک نفع ما ارجو واصبح الامر بید غیری واصبحت مرتهنا بعملی فلا
فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی ولا تسؤ بی صدیقی ولا تجعل مصیبتی فی دینی ولا تجعل الدنیا اکبر همی ولا مبلغ علمی
ولا تسلط علی من لا یرحمنی اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت والیک النشور اللهم عالم الغیب والشهادة
فاطر السموات والارض رب کل شیء وملیکه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی ومن شر الشیطان وشرکه سبحان الله
وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما
فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین تظهرون یخرج الحی من المیت ویخرج المیت
من الحی ویحیی الارض بعد موتها وکذلک تخرجون اللهم انی اسألک العافیة فی الدنیا والآخرة اللهم انی اسألک
العفو والعافیة فی دینی ودنیای واهلی ومالی اللهم استر عوراتی وآمن روعاتی اللهم احفظنی من بین یدی
ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی واعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی اللهم اصبحنا نشهدک ونشهد

حملة عرشك وملائكتك وجميع خلقك انك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك فلك الحمد ولك الشكر ابدا واسبح
الملك لله رب العالمين وسه بار بگفت اللهم عافني في بدني اللهم عافني في سمعي اللهم عافني في بصري وبگفت اللهم برحمتك
ارجو فلا تكلني الى نفسي طرفة عين واصلح لي شاني كله لا اله الا انت اللهم اني اعوذ بك من جهد البلاء ودرك الشقاء وسوء
القضاء وشماتة الاعداء واعوذ بك من علم لا ينفع ومن قلب لا يخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعوة لا يستجاب لها واعوذ بك
من زوال نعمتك وتحول عافيتك وفجاءة نقمتك وجميع سخطك اللهم اني اعوذ بك من شر ما عملت ومن شر ما لم اعلم ومن
شر ما علمت ومن شر ما لم اعمل اللهم لك اسلمت وبك آمنت وعليك توكلت واليك انبت وبك خاصمت واليك حاكمت
فاغفر لي ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت اللهم اني اعوذ بك من شر
سمعي ومن شر بصري ومن شر لساني ومن شر قلبي ومن شر منيي اللهم اني اعوذ بك من التردي ومن الغرق ومن الحرق والهدم واعوذ بك
من ان يتخبطني الشيطان عند الموت واعوذ بك من ان اموت في سبيلك مدبرا واعوذ بك من ان اموت لديغا واعوذ بكلمات
الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشياطين وان يحضرون اللهم الهمني رشدي واعذني من شر نفسي
اعوذ بوجه الله العظيم الذي لا شيء اعظم منه وبكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنى ما علمت
منها وما لم اعلم ومن شر ما خلق وذرأ وبرأ اللهم اغفر لي جدي وهزلي وخطائي وعمدي وكل ذلك عندي اللهم اصلح لي ديني
الذي هو عصمة امري واصلح لي دنياي التي فيها معاشي واصلح لي آخرتي التي فيها معادي واجعل الحيوة الدنيا زيادة
لي في كل خير واجعل الموت راحة من كل شر اللهم اني اسألك الهدى والتقى والعفاف والغنى رب اعني ولا تعن علي
وانصرني ولا تنصر علي وامكر لي ولا تمكر علي واهدني ويسر الهدى لي وانصرني على من بغى علي رب اجعلني لك شكارا لك
ذكارا لك رهابا لك مطواعا لك مخبتا اليك اواها منيبا رب تقبل توبتي واغسل حوبتي واجب دعوتي وثبت حجتي وسدد
لساني واهد قلبي واسلل سخيمة صدري اللهم ما رزقتني مما احب فاجعله قوة لي فيما تحب اللهم ما زويت عني مما احب فاجعله فراغا
لي فيما تحب اللهم اقسم لنا من خشيتك ما تحول به بيننا وبين معاصيك ومن طاعتك ما تبلغنا به جنتك ومن اليقين ما تهون به علينا
مصيبات الدنيا ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوتنا ما احييتنا واجعله الوارث منا واجعل ثارنا على من ظلمنا وانصرنا على من
عادانا ولا تجعل مصيبتنا في ديننا ولا تجعل الدنيا اكبر همنا ولا مبلغ علمنا ولا غاية رغبتنا ولا تسلط علينا من لا يرحمنا اللهم بعلمك
الغيب وقدرتك على الخلق احيني ما علمت الحيوة خيرا لي وتوفني اذا علمت الوفات خيرا لي اسألك خشيتك في الغيب والشهادة
واسألك كلمة الحق في الرضى والغضب واسألك القصد في الفقر والغنى واسألك نعيما لا ينفد واسألك قرة عين لا تنقطع واسألك
لذة النظر الى وجهك والشوق الى لقائك في غير ضراء مضرة ولا فتنة مضلة اللهم زينا بزينة الايمان واجعلنا هداة مهتدين اللهم اجعلني
اعظم شكرك واكثر ذكرك واتبع نصيحتك واحفظ وصيتك اللهم اني اسألك الصحة والعفة والامانة وحسن الخلق والرضا بالقدر اللهم
طهر قلبي من النفاق وعملي من الرياء ولساني من الكذب وعيني من الخيانة فانك تعلم خائنة الاعين وما تخفي الصدور واز ابن عباس
مرويست كه تفسير خائنة الاعين آن كرد كه مثلا مردي درميان جمعي نشسته است ناگاه جميله از پيش ايشان گذشت اين مرد بجهت
استحيا وشرم داشتن از ان جمع در پاي ايشان سر فرود افگند ونگاه بآن زن نكرد چون ايشانرا غافل يافت سر برآورد ودزديده
نگاهي بجانب وي كرد اين خيانت چشم است در نظر حرام اللهم اجعل سريرتي خيرا من علانيتي واجعل علانيتي صالحة اللهم اني
اسألك صالح ما تؤتي الناس من الاهل والمال والولد غير الضال ولا المضل اللهم اهدني وسددني اللهم رب السموات

السبع و رب العرش العظیم ربنا و رب کل شئ فالق الحب والنوی و منزل التورٰة والانجیل والفرقان اعوذ بک من شر کل شئ انت اخذ بناصیتها اللّٰهم انت الاول فلیس قبلک شئ و انت الآخر فلیس بعدک شئ و انت الظاہر فلیس فوقک شئ و انت الباطن فلیس دونک شئ اقض عنا الدین و اغننا من الفقر یا ارحم الراحمین اللّٰهم رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب والشہادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیہ یختلفون اہدنی لما اختلف فیہ من الحق باذنک انک تہدی من تشاء الی صراط مستقیم وچند اکر فوائد درود بر پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تقریبًا کہ ہیچ عبادتے بعد از ادائے فرائض فاضلتر از صلوٰة بر رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نبود و ہیچ وسیلہ برائے حصول قرب و رضاء الٰہی تعالیٰ و حصول سعادت دنیا و آخرت اعلیٰ از وے نہ و فوائد و منافع آن در کتب و فاتر گنجید جملہ ازان در خاتمہ کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب کہ در بیان احوال مدینہ مطہرہ علی ساکنہا السلام والتحیة نوشتہ است نقل کردہ ایم رجاء القبول و بعد از وی رسالہ منفردہ تالیف یافتہ مشتمل بر انچہ در انجا بود و با زیادات صلوٰة کہ از بعض مشائخ عظام صادر شدہ والحمد للّٰہ علی ذلک و کیفیت درودی کہ از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرویست بسیار است در کتاب صلوٰة پیشتر یاد کردہ ایم از انجملہ یکی این ست اللّٰهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم و علی آل ابراہیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراہیم و علی آل ابراہیم انک حمید مجید والسلام علیک و رحمة اللہ و برکاتہ دوم کیفیت اللّٰهم صل علی محمد و علی اہل بیتہ کما صلیت علی ابراہیم انک حمید مجید اللّٰهم صل علینا معہم اللّٰهم بارک علی محمد و علی اہل بیتہ کما بارکت علی آل ابراہیم انک حمید مجید اللّٰهم بارک علینا معہم صلوات اللہ و صلوات المؤمنین علی محمد النبی الامی السلام علیکم و رحمة اللہ و برکاتہ و مجموع کیفیاتے کہ بما رسیدہ چہل و ہشت ست کہ و شش از انجملہ از حضرت رسالت صلی اللہ وآلہ وسلم مرویست و باقی از صحابہ و تابعین رضوان اللہ علیہم اجمعین و در افضل کیفیات علما را اختلاف ست بعض بر آن اند کہ افضل صیغ صلوٰة ہمان ست کہ خواندن آن در تشہد صلوٰة مروے و معمول ست ہم صلوٰة افضل حالات بندہ است و لا بد انچہ در وے آمدہ افضل و اکمل بود و بعض گفتہ اند کہ ہرچہ مشتمل بود بر مبالغہ و تاکید کما و کیفا ابلغ و اکمل بود از غیر خود و شیخ محی الدین نووی رحمة اللہ علیہ در اذکار بر بنا اقتصار کردہ کہ افضل آنست کہ بگوید اللّٰهم صل علی محمد عبدک و رسولک النبی الامی و علی آل محمد و ازواجہ و ذریتہ کما صلیت علی ابراہیم و علی آل ابراہیم و بارک علی محمد النبی الامی و علی آل محمد و ازواجہ و ذریتہ کما بارکت علی ابراہیم و علی آل ابراہیم فی العالمین انک حمید مجید و این کیفیت جامع مجموع ء بارانی ست کہ در احادیث صحیح وارد شدہ و بعض گفتہ اند کہ اولیٰ و افضل آنست کہ ہر کدام از صیغ کہ مروی و ماثور ست جدا جدا در ود بفرستد جمع میان آنہا احداث صیغہ دیگر ست کہ مروی نیست و ماثور نہ و امام ابراہیم مروزی رحمة اللہ علیہ میگوید افضل آنست کہ بگوید اللّٰهم صل علی محمد و علی آل محمد کلما ذکرہ الذاکرون و کلما سہی عنہ الغافلون

فصل در بیان ادعیہ جامہ پوشیدن حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون جامہ پوشیدے در اکثر روایات چون جامہ نو پوشیدی چنانچہ مصنف نیز در باب پوشش آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گوید این دعا خواندے اللّٰهم لک الحمد انت کسوتنیہ اسالک خیرہ و خیر ما صنع لہ و اعوذ بک من شرہ و شر ما صنع لہ و مسلم فرمود ہر کہ جامہ پوشد و بگوید الحمد للّٰہ الذی کسانی ہذا و رزقنیہ من غیر حول منی ولا قوة مغفرلہ ما تقدم من ذنبہ یعنی آمرزیدہ شود ہر گناہے کہ پیش ازین کردہ باشد و در بعض

روایات و ما آخر نیز آمده یعنی هر که اینکه بعد از این خواهد کرد و امیر المومنین عمر روایت میکند از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم که گفت هر که جامهٔ نو پوشد و بگوید الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی واتجمل به فی حیاتی و بعد از آن جامهٔ کهنه را بدرویشی دهد همیشه در حفظ و پناه و سلوک راه حق باشد و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که چون جامه یا عمامهٔ نو پیدا آمدی آن را نامی تعیین کردی از ظاهر این عبارت چنان مفهوم شود که آن جامه را نامی از پیش خود نهادی چنانچه اسلحه را و دواب را نیز و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نامها بود و ایضا در احادیث آمده است ثابت که چون جامه پوشیدی او را بنام وی خواندی عمامه یا قمیص یا ردا پس گفتی اللهم لک الحمد انت کسوتنیه اسالک آخره نعم در روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را عمامه بود نام او سحاب آن دیگر است اما مضمون این حدیث همین است که او را بنام او خواندی و پوشیدی فقد برو یکبار امیر المومنین عمر جامهٔ و دید گفت این جامه شسته است یا نو گفت شسته گفت البس جدیدا و عش حمیدا و مت شهیدا یعنی نو بپوش و پسندیده بزی و شهید بمیر و نیز آمده است که چون جامهٔ نو یکی را پوشیده دیدی گفتی تبلی و یخلف الله یعنی کهنه کنی این را و جامهٔ دیگر دهد خدای تعالی بجای آن

فصل در بیان ادعیه در آمدن بخانه حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون در خانه در آمدی گفتی الحمد لله الذی کفانی و اوانی والحمد لله الذی اطعمنی و سقانی والحمد لله الذی من علی اسالک ان تجیرنی من النار و فرمود چون بنده مسلم در خانهٔ خویش پای نهد باید که بگوید اللهم انی اسالک خیر المولج و خیر المخرج بسم الله و لجت و علی الله ربنا توکلت این بگوید و بعد از آن بر اهل بیت خود سلام کند و انس بن مالک را گفت چون در خانه در آئی بر اهل بیت خود سلام خوان تا برکت باشد بر تو و بر اهل بیت تو و آمده است که اگر در خانه کسی نبود و خالی بود نیز سلام گوید باین لفظ السلام علی عباد الله الصالحین بنیت ملائکه که در آنجا باشند و فرمود سه کس در امان و ضمان و رحمت دنیا و آخرت حق تعالی اند یکی آنکه بنیت جهاد و غزا از خانه بیرون آید در ضمان حق است یا در او وفات کند و در بهشت برد یا بسلامت با اجر و غنیمت باز گردد و دوم کسیکه برای نماز متوجه مسجد شود در ضمان حق است یا وفات یابد و به بهشت رود یا بسلامت با اجر و غنیمت باز گردد و سوم کسیکه در خانه در آید و سلام بر اهل خویش کند او نیز در ضمان حق تعالی بود و فرمود چون شخصی در خانه در آید در وقت دخول و در وقت طعام حق تعالی را یاد کند شیطان گوید بالشکر خود درین خانه ما را نه جای خفتن است و نه جای طعام خوردن و اگر در آید در وقت در آمدن یاد حق نکند شیطان گوید جای خفتن یافتیم و چون در وقت طعام یاد حق نکند شیطان گوید جای خفتن و طعام شب هر دو یافتیم

فصل در بیان ادعیه در آمدن بیت الخلا حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون در آبخانه در خواستی آمد گفتی اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث و امر نیز فرمود و گفتن آن خبث بضمتین جمع خبیث یعنی ذکور جن و بضم خا و سکون با نیز خوانده اند یعنی خباثت باشد مکروه دو وجه اول اقوی است از روی روایت و انسب است بعطف والخبائث بر وی که جمع خبیثه است یعنی اناث ایشان و بانچه در حدیثی دیگر آمده باید که عاجز نشود یکی از شما چون در آبخانه خواهد شد که بگوید اللهم انی اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم مگر آنکه خبث بسکون با را مخفف خبث مضموم الباء دانند چنانکه در امثال آن آمده مثل کتب و کتب و خلق و خلق و در حدیث ترمذی آمده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که پرده ما بین اعین جن و عورات مردم بنی آدم آنست که چون خواهد که در آید در آبخانه بگوید بسم الله

ودر حالت بول یکے بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام کرد جواب نداد وفرمود کہ خدای تعالی بندہ را بدین ذکر میگیرد
یعنی سخن گفتن در بول وغیرہ مود باید کہ کسے در حالت بول وغائط استقبال واستدبار قبلہ نکند واین حرام است
نزد امام ابوحنیفہ مطلقا خواہ در عمارات وخواہ در صحرا ونزد احمد وابی ثور صاحب شافعی وراجح نزد ابن العربی از
مالکیہ وابن حزم از ظاہریہ نیز ہمین ست ونزد امام شافعی ومالک در صحرا نہ در عمارات واز امام ابوحنیفہ واحمد نیز
این فرق روایت کردہ اند ووجہ وے آنست کہ در عمارات دیوار پردہ است میان وے وکعبہ زیرا کہ در صحرا نیز
چندین کوہ وبیابان حائل ست کمر آنست کہ استقبال واستدبار در بنیان عرفا مضافہ بہ جدار ست ونیز آنکہ
کہ صحرا مست برائے آن ماوائے شیاطین ست ومصلی جن میسر است مثل بودن بخلاف صحرا وشاید کہ این وجہ تفصیل
آنست کہ طیبی گفتہ کہ صحرا خالی نیست از مصلی از انس یا جن پس اگر استقبال کند قبلہ را یا استدبار کند آن را شاید کہ
نظر یکے از مصلیان بر عورت او افتد واین معنی مامون ست در بنیان واز بعض احادیث نیز جواز آن در بنیان
معلوم میگردد چنانچہ در صحیحین از ابن عمر آمدہ کہ گفت برآمدم من بالای خانہ حفصہ رض پس دیدم آن حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم را کہ قضائے حاجت میکرد پشت بجانب قبلہ ونیز ابو داود از ابن عمر رض آوردہ کہ وے بنشاند راحلہ خود را مستقبل قبلہ
پس بر نشست وبول کرد بجانب آن گفتند یا ابا عبدالرحمن آیا نیست کہ نہی کردہ شدہ است ازین فرمود کہ نہی از فعل
آن در فضاست وچون چیزے بود میان تو وقبلہ کہ ستر کند ترا الا باس ازینجا معلوم شد کہ ستر وراحلہ ومانند آن نیز
حکم بنیان دارد ووجہ اول از وجہے کہ در فرق میان بنیان وصحرا گفتہ شد در وے جاری ست وحجت آنانکہ مطلقا
حرام گویند آنست کہ حدیث حرمت مطلق است وحدیث اباحت بصحت نرسیدہ واگر رسد چون مبیح
ومحرم معارض آیند ترجیح محرم راست وقومے جائز دارند استدبار نہ استقبال وتمسک کنند بحدیث ابن عمر وبعض
مطلقا مباح گویند واین قول را بعائشہ رض وعروہ وربیعہ وداود ظاہری نسبت کنند وگویند چون احادیث تعارض کرد
رجوع باصل کنیم کہ اباحت ست بلکہ نیست کہ قول امام ابوحنیفہ وتابعان وے بتنزہ واحتیاط نزدیک ترست ومصنف
نیز ترجیح آن کردہ وبقول خود گفت واین حدیث را جماعتے از صحابہ مثل عمر بن الخطاب وابی ایوب انصاری وسلمان فارسی
وسراقہ بن مالک وسہل بن حنیف واسامہ بن زید وابی ہریرہ ومعقل اسدی وعبداللہ بن الحارث الزبیدی بطرق
متعددہ روایت کردہ ودر اکثر احادیث نہی از استقبال واستدبار ہر دو واقع شدہ ودر بعض ذکر استقبال فقط
وحدیث رخصت کہ از عائشہ در مسند احمد روایت کردہ کہ نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ذکر کردند کہ جمعے استقبال قبلہ در حالت
بول کراہت میدارند فرمود بر سبیل انکار کہ ایچنین میکنند پس از فرمودن بر سبیل انکار اباحت استقبال مفہوم شد وفرمود
پس متعد را از وے بقبلہ کنید یعنی اگر استقبال را مکروہ میدارید مکنید واستدبار کنید ازینجا جواز استدبار نیز معلوم شد
مصنف میگوید این حدیث ہر چند در مسند احمد ست اما امام اہل حدیث بخاری رحمۃ اللہ علیہ در آن طعن کردہ وکسے از اہل
کبار آن را اثبات نکردہ وکلام امام احمد مقتضی اثبات وتحسین آن نیست ودیگر آنکہ منقطع ست ومرسل ست
پوشیدہ نماند کہ چون راوی حدیث عائشہ رض باشد ارسال چہ معنی دارد یا رب مگر مرسل اینجا بمعنی منقطع ست وطعن
وے بر منقطع بطریق تفسیر ست واین نیز اصطلاحے ست غیر مشہور وبعضے از رواۃ این حدیث ضعیف اند در ضبط واتقان
وعدالت ونیز شاذ ست ومخالف روایت ثقات وہمچنین حدیث حجت را نشاید وبا احادیث دیگر کہ نص اند در نہی استقبال و

استنجا بمعارض نیاید و چون از خلا بیرون آمدی گفتی الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی و عافانی ظاهر آن است که این گفتن بزبان بود و ازینجا معلوم شود که ذکر الله بعد از استنجا پیش از آنکه دست و وضو حرام نیست و نیز ثابت شده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را هیچ حالت مانع از ذکر الهی نیامدی و اما آنکه در حدیث آمده است که بعد از بول تیمم کرد پس از آن رد سلام کرد نهایت احتیاط و اهتمام بتعظیم ذکر الهی بود که سلام از اسماء الله است و بالجمله در دعا همچنین اتباع باید نمود و این دعا بعد از بیرون آمدن از خلا چون مرویست باید خواند و اگر این را حمل بر تصور این مضمون بدل کنند چنانچه بعض گفته اند نیز صورتی دارد و در بعض روایات نیز آمده که بعد از بیرون آمدن از خلا غفرانک گفتی اشارت بعذر تقصیری که در ترک ذکر الهی عز اسمه درین حالت رفت و بعضی از مشایخ گفته اند که وظیفه ذکر در وقت قضای حاجت آنست که در استحضار تدنس خود و تقدس و تنزه جناب الهی تعالی بیندیشند ذکر درین مقام همین است والله اعلم و اذکار وضو در اول کتاب یاد کرده شد و گفته شد که چه از آن بصحت رسیده و چه نرسیده

فصل

ابتداء اذان صحیح آنست که مشروعیت اذان در مدینه است در سنه اولی یا ثانیه و آنکه گویند در شب اسری بود هیچ حدیثی درین باب بثبوت نرسیده و بر تقدیر ثبوت یا قائل شوند بتعدد اسرا چنانچه بعض گفته اند که اسرای دوم در مدینه بود یا در شب اسری اذان شنید بالای آسمان ولیکن مامور نشد باقامت آن بر روی زمین و اینها تکلفات است و صحیح آن است که در مدینه بود چنانچه در صحیحین از ابن عمر آمده که چون قدوم آوردند مسلمانان بمدینه جمع میشدند برای نماز و انتظار میدادند وقتی معین را بی آنکه ندا کنند برای آن و اعلام نمایند بدان پس سخن کردند روزی درین باب که چه باید کرد بعض گفتند ناقوسی باید زد مثل ناقوس نصاری و بعض گفتند قرن مثل قرن یهود و در روایتی آمده که بعض گفتند آتشی برافروزند مثل آتش مجوس پس گفت عمر چرا مردی را نفرستید که ندا کند بنماز پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم برخیز ای بلال و ندا در ده بنماز و میگویند که درین وقت همین اشد بی کیفیت مخصوصه اذان وقت دیگر عبدالله بن زید انصاری که او را صاحب الاذان گویند خواب دید مردی را که ناقوسی در دست دارد گفت آیا میفروشی ای بنده خدا این ناقوس را گفت آن مرد گفت چه کار میکنی این را گفت تا بخوانم مردم را بدان بنماز گفت من ترا بهتر ازین چیزی بیاموزم پس بیاموخت بوی اذان را چون صبح شد بیامد نزد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و واقعه را عرض کرد فرمود بدرستی و راستی که این رویای حق است برخیز و القا کن بر بلال که آواز وی نرم تر و بلندتر و شیرین تر است بعد از آن عمر بن الخطاب نیز این واقعه دید چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شنید فرمود لله الحمد و گویند که هفت صحابی و بروایتی چهارده موافق یکدیگر خواب دیدند و نیز آمده که بعد از آن وحی نیز موافق آن آمد والله اعلم در اذان نیز چیزی تشریع فرمودی آنکه سامع بخواند و در اذان بشنود مثل آن بگوید جز لفظ حی علی الصلوة و حی علی الفلاح که آن را بلاحول ولا قوة الا بالله بدل کند و حدیثی در جمع میان حوقله و حیعله ثابت نشده و نه در اقتصار بر حیعله در بعض احادیث صحیحه واقع شده که بگوید آنچه بگوید موذن بی ذکر حوقله در حیعلتین و ظاهر آن اقتصار بر حیعله است و در بعض احادیث آمده که بگوید در حیعلتین لاحول ولا قوة الا بالله و جمع میان حیعله و حوقله وجهی است رجحان را کذا فی بعض شروح حصن الحصین و آنچه بعض مردم در حی علی الفلاح گویند ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن نیز صحیح نشده و در وقت شهادتین وانا وانا نیز آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز در آمده است

اجابت موذن لازم نبود زیرا که چون اجابت فعلی نمود با وجود آن اجابت قولی حاجت نبود دوم آنکه بگوید رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد رسولا و فرمود که این قول موجب مغفرت است و در مشکوة از حدیث مسلم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله نیز در اول این کلمات زیاده آورده سوم آنکه صلوة بر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بفرستد بعد از اجابت موذن چهارم آنکه این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدن الوسیلة والفضیلة وابعثه مقاما محمودن الذی وعدته انک لا تخلف المیعاد پنجم آنکه دعا برای آخرت و دنیای خویش کند و در بعضی از روایات مسند امام احمد آمده که هر که بعد از اذان موذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القائمة والصلوة النافعة صل علی محمد وارض عنه رضا لا سخط بعده باری تعالی دعای وی را اجابت کند و ام سلمه گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرا تعلیم کرد که وقت اذان مغرب بگویم اللهم هذا اقبال لیلک وادبار نهارک واصوات دعاتک فاغفر لی و ابو امامه میگوید حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم چون آواز اذان بشنیدی این دعا بخواندی اللهم رب هذه الدعوة المستجابة المستجاب لها دعوة الحق وکلمة التقوی توفنی علیها واحینی علیها واجعلنی من صالحی اهلها عملا یوم القیمة و پیغمبر فرمود دعا میان بانگ نماز و اقامت مردود نیست گفتند چه بخواهیم فرمود عافیت بخواهید در دنیا و آخرت

تنبیه میپرسند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود اذان گفته یا نه جواب میگویند آری یکبار در سفر در وقتی که بالا باران بود و پایان گل وگذارد نماز را با اصحاب خود بر رواحل کذا عند السهیلی بروایت الترمذی و نووی نیز از روایت ترمذی بدان جزم کرده و بعض گویند مراد امر بلال است باذان بطریق مجاز نظر بروایت احمد در مسند خود هم درین واقعه فامر بلالا فاذن دیگر اختلاف است میان علما که اذان افضل است یا امامت قول مختار آنکه هر که را بر نفس خود باقامت حقوق امامت اعتماد بود امامت افضل بود والا اذان و نیز اختلاف است در جمع میان اذان و امامت نزد بعض مکروه است و نزد بعض خلاف اولی و بعض گفته اند مستحب است و تصحیح کرده این قول را نووی و بصحت رسید و از عمر که گفت که اگر اذان با خلافت جمع میشد اذان میگفتم من کذا فی فتح الباری و از فعل امام ابو حنیفه نیز جمع میان هر دو نقل کرده اند و اگر قصه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مذکور بصحت رسد ثابت شود جمع میان اذان و امامت بیکراهت

فصل در ادعیه عشره ذی الحجه

در عشر ذی الحجه دعا آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار کردی و دیگران را امر کردی بتهلیل و تکبیر و تحمید و در بعض روایت وارد گشته که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تکبیر گفتی از نماز بامداد روز عرفه تا عصر آخر ایام التشریق از پی هر نماز فرض گفتی الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد و در بعض نسخ این کتاب الله اکبر سه بار واقع شده و مشهور و مذکور در کتب مذهب السنه دو بار است والله اعلم و مصنف میگوید هر چند اسناد این حدیث بدرجه صحت نرسیده اما عمل اهل اسلام بمجموع بر شنیت بانگ تکبیر تشریق متفق علیه است میان ائمه اربعه ولیکن واجب است نزد امام ابو حنیفه و صاحبیه ظاهر کلام رساله ابن ابی زید که در مذهب امام مالک است نیز همین است و مستحب است نزد غیر ایشان ولیکن اختلاف است میان ائمه در وقت ابتدا و انتهای آن نزد امام ابو حنیفه ابتدای آن بعد از فجر عرفه و انتهای آن عصر یوم نحر که مجموع آن هشت نماز بود و نزد امام احمد و ابی یوسف و محمد و شافعی در قول مختار از فجر عرفه تا عصر آخر ایام التشریق که مجموع آن بیست و سه نماز بود و اضافت تکبیرات بتشریق برین مذهب ظاهر است و محمول بر حقیقت باعتبار

اکثر با لقول اول اشکل ست زیرا که بیشتر از ایام تشریق ست بتمام و بعض در توجیه آن گفته که تشریق نام روز عید ست و نماز عید ست چنانچه در حدیث آمده لا جمعة ولا تشریق الا فی مصر جامع و در حدیث دیگر آمده که لا ذبح الا بعد التشریق اے بعد صلوٰة العید کذا فی شرح الهدایة و صیدلانی از شافعیه گفته که بر نیست عمل در امصار و نووی گفته که این ست اظهر نزد محققین بجهت ورود حدیث در وے و فتوے در مذهب حنفی نیز همبرین ست و نزد امام مالک و بقولے نزد شافعی از ظهر یوم النحر تا فجر آخر ایام تشریق که مجموع آن پانزده نماز ست برائے حجاج و غیر ایشان زیرا که حجاج ذکر ایشان تلبیه ست تا روز نحر و قطع میکنند تلبیه را با ول رمی که روز نحر میکنند پس ظهر یوم نحر اول نمازے بود که منقطع میشود در وے تلبیه و ابتدا میکنند به تکبیر و اما انتها بفجر آخر ایام تشریق توجیه میکنند آنرا بانکه این نماز آخر نمازیست که گذارده میشود در منے و غیر حجاج تابع حجاج اند و بقولے از شافعی حجاج را از ظهر نحر تا فجر آخر ایام تشریق و غیر حجاج را از مغرب لیلة النحر چنانکه در شب عید فطر نیز نزد ایشان تکبیر مسنون ست در کوچها و مساجد و اسواق تا فجر آخر ایام تشریق که هژده نماز بود و بقولے مثل قول اول و بروایتے از احمد حجاج از ظهر یوم نحر تا عصر آخر ایام تشریق و بروایتے تا فجر آخر ایام تشریق و در هدایه میگوید که درین مسئله صحابه نیز اختلاف داشتند و قول امیر المؤمنین علی از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق ست و شک نیست که احتیاط درین قول ست و فرمود حق سبحانه. واذکروا الله فی ایام معدودات. و تفسیر کرده اند ایام معدودات را با یام تشریق و تشریق در لغت بمعنے قدید کردن گوشت ست در آفتاب و درین ایام قدید میکرده میشود لحوم اضاحی در آفتاب و مؤید آن ست که در صحیح مسلم و غیر آن آمده که آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم فرمود ایام التشریق ایام اکل و شرب و ذکر خدایتعالی اند و دارقطنی بطرق متعدده از جابر آورده که گذارد پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله وسلم نماز صبح را روز عرفه پس ترو وے آورد بجانب ما و گفت الله اکبر الله اکبر و کشید تکبیر را تا عصر آخر ایام تشریق کذا اورده الزرکشی و نیز گفته که از امام احمد پرسیدند رحمة الله علیه بکدام دلیل حکم کردید شما که تکبیر از نماز فجر عرفه است تا عصر آخر ایام تشریق گفت باجماع عمر و علی و ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهم اجمعین و قول مصنف از پیے هر نماز فرض بے تقیید بجماعت اشارت ست بآنکه جماعت در وے شرط نیست چنانچه قول ابی یوسف و محمد و ائمه دیگر ست و نزد امام ابو حنیفه جماعت شرط ست و بر منفرد نه و از امام احمد دو روایت ست اصح آنست که شرط ست زیرا که ابن مسعود فرموده است التکبیر علے من صلی بجماعة و از ابن عمر نیز آورده اند که گذارد نماز را تنها و نگفت تکبیر و بعد از نماز نفل تکبیر نبود باتفاق و بعد از نماز عیدین نیز نیست و بعد از نماز جمعه هست و بر زنان و مسافران نیز نبود مگر اقتدا کنند بمردان و مقیمان و در عبید دو قول ست و شرط ست که نماز بجماعت در مصر گذارده شود و در قریات نه و اگر امام فراموش کند بر مقتدی لازم بود و همه این مذهب امام ابو حنیفه است رحمه الله و نیز در مذهب وے یکبار ست باین صیغه الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد و نزد شافعی سه بار ست و از امام شافعی منقول ست که این مقدار اگر زیاده کند هم مستحسن بود و زیادت اینست الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره الکافرون لا اله الا الله وحده و صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده لا اله الا الله والله اکبر و نزد امام مالک همین قدر ست الله اکبر الله اکبر و اگر تهلیل و تحمید زیاده کند حسن ست و مذهب امام احمد موافق

مذهب امام ابوحنیفه است و یکی از اذکار عشر ذی الحجه که در روز عرفه آمده است قول لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر با دعاهای دیگر که در باب حج گذشت و از این جهت مصنف اینجا اعاده نکرد فصل
در ادعیهٔ دیدن ماه نو حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون ماه نو دیدی گفتی اللهم اهله علینا بالامن
والایمان والسلامة والاسلام ربی وربک الله و گاهی گفتی الله اکبر اللهم اهله علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام
والتوفیق لما تحب وترضی ربنا وربک الله و در سنن ابی داود از قتاده روایت میکنند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
چون ماه نو دیدی گفتی هلال خیر و رشد هلال خیر و رشد آمنت بالذی خلقک آمنت بالذی خلقک الحمد لله الذی
ذهب بشهر کذا وجاء بشهر کذا و در اسناد این حدیث ضعفی هست از اینجا این معلوم گردد که بر تقدیر دیدن هلال این دعا
میخواندند اما آنکه عادت شریف بران بود که البته تقید میکردند بدیدن ماه نو چنانچه در عرف متعارف است معلوم نیست
اگر در ماه رمضان و عید و ذی الحجه که التماس کردن و جستن آنها مستحب و مسنون است اما تهنیت و مصافحه بدیدن ماه
نو و دریافتن یکدیگر را چنانچه متعارف است در مردم چیزی نیست نعم مصافحه مطلقا سنت است ولیکن تخصیص
خصوص این وقت سنت نبود اگرچه تهنیت بدر آمدن رمضان و بعیدین ماثور است و بعضی از علمای شافعیه گفته اند
که تهنیت بعیدین و شهور و اعوام مباح است نه سنت و نه بدعت والله اعلم فصل در بیان ادعیهٔ طعام
خوردن حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون طعام خوردی ابتدا به بسم الله کردی و دیگران را بگفتن آن
فرمودی و گفت چون کسی طعام خورد باید که بسم الله بگوید اگر فراموش کند در اول باید که آخر یا اینجا که یادش آید
بگوید بسم الله فی اوله وآخره و نزد محققان اهل حدیث تسمیه در اول طعام واجب است چه احادیث امر صریح و صحیح
و سالم از معارض است و ظاهر امر وجوب است مادام که آن را معارضی نباشد و نزد اکثر فقها امر اینجا برای استحباب است
تسمیه در اول طعام واجب نه و همچنین است سخن در تحمید بعد از طعام اما اگر در مجمعی باشد تسمیه یکی از این جماعه مجزی و
کافی است از تسمیه دیگران بلکه بعضی از علما میگویند مجزی است و حاجت نیست که همه بسم الله گویند یک کس که
گفت بس است گویا مقصود ایشان این است که بسم الله باید که بر طعام مذکور شود تا برکتی و نوری در آن پیدا آید
گوینده یک کس باشد از جماعه یا بیشتر اما حدیث حذیفه موافق این سخن نیست چه وی روایت میکند که گفت اذا
حضرنا مع النبی بدرستی که ما حاضر شدیم با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم طعاما طعامی را هنوز آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دست در طعام ننهاده بود و ما نیز بادبه که وا داشتیم دست ننهاده فجاءت جاریة کانما تدفع پس آمد زنی که گویا
کسی می اندازدش و را بر طعام یعنی از غایت گرسنگی بی اختیار می افتاد بر طعام فذهبت لتضع یدها فی الطعام پس خواست
آن زن که نهد دست خود را در طعام فاخذ رسول الله پس گرفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیدها دست آن
زن را تا طعام با ایشان نخورد ثم جاء اعرابی پس آمد مردی از بادیه نشینان بهمین صفت چنانچه در بعض روایات آمده کانما
یدفع و وی نیز خواست که دست در طعام بزند فاخذ بیده پس گرفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست او را
نیز فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان الشیطان یستحل الطعام بدرستیکه شیطان حلال
میگرداند طعام را برای خود یعنی قادر میگردد و از آن خود میسازد طعام را ان لا یذکر اسم الله علیه از جهت آنکه نام خدا
برده نشود بر آن وانه جاء بهذه الجاریة و بدرستی که شیطان آورد این زن را تا یستحل بها حلال گرداند طعام را برای خود بسبب وی

فاخذت بیدہا پس گرفتم دست او را وجاء بہذا الاعرابی پس آورد شیطان این اعرابی را لیستحل بہ تا حلال سازد
بواسطۂ وے طعام را برے خود فاخذت بیدہ پس گرفتم دست او را والذی نفسی بیدہ و سوگند بآن خدائے کہ جان
من در دست قدرت اوست ان یدہ فی یدی مع یدیہا بدرستی کہ دست شیطان و دست آن جاریہ و اعرابی در دست
من است کہ گرفتہ نگاہ داشتہ ام آنہا را ثم ذکر اسم اللہ واکل پس یاد کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نام خدا را و بخورد
و در سنن ترمذی نیز از حدیث عائشہ موافق این حدیث حذیفہ ثابت ست کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم با شش
نفر از صحابہ طعام میخورد ناگاہ یک اعرابی در آمد و آن طعام را بمجموع بدو لقمہ بخورد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ این
اعرابی اگر بسم اللہ گفتے این طعام شما را کافی بودے و محقق ست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جماعت بسم اللہ گفتہ بودند
پس اگر تسمیہ یکے کافی بودے از تسمیہ باقی محتاج تسمیۂ اعرابی نشدندے در ینجا بسیار کسے را کہ گوید کہ در ابتدائے طعام
اگر یکے از جماعہ کہ مجتمع باشند بر طعام تسمیہ کند کافی بود اما اگر در اثنائے طعام یکے در آید و شریک گردد چون حال ابتدائے
طعام اوست تسمیہ اش باید کرد و قضیۂ این دو حدیث ازین قبیل است و اما آنکہ تمسک مصنف بحدیث حذیفہ بعدم کفایت
تسمیہ یکے از جماعہ مبنی بر انست کہ آمدن جاریہ و اعرابی و دست در زدن ایشان در طعام در اثنائے اکل بود تا گویند کہ پیغمبر
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جماعہ بسم اللہ گفتہ بودند و از اول حدیث کہ مصنف آن را نقل کرد ظاہر میشود کہ آمدن
ایشان در اول طعام بود کہ ہنوز آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و صحابہ ابتدا نکردہ بودند و دست در طعام نزدہ چنانکہ در مشکوۃ
آوردہ کہ گفت حذیفہ بودیم ما کہ چون حاضر شدیم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طعامے را نمی نہادیم دستہائے خود را
در طعام تا ابتدا میکرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و مے نہاد دست مبارک خود را و با حاضر شدیم با آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم کبار طعامے را پس آمد جاریہ گویا کسے مے اندازد او را بر طعام پس دست نہادن گرفت در طعام الحدیث
یعنی ہنوز ابتداء طعام نکردہ موقوف ابتدائے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایستادہ بودیم کہ آمد جاریہ و ہمچنین
ظاہر میشود از حدیث کہ گفت ثم سمی واکل و ہمین نزد تامل صادق ظاہرست فافہم واللہ اعلم و حدیثے ضعیف وارد
است کہ من نسی ان یسمی علی طعامہ کسے کہ فراموش کند تسمیہ را و در بعض نسخ ان یصلی واقع شدہ یعنی
دعا خواندن را یعنی بسم اللہ گفتن را بر طعام خود فلیقرأ قل ہو اللہ احد پس گو کہ بخواند قل ہو اللہ احد اذا فرغ چون
فارغ شود یعنی قل ہو اللہ احد خواندن بعد از فراغ از طعام تلافی ترک تسمیہ در ابتدائے آن میکند و اصح آنست کہ
بگوید بسم اللہ اولہ و آخرہ چنانکہ گذشت و چون از طعام فارغ شدے گفتے الحمد للہ حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ غیر مکفی و لا مودع
و لا مستغنی عنہ ربنا ذکرہ و گفتے الحمد للہ الذی کفانا و آوانا و مکافات ہر کہ طعام خورد و گوید الحمد للہ الذی اطعمنی ہذا من غیر
حول منی و لا قوۃ آمرزیدہ شود جمیع گناہان گذشتہ وے ذکرہ و بعد از طعام گفتے اللہم اطعمت و اسقیت و اغنیت و اقنیت
و ہدیت و احییت فلک الحمد علی ما اعطیت ذکرہ و مکافات الحمد للہ الذی من علینا و ہدانا والذی اشبعنا و اروانا و کل الاحسان
آتانا و در حدیث دیگر ثابت است کہ فرمود چون کسے از شما طعام خورد باید کہ بگوید اللہم بارک لنا فیہ و اطعمنا خیرا منہ و اگر شیر
بیاشامد باید کہ بگوید اللہم بارک لنا فیہ و زدنا منہ یعنی در شیر نگوید اطعمنا خیرا منہ گویا بہتر از شیر طعامے دیگر نیست کہ
ہم از شیر زیادت خواستہ بے طلبید و از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز چنین منقول ست و چون آب آشامیدے
بسہ نفس آشامیدے و دہان از ظرف جدا کردے و نفس زدے و در اول ہر یک بسم اللہ و آخر الحمد للہ گفتے و در بعض روایات

آمده که بعد از خوردن آب این دعا باید خواند الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا و ازین تنبیه هم معلوم شد که سنت در طعام تسمیه است در اول و تحمید در آخر و بعضی از مشائخ بر هر لقمه بسم الله گویند و ذکر خدا هر چند فضیلت دارد خصوصا برای کسی که مولع و مشغوف است بدان اما سنت در طعام همانست که گفته شد و نیز درست آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت طعام خوردن سخن میگفت و متصل بذکر مشغول نبودی گویند که اگر کسی تنها بود سخن با که گوید بهر تقدیر شغل بذکر افضل است این سخن نیک است اما سلوک طریقه اتباع و اقتصار بر سنت از همه افضل.

فصل در بیان ادعیه در آمدن بخانه حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون در خانه خود در آمدی گاه فرمودی که نزد شما طعامی هست و چون حاضر شدی اگر موافق طبیعت یافتی تناول فرمودی والا ترک کردی و هرگز هیچ طعام را عیب نکردی وگاه گاه طعام را مدح کردی مثل مدح خل سرکه و حصر مدح بلکه خوبی او را و نفع و فضیلت آن را بیان فرمودی و کلمه در ان باب فرمودی همچون نعم الادام الخل و اطیب الطعام اللحم و اطیب اللحم لحم الظهر و غیر آن و اگر طعام حاضر شدی و روزه داشتی گفتی انی صائم من روزه دارم از برای اعتذار از عدم موافقت اصحاب در اکل و ازینجا معلوم شود که اظهار صوم در مثل این مقام باکی ندارد همچنانکه اگر کسی شتم و خصومت کند کسی مر او را بگوید انی صائم ولیکن در انجا گفته اند که در دل خود بگوید برای منع نفس از مکافات خصم و چون عدم اظهار بجهت دفع ریا و حفظ اخلاص است این معنی در ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جاری نبود ولیکن مشائخ طریقت که در مقام تحقیق حال نفس و علاج اویند گویند که اگر کسی اظهار نکند بلکه افطار نماید و پوشیده دارد بهتر است آخر آن را قضا خواهد کرد و بر سر طعام سخن گفتی و بر هر لقمه تسمیه نکردی جز در اول و تحمید در آخر چنانکه سابقا گفتیم و بر مهمانان که طعام عرض کردی یعنی بخوردن مهمان طعام را تاکید کردی چنانچه عادت کریمان است چنانکه در حدیث ابی هریره و قصه شرب لبن فرمود اشرب یا اباهر دیگر فرمود اشرب یا اباهر دیگر فرمود اشرب بلا یزال همچنین میگفت تا گفت بحق آنکه ترا براستی فرستاده که جائی نمی یابم شیر را قصه شرب لبن آنست که ابی هریره گفت روزی از گرسنگی قریب هلاک بودم و هیچ کس بفریاد من نمیرسید پس با بوبکر گذشتم و اظهار حال خود کردم التفات نکرد و مفید نشد ناگاه کاسه شیری بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آوردند شاد گشتم که آن کاسه شیر را بمن عطا خواهد فرمود حکم کرد که اصحاب صفه را طلب دار دل خود گفتم که جماعه کثیر را این کاسه چه کفایت خواهد کرد کاشکی بمن دادی تا آسوده شدمی ولیکن از امر خدا و رسول خدا چاره نبود بیرون رفتم و اصحاب را طلبیدم همه بخدمت حاضر آمدند فرمود یا اباهریره کاسه را بگردان و از یک سر گیر و یاران را شیر بنوشان کاسه را بر گرفتم و از یک سر بنیاد کردم همه نوشیدند و هنوز کاسه پر بود پس مرا گفت بخور خوردم دیگر گفت بخور خوردم دیگر گفت بخور الحدیث و چون در منزل قومی طعام خوردی ایشان را دعا کردی گاه گفتی اللهم بارک لهم فیما رزقتهم واغفر لهم وارحمهم وگاه گفتی افطر عندکم الصائمون واکل طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکة و ابو الهیثم بفتح ها و سکون یای تحتانیه و ثای مثلثه مفتوحه مالک بن التیهان بفتح تا و کسر یای تحتانیه مشدده که از انصار بود حضرت نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم با جماعتی از صحابه دعوت کرد چون از طعام فارغ شدند فرمود که جزا دهید و مکافات کنید وی را گفتند یا رسول الله مکافات وی چیست گفت هر که در منزل کسی رود و طعام و شراب وی تناول کند وی را دعا کنند جزای وی داده باشد قصه ابوالهیثم بن التیهان در صحیح مسلم همچنین آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با ابوبکر و عمر بمنزل او رفت و وی

ضیافت کرد و در وی ذکر دعوت و دعا نیست و ترمذی آن را در شمائل نیز آورده این گر در وقت دیگر باشد والله اعلم
و پیغمبر فرمود چون طعام خورید آن را گداخته کنید بیاد حق و بنماز یعنی نباید که طعام خورید و بغفلت بخسپید و ذکر و نماز نکنید شکرانه
نعمت حق را و فرمود و عقب طعام در خواب مشوید که دلهای شما سخت شود بجهت غلبهٔ احکام نفس بهیمی و خروج بخارات
غلیظه و طریان ظلمت غفلت و یکبار دست مجذومی بگرفت و در قصعه طعام خویش نهاد و گفت کل بسم الله ثقة بالله
وتوکلا علی الله این حدیث با حدیث فر من المجذوم کما تفر من الاسد معارضه دارد و وجه تطبیق دران و تحقیق این
مبحث در آخر فصل معالجات بیاید انشاء الله تعالی و امر میکرد که بدست راست طعام خورید و بدست چپ مخورید که شیطان
بدست چپ میخورد و وی آشامد و ازینجا منع از آشامیدن بدست چپ نیز معلوم شد و یکی شکایت کرد پیش آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از آنکه چندان میخورم سیر نمیشوم فرمود متفرق مخورید همه با یکدیگر خورید
یاد حق کنید تا برکت بر شما نزول کند **فصل در سلام و آداب** حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم درین باب
در حدیث صحیح ثابت ست که افضل الاسلام وخیره اطعام الطعام وان تقرأ السلام علی من عرفت ومن لم تعرف یعنی
فاضل ترین و نیکوترین امور مسلمانان دو چیز ست یکی خورانیدن طعام دوم سلام کردن بجمیع مسلمانان بر آنکه شناسی
و بر آنکه نشناسی اشارت ست بسخاوت و تواضع که اصل صفات و عمده خصائل مسلمانی ست و ازینجا معلوم شد که سلام حق
اسلام ست و صحبت و در عبارت و مانند آن اختلافی ظاهر میشود نزد بعض حق اسلام ست و نزد بعض حق صحبت
چنانچه در اسبق بیان اشارت کردیم و در صحیحین ست که چون باریتعالی آدم را بیافرید گفت برو نزد آن جماعه از ملائکه و
بر ایشان سلام کن و بشنو تا ایشان ترا چه جواب میگویند که آن جواب تحیت تو و تحیت ذریت تست پس آدم برفت و
بر ایشان سلام کرد بلفظ السلام علیکم ایشان در جواب گفتند السلام علیک ورحمة الله لفظ ورحمة الله زیاده کردند و
در رد سلام زیادتی ورحمة الله احب و احسن ست و زیاده بران وبرکاته آمده و در بعض روایات ومغفرته نیز آمده چنانکه
بیاید و تقدیم السلام بر علیک یا عکس هر دو جائز ست و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم همیشه میفرمود بافشای سلام و افشای
سلام آنست که آنکس که بر وی سلام میکنند بشنود و همچنین در رد سلام و سلام هر دو را شامل ست و احتمال دارد که مراد بافشا اکثار
و تعمیم آن باشد با آشنا و غیر آشنا و پیغمبر فرمود چون سلام را فاش کنید میان شما دوستی پیدا آید و کسان ببهشت نروند تا ایمان
نیارند و ایمان نیارند تا یکدیگر را برای خدا دوست ندارند و در صحیح بخاری ست قال عمار ثلث من جمعهن فقد جمع الایمان
الانصاف من نفسک وبذل السلام للعالم والانفاق من الاقتار این سخن متضمن مجموع اصول و فروع خیرات ست چه انصاف
موجب ادای حقوق خالق و مخلوق ست بر وجه اکمل و انصاف بحسب لغت نصفا نصف کردن ست و چون در صورت
ادای حقوق هر دو جانب مرعی و ملحوظ ست گویا نصفا نصف قسمت یافت ازین جهت او را انصاف گفتند و بذل سلام
در عموم خلائق نیز که مستلزم تواضع و مهربانی و خوش خلقی ست و اطعام طعام و انفاق مال که از جود و رحمت و شفقت ست
خصوصا از سر قلت و درویشی چون با انصاف جمع گشت جامع فروع و اصول ایمان بود و پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم بر کودکان و اطفال میگذشت و بر ایشان سلام میکرد و در جماعت پیرزنان و شکستگان میگذشت و سلام
میکرد و اگرچه قاعده آنست که خردان بر بزرگان سلام کنند چنانچه گفت و پیغمبر فرمود که کوچک بر بزرگ سلام کند و
گذرنده بر نشسته و سوار بر پیاده و جمع قلیل بر جمع کثیر و گفته اند که این تقدیریست که پیش آیند و کس در راهی اگر یکی

قاعد بود و دیگرے وارد ابتدا کند وارد کبیر باشد یا صغیر قلیل بود یا کثیر و چون مساوی باشند در صفات
ہر کہ ابتدا کند بسلام فضیلت او را بود و اگر راجح و زائد بود ابتدا کند بلا ریب لیکن فضیلت او را بود چنانکہ آن حضرت
پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ نزدیکتر و اولے از خلق بخدا تعالی آن کس ست کہ پیشی گیرد در سلام کردن
و عادت حضرت نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ چون در آمدے سلام کردے و چون باز گردیدے سلام کردے
و پیغمبر فرمود اذا قعد احدکم فلیسلم واذا قام فلیسلم و چون بیاید و بنشیند یکے از شما در مجلس باید کہ سلام کند و چون
برخیزد و برود نیز سلام کند فلیست الاولی باحق من الآخرۃ پس نیست کرت اولی کہ وقت در آمدن ست سزاوار تر
بسلام کردن از کرت ثانیہ کہ وقت برخاستن ست و جائے دیگر فرمود اذا لقی احدکم صاحبہ فلیسلم علیہ چون ملاقات کند
یکے از شما صاحب خود را باید کہ سلام کند بر وے فان حال بینہما شجرۃ او جدار ثم لقیہ فلیسلم علیہ ایضا و اگر حائل
شود میان آن دو کس درختے یا دیوارے پس ملاقات کند یکے دیگرے را باید کہ سلام کند بر وے درین ملاقات
نیز یعنے این مقدار مفارقت و مفاصلت سلام مستحب بود چہ جائے زیادہ برین و درین کمال مبالغہ است و حث
و تحریض بر استحباب سلام و رعایت این ادب و چون در مسجد در آمدے افتتاح بتحیت مسجد کردی بدو رکعت نماز
بگذاردی کہ حکم سلام کردن بر مسجد دارد و آنگاہ سلام بر حاضران کردی چہ حق اللہ در مثل این صورت کہ مستلزم تعظیم
درگاہ عزت ست جل جلالہ مقدم ست بر حق خلق کہ باعث بر ترحم و تکریم ایشان ست و تقدیم حق عباد در جائے ست کہ
ایشان محتاج اند و تاخیر حق موجب فوت مقاصد و مآرب ایشان گردد چنانچہ در قصاص و مانند آن و چون شب در خانہ
در آمدے سلام کردے نزد در آمدن بر اہل خانہ نوعے کردے کہ بیداران بشنیدندے و خفتگان بیدار نشدندے
و پیغمبر فرمود السلام قبل الکلام ولا تدعوا احدا الی الطعام حتی یسلم یعنے اول باید کہ سلام کند بعد ازان کلام و پیش از
سلام ابتدا بکلام کردن خوب نیست و مخوانید کسے را بطعام پیش ازان کہ سلام کند مقصود تقدیم سلام ست
بر کلام و طعام و لفظ یسلم بصیغہ مجہول یا بلفظ خطاب خوانند نیز و ہست اگر بروایت درست آید واللہ اعلم و مصنف
میگوید ہر چند در اسناد آن ضعفے ہست اما عمل اہل اسلام بر آنست کہ اول سلام میکنند بعد ازان کلام میکنند و تعلیم
میکنند و این دلیل است بر صحت اصل حدیث و تلافی میکند ضعف اسنادش را و در حدیثے دیگر وارد ست السلام قبل
السوال فمن بدأکم بالسوال قبل السلام فلا تجیبوہ یعنے باید کہ اول سلام کنند و بعد ازان چیزے پرسند و طلبند و ہر کہ
ابتدا بسوال و طلب کند بسوال وے جواب ندہید و اجابتش نکنید بجہت زجر و توبیخ بر ترک سلام و در بعض روایات آمدہ کہ
ہر کہ سلام نکردے او را دستوری در آمدن ندادے و دیگران را نیز منع کردے از اذن و دستوری در آمدن دادن
کسے را کہ ابتدا بسلام نکردے و پیغمبر فرمود لا تاذنوا لمن لم یبدأ بالسلام اذن مدہید مر کسے را کہ ابتدا نکند بسلام و کلدۃ بن حنبل
گفت مرا صفوان بن امیہ نزد پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستاد با ہدایا از شیر و خیار و لباس در آمدم
و پیش ازانکہ سلام یا استیذان کنم فرمود باز گرد و بگو السلام علیکم ادخل این حدیث دلالت میکند بر وجوب سلام و استیذان
و محمول بجہت تعلیم و توبیخ بر ترک اولی و احسن بود و چون نزد وے آمدے از برابر در نیامدے بلکہ از طرف
راست یا چپ نزدیک در آمدے و گفتے السلام علیکم السلام علیکم و این بجہت آن بود کہ خانہا دران ایام پردہ نبود
کذا ظاہر فی الحدیث و ہر کرا بدیدے بر وے سلام کردے و تحمل سلام کردے از کسیکہ بوسعت آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم

بمردم فرستادے و دیگران کہ کسی بدست وے بایشان سلام فرستادے رسانیدے چنانکہ تحمل سلام حق کرد خدیجہ در صحیحین از ابی ہریرہ آمدہ کہ گفت آمد جبرئیل بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت یا رسول اللہ این خدیجہ است آمدہ و برائے تو طعامی آوردہ او را از حضرت حق جل شانہ و در روایتے و از من سلام رسان و بشارت دہ وی را در بہشت بخانہ از جوف مروارید کہ نہ در اینجا غوغا و خصومت است و نہ تعب و مشقت و در بعض حواشی مشکوۃ نوشتہ اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر کوہ حرا بود و خدیجہ رضی براے وے از کہ طعامے آوردہ از اینجا ظاہر میشود کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از ظہور نبوت نیز گاہ گاہ برین جبل میرفت و مشغول میشد و مفہوم از احادیث آنست کہ این پیش از ورود وحی بود کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین جبل بانتظار وحی مشغول بود و محتمل کہ بعد از ورود وحی نیز گاہ گاہے بسبب کہ ایام نزول وحضور وآرام کہ در ایام گذشتہ داشت برین جبل میرفت و می نشست و طعام آوردن خدیجہ درین زمان بود و ظاہر آنست کہ طعام آوردن خدیجہ پیش از ورود وحی باشد از خانہ کہ در وے بود بجائے دیگر کہ آنحضرت صلی علیہ وآلہ وسلم در وے بود واللہ اعلم و یکبار دیگر عائشہ را گفت اینک جبرئیل حاضر است و ترا سلام میرساند عائشہ گفت وعلیہ السلام ورحمۃ اللہ وبرکاتہ در حدیث خدیجہ چون مسلم حق سبحانہ بود رد سلام معنی ندارد چنانچہ در حدیث آمدہ است کہ صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین در تشہد صلوۃ میگفتند السلام علی اللہ و علی فلان و فلان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اللہ ہو السلام یعنی بر خدا دعا بامن وسلامت چہ گوئید کہ ہمہ امن وسلامت از وست و در روایتے کہ سلام از جبرئیل نیز آمدہ چون نقیض وجیبے بود اعتنا بآن نکرد یا آنکہ رد سلام دران زمان واجب نشدہ بود بعد از ان شد واللہ اعلم

و چون سلام کردے تمام کردے تا بلفظ وبرکاتہ رسانیدے روزے شخصے درآمد و گفت السلام علیک پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جواب داد و فرمود کہ عشر یعنی دہ حسنہ باین گفتن ثابت شد دیگرے درآمد و گفت السلام علیک ورحمۃ اللہ جواب داد و فرمود کہ عشرون یعنی بزیادت ورحمۃ اللہ دہ حسنہ دیگر ثابت شد دیگرے درآمد و گفت السلام علیک ورحمۃ اللہ وبرکاتہ جواب داد و فرمود کہ ثلثون در روایت ترمذی وابوداؤد ہمین قدر آمدہ و در روایتے از ابی داؤد آمدہ کہ دیگرے درآمد و گفت السلام علیک ورحمۃ اللہ وبرکاتہ ومغفرتہ فرمود کہ اربعون ہکذا یکون الفضائل یعنی ہمچنین میباشد کسب وتحصیل فضیلتہا یعنی اجر بقدر عمل است و در اسناد این حدیث ضعفے ہست ولیکن حدیث ضعیف در باب فضائل معتبر و معمول است و ہر آنکہ بروے ابتدا بسلام کردے این سخن مکرر شدہ و عنقریب گذشتہ است و ذکر وے در ہر جا بتقریب و توطیہ بعمل آمدہ است چنانکہ گفت و اگر کسے بروے سلام کردے مثل آن یا افضل از آن بروے رد کردے علی الفور بے تاخیر مگر عذرے بودے مانند نماز یا قضاے حاجت یعنی بول و غائط و جواب سلام را چنان گفتے کہ مسلم بشنود و باشارت و ایما اکتفا نکردے مگر در نماز کہ در احادیث صحیحہ ثابت شدہ کہ اگر کسے در نماز بروے سلام کردے بانگشت مبارک اشارت کردے بجواب در احادیث چنانچہ در باب نماز گذشتہ اشارت بدست واقع شدہ نہ بانگشت فتذکر واللہ اعلم و این احادیث را معارض نیست مگر حدیثے مجہول الراوی کہ من اشار فی صلوتہ اشارۃ تفہم عنہ فلیعد صلوتہ کسے کہ اشارت کند در نماز خود باشارتے کہ فہم کردہ شود از وے معنی باید کہ اعادت کند نماز را کہ باین اشارت فاسد شدہ و این حدیث معارضہ آن حدیث را نمی شاید و قابل تمسک نہ و در ابتداے سلام السلام علیکم ورحمۃ اللہ گفتے و کراہت داشتے کہ در ابتدا بگوید علیک السلام ابو جری جبی گفت نزدیک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدم و گفتم

علیک السلام یا رسول الله فرمود لا تقل علیک السلام فان علیک السلام تحیة الموتی یعنی عادت است شعرا را و غیر ایشان
را که مردگان را باین صیغه تحیت کنند پس اینان و حق احیا احتراز کن و آنکه البته تحیت موتی بعلیک السلام بود و لیکن چون
خود موهم این احتمال بود و نوع آن نیست تحیت ایشان ابتدا بعلیک السلام و در نباشد و نیز تقدیم لفظ سلام بر علیک برای
احیا بجهت مبادرت بامن و سلامت و عدم مخافت است که وضع و مشروعیت سلام برای آنست و تقدیم علیک ابتدا موهم
خلاف آنست و در موتی این ملاحظه مفقود و عادت بعض مردم چنانچه مصنف گفت نیز بران افتاده پس تحیت احیا بآن
مناسب نباشد کذا قالوا و در جواب سلام وعلیک السلام بواو گفتنی که قبول سلام مسلم و جواب بروی مفاد میکند
بخلاف ترک واو که موهم بعد مقبول است کما لا یخفی و بعضی از فقها میگویند اگر بی واو جواب دهند جواب نشود و فرض
ساقط نگردد چه مخالف سنت است و بیشتر علما میگویند ساقط شود و استدلال بعض تنزیل می کنند فقالوا سلاما قال
سلام ضمیر قالوا راجع بملائکه است که برای هلاک قوم لوط آمده بودند و بر ابراهیم علیه السلام سلام کردند و ضمیر قال علیه ابراهیم
که جواب سلام ایشان گفت بی واو و نیز ترک سنت ببطلان اصل عمل لازم نیاید الا اسائت و نقصان ثواب اگر گویند پس
ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام چون راضی شد بنقصان در جواب سلام ملائکه علیهم السلام جوابش میتوان داد بآنکه
گفته اند تحیت ابراهیم بطریق احسن و افضل است از تحیت ملائکه زیرا که جمله اسمیه است که مفید دوام و ثبات بود و تحیت
ملائکه بجمله فعلیه پس این وجه جبران آن نقصان کند قال و نهی فرمود از ابتدای سلام باهل کتاب ابو هریره روایت میکند
لا تبدؤا الیهود و النصاری بالسلام ابتدا مکنید یهود و نصاری را بالسلام و اذا لقیتموهم فی طریق فاضطروهم الی اضیقه
و چون ملاقات کنید یهود و نصاری را در راهی مضطر و درمانده سازید ایشان را براه تنگ ترینی غلبه آرید بر ایشان تا
از میانه راه بکرانه شوند و در بعض حواشی مشکوة نوشته اند یعنی امر کنید ایشان را که از وسط طریق عدول کنند و بیکسو
شوند و علما را دو قول است جماهیر اسلامیان بمنع ابتدای سلام قائل اند و بعض بجواز و در وجوب جواب ایشان هم دو قول
است جمهور بر آنند که جواب سلام ایشان واجب است و بعض میگویند واجب نیست چنانکه سلام بر اهل بدعت غالب
در استعمال بدعت در اعتقاد مراد افتد چنانکه مذاهب باطله اهل زیغ از فرق اسلامیه و اما ارتکاب بدعت در فعل اگر بطریق
تعصب و اصرار بود نیز همین حکم دارد و در صحیحین از ابن عمر آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون سلام
کنند یکی از یهود بر شما و گوید السام علیک در جواب وی بگوئید وعلیک یعنی بر شما باد آنچه گفتید و مستحق آنید و سام بمعنی
موت و هلاک بود و از عائشه آمده که در آمدند قومی از یهود بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند السام علیکم
بل علیکم السام واللعنة آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا عائشه خدا رفق و نرمی را دوست میدارد در همه چیز
و درشتی نه پس گفتم آیا نشنیدی که ایشان چه گفتند فرمود من خود گفتم وعلیکم یعنی این دعا بد که کردند راجع بایشان ساخته
ام ایشان پس است و در روایتی از بخاری علیکم آمده بی واو عطف و این بظاهر اولی و انسب نماید تا اشتراک وی صلی الله علیه
و آله و سلم درین دعا لازم نیاید و بعض شراح گفته اند که معنی عطف نیست که موت مشترک است میان ما و شما و بعض گفته اند که واو
درینجا بمعنی استیناف است نه عطف و این منع ابتدای سلام بر اهل کتاب بر تقدیریست که باستقلال بود و بخصوص ایشان باشد
اما اگر مجموع و مخلوط باشند با مسلمانان ممنوع نیست و در حدیث صحیح آمده است که بر جماعتی از اخلاط مسلمانان و مشرکان عبدة
اوثان بگذشت بر ایشان سلام کرد و در حدیثی که در سنن ابی داود وارد است که یجزی عن الجماعة اذا مروا ان یسلم احدهم و یجزی

عن الجلوس و در بعض نسخ عن الجلاس و جلوس نیز جمع جالس است چنانچه قعود جمع قاعد آن بر واحد هم یعنی کفایت میکند از جماعت
چون بگذرند بر کسے سلام کردن یکے از ایشان بر عکس و دیگر نیست که هر یکے سلام کنند و کفایت میکند از نشینندگان که بر ایشان سلام
کرده است کسے که یکے از ایشان رد سلام کند و جواب گوید و واجب نیست که هر یک جواب گوید پس معلوم شد که سنت سلام
و وجوب جواب سلام بر سبیل کفایت است اگر یکے بگوید از دیگران ساقط گردد آنکه یکے از رواة آن سعید خزاعی است و بعضے او را
تضعیف کرده اند و لیکن عمل اهل اسلام بر این است و از عادات حضرت نبوی صلے الله علیه و آله وسلم آن بود که چون کسے سلام کسے
بروے عرض کردے جواب بر مبلغ و سلام کسے میرسانید و مبلغ نیز آن کسے که از وے سلام میرسانید رد کردے چنانکه مرویست
است که شخصے گفت ان ابی یقرئک السلام پدر من میرساند ترا سلام فرمود علیک و علی ابیک السلام بر تو و بر پدر تو
سلام و از عادات حضرت نبوی صلے الله علیه و آله وسلم بود که کسے که از وے منکری صادر شدے یعنی کار ناشائسته که انکار آن بر شرع
واجب بود و غایت زشتی ظاهر شود از وے اعراض کند و از سلام و جواب سلام وی را محروم گرداند و گاهے دیگران را نیز
میفرمود که بر آن کس سلام نکنند و جواب سلام وے نگویند چنانکه در آن سه کس که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک آمده است
بجهت زجر و توبیخ و تادیب ایشان و چون سلام که از اعظم شعار اهل اسلام است چنانکه از ملازمت شیوه آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم و صحابه و مجموع مسلمانان ثابت است و از فحوای کریمه ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا واضح
میگردد و در بلاد هندوستان بجانب مهجور افتاده و انحنا و انتنا یعنی پشت خم کردن و دو تا شدن که شعار اهل کفر است
قائم مقام آن شده و در بعض بلاد آن دست بر سر نهادن و انگشت بر زمین نهادن شایع گشته و حکم لفظ سلام نزد بیشتر
خلائق از سوء ادب و عدم تمیز معهود در ذمه ارباب ولایت و حکام منصب با است لازم و متعین که در افشای آن سعی بلیغ
رسانند و بذل مجهود بانتهی الغایه کنند و در احیای این شعار عظیم الشعائر دین تعلق نمایند و آن را از اعظم قربات و اشرف
وسائل نجات و اکبر اسباب قربت رب الارباب شمرند و از اینجا معلوم میشود که شیخ در بلاد هندوستان رسیده و رسوم و عادات
ایشان دیده است چنانچه ظاهر است و در احوال وے نیز نوشته اند **فصل در استیذان** صحیح ثابت شده که سلام پیش
از استیذان بودے قولا و فعلا یعنی فعل آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم همچنین بود و صحابه را نیز همچنین تعلیم فرموده
امر کرد که تقدیم سلام کنند و در قرآن مجید آمده حتی تستانسوا و تسلموا علی اهلها و چون واو شریف مترتب نیست این آیت
محمل بود در تقدیم و تاخیر یکے از این دو و بر دیگرے و سنت بیان آن کرد روزے شخصے بر در آمد گفت أألج آیا در آیم آنحضرت
صلے الله علیه و آله وسلم کسے را فرمود بیرون رو و این شخص را تعلیم استیذان کن و بگو تا بگوید السلام علیکم ءادخل
آن شخص شنید گفت السلام علیکم اادخل پس دستوری داد تا در آمد و میفرمود استیذان سه بار است اگر اذن دهند فبها
در رو والا باز گرد چنانچه در حدیث ابی سعید خدری آمده که امیر المؤمنین عمر کسے را بر ابو موسی اشعری بفرستاد تا بیاید ابو موسی
بر در عمر آمد و سه بار سلام داد جواب نداد پس ابو موسی برگشت و برفت وقت دیگر عمر با ابوموسی گفت چه شد ترا که نیامدی
نزد ما گفت بر در تو آمدم و سه بار سلام دادم جواب ندادی برگشتم و بتحقیق فرمود مرا رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم
چون استیذان کرد یکے از شما سه بار و اذن ندادند باید که باز گردد عمر فرمود گواه بیار برین که این را آنحضرت صلے الله علیه و آله
وسلم فرموده پس ابو سعید خدری را آورد تا بران گواهی داد و در اینجا میگویند که گواه طلبیدن عمر از ابو موسی نه از جهت آن بود
که خبر واحد قبول نیست خصوصا از مثل ابو موسی که از کبار صحابه است بلکه احتیاط بود از عمر تا مردم بآن جرات نکنند

خصوصا در اتصال و اتمام امر خلفا و امرا و میفرمود که کسے بے دستوری در خانه وے نگاه کند حلال ست ایشان را چشم او را برکنند و لا دیة و لا قصاص و فرمود مستاذن را که اگر وے را گویند کیست در جواب نگوید منم بلکه نام یا کنیت یا لقب خویش که بدان بے اشتباه تشخیص ذات وے حاصل گردد ذکر کند چنانچه جابر گفت آمدم بر در آن حضرت و بکوفتم در را فرمود کیست گفتم انا فرمود انا انا گویا کرده داشت و این لفظ من اگرچه این لفظ در بعض اوقات بجهت شناخت آواز افاده تشخیص و تعیین کند اما چون نزد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم کرده بود گویند بجز و نیز تواند که کراهت و انکار بجهت عدم استیذان بسلام باشد و بعض از متصوفه گویند که مکروه است که آدمی انا گوید که جنی از هستی و انانیت ست اما این سخن علے عمومه درست نیست بلکه مخصوص ست بآنکه بر وجه تکبر و نفسانیت و انانیت بود و اما آنچه در احادیث وقوع یافته که حصر آن نتوان کرد چنانچه گذشت که حضرت رسول صلے الله علیه وآله وسلم فرمود کیست که امروز عیادت مریض کرده باشد ابو بکر گفت انا الحدیث بلکه از صحابه در مقام تفاخر و اظهار فضل نیز واقع شده بجهت غرض صحیح چنانکه معلوم ست و کراهیت اینجا بجهت آن بود که مطابق سوال و مفید مقصود نیامد و اگر کسے را بطلب یکے فرستاده باشند همراه وے بیاید احتیاج استیذان نیست بیان کسے بجائے اذن ست چنانکه گفت در حدیثے که ابو هریره در سنن ابی داود روایت کرده آمده است که رسول الرجل الی الرجل اذنه و فی لفظ اذا دعی احدکم الی الطعام چون خوانده شود یکے از شما بسوے طعام ثم جاء مع الرسول بیاید همراه رسول فان ذلک اذن له پس بے آمدن او همراه رسول اذن ست مر او را احتیاج با استیذان نیست و هرگاه در محلے اعتزال خواسته و خلوت داشته شخصے را تعیین فرموده که بر در باشد و کسے را بے اذن در درون نگذارد چنانکه روزے در بستانے که بر بیرامون بود در آمد و ابو موسی اشعری را دربانی فرموده تا هیچ کس بے اذن نگذارد پس ابو بکر بیامد و بر در ابو موسی گفت باش تا خبر کنم خبر کرد حکم شد بطلب و بشارت ده او را بجنت بعد از آن عمر فاروق آمد چون خبر وے رسید فرمود بطلب او را و بشارت ده بجنت پس از آن عثمان بن عفان آمد فرمود بطلب او را و بشارت ده بجنت و به بلائے که بسوے بیاید و بعضے از اصحاب فرموده بود که اگر بدانی که در نزد من کسے هست در آمدن ترا اذن ست و ابن مسعود فرمود که اذن تو نیست که حجاب از خانه برداری و بدانی که من در خانه ام اگرچه با کسے آهسته در سخن باشم مگر آنکه نهی کنم از در آمدن و آورده اند که مردے بحضرت رسالت آمد صلے الله علیه وآله وسلم و گفت آیا استیذان بخواهم بر مادر خویش هم فرمود نعم گفت من با او در یک خانه ام فرمود استیذان کن گفت من خادم اویم فرمود استیذان کن آیا میخواهی که او را برهنه بینی

فصل در بیان عطسه

چون حضرت نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم عطسه آمدے دست مبارک یا جامه بر دهن نهادے و آواز عطسه را فرو خوابانیدے و در روایت ترمذی و ابو داود آمده است و دست خود را بدست یا بجامه پوشیدی و آواز عطسه را پست کردے و میفرمود که تثاؤب یعنی فاژه باز آمدن و عطسه سخت از شیطان ست و باری تعالی عطسه را دوست میدارد و تثاؤب را کراهت میدارد زیرا که عطسه سبب خفت دماغ و صفائے قواے ادراکیه ست پس باعث میشود صاحب آن را بحضور و طاعت و گفته اند که عطسه علامت صحت و قوت مزاج ست زیرا که موذی از جانب معده بجانب دماغ میرسد و اگر دماغ صحت و قوت دارد آن را دفع میکند بعطسه و قبول نمیکند و چون ضعیف بود قدرت بر دفع آن ندارد و عطسه نمے آید که دفع آن کند و تثاؤب ناشی میگردد از امتلا و ثقل نفس و کدورت حواس و مورث غفلت و کسالت و سوء فهم ست و اکثر

وی را از شما و طاعت پس شیطان بآن خوش گردد و منفور و چون یکے از شما عطسه کند و حمد خداے تعالی بگوید واجب
و حق ست بر هر مسلمانی که حمد وے را بشنود که بگوید یرحمک الله و اما تثاوب از شیطان است چون کسے را تثاوب آید
باید که آن را دفع کند چند انکه تواند زیرا که یکے از شما چون تثاوب کند یعنی مبالغه در آن کند و دهان را فراخ کشاید بخندد
شیطان رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که چون بگوید یکے از شما ها بخندد شیطان از وے و در صحیح مسلم است
که چون تثاوب کند یکے از شما باید که بنهد دست خود را بر دهن خود زیرا که مے در آید در وے شیطان و در صحیح بخاری است
که چون یکے از شما عطسه کند باید که بگوید الحمد لله و برادر مسلمان که حاضر باشد بشنود باید که بگوید او را یرحمک الله و عاطس
در جواب وے بگوید یهدیکم الله و یصلح بالکم و شخصے را در حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عطسه آمد او را
یرحمک الله گفت و دیگرے را عطسه آمد یرحمک الله نگفت آن شخص گفت یا رسول الله فلان را تشمیت کردی و یرحمک الله گفتی
و مرا نگفتی فرمود او حمد خدا گفت و تو نگفتی رواه البخاری و مسلم و شماتت خوش شدن دشمنان و حاسدان است بدین
بابت بر کسے و تشمیت عاطس جواب گفتن او به یرحمک الله گویا که عطسه زد و صحت یافت پس از شماتت اعدا
خلاص شد بنا بر آنکه صیغه تفعیل برای ازاله است کذا قیل و در صحیح مسلم ثابت است که چون عاطس حمد خدا گوید
او را یرحمک الله گویند و اگر حمد خدا نگوید او را یرحمک الله نگویند و فرمود حق مسلمان بر مسلمان شش است چون
بیمار شود عیادت کند و چون ملاقات کند سلام کند و چون دعوت کند اجابت کند و چون طلب نصیحت نماید دریغ
ندارد و آنچه شرط نصیحت و خیرخواهی بود ادای حق او بجای آرد و در آن خیانت نورزد و چون عطسه کند یرحمک الله
گوید و چون بمیرد بجنازه او رود و این حدیث در باب عیادت مریض گذشته است و دلالت دارد بر آنکه
عیادت از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت و در سنن ابی داود است بسند صحیح اذا عطس احدکم فلیقل چون عطسه زند
یکے از شما باید که بگوید این کلمه را الحمد لله علی کل حال و بعضے از محققین گفته اند که تحمید حق باین صیغه خوب نیست چه
از وے بوے شکایت مے آید اما نه بقصد این معنی تمام است و لیقل له اخوه او صاحبه و باید که بگوید همنشین وے که بشنود
تحمید را از وے این را که یرحمک الله و لیقل هو و بگوید او یعنی عاطس یهدیکم الله و یصلح بالکم و ظاهر احادیث
صحیح آنست که تشمیت فرض است بر هر کسے که تحمید عاطس بشنود و تشمیت یکے مجزی نیست از دیگران و این قول
جماعتی از اکابر علماست و این ظاهر است و نزد بعض سنت است علی الکفایة و گفتن یکے از جماعت کافی است
کما قال الطیبی و این شعار در بلاد هندوستان بلکه بعض بلاد دیگر هم بغایت مهجور است و ایشان بآن نکنند مگر خواص صلحا
و متبعان سنت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم و اما عموم خلائق این معروف را ندانند و نشناسند و لیسال الله
استشراء و در سنن ابی داود است و در جامع ترمذی نیز آمده است که شخصے نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عطسه زد
و گفت السلام علیکم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود علیک و علی امک سلام بر تو باد و بر مادر تو فرمود اذا عطس احدکم
فلیحمد الله چون عطسه کند یکے از شما باید که حمد گوید خدا را و لیقل من عنده و باید که بگوید کسے که نزد اوست یرحمک الله
و لیرد یعنی علیهم و باید که باز بگوید عاطس در جواب آن کس که گفت یرحمک الله یغفر الله لنا و لکم و آنچه فرمود در جواب که
علیک و علی امک دو اشارت است یکے آنکه سلام درین محل بے موقع است چنانکه کسے در وقت اراده سلام بر تو سلام بر دارد
کند دوم آنکه مذکر وے است بآنکه ادب نادان است و کسانیکه تربیت مردان نیافته باشند و در کنار مادران ادب زنان

کسب کرده و تنبیه است بر حماقت او بجهت سرایت صفات او در وی پس متغیر شد بدعا مر مادر او را بسلامت از
آفات و در بعض شروح تقدیر علیک وعلی ابیک چنین کرده که علیک الویل وعلی ابیک یعنی ویل بر تو که ادب نیاموختی
و والد بر پدر تو که ترا آداب نیاموخت و تربیت خوب نکرد و شرح این همه در وقت عطاس الان روست که عطسه نعمتی ست
و سبب حصول نفعی بجهت خروج بخارات محتقنه از دماغ و جلاء آن موروث امراض و اوجاع چنانکه در اول فصل بتفصیل تر
ازین معلوم شد و در صحیح مسلم است که شخصی عطسه زد پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را تشمیت کرد آن شخص دیگر بار عطسه
زد تشمیت نکرد و فرمود که این مرد را زکام ست ازینجا معلوم شود که تشمیت عطسه اول ست و بس و در دوم نیست و
در روایت از ترمذی آمده که این بار در کرت سوم فرمود یعنی عطسه دوم را تشمیت کرده در سوم فرمود این مرد را
زکام ست و در حدیث دیگر آمده شمت اخاک ثلاثا تشمیت کن برادر خود را سه بار اگر زاده شود که هم و آنچه بر سه زیاده شود
پس آن علت زکام ست و در لفظی دیگر فرمود اذا عطس احدکم فلیشمته جلیسه وان زاد علی الثلاث فهو مزکوم ولا تشمته
بعد الثلاث و ازینجا معلوم شد که تا سه کرت تشمیت آمده است و اگر عاطس حمد نگوید حاضران هم حمد نگویند ذکیرا لیکن
برای تنبیه و یاد دادن او را تا حمد بگوید و بعضی از علما میگویند حاضران حمد نگویند برای تعلیم و تنبیه و زجر کردن مر او را
و این قول صحیح تر و قوی تر است هم اگر ذکر سنت بود و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اولی بود بتعلیم آن فصل در
اذکار سفر اول ذکرے و دعائے که در مبادی سفر مشروع و مسنون است دعاء استخاره است و چون استخاره مخصوص
بسفر نبود بلکه بجمیع کارها اش تقدیم باید داشت علی العموم اشارت بآن کرد و گفت فرمود چون کسے قصد کارے کند
که اهتمام بشان آن بیشتر بود و قلیل الوقوع بود نه مثل خوردن و نوشیدن و امثال آن باید که دو رکعت نماز بگذارد
غیر از نماز فرض اشارت است با آنکه سنت را چنانکه دو رکعت بود نیز قائم مقام رکعتین استخاره میشود و حاجت نیست
که دو رکعت جدا باستقلال بهمین نیت بگذارد و اگر بگذارد اولی و افضل بود و بعد از فاتحه سوره از قرآن بخوانند و ماثور
قرائت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد است و بعد از نماز بگوید اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک واسئلک
من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی ومعاشی
وعاقبة امری او عاجل امری وآجله فاقدره لی ویسره لی ثم بارک لی فیه وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة
امری او عاجل امری وآجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه واقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی به و یسمی حاجته چون عادت اهل جاهلیت
آن بود که چون قصد سفرے یا کارے کنند استقسام بازلام کنند و زجر طیر و عیافت و فال و تطیر و امثال اینها که شعار اهل شرک و کفر
استقسام طلب قسمت و معرفت قسم ست و ازلام جمع زلم بفتح زاء و ضم وے و فتح لام بمعنی قدح بکسر قاف و سکون دال یعنی
تیر قرعه و عادت اهل جاهلیت چنان بود که چون قصد کارے میکردند سه قدح میبردند بر یکے افعل نوشته و بر دیگرے لا تفعل
و بر سوم لا شئ یا خالی هیچ نوشته و نظر نمی انداختند و یکے از انها را می برآوردند اگر افعل برآمد بمقتضای آن کار میکردند
و اگر لا تفعل ست باز می ماندند و اگر خالی و لا شئ آمد باز می انداختند تا آنکه یکے از افعل و لا تفعل برآید و زجر طیر راندن
پرندگان چون قصد کارے میکردند پرنده را می پرانیدند اگر بدست راست می پرید میرفتند و اگر بدست چپ می پرید باز می ایستادند
و عیافت در لغت نیز زجر طیر و فال گرفتن باسما و اصوات و مر طیور کرده اند و مراد بفال و تطیر شگون بد که از عادات
جاهلیت بود و الا اکثر استعمال فال بر نیکی و تطیر در بدی ست و فال نیک گرفتن مشروع و مسنون ست و وقع فی الحدیث

کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یتفاءل ولا یتطیر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فال نیک میگرفت چنانکه
اول مردی پیش وی آمد و نام وی می پرسید اگر نام راشد و نجیح و مفلح و امثال آن می آمد خوشحال میشد و آنرا فالی
بر رشد و نجاح و فلاح میگرفت و تفؤل وی صلی الله علیه وآله وسلم باسما بسیار بودی چنانکه اگر عاملی را بجائی میفرستاد
نام وی میپرسید اگر نام نیک داشتی خوشحال میشدی و اثر خوشحالی در چهره مبارک پیدا گشتی و اگر نه بر داشتی اثر کراهت
در روی شریف دیده میشدی و همچنین در اسمای قریات و منازل ال فال بر گرفتی و تطیر گویند و صاحب عیلس هم از طیر است
مگر فقره آن را در کردن کار و گذاشتن آن اعتبار نمودی و فرمودی الطیرة شرک و اگر ناگاه کسی را در دل وهم
کند و توکل بر خدا کند تا از شر آن محفوظ ماند و این دعا بخواند اللهم لا طیر الا طیرک ولا خیر الا خیرک ولا اله غیرک و در روایتی
اللهم لا یاتی بالحسنات الا انت ولا یدفع السیئات الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله و بالجمله فال بد زدن و شوم
گرفتن منهی عنه است و در جامع الاصول از کتب سته احادیث باختلاف الفاظ آورده که شوم نیست مگر در سه زن و
سلوه و در روایتی اگر شوم باشد درین سه چیز خواهد بود و در روایتی بجای سه مسکن آمده و در روایتی در منزل و خادم
و فرس پس بعض علما گفته اند شوم درین اشیا آنست که موافق مصلحت نیفتند و آنچه مقصود است از آنها حسب دلخواه
نیاید نه بمعنی آنکه در ذات آنها شومی و نامبارکی بود و بعض میگویند که تواند که خالق تعالی در ذات این سه چیز خاصیتی
نهاده باشد که در غیر اینها نباشد والله اعلم و قول مصنف که گفت و امثال آن اشارتست بر شوم دیگر در جاهلیت
و یکی از ان طرق است بفتح طا و سکون را و تفسیر کرده اند ورا بضرب حجر که فال زنان عادت داشتند و بعضی خط
رمل و بعض گفته که آن نوعی از کهانت است که برای اخراج ما فی الضمیر کنند و در حدیث آمده است که عیافت و طرق
و طیرت نوعی از جبت است و جبت هر معبود باطل که از غیر حق پرستند و بالجمله چون عادت جاهلیت اینچنین بود صاحب
شرع تعویض کرد آن را بتوحید و افتقار و عبودیت و توکل و سوال رشد و فلاح از واهب مطلق که از تغیرات ید و دست
قدرت اوست و استخاره متضمن این معنی است و در مسند امام احمد است از روایت سعد ابی وقاص که سعادت پسر آدم در استخاره
است از حق و رضا بقضا و شقا و بدبختی پسر آدم در ترک استخاره است و ناخوشنودی بقضای حق و در صحیح بخاری است
از جابر که گفت تعلیم میکرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم استخاره را در کل امور چنانچه تعلیم میکرد سوره از قرآن را
و قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود سعادت پسر آدم در استخارت است و رضا بقضا یعنی چنین باید که
از خدا خیر خواهد بعد از ان هرچه واقع شود بدان راضی گردد و بفضل وی تعالی راضی بود که خیر در آنست و در حدیث
انس است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عزم سفر نکرد هرگز الا که در ان زمان که میخواست برخاست از جا گفتی
اللهم بک انتشرت والیک توجهت و بک اعتصمت و علیک توکلت اللهم انت ثقتی و انت رجائی اللهم اکفنی
ما اهمنی و ما لا اهتم به و ما انت اعلم به منی عز جارک و جل ثناؤک ولا اله غیرک اللهم زودنی التقوی و اغفرلی ذنبی و وجهنی
للخیر اینما توجهت این دعا و اکثر ادعیه نقل آینده و سابقا در فصل عبادات سفر مذکور شده است با دنی تغیری و تفاوتی
دران و آنچه بعضی از متقنان مشایخ کبار گفته و نوشته که شخص باید که هر روز در وقتی معین دو رکعت نماز استخاره
بگذارد و بگوید اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک فانک تعلم ولا اعلم و تقدر ولا اقدر و انت علام الغیوب اللهم
ان کنت تعلم ان جمیع ما اتحرک فیه فی حقی و فی حق اهلی و ولدی و فی حق غیری و جمیع ما یتحرک فیه غیری فی حقی

و فی حق اہلی و ولدی و ما ملکت یمینی من ساعتی ہذہ الی سنۃ من اللہ خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبۃ امری
فاقدرہ لی و یسرہ لی ثم بارک لی فیہ وان کنت تعلم ان جمیع ما اذکرہ فیہ فی حقی و فی حق غیری و جمیع ما یذکرہ غیری
فی حقی و فی حق اہلی و ولدی و ما ملکت یمینی من ساعتی ہذہ الی سنۃ من اللہ شر لی فی دینی و معاشی و عاقبۃ
امری فاصرفہ عنی و اصرفنی عنہ و اقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی بہ چندین کیفیت استخارہ در حدیث نیافتیم
اما عمل بدین موافق حدیث استخارت و مناسب اتباع سنت است و طریقہ مشائخ در اوراد گذاردن استخارہ یومیہ است
و طلب خیر دین روز و شب و کاتب سطور ہر روز طلب خیر تا مدت عمر کند و تخصیص بروز و شب نماید و شک
نیست کہ تخصیص یوم اقرب باستخارہ سنت است و لیکن مدت عمر نیز حکم بیش از یک روز ندارد بلکہ تمام دنیا روزے
بیش نیست واللہ اعلم

فصل در بیان ادعیہ سوار شدن حضرت نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چون بر راحلہ
سوار شدے سہ بار بگفتے اللہ اکبر انگاہ گفتے سبحان الذی سخر لنا ہذا وما کنا لہ مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون اللہم
انی اسالک فی سفری ہذا البر والتقوی ومن العمل ما ترضی اللہم ہون علینا سفرنا ہذا واطو عنا بعدہ اللہم انت الصاحب
فی السفر والخلیفۃ فی الاہل والمال اللہم اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فی اہلنا چون از سفر باز گشتے گفتے
آئبون تائبون ان شاء اللہ عابدون لربنا حامدون و در مسند امام احمد لفظ دعا اینست اللہم انت الصاحب فی السفر
والخلیفۃ فی الاہل اللہم انی اعوذ بک من الضبنۃ فی السفر والکآبۃ فی المنقلب اللہم اقبض لنا الارض وہون علینا السفر
و اذا اراد الرجوع قال آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون و چون در شہر در آمدے گفتے توبا توبا لربنا اوبا لا یغادر علینا
حوبا و در صحیح مسلم لفظ دعا اینست اللہم انت الصاحب فی السفر والخلیفۃ فی الاہل اللہم اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فی اہلنا
اللہم انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکآبۃ المنقلب ومن الحور بعد الکور ومن دعوۃ المظلوم ومن سوء المنظر فی المال
والاہل و در بعض روایات است کہ چون پائے مبارک در رکاب نہادے گفتے بسم اللہ و چون بر پشت مرکب راست
شدے گفتے الحمد للہ الحمد للہ الحمد للہ اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر سبحان اللہ سبحان اللہ لا الہ الا انت سبحانک
انی ظلمت نفسی فاغفر لی انہ لا یغفر الذنوب الا انت و چون وقت سفر وداع کسے کردے مسافر را گفتے استودع اللہ
دینک وامانتک وخواتیم عملک و یکے از صحابہ گفت میخواہم تا بسفر روم مرا زادی عطا فرمود زودک اللہ التقوی گفت زیادہ
فرمائے گفت وغفر ذنبک گفت زیادہ فرمائے گفت ویسر لک الخیر حیثما کنت و دیگرے گفت عزم سفر دارم فرمود
ترا وصیت میکنم بپرہیزگاری خدا و تکبیر گفتن بر ہر بلندی و چون پشت داد برائے رفتن گفت اللہم ازو لہ الارض
وہون علیہ السفر و در سفر چون بر بلندی رفتے تکبیر گفتے و چون فرود آمدے تسبیح گفتے وگاہ در بلندی فرمودے
اللہم لک الشرف علی کل شرف ولک الحمد علی کل حال و نہی فرمود از تنہائی در سفر و از استصحاب کلب و زنگلہ و اقتنای
کلب منہی عنہ است ولیکن برائے پاسبانی سرا و منزل و مواشی و صید مباح داشتہ اند و استصحاب جرس نیز کراہت
و فی الحدیث لا تصحب الملائکۃ رفقۃ فیہا جرس و در وجہ کراہت آن بعض گفتہ اند کہ آواز وے سبب اعلام و اظہار او
و آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دوست میداشت کہ دشمنان دین را از آمدن مسلمانان خبر نشود تا ناگہان بر
ایشان بیفتند و این وجہ ضعیف است و سیاق حدیث چندان موافق نہ و ظاہر آنست کہ جہت کراہت صوت اوست
کہ در حکم مزامیر شیطان است واللہ اعلم و چون کسے در منزل فرود آید باید کہ بگوید اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق

که بوے هیچ ضررے نرسد وگزندے نرسد تا آن زمان که رحلت کند وگاه چون شب درآمدے گفتے یا ارض ربی وربک الله اعوذ بالله من شرک وشر ما فیک وشر ما خلق فیک وشر ما یدب علیک اعوذ بالله من شر کل اسد واسود وحیة وعقرب ومن شر ساکن البلد مراد جنیان اند که در خانها باشند وقیل که مراد عام باشد مر جن وانس را ومن شر والد وما ولد وفرمود چون در فراخ سالی سفر کنید بهائم را از علف وگیاه بے بهره مکنید یعنی چران چران برید وچون در تنگ سالی سفر کنید تعجیل کنید وزود تر بمقصد رسید که بهائم شما بے مغز نشوند ودر شب چون خواهید که ساعتے براے آسایش نزول کنید از سر راه دور شوید چه راه محل دواب ومرجع هوام وگزندگان است وچون نزدیک آبادانی رسیدے ودیہے یا شہرے مشرف شدے این دعا خواندے اللهم رب السموات السبع وما اظللن ورب الارضین وما اقللن ورب الشیاطین وما اضللن ورب الریاح وما ذرین فانا نسألک خیر هذه القریة وخیر اهلها وخیر ما فیها ونعوذ بک من شرها وشر اهلها وشر ما فیها وچون در سفر بودے وصبح برسیدے این دعا بگفتے سمع سامع بحمد الله ونعمته وحسن بلائه علینا ربنا صاحبنا فافضل علینا ودر روایتے وافضل علینا عائذا من النار این را سه بار بآواز بلند گفتے ونهی فرمودے از بردن قرآن بارض دشمن وبلاد کفر وزنان را نهی فرمودے از مطلق سفر قصیر یا طویل اگرچه یک برید باشد الا با محرمے در سفر چون نزد بعض ائمه چنانکه امام ابوحنیفه سه شبان روز متعین شده ونهی سفر مقید باین مسافت خواهد بود وبقول مصنف چنانکه سابقا گذشت که در حدیث صحیح مجرد ودر حدیثے معین بمیت شامل یک برید بلکه کمتر از آن نیز باشد وگفته اند که اگر محرمے نباشد آن زنے باشد که بر وے وثوق واعتماد بود همراه وے نیز جائز است وامر فرمودی که چون سفر حاجت خویش گذارد بزودی مراجعت کند باهل خویش وچون در سفر بالائی برآمدے گفتے لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده واز طروق شب یعنی درآمدن ناگهانی در شب کسے را که مدتے از اهل غائب بودے منع کردے فعلا وقولا یعنی طروق شب اختیار نکردے ودیگران را نیز منع کردے بلکه درآمدن بامداد یا عصر گاه فرمودی وچون از سفر مراجعت فرمودی اصحاب بلا بیرون آمدندے وفرزندان واطفال را همراه آوردندے وگاهے ایشان را وبعضے از فرزندان واطفال را بر مرکب خویش سوار کردی از پیش یا از پس وگاهے عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را پیش خود برداشته بود ویک نوبت حسن بن علی را نیز بملاقات بیرون آورده بودند او را ردیف خویش ساخت وهمچنان در شهر درآمد وگاه قادمان را که از سفر باز مے آمدند وبشهر قدوم مے آوردند اعتناق کردے واگر از اهل خویش بودے روے او را بوسیدے وگاه پیشانی وے را بوسیدے قالت گفت عائشه لما قدم جعفر واصحابه چون قدوم آورد جعفر بن ابی طالب واصحاب وے از ارض حبشه در روز فتح خیبر تلقاه النبی پیش آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقبل بین عینیه واعتنقه پس بوسه داد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میان دو چشم جعفر ودر کنار گرفت او را ودر روایتے آمده که فرمود نمیدانم که بفتح خیبر خوش شدم یا بقدوم جعفر وکان اصحاب رسول الله وبودند یاران پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اذا قدموا من سفر چون قدوم مے آوردند از سفر تعانقوا در کنار مے گرفتند یکدیگر را ونیز در حدیث عائشه آمده که قدوم آورد زید بن حارثه از سریه که بآن رفته بود وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه من بود پس زید آمد ودر بکوفت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تن برهنه جامه کشان از خانه برآمد ودر کنار گرفت او را وبوسه داد وهرگز ندیده بودم من آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را چنین ودر بعض

احادیث آمده که وفد عبد القیس چون بمدینه قدوم آوردند از رواحل خود زود فرود آمدند و دست و پای آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم را بوسه دادند رواه ابو داود و نقل است که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی است بر مالک بن انس
در آمد رحمة الله علیهم مالک مصافحه کرد او را و گفت معانقه نیز میکردم اگر بدعت نبودے سفیان گفت بتحقیق
معانقه کرده است آنکه بهتر است از من و تو معانقه کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم جعفر را و تقبیل کرده است
ورا در وقت قدوم او از حبشه مالک گفت آن مخصوص بجعفر است سفیان گفت لا بلکه عام است حکم ما و جعفر یکے ست
اگر از صالحان باشیم و گفت اذن میدهی که در مجلس تو تحدیث کنم مالک گفت نعم اذن دادم پس سفیان سوق
حدیث کرد بسندے که داشت و مالک سکوت کرد کذا فی تاریخ المدینة للسید السمهودی و فقهاء را در جواز معانقه و کراهت
آن اختلاف و تفصیلے ست و صحیح جواز است اگرچه در غیر قدوم سفر نیز باشد چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
از سفر برسیدے پیش از دخول بیت دو رکعت نماز در مسجد بگزاردے پس از آن بخانه در آمدے **فصل در بیان
تعلیم خطبهٔ مهمات** حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم صحابه را برائے حاجات و مهمات این خطبه تعلیم فرمود
الحمد لله نستعینه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا من یهدی الله فلا مضل له و من یضلله فلا
هادی له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن
الا و انتم مسلمون یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا کثیرا و نساء
و اتقوا الله الذی تساءلون به و الارحام ان الله کان علیکم رقیبا یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا
یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما شعبه گفت از راوی حدیث پرسیدم
که این خطبهٔ نکاح است یا غیر نکاح گفت این خطبهٔ همه حاجات است و نزد شافعی خطبه مسنون است نزد هر کارے
و عقدے مثل بیع و شرا و امثال آن و فرمود که چون کسے از شما زنے را بستاند یا خادمے بخرد یا دابه را بخرد
باید که موے پیشانی وے را بگیرد و بسم الله بگوید و دعا برکت بران کند انگاه بگوید اللهم انی اسالک خیرها و خیر ما جبلت
علیه و اعوذ بک من شرها و شر ما جبلت علیه و اگر کسے داماد شده بودے او را این دعا کردے بارک الله لک
و بارک علیک و جمع بینکما فی خیر و میفرمود اگر کسے در گاه قربان زن بگوید اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان
ما رزقتنا اگر فرزندے آید شیطان بر وے ظفر نیابد و از شیطان ضرر نه بیند و اگر مبتلائے را به بیند باید که بگوید الحمد لله
الذی عافانی مما ابتلاک به و فضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا چون این بگوید هیچ بلائے بوے نرسد
و لیکن گفته اند که اگر مبتلا به بلائے دنیوی بود مثل امراض و مصائب و نقصان در خلقت این دعا را آهسته بخواند
تا وے نشنود دل تنگ نشود و اگر به بلائے دینی مبتلا است مثل فسق و فجور بلند تر بگوید تا وے بشنود و شاید که
متنبه و منزجر گردد و فرمود هیچ نعمتے به بنده نرسد از اهل و مال و فرزند و بگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله که هیچ آفت
بآن نعمت نرسد مگر موت اگر چیزے بیند که طبع وے را مکروه افتد بگوید اللهم لا یاتی بالحسنات الا انت و
لا یذهب السیئات الا انت و لا حول و لا قوة الا بک یا گوید اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا رب غیرک و لا حول
و لا قوة الا بک که هیچ ضررے بوے نرسد و اگر مکروهی در خواب بیند باید که از دست چپ نفث کند و نفث آن بود
که چنان حرکتے کند که نه تفل بود و نه بزاق بلکه میان این دو بود و بزاق از همه بیشتر ست که آب دهان از حلق و کام آید

دفع دمیدنی بیش نیست و بر آمدن آب دهن با وی نبود و در تف چیزی از آن بود از میان لبها و زبان و بعد از آن
گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این خواب را بکسی نگوید که ضرری بوی نرسد قاعده آنست که خواب نیک ببیند باید گفت
و خواب نیک بگوید با آنکه دانا بود و تعبیر خواب میرسد و دوست بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب را از خوابها
که میدیدند پرسیدی و تعبیر کردی و خوابهای که خود دیدی با ایشان گفتی و تعبیر آن نمودی و بیان حقیقت خواب و تعبیر
خواب دور و دراز است این مقام تحمل آن ندارد و اگر بوسوسهٔ شیطان مبتلا شود دفع آن بتعوذ کند و اگر غضب غلبه کند
تعوذ کند و تغییر وضع نمودن و آب سرد نیز در دفع غضب موثر است و اگر امری محبوب و مرغوب از نعمتهای الهی در خود
ببیند چنانچه صحت و قدوم دوستی و مانند آن شکرانهٔ آن را بگوید الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و اگر مکروهی ببیند
بگوید الحمد لله علی کل حال و اگر کسی بحضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم تقرب نمودی بخدمتی یا احدی محبوب
او را دعای خیر کردی و با وی نوازش کردی و بعطای خاص مخصوص ساختی چنانکه ابن عباس در شبی که بخانهٔ میمونه
بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنماز شب برخاست آب وضو را برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مهیا کرد
در حق وی گفت اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل و ابو قتاده در شبی ملازم رکاب بود و در کار احتیاط در راه اعتنای
وی میساخت در حق وی فرمود حفظک الله بما حفظت به نبیه و از ربیعه بن کعب آورده اند که گفت بودم من که بیتوتت
میکردم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مهیا میساختم آب وضوی او را و حاجات دیگر او را فرمود بخواه
هر چه میخواهی گفتم میخواهم همراهی ترا در بهشت فرمود این امریست عظیم و مشکل است چیزی دیگر بخواه گفتم همین میخواهم
فرمود پس اعانت و امداد کن مرا بکثرت سجود یعنی طاعت و عبادت بخصوص نماز که افضل عبادات است تا بسبب آن
کن که مستحق و قابل آن شوی یعنی من مدد میکنم و لیکن تو نیز مدد کن چنانکه طبیب گوید من علاج تو کنم که شفا دهد ترا اگر
بیمار مددگار من در پرهیز فرمود من صنع الیه معروف کسی که کرده شود بوی احسانی فقال لفاعله پس بگوید وی
مر احسان کننده را جزاک الله خیرا فقد ابلغ فی الثناء پس بتحقیق بنهایت رسید در ثنای وی یعنی اگر زیاده بر این مکافات
نتواند کرد این قدر هم کافی و وافی است و اگر کسی عبد الله ابن ابی ربیعه دینی ستده بود و چون آن را ادا کرد در حق وی گفت
بارک الله لک فی اهلک و مالک و فرمود چون آواز دراز گوش بشنوید بگوئید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و چون آواز خروس
بشنوید بگوئید اللهم انی اسألک من فضلک و در حدیث آمده است که دراز گوش چون آواز میکند شیطان را می بیند
و نیز آمده که دعا نزد آواز خروس مستجاب است و وی ملائکه را می بیند و آواز میکند و چون آتش در افتد در خانه یا مکانی
دیگر دور از خانه تکبیر گویند که تکبیر آن را فرو می نشاند و این مجرب است و گفته اند که سر در اطفای تکبیر آتش آنست که در
آتش علو و سرکشی و هیبت و قهرمانی است پس ذکر کبریا و جلال حق آن را فرو می نشاند و باید که هیچ جا در مجلس ننشیند الا که یاد
برخیزد یعنی مجلس خالی ذکر خدا نگذارد و در حدیث آمده است که ننشیند قومی مجلسی که ذکر خدا در وی نبود مگر آنکه آن مجلس
حسرتی بود بر ایشان روز قیامت و چون خواهد که برخیزد بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
و اتوب الیک یکی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین شنید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقت برخاستن از مجلس این
سخن را گفت آن صحابی گفت یا رسول الله تو سخنی گفتی که پیش از این نشنیدم فرمود که این کفارت آن چیزی است
که در مجلس واقع شده و خالد بن الولید از بی خوابی و قلق شب شکایت کرد فرمود که چون در خوابگاه خواهی که بخوابی بگو اللهم

رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین السبع وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا من شر خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم او ان یبغی عز جارک وجل ثناؤک ولا اله الا انت و یکے دیگر حکایت کرد از ترس در خواب فرمود بگو اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه وعقابه و شر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون و نهی فرمود از آنکه کسے بگوید ما شاء الله و شاء فلان و یکبار کسے با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت ما شاء الله و شئت هر چه خدا خواهد و تو خواهی فرمود جعلتنی لله ندا گفت مرا همتا ے خداے تعالی ساختی و ازین قبیل ست ما در پناه خدا ایم و در پناه شما و اعتماد ما بر خدا ست و بر شما این الفاظ و امثال این منهی عنه است و از ان بوے شرک می آید و اینجنین گرا ازان منع فرمود ے آنکه دشنام بخروس دهید که وے بنده را می بیند و آواز میکند و دعا در وقت آواز وے مستجاب است و دشنام بباد مدهید که موهم عدم رضا بفعل الٰهی وضع اوست و همین حکم دارد شکایت از گرمی هوا و باد و باران و امثال آن از حوادث که کرده طبیعت افتد و ازان ضررے عاجل موهوم گردد و مسلمانان را بکلمه نکر دشنام مدهید طریقهاے جاهلیت بگذارید مثل عصبیت و دعوت بقبائل و کس باید که راز نگویند چون سه نفر باشند تا باعث آزار و توهم آن شخص سوم نشود که چه میگویند مگر از من چیزے میگویند و غیبتے میکنند و بیع زنے محاسن زنے دیگر با شوهر خویش نگوید تا سبب میلان آن مرد بزن بیگانه و باعث فتنه نگردد و در دعا نگوید اللهم اغفر لی ان شئت بلکه در دعا جزم و تتم باید کرد و اظهار میشود که حق منتهی هدا ما از جانب وی تردد نباید که موجب فتور در توجه و یقین ست سوگند بسیار نخورید که مورث غفلت و قساوت قلب گردد و در وصایاے بعضے از اعاظم مشائخ قدس الله اسرارهم آمده که طالب را باید که راه سوگند خوردن بنجا اگرچه راست باشد بر خود به بندد که باعث تعظیم حق در دل و مورث عظمت شان این بنده است سوگند بغیر خدا نخورید که موجب تعظیم غیر ست لوجه الله سوال نکنید یعنی کسے را تکلیف نکنید که لوجه الله از براے خدا این کار بکن و بمن چیزے بده و شیخ عالم عارف بالله عبد الوهاب المتقی المکی نور الله مرقده وقدس روحه وافاض علینا فیوضه و فتوحه میفرمود که در اخبار و آثار آمده است که اگر کسے از دیگرے لوجه الله سوال کند اگر آن شخص با وجود قدرت و استطاعت ندهد ملعون گردد و اگر گنجایش دادن نداشته باشد لعنت راجع بسائل گردد و حکایتے درین باب میفرمود که شخصے از خضر علیه السلام چیزے لوجه الله درخواست خضر فرمود چیزے ندارم اگر خواهی مرا بفروش و ثمن آن در کار خود کن آن مرد خضر را بدست یکے از اغنیا بفروخت بعد از مدتے آن غنی که خضر را خریده بود بسفرے رفت و مهم عمارت را بخضر بسپرد و وے در اندک مدت که از حد بیرون بود عمارت را تمام ساخت چون از سفر باز آمد حیران شد و تفرس نمود که لابد این مرد از اهل خصوص و مظهر خوارق عادات ست گفت بگوے که تو کیستی فرمود من بنده خادم و خدمتگار تو گفت لوجه الله بگوے که تو کیستی فرمود همین لوجه الله است که مرا بنده تو ساخته است پس قصه را باز گفت آن مرد عذر خواست و او را از قید خدمت آزاد کرد مدینه را یثرب نخوانید یثرب نام مدینه است در جاهلیت و در شرع نام وے طابه و طیبه و جز آنست و نهی کرد از تسمیه او به یثرب امام مالک گفت رحمة الله علیه هر که مدینه را یثرب بخواند تعزیر وے باید کرد و ادب باید داد که بلا فی آن ده بار بگوید طابه و وجه نهی آنست که یثرب مشتق از ثرب ست بتحریک بمعنی هلاک یا نام کافرے ست که وے را بنام وے میخوانند و این کلام در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در احوال مدینه مطهره نوشته شده است

حکایت خضر

بتفصیل مذکور ست کسے از کسے سوال نکند که زن خویش را چرا زدی مگر گاه ضرورت شاید که سرے باشد که نتوان گفت
گمان باران که بر آسمان ظاهر شود آن را قوس قزح نخوانید که قزح نام شیطان ست که کفار آنرا بوے نسبت میدهند

فصل • در الفاظے که در کراہت آن کسے را خلاف نیست . ملک الملوک قاضی القضاة که بحقیقت بجز خداے تعالے
دیگرے نباشد سید الناس سید الکل که بجز پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم دیگرے را نتوان گفت بندۂ من پرستار من
در صحیح مسلم از ابی ہریره آمده که فرمود پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم باید که نگوید یکے از شما عبدی و امتی که ہمه مردان بندگان
خدا اند و ہمه زنان و ایشان او اند و نگوید بنده و صاحب خود را ربی بلکه سیدی و مولائی و در روایتے مولائی نیز نگوید زیرا که
مولاے شما خداست و دیگر از جمله آن الفاظ که کراہیت وارد من مراست و در بعض نسخ متن من نیست و در بعض آنرا
تصحیح کرده و بر سر آن ص نوشته و برین تقدیر این دو لفظ ست من که اظہار انانیت و تکبر گوید دیگر مراست که بمعنے
اثبات ملک ست حقیقة مر نفس خود را و از تصحیح بعض نسخ چنان ظاہر شود که این دو لفظ را یک عبارت داشته بمعنی
که من گفتن و اثبات انانیت کردن مراست و ثابت دیگر لفظ نزد من ست کراہت این نیز بجہت اضافت
انانیت و اثبات اوست مر نفس را یا بمعنی استبداد رأے و اثبات حقانیت قول و مذہب خود ست که میگوید
نزد من این چنین ست و حق ہمین ست و اما آنکه علما گفته اند عندی کذا نه باین قصد ست دیگر این الفاظ که عمر تو
دراز باد چه عمرے که نهاده اند دراز و کوتاه نگردد و آنچه در بعض ادعیه ماثوره واقع ست که البر یزید فی العمر و امثال آن
بمعنی دیگر ست و مقصود ترغیب بر برست نه طلب زیادت عمر و اگر آن را کنایت از طلب توفیق بر دارند میشود و لیکن
متعارف خلاف سنت ست ایام شما دائم باد مراد ایام دولت و زندگانی ست و آن بعکس او دائم نبود ہزار سال
بزی این نیز غیر واقع و محال عادی ست پس خواستن آن درست نبود و پوشیده نماند که الفاظ مذکوره بمعنے که بر
آن خلاف واقع و غیر مناسب حال ست و لیکن باب تاویل و توجیه مفتوح است برین تقدیر ظاہر آنست
که کراہت تنزیہی باشد نه تحریمی چنانچه در بعض حواشی نوشته اند واللہ اعلم و در مسائل اجتہادی نگوید این را خداے تعالی
حلال کرده یا حرام کرده بلکه این عبارت را در چیزے گوید که نص تحریم یا تحلیل آن وارد شده باشد اگرچه علما گفته اند
آنچه ثابت بقیاس و اجتہاد مجتہد ست در معنی مستند بکتاب و سنت و ثابت بدوست چنانچه گفته اند که قیاس مظہرست
نه مثبت و لیکن با وجود آن تحقیق ہمان ست که مصنف گفت و ادله قرآن و حدیث را ظواہر لفظے نخوانند و مجازات نگویند
چه این اطلاق اگرچه توجیہے داشته باشد و لیکن حرمت آن را از دل جاہلان که بحقیقت معنے مراد نرسند دور
میکند لاسیما نزد کسانے که شبہہاے فلاسفه و متکلمان را براہین عقلیه و قواطع حجج میخوانند نعوذ باللہ من الخذلان
و در حقیقت دلائل شرعیه احق ست باین اسما که نازل اند من عند اللہ و صادر اند از حضرت نبوت صلے اللہ علیه وآله
وسلم که ثابت است بآیات باہره و معجزات قاہره که شک و شبہه را در آن قطعاً راه نیست واللہ الموفق

فصل در باب انشراح صدر حضرت رسالت صلے اللہ علیه وآله وسلم که سوره الم نشرح لک صدرک برائے امتنان آن نعمت
نازل شده و شرح صدر را که بحضرت رسالت صلے اللہ علیه وآله وسلم اثبات کرده مفسران تفسیر آن کرده اند
بتوسیع و تفسیح او برائے جمع میان مناجات حق و دعوت خلق تا حاضر نماند غائب و کاین بائن گشت و مکاره و شدائد
از کفار تحمل نمود با ذوق و انبساط در لباس قرب و حضور مولے تعالے و تقدس با ایداع اسرار حکم و انوار معارف و علوم

و از ظلمات جهل و حمق و کثرت و تیسیر تا بقی وے بعد از آن که شاق و ثقیل بود و باید دانست که بزرگترین اسباب
انشراح صدر توحید و ایمان ست و بحسب کمال و تمامی و قوت و زیادتی آن انشراح صدر زیادت شود قال الله
تعالیٰ افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه پس کسیکه کشاده خدا تعالیٰ سینهٔ او را برائے قبول دین اسلام و صفت اسلام
پس وے بر نوریست که داد دست از جانب پروردگار وے و قال الله تعالیٰ فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام
ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء حق سبحانه هر کرا خواهد که راه نماید کشاده گرداند سینهٔ
او را برائے قبول دین اسلام و هر کرا خواهد که گمراه کند تنگ کند سینهٔ او را در قبول اسلام چنان به تنگ آید و مشقت یابد گویا
بر آسمان میبر آید لاجرم توحید و هدایت از اعظم اسباب انشراح صدر ست و شرک و ضلالت از اعظم اسباب ضیق صدر
و تنگدلی و از جملهٔ اسباب انشراح صدر نوریست که باریتعالیٰ در دل بنده می نهاد و آن نور ایمان ست که چون در دل
بنده افتاد فرح و سرور و انشراح و انفساخی در دل وے پیدا آید و چون آن نور نا قد شد و تنگدلی افتاد و تنگی و مشقت
گرفتار گشت قال صلی الله علیه وآله وسلم اذا دخل النور القلب چون در آید نور ایمان و یقین در دل انفسح و انشرح
فراخ شود و کشاده شود دل قالوا وما علامة ذلک گفتند چه چیز ست نشان در آمدن آن نور در دل که بوے فراخ
و کشاده میگردد یا رسول الله قال الانابة الی دار الخلود فرمود نشان در آمدن آن نور سه چیز ست یکے روے آوردن
و رجوع نمودن بنده بدار آخرت که مخلد و موبد ست چه بروشنائی آن نور میدید و بصیرت بنعت الیقین در یافت که
دنیا محل فنا و زوال ست و آخرت باقی و دائم لاجرم روے از دار فنا گردانید و توجه بدار بقا آورد و التجافی عن
دار الغرور دوم نشان آن دور شدن و دل بر کندن از سراے دنیا که فریب دهنده و از راه برنده ست که ظاهر
خود را آراسته و زیب نماید و بمکر و غنج و دلال خود دل رباید چنانچه در حدیث آمده است که دنیا سبز و شیرین ست
یعنی هم در نظر خوش نماینده و هم در دل شیرین آینده است والاستعداد للموت قبل نزوله سوم نشان در آمدن
نور ایمان در دل مهیا شدن و ساختگی نمودن است مر موت را پیش از آمدن وے یعنی چنانکه بعد از موت از همه چیز
منقطع و بے تعلق خواهد شد در حالت حیات همچنین شود موت اختیاری که درویشان کسب آن کنند و سلوک طریق آن
نمایند این بود این هر سه علامت مجملا راجع بیک چیز ست که تعبیر از آن بتوجه الی الله یا سلوک طریق الوصول الی الله یا تحصیل
محبة الی الله و امثال آن توان کرد و آنچه در حدیث آمده تفصیل اوست و باید دانست که نصیب شخص از انشراح صدر و
فراخی دل بحسب نصیب وے ست ازین نور و از جهت ست که نور محسوس نیز در شرح صدر و فرح خاطر حظے وافر دارد و ظلمت
محسوس بعکس آن گفته اند که نفس عاشق نور ست و ازینست در خانهٔ وحشی خواب کمتر آید از جهت خروج روح و میل وے بجانب
بیرون بسبب طلب و اقبال بنور و در تاریکی چون میل بدرون کند در رود و خواب آید و یکے دیگر از اسباب آن علم ست
چه علم دل را چنان فسیح و منشرح میسازد که هر گوشه از آن از آسمان و زمین فراخ تر و مفتوح تر و منشرح تر میگردد
چندانکه علم شخصے زیاده شود انشراح صدر وے زیاده شود و مراد از آن هر علمے نیست بلکه علمے ست که از پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم میراث مانده است ان الانبیاء بدرستی که پیغمبران لم یورثوا دینارا ولا درهما میراث نگذاشته اند درهم و دینار را وانما ورثوا العلم
و میراث نگذاشته اند مگر علم دین را که سبب صلاح دنیا و آخرت و فوز بسعادت دارین ست فمن اخذه اخذ بحظ وافر پس کسیکه گرفت علم
را از ایشان باید بگیرد بر نصیبهٔ تمام اشارت بدان علم ست و اهل آن علم فراخ دل تر و خوش منش تر و خوش خلق تر از همه

خلق باشند و ازین علم انابت و محبت حق تولد کند و محبت را در شرح صدر مدخلی عظیم ست و هر چند که محبت تمام تر و قوی تر
شرح صدر زیاده تر و اکمل و اتم بود و سبب اعظم و موجب اقوی تنگی دل را اعراض از حق سبحانه و تعلق دل
بغیر آن جناب و غفلت از ذکر حق و دوستی غیر وی و هر که غیر حق را دوست گیرد بآن معذب شود و در زندان آن چنین
بماند یعنی هر که غیر حق تعالی را دوست گیرد حق سبحانه همان غیر را سبب عذاب جان او و عقوبت دل وی گرداند و در عالم
از آن کس بدبخت تر و تلخ تر و اندوهگین تر نباشد زیرا که محبت دو ست یکی محبت ست که بهشت این جهان
و عیش دنیا و سرور نفس و لذت دل و نعیم روح و دوای همه اندوه هاست و آن محبت حق سبحانه است بکلی دل و دیگر
محبتیست که عذاب روح و عذاب نفس و زندان دل و ضیق صدر و مایه اسیر بلاهاست و آن محبت غیر حق ست
و از جمله اسباب شرح صدر یکی دوام ذکر حق است در جمیع احوال که موجب نور توحید و صفای وقت و حلاوت ایمانست
و یکی دیگر احسان بخلق خدای تعالی آنچه ممکن بود از جاه و مال و غیر آن و دیگری شجاعت است و دیگری پاک کردن
دل از صفات ذمیمه و پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم درین مجموع اکمل خلق بود و متابعان او بر وجه اکمل بعد از و
اکمل خلق باشند والله یقول الحق و هو یهدی السبیل اگر گفته شود که غم و اندوه آنحضرت به ارباب دین و الم و حسرت
نایافت مقصود که وصول و قرب رب معبود است و خوف و هیبت و دهشت و عظمت درگاه بر مقربان حضرت اگر
چنان و چندان غالب و مستولی ست که مجال فسح و سرور و انفساح و انشراح صدور را آن مقصور و ممکن نمی نماید
بتحقیق آمده است که غم و اندوه وی که بجان سید کائنات بود صلی الله علیه واله وسلم بر دیگری نبوده و بحال
تابعان وی نیز همین خواهد بود جوابش آنکه مراد با انشراح صدر سعت حوصله وقت و فسحت میدان حال است
که بنهایت کمال و غایت جامعیت است چنانکه در اول فصل در ضمن تفسیر کریمه الم نشرح بیان کردیم و این
بغم و اندوه و الم و حسرت و هیبت و دهشت که ذکر کردیم منافات ندارد منافات بر تقدیر تنگ حوصلگی و تنگ
مشربی ست که گنجایش یکجانب دارد و نه جانب دیگر بواسطه تنگی جا چون حوصله فراخ شد و میدان معرفت وسیع
آنچه را در محل خود جاست و هر یکی بجای خود ست انا الضحوک القتول و البشیر النذیر اشارت باین جامعیت است
و حزنه فی قلبه و بشاره فی وجهه بیان این حال ست از آن حضرت نیز صلی الله علیه واله وسلم و در ابتدای کار بحکم
جبلت که ابقای آن مقتضای حکمت الهی است گاه گاهی ضیقی و تنگی طاری می یافت آخر بتربیت و تادیب
حضرت عزت که در تمام تهذیب و تکمیل وی بود شرح صدری نصیب شد که در دل جمیع حقوق و آداب کونی و الهی
بر وجه کمال و غایت اعتدال بی مزاحمت و معارضت ادا می یافت و حصول این حالت اعتدالی و هیئت وحدانی
مر جوهر مقدس نبوت را صلی الله علیه واله وسلم پرتو جامعیت و وحدت ذات اقدس الهی ست جل و علا و نتیجه کمال ذات
و مرآتیت وی مر آن ذات کامل الصفات را تعالی شانه و عظم برهانه

باب در عموم احوال و معاش

آنحضرت نبوی صلی الله علیه واله وسلم و آن مشتمل ست بر فصول

فصل در خورش حضرت نبوی صلی الله علیه
واله وسلم عادت آن درخت که هر طعام که حاضر آوردی انکار نکردی و در طلب مفقود تکلف نفرمودی و هر گاه طعامی
صالح از طیبات اطعمه حاضر شدی البته از آن تناول کردی و هرگز هیچ طعام را عیب نکردی اگر خواستی تناول
کردی و اگر نخواستی ترک کردی و حلوا و عسل بسیار دوست داشتی اکثر اوقات با مشتری از طعامهای دیگر خوردی

ودوست داشتے واین اثر مقتضای ذوق حلاوت ایمان ست که در مزاج ایمان حلاوتی هست ازان حلاوة
الایمان والمؤمن حلو اشارت بدانست و هر روز یک قدح عسل را بآب آمیخته بجرعه نوشیدے که متضمن جلب
منافع بدنی ست وگفته اند که در نوشیدن عسل ممزوج بآب حفظ صحتے ست که راه نیابد بمعرفت آن مگر افاضل اطبا
پس شرب عسل ولعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را ومیشوید معده را ودور میکند لزوجت او را ودفع میکند ازوے
فضلات را وگرم میکند او را باعتدال ومیکشاید سدها را وآب بارد رطب ست که قمع میکند حرارت را وحفظ میکند
صحت بدن را وبالجمله آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر روز عسل با آب آمیخته خوردے وبران صبر نمودے
تا شهوت طعام غلبه کردے انگاه قدرے نان جوین با آب یا از واسے بخوردے وبدان اکتفا کردے ودر صحیح ثابت
وگوشت شتر وگوشت گوسفند وگوشت مرغ خانگیان وگوشت حباری که طائریست مشهور وگوشت خرگوش در حدیث
بخاری ومسلم وابی داود وترمذی ونسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لحم ارنب را خورده انس گوید که ابو طلحه
بدست من ران وسرین خرگوش بحضرت وے فرستاد پس خورد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ودر روایت
ترمذی بشک راوی آمده ران یا سرین ولیکن در جامع الاصول از حدیث ابی داود مے آرد که شخصے نزد عبدالله
بن عمر ارنب آورد که صید کرده بود آن را وگفت یا عبدالله بن عمر چه میگوئی در شان این گفت بودم من در مجلس
رسول الله وآورده شد نزد وے ارنب پس نخورد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ومنع نیز نکرد وگفت که
وے حیض میکند ودر حدیث نیز همچنین آمده که نخورد ومنع نیز نکرد وفرمود که قوم من نمیخورند ودر زمین ما نمی باشد ازان
خوردن او را ناخوش دارم وگوشت خر گور وگوشت ماهی وعنبر بحری وخرمای تر وخرمای خشک وپنیر والقط تیر
آمیخته بآب ونان با خرما ونان با سرکه ونان با پیه گداخته ونقیع خرما ونقیع مویز ونبیذ آنچنان بود که آن را در آب
بیندازند تا حلاوت وے بیرون آید وقسمے ازان نبیذ ست که تمر یا زبیب را در آب انداخته بگذارند تا شیرین
شود وتیزی حادث گردد واز هر دو قسم برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میساختند بتخصیص بعضے نبیذ که
خرما غالبا بجهت عادت ست که اکثر ازان سازند چنانکه لفظ نبیذ التمر مشهور ست وتمام این بحث در خاتمه بیاید انشاء الله تعالی
ودیگر ازان طعامها که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خورده خربزه وخرمای تر با خیار وجگر گوسفند بریان کرده وکدو
قدید وکدوے پخته وپنیر وثرید ونان با زیت وخرما با مسکه وخرمای تر با خربزه این مجموع ثابت شده که تناول
نموده وفی الجمله هر چه از طیبات حاضر شدے رد آن نکردے واگر چیزے حاضر نشدے صبر کردے تا بجدے رسیدے
که از گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بستے وگاه سه ماه بگذشتے که در خانه وے آتش نیفروختندے وچون طعام حاضر شدے
بر سفره نهادے وبر زمین بسط کردندے طعام بر سفره خوردن مسنون ست که یاد از سفر آخرت میدهد وسفره آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از ادیم سرخ بودے والآن ساختن آن از برگ خرما در ان دیار متعارف ست غالب آنست
که در زمان شریف نیز خرما بود وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم طعام بر خوان مرتفع نخوردے چنانکه عادت ملوک
ومتکبران ست ودر حدیث آمده است که نخورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر خوان وسکرجه وپخته نشد برای
وے نان تنک وسکرجه پیاله خورد را گویند چنانچه اهل عجم ونعم در پیالهای خرد طعامهای متعدده نهند وبخورند واکثر
نان جو نابیخته خوردے وطعام را بسه انگشت خوردے ابهام وسبابه ووسطی وچون فارغ شدے انگشتان

بلیسیدے وگاہے اطفال وصبیان را بلیسانیدے و در لیسیدن کاسہ نیز حدیثے وارد شدہ و در لیسیدن اصابع فرمود کہ
چون بخورد یکے از شما طعام را باید کہ بلیسد انگشتان را زیرا کہ معلوم نیست کہ در کدام جزو طعام برکت ہست و در بعض کاسہ
فرمودہ کہ ہر کہ کاسہ را بلیسد کاسہ برا و دعا میکند و میگوید کہ آزاد کند ترا خداے تعالی از آتش دوزخ چنانچہ خلاص کردی
تو مرا از شیطان یعنے اگر نلیسیدی شیطان بلیسد و این سبب ایذاے روحانیت کاسہ میگردد و تکیہ زدہ طعام نخوردے
فرمودے من بندہ ام نخورم مگر چنانچہ بندگان خورند و تکیہ بر سہ نوع ست یکے آنکہ پہلو بر زمین نہد دوم آنکہ مربع نشیند
سوم آنکہ یک دست بر زمین نہادہ بران تکیہ کند و بدست دیگر طعام خورد و ہر سہ مذموم ست خطابی گفتہ است کہ اکثر عامہ
چنان پندارند کہ متکی اینجا بمعنے مائل معتمد بر یک شق ست و مراد نہ آنست کہ متکی اینجا بمعنے معتمد بر وطاء کہ زیر اوست
و تمکن و مستوی بر آنست و مراد آنست کہ در وقت اکل متمکن و مستقر بر فراش نبودے چنانکہ بسیار خواران و اہل شرہ و
شکمباران نشینند بلکہ چنان نشستے کہ گویا ہمین ساعت برخیزد و بقدر چند تناول کردے و برخاستے و بعض گفتہ اند
کہ اتکا اینجا بمعنے قعود بر جہت تمکن و استواء ست بلکہ سنت در اکل آنست کہ مائل بطعام و متوجہ و منحنی بوے نشیند و گفتہ اند کہ
اصل اتکا بر میل باحد الجانبین و منع از آن بر مذہب اہل طب ست کہ گویند بخوردن برین وضع منحدر نشود طعام در مجاری گوارا
نشود چنانچہ باید کذا فی مجمع البحار و سیوطی در عمل الیوم واللیلہ گفتہ کہ نخورد متکی و نہ بر روے افتادہ و نہ ایستادہ بلکہ نشیند بر دو زانو
یا بصورت اقعا یعنی دو پا را بر دارد و زانوے راست و بنشیند بر زانوے چپ و چون از طعام فارغ شدے گفتے الحمد للہ
حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ غیر مکفی ولا مودع ولا مستغنی عنہ ربنا و گاہے گفتے الحمد للہ الذی اطعم من الطعام وسقی
من الشراب وکسی من العری وہدی من الضلالۃ وبصر من العمی وفضل علی کثیر ممن خلق تفضیلا الحمد للہ
رب العالمین و گاہے گفتے الحمد للہ الذی اطعم وسقی وسوغہ و عادت نبود کہ بعد از طعام دست بشوید دائما و در فضیلت
دست شستن پیش از طعام و بعد از وے احادیث واقع شدہ است و آمدہ کہ برکت طعام در وضوست قبل الطعام
و بعدہ و نیز آمدہ کہ مسح میکرد بتری دو دست کہ نشستے بعد از طعام روے مبارک خود را و ذراعین را و سر را
و میفرمود این وضوست از آن چیزے کہ تغیر دادہ باشد ورا آتش رواہ الترمذی و ناشستن دست مگر در طعامے باشد
کہ چرب نبودے و شوربا نداشتے و در احیاء العلوم از بعض بے تکلفان صحابہ یا از ارباب زہد آوردہ کہ بجہت
کمال اشتغال وقت و زحمت دست شستن نمی شستند و مندیل ایشان پاشنہ پاے ایشان بودے واللہ اعلم
و غالبا نشستہ آب آشامیدے و از آشامیدن آب در حال ایستادگی نہی و زجر کردے و گاہے ایستادہ آب آشامید
بعض گویند آن ناسخ نہی ست و بعض گویند نہی ناسخ این ست و بعض گویند شرب ایستادہ برای بیان جواز بود
و بعض گویند براے عذرے بود لاجرم بیشتر علما گفتہ اند ایستادہ آب نباید خورد و چون عذرے مانع از نشستن باشد
ایستادہ روا بود و در مواہب لدنیہ آوردہ کہ عادت شریف آن بود کہ آب نشستہ آشامیدے رواہ مسلم
و در روایتے از مسلم آمدہ کہ نہی کرد از شرب قائما و در روایتے آمدہ کہ فرمود باید کہ ننوشد یکے از شما آب ایستادہ و
اگر بفراموشی بنوشد باید کہ قے کند و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمدہ کہ گفت آوردم من نزد آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دلوے را از آب زمزم پس بنوشید ایستادہ و در حدیث امیر المومنین علی نزد بخاری آمدہ
کہ وے آب نوشید ایستادہ و فرمود کہ مردم کراہت میدارند شرب قائما و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرد چنانکہ من کردم

و این احادیث همه صحیح ست و اشکال و تعارضی در آن نه و غلط کرده کسی که زعم نسخ کرده برای آنکه توان شد نه نسخ با وجود امکان جمع و تطبیق و صواب آنست که نهی محمول ست بر کراهت تنزیه و اما شرب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قائما برای بیان جواز بود و اگر گویند که چگونه مکروه بود شرب قائما و حال آنکه بصحت رسیده که فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ثواب ست گوئیم چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا برای بیان جواز کرد در حق وی صلی الله علیه و آله و سلم مکروه نباشد چه بیان جواز بر شارع واجب ست و در حق غیر وی مکروه بود اولی ترک آن و اما امر به قی کردن محمول ست بر ندب و استحباب پس مستحب باشد مر آنرا که نوشید ایستاده که قی کند علی هذا الحدیث کذا قال النووی و مالکیه برآنند که باکی نیست نوشیدن آب ایستاده و در حدیث جبیر بن مطعم آمده که گفت دیدم ابابکر صدیق را که مینوشید ایستاده و امام مالک گفته است که خبر رسیده مرا که عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم ایستاده مینوشیدند و عبدالحق که از اعاظم علمای حدیث ست گفته که حدیث ابوهریره که ناطق ست بنهی از شرب قائما و قی کردن از نسیان ضعیف ست و در اسناد وی عمر بن حمزه عمری ست و وی ضعیف ست و بعضی از علما گفته اند که نهی محمول و منصرف ست بکسی که برای اصحاب خود آب آورد و مبادرت کرد بشرب قائما پیش از ایشان و رعایت جانب ایشان ننمود و بحدیث ساقی القوم آخرهم عمل نکرد و اظهر آنست که این موقوف بر ابی هریره است و قول اوست نه حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مختار آنست که احادیث شرب قائما دلالت دارند بر جواز و احادیث نهی محمول اند بر استحباب و ترغیب بر اولی و اکمل زیرا که در شرب ایستاده ضرر است بدنی و ذکر کرده بعض حیث و امام احمد از ابی هریره آورد که وی شخصی را دید که مینوشید ایستاده پس گفت که قی کن گفت برای چه گفت آیا دوست میداری تو که بنوشد آب را همراه تو گربه گفت لا گفت بتحقیق نوشید با تو کسی که بدتر از گربه و آن شیطان ست انتهی کلام المواهب و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آب آشامیدی یا شیر و مانند آن اول بکسی دادی که بر دست راست وی بودی اگرچه بر دست چپ وی کسی از وی بزرگتر و اولیتر بودی چنانکه در حدیث آمده است که یکبار ابوبکر صدیق بر دست چپ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و اعرابی بر دست راست و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خوردن آب آنرا بر وی داد نه بابی بکر و فرمود این حق اوست و در حدیث دیگر آمده که جانب راست خالد بن الولید و در جانب چپ ابن عباس بود پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخالد گفت این حق تست اگر خواهی بده و برادر خود وی گفت من هرگز ایثار نکنم به بقیه آب دهن تو کسی را پس بخورد و با بن عباس داد و این مسئله راجع میگردد بمسئله دیگر که ایثار در عبادات جائز ست یا نه مثلا کسی آب وضو دارد و آنرا ایثار کند بر دیگری و خود تیمم سازد یا در ایستادن پهلوی امام در جانب یمین تواضع کند و دیگری را مقدم و خود عقب بایستد جمهور علما گویند که این جائز نیست و فضیلتی ندارد چه درین ترک تقرب الی الله است ایثار در امور دنیوی است نه در امور اخروی و بعض مشائخ را درینجا سخنی ست که گویند این نیز لایق ست باقرب بحق والله اعلم

فصل در پوشش حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم غالب آنچه پوشیدی جامه پنبگی بودی و صحابه اخیار رضوان الله علیهم اجمعین نیز همچنین و گاه پشمینه پوشیدی یا کتانی و آنچه حاضر آمدی و میسر شدی از لباس بآن اکتفا نمودی از جبه و قبا و پیراهن و زیر جامه و ردا و موزه و نعل و این مجموع پوشیده در قاموس میگوید الجبة ثوب معروف و در کرمانی ست ثوب قصیص

اما قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که جبه جامه که قطع کرده و دوخته شده باشند و این بظاهر شامل قبا و پیراهن ست و انچه بیرون بر دو از وے مثل ردا و ازار و عمامه و مثال آن نیست و اگرچه درین مفهوم نیز خصوصیتی ست اما مقابلت وے بقبا و پیراهن خصوصیت دیگر میطلبد و از انچه وارد شده است در لبس جبه این حدیث ست که در صحیحین و جامع ترمذی آمده که پوشید آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم جبه رومیه تنگ آستین را و در روایتے جبه شامیه از صوف تنگ آستین و نیز آمده که چون وضو کرد دست از آستین بر آورد یعنے چنان تنگ آستین بود که بے آنکه دست بر آرد شستن آن میسر نبود و آمده است که آن را در سفرے پوشیده بود و حدیث دیگر که مسلم از اسمابنت ابی بکر آورده که وے بیرون آورد جبه طیالسیه کسروانیه را که در زیر بغلهاے وے و در هر دو شق وے از پیش و پس بدیبا دوخته بودند و علم ساخته و کسروانیه نسبت بکسرے ست که بادشاه فرس بود و آن از لباس عجم ست مدور از صوف سیاه و گفت اسمابنت ابی بکر که این جبه رسول خدا است صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم که نزد عائشه بود و چون عائشه فوت کرد بمن رسید و آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم آن را می پوشید اکنون ما میشوئیم آن را و به بیماران میدهیم تا شفا یابند و گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جائز ست چنانکه بصریح نیز در حدیث صحیحین آمده است و آنکه در حدیث ابی داؤد از عمران بن حصین آمده که پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود که نے پوشم من قمیص مکفف را یعنے مرقع جیب و اطراف آستینها و دامن بحریر محمول ست بران که زیاده بر اربع اصابع باشد یا این محمول بر ورع ست و حدیث اسما بر رخصت کذا قیل و اما قبا در مشارق الانوار میگوید که جامه تنگے ست از جامهاے عجم مشهور و در قاموس میگوید که قبو در لغت انضمام و جمع بین بنان و لب بود و ازینجا گرفته شد قبا که نوعے ست از جامه و ابن الاثیر در نهایه گفته که قبو ضم جامه بعض ببعض بهم بر بستن انتهی و بالجمله قبا آن جامه که آن را گریبان نبود و یک شق وے بر شق دیگر بهم بسته بخلاف قمیص که آن جامه است که او را گریبان بود و در حدیث آمده که بهدیه فرستاده شده بود قبا ها بآن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم پس قسمت کرد آنها را بر اصحاب او و در روایتے قبا ها از دیبا بتکمهاے طلا پس قسمت کرد و یکے را برائے مخرمه که یکے از اصحاب بود جدا کرد پس بیرون آمد آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم آن قبا را پوشیده تا بنماید او را خوبیهاے آن را و این شاید پیش از تحریم لبس حریر بود و اللہ اعلم اما قمیص محبوب ترین جامها بود نزد رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و بود آستینهاے پیراهن وے تا بند دست و در شرع قمیص وے تکمها و بود جیب تکمهاے آن بر سینه چنانکه الآن متعارف تمامه دیار عرب ست و در حدیث ترمذی و ابو داؤد از معاویه بن قره آمده است که گفت آمدم پیغمبر خدا را صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم با قومے از مزینه تا بیعت کنم بوے و بود تکمهاے پیراهن وے گشاده پس در آوردم دست خود را در گریبان پیراهن آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و مساس کردم خاتم نبوت را و شیخ جلال الدین سیوطی گفته که بعضے از مردم که نزد ایشان علم بسنت نیست گمان برند که کشتن جیب قمیص بر سینه بدعت ست و لیس کذلک و چون در بعض دیار عجم جیب بر سینه عادت نساشد و بعضے از فقها کراهت آن حکم کرده و کشته پر نسادار و چنانکه بعضے از شراح نقایه مختصر وقایه نقل کرده اند و شک نیست که این قضیه حادث ست و معتبر جهل ست و در عرب انچه متعارف مردان عجم ست عادت نساست و بالجمله متعارف قمیص عرب و بعض ملکهاے

معمول ست گذاشتن جیب و تکمها بر سینه است و هذا هو التحقیق و اما زیر جامه که مصنف گفته ظاهر آنست که مراد بوے
شعار باشد و آن جامه را گویند که در زیر جامهٔ دیگر پوشند و ببدن ملصق باشد و دثار جامهٔ بالا را گویند و اگر مقصود لبس دو
جامه است ظاهر عبارت آنست که مبالغت در پوشید جامه را بالاے جامه مگر آنکه مراد آن باشد که جامهٔ که شأن وے
آنست که در زیر جامه دیگرش پوشند و غالب آنست که آن جامه تنگ و کوتاه میباشد تنها آنرا می پوشید و احتمال دارد
که مراد از زیر جامه جامهٔ بود که زیر وے جامه دیگر مثل استر باشد یعنی جامهٔ دو تهی می پوشید و ما ذکر این را بجز در کتب
لغت ندیدیم نه تعیین مقصود بدان نمودیم و اگر یکے از مطالعه کنندگان آن را دریابد باید که ثبت نماید جزاه الله خیرا و گاہے عمامه را عذبه
فرو گذاشتے از میان دو شانه و عمامه را گاہے بغیر وے پوشیدے و گاہے تحت الحنک بر زدے بدانکه پوشیدن عمامه
سنت است و احادیث در فضل عمامه بسیار آمده است فرموده العمائم تیجان العرب یعنی عمامها عرب را
بمنزلهٔ تاجهاست مر ایشان را و فرموده بپوشید عمامه را تا زیاده کنید عقل و بزرگی را عمامه بر کلاه فارق است میان ما
و مشرکان و در روایتے عمامه فارق است میان کفر و ایمان و داده میشود در روز قیامت بهر بندے دستارے که میگرداند
او را مر در بسر خود نورے و دو رکعت بعمامه بهتر است از هفتاد رکعت بے عمامه نماز نفل بود یا فرض و دستار بسته
بیائید در مساجد که عمامها تاج مسلمانان است و لازم گیرید عمائم که آن سیماے ملائکه است پروردگار تعالی مدد کرد
مار در بدر و حنین بملائکه که عمامه پوشیده بودند این نوع یعنی عذبه و گذاشتن عذبه مر عمامه را نیز سنت است
و لیکن دائمی نیست ترمذی در شمائل از ابن عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون عمامه
مے پوشید سدل میکرد و معنی سدل همین ارسال و ارخاے طرف عمامه است و در روایت مسلم آمده که میگذاشت
طرف عمامه را میان دو کتف خود و در بعض احادیث آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگردانید بندش
دستار را بر سر و میخوابانید یکدواب یعنی یک طرف دستار را در دستار و میگذاشت ذوابه دیگر را میان دو کتف
و مسلم از عمرو بن حریث آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر و بود بر سر وے دستار سیاه و گذاشته بود
طرف آنرا میان دو کتف و نیز مسلم از جابر آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درآمد در مکه معظمه و بر وے عمامه
سیاه بود و درین حدیث ذکر ذوابه نیست از ینجا ظاهر میشود که آن همیشه نبود. و لیکن بعض گفته اند که چون درآمدن بمکه
معظمه ساز قتال داشت و مغفر بر سر مبارک او بود ارسال نکرد و در هر موطن و مقام چیزے کرد که مناسب آن بود کذا فی
المواهب اللدنیه و ابن ابی شیبه از امیر المؤمنین علی آورده که گفت عمامه بست بر سر من رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم و سدل کرد طرف آنرا بر دوش من و در حدیث ابی داود از عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت دستار بست
مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس سدل کرد پیش و پس من و بعض گفته اند که این مخصوص بعبد الرحمن است
و اما عذبه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که میگذاشت پس پشت بودے غالباً و بر جانب دست راست
احیاناً و گاہے دو عذبه میبود میان دو کتف و گذاشتن عذبه بر جانب دست چپ بدعت است و اقل مقدار
عذبه چهار انگشت است و بعض گفته اند که اکثر یک دست است و گفته اند تطویل عذبه متجاوز از نصف ظهر بدعت است
و داخل اسبال و اسراف ممنوع و اگر بطریق تکبر و خیلا باشد حرام و الا مکروه است مخالف سنت و بعض گفته اند
که تخصیص ارسال عذبه بوقت نماز خبر موافق سنت نیست و تحقیق آنست که ارسال عذبه مستحب است و [illegible]

روا ندست که توابع سنن هدی ست و در ترک آن اثمی و اسائتی نیست اگرچه در فعل آن ثوابی و فضلی باشد چنانکه
حکم عادات شریف اوست در ملابس و مطاعم و غیره و قیام و امثال آن و قول بآنکه سنت مؤکده است تو هم و
خلاف تحقیق ست و مصنف نیز در فصل آینده بگوید که در اکثر احوال چنین بودی و در کنز گفته و ندب لبس
السواد و ارسال ذنب العمامة بین کتفیه و کذا فی سائر الکتب الحنفیة والله اعلم و در بردن عذبه تحت الحنک که از ان
تعبیر بتحنیک ورود یافته نیز در بعض آثار و اخبار آمده است و بعض علمای شافعیه گفته اند عمامه بی عذبه و تحنیک
مکروه است و چون جامهٔ نو حاصل شدی آنرا نام تعیین کردی و در وقت پوشیدن گفتی اللهم انت کسوتنی
هذا القمیص او الرداء او العمامة اسألک خیره و خیر ما صنع له واعوذ بک من شره و من شر ما صنع له این حدیث در باب
اذکار گذشت و آنچه متعلق بشرح آن باشد نیز گذشت و ذکر وی درینجا بتقریب لباس است و در اینجا بتقریب
ذکر و چون جامه پوشیدی ابتدا بطرف راست کردی در آستین و مثل آن چنانچه در پایچه سراویل و این عادت
مستمرهٔ آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در رعایت تیامن در هر شئی و گفته اند که مراد شئی است که متضمن تقرب
و فضیلت ست چنانچه دخول مسجد و خروج از ان که مستحب از ان و در وی ابتدا بیسار است و همچنین در در آمدن بخانه
و باین قیاس باید که در برآوردن جامه از بدن ابتدا بیسار کند والله اعلم و گاه جامهٔ مویینه پوشیدی عایشه
گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از خانه بیرون آمد و جامهٔ از موی سیاه پوشیده بود و پوشیدن جامهٔ
سیاه از غیر مویینه نیز مستحب و مسنون ست چنانکه بیاید و قتاده گفت از انس سوال کردم که آنحضرت بالت
صلی الله علیه و آله وسلم چه نوع جامه را دوست تر داشتی گفت حبره و حبره بر وزن عنبه برد یمانی باشد مخطط
بخطوط احمر و گفته اند که دوست داشتن آن بجهت آن بود که وی جامه ایست پرکار و گاه جامهٔ کتان مصری هم پوشیدی
و گفته اند که جامهٔ کتان معتدل ست در گرمی و سردی و یبوست و رطوبت و نمی چسپد به بدن و فوائد
دیگر نیز دارد و کتان غیر را گویند که هندی زبان آنرا السی خوانند و این جامه از پوست درخت او سازند
عایشه گفت جامهٔ برای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم راست کردم از پشم و بپوشید آنرا چون عرق کرد بوی
پشم بشنید و در زمان دور کرد چه بوی ناخوش را بغایت کراهت داشتی و بوی خوش را دوست داشتی بجهت طیب
طبع و لطافت روحانیت وی صلی الله علیه و آله وسلم و بسبب مصاحبت ملائکه و جبرئیل چنانکه در ناخوردن
سیر و پیاز فرمود ابن عباس فرمود پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم دیدم که بهترین حله پوشیده بود و حله جفت
جامه ایست رداء و ازار از برد یمانی یا غیر آن و عنقریب بیاید که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم حلهٔ حمرا پوشیده و تحقیق
معنی آن نیز معلوم گردد و ابو رمثه گفت پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم بر منبر دیدم که خطبه میکرد و دو بردهای سبز
پوشیده بود و برد سبز بردیست که در ان خطوط سبز باشد نه آنکه سبز خالص بود چنانکه برد سرخ نیز باین معنی ست
و این بیان واقع است نه آنکه سبز خالص پوشیدن حرام بود چنانکه سرخ خالص زیرا که بتحقیق ثابت شده است
که دوست ترین رنگها نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابعد از بیاض خضرت بود و بالجمله در بعض روایات آمده که
گاهی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم جامهای نفیس بیش قیمتی نیز پوشیده و بالفور آنرا بکسی بخشیده آورده اند
که کیا بسی خطبه میخواند و بردی بر وی بود که قیمت آن هزار درهم بود چون از منبر فرود آمد ببخشید

[illegible]

بخشید ویکبارے جامه پوشیده بود قصبے عربان بے آمدند وآن را لمس میکردند ومیگفتند که این جامه بر وے از آسمان
فرود آمده پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر آئینه مندیل سعد بن معاذ در بهشت بهتر ونرم تر ازین ست
ووے قریب این ایام فوت کرده بود واکثر آنچه از جنس این جامهاے پوشیده از هدایاے ملوک بود که
بوے فرستادند وایشان پیش از تحریم این ثیاب بود وآنچه معتاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود
از لباس هم ازین قبیل بود چنانکه در صحیحین از ابی هریره آمده است که گفت بیرون آورد بسوے ما عائشه کساء ملبد را
یعنی مرقع که از بسکه پاره بر هم نشسته بود مثل لبد که نمد ست شده بود وازار غلیظ درشت را وگفت قبض کرده شد
روح رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درین دو جامه واز انس آمده که گفت پوشید آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم صوف را یعنی جامه پشمینه را وپوشید کساء ملبد را وگفت بود من بنده ام میپوشم چنانکه بندگان پوشند
روا داشت نیمان را بالش وے صلی الله علیه وآله وسلم که تکیه میکرد بران از ادیم بود حشو آن لیف خرما
بود وفراش وے که خواب میکرد بران نیز ازان بود ولیف خرما پوست وے که آنرا کوفته باشند غیر ماند از خفتن
وگاہے بر مثال وے لذا پاس بود چنانکه بیاید وبیهقی از عائشه آورده که گفت درآمد بر من زنے از انصار ودید
فراش رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قطیفه کهنه دو تو کرده پس فرستاد بمن فراشے را که حشو او صوف بود
پس درآمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وگفت که چیست این یا عائشه گفتم یا رسول الله فلانه انصاریه درآمد
وفراش ترا دید واین فراش را فرستاد فرمود بازگردان این را یا عائشه سوگند بخدا اگر من خواهم هر آئینه میگرداند
پروردگار تعالی با من کوههاے طلا را ونقره را ودر حدیث صحیح از ابن عباس آمده که درآمد بر رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم عمر بن الخطاب وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر حصیرے افتاده بود واثر آن حصیر بپهلوے
مبارک نقش بسته گفت یا رسول الله چه شود اگر براے خود فراشے گیری بهتر ازین فرمود مرا چه کار ست وبا دنیا
نیست مثال من ومثل دنیا مگر مثل سوارے که سیر میکرد در روز گرم پس سایه گرفت در زیر درختے ساعتے پس برخاست
وگذاشت آن را واز عبد الله بن مسعود آمده که گفت درآمدم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ووے در غرفه بود
مثل بیت حمام یعنی در گرمی وحفه مثل گرم خانه حمام وافتاده بود بر حصیرے که اثر کرده بود در پهلوے مبارک وے
پس گریستم فرمود چه چیز در گریه آورد ترا یا عبد الله گفتم یا رسول الله کسرے وقیصر بر خز ودیباج نشینند وتو بر
حصیر خفته فرمود گریه مکن یا عبد الله ایشان را دنیاست ومارا آخرت واز عمر بن الخطاب آمده که درآمدم بر رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم وافتاده بود بر جنب او وجز ازارے نبود ونقش کرده حصیر در پهلوے وے ومشتے از شعیر دیدم
افتاده وچرمے در گوشه افتاده پس غلبه کرد بر من گریه فرمود چرا میگریی یا عمر بن الخطاب گفتم چون نگریم این حصیر است
که بر وے خفته واین متاعے ست که در خانه تو افتاده کسرے وقیصر در میوها وجویها نشسته وتو پیغمبر خدا وبرگزیده اوئی
گفت یا ابن الخطاب راضی نیستی تو که مارا آخرت باشد وایشان را دنیا وچون حال آن سرور در هذا ذات
لباس ونفاست مختلف افتاد وعادت مردم بعد از وے نیز در ثیاب مختلف گشت چنانچه مصنف میگوید

و بیشتر مردم بر ذکر دوست ندکر دند از جامهاے خوب بجلی دوری گزیدند وبر رقعات ومرقعات اقتصار کردند
و گروهے افراط لبس واشرف ثیاب اختیار کردند وجامهاے نرم وزیبا باشهرت پوشیدن گرفتند واین هر دو گروه

مخالف سنت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم شده پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده هرکه جامه شهرت بپوشد
روز قیامت او را جامه ذلت بپوشانند پس آتش بدان افروختن گیرد و اشارت است بآنکه چون بقصد تکبر و افتخار
بود بتعیین آن معاقب گردد ولیکن جامه شهرت را بر هر دو جانب حمل کرده اند هم بر آنچه جامه نفیس بقصد
تکبر و تفاخر بر فقرا و شکستن دلهای ایشان بپوشند و هم بر آنچه بعضی از متزهدان و مترسمان جامه دون
و مرقع بقصد سمعه و ریا و اظهار زهد و تقشف بپوشند و در بعض روایات آمده است که نهی کرده از دو شهرت رقت
ثیاب و غلاظت آن و لین آن و خشونت آن و طول و قصر آن و فرموده میانه روی کنید در آن و اقتصاد نمایید
و فرموده من جر ثوبه کسیکه بکشد جامه خود را بر زمین خیلا از طریق عجب و تکبر لم ینظر الله الیه یوم القیامة نظر
رحمت نکند خدای تعالی بسوی وی روز قیامت بدانکه جر و اسبال اکثر در ازار ورود یافته و وعید
در مسبل ازار شدید آمده تا آنکه فرموده هر شخص را که باین حالت نماز میگذارد باعاده نماز و وضو نیز در حدیث آمده
که در شب نصف شعبان همه را بخشند الا عاق و شارب خمر و مسبل ازار را ولیکن تحقیق آنست که آن یعنی اسبال
در جمیع ثیاب جاری ست و در بعض احادیث نیز مطلق واقع شده و چنانچه در حدیث مذکور در متن و غیر آن و از
ابن عمر آمده که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که اسبال کرده بودم ازار را فرمود یا ابن عمر
هر چه برسد از جامه بزمین در آتش ست و در روایتی هر چه پایان شتالنگ بود از ازار در آتش ست و سبب
ذکر تخصیص در ورود اخبار بلفظ ازار بجهت کثرت وقوع اوست چه اکثر مردم در عهد نبوت ردا و ازار پوشش بودند و در
حدیثی از ابن عمر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود الاسبال فی الازار والقمیص والعمامة
من جر منها شیا خیلا الحدیث و غرابت در ازار تا نصف ساق ست و ازار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
همچنین بودی و فرموده ازرة المؤمن الی انصاف الساقین و رخصت تا بالای شتالنگ ست و هر چه پایان ست
در آتش و حکم دامان قبا و پیراهن نیز همین ست و سنت در آستینها نیز تا بند دست ست و در عمامه بارها
عذبات زیاد و بر عادت عدد او طول او و این توسیع و تطویل که در ثیاب بعض و با اهل حجاز و مصر متعارف شده است
مخالف سنت ست و باعث اضاعت مال و اسراف در آنست و هر چه از آن بطریق خیلا ست حرام ست و آنچه
بطریق عرف و عادت شایع شده و شعار قومی گشته حرام نه اگرچه افراط در آن بیکراهتی نبود و زنان را نیز همین
حکم ست و مستحب در حق ایشان آنست که بر مردان بقدر شبر زیاده بود تا ذراع که دو شبر ست نیز رخصت ست بجهت
تستر کذا جاء فی حدیث ام سلمه و بدانکه کراهت و حرمت ترفع در لباس و توسیع و تطویل آن بر تقدیری ست
که بقصد تکبر و خیلا بود و اگر نه باین قصد باشد حرام نبود و اما اگر جامه زیبا پوشیدن برای تجمل و اظهار نعمت
حق بود روا بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که هرکه در دل وی مثقال یکدانه خردل کبر بود در بهشت نرود و کسی
گفت یا رسول الله من دوست دارم که جامه من خوب و زیبا و نعل خوب و زیبا باشد آیا این از قبیل کبر باشد
فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق وغمط الناس فرمود که این مقدار
از کبر محسوب نیست بلکه کبر مذموم آنست که حق را باطل کند یعنی آنچه بر وی واجب شده است از توحید حق
و عبادت وی آنرا انکار کند و از قبول آن سرکشی گردد و بندگان خدای تعالی را خرد و حقیر شمرده خوار دارد و بانکه

احادیث در باب فضیلت زهد و ترک تنعم و ترفه در دنیا و تحریض و ترغیب بدان واقع شده همچنین در شان تجمل و تنعم و ترخیص و تجویز آن ورود یافته اما بشرط عدم تکبر و خیلا اما اول ترمذی از عائشه رضی الله عنها آمده که گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یا عائشه اگر میخواهی لحوق و اتصال بمن باید که بسنده بود ترا از دنیا مثل توشه سوارے و دور دار خود را از مجالست اغنیا و کهنه مکن جامه را مینگن از بدن تا پیوند نکنی آن را و در حدیث ابی داود آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بتاکید فرمود آیا نمی‌شنوید آیا نمی‌شنوید که بذاذت از ایمان است بذاذت از ایمان است یعنی کهنگی جامه و ترک زینت و اختیار فقر از اخلاق اهل ایمان است و نیز در حدیث آمده که هر که ترک دهد جامهٔ زینت را باوجود قدرت بران بقصد تواضع بپوشاند او را خدای تعالی حلهٔ کرامت اما ثانی در حدیث ترمذی آمده که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود خدا دوست میدارد که دیده شود اثر نعمت وے بر بندهٔ وے یعنی چون خدای تعالی بر بندهٔ خود نعمتی دنیاوی عطا کند دوست میدارد که اثر آن نعمت ظاهر و آشکارا گردد در تحسین ثیاب و تنظیف و تجدید آن بقدر امکان بے مبالغه و تجاوز از حد بقصد اظهار نعمت خدا تا محتاجان قصد وے کنند و طالبان زکوة و صدقات بروے بیایند و همچنین علما اظهار آن کنند تا در چشم عامه معزز و مکرم نمایند و هیبت و حرمت علم ظاهر گردد و ظاهر کنند خود را بر مردم و مردم ایشان را بشناسند و استفاده کنند و همچنین تفسیر کرده اند این حدیث را و ابو الاحوص از پدر خود روایت آرد که گفت آمدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم و بر تن من جامه بود دون فرمود ترا مالے هست گفتم نعم گفت از کدام جنس است گفتم از هر جنس داده است مرا خداے تعالی از ابل و بقر و غنم و اسپ و برده فرمود چون داده است ترا خداے تعالی پس باید که دیده شود اثر نعمت و کرامت وے تعالی بر تو و در حدیث دیگر آمده که مردے را دید جامهٔ در غایت کهنگی پوشیده فرمود دیگر جامه نداری این مرد گفت مرا دو جامهٔ نو در خانه است فرمود پس باید که بپوشی آن را و اظهار کنی نعمت حق را و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تجمل و تزئین هیات و تحسین سنت را دوست داشتے جابر گوید که آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم روزے بزیارت ما پس دید مردے را ژولیده و پریشان موے فرمود این مرد چیزے نمی یابد که بدان اصلاح راس خود کند و مردے را دید که جامه چرکین بر بدن دارد فرمود وے چیزے نمی یابد که بدان جامهٔ خود را بشوید و یکے را یکبار دید پریشان موے و ابتر و بے هنجار فرمود گاهے یکے می آید گویا شیطان است و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز چون وافدان بروے میرسیدند حسن ثیاب خود را میپوشید و تجمل مینمود و اصحاب را نیز بدان امر میکرد و در جمعه و عیدین همچنین میکرد و صحابه را نیز میفرمود تا همچنین کنند و بالجمله معتبر در ثیاب قصد و نیت است ترک تجمل و لبس ثیاب ادون اگر از جهت بخل و خست طبع یا از براے اظهار فقر و زهد و ریا و سمعه مردم بود مذموم است و بقصد زهد و تواضع و ایثار محمود و تزئین بلباس فاخر و ترفع اگر بقصد تکبر و تفاخر و بطر و اسراف است نیز قبیح و بجهت اظهار نعمت حق و اداے شکر و اعزاز دین و تعفف و ستر حال مستحسن مدار بر نیت است و ازینجاست اختلاف طرق و اوضاع مشائخ صوفیه قدس الله اسرارهم در ثیاب و صاحب مواهب لدنیه بطریق سوال و اشکال آورده که چون سنت نبوی و طریقه سلف صالح بر بذاذت هیات و رثاثت ثیاب است پس چیست حال اهل سلسلهٔ شاذلیه که تجمل میکنند در هیات و ملابس خود و حال آنکه

طریقهٔ ایشان افتد با سنت نبوی و طریق قدوهٔ سلف صالح ست جواب میگوید که نظر این قوم بر معانی و حکم ست و چون دیدند
که سلف صالح بجهت وجدان اهل غفلت و شغل ایشان بدنیاے دنیه خود منهمک و غالی اند در زیب و زینت ظاهر و بجهت تفاخر
بدنیا و اطمینان بدان مخالفت کردند ایشان را و اختیار کردند بذاذت ثیاب را بجهت اظهار حقارت آنچه تحقیر کرده اند اهل غفلت و علا
و تعظیم کرده اند آنرا غافلان و بقصد تنظیم و تنویه شان فقر و آخرت و چون گذشت بران مدتها و سخت شد دلها فسیان بن بنی
آدم ذهول ازین حکمت گرفتند اهل غفلت رثاثت ملابس و بذاذت هیات را حیله و وسیلهٔ مفاخرت و علامت بزرگی و بانعکس
شد امر و برگشت در حقیقت مخالفت این قوم در ملابس و هیات طریقهٔ سلف و علامت سنت و گشت تجمل در ثیاب و هیات علامت
صدق و اخلاص و ستر حال و باین معنی ارشاد و اشارت کرد سیدی الامام ابو الحسن الشاذلی قدس الله سره العزیز در وقتیکه انکار کرد
بروی بعضے از منکران اهل بذاذت و رثاثت بقبول خود که فرمود یا هذا این هیات من گویا بزبان حال میگوید الحمد لله
الذی اغنانے بفضله و این لباس تو میگوید اعطونی شیأ من دنیاکم و افعال و اعمال این قوم وابرست
بر حکمت و نیت انتهی کلام المواهب و بعضے ازین قوم مامور و ماذون اند از جناب الهی بعزائمه بلباس نفیس در
بعض اوقات چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی بعد از کشیدن ریاضات
شاقه چنانچه آورده اند که تا بیست و پنج سال در صحاری و براری بغداد میگشتند نه جاے معین بود و نه طعامے و
نه لباسے جز ستر عورت مے آرند مامور شد بلباسے که زیادی ازان بدنیا باشد و در لباس نفیس میفرمود یا
کفن المیت و کفن الحی الیست اجمل و نیز ابعد الف موت و از شیخ ابی السعود که در مقام ترک تدبیر و اختیار رتبهٔ عالی
داشت مے آرند که گاہے لباس میپوشید که بچهار درهم مے ارزید و گاہے نفیس قیمتی در غایت نفاست و بالجمله سلامت
حال مرید در اکتفا بقدر ضرورت ست و زیاده بران مباح ست اگر تکبر و خیلا در راه نیابد و توسط و اقتصاد در هر باب
اولی و در آنچه قومے را معتاد و متعارف شده و باعث تمیز و تعریف ایشان گشته نیز رخصت ست و مقام تو معالی ست
و مبنی بر نیات و حکم ست که ایشان دانند والله اعلم **فصل** شیخ این فصل را در پوششهاے مختلف جمله از فصل
سابق آورده اگرچه مساخت هم میشد باآنکه بعضے از مقاصد این فصل خالی از تکرارے هم نیست پس گفت

حضرت نبوی صلی الله علیه واله وسلم ازار پاے پوشیده اگر مراد بازار پاے همین ازار ست که یاد کرده میگردد
خود ظاهر ست و آن چندان احتیاج به بیان ندارد و اگر مراد سراویل بود در پوشیدن آن حضرت صلی الله
علیه واله وسلم آنرا اختلاف ست بعض جزم کرده اند که نپوشیده و دمنی در شرح شفا گفته که پوشیده است و لیکن
خریدن آن مرد سراویل را معلوم و متفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ترمذی و ابی داود آورده
و در مشکوة از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و این شراے سراویل در مکه بود و ابو علی موصلی در مسند خود
بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت در آمدم روزے در بازار با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس خرید
سراویل بچهار درهم و اهل سوق را وزانی بود که میکشید اثمان را پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوے
فرمود بکش و چرب تر بکش پس آن مرد وزان گفت که من هرگز از کسے نشنیده ام که در داون ثمن این کلمه
بگوید پس ابو هریره گفت واے بر تو نمی شناسی نبی خود را پس آن مرد میزان از دست بنداخت و برجست
تا دست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ببوسد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را اندکی کشید

و گفت این عادت اعاجم است که بملوک خود کنند و من ملک نیستم مردے ام از جنس شما پس آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم سراویل بگرفت و زن وزان شد ابو هریره میگوید که خواستم سراویل را از دست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بگیرم و من بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوارتر است ببرداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند برداشت
پس یاری دهد او را برادر مسلمش گفتم یا رسول الله تو میپوشی سراویل را فرمود بلی مے پوشم در حضر و سفر و در شب و روز
زیرا که من مامورم بستر و نمی یابم ساترتر ازین جامه چیزے و ابن حبان و طبرانی و دارقطنی و عقیلی نیز این حدیث را
آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه و مدار این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی است و وے ضعیف است جداً و بالجمله خریدن
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سراویل را صحیح و ثابت است و ابن قیم در کتاب هدی النبی گفته که ظاهر آنست
که خریدن برائے پوشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سراویل پوشیده
و صحابه نیز در زمان شریف باذن وے میپوشیدند و بخاری در ترجمه آورده و گفت باب السراویل ولیکن حدیثے
در باب لبس او نیاورده زیرا که صحیح نشده بطریقے و شرطے که نزد وے معتبر بود و آورده اند که امیر المومنین عثمانؓ در
روزیکه ورا شهید کردند سراویل پوشیده بود و روایتے کرده شده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
بگیرید پوشیدن سراویلات را زیرا که وے ساترترین ثیاب شما ست و محصن و محفوظ گردانید آن زنان خود را
چون بیرون آیند یعنی با ایشان مناسب تر و لائق تر است خصوصاً در حالت بیرون آمدن از خانه آنرا آورده بعض
المصنفین و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از امیر المومنین علیؓ آورده باین لفظ که گفت بودم من نشسته
نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بقیع در روز باران پس بگذشت زنے سوار بر حمارے و بود با وے مکارے
پس بلغزید حمار در نشیب زمین و بیفتاد آن زن بر زمین پس روے گردانید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
از وے گفتند یا رسول الله وے سراویل پوشیده است فرمود اللهم اغفر للمتسرولات من امتی یا ایها الناس اتخذوا
السراویلات فانها من استر ثیابکم وحصنوا بها نساءکم رواه الترمذی والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی فی الادب
والدیلمی فی مسند الفردوس و گفته که ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده ولیکن صواب نکرده و این حدیث نزد
من ثابت است بطرق متعدده انتهی والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گاه عمامه بے کلاه میپوشید
و گاه با کلاه و گاه کلاه بے عمامه و عمامه را عذبه میان دو شانه مبارک فرو گذاشتے و در اکثر احوال چنین بود و در
بعض احادیث آمده که آن شب که در خواب دید که حضرت عزت فرمود یا محمد فیم یختصم الملأ الاعلی قلت لا ادری قال فوضع
یده بین کتفی فعلمت ما بین السماء والارض صباح آن عذبه میان دو کتف مبارک فرو گذاشت و تمام این حدیث چنانکه
احمد و ترمذی از عبد الرحمن بن عائش و ابن عباسؓ و معاذ بن جبل آورده اند چنین است که گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم دیدم پروردگار خود را در نیکوترین صورتے پس پرسید از من در چه چیز خصومت یعنی بحث و نزاع و گفتگو میکنند
فرشتگان یعنی کدام اعمال است که در فضائل آن بحث و مناظره میکنند در ثبت کردن و بردن آن بآسمان بر یکدیگر مسابقت
و مبادرت مینمایند گفتم تو داناتری اے پروردگار من بدان پس نهاد دست قدرت خود را در میان دو شانه من
یافتم سردی دست پروردگار در سینه خود پس منکشف شد بر من و حاصل شد مرا علم هر چیزے که در آسمان و
زمین است و حصول جمله علوم کائنات علوی و سفلی پس ازان خواند آن حضرت صلی الله علیه

وآلہ وسلم این آیت را وکذلک نری ابراہیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین، باز پرسید پروردگار جل وعلا یا محمد میدانی درچہ چیز خصومت میکنند فرشتگان یعنی چون منکشف شد علم ہر چیز بر من باز پرسید وتعالے از برائے اظہار علم من این بار گفتم آرے خصومت میکنند در کفارات یعنی عملہائے کہ کفر ذنوب وسیأت اند وآن اعمال این ست مکث کردن در مساجد بعد از گذاردن نماز با نتظار نماز دیگر وپیادہ رفتن برائے دریافت جماعتہائے نماز وتازہ وسیراب وکامل کردن وضو در مکارہ یعنے در احوال واوقاتے کہ مکروہ وشاق بود بر نفس وضو کردن وآب گشتن از جہت ضعف وبرودت ومانند آن وہر کہ کند این اعمال را زندگانی کند بنیکی وبمیرد بنیکی وپاک گردد از گناہان خود چنانچہ در روزے کہ زائیدہ است از مادر وتعلیم کرد مرا پروردگار من این دعا را اللہم انی اسالک فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین فاذا اردت بعبادک فتنۃ فاقبضنی الیک غیر مفتون وگفت پروردگار تعالے درجات یعنے اعمالے کہ سبب ترقی درجات شود این سہ چیز ست افشائے سلام واطعام طعام ونماز کردن در شب در وقت بودن مردم در منام وگفت ترمذی سوال کردم بخاری را ازین حدیث گفت صحیح ست پس مصنف میگوید در شبے کہ حضرت مصطفےٰ این واقعہ را دید صباح آن شب عذبہ را درمیان دوشانہ فروگذاشت یعنے برائے تعظیم وتکریم موضعے کہ پروردگار تعالے دست خود را بران نہادہ در مواہب میگوید کہ اصل این نکتہ از افادات ابن تیمیہ است وابن قیم گفتہ است این فائدہ را ملعلے در غیر کلام وے نیافتیم وابن عراقی نیز گفتہ کہ این ا ملعلے نداردانتہی واللہ اعلم و آستین پیراہن مبارک تا بند گاہ سر دست مبارک بودے ودر بعض روایات تا سر انگشتان آمدہ واگر زیادہ بران آمدے بریدے وپیراہن را دوست داشتی وگاہے حلہ حمرا پوشیدے ودر بعض روایات آمدہ کہ آن را برائے جمعہ وعید مہیا داشتے وترمذی ودارمی از جابر بن سمرہ آوردہ کہ گفت دیدم پیغمبر را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب مہتاب در حلہ حمرا وبودم من کہ نگاہ میکردم گاہے بجانب وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وگاہے بجانب قمر وآن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیکوتر وروشن وتابان تر بود نزد من از ماہ وقول جابر کہ گفت نزد من از برائے اظہار لذت وذوق خود بدیدار مبارک وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ الا نزد ہمہ کس ودر نفس الامر ہمچنین ست ونیز ترمذی از براء بن عازب آوردہ کہ گفت ندیدم ہیچ یکے را از آدمیان بہتر وزیباتر از رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در حلہ حمرا چون درینجا بعضے از مردم را توہم واشتباہ آن شدہ کہ مراد از حلہ جامۂ ازرقیمی باشد واز حمرا سرخ خالص محققین اہل حدیث رد آنہا کردہ اند چنانکہ مصنف گفت وحلہ عبارت ست از دو جامہ وحمرا آن خطوط سرخ ست کہ دران بود ومراد بحمرا آن نیست کہ سرخ خالص بودہ چہ سرخ خالص منہی عنہ است عبداللہ بن عمرو بن العاص جامۂ سرخ از رنگ گل معصفر پوشیدہ بود گفت این چہ جبیست کہ پوشیدۂ از ان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کراہت آن فہم کرد چون بخانہ آمد در تنور انداخت وبسوخت دیگر روز چون بیامد فرمود جامۂ سرخ را چہ کردی قصہ باز گفت فرمود ما کسوتہ بعض اہلک چرا نپوشانیدی آن جامۂ سرخ را بعض اہل خود را یعنے زنان را فانہ لا باس بہ للنساء زیرا کہ ہیچ باکے نیست در پوشیدن جامہ سرخ مر زنان را ودر صحیح آمدہ کہ دو جامۂ سرخ را بر کسے دید فرمود ان ہذا لباس الکفار فلا تلبسہا این پوشش کافران ست پس مپوش آن را ونیز آمدہ مردے بگذشت وبر وے دو جامۂ سرخ بود وبر ان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام کرد آن حضرت سلام وے را جواب نگفت رواہ الترمذی

ابو داود و فی الجمله از پوشیدن پوشش سرخ خالص احتراز باید کرد و همچنین از زرد و آنچه در بعض احادیث واقع شده
که دلالت دارد بر جواز لبس ایشان و وقوع آن پیش از وقوع نهی است و در کتب فقه درین باب اقوال مختلف آمده و صحیح
و مذهب امام ابو حنیفه آنست که مکروه است کراهت تحریمی و مکروه است نماز در آن و نیز اختلاف است اندران
که کراهت و حرمت در مطلق رنگ سرخ است یا مخصوص است برنگ معصفر شیخ قاسم حنفی رحمه الله که از متاخرین علمای
مصر بود تحقیق کرده که مطلق رنگ سرخ هر گونه که باشد ممنوع است و لهذا در بعض احادیث معصفر عطف بر احمر آمده پس
معلوم شد که این حکم مطلق احمر را شامل است والله اعلم و جامه بعلم پوشیده یعنی علم دار بدیبا و غیر آن اما گفته اند باید که
دیبا و حریر پایه بر چهار انگشت نبود و کمتر از آن مباح است و جامه سیاه پوشیده و چنانکه در باب خطبه جمعه آمده است که
دستار سیاه بر سر مبارک داشت و در روز فتح مکه نیز همچنین بود و بعض گویند که درین روز از مغفر که بر سر داشت
دستار رنگ سیاه گرفته بود و این تاویل بعید است و بالجمله پوشیدن کساء سیاه و عمامه سیاه از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بصحت رسیده است و فی الکنز و ندب لبس السواد و از امام محمد شیبانی رحمة الله علیه آورده
که عمامه سیاه بر سر داشتی و لباس فاخر در بر چنانکه بجمال داشت روزی یکی نزد وی استفتا آمیز این حال وی شد
و سیاهی دستار را با سفیدی روی وی بغایت تحسین نمود و بدان مولع گشت دیگر وی رحمة الله علیه دستار سیاه
بر سفید و نیز از نجاست لباس اعتذار کرد که مردمان بسیار اندر کوی در آرایش عمامه ترسم که نظر دیگری
افکنند و در ضرر وی بیاید طمع کنند والله اعلم و پوستین که اطراف آن بسندس دوخته بود و موزه و نعلین تاسومه که قسمی
خاص است از نعل مخصوص از نعل متعارف عرب ها تا چرم بر چرم دوخته آنهمه را پوشیده و ترمذی در شمائل از بریده
آورده که نجاشی پادشاه هدیه فرستاد برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو موزه سیاه ساده پس پوشید آنرا پس وضو کرد و مسح کرد
بر آن و نعلین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو دوال بود یکی میان دو انگشت پای انگشت متصل با دو دیگر میان
انگشت میانه و انگشتی که متصل باوست و یک دوال دیگر بود بر پشت پا و تمثال نعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
خواص و برکات بسیار دارد و بعضی از اکابر محدثین رساله ها در بیان آن جمع کرده و گفته که نگاه داشتن آن باعث
وجود حرز و امان است از شر بغی و عداوت و حسد اشرار و از شر شیطان مارد و اگر زنی که دشوار زاید و باشد تا بنهد
وی آنرا بحالها آسان شود بر وی این دشواری و بعضی از محبان را از علما و محدثین اشعار و قصائد است
در مدح آن کذا فی المواهب اللدنیه و انگشتری در دست کرد و اما روایت مختلف است در بعض احادیث آن که در دست راست
پوشیده بود و در بعض در دست چپ و مجموع احادیث صحیح است ظاهرا آنکه گاهی در دست چپ و گاهی در دست
راست بود و نقش آن محمد رسول الله بدین هیأت بود و نهی فرمود که هیچ آفریده باید که نقش انگشتری من
بر انگشتری خود کنند تا که گرفتن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خاتم را و پوشیدن وی آنرا بجهت
رسیدن نامه ها و ختم بر نامه صلی الله علیه و آله و سلم از نقره بود و نقش وی نیز از نقره و در روایتی آمده که نقش وی
حبشی بود یعنی سنگی بود که در حبشه میباشد و مراد آنست که سیاه بود کذا قالوا و آنکه در حدیث زهری از انس آمده
که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم انگشتری خاتم را در نهم شهر پوشیده یک روز پوشیده بعد از آن بینداخت
آن را خاتم از نقره بود یا خاتم از حدید مموه بفضه که ساخته بودند برای وی صلی الله علیه و آله و سلم پس بینداخت آن را

الله
رسول
محمد

نهی کرده‌اند و آنکه در حدیث ترمذی آمده که گرفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خاتم را پس ختم میکرد بوی و نمی پوشید محمول ست برآنکه در اول همچنین بود و بعد از آن پوشید و مستمر شد پوشیدن آن و خاتم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وی بدست ابوبکر صدیق بود و بعد از وی بدست عمر فاروق و بعد از وی بدست عثمان ذی النورین و در آخر عهد خلافت وی از دست معیقیب که خادم وی بود در بیر اریس افتاد و هر چند جستند پیدا نشد و گفته‌اند که باعث اینهمه تفرقه و پریشانی و اختلاف که در عهد عثمان و بعد از وی پیدا شد گم شدن آن خاتم بود که در وی سرے از اسرار الٰہی بود که سبب انتظام والتیام امر بود چنانچه در خاتم سلیمان علیه السلام وارد پوشیدن انگشتری آهن و مس و برنج نهی آمده است و در برنج فرمود که ازان بوی اصنام می آید چه اصنام را ازان میساختند و در آهن فرمود که آن حلیه و پوشش اهل نار ست و پوشیدن خاتم ذهب نزد ائمه اربعه مکروه است نزد بعض علما جائز و از بعض صحابه مثل طلحه و سعد و صهیب پوشیدن آن نقل کرده‌اند و در خاتم عقیق اخبار و آثار ضعیفه آمده که در وی خیر و برکت ست و نافی فقر و در روایتے آمده که عقیق زرد دافع طاعون ست و پوشیدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن را صحت نرسیده چنانچه در خاتم بیاید و در هدایه تختم بحجر مطلق مکروه داشته و در کافی میگوید که عقیق و یشم ازان مستثنی ست بر قول اصح و نیز در هدایه میگوید که معتبر حلقه است نه نگین زیرا که قوام خاتم بوے ست و پوشیدن خاتم مباح ست نزد جمهور علما اما بقصد زینت و بعض گفته‌اند که مکروه است مگر کسے را که وے را حکمے و سلطانی باشد و باید که وزن آن کمتر از مثقالے بود زیرا که اصل در استعمال نقره و ذهب حرمت و کراهت ست پس باید که از قدر ضرورت زیاده نبود و هم ازین جهت پوشیدن دو انگشتری و زیاده ازان کروه است و لیکن گرفتن خواتم متعدده مکروه نیست اگر بنوبت بپوشد و اختلاف کرده‌اند در آنکه افضل تختم در یمین ست یا در یسار و اکثر احادیث بر آنست که در یمین ست و بعض در یسار نیز آمده و گفته‌اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اول در یمین میپوشید و آخر در یسار قرار یافت والله اعلم و تختم در غیر خنصر کرده آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رشته می بست در خاتم از برائے یاد داشت امرے و اما نقش خاتم وے صلی الله علیه وآله وسلم محمد رسول الله بود و لیکن کتابت وے نه بر ترتیب عادی بود بلکه مقلوب چنانچه معتاد ست در خواتیم تا بعد از ختم کتابت راست درست آید و مشهور آنست که اسم الله جل جلاله فوق بود و محمد تحت و رسول در میان و بعض از مشائخ گفته‌اند که تصریح باین معنے در احادیث نیافتیم و تواند که بعکس باشد بلکه گفته که روایت اسمعیلی که از رواة بخاری ست آنست که گفت سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله بظاهر مخالف آنست کذا فی المواهب فتدبر و منع آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دیگران را از نقش خاتم شریف خود یا از جهت شرف و امتیاز و علو مقام وے بود تا دیگرے دران شریک نباشد و برین تقدیر بعد از وے نیز ممنوع بود یا از جهت خوف لبس بخاتم شریف وے بود که نزد اشتراک لازم می آید و برین تقدیر منع مخصوص بزمان مبارک وے بود والله اعلم

و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زره پوشید و خود و جوشن و گاه دو زره در یک حال پوشیده چنانچه در غزوهٔ احد و این از کمال شجاعت و کارزار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود که بیشتر سلاح جنگ از مردانهٔ تنها پوشند که دشمن کار بیشتر دارند و ازینجا معلوم شد که سلاح پوشیدن و مباشرت اسباب عادی کردن

وزیادت تکلیف بقیام حقوق وحسن معاشرت وصبر بر صحبت ایشان با تحمل اعبائے رسالت واقامت مشاق عبادت نیز از فوائد آن بود واز آنچه نقل کرده شد تفضیل سلیمان علیه السلام بر آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم لازم نیاید چه آن حضرت را صلے الله علیه وآله وسلم فضائل وکمالات بود که اگر مجموعه فضائل انبیا را صلوات الله علیهم اجمعین در جنب آن بیندراج آید وحقیقت حال آنست که سلیمان علیه السلام از حق سبحانه تعالی ملکی خواسته که دیگر را میسر نبود پس برائے اجابت دعائے وے علیه السلام چیزے چند را مثل تسخیر ریاح وجن بوے مخصوص گردانیدند که غیر وے را آنها مر نبود ووے علیه السلام پیغمبرے بود ملک وآنها از معجزات وے بود ودر حدیث آمده که حضرت رسول را صلے الله علیه وآله وسلم مخیر گردانیدند که نبی ملک بود یا نبی عبد پس اختیار کرد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم که نبی عبد بود زیرا که معنی بندگی بهتر از پادشاهی ست پس موقوف داشتند آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را جهت بشریت وفقر وعبودیت و قربت سلیمان در سلطنت ملک وکثرت نسا ورفتن سریر بر هوا وتسخیر جن از این قبیل بود واین ظاهر بود ولیکن قدرت وقوت تصرف پیغمبر را صلے الله علیه وآله وسلم در کائنات وقرب وعزت او در حضرت صمدیت بیش از آن بود واین جهت وتصرفات آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را تمام بود ولیکن وجود آن بظاهر مخصوص بسلیمان بود علیه السلام مر دلالت میکند بر این معنی آنچه در حدیث صحیح آمده که عفریتے از مرده جن در نماز بر آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم آمد ووسوسه وتفرقه افگند پس آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم فرمود که میخواستم که او را بگیرم وبستون مسجد ببندم تا کودکان و اطفال اهل مدینه بوے بازی کنند ولیکن از دعائے برادرم سلیمان یاد آوردم بگذاشتم یعنی مرا قوت تصرف در جن لیکن چون این تصرف را در ظاهر مخصوص بسلیمان علیه السلام داشته اند دعا ودر خواست وے آنرا از پروردگار ترک آن کردم فافهم وبالله التوفیق وبدانکه نسائے مطهره در تحت آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در وقتے نه بودند ودر وقتے یازده ودر وقتے دیگر زیاده بر آن واول ازواج خدیجه بود ودر جاهلیت ویرا طاهره میخواندند ودر وقت تزوج وے آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بیست وپنج ساله بود ووے چهل ساله را ولاد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم همه از وے بودند الا ابراهیم که از ماریه قبطیه بود ووفات خدیجه بمکه بود پیش از هجرت بسه سال القول صحیح ووے شصت وپنج ساله بود وصحبت وے با حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بیست وپنج سال دوم سوده بنت زمعه تزوج کرد او را بمکه بعد از موت خدیجه پیش از عقد عائشه وهجرت کرد بمدینه وچون پیر شد خواست که طلاقش دهد پس بخشید وے نوبت خود را بعائشه وباقی ماند در حباله نسائے شریف ووفات یافت در سنه اربع وخمسین از هجرت سوم عائشه تزوج کرد او را بمکه ووے شش ساله بود وزفاف کرد در نه سالگی ووفات کرد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم وبود عائشه هژده ساله ووفات یافت سنه سبع وخمسین یا ثمان وخمسین بعد از آنکه از عمر وے شصت وشش سال گذشته بود چهارم حفصه بنت عمر بن الخطاب نکاح کرد او را سال دوم یا سوم از هجرت وطلاق داد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را یک طلاق پس مراجعت کرد بحکم آسمانی که آمد رجوع کن بحفصه که وے صوامه وقوامه است ووے زوجه تست در بهشت ووفات یافت سنه خمس واربعین او احدی واربعین ودر اثنا ستین سنه وبعض گفته اند که موت وے در خلافت عثمان بود پنجم زینب بنت خزیمه ودیرا در جاهلیت ام المساکین میخواندند که با ایشان طعام میداد نکاح وے در سنه ثلاث بود ووفات در سنه اربع وصحبت وے با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چند ماه بود و

ششم ام سلمه تزوج کرد او را در سنه اربع یا ثلث بعد از فوت زوج وی ابو سلمه وفات یافت در سنه تسع وخمسین یا اثنین وستین وگفته اند قول اول صحیح ترست و عمر وی هشتاد و چهار سال بود هفتم زینب بنت جحش که زوجه زید بود تزوج وی در سال پنجم و وفات وی سال بیستم یا بیست و یکم و اول کسیکه بعد از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ازواج مطهره فوت کرد وی بود هشتم ام حبیبه بنت ابی سفیان در وقت نکاح وی اختلاف است بعضی گویند که در حبشه بود که وی آنجا همراه شوهر خود رفته بود و نجاشی او را برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تزوج کرد به مهر چهار صد دینار یا چهار هزار درهم و بعض گویند در مدینه و اول اصح و اشهر است و وفات وی سنه اربع واربعین یا اثنین واربعین نهم جویریه بنت الحارث در غزوه بنی المصطلق در سنه ست در بند افتاده بود پس آزاد کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را و عقد نمود و نام اول وی بره بود پس تغییر داد و او را جویریه [illegible] سنه ست وخمسین دهم میمونه تزوج وی در سنه سبع در سال قضاء عمره حدیبیه در موضع سرف بفتح سین وکسر را که بر ده میل از مکه است و وفات وی نیز بهمین موضع در سنه احدی وستین یا احدی وخمسین یا غیر آن اتفاق افتاده اکنون در آن موضع بر سر قبر وی عمارتی ست زیارتگاه خلق یازدهم صفیه بنت حیی بن اخطب یهودیه بود از اولاد هارون علیه السلام و در غزوه خیبر که در سنه سبع بود در بند افتاده پس آزاد کرد او را و تزوج نمود و بعض گفته اند که اول در سهم دحیه کلبی افتاده بود پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وی را از وی خرید و آزاد کرد ماتت سنه اثنین وخمسین وقیل خمس وخمسین دوازدهم ریحانه بنت زید یهودیه از بنی النضیر یا از بنی قریظه در بند افتاده بود آزاد کرد و تزوج فرمود در سنه ست و در وقت عود از حجة الوداع وفات یافت و بعض گفته اند بعد از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سنه ست عشر والاول اصح این مذکورات جماعه است که تزوج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و دخول وی بآنها بصحت رسیده و چندی از آنها پیش از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عالم رفته بودند و اکثر بعد از وی و جماعه دیگر اند از نساء بیست یا زیاده که بعض را تزوج کرده و پیش از دخول مفارقت فرمود و بعض را خطبه کرد اما تزوج نکرد و بعضی از آنها نزد تخییر کردن او را دنیا و زینت آن را و اراده رضای خدا و رسول بحکم نص قرآن، یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا وزینتها الخ وارد شد اختیار دنیا کردند و بدر رفتند و تفصیل آن در جامع الاصول مذکور است و اما سراری آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار بود مشهور ترین آنها ماریه قبطیه بود که او را مقوقس قبطی والی اسکندریه مصر اهدا نموده بود و از وی ابراهیم بن رسول الله بوجود آمد و هم در مدت رضاع وفات یافت و بعض ریحانه را که در ازواج مذکور شد از سراری داشته اند وگفته که آزاد نکرد او را و در ملک وی بملک یمین بود دیگر جاریه بود که او را زینب بنت جحش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بخشیده بود دیگر نیز در بعضی از غزوات در بند افتاده بود والله اعلم و از آنچه مذکور شد وجه طواف بر نه یا یازده هر دو روایت ظاهر شد چه خدیجه رضی الله عنها خود پیش از ین جماعه بمکه فوت کرده و سوده نوبت خود را بعائشه رضی الله عنها بخشید واگر آنهم نباشد صحبت زینب بنت خزیمه ماهی چند بیش نبود شاید که در وقت قضیه طواف نباشد و نیز ریحانه را بعضی از سراری داشته نه از ازواج اما پوشیده نماند که طواف بعنوان نساست نه ازواج و بر تقدیر طواف بر نه یا یازده در وقتی صحیح است کما لا یخفی و در میان ایشان یعنی نساء سویت نگاه داشتی در بیت و ایواء و نفقه و جمیع امور وی

که بران قادر بود اما در محبت میفرمود اللهم هذا قسمتی فی ما املک فلا تلمنی فیما تملک ولا املک یعنی خدایا این قسمت و عدالت من ست در چیزے که مالک و قادرم بران یعنی مبیت و نفقه پس ملامت مکن در چیزے که مالک نیستم آنرا یعنی محبت و مجامعت و در وجوب رعایت مساوات میان ایشان بر وے خلاف ست بر دو قول یکے آنست که قسم واجب بود دوم آنکه معاشرت با ایشان روا بود وے را بے قسم و این از خصائص وے بود صلے الله علیه وآله وسلم و رعایت آن محض کرم و تفضل و مروت و تطییب قلوب ایشان بود و قول امام ابی حنیفه آنست و با وجود این چنین رعایت و ملاحظه ایشان کردے گویا که واجب ست چه فضل و مروت بر اهل وفا و کرم حکم واجب دارد و حفصه را طلاق داد و رجعت کرد چنانچه در ضمن ذکر ازواج مطهره معلوم گشت و شیخ ابن الهمام گفته که اراده کرد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم طلاق سوده را پس بخشید وے نوبت خود را بعائشه رضی الله عنها و طلاق نکرد ولیکن امام محمد گفته با چنین رسیده که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم سوده رضی الله عنها را اعتدی گفت و طلاق کرد پس وے درخواست کرد که رجعت کند و نوبت خود را بعائشه بخشید و بیهقی از عروه آورده که رسول خدا طلاق کرد سوده رضی الله عنها را پس چون بازآمد سوده دامن جامه آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را گرفت و گفت یا رسول الله مرا حاجتے بمردان نمانده است ولیکن میخواهم که در نساے تو محشور شوم پس مراجعت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وے و این حدیث مرسل ست و ممکن ست جمع و تطبیق میان حدیث عدم طلاق و وجود آن که طلاق رجعی بود و بمجرد طلاق رجعی فرقت واقع نشود بلکه بانقضاے عدت پس معنی اراده طلاق اراده استمرار طلاق بود بانقضاے عدت انتهی و ایلا کرد موقت بیکماه ایلا نزد فقها سوگند خوردن مرد ست که قربان نکند امراة خود را مدت چهار ماه و حکم وے آنست که اگر ترک کند قربان نهاد او را پیش از گذشتن چهار ماه چنانچه کریمه للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر الآیة حکم میکند و اگر بکند کفارت یمین بدهد یا جزاے که بران ترتب ساخته چنانچه گفت اگر قربان کنم بنده من آزاد مثلاً و اگر چهار ماه گذشت و قربان نکرد واقع شود طلاق باین نزد امام اعظم ابو حنیفه و اصحاب وے و مذهب سفیان ثوری و بعض علماے دیگر همین ست و نزد مالک و شافعی و احمد و اسحق واقع نشود طلاق بگذشتن چهار ماه بلکه حبس و جبر کرده شود او را تا آنکه یا رجوع کند و کفارت یمین دهد یا طلاق دهد و نزد شافعی اگر طلاق ندهد طلاق داده شود بر وے بجبر یک طلاق اما ایلا که در حدیث بخاری از انس واقع شده است که ایلا کرد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم از نسائی خود یکماه و رسیده بود بپاے مبارک او زخمے در بند استخوان پس بنشست در غرفه بیست و نه روز پس فرود آمد گفتند یا رسول الله سوگند یکماه خورده بودی و بعد از بیست و نه روز برآمدی فرمود ماه بیست و نه روز میباشد ایلا درین حدیث بمعنی حلف ست مطلقاً و در صحیح مسلم از جابر آمده است که درآمد روزے ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر در رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم و عادت وے بود که تا اذن نمی طلبید وا نمی شد نمی درآمد و دید مردم را که بر درگاه جمع اند و هیچکس را بدرآمدن اذن نشده پس اذن کرده شد ابوبکر را بعد از ان درآمد عمر رضی الله عنه و استیذان نمود و اذن کرده شد براے وے و دید آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را ساکت و حزین نشسته و نساگرد وے جمع آمده طلب نفقه میکنند پس گفت عمر رضی الله عنه در دل خود والله چیزے بگویم که بخندانم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را پس گفت یا رسول الله اگر بنت خارجه که نام زوجه عمرست از من نفقه طلبد برخیزم و مشتی در گردن او زنم

پس بخندید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گفت همچنین این زنان گرد من آمده و طلب میکنند نفقه را
پس برخاست ابوبکر و مشتی در گردن عائشه زد و برخاست عمر و مشتی در گردن حفصه زد و گفتند آیا شما می طلبید از
رسول خدا چیزی که نزد وی نیست گفتند لا والله نه طلبیم بعد ازین از وی چیزی که نزد وی نیست پس
گوشه گرفت آن حضرت از زنان یکماه بعد ازان نازل شد این آیت . یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن
تردن الحیوة الدنیا الآیة والحدیث اما ظهار ذکر در بعضی از فقها که گفته اند ظهار نیز کرد غلطی ظاهرست و سهوی
واضح ظهار گفتن مرد است زن خود را انت علی کظهر امی تو بر من مثل پشت مادر منی یعنی حرام و باین گفتن
طلاق باین واقع میشود و اگر قربان کند کفارت ظهار چنانکه در قرآن مجید واقع شده هست به وی نزد محققین از فقها
و محدثین از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ظهار واقع نشده و در احادیث ذکر آن ورود نیافته و سیرت
وی با ایشان بهترین سیرها بود و میفرمود خیرکم خیرکم لاهله بهترین شما کسی ست که بهترست سیرت و معاشرت
او با اهل و عیال او و انا خیرکم لاهلی و من بهترین شماام مر اهل خود را رواه الترمذی والدارمی و رواه
ابن ماجه عن ابن عباس و لفظ ترمذی در روایتی اینست که کامل ترین مومنان در ایمان نیکوترین
ایشان از روی خلق و نرم ترین ایشان با اهل خود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دختران انصار را
بسوی عائشه میخواند تا با وی ملاعبه کنند و چون التماس مادر کردی بجائی که در ان آنجا محمد وروی بخود وی
موافقت فرمودی و متابعت نمودی و چون از کوزه آب خوردی آن کوزه را گرفتی و لب بر جای لب عائشه
نهادی و آب خوردی و چون استخوانی برداشتی و گوشت ازان بدندان بخوردی آن استخوان را
از وی بستدی و از موضع دهن وی گوشت تناول کردی و بر وی تکیه زده قرآن خواندی و گاه سر مبارک
بر کنار وی نهادی و قرآن خواندی اگرچه حائض بودی و گاه در حیض بلبسر مودی تا ازار بندد
و بر بالای ازار با وی معانقه کردی و بشره مبارک بشره وی رسانیدی و در ایام روزه او را بوسه
دادی و از کمال لطف و غایت مکارم اخلاق وی با اهل بیت آن بود که وی را یعنی عائشه را تمکین دادی
از بازی کردن بلعب چنانچه عادت دختران ست که از لتهای جامه لعبتها سازند و بآن بازی کنند و بر دوش
مبارک وی تکیه زده و حبشه در رقص ایشان نگاه کردی عادت حبشه هست که بنیزهای خود بازی میکنند
و گفته اند که این بازی ایشان از وادی ساز جنگ ست با اعدای دین و باین قصد از جمله عبادات مبادی
آن گردد مثل تیراندازی و نیزه بازی مبارزان و یکبار روز عیدی این جماعه در صحن مسجد شریف
این عمل می کردند پس میگوید عائشه که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر در حجره من بایستاد و می پوشید مرا
بردای خود تا نظر کنم ببازی ایشان و نهادم روی خود را میان گوش و دوش آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بستر ایستاده ماند و بر نگشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا من برنگشتم و گفت عائشه اندازه کنید
و خیال کنید که دخترک خردسالی که حریص بود بر دیدن بازی چگونه بایستد و باز نیاید از دیدن آن حال مرا بران
قیاس کنید و این حدیث دلالت دارد بر اباحت مثل این لعب و تجویز دیدن دخترک صغیر السن بجانب آن
و در ایام فرح و سرور مثل روز عید و مانند آن و در سفر دو بار با وی مسابقت کرد یعنی آن حضرت

صلی الله علیه وآله وسلم و عائشه رضی الله عنها با یکدیگر می دویدند تا کدام یکی از ایشان غالب آید و پیشتر رود چنانچه غازیان اسپان
مسابقت و دویدن می کنند مرتبه اولی عائشه سبقت کرد و در مرت ثانیه عائشه رضی الله عنها تناور شد یعنی فربه و گوشت دار شده
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم سبقت گرفت پس فرمود هذا بتلک یعنی این سبقت من بدل آن سبقت است
که تو وقتی بر من گرفتی و یکبار از در حجره بیرون می آمدند دیدند گاه هر دو یکبار در آمدند هر یکی آن دیگری را دفع میکرد
تا بیرون شدند و چون عزم سفر کردی میان ایشان قرعه زدی هر کرا قرعه افتادی وی را بردی و چون
رجوع فرمودی دیگران را قضا نکردی و گاه بودی که در حضرت مجموع بر یکی از ایشان دست نهادی
و ملاعبت کردی و هر روز چون نماز عصر گذاردی بر مجموع حجرات بگشتی و احوال ایشان تفقد کردی و چون
شب شدی در حجره آنکه نوبت وی بودی بیتوتت فرمودی و میان هشت زن قسم کردی در آن وقت
که ازواج مطهره نه بود عائشه حفصه ام حبیبه سوده ام سلمه صفیه میمونه زینب بنت جحش جویریه رضی الله تعالی
عنهن زیرا که سوده که نهم بود نوبت خود را بعائشه بخشیده بود پس عائشه را دو شب بود و دیگران را یک شب
و آنچه در صحیح مسلم واقع شده که عطا میگوید که آن زنی که آن را قسم نمیکرد صفیه بود غلط صریح است از عطا و سبب
این وهم آنست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم روزی بر صفیه خشم گرفت صفیه مضطرب شد عائشه را گفت هیچ
توانی که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از من راضی کنی و من نوبت خود را بتو بخشم عائشه گفت آری
پس عائشه بیامد و بر جانب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بنشست در روزیکه نوبت صفیه بود فرمود دور شو
که امروز نوبت تو نیست عائشه گفت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و حکایت باز گفت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم از صفیه راضی شد و احتمال دارد که یک روز بود و یک نوبت بود لاغیر از این جهت بعضی از رواة وهم کرده
که زنی که او را قسم نمیکرد صفیه بود و حدیث کان یقسم لثمان صحیح است بدانکه در مشکوة از بخاری و مسلم از عطا
می آرد که گفت حاضر شدیم ما با ابن عباس بر جنازه میمونه بسرف پس گفت این زوجه رسول خداست صلی الله
علیه وآله وسلم چون بردارید نعش او را مجنبانید و حرکت مدهید او را و نرمی کنید با آن و گفت بود نزد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم نه زن که قسم میکرد از آنها برای هشت زن و قسم نمیکرد برای یکی و گفت عطا با چنین رسید
که آنکه قسم نمیکرد برای وی صفیه بود و بود وی آخر زنان وی در موت و رزین گفت که غیر عطا میگوید که آن زن که
قسم نمیکرد سوده بود و این قول صحیح تر است زیرا که وی بخشیده بود روز خود را برای عائشه وقتیکه خواست
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که طلاق دهد او را و گفت نگاه دار مرا و من نوبت خود را به عائشه رضی الله عنها بخشیدم
بامید آنکه شاید که در بهشت در زمره زنان تو باشم خطابی گفت که این سخن از عطا وهم است و غلط در وی از
ابن جریج است که راوی این حدیث است و قاضی عیاض گفته که شاید که روایت عطا صحیح باشد زیرا که
چون نازل شد قول حق تعالی ترجی من تشاء منهن وتؤوی الیک من تشاء یعنی بران از خود هر کرا میخواهی
از زنان و بخوان بخود هر کرا خواهی از ایشان اختیار بدست تست و این آیت است متمسک
جمعی که گویند قسم بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم واجب نبود پس براند آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم سوده و جویریه و صفیه و ام حبیبه و میمونه را نخواند بخود و عائشه رضی الله عنها و ام سلمه و زینب و حفصه را و فات

یافت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درحالیکه ابوا کرد و بخواند همه را مگر صفیه را که او را درجا کرد و براند و قسم نکرد
برای وی و خیبر را وعطا از آن خبر . والله اعلم و عادت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که چون در
اول شب موافقت کردی گاه غسل کردی و بخفتی و گاه وضو کردی و بخفتی و غسل در آخر شب کردی
و حدیثی که از عائشه مروی است که ربما کان ینام ولا یمس ماء بسا بود که خواب میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و مس نمیکرد آب را غلط است از بعض روات از جهت ثبوت غسل یا وضو و احتمال دارد و وجهی هست که مراد
بمساس آب غسل باشد والله اعلم و گاه بودی که بر مجموع طواف کردی و در آخر یک غسل کردی و
گاه در عقب هر موافقت غسل کردی و چون از سفر باز آمدی شب هنگام در خانه نیامدی این حکم را در باب
معاشرت نسا آورده زیرا که این نیز بملاحظه حال ایشان بود تا متهی شوند و کار یک بر ایشان نیاید و جز این احکام بسی
دیگر **فصل در خواب و بیداری حضرت نبوی** صلی الله علیه وآله وسلم گاه بر فراش یعنی جامه خواب
بیتوتت کردی گاه بر نطع و گاه بر حصیر و گاه بر زمین مجرد و آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم سریری نیز بود
چنانچه در حدیث بخاری در اعتکاف آمده که نهاده میشد سریر وی در مسجد و سیوطی در جمع الجوامع آورده که در
مرض موت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عباس بن عبد المطلب آمد و بر سریر وی نشست و آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم امام حسن و حسین را سلام الله علیهما بوی وصیت کرد و در مواهب آورده که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بر سریر خفته بود و فراشی در زیر خود نداشت و اثر کرده بود ریسمان سریر در پهلوی مبارک وی و نهالی
وی از پوست بود حشو وی لیف درخت خرما بعوض پنبه این حکم سابقا گذشته است و از برای شب پلاسی داشت
از موی که بر آن خفتیدی و آن را در شب دو تو میکردند یک شب آن را چهار تو کردند تا نرم تر باشد از آن نهی
فرمود گفت بحال اول دو ته سازید چه دوش مرا از نماز منع کرد و فی الجمله بر فراش خفتیده و لحاف بر خود پوشیده
و فرمود که جبرئیل بر من نیامد در لحاف هیچ زنی بجز لحاف عائشه و بالش وی از ادیم بود و درمیان آن لیف خرما
این نیز سابقا گذشته است **فصل در سواری آن حضرت** صلی الله علیه وآله وسلم گاه بر اسپ سوار شدی
و گاه بر شتر و گاه بر استر و گاه بر دراز گوش و آن چند تا بود یکی عفیر که مقوقس هدیه کرده بود و یعفور که فروه بن عمرو جذامی
فرستاده و گفته اند که این هر دو نام یک ذات است و غیر این دو نیز بود و گاه بر اسپ برهنه بی زین چنانکه در باب
جهاد گذشت و گاه اسپ را بدوانیدی و هر چند کند رو و حرون بودی در تحت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مثل سیل روان شدی و غالبا تنها سوار شدی و بعض احیان بر شتر کسی را ردیف ساختی و گاهی از
پیش خویش کسی دیگر را سوار کردی چنانچه سه نفر بر یک شتر بودندی و گاهی بعضی از امهات مومنین را بر عقب
خویش سوار کردی و بیشتر مرکوبات آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اسب و شتر بودی اما بغال در اراضی
عرب کم بود و یک بغله بهدیه از ملک اسکندریه آورده بود تا آن را سوار شدند نام این ملک مقوقس بود و نام این بغله
دلدل و آن سفید بود و یک بغله دیگر بود و نام او فضه فروه بن عمرو آن را فرستاده و یکی دیگر ابن العلما
صاحب ایله فرستاده و دیگر از دومة الجندل آمده و دیگری از پیش نجاشی و بعض گفته اند که کسری نیز بغله برای
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده بود و این سخن بعدی دارد چه کسری که در جمله اعدای آن حضرت

صلی الله علیه وآله وسلم نه در آمده و کتابت او را پاره کرده اهداے او درست که اینقل والله اعلم و چون استر
در ارض عرب کم بود صحابه گفتند ما نیز دراز گوش بر اسپ اندازیم تا بغال پیدا آید فرمود انما یفعل ذلک الذین لا یعلمون
یعنی این را نادانان کنند که جنس را بغیر جنس بجهانند و این امر نامناسب را ارتکاب کنند **فصل** حضرت
نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم یک گله گوسفند بود بعدد صد و دوست نداشتے که بر صد زیاده شود و چون بره ان
زاده شدے بدل آن گوسفندے ذبح کردے و شتران از نر و ماده نیز بسیار بود و عدد و اسامی آن در کتب
سیر مسطور ست و حال استر و دراز گوش معلوم شد و اما اسپان چند از انچه در کتب مسطور ست یکے نام وے
سکب ست و سکب در لغت ریختن آب است و فرس سکب یعنی کثیر الجرے آمده گویا میریزد و میرود مثل آب
و این اول اسپے ست که در ملک آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آمده و بده اوقیه آنرا خریده و بود اغر محجل یعنی
سفید جبهه و سفید پا و کمیت بود و ابن اثیر گفته اسم دوم مرتجز ماخوذ از رجز که نوعے از بحور شعر
ست خوش آینده تسمیه کرده شد باین اسم از جهت حسن صهیل و خوبی آواز وے و سفید بود سوم ظراب
بطاے بمعنی پشته تسمیه کرده شد بان از جهت کبر و سمن وے و گفته اند از جهت قوت و صلابت حافر وے
اهدا کرده آن را فروة بن عمرو جذامی چهارم لحیف بجاے مهمله اهدا کرد آن را ربیعه بن ابی البراء ماخوذ ست از لحاف
تسمیه کرده شد باین اسم از جهت سمن وے و کبر وے گویا که می پوشید زمین را بدم خود که دراز بود و چنانچه
لحاف می پوشد جسم را پنجم لزاز از لز بمعنی التصاق و اتصال اعضاے او یکدیگر فترق و ملتصق بر جسم چیده
و خوش اندام بود اهدا کرده بود آن را مقوقس ششم ورد سرخ خوش رنگ گل اندام بود تمیم داری بحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم فرستاده و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن را با میر المؤمنین عمر بخشیده و وے در راه
خدا یکے را بران سوار کرده بعد از ان دید که آن را ارزان میفروشد خواست که باز خرد و آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم او را از خریدن منع کرد تا عود بصدقه لازم نیاید چنانکه در باب صدقات گذشت هفتم سبحه از سباحت
یعنی شناور فرس سابح حسن الجرے اسپ اشقر بود خریده بود آن را از اعرابی بده شتر هشتم بحر اسپ سفید بود
از تجار یمن خریده و بیان دواب و اسلحه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اسامی آنها که در غایت مناسبت
و لطافت اند بتفصیل در کتب سیر مذکور ست و هر چیز را از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نامے بود مناسب
از ان میان همین نام اسپان نقل افتاد که دلالت ظاهره دارد بر انچه گفته شد و کنیزکان و غلامان داشته از ان
جمله آزاد کردگان زیاده از ارقا بودے و بیشتر موالی و عتقا از عبید بودے نازنانا در مواهب لدنیه
از ابن جوزی نقل کرده که گفت موالی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهل و سه بود و اما
یاد کرده و میسر نمود ایما امرء اعتق امرأ مسلما هر مردے که آزاد کند مردے مسلمان را کان فکاکه من النار باشد
این آزاد کردن سبب آزاد شدن او از آتش و باز رستن از گرو آن یجزی کل عضو منه عضوا منه جزا
داده میشود هر عضوے از ان آزاد کرده شده عضوے را از آزاد کننده و ایما امرء مسلم اعتق امرأتین مسلمتین
و هر مرد مسلمان که آزاد کند دو زن مسلمان را کانتا باشند آن دو زن آزاد کرده شده فکاکه من النار یجزی
کل عضوین منهما عضوا منه جزا داده شود هر دو عضو از ان دو زن عضوے را از ان مرد و این حدیث صحیح است

و دلیل ست بر آنکه آزاد کردن بنده افضل ست از آزاد کردن کنیزک و آنکه عتق یک بنده نظیر عتق دو کنیزک ست چنانکه
دو زن حکم یک مرد دارد در شهادت **فصل در بیع و شرے که حضرت نبی صلی الله علیه وآله**
وسلم کرده اما بعد از نزول وحی خریدن غالب بود بر فروختن و فروختن اندک بود اما بعد از هجرت فروختن
محفوظ نیست مگر در سه صورت و اما خریدن بسیار بود و باجازت دادن و باجازت شدن و استیجار یعنی چیزے
باجاره گرفتن زیادت بود وے از ایجار باجاره دادن و محفوظ است که پیش از نبوت خود را باجاره داد برائے
گوسفند چرانیدن و در حدیث آمده است که هیچ پیغمبرے نیست که گوسفند نچرانیده و آن از حق سبحانه تعالے
تعلیم تربیت و اصلاح امت است زیرا که رعایت در معنی چوپانی ست و نیز آمده است که اصحاب غنم اهل تواضع
و مسکنیت باشند و اصحاب ابل و فرس اهل تکبر و خیلا و عیار و دیگر خود را باجارت داد بخدیجه تا برائے وے تجارت کند
و در صحیح حاکم ست که دو بار خود را باجارت داد بخدیجه در دو سفر هر نوبتے بیک شتر و شرکت کردے با کسان و کسان را
وکیل خود ساختے و خود وکالت ایشان قبول کردے اما توکیل زیاده از توکل بود و هدیه بکسان فرستاد و از کسان
هدیه قبول کرد و عوض داد و عادت شریف بود که مکافات هدیه و احسان کردے و بر خود منت کسان ننهادے
و بخشید و بخشیده قبول کرد و سلمة بن الاکوع را در بعض غزوات کنیزکے خوب روے نصیب شد و بود وے را گفت
این را بمن بخش هبالی فو هبه اله فرمود بخش این کنیزک را بمن پس بخشید آن کنیزک را بوے آنرا بستد و چندین
اسیر را از اسارائے مکه بآن کنیزک فدا داد و خلاص کرد و اما سر و قرض بر رهن و بغیر رهن کردے و استعاره کردے
و گاه بنقد و گاه بنسیه چیزے خریدے و ضمان شدے از حق تعالے ضمانے خاص در حق کسے که فلان عمل کند
چنانکه فرمود من ضمن لی ما بین لحییه و ما بین رجلیه ضمنت له بالجنة هر که ضامن و متعهد شود مرا نگاه داشتن چیزے
که میان دو کله اوست یعنے زبان که از خوردن و گفتن حرام آن را نگاه دارد و هر که ضامن شود چیزے را که میان
دو پاے اوست یعنے فرج را از وطی حرام نگاه دارد ضامن شوم مر او را بهشت و مثل این ضمان در سنت بسیار
واقع شده و گاه ضمان شدے ضمان عام از برائے دیون هر که وفات کند و وفاے نگذارد مر دین خود را و شفاعت
کردے بکسان و کسان بوے شفاعت کردندے و یکبار برائے مغیث شفاعت کرد بزن وے بریره و قبول نکرد
بریره شفاعت وے را و از وے نرنجید و بر وے عتاب نکرد و قصه بریره آنست که وے کنیزک عائشه بود
و عائشه وے را اعتاق کرد و حکم امة چون معتق گردد آنست که وے اختیار دارد که تحت شوهر خود که در حالت
بندگی داشت باشد یا نکاح سابق را فسخ کند و از ملک وے برآید نزد امام ابو حنیفه مطلق ست خواه شوهر وے
حر بود یا عبد و نزد امام شافعی اگر عبد بود کما تقرر فی الفقه و مغیث شوهر وے بود و چون بریره آزاد شد نخواست
که در تحت وے باشد و مغیث در عشق وے واله و حیران میگشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
شفاعت کرد مغیث را نزد بریره تا او را قبول کند و در نکاح وے باشد بریره شفاعت آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم قبول نکرد و فسخ کرد نکاح او را و چون مصلحت دید بریره این بود حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
وے را تکلیف نکرد و از وے نرنجید و سوگند بسیار خوردی بخداے تعالی و آنچه ثابت ست در احادیث صحیح
زیاده بر هشتاد موضع ست و باری تعالی در سه موضع امر کرد پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم بسوگند خوردن اول

قال الله تعالی ویستنبؤنک احق هو قل ای وربی انه لحق . دوم قال الله تعالی . وقال الذین کفروا لا تأتینا
الساعة قل بلی وربی لتأتینکم . سوم قال الله تعالی . زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی وربی لتبعثن ثم
لتنبؤن بما عملتم وذلک علی الله یسیر . و درین سه آیت امر است قرآن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که سوگند
بخورد به پروردگار تعالی وتباکید بگوید که دین اسلام حق ست وقیامت آمدنی ست وحق سبحانه خدا بهرآئینه
آدمیان را جزاے اعمال شان داد وما که مقصود مصنف از ذکر اینکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوگند
بسیار میخورد وما مورست بسوگند خوردن اشارت ست بآنکه سوگند خوردن بخداے رب العزت در آنچه حق ست
منع نیست چنانکه وصیت بعض مشائخ عظام ست از ارباب طریقت قدس الله اسرارهم مر طالبان را که
سوگند بخدا نخورند ولیکن پوشیده نماند که مقصود ایشان منع ست ازان بوجهے که مسقط تعظیم اسم الٰہی
وحشمت درگاه عزت بود چنانکه در محاورات ومعاملات مغنا وعموم ناس ست قسم بر حقیت دین اسلام وتاکید شرائع
واحکام در مقام موعظت وارشاد چنانکه درکلام نبوت وقرآن مجید واقع ست نه ازین قبیل ست آن منع
دیگرست واین مقام دیگر کما لا یخفی وگاه درمین استثنا کردے مراد باستثنا درینجا انشاء الله تعالی گفتن
ست واین استثنا مانع است از انعقاد یمین ولزوم حنث بر تقدیر عدم وقوع امرے که بران یمین یاد کرده و
همچنین در مواعید . وعقود وگاه سوگند را کفارت دادے وآن کار بکردے ومیفرمود من سوگند بچیزے
نخورم وغیر آن چیز را نیکوتر بینم الا آنچه نیکوترست آن را بکنم وسوگند را کفارت بدهم وفراح کردے اما در مزاح
غیر حق نگفتے چنانچه شخصے از حضرت وے صلی الله علیه وآله وسلم شترے التماس کرد فرمود بتو شتر بچه بدهم
گفت یا رسول الله شتر بچه بیکار من مے آید مرا شتر درکارست فرمود آیا هیچ شترے هست که بچه شتر نباشد و شتر
آن را نزاید . وچنانچه پیره زنے بحضرت وے صلی الله علیه وآله وسلم آمد و درخواست دعا کرد که الله تعالی او را
بهشت درآرد گفت هیچ پیره زنے بهشت در نیاید پس آن زن غمگین شد وگفت چه شد پیره زنان که به بهشت
نه درآیند وگریه رفت فرمود با وے بگوئید که حق تعالی میگوید انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا
حق سبحانه زنان را بکر وجوان سازد و در بهشت درآرد باین معنی درست ست که پیره زنان در بهشت نه در آید
وتوریه کردے توریه در لغت پوشیدن ست ودر سخن پوشیدن غرض در مضمر قلب واظهار خلاف آن و در توریه
غیر حق نگفتے چنانچه اگر عزم جائے کردے خبر راه جاے دیگر پرسیدے واحوال ومراحل ومنازل آن وازین باب است
آنچه روایت کرده اند که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عزیمت فتح مکه کرد خیمه بجانب خیبر زد تا بالفعل این خبر
شائع نشود وسر فاش نگردد ودشمن خبردار شده در مقام تهیه اسباب محاربه نیاید وامثال این توریها در غزوه و
جهاد بسیار کردے ومشورت کردے ومشورت دادے وبیمار پرسیدے وجنازه را حاضر شدے ودعوت را اجابت
کردے وبا زنان بیوه ومسکینان وضعیفان براے قضاے حاجت ایشان همراه شدے وکار ایشان را کفایت کردے
واز شعرا مدح شنیدے وایشان را عطا دادے وخلعت بخشیدے مرویست که آن حضرت را صلی الله علیه
وآله وسلم مدح ذات شریف خود بغایت خوش آمدے زیرا که آن علامت صرف ایمان ودین خالص وناشی از
محبت حق وصدق محض ست از آنکه هر چه مدح وے گفتند تا قیامت خواهند گفت قطره ایست از بحرے

پس عطاے وے ایشان را بر قول حق بود و امام غیر او از ملوک و امرا و اہل دنیا زر و بہتان صریح است لاجرم
فرمود احثوا فی وجوه المداحین التراب بپاشید از بد در روے مدح گویندگان دروغ گو خاک را

فصل در بعض اخلاق آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

در دویدن بپاے مسابقت فرموده چنانچه در حدیث عائشه گذشت و با کسان مصارعت کرده چنانکه آورده اند که در مکه مردے بود رکانه نام سخت قوی و علم کشتی را چون او کسے نمیدانست و مردم از بلاد بمصارعت وے مے آمدند و ہمه را بر زمین مے انداخت و ہیچ کس او را بر زمین نزده روزے در یکے از راہہاے که با آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش آمد آن حضرت او را دعوت اسلام کرد و گفت یا رکانه چرا از خدا نے ترسی و دعوت مرا قبول نمیکنی رکانه گفت یا محمد ہیچ شاہدے بر صدق دعوی خود داری فرمود اگر با تو مصارعت کنم و ترا بر زمین زنم ایمان مے آری بخدا و رسول خدا گفت نعم فرمود پس مستعد شو براے مصارعت پس بمصارعت در آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او را بگرفت و بر زمین زد رکانه از این حال متعجب شد و گفت یکبار دیگر بار دیگر بر زمین زد تا سه بار ہمچنین کرد پس گفت رکانه واللہ ان شانک لعجیب رواه الحاکم فی المستدرک وابو داؤد والترمذی و نیز آورده اند که مردے بود که او را ابو الاسود جمحی میگفتند بغایت زورمند و قوت ناک تا آنکه آورده اند که بر پوست گاوے مے ایستاد و جماعه از ہر طرف آن پوست را از زیر پاے وے میکشیدند و وے از جاے خود نمی جنبید و پاے وے نمے لغزید تا پوست پاره پاره میشد روزے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او را دعوت کرد باسلام گفت اگر با من مصارعت کنی ایمان بتو بیارم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمصارعت با وے در آمد و بر زمین زد و لیکن وے ایمان نیاورد و فی القصة طول کذا فی المواہب و نعل خود را بدست مبارک خود پاره زده و جامه خود بدست خود رقعه دوخته و دلو خانه خویش بدست مبارک خویش رقعه زده و گوسفند را بدست مبارک خود دوشیده و جامه خویش از شپش جانور پاک کرده لفظ حدیث اینست وکان یفلی ثوبه و فلی در لغت کاوش و تفتیش شپش و امثال اوست از جامه و گفته اند که ہرگز در جامه آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شپش نیفتاده و ایذا نکرده و از بدن شریف وے چرک بر جامه نه نشسته نقله فی المواہب عن بعض العلماء و از امام فخر رازی نقل کرده اند که گفت که ہرگز بر جامه و بدن شریف پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مگس نه نشسته و پشه نگزیده و لیکن لازم تفلی وجود چیزے موذی است فی الجملة قمل یا برغوث یا مانند آن و جواب داده اند از این اشکال بآنکه شاید که تفلی از چیزے باشد که چسپیده باشد چون وے از جاے دیگر نه آنکه از بدن شریفش حادث شده واللہ اعلم و اہل خانه را بنفس خویش خدمت کرده و در بناے مسجد با عمال و کارکنان موافقت نموده خشت کشیده با اصحاب بیخته بود و موضع معین و معلوم است در مدینه مطہره که براے بناے مسجد شریف در انجا خشت ریخته بوده بر داشته و گاه چنان گرسنه شده که از گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بسته چه از بستن امعاء محکم شدن و بر ہم چسپیدن آن قوتے حاصل شود که حرکت بدان میسر گردد و بضیافت رفته و کسان را نیز در خویش بضیافت آورده و حجامت کرده و اجرت را بیان فرموده و ثابت شده که حجامت میان سر مبارک کرده و گاه بر پشت پاے و گاه بر اخدعین و گاه بر کاہل اخدعین دو رگست بر دو جانب گردن و کاہل عبارتست از مقدم ظہر یعنی میان دو شانه و تداوی کرده

و دیگران را وقت ضرورت داغ کردے چنانچہ ذکر آن بیاید و خویشتن را داغ نکردے و رقیہ بیماران کردے اما طلب رقیہ برائے خویشتن نکردے و بیماران را باحتما فرمودے و بمعالجہ امر کردے اما استعمال ادویہ مرکبہ کہ در قرابادین نوشتہ اند و معاجین و مرکبات و امثال آن معتاد نبودے بلکہ تداوی بمفردات کردے و نادرا چیزے بآن اضافت کردے تا دفع سورت آن دارو کند و این کمال حکمت و غایت معرفت اطباست ابو خزامہ گفت یا رسول اللہ ارایت رقی نسترقیہا و دوا نتداوی بہا خبر دہ مارا کہ این افسونہا کہ میکنیم و این داروہا کہ میخوریم ہل یرد من قدر اللہ شیئا آیا رد میکند و باز میگرداند از تقدیر الٰہی چیزے را تعالی ہی من قدر اللہ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این افسونہا و داروہا نیز از تقدیر الٰہی ست یعنے وے تقدیر کردہ است کہ این دار باین دارو واین مرض باین افسون مندفع گردد واگر تقدیر باین رفتہ است مندفع میگردد والا نمیگردد واز تخمہ و بسیار خوردن منع فرمودے و میگفت ما ملا آدمی وعاء شرا من البطن پر نکرد آدمی ہیچ ظرفے را بدتر از شکم خود بحسب ابن آدم لقیمات بس ست آدمی زاد را چند لقمہ معدود و صغیر یقمن صلبہ کہ برپا دارند استخوان پشت او را برائے نماز و حرکات ضروری فان کان لا بد فاعلا پس اگر بجد ست آدمی کہ پر خورد و بسیار خورد فثلث لطعامہ و ثلث لشرابہ و ثلث لنفسہ پس باید کہ شکم خود را سہ حصہ کند یک حصہ برائے طعام و حصہ دیگر برائے آب و دیگر برائے نفس و دم زدن یعنے اگر زیادہ برین کند ضرر دارد.

فصل در علاج و امراض. بدانکہ مرض دو نوع ست قلبی و بدنی مرض قلبی عبارت ست از ارتکاب ذنوب و معاصی و تراکم ظلمات آن بر قلب کہ حکم سموم قاتلہ و امراض مہلکہ دارد و دل را از صحت کہ ثبات و استقامت است مع اللہ بر آرد و بعد از غلبہ و دوام از الحیات حقیقی کہ عبارت از معرفت و ذوق و ذکر ست کند و علاج امراض قلبی و طب روحانی مخصوص ست بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و راہے نیست بتحصیل آن مگر از جانب وے و آنچہ آوردہ از درگاہ عزت از احکام دین و ملت و مقصود بالبعثت انبیاء ایشان دین و شریعت معالجہ قلوب و اصلاح بواطن ست از امراض و مفاسد معنوی و اما علاج بدن و طب آن کہ از جانب آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدہ از باب تکمیل و تتمیم و تبع و تطفل ست بجہ ضرروی یسیر ست و مضرت او زائل بخلاف ضرر امراض قلبیہ کہ دائم و باقی ست و چون در فصول سابق علاج امراض قلبی ذکر یافت خواست کہ درین چند فصل بیان علاج امراض بدنی کہ از قبل حضرت نبوت آمدہ نیز بیان کند و علاج امراض حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سہ نوع کردے یکے بادویہ طبیعی کہ عبارت ست از اجزائے جمادی و نباتی و حیوانی دوم بادویہ الٰہی کہ ادعیہ و اذکار و آیات قرآنی ست سوم بادویہ مرکب ازین دو قسم اما علاج بادویہ طبیعی از برائے مرض تپ کہ عبارت ست از حرارت غریبہ کہ منبعث میشود از قلب بسوے اعضا و مضارست بتمام کہ ممارست از قوائے بدنیہ در بیان آن مصنف گفت اما علاج تپ را پس فرمود الحمی من فیح جہنم فابردوہا بالماء تپ از پراگندگی گرمی دوزخ ست یعنے نشانی و نمونہ از دست پس سرد کنید آن را باستعمال آب چہ سردے نشانند و کشند گرمی ست و در حدیث دیگر آمدہ اذا حم احدکم فلیرش علیہ الماء البارد ثلث لیال من السحر چون تپ زدہ شود یکے از شما پس باید کہ ریختہ شود بروے آب سرد ماسہ شب وقت سحر و جائے دیگر آمدہ در مسند امام احمد کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا حم دعا بقربۃ من ماء فافرغہا علی راسہ فاغتسل بود

رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون تپ میکرد وطلبید مشکی را از آب پس میریخت آن را بر سر خود وغسل میکرد و در جامع ترمذی ثابت است اذا اصابت احدکم الحمی فانما الحمی قطعة من النار فلیطفها بالماء البارد ولیستقبل نهرا جاریا فلیستقبل جریة الماء بعد الفجر قبل طلوع الشمس ولیقل بسم اللہ اللھم اشف عبدک وصدق رسولک وینغمس فیہ ثلاث غمسات ثلثة ایام فان برأ والا فخمس فان لم یبرأ فی خمس فسبع فان لم یبرأ فی سبع فانها لا تکاد تجاوز التسع باذن اللہ فرمود چون برسد یکی از شما را تپ وتپ نیست مگر پارۂ از آتش پس باید که بکشد او را بآب سرد و باید که استقبال کند و پیش آید جوے روان را و باید که استقبال کند جانب روان شدن آب را بعد از فجر پیش از بر آمدن آفتاب که وقت سردی ست و باید که بگوید بسم اللہ خداوندا شفا ده بندۂ خود را و راست گو گردان پیغمبر خود را یعنی درین علاج که او فرموده است وغوطه زند دران آب جاری سه غوطه تا سه روز اگر به شد وتپ مفارقت کرد فبها والا غوطه زند در وقت مذکور در آب جاری پنج روز اگر در پنج روز بهتر نشود تا هفت روز این عمل بکند اگر در هفت روز هم بهتر نشده گران نه روز نمیگذرد باذن خدا و چون درین علاج اطباے طبیعی را استبعادے روے مید هد چه معلوم ست که بعضے از اقسام تپ را استعمال آب سرد مضرت قطعا معنعت در رفع این استبعاد گفت که اهل حدیث را اتفاق ست که این خطاب خاص ست باهل حجاز که بلاد آن گرم ست همچون خطاب حتی الاستقبلوا القبلة ولا تستدبروها ولکن شرقوا و غربوا که در وقت نشستن در خلا فرموده و ذکر آن گذشت مخصوص ست باهل مدینه و مصر که در آن سمت ست و قبله ایشان جنوبی ست و چون اکثر حمیات که ایشان را عارض شدے از نوع حمی یومی بودے که از شدت حرارت آفتاب و امثال آن بود مانند استعمال دواے گرم یا حرکت مفرط غضب یا بیداری و نحو آن علاج آن باب سرد فرمود شربا و اغتسالا و چون تعرض و بیان حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مر علاج امراض بدنی را بطریق تبع وطفیل بود در استقصاء و تعمیم انواع آن نکوشید و هم بآن نوع که غالب الوقوع دران دیار بود اقتصار فرمود واللہ اعلم

فصل در علاج استطلاق بطن استطلاق بطن را چون از کثرت ماده بودے علاج بتقویت اطلاق کردے چنانچه در صحیحین ست ان رجلا اتی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال ان اخی یشتکی بطنه او استطلق بطنه فقال اسقه عسلا فذهب ثم رجع فقال قد سقیته فلم یغن عنه شیئا وفی لفظ فلم یزده الا استطلاقا مرتین او ثلاثا کل ذلک یقول له اسقه عسلا فقال له فی الثالثة او الرابعة صدق اللہ وکذب بطن اخیک وفی صحیح مسلم ان اخی عرب بطنه است فسه هضمه و عیات معده مردے بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت برادرم شکم روان ست علاج آن التماس دارم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بیاشامان او را عسل آن مرد برفت و باز آمد و گفت بیاشامانیدم او را عسل هیچ فائده نکرد بلکه زیاده شد روان شدن شکم دو بار شد این واقعه یا سه بار شک راوی ست و هر بار امر بآشامیدن عسل میکرد و در بار سوم یا چهارم فرمود راست گفته است خداے تعالی یعنی که عسل را شفاے امراض ساخته بقوله تعالی فیه شفاء للناس یار است گفته است آنکه وحی کرده بمن که علاج استطلاق بطن وے را آشامیدن عسل ست و گفته اند که انجمعنی بهتر ست زیرا که آیت دلالت ندارد بر آن که عسل شفاے هر مرض ست و دروغ میگوید شکم برادر تو که قبول شفا نمیکند و عرب استعمال کذب در موضع خطا کنند چنانکه کذب سمعک دروغ گفت گوش تو یعنی خطا کرد در یافت حقیقت آنچه شنید پس معنی کذب بطنه یعنی

صلاحیت قبول شفا نکرد خطا کرد ازان و امام فخر الدین رازی گفت که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به نور وحی دریافت که نفع عسل بعد استطلاق بطن وے آخر ظاهر شدنی ست و چون در حال ظاهر نشد گویا گفت بطن آیه صاحب شکم که اورا نفعے نیست دروغ گفت ازینجهت اطلاق کذب بران کرد و در تکرار امر بآشامیدن عسل نکتهٔ لطیف ست چه دلیلے باید که آنرا مقدارے و کمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر ازان قاصر آید بکلی مرض را زائل نکند و اگر ازان زیاده آید قوت را ساقط کند و مرض را زیاده کند و چون در هر نوبتے چندان عسل نداد که مقاوم مرض شدے لاجرم اطلاق زیاده میشد و اربا ماده شرب عسل بیفزود تا بحد خویش رسید لاجرم فرمود صدق الله و کذب بطن اخیک و کذب بطن اخیک عبارت است از کثرت مادهٔ فاسده و چون در آخر آن قدر داده که در اخراج ماده و دفع مرض وے کافی و وافی گردد نفع آن ظاهر شد چنانکه در آخر حدیث صحیحین آمده بران وجه که در مشکوة و غیره آورده ست فبرأ یعنی پس ازان بهشد شکم وے و عجب که مصنف این روایت را نیاورد با آنکه طب نبوی الطب طبا النسبت ندارد چه طب نبوی متیقن الجح ست قطعا چه صادر شده از وحی الهی و مشکوة نبوی و کمال عقل و اما طب غیر وے غالبا ماخوذ ست از حدس و ظن و تجربه که منشأ خطر ست و هر کس که از طب نبوی منتفع نشود یقین باید دانست که از نقص ایمان وے ست و هر که آنرا بقبول تلقی صدق نکند و باعتقاد پاک فرا گیرد البته بآن منتفع شود و لهذا کذب بطن او را بعض بر عدم صدق نیت و خلاص اعتقاد وے حمل کرده اند چنانکه قرآن کریم که شفاے صدور و قلوب ست هر که آنرا باخلاص و قبول تلقی نکند زیاده مرض و وبال وے شود و آنچه مذکور شد ظاهر گشت بطلان اعتراض ملاحده که گویند عسل مسهل ست پس وضع وے برائے دفع اسهال چگونه توان کرد و ملاحده این جاهلان که بکمیت علت وجه و اسباب ولادت اسهال نکاهے ناشی از تخمه و بقاے مواد فاسده در معده گردد و علاج بش زیاده جز استطلاق بطن که موجب بر دفع و اخراج آن مواد گردد نبود و تناول عسل خصوصا ممزوج بآب گرم بغایت نافع ستدن را فصل در علاج طاعون و وبا در قاموس در فصل طا و باب نون بگو بدالطاعون الوباء و در باب همزه و فصل وا و آورده الوبا بالطاعون او کل مرض عام و در نهایه گفته طاعون مرض عام و وبائے که از فساد هوا خیزد و سبب فساد امزجه و ابدان گردد و قاضی ابو بکر بن العربی گفته که طاعون وجع غالب که اطفاے روح کند و تسمیه وے بطاعون بجهت عموم اصابت و سرعت قتل اوست و قاضی عیاض گفته طاعون قروحے که در جسد بر آید یعنی و عام گردد و هلاک کند و تشبیه کرده اند او را بالطعن برمح و در اهلاک و نووی در تهذیب گفته که طاعون بثر یعنی قرح صغیر که از جهت حرارت از بدن بر آید و ورم مولم در غایت ایلام با سوزش و لهب و سیاه گرداند احوال خود را و سرخ و سبز بنفش سازد و با وے خفقان و قے بود و غالب در گلو و بغل بر آید و گاهے در دست انگشتان و سائر جسد نیز حادث گردد و ابو علی بن سینا گفته که طاعون ماده سمیه است که پیدا مے آرد ورم کشنده را و اکثر حادث میگردد زیر بغلها و پس گوشها و سبب آن دم ردی ست که مستحیل میشود بجوهر سمی که فاسد میگرداند عضو را و حادث میگرداند قلب را کیفیت ردیه و پیدا میگرداند وے غشی و خفقان و قبول نمیکند آن را از اعضا مگر آنچه ضعیف ست بالطبع و ردی ترین وے چیزے ست که واقع میشود در اعضاے رئیسه و اسود از وے مهلک تر ست و کمتر ست در وے سلامت و احمر وے نزدیک تر ست بسلامت بعد از وے اصفر و طاعون بسیار پیدا میشود نزد وبا ازینجهت اطلاق کرده شده اسم یکے بر دیگرے و حقیقت و با فساد جوهر هواست که ماده روح ست و حقیقت طاعون ورمے ست که ناشی میشود

از هیجان دم و انصباب وی بعضو و افساد او مرآن را و امراض دیگر که عام ست و ناشی ست از فساد هوا اطلاق طاعون بر آنها بطریق مجاز ست بعلاقهٔ عموم مرض و کثرت موت کذا فی المواهب اللدنیه و نیز میگوید که دلیل بر آنکه طاعون غایر وباست آنست که طاعون در نیامد مدینهٔ رسول صلی الله علیه وآله وسلم را و در احادیث نسبت آن باین مکان تشریف واقع نشده و حال آنکه نسبت وبا بوی وقوع یافته و بعض تفسیر کرده اند طاعون را بموت کثیر و لیکن پوشیده نماند که مراد اینجا الطاعون مرگ عام ست که آن را وبا خوانند بهر سببی که باشد چنانچه مصنف بطریق عطف بیان آورده حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل طاعون عذابیست که فرستاده شده است بر گروهی از بنی اسرائیل و آن گروهی ست که امر کرده شده بودند بدخول باب سجدا و مخالفت کردند و فرستاده شد بر ایشان طاعون و مردند از ایشان در ساعتی بیست و چهار هزار کس و علی من کان قبلکم و مخصوص به بنی اسرائیل نیست بلکه بر بعض امم دیگر نیز فرستاده شده فاذا سمعتم به بارض فلا تدخلوا علیه پس چون بشنوید شما طاعون و وبا را در زمینی و شهری در نیائید آن زمین را و اذا وقع بارض و انتم بها فلا تخرجوا منها فرارا منه و چون واقع شود در جائی و شما در آنجا باشید بیرون نیائید از آنجا از جهت گریختن از آن رواه البخاری و مسلم و موطا و ابو داود از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المومنین عمر بجانب شام و در راه شنید که در شام وبائی واقع شده پس طلبید مرا و گفت بخوان برای من مهاجرین اولین را چون آمدند مشاورت کرد با ایشان و گفت در شام وبائی واقع شده شما چه میگوئید آنجا برویم یا نه مهاجرین اختلاف کردند بعض گفتند اکنون چون قصد آنجا کردی برگشتن مناسب نبود و بعض گفتند با تو اصحاب رسول الله و مردم دیگراند اقدام بر بلا و وبا نیکو نباشد پس ایشان با انصار مشاورت کرد ایشان نیز اختلاف کردند مثل اختلاف مهاجرین پس مشیخت قریش را که از مهاجرین فتح آمده بودند با ایشان نیز مشاورت کرد ایشان همه باتفاق گفتند که رجوع باید کرد و اقدام بر وبا درست نیست عمر بقول ایشان قرار داد درین میان ابو عبیده بن الجراح بود و گفت از قدر خدا میگریزی عمر گفت اگر غیر تو کسی این سخن میگفت میگفتم بوی چیزی ای ابا عبیده از قدر خدا میگریزیم بقدر خدا عبد الرحمن بن عوف حاضر نبود چون آمد گفت نزد من علمیست درین باب از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود اذا سمعتم به بارض فلا تقدموا علیه الحدیث پس حمد گفت عمر مر خدا را و برگشت و در حدیثی دیگر ثابت ست الطاعون شهادة لکل مسلم طاعون سبب شهادت ست مر هر مسلمان را یعنی اگر طاعون در جائی پیدا گردد و کسی صبر کند بران و راضی گردد بقضای الهی اگر بمیرد شهید میرد و در حدیث دیگر آمده الطاعون وخز الجن وخز طعن غیر نافذ را گویند و این امریست که جز بخبر شارع نتوان دانست و عقل را بدریافت آن راه نیست و لهذا اطبا آن را ذکر نکرده اند و آنچه اطبا گفته اند که آن شبهی یا ورمی ست یا قروحی ست چنین و چنان در واقع اثر آن وخز طعن جن ست که محسوس میگردد و دلیل بر همین آنست که گاهی پیدا میگردد در بلادی که اصح ست هوای او و اطیب ست مای وی و نیز اگر بسبب فساد هوا بودی بایستی که هرگز از روی زمین منقطع نگشتی چه در هیچ زمانی بعض بلاد از فساد خالی نبود و گاه جماعه را عارض شود که مزاج آنها اصح ست از دیگران و نیز اگر بسبب فساد هوا بودی تمام بدن را در گرفتی و وی مختص بود بموضعی از بدن و بالجمله حدوث آن در تحت ضابطه و قیاس در نیاید و اگر بسبب فساد هوا بودی [illegible]

امارات ست بر استبعاد وجود وے از فساد ہوا و انحصار وے دران نہ دلائل قطعیہ بران و اصل دلیل خبر مخبر صادق
ست اگر بسبب روایت بصحت رسد بعد از صحت آن احتیاج بدلیلے نباشد و ہیچ چیز معارض آن نشود و در روایت
دیگر الطاعون دعوة نبی وجود طاعون در حق قومے بدعاے پیغمبر اوست کہ دعا کرد تا حق تعالے عذابے را بر ایشان
فرستد عموماً یا خصوصاً و این حدیث منافی نیست آن را کہ حدوث آن بفساد ہوا بود و یا بطعن جن کما لا یخفے و درین
حدیث کہ نہی فرمود از در آمدن در شہرے کہ در وے وبا باشد و از بیرون رفتن از انجا اشارت ست بتحرز و پرہیز تمام از وبا
زیرا کہ در آمدن در محل وبا تعرض ست مر بلا را و القاے نفس ست در تہلکہ و این مخالف شریعت ست و منافی
عقل و در حدیث دیگر ثابت شدہ ان من القرف التلف بدرستیکہ پیدا میگردد از قرف تلف یعنی قرف سبب
تلف و القاے نفس در تہلکہ ست و قرف مداناة مرض و مقارنت وباست پس درین نہی تمام امر ست بحذر و
حمیت و نہی ست از تعرض اسباب تلف و اما نہی از خروج از محلے کہ وبا در آمدہ باشد دران دو معنی بیان کردہ اند یکے
حمل نفس بر توکل و اعتماد کلی بر حق تعالے و صبر بر قضا و رضا بان و معنی دوم آنکہ اطبا میگویند واجب ست بر ہر
کہ خواہد کہ از وبا احتراز کند تقلیل غذا و اخراج رطوبات فضلیہ از بدن تبدیر لطیف در صواب این کلام را نقل کردہ
و بجاے لفظ لطیف مجفف آوردہ و این مناسب تر ست بمقام و از ریاضت و حمام پرہیز کند تا فضلات ردیہ
کہ در قعر بدن کامن ست یعنی پوشیدہ منبعث نگردد و واجب باشد کہ سکون و آسایش و آرام را اختیار کنند
تا ہیجان اخلاط سالم ماند و شک نیست کہ خروج از ارض وبا و سفر بارض دیگر غالباً بحرکت سخت ممکن شود و ضرر
آن ظاہر ست و این وجہ ظاہر شد کہ نہی از خروج از جاے کہ در وے وبا است مقصود ازان حصول علت و سبب
و بدست آمد ذکر ان در فصل علاج طاعون و وبا کہ مصنف گفتہ و چنانکہ علاج جسمانی بدنی مفہوم شد علاج
روحانی قلبی نیز ذکر یافت از حصول توکل و صبر و رضا فسبحان اللہ ما اتم کلام النبوة و اجلہ و اکملہ و بعضے از
علما در نہی از خروج حکمتہاے دیگر نیز ذکر کردہ اند یکے آنکہ طاعون و وبا در غالب احوال عام میباشد در بلدے
کہ واقع شود و شامل مر عامہ اہل آن را پس چون واقع شد ظاہر آنست کہ بسبب آن در نفوس تمامہ اہل آن بلد راہ
یافتہ و مداخلت نمودہ است پس فرار و بیرون آمدن ازان بفائدہ بود چہ وجود مفسدت و علت چون متیقن شد انفکاک
ازان غیر متوقع احتراز و فرار عبث باشد و لائق بحال عاقل نبود و دیگر آنکہ اگر مردم ہمہ بر خروج و فرار متوارد و متوافق
شوند آنکہ عاجز بود بمرض مذکور یا بغیر آن ضائع و خراب گردد بجہت فقد کسے کہ تعہد و تفقد حال وے کند در حیات
و بعد از ممات و نیز اگر خروج مشروع بودے و مردم باعتقاد مشروعیت در بر آمدن باکے و مبالاتے نداشتندے
بے باک و بے اندیشہ بر آمدندے و موجب کسر قلوب ضعفا و بیدلی ایشان گشتے و ہمین حکمت ست در ورود
وعید بر فرار از زحف یعنی گریختن از معرکہ جنگ کفار کہ باعث کسر قلب آنانکہ ثابت ماندہ اند و ادخال رعب
بر آنہا گردد و دیگر آنکہ بیرون آیندہ و گریزندہ خواہد گفت اگر من آنجا بودمے و مقیم ماندمے مبتلا شدمے ببلا
و آنکہ بیرون نیامدہ و نگریختہ گوید اگر بیرون آمدمے سلامت ماندمے ازین بلا پس ہر دو در لو و لیت افتادے
کہ ازان منع کردہ اند و نیز نظر بحقیقت گریختن از بلا سودمند نبود و ہر چہ واقع شدنی ست البتہ واقع شود و ہر کس را
اجل معین ست قولہ تعالے اینما تکونوا یدرککم الموت الآیة و اگر شارع این گریختن را بسبب مسافت و بدن اذن میکرد

میکرد ہم و چون نہی ازان کرد جز صبر و رضا چارہ نبود و باللہ التوفیق کذا فی المواہب اللدنیہ فصل در استسقا
بدان کہ استسقا مرض مادی ست کہ سبب وے مادۂ غریبہ ست باردہ کہ تخلل میشود اعضا را پس بلند مے شود یعنی آ
بوسے اعضا یا ہمہ اعضاے ظاہرہ یا مواضع خالیہ کہ در وے تدبیر غذا و اخلاط ست و آن فضاے
جوف ست و استسقا بر سہ نوع ست زقی و لحمی و طبلی زقی استسقائے ست کہ میریزد در وے
مائیت بمواضع مذکورہ و مجتمع میشود در بطن اسفل مادہ مائیہ ردیہ و تسمیہ وے بزقی از جہت تشبیہ بطن صاحب اوست
بمشک پر آب و لہذا احساس کردہ مے شود خضخضہ آب نزد حرکت و انتقال از جائے بجائے دیگر و لحمی استسقائے
است کہ پراگندہ مے شود در وے آب یا خون یا مادۂ بلغمیہ بحبار اعضا و منتقش میگردد در خلال لحم پس بالا می آید
لحم و بلند میگردد و وجہ تسمیۂ وے بلحمی بجہت ازدیاد لحم صاحب اوست بحسب ظاہر بخلاف فربہی کہ در وے
ازدیاد ست بحسب حقیقت و طبلی استسقائے ست کہ پراگندہ میشود در وے مادہ ریحیہ در مواضع مذکورہ
و محتقن میگردد دران و منتفخ میگردد در وے بطن بمادۂ ریحیہ با شئے از رطوبت و وجہ تسمیۂ او بطبلی بجہت تشبیہ
بطن بہیئت طبل و لہذا شنیدہ مے شود نزد قرع بطن مثل آواز طبل حضرت نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم علاج آن
بالبان و ابوال شتر میفرمود در صحیحین آمدہ کہ رہطی از قبیلۂ عکل و عرینہ بمدینہ آمدند و ہواے مدینہ ایشان را
مخالفت آمد پس مستسقی شدند پیش رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمدند و شکایت کردند و گفتند انا اجتوینا
المدینۃ فعظمت بطوننا و ارتہشت اعضاؤنا در ستیکہ ما ناسازگار یافتیم ہواے مدینہ را و بیمار ساخت ما را
وکلان شد و آماسید شکمہاے ما و مضطرب و سست شد اعضاے ما و ارتہشت بکسر شین و سین ہر دو آمدہ فرمود الحقہم
الی ابل الصدقۃ فاشربوا من ابوالہا و البانہا اگر بیرون آئید و بروید بسوے شتران صدقہ و زکوۃ پس بیاشامید
از بول و شیر آنہا نفع کند شما را و درینجا اختلاف ست نزد امام ابی یوسف حلال ست شرب بول ما یوکل لحمہ از جہت
تداوی نہ غیر تداوی و این قصہ دلیل ست بران و نزد امام محمد حلال ست مطلقا زیرا کہ شفا در حرام نبود چنانکہ
احادیث صحیحہ درین باب آمدہ پس چون ثابت شد دران شفا ثابت شد کہ حلال ست و امام ابوحنیفہ گوید
کہ حرام ست مطلقا چہ براے تداوی و چہ براے غیر تداوی لقولہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم استنزہوا من البول
و اذن بشرب آن در قصۂ عرنیین مخصوص بایشان ست و تحقیق این در کتب اصول فقہ کردہ اند فشربوا فلما
صحوا عمدوا الی الرعاۃ فقتلوہم و استاقوا الابل و حاربوا اللہ و رسولہ پس عمل کردند آن جماعہ بفرمودۂ آنحضرت
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و صحت یافتند و چون صحت یافتند قصد کردند چرانندگان آن شتران را و کشتند ایشان را
و بردند شتران را و محاربہ کردند بخدا و رسول خدا را یعنے راہزنی کردند فبعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
فی آثارہم فاخذوا فقطع ایدیہم و ارجلہم و سمل اعینہم و القاہم فی الشمس حتی ماتوا پس بفرستاد آن حضرت صلی اللہ
علیہ و آلہ و سلم مردم را در پے ایشان و گرفتار شدند و حکم کرد ببریدن دستہا و پاہاے ایشان و بر آوردن چشمہاے
ایشان بمیل گرم یا تنجا۔ و انداختن ایشان را در آفتاب تا جان دادند و گفتہ اند کہ ایشان نیز بچرانندگان شتران ہمچنین
کردہ بودند بقصاص آن بایشان نیز ہمچنین کرد و بعض گفتہ اند کہ این پیش از نزول حدود بود و بعد از نزول
آن نہی کرد از مثلہ و محققان اطبا را اتفاق ست کہ لعاب لقاح بکسر لام جمع لقوح ناقہ شیردار

قریب الحمد نجاح و ابوال جمال بکسر جیم جمع جمل شتر نر از ادویه معتبره است درین مرض در شرح موجز مذهب دیگر
لبن لقاح اعرابیه که بچرد شیح و قیصوم را خصوصاً وقتیکه استعمال کنند آنرا در عوض غذا و آب نافع است درین مرض
جدا و بتحقیق افتاده جماعه ازین بیماران در بلاد عرب و مضطر شدند بدان و صحت یافتند از ان و همچنین ابوال
ابل و معز اعرابیه انتهی و گفته اند که در لبن لقاح جلا و تلیین و ادرار است و تلطیف و تفتیح شده و است
خصوصاً وقتیکه اکثر رعی وے شیح و قیصوم و بابونج و اقحوان و اذخر باشد و غیر آن از ادویه
که نافع است مر استسقا خصوصاً وقتیکه استعمال کرده شود بحرارت وے که بر دن آید از پستان و ابوال نفیل
بهمان حرارت که بیرون مے آید از درون زیرا که این ابوال زیاده میکند ملوحت لبن را و تقطیع میکند فضول را
و زیاده میکند اطلاق بطن را

فصل در علاج جراحات بحصیر سوخته

اشارت سفر مود و در روز احد چون روے مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مجروح شد
بجهت آنکه اسپ آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بلغزید و در گوے بیفتاد پس میخ خود در رخساره مبارک
بخلید و مضبوط شد حتے که صحابی بدندان خود آن میخ را بر آورد تا چند دندان آن صحابی از بیخ بر آمد فاطمه رضی الله عنها
خون را مے شست و امیر المومنین علی آب میریخت و خون منقطع نمے شد فاطمه با شارت
آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم پاره از حصیر برداشت و بسوخت تا خاکستر شد و آن خاکستر را بر جراحت
نهاد در حال خون باز ایستاد و آن حصیر از بردے بود و دران بلاد بیشتر حصیر از بردے بود خاکستر بردے را
قوت تمام ست در بستن خون فی القاموس البردے نبت معروف و در حاشیه کتاب از مهذب نوشته
البردے ذدخسر

فصل در فوائد عسل و محجم و داغ کردن

مے فرمود که شفاء در سه
چیز ست شربتے از عسل و بریدن محجم و داغ کردن با آتش محجم آلتے از حدید که بوے حجامت کنند و
لفظ حدیث شرطة محجم و شرطه بر وزن ضربة زدن بمشرط یعنی نشتر بر موضع حجامت تا بیرون آید
از وے خون و مصنف تعبیر کرد از ان به بریدن محجم الامن است خود را نهی میکنم از داغ کردن با آتش بعض
گفته اند که نهی تنزیه است چه مشهور آنست که وے حسم ماده میکند و نهی کرد تا اعتقاد نکنند تاثیر و استقلال آنرا
و اگر کنند و امید شفا از جناب حق دارند جائز ست و بعض گفته اند نهی از داغ در موضع خطر و تردد است
علما میگویند این حدیث اشارت ست بمعالجه جمیع امراض مادے چه امراض مادی یا دموی ست یا صفراوی
یا بلغمی یا سوداوی اگر دموی است علاج آن باخراج خون ست و اگر آن سه قسم دیگر ست محتاج
آن باسهال ست پس بعسل تنبیه کرد به مسهلات و بمحجم بر فصد و حجامت اشارت کرد با آنکه بریدن محجم
انجا شامل فصد و حجامت هر دو ست و تنبیه است بر آنکه اخراج دم کند مطلقاً چنانچه ذکر عسل بر مطلق مسهل
ست تا هر دو اشارت شود بمعالجه جمیع امراض و در آنچه بیاید از احادیث بر فضیلت حجامت مقابل فصد اراده
نموده و تنبیه کرد بداغ کردن با آتش بر حالتیکه طبیب از معالجه عاجز آید و در بانزد و آخر الدوا الکی زیرا که منع
میشود بوے خلط باغی و شکسته میگردد ماده وے و چون ابوطیبه که غلام حجامه بود او را حجامت کرد اجرت ویرا
دو صاع طعام فرمود و ازینجا معلوم شد که عمل حجامت مشروع و حلال است چه اعطاے اجرت بر عمل حرام

جائز نباشد و ساداتِ یعنی خواجهای وے را گفت تا از خراج وے کہ بر وے نهاده بودند چنانچه در عرب رسم است
کہ خواجها بر غلامان خراجے و وظیفه معین بنهند و قرار دهند تا اینقدر بایشان پیدا کرده بدهند و باقی صرف معیشت
خود کنند چیزے کم کنند پس چنان کردند و این نشان رضا و خوشحالی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست
از عمل وے کہ از خواجهاے وے تخفیف و مسامحه درخواست کرد وے فرمود خیر ما تداویتم به الحجامة بهترین
چیزے کہ دوا کنید شما بدان چیز حجامت ست یعنی براے امراض دموی چنانچه مصنف گفت و پیغمبر فرمود
در شب اسرا بهیچ گروه از ملائکه نگذشتم الا گفتند یا محمد مر امتک بالحجامة امر کن امت خود را بحجامت روایت
کرد این حدیث را از ابن مسعود ترمذی و ابن ماجه و ترمذی گفت هذا حدیث حسن غریب و سبب
فضیلت حجامت آنست کہ حجامت خون را از نواحی جلد استخراج میکنند و مجموع اطبا قائل اند بانکه در بلاد گرم
حجامت افضل است از فصد چه خون ایشان رقیق ست و نضج و بر سطح بدن مے آید و حجامت بیرون مے آید
نه بفصد و فصد اعماق بدن را نافع است و به بلاد بارده مناسب و در صحیحین ست کان رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم یحتجم ثلاثا واحدة علی کاهله و اثنتین علی الاخدعین یعنی حجامت میکرد آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم سه حجامت یعنی در سه موضع یک حجامت میان دو شانه و دو حجامت بر دو رگے کہ بر دو جانب
گردن اند و در جامع الاصول از حدیث صحیحین و ابی داؤد و ترمذی باین لفظ آورده کہ بود رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم حجامت میکرد در اخدعین و کاهل و فی الصحیحین انه احتجم وهو محرم فی راسه بصداع کان به
و در حدیث صحیح آمده کہ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حجامت کرد در حالت احرام در سر خود از جهت
صداعے کہ در سر داشت و در روایتے از جهت شقیقه کہ داشت و شقیقه صداعے کہ در یک جانب سر بود و در نفع
حجامت براے درد سر احادیث آمده و اسباب صداع ارتفاع ابخره یا اخلاط حاره یا بارده است بجانب دماغ کہ منفذ
نیافت کہ ازان بدر رود و حادث گردد صداع پس اگر مائل شد بیک جانب شقیقه بود و اگر تمامه سر را فرا گیرد
آنرا داء البیضه گویند بجهت تشبیه سر به بیضه سلاح کہ آنرا بیضه خوانند و گاہے بجهت بعض حرکات
نیز حادث گردد مثل جماع و استفراغ و سهر و کثرت کلام و گاہے از اعراض نفسانیه مثل هم و حزن و جوع
نیز حادث گردد و گاہے بجهت حدوث ضربه در راس یا ورم دماغ یا برداشتن بار گران کہ ثقیل کند سر را یا گرم
کردن و یا سرد کردن خارج از اعتدال بود و غالباً نفع حجامت در بعضے ازین اقسام خواهد بود و از تاریخ بخاری
و سنن ابوداؤد آورده اند کہ شکایت نمیکرد هیچ یکے درد سر را نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه
بفرمود بحجامت و تواند کہ مخصوص بآن بلاد بود والله اعلم و در سنن ابن ماجه مروی ست کہ جبرئیل آمد و فرمود
بحجامت اخدعین و کاهل و اطبا گفته اند کہ حجامت بر اخدعین نافع ست از امراض راس و وجه و اذنین
و عینین و دندان و بینی و در سنن ابی داؤد ست انه احتجم فی ورکه من وثی کان به حجامت کرد در سرین مبارک
از جهت وثی کہ در ان داشت و وثی بفتح واو و سکون ثاء کوفته شدن بدن ست از سقطه یا ضربه کہ نقصی کہ بکلی
بکسر نرسد

فصل در بیان داغ کردن

هرچند داغ کردن دوست نمیداشت و امت را
نهی میکرد ازان اما در وقت ضرورت داغ فرمودے کردن ... رگے را و فرستاد با ابی ابن کعب را رگ برید

داغ کرد و چون سعد بن معاذ زخم خورد و بر اکحل آنرا داغ فرمود و ورم کرد بار دیگر داغ فرمود و اکحل رگیست در
وسط ذراع غالب ست فصد وی و او را عرق حیات نام است در دست و در هر عضوی از وی شعبه است
و در نفس نسبت بنیاست و در بدایکحل در پشت ابهر و اسعد بن زراره را داغ فرمود از مرض شوکه و شوکه سرخی
ست قوی که بر روی پیشانی مستولی شود و در قاموس است حمرة تعلو الجسد و جابر را داغ کرد در اکحل
این مجموع احادیث صحیح ست و پیش ازین بیان کردیم که نهی کرد است را از داغ کردن پس میان این نهی
و فعل تعارض و تناقض بود و جواب آنست که احادیث داغ بر چهار نوع ست بعض دال ست بر فعل آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم داغ را بعض اصحاب و بعض دال ست بر عدم محبت آن و بعض دال ست بر ثنا و
مدح ترک آن و بعض مشتمل ست بر نهی ازان اما فعل دلالت بر جواز میکند و عدم محبت دلالت بر منع نمیکند
و اما ثنا و مدح بر ترک آن را دال ست بر افضلیت و اولویت ترک و اما نهی ازان محمول ست بر آنکه بر سبیل اختیار
بود بی باعث ضروری از مرض و مانند آن یا محمول بر آنکه هرچند مرض بود ولیکن احتیاج آن نبود و بعلاجی
دیگر دفع آن ممکن و میسر باشد اما فعل اگر از خوف حدوث مرض بود یا از جهت برء مرض روا بود پس
میان احادیث تعارضی نبود بدانکه داغ کردن از علاجات طبیه است که استعمال کرده میشود آن را در خلط
باغی که منحسم و منقطع نمیشود ماده او مگر بدان و احادیث و اخبار در باب کی مختلف آمده بعض دال بر جواز
چنانکه بعضی از صحابه عظام با بیان فرموده و مصنف آن را ذکر کرده و از انس نیز آمده که گفت داغ کرد مرا ابو طلحه
در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در موطا از ابن عمر آورده که وی داغ کرد از لقوه و رقیه کرد
از عقرب و بعض دال بر نهی ازان و مسلم از عمران بن الحصین آورده که گفت می شنیدم من سلام ملائکه را چون
داغ کردم ازان محجوب شدم پس توبه کردم ازان و رجوع کرد آن حالت که داشتم و ترمذی و ابو داود هم از
عمران بن الحصین آورده که گفت نهی میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از داغ کردن پس مبتلا شدیم
و داغ کردیم پس نیافتیم فلاح و نجاح و گفته اند که فرمودن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم داغ نزد فساد
جراحت و قطع عضو بود و برء و صحت در اینجا متیقن و نهی بجهت آنکه در وی الم شدید و خطر عظیم ست و لهذا در زبان عرب
و امثال ایشان شائع شده که آخر الدواء الکی پس نهی ازان محمول بر کراهت و ترک اولی و افضل باشد و نیز
مردم داغ کردن را در حصول شفا عظیم سببی پنداشتند و بران جزم میکردند و غایت اعتماد و اتکال بران
داشتند و میگفتند که اگر آن را نکنند عضو فاسد گردد و بهلاک و موت انجامد پس نهی کرد ازان تا در خاطر
خفی در نمانند و از دائره توکل و اعتماد بر فعل فاعل مختار جل جلاله بیرون نیایند و همچنین ست حال در سائر ادویه
و علاجات اگر اعتقاد جزم کنند و شفا را بسته بدان دانند و آن را موثر پندارند حرام ست بلا شبهه و لهذا
در حدیث مدح آن جماعه که افسون نخوانند و داغ ننهند و توکل بر پروردگار خود کنند واقع شده و نیز گفته اند
که داغ کردن از اسباب وهمیه است که مباشرت آن قادح ست در توکل بخلاف معالجه بادویه دیگر که ظنی
است و اگر اینجا نیز ظن غالب به برء حاصل شود جائز ست و در فتح الباری میگوید در هیچ حدیثی صحیح نیافتم
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خود را داغ کرده باشد و بعض توهم کرده اند که وی صلی الله

علیه وآله وسلم داغ کرد بر جراحتے که او را در روز احد رسید ومیگوید که این خبر صحیح نیست وصحیح آنست که فاطمه
حصیر پاره را سوخت و بر جراحت نهاد واین نه داخل داغ متعارف ست که ازان نهی آمده چنانکه گذشت وبالجمله
مختار آنست که داغ کردن وسوختن عضو مکروه ست کراهت تحریمی گریزند غالب ظن بقول طبیب حاذق باشد الخ

فصل در علاج عرق النسا

بکسر عین وبفتح نون نام رگے ست که ممتد میشود از مفصل ورک
ومنتهی میشود تا آخر قدم ورای پاشنه وسابقا معلوم شد که همان یک رگ ست که در دست اکحل نام دارد
ودر ران نسا ولیکن اینجا عرق النسا گویند باضافت عرق بسوے وے ودر آنجا عرق الاکحل نیامده بلکه اکحل
گویند بے اضافت وگویند که تسمیه این رگ بنسا بجهت آنست که الم وے نسیان ماسوی می آرد وشخص را به ام
بے مشغول میدارد والآن عرق النسا نام وجعے ست که درین رگ پیدا میشود وابتدا میکند غالبا از ورک
وفرود مے آید تا رکبه وگاهے تا پاشنه وگاهے تا انگشتان پاے ودراز میگردد بطول زمان وکثرت ماده وما
وجع موذی ست بعسر ج انس گفت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم فرمود دوا از عرق النسا الیة شاة اعرابیة
تذاب ثم تجزء ثلثة اجزاء ثم تشرب علی الریق فی کل یوم جزء دواے این درد دنبه گوسفند اعرابی ست که گداخته شود
سه حصه ساخته وآشامیده شود هر روز یک حصه ازان بر ناشتا چون این مرض از ماده غلیظ لزج حادث میشود واحتباس آن
وتحلل ست بانضاج وتلیین یعنے پخته کردن ماده ونرم ساختن آن تا پخته ونرم شده بریزد وتحلیل رفته بدر رود
ودر دنبه گوسفند این دو خاصیت موجود که انضاج واخراج است بآن علاج فرمود ودر مواهب میگوید که این علاج
مخصوص ست بعرب واهل حجاز وهر که مجاور ایشان ست وانفع علاجات ست بنسبت ایشان وگوسفند اعرابی
تخصیص فرمود زیرا که اجرو والطف ست وخاصیت مراعی که همه شیح وقیصوم ونباتات لطیفه ست در وے حاصل
یعنے گوسفند اعرابی چون این نباتات را بچرد که گرم اند ولطیف وخاصیت آن در جمیع اجزاے وے خصوصا
در الیه که نرم ولطیف ست حاصل ست لاجرم نافع تر وسودمند تر ست

فصل در علاج خشکی مزاج

خشکی مزاج را که ازان تعبیر بحبس طبیعت نیز کرده اند معالجه بتلیین فرموده واز برای تلیین سنا را اختیار
کرده از اسما بنت عمیس پرسید بما کنت تستمشین قالت بالشبرم قال حار جار ثم قالت استمشیت بالسنا فقال
لو کان شیء یشفی من الموت کان السنا یعنے آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم از اسما پرسید اسهال طبع بچه میکردی
ومشی دارو وے را گویند که اسهال طبع کند وشکم را اند گفت بشبرم بضم شین وسکون با وضم را وآن گیاهے ست معروف
در حجاز که پوست بیخ آنرا بکار میدارند فرمود بغایت گرم ست در درجه رابع واطبا منع کرده اند از استعمال وے از جهت
خطر وفرط اسهال وے حار جار اول بحا ودوم بجیم واین لفظ حار جار از باب اتباع است که لفظے مهمل را بعد
از لفظ موضوع که مناسب باشند بیارند وبراے مبالغه گویند مثل حسن بسن دگر بار اسما گفت بسنا دوا
کردم فرمود اگر چیزے بودے که مرگ را شفا دادے سنا بودے وسنا بفتح سین مهمله نبت حجازی است
وافضل وے مکی ست ووے دواے شریف ست که اصلا در وے بیم ضرر وغائله نیست وقریب است
باعتدال وحارست در درجه اولے اسهال میکند صفرا وسودا وبلغم را وتقویت میکند جرم قلب را ولذا خاصیت اے اوست
نفع از وسواس سوداوی ومیفرمود علیکم بالسنا والسنوت فان فیهما شفاء من کل داء الا السام لازم گیرید باستعمال سنا

وسنوت بفتح سین وضم نون ودآخر تای فوقانیه زیراکه درین دو شفا است از هر درد مگر موت و در تفسیر سنوت هشت
قول ست اول عسل ست دوم رُبّ ست بضم را و تشدید بای مفتوحه در جنب روغن که از عکه روغن بیرون
می آید آمیخته بروغن عکه بضم عین و تشدید کاف مفتوحه آوند روغن خرد تر از قربه سوم دانه ایست مانند زیره اما زیره
نیست چهارم زیرهٔ کرمانی ست پنجم رازیانج ست و اسم مشهور ست نافع در فتح سدد و التهاب معده و غیر ذلک
و گفته اند که صحرائی او حار یابس ست در درجهٔ ثالثه و بستانی در ثانیه ششم شبت حار یابس در درجهٔ ثانیه در الفلج
و لیمون ست نافع هفتم خرما هشتم عسلی ست که درین ظروف روغن میباشد و این معنی اقرب ست زیراکه سنای
کوفته آمیخته بسنوت که عسلی ست مخلوط بروغن برای اسهال اصلح و اقوی باشد و در حدیثی دیگر آمده خیر
ما تداویتم به السعوط واللدود والحجامة والمشی بفتح میم وکسر شین وتشدید یای تحتانیه سعوط دوائی ست که از راه بینی
در دماغ بچکانند و لدود دوائی را گویند که از جانب دهن در حلق ریزند و مشی داروی مسهل نقل این حدیث
درین فصل بجهت همین لفظ ست که با اسهال مناسبت دارد **فصل در خارش بدن** سبب حکه بخارات
تیز گزنده ایست آنکه یابس ست مختلط صفرای محترق فی الدم ست و رطب از مخالطت بلغم مالح بدم و حدوث
آن غالباً از کثرت اکل طعامهای مالح و حریف و حلو و توابل حاره و علاج آن در کتب طب مذکور ست مصنف درینجا
علاج خارش که از غلبهٔ قمل یعنی سپش پیدا شود بیان کرد و گفت و خارش غلبهٔ قمل را معالجه بپوشیدن پیراهن ابریشمین
فرمودی در صحیحین آمده که انس بن مالک گفت عبدالرحمن بن عوف و زبیر ابن العوام را خارش در تن پیدا آمد
و از ان مشقت میدیدند ایشان را رخصت فرمود که پیراهن ابریشمین بپوشند و در بعض روایات صحیح مسلم آمده
که ایشان در بعض غزوات شکایت کردند بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از کثرت قمل ایشان را رخصت
داد در پوشیدن پیراهن های ابریشمین و بدین حدیث دو امر متعلق ست یکی فقهی و دیگری طبی اما فقهی حرمت
حریر بر ذکور امت که از لفظ رخصت مفهوم شده با آن از احادیث دیگر معلوم و مقرر ست و مستفاد ازین حدیث
این استثنا که ذکر کرد بقول خود الا برای حاجت یا مصلحتی مانع و این مذهب شافعی ست و نزد مالک جائز نیست
و در هدایه میگوید باس نیست بلبس حریر و دیبا در حرب عندهما و روایت کرد شعبی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
رخصت کرد در لبس حریر و دیبا در حرب زیراکه دیبای خالص دافع تر ست مر تیغ سلاح را و سبب هیبت ست در چشم
عدو و نزد امام ابوحنیفه مکروه است از جهت اطلاق نهی و ضرورت مندفع ست بمخلوط انتهی و اما امر طبی اوی
لبس حریر از امراض یابسهٔ سوداوی زیراکه حریر از ادویهٔ حیوانی ست و از خواص آن تقویت قلب و تفریح و
دفع غلبهٔ سودا و امراضی ست که از ان پیدا آید و آن گرم و تر ست و بعضی گویند معتدل و در آن اصلاً چیزی
از جبس و خشونت نیست لاجرم از حکه و جرب و امثال آن نافع بود و بسبب ملاست قمل در ان جای نگیرد
و در موجز گفته که ابریشم حار مفرح ست و پوشیدن آن منع میکند قمل را و در شرح وی آورده که ابو علی بن سینا ابریشم را
در ادویهٔ قلبیه آورده و گفته که حار یابس ست در درجهٔ اولی و از جهت در وی تلطیف و تنشیف ست اما تلطیف
بحرارت و تنشیف بیبوست و صاحب تقویم گفته که حار رطب است و گمان آنست که معتدل ست در رطوبت و یبوست و وی
از مفرحات قوی ست و خصوص نیست تفریح وی ببعض ارواح بلکه لائم ست مر هر روح را مطلقا و فربه میگرداند

بود از جهت اغتذاے بدن از وے بلکه از جهت تقویۀ روح طبیعی بر تصرف در غذا و در شرح دیگر میگوید که منع لبس او از قمل است که حدوث آن بر سبیل تولد است زیراکه ابریشم فاسد میگرداند آنرا که حادث میشود از بخارها پس متولد نمیشود از آن قمل

فصل در ذات الجنب

ذات الجنب ورم حار است در نواحی صدر در عضلات باطنه و حجاب داخل یا حجاب حاجز میان آلات غذا و آلات نفس و این را خالص نام است و این اعظم و اخوف اقسام اوست یا در عضلات خارجه ظاهر و حجاب خارج بمشارکت جلد و از اعراض ذات الجنب حمی حاده و سعال و ضیق النفس و وجع ناخس و عطش و اختلاط ذهن است و بالجمله آن از امراض شدیده مهلکه است زیراکه حادث است میان دل و جگر و علاج آن خالی از تعسرے نیست و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در علاج وے امر فرموده باکال قسط بحری و آن بضم قاف و سکون سین دوائیست خشبی معروف بعضے از آن شیرین است و بعض تلخ و شیرین رومی است و سفید که بوے ظاهر دارد و تلخ هندی و سیاه که بوے صبر دارد و در جامع ترمذی است عن زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال تداووا من ذات الجنب بالقسط البحری والزیت و فرموده دوا کنید از ذات الجنب بقسط بحری و روغن زیت و فی حدیث آخر القسط البحری هو العود الهندی و در صحیح بخاری آمده که لازم گیرید این عود هندی را که در وے شفاست از هفت علت یکے از آن ذات الجنب است و ذات الجنب بر دو نوع است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی ورمے است که در غشائے که در میان اضلاع است پیدا میشود و غیر حقیقی الم جانب پهلوست که از احتقان بادهاے غلیظ پیدا آید یعنے ذات الجنب بحقیقت نام نوع اول است و تکلم اطبا هم بروست و گاهے برین نوع دوم نیز اطلاق میکنند و این مجاز است و این دوا براے این نوع است زیراکه قسط هندی را چون نیک آس کنند و بزیت آمیخته کنند و بران مکان بمالند یا چند انگشت از آن تناول کنند تحلیل آن ماده کنند و اعضاے باطن را تقویت کنند و سدها را فتح کنند و اما نوع حقیقی اگر ماده آن بلغمی باشد هم برین دوا علاج پذیرد بتخصیص در وقت انحطاط مرض و اگر دموی و صفراوی بود علاج آن سخت تر ازین باید کرد چنانکه در کتب طب مذکور است و گویا مقصود مصنف ازین کلام رفع استبعاد معالجه ذات الجنب است بقسط و زیت پس گفت مراد از نیجا ذات الجنب معنی حقیقی نیست بلکه معنی دیگر است که بر وے نیز اطلاق ذات الجنب میکنند و اگر معنی حقیقی نیز مراد دارند و یک قسم وے که ماده او بلغمی باشد تخصیص کنند نیز صورتے دارد و این کلام ابن قیم است بعینه نقل کرده و کذا فی المواهب و چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بیمار شد اهل حرم و خدام و ممرضان یعنی آنها که تیمار داری آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میکردند پنداشتند که حسکی وے از ذات الجنب است و او را غشی حاصل شده بود در لدود در دهن مبارک وے ریختند چندانکه اشارت کرد که مکنید تصور کردند که بر عادت بیماران کره دارد و نخواهد منع میفرماید چون از ان غشی باز آمد تفسر فرمود تا آن جمع را بجملهم حاضر دارند و در حلق ریختند گفتند پنداشتیم که نهی تو از براے کراهت دواست و از ذات الجنب ترسیدیم فرمود که باری تعالی مرا بآن رنج گرفتار نکند و سیاق الحدیث هٰذا اشتکی وکان عنده نساؤه والعباس وام الفضل بنت الحارث واسماء بنت عمیس فتشاوروا فی لده فلدّوه وهو مغمور فلما افاق قال من فعل بی هذا من عمل نساء جئن من ههنا واشار بیده الی ارض الحبشة یشیر الی ام سلمه واسماء فقالوا یا رسول الله خشینا بک ان یکون بک ذات الجنب قال فبم لددتمونی قالوا بالعود الهندی وشیء من ورس قطرات

من ذریت فقال ما کان الله لیقذفنی بذلک الداء ثم قال عزمت علیکم لا یبقی احد فی البیت الا لد الا العباس
فانه لم یشهدکم حاصل معنی حدیث آنست که این دو امر دارو در حلق آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم ریختند آن حضرت را
صلے الله علیه وآله وسلم ناخوش آمد و فرمود در حلق همه اینها که این فعل کرده آن دارو را بریزند و این عمل باشارت بود
از آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم که قصاص گرفت از ایشان ولهذا امر فرمود عباس را نریختند که وے
شریک نبود و هر که بے رضاے کسے بگمان خطاے وے علاجے کند خصوصاً علاج کند نباد ال قصاص آن
بروے ثابت گردد بگیرد یا عفو کند و عنقریب بیاید که اگر کسے طب نداند و جاهل بود و دیگر را بجهل خود علاج کند
و ضرر آن بوے برسد قصاص و ضمان بروے ثابت گردد والله اعلم

فصل در علاج درد سر

حضرت نبوی را صلے الله علیه وآله وسلم چون درد سر حادث شدے حنا بر سر مبارک نهادے و فرمودے
صداع را این سودمند ست فی سنن ابن ماجه ان النبی صلے الله علیه وآله وسلم کان اذا صدع غلف راسه بالحناء
ویقول انه نافع باذن الله من الصداع چون درد سر میشد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را غلافت میکرد
وے پوشیده سر مبارک را بحنا و میفرمود که این نفع کننده است باذن خدا از درد سر و مراد بان نوعے ست
از انواع صداع و آن صداعے ست که مادی نباشد بلکه از حرارتے باشد ملتهب و این نوع را حنا نافع ست لاسیما
چون بکوبند و با سرکه آمیخته کنند و بر پیشانی ضماد کنند و اگر مادی باشد از خون علاج وے بحجامت فرمودے
چنانکه گفت و در سنن ابی داود ست ان رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم ما شکے الیه احد وجعا فی راسه الا
قال له احتجم ولا شکے احد وجعا فی رجلیه الا قال له اختضب بالحناء اگر کسے شکایت از درد سر کردے امر بحجامت فرمودے
و اگر شکایت از درد شکم آوردے خضاب کردن بحنا فرمودے و این نیز در نوعے خاص از درد شکم بودے
که از حرارت و مانند آن بودے و غالب علاج مخصوص باهل آن دیار فرمودے که وقوع آن در ایشان غالب
بودے و کلام متعلق بصداع سابقاً در بعض فصول نیز گذشته است فتذکر و در جامع ترمذی ست عن ام رافع
قالت کان لا یصیب النبی صلے الله علیه وآله وسلم قرحة ولا شوکة الا وضع علیه الحناء نمے برآمد مر آن حضرت را
صلے الله علیه وآله وسلم قرحه در بدن وے و نه در آمد خارے و نه رسیدے مگر آنکه مے نهاد بروے حنا

فصل در بیان طعام و شراب بیمار

میفرمود که بیماران را اکراه مکنید بر طعام و شراب چه خداے تعالی ایشان را
طعام و شراب میدهد یعنے تقویت و تربیت وجود ایشان میکند باعمال طبیعت دران و این مضمون احادیث
ست بلکه گفت عن عقبة بن عامر الجهنی یرفعه لا تکرهوا مرضاکم علی الطعام والشراب فان الله یطعمهم ویسقیهم و حکمت
این حدیث ظاهر ست چه طبیعت مریض بانضاج ماده و اخراج آن مشغول ست و چون اکراه مریض کنند بر طعام
و شراب طبیعت از فعل خود باز ماند و بهضم طعام و شراب مشغول شود و ماده خام ماند و مرض قوت گیرد پس دران
قوت بنا بر داد الاجزاے لطیف از اشربه و اغذیه که بان تقویت حاصل شود و طبیعت بان شے مشغول نشود
چون شرابهاے لطیف و امراق زرابیج بشرط آنکه آن نیز بان مرض منافی نبود و انعاش قوت ببویهاے
عطر و اخبار شادی بخش و بعیادت و تفقد احوال خصوصاً از اکابر و علما که مریض تابع و خادم و محب و معتقد
ایشان بود و امثال آن

فصل در علاج عذره

و عذره علتی ست در حلق که پیدا می آید از خون که آنرا عذره

بخوانند بضم عین مهمله و سکون ذال معجمه معالجه بقسط هندی تجویز فرمود و بعض را ابهام کام کودک را بانگشت ابهام غمز
می کنند و خون از آن بیرون می آرند آنرا نهی کرد و گفت خیر ما تداویتم به الحجامة والقسط البحری ولا تعذبوا
صبیانکم بالغمز فی العذرة بهترین چیزی که مداوات کنید شما بدان چیز یعنی عذره را حجامت ست و قسط بحری
که داروی مشهور ست خوشبو و کست نیز گویند و عذاب مکنید خردان خود را بغمز کردن بانگشت در عذره و در
مسند امام احمد ست دخل رسول الله در آمد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم علی عائشة بر عائشه و عندها صبی و نزد
عائشه خوردی بود که یسیل منخراه دما که از دو سوراخ بینی وی خونی میرفت ظاهرا علاج بعصر و غمز کام
بانگشت کرده بودند یا بسبب علتی که داشت خون میرفت فقال ما هذا پس پرسید آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم چه شده است مر این کودک را که از بینی او خون میرود فقالوا به العذرة پس گفتند عذره دارد
او و جع فی راسه یا درد است در سر وی فقال ویلکن لا تقتلن اولادکن پس فرمود وای بر شما ای
زنان نکشید اولاد خود را بعصر عذره یا بعلاج بد آنچه جاهل اید بدان یا بترک علاج والله اعلم ایما امراة اصاب
ولدها عذرة او وجع فی راسه و فرمود هر زنیکه برسد ولد او را عذره یا درد وی در سر فلتأخذ قسطا هندیا پس
گو که بگیرد قسط هندی را فلتحکه بماء پس باید که حل کند با آب و در بعض روایات فلتحکه یعنی حک کند آنرا با آب ثم
تسعطه ایاه پس تر بچکاند ولد را قسط در بینی فامرت عائشة فصنع ذلک بالصبی فبرأ پس فرمود عائشه تا کرده شد
این علاج بآن صبی پس به شد و چون عذره ماده آن خونی ست که بلغم برو غالب بود معالجه بقسط موافق بود چه قسط
مجفف ست و مقوی عضو و درین کلام اشارت ست بدفع اشکالی که کرده اند که قسط حار ست و عذره که عارض
میشود صبیان را از حرارت می شود و مزاج ایشان نیز حار ست لاسیما که قطر حجاز نیز حار تقریر جواب آنکه
ماده عذره غالب ست بر وی بلغم و در قسط تجفیفی ست که رطوبت را خشک میگرداند و گاهی نفع دوا بخاصیت
نیز می باشد یا آنکه تواند که آن از معجزات وی صلی الله علیه وآله وسلم بود و سعط که فرمود نست که دارو را
کرده بدماغ فرو ریزند و سر وی منخفض باشد در حالت استلقا و چون دارو بدماغ برسد ریح را بالعطس بیرون
آرد و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مع فرمود تداوی بسعوط را و خود استعاط فرمودے

فصل در علاج درد دل

کسی را از درد دل شکایت کند او را مفؤود خوانند زیرا که فؤاد او وجع یافته است چنانکه مبطون میگویند کسی را که بطن
وی درد ناک ست همچنین پس دوا اجزای مدینه کردی و در سنن ابی داود ثابت ست عن سعد قال
گفت سعد مرضت مرضا بیمار شدم بیمار شدنی فاتانی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یعودنی پس آمد مرا رسول خدا
بعیادت فوضع یده بین ثدیي پس نهاد دست مبارک خود را میان دو پستان من حتی وجدت بردها علی فؤادي
تا آنکه یافتم سردی و راحت آنرا بر دل خود وقال انک رجل مفؤود و فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستیکه
تو مردی که دل تو درد دارد ائت الحارث بن کلدة من ثقیف پس بیا حارث بن کلده را که از قبیله ثقیف است فانه
رجل یتطبب پس بدرستیکه وی مردی ست که خود را طبیب میگیرد و علاج میکند بیماران فلیاخذ سبع تمرات من
عجوة المدینة فلیجأهن بنواهن ثم لیلدک بهن پس باید که بگیرد حارث هفت خرما از خرمای مدینه از نوع خرما که
او را عجوه میگویند و باید که بکوبد آنها را با استخوانهای شان بستر لدود کند و بدوشاند ترا لدود دارو را گویند که در کنج دهان بیمار

بر بند علاج را خود بیان کرد و ساختن آن با آن طبیب فرمود از جهت مهارت او در ساختن و اوله در کردن والله اعلم
و در مدینه خاصیت عجیب ست برای این مرض خصوصاً تمر مدینه خصوصاً عجوه و در تخصیص هفت سری خاصیتی ست
که بوحی معلوم شود و عقل را ادراک آن راه نیست مگر آنکه مناسبتی و نکته در ان اعتبار کنند چنانکه گویند هفت
عددی مبارک و مشهور و شامل ست مر اکثر اشیا را چنانکه افلاک و ایام و اعضا و مانند آن اما سبب وجود این
خاصیت در ان بحقیقت نتوان یافت و در تناول هفت خرما خاصیت دفع زهر و سحر نیز موجود ست آنرا نیز
جز بوحی آسمانی نتوان یافت چنانکه گفت پیغمبر مود که هر که بخورد هفت عدد خرما از عجوه عالیه مدینه نخورد
ان روز زهر و سحر وی کارگر نباشد کذا جاء فی الصحیحین و پیغمبر مود عجوه عالیه عالیه نام ناحیه است که در جانب بالا
و شرقی تا دست و این قسم تمر در ان نواحی باشد شفای بیمار بهاست و تریاق ست یا داد و این مضمون این
حدیث ست که گفت ان فی عجوة العالیة شفاء من کل داء وانها ترياق اول البكرة و چون در تجارب بجهت عدم
درک حقیقت سبب شفا خطای وحشت و از ضعیف الایمان که نزد ایشان اطبا تقلید و اعتقاد تمام دارند تردد وی
و توقفی در اعتقاد آن راست یا بدفع آن سخن العموم افاده کرد و گفت و باید دانست که ایشان اکثر انتفاع
بیمار بدارو وانست که آن را باعتقاد نفع قبول کند تا طبیعت بدان اقبال نماید و بآن استعانت کند بدفع علت
چنانکه بعضی از اکابر بجهت وثوق و اعتقاد بخبر نبوی که فرموده است الحبة السوداء شفاء من کل داء الا السام
در مجموع امراض معالجه بحبة السوداء کردندی و بعضی بظاهر آیه کریمه فیه شفاء للناس در مجموع امراض
عسل بکار داشتندی و ببرکت حسن اعتقاد آن امراض دفع شدی

فصل در بیان پرهیز

بیماران بیماران را با احتمال بعضی بپرهیز فرمودی و از تقاضای مخالف منع کردی و اصل در احتمال تنزیل ست
و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا - مریض را از استعمال
آب حمیت فرمود یعنی بر تقدیر وجود مرض که استعمال آب مر وی مضر و مخالف بود تیمم کردن فرمود پس
معلوم شد که حمیت و پرهیز کردن امری مهم است و بعین قیاس مریض را از تناول غذای مخالف و هرچه ضرر کند او را
منع لازم بود و ام المنذر انصاریه روایت میکند دخل علی رسول الله در آمد بر من پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
و معه علی و با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم علی بود و علی ناقه من مرض و علی در حال نقاهت بود از مرض یعنی که دوشت
یعنی از مرض برخاسته و هنوز قوت تمام نگرفته و بحال اصلی نیامده بود ولنا دوال معلقة و در خانه ما خوشهای
خرما بود آویخته فقام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یاکل منها پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ان تناول
نمودن گرفت وقام علی یاکل منها و علی نیز از ان خوردن گرفت فطفق النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول لعلی انک
ناقه پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر علی را از نقاهت داری مخور مه گفت تا باز ایستاد علی
از خوردن آن قالت وصنعت شعیرا وسلقا گفت ام المنذر ساختم طعامی از آرد جو و چغندر پس نزد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آوردم آنرا فقال رسول الله پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لعلی مر علی را
من هذا فاصب فانه انفع لک از این طعام بخور که انفع ست مر ترا و در روایتی من هذا فاصب فانه اوفق لک
یعنی در روایتی باین لفظ آمده که از این طعام بخور که وی موافق تر است مر ترا پس چون آنحضرت صلی الله

علیه و آله وسلم علی را از خوردن خرما در ایام نقاهت منع نمود معلوم شد که احتما و پرهیز در کار است و از صهیب
مروی ست از صهیب رومی قال گفت قدمت علی النبی آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و بین یدیه
خبز و تمر و حال آنکه پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نان و خرما حاضر بود فقال ادن و کل پس گفت نزدیک بیا
و بخور فاخذت تمرا فاکلت پس گرفتم من خرما را و خوردم فقال اتاکل تمرا و بک رمد پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم بطریق انکار و تعجب آیا میخوری خرما را و حال آنکه تو رمد داری و خرما خوردن کسے را که رمد دارد نیکو نباشد
غفلت پس گفتم یا رسول الله امضغ من الناحیة الاخری میخایم خرما را از جانب دیگر که نه دران جانب رمد ست
فتبسم رسول الله پس خنده کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازین سخن و این سخن از صهیب بطریق مزاح
مشروع بود که در واقع حق ست و بظاهر مبنی از ساده لوحی ست و میخواست که خرما را بخورد و بگذارد و ناشی باشد از
حقیقت ساده لوحی و غفلت انکار و بار دنیا ست والله اعلم وقال ان الله اذا احب عبده حماه الدنیا کما
یحمی احدکم مریضه عن الطعام والشراب پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بتقریب ذکر پرهیز تعلیم نمود
چون محبت دارد حق جل و علا بنده خود را نگاه دارد و پرهیز فرماید او را از دنیا چنانکه نگاه میدارد و پرهیز میفرماید
یکے از شما بیمار خود را از طعام و شراب مخالف و مضر و احتمال دارد که این را بتقریب سادگی صهیب و نارسائی
وے بکار و بار دنیا و بر الم آن و غفلت و فراغ وے ازان فرموده باشند و تشبیه آن بحال مریض بموافقت
مقام که سخن در مرض و احتما میرفت کرده باشند و چون بتقریب احتما حضرت شیخ اشارت کرد ببعض احادیث که
درین باب مذکور ست بر السنه و حکم کرد بعدم صحت آن و گفت واما احادیث مشهور که بر زبان عوام جاری ست
و یکے ازان این حدیث ست الحمیة راس کل دواء والمعدة بفتح میم و کسر عین و بکسر میم و سکون عین نیز آمده
بیت کل داء و عودوا کل جسد ما اعتاد میگوید پرهیز اصل هر دوا ست و معده خانه و منزل هر درد ست و عادت
گردانید هر جسد را آنچه معتاد وے ست یعنی عادت را در طعام و شراب دخل تمام ست طعامے ست که یکے را خوردن
آن عادت شده با وجود مخالفت دیگرے را معتاد نیست با وجود موافقت آن یکے را مضر نباشد و گوارا بود و این
دیگر بر عکس آن چنانکه میگویند العادة طبیعة ثانیة و میگوید که این حدیث از مفتریات و موضوعات ست
و صحیح نشده و گویا از کلام حارث بن کلده ست که مردے متطبب بود چنانکه مذکور شد سخاوی در مقاصد حسنه
حدیث المعدة بیت الداء آورده و گفته که صحیح نشده رفع وے بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بلکه وے از کلام
حارث بن کلده است که طبیب عرب بود و غیر وے و گفته که غزالی در احیا مرفوعا آورده که البطنة اصل الداء
والحمیة اصل الدواء و عودوا کل بدن بما اعتاد و مخرج احیا گفته که نیافتم من این را اصلے و در معده یعنی دیگر آمده
که نیز ازین قبیل یعنی مشهور و مذکور ست بر زبان مردم و صحیح نشده وان المعدة حوض البدن والعروق الیها
واردة فاذا صحت المعدة صدرت العروق بالصحة واذا سقمت المعدة صدرت العروق بالسقم گفت معده حوض بدن ست
و رگها بسوے وے آینده و جمع شونده و انچنانکه جاری بسوے آب حوضها بر حوض فرود آینده و مجتمع شونده چون
صحیح و بے علت باشد معده باز میگردند رگها از وے سلامت بسوے اعضا و میبرند طراوات جیده را و چون علت
و چون بیمار و معلول باشد معده باز میگردند بیماری و رطوبات ردیه را از وے بسوے اعضا سرایت میکنند بیماری و بر نگه

این حدیث را در مشکوة از بیهقی در شعب الایمان آورده و در تنزیه الشریعه میگوید که این حدیث باطل است و اصلی ندارد و بیهقی در شعب الایمان گفته که اسناد وی ضعیف است و ذهبی در میزان گفته که منکر است و ابراهیم که راوی اوست متهم است و حافظ ابن حجر در لسان المیزان گفته که ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و میگوید که طبرانی این حدیث را در اوسط آورده و معلل ساخته انتهی و در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط این حدیث را از راوی از زهری از ابی هریره آورده و گفته که روایت نکرده این را از زهری مگر یزید ابن ابی انیسه و منفرد است راوی بروایت از وی و ذکر کرد دارقطنی در علل از این طریق و گفته که صحیح نیست و شناخته نشده است از کلام نبوی و وی کلام عبد الملک بن سعد بن ابجر است انتهی

فصل در بیان علاج درد چشم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم درد چشم را دوا بسکون و آسایش و راحت فرموده و امیر المومنین علی را در حالت درد چشم از رطب منع فرموده و هرگاه که یکے از زوجات مومنین را چشم درد کردے با وے نزدیک نشدے استغنا باستے اجتناب و احتماے مرد صاحب رمد جماع را امرے مقرر است نزد اطبا و مضر است بآن زیرا که سبب اثارت بخار است و موجب ضعف اعصاب و دماغ ست اما زن را شاید که بجهت تعب و حرکت بود که منافی سکون و آسایش و راحت ست یا بجهت دیگر این بر تقدیریست که از نزدیک شدن جماع مراد باشد اما اگر مراد اختلاط و مباشرت بود آن نیز شاید بعلت خوف وجود حرکات بود و بالجمله عادت شریف همچنین بود طبا و طبعا والله اعلم

فصل در علاج خدر دواے خدر کل آب سرد فرموده خدر بفتح خاے معجمه و دال مهمله علتی ست که حادث میشود در حس لمس و موجب نقصان وے میگردد یا از جهت بردے که احداث میکند و غلظ را در روح یا از جهت کیفیت سمیه که حادث میشود در عضو چنانکه در گزیدن مار مثلاً یا از جهت غلظ جوهر عصب یا از جهت سده از خلطے که باشد یا سبب انضغاط عضو و زیر شدن و مالیده شدن آن چنانچه حادث میگردد نزد جلوس بر قدم و علاج خدر و فالج و لقوه و رعشه و امثال آن تعدیل مزاج عضو است بادهان دافعه و استعمال تریاق و خرو ولیطوس و امثال آن چنانچه در کتب طب مذکور است و مراد درینجا بعض انواع وے خواهد بود چنانکه در حدیث آمده است که جمعے در راه بدرختے رسیدند و ندانسته از ان درخت تناول کردند بر جلے فسرده شدند و حس و حرکت ایشان باطل شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود قرسوا الماء في الشنان وصبوا عليهم فيما بين الاذانين یعنی سرد کنید آب را در مشکها و بر ایشان بریزید درمیان دو بانگ نماز یعنی بانگ فجر و اقامت یعنی او باذانین اینجا اذان و اقامت ست بطریق تغلیب و اطلاق اذان بر اقامت نیز آمده است و تعیین وقت فجر غالباً بقرینه تبرید ست والله اعلم و این از افضل معالجات ست و ظاهر الحکمت دران آنست که بر ریختن آب سرد بامداد مسامات حرارت در درون مختنق گردد و سبب حدوث حس و جود آن شود والله اعلم

فصل در اصلاح طعام و شراب که مگس دران افتد پیغمبر فرمود مگس را امام در ان طعام و شراب فرو برید چه در یک پر وے زهر است و در یکے تریاک و مگس پر زهر آلوده را مقدم میدارد و انسب مضمون حدیثے که ابوهریره روایت میکند اذا وقع الذباب في اناء احدكم فامقلوه فان في احد جناحيه داء وفي الاخر شفاء و از این حدیث همین قدر معلوم شد که در یک پر وے درد است و در دیگر شفا و تقدیم پر زهر بر شفا از حدیث دیگر

معلوم گردد چنانچه گفت و در روایت ابی سعید خدری میگوید فاعلموا انه یقدم السم و یؤخر الشفاء و درین حدیث
دو امر است یکے معنی و دیگر طبی اما معنی وی دال است بر آنکه اگر مگس در آبے یا در مائعے یعنی امرے سیال مثل سرکه و شوربا و
مزان افتد و بمیرد آن را نجس نکند و این قول جمهور علماست و مذهب امام ابو حنیفه نیز همین ست و اما امر طبی دفع ضرر
اشیاست باضداد زیرا که مگس چون در طعام یا شراب افتاد خواهد که دفع ضرر آن از السلاحے که دارد که آن پر زهر آلود است
کند آنرا مقدم دارد لاجرم فرمود تا ماده سمیت او را بماده تریاقیت مقابل کنند تا ضرر وے دفع شود **فصل**
در بثرات یعنی ذریره علاج میفرمود بثره عبارت است از خراجے کوچک که از ماده تیز بر ظاهر بدن خروج میکند و ذریره
دوائیست هندی که از قصب الذریره بیرون مے آید عن بعض ازواج النبی صلی الله علیه و آله و سلم قالت
دخل علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم وقد خرج فی اصبعی بثرة فقال عندک ذریرة قلت نعم قال ضعیها بعضے
از ازواج مطهره گفته که در آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر من و بر آمده بود در انگشت من بثره پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بمن نزد تو ذریره هست گفتم آرے هست فرمود بنه آن را برین بثره و قولکے و بخوان این دعا را
اللهم مصغر الکبیر و مکبر الصغیر صغر ما بی و اگر بکسے وے بود امر کردے بشگافتن آن عن علیؑ قال دخلت
مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی رجل یعوده بظهره ورم فقالوا یا رسول الله بهذه مدة قال بطوا عنه قال علیؑ
فما برحت حتی بطت والنبی صلی الله علیه و آله و سلم شاهد امیر المومنین علیؑ گفت در آمدم با پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم بر مردے که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعیادت وے آمده بود در پشت آن مرد وے ورم بود
گفتند یا رسول الله این مده است و مده بضم میم غین غده که در جسد باشد که ماده وے سخت است و قطعه سخت
در میان عصب افتد فرمود بشگافید آن را و گفت علیؑ نرفتم من از انجا تا آنکه شگافته شد آن غده و رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بود و یکبار دیگر طبیبے را فرمود تا شکم کسے را که ورم کرده بود بط کرد یعنی بشگافت
گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هل ینفع الطب آیا فائده میکند طبیبے کردن و علاج نمودن فرمود
الذی انزل الداء انزل الشفاء فیما شاء آن کسے که فرستاده است درد را فرستاده است شفا را در آنچه
خواسته است یعنی حق سبحانه تعالی هر درد را دوائے پیدا کرده و همه بتقدیر اوست و مشیت وے **فصل در بیان**
شاد نمودن مریض دل مریض را فرمودے که بسخنان خوش شاد کنید و اندوه از وے دفع کنید
ابو سعید خدری روایت کرد اذا دخلتم علی المریض فنفسوا له فی الاجل فان ذلک لا یرد شیئا و یطیب بنفس
المریض چون در آئید بر بیمار تنفیس و تاخیر نهید در مدت عمر وے یعنی بگوئید که ان شاء الله تعالی عمر تو
بسیارست و اجل تو ممتد اند و مؤخر زیرا که این گفتن رد نمیکند چیزے را از تقدیر الهی و خوش میکند نفس بیمار را
و تفریح میکند کرب و اندوه او را و در معالجه حزن و غم امر بتلبینه میفرمود و آن طعامے رقیق که از آرد شعیر
غیر منخول یعنی نابیخته سازند و گاہے قدرے از عسل نیز با آن همراه کنند بشرط آنکه تمام پخته باشد و در
قوام و رقت مثل شیر باشد و از جهت آن را تلبینه که از لبن ماخوذ ست خوانند و آن در حکم ماء الشعیرست که عمده
اطباست در معالجه اکثر امراض عن عائشة انها کانت اذا مات المیت من اهلها اجتمع لذلک النساء از عائشه
آمده است که چون میمرد از خویشان او کسے جمع میشدند بتعزیت آن زنان ثم تفرقن الا اهلها پس متفرق

پختند و شیرین شد بجا نهاد و الحاصل زنان خود امرت ببرمة تلبینة فطبخت حکم میکرد عائشه پس چون دیگی از تلبینه
پس پخته میشد تلبینه و صنعت ثرید ثم صبت التلبینة علیه و میساخت عائشه اشکنه پس میریخت تلبینه را بر ان
اشکنه ثم قالت کلوا منها پس میفرمود بخورید ازین تلبینه که ریخته شده است بر اشکنه فانی سمعت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یقول التلبینة مجمة لفؤاد المریض و تذهب ببعض الحزن زیرا که من شنیده ام رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم را که میفرمود خوردن تلبینه راحت دهنده است مر دل بیمار را و میبرد از دل غم
و اندوه را و در حدیثی دیگر آمده علیکم بالبغیض النافع التلبین لازم گیرید بر خود دشمن نفع کننده را که تلبین ست
دشمن یا باعتبار آنکه وی مبغوض و مکروه است نزد طبع و شهوت نفس در ان ؛ و لیکن نافع ست در دفع مرض
و اندوه و دوست داشته شده است از جهت یا باعتبار آنکه این طعام در مذاق طبع چندان خوش آینده نیست
و خوش و لذیذ ا باید خورد برای نفع و دفع کراهت مرض را و هم در حدیث عائشه ثابت شده که
گفت کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذا قیل له ان فلانا وجع لا یطعم الطعام و چون
گفته میشد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که فلان کس دردناک ست نمیخورد طعام را فرمود علیکم
بالتلبینة فحسوه ایاها لازم گیرید تلبینه و بنوشانید او را و کان یقول والذی نفسی بیده انها تغسل بطن احدکم کما
تغسل احدکن وجهها من الوسخ و میفرمود سوگند به پروردگاری که تلبینه میشوید و صاف میگرداند از آلایش
شکم یکی از شما را چنانچه میشوید یکی از زنان شما روی خود را از چرک و تخصیص شستن روی زنان بجهت
آن خواهد بود که مبالغه زنان در شستن و شوی روی اتم و اکثر که بیشتر از مردان است فصل در علاج
زهر یک یهودی زنی گوسفند بریان زهرآلوده کرد و پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورد و از ان تناول
فرمود و گوسفند بریان بسخن آمد که زیاده ازین از من مخور که زهرآلوده ام آن زن را طلب کرد و گفت چرا
چنین کردی گفت اگر پیغمبری ترا زیان نرسد و اگر چنین نه ای بخورد و بعد از ان خبردار شد
برای ظهور معجزه بود و یکی از صحابه که خورده بود بمرد و درین نیز ظهور امتیاز و اعجاز بود و در روایت آمده که
آن زن را بقصاص آن صحابی بکشتند و دران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زهر آن گوسفند کارگر شده بود
و از ان ناشی میشد پس حجامت کرد بین الکتفین در سه موضع و امر کرد دیگران را بحجامت کردند و
بعد از ان سه سال زیست زیرا که غزوه خیبر در سال هفتم بود و هر سال میفرمود که همیشه الم لقمه که در خیبر
خورده ام بمن تا سال وفات رسید فرمود ما زلت اجد من الاکلة التی اکلت من الشاة یوم خیبر حتی کان هذا
اوان انقطاع الابهر منی فتوفی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شهیدا فرمود همیشه می یافتم اثر ان لقمه که
خورده بودم از گوسفند زهرآلوده روز خیبر تا شد اکنون وقت گسستن رگ سیاه من از ان پس وفات یافت
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شهید و حکمت الهی در بقای اثر آن تا وقت موت طریقه ابن بود معالجه زهر
بدو نوع ست یکی استفراغات که مجموع آن پنج قسم است چنانکه بیاید دوم بادویه که معارض زهر باشد
بکیفیت یا بخاصیت تاثیر داده در دفع مرض دو نوع ست یا بکیفیت چنانکه داروی گرم در دفع برودت
و سرد در دفع حرارت مثلا یا بخاصیت ست چنانکه بعض تریاقات که اصلا کیفیت آنها معلوم نیست و لیکن

خاصیت وے چنین واقع شده است که دفع زهر میکند وتاثیر آن دران معلوم ست قطعاً ولیکن علت آن معلوم نه چنانکه زهر مهره که پیدا شود در اودیه مثل این بسیارست وهر که دوا نیابد بر کسیکه مبادرت نماید باستفراغ ونفع انواع استفراغ حجامت ست ولهذا آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم اختیار کرد والله اعلم

فصل در علاج سحر

چون یهود سحر کردند وذات مقدس نبوی صلے الله علیه وآله وسلم بیمار شد گفته اند که حکمت در تاثیر سحر دران حضرت مقدس آن بود که مقررست که سحر در ساحر تصرف وتاثیر کند وچون یهود نابهبود ودیگر منکران آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را نسبت بسحر میکردند حق سبحانه وتعالے بتاثیر سحر در وے نزاهت ساخت عزت وکمال وی را ازین نسبت اظهار کرد وکذب دعوی وبطلان اتهام ایشان را وانمود وبالجمله چون ذات مقدس وے از سحر یهود بیمار شد فرمود تا بر سر مبارک وے حجامت کردند وکسیکه از دین وایمان حظے ندارد ودهر آشنا این علاج را انکار میکند ومیگوید که حجامت قسمے از استفراغ ست بعلاج سحر چه مناسبت دارد ودفع وے چگونه کند واگر از کفار اطباء چون بلینوس وارسطاطالیس نقل کردندے البته آنکس بجهت زیغے که در باطن دارد انکار نکردے وگفتے چون ایشان چنین حکم کرده اند لابد بوجهے وحکمتے خواهد بود وبعد ازان اشارت کرد بمعقولیت حکمت در نفع حجامت در دفع سحر بقول خود وگفت وچون ماده که بسر مبارک رسیده بود در قواے دماغیه تاثیر کرده چنان تخیل میکرد که چیزے کرده است کرده ونکرده واین تصرف است از ساحر در طبیعت وماده دمویه تا آن ماده بطن مقدم دماغ غلبه کرد ومزاج آن از طبیعت اصلی برگشت زیرا که سحر مرکب ست از تاثیرات ارواح خبیثه از جن وشیاطین و خباثت نفوس بشری وانفعال قواے طبیعیه بدنیه ازان تاثیرات وبالجمله چون تاثیر سحر در بدن از روح حیوانی ست که ماده آن دم ست که بعد از انفصال آن در تجویف قلب بخارے لطیف بطرف دماغ متصاعد گشته حامل قواے دماغیه میگردد وبتاثیر وتصرف سحر مزاج آن محل متغیر وخارج از طبیعت اصلی میگردد واستعمال حجامت در محلے که بسحر متضرر شده باشد غایت حکمت ونهایت حسن معالجت است واستبعاد وانکار آن از جهل بصناعت طب وعدم درک حکمت وخواص اشیا است واز جمله علاجات عظیمة النفع در سحر ادویه ربانی الهی ست از آیات ودعوات که ابطال آن میکنند وچندانکه تاثیر آنها بقوت همت وتصرف وتوجه وطهارت ویقین ایمانی اقوی بود ابطال سحر زود تر حاصل شود لاجرم چون معوذتین منزل شد فی الحال سحر بکلی باطل شد بدانکه در احادیث صحیحه ثابت شده که آن حضرت را صلے الله علیه وآله وسلم سحر کردند وتاثیر آن در ذات شریف وے ظاهر شد از عروض نسیان وتخیل وضعف قوت جماع وامثال آن ووقوع این حادثه بعد از رجوع از حدیبیه بود در ذی الحجه در آخر سنه سادسه ومدت بقاے این حادثه بقولے چهل روز ودر روایتے شش ماه ودر روایتے یکسال بود غالباً انتهاے قوت آن چهل روز بود ووجود آثار وبقایاے آن از اول تا آخر تا مدت مدید باستداد کشیده والله اعلم تا شبے نزد عائشه بود دعا کرد وبسیار کرد پس گفت یا عائشه آیا آگاه هستی تو بآنکه آگاهانیده شدم من بآنکه حق تعالے فتوے داد مرا در آنچه استفتا کردم از وے اجابت کرد آنچه سوال کردم آمدند مرا دو مرد ونشست یکے ازان دو نزد سر من ودیگرے نزدیک پایهاے من وگفت یکے ازان دو مرد مصاحب خود را چه حال ست این مرد را ودرد وے از چیست گفت مطبوب یعنی سحر آمده گفت که سحر کرده است او را

گفت لبید بن اعصم یہودی گفت در چه چیز کرده گفت در مشط و مشاطه و مشط بضم میم شانه و مشاطه بالضم موہائے که
ے افتد از سر و ریش بشانه کردن و در وعاء شکوفه نخل نر گفت آنرا کجا پنہان کرده اند گفت در بیر ذروان نام چاہے ست
که در آنجا بود و در روایتے اروان بالف و گفته اند که این صحیح تر ست پس رفت آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم
با چندے از اصحاب بران چاه و فرمود ہمین چاه است که نموده بودند او آب وے سبز بود گویا حنا آب تر کرده اند
و نخلہاے او گویا رؤس شیاطین پس برآوردند از وے آن سحر را چنین آمده در صحیحین و در روایتے
از بخاری آمده که عائشه رضی الله عنها گفت چرا فاش نکنی یا رسول الله این را گفت خوش ندارم که برانگیزم و کنم بر مردم شر را
و در حدیث ابن عباس نزد بیہقی بسند ضعیف آمده که در آنجا و ترے یعنی زه کمان را یافتند که در وے
یازده گره بود و فرود آمد سورة الفلق والناس ہر آیتے که میخواند گرہے از ان کشاده مے شد
و نیز از ابن عباس آمده که چون فرستاد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم علی و عمار را برائے استخراج سحر از ان
چاه پس یافتند یازده گره را و در روایتے در فتح الباری ذکر کرده که فرود آمد مرد وے پس یافت طلعه نخل را
در وے تمثال آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم از موم ساخته و در ان تمثال سوزنها خلانیده و رشته
در وے یازده گره زده پس فرود آمد جبرئیل بمعوذتین ہر آیتے که میخواند گرہے کشاده میگشت و ہر سوزنے
که میکشید دلیلے تسکین می یافت بعد از برآمدن آن راحتے پیدا میشد والله اعلم فصل در معالجه
هذیان گاہے معالجه بدن بے نیتے فرموده عن معدان عن ابی الدرداء ان النبی صلے الله علیه وآله وسلم
قاء فتوضأ فلقیت ثوبان فذکرت له فقال صدق انا صببت له وضوءه معدان ابن طلحه که از کبار تابعین ست
از ابی الدرداء رضی الله عنه روایت کرده که پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم قے کرد پس از ان وضو ساخت گفت معدان
بعد از ان ملاقات کردم ثوبان را که مولاے آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بود در سفر و حضر تا آخر عمر
در خدمت بود و ذکر کردم با وے آنچه ابوالدرداء گفته بود ثوبان گفته است گفت ابوالدرداء من ریخته بودم
آب وضو را برائے وے و قے یکے از استفراغات پنجگانه است که آن پنج اصل انواع استفراغات ست
و آن پنج اسهال ست و قے و اخراج دم و خروج ابخره و عرق و منی ست بر ہر پنج وارد شده چنانچه یاد
کرده ایم پوشیده نماند که خروج ابخره و عرق را صریح ذکر کرده است مگر آنکه آن لازم بعض معالجات که مذکور
شده بوده باشد فصل اگر کسے معالجه کرد وے را طبیب نداشته اند ضامن فرموده عن عمرو بن العاص رضی الله عنه
من تطبب ولم یعلم منه الطب قبل ذلک فهو ضامن کسیکه علاج کند کسے را بے آنکه طبیب باشد و دانا
بطب وے ضامن ست و علما را خلافے نیست که ہر که بنادانی طبیبی کند و مریض را ہلاک کند یا عضوے
از اعضاے او را پامال او را تلف کند بروے ضمان لازم آید و اگر وے طبیب بود ے ارشاد نمود وے با آنکه
در طب حاذق تر ست امام مالک رحمه الله در موطا روایت کرده از زید بن اسلم ان رجلا فی زمن رسول الله
مرد وے در زمان پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم جرح فاحتقن الدم مجروح شد پس محتبس شد خون در جراحت
وے و آن الرجل دعا رجلین من بنی انمار فنظرا الیه و آن مرد دو مرد را از قبیله که نام آن بنی انمار ست از برائے
علاج طلبید پس نظر کردند آن دو مرد در حال آن مجروح تا علاج کنند فزعم ان رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم

فقال لهما ایما اطب گفت زید بن اسلم کہ فرمود آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مر آن دو مرد را کہ کدام یکے از شما طبیب تر وحاذق ترست یعنے ہر کدام کہ حاذق ترست ودانا تر علاج کنید فقالا اوفی الطب خیر یا رسول اللہ پس آن دو مرد چون از قول آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تفاوت وتفاضل در طب وبودن یکے بہتر وانفع تر از دیگرے فہمیدند پرسیدند آیا در طب نفعے وخیرے ہست یعنے ہست در نفس الامر دواے صحیح ومفید ہست فقال انزل الدواء الذی انزل الداء پس فرمود آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ فرستادہ است درد را ہمان کس فرستادہ است دوا را یعنے ہر دو بتقدیر الٰہی ست وپیدا کنندہ وتاثیر بخشندہ حق ست سبحانہ وتعالے

فصل در پرہیز پرہیز فرمودے حضرت نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از معاشرت ارباب امراض متعدیہ کہ از مصاحبت بدیگری تجاوز کند وبرسد چنانکہ جذام وجرب ومانند آن وچون بحکم خاصیت احتمال تعدیے وتجاوز دارد از معاشرت ومخالطت ارباب آن پرہیز کردن فرمود چنانچہ در حدیث ابی ہریرہ مرفوع ست کہ آنحضرت صلے اللہ علیہ والہ وسلم فرمود فر من المجذوم کما تفر من الاسد بگریز از صاحب جذام چنانچہ میگریزی از شیر تا بتو نرسد وترا ہلاک نکند ودر حدیث جابر صحیح ست انہ کان فی وفد ثقیف رجل مجذوم فقال انا بایعناک فارجع مردے از ثقیف براے بیعت اسلام بحضرت آمدہ بود کہ مجذوم بود پس آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم او را نخواند وطلبید ودست ویرا در دست خود نگرفت وفرمود بیعت کردیم با تو در قصد ونیت دست گرفتن حاجت نیست برگرد ونزد ما مباش ودر حدیث ابن عباسؓ مرفوع ست کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود لاتدیموا النظر الی المجذومین بسیار نظر مکنید بجانب مجذومان کہ مکروہ ست وناخوش آیندہ واحتمال ضرر نیز دارد واحتمال دارد کہ نا طلبیدن آن ثقفی مجذوم در حضور وہمچنین نہی از ادامت نظر بجہت آن بود تا وے محجوب ومنفعل نشود وایذا نکشد واللہ اعلم ولیکن سوق کلام مصنف دلالت کہ مراد ہمان معنی اول کہ ناظر در اتقا واجتناب ست ودر حدیث دیگر آمدہ وکلم المجذوم وبینک وبینہ قید رمح او رمحین سخن کن با مجذوم از دور واقل آنکہ میان تو ومیان وے مسافت یک نیزہ وارے بود یا دو نیزہ وارے وجذام مرضے خبیث ست باعتبار اہلاک وتغییر وتقبیح ہیأت وصورت واحتمال تجاوز ورسیدن بغیر کہ از انتشار سوداکہ متولد از خون فاسد واحتراق اوست در ہمہ بدن پیدا می آید ومزاج اعضا تباہ میشود وشکل اعضا وہیأت آن متغیر میگردد واین احادیث ومانند آن ناظر در جانب اتقا وپرہیز ست از مجذوم ودر احادیث دیگر آمدہ کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم با مجذوم طعام خورد ودست ویرا در کاسۂ خویش نہاد وگفت کل بسم اللہ ثقۃ باللہ وتوکلا علیہ بخور بنام خدا واعتماد وتوکل میکنم من در خوردن با تو بر خدا وحدیث لاعدوے ولاطیرۃ نیز ناظر در عدم اجتناب واحتراز ست چہ مفہوم آن عدم تجاوز مرض ورسیدن آن از یکے بدیگرے نمی باشد فال بد کہ از طیور ومانند آن میگیرند وشوم می پندارند چیزے نیست وباطل ست ودر حدیث دیگر آمدہ کہ شترے بود گرگین درمیان شتران عرض کردند بحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ این را درمیان نہ بندند کہ جرب از وے بدیگران سرایت خواہد کرد فرمود این را کہ جرب رسیدہ است از کجا رسیدہ است یعنے این چیزے نیست ہمہ بتقدیر پروردگار تعالے ست پس میان این احادیث کہ ناظر در عدم اجتناب اند واحادیث دیگر کہ برخلاف آن دلالت دارند منافات ومعارضہ نماید جواب از ین میدہند کہ اصل عدم عدوے

و عدم اجتناب و احتراز دست و همه بتقدیر اوست ولیکن امر باحتراز از ایشان برای آن فرمود تا اگر کسی را آن مس
بتقدیر الهی برسد مبادا تصور آن کند که عدوی حق ست و در دام شرک خفی نیفتد پس امر بفرار از مجذوم و نهی
از قرب و مصاحبت او از جهت سد ذریعه ست نه از جهت احتمال عدوی و رسیدن آن بعلت مصاحبت و اگر کسی را
یقین بتقدیر الهی کامل بود و این تصور و توهم نبود اجتناب در حق وی لازم نبود و برین جواب راجح
و معمول حدیث لا عدوی بود و حدیث فرار غیر معمول و بعضی حدیث فرار و اجتناب را ترجیح کرده و امر بدان
برای استحباب داشته چنانکه گفت و بعضی جواب میگویند که امر باجتناب از مجذوم بطریق استحباب ست
و احتیاط و لهذا نه برای ایجاب و الزام و مواکلة المجذوم از برای بیان جواز فعل و اعلام باینکه این حرام
نیست و امر باجتناب برای وجوب نه و بعضی میگویند که حدیث لا عدوی حق ست ولیکن کلیه نیست و مخصوص ست
بغیر جذام و امثال آن ولیهما استثنی و خارج اند از آن کلیه و شاید که حق تعالی در اینها خاصیتی و تاثیری نهاده بود
در عدوی چنانکه از حدیث نفی تشائم امراة و فرس و دار مستثنی ست نزد بعضی و جواب تحقیقی این ست
که بزرگان اشارت کرده و بقول خود گفت و بعضی در جواب میگویند که این خطاب کلی نیست بلکه هر قومی را خطاب کرد
بآنچه لایق و در خور حال وی بود پس کسیکه قوت ایمان و توکل وی بنهایت بود او را از مخالطت و معاشرت
ایشان ضرری نیست و وی مامور و مخاطب نیست بفرار و اجتناب زیرا که قوت ایمان وی قوت عدوی
را دافع ست و اما ضعفا را باحتیاط و احتراز فرمود و خود هر دو صورت را مباشرت کرد تا اقتدا کنند بوی قوی
بطریقه توکل و اخذ کنند ضعیف بطریقه تحفظ **فصل در تداوی بمحرمات** از تداوی بمحرمات منع
فرمود ابو درداء روایت کند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان الله انزل الداء و الدواء
و جعل لکل داء دواء فتداووا و لا تتداووا بالحرام خدای تعالی فرستاده درد را و دارو را و هر درد را دوائی
پیدا کرد پس دوا کنید ولیکن بامری که آن را حرام گردانیده است نکنید و ابن مسعود روایت کرد ان الله
لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم و طارق جعفی سوال کرد از خمر ساختن نهی فرمود گفت برای دوا میسازم فرمود لیس
بدواء و لکنه داء یعنی خمر خورده را برای دوای بدن میسازی ولیکن وی در حقیقت درد ست که بدین تو ضرر دارد
و ظاهر آنست که مراد درد بدن ست و سبب شفای آن نیست چنانچه از احادیث دیگر ظاهر است و محققین اطبای
اسلامیه میگویند که در قول حق تعالی که در شان خمر فرموده و منافع للناس مراد منفعت بدن و صحت
و سلامتی نیست بلکه انتعاش و نشاط طبیعت ست که بتناول آن پیدا میشود و در آخر مضرت بدن و مهلک
ست چنانکه از احوال اهل ادمان ظاهر میگردد و در لفظی دیگر در سنن ابی داود و ترمذی ست عن طارق قلت
یا رسول الله ان بارضنا اعنابا نعتصرها و نشرب منها قال لا طارق بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشت
که در زمین ما انگور بسیار ست عصر میکنیم آنرا یعنی خمر میسازیم و مینوشیم آنرا فرمود منوشید که حرام ست
فراجعته قلت انا نستشفی للمریض پس باز گفتم که ما بدان طلب شفای مریض میکنیم و بدین قصد میخوریم قال ان
ذلک لیس بشفاء و لکنه داء فرمود این شفا نیست ولیکن علت و درد ست این رسیدن طارق اگر پیش از علم بتحریم خمر
خود درست ست و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تنبیه کرد بر تحریم آن که موجب نص قرآنی ست

واگر بعد از تحریم بود بجهت توہم حل آن باشد برائے شفا فرمودن آن نیز جائز نیست فافہم و در سنن ابن ماجہ مرویست که طبیبے ذکر کرد ضفدع را در دوا و صفدع بکار آید او را نہی فرمود از قتل ضفدع و بکار بردن آن در دوا و در حدیث دیگر ثابت شده من تداوی بالخمر فلا شفاه الله کسیکه تداوی کند بخمر شفا ندہد او را خداے تعالی دعاست بالخیر والله اعلم **فصل** در علاج قمل تبرآشیدن سر فرمود تا مسام انجره منفتح شود و تصاعد کند و ماده از قمل انسان متولد شود ضعیف گردد و پوشیدن حریر را نیز در علاج قمل فرموده و از بعض شروح موجه تخصیص آن بوجہ خاص نیز نقل کردیم چنانچه گذشت **فصل** در معالجه بادویه روحانیه ربانیه و ادویه مرکبه از ان و از طبیعیه بدان که شفا بقرآن اعم و انفع و اعظم است از قرآن فرود نیامده چنانچه فرمود - و ننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين ٠ وکلمه من درینجا بیانیه است نه تبعیضیه و قرآن شفاست از امراض روحانیه و جسمانیه هم امراض روحانی اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه است و قرآن مشتمل است بر بیان معالجات و ارشاد بطریق ازاله آنها بر وجه اتم و اکمل و اما بودن او شفا از امراض جسمانیه بجهت آنست که تبرک و یمن بقرأت وے نافع است در بسیاری از امراض و بلایا و دفع و دافع است مر آنها را چنانچه در احادیث آمده که من لم یستشف بالقرآن فلا شفاه الله و فاتحة الکتاب دواء لکل داء و امثال ذلک و همچنین رقیه لدیغ بفاتحة الکتاب مجرب آثار بسیار در بعض ادعیه ماثوره آمده است و ان تجعل القرآن ربیع قلبی و شفاء صدری و باید دانست که آیات و اذکار و ادعیه که استشفا و رقیه کرده میشود بدان نفع و شفا در ذات آنهاست ولیکن صلاحیت و قبول محل و قوت همت فاعل و تاثیر وے شرط است و اگر تخلف کند شفا یا از جهت ضعف تاثیر و همت فاعل است یا از امر عدم قبول محل منفعل یا بجهت مانعے قوی ست که با وجود قوت فاعل و صلاحیت منفعل حاجب و حاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این در ادویه حسیه نیز پیدا است و عدم تاثیر آن گاہے از جهت عدم قبول طبیعت ست مر دوا را و گاہے از جهت وجود مانع از رسیدن اثر دوا ست بوے زیرا که طبیعت چون بگیرد دوا را بقبول تمام انتفاع بدن بحسب قبول بود و همچنین قلب چون رقی و تعاویذ را بگیرد بقبول تمام و همت قوی تاثیر کند در ازاله علت و همچنین دعا که صدق توجه و حضور قلب در وے نیز معتبر است و عدم اجابت وے گاہے بجهت ضعف نفس دعاست که مرضی و محبوب الهی نیست و گاہے از جهت ضعف قلب و عدم اقبال اوست بر جناب عزت در وقت دعا که جمع توجه او بکمال و گاہے از جهت وجود مانع است از اجابت مثل اکل حرام و ارتکاب ظلم و مانند آن و رقیه بمعوذات و غیر آن از اسماے الهی طب روحانی ست اگر جاری شود بر لسان ابرار و اتقیا با توجه تام و همت تمام ولیکن چون وجود این نوع عزیز و نادر ست مردم دست بطب جسمانی زده اند فارغ و غافل نشستند و تحقیق اجماع کرده اند علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکے آنکه بکلام خدا و اسما و صفات وے تعالی باشد و بزبان عربی باشد یا بزبان دیگر که معنی آن معلوم بود و با اعتقاد آنکه موثر حقیقی اوست تعالی شانه و در صحیح مسلم از حدیث عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم ما در زمان جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی درین باب فرمود عرض کنید رقیهاے خود را بر من اگر دران شرکے نبود بکنید باکے نیست و نیز در حدیث مسلم از جابر آمده که نهی کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از رقیه و گفتند نزد ما رقیه بود که برائے

تعویذ میکردیم و آن رقیه را بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند فرمود باکی نیست بکنید و تا توانید نفع رسانید
برادر خود را و تمسک کردند قومی باین عموم و تجویز کردند هر رقیه را که مجرب شده است منفعت وی اگرچه معنی آن معلوم
نباشد ولیکن احتیاط در آنست که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکی بود و در حدیث ابی داود
و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده آن را حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که رقی و تمائم و تولة
شرک است و تمائم جمع تمیمه است و آن حرز و یا قلاده که در گردن بیاویزند و آن را در جاهلیت برای دفع
آفات میکردند تولة بکسر تاء و بفتح واو و لام چیزی ست که زنان برای جلب محبت مردان میکردند و این نوعی
از سحر است و از زینب امرأة عبدالله بن مسعود آورده اند که گفت دید عبدالله در گردن من رشته گفت این چیست
گفتم خیطی ست که افسون کرده شده است برای من در وی پس گرفت آن را و پاره کرد و گفت شما
ای آل عبدالله بی نیازید از شرک و محتاج نباید بآن شنیدم من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را که گفت
رقی و تمائم و تولة شرک است گفتم چرا اینچنین گوئی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت وجع و می رفتم
چرک را و اشک را پس بفلان یهودی رفتم وی افسون بخواند و همه درد او برفت و آرام یافتم
گفت عبدالله این درد که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون
باز داشت آن را و لازم بود ترا که میگفتی چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگفت اذهب البأس رب الناس
واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما رواه ابوداود و اینها را از شرک بجهت آن داشت که اهل
جاهلیت اعتقاد مؤثریت بآن داشتند و بغیر نام خداوند تعالی میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی باشد
در حکم وی داخل نباشد و چگونه داخل بود که وارد شده در آن احادیث و اخبار صحیحه چنانکه بیاید و بعض گفته اند
که نهی از آن رقی ست که استعمال میکنند اهل عزائم و مدعیان تسخیر جن وی آرند بامور مشتبه مرکب از حق و باطل و
جمع میکنند با ذکر خدا و اسمای وی تعالی اسمای شیاطین و ذکر ایشان را و استعانت میکنند از ایشان و
گفته اند که جن از جهت عداوتی که بالطبع با انسان دارند باین علاقه با شیاطین دوستند و چون خوانده شود
عزائم باسمای شیاطین اجابت میکنند آن را و بیرون میروند از جای خود و همچنین لدیغ چون آن نیز گاهی از جن
میباشد بتمثل وی بصورت مار هرگاه رقیه خوانده شود باسمای شیاطین سیلان میکند سموم آن از
بدن انسان از جهت مکروه است رقیه که بذکر الله و اسما و صفات وی خاصة نبود و بالجمله اجماع دارند علمای امت
بر کراهت رقیه بغیر کتاب الله و اسما و صفات وی و ابن وهب از امام مالک نقل کرده است کراهت رقیه
بحدید و ملح و عقد خیط و خاتم سلیمان که مینویسند و گفت که نبود این امر قدیم در اسلام والله اعلم و آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم میفرمود که العین حق و لو کان شیء سابق القدر لسبقته العین تاثیر عین یعنی چشم زخم و کار کردن آن
حق و ثابت است و نفس الامر حق تعالی این خاصیت در بعض نفوس نهاده است چنانچه در سحر و اگر می بود چیزی
که پیش دستی و غلبه میکرد قضا و قدر را هر آئینه سبقت میکرد آن را عین و این مبالغه است در تاثیر عین و رخصت
میفرمود که افسون کنند از چشم زخم و از حمه یعنی نیش عقرب و از نمله ریشها که بر پهلو ظاهر شود چنانکه بیاید
از انس روایت کرده که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف را دید که غسل میکرد و در حسن بدن او تامل کرد و گفت والله که

من مثل این پوستی ندیدم در مردان ونه پوست دختران مخدره سهل در ساعت بسر در آمد خبر نزد رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم رسید بر عامر خشم گرفت وگفت علام یقتل احدکم اخاه الا برکت اغتسل له فغسل عامر وجهه ویدیه ومرفقیه
ورکبتیه واطراف رجلیه وداخلة ازاره فی قدح ثم صب علیه فراح مع الناس ودر روایتی فراح سهل مع الناس لیس
به باس یعنی برای چه یکی از شما برادر خود را هلاک میکند چرا نگفتی بارک الله فیه چون در نظر تو خوب آمد پس بفرمود
تا اطراف وداخل اعضای عامر را که در حدیث مذکور اند بشویند وبر وی یعنی بر سهل بن حنیف بریزند چنان
کردند در ساعت نیکو شد وکیفیت شستن را زهری بیان کرده که عاین را بفرمایند که دست راست در قدح آب
کند ویک کف بردارد ومضمضه کند ودر آن قدح ریزد ویک کف را بردارد وروی را در قدح بشوید باز دست چپ را
در قدح برد وآب بردارد وبر زانوی چپ بریزد واین چنین است در نسخ متن ودر مواهب لدنیه بعد از شستن روی
در قدح گفته که بستر در آرد دست چپ وبریزد بر دست راست بستر در آرد دست راست را وبریزد بر دست
چپ بستر در آرد دست چپ پس بریزد بر مرفق ایمن بستر در آرد دست راست را وبریزد بر مرفق ایسر بستر در آرد
دست چپ را پس بریزد بر قدم راست بستر در آرد دست راست را پس بریزد بر قدم چپ بستر در آرد دست چپ را
وبریزد بر زانوی راست بستر در آرد دست راست را وبریزد بر زانوی چپ بستر بشوید داخلهٔ ازار را واین
موافق ومناسب است عمل این اشیا را که مذکور اند در حدیث وغالبا از قلم کاتب در متن اینهمه افتاده است
وبان درون ازار شوید ودر داخلهٔ ازار دو قول است یکی آنکه مراد فرج است دوم آنکه مراد طرف ازار است آنکه
به بدن او رسیده است از جانب راست وزیاده کرده است قاضی عیاض که یا مراد جدا وست که متصل باز ازار است
وبعض گفته اند مراد ورک است که معقد ازار است وبخط شیخ سخاوی نوشته دیده اند که این کنایت است از ثوبی
که متصل است بجلد کذا فی المواهب وقدح را بر زمین نهد وآن آب را از طرف پس سر بر عیون ریزند واین معانی
ممکن نیست درک وی از جانب عقل وعاجز است وی در دریافت آن قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اگر توقف کند
متشرعی اورا باید گفت که بگوید والله ورسوله اعلم وحال آنکه تائید کرده است آنرا تجربه وتصدیق کرده معاینه
واگر متفلسف توقف کند رد بر وی ظاهرتر است چه نزد فلاسفه دواهای فعل بقوت خود کند وگاهی بخاصیت درک
معنی آن ممکن نه وگویند مقتضای صورت نوعیه چنین واقع شده گو این نیز از این قبیل باشد ودر خانهٔ ام سلمه کنیزکی را
دید که بروی اثر نظر جن است ودر لفظ صحیحین اینچنین است که جاریه دید که در روی وی سفعه است یعنی صفرت
فرمود استرقوا لها فان بها النظرة افسونی بخوانید برای این کنیزک که بروی نظره است یعنی نظر کرده است
جن وآسیب رسانیده است از اینجا معلوم شود که همچنان که از آدمی عین میرسد از جن نیز میرسد وگفته اند که نظر
ایشان تیزتر از سنان است وبعضی از شراح نظر را مردو ساخته وگفته نظر انس یا جن ودر حدیث دیگر آمده
که در خانهٔ ام سلمه در آمد ودر وی کودکی بود گفتند که بروی چشم رسیده است فرمود چرا افسون نمیکنید او را از عین و
در سنن ابی داود است از سهل بن حنیف که گفته به آبی گذشتیم در انجا رفتم وغسل کردم وبر اثر آن تب گرفت خبر برسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم رسید فقال مروا ابا ثابت یتعوذ امر کنید ابا ثابت را که کنیت سهل بن حنیف است تا تعوذ کند تا گفت
گفت سهل بن حنیف پس گفتم یا سیدی والرقی [illegible] علاج ونفع ملت بدان اگر افعال

لا رقیة الا فی نفس او حمة او لدغة والنفس العین والحمة کل ذی سم بکسر میم وصلاحیت دارد ولیکن افسون نیست مگر
در نفس که مراد بآن عین چشم زخم است واین تب سهل بن حنیف از عین بود ودر حمه که مراد بآن نیش زهر دار است
از عقرب ومانند آن ودر لدغه که گزیدن ست بدندان چنانچه مار ومانند آن وحال حصر بعد ازین معلوم گردد واکنون مصنف
توسع که بعض رقیها کا نوشته ذکر کند پس گفت وبزرگ ترین رقیها قرآت فاتحه است وقرآت معوذتین
وآیة الکرسی وتعویذات نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که در احادیث صحیحه ثابت شده واز آنجمله اعوذ بکلمات الله
التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ
ومن شر ما ینزل من السماء ومن شر ما یعرج فیها ومن شر ما ذرأ فی الارض ومن شر ما یخرج منها ومن شر فتن
اللیل والنهار ومن شر طوارق اللیل الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن واز ان جمله اعوذ بکلمات الله التامات
من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون واز ان جمله اللهم انی اعوذ بوجهک الکریم
وبکلماتک التامات من شر ما انت آخذ بناصیته اللهم انت تکشف المأثم والمغرم اللهم انه لا یهزم جندک ولا یخلف
وعدک سبحانک وبحمدک واز ان جمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه وبکلمات الله التامات التی لا
یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر کل ذی شر
لا اطیق شره ومن شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم واز آنجمله اللهم انت ربی لا اله الا
انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله اعلم ان الله
علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما واحصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر شیطان
وشرکه ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم واز آنجمله گفتن بالذی لا اله الا هو الحی واله
کل شیء واعتصمت بربی ورب کل شیء وتوکلت علی الحی الذی لا یموت واستدفعت الشر بلا حول ولا قوة الا بالله
حسبی الله ونعم الوکیل حسبی الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق حسبی الذی هو حسبی بیده ملکوت
کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله مرمی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت
وهو رب العرش العظیم هر که این دعوات را تجربه کند منفعت وقدر آن بداند واز ان جمله رقیه جبرئیل
است که پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم رقیه کرد ودر صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک من کل شیء یؤذیک
ومن شر کل نفس او عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک واز جمله آنکه در دفع چشم زخم بآن شود گفتن ما شاء الله لا قوة
الا بالله است واگر بیند این بگوید اللهم بارک علیه دفع چشم زخم کند وجماعتی از سلف روا داشته اند که آیات قرآن
نویسند ومعیون بیاشامد مجاهد گوید لا بأس ان یکتب القرآن ویغسله ویسقیه المریض باکی نیست که کسی
بنویسد قرآن را وبشوید آن را وبنوشاند بیمار را مطلق قرآن را یا آیاتی که مناسب شفا یا مشتمل بر ذکر اسماء
صفات الهیه باشد وهو الانسب واز ابن عباس مرویست که نهی مطلق ماند بود آیتی را یا دو آیت را از قرآن فرمود که
بنویسند وبشویند وبخورانند نقل است از شیخ امام ابو القاسم قشیری گفت که بیمار شد ولد من بیماری سخت تا آنکه مشرف شد
بموت وسخت شد بر من کار وی پس دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب پس شکایت کردم در حضرت وی
صلی الله علیه وآله وسلم قصه واز رنج ... بیدار شدم وتفحص کردم در قرآن آیات شفا را

شفا

یافتم در شش موضع قوله تعالی. ویشف صدور قوم مؤمنین. وشفاء لما فی الصدور. یخرج من بطونها شراب
مختلف الوانه فیه شفاء للناس. وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین. واذا مرضت فهو یشفین. قل هو للذین
آمنوا هدی وشفاء پس نوشتم این آیات را وحل کردم بآب ونوشانیدم او را آن آب را پس شفا یافت فی الحال
گویا که بندی از پای او گشاده شد کذا فی المواهب اللدنیه وقاضی بیضاوی نیز در تفسیر کریمه. وننزل من القرآن
ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین. اشارت بآیات شفا کرده وسعد چلپی در حاشیه آیات مذکوره را تعیین نموده وحکایت
استاد ابو القاسم قشیری را نقل کرده است در رؤیت وی حق سبحانه را در منام ذکر کرده وقرائت آیات مذکوره
بر بعض وکتابت آنها را در ظرف چینی وشستن آنها را بآب ونوشانیدن به بیمار آورده واز شیخ تاج الدین سبکی
نقل کرده است که گفت دیدم بسیاری از مشائخ را که می نوشتند این آیات را برای بیمار طلب عافیت را وکاتب
حروف از شیخ عبد الوهاب متقی مکی قدس سره نیز این عمل را برای بیماران مشاهده نموده است ویکی از دعاهای
چشم زخم آنست که از ابو عبد الله ساجی مرویست که گفت در سفر بودم بر شتری خوب سوار ودر میان همراهان شخصی
منسوب بود بچشم زخم زدن بر هر چه نظر استحسان انداختی تلف شدی کسی ابو عبد الله ساجی را گفت شتر خود را
از شر او نگاه دار ساجی گفت او را بر شتر من قدرتی نیست عاین را این خبر معلوم شد نگاهبان شد تا ساجی
از منزل غائب شد بمنزل وی آمد ودر شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شد وبیفتاد چون نزدیک که ازو ذبح برکنند چون
ساجی آمد او را خبر کردند که عاین شتر ترا چشم زد گفت مرا بر وی بیارید چون عاین را بدید گفت بسم الله حبس
حابس وحجر یابس وشهاب قابس رددت عین العاین علیه وعلی احب الناس الیه فارجع البصر هل تری من فطور
ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا وهو حسیر فخرجت حدقة العاین وقامت الناقة لا باس بها چون ساجی
این دعا بر خواند در زمان چشم آن مرد بیرون آمد از محل خود وشتر تندرست برخاست بدانکه اصابت بالعین وتاثیر
چشم زخم امری ثابت ومحقق است نزد جمهور علما از اهل حق وحدیث العین حق حجت آنست اگرچه جماعه مبتدعه از اهل
اعتزال ومن یحذو حذوهم آنرا منکر شده هرچه محال نبود ونزد عقل جائز باشد ومخبر صادق بدان خبر داده واجب است
اعتقاد آن چنانچه سائر امور از امور آخرت ومراد بتاثیر آن این معنی است که فلاسفه اراده نمایند از لزوم عقلا بلکه
مراد سبب عادی است که حق سبحانه وتعالی نظر عاین را سبب ساخته وضرر معین را بدان مربوط گردانیده است
وتاثیر وترتب ضرر بارادت وخلق اوست تعالی چنانچه در سائر اسباب عادیه وتکلم کرده اند در کیفیت اصابت عین که
چگونه است ونقل کرده اند از بعضی از آن جماعه که این صفت را داشته اند که گفت هرگاه که نظر کنم بچیزی بروجه
استحسان حرارتی را احساس کنم که از چشم من برآید وبعضی گفته اند که از چشم عاین قوتی سمیه منبعث گردد که متصل
گردد بمعیون که باعث هلاک یا فساد گردد مثل زهری که از افعی بلدیغ برسد واز بعض افاعی بمسامت نظر
نیز زهر می رسد وبالجمله بر مثال تیر چیزی از جانب عاین بجانب معیون روانه گردد اگر ملاقی شود که حفظ ووقایه
کند در میان نبود برسد وکارگر افتد واگر مانع در میان بود که عبارت از حرز وتعویذ ودعاست وصول ونفوذ نیابد
واگر سپر سخت وقوی بود تواند که هم بجانب وی برگردد بر مثال تیر محسوس والله اعلم. فصل در جمیع امراض
والالام باین دعا علاج فرموده که ابو درداء ... صلی الله علیه وآله وسلم ما اشتکی منکم

فلیقل کسیکه مریض شود از شما باید که بگوید این دعا را ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی السماء
والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض واغفر لنا حوبنا انت رب الطیبین انزل رحمة من رحمتک و
شفاء من شفائک علی هذا الوجع چون این دعا را بخواند فیرا یابد ان الله پس به شود باذن خدا و در صحیح مسلم ثابت
است که جبرئیل علیه السلام آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آن حضرت شکایت داشت جبرئیل گفت
علیه السلام بسم الله ارقیک من کل داء یؤذیک ومن کل نفس او عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک و آنچه روایت
کردیم که لا رقیة الا فی عین او حمة مراد آنست که لا رقیة اولی وانفع منها فی ذلک یعنی مراد اینجا حصر جواز و مشروعیت
رقیه نیست در عین و حمه زیرا که رقیه در جمیع امراض و آلام مشروع و مسنون است و در خصوص امراض دیگر غیر عین
و حمه نیز آمده است چنانچه در حمی و صداع و درد دندان و امثال آن بلکه مراد آنست که درین دو چیز
اولی وانفع است از دیگر امراض و علل و پوشیده نماند که آنچه سابقا روایت کرد نفس و حمه و لدغه است و چون
مراد نفس عین است و حمه و لدغه نزدیک بهم اند در معنی یک چیز اند مآل معنی رقیه در عین و حمه باشد و بس
و بزرگ ترین رقیها فاتحة الکتاب است پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود خیر الدواء القرآن و فاتحه از اجل سور
قرآن است و مشتمل بر معانی آن چنانچه در محل آن بیان کرده اند و حدیث ابی سعید خدری در صحیح مسلم ثابت است
که جمعی از صحابه در سفر قومی را از اهل بادیه ضیف شدند ایشان ضیافت نکردند ناگاه بزرگ ایشان را مار
گزید ایشان از آن نفر یعنی از آن جمع صحابه و نفر نام جماعه است از سه تا دوازده رقیه خواستند گفتند چون ما را
ضیافت نکردید ما شما را رقیه نکنیم تا ما را اجرتی نیکو ندهید هر یک گله گوسفند قرار دادند و در روایتی آمده که مجموع سی
گوسفند بود یکی از آن جماعه برفت و بر وی فاتحة الکتاب خواند در ساعت نیکو شد چون پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم آمدند و او را از آن حال خبر کردند آن شخص رقیه کننده بفاتحه فرمود که ترا اعلام کرد که فاتحة الکتاب رقیه است
نیکو کردید گوسفندان را قسمت کنید و از آن مرا نصیبی دهید و درین قول تاکید و مبالغه است در بودن وی حلال
طیب و در روایتی آمده که خندید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ازین حدیث معلوم شود که گرفتن اجرت
و اشتراط آن بر رقیه جائز است اما بشرطیکه بقرآن یا دعا بود و در وی فریب و خداع نباشد چنانکه بخاری
از حدیث عائشه آورده که گفت ابو بکر را غلامی بود که بر وی خراجی نهاده بود و وی از خراج وی میخورد روزی
آن غلام چیزی آورد و ابو بکر از آن بخورد پس گفت آن غلام میدانی که این چیز از کجا بود فرمود
چیست گفت کهانت کرده بودم در جاهلیت و انسانی را و نیکو نمیدانم کهانت و لیکن خداع کردم با وی الان
ملاقات کرد مرا و بداد چیزی در اجرت آن و آنرا در خدمت تو آوردم پس در آورد وی دست خود را در حلق
خود و قی کرد هر چه در شکم وی بود و حکم باب نیز همین خواهد بود و در گزیدن عقرب در مسند ابی بکر بن ابی شیبه
در گزیدن عقرب
مرویست از عبدالله بن مسعود که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز میگذارد عقربی انگشت مبارک وی را
بگزید چون از نماز بیرون آمد فرمود لعن الله العقرب لا تدع نبیا ولا غیره لعنت کند خدا تعالی عقرب را نمیگذارد
پیغمبر را و نه غیر پیغمبر را بعد از آن ظرف آب و نمک را طلب کرد و آن انگشت را در آب نمک نهاد و قل هو الله احد
میخواند تا آنکه زائل شد و در سنن ابی داؤد از شفاء بنت عبدالله مرویست که گفت داخل شد بر ما رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم وانا عند حفصة فقال الا تعلمین هذه رقیة النملة کما علمتها الکتابة درآمد بر من رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم ومن نزد حفصه بودم پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیا تعلیم نمیکنی این را یعنی حفصه را
افسون نمله را چنانکه تعلیم کرده تو او را خط وکتابت را غالباً این زن حفصه تعلیم کتابت کرده بود واز این حدیث
معلوم میشود که تعلیم کتابت مر نسا را مکروه نیست وبعض گفته اند که این از خصایص ازواج مطهره است که حکم نیست
لاحد من النساء وخبر لا تعلموهن الکتابة محمول بر نساء عامه است از جهت خوف ابتلا وافتتان بر ایشان ونمله ریشها است
که بر پهلو اظاهر شود وبغایت مولم است ومریض احساس حرکت نمل میکند وشفا بنت عبدالله وانما در که رقیه
میکرد این ریح را چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هجرت کرد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد
وگفت یا رسول الله من در جاهلیت افسون نمله میکردم میخواهم که بر تو عرض کنم پس عرض کرد وگفت بسم الله صلو
ت تعود من افواهها ولا تضر احدا اللهم اکشف الباس رب الناس این دعا را بر چوبی خواند وآنرا بسنگی حک کند
بسرکه تیز حاذق وبر ریش طلا کند واما در سایر جراحات وقروح عائشة روایت میکند کان رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم اذا اشتکی الانسان وکانت به قرحة او جرح قال باصبعه کذا ووضع سفیان سبابته علی الارض
ثم رفعها ثم قال چون شکایت میکرد انسانی یعنی بیمار میشد وشکایت میکرد بعضی درد وشکم آید یا می بود با کسی
ریشی یا جراحتی اشارت میکرد بانگشت مبارک خود همچنین وسفیان ثوری که راوی این حدیث است برای
نمودن کیفیت این اشارت بنهاد انگشت سبابه خود را بر زمین پس برداشت انگشت را از زمین
پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا را بسم الله تربة ارضنا بریقة بعضنا لیشفی سقیمنا باذن
ربنا واین علاجی است سهل وآسان ونافع مرکب از طبیعی والهی چه خاک سرد وخشک است وتجفیف رطوبات
قروح وجراحات علی الخصوص در بلاد حاره ولاسیما تراب زمین مدینه که برکتی خاص وتاثیری مخصوص در آنجا دارد
وسابقاً در باب اذکار کلام در این حدیث کرده ایم نقل کرده که کسی آمد وگفت یا رسول مرا دردی در بدن وجعی
عظیم است واز اول اسلام من تا این زمان باقی است فرمود که دست بر موضع الم نه وسه بار بگو بسم الله
وهفت بار بگو اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر ودر الم مصائب ودفع آن میفرمود هر که میگوید اللهم اجرنی
فی مصیبتی واخلف لی خیرا منها بعد از قول انا لله وانا الیه راجعون بدهد حق تعالی اورا بدل واجر خیر کرامت کند
چون ابوسلمه که زوج اول ام المؤمنین ام سلمه است فوت کرد وبغایت مردی نیک خوش معامله بود وبزرگ بود
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ام سلمه را این دعا تلقین فرمود وامر بخواندن فرمود وگفت برکت این دعا
مصیبت بخواند حق تعالی جبر نقصان او بهتر از آن که داشت بکند ام سلمه گفت یا رسول الله بهتر از ابوسلمه که خواهد بود
که بدان جبر کسر من خواهد شد فرمود شاید که باشد آخر بسعادت تزوج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شد
وفصل در علاج غم واندوه وهم این هر دو لفظ در اطلاقات نزدیک بهم واقع شوند وغم عبارت است
از آن تنگی وتیرگی که از طریان قبض واندوه بر دل نشیند مشتق از غمام بمعنی ابر که عارض گردد وهم مخفی
را از تصور کردن چیزی وتوجه دل وارادة بدست آوردن آن پیش آید واندوهگین وپریشان گرداند وآن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در دفع اینها میگفت لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله

رب السموات والارض ورب العرش الکریم و در جامع ترمذی است که چون کارے سخت پیش آمدے فرمودے
یا حی یا قیوم برحمتک استغیث و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که چون کارے وے را اندوهگین کردے نظر بسوے
آسمان کردے و گفتے سبحان الله العظیم و چون در دعا اجتهاد فرمودے فرمودے یا حی یا قیوم و پیغمبر فرمود دعاے
اندوهگین اینست اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شانی کله لا اله الا انت و اسماء بنت عمیس را
گفت ترا بیاموزم کلمه چند که در وقت اندوه گوئی گفت آرے گفت بگو الله ربی لا اشرک به شیئا هفت بار و فرمود
هیچ از بنده را همے و حزنے نرسد و این بگوید الا که از ان خلاص یابد اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک
ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی قضاؤک اسالک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی کتابک او علمته
احدا من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ربیع قلبی ونور صدری وجلاء حزنی وذهاب
همی و فرمود دعاے ذی النون در شکم ماهی این بود که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هیچ مسلمانے
نگوید الا که مستجاب شود و یکے از انصار را ابو امامه میگویند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم او را دید در مسجد در غیر وقت
نماز گفت در مسجد چه میکنی درین وقت گفت اندوه بسیار و دین بسیار مرا اینجا آورد و فرمود ترا کلماتے بیاموزم که
چون آنرا بگوئی اندوه تو برود و دین تو وفا شود گفت بلی یا رسول الله گفت چون بامداد و شبانگاه بکنی بگو اللهم انی
اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک من العجز والکسل واعوذ بک من الجبن والبخل واعوذ بک من غلبة الدین و
قهر الرجال گفت چنین کردم اندوه من برفت و دین من وفا شد و فرمود من لزم الاستغفار جعل الله له من کل هم فرجا
ومن کل ضیق مخرجا ورزقه من حیث لا یحتسب سابقا در فصل اذکار کلمات متعلق باستغفار گذشته است و در
مسند امام احمد است که چون کارے و رسول صلی الله علیه وآله وسلم تنگ آمدے پناه بنماز بردے و پیغمبر فرمودے
که در جهاد کوشید که وے دریست از درهاے بهشت و دفع اندوه و غم و هم میکند و گاهے پیغمبر فرمود که هرکرا هموم و
غموم بسیار شود باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة الا بالله واین کنزیست از کنوز بهشت و در صحیح ابن حبان است که
کسے دعا کرد و در دعا گفت اللهم انی اسالک بان لک الحمد لا اله الا انت الحنان المنان بدیع السموات والارض
یا ذا الجلال والاکرام یا حی یا قیوم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود لقد دعا الله باسمه الاعظم الذی اذا دعی
به اجاب واذا سئل به اعطی و در علاج خوف و بیخوابی پیغمبر فرمود بگوید اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین
وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا من شر خلقک کلهم اجمعین ان یفرط علی احد منهم او ان یبغی عز جارک
وجل ثناؤک ولا اله غیرک و در علاج حریق امر بتکبیر فرموده و حکمت در اطفاے حریق بتکبیر آن گفته اند که حریق
سبب وے نار است که ماده شیطان است که مخلوق است وے از و و در وے فساد عام است که مناسب حال شیطان
و ماده او است و آتش بطبع طالب علو و فساد که سیرت شیطان و دعوت او بدان است و کبریاے حق قامع مسکنه
شیطان و فعل او را و نمی ایستد نزد کبریاے وے تعالی شانه هیچ چیز پس چون تکبیر کرد مومن کبریاے حق
خامد شود آن آتش که ماده شیطان است و اطفاے نار بتکبیر مجرب است نزد اکثر علما ولقد صح توانی ذلک فصل در
عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در طعام و شراب پوشیده نماند که سابقا ذکر طعام و شراب آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم کرده و بعضے از احوال درین فصل مکرر آمده و اولے آن بود که همه را در محل واحد در یک فصل

ذکر میکرد و وجه تفریق این فصول بذکر احکام و احوال ظاهر نیست میفرمود لا آکل متکئا انما اجلس کما یجلس العبد و آکل کما یاکل العبد نخورم تکیه زده و نه نشینم مگر چنانچه نشیند بنده و نخورم مگر چنانچه خورد بنده این حدیث سابقاً مذکور شده است و معنی اتکا نیز معلوم شد و نفی کرد و نهی فرمود از آن که کسی بر روی افتاده طعام خورد و مطلق افتاده خوردن اگرچه بر روی نیفتاده باشد هم مکروه است مگر مثل تمر و کاک خشک و مانند آن که در بعض آثار آمده است و طعام بسه انگشت خوردی و این نهایت اعتدال و توسط است چه کمتر از آن خوردن صورت تکبر دارد و تفریط و تقلیل در طعام آرد و زیاده بر آن علامت حرص و شره و تکثیر است و هرگز تنها نخوردی و هرگز جمع نکردی میان لبن و سمک و نه میان لبن و حوامض و نه میان دو غذای گرم و نه دو غذای سرد و نه میان دو لزج و نه میان دو قابض و نه میان دو مسهل و نه میان دو غلیظ و نه میان دو مرخی بمعنی اجتماع آنهاست در معده و نه اکل دو طعام که یکی را بیش از هضم شدن دیگری بخورد و علت در عدم جمع دو غذای متفق در کیفیت خوف غلبه و افراط آن کیفیت خواهد بود و اما عدم جمع میان مختلفین خوف حدوث دو کیفیت متضاد است که موجب تنازع و تخالف است چنانکه گفت و نه میان دو مختلف چون قابض و مسهل یا سریع الهضم و بطئی الهضم و نه میان مشوی و مطبوخ و نه میان قدید و تازه و نه جمع میکرد میان شیر و بیضه و نه میان گوشت و شیر چه آن نیز احداث کیفیت ردیه میکند چنانکه میان سمک و لبن و طعام در حالت شدت گرمی نخوردی تا سرد نشدی اشارت کرده اند که مراد از آنچه در حدیث واقع شده است که طعام حار نخوردی طعام شدید الحرارت است طبرانی در صغیر و اوسط از حدیث بلال بن ابی هریره از پدرش آورده که آورده شد نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم طبقی از طعام گرم بجوشید فرمود خدای تعالی آتش خوردن نفرموده است و در حدیث دیگر آمده که طعام سرد کنید که در وی برکت است و در طعام حار برکت نیست و طعام شبانه را صباح نخوردی و از طعمه که عفونت یافته باشد همچون آبکامها و مخللات و ملوحات ثابت نشده که هرگز چیزی تناول کرده و ضرر بعضی از اغذیه باضداد آن ازاله کردی چنانچه خرما را بروغن و رطب را با قثا خوردی چون عفونتی و حرارتی دارد و روغن مصلح آن باشد و در حدیث تمر با مسکه واقع شده و آمده که دوست میداشت تمر و زبد را و لبن و تمر را اطیبین نام کردی و همچنین حرارت رطب را برودت قثا زائل کردی و در حدیث ابی داؤد آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطیخ را برطب خوردی و می شکست گرمی یکی را بسردی دیگر و بعض گفته اند که مراد به بطیخ در حدیث اخضر است زیرا که اصفر حار است و جواب داده اند که اصفر اگرچه بجهت حلاوت نوعی از گرمی دارد و لیکن بنسبت برطب سرد است و در بعض احادیث خربز بکسر خای معجمه و سکون را و کسر موحده نیز آمده و گفته اند که آن نوعی از بطیخ اصفر است و در بعض روایات طبیخ بتقدیم طا بر با واقع شده بمکان بطیخ و گفته اند که آن لغت است در بطیخ و در فضائل بطیخ احادیث آورده اند که موضوع و باطل اند چنانچه در خاتمه بیاید ان شاء الله تعالی و از محمد بن اسلم آرند که وی بطیخ نخورد از عدم صحت کیفیت اکل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر آنرا کذا فی المواهب و آب خرمای منقوع که در آب تر کرده شب ماند و شیرینی از وی جدا شده را برای هضم طعام آشامیدی و امر فرمودی بطعام شب خوردن و اگرچه یک کف از خرما باشد گوید که ترک این مضعف بدن است اما برای صاحب ردی معده بهی گرسنه خسپیدن

بعد از اکل کہ باعث حدوث بخارات ردیہ و موذیہ ست بدماغ نیز حرکت اول ست در ہضم و سیر عادت غفلت
و شیوهٔ غافلان ست کہ خوردن و خفتن کار ایشان ست و موجب قساوت قلب ست چنانکہ فرمود حون طعام
خود بگداخته گردانید آن را بذکر و نماز و در عقب طعام در خواب نشوید کہ دلہاے شما سخت گردد چنانکہ سابقاً گذشت
و وے صاحب لدنیا از کتاب وے نقل کرده کہ اطبا گفته اند ہر کہ حفظ صحت خواہد باید کہ بعد از عشا مشی کند. اگرچہ
صد خطوه بود و خواب نکند بعد از طعام کہ بسے مضر ست و اما در شرب شہد را با آب سرد آمیخته کرده
و آشامیدے سابقاً گفت کہ ہر روز ہمچنین کردے معلوم شد کہ آن را فوائد بسیار ست و بعض آب شیرین سرد را
کہ در حدیث کان احب الشراب الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الحلو البارد واقع شده بر ہمین آب سرد
ممزوج بعسل حمل کرده اند و ظاہر و مختار آنست کہ مراد بآن مار عذب ست و چون نقل شیر نیما با جماع اہل علم
عسل ست کہ منبع و حی ست کہ حق سبحانہ و تعالے بہ نحل کرد چنانکہ فرمود، واوحے ربک الی النحل الآیۃ و حمل
این عبارت بر ذکر وے در وحی آسمانی و آیت قرآنی بعید ست و مناسب نیست بلفظ تیمہ کما لا یخفی آنرا از ہمہ شیر نیما
دوست تر داشتے و آب بایت یعنے آنکہ شب گذشتہ بروے دوست تر داشتے از آب تازه از جہت چون در بستان
ابن التیہان در آمد گفت ان کان عندکم ماء بات فی شنۃ والا کرعنا اگر آبے ست کہ شب در خیک خفتہ است
بیارید و اگرنہ بدہن از جوے آب خوریم و اصل معنی کرع اینست ولیکن مراد بکرع اینجا اغتراف ست بہر دو دست
در حقیقت معنی او کہ آب بدہن خوردن ست از جوے یا شرب بدست در ان حالت متعذر بود و ضرورت
مود وے شد بکرع والا بے ضرورت اختیار کرع بعید ست واللہ اعلم و نشستہ آب خوردے و منع کردے
از کسے ایستاده آب خورد و می فرمود کہ ہر کہ فراموش کند و آب ایستاده خورد باید کہ قے کند اما در صحیح ثابت
شده چنانچہ در حج یاد کردیم کہ ایستاده آب زمزم خورد و بعض میگویند کہ این ناسخ نہی ست و بعض میگویند
مبین ست کہ نہی براے تحریم نیست بلکہ براے ارشاد ست و تنزیہ این بحث نیز سابقاً گذشتہ است
و در اینجا گفته کہ بعض مے گویند کہ نہی ناسخ نیست و بعض مے گویند کہ میان حدیث شرب قائماً و نہی
از ان تعارضے نیست زیرا کہ ایستاده از روے ضرورت خورد از جہت تنگی مجال نشستن یا بی ضرورت
عادت شریعت در ایستاده خوردن بود و در شرح ابن الہمام مذکور ست کہ از ادب ست کہ بقیہ آب
وضو را مستقبل قبلہ بخورد و اگر خواہد نشستہ بخورد و در اثنا سہ بار تنفس کردے و می فرمودند او وی
و امر آنچہ سیراب کننده تر ست و گوارا تر و شفا دہنده تر و مراد تنفس در شرب جدا کردن قدح
ست از دہان و نفس زدن بیرون آن و در حدیث آمده است کہ آب در سہ نفس خوردے در اول ہر
تنفس بسم اللہ گفتے و در آخر الحمد للہ و آنکہ در بعض احادیث نہی از تنفس در شرب وارد شده
مراد بآن تنفس در داخل ظرف ست کہ موجب تغیر آب گردد بجہت بودن تنفس متغیر الفم بسبب
اکل طعام کریہ الرائحہ یا بعہد عہد از مسواک و مضمضہ مثلاً و میفرمود غطوا الاناء و اوکوا السقاء فان
فی السنۃ لیلۃ ینزل فیہا وباء لا تمر باناء لیس علیہ غطاء و سقاء لیس علیہ ایکاء الا وقع فیہ
من ذلک الداء یعنے سر ظرفہا بپوشید و سر مشکہا ببندید کہ در ہر سال یک شب ست کہ

دران شب و با ے افتد بر ظرف که مکشوف باشد یا بر مشک که گشاده ماند از ان و با بیرون بهره ے مانده در و
دخول نکند و ے افتد دران ظرف یا مشک چیزے ازان وبا و نهی فرمود که آب از ثلمهٔ قدح خورند یعنی از مکان
شکسته و سبب نهی گفته اند آنست که موضع شکسته لب خوب نمی چسپد و آب بر روے و جامه میریزد و نیز آن
موضع در غالب چرکین و ناشسته میباشد و شیر خالص را آشامیدے و گاه با آب آمیخته آشامیدے زیرا که
شیر در وقت دوشیدن گرم میباشد و در بلاد حار خالی از ضررے نبود پس می شکست گرمی او را بسردی آب
و در حدیث ابن التیهان که مذکور شده آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آب سرد که شب کرده با
بیشن تعلیه شنت وے آب سرد در قدح ریخت و گوسفندے را در وے دوشید و بخدمت آورد پس نوشید
الحدیث و در روایت انس در صحیحین آمده که گفت دوشیده شد برائے رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
شاتی و آمیخته شد با آب پس نوشید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و باقی ماند از ان چیزے و بر دست چپ وے ابوبکر
بود و بر دست راست اعرابی عمر التماس کرد تا آنرا بابی بکر دهد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن را باعرابی
داد که بر دست راست وے بود و فرمود الایمن فالایمن و فرمود چیزے نیست که قائم مقام طعام و شراب
تواند شد جز شیر رواه الترمذی و نیز روایت کرده که سه چیز نے باید رد کرد لبن و وساده و دهن و در
طیب مکان دهن آمده و خرما را در آب مے انداختند یک شب و گاهے دو شب و گاهے سه شب میگذشت
روز دیگر مے آشامید و هر چه باقی ماندے از انچه سه شبانروز بران گذشته بودے غلامے را دادے و گاه
فرمودے تا بریزند غالباً اگر از حد اعتدال بیرون نرفتے بغلامے دادے و اگر تند و سخت شدے از تعجیل
فرمودے و این مبحث در خاتمه بتفصیل بیاید ان شاء الله تعالی **فصل** در امر مسکن و منزل آنحضرت نبودے
وے را و نه اصحاب وے را چه ایشان را معلوم بود که بر ظهر سفر اند لاجرم از منازل بان مقدار
اکتفا کردے که دفع حر و برد کند و از ولوج و در آمدن دواب و بهائم مانع آید و استتار از عیون بنی آدم
حاصل شود و اگر احیاناً یکے از ایشان را عمارت خانه محکم و مرصص بودے آنرا خرق فرمودے نقش کردن و
تزئین و تحسین بآب طلا و الوان و تعلیه یا بلند گردانیدن خانها و توسعه فراخ گردانیدن خانه هلاک بودے
گفته اند که بلندی خانه تا سقف هفت دست باید **فصل** در تدبیر نوم و یقظه اما تدبیر نوم
وے پس بر اعدل وجوه بود اول شب در خواب شدے و در اول نیمهٔ آخر شب بیدار شدے و مسواک
کردے و وضو ساختے و تهجد بر وجهے که بیان کردیم گزاردے لاجرم بدن و اعضا از خواب و از راحت و از
ریاضت حظے تمام داشتے با وفور اجر و کمال عبادت و رعایت توسط و اعتدال و ادائے حقوق نفس و اهل
و عیال و گاه سب تمام شب در خواب و بیداری و وضو و نماز گذشتے بیدار شده و وضو میکرد و نماز میگزارد و بخواب میرفت
باز بیدار شده بخواب میرفت هکذا و زیادت از قدر محتاج الیه خواب نکردے و نفس را از قدر محتاج الیه منع نکردے
و چون قصد خواب کردے بر دست راست خسپیدے و الا بذکر مشغول بودے تا چشمان مبارک در خواب
شدے و چشمان بجهت آن که دل شریف هرگز در خواب نشدے تنام عینای و لا ینام قلبی و بر نهالیچه
جلد نرم بر سر نهاده خفتیدے و بر زمین مجرد هم وقت کردے و گاه سر بر بالش که از چرم بود و حشو بلیف خرما

بنا وے وگاہے بر ساعد مبارک کہ ادخل ست در بیداری خوابی وتعبیر قیام صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم محمل و ذرنظ
صحت باستعمال بوے خوش امر فرمودے وبسیار بکار داشتے اشارت ست بآنکہ استعمال بوے خوش سبب
حفظ صحت وانتعاش طبع وتفریح خاطر وتقویت قلب وصحت بدن ست وذلک شانے خاص داشت برائے عطر وبوے
خوش وطیب از آنجا بکار میداشت وہرگز بوے خوش رد نکردے وفرمودے کہ ہر کہ بوے خوش بر وے عرض
کنند باید کہ رد نکند چہ بوے خوش خوش ست یعنی رد آن کہ ناظر در نفرت وکراہت ست خوش نباشد ودان کہ نابا
طیبہ از جہت منت ونہ از جہت تحمل وبردوشی بود در مسند بزار ثابت ست کہ فرمود ان اللہ طیب یحب الطیب
نظیف یحب النظافة کریم یحب الکرم جواد یحب الجود فنظفوا افنائکم وساحاتکم ولا تشبهوا بالیهود یجمعون الاکبار
فی دورہم یعنی خداے تعالی طیب ست دوست میدارد طیب را ولطیف ست دوست میدارد نظافت
را وکریم ست دوست میدارد کرم را وجواد ست دوست میدارد جود را پس طیب ونظافت را بکار برید وخانہا و
پیش درہا واستانہا پاک وبے خاشاک دارید ومانند یہود نکنید بود کہ در خانہا اکبا جمع مے کنند واکبا سرگین ست و
زبالہ وثابت شدہ کہ فرمود ان للہ حقا علی کل مسلم ان یغتسل فی کل سبعة ایام وان کان لہ طیب ان یمس منہ خداے تعالی
را حق ست ثابت بر ذمہ ہر مسلمان کہ غسل کند در ہر ہفتہ روزی یعنی در روز جمعہ واگر باشد ویرا بوے خوش
مس کند پارہ از وے واستعمال کند آن را ودر قول وے وان کان لہ اشارت ست بمنع سوال از غیر بہانیکش
آنکہ کسے بدہد رد نکند ومن گنجد نزد امام ابوحنیفہ در غسل طیب ست ولہذا باستعمال وے در احرام جنایت
شود وتنبیہ استعمال آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طیب را حکم نور علی نور داشت ومحبت وے مر آن را
در حقیقت بحکم مجالست ومناسبت ذاتی بود کہ الطیب یحب الطیب مصداق آنست والا طیب ذاتی وے
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بحدے بود کہ تمامہ روائح طیبہ عالم اثرے از آن در مسند انس گوید بوئیدم ہرگز ہیچ
ریحے را ونہ مشکے را ونہ عنبرے ودر روایتے ونہ عطرے را خوشبوتر از عرق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ونیز
از انس رضی اللہ عنہ آمدہ کہ گفت چون میگذشت آن حضرت براہے از راہہاے مدینہ می یافتند بوے خوش از ان ومیگفتند
کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازین راہ گذشتہ است رواہ ابو یعلی والبزار باسناد صحیح ودر روایت
از عائشہ رضی اللہ عنہا کہ گفت بود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خوبروترین مردم وروشن ترین مردم مثل ماہ
شب چہاردہم وبود عرق در روے مبارک وے مانند لؤلؤ وخوشبوتر از مشک اذفر وجابر بن عبد اللہ میگوید
کہ نمیگذشت آنحضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم براہے مگر آنکہ شناختہ میشد از طیب عرق ونمیگذشت بر ہیچ سنگے مگر آنکہ
سجدہ میکرد مر او را رواہ البیہقی والدارمی وابونعیم ومسلم روایت کردہ از انس کہ گفت در آمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بر ما وقیلولہ کرد در خانہ ما وعرق کرد وآورد مادر من ام سلیم شیشہ را پس میچید عرق را از بدن مبارک ومیگرفت در آن
شیشہ پس بیدار گشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وگفت چہ کار میکنی یا ام سلیم گفت این عرق تست
یا رسول اللہ در طیب خود وے اندازیم وہو اطیب الطیب وطبرانی در معجم صغیر آوردہ کہ ام عاصم امرأة عتبہ بن فرقد سلمی
گفتہ کہ وے چہار زن داشت وہر کدام در کوشش مبالغہ در طیب میکرد تا از دیگرے خوشبوتر باشد
از وے وے یعنی عتبہ ہیچ استعمال طیب نمیکرد جز آنکہ گاہے مسح میکرد بدہن بر سینہ خود را وحال آنکہ وے

خوشبوتر می بود از ما و ہر چند کوشش میکردیم در استعمال طیب بوی وی نمیرسیدیم روزی از وی پرسیدیم کہ سبب
آن چیست گفت رسیده بود مرا در زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عارضۂ بثری کہ بثور صغار سرخ
ست کہ جوش میزند بر ان بدن یکایک و خارش می آرد و ایذا میکند در شب بیشتر پس رفتم نزد آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و علاج طلبیدم پس برہنہ کرد بدن مرا و دم کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست
مبارک خود و برآورد بر پشت و شکم من پس پیدا شد از ان روز این بوی خوش در من و مروی ست بحضرت وی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت کہ تزویج و تجہیز دختر میکنم و چیزی ندارم کہ وی را بدان مطیب کنم پس آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم از عرق خود بوی عطا کرد و فرمود طیب کن او را باین دیگر تا بود از وی رائحۂ طیب می یافتند و خانۂ ایشان را
بیت المطیبین نام کردند و در بعض احادیث آمدہ کہ گل سرخ از عرق آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیدا شدہ
و چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از معراج باز آمد قطرۂ از عرق وی بر زمین چکید و از ان گل سرخ بروئید و در بعضا
فرمودہ است آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ بوی مرا دریابد گو کہ بو کند گل سرخ را لیکن این احادیث
نزد محدثین باصطلاحی کہ ایشان دارند بصحت نرسیدہ است و حدیث من شم الورد ولم یصل علی فقد جفانی را نیز از موضوعات
میدارند و احادیث دیگر آمدہ در طیب و تحفۂ فضلات وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و آنہا نیز ہمین حکم دارند و این بحث خارج
بتفصیل باید واللہ اعلم **فصل** در حفظ صحت چشم امر فرمودہ بہ اثمد بر التحال در وقت خواب و منع فرمودہ کہ سرمۂ
خوشبوی بر شب در چشم کنید در سنن ابی داود ثابت شدہ است امر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بالاثمد المروح
عند النوم وقال لیتقہ الصائم امر کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسرمۂ خوشبو نزد خواب و فرمود باید کہ پرہیز کند از سرمۂ
کسیکہ روزہ دار است و محرم را نیز نہی کردہ اند و این بجہت طیب رائحہ است نہ ذات وی و مروح آنست کہ بمشک
آن را خوشبوی کنند باین طریق کہ آن را در مشک بپرورند یا چیزی از مشک در وی بیمازند و ظاہر ہمین
ست و در سنن ابن ماجہ آوردہ است خیر اکتحالکم الاثمد یجلو البصر و ینبت الشعر بہترین سرمہای شما اثمد ست کہ سنگ
ہمزہ کہ سنگی ست مشہور روشن میگرداند بصر را و میرویاند پلک چشم را و ہمین معنی در روایت دیگر آمدہ علیکم
بالاثمد فانہ منبتۃ للشعر مذہبۃ للقذی مصفاۃ للبصر و حضرت نبوی را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سرمہ دانی بود
خاص یعنی مخصوص بوی کہ دیگری در ان شریک نبود و در سفر و حضر ہمراہ بودی و ہمچنین آئینہ ہمراہ داشتی
و در ان جمال شریف را بعد از زبان و غیرہ دیدی و آیات کمال صنع الٰہی را در ان مطالعہ فرمودی
و عکس آئینہ دیدن او را سزد کہ مظہر جمال و کمال حق بود تعالیٰ شانہ **بیت** دی نا آئینہ حسن ترا جدائی
نیست ۔ غرض تجلی حسن ست خود نمائی نیست ۔ و چون سرمہ کشیدی سہ بار در چشم راست کشیدی و سہ بار
در چشم چپ و گاہی در چشم راست سہ بار کشیدی و در چشم چپ دو بار ابتدا براست کردی و ختم ہم براست کردی
اول دو میل در چشم راست کردی دیگر دو میل در چشم چپ دیگر یک میل در چشم راست و میفرمود من اکتحل فلیوتر
و در اینجا دو قول ست یکی آنکہ در ہر چشمی سہ میل کشند تا بہ یکی وتر باشد دوم آنکہ در چشم راست سہ میل کشیدہ
در چشم چپ دو تا ابتدا و انتہا براست باشد تا مجموعہ وتر باشد کہ پنج بار ست تفصیل مبنی را کہ در وی سہ بار
کردہ شد و ابتدا از وی نمودہ گویا کہ این اشارت ست ترجیح این طریق را لیکن اول مشہورتر ست واللہ اعلم

فصل در قرض و سلف عادت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که نیکوتر و افزون تر از آنچه شده بودے
ونکو ادا کردے و برای او دعا کردے و گفتے بارک الله لک فی اهلک و مالک انما جزاء السلف الحمد والاداء این کلام در اصل نیست
بلکه سیرا بجزای قرض و سلف ادا کردن است و شکر گفتن بر توفیق ادای وی و یک نوبت مقدار چهل صاع قوت از انصاری
سلف گرفته بود انصاری محتاج شد بیامد و مطالبه نمود فرمود که چیزی حاضر نیست انصاری خواست
کلمه سخت گوید فرمود که زبان را نگاهدار و مگوی الا خیر که بهترین کسی که سلف گرفت منم پس چهل صاع قوت
وی را بانعام داد و چهل صاع دیگر حق وی ادا کرد مجموع هشتاد صاع شد و روزی غریمے بیامد و تقاضای سخت کرد
عمر بن الخطاب خواست تا وی را تادیب کند فرمود که مه یا عمر کنت احوج الی ان تامرنی بالوفاء و کان احوج الی
ان تامره بالصبر یعنی باز مان ای عمر از زجر و تادیب وی من محتاج ترم بآنکه مرا بوفای دین فرمائی از آنکه مر او را بصبر
کنی و وی محتاج تر بود بآنکه وی را بصبر فرمائی از آنکه وی را زجر و تادیب کنی یعنی مناسب درین مقام
آن بود که مرا باعث بر وفای دین نبوی و اگر از من تاخیری در ادای آن مشاهده کنی او را امر بصبر و ترک
سختی کنی الا آنکه بجهت من تعصب ورزی و او را ایذا و تادیب کنی چیزی نیست و از مکارم اخلاق یکبار
یهودی بیامد و دینے را تقاضا کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هنوز اجل دین تو نرسیده صبر کن تا دین تو
حال شود و آن وقت و اجل که برای ادای آن قرار یافته است برسد یهودی گفت شما ای عبد المطلب اید
بعده بدروغ پیشه دارید صحابه برجوشیدند خواستند تا وی را هلاک کنند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را
تسکین فرمود و بحلم دعوت کرد یهودی گفت مجموع علامات پیغمبری در تو مشاهده کرده بودم یکے باقی بود و آن
این بود که چندانکه بر وی جهل و بی ادبی زیاده کنی وی در حلم و عفو افزاید خواستم آن را نیز بدانم اکنون
دانستم که تو پیغمبرے و در زمان مسلمان شد فصل در رفتن حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم چون
در راه رفتے روان رفتے چنانچه کسے از بلندی فرو آید و گاه چنان رفتے که کسے خود را بچالاکی از زمین بردارد
و آن روش دلیران و صاحب همتان و زنده دلان است و معتدل ترین روشها است چه رونده یا مردگانه
فسردگانه چون چوب خشک رود یا بطیش یعنی بخفت و سبکسارے و انزعاج و قلق و اضطراب رود و این نوع
مذموم و مستقبح است و دلیل است بر سبکسری و بی عقلی یا خمول و پژمردگی یا آهسته با حرکت
تمام و سرعت اندک و این نوع را مشی هون خوانند بفتح ها و سکون واو قال الله تعالی و عباد الرحمن الذین یمشون
علی الارض هونا حق سبحانه و تعالی نشان میدهد و مدح میکند بندگان خواص خود را بآن که میروند بر زمین رفتن
بطریق هون مفسران گفته اند یعنی بسکینه و وقار من غیر کبر و لا تماوت میروند بآرام و گرانباری بے تعظم و تکبر
و بی مردگی و فسردگی و این نوع رفتن از آن حضرت رسالت بود صلی الله علیه و آله وسلم و با وجود آن روش
چنان نمودے که از بالا فرود مے آید و گویا زمین در زیر اوے در نوردیده میشد چنانکه ترمذی در شمائل آورده از
حدیث ابی هریره رض که گفت ندیدم هیچ یکے را تندتر در رفتن از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گویا که زمین پیچیده
میشد برای او و در مشقت مے انداختیم ما خود را در رفتن و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میرفت بے تکلف
و بطور نمود و در حدیث دیگر آمده که میدیدند مردم و لوے نمیرسیدند و نیز آمده که مشی میکرد مجتمعا یعنی

لونی الاعضاء بے سستی وفرو انداختن اعضا ونیز آمده که مشی میکرد متقلعا یعنی بردارنده پاے را از زمین بتمام بے کسلان والانواع روش ده است این سه یعنی تماوت وانزعاج و ہون چہارم سعی یعنی مشی با سرعت پنجم رمل بفتح میم مشی با برداشتن پایہا وجنبانیدن کتفہا چنانچه در طواف ششم نسلان که عدو سبک بودن وسبک رفتن وازسعی سریع تر ست ہفتم خوزلی که رفتنی ست با تمائل وفی القاموس الخوزلی السیر اللین ہشتم قہقری که رفتنی ست باوری یعنی پس پا رفتن نہم جمزے که بر جستن ست در راه وناقه را که جماز گویند باین معنی ست دہم تبختر که روش متکبران ست یعنی خرامیدن وگردن افراختن وازینجمله اکمل وافضل ہون ست که مشی حضرت نبوی بود صلی الله علیه وآله وسلم واعدل واوسط انواع مشی ست وچون با اصحابه همراه بود ایشان را پیش کردے وخود در عقب ایشان رفتے یسوق اصحابه که در حدیث واقع شده است این ست و فرمودے که پشت مرا برائے ملائکه گذارید وظاہرے للملائکه ہمین معنے ست گویا که ملائکه نگاہبانان آن حضرت اند صلی الله علیه وآله وسلم ووے نگاہبان صحابه ودگاه بنعل رفتے ودگاه بے نعل یعنی تہی پاے رفتے از جہت تمامیت بے تکلفی وتواضع اما از رفتن دریک نعل نہی کرده از جہت بیم لغزیدن با حدوث بعض امراض کما علم بود در بعضے از غزوات انگشت پاے مبارکش را سنگ رسید وخون روان شد فرمود هل انت الا اصبع دمیت بفتح دال وکسر میم وتا بر لفظ ماضی معلوم بصیغه خطاب مونث وفی سبیل الله ما لقیت خطاب با انگشت مبارک خود میکند ومیفرماید آیا نیستی تو مگر انگشتی که خون آلوده شده ودر راه خداست آنچه یافتی تو رسید تو یعنی ضائع نیست واجر آن ثابت ست کذا قال الطیبی وبعض گفته اند که ما نافیه است یعنی این خون آلوده شدن تو چیزی نیست در شما نیست ومشقت درین راه زیاده برین کشیدنی ست واین کلام را در باب شعر آورده اند که از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صدور یافته ولیکن چون قصد موزونیت نکرده شعر نباشد ونیز اختلاف کرده اند که آنحضرت صلی الله وآله وسلم این را انشا کرده یا انشاد فرموده طبری وغیر وے جزم کرده اند بثانی وگفته که منشی این ولید بن الولید ست وبعض گفته مر عبد الله بن رواحه راست که در غزوه موته گفته در آنچه اصبع او را جراحتے رسیده بود کذا نقل السیوطی والله اعلم ونیز گفته که بعض نامی دمیت ولقیت را ساکن خوانده اند بصیغه غیبت تا از وزن بر آید وگفته اند که این نیز موزون ست از بحر کامل وبعض گفته که این از باب رجز ست ومثل این را شعر نگویند ومانند این کثیر ست در قصه آن ودر سطر بعد از جہت صحابه رفتے یعنی اول صحابه را امر کردے که بر آیند وبروند بعد از ایشان خود بیرون آمدے وبر رفتے واستغفار التوبت واد به بشارت ومحبت فرمائی وغمزدائی واعانت وامداد وو دعا کردے بتوفیق وثبت وخیر دنیا وآخرت وایشان را سوار کردے وگاہے ردیف خود ساختے

فصل در کلام وسکوت وضحک وبکائے حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم

با کلام او همه متصل بود وروشن یعنی مفصل ومبین تا اگر کسے خواستے که کلمات آنرا بشمارد ممکن بودے نه چنان پیوسته بودے که حفظ نتوانستے کرد ونه چنان گسسته بودے که میان افراد کلمات انقطاع پیدا آمدے چنانکه عائشه رض گفت ما کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یسرد سردکم هذا ولکن کان یتکلم بکلام بینه فصل یحفظه من جلس الیه نبود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که پے یافت کلام وبہم پیوسته گفت کلمات را چنانچه شما میکنید ولیکن تکلم میکرد بکلامے که کلمات آن جدا جدا بودے یاد گرفتے آن کس که نشسته بودے وگاہے یک کلمه را سه بار اعاده

فرمودے تا کسے را حفظ آن فوت نشود و غالب احوال وے خاموشی بودے سخن نگفتے الا بوقت ضرورت
برائے دعوت و تذکیر و موعظت و سخن را بہمہ دہن و بری اشداق گفتے جمع شدق بکسر شین
و بفتح نیز آمده و سکون دال مهمله که دہان و باطن خدین است شد بلفظ تثنیه آید و جمع باعتبار اجزاے آنها ست
و تشدق و تبسم ننمودے مغمغه کلامیکه ظاهر نشود بر سامع اگرچه بلند بود و تمتمه کلامے خفی و آواز پنہان
و اکثر سخن وے جوامع الکلم بودے چنانکه فرمود اوتیت جوامع الکلم واختصر لی الکلام جوامع الکلم آن سخن
را گویند که بلفظ اندک بر معنی بسیار دلالت کند و در احادیث نبوی صلے الله علیه و آله وسلم ازین قبیل بسیار است مثل
الدین النصیحة و من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه و امثال آن و علما آنها را جدا در کتابها نوشته و جمع کرده اند
جزاهم الله خیرا و با اهل بیت زبان نگشودے و چون امرے را کراهت داشتے اثر آن بر روے مبارک وے
ظاهر شدے و هرگز سخن فحش نگفتے و خنده بسیار نکردے و بیشتر خندهٔ وے تبسم بودے و غایت خنده وے آن بودکه
نواجذ وی پیدا شدے نواجذ آن دندانهاست که بعد از انیاب است و دندانها را نامهاست ثنایا گویند دو دندان پیشها را
و دو دندان دیگر را که در دو طرف ثنایاست رباعیات گویند اول را بتخفیف یا و دو دیگر را انیاب و بفارسی دندان
نیشک آنکه در حیوانات که شاخ ندارند دراز می باشند و دو دندان دیگر را که در دو طرف اینها اند نواجذ
اینها را اسنان گویند بعد از اینها اضراس است چهار از هر طرف و آخر اے دندانها را اضراس العقل
و اضراس الحلم گویند که در وقت عقل و بلوغ بر آید و از هر چه محل خندیدن بودے بخندیدے یعنی در غیر
محل تعجب نخندیدے و از محل تعجب بے خنده نگذشتے و اما گریستن وے نظیر خندیدن معتدل بودے
نه بنعره بلند و ناله گریستے و نه بجیر و اشک بودے بلکه اشک روان شدے و از سینه مبارکش آوازے شنیده شدی
و گریستن وے گاه برائے میت بودے و گاه برائے شفقت بر امت و گاه از خوف حق تعالی و گاه وقت سماع
قرآن و آن گریه اشتیاق و محبت و اجلال است اگرچه گریه نزد استماع قرآن از خوف هم تواند بود بجهت استماع
وعید و تهدید بلکه برائے شفقت بر امت نیز لیکن مقصود آنست که درین وقت غیر این اقسام قسم دیگر نیز هست
از اشتیاق لقاے الهی تعالی و محبت و تعظیم و اجلال وے جل و علا و گاه در نماز تهجد گریستے و یکبار در نماز
میگریست و میگفت رب الم تعدنی ان لا تعذبهم و انا فیهم و هم یستغفرون و نحن نستغفرک خداوندا آخر نه تو وعده کردی که
عذاب نکنم این امت را درحالیکه من در ایشان باشم و ایشان آمرزش خواهند اکنون آمرزش میخواهم من و ایشان
و اشباه این قسم از گریه باعتبار وقت است و در حقیقت یکے از ان اقسام مذکوره خواهد بود و علما میگویند
که گریه بر ده نوع است گریه شادی و مسرت گریه جزع و ضجرت گریه رحمت و رقت گریه خوف و خشیت
گریه دوستی و محبت گریه اندوه و مصیبت گریه سستی و ضعف و وحشت گریه نفاق و مداهنت گریه دروغ و
عادت چون گریه نوحه گر باجرت گریه موافقت و مؤالفت چنانکه بعضے را ببینند در گریه و سبب ندانند موافقت را
گریه کنند **فصل** در فطرت و توابع آن فطره بمعنے شق و ابتداع و اختراع و خلق است و فطرت بمعنے
خلقت آید و بمعنے دین اسلام آید چنانکه در حدیث ما من مولود الا یولد علی الفطرة و گاہے بمعنے سنت
و طریقهٔ مسلوک که مقتضاے خلقت و سلامت فطرت و حسن عادت را در آن مدخلے است نیز آید چنانکه

درحدیث عائشہ آمدہ عشر من الفطرۃ قص الشارب واعفاء اللحیۃ والسواک واستنشاق الماء وقص الاظفار
وغسل البراجم ونتف الابط وحلق العانۃ وانتقاص الماء یعنی الاستنجاء والمضمضۃ وفی روایۃ الختان بدل
اعفاء اللحیۃ ومراد اینجا این معنی اخیرست ویکے از جملۂ فطرت ختان ست وتحقیق احکام وتصحیح معنی لفظ
آن در فصل عقیقہ در آخر کتاب حج مذکور شد ومشہور آنست کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مختون ومسرور
متولد شد ویعنی ہم بہیات مختون بود کہ احتیاج بقطع قلفہ نباشد ومسرور یعنی ناف بریدہ کہ ببریدن آن
بعد از تولد چنانکہ در ولدان کنند حاجت نبود چنانکہ ابن عساکر از حدیث ابی ہریرہ وابن عمر آوردہ وطبرانی
وابونعیم وخطیب وابن عساکر آوردہ اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود از کرامت من نزد پروردگار
آنست کہ زائیدہ شدم مختون وندید ہیچکس عورت مرا وضیاء در مختارہ این حدیث را تصحیح کردہ ونقل احادیث
واخبار درین باب بسیارست وزین الدین عراقی این احادیث را تضعیف نمودہ وگفتہ کہ درین باب چیزے
بصحت نرسیدہ وابن قیم نیز موافق این رفتہ وگفتہ کہ این از خصائص آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
نیست وبسیارے از مردم بر ہیات مختون متولد شوند وابن درید وروشاح از ابن کلبی آوردہ کہ گفتہ رسیدہ است
بما کہ آدم مختون مخلوق شدہ ودوازدہ پیغمبر دیگر بعد از وے کہ آخر ایشان محمد رسول ست شیث وادریس
ونوح وسام ولوط ویوسف وموسے وسلیمان وشعیب ویحیے وہود صلوات اللہ علیہم اجمعین کذا فی المواہب اللدنیہ
وفی الجملہ در ختنہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اقوال ست یکے آنکہ مختون زائیدہ ویعنی بر ہیئت مختون چنانکہ در اکثر
احادیث آمدہ ولد مختونا مسرورا دوم آنکہ ملائکہ دران روز کہ پس خیمہ حلیمہ سعدیہ اورا بشگافتند ودر علم بشست
کردند ہمدران روز ویرا ختنہ کردند ذکر کردہ این قول را ابن قیم وروایت کرد طبرانی وابونعیم در حدیث ابی بکرہ و
ذہبی گفتہ کہ این حدیث منکرست سوم آنکہ جد وے عبد المطلب اورا روز ہفتم ختنہ کرد ونام نہاد
وضیافت کرد وروایت کرد این حدیث را ولید بن مسلم از ابن عباس وابن عبد البر در تمہید واللہ اعلم و
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جانب راست را دوست داشتے کہ بکار برد در نعل پوشیدن ودر جستیدن
وو بستدن ودادن وسر شانہ کردن وریش شانہ کردن وخوردن وآشامیدن ووضو ساختن ودست چپ را
بلبت ازالہ اذی وقذرے یعنی چرک چشم واستنجا واستبرا ومانند آن بکار بردے وسر را ہمہ تراشیدے ودر بعض
نسخ اینچنین ست کہ ہرگاہ سر را تراشیدے ہمہ سر تراشیدن فرمودے ومروی نیست کہ غیر حج وعمرہ سر تراشیدے
تراشیدن موے سر مردان را باتفاق جائزست وآنرا کہ تعہد موے وادہان وتسریح آن کند نگاہداشتن آن
احسن وحلق بعض راس کردہ است کراہت علاج وتراشیدن موے عانہ واجب وترک آن تا چہل روز
مکروہ ودر تراشیدن موے سینہ وپاے ودست اختلاف است وارجح ترک آنست وسخن در قص شارب بیاید
وسواک را دوست داشتے ودر فضیلت آن چہل حدیث واردست واز سنن ومستحبات است ودر حال
فطر وصیام سواک کردے ودر عقب نوم ووقت وضو ووقت نماز ووقت درآمدن در خانہ وبعد از تغیر
فم بکثرت کلام ونزد تلاوت قرآن وخلو معدہ از طعام وصفرا دندان ودخول مسجد نیز کردے ذکرہ الزرکشی
فی شرح الخرقی وسواک در وقت نماز

بوی خوش بسیار بکار داشتی این خود عنقریب گذشته است احتیاج بتکرار آن نیست و در بعض روایات
آمده که گاه گاه نوره بکار داشتی و اول موی مبارک فرو گذاشته بود بعد از آن بر قفا باز فرق کرد یعنی دو حصه
ساخت هر یک فرقه از یک جانب ترمذی از حدیث ابن عباس در شمائل آورده که مشرکان موی سر را
فرق میکردند و اهل کتاب سدل میکردند یعنی فرو میگذاشتند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم موافقت
اهل کتاب را در آنچه مامور نبودی دوست داشتی بعد از آن فرق کرد از ینجا بعض گفته اند که فرق سنت است
زیرا که در آخر بآن رجوع فرمود و ظاهر آنست که آن بوحی است والا در غیر مامور به با اهل کتاب موافقت
نمودی پس سدل منسوخ بود و مختار آنست که مو بهار الطور خود میگذاشت نه بسدل مقید بودی و نه بفرق
وسدل و فرق هر دو جائز است و فرق افضل کما قیل و هرگز در حمام نرفته بلکه حمام را ندیده و حمامی که مشهور است
در مکه بحمام نبی همانا که در محلی که وی در آن یکبار غسل کرده بنا ساخته آمده و احتمال دارد که تسمیه
او بحمام نبی بجهت آن زبان زد شده که در جانب مولد نبی و نواحی آن محل واقع است والله اعلم بدانکه
در آمدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حمام را در بعض کتب فقهیه آمده ولیکن آن نزد اهل حدیث
صحیح نیست بلکه منسوب بوضع است اما ذکر حمام در احادیث آمده است سیوطی در جمع الجوامع از طاؤس در
مصنف ابن ابی شیبه آورده که رسول خدا فرموده است صلی الله علیه وآله وسلم حذر کنید خانه را که او را حمام
گویند گفتند یا رسول الله وی تنقیه میکند از وسخ و اذی فرمود پس هر که در آید او را از شما باید که استتار
کند و از عائشه آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرده بود از در آمدن حمام مردان را و زنان را پس
رخصت کرد مردان را بشرطیکه کشف عورت نکنند و در حدیث دیگر آمده که بد خانه است حمام که رفع کرده میشود
در وی اصوات و کشف کرده میشود عورات و نیز آمده است که نزدیک است که فتح کرده شود مر شما را زمین
عجم و بیابید در آنجا بیوت را که خوانده شود آن را حمامات پس باید که در نیاید آنرا مردان مگر با زارها و منع کنید
از آن زنان را مگر بیمار و نفسا و در مقاصد حسنه آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود نیکو خانه
است حمام که دور میکند چرک را و یاد میدهد آخرت را و گفته که این حدیث را روایت کرده ابن منیع در مسند
خود از عمار بن محمد از یحیی بن عبید الله بن موهب از پدرش از ابی هریره مرفوعاً ولیکن یحیی ضعیف است
و از عمر بن الخطاب آورده که نوشت بابو موسی اشعری که بمن رسیده است که اهل امصار حمامات را پیدا
کرده اند و باید که نه در آید در وی هیچ یکی بمیزر و ذکر نکند خدای تعالی را در وی تا بیرون آید و غسل نکند
و کسی از اناء واحد و از ابن عساکر و ابن سعد و بیهقی و ابن ابی شیبه آورده که امیر المؤمنین عمر بن الخطاب
بخالد بن الولید که امیر شام بود نوشت که من شنیده ام که تو در حمام در آمده و دلوکی که خمیر وی خمر ساخته
استعمال کرده زنهار بکنی که حق تعالی چنانچه شرب خمر را حرام گردانید و مساس آنرا نیز حرام ساخته و وی
نجس است و در روایتی آمده که حق تعالی حرام گردانید خمر را بر بطون شما و اشعار شما و ابشار شما و در روایتی از
ابن عساکر آمده که خالد نیز نوشت که ما کشته ایم در وی خمر را و اثری از وی نمانده و وی غسول شده و چیزی
بود غیر خمر پس عمر بوی نوشت که من گمان میبرم شما را ای آل مغیره که مبتلا شده اید بجفا نمیرساند شما را خدای تعالی

بران دیگر غالب نیامده و گرد آن گشت و از در آمدن زنان در حمام منع کرده اند مگر آنکه بیمار باشند و وجود ضرورت باشد
و هرگز موے مبارک را رنگ نکرده یعنی خضاب نفرموده و اکثر احادیث صحیحه ناظر درین ست و آنجا که
روایت خضاب آمده وهم ست چنانچه مصنف اشارت بآن کرد و گفت و چون طیب را بسیار بکار مے برد
بعض مخضوب پنداشته اند و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف کرده اند علما در آنکه آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم خضاب کرده یا نه اکثر برانند که نکرده و نووی گفته که مختار آنست که در وقتی کرده و در اکثر اوقات
نکرده و هر یکے روایت کرد آنچه دید و همین ست وجه تطبیق میان احادیث والله اعلم و روغن آن بسیار
بر سر و محاسن مالیدے و سر را گاه گاه شانه کردے بنفس مبارک و گاه عائشه از موے شانه کردے
لفظ حدیث اینچنین ست که نهی عن الترجل الا غبا و غب در اصل بمعنی گاه گاه ست و لیکن در هر چیز معنے
معین دارد در آب دادن شتران یک روز در میان و در زیارت مردم چند روز در میان و نزد بعضے هفت
روز کذا فی القاموس و در عیادت مریض و اکل لحم بمعنے گاه گاه بے تعیین مدتے و مصنف در شانه کردن
نیز بمعنے گاه گاه گفته و مشهور تفسیر او ست بروز در میان و آنکه بعد از هر وضو ریش را شانه کنند اصلے صحیح ندارد
جز آنکه در بعض کتب از بعض سلف آورده اند که آن در نفی فقر خاصیتے دارد والله اعلم و گاه جمه وے
تا کنار گوش بودے موے شریف گاهے تا دوش بودے و آن را جمه گویند بضم جیم و تشدید میم و گاهے
تا نرمه گوش و آن را وفره خوانند بفتح واو و سکون فا و گاهے بین بین و آن را لمه نام ست از جمت اللمم
و قرب ادنکبین کذا فی المشارق للقاضی عیاض و در تفسیر این الفاظ ادبعض عبارات توهم خلافے
ظاهر شود و گاهے جمه بمعنی مطلق موے واقع شود از انجا که واقع شده که جمه وے تا نرمه گوش بود
و در قاموس گفته الجمة بالضم مجتمع شعر الراس بقدر چون دراز شدے از آن چهار گیسو ساختے قالت
ام هانی قدم علینا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قدمة وله اربع غدائر ام هانی گفت قدوم آورد بما رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم یکبارے و از آن روز فتح که مراد ست و بود در آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را چهار
گیسو دو در جانب یمین و دو در جانب شمال و بوے خوش را دوست داشتے و ذکر آن منع فرمودے
چنانکه گذشت و میگفت اطیب الطیب المسک خوشبوترین خوشبو ها مشک ست و شکوفه را دوست داشتے
و بوے آن را خوش کردے و ذکر آن و کلامے که در دوست و حناء به بیاید ان شاء الله تعالی و از جمله فطرت گرفتن
بروت و گذاشتن ریش است و مصنف فصلے جدا برائے وے نهاد و گفت **فصل** شارب مبارک را
قص کردے و فرمودے من لم یاخذ شاربه فلیس منا هر که نگیرد و قص نکند و پست نسازد بروت خود را پس نیست
از ما و بر طریقه ما نیست و میفرمودے جزوا الشوارب و ارخوا اللحی خالفوا المجوس ببرید بروتها را و فرو هلید ریشها
را مخالفت کنید در ین آتش پرستان را که بروتها را بگذارند و فرو هلند و ریشها را ببرند و تبرا شند و در صحیحین ست
خالفوا المشرکین اوفوا اللحی و احفوا الشوارب و در صحیح مسلم ست که انس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم وقت بریدن شارب و چیدن ناخن یعنے بریدن آن تعیین فرموده که زیاده از چهل روز نگذاریم
و در قص شارب علما را اختلافات ست امام مالک گوید چندان قص کند که کناره لب پیدا آید

وچندان صبر کرده شود که مشکل شود وحلق شارب نزد وے بدعت ست وفاعل آنرا تعزیر وتادیب کنند طحاوی
میگوید درین باب نصے از شافعی نیافتیم اما اصحاب وے مانند مزنی وربیع را دیدیم که احفا میکردند وآن
دال ست بر آنکه از وے اخذ کرده اند احفا در لغت بمعنی مبالغه واستقصا در قطع ست چنانکه احفاے سوال
بمعنی تردید وتکرار والحاح اوست ونیز بمعنی مبالغه در نیکی کردن ولطف حال آمده ولیس احفاے شوارب
قص لزم جزو قص وے بود ولهذا تفسیر کرده اند آن را بمبالغه واستقصا در قص واستیصال آن ونووی
گفته که بسیارے از سلف باستیصال شوارب رفته اند وجماعه برخلاف آن رفته وتاویل کرده اند احفا را
بگرفتن آنقدر که اطراف شفت ظاهر گردد ومذهب مالک این ست که حلق آنرا مثله داشته اند وفاعل آنرا تادیب کنند
بعض مخیر گردانند درین دو وگویند که احادیث نص در استیصال نیست وجز قص نیز واقع شده پس همه
جائز بود ومشترک میان جمیع اقسام تخفیف ست واین عام تر از گرفتن از طول شوارب ومساحت آن و
ظاهر الفاظ گرفتن ست از طول ومساحت هر دو تا ظاهر شود اطار یعنی گرد گرد لب ومصنف میگوید اما
مذهب امام ابی حنیفه وزفر وابی یوسف ومحمد رحمهم الله احفاست واحفا آنست که از بیخ بر دارند اما در حدیث
ثابت شده که انه رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم من شاربه علی سواک در حدیث مغیرة بن شعبه آمده
وکان شاربه قد وفى فقال له اقصه لک علی سواک بعض ضمیر شاربه را عاید بآن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم
نوشته ومعنی اقصه لک آن داشته که تا تو ترک جوئی بموهاے زیادتی که جدا گردد از ان وبعضے بغیره بر هر تقدیر
سنیت آن ثابت گردد واین با احفا متصور نیست چه از قص بر مسواک از بیخ برکنده نشود وحدیث متفق علیه
که عشرة من الفطرة قص الشارب الى آخره صریح است در قص وقص با احفا متصور نیست پوشیده نماند که احفا
نیز در حدیث متفق علیه آمده چنانچه خود مصنف نقل کرد پس قص یا محمول بود بر احفا بطریقه حمل مطلق بر مقید
یا رخصت بود وتخییر ثابت شود میان احفا ووے چنانکه بعض بران رفته اند واز کلام مصنف چنان معلوم شد
که مذهب حنفیه حلق ست واز طحاوی که قدوه علماے متقدمین ست این مذهب نیز ظاهر شود چنانکه گفت
طحاوی میگوید چون استحباب بعض مجمع علیه است حلق افضل بود قیاسا علی الراس ومصنف
میگوید اما درین قیاس نظر ست چه در خفاے شارب منع ظاهر است ونوعے ست از مثله
والله اعلم ونیز افضلیت حلق راس غیر مسلم است مطلقا چنانکه معلوم شد تا افضلیت حلق شارب را بران
قیاس کنند هذا ولیکن بودن مذهب حنفی افضلیت حلق شارب محل تردد است تا آنکه ظاهر از کتب ایشان آنست
که سنت قص اوست وساختن او مثل حاجب وگفته اند که به ناخذ وعلیه الفتوی این در غیر غازے ست
اما در حق غازے مندوب تطویل شارب ست تا در چشم دشمنان هیبت نماید کذا فی مطالب المومنین نقلا
عن الذخیرة ونیز از سراجیه نقل کرده که سنت قص شارب ست تا ظاهر گردد گرد بر گرد لب وحلق شارب بدعت
وطویل ساختن وے کیست ترک سبالها یعنی طرفین شارب وگفته اند که امیر المومنین عمر رضی الله عنه وغیر وے اینچنین میکردند
زیرا که وے دهن را بستے پوشید ودر وے طعام نمیماند ودر حلق وترک موے زیر لب که آن را عنفقه گویند
اختلاف ست وافضل ترک آنست تا آنکه در بعض روایات آمده که امیر المومنین عمر رضی الله عنه قبول نمیکرد

شهادت کسے را که حاذق میکرد آن را و اما حاذق طرفین عنقه لا باس به است و تفصیل این مسائل از کتب فقه باید جست
والله اعلم **فصل** در جهاد و آداب آن جهاد ذروهٔ سنام اسلام ست و اهل آن را در دنیا و عقبی درجه اعلی و منازل عالی است و
حظ حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ازان اوفر حظوظ بود و عادت وی در سلوک طریق آن اکمل و اجمل عادات
و ساعات و اوقات وی بر جهاد موقوف و منحصر بود قسمی بزبان و قسمی بجنان و قسمی بدعوت و بیان و قسمی بسیف و
سنان یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم و قال الله تعالی فلا تطع الکافرین وجاهدهم به جهادا کبیرا جهاد کبیر گویا
اشارت ست بجمیع اقسام مذکوره جهاد والله اعلم علما گفته اند مراتب جهاد چهارست جهاد نفس و جهاد شیطان و جهاد کفار
و جهاد منافقان اما جهاد نفس را چهار مرتبه است یکی جهاد بر تعلم دین حق دوم جهاد بر صبر و احتمال مشقات دعوت و اذی
از خلق و هر که این مراتب چهارگانه را بعمل آرد او را در ملکوت آسمان عظیم خوانند و اما جهاد شیطان را دو مرتبه است یکی
جهاد بر دفع آنچه القا میکند از شبهات و تشکیک در اعتقادات مسلمانی دوم جهاد بر دفع آنچه القا میکند از ارادات و شهوات
در عمل بخلاف احکام شرعیه و نتیجه اول یقین ست و رسوخ ایمان و قوت تصدیق و ثبات محبت و سلاح دوم
صبرست و ثبات بر داعیهٔ عمل و امتثال با وامر و احکام دین و اما جهاد کافران و منافقان بر چهار مرتبه ست بدل و بزبان
و مال و نفس یعنی بانکار کفر و نفاق و موعظه و انذار و صرف اموال و اسباب در تهیهٔ امر جهاد و قتال و بذل نفس و ارواح
دران اما جهاد ارباب ظلم و منکرات و بدع ظاهر آن بود که این را اول در اجمال ذکر میکرد و مراتب جهاد پنج میساخت بعد ازان
در مقام تفصیل می آورد چنانچه در قرائن آن دو وجه جلا آوردن این قسم ظاهر نیست یا رب مگر اشارت باشد بآنکه آنچه
در کلام علما مذکور شده همین چهارست گویا تعریض خفیه ست بر ایشان بعدم ذکر این قسم و بنا بر عدم ذکر ایشان او را
اکتفا بذکر اصول اقسام ست والله اعلم و بالجمله جهاد بر منکرات و بدع که یعنی امر معروف و نهی منکرست بر سه مرتبه است
اول بدست بدفع و ضرب و قتل و اگر عاجز شود بزبان یعنی بسب و شتم و مانند آن و اگر عاجز شود بدل بانکار و عداوت
و قصد دفع این سیزده مرتبهٔ جهادست که هر که ازان بی بهره بود علامت نفاق وی بود چنانکه در حدیث آمده و است
من مات ولم یحدث نفسه بغزو مات علی شعبة من النفاق هر که بمیرد و حکایت نکند نفس خود را بغزو و جهاد و قصد نکند و
همت بر تحصیل آن نگمارد بمیرد بر شعبه و نوعی از نفاق و کفر و اکمل خلق در مجموع این مراتب حضرت رسالت بود صلی الله
علیه وآله وسلم چه از اول روز بعثت تا زمان وفات لایزال در جهاد بود و جن و انس و عرب و عجم و کوچک و بزرگ
و آزاد و بنده و زن و مرد را بحق دعوت میکرد و ما و در رسالت میشود و از شرک و کفر و ضلال منع میکرد و چون ندای او بانگ
بسبب و شتم اصنام تا بشدید کفار از پیش اعداوت برخاستند و چون اذی و معادات ایشان بنهایت رسید فرمان بهجرت شد
باصحاب بزمین حبشه هجرت کردند عثمان ابن عفان با رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم با ده نفر برفتند تا کنار دریا
پیاده بودند بعد ازان بنیم دینار کشتی کرا کردند و اول کسیکه بیرون آمده بهجرت عثمان بود و چون خبر وصول ایشان دیر کشید
پیغمبر منتظر ازان بود تا یکی از زنان قدوم کرد و گفت دیدم او را که بر داشته بود رقیه را بر حماری و خود پیاده میرفت پس
فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عثمان اول کسے ست که مهاجرت کرد با اهل خود بعد لوط علیه السلام و چون قریش
استقرار اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و تمکن و امن ایشان را در حبشه دریافتند عمرو بن العاص و عبدالله
ابن ابی ربیعه را بهدایا و تحف بحبشه نزد نجاشی فرستادند تا این جماعه را از ملک خود بدر کنند و بدیار ایشان

باز رسته تجاهلی بلیغ بالغه سعادت که در قبول نبی آخر الزمان داشت سخن ایشان گوش نکرد و آن دو کس را
خائب و خاسر باز داد و بعثت ایشان باز گردانید تا حمزه بن عبد المطلب که از فتیان و شجعان قریش و بنی هاشم بود و
بعزت تر و مردانه تر از وی کسی نبود در آخر سال ششم از بعثت مسلمان شد و اسلام آشکارا گشت و تزاید عزت
بعد از وی اسلام عمر بن الخطاب بعد از سه روز که اثر اجابت دعای آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم
سبب مزید قوت و شوکت و عز گشت و عدد اهل اسلام در آن وقت چهل و چند مرد و یازده زن بود کما ذکر
فی المواهب و مشهور آنست که کمال و تمام عدد اربعین بعمر بن الخطاب بود کفار در اضطراب شدند دیگر معاقدت
کردند که با بنی المطلب و با بنی عبد مناف مبایعت و مناکحت نکنند و از مکالمه و مجالست ممتنع باشند تا پیغمبر را
صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم ایشان کنند بدانکه عبد مناف جد کلان حضرت سید الانبیاست و وی صلی الله علیه و آله
و سلم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و عبد مناف را چهار پسر بود یکی هاشم جد شریف
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر عبد شمس که پسر او امیه است و پسر امیه حرب و پسر وی ابو سفیان
پدر معاویه و بنو هاشم و بنو امیه همه بنی عبد مناف اند و دو پسر دیگر مطلب و نوفل و مطلب برادر هاشم است و عم
عبد المطلب و وجه تسمیه عبد المطلب باین نام بسبب اضافت بهمین مطلب است و آنچنان است که هاشم در وقتی بمدینه
رفته بود و در آنجا زنی خواسته و پسری که گذشته آمد چون مطلب بعد از وی آنجا رفته پسری را دید با صفات
پسندیده و آراسته بحلیه مردانگی و فرزانگی پیراسته گفت این پسر چنان مینماید گویا از قوم ماست گفتند بلی این پسر
هاشم بن عبد مناف است که اینجا آمده بود و زنی خواسته از وی این پسر آمده است مطلب برادرزاده خود را
ردیف خود ساخته بمکه آمد و در راه هر که از وی میپرسید که این کیست میگفت که بنده من است از آن باز وی را
عبد المطلب گفتند و نام اصل وی شیبه است و بنو مطلب و بنو هاشم در جاهلیت و اسلام با یکدیگر متحد و
متفق و مشترک و یگانه بودند بخلاف اولاد عبد شمس بن عبد مناف که همیشه براه مخالفت و مباینت بنی هاشم
میرفتند و در کتب احادیث و سیر و تواریخ مذکور است که چون قریش عزت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
و آن کسانیکه با وی پیوسته بودند دیدند و عزت اصحاب وی که بحبشه رفته بودند و شیوع اسلام در قبائل مشاهده
کردند نائره حسد و عداوت ایشان تیز شد و اتفاق کردند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را هلاک کنند و بکشند
و چون این خبر با بوطالب که معاون آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم رسید بنی هاشم و بنی عبد المطلب را جمع
کرد و امر کرد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در شعب خود در آورده و حمایت نمود و از شر و کید اعدا نگاه دارند
همه یکدل و یک جان شده بدان راضی گشتند مسلمانان بعلاقه دیانت و کافران بعلت حمیت و عصبیت
و چون قریش اتفاق بنی هاشم و بنی المطلب مشاهده نمودند با یکدیگر عهد کردند که با بنی هاشم و بنی المطلب مراعات صله
رحم نکنند و با ایشان مناکحت و مبایعت ننمایند و در بعض کتب بجای بنی المطلب بنی عبد المطلب واقع
شده و اول اصح و اظهر است چون این معلوم شد پس آنچه در عبارت مصنف واقع شده که کفار معاقدت کردند
که با بنی المطلب و با بنی عبد مناف مبایعت و مناکحت نکنند خلاف منقول و معقول است اما منقول چنانچه نقل
کردیم که واقع در کتب بنی هاشم و بنی المطلب است و معقول از جهت آنکه حامی و معاون جناب رسالت بنی هاشم

وبنو المطلب بوده اند نه بنی عبد مناف علی الاطلاق بلکه اولاد عبد شمس از مخالفان آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
ومعاندان کفار بودند مگر کسے که از ایشان بسعادت اسلام وصحبت رسیده بود مثل عثمان بن عفان بن ابی العاص
بن امیه بن عبد شمس که از بنی امیه است وابولهب بن عبد المطلب که عم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
است نیز موافق کفار بود مگر آنکه گفته شود که کفار دیگر از قریش هر چند بنو عبد شمس موافق ایشان بودند
ولیکن با ایشان نیز ترک مناکحت ومبایعت ننمودند تا سعی در گرفتن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وتسلیم کردن
کنند اما چون در جمیع کتب بنو هاشم وبنو المطلب مذکور است نه بنی عبد مناف وثابت شده است که بنو عبد شمس
ومعاندت بجانب کفار بودند این توجیه وتاویل باطل باشد ومتعین بود که ذکر عبد مناف بجاے بنی هاشم
از سهو قلم کاتب است ودر آخر باب حج از مصنف نیز گذشت که گفت عهد بستند با بنی هاشم وبا بنی المطلب و
برین جمله که تعاقد وتعاهد است بر ترک مبایعت ومناکحت ومکالمت ومجالست با بنی هاشم وبنی المطلب نامه نوشتند ودر
سقف کعبه آویختند ودست کاتب نامه که منصور بن عکرمه وبعض گفته اند بغیض بن عامر بود شل شد واین
قضیه در هلال محرم سال هفتم از نبوت بود ودرین سال چندے از مهاجران حبشه قدوم آوردند وباز هشتاد وسه کس
مرد وهژده زن بحبشه هجرت کردند وابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نیز عزیمت آن کرد پس ابن الدغنه که از رؤسا بود گفتند چنین مردے
را از شهر بیرون رود وحال آن شهر چه بود وابوبکر صدیق در خانه خود مسجدے بنا کرده بود وقرآن میخواند ومیگریست
ونساء وغلمان ورجال گرد وے مولع میشدند وآن صحیفه نامه که در تعاقد وتعاهد نوشته بودند آن نامه را کرم بخورد مگر
جاے که نام خدا ورسول خدا بود وبنو هاشم وبنو المطلب درمیان شعب محصور بودند مدت سه سال بر دو آیه
دو سال تا جبرئیل علیه السلام خبر کرد که صحیفه را کرم خورد وپیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم با بوطالب گفت واو با کفار
تبلیغ کرد وے چنین میگوید که نگاه کنید اگر دروغ میگوید او را تسلیم شما کنیم واگر راست میگوید شما ازین حال برگردید
گفتند انصاف دادی چون صحیفه را فرود آوردند دیدند که همه صحیفه کرم خورده بود مگر جاے که نام خداے تبارک
وتعالی ونام رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بود چون چنین دیدند در کفر وطغیان افزودند وبعد ازان شش ماه
ابوطالب وفات کرد وبعد از وے بسه روز یا پنج روز خدیجه نیز وفات کرد وآن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم این سال را
عام الحزن نام میکرد وبلا واذیت کفار مضاعف شد پس بعد از سه ماه از موت خدیجه رضی اللہ عنہا سال دهم از نبوت پیاده
از مکه بطائف رفت که بر سه مرحله از مکه است وزید بن حارثه با وے بود واشراف ثقیف را دعوت کرد وده روز
درمیان ایشان بود واز اهل طائف مساعدے وموافقتے نیافت بلکه غلامان وبچه‌گان خود را اغوا کردند تا آن حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را دشنام میکردند وپاشنهاے مبارک او را بسنگها زدند ونعلین او را خون آلود ساختند
تا خون از زخمهاے سنگ بر زمین می‌افتاد وهر دو بازوے او را گرفته بر میخیزانیدند وچون میرفت باز سنگ بر وے میزدند
ومیخندیدند وزید بن حارثه خود را سپر آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میساخت تا سر وے تمام شکسته
ومجروح شد واین واقعه در روضة الاحباب در ذکر وقائع سال دهم از نبوت بتفصیل مذکور است ودر صحیحین از حدیث
عائشه رضی اللہ عنہا آمده که گفت مر آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را آیا آمده بر تو روزے سخت‌تر از روز احد فرمود
سخت‌ترین روزها که پیش آمد مرا آن روز بود که عرض کردم نفس خود را بر ابن عبد یالیل ابن کلال که از اکابر

اہل طائف بود از ثقیف واجابت نکردند ومرا بعزت که ادراک کردم پس برگشتم سر فرو افگنده مغموم ومحزون رسیدم بقرن
ثعالب که آن را قرن المنازل نیز گویند ومیقات اہل نجد ست ناگاه سر برداشتم وابر پاره را دیدم که مرا سایه کرده
بود در وے جبرئیل ست ندا کرد مرا وگفت پروردگار تو شنیده سخن قوم ترا آنچه رد کردند بر تو اکنون ملک جبال را بتو
فرستاده که اگر فرمائی اخشبین را که نام دو کوه است که در میان آن آبادان ست بر ایشان بهم بر زنم و
یکبارگی ایشان را ہلاک کنم فرمود امید دارم که از اصلاب ایشان کسے برآید که خدا را بوحدانیت پرستد پس
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از طائف بازگشت ودر وقت بازگشتن بعتبه وشیبه که از اشقیاے قریش بودند
بگذشت وایشان در بوستان خود بودند وانگور میچیدند چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را با این حال
دیدند رگ صله رحم ایشان جنبید ومهربان گشتند وبدست عداس نصرانی که غلام ایشان بود خوشه انگور سے بحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرستادند چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خوشه را در دست مبارک خود
بگرفت وگفت بسم الله وبنیاد خوردن آغاز کرد عداس بجانب وے نگاه کرد وگفت والله این کلام از هیچ یکے
از اہل این بلده نشنیدم فرمود از کدام بلده تو گفت از نینوی فرمود آن قریه مرد صالح ست که یونس ابن متی باشد
عداس گفت ترا و را از کجا دانی فرمود وے برادر من ست و وے پیغمبر خداست ومن نیز پیغمبرم پس عداس
بر دست وپاے مبارک وے بر روے افتاد وبوس کرد ومسلمان شد ودر بازگشتن بنخله رسید وآن موضعی ست
یکشبه میان او ومکه آنجا دیران یعنی جنیان بیامدند واسلام عرض کردند وگفته اند که آن ہفت نفر بودند از
جن نصیبین که شهری ست از شام وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز میگذارد در شب وسوره جن میخواند ایشان
استماع مے نمودند وگفته اند که نامهاے این ہفت جن حسی وناشی وشاصر وماصر واحقب چون بمکه آمد معراج رفت
وتفاصیل را خبر کرد با اسرا وآنچه در آن شب دیده بود ومشاهده کرده از رویت انبیا وفرض صلوات واز وصف
کیفیت مسجد اقصی را پرسیدند همه را بیان کرد چون این بشنیدند در تکذیب افزودند وایذا زیادت کردند
وآن در شب بیست وهفتم بود از رجب بر قول مشهور ودر شب جمعه بود یا شب شنبه واصح آنست که در شب
دوشنبه بود موافق مولد وبعثت وہجرت ووفات والله اعلم ومعراج یکبار بود ببدن در بیداری وبعض گویند
دوبار بود یکبار پیش از وحی ویکبار بعد از وے وبعض گویند سه بار بود وبعض گویند چهار بار بود وبعض بیشتر
ازان گویند وتحقیق آنست که اسرا ببدن وروح در یقظه که کلام مجید ازان خبر داده یکبار بود وببدن وروح در منام
وبروح در یقظه بسیار بود وبر حصر آن در عدد وے معین دلیل قطعی نیست وحقیقت معارج روحی از کلام سادات
اولیاء الله معلوم گردد والله اعلم وبعد از اسرا یکسال ودو ماه زمان ہجرت شد ابوبکر را استصحاب کرد و[illegible]
وسفر کرد چون بمدینه رسید انصار بقدوم وے شاد شدند ومحبت وے را بر محبت آبا وابنا مقدم داشتند پس
عرب بعداوت ایشان برخاستند وہر جانب بر ایشان تاختند آیت قتال نازل شد واذن بقتال حاصل گشت
بعد از حرمت آن یعنی در اول قتال حرام بود وبعد ازان رخصت شد که اگر قتال کنند جائز ست واز قتال فرض شد
از احادیث در فضل جهاد زیاده بر چهار صد ثابت شده وبا اصحاب مبایعت میکرد در جنگ که نگریزند وگاه مبایعت
میکرد بر موت ودر امر جهاد با اصحاب مشورت کردے ابوہریره گفت ما رأیت احدا اکثر مشورة لاصحابه

من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ندیدم من هیچ کسے را بیشتر مشورت کننده مر اصحاب خود را از رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم ودر راه بعد از همه لشکر رفتے وماندگان را بمدد داشتے ودر سیر رفق تمام کردے وجاسوسان
سوے لشکر دشمن فرستادے ومقدمات وطلائع را پیش کردے وپاسبانان را باطراف لشکر مقرر کردے
وچون با دشمن برابر شدے بایستادے ودعا کردے واز حق تعالی نصرت خواستے وبا جلۂ صحابه بذکر باری تعالی
مشغول شدے ولشکر خود را ترتیب دادے ومقاتلان را معین کردے ودر حضرت وے صلی الله علیه وآله وسلم
بفرمان وے مقاتله کردندے ودر جنگ آلت جنگ پوشیدے ومیان دو زره مظاهرت کردے ودر لشکر
وے رایات واعلام بودے وچون بر قومے غالب شدے وفتح کردے دران عرصه سه روز مقیم شدے
انگاه باز گشتے وچون خواستے که بر قومے تاخت آرد انتظار کردے اگر از میان ایشان آواز بانگ نماز
شنیدے تاخت نکردے وگاه بر دشمن شبخون آوردے وگاه در روز تاخت کردے وسفر خصوصا بر آ
فرا در روز پنجشنبه دوست داشتے چون لشکر فرود آمدے ایشان را چنان جمع کردے وبرهم پیوستے که اگر جامۂ
بر ایشان گستردے همه را بپوشیدے وصفوف لشکر مرتب کردے ودر وقت قتال شجاعان را براے اقدام
بدست خود معین کردے ومیمنه وفلان تو پیش رو وفلان تو پس رو وگاه در وقت لقاے دشمن این دعا خواندے
اللهم منزل الکتاب ومجرے السحاب وهازم الاحزاب اهزمهم وانصرنا علیهم سیهزم الجمع ویولون الدبر بل الساعة
موعدهم والساعة ادهی وامر اللهم انزل نصرک اللهم انت عضدی وانت نصیری وبک اقاتل وچون جنگ سخت
در پیوستے وتنور قتال گرم شدے ودشمن قصد وے کردے باواز بلند گفتے انا النبی لا کذب انا ابن
عبد المطلب وچون کار بسختی رسیدے دلیران پناه بوے آوردندے واز همه نزدیک تر بدشمن وے بودے
واصحاب خود را بجنگ شعاری تعیین فرمودے که یکدیگر را بان بشناسند یکبار شعار ایشان این بود امت امت
یعنی بمیران بمیران وگاهے شعار یا منصور بودے وگاه حم لا ینصرون وگاهے زره پوشیدے وخود بر سر مبارک
نهادے وشمشیر حمائل کردے ونیزه بر داشتے وکمان در بازو انداختے وگاه سپر بر داشتے وخرامیدن در وقت جنگ
دوست داشتے وبر دشمن منجنیق راست کردے چنانچه در غزوۂ طائف کرد که بعد از فتح که وغزوۂ حنین بود در شوال سنه ثمان
وخالد بن الولید مقدمه وے بود وچون ثقیف منهزم شده در حصنے که بطائف داشتند بعد از تهیۂ ساز یکسال
درآمدند وبنیاد قتال نهادند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را تا هژده روز محاصره ساخته منجنیق نهاد واین
اول منجنیق بود که در اسلام نهاده شد ومردم بسیار از ایشان کشته شد پس صحابه بعلاقۂ رحم وقرابتے که با ایشان
داشتند درخواست کردند که ایشان را بگذارند پس بفرمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ندا در دادند که هر که
از حصن فرود آید آزاد بود پس ده نفر وبروایتے بیست وسه نفر از ایشان فرود آمدند وابوبکره نفیع بن الحارث
ثقفی که از مشاهیر صحابه است از ایشان بود واز قتل طفلان وزنان نهی فرمودے وجنگیان را حکم کردے
که ببینند هر که موے عانه بر آورده او را قتل کنند واگرنه اسیر کردے وچون طائفه لشکرے فرستادے ایشان را
بتقوے وبه بسیار کاری امر فرمودے وگفتے سیروا بسم الله وفی سبیل الله قاتلوا من کفر بالله ولا تغلوا ولا تغدروا
ولا تمثلوا ولا تقتلوا ولیدا یعنے سیر کنید بنام خدا ودر راه خدا جنگ کنید با کسے که کافر است با خدا ومثله نکنید یعنے گوش وبینی نبرید

وعدہ کہ با غنیم کنید شکنید و طفلان را مکشید و نہی فرمودے از بردن قرآن بدیار کفار و چون کسے بہ امیر ستادے
سریہ فوجے کہ بجانبے فرستند و در اصطلاح اہل سیر غزوہ آن را گویند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنفس شریف
آنجا حاضر بودے و سریہ آنکہ خود حاضر نشد و جماعہ را بفرستاد امیر ایشان را فرمودے کہ پیش از قتال دشمن را
دعوت کنند باسلام و ہجرت از وطن کفر بدار اسلام یا باسلام فقط بے ہجرت اگر اسلام و ہجرت ہر دو قبول نکنند
و حکم ایشان یعنی آنہائے کہ اسلام بیارند و ہجرت از وطن نکنند حکم اعراب مسلمانان باشد کہ ایشان را از مال فئی نصیبے
نبود و یا بذل جزیہ کنند اگر اسلام را ہم قبول نکنند و اگر از این مجموع ابا کنند بخدا تعالی استعانت نمائے
و قتال کن و چون بر قومے ظفر یافتی نہی فرمودے تا مثلہ کنند و جمیع غنائم و ہمہ را گرد آرند پس ابتدا فرمودے
بسلب کشتگان یعنے جامہ و رخت ایشان را بقاتلان ایشان دادے تفسیر سلب در ہدایہ بجامہ و سلاح و مرکب
و آنچہ بر مرکب ست از زین و آلت و آنچہ با اوست بر دابہ از مال در توشہ دان و در کمر کردہ و آنچہ با غلام او یا بر دابہ
دیگر است داخل سلب نیست و استحقاق قاتل سلب قتیل را نزد امام ابو حنیفہ بشرط تنفیل امام ست و تنفیل آن بود
کہ امام بگوید و تحریص مقاتلان کند کہ ہر کہ اینچنین کارے کند او را چنین و چنان دہم و یک صورت تنفیل آنست
کہ ہر کہ یکے را از کافران بکشد مر او راست جامہ و رخت او و برین تقدیر جامہ و رخت مقتول برائے قاتل وے باشد
و نزد امام شافعی این شریعت است بے آنکہ امام شرط کند و گوید و قول حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمود
من قتل قتیلا فلہ سلبہ نزد ایشان محمول بر شریعت ست و نزد ما بر تنفیل ست بدلیل آنکہ حبیب بن ابی سلمہ را
فرمود کہ نیست مر ترا از سلب قتیل مگر آنچہ خوش گردد بدان نفس امام تو و حدیث مذکور محتمل ست تشریع را و تنفیل را
پس حمل کردیم بر تنفیل بقرینہ حدیث حبیب و آنچہ ماند بعد از سلب آنچہ باز ماند خمس آن بیرون کردے در مصالح
اسلام کہ حق تعالی در قول خود واعلموا انما غنمتم من شیء فان للہ خمسہ وللرسول ولذی القربی والیتامی
والمساکین وابن السبیل تعیین فرمودہ صرف کردے و در میان فقہا در قسمت خمس خلافے ست کہ در کتب فقہ
مذکور ست و آنچہ باقی ماندے نصیبے اندک از آن زنان را و کودکان را و بندگان را بدادے و آنچہ باقی ماندے میان
لشکر قسمت کردے سوار را سہ سہم و پیادہ را یک سہم و این مذہب امام شافعی و امام ابی یوسف و محمد ست و منقول
ست از ابن عمر از فعل حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و نزد امام ابی حنیفہ سوار را دو سہم و پیادہ را
یک سہم و از ابن عباس از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اینچنین منقول ست و چون حدیثین فعل متعارض اند
اخذ کرد بقول آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم للفارس سہمان وللراجل سہم واحد و آنچہ صحیح شدہ است کہ
انفال از سلب غنیمت بودے چنانچہ مصلحت دیدے و بعض گویند انفال از جملہ خمس خمس دیدے و بعض گویند از خمس
الخمس بودے و این ضعیف ترین اقوال ست انفال جمع نفل ست بمعنے غنیمت زیرا کہ عطیہ و زیادت فضل الہی ست بمجاہدان
و بمعنی تنفیل کہ شرط کردن امام ست مر کسے را کہ کارے کند زیادت از دیگران کند چیزے زیادہ از غنیمت چنانکہ
گذشت و مراد اینجا این معنی ست و مختار آنست کہ این از نفس غنیمت ست نہ از خمس الخمس و خمس در بعضے از غزوات
سلمہ بن الاکوع را پنج سہم داد چہ و برادران جنگ رفیق عظیم رفیق شد و دست بردہائے عجیب نمود و در ہدایہ
میگوید کہ یکبارے او را دو سہم داد و وے پیادہ بود و این محمول بر تنفیل ست و بر مصلحت دید امام و میان ضعیف

و بوی مساوات کردی در قسمت چه همه سپاهی لشکر و سبب قوت و شوکت اسلام اند و چون قصد دیار دشمنان
کردی گاه سریه را پیشتر فرستادے اگر ایشان را غنیمتی بدست آمدے ازانجمله خمس بیرون کردے آنچه باندے
ازان ربعی جدا کردے و باہل سریه دادی آنچه باندے میان ایشان و سائر لشکر بسویت قسمت کردے و
مع ذلک نفل را کراہت میداشت که بردارند ومیفرمود که باید که رد کنند بر ضعفا و او را یعنی حضرت پیغمبر را
صلی الله علیه وآله وسلم از غنیمت سہمی خاص بود که آن را صفی میخواندند از جہت برگزیدن و اختیار کردن وی آنرا اگر
خواستی بنده یا کنیزکی یا اسپی یا آنچه خوش آمدی آنرا پیش از خمس برداشتی و این مخصوص بود بآن حضرت صلے الله
علیه وآله وسلم و بعد از وے کسی را از ائمه نرسد و خلفای راشدین نیز نکردند و صفیه و ذو الفقار از انجمله بود اما صفیه
از غنائم غزوۂ خیبر بود و از اولاد ہارون پیغمبر علیه السلام بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را آزاد کرد و عقد نکاح
بر بست و ذو الفقار از غزوۂ بدر بود و آن شمشیر منبه بن الحجاج سہمی بود در روز بدر پسر عاص ابن منبه داشت علی بن ابی طالب
او را کشت و شمشیر را بنظر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای خود اختیار کرد
بعد از ان بعلی بخشید و نسبت وی بآن شمشیر مشہور و مذکور ست و ذو الفقار ازان جہت گویند که در وسط وی مثل فقار ظہر یعنی
مہرہای استخوان پشت بود و در فقارے فقار فتح و کسر ہر دو جائز ست و فتح افصح ست و این شمشیر را ہرگز از خود جدا نکردی
و در ہر معرکه و جنگ با وی بودی و حلیه وی از نقره بود و اگر کسی از برائے مصلحت مسلمانان غائب بودے او را سہمی
بدادی چنانچه عثمان را داد در روز بدر چه وی بتمریض دختر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رقیه مشغول بود فرمود ان عثمان انطلق
فی حاجة الله وحاجة رسوله فضرب له بسهمه واجره عثمان رفته است در کار خدا و رسول وی پس تعیین کرد آنحضرت
صلے الله علیه وآله وسلم برای وی بسہم وی و اجر وی و در روایت ابی داؤد از ابن عمر آمده و مبایعت کرد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم عثمان را و بزد دست چپ خود را بر دست راست خود فرمود این دست عثمان ست و سہم ذوی القربی را که
در نص و فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی ثابت ست در بنی ہاشم و بنی المطلب قسمت میکرد و برادران ایشان
بنی عبد شمس و بنی نوفل را نمیداد و میگفت انما بنو المطلب و بنو ہاشم شیئ واحد شیئ در روایت مشہوره بشین معجمه یعنی
مشہور و بعضی سی بسین مہمله بمعنی مثل روایت کرده اند ای مثل واحد بدانکه در اخبار آمده است که چون آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم سہم ذوی القربی را از خمس غنائم خیبر در بنی ہاشم و بنی المطلب قسمت کرد عثمان که از اولاد عبد شمس
ست و جبیر بن مطعم از اولاد نوفل بحضرت آمدند و عرض کردند که ما منکر نیستیم فضل بنی ہاشم را پروردگار تعالی شرفے و فضلے
داد که غیر ایشان را نیست زیرا که ترا از ایشان پیدا کرد اما بنی المطلب او ایشان برادرانیم مساوی در نسبت قرابت چرا
ایشان را برگزیدے و مخصوص کردے بسہم ذوی القربی و ما را ندادے فرمود بنی المطلب با بنی ہاشم یکی متحد
و مشتبک بودند در جاہلیت و اسلام و در آورد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای تصویر و تمثیل اشتباک و
اتصال انگشتان مبارک خود را در یکدیگر و اگر در مغازی طعام می یافتند مثل عسل و عنب و جوز و غیر آن میخوردند و بر
نمیداشتند چنانچه بخارے از ابن عمر آورده که گفت می یافتیم ما در مغازی خود عسل را و عنب را میخوردیم و بر نمیداشتیم
عبد الله بن مغفل یک جراب شحم یافته بود و میگفت من ازین جراب کسی را نمیدہم و آنرا برای خود مقرر فرمود و در
صحیحین آمده که تبسم کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برین قول وی و در غلول و خیانت از غنیمت تاکید و تشدید

عظیم می نمود و ملت بوناروعار و شنار علی اہلہ الی یوم القیامۃ در مہذب در شین مفتوحہ گفتہ الشنار العیب و فی القاموس الشنار کسحاب اقبح العیب والعار والامر المشہور بالشنعۃ و کسی غلول کردہ بود فرمود کہ کالاے وی را باتش بسوزند و ابوبکر و عمر ہمچنین کردند و این از باب تعزیر مالی ست و اکثر علما برانند کہ ورود این بر سبیل تغلیظ ست و امام احمد آنرا بظاہر حمل کردہ واللہ اعلم

خاتمۃ الکتاب در اشارت بابوابی کہ دران احادیث مرویست و ہیچ ازان صحیح نشدہ ونزد جہابذۂ علما رحدیث ثابت نگشتہ وہرچند این حروف در غایت اختصارست اما مشتمل بر علوم بسیارست بدانکہ شیخ مصنف سامحہ اللہ تعالے وتقدس درین خاتمہ بسیار توغل نمودہ ومبالغہ کار فرمودہ است ودر مقام استبداد آمدہ وتقلید بعضی ازین قوم کہ متوغل اند درین باب کردہ بر جملہ از احادیث جرح وطعن نمودہ است بر بعض حکم بعدم صحت کردہ وبر بعض بعدم ثبوت وبر بعض حکم بوضع وافترا نمودہ وبر بعض خط در بطلان کشیدہ وحال آنکہ دران میان احادیث ست کہ در کتب معتبرہ مذکورست ونزد کبراے علماے دین از فقہا ومحدثین مقبول وائمہ فقہ تمسک واحتجاج بدان نمودہ اند مطالعۂ این باب طالب را در وادی حیرت ووحشت اندازد اما حکم بعدم صحت بحسب اصطلاح محدثین چندان غرابت ندارد چہ صحت در حدیث چنانچہ در مقدمہ معلوم شد درجۂ اعلاست ودائرۂ آن تنگ نہ جمیع احادیث کہ در کتب مذکورست حتی درین شش کتاب کہ آن را صحاح ستہ گویند ہمہ باصطلاح ایشان صحیح ست بلکہ تسمیۂ آنہا بصحاح باعتبار تغلیب ست ونیز معلوم شد کہ حدیث صحیح ست وحسن و ضعیف وہریکے از صحیح وحسن لذاتہ ولغیرہ وتعریف ہریکے ازین اقسام سابقا معلوم شدہ احتیاج باعادہ وتکرار آن نیست اکنون کہ شیخ مصنف نفی صحت از حدیث میکند ومیگوید کہ این حدیث صحیح نیست یا نفی درجۂ اول مے کند کہ صحیح لذاتہ است یا احتمال آنکہ بمذہب تنقیح وتشدید کہ در شروط صحیح کردہ اند رفتہ باشد موافق انچہ از بعض مردم درین باب نقل کردیم وقول وے کہ گفتہ بصحت نرسیدہ نفی صحیح لغیرہ بود یعنے در حد ذات صحیح نہ وبکثرت طرق وتعدد روایات نیز بدرجۂ صحت نرسیدہ پس نفی ہر دو قسم صحیح نمودہ باشد باین ہر دو عبارت کہ صحیح نشدہ وبصحت نرسیدہ بیک معنی بود وبہر تقدیر در صحت چندان موجب حیرت ووحشت نبود اما آنکہ میگوید ثابت نشدہ وبثبوت نرسیدہ ظاہر در نفی درجۂ دوم ست کہ حسن ست لذاتہ ولغیرہ ونفی مرتبۂ ضعیف نیز احتمال دارد وبر جمیع تقادیر تواند کہ مراد وی نفی لفظ حدیث بود یعنے وارد حدیث باین لفظ مخصوص صحیح نشدہ وبثبوت نرسیدہ بلکہ انچہ بثبوت رسیدہ لفظ دیگرست ۔ فضائلۂ محدثین درین باب بسیار رود وباندک تغیرے کہ در لفظ رود اورا حدیث دیگر خوانند اما این مضائقہ سہل ست چہ متبادر بافہام نفی صحت وثبوت معنی ومضمون آن گردد درین صورت باید کہ تصریح کنند کہ این لفظ صحیح وثابت نشدہ وآنجا کہ گوید درین باب چیزے بصحت نرسیدہ وبثبوت نپیوستہ ظاہر اراد نفے مطلق مضمون ست بہر لفظ کہ باشد وآنچہ کہ گفتہ موضوع ست ومفترا و باطل بدانکہ معنی حدیث موضوع واقسام ومراتب آن سابقا در مقدمہ معلوم شدہ ونیز معلوم شد کہ حکم بوضع وافترا نیست مگر بظن غالب وتخمین وجزم ویقین درین باب صورت نہ بندد وچگونہ صورت بندد فان الکذوب قد یصدق یعنے گاہی بود کہ دروغگو راست نیز گوید پس احتمال دارد کہ در خصوص این حدیث صادق آمدہ باشد ہر چند دروغگو باشد وہمچنان کہ راست گو نیز بامکان شنل مکل ست کہ دروغ گوید نہایت این باب ومدار این کار بر ظن غالب ست ومیگویند کہ مراحل حدیث را

ومهره این شان را ملکه خاص وتمیزے مخصوص وآشنائی تمام بکلام نبوت علی مصدره الصلوة والتحیه پیدا شده که بدان صحیح را از سقیم می شناسند وجدا می کنند هر چند سبب آن را تعیین وتبلیغ نتوانند نمود واین کار کسی ست از میان ایشان که اطلاع وے قوی ومهارت وی تمام وذهن وی ثاقب وقریحهٔ وے جید ودرک وفهم وے سلیم ومعرفت وحذاقت وی بقرائن دال بران راسخ ومتمکن باشد واین کار هر کس نیست مگر در اینجا که آثار وضع لائح وبین باشد مثل رکاکت الفاظ وسخافت معنی چنانچه روایت کرده می شود لاتاکلوا البقرة حتی تذبحوها وامثال این درین خاتمه بیاید انشاء الله تعالے درین صورت در معرفت وضع آن خاص وعام مساوی باشند حکایتی درین باب نقل کنند که شخصی حدیثی را نزد یکے از حذاق فن حدیث برخواند فرمود این حدیث معلول می نماید گفت بچه علت فرمود علت بیان نتوانم کرد وتبلیغ نتوانم نمود الا آنکه بر ذائقه طبع من بیمزه است وبکلام نبوت نمی ماند پس بر محدثی دیگر برفت واین حدیث برخواند وے نیز همچنان گفت که آن استاد پیشین فرموده بود نزد دیگری ودیگرے رفت وپرسید همچنان جواب شنید پس ترین آنها این شخص حدیث آرند ودرهمی داد که نزد صراف ببرد وصرف کن صراف بمجرد دیدن گفت این درهم بی عیار ست گفت بچه دانی علت آن را بیان کن گفت چنین دانم ولی علت آن را بیان نتوانم کرد نزد صراف دیگر ودیگر برد وهمه بر یک کلمه بودند پس درهم بر شیخ آورد وحقیقت حال بیان نمود فرمود حال ما نیز برهمین نمط دان که دیدے وشک نیست که اینها نیز ظنی ست دعوی قطع ویقین درین باب نتوان کرد ونیز معرفت وضع احادیث را قرائن داشته اند مثل روایت شیعی غالی حدیث یا در فضائل اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین وروایت مبتدع داعی به بدعت حدیثی را در ترویج مذهب خود واین نیز ظنی بود وبه یقین نتوان دانست که موضوع ست وگاهی کذب واضع باقرار وے معلوم گردد واینجا نیز وارد شود که چرا درین اقرار کاذب نباشد مصلحتی وغرضے را اینجا نیز قرینه شرط است که جانب کذب خبر وصدق اقرار را راجح سازد وگاہے قرائن صدق وے در اقرار بکذب چنان قوت یابد که مقتضے قطع وجزم بدان گردد لا سیما بعد از توبه وبعض چیزها است که در حکم اقرار بوضع ست چنانکه علم بتاریخ ولادت راوے یا وفات شیخ وامثال آن از انچه اجتماع راوے ومروی عنه وسماع او از وبا وجود آن امکان نداشته باشد ودرین صورت اگر علم بقرینهٔ مذکوره یقینے بود حکم بوضع نیز قطعے گردد وگاہے قرینه واضحه در حال راوے پیدا گردد که دلالت کند بر وضع همچو قصه غیاث با مهدے خلیفه در حدیثے لاسبق وافراط بوعید شدید برامر صغیر یا بوعد عظیم بر فعل یسیر ومبالغه دران چنانکه هر که این فعل کند او را ثواب جمیع انبیا یا ثواب هزار هزار حج بود یا هر که اینچنین کند گویا زنا کرده باشد با محارم وهفتاد کعبه نیز از قرائن وضع داشته اند ونعم قرائن دیگر مثل مخالفت نص قرآن وسنت متواتره واجماع قطعی وصریح عقل که در اینجا تاویل وتوجیه وتطبیق را راه نبود وتیر از استنفد وتصریح جماعة که بعد د تواتر برسند بکذب راوے از همه قوی تر ست اما وجود این محل تردد ست وبرهر تقدیر بر فطن خبیر روشن ست که از نفی حدیث بنفی آن مدعا ومطلب که حدیث را بران دلیل ساخته ودر اثبات آن مدعا تمسک بدان نموده اند لازم نیاید شاید بدلیل دیگر وحدیث دیگر اثبات کرده باشد در مباحث علمیه ثابت شده است که از نفی دلیل نفی مدعا در نفس الامر لازم نیاید وعدم لزوم اقتضای عدم لازم نکند چنانکه یکے دعوی کند که این خانه گرم ست ووجود آتش را دلیل آرد ودیگری

اگر به که اینجا خود آن شی نیست از اینجا لازم نیاید که دعوے گرمی خانه باطل گردد شاید که اثبات گرمے آن بوجود آفتاب
کنند نعم آن دلیل باطل بود با احتمال ثبوت مدعا بدلیل دیگر این سخن اگرچه بمقصود مصنف دخلے ندارد چه سخن وے
در تزییف حدیث ست و با بطال مدعا کاریش نه بجهت تسلی خاطر طالب گفتم که وحشت نکشد که چون این احادیث
که اکابر بدان چنگ در زده اند صحیح و ثابت نبود مطالب و مدعیات ایشان نیز صحیح و ثابت نگردد این لازم نیاید
د اینجا سخن دیگر ست که گوش فهم و انصاف بران باید داشت که چون بناے حکم علما به تصحیح و تحسین و تضعیف
و بوضع و بطلان آن بغالب ظن و ظاهر حال ست لاجرم محل وقوع اختلاف بود این باب در وقوع اختلاف
آرا و مذاهب کمتر از ابواب فقه نیست همچنانکه در مسائل فقهیه اختلافات ست که یکے بوجوب رفته و دیگرے
بحرمت و یکے مستحب داشته و دیگری مکروه پنداشته است باجتهادے که کرده و دلیلی که او را دوست داده
درین باب نیز مثل این اختلافات راه داره و بوقوع می آید شخصے باجتهاد حدیثی را تضعیف نموده یا نسبت بوضع
کرده اند قوی دیگر آن را به تصحیح رسانیده و اثبات نموده این معنی بر متتبع متفحص فن حدیث روشن ست و
نیز باید دانست که از ارباب انتقاد احادیث جماعه اند که درین باب غلو و افراط دارند و برای تعصب
و تعجیل روند باندک توهمی و شائبه وهمی نسبت بوضع کنند و بدان مبادرت نمایند مثل ابن جوزی و امثال
وے بجهت آنکه بعض مردم در بعض روایات احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان ضعیف یا لیس بقوے یا متروک یا مطعون
و امثال ذلک حکم بوضع کرده و حال آنکه آن احادیث از ان قبیل نیست که قلوب ببطلان آن شهادت دهند
و نه مخالف کتاب و اجماع ست و منکر نیست او را عقل و نقل و دلیلے نیست بر وضع آن مگر تکلم بهمان بعض در
راوے آن و این نیز مجازفت و افراط و تجاوز از حد ست غایت آنکه او را صحیح نگویند و حکم بضعف و وهن
وے کنند و چندین احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند قومے دیگر از مهره این شان
آن را اثبات کرده و تصحیح و تحسین فرموده اند و اگر امثله آن را بیاریم سخن دراز گردد جمله از ان در ضمن
احادیث که مصنف درین خاتمه آورده بیاید و مصنف خود در رساله نقد الصحیح لما اعترض علیه من احادیث
المصابیح گفته است که حکم بر حدیث بوضع بغایت عسیر ست زیرا که آن صورت نه بندد مگر بعد از جمع طرق و
کثرت تفتیش و تحقیق آن که این متن را جز این طریق واحد که بروے طعن کرده شد طریقے دیگر نبود و وجود قرائن
کثیره که باعث شود حافظ متبحر را بر جزم بکذب حدیث و این در غایت تعسر و اشکال ست و لهذا اعتراض
کرده شده است بر ابو الفرج ابن جوزے در کتاب موضوعاتش که توسع کرده است دران بحکم بوضع بر بسیاری
از احادیث که باین مثابه نیست چه دران میان احادیث ضعیف ست که محتمل ست و ممکن ست تمسک بدان
در ترغیب و ترهیب و نیز احادیث حسن ست و احادیث ست که بعض ائمه آن را تصحیح کرده اند چنانچه حدیث
صلوة تسبیح خلاف احادیث ست که مر آن را طرق دیگر ست که قوت میگیرد حدیث بدان و مطلع نشده ابن جوزی
بران پس در آمده آفت بروے باین وجوه و تقلید کرد او را در حکم بوضع بران احادیث هر که بعد از وے
آمده از انها که قدرت و مهارت ندارند در علم حدیث این کار ائمه متقدمین این شان ست که کمال تبحر و توسع داشتند
در حفظ احادیث و طرق آن مثل شعبه و یحیے و سعید بن القطان و عبد الرحمن بن مهدي و امثال

ایشان بعد ازان اصحاب ایشان مثل احمد بن حنبل وعلی بن المدینی ویحیی ابن معین واسحق بن راهویه واهل طبقهٔ ایشان بعد ازان اصحاب این جماعه مثل بخارے ومسلم وابوداؤد وترمذی ونسائی وامثال ایشان تا زمان دار قطنے وبیہقے که بعد از ایشان کسی نیامده که مساوی باشد ایشان را در مرتبه ونه قریب دران پس اگر یافته شود در کلام یکے از متقدمین حکم بر حدیث بصفتے از صفات صحت وحسن وضعف ووضع اعتماد توان کرد بران بجهت آنچه داده است پروردگار تعالے ایشان را از حفظ عظیم واطلاع تام واگر مختلف آید نقل ازین ائمه سبیل دران ترجیح وتطبیق بود واین دران احادیث ست که محتمل ومتردد ست دران والا بسیارے از احادیث بود که بشهادت قلب حکم بوضع آن توان کرد وآسان ست این حکم کردن دران از هر که موصوف بود بکثرت ممارست درین فن وغالب کتاب ابن جوزی ازین قبیل ست والله اعلم این ترجمه کلام مصنف ست در رسالهٔ مذکوره وازینجا ظاهر شده که حکم بر حدیث بصحت ووضع وامثال آن نهایت تعسر وصعوبت دارد واین امر منحصر ست در ائمه متقدمین واز متاخرین هر که درین ورطه افتاده خطا کرده بر بسیارے از احادیث که نه باین مثابه اند حکم بدان کرده اکنون آنچه درین رساله بر جمله از احادیث حکم بصفات مذکوره کرده معلوم نیست که از کدام قبیل ست آیا منقول ست از ائمه متقدمین وبر تقدیر نقل از ایشان آیا متفق علیه است میان ایشان یا مختلف فیه این را بیان باید کرد تا حقیقت حال منکشف گردد وغالب ازان باب ست که ابن جوزے وامثال وے بدان حکم کرده وبعضے ازان قبیل که لائح ست آثار وضع بران واهل ممارست بشهادت قلبی حکم بوضع آن توانند کرد وبعضے ازان در کتب معتبره مذکور ست وائمهٔ فن آنرا روایت نموده اند وحکم بصحت یا بحسن یا بضعف کرده وبعض را مطلق آورده اند بے تعرض یکی ازین صفات آن خود محکوم بوضع نخواهد بود واگر کسے بدان حکم کرده باشد مختلف فیه باشد پس حکم بدان بجزم علے الاطلاق چنانچه مصنف کرده درست نبود وبعض چنان اند که مصنف آنهارا سابقا در ابواب وفصول گذشته ذکر کرده وچون در دیباچه کتاب قرار داده که این چند باب بر وجهیکه در صحاح اخبار ثابت شده در قلم آورده گویا حکم بصحت وثبوت آن کرده ودرین خاتمه بعدم صحت وثبوت آن حکم مے کند وهل هذا الا تناقض ونسیان وما هر جا که سخنے ازوے وحدیثے که در کتب بیابیم از هر قسم وهر قبیل که باشد نقل کنیم خواه موافق مصنف خواه مخالف آن واگر موافق ست تحقیق وتائید کلام وے شود واگر مخالف رد وجواب وے گردد ومن الله الاعانة والامداد فی المبدأ والمعاد قال المصنف بدان وفقک الله تعالی در باب ایمان وآنچه مشهور ست که الایمان قول وعمل یزید وینقص

والایمان لا یزید ولا ینقص ازان حضرت صلے الله علیه وآله وسلم درین معنی چیزے صحیح نشده وآن از اقوال صحابه وتابعین ست بخاری در اول کتاب الایمان در ترجمه گفته باب الایمان وقول النبی صلے الله علیه وآله وسلم بنی الاسلام علے خمس وهو قول وفعل ودر روایتی قول وعمل یزید وینقص وظاهر این عبارت اینست که این مجموع قول نبی باشد صلے الله علیه وآله وسلم چنانکه بعض شراح هم برین معنے حمل کرده اند ودر فتح الباری گفته که این لفظ وارد ست از سلف وگردانیدن وے از قول نبی نه نیز ست ومراد بخارے نه اینست واوے معطوف ست در عبارت وے بر قول النبی نه بر سخنے اگرچه آن وارد شده است باسناد ضعیف انتهی وسیوطی در شرح صحیح بخارے گفته که این لفظ حدیث ست که روایت کرده آن را دیلمے در مسند الفردوس از حدیث ابی هریره وروایت کرده است

ابن ماجہ باسناد ضعیف باین لفظ کہ الایمان عقد بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان روایت کردہ امام احمد از حدیث معاذ بن جبل کہ الایمان یزید وینقص ودر جمع الجوامع از طبرانی از حدیث امیر المومنین علی آوردہ باین لفظ الایمان معرفۃ بالقلب وقول باللسان وعمل بالارکان واز شیرازی از حدیث عائشہؓ آوردہ این عبارت الایمان بالله اقرار باللسان وتصدیق بالقلب وعمل بالارکان انتہی وسخاوی در مقاصد حسنہ از حدیث ابن ماجہ از حدیث ابی الصلت عبد السلام بن صالح الہروی از امام علی رضا از آبای کرام خود سلام اللہ علیہم اجمعین آوردہ کہ الایمان عقد بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان وگفتہ کہ ابن جوزی حکم بوضع این حدیث کردہ وحلیے آوردہ کہ چون حضرت امام رضا بنیشاپور آمدہ بر استر اشہب سوار شدہ دیدہ از خود دیبا بر روئے مبارک افگندہ در دن شہر در آمدہ وعلمائے شہر در طلب لقائے شریف وے رسیدند واز ایشان یحیی ابن یحیی واحمد بن حرب واسحٰق ابن راہویہ ومحمد بن رافع کہ از اکابر واعاظم علما در حدیث وفقہ بودہ اند در رکاب شریف آمدہ دست بلجام اسپ زدند واسحاق بن راہویہ گفت بحق آبائے کرام خود کہ حدیثے از آنچہ بتوار آبائے طاہرین تو بتو رسیدہ برما برخوان پس امام باسنادے کہ از آبای کرام خود داشتہ این حدیث را وحدیثے دیگر در فضل کلمۂ توحید کہ لا الہ الا اللہ حصنی الحدیث برخواندہ انتہی وابو الصلت شیعی ست ولیکن مصدوق ست وابن معین توثیق او نمودہ است وبا سفیان ابن عیینہ وامثال وے صحبت داشتہ ویزید بن تکنف مصحوب بودہ ورد وے کرد بر مذاہب باطلہ از قدریہ ومرجیہ وجہمیان وتقدیم مے کرد ذکر ابوبکر وعمر را ویاد نمیکرد اصحاب پیغمبر را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مگر بخیر ودر کتاب تنزیہ الشریعۃ باین لفظ آوردہ کہ الایمان قول وعمل یزید وینقص تعلیم بالکتاب والسنۃ وعیز وابنے ہمین مقدار آوردہ کہ الایمان یزید وینقص وگفتہ کہ این حدیث را لغو است وموز لاسنۃ اخراج آن کردہ وگفتہ ہذا حسن غریب وحدیث اخیر را ابو داؤد آوردہ وبران سکوت کردہ ومقرر شدہ است کہ ہرچہ ابو داؤد در کتاب خود آوردہ وبران سکوت کردہ صالح حجت ست واما این قول را کہ الایمان لا یزید ولا ینقص اصلے در کتب احادیث اگرچہ ضعیف نیز باشد پیدا نشدہ نیز آنکہ در کتاب تنزیہ الشریعۃ از کتاب موضوعات ابن جوزے نقل کردہ کہ ابو ہریرہ گفت کہ وفد ثقیف از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسیدند کہ آیا ایمان زیادت ونقصان مے شود فرمود لا زیادتہ کفر ونقصانہ شرک ونیز از حدیث ابن عدی فی الکامل آوردہ کہ الایمان لا یزید ولا ینقص وگفتہ کہ یکے در اسناد وے احمد بن عبد اللہ جویباری ست ووے کذاب ودجال ست وضع کردہ احادیث کثیرہ را ونیز از احادیث ابن حیان آوردہ کہ ہر کہ بگوید ایمان زیادت ونقصان مے پذیرد کافر شود اگر توبہ کرد فبہا والا گردن بزنند ووے دشمن خداست نہ نماز ست او را ونہ زکوۃ ونہ صوم ونہ حج ونہ دین باشد یدات دیگر در اسناد این حدیث محمد بن القاسم الطالکانی ست وضع حدیث را است وبالجملہ تحقیق آنست کہ این اقوال از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بصحت نرسیدہ خصوصًا حدیث زیادہ ونقصان بلکہ از اقوال اکابر سلف ست چنانکہ مصنف گفت واللہ اعلم

تنبیہ مشہور نزد جماہیر اہل سنت وجماعت آنست کہ ایمان عبارت ست از تصدیق بالقلب واقرار باللسان واگر شخصے را تصدیق بقلب حاصل شد وبے وجود عذر وضرورت چنان کہ بکم واکراہ اقرار بوجود نیاورد عند اللہ مومن نباشد وتحقیق آنست کہ حقیقت ایمان ہمان تصدیق قلبی ست واشتراط

اقرار برائے صحت اجراے احکام در دنیا ست و شخص مذکور مومن ست عند الله اگرچه ما بجهت عدم اطلاع بر حقیقت حال حکم بدان نتوانیم کرد اما عمل در حقیقت اصل ایمان داخل نبود لهذا ایمان کامل و صاحب تصدیق و اقرار بے عمل را بموجب ایمان مومن ست ولی ناقص الایمان داند و او را مومن فاسق خوانند بخلاف فرقۂ معتزله که عمل را جزو ایمان دارند و شخص بی عمل نزد این فرقه خارج از ایمان بود اگرچه داخل در کفر نیز نبود و فاسق نزد ایشان نه مومن ست و نه کافر و خوارج فرقه اند که معصیت را کفر دانند و آنکه از علماے محدثین مشهور شده است که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل ست و عمل نزد ایشان شرط کمال ایمان ست چنانکه مذهب حق است نه اصل ایمان چنانکه مذهب اعتزال و بعض مردم چون دیدند که ایشان بظاهر ایمان عبارت از تصدیق و اقرار و عمل مے دارند و اثبات آن باحادیث مے کنند چنانچه بخاری در صحیح خود ذکر کرده توهم بردند که مگر مذهب ایشان مخالف مذهب جمهور ست و موافق طریقۂ اعتزال حاشا و کلا و این توهم خطای محض و غلط صریح ست کما صرح به و بر تقدیر که ایمان را عبارت از قول و عمل دارند مراد بعمل عام تر از عمل قلب و جوارح خواهد بود تا تصدیق نیز داخل گردد اما زیادت و نقصان ایمان مذهب سلف از فقها و محدثین آنست که الایمان یزید و ینقص و اکثر متکلمین انکار آن کنند و گویند که چون قبول زیادت و نقصان کرد آن شک بود نه یقین و پوشیده نیست که زیادت و نقصان باعتبار عمل ظاهر ست و آن راجع بمعنی کمال و عدم کمال ست و نزاع باعتبار تصدیق ست شیخ محی الدین نووی میگوید که اظهر و مختار آنست که تصدیق زائد و ناقص مے باشد بکثرت براهین و وضوح ادله و لهذا ایمان و تصدیق صدیقان اقوی و اکمل ست از ایمان غیر ایشان و آدمی آن را در نفس خود می یابد که در بعض احیان یقین و اخلاص و توکل وے اعظم و اقوی ست بخلاف بعض احیان دیگر و این قول منقول ست از سفیان ثوری و مالک ابن انس و شافعی و احمد بن حنبل و اوزاعے و ابن جریج و معمر و غیر ایشان از ائمه و بسند صحیح از بخاری نقل کرده اند که گفت ملاقات کردم زیاده از هزار مرد را از علماے امصار و ندیدم هیچ یکے از ایشان را که اختلاف کند درین که الایمان قول و عمل و یزید و ینقص و از جمعی کثیر از صحابه و تابعین نیز اینچنین نقل کنند و فضیل بن عیاض و وکیع آن را از اهل سنت و جماعت آورده کذا فی فتح الباری و از امام اعظم ابو حنیفه چنان نقل مے کنند والله اعلم که ایشان فرموده اند که الایمان لا یزید و لا ینقص و از بعض دیگر از علماے سلف نیز اینچنین آمده و مراد ایشان عدم قبول تصدیق ست زیادت و نقصان را بحسب ذات چه مرتبۂ یقین کیست و حالتی ست که شک و شبهه را بدان راه نبود و تفاوت در جلا و خفاء ظهور احکام و آثار آنست و آن باعتبار عارض و خارج از ذات ست و برین وجه نزاع لفظی ست و تحقیق این مقامات در علم کلام ست والله اعلم

و در باب مرجیه و قدریه و جهمیه و اشعریه هیچ حدیثے صحیح نشده و مرجیه فرقه است که گمان کنند که هیچ معصیتے با وجود ایمان ضرر نکند چنانکه هیچ طاعت با کفر سود ندارد و لفظ مرجیه مشتق از ارجاء است یعنی تاخیر و ترک و اهمال و این فرقه تاخیر میکنند عمل را بر نیت و اعتقاد در رتبه و میگویند که نیت و اعتقاد مے باید عمل اگر نباشد گو مباش و بعض از رجا دارند و لفظ مرجیه را بهمزه نخوانند زیرا که ایشان راجی و امیدوار مے سازند بے شرط و قید عمل و بعض از علمای اهل اعتزال ارجاء را باهل سنت و جماعت نسبت کنند که جانب مغفرت و امیدواری را رعایت مے نمایند و میگویند اگر خدا خواهد همه گناهان را ببخشد اگرچه مقرون بتوبه نبود و فاسق مخلد در نار نبود و این محض تعصب و مکابره است چه ارجاء

آنست که مومن بنده و مطلب را اصلا راه ندهند و بدان قائل نباشند و گویند که معصیت با وجود ایمان اصلا ضرر ندارد و
در اینجا اهل سنت و جماعت میگویند نظر بمشیت و ارادت حق سبحانه تعالی که «یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء» و عذاب را
برای عصاة اثبات میکنند و در هر آن خائف می باشند و لیکن الایمان بین الخوف والرجاء و قدریه بتحریک مقابل
جبریه بسکون دال و گاهی بتحریک نیز خوانند بجهت مشاکلت لقب معتزله است که قائل اند بآنکه افعال عباد مستند بقدرت
عباد است و ایشان خالق افعال خود اند و انکار تقدیر نسبت به پروردگار تعالی کنند و گویند که کفر و معاصی از بندگان بخلاف
ارادت حق آید و اول کسیکه مخالفت بمذهب صحابه و تابعین احداث کرد این فرقه اند و فاسق نزد ایشان نه مومن است
و نه کافر و مخلد است در نار و مفاسد عقائد ایشان بسیار است چنانکه در علم کلام مبین است و تسمیه ایشان بقدریه
بجهت انکار تقدیر در آنگی است و ایشان گویند که مستحق این اسم اهل اند که اثبات قدر کنند و قائل آن
باشند یعنی اهل سنت و جماعت چنانچه مفهوم ظاهر لفظ است و این غلط است زیرا که در اثبات قدر احادیث صحیحه
ورود یافته و بران اجماع صحابه و تابعین است پیش از ظهور فساد و بدعت و نیز از احادیثی که در مذهب قدریه
واقع شده و مذکور گردد ظاهر شود که مستحق این اسم منکر قدر باشد نه مثبت آن و نسبت بقدر برابر است که بجهت نفی
باشد یا اثبات و جهمیه اصحاب جهم بن صفوان ترمذی نام فرقه جبریه است که گویند قدرت نیست مر عبد را
اصلا نه موثره و نه کاسبه بلکه بمنزلهٔ جمادات است و تکالیف او بمثابهٔ آن و مذهب قدریه و جبریه در طرفین افراط
و تفریط واقع است و توسط و اعتدال در مذهب اشعریه است که خلق از خدا است و کسب از بنده و بنده را قدرت کاسبه
است نه موثره چنانکه گفته اند که لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین و تحقیقه فی علم الکلام و اشعریه تابعان شیخ ابوالحسن علی اشعری
اند رحمه الله از اولاد ابو موسی اشعری است که از کبار صحابهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود و اسم
ابی موسی عبد الله بن قیس است و اشعر قبیله است از یمن و وی بعد از بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با پنجاه
و چند نفر از قوم خود هجرت کرده بحبشه و از حبشه با جعفر بن ابی طالب که وی نیز در آنجا بود بمدینه در حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم آمدند و بعد فتح خیبر فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم لکم هجرتان شما را ای قوم دو هجرت است یعنی هجرتی
اول بسوی ارض حبشه و هجرتی از ارض حبشه بمدینه و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مدح کرد او را و اصحاب او را
و بشارت داد بخیر در دنیا و آخرت و وصف کرد بایمان و حکمت بقول خود الایمان یمان والحکمة یمانیة و دعا کرد مر ابی موسی
را بسلامت و بشارت داد بمغفرت و جنت و بایمان و امانت و فرمود مومن منیب عبد الله بن قیس و وی را بیمن فرستاد
تا دعوت کند ایشان را و تکلم در اصول دین و علم عقائد اسلام ببلاغت مر این قوم را اولیت که چون ابو موسی با قوم
خود بحضرت رسالت آمد صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند یا رسول الله جئناک لنسالک عن اول هذا الامر که چگونه بود فرمود
کان الله و لم یکن معه شیء ثم کتب فی الذکر کل شیء ثم خلق السموات والارض الحدیث و حق تعالی روزی کرد و را از
اولاد او و احفاد او درایت و روایت و مناقب ایشان در السنه و کتب مشهور و مذکور است تا نوبت به شیخ ابوالحسن
اشعری رسید و توفیق داد او را حضرت سبحانه و تعالی بتتبع آثار بدعت و تجدید از شنعت در اعتقادات پس تائید
کرد مذاهب و اقوال صحابه و سلف را که اکابر محدثین و فقهای متقدمین از تابعین و اتباع ایشان بران بوده اند
و اثبات کرد و تقریر فرمود آنچه موافق کتاب و سنت و اجماع سلف بران بود نا معدود و حدیث ان الله یبعث

لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد لها امر دینها آمده کشتند وے و تابعان وی مراد بفرقه ناجیه که صفت ایشان
الذین هم علی ما انا علیه واصحابی ست و شیخ ابوالحسن اشعری در فقه بر مذهب شافعی بود و دیگر از مؤیدان مذهب
سنت و جماعت شیخ ابومنصور ماتریدی بود و مناقب و مفاخر وی بیرون از حد حصر و احصاست و وی حنفی المذهب ست
ازینجاست که جانب شافعیه را اشاعره خوانند و حنفیه را ماتریدیه و هر دو متفق اند در عقاید و اہل سنت و جماعت که گویند
تابعان ایشان اند اکنون بدانکه در شان جماعه اشعریه و ذم فرقهاے دیگر از مرجیه و قدریه و جهمیه احادیث نقل
کرده اند و ما احادیث اشعریه خود نیافتیم اما در ذم قدریه و مرجیه احادیث بسیار بطرق متعدده آمده و در ذم جهمیه نیز
بعض احادیث آمده و در جامع الاصول از ابی داؤد از حدیث حذیفهؓ آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله و
سلم مر هر امت را مجوس ست و مجوس این امت آنانند که نفی قدر کنند هر که بمیرد از ایشان حاضر نشوید جنازهٔ اورا و هر که
بیمار گردد از ایشان عیادت نکنید اورا و ایشان شیعهٔ دجال اند و حق ست بر الله تعالی که لاحق گرداند ایشان را
بدجال و هم در جامع الاصول از ابی داؤد و در مشکوة از احمد و ابی داؤد و از ابن عمرؓ آورده اند که فرمود آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم قدریه مجوس این امت اند چون مریض شوند عیادت نکنید مر ایشان را و اگر بمیرند حاضر نشوید
جنازهٔ ایشان را و نیز از ابن عمرؓ آورده اند که مردے نزد وے آمد و گفت فلانی کی از دوستان وے بود از اہل
شام سلام میخواند بر تو فرمود مرا چنین رسیده است که وی احداث کرده است تکذیب قدر را اگر حال چنین ست
مخوان اورا از من سلام زیرا که من شنیده ام رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت میباشد در امت
من خسف و مسخ و آن در تکذیب کنندگان قدر ست رواه مسلم و ابوداؤد والترمذی و نیز در حدیث ابوداؤد
از عمرؓ آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مجالست نکنید اہل قدر را و مفاتحت نکنید ایشان را بکلام
یعنی ابتداے سخن نکنید با ایشان یا مجادله نکنید و در گفت و گو نکشائید با ایشان و ترمذی از ابن عباسؓ آورده
که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دو صنف اند از امت من که نیست ایشان را در اسلام نصیب
مرجیه و قدریه و گفته هذا حدیث غریب و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در ذم این فرقه احادیث بسیار
از ابن عساکر از حدیث معاذ بن جبل آورده که گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعث کرده نشد پیش از
من پیغمبرے را مگر آنکه در امت وے مرجیه و قدریه بودند که مشوش میساختند بروے امر امت وے را
بعد از وے و حق تعالے لعنت کرده مرجیه و قدریه را بر زبان هفتاد پیغمبر و این امت من امت مرحومه است که عذاب
نیست بروے در آخرت و عذاب وے نیست مگر در دنیا مگر دو صنف از امت که در نمے آیند بهشت را و آن
دو صنف مرجیه و قدریه اند و طبرانی نیز از معاذ و ابن عدی از ابن مسعود و دیلمی نیز بعض آنرا از حذیفه آورده
و در بعض طرق ابن عدی از انس ذکر حروریه نیز آمده و حروریه نام خوارج ست و حاکم در تاریخ خود از ابی امامه آورده
که لعنت کرد خدا تعالی مرجیه را بر زبان هفتاد پیغمبر که میگویند ایمان قولے ست بے عمل و دیلمی از حدیث انس آورده
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چهار صنف اند از امت من که نیست ایشان را در اسلام نصیبے و نه در جنت
نصیبے و نمیرسد ایشان را شفاعت و نظر نمیکند با ایشان پروردگار تعالے و مر ایشان راست عذاب الیم مرجیه و
قدریه و جهمیه در ضمنه و از ابی سعید خدرے نیز مثل این آورده و لیکن این حدیث مطعون ست و گفته اند که

در اسناد وے اسحاق بن نجیح ملطی ست و وے منسوب بکذب و وضع ست واللّٰه اعلم و در مذمت روافض احادیث دیگر نیز آمده بخصوص چنانچه ابونعیم در حلیه از امیر المومنین علی و طبرانی از ابن عباس آورده که حضرت رسالت صلے اللّٰه علیه وآله وسلم فرمود که یا علی تو و شیعهٔ تو در بهشت اند و نزدیک ست که بیایند قومے که گفته شود ایشان را رافضه چون بیابید ایشان را بکشید که ایشان مشرک اند و نیز عبد اللّٰه بن احمد در روایه آورده که آن حضرت صلے اللّٰه علیه وآله وسلم فرمود بیایند قومے در آخر زمان که نام ایشان رافضه است رفض کنند یعنے ترک و بندا اسلام را و احادیث در ذم روافض بسیارست و ابن عدے از معاذ آورده که فرمود آن حضرت صلے اللّٰه علیه وآله وسلم دو صنف اند از امت من که نصیبے نیست ایشان را در اسلام اہل قدر و اہل ارجا و همچنین از ابن عباس و ابی سعید نیز آمده و در حدیث ابی سعید آمده که جهاد با ایشان محبوبتر ست نزد من از جهاد با فارس و دیلم و روم و طبرانی و خطیب از ابن عباس آورده که گفت آن حضرت صلے اللّٰه علیه وآله وسلم بمن که شاید اگر تو باقی مانی بعد از من دریابی قومے را که تکذیب میکنند بقضا و قدر الٰهی تعالے و حمل میکنند ذنوب را بر عباد و شق کرده اند این کلام را از نصرانیت و چون دریابی ایشان را بیزار شو از ایشان انتہی و غیر این احادیث و طرق بسیارست و بالجمله احادیث درینباب بسیارست بطرق متعدده اکثر آنها ضعیف و بعض حسنے و درباب قدریه خود حدیث مسلم و ترمذے و ابوداؤد نیز آمده و اگر تعدد طرق جبر و نقصان آن کرده بصحت لغیره رساند دور نباشد و مصنف میگوید هیچ حدیثی صحیح نشده واللّٰه اعلم و درباب کلام اللّٰه قدیم غیر مخلوق و درین معنے احادیث بالفاظ مختلف وارد شده اما از حضرت صلے اللّٰه علیه وآله وسلم چیزے صحیح نشده و هرچه ثابت شده از مقالات صحابه و تابعین ست سخاوی در مقاصد حسنه آورده بلفظ القرآن کلام اللّٰه غیر مخلوق فمن قال غیر هذا فقد کفر و گفت که روایت کرد این حدیث را دیلمی مرفوعاً از رافع بن خدیج و حذیفه بن الیمان و عمران ابن حصین و از انس بزیادت فاقتلوه و گفته که درینباب احادیث دیگر نیز آمده و در تنزیه الشریعه از خطیب از حدیث جابر آورده من قال القرآن مخلوق فقد کفر و از ابن عدی آورده القرآن کلام لا خلق ولا مخلوق ومن قال غیر ذلک فهو کافر و در لفظے القرآن کلام اللّٰه عز و جل لیس بخالق ولا مخلوق فمن زعم غیر ذلک فقد کفر بما انزل علے محمد صلے اللّٰه علیه وآله وسلم و نیز آمده من مات وهو یقول القرآن مخلوق لقی اللّٰه یوم القیمة و جهالی قفاه و از امیر المومنین علی آورده که گفت پرسیدم رسول خدا را صلے اللّٰه علیه وآله وسلم از قرآن فرمود یا علی القرآن کلام اللّٰه غیر مخلوق و گفته این حدیث و مانند آن در کتب احادیث مرفوع آمده و محققین ایشان حکم بضعف و وضع آن کرده که از آن حضرت صلے اللّٰه علیه وآله وسلم بصحت نرسیده و آثار صحابه و تابعین نیز آمده از عمرو بن دینار آورده اند که گفت نه نفر از صحابه را دریافتم که میگفتند هر که گوید قرآن مخلوق ست کافر ست و عثمان دارمی هم از عمرو بن دینار روایت کرد که میگفت دریافتم اصحاب رسول اللّٰه صلے اللّٰه علیه وآله وسلم و غیر ایشان را از مدت هفتاد سال میگفتند اللّٰه الخالق وما سواه مخلوق والقرآن کلام اللّٰه منه خرج والیه یعود و این دو اثر صحیح ست انتہی و درباب آفرینش ملائکه و حدیث ابوهریره که روایت میکنند از پیغمبر صلے اللّٰه علیه وآله وسلم فرمود یا مر اللّٰه عز و جل جبرئیل کل غداة ان یدخل بحر النور فینغمس فیه انغماسة ثم یخرج فینفض انتفاضة یخرج منه سبعون الف قطرة و یخلق اللّٰه عز و جل من کل قطرة ملکا این حدیث با طرق بسیارست و هیچ یکے صحیح نشده و نه درین معنے حدیثے ثابت ترجمه امر میکند پروردگار تعالی

جبرئیل را هر بامداد به در آمدن در دریاے نور پس غوطه میخورد جبرئیل در وے و بیرون مے آید و می افشاند خود را بیرون مے آید از وے هفتاد هزار قطره و پیدا میکند الله تعالے از هر قطره فرشته را و در کتاب العظمة لابی الشیخ مضمون این حدیث را باین لفظ آورده که در بهشت نهرے ست که در مے آید او را جبرئیل و بیرون مے آید و مے افشاند آب را پیدا میکند حق عز وجل از هر قطره فرشته را و در روایت دیگر آورده که خدائے تبارک و تعالی را نهرے ست در هوا بهفت مقدار زمین نزول میکند فرشته از آسمان و میدر آید در آن نهر و غسل میکند و چون بیرون مے آید پیدا میکند حق تعالے از هر قطره فرشته که تسبیح میکند خداے تعالی را عز وجل بتمامه تسبیح خلائق و امثال این احادیث در بیان عظمت قدرت و سعت ملک الٰهی بسیار آمده و در صحت آنها نزد محدثین سخن ست والله اعلم و در باب فضیلت تسمیه بمحمد و احمد و منع از ان چیزے صحیح نشده تحقیق این مبحث در آخر کتاب حج در باب عقیقه سابقا گذشته است و از انجا معلوم شد که تسمیه باسم آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم بمقتضای ظاهر حدیث تسموا باسمی که صحیح ست مستحب ست یا مباح والجمع بین التسمیة والکنیة ممنوع بقول مختار و احادیث دیگر در فضیلت تسمیه بمحمد و احمد آمده که موسوم بوضع اند چنانچه آمده که دو کس را بدرگاه عزت بیارند و حکم شود که ایشان را بهشت برند پس بگویند آن دو کس خداوندا ما را عمل نبود که جزاے آن بهشت بود با چه چیز اهل آن شدیم فرماید ای بندگان من سوگند خورده ام بر خود که در نیارم در دوزخ کسے را که نام وے احمد یا محمد ست و نیز آمده که لا یدخل الفقر بیتا فیه اسمی و نیز آمده که هر قومے که مجتمع شوند براے مشورت و در ایشان کسے بود که نام او محمد ست البته برکت کرده شود در ان مشورت و در لفظے آمده که نام وی محمد ست یا احمد و نیز آمده هر مسلمانے که قربان کند بزوجهٔ خود و نیت کند که اگر حامله شود نام وے محمد کنم البته حق تعالے پسر روزی گرداند و هیچ خانه نبود که در وی نام محمد بود مگر آنکه برکت دهد حق تعالی در ان و آمده که چون حامله شود زن یکی از شما دست خود را بر شکم زن نهد و محمد نام نهد پسر روزی گردد و آمده که اگر دختر بود بگرداند او را پروردگار تعالی پسر و آمده هر کرا سه پسر بود و هیچ یکے را نام محمد نکند پس تحقیق جفا کرده بر خود و چون محمد نام کرد باید که او را دشنام و شدت نکند و نزند بلکه تعظیم کند و باکرام و تشریف مخصوص دارد و میگویند که اینها همه موضوعات اند والله اعلم و از عبارت مصنف ظاهر میشود که اسم آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم درین حکم شامل احمد نیز هست و مخصوص بمحمد نه والله اعلم و در باب عقل و فضل آن حدیثے نبوی صحیح نشده و در مجمع البحار از کتاب الذیل آورده که حارث ابن اسامه در مسند خود از داؤد بن محبر سے و چند حدیث در باب عقل آورده است و ابن حجر گفته که همه آن احادیث موضوع اند و هم در مجمع البحار نقل میکند که گفته اند که هر حدیثی که وارد شده و در وی ذکر عقل ست غیر ثابت ست انتهی و در تنزیه الشریعة از همین داؤد بن محبر که یکی از وضاعان حدیث ست پنجاه و چند حدیث در فضیلت عقل آورده و گفته که ابن حجر در مطالب عالیه همه را موسوم بوضع و افترا داشته و مذکور درین احادیث عقل بمعنی معرفت اشیا ست و دریافت صلاح مبدأ و معاد و تمیز میان خیر و شر و احتراز و احتراس از غوائل و آفات نفس و استعداد بوصول بمعرفت حق ست چنانچه از حدیث انس آورده اند که قومے در حضرت رسالت صلے الله علیه و آله وسلم ثنا کردند بر مردے و مبالغه نمودند دران آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم فرمود عقلش چگونه است گفتند یا رسول الله ما از اجتهاد وے در عبادات و اصناف خیرات میگوئیم و تو از عقل وی می پرسی

فرمود این چنین خود میرسد و ارتکاب میکند عظیم تر از فجور فاجر و بسبب آن که ترسے نزد و درجات مینمایند و قرب الٰہی حاصل میکنند بقدر عقول خود میکنند و در حدیث دیگر از ابن عمر آورده که درسے یا بد مرد بحسن خلق خود در جہ صائم قائم زاہد و تمام نشود مرد واحسن خلق تا تمام نشود عقل او و بایں مرتبہ تمام شود ایمان وی و طاعت وی مر پروردگار او عصیان وے مر دشمن حق را کہ ابلیس ست و از حدیث عمر آورده اند کہ موت ہزار عابد قائم اللیل صائم النہار آسان ترست از موت یک مرد عاقل و امثال آن از احادیث و ما عقل بمعنی مخلوق اول کہ اول ما خلق اللہ العقل از ان نشان میدہد داخل این احادیث نبوده نزد محدثین دران ہم سخن ست و عبارت مجمع البحار کہ نقل کرده شد کہ ہر حدیثے کہ وارد شده در وے ذکر عقل غیر ثابت ست شامل آنست واللہ اعلم و در مقاصد حسنہ گفتہ است کہ حدیث ان اللہ لما خلق العقل قال لہ اقبل فاقبل ثم قال لہ ادبر فادبر فقال وعزتے وجلالے ما خلقت اشرف منک فبک آخذ و بک اعطے ابن تیمیہ گفتہ وغیر او تبعیت او کرده کہ این حدیث کذبے ست موضوع باتفاق و در زوائد عبد اللہ بن امام احمد آنرا تضعیف کرده و مالک ابن دینار از حسن بصری آنرا بطریق ارسال روایت نموده و داؤد بن المجبر از حسن بزیادت ولا اکرم علی منک لانی بک اعرف و بک اعبد آورده و حدیث اول ما خلق اللہ العقل نیز آورده و گفتہ اند کہ ابن محبر کذاب ست و ابن حجر گفتہ کہ حدیث اول ما خلق اللہ القلم ثابت تر از حدیث عقل ست انتہے و سیوطے در درر منتثره در احادیث مشتہره گفتہ کہ مرحدیث عقل را اصلے صالح ست کہ عبد اللہ بن امام احمد در زوائد زہد از حسن بطریق ارسال آورده و اسناد وے جید ست و وے در معجم اوسط طبرانی موصول نیز آمده از حدیث ابی امامہ و حدیث ابی ہریره باسناد ضعیف و در تمییز الطیب من الخبیث آورده کہ عراقی آنرا در تخریج احادیث احیا گفتہ کہ طبرانی در معجم کبیر و اوسط و ابو نعیم در حلیہ آنرا بدو اسناد ضعیف آورده واللہ اعلم و در باب عمر خضر و الیاس و درازی آن و بقاے ایشان حدیثی صحیح نشده و شک نیست کہ وجود خضر در زمان موسے علیہ السلام و صحبت وی با وی بحدیث بخارے و مسلم و ترمذے کہ در تفسیر کریمہ فوجدا عبدا من عبادنا واقع شده ثابت ست و در بعض تواریخ ابتداے بعثت وی را علیہ السلام در زمان ابراہیم خلیل اللہ علیہ الصلوة والسلام و یا بعد از فوت وی ذکر کرده و در وجود وے در زمان حضرت سید المرسلین صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و بعد ازان در زمان صحابہ و تابعین و مشائخ طریقت نیز اخبار و آثار ورود یافتہ اگر در صحت آنہا باصطلاح محدثین سخن باشد و درست است اگرچہ کثرت طرق آن بجائی رسیده است کہ نزدیک ست کہ جبر و تلافی آن کند و ذکر خضر در کتب مناقب حضرت غوث الثقلین محی الدین شیخ عبد القادر جیلانے بسیار ست و مقصود شیخ مصنف عدم ورود حدیث صحیح ست از قول پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و درینجا مجال مناقشہ تنگ ست واللہ اعلم و آنچہ مشہور ست از احادیث در نفی حیات خضر در زمان شریعت نبوے صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم این قول ست کہ لو کان الخضر حیا لزارنی و در مجمع البحار از مقاصد حسنہ نقل میکند کہ گفتہ این قول مرفوعا ثابت نشده بلکہ از کلام کسے ست کہ منکر ست حیات او را از سلف انتہی و بعض گویند کہ صدور این کلام از آنحضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم پیش از وقوع ملاقات بوده و این سخن چیزے نیست چہ این ترکیب بمقتضاے و نفی حیات کند پس وقوع ملاقات بعد ازان صورت نه بندد مگر آنکہ گویند کہ بناے ملازمت بر عرف و عادت و ظن غالب ست کما قیل و آنکہ آنحضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم در آخر عمر شریف فرموده کہ ہیچ جانداری کہ بر روی زمین ست

بقای وی از صد سال نگذرد و این حدیث جماعۂ که انکار بقائے وی کنند تمسک نمایند باعتبار اکثر و اغلب خواہد بود
و مخصوص بود بوجہے که خضر از ان بیرون آید واللہ اعلم و در بعض کتب بروایت خضر و الیاس علیہما السلام از
حضرت نبوت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم احادیث ذکر یافتہ چنانکہ در کتابی کہ شیخ احمد ابن ابی بکر بن محمد الزواد الصوفی
المحدث از شیخ مصنف باسناد وی کہ دارد جمع کردہ جملہ از ان آوردہ ست و جزرے در حصن حصین از مستدرک
حاکم آوردہ کہ بعد از رحلت آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم مردے جسیم صبیح سفید ریش در آمد و گریست
و صحابہ را تعزیت کرد و برگشت پس ابوبکر و علے فرمودند کہ این خضر بود علیہ السلام و سیوطی در جمع الجوامع از
ابن عساکر آوردہ کہ محمد بن المنکدر گفت نماز میکرد عمر بن الخطاب روزے بر جنازۂ مردے ناگاہ ہاتفے آواز
داد کہ بشتابی نکنید بنماز رحمت کند شمارا خدائے تعالی پس انتظار کرد عمر تا لاحق شد بصف مردی پس تکبیر
بر آورد و تکبیر گفتند با وے مردم پس گفت آن مرد خداوندا اگر عذابش کنی معصیت کردہ است ترا بسیار
و اگر بیامرزے محتاج ست وی برحمت تو و دیدند عمر و اصحاب وی بجانب آن مرد و چون دفن کردہ شد میت
و بر کنند بروے خاک گفت آن مرد خوشی و خنکی باد ترا ای صاحب قبر اگر عریف و جابئے و خازن و کاتب و شرطی
نبودہ پس گفت عمر بگیرید آن مرد را تا بپرسم او را از نماز و کلام وے و بپرسیم از وی کہ کیست پس غائب شد از
نظرہا دیدیم نشان قدم وی را کہ یک ذراع بود پس فرمود عمر واللہ کہ این خضر ست کہ خبر دادہ است ما را از وے
پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم انتہی و در تنزیہ الشریعہ از رباح بن عبیدہ آوردہ کہ گفت دیدم مردے را با عمر
بن عبد العزیز کہ تکیہ بر دست وی زدہ استادہ است گفتم با دل خود کہ این مرد عجب جافی ست کہ اینچنین استادہ است
پس پرسیدم از عمر کہ اینکہ بود کہ تکیہ بر دست تو کردہ استادہ بود گفت آیا دیدے تو او را یا رباح گفتم نعم گفت
راست میگوئے من ترا بسے مردے صالح میدانم یا رباح این برادرم خضر بود و این حدیث را تضعیف
کردہ اند و ابن حجر گفتہ کہ این حدیث صحیح ترین چیزے ست کہ در باب خضر آمدہ و گفتہ کہ رباح اگرچہ مردم در وے
سخن دارند و لیکن ابن معین و غیر وے او را ثقہ میدانند و از حدیث عمرو بن عوف آوردہ کہ حضرت رسول اللہ
صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم در مسجد نماز میگذارد پس شنید کلامی را از ورای جدار کہ قائل میگوید اللہم اعنی علی ما ینجینی
مما خوفتنی پس رفتند صحابہ تا ببینند کہ وے کیست ناگاہ دیدند کہ خضر ست و از انس نیز مانند این آوردہ
و در حدیث وے در آخر دعا آوردہ کہ میگوید اللہم اجعلنی من ہذہ الامۃ المرشدۃ المرحومۃ التائب علیہا و از
امیر المؤمنین علی آوردہ کہ گفت طواف میکردم خانہ کعبہ را ناگاہ مردی را دیدم متعلق باستار کعبہ میگوید یا من لا یشغلہ
سمع عن سمع یا من لا تغلطہ المسائل یا من لا یبرم بالحاح الملحین اذقنی برد عفوک و حلاوۃ رحمتک پس گفتم باز بخوان
یا عبد اللہ این کلام را باز برخواند و گفت سوگند بخدائی کہ ذات خضر در دست قدرت اوست و او خود خضر بود ہر کہ
این کلمات را بعد از ہر نماز فریضہ بگوید امرزیدہ شود گناہان وی اگرچہ مثل رمل عالج و عدد قطرات مطر و ورق شجر بود
انتہی و تسبیعات عشر را کہ وردے مشہور ست نیز روایت خضرے گویند و لیکن محدثین را در صحت تمامۂ این
روایات سخن ست واللہ اعلم و اما الیاس وی نیز بحکم کلام مجید از انبیائے مرسل ست و نام پدرش بقول بعض
یاسین ست و بقول بعضے از اولاد ہارون و بعضے از اولاد سام بن نوح دانستہ و بعض عم جد خضر گفتہ و گفتہ اند

که خضر و الیاس هر سال در مدینه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد قبا باهم جمع میشوند پس ازان متفرق گردند و در اطراف عالم سیاحت کنند و امداد و اعانت خلق خدا بنمایند و سیوطی از ابن عساکر از حدیث واثله بن الاسقع آورده که در غزوهٔ تبوک با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سیر رفتیم تا در بلاد جذام بزمینی رسیدیم که آب نداشت ناگاه در پیش خود آثار باران دیدیم زمانی رفتیم و غدیری دیدیم و از آب وی خوردیم و برفتیم دو دانگ از شب گذشته بود که بانگی شنیدیم که کسی باواز حزین میگوید اللهم اجعلنی من امة محمد المرحومة المغفورة المستجاب لها المبارک علیها پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحذیفه و انس فرمود در آئید درین شعب و دریابید که این آواز چیست و آواز کننده کیست حذیفه و انس میگویند که در آمدیم ناگاه مردی را دیدیم جامهای سفید تر از برف پوشیده و روی و موی نیز سفید و نورانی ست و قامتش از قامتهای ما دو سه گز بلند تر پس سلام کردیم بروی و داد وی جواب سلام ما را و گفت مرحبا شما را شما رسول رسول خداید صلی الله علیه وآله وسلم گفتیم نعم و گفتیم تو کیستی رحمت کند خدای تعالی ترا گفت من الیاس پیغمبرم بقصد مکه برآمده و چون عسکر شما را دیدم لشکری از ملائکه که بر مقدمه ایشان جبرئیل و بر ساقه میکائیل ست بمن گفتند که این برادر تو محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ست او را ببین و بروی سلام کن برگردید و سلام من برسانید و بگوئید که مانع در آمدن در لشکر تو جز این نبود که بترسیدم که شتران از طول قامت من برمند و مسلمانان هیبت بخورند بگوئید تا خود اینجا تشریف بیارد انس و حذیفه گویند که با مصافحه کردیم او را و با [illegible] گفت که این حذیفه بن الیمان ست صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و گفت که وی در آسمان مشهور تر ست از زمین آسمانیان او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خوانند پس حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیامد و با وی مصافحه کرد و معانقه نمود و با یکدیگر نشستند و حکایت کردند الحدیث و در تنزیه الشریعة این حدیث را مختصر تر ازین آورده و گفته که طول قامت وی زیاده بر سه صد ذراع بود و گفته که در اسناد این مجاهیل اند که شناخته نمی شوند ولیکن گفته که حاکم این حدیث را در مستدرک آورده که التزام صحت احادیث آن کرده است و ذهبی حاکم را در تصحیح این حدیث تجهیل نموده و بیهقی نیز در دلائل النبوة این حدیث را آورده و گفته که اسناد وی ضعیف ست و قطب خیضری گفته که دل گواهی میدهد بوضع این حدیث انتهی والله اعلم و حکایات ملاقات خضر علیه السلام با مشائخ طریقت بیشتر از حد احصا ست و در حکایات قطب الوقت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی که خضر در اکثر اوقات بملازمت وی می آمد و سالکان را ترغیب بحضور مجلس شریف وی میکرد آورده اند که روزی حضرت شیخ در وعظ تکلم میکرد خضر در هوا میگذشت پس فرمود قف یا اسرائیلی واسمع کلام المحمدی و قدوهٔ اهل کشف شیخ علاء الدوله سمنانی فرمود که هر که انکار وجود خضر میکند پس آن از غایت جهل اوست پس ازان احوال او را بتفصیل هر چه تمامتر بیان نموده چنانچه در کتاب مستطاب فصل الخطاب نقل کرده است والله اعلم ؛ و در باب علم حدیث طلب العلم فریضة و آنچه درین معنی ست صحیح نشده این حدیث از مسانید امام ابو حنیفه است از انس بن مالک بلفظ طلب العلم فریضة علی کل مسلم سخاوی در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرده است او را ابن ماجه در سنن خود و ابن عبد البر در کتاب العلم از حفص بن سلیمان از کثیر بن شنظیر از محمد بن سیرین از انس مرفوعا بزیادت این عبارت که و واضع العلم عند غیر اهله کمقلد الخنازیر الجوهر واللؤلؤ والذهب و حفص کسیکه از رواة

این حدیث است ضعیف ست جدا بلکه تہمت کرده اند ورا بعض بکذب و وضع و منقول از امام احمد آنست که وی صالح احتجاج ست و اگرچه این حدیث باین اسناد ضعیف ست ولیکن آنرا شواهد ست از حدیث از ابن شاهین از حماد بن سلمه از قتاده از انس و گفته که وی غریب ست و گفته اند که رجال وی ثقات اند و روایت کرده شده است از مانند بیست تابعی از انس مثل ابراهیم نخعی و اسحٰق بن عبد الله بن ابی طلحه و ثابت بنانی و او را طرق متعدده است و جید و لفظ وی اینست طلب الفقه حتم واجب علی کل مسلم و ابی عاتکه و در اول وی اینست که اطلبوا العلم ولو بالصین و غیر این مذکورین و لیکن در هر طریق وی سخن هست و لهذا ابن عبد البر گفته که این حدیث روایت کرده میشود از انس بوجوه کثیره و همه آن وجوه معلول اند نزد اهل علم حدیث از جهت اسناد و بزار گفته که احسن اسانید وی روایت ابراهیم بن سلام از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم نخعی از انس ست مرفوعاً و گفته که نمیدانم سندی مر نخعی را از انس سوای این و ابو بکر بن ابی داؤد سجستانی آورده او را از ثابت بنانی از انس و گفته که پدر من گفته است که نیست درین حدیث اسنادی صحیح تر ازین و همچنین روایت کرده است ابن عبد البر از جهت جعفر و در هیچ باب از جماعه صحابه حدیث آمده مثل ابی و جابر و حذیفه و امام حسین بن علی و سلیمان و سمره و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود و علی و ابی ایوب و ابی سعید و ابی هریره و عائشه و ام هانی و غیر ایشان و بسط کرده است در تخریج آن عراقی در تخریج کبیر خود مر احیاء العلوم را و با وجود این بیهقی گفته است متن این حدیث مشهور ست و اسناد وی ضعیف و روایت کرده شده است از وجوه متعدده که هر یکی از آن ضعیف ست و پیش از بیهقی امام احمد نیز همچنین گفته است چنانچه نقل کرده اند از وی که ثابت نشده نزد ما درین باب چیزی و اسحٰق بن راهویه گفته است که لفظ وی صحیح نیست اما معنی وی صحیح ست و همچنین گفته است ابن عبد البر و زیادت ایضاح و بیان و تمثیل کرده است باین حدیث ابن صلاح مر حدیث مشهور را که صحیح نیست و حاکم نیز همچنین گفته است ولیکن عراقی گفته است که بعض ائمه بعض طرق آنرا تصحیح نموده اند و بعض گفته اند که تعدد طرق وی آنرا بمرتبه حسن رسانیده و اجود طرق وی طریق قتاده و ثابت است از انس و طریق مجاهد از ابن عمر انتهی کلام السخاوی و ازینجا معلوم شد که بعض طرق این حدیث صحیح ست و بعض حسن و اگر نه باشد هم کثرت طرق جبر نقصان کرده است والله اعلم باقی ماند کلام درانکه مراد از علم که طلب وی فریضه است چیست هر طائفه آنرا بجای برده بعض گویند مراد بدان علم فقه است و بعض علم کلام و بعض علم تصوف که علم تهذیب اخلاق و تصفیه باطن ست و بعض گویند علم خواطر و آفات نفس و مانند آن و در مقاصد حسنه از بیهقی نقل کرده است که در مدخل گفته که مراد والله اعلم علمی ست که گنجایش ندارد بالغ عاقل را جهل آن یا علم ست بچیزی که عارض شود مر او را خاصه یا تمام علم دین مگر آنکه قائم شود در وی کفایت و دیگری بجای وی بایستد و حق آنست که مراد بدان علمی ست که تحصیل آن ضروریست مثلاً اول واجبات در وقت ایمان علم شهادتین ست پس از ان علم فرائض و واجبات باین ترتیب که یکی ایمان آورد و بعد از ان وقت نماز رسید علم نماز را باید طلبید بلکه چنان نمازی که وقتش در رسیده مثلاً فجر یا ظهر یا مغرب پس از ان اگر ماه رمضان رسید طلب علم آن واجب گردید و هنوز اگر فقیر ست طلب علم زکوة واجب نبود و چون غنی شد و شرائط وجوب زکوة بهم رسید علم زکوة واجب شد و چون استطاعت حج یافت علم حج واجب گشت و اگر مجرد ست و زن نخواسته طلب علم حیض

وقیاس واجب نبود وچون زن طواست واجب گشت بترتیب واگر تاجرست علم بیع وشرا واجب بود واگر نه واجب نبود مگر آنچه ضروری ست ازان وعلی ہذا القیاس وتعلم علم فقه پیش از ابتلا واجب نبود واگر بکند اولی وانسب باشد وبالله التوفیق ودر باب من سئل عن علم فکتمه حدیثے صحیح نشده در جامع الاصول این حدیث را از ابی داؤد وترمذی ودر مشکوة از ایشان واز احمد از ابی ہریره واز ابن ماجه از انس آورده باین لفظ من سئل عن علم علمه ثم کتمه الجم یوم القیمة بلجام من نار ودر مقاصد حسنه از ابن ماجه وابویعلی وحاکم نیز آورده وگفته که تصحیح کرده وی آنرا وبیہقی از حدیث ابوہریره مرفوعاً وگفت که آن نزد حاکم ونزد غیروے از ابن عمرو ونزد ابن ماجه از انس وابی سعید ونزد طبرانی از حدیث ابن عباس وابن عمرو ابن مسعود نیز آمده وہم در مقاصد بلفظ من کتم علما یعلمه الجم الحدیث از ابی داؤد وترمذی وابن ماجه وابن حبان وحاکم آورده وگفته که تصحیح کرده اند این دو کس آنرا از حدیث ابی ہریره وگفته است ترمذی حسن صحیح انتہی ودر باب فضائل قرآن که من قرأ سورة کذا فله کذا از اول قرآن تا آخر سوره سوره را ذکر کرده در فضیلت قرأت ہر سوره روایت کرده باسناد بابی بن کعب نموده مجموع آن احادیث مفتریٰ وموضوع ست باجماع اہل حدیث واز باب فضائل قرآن آنچه صحیح شده حدیث ابی ست که او را فرموده الا اعلمک سورة ہی اعظم سورة فی القرآن الحمد لله رب العالمین ودر حدیث البقرة وآل عمران عاماستان حدیث آیة الکرسی که ابی بن کعب را گفت اتدری ای آیة فی کتاب الله تعالیٰ معک اعظم وحدیث یوتی یوم القیامة بالقرآن واہله الذین کانوا یعملون به فی الدنیا تقدمہم البقرة وآل عمران وحدیث من قرأ آیتین من سورة البقرة فی لیلة کفتاه وحدیث لقد صدقک وانه لکذوب در فضل آیة الکرسی وحدیث قل ہو الله احد یعدل ثلث القرآن وحدیث در فضل معوذتین انزل علی آیات لم یر مثلہن قط المعوذتین وحدیث الکہف من قرأ منہا عشر آیات عصم من الدجال وحکم بوضع احادیث که در فضائل سوره قرآنی از اول تا آخر سوره سوره بعنوان من قرأ سورة کذا ذکر کرده مجمع علیه است میان محدثین وہیچکس بصحت ہیچ حدیثی ازان حکم نکرده وواضع آن که ابوعصمه نوح بن ابی مریم ست اقرار بوضع آن کرده وما که مذہب وی جواز وضع حدیث بود در ترغیب وترہیب چنانکه مذہب کرامیه وبعض مبتدعه وگفته که چون مردم را دیدم که ہمه بفقه ابی حنیفه ومغازی محمد بن اسحق مشغول شدند وتلاوت قرآن را ترک دادند حسبة لله این احادیث را وضع کردم تا مردم را باعث تلاوت ورغبت دران پیدا آید وبسیاری از مفسران در ایداع آن احادیث در تفاسیر خود خطا کرده مثل ثعلبی وواحدی وگفته اند که ازینہا عجب نیست زیراکه ایشان محدث نبوده اند عجب از صاحب کشاف ہست که نسبتی باین علم شریف داشته ومثل فائق کتابی در غریب حدیث تصنیف کرده واز قاضی بیضاوی عجب ترست که در ایراد آنہا در تفسیر خود تبعیت صاحب کشاف نموده است با تخالف وتنافرے که ببے دارد ووی نیز نسبتی تمام بدین علم دارد چنانچه مصابیح را شرح کرده وگفته اند او را سند عالی ست از آبای خود منتہاے اسناد آن احادیث ابی بن کعب ست ووی بری است از آن کذا قالوا ولیکن در مختصر طیبی آنرا نسبت بابن عباس داده وگفته که گفته شد مر ابی عصمه نوح بن ابی مریم را که از کجا رسیده است بتو این احادیث در فضائل قرآن سوره سوره گفت از عکرمه از ابن عباس ودیگری عذر مذکور را بیان کرد ودر شرح آن

از خلاصہ نقل کردہ وگفتہ کہ ہمچنین ست حال حدیث طویل کہ روایت کردہ میشود از ابی بن کعب از پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در فضائل قرآن سورۃ سورۃ زیرا کہ بحث کردہ شد وتفتیش نمودہ از مخرج آن تا منتہی شد بکسی کہ اعتراف کرد کہ وی با جماعہ دیگر وضع کردند آن را و اثر وضع بروے مبین ست فقد بر دیگر این از احادیث در فضائل قرآن وبعض سور آن در کتب ائمہ مذکور ست وبصحت رسیدہ ومصنف مے گوید کہ در باب فضائل قرآن آنچہ صحیح شدہ این چند حدیث ست یکے حدیث ابی بن کعب ست کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او را فرمود آیا بدانانم ترا سورتے کہ عظیمتر سورتے ست در قرآن وآن سورہ فاتحہ است الحمد للہ رب العالمین و این حدیث را در جامع الاصول از موطا آوردہ کہ ابو سعید بن المعلے گفت کہ رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ندا کرد ابی بن کعب را و وے نماز میگذارد وچون فارغ شد بخدمت آمد وبنہاد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مبارک خود را بر دست وے وفرمود امید میدارم کہ بیرون نیائی تو از مسجد تا بدانی سورہ را کہ فرستادہ نشدہ است نہ در توریت ونہ در انجیل ونہ در زبور ونہ در فرقان مثل وے مے گوید ابے کہ درنگ کردم من در مشی مسجد باُمید آنکہ این سورہ را بدانم وچون نزدیک رسیدم گفتم یا رسول اللہ سورہ را کہ وعدہ کردہ بودے فرمود چگونہ قرأت میکنی وقتیکہ افتتاح میکنے نماز را پس بر خواندم الحمد للہ رب العالمین تا آخر فرمود این سورہ است آن سورہ موعودہ واین ست سبع مثانے وقرآن عظیم کہ دادہ شدہ است مرا واحدیث ترمذے کہ حکم بحسن صحت آن کردہ از ابی ہریرہ آوردہ کہ گفت بیرون آمد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر ابی بن کعب و وے نماز مے گذارد پس گفت مر او را رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ابی پس ابے التفات بجانب آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کرد اما جواب نداد و نماز را تخفیف کرد و برگشت بحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد وگفت السلام علیک یا رسول اللہ فرمود کہ چہ منع کرد ترا اے ابی از جواب دادن من وقتی کہ ندا کردم ترا گفتم در نماز بودم یا رسول اللہ فرمود آیا نیافتہ تو در آنچہ وحی کردہ شدہ است بر من این را کہ استجیبوا للہ وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم + اجابت کنید وجواب گوئید وقتیکہ بخواند شما را خدا و رسول خدا برائے چیزے کہ زندہ میگرداند شما را بزندگانے ابد گفتم باز اینچنین نکنم انشاء اللہ فرمود دوست میداری کہ بدانانم ترا سورتے کہ فرستادہ نشدہ است نہ در توریت ونہ در انجیل ونہ در زبور ونہ در فرقان الی آخر الحدیث واز ترمذے ونسائی از ابے بن کعب آوردہ ہمین مقدار کہ گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمودہ است خداے تعالے فرستادہ نشدہ است در توریت ونہ انجیل مثل ام القرآن واوست سبع مثانے ووے مقسوم ست میان من ومیان بندہ من ومر بندہ مرا است آنچہ سوال کردہ ودرین احادیث این لفظ کہ وے اعظم سورتے ست بصریح مذکور نیست مگر معنے او وشاید کہ در بعض طرق کہ در نظر شیخ مصنف در آمدہ مذکور باشد ولیکن در حدیث ابے سعید ابن المعلے کہ از حال خود خبر دادہ وآن حدیث در صحیح بخاری آمدہ مذکور ست کہ گفت نماز مے کردم در مسجد پس بخواند مرا پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وجواب ندادم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را بعد از ان بخدمت آمدم وگفتم یا رسول اللہ من نماز مے کردم از ان رو جواب ندادم فرمود آیا نگفتہ است خداے تعالے استجیبوا للہ وللرسول اذا دعاکم + وفرمود آیا بدانانم ترا اعظم

سورتے را از قرآن پیش از آنچہ بیرون آئی تو از مسجد پس گرفت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مرا وچون خواستم کہ بیرون آیم از مسجد گفتم یا رسول اللہ فرمودہ بودے کہ بیاموزم ترا اعظم سورتے از قرآن فرمود الحمد للہ رب العالمین این ست سبع مثانی و قرآن عظیم کہ دادہ شدہ است مرا و از صحیح مسلم وسنن نسائی از ابن عباس آمدہ کہ نشستہ بود جبرئیل علیہ السلام نزد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ناگاہ شنید جبرئیل آوازے مثل آواز کشادہ شدن در پس برداشت جبرئیل سر خود را و فرمود امروز درے از آسمان کشادہ شد کہ ہرگز کشادہ نشدہ بود و فرود آمد ازوے فرشتہ بزمین کہ ہرگز فرود نیامدہ بود پس سلام داد آن فرشتہ بر حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت بشارت باد ترا بدو نورے کہ دادہ شدے ترا آن را و دادہ نشدہ آن را ہیچ پیغمبرے پیش از تو فاتحہ الکتاب و خواتیم سورۃ البقرہ الحدیث و دیگر از ان احادیث کہ مصنف میگوید کہ در باب فضائل قرآن صحیح شدہ است این حدیث ست کہ در باب سورۂ بقرہ و سورۂ آل عمران ورود یافتہ است کہ این دو سورہ غمامتان اند یعنے دو ابر اند و این حدیث مسلم ست از ابی امامہ باہلی کہ گفت شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میفرمود بخوانید قرآن را کہ مے آید روز قیامت شفیع مر اصحاب خود را و بخوانید زہراوین را کہ بقرہ و آل عمران ست زیرا کہ این دو سورہ می آیند روز قیامت گویا کہ غمامتان اند یعنے دو ابر اند یا غیایتان یعنے دو سایبان و غیایہ آنچہ سایہ کند بالاے سر از ابر و غیر آن یا دو گروہ اند از طیور صف زدہ و حجت و مجادلہ مے کنند از اصحاب خود بخوانید سورۂ بقرہ را کہ اخذ وے برکت ست و ترک وے حسرت و نتوانند خواند او را بطلہ یعنے بیکاران و ارباب کسل کذا قال الطیبی و ہم در حدیث مسلم آمدہ است کہ معاویہ بن سلام کہ یکے از رواۃ این حدیث ست گفتہ کہ بمن چنین رسیدہ کہ مراد بہ بطلہ سحرہ است و از حدیث ترمذی نیز مانند این آوردہ و از مسلم و ترمذی از ابی ہریرہ آوردہ کہ گفت گفت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میگریزد شیطان از خانہ کہ خواندہ شود در وے سورۂ بقرہ و دیگر از ان احادیث حدیث آیۃ الکرسی کہ در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد از ابی بن کعب آمدہ کہ گفت گفت او را رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ابا المنذر آیا میدانی کہ کدام آیہ ست از کتاب خدا کہ با تست اعظم گفتم اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم پس زد دست مبارک بر سینۂ من و فرمود گوارا باد ترا علم یا ابا المنذر این روایت مسلم ست و در روایت ابی داؤد آمدہ کہ چون اول بار پرسید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از وے گفت خدا و رسول خدا دانا ترست پس باز پرسید پس گفت اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم الحدیث و از ابی ہریرہ آمدہ کہ سید آیہای قرآن آیت الکرسی ست رواہ الترمذی و گفتہ کہ ہم در فضل سورۂ بقرہ و آل عمران و رفع حدیث معاست و مسلم و ترمذی از نواس بن سمعان آوردہ کہ فرمود رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردہ مے شود روز قیامت قرآن و اہل قرآن را کہ عمل میکردند بدان در دنیا و پیش پیش ایشان میرود بقرہ و آل عمران و این جزو حدیثے ست کہ مصنف آوردہ و آن را حدیث جدا ساختہ غیر حدیث غمامتان اما در جامع الاصول و مشکوۃ در آخر این حدیث نیز آوردہ کہ گویا ایشان دو ظلتان سوداوان بینہما شرق او کانہما فرقان من طیر الحدیث گویا کہ این دو سورہ دو ابر اند یا دو سایبان کہ میان ایشان شرق ست

یا دو گروه از طیور دشه رق بفتح شین معجمه و راے مفتوحه در آخر قاف بمعنی اشراق و نورانیت داشته و بمعنی فصل و فرجه نیز گفته اند و گفته اند که این نوره فرجه بسم الله الرحمن الرحیم ست که در میان این دو سوره است دیگر حدیثے که در فضل دو آیه آخر سوره بقره که آمن الرسول تا آخر سوره است واقع شده و روایت کرده آنرا بخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذے از ابی مسعود انصاری که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هر که بخواند دو آیت را که در آخر سوره بقره اند در شبی کفایت ست کنند این دو آیت از راه شب از فتنے میکنند از قارے خود شر جن و انس را کذا قال الطیبی یا بسند گی میکنند از ورد های دیگر که در شب بخوانند و حدیث مسلم و نسائی از ابن عباس که در باب فضل فاتحه گذشت نیز متضمن فضل این دو آیت ست دیگر حدیثے در فضل آیت الکرسی واقع شده و شیطان آن را به ابے هریره آموخته بود پس ابی هریره بحضرت صلے الله علیه و آله وسلم آمد عرض کرد حضرت فرمود لقد صدقک و هو کذوب شیطان راست گفته با تو این را و حال آنکه وی دروغ گو ست و قصه وی آنست که بخاری از ابی هریره آورده که گفت موکل گردانید مرا رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم بمحافظت زکوة رمضان یعنی صدقه فطر ناگاه شخصے آمد و هر دو دست خود را پر کرد از ان طعام تا برد او را و آن را پس بگرفتم او را و گفتم مرافعه کنم قضیه ترا و می برم ترا بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت من محتاجم و عیالمندم و حاجتے سخت دارم ابو هریره میگوید پس گذاشتم او را چون صبح شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا ابا هریره آن اسیر دی شب تو چه شد گفتم یا رسول الله شکایت کرد حاجت شدید را و عیال را پس رحم کردم بروے و رها کردم او را فرمود که دروغ گفته است با تو وے باز می آید ترا پس بفرموده حضرت صلے الله علیه و آله وسلم یقین دانستم که باز خواهد آمد پس در کمین انتظار آمدن وی نشستم ناگاه باز آمد و هر دو دست خود را الطعام پر کرد بگرفتم و گفتم ترا بحضرت رسول میبرم صلے الله علیه و آله وسلم گفت بگذار مرا که من محتاجم و بار عیال برگردن دارم باز نخواهم آمد پس رحم کردم و بگذاشتم و چون صبح شد باز آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا ابا هریره چه شد آن اسیر دی شب تو گفتم یا رسول الله شکایت کرد حاجت شدید را و عیال را پس رحم کردم بروی و سر دادم او را فرمود دروغ میگوید باز خواهد آمد این بار سوم نیز منتظر او نشستم آمد و هر دو دست طعام بر داشت بگرفتم بگفتم ترا بحضرت رسول میبرم صلے الله علیه و آله وسلم و این سوم بار ست که تو مے گوئی باز نخواهم آمد و باز می آئی گفت بگذار مرا من ترا کلمات بیاموزم که نفع دهد ترا خداے تعالی بآن کلمات گفتم آن کلمات چیست گفت چون بجامه خواب خود بروی بخوان آیت الکرسی را الله لا اله الا هو الحی القیوم تا آخر پس سبحانه تعالی نگاهبانے بر تو فرستد که ترا نگاه میدارد و نزدیک تو نیاید ترا شیطان تا وقت صباح پس رها کردم او را و وقت صبح بحضرت صلے الله علیه و آله وسلم آمدم فرمود چه شد اسیر دی شب تو پس حقیقت حال عرض داشتم فرمود راست گفته است و وے دروغ گوست میدانی یا ابا هریره که درین سه شب که را خطاب میکردے گفتم نمیدانم یا رسول الله فرمود وے شیطان ست که مے آمد ترا و ترمذی نیز ماننده این از ابو ایوب انصارے آورده که وے را غرفه در خانه داشت غولان مے آمدند و از ان مے بردند الی آخر القصه دیگر حدیث قل هو الله احد که فرمود قل هو الله احد برابر ست ثلث قرآن را این حدیث را بخارے و مسلم و موطا و ابو داؤد و نسائی از ابی سعید خدری و مسلم از ابی الدرداء و ترمذے و نسائی از ابی ایوب و مسلم و ترمذے از ابی هریره بالفاظ مختلفه آورده و در روایتی آمده

قرآن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم آیا عاجز است یکی از شما که بخواند هر شب ثلث قرآن را گفتند
چگونه خواند آن را یا رسول الله فرمود قل هو الله احد برابر ثلث قرآن است و بخاری و مسلم از عائشہ آورده اند که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردی را با لشکری امیر ساخته بود وی در نماز قراءت خود بقل هو الله احد
ختم میکرد یعنی بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند کذا قال الطیبی و از حدیث بخاری معلوم میشود که اگر سورهای
دیگر هم میخواند البته قل هو الله احد با آن میخواند صحابه چون باز آمدند این فعل آن مرد را بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ذکر کردند فرمود بپرسید از وی که چرا اینچنین میکرد وی پس پرسیدند از وی گفت که این سوره صفت رحمن است و من
دوست میدارم که بخوانم آن را فرمود خبر دهید او را که خدای تعالی دوست میدارد او را و بخاری و ترمذی
از انس آورده اند که مردی گفت یا رسول الله من دوست میدارم این سوره را یعنی قل هو الله احد را فرمود
حبک ایاها ادخلک الجنة دوست داشتن تو این سوره را در آورد ترا بهشت را و دیگر حدیث در فضل معوذتین یعنی
قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس که مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی با اختلاف الفاظ بطرق متعدده
از عقبة بن عامر آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطاب بوی کرد و گفت آیا نمی بینی آیاتی را که فرستاده
شده است بر من امشب که هرگز دیده نشده است مثل آن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در
روایتی آمده که فرمود آیا بدانم ترا بهترین دو سورتی که خوانده شوند پس تعلیم کرد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس را و چون دید مرا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که باین قول چندان مسرور نشدم یعنی استبعادی
از آن در باطن من احساس فرمود چون برای نماز صبح فرود آمد همین دو سوره را بعد از فاتحه بخواند و بجانب من التفات
نمود و فرمود چه دیدی یا عقبة بن عامر یعنی فضل این دو سوره باین حد است که آن را در نماز صبح برخواندم و خواندن
این دو سوره در فرض نماز صبح در سفر مسنون است و این قضیه از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز در سفر بود
و گفته اند که مراد خیریت و افضلیت آنها در باب تعوذ است چنانچه در حدیث ابی داؤد آمده یا عقبة تعوذ بهما فما
تعوذ متعوذ بمثلهما و حدیث خواندن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر شب این دو سوره را با قل هو الله احد
و دمیدن در هر دو دست و مسح کردن جسد شریف را بدان سه بار نیز متفق علیه است چنانچه سابقا گذشت
دیگر حدیثی ست که در باب سوره کهف مسلم و ابوداؤد از ابی الدرداء آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم من حفظ عشر آیات من اول سورة الکهف عصم من الدجال هر که یاد گیرد ده آیت را از اول سوره کهف
در پناه داشته شود از فتنه دجال اینچنین است در مشکوة که از اول سوره کهف گفته و در جامع الاصول نیز همچنین آورده
و در روایتی از آخر سوره کهف آمده و گفته که در روایت ترمذی سه آیت از اول سوره کهف آمده و ترمذی
در جامع خود گفته است هذا حدیث حسن صحیح و مصنف مطلق آورده و بتعیین اول یا آخر و بجای من حفظ من قرأ گفته است
تنبیه ظاهر کلام مصنف در آنست که در ورود احادیث صحیحه مخصوص است باین سوره و آیات مذکوره و این سوره و آیات منحصر
است در همین احادیث که وی ذکر کرده و هر دو مقام محل کلام است اما در ثانی خود در حین بیان اشارت بدان کردیم و جز آن احادیث
که مصنف ذکر کرده احادیث صحیحه در هر جا که ورود یافته آورده ایم و اما در اول که ورود احادیث صحیحه مخصوص است باین سوره مذکوره
جزری در حصن حصین در فضیلت سوره فتح از بخاری آورده که هی احب الی مما طلعت علیه الشمس و چنانکه هم در حصن حصین

در فضیلت سورهٔ انعام از صحیح مستدرک آورده که چون نزول کرد تسبیح گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
وفرمود تحقیق مشایعت کردند وهمراه آمدند این سوره را از ملائکه آنقدر که بستند تمام افق را وهم از مستدرک
در سورهٔ کهف آورده که هرکه بخواند او را روز جمعه روشن شود برای او نور ما بین الجمعتین ودر روایتی باشد مراد را
نور از انجا که اوست تا مکه وهم از وی آورده که داده شده ام من طه وطواسین وحوامیم از الواح موسی ودر
یسین از صحیح ابن حبان وغیره آورده که قلب القرآن یسین نخواند او را مردی که میخواهد بدان خدا را ودار آخرت را
مگر آنکه آمرزیده شود مرا ورا وبخوانید آنرا بر موتای خود از وی واز مستدرک آورده که تبارک الملک سی
آیت ست شفاعت کرد برای مردی تا آمرزیده شد وی ودر روایتی استغفار میکند مر صاحب خود را تا آمرزیده
میشود وی واز مستدرک آمده که فرمود دوست میدارم که این سوره در دل هر مومن باشد ونیز از وی آورده
که مے آیند مرده را ملائکه عذاب در قبر از جانب پای او پس میگوید راه نیست شما را بمن وی میخواند در من یعنی
در حق من سورهٔ ملک را پس می آیند از جانب سینهٔ وی وبطن وی وسر وی ومیگوید هر یکی ازین اعضا همین سخن را
پس این سوره باز میدارد مرده را از عذاب واین سوره ثابت ست در توریت وهرکه خواند او را در شب
پس بتحقیق بسیار کرد عمل را ونیک کرد وهم از وی آورده که اذا زلزلت الارض برابر نصف قرآن ست ودر روایتی
از ترمذے ربع قرآن آمده واز وے واز صحیح ابن حبان آورده که مردی بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت
یا رسول الله بخوانان مرا سورهٔ جامعه پس بخوانانید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را اذا زلزلت الارض
تا فارغ شد از وی پس گفت آن مرد سوگند بآن خدائے که برانگیخته است ترا بحق که زیاده نکنم برین سوره هرگز
وبرفت پس آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم فلاح یافت این مرد دوکرر فرمود وهم از مستدرک آورده که
سورهٔ کافرون برابر ربع قرآن ست واز صحیح ابن حبان آورده نیکو دو سوره است که خوانده شود در سنت
فجر الکافرون والاخلاص واین کتب مذکوره همه صحاح اند وصحاح منحصر نیست در صحیحین چنانکه در محل خود تحقیق یافته است
واز کتب اربعه جز صحیحین وکتب دیگر نیز احادیث آمده بعض موسوم بحسن وبعض بضعف وبعض علی الاطلاق وبعض
بحکم بوضع ومصنف همه را موسوم بعدم صحت کرده وصحت را مخصوص بهمان سور ساخت والله اعلم ودر باب
فضائل ابی بکر صدیق آنچه مشهور ترست از موضوعات حدیث ان الله یتجلی یوم القیامة للناس عامة ولابی بکر
خاصة وحدیث ما صب الله فی صدری شیأ الا وصببته فی صدر ابی بکر وحدیث کان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم اذا اشتاق الی الجنة قبل شیبة ابی بکر وحدیث انا وابو بکر کفرسے رهان وحدیث ان الله تعالی لما اختار الارواح
اختار روح ابی بکر وامثال این از مفتریات ست که بطلان آن ببدیهه عقل معلوم ست احادیث صحیح در فضل وی
بسیار آمده واقسام دیگر از حسان وضعاف نیز بیشمار واحادیث که بوضع آن نیز حکم کرده اند ومصنف میگوید که
امثال این احادیث که از انها فضل بر تمامهٔ خلق از انبیا وغیرهم لازم آید یا مساوات در رتبه با سید المرسلین
مفهوم گردد یا از دائرهٔ حکم عقل وعادت بیرون بود همه موضوعات اند وحدیث ان الله یتجلی للناس در تنزیه الشریعة
از حدیث انس آورده وگفته که خطیب وابو نعیم وابن حبان در ضعفا آورده وذهبی حکم بوضع آن کرده وابو نعیم آن را
ثابت داشته وبعض بحسن آن قائل شده وحاکم آنرا در مستدرک خود اخراج نموده وحدیث ان الله خلق الارواح

واختار روضح ابی بکر من بین الارواح وجعل تراباهما من الجنة واما من الحیوان از عائشه آورده وگفته که خطیب این را
آورده و نفی ثبوت آن کرده وحکم به بطلان اسناد آن نموده وگفته که در تلخیص الموضوعات گفته که این اقبح کذب ست
واللہ اعلم و در باب فضل علی ابن ابی طالب احادیث بیشمار وضع کرده اند و واضح تر آن احادیثی ست که در کتابی جمع کرده
وآن را وصایای نبوی نام نهاده اول هر حدیث یا علی واز آن جمله بی شک حدیث ثابت ست یا علی انت منی
بمنزلة هارون من موسی احادیث در فضائل وے کرم اللہ وجهه بیشمار ست وبیشتر از احادیث وارده در سائر
صحابه است واز امام احمد بن حنبل رحمه اللہ پرسیدند که سبب چیست که در فضائل هیچ یکے از صحابه آن قدر احادیث
نیامده که در فضائل علی گفت که احادیث در شان همه خلفا بسیار ست ولیکن چون جماعه مخالفان از بنی امیه وغیرهم
در شان وی تقصیر کرده ودر اداے حق واعتراف آن اعتساف نمودند علمائے امت در اظهار فضل و روایت
اخبار وارده در شان وی به قصد رد و زجر آنجماعه بیشتر کوشیدند وبالجمله در وقوع وضع احادیث از طرفین
بجهت تعصب وغلو که در میان ایشان ست شبهه نیست و در نسبت آن احادیث بوضع وحکم بدان نیز از جانبین
تعصب ومکابره راه یافته واللہ اعلم بحقیقة الحال و ورود این حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی در آنجا
که چون آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم بغزوه تبوک متوجه شد علی مرتضی را بمدینه بر اهل وعیال بگذاشت
حضرت امیر از خیال متاثر شد وشکایتی کرد که یا رسول اللہ مرا با نساء واطفال گذاشتی فرمود اما ترضی یا علی ان تکون
الحدیث آیا راضی نیستی تو ای علی که باشی تو به نسبت من بمنزلة هارون نسبت بموسی علیهما السلام که چون موسی
علیه السلام بموعد دیدار میرفت هارون را بر قوم خود خلیفه بگذاشت و در بعض روایات این کلمه زیادت آمده
الا انه لانبی بعدی واما زیادت دیگر که ولو کان نبیا بعدی لکنت یعنی اگر مے بودے پیغمبرے بعد از من
تو مے بودے این زیادت را گفته اند که موضوع ست چنانکه حدیث لو لم ابعث فیکم لبعث عمر نیز همین حکم دارد
ودر باب فضائل معاویه حدیث صحیح نشده وگفته اند آنچه ثابت شده است در باب وی کتابت اوست مر حضرت
رسالت را صلی اللہ علیه وآله وسلم وکتابت وحی نیز به ثبوت نرسیده کذا فی جامع الاصول وغیره ودیگر آنحدیث
است که احمد در مسند خود از عرباض بن ساریه آورده که گفت شنیدم حضرت رسول اللہ را صلی اللہ علیه وآله وسلم
که فرمود اللهم علم معاویة الکتاب والحساب وقه العذاب ودیگر آنحدیث نیز می آرند که فرمود یا معاویة اذا ولیت
یا اذا ملکت فاحسن میگویند که از آن روز وے در طمع ملک وامارت افتاده بود والا تر از همه آنحدیث ست
که ترمذی از عبد الرحمن بن ابی عمیره آورده که رسول خدا گفت صلی اللہ علیه وآله وسلم مر معاویه را اللهم اجعله
هادیا مهدیا واهد به ونیز آورده که چون عمر بن الخطاب عمیر بن سعد را از حمص عزل کرد ومعاویه را بجای وی
نصب فرمود مردم تعجب کردند وگفتند یا عجبا عمیر را عزل کنند ومعاویه را نصب نمایند پس عمیر ابن سعد گفت
که معاویه را بد مگوئید زیرا که من شنیده ام از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم که میفرمود اللهم اهد به و
هیچ یکی از این احادیث بصحت نرسیده است ودر شان معاویه نیز احادیث وضع کرده اند که نسبت وضع
بآنها نیز واجل اعتبار کردن ست آثار را چنانچه الامناء عند اللہ ثلثة انا وجبرئیل ومعاویة ودیگر تبعث اسم معاویة
یوم القیامة وعلیه رداء من نور الایمان دیگر بسط علی جبرئیل ومعه قلم من ذهب ابریز فقال ان العلی الاعلی

یقرأ علیک السلام ویقول لک یا حبیبی قد اهدیت هذا القلم من فوق عرشی الی معاویة بن ابی سفیان فأوصلها الیه ومره
ان یکتب آیة الکرسی بخطه واشال آن بسیار وضع کرده اند وگفته اند کرد راسانید آن جماعة اند که علم اند وز وضع و
افترا و در باب فضائل شافعی و ابی حنیفه و ذم ایشان چیزی صحیح نشده و هر چه دران باب ست مجموع مفتری
و موضوع ست در تنزیه الشریعه از انس می آرد که یکون فی امتی رجل یقال له محمد بن ادریس اضر علی امتی من ابلیس
ویکون فی امتی رجل یقال له ابو حنیفة وهو سراج امتی وگفته که جوزقانی اینحدیث را از انس آورده و در اسناد وی
احمد جویباری ست در راوی وی ما مون سلمی ست و یکی ازین دو وضع کرده اینحدیث را علیه من الله ما یستحقه و
حدیث دیگر آورده نیز از انس سیأتی بعدی رجل یقال له النعمان بن ثابت ویکنی ابا حنیفة لیحیین دین الله
وسنتی علی یده و این نیز ازان قبیل ست و در باب فضائل بیت المقدس و صخره و عسقلان و قزوین و اندلس و دمشق
حدیثی صحیح نشده جز حدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد و حدیث سئل عن اول بیت وضع فی الارض
فقال المسجد الحرام قیل ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصی و حدیث ان الصلوة فیه تعدل خمس مائة صلوٰة و در جامع الاصول
از ابی داؤد از حدیث میمونه مولاة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آورده که گفت گفتم یا رسول الله فتوی بده
ما را در بیت المقدس یعنی اجازت ده تا آنجا بروم فرمود بیائید او را و بگذارید نماز را در وی اگر نیائید بفرستید
آنجا زیت را تا بسوزند در قنادیل آن و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از احمد و ابن زنجویه نیز آورده و زیاده
کرده در وی که وی ارض محشر و منشر ست و نماز در وی برابر هزار نماز ست و ازین حدیث فضیلت افروختن
چراغ در مسجد و ثواب آن معلوم گردد و سخاوی در مقاصد حسنه درین باب حدیثی مستقل نیز آورده که هر که بفروزد
چراغ در مسجدی از مساجد خدا همیشه ملائکه و حملهٔ عرش استغفار کنند او را تا آنکه روشنی چراغ در آنجا باقی بود و گفته
که این حدیث را حارث بن اسامه در مسند خود آورده و ابو الشیخ در کتاب الثواب هر دو از انس و سند وی
ضعیف ست و هم در جمع الجوامع از عمر بن الخطاب آورده که چون در آمد بیت المقدس را گفت لبیک اللهم لبیک
و نیز آورده که چون وی به بیت المقدس رسید گفت مر کعب احبار را چه میگوئی که کجا گذارم نماز را گفت اگر
از من می پرسی و از من میگیری بگذار از خلف صخره تا بیت المقدس هم پیش تو باشد و در روایتی آمده
که تا جمع کنی قبلتین را قبلهٔ موسی علیه السلام و قبلهٔ محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرمود عمر میترسم که مشابهت بیهودیت
شود ولیکن میگذارم آنجا که پیغمبر گذارد صلی الله علیه وآله وسلم پس پیشتر رفت بجانب قبله و بگذارد نماز را و ازابن
عساکر آورده که چون عمر زیارت اهل شام کرد و این خبر باهل عراق رسید مکتوبی بجانب وی نوشتند و التماس
داشتند که چنانچه اهل شام را زیارت کرد ایشان را نیز کند پس چون عمر قصد زیارت اهل عراق نمود کعب احبار
گفت پناه میجویم ترا یا امیر المؤمنین که بعراق در آئی گفت چرا گفت آنجا عصاة جن اند هاروت و ماروت
که تعلیم میکنند مردم را سحر و در وی نه عشر شر ست و دا معضل ست عمر گفت همه سخن را فهمیدم غیر دا معضل
که آنرا نه فهمیدم که مراد بدان چیست گفت کثرت اموال که آن در وی ست که او را هیچ شفائی نبود پس
نرفت عمر بعراق و نیز آورده که گفت وی مر کعب را که چرا بمدینه نیائی و آنجا نباشی که هجرتگاه رسول ست
و جای قبر اوست صلی الله علیه وآله وسلم گفت یا امیر المؤمنین من یافتم در کتاب خدا یعنی توریت که شام

گنج خداست در زمین و درویشے منگنج ست از بندگان او و نیز آورده که بعضے از صحابہ از آن حضرت صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم پرسیدند که یا رسول اللہ اگر با ابتلا شویم بعد از تو بیتا کجا میفرمائی که آنجا باشیم فرمود علیکم
بیت المقدس الحدیث و در مناقب شام که بیت المقدس آنجاست نیز احادیث آورده و گفته که امیر المؤمنین
علی مرتضے فرمود یا اہل عراق دشنام نکنید اہل شام را زیرا که ابدال در انجا اند و از جابر آورده که گفت شنیدم رسول
خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که روزے بر منبر سوار بود پس نظر بجانب شام آورد و فرمود اللہم اقبل بقلوبہم اللہم اقبل بقلوبہم
و نظر بجانب عراق کرد و ہمچنین فرمود و از زید بن ثابت آورده که بودیم بانشسته نزد حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم پس ذکر کردیم شام را فرمود طوبے للشام گفتیم بچه جهت یا رسول اللہ فرمود پروردگار تعالے فراخ گردانیده است
رحمت خود را بروے و از واثلہ بن الاسقع آورده که مردے پرسید یا رسول اللہ چون متفرق شوند
مردم مرا چه میفرمائے کجا باشم فرمود علیک بالشام لازم گیر شام را زیرا که آن خلاصه زمین خداست
میراند بسوے وے خلاصه بندگان خود را و این ظاهر اشارت ست بوجود ابدال و مردان غیب در آنجا
و احادیث در فضل شام بسیار آورده و ہمه آن ضعیف ست و در فضل عسقلان از ابن عباس آورده که مردے
نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت یا رسول اللہ میخواہم که بغزا بروم چه میفرمائے کجا روم فرمود
علیک بالشام و اہله پس لازم گیر از شام عسقلان را زیرا که چون بگردد آسیاے امت من بیلے پیش آید تفرقه
و پریشانی اہل عسقلان در راحت و عافیت باشند رواه ابن ماجة والدیلمی و ابن عساکر و از انس
آورده که گفت گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر که بعسقلان مرابطت کند اگرچه دائم در خواب بود
حق تعالے فرشتگان را بفرستد تا از جانب وی نماز کنند و حشر کرده شود وے با نماز کنندگان بجانب
بہشت رواه ابن النجار و از عمر بن الخطاب آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
که ذکر کرد روزے مقبره را و دعا کرد مر اہل آنرا پس پرسیدند که آن مقبره کدام ست فرمود مقبره شهداے
عسقلان ست که برده میشوند به بہشت و این حدیث ضعیف ست و ابن جوزے آنرا در موضوعات آورده
و در فضیلت قزوین از ابن عمر آورده که آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود خدا و فرشتگان وے
صلوة میفرستند بر مرابطے قزوین و شهداے وے صد صلوة رواه الرافعی عن ابن مسعود و در فضائل
قزوین احادیث بسیار آمده و گفته اند که آن ہمه موضوع و مفترے ست و میسره شخصے بود از وضاعان که
آنها را وضع کرده و در باب اندلس چیزے درین کتب نیافتیم و در فضیلت دمشق آورده که آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرمود من سکن دمشق نجی و نیز آورده که آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که در دمشق زائیده شد
پدر من که ابراہیم ست علیه الصلوة والسلام و ہر که آنجا برسد باید که تقصیر نکند در دعا و دنا انجا
جبلے ست قاسیون نام در فضیلت وے نیز آمده که در انجا زائیده شده است ابراہیم و در انجا پناه داد
حق تعالے عیسے و مادر او را از یہود ہر که آنجا دعا کند برنگردد نا امید و در جامع الاصول از حدیث ابی داود
آورده که آن حضرت فرمود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سرانجام ست که بیاید ملکی از ملوک عجم و غالب شود بر تمام مداین
مگر بر دمشق و این احادیث ہمه ضعیف اند و سیوطے گفته که من درین کتاب حدیثے دیا ورده ام که موسوم

بوضع بود باجملا در باب فضائل این اماکن چنانچه مصنف مے گوید احادیث صحیح نیامده مگر حدیث لاتشدوا الرحال الا الے ثلثة مساجد مسجد الحرام ومسجد الرسول ومسجد الاقصے یعنے بستہ نشود بارہا وسفر کرده نشود مگر بسته مسجدے یکے مسجد حرام که مسجد مکہ است دیگر مسجد رسول که مسجد مدینہ است دیگر مسجد اقصے که در شام ست یعنے بیت المقدس واو را اقصے ازان گویند که نبود دران زمان مسجدے بعد از وی پس وے اقصی مساجد باشد یا از جہت بعد وے از مسجد حرام در مسافت یا از جہت بعد وتنزه وے از اقذار وخبث وبعض گفته اند که از جہت آنکہ وے اقصے ست نسبت بمسجد مدینه زیرا که وے ابعد ست از مکہ وبیت المقدس ابعد ست از وے واین معنے در تسمیۂ وے باین اسم در آیت قرآنے سبحان الذے اسرىٰ بعبده ليلا من المسجد الحرام الے المسجد الاقصے مناسب نبود زیرا که مسجد مدینه دران زمان بنا نیافته بود کما لا یخفے وایں حدیث لاتشدوا الرحال را بخارے ومسلم روایت کرده ودر روایتے از مسلم انما یسافر الے ثلث مساجد الے الکعبة ومسجدے ومسجد ایلیا مضمون این حدیث ہمان ست که مذکور شد وایلیا نام آن موضعے ست که بیت المقدس دراوست ودرینجا اشکال ست وآن اینست که ازین حدیث لازم آید که سفر کردن جز باین سه مسجد وقصد کردن سائر بقاع خیر المشاہد ومزارات جائز نباشد جواب ازین اشکال میگویند که مراد آنست که واجب نمیگردد قصد ما سوائے این سه مسجد بنذر ومنعقد نمیگردد نذر در ما سوائے آن واختلاف کرده شده است در شد رحال بسوئے قبور صالحین ومواضع فاضله بعض حرام گویند وبعض مباح اینچنین نقل کرده است در مجمع البحار از نووے در شرح مسلم ودر شرح جامع الاصول گفته شد رحال کنایت ست از سفر یعنے قصد کرده نشود موضعے را بہ نیت تقرب الی الله الا این سه مسجد بجہت تعظیم شان اینہا وطیبی گفته زیرا که این سه مسجد از بناہائے انبیا صلوات الله وسلامه علیهم ومواضع تعبد ایشان ست وما سوائے این سه برابر اند در فضل ونیز طیبے گفته که اگر یکے نذر کند که نماز گذارد در مسجدے ازین مساجد ثلث لازم گردد که بجا آرد یکے از اینہا را واگر در مسجدے دیگر گذارد از عہدۂ نذر بر آید واگر نذر کند که گذارد در مسجدے غیر آن مساجد متعین نمیشود آن مسجد بروست که گذارد در مسجدے از مساجد ہر مسجد که باشد واگر نذر کرد که اعتکاف کند یا نماز گذارد در مسجد حرام متعین گردد وے واگر تعیین کرد مسجد مدینه را متعین گردد یکے ازین دو مسجد واگر تعیین کرد مسجد اقصے را متعین گردد یکے ازین سه مسجد انتہی واین راجع بمذہب فقہا است تا مذہب ائمه درینجا چیست وانچه طیبی ذکر کرده مذہب شافعے ست تنہا یا ائمه دیگر ہم برینند تفحص باید کرد والله اعلم اگر گویند پس سفر بقصد تجارت وتحصیل علم نیز جائز نبود جوابش آنکه مقصود درانجا مواضع وتعظیم آنہا نیست وبعض گفته اند که مراد نہی از شد رحال وقصد سفر ست بمساجد غیر این سه مسجد پس سائر بقاع ومواضع خارج ازان باشند وباقی بر اباحت اصلے واین مبنی بر قاعدۂ نحویه است که مستثنے منه از جنس مستثنے باید پس تقدیر کلام چنین بود که لاتشدوا الرحال الی مسجد الا الے المساجد الثلثة فتدبر دیگر حدیث سئل عن اول بیت وضع فی الارض فقال المسجد الحرام قیل ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصے این حدیث بخارے ومسلم ست از ابی ذر غفارے که گفت پرسیدم من از آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم یا رسول الله کدام مسجد ست که بنا نهاده شد اول بر روئے زمین فرمود مسجد حرام ست

و در روایتی آمده که فرمود اول خانه که بنا نهاده شد مر مردم را که مبارک ست و گذارده میشود نماز در وی خانهٔ کعبه است ابوذر میگوید گفتم پس تر کدام ست فرمود پس تر مسجد اقصی ست گفتم چند مدت فاصل ست میان بنای این دو مسجد فرمود چهل سال پس تر فرمود تمام زمین مسجد ست برای تو هر جا که دریافت ترا نماز یعنی درآمد وقت آن بگذار نماز را و درین حدیث نیز اشکال آورده اند که بنای کعبه از ابراهیم ست و بنای بیت المقدس از سلیمان سلام الله و صلوته علی نبینا و علیهما و مدت فاصل میان ایشان بیشتر از هزار سال ست پس چهل سال چون درست آید و دلیل بر آنکه سلیمان علیه السلام بنای مسجد اقصی کرده حدیثی ست که نسائی از عبد الله بن عمر مرفوعاً باسناد صحیح آورده که سلیمان چون بنا کرد بیت المقدس را درخواست از پروردگار تعالی سه چیز را الحدیث و در جواب این اشکال گفته اند که ابن جوزی گفته است که اشارت در حدیث باول بنا و وضع اساس مسجدین کرده و نیست ابراهیم اول کسی که بنا کرد کعبه را و نه سلیمان اول بانی بیت المقدس زیرا که بتحقیق روایت کرده شده است که اول کسیکه بنا کرد کعبه را آدم بود علیه السلام بعد از ان منتشر شد اولاد وی بر روی زمین و تواند که بعضی از اولاد وی بنای بیت المقدس را نهاده باشد بعد از ان بنا کرد ابراهیم خانهٔ کعبه را و سلیمان بیت المقدس را و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته یافتم من چیزی را که گواهی میدهد بصحت این قول زیرا که ابن هشام در کتاب خود گفته که چون آدم علیه السلام بنای کعبه کرد امر کرد او را پروردگار تعالی بسیر بآن نواحی و بنای بیت المقدس پس بنا کرد آدم بیت المقدس را و عبادت کرد مولی تعالی را در وی و بنای آدم بیت را خود مشهور ست کذا فی بعض شروح المشکوٰة دیگر حدیث الصلوٰة فیه تعدل بخمسمائة صلوٰة یک نماز در بیت المقدس که مسجد اقصی ست برابر ست بپانصد نماز و روایات در تعیین عدد مضاعفت عمل در ان مساجد مختلف آمده و بعض علما بعد از تتبع احادیث و تطبیق آنها همچنین قرار داده اند که نماز در مسجد حرام بصد هزار نماز برابر ست و در مسجد مدینه بهزار و در مسجد اقصی بپانصد و حدیثی نیز باین ترتیب روایت کنند و این بحث بتمام در تاریخ مدینهٔ مطهره طیبه ذکر کرده ایم و در اینجا باید جهت تنبیه پوشیده نماند که در فضائل بلاد دیگر نیز احادیث نقل کرده اند صحیح یا غیر صحیح و مصنف بدان تعرض نکرد مصر و روم و اسکندریه و فارس و مرو و بصره و جده و عدن و عمان و حضرموت

والله اعلم و در باب اذا بلغ الماء قلتين لم يحمل خبثا جمعی میگویند حدیثی صحیح نشده و جمعی میگویند این حدیث صحیح ست و اکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند قلتین تثنیه قله است بضم قاف و تشدید لام بمعنی جرهٔ عظیمه یعنی کوزهٔ کلان سفالین که در وی آب اندازند و تسمیهٔ وی بقله بجهت علو و ارتفاع اوست یا بجهت آنکه مرد وی حظیم او را بر میدارد و مرتفع میگرداند و قله نام هر چیزی ست که عالی و مرتفع باشد و از ینجاست قله جبل و جمع قله قلال ست بکسر قاف و مراد در ینجا قلهای هجر ست بفتح ها و جیم چنانکه در بعض روایات حدیث بصریح آمده است اذا کان الماء قلتین من قلال هجر و نیز مشهور و معروف در ان وقت آن بود پس ظاهر و قوع تحدید بوی باشد و هجر نام قریه است قریب مدینه که نسبت کرده میشود بوی قلها و نام شهری از شهرهای یمن نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد کذا فی القاموس و مقدار قله

بقول مشهور دو نیم قربه است و بعض دو قربه داشته و ابن جریج گفت است که دیدم قلال هجر را هر قلهٔ از دو دو قربه بود یا دو قربه و چیزی و شافعی گفته که آن چیز بسم بود و این از نصف گرفتیم احتیاطاً و بعض دو قربه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار قلتین پنج قربه باشد. و قربه بحساب شرع پنجاه من آب ست پس قلتین دویست و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند که مقدار قربه صد رطل عراقی ست و رطل عراقی صد و بیست و هشت درهم و در حدیث آمده از ابن عمر که گفت شنیدم رسول خدا را صلے الله علیه و آله وسلم و حال آنکه سوال کرده شد از وی از آبها که در صحرا می باشد و نوبت بنوبت مے آیند بروے دواب و سباع فرمود اذا کان الماء قلتین لم یحمل الخبث چون باشد آب مقدار دو قله بر نمیدارد پلیدی را یعنی پلید نمیگردد و دفع میکند پلیدے را از خود اخرجه ابوداؤد و الترمذی و النسائی و در روایتی از ابی داؤد آمده لم یحمل خبثا فانه لا ینجس آمده و باین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که تاویل لم یحمل خبثا بآنکه بر نمیدارد خبث را و بر نمی تابد آنرا یعنی پلید میگردد از جهت ضعف خود طاقت برداشت آن ندارد چنانکه بعض کرده اند [illegible] ست و نیز تعلیق باین معنی بشرط بودن آب قلتین خالی از بعدی نیست اگر چه توجیه کرده اند این را که بلوغ گاهی از جانب قلت معتبر بود به کثرت و گاهی از کثرت بقلت و مراد اینجا ثانی ست فلیفهم و ترمذے گفته که مذهب شافعی و احمد و اسحق اینست که چون آب مقدار قلتین بود بوقوع نجاست در وی نجس نگردد ما دام که تغییر نشود لون یا طعم یا ریح او را و در مشکوٰة از احمد و دارمے و ابن ماجه و سیوطی در جمع الجوامع از ابن حبان و حاکم و دارقطنی و بیهقی و غیرهم از ابن عمر و جابر و ابی هریره نیز آورده و با وجود آن در صحت این حدیث اختلاف ست چنانکه شیخ مصنف گفت و این حدیث در صحیحین نیست و گفته اند که این حدیث مخالف اجماع صحابه است چنانکه بیان کنم و خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود ست و لهذا علی ابن مدینی که از اقران امام احمد حنبل و از شیوخ بخارے و امام ائمه فن حدیث ست گفته است که ثابت نیست اینحدیث از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و گفته که هیچ یکے از فریقین را حدیثے در تقدیر و تحدید آب از آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم صحیح نشده و لیکن زرکشی در شرح خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته که تصحیح کرده است اینحدیث را ابن خزیمه و ابن حبان و دارقطنی و حاکم گفته است که بر شرط شیخین ست و الله اعلم و چون تقریب تحدید و تقدیر آب در تنجس و عدم تنجس افتاد تفصیل و تحقیق کلام درین مقام مناسب نمود بدانکه مذهب اصحاب ظواهر آن ست که آب نجس نمی شود بوقوع نجاست در وے اصلا خواه آب روان باشد یا استاده قلیل باشد یا کثیر تغییر یابد بلون یا طعم یا ریح وی یا تغییر نیابد و عامه علما بر آنند که اگر قلیل بود نجس شود و اگر کثیر بود نجس نشود و لیکن اختلاف کرده اند در حد فاصل میان قلیل و کثیر پس امام مالک گفته اگر تغییر یابد بلون یا طعم یا ریح پس آن قلیل ست و اگر تغییر نیابد کثیر پس وی بدین تغیر و عدم تغییر را معیار قلت و کثرت داشته و امام شافعی گفته و مذهب امام احمد نیز همین ست که چون آب مقدار قلتین بود کثیر ست و احتمال خبث ندارد و نجس نگردد و الا قلیل بود و نجس گردد و اصحاب ما یعنی علمائے حنفیه رحمهم الله گفته اند که اگر آب بحالی بود که بعض وی خالص و جدا گردد از بعض قلیل ست و اگر خالص نگردد کثیر اما اصحاب ظواهر احتجاج ایشان بظاهر قول آن حضرت ست صلے الله علیه و آله وسلم الماء طهور لا ینجسه شیء آنجا فرمود که پرسیده شد یا رسول الله بنوشیم از بیر بضاعه و حال آنکه وی چاهی ست که انداخته می شود در وی حیض یعنی

خرقها بخون حيض آلوده ونجاستها ولحوم کلاب فرمود آب پاک ست نجس نميگرداند او را چيزی و اين حديث را ابو داود
و ترمذی روايت کرده و ترمذی گفته حديث حسن و احمد تصحيح آن نموده و اين حديث اگرچه مطلق ست بحسب ظاهر
در آب قليل و کثير و متغير و غير متغير وليکن بدلالت حال مخصوص ست بکثير و بدلالت احاديث ديگر مخصوص ست
بغير متغير و تحقيق روايت کرده است ابو امامه که گفت رسول خدا صلی الله عليه وآله وسلم الماء لا ينجسه شیء الا ما غلب
علی ريحه ولونه وطعمه رواه ابن ماجة والدارقطنی ولفظ وی الا ما غير ريحه وطعمه است و احتجاج کرده امام مالک بحديث
خلق الماء طهورا لا ينجسه شیء الا ما غير لونه او طعمه او ريحه و اين تتمه حديث اول ست که ظاهريه آورده اند چنانکه بيان
کرديم يا اگر تخصيص کرديم باين تا بهر دو دليل عمل کرده باشيم و دليل امام شافعی و احمد حديث قلتين ست و ما را
دليل حديث صحيح ست اذا استيقظ احدکم من منامه فلا يغمس يده فی الاناء حتی يغسلها ثلثا فانه لا يدری
اين باتت يده ميفرمايد که چون بيدار گردد يکی از شما از خواب بايد که در نيارد دست خود را در ظرف آب تا بشويد دست
را سه بار زيرا که وی نميداند که کجا خواب کرده است دست وی يعنی شايد که دست در موضع استنجا افتاده باشد
و بچيزی ملوث گشته و باين حديث اثبات کرده اند سنيت غسل يدين در ابتدای وضو و اين حديث دلالت
دارد که آب نجس میشود بوقوع نجاست والا نهی از غمس يد احتياطا بجهت توهم نجاست معنی ندارد و همچنين احاديث
مستفيض و مشهور ست در امر بغسل ظروف و اوانی از دهان انداختن سگ در آن با وجود آنکه وی نه تغيير لون ميکند
و نه طعم و نه ريح و نيز در حديث صحيح که ابو هريره روايت کرده آمده که پيغمبر خدا صلی الله عليه وآله وسلم فرمود بايد که بول
نکند هيچ يکی از شما در آب بسته و غسل نکند در وی از جنابت و اين حديث دلالت دارد که آب ايستاده
مطلقا متحمل نجاست ست والا در نهی از تنجيس آن ببول و اغتسال فائده نبود و همچنين آبی که ممکن ست اغتسال
در وی اکثر از قلتين ميباشد و بول و اغتسال در وی تغيير لون و طعم و ريح وی نميکند پس معلوم شد
که مجرد بلوغ بقلتين چنانچه مذهب شافعی ست و عدم تغيير لون و طعم و ريح چنانچه مالک گويد کفايت نميکند در عدم
تنجس آب کذا قيل و از ابن عباس و ابن الزبير آورده اند که ايشان امر کردند در زنگی که در چاه زمزم افتاده بود
بانباشتن تمام آب و حال آنکه ظاهر نشد اثر وی در آب و آب بيشک بيشتر از قلتين بود و اين امر کردن ايشان
در محضر جماعه از صحابه بود و ظاهر نشد از هيچ کس انکار بر ايشان پس باجماع صحابه معلوم شد که مراد آنچه روايت
کرده است مالک آب کثير و جاريست و ظاهر شد که آنچه روايت کرده است شافعی از حديث قلتين غير ثابت ست
از جهت مخالفت او مر اجماع صحابه را و خبر واحد چون مخالف اجماع آيد مردود ست چنانچه گفتيم و چون حديثی
از حضرت رسالت صلی الله عليه وآله وسلم در تحديد و تقدير آب ثابت نشده لاجرم رجوع کردند اصحاب
ما در تقدير آن بدلائل حسيه نه بدلائل سمعيه و معيار قلت و کثرت خلوص را داشتند و گفتند که غدير عظيم که در حکم
جاريست آنست که خالص و جدا نشود اجزای آب وی بعض از بعض بعد از آن اختلاف کرده اند در تفسير خلوص
و در اکثر روايات اعتبار خلوص ست بتحريک و اين مختار متقدمين ست يعنی اگر چنان بود که بجنبد يک طرف وی
بجنبانيدن طرف ديگر از قبيل خالص ست و اگر نجنبد غير خالص باز اختلاف در جهت و سبب تحريک ست
روايت کرده امام ابو يوسف از امام ابو حنيفه که معتبر ست تحريک باغتسال بی شدت و عنف زيرا که حاجت

بحیاض در اغتسال بیشتر ست و امام محمد روایت کرده که معتبر ست تحریک بوضو زیرا که وی وسیاست و در روایتی
بدست بے اغتسال و وضو و درین توسعه است و ظاهر روایت از ابی حنیفه آنست که معتبر غلبه ظن ست اگر غالب
بر ظن متوضی وصول نجاست ست بطرف دیگر وضو نکنند و الا وضو کنند و ابو سلیمان جوزجانی اعتبار کرده بمساحت
و مختار متاخرین آنست پس قومی به هشت در هشت کرده اند و قومی به پانزده در پانزده و اکثر بده در ده آورده اند که عبد الله
بن المبارک اول بده در ده قائل بود بعد از ان به پانزده در پانزده اعتبار کرد و ابو مطیع بهمین جانب رفته و گفته که
اگر پانزده در پانزده بود امید دارم که جائز باشد و اگر بیست در بیست بود هیچ شبهه و خلجان در دل من نمی ماند و
عامه مشائخ بر ده در ده قرار داده اند زیرا که عشر و ادنی چیزے ست که منتهی ست بوے نوع اعداد و ابو اللیث
گفته که فتوے برین ست و در فتاوے ولوالجی و مجتبی و هدایه معتبر ذراع کرباس ست و آن هفت مشت
است و درین توسعه است بر مردم و در فتاوی خانیه گفته که معتبر ذراع مساحت ست زیرا که انسب و الیق
است بممسوحات و آن هفت مشت ست بالای هر مشت اصبع قائم و در محیط گفته که اصح آنست که معتبر در هر مکان
و زمان ذراع آن مکان و زمان ست کذا قال الشمنی و در شرح وقایه تقدیر ده در ده را استنباط کرده از حدیث
من حفر بیرا فله حریمها اربعون ذراعا پس از هر جانب ده گز بود چنانچه در انجا بیان کرده است و در وی تکلفی ست
که از حواشی آن معلوم گردد و نیز شمنی گفته که بودن حریم بیر از هر جانب ده گز قول بعض ست و صحیح آنست که از هر جانب
چهل گز معتبر ست و از اعتبار ده در ده در مربع ظاهر ست اما در مدور گفته اند که معتبر مساحت دور او ست چهل و هشت
ذراع و بعض چهل و چهار داشته و اول احوط ست و بعض سی و شش نیز داشته و گفته اند که این قول بقواعد
حساب موافق تر ست و این را مولانا علی برجندی در شرح مختصر وقایه بتفصیل تحقیق کرده است از انجا باید طلبید و
فروع مسائل درین باب بسیار ست اگر آنها را ذکر کنیم سخن تطویل کشد و الله اعلم و در باب کراهیت استعمال
آب گرم کرده در آفتاب حدیثی صحیح نشده یعنی از ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چیزی درین باب صحیح نشده
ولیکن سیوطی از حسان ابن منقذ انصاری آورده که گفت عمرؓ لا تغتسلوا بالماء المشمس فانه یورث البرص
رواه ابن حبان فی کتاب الثقات و الدار قطنی و در تنزیه الشریعه از عائشهؓ آورده که گفت گرم کردم مر رسول
خدا را صلی الله علیه و آله وسلم آب را در آفتاب پس فرمود لا تفعلی یا حمیرا فانه یورث البرص و گفته که ابن نعیم
این حدیث را در طب آورده و دار قطنی در افراد و در سنن و ابن حبان در ضعفا و گفته که در جمیع این طرق کذابان
و وضاع مانند و گفته که عقیلی در ضعفا از حدیث انس نیز آورده و در وے سوره است که مجهول سند و حدیث وے
غیر محفوظ است و گفته که در آب گرم کرده در آفتاب حدیثے بسند صحیح نیامده و نیست در وی مگر اثری از عمر
بن الخطاب و گفته اند که حدیث هر چند بجمیع طرق واهی و شکسته باشد قول عمرؓ شاهد آن بس ست و شافعی
قول عمرؓ را بسندی که رجال وی ثقات اند آورده مگر ابراهیم که وی مختلف فیه است و شیخ وی صدقه ضعیف ست
و اخراج کرده او را دار قطنی از طریق دیگر که منذری و غیر وی آن را تحسین کرده اند این در آب گرم کرده در آفتاب
است اما در آب گرم کرده باتش از اسلم آمده که عمرؓ وضو می کرد بدان و غسل می کرد رواه ابن ابی شیبة فی مصنفه
و در باب تنشیف از آب وضو حدیثی صحیح نشده ذکر این سابقا در باب طهارت رفته است احتیاج بتکرار ندارد

و در بعض روایات نیز از آن نهی آمده چنانکه سیوطی از عبد الرزاق رحمه الله در جامع از جابر بن عبد الله مرفوعاً آورده
که گفت اذا توضأتم فلا تمندلوا و از ابن عباس آورده که وی مکروه داشته مسح بمندیل از وضوء و مکروه نداشته در غسل
می کرد از جنابت و در باب تخلیل لحیه و مسح اذنین در رقبه حدیثی صحیح نشده این بحث سابقاً در باب ما بارگذشته است
و ظاهر کلام مصنف اینجا و صریح کلام ائمه آنست که در مسح اذنین حدیث صحیح آمده و در مسح رقبه ضعیف است اما حدیثی
که در تخلیل لحیه آمده چنانچه مصنف اینجا گفته است بعضی از اهل حدیث قبول کرده و بعض رد کرده ولیکن حق آنست که
حدیث وی صحیح است کما ذکرناه و در باب وضوء به نبیذ تمر حدیثی صحیح نشده نبیذ تمر آن چنان بود که خرما را در آب
می انداختند و چند روز نگاه می داشتند تا در وی شیرینی و تیزیی حادث گردد و تیز نگردد که آن را نیز دارد امام ابو حنیفه
وضوء به نبیذ تمر اگر آب خالص یافته نشود روا است و با وجود نبیذ تیمم نکنند و گویند که در وضوء به نبیذ نزد وی نیت
شرط است گویا که وی بدل آب است مثل خاک و نزد شافعی و احمد جائز نیست و باید که تیمم کنند و قول ابو یوسف
نیز همین است و در روایتی از ابی حنیفه نیز همچنین آمده و گفته اند که وی در آخر رجوع کرده باین قول و امام محمد
گوید وضوء کنند و تیمم نیز کنند چنانچه در آب مشکوک مثل سؤر حمار و از طحاوی نقل کرده اند که اگر تغیر گردد در آب
مکروه و نبیذ تمر وضوء کنند تا آب مکروه اجماعاً و در اغتسال به نبیذ تمر نزد امام ابو حنیفه دو قول است بقولی جائز است
چنانکه وضوء و بقولی جائز نه زیرا که غسل فوق وضوء است و در خلاف در نبیذی است که حلو و رقیق بود و سیلان کند
بر اعضا مثل آب و اگر ثخین گردد و تند و تیز شود اگر بی آتش گردد حرام است و جائز نیست بوی وضوء و اگر تغییر
دهد او را آتش اگر حلو است نزد ابی حنیفه جائز است وضوء بوی زیرا که حلال است شرب وی و نزد محمد جائز نیست
از جهت حرمت شرب آن نزد وی و جائز نیست وضوء به نبیذهای دیگر چنانکه زبیب و مانند آن چنانکه متفق علیها
است چه وضوء جائز نیست مگر با آب مطلق که بنام دیگر مقید نشده باشد و لهذا جائز نیست بگلاب و سرکه مثلاً
و چون آب مطلق یافته نشد تیمم واجب گردد بحکم قول سبحانه + فلم تجدوا ماء فتیمموا + و این است دلیل ائمه
دیگر که وضوء به نبیذ مطلقاً جائز ندارند و تیمم واجب گردانند و تمسک امام ابو حنیفه درین باب حدیثی است که احمد
و ترمذی و ابو داود از ابی زید از عبد الله ابن مسعود رضی روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و
سلم پرسید از ابن مسعود رضی لیلة الجن یعنی شبی که جنیان نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و بیعت کردند
در اداوه تو چیست گفت ابن مسعود رضی گفتم نبیذ است یا رسول الله فرمود تمرة طیبة و ماء طهور یعنی نبیذ چیست خرمای
پاک و آب پاک کننده پس وضوء کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدان و این زیادت که وضوء کرد آن
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدان در حدیث احمد و ترمذی مذکور است نه در حدیث ابی داود و سیوطی این حدیث
را از عبد الرزاق و بیهقی نیز آورده و ابن الهمام از ابن ابی شیبه آورده که گفت ابن مسعود که پرسید از من آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم که هست با تو آبی که با وی وضوء توان کرد گفتم لا فرمود پس چیست در اداوه تو گفتم نبیذ است
فرمود تمرة حلوة و ماء طیب پس از وی وضوء کرد و بگزارد نماز را و ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که
ابو زید که راوی از ابن مسعود رضی است مردی مجهول است نزد اهل حدیث نمی شناسیم من او را در روایت غیر این
حدیث و ذهبی در میزان الاعتدال نقل کرده اند که بخاری نیز او را تضعیف کرده و گفته که ابو زید که راوی این

حدیث ہست از ابی زید نیز مجہول ست و امام شافعی و امام ابی یوسف می گویند حال این حدیث ہر چہ ہست و اگر نیز صحیح باشد آیت قرآنی اقوی ست از حدیث پس عمل بدان متعین بود با آنکہ حدیث منسوخ ست بآیت زیراکہ آیت مدنیہ است و قضیۂ لیلۃ الجن در مکہ بود و امام محمد می گوید کہ چون در حدیث اضطراب ست و در تاریخ جہالت است واجب بود جمع بینہما احتیاطاً و از جانب امام ابوحنیفہ مے گویند کہ لیلۃ الجن متعدد است و ہمچنان کہ در مکہ بود در مدینہ نیز بود و شاید کہ این قضیہ در مدینہ باشد و مے گویند کہ این حدیث مشہور ست و عمل کردہ اند بدان صحابہ و بمثل این زیادہ بر کتاب توان کرد کذا فی الہدایہ و در بعض شروح وے مذکور ست کہ از امیر المومنین علی رضی مروی ست کہ وضوء بنبیذ تمر وضوء کسی ست کہ نیابد آب را و از ابن عباس آوردہ کہ گفت وضو کنید بنبیذ تمر و وضوء کنید بشیر و از ابن مسعود مرویست کہ وے مدامی داشت وضوء بنبیذ تمر نزد نایافتن آب انتہی و سیوطی در جمع الجوامع آوردہ کہ دار قطنی روایت کردہ از ابن عباس کہ گفت وضوء بنبیذ وضوء کسی ست کہ نیابد آب را و بعض در تضعیف این حدیث گفتہ اند کہ بصحت رسیدہ است کہ علقمہ از ابن مسعودؓ آوردہ کہ گفت نبودم من در خدمت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لیلۃ الجن رواہ مسلم و تحقیق آنست کہ بطرق کثیرہ بصحت رسیدہ است کہ ابن مسعودؓ در لیلۃ الجن در خدمت آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گرد وے خطی کشید و فرمود از این خط بیرون میا و این قصہ طویل ست و در کتب سیر و احادیث مذکور و ابونعیم آن را در حلیہ ذکر کردہ و مانا کہ مراد با آنکہ وے گفت کہ نبودم با حضرت در شب جن مراد عدم حضور او ست در وقت در آمدن ایشان بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بمفاوضہ و مکالمہ وے با ایشان و توربشتی گفتہ کہ حدیث توضّی بنبیذ تمر روایت کردہ شدہ است از ابن مسعودؓ بوجوہ متعددہ و روایت کردہ شدہ است از ابن عباس از ابن مسعودؓ و از ابی زید از ابن مسعودؓ و در سائر اسانید آن مقال ست لیکن حدیث چون روایت کردہ شود از طرق شتی غالب مے زید بر ظن مجتہد حقیقت آن و آنچہ ذکر کردہ اند از ضعف حدیث علقمہ از ابن مسعود کہ گفت نبودم من لیلۃ الجن با حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ و وآلہ وسلم ہمچنان ست کہ ذکر کردہ اند ولیکن جمع میان این دو حدیث ممکن ست باحتمال آنکہ مراد وے عدم حضور او باشد نزد مفاوضہ جن و دعاے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان را باسلام و آن چنان باشد کہ وے بر آمدہ باشد با حضرت و حضرت او را در گوشہ نشاندہ باشد چنانچہ بتصریح در حدیث از ابن مسعود آمدہ کہ گفت رفتم با آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا آنجا کہ ارادہ کرد پس خط کشید بر گرد من و نشاند مرا درون وے و فرمود کہ ازین خط بیرون نیائی پس شب کردم در آنجا تا آمد مرا آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با طلوع سحر و احتمال دارد کہ ابن مسعود با آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقت بیرون بر آمدن ہمراہ نبودہ باشد پستر لاحق شدہ باشد با وے در آخر شب وقتیکہ فارغ شد از دعوت جن و قضیہ پرسیدن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از وے کہ در اداوۂ تو چیست و جواب دادن وے کہ نبیذ ست الحدیث بر تو آمدہ پس نابودن او با حضرت لیلۃ الجن و بودن ہر دو درست آمد و این وجہ اوثق ست زیراکہ در بعض طرق حدیث علقمہ آمدہ کہ گفتم مر ابن مسعود را کہ آیا صحبت داشت ہیچ یکے

از شما رسول خدا صلی الله علیه وسلم را لیلة الجن گفت هیچ یکے از ما درین شب در صحبت وی نبود و لیکن گم کردیم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را درین شب و حیران گشتیم که کجا رفت و چه شد و بود آن شب بر ما بدترین شبی گویا که مرده است درین شب تو سے چون نزدیک سحر شد دیدیم که از جانب جبل حرا مے آید بعد از ان سوق کرد حدیث را و این حدیث طلقه حدیث صحیح است که روایت کرده است او را مسلم در کتاب خود و این منافات ندارد بقول او که گفت مر رسول خدا لیلة الجن چه شب از ان شب است و تعلیل ترک عمل بحدیث ابی زید و غیر وے از ابن مسعود باین وجه که این قضیه پیش از استقرار احکام و پیش از نزول سورۂ مائده است بچند سال و هم است از اقدام برردآن احادیث انتهی و در هدایه متعدی جواب این سخن گشته و گفته است که لیلة الجن متعدد است پس یقین نشود که این قضیه در مکه بود چنانکه گذشت و شیخ کمال الدین بن الهمام گفته که قاضی ابوبکر بن العربی در شرح ترمذی گفته است ابوزید مولاے عمرو بن حریثه است روایت کرده است از وے راشد بن کیسان العبسی الکوفی و ابوروق و این بیرون مے آرد او را از جهالت و شیخ تقی الدین سبکی گفته است که در تجهیل ابی فزاره نظر است زیرا که روایت کرده است این حدیث را از ابی فزاره جماعتے از اهل علم مثل سفیان و شریک و جراح بن ملیح و اسرائیل و قیس ابن الربیع و ابن عدی گفته است که ابوفزاره راوے این حدیث مشهور است و اسم وی راشد بن کیسان و دارقطنی نیز ابن خیثم گفته و اما آنچه روایت کرده شده است که پرسیده شد از ابن مسعود از لیلة الجن گفت حاضر نشد آنرا از ما هیچ یکے معارض است بآنچه در روایت ابن ابی شیبه است که بود ابن مسعود با وی صلی الله علیه وآله وسلم و نیز روایت کرده است حفص بن عمر ابن شاهین از وے که گفت بودم من با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لیلة الجن و نیز آمده است از ابن مسعود که دید قومی را از زط پس گفت این جماعه اشبه اند تا نهائی که دیدم من از جن لیلة الجن و اثبات مقدم است بر نفی و اگر جمع کنیم میان هر دو این اثر گوئیم که مراد نفی که گفت نبود هیچ یکے از ما با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لیلة الجن آنست که نبود هیچ یکے از صحابه غیر من پس مقصود نفے مشارکت بود و اثبات اختصاص خود بحضور و صاحب آکام المرجان فی احکام الجان گفته است که ظاهر احادیث وارده در وفادت جن درین است که آن شش کرت بوده یک کرت از ان در بقیع غرقد بوده که حاضر شده آنرا ابن مسعود و دو بار دیگر حاضر شده در مکه و کرت چهارم بیرون مدینه بود که حاضر شد آنرا زبیر ابن العوام و باین وجه قطع به نسخ نتوان کرد

این همه کلام ابن الهمام است در شرح هدایه والله اعلم و در باب لمس النساء و لا نقض الوضوء مذ نے صحیح نشده بدانکه نقض وضو بلمس نساء مختلف فیه است در میان ائمه اربعه امام ابوحنیفه و اصحاب وی بر آنند که نقض وضو نمی کند و سفیان ثوری نیز با ایشان است و نزد ائمه ثلثه لمس نساء ناقض وضوست و منشاء اختلاف بر آنست که لمس که در آیه تیمم واقع شده نزد ایشان محمول است بر لمس عضو و نزد ما بر جماع ایشان میگویند حمل بر لمس عضو اولی است بقرینه عطف بر مجیء از غائط و ما میگوئیم بلکه حمل بر جماع اولی و احسن تا بیان رفع تیمم و حدث اصغر و اکبر ظاهر و حاصل گردد و اما احادیث وارده درین باب که در حقیقت دلیل و قرینه حمل لمس بر یکی ازین دو معنی است شیخ مصنف می گوید که حدیثی در باب عدم نقض وضو بلمس نساء صحیح نشده و حال آنکه در صحیحین از حدیث عا

آمده که گفت بودم من که خواب می کردم در پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هردو پاے من در جانب قبلهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بودے وچون سجده مے کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیر می کرد پاے مرا بدست خود و گردے آوردم من پاہاے خود را وچون برمی خاست فراخ می کردم وشک نیست که غمز رجلین مستلزم لمس آنہاست ودر حدیث دیگر ابوداؤد ونسائی وترمذی ہم از عائشہؓ آورده که گفت بوس کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زنی را از زنان خود وپس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز بے آنکه وضو کند الحدیث ودر روایتی آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بوس می کرد بعض از ازواج خود را پس نماز می کرد بے آنکه وضو سازد ترمذی گوید که روایت کرد این حدیث را غیر واحدی از اہل علم از صحابه وتابعین وسفیان ثوری گفته که در بوسه وضو نیست وبسیاری از صحابه وتابعین بر آنند که ہست وگفته که اسناد حدیث عائشہؓ صحیح نیست ویحیی بن سعید القطان ومحمد بن اسمٰعیل بخاری تضعیف کرده اند این حدیث را وگفته اند که حبیب بن ثابت که راوی این حدیث ست از عروه سماع ندارد واین حدیث از ابراہیم تیمی از عائشہؓ نیز آمده واین نیز صحیح نیست انتہی ودر جامع الاصول از موطا قول ابن عمر وابن مسعودؓ آورده که در بوس کردن مرد زن خود را وضو ست تشدید ہمچنانکه در لمس نسا اختلاف ست در مس ذکر نیز اختلاف آمده ہم در احادیث وہم در اقوال علما امام محمد در موطای خود مے گوید که در مس ذکر وضو نبود واحادیث وآثار کثیره درین باب آمده در حدیثی آمده است که وی گوشت پاره از تست وابن عباس گفته که باک ندارم که مساس کنم ذکر خود را یا بینی خود را یعنی ہردو گوشت پارهٔ زائده است میان اینہا فرقے نه وشخصی از ابن عباس پرسید که آیا مساس می توان کرد ذکر خود را بعد از وضو گفت اگر نجس مے دانی تو آن را ببر وبینداز وشمنی از دارقطنی نقل مے کند که جماعه از ائمه که احمد بن حنبل وعلی بن مدینی ویحیی بن معین از اینہا اند در مسجد خیف که در منی ست جمع شدند ودر نقض وضو بمس ذکر اختلاف کردند واخبار وآثار مختلفه روایت نمودند پس یحیی بن معین گفت که ابن عمرؓ وضو کرد از مس ذکر وابن مدینی آورده که ابن مسعود وضو نمے کرد از آن ومی گفت که وے گوشت پاره است از تو پس قرار دادند که چون ابن مسعود وابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی ست باتباع وامام احمد حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح ست ولیکن در اسناد این اثر ابوقیس ست واحتجاج بحدیث وے نتوان کرد پس ابن مدینی اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار وابن عمر برابر اند ہر که خواہد اخذ باین کند وہر که خواہد اخذ کند بآن انتہی قال العبد الضعیف عفا الله عنه تواند که وضو بمس مراة وذکر واجب نبود وآنجا که کردند یا فرمودند بجہت احتیاط وتکمیل بود که مظنهٔ شہوت ومتوہم نجاست ست والله اعلم

ودر باب امر بغسل از غسل میت حدیثی صحیح نشده این بحث سابقاً در باب احوال میت گذشته است وحدیث ابے داؤد از عائشہؓ که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اغتسال مے کرد از غسل میت نیز گذشته وحدیث دیگر از موطا که دلالت دارد بر عدم وجوب نیز گذشته واقاویل علما نیز مذکور شده فتذکر وظاہر آنست که مراد مصنف امر ایجابی ست یعنی حدیثے که دلالت کند بر وجوب غسل از غسل میت صحیح نشده واگرچه در بعض احادیث امر بدان واقع شده چنانچه سیوطی از حدیث احمد از مغیره آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من غسل میتا فلیغتسل یا آن حدیث صحیح نیست یا مراد امر استحباب ست بدلیل احادیث دیگر که نفی وجوب آن کنند چنانچه

سیوطی از حاکم در مستدرک از ابن عباس آورده لیس علیکم فی غسل میتکم غسل و در باب نهی از دخول حمام چیزے
صحیح نشده این مسئله نیز در عادات آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در فصل فطرت و توابع آن گذشته است
و معلوم شده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود بحمام نه درآمده و حمام را ندیده و در بعض احادیث
بعد از صحت آن اگر نهی از درآمدن حمام در رود یافته از درآمدن بکشف عورت ست نه مطلقا بلکه در مقاصد حسنه
حدیثے در مدح آن نقل کرده که نعم البیت الحمام یذهب الوسخ و یذکر الآخرة و سند آن ضعیف ست چنانکه گذشت

و در باب بسم الله الرحمن الرحیم آیه من اول کل سوره حدیثے صحیح نشده علما را در مسئله اختلاف ست قول امام
ابوحنیفه آنست که وے آیتے ست از قرآن منزل از براے فصل و فرق میان سوره و از هیچ سوره جزو نیست نه از
فاتحه و نه از غیر آن و بعض بر آنند که وے جزوست از فاتحه و نه از هر سوره و بعض مے گویند که جزوست از فاتحه و از
هر سوره و دلائل این اقوال در محل خود مذکور و مسطور ست و در باب جهر در صلوة به بسم الله الرحمن الرحیم حدیثے
صحیح نشده این بحث سابقا در باب نماز مذکور شده است و معلوم شده که اگرچه روایات در باب جهر و عدم جهر بسیارست

و مصنف خود مے گوید در باب جهر وے حدیثے صحیح نیامده و در باب الامام ضامن والمؤذن مؤتمن که بچندین اسناد
مروی ست چیزے از آن ثابت نشده و این حدیث را در مشکوة از ابی هریره از حدیث احمد و ابی داود و ترمذی
و شافعی آورده و تتمه حدیث اینست اللهم ارشد الائمة واغفر للمؤذنین و در روایتے از شافعی باین لفظ آمده الائمة
ضمناء والمؤذنون امناء و سیوطی در جمع الجوامع از ابی داود و ترمذی و ابن حبان فی صحیحه و بیهقی در سنن و عبد الرزاق
و احمد و ابو یعلی فی مسنده و ضیاء مقدسی فی المختارة از ابی هریره آورده و از احمد از ابو امامه و از احمد و ابی یعلی و سعید بن
منصور فی سننه از ابن عمر و ابی امامه و از احمد و طبرانی و ابن حبان و بیهقی از عائشه نیز آورده و جزو اخیر وی باین عبارت که
المؤذنون امناء المسلمین علی فطورهم و سحورهم و طبرانی از حدیث ابی محذوره نیز روایت کرده و بیهقی نیز از وی بلفظ امناء المسلمین علی
صلوتهم و سحورهم آورده و جزو اول آن را سیوطی از بخاری از ابی هریره باین لفظ آورده که ائمه میگذارند براے شما نماز را اگر
صواب بکردند فائده آن مر شمار است و اگر خطا کردند فائده آن مر شمارست و ضرر آن بر ایشان و از ابی داود و ابن ماجه و
حاکم از سهل بن سعد الامام ضامن ان احسن فله ولهم وان اساء فعلیه ولا علیهم و همین مضمون را از احمد و ابی داود و
ابن ماجه و حاکم از عقبه بن عامر نیز آورده و ترمذی گفته که درین باب حدیث از ابی هریره و از عائشه و سهل بن سعد
و عقبه بن عامر نیز آمده و گفته که حدیث ابی هریره را ابو معویه از اعمش از ابی صالح از ابی هریره روایت کرده و
سفیان ثوری و حفص بن غیاث و غیر واحد از اعمش از ابی صالح از ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم
نیز روایت کرده و اسباط بن محمد از اعمش از ابی صالح از ابی هریره نیز آورده و از نافع بن سلیمان از محمد بن ابی صالح از
پدرش از عائشه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم نیز روایت آمده و میگوید که شنیدم ابازرعه را که می گفت حدیث
ابی صالح از ابی هریره اصح است از حدیث ابی صالح از عائشه و شنیدم محمد را که می گفت حدیث ابی صالح از عائشه صحیح ترست
و علی بن المدینی ذکر کرده که ثابت نشده حدیث ابی صالح از ابی هریره و نه حدیث ابی صالح از عائشه انتهی کلام الترمذی
و باین ظاهر شد که صحت این حدیث مختلف فیه است میان ائمه و اکثر طرق وی صحیح پس حکم بعدم ثبوت آن مطلقا چنانچه
مصنف کرده صحیح نباشد و معنی این حدیث آنست که امام ضامن و متکفل امور صلوة قوم ست و در میدارد قرأت مقتدی را

ایشان و محافظت می کنند بر ادای ایشان ارکان صلاة و سنن و اعداد رکعات را مستولی ست سفارت و میانجی
شدن سومیان ایشان و میان پروردگار در دعا و بطور امام ابوحنیفه که گوید فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم ست
معنی ضمانت اتم و اظهر ست و موذن امین مسلمانانست در اوقات که اعتماد میکنند در نماز و روزه و باقی وظائف موقته
بر اخبار و اعلام وی و این حدیث را در فصل اذان آورده اند و بعض شراح از این حدیث تفضیل وی بر امامت استنباط
کنند و آن محل نظر ست و در باب لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد چیزی صحیح نشده و در مقاصد حسنه می گوید که این حدیث
دار قطنی و حاکم و طبرانی در املای خود آورده و از طریقه دیلمی از ابی هریره نیز آمده و دار قطنی و حاکم از جابر و از علی مرفوعا نیز آورده
و ابن حبان در ضعفاء از عائشه آورده و اسانید این حدیث ضعیف است اگرچه مشهور ست میان مردم و ابن حزم گفته که این
حدیث ضعیف ست و صحیح ست از قول علی و این حدیث از شافعی از طریق ابن حبان تیمی عن ابیه عن علی آمده و ابن
ابی شیبه نیز موقوف بر علی آورده باین لفظ که لا تقبل صلوة لجار المسجد الا فی المسجد اذا کان فارغا صحیحا پرسیدند که جار
مسجد کیست فرمود کسی که بشنود اذان را و همچنین اخراج کرده او را سعید بن منصور در سنن انتهی و حسبو علی این اثر
را از علی از عبد الرزاق و بیهقی نیز آورده و احادیث در وعید و ترهیب از عدم اتیان مسجد بعد از سماع اذان بسیار
آورده و آمده است که نماز وی درست نیست و نوشته می شود وی از منافقان آورده السیوطی فی جمع الجوامع
و در باب صلوة خلف کل بر و فاجر حدیثی صحیح نشده سخاوی در مقاصد حسنه آورده و گفته که روایت کرد این حدیث را
ابو داود و دار قطنی و لفظ مر او راست و روایت کرده بیهقی بزیادت و جاهدوا مع کل امیر و همه از حدیث مکحول است
از ابی هریره و اسناد وی منقطع ست و گفته که این حدیث را طریقی دیگر ست در ضعفاء ابن حبان و او روایت
کرده آنرا دار قطنی از حدیث حارث عن علی و از حدیث علقمه و اسود عن ابن مسعود و از ابی الدرداء نیز آورده و همه این
طرق واهی ست چنانچه تصریح کرده اند بدان غیر واحد از علماء و بعضی از آن طرق در کتاب علل ابن جوزی مذکور ست
و صحیح ترین آنچه واقع شده است درین حدیث مکحول ست از ابی هریره با وجود ارسال انتهی و علمای اهل سنت و جماعت
بران اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از علامات سنت و جماعت داشته اند بر خلاف آن فرقه که
عصمت در امام شرط کنند و با جماع ایشان قطعی شده و یقین پیوسته و بالجمله وی از حیثیت حدیث ظنی ست و از
حیثیت اجماع قطعی و الله اعلم و در باب لا صلوة لمن علیه صلوة چیزی ثابت نشده ظاهر آنست که مراد باین کلام
نفی صحت حدیث در باب وجوب ترتیب میان صلوة فائته و وقتیه و عدم صحت وقتیه با وجود تذکر فائته است
پس اگر مقصود عدم صحت حدیث است باین لفظ که لا صلوة لمن علیه صلوة مسلم ولیکن در باب وجوب ترتیب
مذکور که مذهب امام ابوحنیفه و مالک و احمد ست احادیث صحیحه وارد ست یکی این حدیث که بروایت انس در
صحیحین آمده که من نسی صلوة فلیصلها اذا ذکرها لا کفارة لها الا ذلک فرمود هر که فراموش کند نمازی را باید که بگذارد
در وقتیکه یاد آرد آنرا کفارة نیست مر فراموش کردن نماز را مگر همین گذاردن وی در آن وقت اگر گذاردن نماز فائته
در وقت یاد آوردن لازم چیزی نیست از گذاردن نماز وقتیه باید و واجب گردد گذاردن وی در آن وقت و در روایت
مسلم و غیر وی از ابی هریره نیز درین چنین آمده و در آخر وی قال الله تعالی + اقم الصلوة لذکری + و مراد از
ذکر الله صلوة داشته و در لفظی آمده است که فوقتها اذا ذکرها و در روایت ابن ابی شیبه آمده که من نام

من صلوة او نسی صلوة فلیصلها اذا ذکرها و از وی استنباط وجوب ترتیب فوائت بیان کند دیگر نیز در روایت احمد و ترمذی و نسائی آمده که گفت باز داشته شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از چهار نماز روز خندق تا آنکه گذشت از شب آنقدر که خدا خواست پس امر کرد بلال را تا اذان گفت پستر اقامت گفت و گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ظهر را پستر اقامت گفت و گذارد عصر را پستر اقامت گفت و گذارد مغرب را پستر اقامت گفت و گذارد عشا را و فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیین کیفیت ادای صلوة است و امر نیز کرد بگذاردن باین کیفیت و فرمود صلوا کما رأیتمونی اصلی بگذارید چنانچه دیدید مرا که می گذارم پس گذاردن بکیفیت ترتیب واجب باشد و نیز در صحیحین و ترمذی و نسائی آمده از حدیث جابر که آمد عمر بن الخطاب روز خندق بعد غروب آفتاب و بنیاد دشنام کرد کفار قریش را و گفت یا رسول الله نتوانستم گذارد نماز عصر تا نزدیک رسید آفتاب بغروب پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود من نیز نگذارده ام آنرا پس فرود آمدیم ما بطحان را پس وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و وضو کردیم ما پس گذاردیم عصر را بعد از غروب و گذاردیم مغرب را بعد از وی و اگر ترتیب مستحب بودی نه واجب چنانکه امام شافعی می گوید تاخیر نمی کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جهت وی مغرب را که تاخیر وی مکروه است کذا قال الشمنی و نیز در احادیث بطرق متعدده از دارقطنی و طبرانی و خطیب و غیرهم از ابن عمر آمده که هر که فراموش کرد نمازی را پس یاد آورد در حال آنکه وی با امام است باید که بگذارد نمازی را که شروع کرده است با امام و چون فارغ شود از آن نماز بگذارد نمازی را که فراموش کرده بود و پستر اعاده کند نمازی را که با امام گذارده بود و چون امر کرد باعادت معلوم شد که ترتیب واجب است و در بعض روایات آمده چون فراموش کرد نمازی را پس یاد آورد در اثنا در نماز مکتوبه باید که بدء کند بنمازی که وی در وقت وی است و چون فارغ شود از آن نماز بگذارد آن نمازی را که فراموش کرده بود رواه الدارقطنی و درین روایت شروع در نماز و تقیید بنسیان فائته و تذکر او در اثنای نماز مسقط ترتیب نمی شود چنانکه روایتی است در مذهب امام احمد و در باب اتم الاتمام و اتم الصیام فی السفر هیچ حدیثی صحیح نشده و مراد باتمام اتمام صلوة و ترک قصر است در سفر و مراد بصیام ترک افطار است یعنی هیچ حدیثی ثابت نشده در آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد از اتمام صلوة و از وجوب صوم در سفر چنانکه سابقا در باب سفر گذشت و در باب قنوت فجر و قنوت وتر هیچ حدیثی صحیح نشده بل فعل قنوت وتر از بعض صحابه ثابت شده سابقا در فصول نماز گفته است که در نماز صبح گاه قنوت می خواند و گاه ترک می کرد و چون التزام کرده است که آنچه بیان کند از فعل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم همان باشد که در صحاح اخبار ثابت شده لاجرم آنچه آنجا گفته صحیح باشد ما نیز اخبار صحیحه در آنجا نقل کردیم و اینجا می گوید که در قنوت فجر هیچ حدیث صحیح نشده یا رب مگر مراد نفی دوام و استمرار بوده نه مطلق فعل یا مراد دعای معین بود در قنوت و بهر تقدیر مذهب امام ابوحنیفه هم این است که در نماز فجر قنوت نیست و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چندگاه بر جماعه از کفار دعا در این نماز کرده بود باز ترک داد و هرگز نکرد و قنوت در فجر بدعت است کما ذکرناه اما در قنوت وتر در آنجا نیز موافق آنچه اینجا می گوید گفته و قد سبق مفصلا فتذکر و در باب نهی از نماز جنازه در مسجد حدیثی صحیح نشده این نیز سابقا در فصل عادت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم

در احوال بیست گذشته است فلیتذکر ثمه و در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزے صحیح نشده و آنچه صحیح ست مجموع
در غیر نماز جنازه است در تکبیر احرام وگاه رکوع وگاه اعتدال وگاه قیام از تشهد اول و اخبار و آثار درین معنی زیاده
بر سه صد حدیث ست سابقاً در بیان نماز جنازه گفته که دستها در هر تکبیر برداشتی و اینجا می فرماید که در باب رفع یدین
در تکبیرات نماز جنازه چیزے صحیح نشده و اما بحث رفع یدین در گاه رکوع وگاه اعتدال وگاه قیام از تشهد اول نیز
سابقاً گفته و مبالغه در صحت و ثبوت آن و در ابطال مخالف وی کرده است اینجا نیز آنچه گفتنی ست گفته شده است
فلیتذکر و در باب الصلوة لا یقطعها شيء چیزے ثابت نشده و این جز حدیثی ست که در باب درا و دفع کسیکه از سجده
گاه مصلے بگذرد ورود یافته و تمام حدیث اینست که گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم لا یقطع الصلوة
شيء وادرؤا ما استطعتم فانما هو شیطان قطع نمی کند نماز را و باطل نمی گرداند آنرا چیزے و دفع کنید ورا چند آنکه
توانید یعنی آنرا که بگذرد از پیش شما در نماز زیرا که وی شیطانی ست این حدیث را ابوداود از ابی سعید خدرے
روایت کرده وطیبی این را دو معنی گفته یکے مراد بشیئ دفع باشد یعنی قطع نمی کند نماز را دفع کردن شما آن گذرنده
را و فعلے که در دفع کردن لازم آید پس دفع کنید بقدر استطاعت خود چند آنکه توانید و باک ندارید از آن دیگر آنکه
مراد بشیئ مرور بود یعنی گذشتن کسے از پیش شما در نماز ضرری بنماز شما ندارد ولیکن با وجود آن آنقدر که توانید
دفع کنید تا قطع خشوع نکند و نیز برای نگاه داشت وے از اثم و معصیت و این حدیث متضمن دو حکم ست یکے
درا و دفع ما بین یدے المصلی و این معنے در احادیث صحیحه از بخارے و مسلم وغیر ایشان ورود یافته با مبالغه
و زجر بلیغ که در آن مذکورست در صحیحین از ابی جهیم آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اگر بداند
گذرنده از پیش مصلے که چه لازم مے آید بر وی هر آئنه باشد ایستادن او بهتر از گذشتن تا چهل آرا وے گوید
معلوم نشد که چه مراد داشته چهل روز یا چهل ماه یا چهل سال چنانکه از ابی سعید بروایت صحیحین آمده که گفت
گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بگذارد یکے از شما نماز بستره پس خواهد یکے که بگذرد از پیش وے
باید که دفع کند او را و اگر ابا آرد وے یعنی منع نگردد و خواهد که البته بگذرد باید که مقاتله کند او را و در بعض
روایات باید که قتل کند او را که وی شیطان ست و مراد بمقاتله دفع اوست بقهر و عنف نه حقیقت قتل و در
روایت بخارے آمده که ابو سعید نمازے کرد و جوانے از بنی ابی معیط خواست که از پیش او بگذرد ابو سعید
او را دفع کرد و دستی بر سینه وی زد آن جوان ابا آورد از آنکه نگذرد این بار سخت تر از بار اول زد پس وے
بشکایت ابی سعید نزد مروان رفت در دنبال وے ابو سعید نیز بر مروان در آمد مروان گفت یا ابا سعید چرا این چنین
کردے با ابن عم خود پس ابو سعید این حدیث را بر خواند و مسلم همین حدیث را آورده قصه را و در روایتے آمده
که آن گذرنده پسر مروان بود که گریه کنان پیش پدر رفت پدرش با ابی سعید گفت که چرا برادر زاده خود را زدے
پس ابو سعید گفت من او را نزده ام شیطان را زده ام و این حدیث بر خواند حکم دیگر آنکه قطع نمی کند نماز را
چیزے یعنی گذشتن چیزے از پیش مصلے و همین ست مذهب جمهور علما و در روایت خمسه غیر ترمذے آمده
که قطع نمی کند نماز را هیچ چیزے ولیکن تا توانید دفع کنید آنرا که مرور کند زیرا که وے شیطان ست و در خلاف
این نیز حدیث از ابی هریره در صحیح مسلم آمده که گفت گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم قطع می کند

نماز را گذشتن امرأة و حمار و کلب و در بعض روایات کلب اسود و جمهور علما این را تاویل کرده اند که مراد قطع خشوع و تدبر ست که روح نماز و خلاصه آنست یا مراد باین احادیث که دلالت دارند بر قطع صلوة تاکید و مبالغه است در نصب ستره و لیکن این معنی تخصیص این امور ثلثه ابا میکند دار دیگر آنکه گویند منع و اشتغال اینها از خشوع بیشتر و سخت ترست اما امرأة خود ظاهرست و اما حمار از جهت کثرت ملازمت وی شیاطین را چنانکه دلالت می کند بر ان امر بتعوذ نزد نهیق وی که ناشی ست از دیدن وی شیطان را و اما کلب از جهت غلظ نجاست وی کذا قالوا و نیز آمده است که عائشه رضی الله عنها انکار آورد بر ابی هریره در روایت کردن وی این حدیث را و بر قومی که اخذ بدان کردند و گفت که جمع کردید و تشبیه دادید شما ما را ای قوم بحمار و کلب و حال آنکه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نماز میکرد در شب و من بارض افتاده بودم میان وی و میان قبله مثل پیش افتادن جنازه رواه البخاری و سلم و این انکار از ام المؤمنین رضی الله عنها در حقیقت راجع ست بحمل این حدیث بر ظاهرش یعنی مراد باین آن نیست که شما فهمیده اید که مرور قاطع صلوة است حقیقة و مبطل اوست بلکه وی تاویلی دیگر و معنی دیگر دارد چنانکه مذکور شد اکنون آمدیم که شیخ مصنف که منع ثبوت علیه الصلوة لا یقطعها شی که روایت ابی داود ست می کند ما را که ترجیح حدیث قطع صلوة میکند بمرور اشیای ثلثه مذکوره که روایت مسلم ست اما معلوم شد که اورا جمهور علما تاویل کرده اند و حدیث متفق علیه منافی آنست و هیچ کس از علما بدان نرفته مگر بعض و امام احمد رحمه الله گفته که من در کلب اسود شک ندارم که قطع میکند نماز را اما در نفس من از امرأة و حمار ترددی هست و اسحق ابن راهویه نیز گفته که قطع نمیکند مگر کلب اسود کذا قاله و حال آنکه در جانب عدم قطع حدیث ابن عباس که در صحیحین ست نیز آمده که گفت پیش آمدم بر ماده خرے سوار و من دران ایام بلوغ نزدیک رسیده بودم و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز می گذارد در منی بجانب دیواری یعنی بی ستره میگذارد پس گذشتم من از بعض صف و گذاشتم خرک را که میچرید یعنی پیش صف و من در صف در آمدم و هیچ کس بر من انکار نکرد و ما نا که تمسک امام احمد و اسحق بتخصیص بکلب ازینجاست که از حدیث عائشه و ابن عباس عدم قطع امرأة و حمار معلوم گشت و ظاهر مصنف در اطلاق حدیث عدم قطع سخن دارد و نشد بر و ترمذی در تخصیص کلب با سود گفته است که از ابی ذر که راوی این حدیث ست پرسیدند که چراست که کلب سرخ و سفید قطع نمی کند گفت که من نیز از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این سوال کرده بودم فرمود کلب اسود شیطان ست تنبیه فقها گفته اند اگر هر مصلی ضرورتے دارد و گذرنده بے ضرورت از پیش وی بگذرد حکم آنست که مذکور شد و اگر مصلی را ضرورتی نیست و بے ضرورتی بر سر راه مردم آمده نماز میگذارد اثم بر وست نه بر گذرنده و اگر هر دو بے ضرورت کرده اثم بر هر دوست و اگر هر دو را ضرورت ست اثم هر دو ساقط و الله اعلم و در باب صلوة تسبیح حدیثی صحیح نشده این حدیث را در جامع الاصول از حدیث ابی داود و ترمذی آورده و در روایتی نهایت از دو رسالی یکبار آورده و در مشکوة از ابن ماجه و بیهقی نیز گفته و در حصن حصین بر غزای ابی داود و ابن ماجه و صحیح مستدرک حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و ترمذی در جامع خود گفته که درین باب حدیث از ابن عباس و عبد الله ابن عمرو و انس آمده و حدیث انس حسن غریب ست و گفته که روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در صلوة تسبیح احادیث متعدده و صحیح نیست بسیاری ازان و بتحقیق روایت کرده اند ابن المبارک و غیر وی از اهل علم و ذکر کرده اند فضل آنرا انتهی و کلام شیخ درین باب آنست که در تنزیه الشریعة

گفته که دارقطنی گفته این حدیث از ابن عباس و ابی رافع مولای رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بطرق متعدده
که در وی ضعفا و مجاهیل اند آمده و تعقب کرده شده است برین سخن که حدیث ابن عباس را ابوداود و ابن ماجه و
حاکم و حدیث ابی رافع را ترمذی و ابن ماجه آورده اند و گفته که رد کرده شده است بر ابن جوزی در ایراد وے این حدیث
را در موضوعات و آورده است حافظ ابن حجر حدیث ابن عباس را در کتاب الخصال المکفرة للذنوب المتقدمة والمتأخرة
و گفته که رجال اسناد وی لا باس بهم و بد کرده و خطا نموده ابن جوزی که این حدیث را در موضوعات آورده و قول او
که موسی بن عبد العزیز مجهول است صواب نیست زیرا که ابن معین و نسائی او را توثیق نموده اند پس ضرر نکند جهالت حال
وی بر کسے که بعد از ایشان آمده و در امالی اذکار گفته که حدیث ابن عباس را بخاری در جزء القراءة خلف الامام و ابوداود
و ابن ماجه و ابن خزیمه در صحیح خود و حاکم در مستدرک با تصحیح و بیهقی و غیرهم روایت کرده اند و ابن شاهین در ترغیب
گفته که شنیدم ابابکر ابن ابی داود را که گفت شنیدم پدر خود را که می گفت صحیح ترین حدیث در صلوة التسبیح اینست و
گفت که موسی ابن عبد العزیز را توثیق کرده ابن معین و نسائی و ابن حبان و روایت کرده اند از وی خلقی و اخراج
کرده از وی بخاری در ثقات این حدیث را بعینه و تخریج کرده از وی در ادب مفرد حدیثی را در سماع رعد و بعض
این امور رفع می گردد جهالت و از ان کسانی که تصحیح کرده اند این حدیث را یا تحسین نموده ابن منده است و تالیف
کرده در تصحیح وے کتابی و آجری و خطیب و ابوسعید ابن سمعانی و ابوموسی مدنی و ابوالحسن بن مفضل و منذرے
و ابن صلاح و نووے در تهذیب الاسماء و سبکی و غیرهم و دیلمی در مسند الفردوس گفته که صلوة التسبیح اشهر صلوات است
و اصح ها از روی اسناد و گفته که صحیح ترین چیزی در فضائل سور حدیث قل هو الله احد است و در فضل صلوات حدیث
صلوة التسبیح است و بیهقی و غیر وے از ابی حامد ابن الشرقی آورده که گفت نوشت مسلم با ما حدیث صلوة التسبیح را
از عبد الرحمن بن بشیر بعد از ان که شنیدم مسلم را که می گفت روایت کرده نشده است در وی اسناد وے احسن
ازین و ترمذی گفته که ثابت داشته است ابن المبارک و غیر وے از اهل علم صلوة التسبیح را و ذکر کرده اند فضل در وے
و حاکم گفته است که از انچه استدلال توان کرد بوی بر صحت این صلوة عمل کردن ائمه است مثل ابن المبارک
و بیهقی بعد ان و تداول صالحین مر آنرا ازیکدیگر و درین تقویت است و حدیث مرفوع را و سیوطی این را از بیهقی
نقل کرده و حافظ ابن حجر گفته است مقدم ترین کسی که روایت کرده شده است عمل این نماز از وی ابو الجوزاء اوس
ابن عبد الله بصری است که از ثقات تابعین است و ثابت شده از جماعتیکه بعد از وی بود و اثبات کرده آنرا ائمه
طریقین از شافعیه و روایت کرده این را از وی بیهقی باسند حسن و عبد العزیز ابن ابی داود که مقدم تر از ابن المبارک
است گفته من اراد الجنة فعلیه بصلوة التسبیح و ابو عثمان حیری زاهد گفته که ندیدم برای رفع شدائد و هموم مثل صلوة
تسبیح و در حدیث ابن عباس را ده طریق است که مجموع آن شش طریق است و بود تقویت یکدیگر قوت یافته و تائید پذیرفته
است و ائمه این شان و اکابر این فن از ان روایت نموده اند و ابن جوزی را در ان وهم شده است که صدقه که در ان مذکور
است ابن یزید خراسانی است و این چنین نیست بلکه وی ابن عبد الله دمشقی است معروف به سمین بعض او را از جهت
حفظ تضعیف کرده اند و جماعه او را توثیق نموده بخلاف خراسانی که وی متروک است این کلام تنزیه الشریعة است
که نقل کرده شد و ما در آخر کلام در بیان تعدد طرق و روایات اختصار کرده ایم و این قدر بس است و سیوطی

در مرقاة الصعود الی السنن ابو داود نیز نقل کلام وی آورده و کفایت بهتینا و استقصا و نیز در تنزیه الشریعه گفته است
که ابن حجر تناقض نموده است در تخریج رافعی گفته است که حق آنست که همه طرق وی ضعیف است و حدیث ابن عباس
قریب بشرط حسن است لیکن شاذ است از جهت شدت فردیت در وی و همچنین کلام نووی نیز درین باب مختلف آمده
در تهذیب الاسماء از آن تحسین کرده چنانکه گذشت و در اذکار استحباب آن را موکد ساخته و در شرح مهذب تضعیف نموده
و الله اعلم انتهی و بالجمله در شان این صلوة اختلاف کرده است و بنظر تتبع و تصفح کلام ائمه صحت و حسن وی غالب و
جزم شیخ مصنف بعدم صحت احادیث و طرق وارده در وی محل نظر است لا اقل اشارتی باختلاف بایست کرد مصنف
درین باب بر طریقه ابن جوزی میرود و در حکم یک جانب بلیغی بی مرغوب و بی تحاشی است و تانی و توقف در محل تردد و خلاف
شرط انصاف است در باب صلوة رغائب و صلوة نیمه شعبان و صلوة نیمه رجب و صلوة ایمان و صلوة لیلة المعراج
و صلوة لیلة القدر و صلوة کل لیلة من رجب و شعبان و رمضان درین ابواب چیزی ثابت نشده این صلوة و فضائل
آن در احیاء و بعض مشایخ طریقت نوشته شده و عمل ایشان متوارث گشته است و نزد مشایخ حدیث بصحت نرسیده و
بعض از ایشان در انکار آنها مبالغه عظیم نمایند و سیدی احمد بن زروق که از مشاهیر مشایخ دیار مغرب است در وصایای
خود گفته و لا تصل صلوة الایام و الاسابیع و قول فصل درین باب آنست که در رساله توصیل المرید الی المراد ببیان احکام الاحزاب
و الاوراد گفته ایم و احادیث درین ابواب نیز آمده بعض موسوم بوضع و بعض بضعف و در جامع الاصول ذکر صلوة رغائب کرده
و کیفیت آن بیان نموده با وجود آنکه وضع کتاب برای جمع احادیث صحاح سته کرده و حدیثی درین باب از انس
آورده و گفته که این حدیث در کتاب رزین است و در هیچ یکی از کتب سته آن را نیافتیم و الحدیث مطعون فیه انتهی و در باب
زکوة حلی چیزی ثابت نشده بدانکه در وجوب زکوة حلی از ذهب و فضه که زنان در بر دارند ائمه را اختلاف است
امام ابوحنیفه گوید که در وی زکوة است و امام مالک گوید در حلی که مباح است استعمال وی زکوة نبود و این
اظهر قولین است از امام شافعی و مختار در مذهب امام احمد نیز همین است و در آنچه بپوشند یا برای کرا و تجارت یا
حرام بود یا برای اتفاق عند الحاجه معد ساخته نزد ایشان هم است و امام محمد در موطا گفته که حلی که از جواهر و
لآلی بود نیست در وی زکوة در هر حال و دلیل این ائمه آنست که وی مستعمل است در مباح پس مشابه آمد بثیاب
بذله و عبید خدمت و دور سکنی و دلیل امام ابوحنیفه و اتباع وی عموم قول حق سبحانه و تعالی است والذین یکنزون
الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله الآیة و عموم قول پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فی الورق ربع العشر یعنی در نقره
واجب است چهل یک و درین عام است خواه سکه زده باشد یا غیر سکه زده آئینه باشد یا حلی یا غیر آن و نیز سبب زکوة
مال نامی است و دلیل نما موجود است در ذهب و فضه از روی خلقت و معتبر درین باب دلیل است بخلاف ثیاب
و مثال آن و احادیث و آثار در هر دو جانب مختلف آمده اما در جانب وجوب که مذهب حنفیه است ابو داود و ترمذی
و نسائی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که زنی نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و
با او دختری بود مر او را و در دست دختر وی دو دستانه بود از طلا فرمود آیا می دهی زکوة این را گفت لا یا
رسول الله فرمود خوش می آید ترا که بپوشاند پروردگار تعالی روز قیامت دو دستوانه از آتش پس برکشید
آن زن دو دستوانه را و بیفکند آن را بجانب حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گفت هما لله و لرسوله این لفظ ابی داود است

ونسائی گفته که زنی آمد از اهل یمن و ذکر کرد باقی حدیث را و در روایت ترمذی آمده که دو زن آمدند نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در دست ایشان دو سوار بود الحدیث ذهبی گفته که ابن قطان گفته است که اسناد این حدیث صحیح ست ونیز روایت کرد ابو داؤد و حاکم بر شرط شیخین از عائشه رض که گفت در آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس دید در دست من انگشترهای بزرگ از نقره فرمود چیست اینها یا عائشه گفتم ساخته ام اینها را تا بیارایم خود را برای تو فرمود آیا ادا می کنی زکوة اینها گفتم نه فرمود بس ست اینها ترا برای آتش دوزخ زرکشی در شرح خرقی گفته که در اسناد این دو حدیث سخن ست و در روایت موطا آمده که ام سلمه گفت که می پوشیدم من حلی ذهب گفتم یا رسول الله اینها داخل کنز ست فرمود هر چه زکوة ادا کنند کنز نبود اما در جانب عدم وجوب احمد گفته است که پنج کس از صحابه اند که مذهب ایشان عدم وجوب زکوة ست ابن عمر و عائشه رض و انس و جابر و اسماء بنت ابی بکر و از جابر مرفوعا نیز آمده و آن ضعیف ست انتهی و بیهقی گفته که آنچه روایت کرده شده است از جابر مرفوعا که لیس فی الحلی زکوة باطل ست و اصلی ندارد و آنچه مرویست قول او ست و مرویست که ابن عمر می پوشانید بنات و جواری خود را حلی ذهب و بیرون نمی آورد زکوة از او و نیز آمده که عائشه رض پرورد بنات برادر خود را که یتیم بودند در کنار خود و می پوشانید ایشان را حلی و بیرون نمی آورد از آن زکوة و این احادیث در جامع الاصول مذکور ند و اسماء بنت ابی بکر می پوشانید بنات خود را ذهب مانند پنجاه هزار و زکوة نمی داد و ترمذی گفته که اختلاف کرده اند اهل علم درین باب بعض صحابه و تابعین گفته فی الحلی زکوة و سفیان ثوری و عبد الله ابن المبارک باین قائل اند و بعض صحابه که ابن عمر و عائشه رض و جابر ابن عبد الله و انس بن مالک از ایشانند گویند لیس فی الحلی زکوة و بعض فقهای تابعین نیز برین اند و مالک ابن انس و شافعی و احمد و اسحاق قائل اند باین و صحیح نشده از حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم درین باب چیزی انتهی و بعض گفته اند که مراد از زکوة حلی بعاریت دادن آنهاست روایت کرده شده است این تاویل از سعید ابن المسیب و حسن بصری و غیر ایشان و در ورود وعید بر ترک مندوب آمده است چنانکه در قول وی سبحانه تعالی و یمنعون الماعون و کذا قال الزرکشی و در مقاصد حسنه می گوید که این مذهب بعضی از فقها بعنوان حدیث نقل کنند و آن نزد بیهقی از حدیث کامل بن العلاء از حبیب بن ثابت از قول ابن عمر ثابت ست و از طریق قتاده و شعبی از سعید ابن المسیب نیز آمده که در زکوة حلی گفت یلبس و یعار و بدانچه مذکور شد ظاهر گشت که مراد شیخ مصنف عدم صحت حدیث ست در باب زکوة حلی نفیا و اثباتا بلکه نفی آن احری ست تا آن و در اثبات خود احادیث آمده که بعض ائمه حکم کرده اند بصحت آن چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است و الله اعلم و در باب زکوة عسل با کثرت مرویات چیزی ثابت نشده و در باب زکوة خضراوات چیزی ثابت نشده ذکر این هر دو باب سابقا در باب زکوة و صدقات گذشته است و در باب سؤال اطلبوا من الرحماء و من حسان الوجوه و آنچه درین معنی ست مجموع باطل ست در مقاصد حسنه می گوید که طبرانی بلفظ التمسوا الخیر عند حسان الوجوه از حدیث یزید بن خصیفه عن ابیه عن جده مرفوعا آورده و همچنین آمده نزد ابی یعلی و این مشهور ست و مراد از طرق است از انس و جابر و عائشه رض و ابن عباس و ابن عمر و ابی بکره و ابی هریره رض و لفظ اکثر ایشان چنین است که اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه و در لفظی اذا طلبتم الحاجات فاطلبوها الی حسان الوجوه و در لفظی اطلبوا الحوائج و الخیر و در لفظی اطلبوا الخیر و این هر دو لفظ از عسکری ست و نزد بعض این زیادت آمده

قال قضى حاجتك قضاها بوجه طلق وان ردك ردك بوجه طلق ز حسن الوجه وهيئة عند طلب الحاجة در باب زعيم الوجه
حسنه عند طلب الحاجة يعني طلب كنيد خير وحاجت خود را از مردی كشاده روی خوش خلق كه اگر حاجت ترا قضا كند
بروی كشاده كند واگر رد كند بروی كشاده كند وبسا نیكو رو كه زشت رو ست نزد طلب حاجت وبسا زشت رو كه نیكو
رو ست نزد آن وگفته كه تمامه طرق آن ضعیف است وبعض سخت تر ست در ضعف از بعض دیگر واحسن طرق خبری ست
كه آورده است آنرا تمام وغیر وی از طرق سفیان ثوری باسناد وی از ابن عباس بلفظ التمسوا الخیر وآنچه
آورده است سخاوی در تاریخ خود وبعض بدل ابن عباس ابی هریرة آورده وآن ثابت تر ست وروایت كرده
آنرا ابو یعلی موصلی در مسند خود وروایت كرده طبرانی از مجاهد از ابن عباس وگفته گمان می برم كه آنرا رفع كرده وگفته
كه رجال وی ثقه اند وبا این همه طرق درست نباشد حكم بر متن بوضع چنانكه شیخ ابن حجر بدان اشارت كرده و
در بعض اشعار ابن رواحه یا حسان بن ثابت چنانكه عسكری روایت كرده واقع شده كه گفته « قد سمعنا نبینا
قال قولا « هو لمن یطلب الحوائج راحة « اغتدوا واطلبوا الحوائج ممن « زین الله وجهه بصباحه « انتهی ودر
شرح الشریعه بعض طرق حدیث اطلبوا الخیر من حسان الوجوه را ضعیف گفته وبعض را حسن وآنرا متابعات آورده
واز سیوطی نقل كرده كه گفته كه این حدیث نزد من حسن صحیح ست وجمع كرده ام طرق آنرا در جزوی مفرد وبالجمله حكم
مصنف ببطلان این حدیث كه ظاهر در معنی وضع ست درست نباشد والله اعلم ودر باب فضل معروف وكذا بر
از تبرم بحوائج خلق چیزی ثابت نشده در مقاصد حسنه از بیهقی در شعب الایمان وابی یعلی وعسكری از حدیث ثور
بن یزید از خالد بن معدان از معاذ بن جبل مرفوعا آورده كه ما عظمت نعمة الله على عبد الا عظمت مؤنة الناس علیه فمن
لم یحتمل تلك المؤنة فقد عرض تلك النعمة للزوال ترجمه چون حق تعالى نعمت را بر بنده از بندگان خود عظیم گرداند
مؤنت ومواسات مردم را نیز بر وی عظیم گرداند واگر نبرد آن بنده مؤنت مردم وغمخواری ایشان را پس تحقیق
در آورد آن نعمت را در معرض زوال وبیهقی نیز آنرا بهمین اسناد روایت كرده الا آنكه مالك ابن یخامر را میان خالد
ومعاذ وسطه آورده وطبرانی وبیهقی از حدیث اوزاعی از ابن عمر نیز بلفظ دیگر مرفوعا روایت كرده وبیهقی از حدیث
اوزاعی از ابی هریره نیز آورده بلفظ ما من عبد انعم الله علیه نعمة فاسبغها علیه الا جعل الیه شیئا من حوائج الناس
فان تبرم بهم فقد عرض تلك النعمة للزوال وبعضی ازین طرق موكد بعض ست انتهی واین لفظ اخیر مناسب تر ست
بلفظی كه مصنف ترجمه آنرا ذكر كرده واز عبارت مقاصد ظاهر می شود كه این حدیث در حد ذات ضعفی دارد ولیكن
تعدد طرق جبران كرده والله اعلم ودر باب فضائل عاشورا واستحباب صیام آن ثابت شده وسائر احادیث
در فضل آن وفضل صلوة وانفاق وخضاب وادهان واكتحال وطبخ حبوب وغیر ذلك مجموع موضوع ومفتری ست
قال ائمة الحدیث الاكتحال فیها بدعة ابتدعها قتلة الحسین سرمه كشیدن در روز عاشورا بدعتی ست كه كشندگان
حسین ابتداع كرده ونیز احادیث كه در فضل وعظمت روز عاشورا ووقوع وقائع عظیمه در ان مثل قبول توبه آدم ورفع
ادریس بر آسمان ونجات ابراهیم از آتش وبر آوردن نوح از سفینه وانزال توریت بر موسی وفدیه اسمعیل از ذبح وبر آوردن
یوسف از زندان ودیگر وقائع انبیا صلوات الله وسلامه علیهم وامثال آن آمده همه نزد محدثان موضوع ومفتری ست
واز افعال وخصال كه در وی مشهور ست از ان جمله استحباب صوم صحیح ست حتی كه در بعض احادیث صحیحه آمده

که سه چیز بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ترک نمی داد آنها را در سفر و حضر سنت فجر و روزه عاشورا و سه روزه
در هر ماه و در تکثیر طعام بر عیال احادیث ضعیفه وارد شده که بتعدد طرق جبران نقصان شده و حافظ زین الدین عراقی
در امالی خود از طریق بیهقی آورده که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من وسع علی عیاله واهله یوم عاشورا
وسع الله علیه سائر سنته و گفته که این حدیث منکر است که در وے لینی هست ولیکن حسن است برای ابن حبان و از
طریقی دیگر است که تصحیح نموده حافظ ابو الفضل محمد بن ناصر در زیادات منکره است و ظاهر کلام بیهقی در آنست
که حدیث توسعه حسن است برای غیر ابن حبان نیز زیرا که روایت کرده است او را از طرق متعدده از جماعه صحابه مرفوعا
و گفته که این اسانید اگرچه ضعیف است لیکن چون ضم کرده شود بعض به بعض قوتی پیدا کند و انکار ابن تیمیه که در توسعه
چیزی وارد نشده وهم است کذا فی الصواعق المحرقة و اما باقی اعمال که در بعض کتب آنرا خصال عشر گفته و بنظم در آورده
است محدثان آنرا اصلا قبول ندارند و موضوع و مفترے گویند چنانچه شیخ مصنف گفته و ابن قیم نیز بدان تصریح
نموده است و اکتحال سنت است علی الاطلاق و تخصیص آن بروز عاشورا بدعت است اما آنکه شیخ گفته که
سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعت است که کشندگان امام حسین ابتداع کرده اند وجه آن چه باشد آیا مقصود آن
جماعه مقهور زینت و زیب و سرور بود یا سرمه کنند و نیک نیک در سر مبارک وی نگاه کنند و در بعض حکایات آمده است
که بعضے از آن اشقیا بخون شریف وی سرمه کشیدند نعوذ بالله من ذلک و در بعض طرق آمده که من اکتحل بالاثمد یوم
عاشورا لم ترمد عینه ابدا در مقاصد گفته که حاکم و بیهقی و دیلمی این را آورده اند و حاکم گفته که این حدیث منکر است
قلت بل موضوع آورده ابن الجوزی فی الموضوعات و مجمل آنکه در صواعق گفته که طریقه اهل سنت آنست
که درین روز هم از مبتدعات فرقه رافضیه مثل ندبه و نوحه و غم و امثال آن اجتناب کنند که آن نه از داب مومنان
است و الا روز وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اولی و احری بود بدان وهم از بدع ناصبه متعصبت
باهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین از عید گرفتن آن روز باظهار فرح و سرور و زینت و خضاب و اکتحال و لبس ثیاب
جدید و توسیع نفقات و امثال آن که اینها از قبیل مقابله فاسد بفاسد و بدعت ببدعت و شر بشر است و وارد
نشده در آن حدیث صحیح نه از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نه از هیچ یکی از اصحاب و مستحب نداشت آنرا
هیچ یکے از ائمه مسلمین نه از ائمه اربعه و نه غیر ایشان و وارد نشده درین باب در کتب معتمده چیزی نه صحیح و نه ضعیف کذا
ذکر فی الصواعق المحرقة والله اعلم و در باب روزه رجب و فضل آن چیزی ثابت نشده بلکه کراهیت آن ثابت شده
سابقا در باب صیام ذکر روزه این ماهها رفته است حاجت باعاده نیست و در باب الحجامة تفطر الصیام چیزی صحیح
نشده درین باب نیز در کتاب صیام اشباع در کلام کرده شده است و در باب حجوا قبل ان لا تحجوا و حدیث من امکنه
الحج ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا چیزی ثابت نشده و مضمون این حدیث تاکید و مبالغه است در وجوب
حج و مبادرت در ادای آن میفرماید حج کنید پیش از آنکه نتوانید کرد آنرا و هر کرا قدرت و استطاعت حج پیدا شد و حج نکرد
برابر است خواه بر دین یهود میرد و یا بر دین نصاری و حدیث حجوا قبل ان لا تحجوا سخاوی در مقاصد حسنه از عبد الرزاق
آورده و گفته که ابونعیم و دیلمی از طریق وی از ابی هریره مرفوعا آورده اند و گفته که نزد دارقطنی در سنن نیز آمده و دو کس
از رواة این طریق مجهول اند و زمخشرے آنرا در کشاف آورده و نزد ابن ابی شیبه از ابن عمر مرفوعا آمده و ابن حبان د

حاکم وبزار وطبرانی نیز آورده انتهى وسیوطی از حدیث حاکم وبیهقی از علی وابی هریره رض آورده ودر بعض طرق این
زیادت آمده کنج گنجینه پیش ازان که هیچ نتوانید کرد دران وقت که بنشینند او بر اطراف داده‌های خود و
نگذارند هیچ یکی را که دریابد آنرا یعنی کعبه را و در روایتی آمده که من می بینم حبشی خرد گوش کج دست و پای را که در دست
وی کلنگ است ویران میکند کعبه را سنگ سنگ و این خبریست از احوال آخر زمان و اما حدیث ثانی من الکتبة و نج
الحدیث ترمذی آنرا از امیر المؤمنین علی رض بلفظ من ملک زادا وراحلة تبلغه الی بیت الله ولم یحج فلا علیه ان یموت
یهودیا او نصرانیا آورده و گفته هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه وفی اسناده مقال و هلال ابن عبد الله
مجهول و حارث یضعف فی الحدیث و در باب کل قرض جر منفعة فهو ربوا چیزی ثابت نشده شیخ عبد الرحمن ابن ربیع
که از متاخرین علما و محدثین دیار یمن است در کتاب تمییز الطیب من الخبیث فیما یدور علی الالسنة من الاحادیث
این حدیث را از حارث ابن ابی اسامه در مسند خود از امیر المؤمنین علی رض مرفوعا آورده و در معنی این حدیث احادیث
در مشکوة از حدیث ابن ماجه و بیهقی در شعب الایمان از انس رض آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون
قرض دهد یکی از شما و هدیه بفرستد مستقرض بسوی وی یا سوار کند بر دابه خود باید که سوار نشود دابه را و قبول نکند هدیه
را مگر آنکه پیش از قرض میان ایشان اینچنین معامله میرفته باشد و هم از انس از حدیث بخاری در تاریخ آورده که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون قرض دهد مردی مردی را باید که نگیرد از وی هدیه را و آثار صحابه درین
باب نیز آمده و در باب لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل چیزی صحیح نشده و حدیث لا نکاح الا بولی را در جامع الاصول
از ابی موسی اشعری از حدیث ابی داود و ترمذی آورده و در مشکوة از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و در بعضی کتب
در تصحیح او سخنی گفته که رواه الخمسة الا النسائی و صححه ابن المدینی وغیره و سیوطی از احمد و ترمذی و ابی داود و نسائی
و ابن ماجه از ابی موسی و ابن ماجه از ابن عباس و از احمد و ابن ماجه از عائشه رض آورده لا نکاح الا بولی والسلطان
ولی من لا ولی له و حدیث لا نکاح الا بولی و شاهدین را از طبرانی از ابی موسی آورده و لا نکاح الا بولی و
شاهدی عدل را از بیهقی از عمران و از عائشه رض آورده و ترمذی در جامع خود حدیث لا نکاح الا بولی را از ابی موسی
بطرق متعدده آورده و گفته که درین باب از عائشه رض و ابی هریره و عمران بن حصین و انس بن مالک نیز حدیث آمده
و گفته که در حدیث ابی موسی اختلاف رواة است و آنرا بتفصیل بیان نموده و گفته که حدیث عائشه رض نزد من حسن است
و ترمذی حدیث لا نکاح الا ببینة را بابی عبد الله ضعیف کرده و از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم زانیات آنانند که نکاح می کنند نفسهای خود را بغیر بینه و گفته که رفع کرده این حدیث را
عبد الاعلی در کتاب تفسیر موقوف آورده و در کتاب طلاق رفع نکرده و هذا اصح و گفته که حدیث عبد الاعلی مرفوعا غیر محفوظ است
و نمی دانم هیچ یکی را که رفع کرده او را مگر آنچه مرویست از عبد الاعلی از سعید از قتاده و صحیح آنست که روایت
کرده شده است از قول ابن عباس لا نکاح الا ببینة و درین باب از عمران بن حصین نیز آمده انتهى بدانکه در
نکاح امرأة بالغه بی اذن ولی و تزویج وی نفس خود را اختلاف است میان ائمه امام شافعی و مالک و احمد
برین اند که جائز نیست و تمسک ایشان بهمین حدیث لا نکاح الا بولی است که در وی مشایخ حدیث را سخن
است چنانکه معلوم شد و حدیث دیگر است که آنرا احمد و ترمذی و ابو داود و ابن ماجه و دارمی از عائشه رض روایت

کرده اند که ایما امرأة نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل سه مرتبه الحدیث و بسیاری از اصحاب که عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب و عبد الله بن عباس از ایشانند و از تابعین و تبع تابعین برین جانب اند و مذهب حنفیه آنست که نکاح بالغه بی اذن ولی جائز ست و دلیل ایشان قول حق سبحانه و تعالی که فرمود حتی تنکح زوجا غیره و اسناد نکاح بزن کرد پس معلوم شد که نکاح از وی جائز ست و لابد این در بالغه خواهد بود و اصحاب کتب سته غیر بخاری روایت کرده اند از ابن عباس که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم الایم یعنی زن ثیب احق است بنفس خود از ولی خود و بکر استیذان کرده می‌شود او را در نفس او و اذن او خاموشی ست و در روایت بخاری آمده که خنسا بنت خذام را پدرش تزویج کرد و وی ثیب بود پس ناخوش آمد و بیامد نزد حضرت آمد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رد کرد نکاح او را و نیز اگر زن مکلفه اقرار کند بنکاح صحیح ست اقرار وی و اگر انشاء عقد از وی صحیح نباشد صحیح نشود اقرار چنانچه از رقیق و صغیره و اگر زن بالغه خود را بغیر کفو دهد نکاح وی صحیح ست ولیکن اولیاء را اعتراض بدان میرسد که نزد حاکم بروند و طلب تفریق کنند و در روایت حسن از ابی حنیفه باطل ست و گفته اند که این اصح و احوط است و علیه الفتوی فی زماننا کذا قال الشمنی اما نکاح بغیر بینه و شهود اتفاق است مر امت را بر بطلان آن و ترمذی گفته مگر نزد قومی از متأخرین اهل علم انتهی و در بعض روایات نادره غیر معمول از بعض حنفیه نیز مروی است و مذهب صحیح مقرر نزد ما آنست که حضور شاهدین که مجتمع باشند در سماع قول زوج و زوجه شرط است و اگر یکی بشنود و برود و باز دیگرے بیاید و بشنود جائز نیست و نزد یک مرد و دو زن نیز جائز ست و مذهب احمد نیز همین ست و در باب امر با شفا و سرار چیزی ثابت نشده و ترغیب التشریعه از طبرانی در اوسط از ابی الدرداء آورده که علیکم بالسراری فانهن مبارکات الارحام و در روایت عقیلی فانهن انجب اولادا و اگرچه در اسناد هردو کسانی اند که حدیث آنها صحیح نیست ولیکن طریق اول حاکم در مستدرک آورده و ثانی شاهد اوست و او را شاهد دیگر ست که روایت کرده است او را ابو عمر در مسند خود و حافظ ابن حجر گفته که این مرسلے ست که لا باس ست باسناد وی و شاهد دیگر ست از مرسل مکحول که روایت کرده او را سعید بن منصور در سنن خود و شاهد دیگر از مرسل علی بن الحسین که روایت کرده او را ابو زکریا بخاری در فوائد خود و از شواهد اوست آنچه احمد و ابو یعلی از ابن عمر آورده اند که انکحوا امهات الاولاد فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة انتهی و در این حدیث از علی و ابن عباس و انس آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسیکه خوش دارد که ملاقات کند پروردگار تعالی را پاک باید که تزوج کند حرایر را و اگرچه در اسناد این جماعه منکر و مجروح اند ولیکن در روایت ابن ماجه من اراد ان یلقی الله طاهرا مطهرا فلیتزوج الحرائر که اسناد وی سالم ست از آن شاهد اوست و در مقاصد حسنه آورده که الحرائر صلاح البیت و الاماء فساد البیت و قال مالک البیع و لم یعرف او را دیلمی در جمع الجوامع نیز آورده و در باب مدح عزوبت چیزی ثابت نشده و احادیث صحیحه در مدح و ترغیب نکاح چندان واقع شده که از انجا ذم عزوبت بر وجه اتم لازم آید و بعضی نیز احادیث وارد یافته چنانچه گفته آید و مدح عزوبت نیز در بعض احادیث که متضمن ترهیب از نکاح اند آمده و مصنف بر آنها حکم بعدم ثبوت می‌کند چنانکه دیلمی در مسند الفردوس از ابی مالک اشعری آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دشمن ترین دشمنان تو زوجه تست که

همچو ابکی میکنند نزد او تنهائی که طلوع کان توانند و طبرانی از حدیث حذیفه آورده فتنه مرد در اهل است و در وجه وی
و ولد وی و این حدیث در صحیح بخاری نیز آمده است و ابن عساکر از حذیفه آورده که می آید بر مردم زمانی که فاضل ترین
اهل آن زمان کسی بود که خفیف الحاذ باشد گفتند یا رسول الله خفیف الحاذ چیست فرمود قلیل العیال و در روایتی دیگر آمده
خفیف الحاذ کسیست که او را نه اهل است و نه ولد و در مقاصد حسنه این حدیث را از ابو یعلی در مسند خود و از حذیفه مرفوعاً آورده
و تضعیف کرده و گفته که اگر صحیح است محمول است بر ترغیب در تجرد در ایام فتن و گفته که درین معنی احادیث بسیار است همه
واهی یکی از آن حدیثیست که از ابن مسعود مرفوعاً آورده اند که بیاید بر مردم زمانی که حلال نشود در وی عزوبت و سلامت
نماند مر هیچ دینداری را دین وی مگر آنکه بگریزد از کوهی بکوهی الحدیث و از ابی امامه نیز مرفوعاً آمده که مغبوط ترین دوستان
من مومنیست خفیف الحاذ عبادت میکند پروردگار خود را در سر و علانیه و پوشیده است در مردم و اشارت کرده نمی شود
بسوی او باصابع و امثال آن انتهی و خطیب از معاذ بن جبل آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعید
شمار فتنه ضرا یعنی فقر و شدت و صبر کردید بر آن و مخوف ترین آنچه می ترسم بر شما فتنه سرا است یعنی غنا و ثروت
از جانب زنان وقتیکه بپوشند سوار ذهب و جامه های شام را و عصب یمن را و در تعب و مشقت اندازند غنی را و
تکلیف کنند فقیر را بر آنچه نیابد و در احادیث کثیره بطرق متعدده بالفاظ مختلفه آمده که اولاد مخفیه منجله بخیله مجبنه
و آمده که کمترین ساکنان بهشت زنانند و درین معنی در صحاح نیز آمده که هلاک مردم در وقتیست که اطاعت کنند زنان
را و آمده که هیچ صباحی نیست که دو فرشته ندا نکنند که وای بر مردان از زنان و وای بر زنان از مردان و آمده که اکبر
گناهان نزد خدا آنست که ضایع کند مرد کسی را که قوت او بر دست و بالجمله احادیث در فتنه نساء و اولاد و قوت
عیال در صحاح و غیر آن بسیار آمده و مفهوم آنها همه ناظر بمدح عزوبت است مگر آنکه مقصود تخریج عدم ثبوت این لفظ
است والله اعلم اما ذکر احادیث مدح و ترغیب نکاح که متضمن ذم عزوبت اند احتیاج بذکر آنها نیست ولیکن طلوع
ضعف ما در ذم عزوبت سخاوی در مقاصد از ابو یعلی و طبرانی از ابی هریره آورده که گفت اگر باقی نماند از اجل من مگر یک
روز هر آینه ملاقات نمی کنم خداوند تعالی را اعزب و چه شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که گفت
شرارکم عزابکم بدترین شما مردان بی زنند و در روایتی آمده ان من سنتنا النکاح شرارکم عزابکم و اراذل امواتکم
عزابکم و از احمد از حدیث ابی ذر نیز آمده و احادیث دیگر نیز درین باب آمده و تمامه آنها ضعیف اند و خالی از
اضطراب نه و رجال آنها مجهول و متروک ولیکن بجائی نرسیده که حکم بوضع آن توان کرد انتهی و در باب مدح حسن
خط و تحریض بر آموختن آن چیزی ثابت نشده و در مدح حسن خط قولی مشهوریست که علیکم بحسن الخط
فانه من مفاتیح الرزق در مجمع البحار نقل میکند که موضوع است انتهی و بعض گویند که این قول امیر المومنین علی
است و سیوطی در جمع الجوامع حدیثی ذکر کرده بلفظ الخط الحسن یزید الحق وضوحا و در تحریض بر آموختن خط آورده
من الصدقة ان یعلم الرجل العلم فیعمل به و یعلمه و در رسائل خود از بیهقی آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم فرمود نعم حق الولد علی الوالد ان یعلمه الکتابة و السباحة و الرمی و از عبد الرزاق در مصنف از عمر
بن الخطاب آورده که وی با مرای شام نوشته که تعلیم کنید رمی را و تعلیم کنید صبیان خود را الکتابت و
سباحت و از ابن سعید در طبقات آورده که گفت بود سعید بن الخفیر که می نوشت بعربیت در جاهلیت

و کتابت در عرب قلیل بود و نیک می دانستند سباحت را و رمی را و هر که در وی این خصائل می بود در جاهلیت و اول اسلام او را کامل می گفتند و این صفات جمع بود در اسید و می گفت حجاج مر معلم اولاد خود را که تعلیم کن ایشان را سباحت پیش از کتابت زیرا که ایشان می یابند کسی را که می نویسد از جانب ایشان و نمی یابند کسی را که سباحت کند از جانب ایشان و همه این احادیث ضعیف اند و آورده ابو نعیم در حلیه و دیلمی در مسند الفردوس از ابی هریره آورده که حق ولد بر والدین است که نگاه دارد او را نام نیک و تزویج کند چون بالغ شود و تعلیم کند او را کتاب اگر مراد بکتاب کتابت بود نه قرآن و کتب دیگر و بعض مفسران کتاب را در قول حق تعالی که در شان عیسی علیه السلام فرمود ویعلمه الکتاب والحکمة بکتابت تفسیر کرده اند و گفته اند که وی علیه السلام حسن الخط بود و در تفسیر و یزید فی الخلق ما یشاء نیز آن را داخل ساخته اند تنبیه صحیح است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بحکم اسمع که حکمت الهی اقتضای آن کرده بود خط و سواد ندانست و چون این جهت نبوت و دلیل کمال وی بود صلی الله علیه وآله وسلم نسبت نقصان با بدایت شریف وی را وجود و کریمه وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون مبین آنست و فرمود وی صلی الله علیه وآله وسلم نحن امة امیون لا نعلم الکتاب والحساب و آنچه نسبت کتابت مناشیر و مکاتیب بحضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم کرده اند باعتبار مجاز مشهور است که نسبت فعل با امر و بعض گفته اند که چون تمام شد معجزه وی و ثابت شد نبوت وی صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر بدست مبارک خود چیزی نوشته است بجهت تتمیم و تکمیل فضائل و خواص نوعیه و سخن درین باب زیاده برین است در شرح مشکوة آورده شده است والله اعلم و در باب نهی از بریدن کنار چیزی ثابت نشده در مشکوة از حدیث ابو داود می آرد من قطع سدرة صوب الله راسه فی النار کسیکه قطع کند درخت کنار را سرنگون گرداند او را خدای تعالی در آتش دوزخ و گفته کاین حدیث مختصر است و تمام حدیث این است که من قطع سدرة فی فلاة یستظل بها ابن السبیل والبهائم عبثا بغیر حق یکون له فیها صوب الله راسه فی النار و در مجمع البحار گفته که پس بعض میگویند که مراد بدان سدره مکه است زیرا که وی حرام است یا سدره مدینه نهی از جهت آنکه تا سبب انس و ظل گردد مر کسی را که هجرت میکند بسوی وی و بعض گفته اند که مراد سدره صحرا است که ابناء سبیل و حیوانات در سایه آن می نشینند و بعض گفته اند که مراد سدره مملوک غیر است که قطع میکند او را ظالمی بغیر حق یا آنکه این حدیث مضطرب است زیرا که راوی عروه است که قطع می کرد و از چوب او درها می ساخت و اجماع است علما را بر اباحت قطع وے انتهی پوشیده نماند که وجوهی که برای نهی از قطع آن مذکور شد عام است خصوصیتی بسدره ندارد مگر آنکه بجهت خصوص واقعه بوده باشد یا بجهت آنکه وجود وے در صحراهاے عرب کثیر است چنانکه ام غیلان و مانند آن و اگر کراهت قطع آن بجهت میوه و سایه داری وے باشد و تعلق ببعضے از مصالح دینیه بدان چنانکه شستن میت بآب جوشانیده به برگ وے یا بودن وے از درخت بهشت و نمونه از سدرة المنتهی که مقام منتهای علوم خلائق و ملائکه مقربین است دور نباشد و در فضل میوه این درخت که او را نبق می گویند بکسر نون نیز در جمع الجوامع آورده که چون الله تعالی آدم صفی علیه السلام را از زمین افگند اول چیزی که از میوه های زمین خورد نبق بود رواه الخطیب

عن ابن عباس و در باب فضل و ذم عدس چیزی ثابت نشده و همچنین در باقلا و جبن و جوز و بادنجان و انار و مویز بلکه زنادقه درین باب وضع احادیث کرده اند و در بدنامه محدثان در آورده تشیین اسلام را اخذهم الله اما عدس در نفاهه حسنه

از حدیث طبرانی از دخیله مرفوعاً آورده که قدس العدس علی لسان سبعین نبیاً آخرهم عیسی بن مریم می‌گوید که بباقی باد
کرده شده است عدس بر زبان هفتاد پیغمبر که آخر ایشان عیسی بن مریم است صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و می‌گویند که
اسناد کرده است این حدیث را ابو نعیم در معرفت و از طریق وی آورده است و دیلمی از حدیث عبد الرحمن ابن دلهم زیادت
انه یرقق القلب ویسرع الدمع یعنی وی رقیق و نرم می‌کند دل را و زود می‌آرد اشک را و در روایتی فانه مبارک
و انه یرق الحدیث و درین حدیث این زیادتی نیز آمده وعلیکم بالقرع فانه یسد الفؤاد و یزید فی الدماغ یعنی لازم
گیرید خوردن کدو را که وے قوت می‌دهد دل را و زیادت می‌کند دماغ را و گفته که عبد الرحمن مذکور مجهول است
و معلوم نشده است صحبت وی مر حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم و گفته که درین باب چیزی از علی ابن ابی طالب
نیز آمده و حکایت کرده است خطیب در ترجمه مسلم ابن سالم در تاریخ خود که ابن المبارک پرسیده شد ازین حدیث که
تقدیس کرده شده است عدس بر زبان هفتاد پیغمبر گفت که بر زبان یک پیغمبر هم تقدیس کرده نشده است یعنی چه
جاے هفتاد پیغمبر و گفت که وی موذی است و نفخ گفت که تحدیث کرده است شما را این حدیث گفتند مسلم ابن سالم
گفت از که گفتند از تو پس تعجب کرد از آن و ابن صلاح نیز نقل کرده است از ابن المبارک بطلان آنرا و حافظ
ابو موسی مدنی نیز ابطال آن کرده و ابن جوزی این را در موضوعات ذکر کرده انتهی و در تنزیه الشریعة حدیث علی را
آورده و در اسناد وی طعن کرده و از ابن حجر نفی صحبت عبد الرحمن بن دلهم را نقل نموده و قصه ابن المبارک را نیز
آورده و لیکن گفته که بیهقی این حدیث را در شعب الایمان روایت کرده و لیکن منقطع و در اسناد وی کسی است
که توثیق کرده او را ابن حبان و گفته که گاهی خطا نیز می‌کند و روایت کرده است ابن السنی در کتاب طب که پیغمبرے
از پیغمبران خدا علیهم السلام شکایت کرد به درگاه خداوندی قساوت قلوب خود را امر شد بخوردن عدس که وے
نرم می‌کند دل را و اشک می‌آرد چشم را و می‌برد کبر را و وے طعام ابرار است و این حدیث نیز منکر است والله اعلم
و اما باقلا در مقاصد حسنه همین قدر گفته که حدیث الباقلا لیس بثابت اما معلوم نشد بخصوص که آن حدیث کدام
است و ابن دیبع نیز در جامع الاصول از حدیث ابی داود از عمر آورده است که گفت آورده شد نزد
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کله پنیری در تبوک از عمل نصاری پس طلبید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کارد را و
بسم الله گفت و ببرید و بخورد و سیوطی مثل این از ابن عباس در غزوه طائف آورده و ابی نعیم و دیلمی از میمونه آورده
که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از جبن فرمود اقطع بالسکین واذکر اسم الله تعالی علیه وا نو
وابی داود طیالسی و احمد و طبرانی با ین لفظ آورده که نهید در وی کارد را و ببرید بنام خدا و بخورید از کثیر بن شهاب آورده
که گفت پرسیدم عمر بن الخطاب را از پنیر گفت پنیر ساخته می‌شود از شیر و آب و لباء پس بخورید آنرا و ذکر کنید نام خدا را
باید که فریب ندهند شما را دشمنان خدا و از حمزه زیات آورده که گفت نوشت عمر بن الخطاب بجانب کثیر بن شهاب که
در کن کسے را که بالست که بخوردان فطیر را به پنیر که باقی ترست در شکم رواه ابن عساکر فی تاریخه و از نوح بن قدامه
آورده که گفت آمد مرا کتاب عمر بن الخطاب که بخورید از پنیر مگر آنرا که ساخته اند مسلمانان و اهل کتاب رواه البیهقی
و از شقیق آورده که گفته شد مر عمر را که قومی است می‌کنند جبن را و می‌اندازند در وی نافحه فرمود نام خدا ببرید و بخورید
رواه عبد الرزاق فی الجامع و ابن ابی شیبه از علی آورده که گفت اشتبه پنیر در دست و فرمود که می‌دانی که چگونه

بخورید

بخوری این را بسم الله بگو و بکار دش بیر و بخور و رواه هناد و ابن السری و سعید احمد ابن المرزوق در کتاب النصیحة الوافیة
می گوید که از سلطان ورع اجتناب از اکل جبن رومی ست نه غیر وی زیرا که می گویند در وی انفحه میته است نجس و خنزیر
و با وجود آن نه حرام است از جهت عدم جزم بدان انتهی این احادیث و آثار است که در جبن یافته شده و در وصف
از مدح و ذم وی چیزی نیست مگر از حل و حرمت وی و گو یا که قول مصنف و همچنین در باقلا علف بر فضل است
بر عدس و منها همه نزد وی ثبوت و صحت ندارد و الله اعلم اما جوز در تنزیه الشریعة از ابن عباس بسند وی آورد
که همه آن شکمها اند که این دارو و جوز دارو فاذا ما رانی بجوف ... میگوید پنیر و جوز هر دو در دند چون گرد شوند
در شکم میگردند دوا و خطیب نیز این را آورده و گفته که منکر است و ابن عساکر گفته که این از وضع محمد بن هارون است
و اما باذنجان در مقاصد حسنه گفته که حدیث الباذنجان لما اکل له یعنی باذنجان بهر چیزیکه بخورند بر آید باطل لا اصل له
اگر چه اسناد کرده آنرا صاحب تاریخ بلخ و شیخ ابن حجر گفته که در وقت یافتیم من در بن حدیث و لیکن یافتیم در بعض اجزا
از روایت ابی علی ابن زیرک الباذنجان شفاء و لا داء فیه و صحیح نیست و شنیدم از بعض حفاظ که می گفت که این از وضع
زنادقه است در زشتی میگویند که لهجه میکنند با بن عوام تا شنیدم قائلی را از ایشان که میگفت این صحیح تر است از حدیث
ماء زمزم لما شرب له و این خطاء صریح است و نیز گفته که دیلمی از حدیث محمد ابن عبید الله قرشی از جعفر ابن محمد آورده
که گفت بخورید باذنجان را و بسیار بخورید از ان زیرا که وی درختی است که ایمان آورده است بخدای عز و جل و
شیخ ابن حجر از دیلمی از انس آورده و دیلمی بی سند از ابی هریرة آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
بخورید باذنجان را زیرا که وی درختی است که دیده ام من او را در جنت المأوی گواهی داده است مر خدا را بحق
و مرا به نبوت و علی را بولایت الحدیث و در بعضی حدیث آمده که هر که بخورد او را باعتقاد آنکه وی درد است باشد
مر او را درد و هر که بخورد باعتقاد دوا دوا باشد مر او را و گفته همه اینها باطل است و حاکم گوید که از شافعی شنیدم که
نهی میکرد از اکل باذنجان بشب اخرجه البیهقی فی مناقب الشافعی انتهی کلام المقاصد و در تنزیه الشریعة از حدیث
ابن عباس آورده که در ولیمه مردی بودیم طعامی آوردند که در وی باذنجان بود مردی از قوم گفت یا رسول الله
باذنجان تهییج سودا می کند پس بخورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باذنجان را در لقمه و فرمود باذنجان شفا ست
انتهی در وضع است در روی و در این حدیث را نیز نسبت بوضع کنند و در حدیثی دیگر موضوع نیز آمده که نیکو بقله ایست وی
در شیر بیندازید آنرا و در زیت کنید و بخورید از آن و بسیار بخورید زیرا که وی اول شجره است که ایمان آورده بخدا
و وی موروث حکمت است و در طب دماغ و مقوی مثانه و مکثر جماع و در این نیز کذب و مفتری است ملا ... است ذکر
وی مرفوعا و بالجمله گفته اند آنچه در باذنجان می آرند همه موضوع و باطل است و الله اعلم و اما انار در جمع الجوامع
از ابن عدی و ابن عساکر از ابن عباس می آرد که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما من رمانة
من رمانکم الا و هی تلقح بحبة من رمان الجنة نیست هیچ اناری از انارهای شما مگر آنکه در شکم وی دانه است از انار بهشت
و ابن عدی گفته که این حدیث باطل است و در مقاصد گفته که دیلمی این را از ابن عباس مرفوعا آورده و سند وی ضعیف است
و در تنزیه الشریعة گفته که این حدیث صحیح نیست زیرا که در اسناد وی محمد ابن الولید بن ابان است و نیز گفته که ابن حبان این
محمد بن الولید را در ثقات آورده و گفته که گاهی خطا می کند و غریب می آرد و مر این حدیث را شاهدی است

از قول ابن عباس موقوفا که طبرانی آنرا روایت کرده و رجال وی رجال صحیح اند و بیهقی در شعب الایمان نیز آورده
و هم در جمع الجوامع آورده که امام جعفر ابن محمد از آبای کرام خود سلام الله علیهم اجمعین از امیر المؤمنین علیؑ آورده که
گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بخورید انار را زیرا که نیست در وی دانه مگر آنکه در وی آب بهشت ست
و نیست در وی دانه که بیفتد در معده مگر آنکه روشن گرداند دل را و نگاه دارد از شیاطین را چهل شب و در سند این حدیث
مجاهیل اند و نیز آورده از علیؑ که فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم لازم گیرید بر خود به خوردن انار و بخورید او را
به پیه وی که دباغ معده است و هر دانه که از ان در معده افتد روشن گرداند دل را اربعین و در سند این حدیث نیز از
مجاهیل اند و نیز آورده که خطیب در جامع از علیؑ آورده که گفت بخورید انار شیرین را که وی صاف و خالص کننده معده است
و از مرجانه آمده که گفت دیدم علیؑ را که میخورد انار را و هر دانه که از وی می افتاد بر می چید و میخورد رواه البیهقی و اما در مجرد
احادیث ذکر آن بخصوص مدح و ذم وی چیزی نیافتیم مگر ذکر عنب علی الاطلاق و در تنزیه الشریعه از ابن عباس آورده
که گفت بخورد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عنب را خوشه خوشه رواه العقیلی و البیهقی و لیس له اسناد قوی و نیز آورده
که شمار رسته در عنب پنج چیز حلال می خورید آنرا در حالیکه عنب ست و میوه خشک در حالیکه زبیب ست و می گیرید از وی
زبیب و رب و خل رواه العقیلی من ابی هریره و الدیلمی و آورده ربیع امتی العنب و البطیخ و آورده که لازم گیرید بر خود العنب
و خرما زیرا که بهترین فواکه عنب ست و بهترین طعام خرما و آورده که کلوا العنب حبة حبة بخورید انگور را یک یک دانه زیرا که
این اهنا تر و گوارا تر است و بفارسی نیز آمده چنانکه بیاید تنبیه احادیث در شان اطعمه و فواکه و ثمار که بصحت رسیده است
بسیارست و چون مصنف تخصیص کلام باین اشیای مذکوره کرده ما نیز اقتصار بران کردیم جز آنکه بصل و ثوم و کراث
احادیث صحیحه در کراهت خوردن آنها و منع از دخول مساجد بطرق متعدده صحیحه ورود یافته و مجامع و مجالس نیز در حکم
آنهاست و در بعض روایات فجل نیز هم درین حکم داخل شده و لیکن بعض احادیث غیر ثابته در مدح آنها نیز آمده اما
در بصل در مقاصد حسنه آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم یا علی اذا تزودت فلا تنس البصل ای
علی چون توشه راه برداری فراموش مکن پیاز را و گفته که هذا کذب بحت و گفته مانند اینست حدیثی که دیلمی در
مسند الفردوس بی سند از عبد الله ابن الحارث انصاری برادر جویریه مرفوعا آورده که علیکم بالبصل فانه یطیب النطفة
و یصح الولد بخورید پیاز را که وی پاک و صاف می سازد نطفه را و تندرست میگرداند ولد را و در تنزیه الشریعه از ابن
عمر آورده که مردی بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمد و شکایت کرد قلت اولاد را پس امر کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم او را بخوردن بیضه و پیاز رواه ابن حبان و در اسناد وی محمد ابن فرار مازنی ست متهم بکذب
و در خوردن بیضه احادیث بسیار آمده ضعیف یا موضوع والله اعلم و در مشکوة از حدیث ابی داود آورده که رسیده شد
عائشه از بصل پس گفت عائشه بدرستی آخر طعامی که خورد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم طعامی بود که در وی
بصل ست انتهی و در تقدیر صحت این حدیث ما ناکه خوردن آن بجهت تعلیم اباحت وی بود و نیز پخته بوده و حرام خوردن اوست خام
که رائحه او زایل شده باشد و الا اگر پخته و بمیرانند در اینجا کراهتی نیست و اما ثوم سیوطی در جمع الجوامع از دیلمی آورده که حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بخورید سیر را و تداوی کنید بوی که در وی شفاست از هفتاد درد و اگر نه این بود که فرشته می آمد
می خوردم او را رواه الدیلمی عن علیؑ و این حدیث را ابن قیم و طحاوی و طبرانی در اوسط و ابو نعیم فی الحلیه و عبد الغنی

بن سعید فی ایضاح الاشکال و ابن الجوزی فی الواهیات نیز آورده و با وجود آن صحیح نیست و الله اعلم و اما گرفت
در بعض احادیث غیر ثابته آمده که الکراث فی البقل بمنزلة الخبز فی الطعام و در لفظی فضل الکراث علی سائر البقول کفضل
الخبز علی سائر الاشیاء و لیکن صحیح آنست که حکم او حکم بصل ست و اما فجل در تنزیه الشریعة از ابن مسعود آورده که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون بخورید فجل را و خواهید که بوی وی نیاید یاد کنید مرا و در روایتی درود فرستید
بر من و گفته که این حدیث منقطع ست و در روایت وی مجاهیل اند و سخاوی در قول بدیع گفته است که صحیح نیست انتهی کلامه
انتهی و بعضی از علمای متاخرین این را در فضائل صلوة علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم آورده اند و الله اعلم و در باب
فضل لحم و آنکه افضل طعام الدنیا و الآخرة اللحم چیزی ثابت نشده احادیث در فضل لحم بالفاظ مختلفه آمده و لیکن سخن
در صحت و ثبوت آنهاست و در مشکوة از ابن ماجه از حدیث انس آورده که سید ادام الله اللحم و در مقاصد حسنه از ابن ماجه
و از ابن ابی الدنیا از ابی الدرداء آورده بلفظ سید طعام الدنیا و الآخرة اللحم و گفته که در روایتی جمل و الآخرة دلیل آمده
آمده و گفته که سند وی ضعیف ست و لیکن او را شواهد ست از حدیث علی مرفوعا که سید طعام الدنیا اللحم ثم الارز
اخرجه ابو نعیم فی الطب النبوی و از صهیب بلفظ سید الطعام فی الدنیا و الآخرة اللحم ثم الارز و سید الشراب فی الدنیا
و الآخرة الماء رواه الدیلمی و از بریده بلفظ سید الادام فی الدنیا و الآخرة اللحم رواه الطبرانی و کذا ابو نعیم فی الطب لیکن بلفظ
خیر و ابو عثمان صابونی بلفظ سید الادام اللحم و از ربیعة بن کعب بلفظ افضل طعام الدنیا و الآخرة اللحم اخرجه ابو نعیم فی الحلیة
و این ضعیف ست جدا و عقیلی گفته لا یصح فیه شیء و در آورده او را ابن جوزی در موضوعات و شیخ ابن حجر گفته ظاهر شده
بر من حکم بوضع برین متن و ابو الشیخ از روایت ابن سمعان آورده که گفت شنیدم از علمای خود که می گفتند بود
محبوب ترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم لحم که زیاده می کند در قوت شنوائی و وی بهترین طعامها
است در دنیا و آخرت و اگر سوال کنم پروردگار خود را که بخوراند مرا هر روز هر آئینه میکند آنرا پروردگار من و ترمذی
در شمائل از حدیث جابر آورده که گفت آمد ما را رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در منزل ما پس ذبح کردیم ما شاتی
فرمود گویا که ایشان دانستند که ما دوست میداریم لحم را و صحیح تر از همه قول اوست صلی الله علیه و آله وسلم فضل
عائشة علی سائر النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام و گفته است امام شافعی که اکل لحم زیاده می کند عقل را انتهی
کلام المقاصد و تا که تمسک بحدیث ثرید نمایند آنست که ثرید در غالب احوال نمی باشد مگر با لحم و در نهایه گفته که مراد نه
عین ثرید بلکه طعام متخذ از لحم و ثرید و گفته اند که افضل طعام عرب ثرید با لحم ست و لابد در مقام بیان فضل عائشة انرا
اراده کرده باشند مطلق ثرید را فتم المراد و سیوطی این احادیث مذکوره را بطرق دیگر نیز آورده و از ابن عباس نیز
آورده اکل اللحم یحسن الوجه و یحسن الخلق رواه ابن عساکر و از سلمان آورده ان القلب فرحة عند اکل اللحم رواه البیهقی
و بیهقی و ابن عدی و ابن حبان از ابی هریره نیز آورده که دل را فرحی ست نزد اکل لحم و هر چه در وی فرحت ست دل را
الجته در وی هم بطر و اسراف ست پس گاه گاه آنرا بخورید آنرا و از امیر المومنین علی آورده که گفت گوشت از گوشت
زیاده میگردد و هر که نخورد گوشت را تا چهل روز بد گردد خلق وی رواه البیهقی و ابو نعیم فی الطب و در موطا از امیر المومنین
عمر آورده که گفت دور دارید خود را از گوشت زیرا که او را بهجت و فرحت ست مثل فرحت شراب و هم در موطا آورده
که عمر مردی را دید که می خورد گوشت پس خواند این آیت را اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا و استمتعتم بها و در باب نبیذ

از بریدن گوشت بکارد چیزی ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابی داود و در مشکوة از بیهقی نیز از عائشه آورده
که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مبرید گوشت را بکارد زیرا که آن از صنع اعاجم است و بخورید آنرا
بدندان زیرا که این گواراتر است و صاحب مشکوة گفته که ابو داود و بیهقی گفته اند که این حدیث قوی نیست و در
شرح الشرعیه میگوید که بیهقی گفته که حدیثی معارض این حدیث نیز وارد شده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می برید
لحم شاة را بکارد پس اگر حدیث نهی صحیح است در گوشتی باشد که نیک نضج یافته و احتیاج به بریدن ندارد و آنچه در
بریدن آمده در آنچه نضج نیافته و حدیث نهی طبرانی از ام سلمه نیز آورده لیکن بعض رواة وی ضعیف بلکه متروک و متهم اند انتهی
اما آنچه در جواز قطع لحم بسکین آمده حدیث عمرو بن امیه است که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که می برید
کتف شاة که در دست وی بود پس خوانده شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم به نماز پس بنهاد آن گوشت پاره
را و کاردی را که بدان می برید و برخاست و گذارد نماز را و نکرد وضو رواه البخاری و مسلم و دیگر حدیث مغیره بن شعبه است
که گفت مهمان شدم همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یک شبی فرمود تا پهلوی شاة را بریان کردند پس
بگرفت کارد را و می برید از جهت من پس آمد بلال در این وقت الحدیث رواه الترمذی فی الشمائل تنبیه همچنانکه نهی از بریدن
گوشت بکارد وارد یافته از کندن گوشت از استخوان بدندان نیز منع گونه واقع شده و در جامع الاصول از صفوان بن امیه
آورده که گفت بودم من که می خوردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و می گرفتم گوشت را بدست خود از استخوان
فرمود نزدیک بگردان گوشت را بدهن خود که وی گواراتر است رواه ابو داود و روی الترمذی نحوه و در باب
فضل هریسه چیزی ثابت نشده و مجموع احادیث آن مفتری است در شرح الشرعیه می آرد که معاذ بن جبل پرسید از حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم که یا رسول الله هیچ طعامی از بهشت بر تو آورده فرمود آری آورد جبرئیل هریسه خوردم آنرا پس زیادت کرد
در قوت من قوت چهل مرد و در جماع قوت جماع چهل مرد و عقیلی این حدیث را آورده و در سند وی محمد بن حجاج
است و وی وضاع الحدیث است و نا البرقی وارد است و خطیب و عقیلی از حذیفه و خطیب از علی ابن مره و عقیلی از
جابر و ابن عباس نیز آورده و بالجمله این حدیث را طرق متعدده است و در بعض رجال آنها اختلاف است و حدیث
صحیح نیست و در باب نهی از اکل طین چیزی ثابت نشده و در جمع الجوامع حدیث از سلمان آورده که هر که بخورد طین
گویا که اعانت کرد بر قتل نفس خود رواه الطبرانی و از انس آورده اکل الطین حرام علی کل مسلم رواه الدیلمی
فی مسند الفردوس و از ابی امامه من اکل الطین فحوسب علی ما نقص من لونه ونقص من جسمه هر که بخورد از گل حساب
کرده شود بر آنچه نقصان شده از رنگ وی و جسمانیت وی و در معجم زیاده برین آورده هر که بخورد گل را پر کند
خدای تعالی شکم او را روز قیامت با آتش بقدر آنکه خورده است از گل رواه ابن عباس و در مقاصد حدیث
اکل الطین حرام علی کل مسلم را از دیلمی از انس مرفوعا آورده و گفته که در اسناد او جابر است و ضعیف کرده که اکل الطین یورث النفاق
و از علی آورده که خوردن گل و بریدن ناخن بدندان قطع نیز از وسواس است و گفته که در این باب تصنیفی است مر
ابی القاسم ابن منده را ولیکن بیهقی گفته که روایت کرده شده است در تحریم طین احادیث که صحیح نیست یکی از آنها در
شرح الشرعیه آورده و حدیث ان الله خلق آدم من الطین فحرم اکل الطین علی ذریته نیز آورده که هر که بخورد گل را و غسل
کند او را پس یا تحقیق بخورد گوشت پدر خود آدم است و غسل کرد بخون وی و نیز آورده هر که بخورد گل را گویا خورده گوشت پدر

ونیز آورده که سوگند خورد پروردگار شما که عذاب کنم آکل طین را مثل عذاب شارب خمر و از عائشہ آورده که گفت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مر او را ای حمیرا مخور گل را که وے بزرگ میکند شکم را و زرد میکند رنگ را و میبرد روشنائی روے را و همہ این احادیث ضعیف اند یا موضوع و در باب اکل در بازار چیزے ثابت نشده در مقاصد حسنہ میگوید که طبرانی و ابن عدی از ابی امامہ مرفوعاً آورده که الاکل فی السوق دناءۃ یعنی خوردن در بازار پیش مردم از دنائت است و سند وے ضعیف است و معارض است او را حدیث ابن عمر که گفت بودیم یاد عهد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که میخوردیم و حال آنکه راه میرفتیم و مے نوشیدیم در حال قیام اخرجہ الترمذی وصححہ ابن ماجہ و ابن حبان انتہی و در تنزیہ الشریعہ گفته که آن را ابن عدی و خطیب از ابی هریره و نیز ابن عدی و عقیلی از ابی امامہ آورده و صحیح نیست زیرا که در وے جماعہ مجروحان اند و عراقی اختصار کرده بر تضعیف و در باب بطیخ و فضائل آن چیزے ثابت نشده

و احادیث کتاب بطیخ مجموع باطل و موضوع است آنچه ثابت است از جملہ آن است که کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یاکل البطیخ در مقاصد حسنہ در حرف الباء میگوید که ابو عمرو توقانی در بطیخ و فضائل وے جزوی تصنیف کرده و احادیث وے باطل کرده و ابو القاسم تیمی گفته که کثرت طرق زیاده نمیکند مگر ضعف را و نووی گفته که این سخن غیر صحیح است انتہی و در حرف الخا گفته که حدیث خربزه یعنی بطیخ و آنکه آمده که رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دوست میداشت آن را روایت کرده شود از انس و گفت دیدم رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که جمع میکرد میان رطب و خربزه انتہی و در تنزیہ الشریعہ آورده است که حدیث البطیخ ماؤہ رحمۃ وحلاوتہ من حلاوۃ الجنۃ و شیخ جلال الدین سیوطی در لآلی گفته فضل البطیخ وبرکۃ اللہ تعالیٰ علی اکلہا حتی لا یبقی فی النار وان ماءہ رحمۃ و حلاوتہ مثل حلاوۃ الجنۃ بطولہ موضوع و ابن جوزی از ابن عباس آورده و گفته که در وے مجاهیل اند و گفته که من تهمت میکنم بوضع این حدیث هناد را زیرا که ما شنیدیم از وے احادیث بسیار مرفوعاً و موقوفاً در فضائل بطیخ القند که ندیدیم نزد غیر وے و کلها محال و صحیح نشده در فضل بطیخ چیزے مگر همین که رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میخورد آن را و نیز آورده که البطیخ یغسل البطن غسلاً ویذهب الداء اصلاً و نیز آورده تفکهوا بالبطیخ وعظموه فان حلاوتہ من حلاوۃ الجنۃ وماؤه رحمۃ فمن اکل لقمۃ من البطیخ کتب اللہ لہ سبعین الف حسنۃ ومحا عنہ سبعین الف سیئۃ ورفع لہ سبعین الف درجۃ لانہ خرج من الجنۃ رواه الدارمی والتوقانی فی جزء البطیخ عن علی و نیز آورده که ابن عباس برائے آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بطیخ از طائف دستاد پس گرفت آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن را و بوسه کرد و بجبل و گفت تعظیم کنید بطیخ را زیرا که وے از حلہاے زمین است آب وے شفا است و حلاوت وے از بہشت رواه التوقانی

و در باب فضائل نرگس و گل مرزنگوش و بنفشه و درخت بان چیزے ثابت نشده و حدیث من شم الورد الاحمر ولم یصل علی فقد جفانی و حدیث خلق الورد من عرقی و امثال این مجموع موضوع و باطل است در فضل نرگس در تنزیہ الشریعہ آورده که بوے کنید نرگس را اگرچه در روزے یکبار یا در سالے یکبار یا در عمر یکبار بود زیرا که در دل همہ است از جنون و جذام و برص که قطع نمیکند آن را مگر بوے کردن نرگس ابن جوزی این حدیث را آورده و گفته که در وے هناد نسفی و محمد ابن سلمہ است و هر دو متهم اند و گفته اند که ابن عساکر و ابن النجار هر دو این حدیث را روایت کرده و اقتصار کرده اند بر وصف نکارت از وضع و بعض گفته اند که بسیار است که ابن عساکر نکارت میگوید و حال آنکه حدیث نزد وے موضوع است چنانکه

از جهت کلام وے معلوم میگردد و سیوطی در فضائل بنفشه در جمع الجوامع آورده که ان فضل البنفسج علے سائر الادهان
کفضلی علے سائر الناس یعنی فضل دهن بنفشه بر دیگر ادهان همچو فضل من ست بر دیگر مردمان رواه الخطیب عن ابی هریره
وانس وقال منکر و نیز آورده که فضل بنفشه بر سائر ادهان مثل فضل دین اسلام ست بر سائر ادیان رواه الطبرانی عن محمد
ابن علی بن الحسین بن علی عن ابیه عن جده و ابن کثیر این را گفته که منکر ست جدا و ابن حجر گفته که موضوع ست بجمیع طرق
خود و نیز آورده که فضل دهن بنفشه بر سائر ادهان همچو فضل من ست بر سائر خلق با رد ست در صیف و حار ست در شتا رواه
ابن عیلان فی الضعفاء عن ابی سعید و ابن جوزی این هر سه حدیث را در موضوعات آورده انتهی و در تنزیه الشریعه از امیر المومنین
علی می آرد که گفت بودم نزد رسول صلی الله علیه وآله وسلم و ذکر کرده شد نزد وے ادهان فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فضل دهن بنفشه بر سائر ادهان همچو فضل اهل بیت ست بر سائر خلق و بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که ادهان میکرد
بدان و سعوط می نمود بوی و در مواهب لدنیه گفته که آنچه روایت کرده شده است که ورد پیدا کرده شده است از عرق آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم یا از عرق براق و شیخ ادا احادیث مشتهره گفته که نووی گفته است که صحیح نیست و شیخ الاسلام ابن حجر گفته
که موضوع ست و پیش از وے ابن عساکر نیز حکم بوضع آن کرده و در مسند الفردوس باین لفظ آورده که الورد الابیض خلق من
عرقی لیلة المعراج والورد الاحمر خلق من عرق جبرئیل والورد الاصفر خلق من عرق البراق رواه من طریق المکی ابن بندار
الزرتیانی و این مرد کسیست که متهم وارد و اورا دارقطنی بوضع و در این را طریقی دیگر ست که روایت کرده وی از طریق ابو الفرج نهروانی
از حدیث انس که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چو بردند مرا باسمان گریست زمین بعد از من و برویانید
از وے کبر چون باز آمدم افتاد قطره از عرق من بر زمین و برویانید گل سرخ و هر کس که خواهد که بوید بوی من باید که
ببوید گل سرخ را انتهی و در تنزیه الشریعه نیز این احادیث آورده و تضعیف و ابطال کرده است و درین حدیث آخر
آورده که چون افتاد قطره از عرق من بر زمین بخندید زمین و برویانید از وے گل را اما مرزنگوش در تنزیه الشریعه از ابن عباس
آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته ناگاه مردے آمد و در دست وے دسته
از ریحان پس مساس نکرد آنرا مردے دیگر آمد و دسته مرزنگوش در دست وے و بگذاشت آنرا پیش آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پس دراز کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست خود را بجانب وے و بگرفت وی که
بو فرمود و نیکو بوے ست این درختے ست که میروید زیر عرش و آب او شفا است مر چشم را رواه العقیلی و در اسناد وی
حجاج بن عباد ست و از انس مے آرد که فرستاده شد برائے حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ریاحین مختلف پس دیگر
همه را اختیار کرد مرزنگوش را گفتند یا رسول الله رد کردی سائر ریاحین را و اختیار کردی مرزنگوش را
فرمود در شب معراج دیدم که مرزنگوش از زیر عرش روئیده است و نیز از انس آورده مرفوعا که گفت در بهشت خانه است
که سقف وے از مرزنگوش ست و نیز آورده که علیکم بالمرزنجوش فشموه فانه جید للخشام و نیز آمده که
منع میکند مرزنگوش از دماغ آدمی جن و شیطان و آن حدیث من شم الورد الاحمر ولم یصل علی فقد جفانی در بیتر ان الاحد ال
این حدیث را از مفتریات شمرده و مر شخصی بود از عرب که در صد و سی و سه سال بعد از ان بر آمده دعوی کرد
که وے از صحابه است و مصافحه کرده است پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را
دعا کرده و گفته عمرک الله شد و برکت دعاے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا صد و هفت صد

از جهت بانی ملند و تحدیث کرد و روایت کرد که شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که گفت من شم الورد و لم یصل علی فقد جفانی و درین لفظ قید احمر نیست انتهی و با وجود آن و قطع نظر از صحت این حدیث اگر ز و شم رایحه طیبه و استحضار و تذکار طیب رایحه طیبه مصطفوی و محبت وے صلی الله علیه وآله وسلم طیب با یاد وے به صلوٰة و شریف ملحوظ گردد مستحسن ست چنانکه بمشاهده و معاینه آثار و صفات وے صلی الله علیه وآله وسلم کذا افتی بعض العلماء المتأخرین بکته در باب فضائل خروس سفید چیزے ثابت نشده و این حدیث مشهور مسلسل که الدیک الابیض صدیقی باطل و موضوع ست احادیث که در فضل مطلق خروس سفید یا غیر سفید آمده چیزے ثابت نشده و چنانکه سیوطی در جمع الجوامع بروایت ابی داؤد از زید بن خالد آورده لا تسبوا الدیک فانه یوقظ للصلوٰة و از ابن نجار و بیهقی از ابن مسعود آورده که آواز کرد خروس نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نزد وے مردم بودند پس گفت مردے اللهم العنه فرمود دشنام مکن او را که وے میخواند بنماز و از طبرانی و بیهقی و غیرهما از ابن مسعود و ابی هریره و بروایت احمد و ابی داؤد و ترمذی و بیهقی از ابی هریره آورده که چون بشنوید آواز خروس را سوال کنید خدائے تعالیٰ را از فضل وے زیرا که وے می بیند فرشته را و چون بشنوید آواز خر را پناه جوئید بخدا از شیطان رجیم زیرا که وے می بیند شیطان را و از ابو الشیخ از ابی هریره و ابن مردویه از عائشه آورده که آواز خروس نماز است و زدن او بهر دو بازوے خود رکوع و سجود او و در خصوص خروس سفید نیز احادیث آمده و بسیار آمده چنانکه هم سیوطی از ابن قانع از ایوب بن عتبه آورده که الدیک الابیض صدیقی خروس سفید دوست من ست و از ابی بکر برقی از ابی زید انصاری آورده که خروس سفید دوست من ست و دوست دوست من و دشمن دشمن خدا و در حدیث عائشه و انس آمده و دشمن دشمن من و از بغوی از خالد ابن معدان آورده که خروس سفید دوست من و دشمن دشمن خدا است پاسبانی میکند صاحب خود را و هفت خانه دیگر را و در حدیث عقیلی و ابو الشیخ از انس آمده که خروس سفید حبیب من و حبیب حبیب من که جبرئیل ست پاسبانی میکند خانه خود را و شانزده خانه را از همسایها چهار از یمین و چهار از شمال و چهار از پیش و چهار از پس و از بیهقی از ابن عمر آمده که خروس اعلام میکند نماز و هر که نگاه دارد خروس سفید را نگاه داشته میشود از سه چیز از شر هر شیطان و ساحر و کاهن و از ابی الشیخ از ثوبان آورده که مر خدائے تعالیٰ را خروسے ست که چنگلهاے وے در زمین ست و گردن وے زیر عرش و بازوهاے او در هوا میزند هر دو بازوے خود را هر شب وقت سحر و میگوید سبحٰن القدوس ربنا الرحمٰن لا اله غیره و هم از ابی الشیخ از ابن عمر آورده که خدائے تعالیٰ را خروسے ست که هر دو بازوے وے منقش ست بزبرجد و لؤلؤ و یاقوت و یک بازوے وے در مشرق ست و بازوے دیگر در مغرب و پایهاے او در زمین و سر وے در زیر عرش چون وقت سحر شود بزند بازوے خود را و بگوید سبوح قدوس ربنا الله لا اله غیره همه خروسان بازوهاے خود را بزنند و آواز کنند و چون روز قیامت بود فرمان شود که بازوهاے خود را بهم بند و آواز خود را پست کن پس بدانند اهل آسمان و زمین که قیامت نزدیک رسید و از طبرانی از صفوان نیز مانند این آورده و از ابن عدی و بیهقی از جابر نیز آورده و تضعیف کرده و از دیلمی از ام محمد بنت زید بن ثابت آورده که سه آواز است که دوست میدارد آن را خدائے تعالیٰ

بیان فضائل خروس سفید

آواز خروس و آواز خواننده قرآن و آواز کسیکه استغفار میکند در وقت سحر و از ابی الشیخ از ابن عمر آورده که دشنام مکنید خروس سفید را زیراکه وی دوست من است و من دوست وی و دشمن وی دشمن من است سوگند بخدائیکه فرستاده است مرا بحق اگر بدانند بنی آدم چیزی که در نزد بانگ وی است هر آئینه بخرند پرهای وی را و گوشتهای او را بزر و نقره و بدرستیکه میرانند جن را تا جائیکه میرسد آواز وی این روایات سیوطی است در جمع الجوامع و سخاوی نیز در مقاصد این احادیث آورده و اسانید آنها را ذکر کرده و بعضی از آنها را نسبت بضعف کرده و میگوید که شیخ ابن حجر بر ابن جوزی در آوردن او این احادیث را در موضوعات انکار کرده و گفته که ظاهر میشود بر من حکم کردن برین متن بوضع و سخاوی میگوید و لیکن در اکثر الفاظ آن رکاکتی است که ملا رغبی نمی‌نماید و حافظ ابونعیم اخبار دیک را در جزوی علیحده افراد نموده است انتهی والله اعلم و در باب فضائل حنا چیزی ثابت نشده سیوطی از طبرانی از ابن عباس آورده که گفت آورده شد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حنا از سود الفاغیة تشبه ریحان الجنة فاغیة شبیه ریحان بهشت است و در قاموس میگوید فاغیه شکوفه حناست و در مجمع البحار در باده فاغیه آورده و حدیث سید ریاحین الجنة الفاغیة و میگوید که فاغیه شکوفه حنا را گویند و بعض گفته شکوفه ریحان و بعض گفته اند شکوفه هر نبات صحرائی که آن را کسی نکشانده و گفته اند فاغیه از هر نبت نور را گویند از نجاست حدیث کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعجب الفاغیة انتهی و در تنزیه الشریعة بصریح در فضائل حنا نیز آورده که سید ریاحین الجنة الحنا این را خطیب از ابن عمر آورده و در وی بکر ابن بکار قیسی است و وی لیس بشئ است و بعض گفته اند که توثیق کرده است او را ابن حبان و غیر وی و این حدیث را متابعت است که روایت کرده است آن را طبرانی و از بریده آمده است بلفظ سید ریحان اهل الجنة الفاغیة رواه البیهقی فی الشعب و نیز از انس آورده کان احب الریاحین الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الفاغیة انتهی و از اینجا نیز معلوم شود که مراد بفاغیه حناست و نیز آورده که حنا سنت خدا است و سنت رسول و دست تسبیح میکند بر مرد و زن و صبی و دو رکعت در حنا برابر است با بیست و چهار رکعت و چون در آورده میشود مرد در قبر و می آید بر وی منکر و نکیر پس میگوید یکی از ایشان مر دیگری را بپرس او را میگوید چگونه پرسم او را و حال آنکه با وی بهجت اسلام است یعنی خضاب بحنا و در روایتی آمده چگونه پرسم او را و بر وی نور اسلام است ابن جوزی این احادیث را آورده و طعن کرده و گفته احادیث در فضل حنا آمده هیچ یکی از آنها صحیح نیست و نیز آورده که نفقه درهمی در راه خدا بهفتصد درهم است و نفقه درهمی در خضاب بهفت هزار درهم رواه الدارمی عن ابی طیبة و در وی الیسع بن عیسی مخزومی است و وی مجهول است و نیز آورده که خضاب کنید که خدای تعالی و فرشتگان او و انبیا و رسل او هر چه پیدا کرده است و خلق نموده سمک ماهیان در دریا و طیور در آشیانها دعای رحمت میکنند بر صاحب خضاب و آثار وضع برین لائح است و در جمع الجوامع آورده که خضاب کنید بحنا که وی خوشبوست و تسکین میکند ترس را و زیاده میکند شباب شما را و جمال شما را و لیناتر در خضاب بحناست نه خضاب بسواد و بعد ازین کتاب حدیثی آورده است که میباشند در آخر زمان قومی که خضاب کنند بدین سیاهی مثل چینه کبوتر نمی‌یابند بوی بهشت را روایت کرد این حدیث را بغوی

فضائل حنا

اما بعضی گفته اند که این حدیث صحیح نیست و در اسناد وے عبدالکریم ست و وی ابن ابی المخارق ست و ابو امامه
بصری و گفته اند که جماعه از صحابه بخضاب سیاه کرده اند مثل امام حسن و امام حسین و سعد بن ابی وقاص و جماعه از
تابعین و بر تقدیر صحت حدیث مراد آن خواهد بود که دریں نیابند بوے بهشت را از جهت فعل یا اعتقاد ویکه صادر
شده است از ایشان نه از جهت خضاب چنانکه در شان خوارج آمده است که سیما ایشان تحلیق ست و حال آنکه تحلیق
حرام نیست و شیخ ابن حجر گفته است که خطا کرده است ابن جوزی که طعن در عبدالکریم کرده است زیرا که این
عبدالکریم ابن المخزری ست ثقه است و روایت او در صحیح آمده و این حدیث را احمد در مسند خود و ابوداؤد
و نسائی و حاکم در مستدرک خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی در سنن و شعب و ضیا در مختاره و حافظ ابی العلا آورده
اند و ابن جوزی در عدم تصحیح این حدیث تکیه کرده که گفته که اگر تسلیم کنیم که این عبدالکریم ابن ابی المخارق ست احمد که
روایت کرده و وے روایت نمیکند مگر از کسیکه ثقه است نزد وے و بخاری نیز این حدیث را بطریق تعلیق و
مسلم در متابعات آورده و ذهبی گفته که وے ابن ابی المخارق نیست و حدیث صحیح ست انتهی و لیکن بتحقیق ظاهر شد
که حدیث وعید بخضاب سیاه صحیح ست و هر چه بر خلاف آن مرویست غیر صحیح و مختار نیز در مذهب فقها همین ست
و در مطالب المؤمنین میگوید که اتفاق کرده اند مشایخ که خضاب بحنا در حق مردان سنت ست و از سیماے مؤمنان ست
اما خضاب بسواد هر که از غازیان ست برائے هیبت در چشم اعداے دین کند درست ست و هر که برائے زینت
نفس خود و دوستداری زنان مر او را مکروه بود نزد اکثر مشایخ و بعض تجویز کرده اند بے کراهت کذا فی المحیط و
خلاف کرده اند در ان بعض مکروه میدانند زیرا که پیری نور الٰهی ست و تغییر نور الٰهی مکروه و از ابن عباس آورده اند که
فرمود چنانچه خوش دارم که زینت کند برائے من امراة من خوش دارد وے که زینت کنم من برائے وے و از امام ابی یوسف
دو روایت ست یکے آنکه اگر در حالت قتال کند لا باس به ست و اگر برائے تزیین و زنان خود کند نیز لا باس به است
کذا فی شرح ادب القاضی و بصحت رسیده است که امیر المؤمنین ابو بکر صدیق خضاب میکرد بحنا و کتم که گیاهی ست
و لیکن رنگ آن سیاه نیست بلکه سرخ مائل بسیاهی کذا قالوا و ما که آنچه منقول از صحابه مذکورین ست نیز همین است
و الله اعلم و خضاب زن دست و پاے را بحنا برائے تزیین مر زوج خود را مادام که در آن صور و تماثیل نباشد لا باس
و جاریه صغیره را نیز لا باس ست و در مرد و صبی را نمی باید کرد مگر آنکه عذرے داشته باشد و کرده است خضاب بسواد
و الحاصل خضاب بحنا جائز ست باتفاق اما در خضاب بسواد خلافے ست و لیکن مختار در مذهب حرمت و کراهت ست

و در باب نهی از نتف شیب چیزے ثابت شده در جامع الاصول از حدیث ابوداؤد و ترمذی و نسائی از عمرو
ابن شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نتف مکنید شیب یعنی مچینید
موے سفید را زیرا که نیست هیچ مسلمانی که پیر شود در اسلام مگر آنکه باشد او را نور روز قیامت و در روایتے آمده که
هر موے سپید او را خداے تعالیٰ بدان حسنه و کم کند بدان خطیه این روایت ابی داؤد ست و در روایت ترمذی آمده که پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم نهی کرده از نتف شیب و گفته که وے نور مسلمان ست انتهی و سیوطی در جمع الجوامع آورده که کسیکه نتف کند سپیدی
نظر نکند خداے تعالیٰ بسوے وے روز قیامت و کسیکه نتف کند شیب را قمع کند دوست او را خداے تعالیٰ بنیزه در
روز قیامت رواه ابن عساکر عن عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده و نتف شیب نزد امام ابو حنیفه مکروه است اگر

بجهت تزئین باشد وامام محمد گفته لاباس به کذا فی مطالب المؤمنین نقلاً عن الخلاصه ومختار آن ست که مکروه ست بجهت ورود نهی از آن در احادیث وشاید که وجه عدم کراهت بجهت کلامی که در صحت وثبوت این احادیث ست ولهٰذا حکم مصنف بعدم ثبوت اینها بجهت این اسناد ست که عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده زیرا که گفته که اگر ضمیر ابیه بعمرو راجع ست این حدیث مرسل ست ودیگر اب عائد بود منقطع زیرا که اصل نسبت این چنین ست عمرو ابن شعیب ابن محمد بن عبدالله ابن عمرو ابن العاص وچون ضمیر جده بعمرو بود واین حدیث از محمد بود ووی تابعی ست وتابعی چون رفع کند حدیث مرسل بود واگر باب بود حدیث از عبدالله ابن عمرو بود ووی صحابی ست ولیکن شعیب از وی سماع ندارد پس حدیث منقطع باشد ولهٰذا این اسناد در صحیحین نیست والله اعلم ودر باب تختم بخاتم عقیق وتختم در دست راست چیزی ثابت نشده ودر تختم بخاتم عقیق احادیث آمده که وی مبارک ست ونفی فقر میکند ونیز آمده که هر که تختم کند بعقیق ونقش کند بر وی وما توفیقی الا بالله توفیق دهد خدای تعالیٰ او را برای هر چیز دوست دارند او را هر دو فرشته ونیز آمده که اکثر اهل جنت عقیق ست وآمده که هر که تختم کند بعقیق همیشه بیند چیزی را که دوست میدارد وآن را وقضا کرده نشود مرا ورا اگر آنچه نیک ست وسعادت ست واین احادیث بصحت نرسیده چنانچه شیخ مصنف گفته واما آنکه گفته که در باب تختم در دست راست چیزی ثابت نشده محل بحث ست از جهت ورود احادیث صحیحه درینباب وخود نیز سابقاً درباب پوشش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفته که انگشتری ابرد کرده اما روایات مختلف ست در بعض احادیث آنکه در دست راست بودی ودر بعض در دست چپ ومجموع احادیث صحیح ست ظاهر آنکه گاهی در دست چپ وگاهی در دست راست بودی واین عبارت مصنف ست درینباب ودرینجا میگوید که چیزی ثابت نشده ودر باب نهی از عرض خواب بر زنان چیزی ثابت نشده وانچه صحیح شده درینباب آنست که خواب را عرض نکنند مگر بر لبیب عاقل ودر بعض روایات بعالم ناصح ودر بعض روایات لبیب حبیب ونیز آمده که اگر خواب بد بیند تفل کند در جانب دست چپ ونگوید آن را بکسی اینجا نهی از عرض خواب بر جاهل وکول ودشمن مفهوم شد اما در خصوص نهی عرض آن بر زنان چیزی صحیح نشده ودر نسخه به لحشه بعدا آورده که نهی ان تقص الرؤیا علی النساء وگفته که روایت کرده این حدیث را عقیلی از عائشه رضی الله عنها وگفته که لا اصل له ودر میزان گفته که عبدالملک ابن هرون تحدیث کرده بحدیثی باطل که لا تقص الرؤیا علی النساء انتهی ودر مواهب لدنیه از عبدالرزاق از سعید ابن عبدالرحمن نیز روایت کرده از عائشه رضی الله عنها آورده است که زنی بود از اهل مدینه حامله که شوهر وی بتجارت رفته بود آن زن در خواب دید که ستون خانه شکسته ولیسری اعور زائیده نزد عائشه رضی الله عنها آمد وخواب خود را عرض کرد فرمود اگر این خواب تو صادق ست شوهر تو بمیرد وبزائی تو پسری فاجر پس بنشست آن زن وگریه میکرد پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیامد وگفت یا عائشه چون تعبیر کنند شما مسلمانان را خواب او را تعبیر کنید بخیر زیرا که خواب موافق تعبیر می آید پس بفرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر آن زن را خیرست انشاء الله تعالیٰ باز آید شوهر تو بسلامت ومی زائی پسر نیکوکار والله اعلم ودر باب ختم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بفارسی مثل الغسب دودو یا سلمان نکنسب در وی چیزی ثابت نشده وصحیح گشته در بعض الفاظ الغسب ودو والتحریک نیز آمده ودر قاعده حسنه میگوید که این مشهور ست میان اعاجم الا اصلی ندارد ونمی از جمیع میان دو دختر کسی را که با خود شراب داد ودر خوردن نهی ورود شده

مگر آنکه اذن گیرد از مصاحب خود انتهی و این نهی در حدیث صحیحین و ترمذی و ابوداود واقع شده و این کلمه که بسلمان فارسی فرموده یا سلمان شکنب درد و در بعض نسخ شکمت تباہ بے خطاب بسین آمده اصلے ندارد و بخاری در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب من تکلم بالفارسية والرطانة و حدیث جابر آورده که روز خندق از آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم التماس حضور تشریف بخانه وے نموده پس آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اصحاب را ندا درداد که در خانه جابر سوریست زود باشید و آنجا حاضر آئید. و سور کلمه فارسی ست دیگر حدیث ام خالد آورده که خرد بود همراه پدر خود پیراهنے زرد پوشیده نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد آن حضرت فرمود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سنه سنه که کلمه حبشیه است یعنی حسنه دیگر کلمه کخ کخ که موضوع ست برائے زجر صبیان از مستقذرات نیز کلمه فارسیست و در صحیحین از حدیث ابی هریره آمده که حسن ابن علیؓ خرد بود و تمره از تمر صدقه که نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده بودند برگرفت و در دهن نهاد حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کخ کخ و زجر کرد تا بیندازد آنرا از دهن و فرمود که آیا نمیدانی که ما صدقه نمی خوریم و کذا قال الطیبی ولیکن اینجا گفته اند که فارسی بودن لفظ سور محل بحث ست تواند که مشترک بود میان لغت عرب و فرس چنانکه صابون و امثال آن گفته اند و سنه تواند که مختصر حسنه بود و کخ کخ صوت است الفاظ موضوع عربی یا فارسی کذا قالوا و در باب کراهت سخن فارسی گفتن چیزے ثابت نشده و حدیث کلمة فارسية من خبيث العربية لم يحس ما خطية خطاست در تنزیه الشریعه آورده که ابغض الکلام الی الله الفارسية وکلام الشياطين الخوزية وکلام اهل النار البخارية وکلام اهل الجنة العربية و گفته که جوزقانی این حدیث را آورده و در سند او وے اسمعیل ابن زیاد مجی ست و وے متهم است بوضع این حدیث و حافظ ابن حجر گفته که این اسمعیل از شیوخ بخاری ست در غیر صحیح و گویا آفت درین حدیث از بالای او ست انتهی و نیز آورده که من تکلم بالفارسية زادت في خبه ونقصت من مروته و گفته که روایت کرده این را ابن عدی از انس و در وی طلحه بن زید است تعقب کرده شده است آن که ذکر کرده است آنرا حاکم در مستدرک ولیکن ذهبی گفته که لیس بصحیح و اسناده واه و مر او را شاهدست از حدیث ابن عباس که روایت کرده او را حاکم که گفت من احسن منکم ان یتکلم بالعربية فلا یتکلم بالفارسية فانه یورث النفاق و از امیر المؤمنین عمرؓ آورده که گفت اتعلموا رطانة الاعاجم و هم از وے آمده که شنید مردے را که تکلم میکند بفارسی در طواف پس بگرفت هر دو بازوے او را و گفت بگیر بسوے عربیت راه را رواهما البیهقی الاول فی السنن والثانی فی الشعب انتهی و نیز آورده است که نفرستاد حق تعالی هیچ وحی هرگز بر هیچ پیغمبر مگر بعربیت بعد از آن وے میرسانید بقوم خود بزبان ایشان و از ابن مردویه در تفسیر از ابن عباس آورده که گفت وحی کرده میشود بر جبرئیل بزبان عربی و وے آرد وے بر هر پیغمبرے بزبان وی هیچ یکے ازینها صحیح نیست و عجب آنکه حدیث دیگرے آرد که ناظر در مرجع زبان فارسی ست که میگوید کلام آن کسانیکه گرد عرش اند فارسی است و حق تعالی چون خواهد وحی کند یعنی بآن کسانے که گرد عرش اند امرے را که در وے نرمی و آسانی ست وحی میکند بفارسی و اگر خواهد وحی کند امرے را که در وے سختی ست وحی میکند بعربی و بلفظ دیگر آمده که چون غضب کند وحی بعربی فرستد و چون راضی بود بفارسی وحی کند. اینها نیز از موضوعات اند و در باب ولد الزنا آنکه مشهور شده که ولد الزنا لا یدخل الجنة حدیثے ثابت نیست و باطل ست در مقاصد حسنه میگوید که این حدیث ابونعیم در حلیه از مجاهد از ابی هریره مرفوعاً آورده و اعلال کرده آنرا دارقطنی بآنکه مجاهد از ابی هریره سماع ندارد و باثبات واسطه میان مجاهد و ابی هریره نیز طبرانی و ابونعیم و نسائی

روایت کرده لیکن در تعیین واسطه مضطرب اند و از جماعهٔ از ابی سعید خدری و عبدالله ابن عمر و ابن العاص نیز آمده و ذکر کرده ابن طاهر و ابن جوزی که این حدیث موضوع ست و نسائی بلفظ لا یدخل ولد الزانیة الجنة از روایت شعبه و سفیان ثوری از عبدالله ابن عمرو آورده و ابن حبان از هر دو وجه روایت کرده و هر دو طریق محفوظ است و طیبی ابن حجر گفته که بر تقدیر صحت تفسیر کرده اند آنرا بآنکه معنی او این ست که در نمی آید بهشت را اگر عمل کند بمثل عمل والدین خود و اتفاق دارند بر آنکه محمول بر ظاهر نیست و بعضی در تاویل وی گفته که مراد بر لعان از کسی ست که مرتکب بهمت زنا و ملازم ست آن را چنانکه گفته می شود فرزندان اعراب و مراد و اسلمان را ابناء الاسلام والله اعلم و در باب لیس لفاسق غیبة درین معنی چیزے ثابت نشده در نهی از غیبت مسلمان و شدت زجر و تشنیع آن احادیث صحیحه وارد شده و بحد شهرت کشیده است اگرچه فاسق باشد و در بعض احادیث آمده که لیس لفاسق غیبة یعنی آنرا فاسق را غیبت کنند والا بدرست از فسق و فجور زنا بآن ذکر کنند در وی اثم نباشد عقیلی از طبرانی از معویة بن حیده روایت کرده لیس لفاسق غیبة و در روایتی لیس للفاجر غیبة و در حدیث دیگر طبرانی متعدده آورده که آیا مترسید از ذکر فاجر که ذکر کنید او را بآنچه در وست تا بشناسند او را مردم و حذر کنند از وی و در مقاصد حسنه گفته این را بطرق متعدده آورده از طبرانی و بیهقی و دارقطنی و ابن عدی و ابن حبان و حاکم و عقیلی و ابی الشیخ و غیرهم و حکم بعدم صحت بلکه بوضع و تکذیب بعضے از رواة آن از ایشان نقل کرده و گفته که اگر این حدیث صحیح ست محمول ست بر فاسق معلن که اظهار کرده پرده حیا انداخته و ستر حال برافگنده و علانیه و آشکارا فسق میکند اینچنین کس را غیبت نباشد در غیبت او اثمی شود و درین باب نیز احادیث بسیار آمده چنانکه من لاحیاء له لا غیبة له و من القی جلباب الحیاء فلا غیبة له انما الغیبة لمن لم یعلن بالمعاصی و اگرچه در طرق این احادیث نیز ضعف باشد و لیکن در صحیح نسخه ابن سنی ورود یافته چنانکه در مشکوة از حدیث بخاری و مسلم از ابی هریره و در جامع الاصول از ابی هریره و جابر درین باب آورده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کل امتی معافی الا المجاهرون یعنی تمامه امت من سلامت داشته شوند از غیبت و عیب کردن مگر آنکه مجاهر و معلن اند بفسق و در مشکوة این زیادت آورده که از بیباکی و عدم مبالات است از غیبت که عمل کند مرد در شب عملی بد را و حال آنکه پوشیده است خدای تعالی بروے آن عمل را و در وقت صبح دم بردم گوید که شب چنین و چنین عمل کردم در خود پرده وری کند و درین معنی گفته است هم پرده بر بهایی حق کشا و هم پرده خویشتن. و علما را اتفاق ست که صحیح ست غیبت از فاسق معلن و امام جائر و مبتدع داعی و در تظلم و نصیحت و تزکیه شهود و رواة اخبار و در صورت تظلم اگر صبر کند افضل ست و کفارت غیبت بحلی خواستن ست از مغتاب اگر برسد و ممکن باشد والا توبه و استغفار کافی ست و در بحلی خواستن لازم نیست که تفصیل آن را بوے بگوید و مطلق اجمال کافیست که گوید ترا غیبتی کرده ام ببخش و در بعض احادیث آمده که استغفار کردن مر مغتاب را نیز کفارت غیبت ست بگوید اللهم اغفرلنا وله و در باب نهی از سب براغیث چیزے ثابت نشده و در مقاصد میگوید که طبرانی در اوسط از حدیث ابی یوسف قاضی از امیر المومنین علی آورده که گفت فرود آمدیم ما در منزلے پس ایذا کردند ما را براغیث پس دشنام کردیم ما آنها را پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دشنام مکنید براغیث را که نیکو دابه ایست که بیدار کرد شما را برای ذکر خدا و اذا نش تنقی که گفت ذکر کرده شد براغیث نزد رسول خدا

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ آن بیدار میکند برای نماز و در روایت دیگر آمدہ و از انس کہ بودیم با نزد رسول خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم پس گزید مردی را برغوث پس لعنت کرد آن مرد آن را پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کہ لعنت مکن او را کہ وی آگاہ گردانید پیغمبری را از پیغمبران برای نماز و از انس در حدیث بخاری صاحب مفرد
و در حدیث احمد و طبرانی و غیر ایشان نیز مثل این آمدہ و شیخ ابن حجر جزء وی علیحدہ در دنیا ب تصنیف کردہ انتہی
تنبیہ امام مستغفری در دعوات و غیر وی نیز از ابی ذر مرفوعا آوردہ کہ اگر ایذا کند برغوث بگیر قدحی از آب
و بخوان بر وی هفت بار این آیت را و ما لنا الا نتوکل علی اللہ الآیۃ و بگو اگر شما مومن اید باز دارید شر
خود را و ایذای خود پس از ان بپاشید آن آب را گرد فراش خود ایمن می باشی از شر آن و خواندن این آیت
در صباح و مساء از برای دفع هوام و عقارب از عمر ابن عبد العزیز نیز نقل کردہ اند و گفتہ اند کہ از جملہ فوائد مجربہ
نافع است واللہ اعلم و در باب ذم سماع حدیثی صحیح وارد نشدہ و مراد خصوص سماع غناست با مامیر از غنا و مزامیر
و در ذم هر یکی از ان احادیث وارد شدہ است سیوطی در جمع الجوامع در کتاب لهو و تغنی از حدیث طبرانی
در معجم کبیر و خطیب در تاریخ از ابن عمر آوردہ کہ نهی عن الغناء والاستماع الی الغناء وعن الغیبۃ والاستماع الی الغیبۃ
وعن النمیمۃ والاستماع الی النمیمۃ و از حدیث خطیب از امیر المومنین علی آوردہ نهی عن ضرب الدف ولعب الصنج وضرب
الزمارۃ و از ابن ابی الدنیا در ذم ملاہی از ابن مسعود آوردہ الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل و از دیلمی در
مسند الفردوس از انس باین لفظ آوردہ الغناء واللهو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب
والذی نفسی بیدہ ان القرآن والذکر لینبتان الایمان فی القلب کما ینبت الماء العشب سخاوی در مقاصد حسنہ گفتہ
و لا یصح کما قال النووی و از ابی هریرہ آوردہ باین لفظ حب الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب و
از ابن نصر سجزی در ابانہ از ابن مسعود آوردہ ایاکم والمعازف والغناء فانهما ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت
الماء البقل و صاحب مشکوۃ از بیهقی در شعب الایمان از جابر آوردہ الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع
و سیوطی از ابن مردویہ و بزاز و ضیاء مقدسی در مختارہ و سعید ابن منصور در سنن خود از انس و بیهقی از عائشہ
آوردہ صوتان ملعونان فی الدنیا والآخرۃ مزمار عند نعمۃ ورنۃ عند مصیبۃ و از حکیم ترمذی در نوادر الاصول آوردہ من
استمع الی صوت غناء لم یؤذن لہ ان یسمع صوت الروحانیین فی الجنۃ قیل وما الروحانیون قال قراء اہل الجنۃ و این حدیث
ضعیف است و از حاکم در تاریخ و دیلمی از علی آوردہ من مات و لہ قینۃ فلا تصلوا علیہ و وی گفتہ کہ این حدیث ضعیف است
جدا و از ابی امامہ آوردہ ان اللہ عز وجل بعثنی هدی و رحمۃ للعالمین وامرنی بمحق المعازف والمزامیر والاوثان
والصلیب وامر الجاهلیۃ الحدیث و این حدیث را ابو داود طیالسی روایت کردہ و احمد ابن حنبل و ابن منیع نیز مانند
این آوردہ و بزاز از ابن عباس مرفوعا آوردہ حرم المیتۃ والمیسر والکوبۃ یعنی الطبل و ماند آن ابن عباس مرفوعا
آوردہ امرت بهدم الطبل والمزمار و از ابن نصر سجزی در ابانہ و ابن عساکر در تاریخ آوردہ من قعد الی قینۃ یستمع منها صب
اللہ فی اذنیہ الآنک یوم القیامۃ و از جابر آمدہ اول من تغنی ابلیس و ابن ماجہ و طبرانی از صفوان ابن امیہ آوردہ
کہ در مدینہ عمرو ابن قرۃ مردی بود کہ کسب وی دف زنی بود چون آیہ کریمہ ومن الناس من یشتری لہو الحدیث نازل شد
نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رخصت طلب کرد کہ او را بجز آن پیش آمد کار وی دف زنی بود

وآن حرام شد اکنون رزق وے از کجا رسد وجز این کارے از دست وے نمی برآید اذن بکنی که دف زنم بغیر فاحشه یا رسول الله فرمود نه اذن ست و نه کرامت دروغ گفتی اے دشمن خدا خداے تعالی ترا قدرت بر رزق حلال طیب داد و تو حرام را بجاے آن اختیار کردی اگر بعد ازین این کار کردی ترا چنین و چنان کنم برخیز از پیش من و توبه کن الحدیث واکثر مفسرین لهو الحدیث را بغنا تفسیر کرده اند و گفته اند که ابن عباس و ابن مسعود سوگند خورده اند که مراد او غناست وقول فضیل ابن عیاض است الغناء رقیة الزنا و دارقطنی و دیلمی از جابر آورده که چون روز قیامت شود بگوید حق سبحانه تعالی کجا اند آنهائے که منزه داشتند چشم و گوش خود را از مزامیر شیطان جدا کنید ایشان را در تلهاے مشک و عنبر و بگوید فرشتگان را که بشنوانید ایشان را تسبیح و تحمید من پس بشنوانند باوازهاے خوش که هرگز کسے مثل آن نشنیده و در جامع الاصول نیز مضمون این حدیث آورده است و هم در جامع الاصول از ابی داود و در مشکوة نیز از احمد آورده که نافع مولاے ابن عمر میگوید که بودم با ابن عمر در راهے ناگاه بشنید آواز مزمارے را پس نهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و دور شد از راه بیک سو شد پس مرا گفت بعد از ساعتے آیا می شنوی آن آواز را و من دران زمان خرد بودم و در روایتے آمده که بودم من ردیف ابن عمر ناگاه آواز نے شنید الحدیث و ابو داود در حدیث خود آورده که گفت ابن عمر بودم با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس شنید مثل آنچه من شنیدم و کرد همچنین که من کردم و در حدیث وے ذکر آنکه نافع گفت که خرد بودم نیست و مقصود از ذکر خردی عذر آنست که چرا او را منع نکرد این احادیث ست که در ذم غنا و مزامیر و ملاهے وارد شده و امثال آن احادیث دیگر نیز آمده و از جهت خوف تطویل برین قدر اقتصار افتاد و شاید که تو گوئی شک نیست که درین میان احادیث ست که محدثین حکم بضعف آن کرده اند و تصریح بصحت آن ننموده و بعض ازان قبیل ست که بعدم صحت آن حکم کرده اند چنانچه در ضمن بیان اشارتے بدان کرده شد و مدعاے مصنف آنست که حدیثے صحیح درین باب نیامده اگر آزادی بیاری تا حقیقت حال معلوم شود بدانکه بعد از قطع نظر ازان که حدیث ضعیف بتعدد طرق برتبه حسن رسد و حسن برتبه صحیح درین باب حدیث جاریتین ست که بعض مردم آنرا در اثبات اباحت نیز بیارند و انصاف آنست که مدلول آن ذم ست مگر در بعض مواضع مثل ایام عید و مانند آن الفاظ آن چنانچه در صحیح بخاری و مسلم آمده این ست که عائشه میگوید که درآمد بر من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نزد من دو جاریه بودند که تغنی میکردند بغناے بعاث پس به پهلو افتاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر جامه خواب و بگردانید روے مبارک خود را پس درآمد ابوبکر پس منع کرد مرا و گفت مزمار شیطان را نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روا میداری پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روے مبارک با بوبکر آورد و گفت بگذار این دخترکان را یا ابابکر پس چون غافل شد ابوبکر غمز کردم آن دو جاریه را تا بیرون رفتند و بود این واقعه روز عید و در روایت دیگر آمده که گفت عائشه درآمد بر من ابوبکر و نزد من دو دخترک بود از دختران انصار که غنا میکردند بآنچه گفت و گو کرده بودند بدان انصار روز بعاث گفت عائشه و نبودند آن دختران مغنیه پس گفت ابوبکر آیا مزمور شیطان در خانه رسول خدا ست و آن روز عید بود پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدرستیکه هر قوم را عیدی ست و این روز عید ماست و در روایت دیگر آمده که ابوبکر درآمد بر عائشه و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد وی بود در روز عید فطر

یا عید اضحی و نزد عائشه روز نکبت بود و دو کنیزک بودند که تغنی میکردند بآنچه بآن یکدیگر گفته بودند انصار در روز بعاث پس گفت ابوبکر مزمار شیطان این گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یا ابابکر بهر قوم را عیدی است و عید ما این روز است و در روایت دیگر آمده که درآمد ابوبکر بر عائشه و نزد وی دو جاریه بودند که غنا میکردند در ایام منی و دف میزدند و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوشیده بود خود را بجامه پس منع کرد ایشان را ابوبکر و بکشاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روی مبارک خود را و فرمود بگذار ایشان را یا ابابکر که ایام عید است و آن ایام ایام منی بود اینها همه روایات بخاری و مسلم اند اکنون باید دید که چون ابوبکر صدیق که اسبق و اقدم اصحاب است در معرفت احکام دین غنا را مزمار و مزمور شیطان گفت و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را برین تقریر کرد و نگفت که اینچنین مگو که این مزمار شیطان نیست و حرام نیست بلکه گفت منع مکن یا ابابکر ایشان را ازین که امروز عید است یعنی این حکم را که حرمت تغنی و مذمت است مطلق مدان و عام خیال مکن در روز عید از لهو و سرور مانند چه جائز باشد خصوصا دختران و نوسالان را اگر تغنی کنند و اشعار که در آن فحش و ذکر نساء و امثال آن نباشد بخوانند و این تخصیص را ابوبکر صدیق چون تقریب ننهاده بود و سابقا بیان از جانب شارع نیافته بود اکنون تقریب وقوع این قضیه معلوم کرد و نیز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خود بشنیدن آن مقید نشد و ابوبکر را نیز بر آن ترغیب ننمود بلکه تغافل نمود و پیچیده در جامه شد تا بتقریر او بر منکر و شنیدن آن موهم نشود و لاحاصل و بنابر اشارتی فرمود پس نهایت آنچه ازین حدیث ثابت شود اباحت و رخصت آن در بعض احیان مثل ایام عید و مانند آن با بودن او حرام و مزمار شیطان در غیر این اوقات و این معنی نزد انصاف ظاهر است از حدیث کما لا یخفی و حدیث صوتان ملعونان فی الدنیا والآخرة مزمار عند نغمة ورنة عند مصیبة که گذشت نیز بقول سیوطی صحیح است و وی گفته است که هرچه در کتاب خود از ضیاء در مختاره آورده ام صحیح است و دیگر حدیث معازف که در صحیح بخاری آمده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که و راست من اقوام پیدا آیند که استحلال کنند حر را یعنی فرج که مراد از آن اینجا زناست و حریر را و معازف را یعنی آلات ملاهی را که مزامیر است پس اگر استماع معازف و آلات ملاهی حرام نباشد اطلاق استحلال بر آن و ذکر او با حر و حریر چه معنی دارد و در اتصال و اسناد این حدیث مر ابن حزم ظاهری را که از علمای متأخرین متعدین است و قائل است با اباحت غنا و مزامیر بجهت تعصبی که درین باب دارد سخن است و شرح و تحقیق این مقام تفصیلی طلبد و موقوف بود بر بیان بعض مصطلحات علم حدیث بدانکه در اصول حدیث مقرر شده است که بخاری گاه در تراجم ابواب صحیح خود بعض احادیث می آرد که سند آنها را از اول حذف کند گاهی بصیغه جزم و معلوم چنانکه ذکر فلان و قال فلان مثلا و این قسم محکوم علیه است بصحت و گاهی بصیغه تمریض و مجهول چنانکه قیل و یقال و این محل توقف است و مجزوم الصحة نه ولیکن چون وی رحمه الله آن را در صحیح آورده است مشعر است که اصلش صحیح است زیرا که وی التزام کرده است که درین کتاب جز صحیح نیارد و این حذف اسناد را از اول تعلیق گویند و آن حدیث را معلق اگرچه حذف تا آخر اسناد نیز باشد و گفته اند تعلیقات البخاری متصلة باسنده یعنی اگرچه بظاهر منقطع آمده اما در واقع متصل اند و این حکم در جائی است که نسبت برجال حدیث گوید که میان او و ایشان واسطه است اما اگر نسبت بشیخ بی واسطه خود گوید قال فلان این حکم تعلیق ندارد و در صورت حذف اسناد داخل در این قسم نمیدارد

وحکم عنعنه نزد بخاری آنست که اگر ملاقات راوی و مروی عنه ثابت شود و این راوی از تدلیس سلامت بود
در حکم اتصال و داخل ست والا احتمال انقطاع دارد و مثال این خبر معازف ست که بخاری در اول این حدیث حدثنا یا اخبرنا
وامثال آن نگفته سوق حدیث نموده است و گفته قال هشام ابن عمار حدثنا صدقة ابن خالد قال حدثنا عبد الرحمن
بن یزید ابن جابر قال حدثنا عطیة ابن قیس قال حدثنی عبد الرحمن بن غنم قال حدثنی ابو عامر او ابو مالک الاشعری
انه سمع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول لیکونن فی امتی اقوام یستحلون الحر والحریر والمعازف الحدیث پس
این حدیث متصل ست اگرچه حدثنا هشام یا اخبرنا هشام نگفته گفت قال هشام زیراکه هشام از شیوخ بی واسطه
بخاری ست بے شبهه و ملاقات بخاری و سماع وے از وے معلوم و معروف ست و بخاری از وے احادیث دارد
بصیغه تحدیث بخاری گویم که صاحب زهره آنرا حصر کرده در چهار حدیث و بخاری منزه و مبرا است از تدلیس و
هیچ کس او را بدان نسبت نکرده و وصف نموده پس این حدیث صحیح باشد از جهت ثبوت اتصال بعلمای
محدثین برین الا ابن حزم که درین حکم و در بسیارے از امور درین مسئله مخالفت جمهور افتاده و براه خلاف
ایشان رفته است و بظاهر حال آنکه صیغه قال سمعا اسناده و گفته که اتصال این حدیث معلوم نیست زیراکه بخاری
قال هشام گفته نه حدثنا و از قال هشام سماع این حدیث از وے صریحا معلوم نمیگردد و ندانسته که هشام
از شیوخ بخاری ست و از وے سماع دارد غایتش آنکه درین حدیث شاید که سماع بطریق مذاکره باشد
نه بقصد تحدیث و سماع از جهت قال گفت نه حدثنا و بخاری در صحیح خود امثال این دارد و نکته این ست که گفته شد
و ابن حزم در کتاب خود گفته است که اگر راوی عدل روایت کند از کسیکه او را دریافته است محمول بر لقا و سماع
بود خواه بگوید اخبرنا یا حدثنا یا عن فلان یا قال فلان همه محمول بر سماع ست و این تناقض صریح است که این
مرد کرده و وے بایقدر که سخن در اتصال و صحت این حدیث کند اکتفا نکرد بلکه بتجبیه که در اثبات اباحت وارد
بر وضع این حدیث و هرچه درین باب مرویست حکم کرده و از شیخ مصنف در افراط و مبالغه درگذرانیده زیرا که مصنف
میگوید که حدیثے صحیح وارد نشده و وے میگوید که هرچه آورده اند موضوع ست و محدثین او را درین باب
تضلیل و تجهیل کرده اند و این حدیث معازف را ابن حبان و غیر وے از ائمه حدیث تصحیح نموده اند و گفته که کس از
اصحاب هشام از وے روایت کرده و همچنین از دیگر شیوخ وے مثل صدقه و ابن جابر روایات متعدده
آمده بعضی را گفته اند شارحان حدیث اکنون شاید که تو بگوئی که پس ترا چه اعتقاد ست و تو در کدام جانبی
بدانکه از کسے که براه انصاف و اعتدال رود و از کدورت تعصب و مکابره صاف بود مسلکے در وے نزاع
و خلاف راه داشته باشد با قطع نظر از راجح و مرجوح جز سکوت و توقف هیچ صورت نبندد و درین مسئله
هم میان فقها و مشائخ نزاع ست و هم میان مشائخ طریقت بیکدیگر اختلاف و هرکه تتبع احادیث و اقوال فقها
و سلف کند بداند که متعارف و مشهور میان ایشان حرمت و کراهت آن بود و غایت توجیه و تطبیق آن است که آنرا
تخصیص و محمل بطریق لهو و لعب دارند بقرینه آنکه این فعل در آن زمان متعارف و شعار اهل فسق و ظلمه بود
و هم ان بعد از آن جماعه از ارباب دیانت و ذوق و وجدان دولت و محبت بجهت تشریف و تاثیر که سماع فنا بهم
مطلوب دارد و اثارت مکامن ولواعج مواجید و احوال کند در آن افتاده اند و لهو و لعب گرد سرا پرده احوال

بیان لعب شطرنج

و احوال ایشان را مدار و از آن خارج بوده باشند و بالجمله آنچه در اینجا منقح میگردد آنست که حرمت سماع علی الاطلاق بدلیلی قطعی از ضروریات دین ثابت نشده و عمل و اعتیاد آن خلاف طریقهٔ اتباع است و هر که آن را بطریق علم و بحث از احادیث و آثار و اقوال اثبات کند محل گفت وگو است و از هر که بطریق سکر و غلبهٔ شوق و سطوت حال صادر شود سخن در وی مصروف است و هر چه از مردم اهل ادب و تورع بی ملاحظه و مبالات آید منکر والله اعلم و در باب تحریم لعب شطرنج حدیثی صحیح نشده و احادیث در تحریم شطرنج نیز بسیار آمده و لیکن میگویند که این احادیث بصحت نرسیده مگر از امیر المؤمنین علی آورده اند که وی بقومی گذشت که لعب میکردند بشطرنج پس جهید بر ایشان و شدت نمود و فرمود ای قوم که شما برای غیر این کار آفریده شده اید و اگر ترس این نمی بود که سنت و طریقه خواهد شد هر آئینه میزدم من این را بر وی شما رواه البیهقی و از ابن عساکر نیز آمده که وی گذشت بر قومی که بازی میکردند بشطرنج و فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون اگر مساس کند یکی از شما اخگر را تا آنکه سرد شود بهتر است از آنکه مساس کند این را روایت کرده اند عبد بن حمید و ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و ابن ابی الدنیا در ذم ملاهی و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و بیهقی و نیز از وی آمده که فرمود که سلام مکن بر اصحاب نردشیر و شطرنج رواه ابن عساکر و نیز آمده که ملعون من لعب بالشطرنج و الناظر الیها کالآکل لحم الخنزیر و نیز آمده که حق سبحانه و تعالی را در هر روز سیصد و شصت نظر رحمت بر بندگان خود و نظر نمیکند در آن بسوی صاحب شطرنج و آمده که هر که لعب کند بنردشیر گویا که در آورد دست خود را در لحم خنزیر و امثال این احادیث و آثار بسیار آمده و در مذهب شافعی بالجمله رخصتی در وی یافته است و مشهور و مختار در مذهب حنفی حرمت و کراهت است و در باب لا تقتل المرأة اذا ارتدت حدیثی صحیح نشده و بر خلاف آن صحیح شده من بدل دینه فاقتلوه حدیث من بدل دینه فاقتلوه صحیح است احمد و بخاری و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه آن را روایت کرده و کلمهٔ من عام است شامل مذکر و مؤنث پس مرأة نیز در این حکم داخل باشد چنانکه مذهب امام مالک و شافعی و احمد و بعض علمای دیگر است و نزد امام ابو حنیفه و سفیان ثوری و تابعان ایشان

بیان قتل زن مرتده

مرأة را بعلت ارتداد نکشند اگر توبه کرد فبها و الا حبس کنند تا اسلام آرد و دلیل ایشان آنست که در صحیح آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرد از قتل نساء مطلقاً خواه کافر اصلیه بود یا مرتده و نیز اصل اجزیه تاخیر است بسوی آخرت که دار الجزا است و تعجیل در مردان بجهت خوف شر محاربه و مقاتلهٔ ایشان است با اهل اسلام و در نساء صلاحیت آن نه و لهذا در جهاد کفار قتل ایشان جائز نبود کذا فی الهدایه و در بعض احادیث عدم قتل امرأة مرتده بتصریح نیز وارد شده است چنانکه سیوطی در جمع الجوامع از حدیث طبرانی از معاذ ابن جبل مرفوعاً آورده که هر مردی که مرتد شود از اسلام دعوت کن او را باسلام اگر توبه کرد قبول کن از وی و اگر توبه نکرد بزن گردن او را و هر زنی که مرتده شود دعوت کن او را اگر توبه کرد قبول کن و اگر ابا آرد طلب توبه کن از وی اینجا ذکر قتل نکرد و هم بر استتابت اقتصار نمود و زرکشی در شرح خرقی از حدیث دارقطنی از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا تقتل المرأة اذا ارتدت و در این حدیث نیز طعن کرده و در تنزیه الشریعه نیز گفته که دارقطنی این حدیث را از انس آورده و فیه عبد الله بن عیسی الحتی و سیوطی از ابو بکر آورده که نسائی مرتده را بند میکرد و میفرستاد در قتل مرتده نیز روایت آمده که آن نیز مطعون است پس حاصل آن آمد که در حدیث نهی از قتل مطلق نساء

و حدیث قتل مطلق مرتد که هر دو صحیح اند تعارض آمده و نزد تعارض حدیثین رجوع بقیاس بود و قیاس عدم قتل نساست چنانچه در هدایه گفت پس قیاس مرجح حدیث نهی از قتل نسا گردد فتدبر و در باب اذا وجد القتيل بين القريتين ضمن اقربهما چیزے ثابت نشده این مسئله در کتب حنفیه در باب قسامت مذکورست که گفته اگر یافته شود میان دو قریه مجذور در برآمده قتیلے باشد پس قسامت بر قریه است که نزدیکتر باشد از وے و قسامت آن بود که مرده که اثر جراحت داشته باشد در محله یافته شود و قاتل او معلوم نباشد و اولیاء وے دعوی کنند خون او را بر اهل محله و گواهان نداشته باشند پنجاه مرد از محله سوگند میدهند که بالله ما کشته ایم او را و نمیدانیم کشنده او را و اگر این سوگند خورند حکم کرده شود بر اهل محله بدیت مقتول و این حکم علی الاطلاق بحدیث صحیح ثابت شده است و حکم بقسامت متفق علیه است میان جمیع ائمه بتفصیلے که در مذهب هر یک مذکورست اما این مسئله که اگر مقتول در میان دو قریه یافته شود ضامن میگردد دیت او را قریه که نزدیکتر است مختلف فیه است مذهب حنفیه آنست که مذکور شد و دلیل برین حکم در هدایه حدیثے آورده و در حاشیه وے از مبسوط نوشته که این حدیث ابی سعید خدری ست که قتیلے را نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آوردند که درمیان دو قریه افتاده بود فرمود تا گز کرده شد و در مبسوط گفته که مساحت کرده شد پس قریب یافته شد بجانب یکے از ان دو قریه بیک شبر پس حکم کرد بقسامت و دیت بر اهل آن قریه و در تخریج احادیث هدایه گفته که این حدیث ابی سعید را عقیلی آورده و گفته که در وے ابو اسرائیل ست و منفرد ست باین و لا اصل له قلت اخرجه الامام احمد فی مسنده والبزار و ابو اسرائیل از رجال ترمذی ست و شیعی غالی ست اما کذاب نبود و امام احمد گفته که کتب حدیثش و ابن معین توثیق کرده است او را والله اعلم و در جمع الجوامع از شعبی آورده بروایت عبدالرزاق و ابن ابی شیبه و بیهقی که کشته یافته شد میان وادعه و شاکر که نام دو موضع ست پس امر کرد امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب که قیاس کنند میان این دو قریه پس یافتند او را با وادعه قریب تر پس حکم کرد بقسامت و ضامن گردانید اهل وادعه را دیت وے و در روایت دیگر هم از شعبی بروایت سعید ابن منصور و بیهقی آورده که کشته یافته شد در خزیه وادعه و همدان پس حکم کرد عمر بن الخطاب بقسامت و روایت اول تفصیل این روایت ست و در روایت دارقطنی نیز مانند این آمده و گفته که رفع این حدیث بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم منکرست و در اسناد وے عمر ابن صبیح ست و وے متروک ست باتفاق و در روایات آمده است که اهل وادعه گفتند یا امیر المؤمنین سوگندهاے ما منع کرد از اموال ما فرمود همچنین ست حق و در روایتے حکم نکردم بر شما مگر بحکم پیغمبر شما صلی الله علیه وآله وسلم و از امیر المؤمنین علی نیز آمده که گفت هر قتیلے که یافته شود میان دو قریه پس ضمان با سبق آن دو قریه است یعنی اقرب آنها رواه عبدالرزاق فی الجامع و شیخ مصنف میگوید که این روایات ثابت نشده والله اعلم و در باب من احدث له نعمة و عنده جماعة فهم شرکاؤه چیزے ثابت نشده و در مقاصد حسنه گفته که این حدیث را عبد ابن حمید در مسند خود و عبدالرزاق و طبرانی و ابونعیم در حلیه از ابن عباس و طبرانی و اسحق بن راهویه و ابوبکر از حسن ابن علی و عقیلی از عائشه رضی الله عنهم کلهم مرفوعا آورده و عقیلی گفته که صحیح نشده و درین باب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چیزے و همچنین گفته بخاری بعد از آوردن او این حدیث را تعلیقا و گفته که ذکر کرده میشود از ابن عباس که گفته همنشینان وے شریکان وے اند و لیکن صحیح نیست و گفت صاحب مقاصد که این عبارت از مثل بخاری تقاضاے بطلان نکند بخلاف از عقیلی انتهی یعنی در جهة صحیح بخاری اعلا و ارفع ست

در بیان [illegible]

در بیان [illegible]

در بیان ذم کسب

در بیان ترک اکل و شرب از مباحات

در بیان اختیار حجامت در بعض ایام و کراهیت آن در بعض

پس چون وے نفی صحت کند وجہ اعلال کند ازان وہنوز صحت وے از امثال عقیلی متوقع ست بخلاف آنکہ عقیلی و امثال وے این عبارت را گویند نفی مطلق مرتبہ صحت بود وازان بطلان آن لازم آید و گفت کہ شیخ ابن حجر گفتہ و بہر حال موقوفش ثابت ست واللہ اعلم ودر باب ذم کسب و مذمت مال چیزے ثابت نشدہ و در فضائل آن بجملہ احادیث صحیحہ واقع شدہ و نص قرآن بدان ناطق ست وچون در مدح کسب حلال و ترغیب دران احادیث صحیحہ ورود یافتہ آنچہ در ذم مطلق آن واقع شدہ باشد ضعیف بود یا موضوع و ہاآنکہ مراد آنست کہ چون در احادیث و ترغیب زہد و توکل و ترک دنیا و متاع آن مبالغہ کردہ اند باید کہ از اطلاق آن چنان معلوم نشود کہ مگر کسب کرمان کردہ و ممنوع بود و از مال و منال بکلی اجتناب شرط ست بعضے ازان احادیث ثابت نیست و آنچہ ثابت ست محمول ست بر آنچہ مفہوم میشود از احادیث صحیحہ کہ توسط و اقتصاد ست و دنیا و اموال ہم مذموم ست و ہم محمود و توسط و اقتصاد در ہمہ جا محمود و مرغوب ست چنانچہ قول وے و در باب ترک اکل و شرب از مباحات چیزے صحیح نشدہ و نیز در مثل ہمین معنی محمول ست قولہ تعالے ۔ کلوا من الطیبات واعملوا صالحا ۔ فافہم و در باب حجامت و اختیار ان در بعض ایام و کراہیت ان در بعض چیزے ثابت نشدہ و آنچہ ثابت شدہ است درینباب آنست کہ احتجم بالحجامۃ و حدیث صحیحین کہ ان کان فی شیٔ شفاء ففی شرطۃ حجام او شربۃ عسل او لذعۃ بنار ذکر حجامت و این و حدیث و احادیث دیگر کہ درینباب وارد شد سابقا در باب طب و معالجہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امراض را مذکور شدہ ست اما در اختیار حجامت در بعض ایام و کراہیت آن در بعض نیز احادیث مرویست ولیکن صحت نرسیدہ صاحب مشکوۃ از حدیث ابن ماجہ از نافع از ابن عمر آوردہ کہ گفت شنیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگفت حجامت بر ناشتا افضل و انفع ست و زیادہ میکند عقل را و حفظ را پس ہر کہ خواہد کہ حجامت کند روز پنجشنبہ کند بر نام خداے عزوجل و پرہیز کنید حجامت کردن را روز جمعہ و روز شنبہ و یکشنبہ و حجامت کنید روز دوشنبہ و روز سہ شنبہ و پرہیز کنید حجامت را روز چہار شنبہ زیرا کہ وے روزیست کہ رسید ہشدہ در وے بلا ایوب و پیدا نمیشود جذام و نہ برص مگر در روز چہار شنبہ و این حدیث را در مقاصد از حاکم از عطا بن خالد از نافع از ابن عمر تا پرہیز کنید حجامت را روز چہار شنبہ آوردہ و در روز سہ شنبہ گفتہ کہ وے روزیست کہ صرف کرد حق تعالے در وے بلا را از ایوب و اصابت بلا بوے در روز چہار شنبہ ذکر کردہ و گفتہ کہ سند وے ضعیف ست و گفتہ کہ حدیث ابن ماجہ از سعد ابن میمون از نافع ست و ذہبی گفتہ کہ وے مجہول ست انتہی و در مشکوۃ نیز از حدیث احمد و ابی داؤد از زہری مرسلا آوردہ کہ ہر کہ حجامت کند روز چہار شنبہ یا روز شنبہ و برسد او را برص باید کہ ملامت نکند مگر نفس خود را و ابو داؤد گفت کہ اسناد این صحیح نیست و از معقل ابن یسار آوردہ کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حجامت روز سہ شنبہ در ہفدہم ماہ دوا ست مردای سنہ را و گفتہ کہ روایت کرد این حدیث را حرب بن اسمعیل صاحب احمد و اسناد او قوی نیست و رزین مانند این از ابی ہریرہ آوردہ و از حدیث ابی داؤد از کبشہ بنت ابی بکرہ آوردہ کہ گفت پدر من نہی میکرد اہل خود را از حجامت روز سہ شنبہ و میگفت کہ رسول خدا فرمود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم روز سہ شنبہ روز خون ست یعنی غلبہ خون در وے ساعتے ست کہ ساکن نمیشود خون در وے یعنی اگر حجامت یا فصد کند در وے بسا کہ ہلاکت انجامد بجہت عدم انقطاع دم کذا فی بعض الشروح و درین دو حدیث بظاہر منافی جناید

تنبیہ

مگر آنکه از حدیث وے غیر روز معین که هفدهم ماه است محمول باشد کما قیل والله اعلم و عادت شریف در حجامت
هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم بود و در احادیث فضل و نفع آن وارد شده در حدیث ابی داود آمده که آن شفاست
از هر درد ها و گفته اند که خون بلکه جمیع رطوبات از اول ماه تا نصف در غلبه و شورش بود و در آخر در قلت و سکون
بود پس اعتدال و مناسب است بیان و در آنکه در حدیث ابی داود از انس آمده که حجامت آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در اخدعین و کاهل بوده و آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر سر و بینی و سطر سر
مبارک خود از شاة مسمومه که در خیبر پیش داده بودند حجامت کرده و میگفت که من حجامت بر اسم بی علت [illegible]
پس رفت از من قوت حفظ تا آنکه تلقین کرده میشدم فاتحة الکتاب را در نماز [illegible] و در سفر السعادت گفته که این
از حدیث عمر ابن واصل از انس مرفوعا آورده که حجامت در نقره راس بود [illegible] نسیان است تعجب کنیسیا [illegible] و
خطیب گفته که ابن واصل متهم است به وضع و تحقیق حجامت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر اخدعین و بینی و بر تارک
سر خود را [illegible] کرده داشت و روایت کرده شده است که وے صلی الله علیه و آله وسلم حجامت کرد [illegible] تلقین خود در
دیلم کبیر از ابن عمر مرفوعا آورده که حجامت در سر نافع است از جنون و جذام و برص و نعاس و ضرس و [illegible]
احادیث بصحت نرسیده و لهذا اشعار بآن نیز آمده والله اعلم و در باب احتکار احادیث بسیار منقول است در صحیح
مسلم که من احتکر فهو خاطی چیزی صحیح نشده و آن را بعضی میگویند منسوخ است و بعضی حمل بر آن میکنند که [illegible]
باشد اهل آن مقام و در منع و نهی از احتکار تشدید واقع شده و طبرانی و بیهقی از معاذ ابن جبل آورده که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است که محتکر را اگر ارزانی دهد حق تعالی نرخ ها را حزین گردد و اگر گران
ارزش شود فرحان شود و ابن ماجه از عمر آورده که الجالب مرزوق والمحتکر ملعون و نیز آمده است که [illegible] در بازار مشغول
[illegible] فی سبیل الله است و محتکر مثل ملحد فی کتاب الله و احمد و ابن ماجه از عمر آورده که هر که احتکار کند بر مسلمانان طعام
را اجلاس دارد او را خدای تعالی بجذام و افلاس و نیز آمده که هر که احتکار کند طعام را بر مسلمانان چهل روز و تصدق کند
آن را قبول کرده نشود از وے رواه ابن عساکر عن معاذ و نیز حاکم از ابن عمر آورده که المحتکر ملعون و امثال آن نیز آمده
و در حدیث احمد و مسلم و ابی داود و ترمذی از ابن معمر آمده که لا یحتکر الا خاطی احتکار نکند مگر خاطی یعنی گناهکار و در وی در صحیح
از مسلم و بیهقی از معمر ابن عبد الله آمده که من احتکر فهو خاطی و شیخ مصنف خبر این حدیث را صحیح نگوید و [illegible]
بگوید که بعض منسوخ گفته اند کاشکی آن احادیث را که ناسخ این حدیث اند ذکر میکرد والله اعلم و تفصیل حرمت احتکار
[illegible] بودن او را اهل بلد در کتب فقهیه مذکور است و نیز گفته اند که احتکار [illegible] و اگر در یک روزی
از زراعت و مانند وآن را در نگاه اختیار خود و [illegible] باب مسح الوجه بالیدین بعد الدعا حدیث صحیح نشده و ربما صح الاصل
از حدیث ترمذی از امیر المؤمنین عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که برداشت دو دست
خود را در دعا فرو نمی آورد تا آنکه مسح میکرد به هر دو دست روی خود را [illegible] هر دو دست تا مسح میکرد
و صاحب مشکوة از حدیث ابی داود از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سوال کنید
خدای تعالی به بطون کفهای دست خود و سوال نکنید او را به پشتهای دست و چون فارغ شوید مسح کنید بآنها
روی خود را و سیوطی در جمع الجوامع حدیث ترمذی را که ذکر کرده شده و گفته که ترمذی گفته است که این حدیث

باب [illegible] احتکار

[illegible] مسح الوجه بالیدین بعد الدعا

صحیح غریب ست واز حاکم در مستدرک نیز آورده و این حدیث را عبد الغنی بن سعید در ایضاح الاشکال واز ابن اجمه
واز ابن عساکر و طبرانی و حاکم از ابن عباس واز ابن نصر از ولید بن عبد الله بن ابی مغیث نیز آورده و جزری در حصن حصین
این را از سنن ابن ماجه و صحیح ابن حبان و صحیح مستدرک حاکم نیز آورده واز آنچه گفته شد معلوم شد که حکم بعدم
صحت حدیث مسح الوجه بالیدین بعد الدعاء درست نباشد مگر آنکه مراد عدم صحت اعلی الاطلاق بود زیرا که گفته اند که آن
در ضرورت دعاست پس منع این دعا مطلقاً چنانچه از سیاق احادیث نیز ظاهر میشود والله اعلم و در باب مرگ ناگاهی

بیان مرگ ناگاهی

حدیثی صحیح نشده و حدیث اخبار اخذ المومن واخذة اسف للکافر ثابت نشده و در جامع الاصول از حدیث ابی داود
از عبید الله ابن خالد السلمی آن مردی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم موت الفجاءة اخذة اسف للکافر و رحمة للمومن مرگ ناگاه ای گرفتن غضب ست مر کافر را و رحمت است مر
مومن را واز عائشه نیز مانند این آورده و در مشکوة از عبید الله ابن خالد آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف رواه ابوداود و زیادت کرد بیهقی در شعب الایمان و رزین در کتاب خود اخذة
اسف للکافر و رحمة للمومن و سیوطی در جمع الجوامع از حدیث احمد و بیهقی از عائشه رض آورده که گفت موت الفجاءة
اخذة اسف و سخاوی در مقاصد حسنه آورده موت الفجاءة راحة للمومن و اسف علی الفاجر و گفته که روایت کرد این را
احمد از عائشه رض بسند صحیح و لفظ او اینست واخذة اسف للکافر و گفته که درین باب حدیث از انس و ابن مسعود نیز آمده

بیان رجوع زبیر

و در باب ملاحم و فتن آنچه ذکر میکنند که امیر المومنین علی زبیر را گفت روز جمل انشدک الله هل سمعت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فی سقیفة بنی فلان لیقاتلنک علی و انت له ظالم ثابت نشده و اهل حدیث تصحیح آن نکرده اند سیوطی
در جمع الجوامع از حدیث ابن عساکر از ابن عباس آورده که علی به زبیر گفت سوگند میدهم ترا بخدا آیا میدانی که بودم
من و تو در سقیفه بنی فلان دیگری را معانقه و مصاحبت میکردیم ناگاه بگذشت بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
و فرمود گویا دوست میداری تو او را گفتم چه مانع ست مرا دوست ندارم فرمود آگاه باش هر آئینه قتال میکند
بجنگ ترا و حال آنکه وی ظالم ست پس گفت زبیر بلی بخدا یاد داری تو مرا چیزی که فراموش کرده بودم من پیشتر
و از زبیر برگشت واز بیهقی از ابو الاسود دیلمی باین لفظ آورده که چون علی و اصحاب وی از طلحه و زبیر نزدیک آمدند
و صفهای جنگ بهم گره رسید علی بیرون آمد و وی سوار بود بر بغله رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس ندا زد
و گفت بخوانید زبیر بن العوام را نزد من پس پیش آمد زبیر پس گفت علی یا زبیر سوگند میدهم ترا بخدا یاد داری آن روز
را که گذشت بر ما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ما در فلان جائی بودیم پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم یا زبیر دوست میداری تو علی را گفتی تو چرا دوست ندارم ابن خال خود را و ابن عم خود را و وی بر دین
من ست پس از آن گفت یا علی دوست میداری زبیر را گفتم یا رسول الله چرا دوست ندارم ابن عمه خود را
و وی بر دین من ست پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا زبیر اما والله هر آئینه قتال میکنی تو او را و
حال آنکه تو ظالمی پس گفت زبیر بلی والله تحقیق من فراموش کرده بودم این قضیه را از آن باز که شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و الآن یاد آمد مرا بخدا سوگند مقاتله نکنم با تو این بگفت و برگشت پس پرسید پسر وی عبد الله
ابن الزبیر چه شد ترا ای پدر که برای جنگ آمدی و اکنون برمیگردی گفت یاد داد مرا علی حدیثی را که

شنیده بودم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده بود که قتال میکنی با علی وحال آنکه تو ظالمی اکنون قتال
نمیکنم ورا پس گفت عبدالله بن الزبیر تو برای قتال نیامده بودی بلکه بجهت اصلاح بین الناس آمده بودی
تا خدای تعالی اصلاح دهد اینکار را گفت اکنون سوگند خوردم که قتال نکنم گفت عبدالله پس آزاد کن غلام خود را
وبایست تا اصلاح دهی میان مردم پس آزاد کرد زبیر غلام خود را وبایستاد وچون اختلاف کرد مردم سکیدگر سوار
شد بر اسپ خود وبرفت وآورده اند که چون برفت در موضعی بنماز مشغول شد ابن جرموز که یکی از لشکریان
علی بود برفت ودر نماز سر او را ببرید ونزد علی آمد واستیذان نمود حضرت امیر او را اذن دخول نداد وگفت شنیدم
من از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود قاتل الزبیر فی النار ودر روایتی آمده که ابن جرموز
گفت بشارت باد ترا بقتل زبیر فرمود ترا نیز بشارت باد بدوزخ ونیز آورده اند که چون ابن جرموز آمد با دست شمشیر
زبیر بود گفت علی این آن شمشیر است که بسیار دور کرده از وجه رسول صلی الله علیه وآله وسلم کرب واندوه را
ودر روایتی بسا کربتی که گشاده بود صاحب این شمشیر از وجه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ودر باب ظهور آیات
در شهور وآنکه مرویست که تکون فی رمضان هدة وفی شوال همهمة الی غیر ذلک چیزی ثابت نشده وبموضوع باطل
است نعیم ابن حماد وحاکم از ابی هریره آورده که فرموده باشد هدة یعنی آوازی هائل از آسمان در ماه رمضان
که بیدار میکند نائم را ومیترساند بیدار را پس از آن ظاهر میشود عصابه در شوال پس تر پیدا میشود آوازی پنهان
در ذی القعده پس تر سلب کرده میشوند حاجیان در ذی الحجه پس تر دریده میشود محارم در محرم پس تر میباشد موت
در صفر پس تر تنازع میکنند قبائل در شهر ربیع بعد از آن عجب کل العجب از جمادی ورجب پس تر چنان شود که ناقه
پالان کرده شده بهتر باشد از دسکره که کم میکند صد هزار را حاکم گفته است که این حدیث غریب المتن است وذهبی گفته که
موضوع است وابن جوزی آنرا در موضوعات آورده وکذا ذکره السیوطی ودر تنزیه الشریعه نیز مانند آن آورده
ومثل آن سخن کرده والله اعلم ودر باب ذم المولودین بعد المائة چیزی ثابت نشده ودر تنزیه الشریعه آورده
ایولد بعد المائة مولود ولله فیه حاجة وگفته که احمد بن حنبل گفته که این حدیث صحیح نیست وابن جوزی گفته که اگر کسی
گوید که اسناد وی صحیح است گوئیم که در وی عنعنه است پس احتمال دارد که یکی از آن نشنیده باشد از ضعیفی یا کذاب
ونام او را اسقاط کرده وچگونه صحیح باشد وحال آنکه بسیاری از ائمه وسادات زائیده شده اند بعد از مائه
ودر باب وصف آنچه بعد از صد وسی سال وصد وشصت ودویست سال وسیصد سال واقع خواهد شد
ووصف آن قوم ومدح انفراد وتجرد در آن وقت بموضوع باطل ومفتری است وحدیث الغرباء ثلثة قرآن فی جوف
ظالم ومصحف فی بیت لا یقرأ فیه ورجل صالح بین قوم سوء باطل است احادیث در خبر دادن حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم از احوال امت وظهور فتن وتغیر احوال دین وملت وشیوع ظلم وبدعت علی العموم وبخصوص احوال
خوارج وبنی امیه وترک وامثال ایشان ووصیت است بانفراد وتجرد واختیار عزلت وترک صحبت با خلق وفرار از
فتن بسیار واقع شده وازحد احصا خارج چنانچه که قدر مشترک از آن وصل بحد متواتر توان گفت وبعد از آن در صحاح
نیز آمده واما اخبار مخصوصه که مصنف ذکر کرده واحتمال دارد یا بصریح در احادیث ذکر نباشد یا با حتمال تعیین وقت
نظر بحلولی معلوم شده باشد واما حدیث الغرباء ثلثة یعنی غربا در عالم سه کس اند یکی قرآن در جوف ظالم که حق آن

بیان ظهور آیات بعد از دویست سال

تلاوت و حل بدان یکی آرد و دیگر مصحف در خانه که خوانده نشود و دیگر مرد صالح درمیان قوم بد این حدیث را سیوطی از حدیث دیلمی در مسند الفردوس از ابی هریره آورده و گفته که غربا چهار اند مسجد در محله قومی که در وی نماز نگذارند ریا و کرده و در تنزیه الشریعة از حدیث ابن حبان از ابی هریره آورده که چون سنه ثلثین و مائة شود بهائم خیر غریب باشند در دنیا و گفته که دارقطنی گفته است که باطل است و این حدیث از محمد ابن علی صد و بیست و در باب ظهور آیات بعد از دویست سال چیزی ثابت نشده و از ظهور آیات صغری و کبری قیامت خبر داده اند و اماراتش بدان خارج از حد احصاست ولیکن در ظهور آن بعد از دویست سال بصحت نرسیده و در تنزیه الشریعة آورده که ابن جوزی گفته است که حدیث الآیات بعد المائتین که از ابی قتاده آمده است در اسناد وی کریمی است و تعقب کرده شده است بآنکه ابن ماجه آن را روایت کرده و حاکم تصحیح آن نموده است ولیکن ذهبی گفته که در وی

بیان ذمت اولاد در آخر زمان

عون بن عماره است و وی ضعیف است انتهی و در باب ذمت اولاد در آخر زمان که لان یربی احدکم جرو کلب خیر له من ان یربی ولدا و حدیث یکون المطر قیظا والولد غیظا چیزی ازین احادیث ثابت نشده و در مقاصد حسنه حدیث لان یربی احدکم را از حدیث دیلمی از انس مرفوعا آورده بزیادة ولدا من صلبه یعنی زمانه برسد که تربیت کردن یکی از شما سگ بچه را بهتر است مر او را از تربیت اولاد که از صلب وی باشند و در تنزیه الشریعة این لفظ آورده لان یربی احدکم بعد ستین و مائة الحدیث و گفته که روایت کرده حدیث را حکم بن مصعب از ابن عباس و آفت وی حکم است و تعقب کرده شده است باین که ابو داود و ابن ماجه از وی روایت دارند و مر این را طریقی دیگر نیز هست که طبرانی بوی روایت کرده و لیکن ذهبی گفته که وی موضوع است و ابو نعیم در حلیه از حذیفه نیز آورده و ابن جوزی آن را از واهیات شمرده و حاکم در تاریخ خود از انس آورده و در مستدرک نیز آورده مرفوعا بلفظ اذا اقترب الزمان کثر لبس الطیالسة و کثرة التجارة تا آنکه گفته و لان یربی الرجل جروة الحدیث و لیکن تضعیف کرده و بالجمله از طرق است و همه ضعیف و بعض منجر بعض چنانکه حدیث حذیفه خیرا و لادکم بعد اربع و خمسین و مائة الاناث و خیر نسائکم بعد الستین و مائة العواقر اخرجه الدیلمی و بالجمله مضمون این اشارت است بفساد زمان و اختیار وحدت و عزوبت در وی و هرچه درین باب وارد شده است هرچند ضعیف باشد مثل خیرکم بعد المائتین الخفیف الحاذ و امثال آن معاضد و مؤید است و قد سبق و اما حدیث یکون المطر قیظا والولد غیظا بفتح قاف و سکون تحتانیه و ظای معجمه یعنی گرمای سخت و غیظ بفتح غین معجمه و سکون تحتانیه و ظای معجمه و معنی آنست که در آخر زمان اسباب عیش و عشرت و آسایش و راحت همه بر باعث اندوه و محنت و شدت شود چنانکه مطر که ثمر آن قیظ آید و ولد موجب غیظ شود و در باب تحریم قرائت قرآن بالحان و تغنی چیزی ثابت نشده بلکه برخلاف این در صحیح

بیان تحریم قرائت قرآن بالحان و تغنی

وارد است و هو ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دخل مکة یوم الفتح و هو یقرأ سورة الفتح و یرجع و قال الراوی لولا ان یجتمع الناس علی لرجعت و آنچه احادیث در نهی و ترهیب از قرائت قرآن بغنا و ترجیع آمده چنانکه طبرانی و بیهقی از حذیفه آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخوانید قرآن را بلحون عرب و اصوات ایشان و دور دارید خود را از لحون اهل فسق و اهل کتاب که باید بعد از من قومی که ترجیع کنند قرآن را مثل ترجیع غنا و رهبانیت و نوح در نگذرد قرآن از حنجرهای ایشان و در فتنه است دلهای ایشان و دلهای کسانی که خوش میدارند کار ایشان را

و نیز در حدیث آمده است که از علامات قیامت ست که گرفته شود قرآن را مزامیر و تقدیم کنند در نماز کسی را که نه فقیه‌ترین ایشان باشد و نه افضل ایشان باشد مگر بجهت همین که غنا کند ایشان را انکار کردنی و امثال آن اشارت کرد مصنف که در تحریم قرائت قرآن بالحان و تغنی حدیثی بصحت نرسیده و تمامه این بحث سابقا در فصل عادت

حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در قرائت قرآن گذشته است فتذکر و در باب آنکه الاجماع حجة حدیثی صحیح نشده و در اثبات حجیت اجماع تمسک بآیات قرآنی ست مثل قوله تعالی. وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس. وقوله سبحانه ویتبع غیر سبیل المؤمنین الآیة وقوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس الآیة و احادیث نیز درین باب آمده و مشهور از آن این دو حدیث ست اول لاتجتمع امتی علی الضلالة در جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابی مالک اشعری باین لفظ آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بتحقیق امان داد خدای تعالی شما را از سه چیز یکی آنکه دعا نکند بر شما پیغمبر شما تا هلاک شوید و غالب نگردد اهل باطل را بر اهل حق و اجماع نکنید بر ضلالت و از ترمذی از ابن عمر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خدای تعالی جمع نمیکند امت مرا یا گفت امت محمد را بر ضلالت و ید الله بر جماعت ست و هر که بدر افتد از جماعت بر افتد بسوی آتش دوزخ و سیوطی از حدیث ضیاء مقدسی در مختاره و ابن ابی عاصم از انس آورده که خدای تعالی امان داد امت مرا ازین که اجماع کنند بر ضلالت و از حدیث حسن از ابن جریر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سوال کردم پروردگار خود را که جمع نکند امت مرا بر ضلالت پس داد او مرا و در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرد این حدیث را احمد در مسند خود و طبرانی در معجم کبیر و ابن ابی خیثمه در تاریخ خود از ابی بصره غفاری بلفظ سالت ربی ان لاتجتمع امتی علی ضلالة فاعطانیها و طبرانی و ابن ابی عاصم از ابی مالک اشعری ان الله اجارکم من ثلث و ذکر منها وان لاتجتمعوا علی الضلالة و ابونعیم در حلیه و حاکم در مستدرک و ابن منده و ضیاء در مختاره از ابن عمر مرفوعا آورده وان الله لایجمع هذه الامة علی الضلالة ابدا وان ید الله مع الجماعة فاتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ فی النار و همچنین ست نزد ترمذی لیکن بلفظ هذه الامة او امتی و روایت کرده ابن ماجه از انس مرفوعا ان امتی لاتجتمع علی ضلالة و چون به بینید اختلاف را پس لازم گیرید بر خود سواد اعظم را و غیر این طرق بسیار آورده و بالجمله این حدیث مشهور المتن ست و او را اسانید کثیره و شواهد متعدده است از مرفوع و غیر مرفوع از مرفوع قوله صلی الله علیه وآله وسلم انتم شهداء الله فی الارض و از غیر مرفوع قول ابن مسعود که گفت چون برسید بشما یکی از شما پس نظر کند در کتاب الله پس اگر نیابد آنرا نظر کند در سنت رسول الله و اگر نیابد در کتاب و سنت باید نظر کند چیزی که اجماع کرده‌اند مسلمانان بران والا اجتهاد کند انتهی دیگر حدیث ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن این را نیز در مقاصد حسنه گفته که امام احمد در کتاب السنة روایت کرده از حدیث ابی وائل از ابن مسعود و در بعض روایات زیاده آمده و ما راه المسلمون قبیحا فهو عند الله قبیح و همچنین روایت کرده بزار و طیالسی و ابونعیم و بیهقی و تحقیق آنست که این قول موقوف ست بر ابن مسعود والله اعلم و امام غزالی در اثبات اجماع بحدیث لایزال طائفة من امتی علی الحق حتی تقوم الساعة نیز تمسک کرده و این حدیث را طرق متعدده است خارج از حد احصا و حاصل آنکه تواتر

معنوی دارد و در بخاری و مسلم نیز ببعض الفاظ آمده و تحقیق این بحث در اصول فقه بتفصیل آمده است و در باب القیاس حجة

در بیان حجیت اجماع

در بیان حجیت قیاس

چیزے ثابت نشدہ ودرین باب نیز تمسک بکتاب مثل قولہ تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار ، وبسنت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در مواضع عدیدہ اجتہاد وقیاس از وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وصحابہ آمدہ تمسک کردہ اند چنانچہ در روایتے از ابی داؤد وازام سلمہ آمدہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ حکم میکنم من میان شما برائے خود درانچہ وحی کردہ نشدہ است برمن پس ہر گاہ کہ حکم کنم مرا و را بچیزے از حق برادر وے کہ قطع میکنم برائے وے قطعہ از آتش ، ودر روایت مسلم آمدہ کہ فرمود نیستم من مگر بشر مانند شما چون امر کنم شما را بچیزے از رائے خود نیستم من مگر بشر ودر روایت احمد آمدہ اخطے واصیب واین در امور دنیا ویست دو فرع این در قضیہ تابیر نخل ست وعمدہ درین باب حدیث معاذ بن جبل ست کہ چون فرستاد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اورا بقضائے یمن فرمود بچہ حکم میکنی وقتیکہ عارض شود ترا حکمے گفت حکم میکنم بکتاب خدائے عزوجل فرمود اگر نیابی در کتاب خدا گفت حکم میکنم بسنت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اگر نیابی در سنت رسول خدا گفت اجتہاد میکنم برائے خود و تقصیر نمیکنم درآن پس زد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سینہ وے و فرمود الحمد للہ الذی وفق رسول رسول اللہ لما یرضی بہ رسول اللہ ، رواہ الترمذی وابو داؤد والدارمی ودر جامع الاصول از حدیث نسائی از عبد الرحمن بن زید آوردہ کہ گفت بود مارا زمانے ونبودیم ما درین مقام پس از آن تقدیر کرد خدائے عزوجل برما کہ رسیدیم ما بجائے کہ مے بینید پس ہر کہ از شما عارض شود مراو را حکمے بعد ازین باید کہ حکم کند بانچہ در کتاب خدا ست واگر بیاید او را امرے کہ نیست در کتاب خدا باید کہ حکم کند بانچہ حکم کردہ پیغمبر او صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم واگر بیاید امرے کہ نیست در کتاب خدا ونہ حکم کردہ بدان پیغمبر وے ونہ حکم کردہ اند بدان صالحان باید کہ اجتہاد کند برائے عقل خود ونگوید کہ من میترسم از حکم کردن زیرا کہ حلال پیدا ست وحرام پیدا ست ومیان حلال وحرام امورے اند مشتبہ میان آنہا بگذار چیزے را کہ در شک اندازد ترا و برو بآن جانب کہ در شک نیفگند ، واز شریح آوردہ کہ نوشت بسوے او عمر ابن الخطاب کہ حکم کن بانچہ در کتاب خدا ست واگر نباشد در کتاب خدائے عزوجل حکم کن بانچہ سنت رسول است صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم واگر نباشد در کتاب خدا ونہ در سنت رسول او حکم کن بانچہ حکم کردہ اند بدان صالحان ودر روایت ابن ابی شیبہ وابن جریر آمدہ نظر کن بانچہ اجماع کردہ اند بران مردم وبگیر آن را واگر نباشد تو علم بانچہ حکم کردہ اند بدان صالحان اگر خواہی پیش رو واگر خواہی پس او نمی بینم پس آمدن را مگر بہتر برائے تو والسلام این قول عمر ناظر ست در عدم وجوب قیاس بر تقدیر عدم وجود حکم در کتاب وسنت واجماع وہمچنین قول وی کہ ابو داؤد روایت کردہ کہ گفت بر منبر ایہا الناس بود رائے پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مگر صواب زیرا کہ حق تعالے مینمود او را ونیست از ما مگر ظن وتکلف واما کہ مراد وے ازین اقوال رعایت احتیاط واحتراس ست درین باب وعدم جرأت وشتابی بدان نہ منع ونہی از آن بدلیل احادیث دیگر کہ درین باب از وے بروایت شریح وغیر وے آمدہ وورود امر باجتہاد ورائے کردہ ودر روایتے آمدہ کہ بشریح نوشت کہ اگر نیابی در کتاب خدا وسنت رسول وے واحکام ائمہ ہدیٰ اختیار داری اگر خواہی مشاورت کن بمن ونمی بینم در مشاورت ترا مگر آنکہ سلم دارم آن را ذکرہ السیوطی فی جمع الجوامع وفی الحقیقة عمل بقیاس حکم حالت مخمصہ دارد کہ بے ضرورت جرأت وتکلف بران نتوان کرد واما حدیثیکہ در شان مجتہد واقع شدہ ودر صحیح بخاری ومسلم وسنن ابی داؤد آمدہ کہ اگر مجتہد صواب کند دو اجر دارد واگر خطا کند یک اجر استدلال

بجہت قیاس نتوان کرد زیرا کہ اجتهاد عام تر از قیاس ست تامل و تفکر کردن در کتاب و سنت و اقوال علما
و تاویل و تطبیق آن را بیکدیگر نیز اجتهاد گویند و قیاس یک قسم از اجتهاد ست کہ تعدیہ حکم اصل ست بفرع بعلت
در احادیثے کہ واقع شده و کہ اگر در کتاب و سنت و اجماع نیابی عمل کن برائے خود یعنی کہ بقیاس ست فقد بر در باب
اذا سمعتم منی حدیثا فاعرضوه علی کتاب اللہ فان وافقه فاقبلوه والا فردوه چیزے ثابت نشده و این حدیث
از وضع موضوعات ست بلکہ خلاف این ثابت شده الا انی اوتیت القرآن ومثله معه و در حدیث دیگر صحیح آمده
کہ یکے از شما را باید کہ نیابم تکیه زده بر تکیه گاه خود و حدیثے از من بوے رسانند پس وے گوید کہ ما این حکم را در
قرآن نمی یابیم مرا قرآن داده شده است و مثل آن با آن بهم این حدیث را کہ چون بشنوید شما از من حدیثے را
عرض کنید آن را بر کتاب خدا اگر موافق باشد بوے قبول کنید آنرا و گرنه رد کنید سیوطی از حدیث طبرانی
و ثوبان آورده باین لفظ اعرضوا حدیثی علی کتاب اللہ فان وافقه فهو منی و انا قلته و نیز از طبرانی از ابن عمر
آورده کہ گفت آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم پرسیده شدند یهود از موسے پس بسیار گفتند از و و زیاده و
نقصان کردند تا آنکہ کافر شدند و نزدیک ست کہ فاش گردد از من احادیث پس ہر چه بیاید شما را از حدیث
من بخوانید کتاب خدا را عز و جل و اندازه کنید بدان آنچه موافق کتاب اللہ ست من گفته ام آنرا و آنچه موافق نیست
من نگفته ام و در مقاصد حسنہ این را زیاده کرده کہ پرسیده شدند نصاری از عیسے پس بسیار گفتند در وے
و زیاده و نقصان کردند تا آنکہ کافر شدند و گفته کہ پرسیده شد شیخ ما یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی از این حدیث گفت
این حدیث بطرق متعدده آمده و خالی نیست از مقال و آورده طرق او را بیهقی در کتاب مدخل انتهی و نیز سیوطی
از ابن عساکر از علی آورده باین لفظ ستکون عنی رواة یروون الحدیث فاعرضوا علی القرآن فان وافقت
القرآن فخذوها والا فدعوها و در مختصر طیبی آورده کہ خطابی گفته این حدیث را زنادقه وضع کرده اند و شیخ مصنف
میگوید کہ موضوع ترین موضوعات ست یعنی ظاهر ست وضع او در غایت ظهور و از سیاق کلام وے و کلام
قوم چنان ظاهر میشود کہ حکم بوضع این حدیث بجهت بطلان معنے و مخالفت او ست مر احادیث صحیحه را زیرا کہ
در حدیث صحیح کہ روایت کرده آنرا ابو داؤد و دارمی و ابن ماجه از مقدام ابن معدیکرب آمده کہ فرموده آنحضرت
صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم الا انی اوتیت القرآن ومثله معه دانا و آگاه باشید کہ داده شد مرا قرآن و مثل قرآن ست
با وے و مماثلت در بودن او ست وحی کہ وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و یا در بودن او مثبت
احکام و سبب هدایت انام یا در کثرت و مؤید این معنی ست آنچه در حدیث عرباض بن ساریه آمده است مثل
قرآن ست بلکہ اکثر و نیز مخالف ست آنرا کہ در حدیث دیگر صحیح کہ روایت کرد آنرا احمد و ابو داؤد و ترمذی
و ابن ماجه و بیهقی آمده کہ یکے از شما را باید کہ نیابم الحدیث چنانچه مصنف ذکر کرد ابطلان معنی از جهت آنکہ از بنجا
لازم می آید کہ ثابت نشود حکمے از احکام شرعیه اصلا بحدیث رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و ثابت نشود
هیچ حکمے مگر بکتاب اللہ و از ضروریات دین ست کہ نہ ایچنین ست اینست کلام قوم درین مقام و پوشیده نماند
کہ این مبنی بر آنست کہ معنی حدیث مذکور این باشد کہ عرض کنید بر کتاب اللہ اگر موافق باشد آنرا یعنی اگر یافته
شود این حکم در قرآن قبول کنید و اگر یافت نشود رد کنید اما ظاهر آنست کہ معنی اینست اگر موافق باشد

قبول کنید والا یعنی اگر موافق نباشد بلکه مخالف باشد رد کنید چنانکه در رسالهٔ مختصر طیبی در اصول حدیث روایت کرده فان وافقه فاقبلوه وان خالفه فردوه و برین وجه مخالفت احادیث مذکوره و بطلان معنی که اراده کرده از لازم نیاید ولیکن این مشکل میشود که تراز که در کتاب الله امری نباشد متعلق بانچه وارد شده است در دو سه حدیث لا الفینا ولا اثبانا پس موافقت و مخالفت بدان چگونه معلوم گردد مگر آنکه مراد بموافقت همین بود که مخالف نبود و توسیع مراد بانچه بعض گفته اند که مراد موافقت کتاب الله است نصاً یا استنباطاً خصوصاً یا عموماً چنانکه در قرآن مجید آمده است وما آتاکم الرسول فخذوه پس هرچه ثابت شده است از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وی ماخوذ است از الله تعالی بامر قرآن فتامل و در بعض روایات آمده که اذا حدثتم عنی بحدیث یوافق الحق فصدقوه وخذوا به حدثت به او لم احدث یعنی چون حدیث کرده شوید شما بحدیثی که موافق حق ست تصدیق کنید و اخذ کنید آنرا خواه در واقع از من باشد یا نباشد یعنی معیار صحت و صدق حدیث آنست که موافق حق باشد و شاید که مراد الحق قرآن نیز همین معنی اراده نموده باشد و در مقاصد حسنه میگوید که این را دارقطنی در افراد و عقیلی در ضعفا و ابوجعفر ابن بختری در جزء ثالث عشر از فوائد خود از ابی هریره مرفوعاً روایت کرده اند و این سند به الضعف و منکر ست و عقیلی گفته که این را اسنادی نیست که صحیح باشد انتهی و در تنزیه الشریعه گفته که یحیی گفته که این حدیث را زنادقه وضع کرده اند و در روایتی آمده که ما جاءکم عنی من خیر قلته او لم اقله فانی اقوله وما اتاکم من شر فانی لا اقول الشر اخرجه احمد وابن ماجه واخرج الخطیب اذا حدثتم عنی حدیثا تنکرونه فکذبوا واخرج احمد والبزار اذا سمعتم الحدیث عنی تعرفه قلوبکم الحدیث انتهی و اینها همه راهی بتجویز وضع حدیث برای ترغیب و ترهیب دارد و همانا جماعه که آنرا تجویز میکنند این را وضع کرده اند برای ترویج موضوعات خود و بالجمله مدار و معیار صحت حدیث و عدم آن نزد علما اسناد است نه چیزی دیگر آنکه مخالف صریح شریعت متواتره باشد و آنجا خود اسناد صحیح نخواهد بود والله اعلم

بیان تحلیل نبیذ

و در باب تحلیل نبیذ هیچ حدیثی صحیح وارد نشده و معنی نبیذ سابقاً معلوم شده است و حل نبیذ چون نجوشد و سخت نگردد و بحد اسکار نرسد متفق علیه است میان ائمه مذاهب اربعه و اعتقاد حلیت آن از علامات سنت و جماعت شمرده اند و اما اگر سخت گردد و بحد اسکار برسد کثیر برآنند که حکم خمر دارد و قلیل و کثیر وی حرام ست و نجس و نزد امام ابوحنیفه حرام ست بعلت سکر چنانکه حکم سائر اشربه غیر خمر ست نزد ایشان اگر برای لهو و لعب نباشد و این باب را تفصیلی ست و غرض ازینجا بیان مطلب بود و در ابتدای اسلام حکم بحرمت نبیذ کرده بودند یا بجهت قرب عهد از خمر و ظروف و منع آن یا آنها یا بجهت تشبه آن ظروف بظروف خمر یا بجهت قلع و حسم ماده و تشدید و مبالغه در آن تا آنکه استعمال آن قسم ظروف که در شرب خمر معتاد بود نیز حرام گشته بود در هر مشروب که در آن بکنند و چون امر شریعت استقرار یافت و شرب خمر بالکلیه متروک شد امر باباحت نبیذ وقوع یافت سیوطی از ضحاک می آرد که ذکر کرده شد نزد ابن مسعود تحریم نبیذ پس گفت که شاهد شدیم ما تحریم او را چنانکه شاهد شدید شما و شاهد شدیم ما تحلیل آنرا و یاد داشتیم ما آنرا و فراموش کردید شما روایت ابن جریر و از امیرالمؤمنین عمر می آرد که گفت ما می نوشیم این نبیذ شدید را تا قطع کنیم بوی چیزی که در شکمهای ماست از گوشتهای شتر تا ایذا نکند ما را و اگر در شک می اندازد شما را چیزی باید که فرو کنید بآب آنرا روایت ابن ابی شیبه و از ابن عمر می آرد که مذکور شد نزد وی نبیذ گفت

حرام نگردانید آن بار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن در انتباذ نمد اصحاب وی و جرار و غیر پس منع نمیکرد ایشان را
ازان رواه ابن خزیمه واحادیث درین باب کثیرست وبالجمله نهی از انتباذ در ظروف مخصوصه منسوخ است بلکه استعمال آن ظروف
مطلقا وقوع یافته بود وآخر رخصت واباحت یافت و در مشکوة از حدیث ابوسلم از بریده آورده که گفت گفت
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نهی کرده بودم شما را از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت را و نهی کرده بودم از
نگاهداشتن گوشت اضحیه زیاده بر سه روز اکنون نگاه دارید تا هر وقت که خوش آید شما را و نهی کرده بودم از نبیذ مگر در مشک
اکنون بنوشید در هر ظرفی که خواهید ونوشید مسکر را انتهی وامر بانتباذ در مشک بجهت آن بود که در مشک آب را سرد
میگرداند پس نبیذ در وی شدت نمی یابد آنچنان که در ظروف دیگر و در بعض کتب فقه مذکورست که اگر نبیذ شده او باید
هر چند که بیش از سه روز بود حرام است واگر سه روز بگذرد وشدت نیابد در انجا اختلاف است ودر انتباذ برای
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم احادیث صحیحه آمده ودر مشکوة از حدیث مسلم از انس آورده که گفت تحقیق نوشانیده ام
من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم باین قدح که دارم همه اقسام شربات عسل ونبیذ وآب وشیر واز عائشه
آورده که گفت بودیم ما که نبیذ میساختیم برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مشکی که می بستیم دهن آن را
از بالا ومر آن مشک را دهنی بود در پایان یعنی سوراخی که از وی آب تراوش میکرد نبیذ میساختیم برای وی بامداد
مینوشید شبانگاه ونبیذ میساختیم شبانگاه ومینوشید بامداد واز ابن عباس آورده که ساخته میشد نبیذ
برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اول شب ومینوشید در وقت صبح آن روز وشبی که بعد از وی
می آمد وفردای آن روز وشب دیگر وفردای دیگر تا وقت عصر اگر باقی میماند چیزی از ان مینوشانید خادم را یا امر
میکرد به ریختن آن انتهی غالبا شدتی پیدا میکرد نه آنکه مسکر میگشت والا بخادم چون دادی یا مراد آن باشد
که اگر مسکر میشد میریخت وگرنه بخادم مینوشانید یا دادن بخادم از جهت رخصت بود وی و ریختن از جهت احتیاط
واز جابر آورده که گفت نبیذ ساخته میشد برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مشک واگر نمی یافتند مشک را
نبیذ میساختند در ظرفی که از سنگ بود واز بریده آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نهی میکردم
من از ظروف و ظرف هیچ چیز را حلال و حرام نگرداند و هر مسکر حرام است و در روایتی نهی میکردم من از اشربه
مگر در ظروف چرم اکنون بنوشید از همه آنها در هر ظرفی غیر آنکه مسکر را منوشید این احادیث همه در مشکوة از مسلم آورده
واز اصحاب سنن نیز مانند آن آمده وباوجود آن عجب است از مصنف که گفته در تحلیل نبیذ هیچ حدیث صحیح وارد نشده
مگر آنکه مراد آن بود که در تحلیل او مطلقا بر اطلاق چیزی صحیح وارد نشده اما این را هیچکس دعوی نکرده و مذهب
ساختن نفی آن برای چیست والله اعلم و در باب انتفاع اهل عراق بعلم و نهی از رفتن در طلب علم و کلی در طلب
علم و عقوبت معلمان جابر بر صبیان و در مذمت معلمان چیزی صحیح نشده و در باب اهل عراق در ترجمه کشف
آورده العلم شجرة اصلها بمکة وفرعها بالمدینة وغصنها بالعراق وثمرها بخراسان وورقها بالشام وگفته که روایت کرده
این حدیث را لکن بیان نکرده علت آن را وآن آن است که راوی وی اسحق است ومراد وی هست مناکیر ونیز آورده اکثر الناس
علما اهل العراق واقلهم انتفاعا به وگفته که ابن جوزی این حدیث را آورده وگفته که فیه متروک ومجهول اما نهی از رفتن
در طلب علم بعد از ترک شریعه احادیث آورده ولیکن در مطلق طاعت وامر خیر تخصیص بعلم کجا انکه هر که پای برهنه

رود در طاعت خدای عز وجل و آید نزل خود را و حال آنکه نیست بروی هیچ خطیئه که مطالبه کند او را خدای تعالی بدان و گفته که در اسناد وی ضعیف است و مراین حدیث را طریقی دیگر نیز هست حدیث دیگر چون مسافرت کنید بخیر بروید تهی پای زیرا که حق تعالی مضاعف میگرداند اجر او را بر منتعل طبرانی این حدیث را آورده و در وی سلیمان است و سیوطی و عقیلی او را منکر داشته اند و حکم بوضع نکرده و نیز آورده که زمود وی صلی الله علیه وآله وسلم خبر داد مرا جبرئیل که خدای تعالی نظر میکند بسوی بنده که خود که میرود تهی پای در طلب خیر و در وی نیز سلیمان است و نیز آورده که کسیکه برود بسوی خیر تهی پای گویا که میرود بر زمین بهشت و استغفار میکنند برای وی ملائکه و تسبیح میکنند اعضای او این حدیث را ابن جوزی آورده و گفته که در اسناد وی مجاهیل اند و گفته که ابن جوزی گفته است که بعضی از طلبه علم را دیدم که تهی پای میرفتند در طلب علم از جهت عمل کردن باین احادیث موضوعه منکرات از وجه شرعیت زیرا که تهی پای رفتن اینها میکند چشم را و پای را و تحمل نیست بادی توقی و احتراز از نجاسات و اگر باشند آن جماعت که این احادیث صحیح نیست و تهی پای رفتن متضمن شهرت نیز هست هرگز آنرا نکنند فلله در العلم والعلماء انتهی و اما تملق در طلب علم هم در تنزیه الشریعه آورده که لیس من اخلاق المومن التملق الا فی طلب العلم و میگوید که روایت کرده این حدیث را ابن عدی فی الکامل از معاذ و از ابی امامه و از ابی هریره بلفظ لا حسد ولا تملق الا فی طلب العلم و هر یکی از این اسانید مادام مطعون و بیهقی نیز حدیث معاذ و ابی هریره را روایت کرده و تضعیف نموده و گفته که روایت کرده شده است انواع و همه ضعیف اند و روایت کرده است دیلمی هرکه پست کند او از خود را نزد علما باشد روز قیامت آن کسانیکه متهمان کرده است حق تعالی قلوب ایشان را برای تقوی تا اصحاب سن و نیکی نیست در تملق و تواضع کردن الا برای حضرت یا طلب علم است و این حدیث نیز ضعیف و منکر است و اما از عقوبت معلمان جابر بر صبیان می آرد که معلم صبیان چون عدل نکنند میان ایشان نوشته شود روز قیامت با ظالمان روایت کرده این را ابن مردویه و در وی مطعونانند و آنچه معروف است آنست که این قول مکحول شامی است و روایت کرده ابن ابی الدنیا از قول حسن بصری و روایت کرده ابن منجویه از قول مجاهد موقوف بر ابن عباس نیز آورده و در اسناد وی متهم است و روایت کرده از ابی امامه که دور ترین مردم از خدای عز و علی روز قیامت و کسانیکه مردیست که بمالت میکند با مردم هرچه میگویند از ظلم و جور آمده میکند ایشان را دیگر معلم صبیان که عدل و مواسات نمیکنند میان ایشان و مراقبت نمیکنند خدا را در یتیم و در اسناد این حدیث مجهولانند و نیز آورده که بدترین مردم معلمانند که کم میکنند رحمت بر یتیم و غلظت و شدت مینمایند بر مسکین و در اسناد وی سعید و سعد اند و سعد متهم است درینجا زیرا که میگویند که روزی پسری بروی گریان آمد پرسید که چه شده که میگوئی ای پسر من گفت معلم مرا زده است مرا گفت من هرآینه زدن وی را امید هم پس وضع کرد این حدیث را و گفت حدثنا فلان الخ و آورده در مذمت معلمان از حدیث انس می آرد که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جمع شوید و برداید دستهای خود را پس جمع شدیم ما و برداشتیم دستهای خود را پس گفت خداوندا بیامرز گروه معلمان را تا زود قرآن و غنی گردان علما را تا زود دین را و در اسناد این نیز مجهولانند و ذهبی گفته است که شاید این حدیث از وضع محمد بن ... است و در مدح معلمان دعاهای نیک برایشان نیز آورده که معلمان بهترین مردم اند هرگاه که کهنه میشود ذکر بین قرآن تجدید میکنند او را و عطا کنید برایشان و اجاره مگیرید تا بیرون نیارید ایشان را از ثواب و معلم چون بگوید مر صبی را بگو بسم الله الرحمن الرحیم

پس بگوید صبی بسم الله الرحمن الرحیم نویسد حق تعالی برائت صبی را و برائت مر والدین او را و برائت مر معلم او را از آتش و در
اسناد این حدیث جویباری است که متهم است بوضع و نیز آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم خداوندا بیامرز
مر معلمان را و دراز گردان عمرهای ایشان را و برکت ده در کسبهای ایشان و در بعض طرق آمده که سایه کن ایشان را در زیر
سایه خود روزے که سایه نیست جز سایه تو زیرا که ایشان تعلیم میکنند کتاب ترا که منزل است و ذهبی گفته که افترا کرده این را
ابن فرحان و سیوطی گفته که این را شواهد است والله اعلم و از عائشه مرفوعا آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم سزاوارترین چیزے که گرفته شود بروے اجر کتاب الله است روایت کرد این حدیث را ابن عدی فی الکامل
و وے منکر است ازین طریق والا این حدیث در صحیح بخاری است که در رقیه بکتاب الله آمده و مراد او همین است و از ابن عمر
آورده که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از تعلیم دادن باجرت و فرمود هر که بکند آن را فعلیه لعنة الله والملائکة و
الناس اجمعین و گفته که طبرانی این حدیث را آورده و در اسناد وے دو کس اند متروک و در وے انقطاع نیز است و تعقب
کرده شده است که او را شواهد اند بعض صحیح و بعض حسن و در باب جولاهگان و ذم و منع ایشان چیزے ثابت نشده
هم در تنزیه الشریعه آورده که یخرج الدجال و معه سبعون الف حائک و گفته اند که ابوالفتح ازدی این روایت کرده
و در اسناد این ظلمات اند بعضها فوق بعض و نیز آورده که لا تستشیروا الحاکة والمعلمین با حایکان و معلمان مشورت مکنید
که ایشان ناقص العقل اند و گفته که در اسناد این غلام خلیل است و نیز آمده از طریق عبید الله بن زیادت که خدای تعالی سلب
کرده است عقلهای ایشان را و نزع کرده است برکت از کسبهای ایشان و گفته که آفت این حدیث عبید الله است
و وے روایت میکند موضوعات را و بعض گفته اند که آفت این احمد است و از وے روایت کرده است دیلمی و در بعض
طرق والحجامین نیز زیاده کرده و در اسناد وے محمد نامی است که کذاب مجاهر بالفسق است و ابن النجار نیز روایت کرده و
گفته که منکر است و از حدیث ابن عباس آورده که هر که در پایه از شما زمانی را که طلب کنند حایکان علم را بگریزید و در
روایتی آمده که ایشانند که بول کردند در کعبه و دزدیدند ریسمان مریم را و کمانه کشیدند را در راه پرسید از ایشان مریم و نمودند او را
غیر راه راست ابن جوزی گفته که پوشیده نیست بر صبیان جاهل که این حدیث موضوع است و در تنزیه الشریعه گفته
که لا تلعنوا الحاکة فان اول من حاک ابی آدم روایت کرده این را دارمی از انس و در وے سوید بن وقاق است و در
میزان گفته که روایت کرده است وے خبر منکر را و سیوطی گفته ظاهر آنست که آن همین خبر است و ابن حبان گفته که سوید
ثقه است لیکن خطا میکند و غریب می آرد و در باب انشاد شعر بعد از عشا و نگاه داشتن عرض با علمای شعرا و ذم تعبد
بے فقه و مذمت علما که بر سلاطین روند چیزے ثابت نشده و در تنزیه الشریعه در انشاد شعر بعد از عشا آورده که هر که بخواند بیت
شعر بعد از عشاء اخیره قبول نکند خدای تعالی از وے نماز آن شب و گفته که روایت کرده این حدیث را عقیلی و اسناد وے
قزعه است و وے مضطرب الحدیث کثیر الخطا است و عاصم و وے مجهول است و تعقب کرده شده است بآنکه روایت
کرده است او را احمد و قزعه را نیز بعض ثقه میدارند و بعض ضعیف و حاصل کلام بعض آنست که حدیث وے در مرتبه حسن است و در
نگاه داشتن عرض با علمای شعرا آورده که من بر والدیه فلیعط الشعراء هر که خواهد که نیکوکار باشد به پدر و مادر خود باید که به شعرا بخشد یعنی
اگر نه او دشنام میکنند مادر و پدر او را و چون مدح میکنند ایشان را و چون باعث برین باعث است این سخن و ذم منسوب
خواهد شد بوے و گفته که ابن جوزی این حدیث را آورده و گفته که در اسناد وے ابراهیم است و از طریق دیگر دیلمی نیز روایت کرده

در بیان ذم و منع از جولاهگان

در بیان انشاد شعر بعد از عشا

و در وی مجهول است و در ذم تعبد بے فقه آورده که لا خیر فی قراءة لا تدبر ولا عبادة لا فقه ومجلس فقه خیر من عبادة
ستین سنة و گفته که روایت کرده این حدیث را خطیب در متفق و مفترق و روایت کرده دارمی لیکن گفته خیر من
عبادة سنة و در اسناد هر دو متروک اند و نیز آورده که متعبد بغیر فقه همچو حمار است در طاحونه یعنی خر خراس و گفته که
روایت کرد این حدیث را ابو نعیم و صحیح نیست و تعقب کرده شد باین که روایت کرده این را ابن نجار و دیلمی و در ترغیب و در مذمت
علما که بر سلاطین روند آورده که علما امنای پیغمبران اند بر بندگان مادام که مخالطت نکنند سلطان را و داخلت نکنند
دنیا را و چون داخلت کنند دنیا را و مخالطت کنند سلطان را پس تحقیق خیانت کردند پیغمبران را و گفته که روایت
کرد این حدیث را حاکم و در اسناد وے متروک است و مجهول و عسکری آن را بسند ضعیف از امیر المومنین علی نیز آورده
و ابو نعیم در حلیه از قول امام جعفر صادق نیز آورده و او را شواهد کثیره اند صحیح و حسن زیاده بر چهل حدیث پس این حدیث
بمقتضای صناعت اهل حدیث حسن باشد انتهی و پوشیده نماند که در مدح فضل علم بر عبادت و عالم بر عابد
و ترغیب بر تحصیل علم و تعلم و تعلیم احادیث آمده خارج از حد عد و احصاء و همین حدیث که فضل العالم علی العابد کفضلی
علی ادناکم درین باب کفایت است و در ذم علمای سوء که عمل نکنند و آن را وسیله دنیا سازند و دین را بدنیا بفروشند نیز
احادیث بسیار آمده و آنکه در ذم مخالطت سلاطین آمده نیز از جهت همین خواهد بود چنانکه عطف مداخلت دنیا دال است
بران والا اگر بر سلاطین روند و امر معروف کنند و ترویج دین نمایند و مداهنت نورزند و دین بدنیا نفروشند مذموم
نبود بلکه اجر و ثواب آن اتم و اکمل است و احادیث صحیحه درین باب وارد کما لا یخفی و در باب مسامحت علما و زیارت
ملائکه قبور علما را چیزے ثابت نشده و در تنزیه الشریعة آورده که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بابی هریره فرمود
یا ابا هریرة تعلیم کن مردم را قرآن را و تعلم کن آن را پس بدرستی و راستی که اگر بمیری تو و تو برین حال باشی زیارت میکنند
ملائکه قبر ترا چنانکه زیارت کرده میشود بیت عتیق را یعنی کعبه معظمه و تعلیم کن مردم را سنت مرا اگرچه ناخوش دارند
ایشان آن را و اگر دوست داری که موقوف کرده نشوی تو بر صراط طرفة عینی پس حدیث کن در دین خدا حدیثے برای
و عقل خود و گفته که روایت کرده این حدیث را خطیب و در وے ابو عصمه است و تعقب کرده شده است که این را طریق
دیگر نیز هست نزد ابو نعیم والله اعلم و در باب افتراق امت بر هفتاد و دو فرقه چیزے ثابت نشده والله اعلم بالصواب
در جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی از ابی هریره آورده که گفت گفت رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم تفرق
کردند یهود بر هفتاد و یک فرقه یا هفتاد و دو فرقه و نصاری نیز مثل آن و سرانجام است که متفرق شوند امت من بر هفتاد
و سه فرقه و در روایتے از ترمذی آمده است که متفرق شدند نصاری بر هفتاد و سه فرقه یا هفتاد و دو فرقه الحدیث
و از حدیث ابی داود از معویه آورده که گفت ایستاد در ما خطبه رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم و فرمود آگاه باشید
که آنها که بیش از شما بودند از اهل کتاب متفرق شدند بر هفتاد و دو ملت و سرانجام است که متفرق شوند این امت
بر هفتاد و سه و هفتاد و دو از آن در آتش و یکے در بهشت و هی الجماعة و زیاده کرده در روایتے که بیرون آیند از امت من
اقوام که سرایت کند در ایشان اهوا چنانکه سرایت میکند کلب در صاحب خود که باقی نمی ماند از وے رگے و نه بندے
مگر آنکه در می آید در وے و کلب بفتح لام علتے که از گزیدن سگ دیوانه پیدا شود و از ترمذی از عمرو ابن العاص آورده که گفت
رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم هر آئینه بیاید بر امت من آنچه آمده بر بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل تا آنکه اگر باشد

از ایشان کسیکه زنا کند با مادر خود علانیه باشد در امت من نیز کسیکه پیدا شود که کند این شنیعه را و متفرق شدند بنی اسرائیل
بر هفتاد و دو ملت و متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه ملت همه آنها در آتش روند مگر یک ملت گفتند کیست یا رسول الله
آن یک ملت فرمود آنکه باشند بر آنچه من بر آنم و اصحاب من و در جمع الجوامع از حدیث ابن لهیعه از عوف ابن مالک آورده که متفرق
شدند یهود بر هفتاد و یک فرقه پس یکی در جنت و هفتاد در نار و متفرق شدند نصاری بر هفتاد و دو فرقه هفتاد و یک در آتش
و یکی در جنت و سوگند بآن خدائے که نفس ذات محمد در دست قدرت اوست هر آئینه متفرق شوند امت من بر هفتاد و
سه فرقه فرقه واحده در بهشت و هفتاد و دو در آتش و از ابن عدی از ابی هریره همین مقدار آورده که متفرق شدند یهود
بر هفتاد و یک فرقه و تفرق کردند نصاری بر هفتاد و دو فرقه و افتراق کنند امت من بر هفتاد و سه فرقه و حدیث معاویه
را از ابی داؤد و حدیث عمرو ابن العاص را از ترمذی نیز آورده و در مقاصد حسنه گفته که حدیث تفرق امت ابو داؤد و ترمذی و
ابن ماجه از ابی هریره رفع کرده و ترمذی گفته که حدیث حسن صحیح باین لفظ که افترقت الیهود علی احدی و
اثنتین و سبعین فرقة و النصاری کذلک و تفرق امتی علی ثلث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة قالوا
من هم یا رسول الله قال الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی و گفته که لمنشاء این حدیث نزد ابن حبان و حاکم در صحیحین ایشان خبر
آمده و حاکم گفته که این حدیث کبیریست در اصول و بتحقیق روایت کرده شده است از سعد بن ابی وقاص و ابن عمرو عوف بن
مالک و جز انس و جابر و ابی امامه و ابن عمر و ابن مسعود و علی و عمرو ابن عوف و عویمر و ابی الدرداء از معاویه و واثله و بالجمله
این حدیثیست که طرق آن بسیار است و ائمه بصحت آن حکم کرده و نیز در جمیع طرق افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه آمده نه
بر هفتاد و دو و الا در یک طریق که سیوطی از حدیث ابن ماجه از انس آورده که بنی اسرائیل متفرق شدند بر هفتاد و یک فرقه
و امت من متفرق شوند بر هفتاد و دو فرقه همه در آتش مگر یکے و هی الجماعة و در کتب دیگر از ابن لهیعه نیز هفتاد و سه آمده چنانکه
سیوطی هم از ابن ماجه از عوف ابن مالک چنین آورده و لهذا مصنف حکم کرده که در باب افتراق امت بر هفتاد و دو فرقه
چیزے ثابت نشده یعنی آنچه ثابت شده و افتراق است بر هفتاد و سه فرقه است نه هفتاد و دو فرقه و در بعض نسخ متن
بجاے هفتاد و دو سه واقع است اگر اینچنین است کلام مصنف محل سخن نیست چنانکه ثابت کردیم والله اعلم اکنون باید که
در شرح این حدیث گفته اند که مراد بامت امت اجابت است یعنی آنها که اسلام آورده و دعوت ایمان را از آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم اجابت نموده اند چه اضافت امتی ظاهر درین معنی است نه امت دعوت چه دعوت و بعثت وی
صلی الله علیه و آله وسلم بر کافه ناس است و شک نیست که تفرق کافه ناس زیاده برین عدد است و مراد بلوغ باین عدد است
ولو انکه در وقتے زیادت از آن نیز گردد و نیز مراد تفرق در اصول و عقائد است و الا در فروع و احکام فقهیه
بیشتر از آن است و مراد بدخول نار و نجات از آن بجهت عقیده است نه عمل و الا دخول فرقه ناجیه در نار بجزاے عمل نیز
جایز است و این فرق همه اهل قبله اند و تکفیر آنها مذهب اهل سنت و جماعت نه اگرچه کفر بر آنها لازم آمده و در تحقیق این مقام
مقال بسیار است والله اعلم بحقیقة الحال و الیه المرجع و المآل و صلی الله علی السید المصطفی الامین محمد و آله و صحبه اجمعین و هذا
آخر ما اراد الله من هذا العبد الضعیف المسکین عبد الحق بن سیف الدین تعلیقه علی شرح هذا الکتاب المستطاب والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
تم تسوید هذا الکتاب بین الصلوتین من یوم الاثنین الرابع و العشرین من شهر جمادی الاولی سنة ست عشر و الف والحمد لله

سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

خاتمۃ الطبع

بر مطبوعۂ بار سوم سنہ ۱۹۰۳ع

أَيُّهَا السَّامِعُونَ فَاسْتَمِعُوا أَيُّهَا الْغَافِلُونَ فَانْتَبِهُوا

ایها الناس اندکے روے دل وگوش جان وچشم توجہ درکار ست ملاحظہ رود کہ این چہ کتاب ست وازکجاست فَانْظُرُوا کَیْفَ کَانَ شرح مفہوم ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَيْبَ فِيْهِ ہمچنین کتب می باشند کہ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ شان ایست درینجا یک نکتۂ باریک بدیدۂ دل دیدنی ست کہ صفت آن متقین کہ بمفاد ہدی للمتقین از ہمہ کتب ہدایت پذیرند بلفظ وعبارت يُؤْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ تعبیر وتخصیص میفرماید لاجرم بمعنی وتخصیص این لفظ خاص توان رسید کہ از لفظ يُؤْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ کدام ارباب مراد توانند بود پس اگر از لفظ بالغیب ذات باری تعالے کبریائہ مراد گرفتہ آید کہ خدا را نادیدہ غائبانہ ایمان آوردہ اند درست نمی تواند نشست زیراکہ بنا دیدنی چشم ظاہر ہمہ نوع بشر بالاجماع از انبیا واولیا واصفیا شریک اند کہ مثل حضرت موسی علیہ السلام بجواب آیت لَنْ تَرٰىنِیْ شنیدہ این معائنہ چشم ظاہر درین عالم ظاہر محال ست کہ میفرماید وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُّكَلِّمَهُ اللّٰهُ اِلَّا وَحْيًا اَوْ مِنْ وَّرَآئِ حِجَابٍ الخ پس درین عالم صورت چنین صورت ست کہ صورتش دیدن محال ست بلکہ کلامش ہم بے پردہ نتوان شنید کہ گفتہ شدہ والی بگوش وچشم چرا پردہ دادہ اند. بنگر بچشم عبرت وبشنو بگوش ہوش. یعنی کہ پردہ آمدہ واجب بگوش وچشم. گر بنگری بہوش واگر بشنوی بخوش. بے پردہ دیدنش نتوان بل کلام ہم. بے پردہ نشنود بہ پردۂ گوش. معنی صحیح دکاء حجاب ہمین بود. خود پردۂ بدیدہ وگوش ست پردہ پوش. لیکن اے ظہیر دیدن او کار دیدہ نیست. بنگر بدیدۂ دل وگوش دلش نیوش. لاجرم اگر از معنی یؤمنون بالغیب ہمین دیدن چشم ظاہر مراد گیرند تا تمام نوع بشر علے العموم در ندیدنش شریک غالب بالاتفاق اند ہیچ فائدۂ تخصیص ازین لفظ یافتہ نشد واگر بمعنے دیگر بدیدۂ دل نگاہ کردہ شود پس چنانکہ بدیدۂ ظاہر دیدنش محال ست ہمچنان بدیدۂ باطن ندیدنش وغیبت او محال ست کہ گفتہ شدہ ہر جا بنگری بغیر از خدا نیست. ولیکن دیدۂ ادراک وا نیست. کے جوی کہ یار من کجاست. کہ گویا کہ یار من کجا نیست. درین مقام اگر بدیدنش ومشاہدہ اش قائل نباشیم در کلمۂ شہادت شہادتہم باطل مے شود کہ نادیدہ را گواہی دادن وبشہادت برخاستن شہادت باطل ست کہ گفتہ شدہ ہر کہ او را ندیدہ رنگ وبوست. بشہادت بدانکہ باطل گوست. قول صاحب نظر بہین چہ نکوست. کہ کیشان دل ببین خرد وست. ہر چہ بینی بدانکہ مظہر اوست. ونیز ازین مقام ست کہ تخمیس کردہ شدہ ہرچہ بود در جہان صنعت پروردگار. جلوۂ صانع ببین ہست در وآشکار. چشم کجا باشدت دیدۂ معنی بیار. برگ درختان سبز در نظر ہوشیار. ہر ورقے دفتریست معرفت کردگار. مدعا این کہ درینصورت غیبت او محال ست تا درینصورت از تخصیص لفظ يُؤْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ چہ مراد توانند بود کہ آن حاضر وناظر ہیچگونہ بہیچ حال غائب نمی تواند شد نسبت لفظ غیب باآنچنان حاضر

توناظر حکم مصادق سے توانا آمد کہ گفتہ شدہ هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن • کیا چیزے کہ من بہم چہ
افتادہ است مشکلہا • پس ازینجا بجان سخن توان رسید و باید فہمید و سنجید و بہ غفلت از گوش دل بایشنید
و بجان و دل علماء این نکتہ باید گروید و بکمال افتخار بر خود باید بالید کہ این تشریف خاص برائے امردم متاخرین امت محمدی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم خاص ست و حصہ ما و شماست کہ در غیبت حبیب او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نادیدہ غائبانہ ایمان آوردہ ایم
پس بمالہ لفظ بالغیب غیبت حبیب او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مراد توان دانست و این تشریف خاص برائے امردم متاخرین
امت ست آنہا کہ بچشم دیدند و بجانہ جمال جہان آرائے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشرف شدند و معجزات نمایان متواتر
و عیانا ایمان آوردند چہ کار کردند • دیدہ دیدہ است کہ دیوانہ دیدار شدہ است • دل چہ دیدہ است کہ نادیدہ گرفتار شدہ است
آنہا کہ بدیدہ ظاہر دیدند خود ظاہر است کہ چہ کفر و نفاق ورزیدند کہ مصداق أَشَدُّ كُفْرًا وَّنِفَاقًا گردیدند
و ما مردم کہ غائبانہ بدیدہ دل دیدیم چنان غائبانہ بدو گرویدیم کہ مصداق يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ گردیدیم پس بدین معنے
این تخصیص لفظ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ملاحظہ رود کہ بر متاخرین امت بچہ نہج صادق می آید و درست می نشیند کہ غائبانہ ایمان
آوردہ اند و اینقدر در ایمان کامل راسخ بودہ در تقویت دین محمدی از مجاہدات جانی و مالی و تائیدات روحانی و قلبی
و کتابی روز بروز قرنا بعد قرن ترقیہا افزودہ اند و می افزایند کہ بلقب وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ملقب شدند کہ بعد
علم آنہا علماء کاملین است را در علم تاویلات کلام الٰہی تخصیص بخشیدہ می فرماید کہ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ
الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ازینجاست کہ الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ آمدہ است کہ وارث انبیاء خویش اند و علما
وارثان ایشانند • و نیز از ہمین مقام توان دانست کہ وارد ست عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ مصداق معنی
این حدیث از شمس تبریز کہ یکے از درویشان علمائے باطنی این امت ست چنان در کتاب تذکرۃ الاولیا دیدہ شد کہ بلفظ
قُمْ بِإِذْنِي مردہ را از قبر زندہ بر آورد کہ علمائے شریعت ظاہر بر رمز آن نرسیدہ در مقام شریعت ظاہر پوست کشیدند کہ
حکایت واقعہ مع تصویر مسلوخ در کتاب مجالس العشاق وغیرہ و شد انجام را از ہمہ بیان نیست کہ از ہمین گروہ متاخرین
مصداق يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ شارح و ماتن این کتاب علیہما الرحمۃ بودہ اند کہ صفت و مرتبہ مصنف ماتن این کتاب خود
شارح این کتاب در صفحہ سوم این کتاب بتصریح نام بنام تا ہفت پشت افادہ می فرماید کہ بمقام فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
نور علی نور قران گفت الکنون اند کہ از مرتبہ شارح این کتاب کہ در زمرہ متاخرین بر متقدمین و سابقین سبقت
بردہ است توان شنید کہ ظہیر را حد بیان آن نیست بلکہ مشک آنست کہ خود ببوید نہ کہ عطار گوید ازینجاست کہ در صفحہ دوم
دیباچہ ہمین کتاب بے اختیار کلمہ حق از زبان عبدالحق محقق دہلوی علیہ الرحمۃ کہ شارح این کتاب ست بزبان خامہ
واجلہ بنامہ رسید و کہ بر مقام [illegible] نہ معاذ اللہ در مقام تعلی خود دعایۃ افادہ می فرمایند کہ بعبارت نوشتنش
در این مقام مناسب مقام نمود و هی هذا در سطر دوازدہم صفحہ دوم این عبارت ست کہ از نظر تحقیق و از روئے
انصاف تمامہ این طوائف را کہ حامل الویۂ علم و رافع اعلام دین و حافظ اوضاع شریعت اند بر افراد دیگر فیتی ثابت و
بر دیگران کہ نعمت خواران مائدہ فضل و افادہ و ریزہ چینان خوان احسان ایشانند شکر و امتنان و حق نعمت شناسی
لازم و باین حساب پیشینیان استاد و ولی نعمت پسینیان باشند و پسینیان را اعتراف بفضل و رعایت ادب صحبت ایشان
واجب اگرچہ توانند کہ بعضے پسینیان باحراز قصب سبق و فرصت از بعضے پیشینیان درگذرند ذٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

مَنْ یَّشَاءُ وَاللّٰہُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ اللہم یا ذا الفضل العظیم نسالک ان تخصنا بفضلک وکرمک العمیم انک انت العزیز الحکیم
انتہی پس ازین فقرہ اخیراز لفظ اگرچہ توان تا آخر فقرہ واضح ترپیداست کہ میتوان شد تا متاخرین بر سابقین سبقت برند
وبعد این فقرہ کہ خطاب دعا ازان ذو الفضل العظیم است آنہم ہمین استدعاست کہ یارب بہ تخصیص فضیلت برپیشیان گرمجیب
گردان کما ہو ظاہرٌ وباہرٌ علیٰ پس مرتبہ سبقت وترجیح وترقی متاخرین بر متقدمین انجمین کتاب پیداست ہمہ کہ باشد قسم
ثانی بہ نزاول منکشف این نکتہ بملاحظہ بالاستیعاب این کتاب بر دل صاحبدلان معنی فہم منکشف میشود کہ چہ قدرہا
از اوتقریظات را حضرت شارح علیہ الرحمۃ اصلاح فرمودہ اند لاجرم این کتاب نتیجہ قبول دعاے حضرت شارح
علیہ الرحمۃ توان دانست کہ عبارت دعا وسوال بلفظ اللہم ولفظ نسئلک بالا مرقوم ست کہ تحقق یختص برحمتہ من یشاء
واللہ ذو الفضل العظیم پس چنانکہ معرفت صانع از صنعت ست ہمچنان قدر ومرتبہ صنعت از صانع توان دانست
لاجرم مرتبہ این تصنیف از مصنف توان دید کہ از کجاست ومرتبہ تبحر وتوغل وتتبع وتدقیق وتحقیق مصنف ازین تصنیف
توان سنجید کہ از غایت تحقیق ودقیقہ سنجیہا بنام محقق دہلوی نام برآوردہ است رحمۃ اللہ علیہ این یک کتاب کہ مشتے نمونہ از
خروار منجملہ تصنیفات اوست کہ شمار کتابہای از دینیات وعبادات والہیات وشریعت وطریقت وحقیقت ومعرفت
دفتر دفتر وتصوف بودہ باشد کہ در دست مدے واستماع کے وتائیدی از اول محقق علیہ الرحمۃ نمودہ است وانچہ جلدہا از
تصانیف مبسوطہ دفتر دفتر منتہار جان متاخرین از باقیات صالحات خیریہ باقی وجاری ودوامی وابدی ست محتاج
بیان نبودہ است کہ عیان ست پس اکنون بہ نغز سخن توان رسید کہ از سلف تا خلف تقاضاے طبعی جمیع صاحب طبعان
طباع ست کہ جوش طبیعت را بکاغذ وقلم برآوردہ تمام اوقات فرصت را بہمین تالیفات وتصنیفات صرف میکنند
کہ بازین یادگارے وباقیات صالحات ابدی ودوامی وخیر جاری نفع رسان عالمیان تواند بود حتے کہ ازین کاتب الحروف
ہم باہمہ ہیچمدانی وبے استعدادی وکم فرصتی وپریشانیہا دفتر ہا چون نامہ خودم سیاہ گنانیدہ اند پس ہمچو
تصنیفات وخامہ فرسائیہا کہ ہر نفس بشر را بقدر استعداد ومعلومات خویش تقاضاے جبلی وطبعی می باشد کہ گفتن چند
شعر مہملات عاشقانہ مجازی دروغ ولغو محض شبہا بروز آوردہ ومصارف خطیر نقد ز رنقد در خود ہا محض باسید آفرین
صرف کردہ صحبتہاے مشاعرہ ومناظرہ گرم می کنند چہ کیفیت کہ ارباب فضل وکمال ارباب علوم علوی عقلی ونقلی کہ ہمین
تصنیفات وتالیفات مبسوطہ غذاے روح شان ست آنہا ہر قدر کہ درین کار وبسط تصانیف مجاہدات بکار بردند چہ کار
کردند کہ غذاے روح خود پرداختند از ینجاست کہ ہزاران کتب مبسوطہ بعبارات مغلق ودقیق دفترہا بودہ اند کہ اکثری را
از غایت بسط بجز مسودہ اولی نوبت بصاف کردن مسودہ وتکمیل تصنیف نرسیدہ است کہ عمر مصنف بتکمیل رسیدہ وجہد
ناتمام ماندہ واز بدن گم تصانیف آنہا روح برتن می لرزد کہ باین ہم بسیط عمر طبعی مصنف چگونہ مساعدت کردہ باشد از ینجاست
کہ صدہا تصانیف پیشینیان ایگان تلف شدہ باشند کہ ہنوز کسی از نام آنہا خبری نبودہ باشد بگر سنحقہ کس نسبت کیست
بسن جان باب آمدہ کہ بر دکس نگریست . باری از سنت مصنفان سابق بر مستقیان لاحق چندان ثابت نیست کہ تصنیفات روح خود
بمضامین وعبارات مغلق دشوار فہم کہ از ان افادہ ہر عامی دشوار ست عمرا صرف کردند واکثر ناتمام گذاشتند بل منتہاے اہل نظر
یکطرف برجان خلائق بلکہ بر جان تمام مصنفان سابقین ابدی ودوامی باقی وجاری ست کہ بمصائب کثیرہ ومجاہدات خطیر انمہ متون
اغلاق وتصانیف دقیق دشوار فہم را بعبارات سلیس مطلب خیز عام فہم در آوردہ وبصرف کاغذ وروشنائی شرح وترجمہ وتصحیح وتنقیح وشفقت

و مصارف تصحیح کاپی و پروف خود ظاهر که چه و تنها و مصارف بکار برده همچو کتب نایاب مبسوط گران بها را از ان ترغرض بازار
و از بازار می کنند که بنا بر انتفاع عام مردا و بدرا به بهای پشیزی می فروشند پس بامنت پذیری بافاده تمام بصورت بقای دوامی و خیر
جاری ابدی و باقی بدولت مطبع ست نه از تصانیف مصنفان که بدعوت روح و براے نفس خود مدت العمر خود صرف کرده خصوصا
حال این مطبع اوده اخبار ظاهر و هویداست که همین کتب مبسوطه دینیا بشرح و ترجمه و تصحیح و تحشی به مصارف خطیر بکار برده
بانتفاع عام عرض بازار است و این خود معلوم ست که بشرح و توضیح یک ورق اقل مرتبه کم از ده ورق سیاهی نشود و تکلیف آن هم چون
مبسوط که نسخه آن یکے همین کتاب خاص ست که خود مصنف شارح جهد طوالت و بسط تمام معترف بوده و عمر عزیز خود را با تصانیف
این کافی و وافی نه دانسته بفرزند دلبند نور البصر خود که نور الحق نام ست در صفحه چهارم سطر چهارم همین کتاب باین عبارت وصیت می نمود
کرده اگر قسم دوم که اثبات مذهب حنفی ست اقتصار کنند و به تخریج احادیث متن [illegible] نمایند و در فوائد زوائد اختصار روز [illegible] کافی آید
لطیف مختصر در اصل مقصود کافی و به بیان و اثبات آن وافی و من وصیت میکنم فرزند عزیز نور دیده را که [illegible]
والی مقصود اولی من ست اگر وقت من نیکی آرد و فرصت آن نشد و سے تصدی این کار گرد و این هم باصورت
التوفیق انتهی پس ازینجا بدیه انصاف بتخصیص این مطبع خاص اوده اخبار توان رسید که بلا مبالغه و تصنع التماس میرود که زنده
احیای اموات نامهاے مصنفان نامی همین مطبع اوده اخبار خاص ست که نظر بمنافع مطبع کمتر و نیت بعجبای نامهاے مصنفین و انتفاع
و افاده عام بیشتر ازینجاست که بشرح و ترجمه و تحشی و از عربی بفارسی و از فارسی به اردو و از اردو به نظم و انتخاب ملاحظه رود که چه
قدر وقت و مشقت و مجاهدات و دماغ سوزیها در کار می باشد پس مصارف این را ملاحظه رود و چنین ارباب صاحبان
فضائل و کمالات بالخصوص در چنین زمانه قحط الکمال بهم رسانیدن انصاف در کار ست که به مجاهدات و به مصائب می خواند
چنین کار اهم که مصنف این کتاب مدت العمر خود کافی ندانسته بفرزند دلبند خود وصیت می نویسد که از وهم ممکن نشد و درین مطبع
چنان بتکمیل رسید که آنجا وصیت بفرزند دلبند براے اقتصار و اختصار بود که صورت نه بست و درین مطبع بشرح و بسط
تمام بانجام رسید و از یک نسخه بهزاران کشید و بر نهج چنان فربه گردید که مثل کتاب مبسوطه مدارج النبوة که از همین مصنف خاص ست
بشرح و ترجمه اردو عام فهم ترتیب داده و از غایت بسط به دو جلد در آورده و هزاران نسخه بطبع در آورده و وقف عام کرده که کتاب
بیان نموده ست نام این کتاب که شرح مدارج النبوت در آورده ست مناهج النبوة ست پس
انصاف در کار ست که کاری که جرأت مصنف کتاب با نصرامش مساعدت نکرد که نوبت وصیت بقید اختصار بفرزند رسید
از وهم باوجود وصیت پدری باختصار صورت نه بست و درین مطبع بدون وصیت بنیان طوالت و شرح و ترجمه انطباع و تکثیر
بتکمیل رسید پس ملاحظه رود که همچو کارنامه انظر بمنافع مطبع ست یا بمنافع عام و احیاے نام مصنفین نقام ست لاجرم درین تخصیص
خاص مشفقه و خلوص دل این مطبع محتاج بیان نبوده ست خصوصا در ترقیات و اشاعت و تصحیح و ترجمه و تشریح و تنقیح و تحشی و اشاعت
و تسهیل و ارزانی کتب دینیات بسلام این المحض حرمت شانه الهی توان گفت که مانند باران رحمت بے حسابش همه جا رسیده پس
این رتبه دیگر مطابع قلیل البضاعت را کے نصیب ست که همه جا نظر بر نفع خودست نه بر نفع علم و بقا و احیاے نامهاے سابقین
فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ لَنَا هٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّيْ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ

مکتبه نوریه رضویه سکهر   باهتمام محفوظ احمد قادری